

مجموعه آثار

جلد ۱۲ سال ۸۷

فهرست مطالب

- دین و دولت - مردم به طرف روشنفکری دینی می آیند - نیم روز- نوروز ۱۳۸۷
- وضعیت در ایران - سخنرانی در موسسه‌ی خاورمیانه‌ی واشینگتن - ۱۶ فروردین ۱۳۸۷
- پرسش و پاسخ دکتر یزدی در امریکا- پیک نت ۸۷/۱/۲۰
- ارزیابی از جایگاه صیانت آراء - سرمایه ۲۵ فروردین سال ۱۳۸۷
- کنفرانس دمشق و روابط ایران و اعراب- یادداشت روز- اعتماد ۱۳۸۷/۰۱/۲۸
- دین و دولت - اصول گرایان آمدند انقلابیون قدیم، متحد شوید □ □ نیم روز- نوروز ۱۳۸۷
- ما چرا و چگونه حسینی شدیم؟ سخنرانی بمناسبت تاسوعای امام حسین(ع) ۷۸/۲/۶
- نامه به سناتور هیلاری کلینتون - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷
- مجلس باید احمدی نژاد را استیضاح کند - مصاحبه مریم محمدی رادیوزمانه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷
- راه طی شده - سخنرانی در چهل و هفتمین الگرد تاسیس نهضت آزادی ایران. ۸۷/۲/۲۵
- نهضت آزادی وامل - رضا خجسته رحیمی، شهروند امروز - ۵ خرداد ۱۳۸۷
- در** مورد سخنان احمدی نژاد مبنی بر احتمال ربایش وی توسط آمریکا- گفتگو با شهروند- خرداد ۱۳۸۷
- دستاوردهای سفر احمدی نژاد به نیویورک - خبرنگار بین الملل آفتاب
- ارزیابی سفرهای خارجی رئیس جمهوری یادداشت روز، ۱۲ خرداد ۱۳۸۷
- پیشنهاد تغییر قانون اساسی - مریم محمدی در گفت و گو با یزدی، عطریانفر و منصوری - ۸۷/۳/۲۳
- مهمترین مسایل داخلی، منطقه‌ای، بین المللی و سفر اخیر آمریکا، نادر ایرانی خبرنگار روز ۲۳ خرداد ۸۷
- در افتان و خیزان دموکراسی - یادداشت روز، اعتماد، پنجشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۷

- ترکیه سکولاریسم دین ستیز - هفته نامه شهروند امروز - شماره ۵۰ - ۲۶ / خرداد / ۱۳۸۷
- امتیازات بسته پیشنهادی اصولی و استراتژیک نیست - اعتماد ملی ۸۷/۳/۲۷
- روشنفکری دینی، پادزهر بنیادگرایی- یادداشت روز در کارگزاران ۸۷/۳/۳۰
- مردم به طرف روشنفکری دینی می آیند - مآخذ و تاریخ؟
- ادراک آگاهانه در جانوران - بهار ۸۷
- تجربه های شخصی پزشک از بیماری - دانستی هایی درباره سرطان پروستات. اعتماد ۸۷/۴/۱
- ایران و پیمان امنیتی عراق و آمریکا - یادداشت روز-کارگزاران ۸۷/۴/۲
- انتقاد از خروج منافقین از لیست گروه های تروریستی انگلیس - سایت نوروز ۸۷/۴/۹
- درباره ی پیشنهاد گشایش دفتر حافظ منافع آمریکا در تهران -تأسیس دفتر حافظ منافع، در آستانه ی درگیری نظامی - مریم محمدی- رادیو زمانه ۸۷/۴/۱۴
- درخواست هشت حزب داخل و خارج برای پذیرش تعلیق -مریم محمدی -رادیو زمانه ۱۳۸۷/۴/۱۵
- فرافکنی - گریز از مسئولیت - ۱۳۸۷/۴/۲۰
- جمهوری اسلامی فاقد یک سیاست خارجی منسجم است. داود خدابخش، رادیو آلمان ۲۱ تیر ۱۳۸۷
- سنجش میزان حساسیت ایرانیان؟ محمد شریف، حقوق دان و وکیل دادگستری- یکشنبه ۲۳ تیر ۱۳۸۷
- آسیب شناسی کار جمعی در ایران - خانم محترم رحمانی ۱۳۸۷/۴/۲۳
- حضور نماینده آمریکا در نشست ۵+۱ يك گام مثبت است. خبرگزاری کار ایران ۸۷/۴/۲۹
- تاملاتی در آیات مبارکه سوره ي النَّازعات - تابستان ۱۳۸۷
- بازنشستگی سیاسی - شعبانی ۸۷/۵/۱
- مسائل ایران و افکار عمومی جهان - سایت روز ۸۷/۴/۲
- معنا و الفاظ در قرآن و رسول الله - همایش انجمن اسلامی مهندسين ۲ مرداد ۱۳۸۷
- آئین چانه زنی- ضعف ها و قوت های یک مذاکره - شهروند امروز ۴ مرداد ۸۷
- نقدی بر اظهارات اخیر رئیس گروهك نهضت آزادی - هفته نامه پرتو سخن ۹ / ۵ / ۱۳۸۷
- صدور حکم جلب دکتر ابراهیم یزدی - دکتر محمد علی دادخواه، حقوقدان و وکیل ۸۷/۵/۱۳
- حکم جلب دکتر یزدی؛ حکم قلب انقلاب - محمد جواد روح - دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۷

اعلام شفاهی حکم جلب دکتر یزدی- مصاحبه با محمدعلی دادخواه. صدای آلمان، بهنام
باوندپور ۸۷/۵/۱۴

صدور حکم جلب ابراهیم یزدی - عبدالرضا تاجیک- روزنامه کارگزاران ۸۷/۵/۱۴

تأثیر تحولات نهادی دوره پهلوی دوم بر روحيات و خلییات ایرانیان. همایش بنیاد فرهنگی مهندس
مهدي بازرگان - ۱۳۸۷/۵/۱۹

شما کجا و دکتر یزدی - اللهوردی شنبوری ۸۷/۵/۲۲

می خواهند انتخابات را مدیریت کنند، راهکار اصلاح طلبان چیست؟ سخنرانی در دفتر سازمان دانش
آموختگان ایران - ادوار نیوز - ۱۳۸۷/۵/۲۷

اعتراف کیهان به دخالت نیروهای بسیج در رای سازی انتخابات سوم تیر. خبرنامه شیراز- ۳۰ مرداد
۱۳۸۷

سفری پرهزینه و بی نتیجه - یادداشت روز- اعتماد ۸۷/۵/۳۱

بررسی معایب «لایحه حمایت از خانواده» در نشست کانون مدافعان حقوق بشر - مرداد ۱۳۸۷

تاملاتی در آیات مبارکه سوره الطارق - تابستان ۱۳۸۷

نامه به علی لاریجانی - درباره عملکرد سه سال گذشته احمدی نژاد. اعتماد - ۱۳۸۷/۶/۲

تأثیرات دوره حکومت پهلوی ها در خلییات مردم - ۵ شهریور ۱۳۸۷
مبنای ائتلاف اصلاح طلبان باید برنامه های حداقلی باشد؛ خالی کردن میدان اشتباهی است که دودش به
چشم همه می رود. خبرنگار ایلنا، ۱۳۸۷/۶/۱۰

چالش های پیش روی جنبش اصلاحات - ایلنا ۸۷/۶/۱۶

امکان ائتلاف بروی يك برنامه حداقلی وجود دارد - کارگزاران ۱۳۸۷/۶/۱۷

توانمندی نیروهای سیاسی ایران و توسعه سیاسی - روزنامه کارگزاران - شهریور ۱۳۸۷

خاتمی مسئولیتی تاریخی دارد - کارگزاران ۱۳۸۷ / ۶ / ۱۸

سیاست های دولت نهم به اقتصاد ضربه می زند - اعتماد ۱۳۸۷ / ۶ / ۱۸

نهضت آزادی و انتخابات - میزان نیوز- ۱۹ شهریور ۱۳۸۷

ناگفته‌های زندگی طالقانی - کیوان مهرگان ، روزنامه اعتماد ۱۹ و ۲۰ شهریور ۱۳۸۷

پاسخ به آقای مسعود مشهدی - ۸۷/۶/۲۲

قانون اساسی و آیین نامه داخلی مجلس- آئینه نیوز، یکشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۷

خاتمی و کروی یک کاندیدای واحد معرفی کنند - اعتماد ملی دوشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۸۷

دعوت اصحاب رسانه به افطار- ۸۷/۶/۲۷

میراث بوش - ایلیا جزایری، کارگزاران، ویژه‌نامه بین‌الملل ۱۳۸۷/۰۷/۰۱

شرکت در انتخابات ریاست جمهوری - میزان نیوز ۲ مهر ماه ۸۷

نامه به ماهنامه تاریخی - فرهنگ یادآور-۸۷/۷/۲

روز قدس - مساله فلسطین از طریق بسیج نیروهای مردمی قابل حل است. ایلنا ۸۷/۷/۲

بی باکی در دروغگویی و تهمت و توهین سردبیر روزنامه کیهان منصوب مقام رهبری - ادعای زیادی گروهک غایب از راهپیمایی روز قدس- روزنامه کیهان پنجشنبه ۴ مهر ۱۳۸۷

در باره سفر به آمریکا - خبرگزاری فارس ۱۳۸۷/۷/۶

هم بازرگان لیبرال سیاسی بود و هم بهشتی و مطهری - شهروند امروز شماره ۶۵ ، هفتم مهر ماه ۱۳۸۷

دفاع از کاندیداتوری خاتمی - اعتماد ۱۳۸۷/۷/۷

مطرح کردن نوری، حرکتی اعتراضی است. شهروند امروز ۱۳۸۷/۷/۱۴

خاتمی با بسیج نیروهای اجتماعی مشکلی برای پیروزی در انتخابات ندارد. ایلنا دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۷

پاسخ به آقای روبرت گیتس دیدار در الجزایر- آبان ۱۳۵۸ - پانزدهم مهر ماه ۱۳۸۷

جزئیات دیدار برژینسکی و بازرگان "اختلاف بر سر تحویل شاه" رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا - ۱۰ مهر ۱۳۸۷

نقش احزاب در فرایند توسعه سیاسی - ایلنا ۱۶ ۸۷/۷/

دعوت به شرکت در کنفرانس بین المللی در بن- آلمان - ۱۶ مهر ماه ۱۳۸۷

خاتمی هیچ گاه نقش « رهبری جنبش اصلاح طلبی » را ایفا نکرد. خبرگزاری فارس ۱۳۸۷/۷/۲۱

جناب دکتر VOA! و فارس دو لبه یک قیچی‌اند - محمد جواد روح مهر ۱۳۸۷

چرا فارس آری؛ VOA □□□ نه؟ پاسخ به آقای محمد جواد روح - کارگزاران چهارشنبه ۲۳ مهر ۱۳۸۷

واکنش به انتقاد های تازه محتشمی پور - کارگزاران ۸۷/۷/۲۳

پیامد های گروگانگیری - سایت آریا ۲۴ مهرماه ۱۳۸۷

شکایت از وزیر ارشاد به دلیل ندادن مجوز چاپ کتاب ۲۹ مهر ماه ۱۳۸۷

پاسخ آقای عماد بهاور به ادعا ها و اتهامات بی اساس آقای علی افشاری علیه دکتر یزدی - ۸۷/۷/۳۰

انتخابات ۲۰۰۸ ، اوپاما یا مکین - یادداشت روز مهر ۱۳۸۷

رویداد ۱۱ سپتامبر و پیامد های آن برای مسلمانان - ایلنا - مهر ۱۳۸۷

شکایت از مدیر مسئول روزنامه کیهان - مهر ماه ۱۳۸۷

شکایت از وزیر ارشاد گفتگو با دکتر دادخواه. محمدرضا کاظمی ، رادیو فردا ۸۷/۸/۱

گشایش روابط نمایندگان ایران و امریکا - ایلنا و اعتماد ۲ آبان ۱۳۸۷

نامه ای از سرکار خانم دکتر صدیقه وسمقی - ۱۳۸۷/۸/۸

بوش میراث کلینتون را خراب کرد - ایلنا جزایری، کارگزاران ۸۷/۸/۱۱

بهبود روابط میان ایران و آمریکا و انتخابات ریاست جمهوری آمریکا - ایلنا ۸۷/۸/۱۱

انتخاب اوپاما به منظور ایجاد تغییر نیست، او محصول تغییر است- انتخاب اوپاما راه را برای بهبود روابط با ایران باز می‌کند. ایلنا ۸۷/۸/۱۵

سنبل تغییرات بین المللی - یادداشت روز، اعتماد ملی ۱۳۸۷/۸/۱۶

انتخابات و احزاب - کارگزاران ۸۷/۸/۱۷

انتخاب اوپاما فرصتی برای مذاکره - یادداشت روز اعتماد ۸۷/۸/۱۸

سیاست ما و دیانت ما- پایان پرده اول يك دروغ بزرگ. یادداشت روز ۸۷/۸/۱۸

انتخابات آمریکا و دموکراسی - اعتماد ۸۷/۸/۱۹

در باره گروگانگیری - پاسخ به پرسش های دانشجویان دانشگاه سهند تبریز، ۲۰ آبان ماه ۱۳۸۷

درخواست از بان کی مون درباره غزّه - اعتماد ۱۳۸۷/۹/۳

سخنرانی در پارلمان مالزی - ۸۷/۹/۶

لیبرالیسم ایرانی - هم بازرگان لیبرال سیاسی بود، هم مطهری و هم بهشتی. علی ملیحی/شهروند امروز یکشنبه، ۱۰ آذر ۱۳۸۷

قانون گریزی در کشور نهادینه شده است □□□ ایلنا ۱۱ آذر ۱۳۸۷

گزارش دیدارها و مذاکرات آقایان دکتر ابراهیم یزدی، مهندس محمد توسلی و همراهان آنان با آقای انور ابراهیم، نمایندگان احزاب در پارلمان مالزی و اعضای ارشد حزب عدالت مردم. ۸۷/۹/۱۲

ما معتقد به جدایی نهاد دین از نهاد دولت هستیم □ داود خدابخش، صدای آلمان ۱۲ آذر ماه ۸۷

کنفرانس مشترک صدای آلمان و مرکز بین المللی بن برای تبدیل (مراکز نظامی): پس از انتخابات آمریکا: آیا فرصت های تازه ای درباره ی بحث انرژی هسته ای ایران بوجود آمده است. صدای آلمان ۸۷/۹/۱۳

دیدگاهی از تهران درباره ی برنامه هسته ای ایران، تحریم و آینده دموکراسی □□□ ۱۳ آذر ۱۳۸۷ - برابر با ۴ دسامبر ۲۰۰۸، ارائه شده در کنفرانس مشترک "شبکه ی دویچه وله" و "مرکز بین المللی بن برای تبدیل (مراکز نظامی)" - بن، آلمان

نشست و گفتگو با ایرانیان مقیم بن - ۸۷/۹/۱۳

مناقشه هسته ای ایران، پس از انتخابات آمریکا- جمشید فاروقی ، صدای آلمان ۱۴ آذر ۱۳۸۷

رئیس جمهور بعدی ایالات متحده و آینده ی روابط با ایران- آنه هربرگ، صدای آلمان ۱۴ آذر ۱۳۸۷

گزارش سفر به بن- آلمان- دکتر پرویز زندی نیا ۸۷/۹/۱۲ الی ۱۳۸۷/۹/۱۵

گزارش و تحلیلی از حادثه ۱۶ آذر

دانشگاه در زمان شاه سرکوب شد چون زنده و فعال بود - حامد طبیبی، اعتماد ۸۷/۹/۲۱

نامه به دبیرکل سازمان ملل - ۲۲ آذر ۱۳۸۷

دولت وحدت ملی باید در برگیرنده نیروهای دگراندیش هم باشد - ایلنا ۲۴ آذر ۱۳۸۷

خاتمی بهترین نامزد انتخابات - سیاست روز ۲۴ آذر/۱۳۸۷

سفری پرهزینه و بی نتیجه - یادداشت روز ۸۷/۹/۲۵

تأکید بر آشتی ملی - اعتماد ۱۳۸۷/۹/۲۵

نهضت آزادی و انتخابات ریاست جمهوری - حسین محمدی ۸۷/۱۰/۱

حقوق بشر و دموکراسی - ۸۷/۱۰/۱

جنبش اصلاحات و احزاب - سایت یاری ۱۳۸۷/۱۰/۳

آینده اصلاحات- تشکیل جبهه ائتلاف و تدوین منشور اصلاحات مهمتر از پیروزی خاتمی. اعتماد،
ضمیمه: ۱۳۸۷/۱۰/۴

اختلاف در میان نیرو های انقلاب- اعتماد ۷ دیماه ۱۳۸۷
زمان ارزیابی کارایی نهاد ولایت فقیه رسیده - خبرنگار روز- دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷

در باره جنایات اسرائیل در غزه - ایلنا ۱۰/۱/۸۷

احمدی نژاد در کشورهای عربی - ۱۳/۱۰/۸۷

غزه شهر قدرت و افتخار - اعتماد یکشنبه ۲۱ دی ۱۳۸۷

در تقبیح اعمال غیرقانونی شورای نگهبان - ۴ بهمن ۱۳۸۷

درباره انقلاب - اعتماد ۷ بهمن ۸۷

احزاب و ساماندهی نیروهای سیاسی - یادداشت روز اعتماد (توسط سرکار خانم زارع) ۱۳۸۷/۱۱/۷

سی سال سیاست خارجی انقلاب اسلامی - سرگه بارسقیان ۹ بهمن ۱۳۸۷

پیروز انتخابات آمریکا کیست؟ ۱۴/۱۱/۸۷

تعارض بین ایدئولوژی و منافع ملی حل نشده است. اعتماد ملی (سرگه بارسقیان. ویژه نامه سی امین
سالگرد انقلاب ۱۳۸۷/۱۱/۱۵

مذاکره با آمریکا- اعتماد ۱۷/۱۱/۸۷

ماجراهای ناگفته انقلاب - نوشابه امیری روزانلاین ۱۷ بهمن ۱۳۸۷

□□ تغییر ذهنیت روشنفکران و سنت‌گرایان؛ دغدغه جمهوریت نظام؛ بازرگان يك اندیشه
بود. ایلنا ۹/۱۱/۸۷

ترکیه الگویی تعامل اسلامگرایان با لائیک ها - ابراهیم بهشتی نامدار، اعتماد ۱۹ بهمن ۱۳۸۷

عوامل سقوط شاه - مردم سالاری ۱۹/۱۱/۸۷

عبور از " همه با من " - سه رکن برای سیاست ورزی حرفه ای- ضمیمه اعتماد ملی ۱۹ / ۱۱ /
۱۳۸۷

انقلاب معادله را به نفع مدرنیته در ایران تغییر داد- ایلنا و سرمایه ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۸۷

خاطرات انقلاب - سرمایه- انعکاس در نشریه روز ۲۱/۱۱/۸۶

نامه به مدیر عامل صدا و سیما - ۲۲/۱۱/۸۷

سی سال پس از انقلاب - خبرنگار ترندیور آذربایجان ۸۷/۱۱/۲۳

نامه به وزارت ارشاد- ۸۷/۱۱/۲۳

اطلاعیه آقایان مهندس عزت الله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی-درخواست آزادی بازداشت شدگان مراسم یادبود مهندس بازرگان . ۸۷/۱۱/۲۴

به تحقق دموکراسی در کشور ایران امید وار هستم - الشرق الاوسط ۸۷/۱۱/۲۵-ترجمه حسن هاشمیان مخالفان خاتمی از حرکت های ایذایی دست بردارند- احتمال پیروزی کاندیدای واحد اصلاح طلبان بسیار زیاد خواهد بود. ایلنا ۲۹ بهمن ۱۳۸۷

در همایش نویسندگان و فرهیختگان قزوین - سیده احترام آهو قلندر - پنجشنبه اول اسفند ۸۷

ارزیابی سیاست خارجی احمدی نژاد- روزنامه جمهوریت ۱۰/۱۲/۱۳۸۷

نهضت ملی شدن صنعت نفت - کیوان مهرگان ۸۷/۱۲/۱۱

دیدگاه - ۸۷/۱۲/۱۲

نامه به وزارت امور خارجه - ۸۷/۱۲/۲۲

دغدغه تغییر - مردم و جامعه ۲۴ اسفند ۱۳۸۷

نامه به سفیر فرانسه - ۸۷/۱۲/۲۶

محور اصلی نهضت ملی شدن نفت استیفای حقوق ملت ایران بود - ایلنا ۲۹/۱۲/۸۷

مذاکره دیپلماتیک - یادداشت روز شهروند

گالری عکس ها

وضعیت در ایران

برگردان متن سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در موسسه‌ی خاورمیانه‌ی واشینگتن

۱۶ فروردین ۱۳۸۶

۱- مقدمه

(الف) ایران در موقعیت گذار از یک جامعه‌ی سنتی به یک جامعه‌ی مدرن است. این فرآیند مدرنیزاسیون □ (نوین‌سازی) سیاست و اقتصاد که حدوداً ۱۵۰ سال پیش آغاز شد، با انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) تسریع یافته است □

(ب) فرهنگ ایرانی را می‌توان دارای دو بعد توصیف کرد: ملیت و مذهب یا ایرانیت و اسلامیت. این دو آن‌چنان در هم تنیده‌اند که جدا کردن آن‌ها تقریباً ناممکن است □

(پ) یکی از پرسش‌های بنیادین پیرامون فرآیند مدرنیزاسیون در ایران، سازگاری یا ناسازگاری اسلام با برخی مفاهیم مدرن مانند حقوق طبیعی بشر، دموکراسی و مفهوم ملت و دولت است □

محافظه‌کارانی که به هنجارهای سنتی گرایش دارند، بر ناسازگاری دموکراسی با قرآنت خود از اسلام اصرار می‌ورزند و دموکراسی را نوعی کفر می‌پندارند □

اما مسلمانان روشنفکر، کم و بیش، قویاً اعتقاد دارند که جهان بینی اسلامی، از جمله آگاهی بشر در زمینه‌ی حقوق و آزادی‌هایش، با عناصر بنیادین دموکراسی سازگاری دارد □

متفکران روشنفکر مسلمان بر این باورند که برای نهادینه شدن مفاهیم مدرنیته، از جمله دموکراسی، مفاهیم باید با فرهنگ ملی عجین شده و بومی گردد □

اکنون بیایید آنچه در ایران پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) رخ داده است را به طور خلاصه بررسی کنیم □

۲- ساختار سنتی قدرت سیاسی در جامعه ایران در سده‌های پیشین دارای دو رکن بسیار هماهنگ و متعادل (متوازن) بوده است: شاه و روحانیت □

□ شاه متکی به نیروی نظامی و روحانیت به‌رمنند از نفوذ عمیقاً ریشه‌دار در میان توده‌ها، بوده اند □

- روابط درونی شاه و روحانیت و روابط هر يك از آنها با مردم ایران، همواره به گونه‌اي بوده است که در صورت درگیری بین شاه و روحانیت، شاه همواره از روحانیت شکست می‌خورده است □

- □ از سوي ديگر، روحانیت به ندرت مستقيماً حکومت کرده است □

۳- در سال ۱۹۶۰ ميلادي، درگیری بین شاه و روحانیت به وقوع پيوست. شاه از درس‌های تاریخ در مورد توازن قدرت (میان شاه و روحانیت) غفلت کرد و به جای جستجوی راهی برای تعامل با روحانیت، به صورت فعال و آشکار به رویارویی با روحانیت پرداخت و نتیجتاً هرگونه امکان و فرصت آشتی را از دست داد □ در نتیجه، روحانیت به جنبش ضد استبدادی که پیش‌تازان آن عمدتاً روشنفکران بودند، پیوست که به سرنگونی شاه انجامید □

۴- در پیروزی انقلاب ایران سه نیروی عمده‌ی سیاسی مشارکت داشتند □ □

الف) روحانیت □

ب) روشنفکران مسلمان □

پ) روشنفکران سکولار

□ □ ۵- گروه اول، روحانیت، دارای شایستگی‌هاي ویژه‌ای به شرح زیر بودند که به پیروزی انقلاب کمک کرد و در عین حال به تثبیت قدرت آن‌ها پس از انقلاب انجامید □ □

الف) روحانیت دارای نفوذ ریشه‌دار در بین توده‌های مردم هستند. برای درک اثرگذاری این نفوذ باید به دو نکته توجه داشت □ □

نکته اول – هر چند شاه موفق به مهار و خنثی‌سازی تمامی مخالفان روشن‌فکر سیاسی شد، اما در مهار کامل روحانیت و تعطیلی موسسات مذهبی، با شکست مواجه شد □

نکته دوم: چندین هزار موسسه‌ی فعال و مستقل گوناگون، مانند مساجد در سراسر کشور وجود دارند □

تعداد روحانیان ۱۶۰۰۰۰ نفر برآورد می‌شود. همگی روحانیان در مدارس علوم دینی با برنامه‌های آموزشی هماهنگ، تحصیل کرده‌اند که منجر به یک ایدئولوژی هم‌گون شده است □ □

این خصوصیات از ابزارهاي مهم در بسیج توده‌ها و کشاندن آنان به صفوف و ستادهای جنبش ضد استبدادی بودند □

۶- روحانیت نیز، با غفلت از درس‌های تاریخ، با در دست گرفتن مستقیم حکومت مرتکب اشتباه بزرگ تاریخی شد. روحانیان دارای شایستگی‌های لازم برای حکومت کردن نبودند. با وجود تسلط سنتی روحانیان بر توده‌ها، آنها فاقد دانش و ادراک پیچیدگی جامعه‌ی انسان معاصر و نهادهایی بودند که هنجارهای جامعه و اقتصاد را هدایت می‌کرد □

در حالی که ساختارهاي اقتصادي، سیاسی و جامعه‌شناختی معاصر در مقایسه با جوامع سنتی از پیچیدگی‌هایی برخوردارند، مرجع مورد نظر روحانیت برای حکمرانی، حکومت به شیوه‌ی منسوخ خلافت است □

این نوع حکمرانی مبتنی بر فهمی از موضوعات اجتماعی-سیاسی و اقتصادی است که در آغاز تاریخ اسلام در یک جامعه‌ی بسیار ساده بدون ساختار اجتماعی پیچیده، معنا و موضوعیت داشت □

در حالی که مفاهیم دولت، ملت و ساخت دولت-ملت، تغییرات عمیقی در ماهیت حکومت و نهادهای وابسته به آن ایجاد کرده است، بسیاری از روحانیان بر این باورند و اصرار دارند که با اجرای فقه سنتی، بدون بازنگری مناسب، می‌توانند امور امروزی یک جامعه‌ی مدرن را اداره کنند □

□ □ بسیاری از روحانیان درک نمی‌کنند که فقه سنتی، محصول جانبی مردم و واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه سنتی است □ □ شریعت" در بستر فقه، اگر با نیازها و انتظارات جامعه معاصر تطبیق نیابد، بی‌معناست □

علاوه بر این برداشت و نتایج حاصل از آن، روحانیت در مجموع، اصول ابتدایی حکومت دموکراتیک و پیش‌نیازهای آن از جمله حقوق و آزادی‌های مردم، مفهوم شهروندی، ضرورت اصل تفکیک قوا که قالب مدرن آن، نتیجه‌ی تحول قرن‌ها موازنه‌ی قدرت بین فرمانروا و فرمانبر است را نپذیرفته است □

بدین ترتیب روحانیان حاکم نمی‌توانند دکترین‌ها و سیاست‌هایی را به جامعه عرضه کنند که بتوانند به ایجاد اشکال ماندگار خدمات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیانجامد که مردم ما سخت به آن‌ها نیازمندند □ □ □ بخش قابل توجهی از روحانیون همچنین فاقد درک امور امروزی جهان، همچون جهانی شدن سیاست‌ها، فرهنگ و اقتصاد می‌باشند، به ویژه در برهه‌ای که تحول روابط بین‌المللی، وابستگی متقابل و همکاری برای رفاه همگان را تجویز می‌کند □ در نتیجه‌ی ناکامی‌های روحانیان، نفوذ ریشه‌دار آنان در میان توده‌ها به میزان فاحشی کم‌رنگ شده و این امر موقعیت اجتماعی و سیاسی این طبقه را متزلزل ساخته است. افزون بر این، ناسازگاری برداشت آنان از اسلام با اوضاع و احوال روز، به شکل چشمگیری نوعی احساس ضد مذهبی و یا غیر مذهبی و یا هر دو در میان نسل جدید مردم ما ایجاد کرده است. خشم و عدم رضایت عموم از حکومت روحانیان با شتاب در حال افزایش است □

۷- روحانیان حاکم همچنین با قانون اساسی نیز مشکل دارند که به صورت دردمندی برای آنان درآمده است. در برداشت آنان از حکومت اسلامی، جایی برای قانون اساسی وجود ندارد □

□ در جریان انقلاب، جو سیاسی چنان بود که روحانیون نمی‌توانستند با خواست عموم برای ایجاد یک نظام دموکراتیک در شکل جمهوری مخالفت و از پذیرش قانون اساسی بر اساس حق حاکمیت مردم جلوگیری کنند. نخستین پیش‌نویس قانون اساسی به وسیله‌ی دولت موقت زنده یاد مهندس مهدی بازرگان تهیه و فاقد هرگونه ماده‌ای در ارتباط با موقعیت مقام رهبری بود. مواد [مربوط به ولایت فقیه] بعدها بدون تفکر دقیق و بدون در نظر گرفتن موادی که برای یک سیاست و دولت منسجم لازم است، به قانون اساسی اضافه شد. نتیجتاً قانون اساسی از وجود مواد متناقض رنج می‌برد □

از یک سو، قانون اساسی مبتنی بر حاکمیت ملت است و از سوی دیگر شامل قدرت مطلق و نامحدود برای رهبری است □

در نتیجه، روحانیان حاکم، در عین حالی که نمی‌توانند کل قانون اساسی را رها کنند، آن موادی را که در آن‌ها حقوق مردم ما تصریح می‌شود را یا نادیده می‌گیرند و یا مورد نقض قرار می‌دهند. این یکی از سرچشمه‌های اصلی بحران‌های سیاسی حاضر در جمهوری اسلامی ایران است □

البته، هدف کنونی جنبش اصلاحات در ایران، کم و بیش، تغییر ساختار حقوقی قانون اساسی نیست، بلکه در پی ایجاد یک نیروی سیاسی مردمی به عنوان منبع فشار بر حاکمان است، تا آنان خود را در محدوده قانون اساسی به ویژه موادی که مربوط به حقوق و آزادی‌های مردم ماست، مقید سازند □

۸- اما، موانع جدی بسیاری بر سر راه دموکراسی در ایران وجود دارد. ما بر این باوریم که دموکراسی کالایی نیست که بتواند به وسیله قدرت‌های خارجی وارد و یا صادر شود. دموکراسی یک فرآیند آموختنی فطری است که می‌باید از درون سرچشمه گیرد و نه از بیرون. یادگیری دموکراسی، یعنی پذیرش سرشت کثرت‌گرایی در جامعه انسانی، مدارا، سازگاری و همکاری با یکدیگر، صرف‌نظر از باورها و گرایش‌های سیاسی □

البته، دموکراسی را در کلاس‌ها نمی‌توان آموخت، بلکه باید آن را در هم‌کنشی‌های سیاسی و اجتماعی و در برخورد بین گروه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی آموخت □

برای آن که دموکراسی در جامعه‌ای موفق شود و ریشه بدواند، نه تنها افراد آزاداندیش و گروه‌های سیاسی باید به آن باور داشته باشند، بلکه محافظه‌کاران نیز باید معترف به مفید بودن آن بوده و به گریز ناپذیری از آن اعتقاد پیدا کرده باشند □

من به دلیل حضور طولانی‌ام در صحنه‌ی سیاست ایران و با مشاهده‌ی آن، با اطمینان نسبی می‌توانم بگویم که گروه‌های مختلف، از آزادی‌خواه و اصلاح طلب گرفته تا محافظه‌کار، در حال آموزش مبانی دموکراسی هستند. بسیاری از تندروها از جمله بعضی از روحانیان برجسته دارند به این جمع‌بندی می‌رسند که برداشت‌های اولیه‌ی آنان از مباحثی مانند ملت، دولت، حکومت اسلامی و فقه سنتی متناسب با شرایط معاصر نیستند و نمی‌توانند بدون بازنگری قابل اجرا باشند □

سیمایی دیگر از فرآیند یادگیری دموکراسی در ایران، سیاست‌ها و عملکرد دولت کنونی است. (رئیس جمهور) احمدی نژاد معرف علائق و بلندپروازی‌های سپاه پاسداران انقلاب است. سپاه، همراه با ارتش منظم، در جنگ تهاجمی عراق علیه ایران درگیر شد و آن دو در دفاع از سرزمین موفق بودند □

سپاه پاسداران اخیراً از نظر سیاسی بیش از پیش فعال شده و اکنون مدعی حقوقی در اداره کشور است. اکنون بسیاری از اعضای فعال سپاه پاسداران، بدون داشتن سابقه‌ی مدیریتی لازم و یا شایستگی و فراست، پست‌های برجسته و حساسی را در دولت (رئیس جمهور) احمدی نژاد اشغال کرده‌اند. احمدی نژاد از حمایت کامل مقام رهبری برخوردار است. عملکرد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی او در حوزه داخلی و همچنین در روابط بین‌الملل، با هر معیاری، پایین تر از حد انتظار است و حتی برخی از حامیان او را در میان راست‌گرایان تندرو به زحمت تحت تاثیر قرار داده است. وی و گروهش آخرین کسانی هستند که سعی می‌کنند آنچه را که محافظه‌کاران تندرو در جهت استقرار حکومت اسلامی در

سر داشتند، اجرا کنند. از نظر بسیاری از ما در داخل ایران، سیاست‌های وی محکوم به شکست است و شکست وی مطمئناً یکی از آخرین گام‌ها در تغییر آرایش سیاسی در ایران خواهد بود □

۹- اکنون به بررسی تاثیر اوضاع خارجی و روابط بین‌الملل بر ایجاد دموکراسی در ایران می‌پردازیم □
پیش‌تر گفتیم که دموکراسی کالایی نیست که از یک کشور به کشور دیگر وارد یا صادر شود. با این حال، ما در دهکده‌ی جهانی تازه پدیدآمده زندگی می‌کنیم. جنگ سرد پایان یافته است. در دوره‌ی پس از جنگ سرد، برخلاف زمان جنگ سرد، اولویت‌های اقتصادی، نقش مهمی در روابط بین‌المللی بازی می‌کنند، یکی از مهم‌ترین پیش‌نیازهای روابط اقتصادی دراز مدت راهبردی، به ثبات سیاسی باید اشاره داشت. امروزه تعریف ثبات سیاسی تغییری شگرف یافته است □
در برهه‌ای از دوران جنگ سرد، در بعضی از دروس دانشگاهی پیرامون توسعه، تکیه بر دیکتاتوری، هنجار متعارفی برای دستیابی به ثبات سیاسی بیان می‌شد □

□ هانتینگتن "در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی بر این باور بود که اگرچه ضعیف‌ترین دموکراسی‌ها با ثبات تر از رژیم‌های دیکتاتوری هستند، اما سیستم تک حزبی در نظام‌های استبدادی و تمامیت‌خواه، برای رشد و ثبات سیاسی مناسب است □ □

اما پس از جنگ سرد، موجی از دموکراسی در حال گسترش به روی کشورهای سابقاً سوسیالیست و کشورهای جهان سوم است. نتیجتاً می‌توان گفت که مبارزه‌ی طولانی برای دموکراسی در کشورهای سابق جهان سوم، اکنون به پیش‌نیازی برای اولویت‌های استراتژیک اقتصادی در کشورهای توسعه یافته بدل شده است. این بدین معناست که عوامل خارجی دیگر نمی‌توانند فرآیند دموکراسی در کشورهای جهان سوم را متوقف کنند □

در دنیای امروز، شرایط در دهکده‌ی جهانی وضعیت مناسبی را برای پیشبرد دموکراسی در کشورهای در حال توسعه، فراهم ساخته است □ □

در این دهکده‌ی جهانی، روابط بین‌المللی، ارزش و تاثیر حاکمیت ملی را نیز دگرگون ساخته است □
با آن که حاکمیت ملی در منشور سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است، اعتبار و احترام این مفهوم، ارتباط مستقیم با تحقق حاکمیت ملت یک کشور و نهادینه شدن دموکراسی دارد □

البته، نیروهای خارجی تنها در زمانی می‌توانند به تسریع فرآیند داخلی دموکراسی در یک کشور کمک کنند که هم جهت با پیش آمدهای درون کشور قرار گیرند □

ایرانیان اساساً میهن دوست هستند و هرگونه دخالت خارجی در امور داخلی کشورشان را نمی‌پسندند و قبول نمی‌کنند □

صراحتاً و صادقانه بگویم که خط مشی آمریکا در مورد ایران کمکی به آرمان دموکراسی در کشور ما نمی‌کند و بلکه به آن آسیب می‌رساند. این سیاست به یک بازنگری و تغییر اساسی نیاز دارد □

۱۰- نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی، پیامد تحولات اخیر سیاسی در ایران و شواهد مرتبط، نشان‌دهنده‌ی جهت تغییرات به سوی دموکراسی است. نارضایتی و خشم رو به رشد بسیاری از گروه‌های اجتماعی و سیاسی مانند دانشجویان، کارگران، معلمان و زنان از یک سو و به‌ویژه هرج و مرج‌های تدریجی اقتصادی، سیاسی به‌ویژه در دوره‌ی اخیر می‌تواند این کشور را به مسیر جدیدی سوق دهد. محصول جانبی چنین وضعی از روابط، احتمالاً به مجموعه‌ی گروه حاکم فشار خواهد آورد تا به این جمع‌بندی برسند و بپذیرند که ادامه وضع موجود ناممکن است □

اگر عدم امکان ادامه‌ی وضع موجود از سوی تمام جناح‌های درون حاکمیت پذیرفته شود، آنگاه فرآیند تغییرات سیاسی و اقتصادی به سوی دموکراسی آغاز خواهد شد □

مسیر منتهی به دموکراسی، راهی هموار نیست. فراگیری دموکراسی، فرآیندی زمان‌بر و نفس‌گیر است. نیاز به شکیبایی، سخت‌کوشی، پایداری و عشق و ایمان بسیار به راهی دارد که همه برای آن می‌کوشیم □

هنگامی که می‌گویم عوامل داخلی و شرایط بین‌المللی، همه به سود تغییرات دموکراتیک در ایران است، شاید بسیار خوشبینانه به نظر آید. اما من خوش بین هستم؛ هم منطقاً و هم قلباً □

ما راه درازی را پیموده‌ایم و همچنان راه درازتری در پیش داریم □

به خاطر صبرتان سپاس‌گزارم.

پرسش و پاسخ دکتر یزدی در آمریکا

پیک نت ۸۷/۱/۲۰

در جمهوری اسلامی منتظر انقلاب رنگی نباید بود، تجربه روسیه محتمل است

حاکمیت مافیای جنایت و پول، درکنار بخشی از رهبران حزبی و امنیتی‌ها و نظامی‌های دولت شوروی سابق، آن چیزی است که در روسیه اتفاق افتاد و در ایران این حاکمیت محتمل است، نه انقلاب رنگی و مخملی و سفت و غیر سفت!

دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران در یک سخنرانی و پرسش و پاسخ که در انستیتوی خاورمیانه در واشنگتن برگزار شد، وقوع انقلاب در ایران از هر رنگ و یا نرم و غیر نرم، مخملی و غیر مخملی را رد کرد و آن را یک جنگ روانی- امنیتی علیه نیروهای سیاسی داخل کشور اعلام داشت.

یزدی گفت: امکان انقلاب جدیدی در ایران وجود ندارد و کسی هم به دنبال انقلاب نیست. من به نسل جوان ایران می گویم که اشتباه ما را تکرار نکنید. نگویید که اگر اینها بروند همه چیز خوب خواهد شد؛ این طور نخواهد بود.

ابراهیم یزدی در ادامه و در پاسخ به سئوالی که پیرامون انقلاب مخملی و رنگی از او شده بود، به نکته ای اشاره کرد که تاکنون کمتر به آن توجه شده است. یزدی در این بخش گفت: "در ایران تحولات شبیه کشورهای اروپای شرقی نخواهد بود. آنچه احتمالش بیشتر است، تکرار تجربه روسیه است."

این اشاره یزدی به حاکم شدن مافیای جنایت و پول، و بخشی از حزبی ها و امنیتی های دولت شوروی سابق در کنار همین مافیا بر قدرت دولتی می تواند ارزیابی شود و این همان نکته مهمی است که کمتر به آن توجه می شود.

یزدی در سخنرانی خود گفت:

انقلاب ۱۹۷۹ توازن میان سنت و مدرنیته را در جامعه ایران تغییر داده است. در مرحله گذار مسئله اصلی این است که آیا اسلام با دموکراسی سازگار است یا نه. قدرت در ایران از قدیم دو پایه داشته است شاه و روحانیون که در هماهنگی با یکدیگر عمل می کرده اند.

روحانیت بدلیل عدم شناخت دنیای جدید، رابطه آن با مردم در حال سقوط است. بیش از ۷۵ درصد مردم ایران جوان هستند و کمتر از نسل ما آرمان گرا هستند. و بدلیل همین قطع پیوند نارضایتی ها در حال افزایش است.

مشکل دیگر روحانیت وجود قانون اساسی است. زیرا روحانیت به قانون اساسی اعتقاد ندارد. در حالی که اکنون یک قانون اساسی وجود دارد که روحانیت نمی تواند آن را نادیده بگیرد. البته بنظر ما تغییر قانون اساسی مشکلی را حل نمی کند. مسئله این است که اصول قانون اساسی در باره حقوق ملت را بتوانیم رعایت کنیم.

از شعارهای انقلاب استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی امروز می توانیم بگوئیم که استقلال وجود دارد. اما در مورد آزادی بحث بسیار است. دموکراسی ایستگاهی نیست که سوار قطاری بشویم و در ایستگاه آن پیاده شویم. دموکراسی یک روندی است که باید آن را آموخت.

اکنون بتدریج همه گروه های سیاسی به این نتیجه می رسیدند ما ناگزیریم همدیگر را تحمل کنیم و با یکدیگر همکاری کنیم.

در دوران جنگ سرد اولویت های سیاسی روابط بین المللی را تعیین می کرد. اکنون الویت های اقتصادی است که تعیین کننده روابط بین المللی است. اکنون ضعیف ترین دموکراسی بسیار باثبات تر از قویترین دیکتاتوری هاست، اما رهبران ایران هنوز در دنیای جنگ سرد زندگی می کنند و در فکر استفاده از تضادهای روسیه و چین و امریکا و غیره هستند.

از زمان مشروطیت ایران برای دموکراسی مبارزه می کند. در دوران جنگ سرد برخی عناصر خارجی در این روند مداخله کردند. مانند کودتای امریکا در سال ۱۳۳۲.

ایرانیان بسیار میهن دوست هستند و هیچگونه دخالت خارجی را تحمل نمی کنند. بنظر من مداخله خارجی هیچ کمکی به توسعه دموکراسی در ایران نمی کند.

بنظر من تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سالهای اخیر ایران را به سمت تحولات دموکراتیک هدایت می کند. بنظر می رسد که بسیاری از رهبران برجسته گروه های حاکم در ایران به این نتیجه رسیده اند.

ارزیابی از جایگاه صیانت آراء

سرمایه: ۲۵ □ فروردین سال ۱۳۸۷

سرمایه: باوجود تاکید و پافشاری مداوم نیروهای اجتماعی بر ضرورت تشکیل سازمانی غیردولتی تحت عنوان «کمیته صیانت از آراء» و پیش بینی سازوکارهایی اطمینان بخش برای جلوگیری از دستکاری های احتمالی انتخاباتی، به نظر می رسد در شرایط کنونی بیش از آنکه مساله دیده بانی غیررسمی آرای مردم از اولویت کافی برخوردار باشد طرح پرسش از امکان تأثیرگذاری تعاملات احتمالی این کمیته (در صورت تکوین و فعالیت) مساله ای ضروری است چرا که تلاش برای «سلامت انتخابات» به عنوان جزئی انفکاک ناپذیر از روند مردم سالاری رویکردی است که به بازتاب های مثبت و بی بازگشتی در فرآیند ساختمان جامعه مدنی بر جای می گذارد □

دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی در عین تاکید بر احتمال نه چندان زیاد میزان تأثیرگذاری نظارت های مردمی و غیرحکومتی بر فرآیند انتخابات بر نقش اقدامات عملی نیروهای دگراندیش نیز در این خصوص تاکید می کند □

ابراهیم یزدی در گفت و گویی با سرمایه می گوید: "در شرایط فعلی میزان تأثیر نظارت های مردمی بر فرآیند انتخابات ممکن است بسیار کم باشد اما در هر حال این امر یعنی نظارت بر روند انتخابات حق مسلم مردم است و باید این حق خود را مطالبه کنند و به عبارت دیگر صرف نظر از اینکه این نظارت در فرآیند انتخابات موثر واقع شود یا خیر، موظف هستند حق خود را مطالبه کنند □"

یزدی از عناصری همچون «محدودیت فراگیر رسانه ها»، «نظارت استصوابی» و «دخالت برخی نهادهای غیرمسئول و غیرپاسخگو در جریان انتخابات» به عنوان چالش های پیش روی نیروهای دموکراسی خواه برای تحقق سازمانی غیردولتی جهت دیده بانی آرای مردم در پروسه انتخابات نام می برد و ادامه می دهد: «در بسیاری از مسائل همچون بازداشت شبهه دار دانشجویان، کارگران و سایر فعالان اجتماعی و سیاسی یا توقیف مطبوعات، در مواردی قوانین مصرح نادیده گرفته می شود اما در جلوگیری از تشکیل کمیته صیانت از آراء به قانون توسل می شود در صورتی که این حق مردم است که ناظر بر جریان انتخابات باشند."

جریان محافظه‌کار در مقام پاسخ به نیروهای دگراندیش مساله مورد بحث را از این زاویه مطرح می‌کنند که اصلاح‌طلبان با اینگونه حرکت‌ها درصدد توجیه شکست خود در انتخابات آینده هستند و با طرح مساله تشکیل کمیته صیانت از آرا در نظر دارند از این مساله به عنوان محملی برای جارو و جنجال‌های بعد از انتخابات سود برند □ □

حجت‌الاسلام قاسم روانبخش (دبیر سیاسی هفته‌نامه «پرتو») نیز با همین تحلیل به «فارس» گفت: «در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶ هم این افراد (اصلاح‌طلبان) ادعاهایی را درباره سلامت انتخابات مطرح می‌کردند. خود اینها می‌دانند در میان مردم آرایبی ندارند و نشانه‌اش هم این است که خاتمی متوجه شد رای ندارد و لذا زود از دور انتخابات خارج شد. الان هم کاندیداهایی که وارد انتخابات شده‌اند وضعیت مناسبی ندارند و با این جنگ روانی درصدد این هستند که نمونه کار ۷۶ را تکرار کنند و آرا را به سمت خودشان بکشانند □ □»

روانبخش می‌افزاید: «در نهایت وقتی موفق نشوند می‌خواهند شکست خودشان را توجیه کنند و از این رو به تقلا افتاده‌اند. در آستانه مجلس هشتم هم این شگرد را به کار گرفتند و حتی از خارج از کشور درخواست گروهی برای نظارت بر انتخابات کردند که با برخورد مقام معظم رهبری مواجه شدند □ □»

با این حال طیف مقابل محافظه‌کاران دیدگاه متفاوتی در این باره دارد. ابراهیم یزدی در این باره می‌گوید: «جریانی که چنین ادعاهایی می‌کند اگر واقعاً معتقد است نیروهای آزادیخواه و دگراندیش مورد حمایت مردم نبوده پس در انتخابات نیز مورد اعتنای مردم قرار نخواهند گرفت. باید استمرار فشار بر این نیرو را متوقف کنند. دفاتر و نشریه‌های توقیف شده آنها را بازگردانند و در مجموع از آنها رفع مزاحمت کنند. اگر در جریان انتخاباتی عادلانه، نیروهای دگراندیش شکست خوردند آن وقت چنین ادعایی بکنند □ □»

در همین خصوص «علی شکوری‌راد» (عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت و از نمایندگان معترض مجلس ششم) نیز می‌گوید: «کسانی که تشکیل کمیته صیانت از آرا به معنی توجیه شکست اصلاح‌طلبان پس از انتخابات را توجیه تعبیر می‌کند، به نظر می‌رسد قصد دارند از هم‌اکنون زمینه ساکت کردن هرگونه اعتراضی را پس از برگزاری انتخابات فراهم کنند در صورتی که واقعیت این است که نگرانی از آرای مردم مساله جدی است. نهادهای رسمی نظارتی و اجرایی در رابط با برگزاری انتخابات از نظر سیاسی با یکدیگر هم‌جهت و هم‌فکر هستند. همین امر نگرانی‌هایی را در میان اصلاح‌طلبان برانگیخته است البته این نگرانی مختص به نیروهای اصلاح‌طلب و محدود به زمان حاضر نیست، همچنان که در انتخابات دومین دوره شورای شهر و روستا زمانی که دولت اصلاحات مجری و مجلس ششم ناظر بر جریان انتخابات بود، شاهد بودیم که محافظه‌کاران به شدت ابراز نگرانی می‌کردند زیرا در آن زمان نیز نهادهای نظارتی و اجرایی گرایش‌ها و دلبستگی‌های یکسانی داشتند اما شاهد این امر نیز بودیم که اگرچه نتیجه نهایی انتخابات به نفع محافظه‌کاران رقم خورد با این حال اصلاح‌طلبان بدون هیچ‌گونه دخل و تصرفی نتیجه واقعی انتخابات را به مردم اعلام کردند □ □»

شکوری‌راد احتمال تحقق اهداف پیش‌بینی‌شده کمیته صیانت از آرا (در صورت تشکیل) را مشروط و منوط به میزان همکاری نهادهای نظارتی و اجرایی حکومتی با اعضای این کمیته می‌داند و می‌افزاید: «در صورتی که نهادهای نظارتی و اجرایی مرتبط نیز با کمیته صیانت از آرا همکاری و تعاملی نداشته

باشند، حداقل اعضاي اين كمیته مي‌توانند حاصل دیده‌باني خود بر روند انتخابات را به مردم گزارش داده و آنها را در جريان مستقيم روند مزبور قرار دهند □ □

وي تاكيد مي‌كند: «اگرچه ممكن است تشكيل كمیته صيانت از آرا به لحاظ حقوقي داراي خلأ باشد اما در واقع مردم ناظر بر همه امور و ولي نعمت كشور هستند و در هر موردی كه اراده كنند حق دارند نظارت كنند □ □

مرتضي حاجي (وزير آموزش و پرورش دولت اصلاحات) اما تشكيل كمیته صيانت آرا را اقدامي قانوني مي‌داند و مي‌گويد: «اظهارات سخنگوي شوراي نگهبان درباره غيرقانوني خواندن كمیته صيانت از آراي انتخابات مبناي قانوني ندارد □ □»

حاجي ادامه مي‌دهد: «اين اظهار نظر منبع حقوقي ندارد زيرا طبق ماده واحده‌اي كه با عنوان قانون حضور نمايندگان نامزدهاي رياست جمهوري براي نظارت بر انتخابات به تصويب مجلس شوراي اسلامي رسیده است، هريك از كانديدانها به طور انفرادي يا با همكاري ساير كانديدانها حق دارند نمايندگاني را به محل‌هاي اخذ راي، شوراي نظارت بر انتخابات و دستگاه شمارش آرا اعزام كنند □ □»
به اعتقاد حاجي در تحليل نهايي اساساً تشكيل كمیته‌هاي غيردولتي نيازي به اخذ مجوز از شوراي نگهبان ندارد □ □

محافظه‌كاران چه مي‌گویند

ديبركل جامعه اسلامي فرهنگيان (عزت‌الله دهقان) تشكيل كمیته صيانت از آرا را از اهداف دشمنان انقلاب اسلامي در خصوص ناسالم خواندن انتخابات مي‌داند و در گفت‌وگويي به فارس مي‌گويد: «كساني كه به دنبال كمیته صيانت از آراي مردم هستند نه تنها به فكر سلامت انتخابات نيستند، بلكه در جهت اهداف دشمنان انقلاب اسلامي در خصوص ناسالم خواندن انتخابات حركت مي‌كنند □ □ □

دهقان تاكيد مي‌كند: «همواره سلامت انتخابات مورد تاكيد اصولگرايان بوده و در اين دوره نيز وزارت كشور و مسوولان اجرايي براي سلامت انتخابات تمام تلاش خود را خواهند كرد □ □ □

همچنين ديبر كل حزب اسلامي ايران زمين (ابوالقاسم رئوفيان) در اظهار نظري مشابه از استراتژي نيروهاي اصلاح‌طلب و نيروهاي ملي- مذهبي تحت عنوان «نقلا براي توجیه شكست انتخاباتي» نام مي‌برد و مي‌گويد: «مكانيسمي براي حفظ آرا و حراست از امانت مردم در دست مسوولان وجود دارد و از جمله وظائف مسوولان، صيانت از آراي مردم است و در انتخابات پيشين سعي بر اين بود كه به اين وظيفه بيردازند و از عهده اين مهم برآیند □ □ □

وي در عين حال مي‌افزايد: «اما هيچ انساني در واقع مصون از خطا و اشتباه نيست و همه ما در معرض اشتباه بوده و هستیم و در انتخابات پيش رو هم مقام معظم رهبري ضمن اينكه اشاره فرمودند در ۳۰ سال انتخابات گذشته مسوولان دقت لازم را داشته‌اند قطعاً اين توصيه به صيانت از آراي مردمی، همواره به مسوولان بوده، است و خواهد بود □ □

دبیرکل حزب اسلامی ایران زمین همچنین خطاب به دگرانديشان توصیه مي‌کند: «اینها باید دیدگاهشان را اصلاح کنند و فکر نکنند با این نوع اقدامات مي‌توانند افکار عمومي را از مسیر درست به مسیر دلخواه خودشان هدایت کنند □ □ □

از سوي ديگر محمدرضا ميرتاج‌الدیني در گفت‌وگويي با ایرنا با اشاره به اینکه هیچ اختلالي در روند انتخابات وجود ندارد و سیستم صیانت از آرا کاملاً رعایت مي‌شود، تاکید مي‌کند: «امکان ندارد هیچ اختلالي در سیستم انتخابات به وجود آید و مطمئناً این انتخابات نیز مانند دوره نهم انتخابات سالمي خواهد بود □ □ □

به اعتقاد ميرتاج‌الدیني هم‌اکنون روند انتخابات به خوبي پيش مي‌رود و هیچ مشکلي در آن وجود ندارد و تاکنون هم در هیچ دوره‌اي مشکلي براي آراي انتخابات رياست جمهوري پيش نيامده و بعد از این هم نخواهد آمد □ □ □

عضو کمیسیون امنیت ملي خبرداد □

گزارشاتي از گزينش عجيب مسوولان اجرايي انتخابات در وزارت کشور □

ایلنا: يکي از اعضاي کمیسیون امنیت ملي و سياست خارجي مجلس از ارائه گزارشات عجيبی از نحوه گزينش و انتخاب مسوولان اجرايي انتخابات در وزارت کشور خبر داد □ □ □

محمدمهدي شهرياري چنين اخباري را نگران‌کننده خواند و اظهار داشت: «مطابق روال مرسوم در انتخابات‌هاي گذشته، وزارت کشور، دعوتنامه‌هايي را براي کارکنان خود مي‌فرستاد و از آنها مي‌خواست براي اجراي انتخابات با این وزارتخانه همکاری کنند □ □ □

شهرياري افزود: «اما اخيراً گزارشاتي از برخي کارکنان وزارت کشور به دست من رسیده است که براساس آنها از کسانی خارج از وزارت کشور براي اجراي انتخابات رياست جمهوري دهم دعوت شده است □ □ □

کنفرانس دمشق و روابط ایران و اعراب

يادداشت روز- اعتماد ۲۸/۰۱/۱۳۸۷

□ □ □ ۱ اجلاس اخير سران اتحاديه عرب در دمشق، در روزهاي آغازين سال جديد برگزار شد. به علت اختلافات ميان سوريه با اردن، مصر و سعودي و نيز فشار امريکا سران این کشورها در کنفرانس شرکت نکردند. کنفرانس در شرايطي برگزار شد که ميزان اختلافات ميان دولت‌هاي عربي و عدم توانايي آنها در حل مسائل و مشکلات جهان عرب به بالاترين سطح خود رسیده است. در این کنفرانس وزير امور خارجه ایران نیز حضور داشت و در چارچوب کليشه‌هاي رایج، سلام و پيام رئيس

جمهوری ایران به رئیس جمهوری سوریه را ابلاغ کرد و از وی برای سفر به تهران دعوت به عمل آورد. کنفرانس بدون آنکه کمترین گامی در راستای حل مسأله فلسطین، لبنان، عراق و... بردارد، در قطعنامه پایانی خود، بار دیگر، به رغم حضور وزیر امور خارجه ایران، ادعاهای امارات متحده عربی را علیه ایران مورد تایید و تصویب قرار داد. حضور وزیر امور خارجه ایران در کنفرانس اتحادیه عرب که ایران عضو آن نیست و علیه ایران قطعنامه هم صادر می کند، چه معنا و مفهومی یا پیامی دارد؟ انگیزه این حضور چه بوده است و با چه محاسبات و تحلیل هایی در این کنفرانس شرکت کرده است. متأسفانه یا تحلیلی وجود ندارد یا منتشر نشده است. روشن نیست که این حضور با دعوت رسمی اتحادیه بوده است یا نظیر موارد مشابه با ابتکار خود ایران و داوطلبانه صورت گرفته است؟ □

□□۲ حضور ایران در این کنفرانس حاکی از آن است که تصمیم سازان سیاست خارجی ایران به اهمیت و ضرورت تعامل و هم کنشی با اعراب، حداقل در خاورمیانه پی برده و آن را باور دارند. این حضور همچنین می تواند در جهت حمایت از سوریه در تقابل با آمریکا که به شدت علیه برگزاری این کنفرانس در دمشق تلاش می کرد، محسوب شود □

□□۳ این اولین بار نیست که ایران در روابط خود با اعراب، به طور یکجانبه و بدون نتیجه ملموس مثبت به نفع منافع یا امنیت ملی کشورمان عمل می کند. در گذشته ایران چندین بار تمایل و آمادگی خود را برای بهبود روابط با اعراب از طریق درخواست عضویت در اتحادیه عرب، برقراری روابط دیپلماتیک با مصر و حضور رئیس جمهوری ایران در شورای همکاری خلیج فارس نشان داده است. اما رهبران عرب با سردی و بی تفاوتی و در مواردی با رفتارهای نه چندان دوستانه یا دیپلماتیک با ایران برخورد کرده اند □□

□□۴ ایران در منطقه خاورمیانه از موقعیت سیاسی- جغرافیایی ویژه و برتری برخوردار است. منابع طبیعی فراوان، فرهنگ بسیار غنی و ریشه دوانیده در حوزه فرهنگی- تمدنی گسترده بی از هند و پاکستان تا قفقاز و ترکیه و حتی بوسنی و هرزگوین، ترکیب سنی و آموزشی جمعیت، همه از پیش نیازهای مهم در مناسبات دیپلماتیک و روابط بین المللی بهینه است. موقعیت ایران در این منطقه به گونه ای است که اجرای هیچ برنامه کلانی، چه برخاسته از مناسبات و ضرورت های درونی منطقه، یا متأثر از سیاست های جهان باشد، بدون حضور و مشارکت ایران امکان پذیر نیست. برای اینکه ایران بتواند نقش موثر خود را در منطقه در راستای منافع و امنیت ملی ایفا کند، هم ایران باید سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک خود را متناسب با آن شکل دهد و هم قدرت های بومی منطقه (اعراب) و هم قدرت های بازیگر موثر؛ آمریکا، انگلیس و اسرائیل باید این موقعیت ایران را به رسمیت بشناسند. اما چنین نیست و موضوع از هر سه طرف با مشکل روبه رو است □□

□□۵ موانع اصلی بر سر راه بهبود روابط میان ایران و اعراب چندین بعد دارد؛ در بعد تاریخی، مسأله عرب و عجم هنوز بر مناسبات سیاسی و فرهنگی سایه افکنده است. در بعد دینی و مذهبی، به رغم مسلمان بودن، اعتقاد مشترک به خدا، کتاب و رسول واحد و تقابل های ریشه دار نه تنها کاهش پیدا نکرده است، بلکه در فرصت های گوناگونی از حد تقابل نظری- فکری خارج شده و رنگ و بوی خشونت های بسیار شدیدی پیدا کرده است. قدرت های صاحب نفوذ در منطقه، به خصوص اسرائیل، از این زمینه های تاریخی، در جهت تشدید درگیری ها سود برده است. صهیونیست ها و اسرائیل نه تنها مایل به بهبود روابط ایران و آمریکا نیستند، بلکه تفاهم و نزدیکی میان ایران و اعراب را هم برنمی تابند. انقلاب اسلامی ایران جنبش های اسلامی در سرتاسر جهان را، چه شیعه و چه سنی، به شدت

سیاسی کرده است. این تأثیرات در میان شیعیان به مراتب بیشتر و عمیق تر است. تجدید حیات سیاسی جنبش های شیعه گرا روابط مذهبی شیعه- سنی در کشورهای اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده است. علاوه بر این متاثر از شرایط سیاسی- اقتصادی در دهکده جهانی تغییرات در مناسبات سیاسی در برخی از کشورهای عربی، نظیر بحرین معادلات و توازن سیاسی را به نفع شیعیان که اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند، سامان داده است. در عراق نیز که اکثریت جمعیت را شیعیان تشکیل می دهند برای اولین بار در تاریخ این کشور اقلیت سنی عرب خود را مجبور می بیند که قدرت یکپارچه خود را به نفع شیعیان از دست بدهد. در کشورهای عربی که شیعیان اکثریت جمعیت را تشکیل نمی دهند نظیر لبنان، کویت، سوریه و ... سیاسی و رادیکال شدن جنبش های شیعه گرا نقش موثر و کلیدی پیدا کرده اند □ □

طبیعی است که این تغییرات موجب ناخشنودی رهبران سیاسی و مذهبی سنیان را فراهم کرده باشد. از آنجا که ارتباط تنگاتنگی میان شیعیان این کشورها با حوزه های مذهبی نجف و قم وجود دارد و با توجه به موقعیت ایران این نگرانی ها و ناراحتی ها بر روابط اعراب و ایران اثر سوء بر جای گذاشته است. به عبارت دیگر اکثریت اعراب سنی نگران قدرت گرفتن شیعیان و ایران در منطقه هستند. علاوه بر موانع مذهبی اختلافات ریشه دار تاریخی نیز مزید بر علت شده است. اختلافات تاریخی قرون گذشته در اینجا مورد نظر نیست بلکه آن مواردی است که در همین دوره ۵۰ ساله گذشته و عمدتاً در اوایل دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۲ به بعد) با اوج گیری ناسیونالیسم عرب در منطقه شروع شده است. در این دوره ابتدا به ابتکار مصر، نام خلیج فارس را به خلیج عربی تغییر دادند. از قرن ها پیش از زمانی که تاریخ به یاد دارد، اقیانوس هند، دریای عمان، دریای عربی و خلیج فارس با همین نام ها خوانده می شده است. هیچ کس ادعا نکرده است که چرا این اقیانوس بزرگ به نام هند یا چرا دریای عمان که بخش اصلی سواحل آن مرز ایران است، به این نام خوانده شده است. از اوایل دهه ۱۹۵۰ - بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آمدن یک دولت استبدادی منصوب از جانب قدرت های خارجی - دولت جدید مصر در تقابل با ایران و امریکا و انگلیس حامی شاه و برای تحریک عواطف ملی گرایانه اعراب نام خلیج فارس را تغییر داد و امروز این امر به شکل یک گره کور در روابط ایران و اعراب درآمده است. علاوه بر این براساس همین تمایلات افراطی ملی گرایانه کشورهای عربی، مصر، سوریه، لیبی، عراق، یمن، در دوران قبل از انقلاب این کشورها از گروه های جدایی طلب حمایت می کردند. در روزهای پر آشوب بعد از انقلاب، عناصری وابسته به این گروه ها، از مبداء لیبی دارالطریق سوریه، به مقصد خرمشهر، همراه با مقادیری اسلحه وارد تهران شدند که شناسایی و متواری شدند. بعد از انقلاب اعضای همین گروه ها به تخریب و انفجار لوله های نفت و اماکن و مراکزی در خوزستان پرداختند. دولت لیبی با صراحت از جنبش های جدایی طلب حمایت می کرده است. دولت عراق، ماه ها قبل از حمله نظامی به ایران، به طور مرتب افرادی را برای تخریب به خرمشهر و اهواز و آبادان اعزام می کرده است. علاوه بر اینها، مساله بحرین و جزایر سه گانه در خلیج فارس را نیز باید به این فهرست افزود. بحرین و شیخ نشین های سواحل جنوبی خلیج فارس قرن ها بخشی از ایران بوده و حاکم نشین آنها توسط ایران منصوب می شده است. ورود استعمار انگلیس به خلیج فارس و ضعف دولت مرکزی در ایران، معادله را به ضرر ایران برهم زد. پیگیری تثبیت حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر تا سال ۱۹۷۱ یکی از دعوای ایران علیه انگلیس بود. در این سال دولت انگلیس تصمیم گرفت از خلیج فارس بیرون برود. لذا در مذاکرات با شاه ایران توافق کردند که ایران استقلال بحرین و اعراب و انگلیس استقرار مجدد حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه را به رسمیت بشناسند. طبق این توافق مدیریت جزیره ابوموسی مشترکاً توسط ایران و امارات خواهد بود. این توافقنامه در سازمان ملل متحد به ثبت رسید. دولت های عربی خلیج فارس آن را پذیرفتند

و هیچ اعتراضی صورت نگرفت. تنها تک معترض قذافی و دولت لیبی بود که در غیاب عبدالناصر داعیه رهبری ناسیونالیسم عرب را داشت و در اعتراض به این توافق روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد. (برخلاف ادعای برخی از ایرانیان هوادار قذافی، لیبی روابط خود را با ایران در اعتراض به استبداد شاه قطع نکرده بود.) متأسفانه در آن زمان، روابط دولت شاه با انگلستان به گونه‌ی بی‌تفاوتی توافقی‌ها نه چندان شفاف پذیرفته شد و دولت ایران به مدیریت مشترک ابوموسی تن در داد. به طوری که وقتی انگلیس خلیج فارس را ترک کرد، موضوعی برای ادامه اختلاف و نزاع میان اعراب و ایران باقی ماند □□

به این ترتیب موانع بهبود روابط میان اعراب و ایران با ریشه‌های سیاسی و مذهبی همچنان پابرجا باقی مانده است. اما عوامل دیگری نیز مانع بهبود روابط هستند، از جمله اینکه دولت‌های عربی منطقه اکثراً روابطی بسیار نزدیک با دولت‌های انگلیس و آمریکا دارند و سیاست‌های ملی و منطقه‌ی آنان مستقیماً با اولویت‌های سیاسی و اقتصادی این دولت‌ها هماهنگ است و در حال حاضر که ایران در تقابل و رویارویی با دولت آمریکا قرار گرفته است و طرفین هنوز نتوانسته‌اند هنوز اختلافات خود را حل کنند یا آنها را کاهش دهند سیاست‌های دولت‌های عربی نیز علی‌الاصول در ضدیت با ایران است. به عنوان مثال می‌توان به اقدامات اقتصادی جدید دولت امارات در فشار بر بازرگانان ایران، هماهنگی با تشدید تحریم‌ها علیه ایران اشاره کرد □□

□□۶ بعد از انقلاب اسلامی، دولت ایران، براساس اولویت‌های جدید کوشش کرده است که به رغم سوابق نامطلوب و سیاست‌های غیردوستانه برخی از کشورهای عربی، روابط خود را با همسایگان عرب بهبود بخشد. اما به جز دوره کوتاهی بعد از انقلاب، سیاست خارجی و مناسبات دیپلماتیک ایران با اعراب دچار یک نوع سردرگمی و نوسانات ضد و نقیض زیانبار بوده است □□

□□۷ ایران نمی‌تواند به دور خود دیواری بکشد و از تعامل و هم‌کنشی‌های دوستانه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با دنیای بیرون خودداری ورزد یا به جای بهبود روابط با همسایگان و هم‌کیشان خود، به ماورای قاره و منطقه برود و در کشورهای دوردست، که نه در سطح جهانی و نه منطقه‌ی بی‌قادر به کمک به ایران نیستند، روابط نزدیک و سخاوتمندانه یک طرفه برقرار سازد. به رغم تمامی موانع تاریخی، سیاسی و مذهبی، هم ایران و هم کشورهای عربی منطقه به همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن همجواری و همکاری‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با یکدیگر نیازمندند. حضور ایران در کنفرانس سران اتحادیه عرب ممکن است این نگرش را نشان بدهد. اما این کافی نیست. در روابط میان اعراب و ایران هم تعارضات و تناقضات جدی وجود دارد (منطقه سرخ) و هم منطقه سبز یا منافع مشترک دینی، سیاسی و اقتصادی. بهره‌مندی از منافع و همکاری‌های مشترک نیاز به یک برنامه کلان دارد. حرکت‌های مقطعی و تاکتیکی نه تنها جوابگو نیست، بلکه برعکس موجب زیان و کاهش اعتبار ایران می‌شود. به عنوان مثال، ایران می‌تواند به جای درخواست عضویت در اتحادیه عرب، اقدامات دیپلماتیک خود را در راستای طرح و برنامه ریزی برای ایجاد یک پیمان امنیتی منطقه‌ی بی و عضویت در شورای همکاری خلیج فارس فعال سازد. اتحادیه عرب نیازی به حضور ایران ندارد اما شورای همکاری خلیج فارس بدون حضور و مشارکت فعال ایران سترون است. تلاش برای عضویت ایران در شورای همکاری خلیج فارس بر یک منطق اساسی و اصولی استوار است. تحقق این امر با موانع جدی روبه‌رو است اما حل یا کنار آمدن طرفین با این موانع خود می‌تواند هدف بخشی از تلاش‌های دیپلماتیک قرار بگیرد □□

دین و دولت

اصول گرایان آمدند انقلابیون قدیم، متحد شوید □□

نیمروز- نوروز ۱۳۸۷

با هم گفت وگو با ابراهیم یزدی رامی خوانیم □□

برای آغاز بحث نگاهی به گذشته بیندازیم. جنبش اصلاحات مهم ترین هدفی که برای خود برگزید، دموکراتیزه کردن ساختار قدرت و از طریق انتخابات بود. اما پس از گذشت ۸ سال استراتژی "توازن مثبت قوا در حاکمیت" به رشد یک جریان اصول گرا انجامید. برخی معتقدند که اصلاح طلبان در تئوری دچار مشکل بودند. منتقدان می گویند که آنها جمهوریت ناب رانخواستند و به زیستن در حاکمیت خو گرفتند و سرانجام نیمه حاکمیت آنها را از قدرت صنف کرد □□

جنبش اصلاح طلبی در ایران در واقع دو هدف داشت یک هدف این بود که رفتار مسوولان را قانونمند کند چون این مساله مشکل کلیدی در ایران است. بعد از مشروطه و تا انقلاب ۵۷ حاکمان خود را مقید به عمل در قالب چارچوب قانون اساسی نمی دانستند. بنابراین به طور مرتب به بهانه های مختلف، فرافرونی عمل می کردند. به عنوان مثال شاه حق عزل و نصب نخست وزیر را نداشت. اما شاه از این قوانین تخطی کرد. آن هم به این دلیل که در موضع قدرت نشسته بود و با تمام ابزارهای قدرت هرکاری که می خواست انجام می داد. یعنی یک حکومت مشروطه تبدیل به یک حکومت استبدادی شده بود □□

هدف اصلی جنبش اصلاح طلبی این بود که فشار آورد تا ساختارهای حقیقی اصلاح شود و قدرتمندان قانونمند عمل کنند □□

مسوولان کشور به انواع و اقسام وسایل از گذشته های دور که اسناد آن هم موجود است در انتخابات دخالت می کنند و انتخابات را کنترل می کنند و با این کار سرشت دموکراتیک نظام را عملاً از بین می برند. حالا کسی مثل مصباح یزدی با صراحت می گوید جمهوریت یعنی کفر. اما کسانی حرف مصباح را نمی گویند اما به آن عمل می کنند □

جنبش اصلاح طلبی دچار نقض بود که کار به این جا کشید؟ خود انتخابات ابزاری است برای دموکراتیک شدن نظام اما انتخابات هنگامی معنا دارد که پیش نیاز هایش فراهم بود □□

فقها اصطلاحی دارند که می گویند مقدمه واجب، انتخابات آزاد، بودن آزادی های دموکراتیک است. نشریات آزاد، فعالیت آزاد احزاب و غیره این مقدمه رابه وجود می آورد. پس وقتی این نیست □□

این یک نکته مهم است که وقتی انتخابات صورت می گیرد، آزادی های اساسی وجود ندارد. در آن ۷-۸ روز که انتخابات انجام می شود، می گویند همه آزادند. خوب آزادند که چکار کنند؟ وقتی روزنامه ها آزاد نبوده اند که عملکرد دولت یا نمایندگان را ارزیابی کنند، پس دیگر آزادی چه معنی دارد و مردم چگونه دست به انتخاب بزنند؟

شما انتخابات را ابزار اصل مبارزاتی خود قرار می دهید در حالی که کسانی که انتخابات را تحریم کردند، حرفشان بر سر درستی ابزار انتخابات نبود، می گفتند که خوب ما در انتخابات شرکت می کنیم و به فرض ۲۰ میلیون، حتی ۴۰ میلیون و حتی ۷۰ میلیون رای راپشت سر یک رییس جمهوری می گذاریم و رییس جمهور وارد ساختار قدرت می شود در عمل چه اتفاقی می افتد که رییس جمهور تنها ۱۰ درصد قدرت را در اختیار خواهد داشت و بین یک میلیون رای با یک میلیارد رای تفاوتی وجود نخواهد داشت. این ساختار قدرت است که مشکل دارد □ □

اختیارات و قدرت رییس جمهور دو وجه دارد یکی آنچه که قانون می گوید "شما می توانید این کارها را انجام دهید"، اما یکی قدرت مردمی رییس جمهور است. یک رییس جمهور با ۲۲ میلیون رای، باید معنای آرای خود را درک کند و با ابزار ۲۲ میلیون رای سخن بگوید. در بسیاری از موارد در حیطه ۸ سال حکومت خاتمی شاهد تخلفات بسیار واضح بودیم که رییس جمهوری بی اعتنا تسلیم آن تخلفات شد. رییس جمهور باید می ایستاد. خوب با چه بضاعتی باید ایستادگی می کرد؟ به اتکای آرای که مردم به او داده اند. آن چیزی که موجب شکست اصلاح طلبان شد این بود که نتوانستند این نیروی بالقوه را به بالفعل تبدیل کنند □ □

آنها باید با مردم ارتباط مستقیم برقرار می کردند. سال اول انتخاب خاتمی ما به ایشان پیغام دادیم که شما به دانشگاه نیایید و به جای آن به عنوان رییس جمهور منتخب مردم همه مردم را به میدان آزادی دعوت کنید. بگویند مردم شما یک سال پیش مرا انتخاب کردید حالا من می خواهم گزارش یک سال کار خود را به شما بدهم. این دو، شخصیت های متفاوتی هستند اما وجوه مشترک دارند. بدنه حاکمیت با مصدق مخالف بود، نیروهای بسیار قدرتمندی در جامعه با وی مخالف بودند. مجلس با وی مخالف بود اما مصدق می دانست که باید گریه کند، کجا باید بخندد و کجا باید به میان مردم بیاید. وقتی که جمال امامی در مجلس اجازه نداد مصدق سخن بگوید، وی با عصبانیت مثل یک شیر غرید و از مجلس بیرون آمد، یک چهارپایه دم در مجلس گذاشت و بالای آن رفت و گفت مجلس همان جایی است که مردم هستند. اما می بینیم که مجلس ششم به راحتی برخی مسایل را پذیرفت و تسلیم شده در حالی که هیچ لزومی نداشت برای این که اگر مجلس چیزی تصویب می کرد باید از تصویب شورای نگهبان هم می گذشت، شورای نگهبان هم با این وضعیت تایید نمی کرد، مجلس هم می ایستاد و طرح به مجمع تشخیص مصلحت می رفت. یعنی مکانیزم های قانونی برای رد نظر مجلس در اختیار بود متأسفانه هم کروی و هم خاتمی این موارد را پذیرفتند اما در انتخابات مجلس هفتم وقتی که کروی و خاتمی از مقام رهبری درخواست کردند کتبا لیست کسانی را که صلاحیتشان در شورای نگهبان رده شده به وزارت اطلاعات بدهند و وزارت اطلاعات نظر نهایی را بدهد، مقام رهبری این را قبول کردند و امضا کردند و به شورای نگهبان دستور دادند ه انجام شود □ □

یک نقد دیگری که به اصلاح طلبان می شود این است که آنها در "دشمن شناسی" اشتباه کردند. از سویی هاشمی را با وجود استفاده به حق مورد شدید ترین حمله ها قرار دادند و از سویی دیگر در وضعیت فرسایشی با محافظه کاران قدیمی قرار گرفتند. آنها با تضعیف هاشمی محافظه کاران را تقویت کردند و محافظه کاران را در کار برای کی جریان محافظه کارتنده و هموار کردند. بخش عمده انرژی اصلاح طلبان صرف جناح سنتی و قدیمی محافظه کاران شد و در بیخ گوش آنها اصول گرایان رشد می کردند و اصلاح طلبان آنها را به حساب نمی آوردند □ □

من فکرمی کنم به واضح جنبش اصلاح طلبی در مجموع درست بوده است اما عمل سیاسی شان خوب نبود در حال حاضر بسیاری از رادیکال های ایران موضع درستی علیه آمریکا دارند اما چون تحلیل درستی ندارند کارهایی می کنند که به نفع آمریکاست. حرف هایی می زنند به نفع اسرائیل. دموکراسی رابطه مستقیم با واقع گرایی دارد. با آرمان نمی توان وارد قلمرو دموکراسی شد. آرمان پذیری است که باید به آن رسید ولی قابل دسترسی نیست. آرمان جهت حرکت را معین می کند اما در کار سیاسی باید پاراروی زمین گذاشت. آقایان باید تحلیلی از مجموعه نیروهای فعال در جامعه می داشتند و بر اساس آن تحلیل، مهندسی سیاسی می کردند. اما در مورد نکته ای که درباره هاشمی گفتید، به نظر من هم اصلاح طلبان اشتباه کردند. گنجی اول مقاله اش رابه صبح امروز داد و صبح امروز حاضر نشد آن را چاپ کند. مقاله رابه نشاط داد، شمس الواعظین چاپ کرد. من همان روز پیش شمس الواعظین رفتم و گفتم اشتباه کردی، تضعیف هاشمی موجب تقویت خاتمی نمی شود و تنها جریان دیگری را تقویت می کند. با آن پیش درآمد هاشمی در انتخابات مجلس ششم وارد شد و شکست خود. هاشمی می خواست بین اصلاح طلبان و محافظه کاران هر دو طرف راداشته باشد، اما کاری که این آقایان کردند این بود که هاشمی را اهل دادند تا طرف محافظه کاران بایستند □ □

من فکرمی کنم که استراتژی شما هم اشتباه است. شما ویژگی و خصلت اصلاح طلبان را در دعوتی که از آنها برای تشکیل جبهه می کنید، در نظر نگرفته اید. ببینید اینها در درون حاکمیت بزرگ شده اند و عادت کرده اند که شمارابه عنوان اپوزیسیون نظام ببینند. آنها در نوع خود این گونه فکرمی کنند و یا بهتر است بگوییم در گذشته فکرمی کردند (که نهضت آزادی اگر ضربه ای به نظام نمی زند و مشکل حادی ایجاد نمی کند، به این دلیل است که قدرت ندارند..... شما این ذهنیت های منفی اصلاح طلبان "سابقا حکومتی را در نظر نگرفته اید □ □

شما در واقع می گویند استراتژی درست است ولی موانع ذهنی فراوان وجود دارد. من هم قبول دارم. دو سال است که ما این حرف هارامی زنیم اما آیا هیچ نوع جایگزینی وجود دارد؟ آیا راه حل دیگری وجود دارد به نظر من خیر. چون اصلاح طلبان چه بخواهند و چه نخواهند باید تسلیم شوند. چون دموکراسی خواستی و یاد گرفتنی است با دادن هزینه های فراوان همه باید یاد بگیریم. در انتخابات ریاست جمهوری آنها قدم های بزرگی برداشتند و به طرف نهضت آمدند و خواستند از آنها حمایت کنند. این یک گام بزرگی بود. یادمان نرود که ما در خلا حرکت نمی کنیم. یعنی این طور نیست که نهضت آزادی یا مجاهدین انقلاب اسلامی یا جبهه مشارکت یا جنبش مسلمانان مبارز در یک قرنطینه سیاسی بدون تاثیرات بیرونی حرکت کنند. حریف هم این رامی فهمد. حریف می فهمد که اگر اینها همه باهم یکی شوند چه نیرویی در سطح ملی و در سطح بین المللی خواهند شد. آنها از یک طرف می آیند و به ما می گویند که شما نهضتی ها ۵۰ سال اعتبار دارید، در این مملکت ریشه دارید، این مجاهدین اسلامی اعتباری ندارند برای چه به اینها نزدیک شده اید؟ آبروی خودرامی برید، از آن طرف به آنها می گویند این نهضتی ها همه شان در یک وانت جا می گیرند، شما در سراسر ایران حزب دارید، تشکیلات دارید، چرا با اینها رفته اید؟ یک جریانی صحنه سازی می کند □ □

این جریانی که این چنین اختلاف افکنی می کند از داخل اصلاح طلبان است یا از طرف محافظه کاران؟

سیاه سفید نگاه نکنیم. ذهنیت های خودمان هم هست. تفرقه اندازها هم از این ذهنیت ها استفاده می کنند. مثلاً به من گفتند شما می گویند که آنها در بیانیه الجزایر و قضیه گروگان گیری چنین و چنان کردند. من می گویم بله، الان هم اگر بخواهیم راجع به گروگان گیری و بیانیه الجزایر صحبت کنیم ما همان

نظر راداریم اما این بدان معنی نیست که ما نمی توانیم با گروه های دیگر در قالب یک مطالب مشترک همکاری کنیم. رشد و بلوغ سیاسی به من می گوید من می توانم با یک جریان سیاسی مخالف همکاری کنم و در عین حال مواضع خود را هم داشته باشم. در همه جای دنیا این رسم است، چطور است که ما بدنبال دموکراسی هستیم ولی شیوه ها و ابزار رایج دموکراسی را نادیده می گیریم □□

شاید قدرت اقناعی شما ضعیف است. چون ممکن است آنها قضیه را از این زاویه ببینند که با توجه به شکست اصلاح طلبان، نهضتی ها خود را به آنها نزدیک کرده اند تا از گستردگی اجتماعی هواداران اصلاحات استفاده کنند و خود را از انزوایی که پس از انقلاب دچار آن شده اند، نجات دهند. به هر حال آنها هنوز همان گونه که در انتخابات ریاست جمهوری دیدیم، از یک وزن اجتماعی برخوردارند. شاید آنها فکری کنند که نهضتی ها به وزن اجتماعی شان چشم دوخته اند. آنها ای بسا بتوانند با محافظه کاران کنار بیایند اما باشما نه □□

باز هم برمی گردد به این که شما روی موضع بحث می کنید. موضع آقایان این است که به جمهوری اسلامی ایران وفا دارند، هیچ ایرادی ندارد، ما هم وفا داریم. ماهم نمی خواهیم مملکت به هم بخورد. یعنی شاه اگر آن کارها را نمی کرد که انقلاب نمی شد. من دوجلسه رفتم دادگاه بازجویی شدم. یک روز به بازجو گفتم به قانون اساسی التزام دارم. قانون اساسی، قانون است. موقع تصویب قانون هم هیچ یک از اصول قانون به اتفاق آرا تصویب نشده اند. هر یک از این اصول به اکثریت آرا تصویب شده است. این قانون است همه باید به آن التزام داشته باشند بعد سوال دیگری کرد و گفت: آیا شما که به اصل ۱۱۰ اعتقاد ندارید، اگر شرایط مهیا باشد، با یک رفراندوم این اصل را حذف نمی کنید؟ من گفتم: امیدوارم شما با کارهای خودتان مساله را به آنجا نرسانید. اگر این فرمایش شما را بپذیریم که بعضی از اصلاح طلبان حاضرند با محافظه کاران نبنشینند و فالوده بخورند اما با نهضت آزادی خیر، باید ببینیم تحلیل شان از تحولات کنونی چیست؟ آن جریانی که در انتخابات مجلس هفتم و شورای شهر تهران آغاز شد و به ریاست جمهوری ختم شد، چیزی است که حتی محافظه کاران قدیمی را هم قبول ندارد. بنابراین فرض می گیریم که این صحبت شما درست باشد که برخی از اصلاح طلبان فکر می کنند با محافظه کاران زودتر می توانند کنار بیایند تا ما. اما خود آن محافظه کاران هم در معرض حذف هستند. بنابراین ما الان داریم آرام آرام سمت و سویی می رویم که نه فقط اصلاح طلبان اعم از درون حاکمیت یا بیرون حاکمیت حتی محافظه کاران قدیمی هم باید همکاری کنند، مساله فقط فقط نظام جمهوری اسلامی نیست، بلکه مساله کیان مملکت مطرح است. در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری چیز جالبی اتفاق افتاد حتما روشن فکران سکولار که به ندرت از انتخابات حمایت می کردند، آمدند جلو گفتند ما به هاشمی رای می دهیم. چرا؟ چه چیز اتفاق افتاده؟ ناگهان آنتن های سیاسی خیلی از روشن فکران حساسیت نشان داد، رادار هایشان گرفت یک جریانی می آید که اگر پیروز شود و بماند نه از تاک نشان بماند، نه از تاکتشان!" این حرفی که ما می زنیم در وسط باید بحث شود یک سطح جبهه متحد اصلاح طلبان و یک سطح نوعی از همکاری میان اصلاح طلبان و کادرهای قدیمی محافظه کاران □□

هاشمی رفسنجانی جزو محافظه کاران است. ممکن است در برخی موارد و با اصلاح طلبان همراه شود، اما شما می دانید که کیست، پدرش که بوده، مادرش که بوده، کارنامه سیاسی اش چیست از چه زمانی وارد شده است. اما کسانی دارند می آیند و محور می شوند که در انقلاب اسلامی ایران هیچ نقشی نداشته اند. شما ببینید اینها شما را کجا می برند؟ ببینید چکاری می کنند؟ ۲۷ سال با هزینه این ملت تجربه پیدا کردند. حالا همه اینها باید بروند و این افراد جوان جایشان را بگیرند. هیات متلفه فکر می کند

هنوز مشکل اصلی شان نهضت آزادی است. بنابراین تمام نیرو و استعداد خود را گذاشته تا نهضت را بکوبد اما نمی داند که مشکل اش کجاست؟ نمی داند چه جریانی می آید که همه را می خورد! اما به عنوان افرادی که بالاخره موهایمان را در آسیاب سفید نکرده ایم می گوئیم همه در حال اشتباه هستید شرایط کشور به گونه ای است که برای حفظ کیان مملکت باید این مسایل را بپذیریم. اما اگر نپذیرفتند ضرورت آن از بین نمی رود و باز هم باید تشکیل جبهه را تعقیب کرد □ □

پیش بینی تان از فضای پیش روی سیاسی چیست؟ آیا آن بخش هایی که پیش از این اصلاحات را رهبری می کردند، رادیکال می شوند؟ به هر حال می بینیم که بخش هایی مانند دفتر تحکیم از دوسال پیش به شدت رادیکال شده اند و به ساختار شکنی روی آورده اند □

شکست اصلاح طلبان موجب چند واکنش شد. یک واکنش ان رادیکالیزه شدن بخشی از جامعه بود. این طبیعی است و در همه جنبش ها اتفاق می افتد □ □

رادیکالیزم این است که شعاری زودتر از زمان خود مطرح شود، من رادیکالیزم را این گونه تعریف می کنم. من بر این باورم که مرحوم دکتر مصدق یک شخص نبود، یک شخصیت و منش بود. در مورد ملی شدن صنعت نفت، وقتی فاطمی پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را در یک جلسه ای به شایگان و رحیمیان و حبیبی داد، مصدق پرسید: آیا این را جایی مطرح کرده ای؟ گفت: نه. گفت: هیچ جا نگوئید. استدلالش این بود که حرف آخر را اول نزنید. رادیکالیزی که می آید و می خواهد رشد کند می خواهد حرف آخرش را اول بزند. فرد رادیکال فکر می کند اگر شعار رفراندوم بدهد، دیگر تمام است. اما در جامعه طرح رفراندوم چه بازتابی داشت، آیا بر فرآیند تغییرات و تحولات سیاسی تاثیر گذار بود؟ یک وقت شما می گوئید تنها راه رفراندوم است این به جهت فکری ممکن است اما مهندسی سیاسی آن چه می شود؟

الان این رادیکالیزم در میان دانشجویان موجب شده که جو یاس و ناامیدی تشدید شود و فعالان سیاسی و دانشجویان ما بیش از گذشته منزوی شده اند و کار دستجمعی و توده ای باید هماهنگ باشد شما می توانید یک سوار باشید. بسیار خوب اگر می خواهید به عنوان تک سوار بروید، بروید. اما تحول اینجاد نمی کنید. ببینید آنهایی که رفراندوم را امضا کرده اند الان کجا هستند و در فرآیند تغییرات و تحولات سیاسی ایران تا چه میزان اثر گذار هستند؟ هیچ! چیزی نیست □ □

قبول دارید که همه گروه ها در همین وضعیت هستند. هیچ کس نمی تواند اثر گذار باشد و این مساله فقط مختص رادیکال ها نیست □ □

بله، الان همه مشکل دارند، زیرا یاس و ناامیدی در جامعه فراگیر است. اگر مردم مایوس نبودند، هم اصلاح طلبان موثرتر می شدند و هم رادیکال ها. ولی الان در چنین شرایطی شعارهای رادیکال دادن مردم را به صحنه نمی کشاند. مردم ناامید هستند. پس ما در استراتژی خودمان جدا از این که چه شعاری باید بدهیم باید ببینیم چکار باید بکنیم مردم از ناامیدی بیرون بیایند. یک گروه سیاسی اولین کاری که باید بکند، غلبه بر بی تفاوتی مردم است. هنگامی که مردم بی تفاوت هستند شما هیچ کاری نمی توانید بکنید، نه رادیکال و نه غیر رادیکال □ □

بنابراین خیلی مهم است که گروه های سیاسی بتوانند مردم را از این بی تفاوتی و ناامیدی خارج کنند □ □

حمله صدای آمریکا به ابراهیم یزدی

سایت های تابناک، عصر ایران، ایران اکونومیست و فردا نیوز ۱/۲/۸۷

این خبرنگار که در برنامه زنده به عنوان مجری نیز برنامه اجرا می‌کند، نتوانست برآشفته‌گی خود را پنهان سازد و به شدت با الفاظ تند، سوابق یزدی را در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب مرور کرد و همچنین موضع ابراهیم یزدی را درباره صدای آمریکا، مشابه مواضع دولت احمدی‌نژاد و وزیر اطلاعات دانست □

پس از آن‌که ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی، از گفت‌وگو با تلویزیون صدای آمریکا خودداری کرد، این رسانه او را به باد انتقاد گرفت □

به گزارش خبرنگار «تابناک»، زمانی که گزارشگر این تلویزیون - که با بودجه براندازی جمهوری اسلامی اداره می‌شود - به سراغ یزدی رفت تا با او گفت‌وگو کند، وی اظهار داشت: با شما مصاحبه نمی‌کنم، چون رسانه شما علیه «دین اسلام» تبلیغ می‌کند و ما در نهضت آزادی، تصویب کرده‌ایم که به همین دلیل در گفت‌وگو با شما شرکت نکنیم □ این خبرنگار که در برنامه زنده به عنوان مجری نیز برنامه اجرا می‌کند، نتوانست برآشفته‌گی خود را پنهان سازد و به شدت با الفاظ تند، سوابق یزدی را در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب مرور کرد و همچنین موضع ابراهیم یزدی را درباره صدای آمریکا، مشابه مواضع دولت احمدی‌نژاد و وزیر اطلاعات دانست □ صدای آمریکا در ادامه برنامه، بخشی از سخنان ابراهیم یزدی در کنفرانس مذکور را پخش کرد. یزدی در این کنفرانس در پاسخ به پرسش یکی از حاضران در مورد ضرورت ایجاد جنبش برای رویارویی با جمهوری اسلامی گفت: من با انقلاب مخالفم؛ در ایران هیچ کس طرفدار انقلاب دیگری نیست □ گفتنی است، یزدی که برای دیدار فرزندانش به آمریکا رفته بود، به تازگی برای شرکت در نشست درباره رابطه ایران و آمریکا به دانشگاه کلمبیا رفته است □ وی در این نشست، ضمن این‌که اظهار کرد با غنی‌سازی اورانیوم در ایران مخالف است، گفت: این‌که آمریکا شرط مذاکره با ایران را تعلیق غنی‌سازی اورانیوم بگذارد، غیرمنطقی است □

به نظر می‌رسد ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت، پیش از این با این رسانه گفت‌وگو می‌کرد و مشخص نیست از کی تصمیم گرفته از مصاحبه با این رسانه خودداری کند. با این حال جالب اینجاست که صدای آمریکا تنها برای یک پاسخ منفی، چنین برخوردی با یزدی می‌کند

نامه با امضای روابط عمومی با متن زیر تهیه و ارسال شود □

مدیریت محترم سایت تابناک

با سلام و آرزوی توفیق در راستای اطلاع رسانی پیرو درج خبری تحت عنوان حمله صدای آمریکا به ابراهیم یزدی

به تاریخ ۲۰ فروردین ماه ۱۳۸۷ در آن سایت خبری لازم است برای تصحیح خبر فوق اشاره شود که عبارت "به نظر می‌رسد ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت، پیش از این با این رسانه گفت‌وگو می‌کرد و مشخص نیست از کی تصمیم گرفته از مصاحبه با این رسانه خودداری کند □ □

در خبر فوق ناشی از اخبار غیر موثق بوده است و دکتر ابراهیم یزدی و دیگر اعضای نهضت آزادی ایران تاکنون به دلیل مصوب تشکیلاتی شورای مرکزی نهضت آزادی ایران تاکنون هیچ مصاحبه‌ای با صدای آمریکا انجام نداده اند □ هر چند که در داخل کشور گروه‌های سیاسی و جراید وابسته به حاکمیت بی پروا اتهاماتی را علیه نهضت در تیراژ وسیع نشر می‌دهند. اما از سایت تابناک که مواضع غالباً مستقلی در مسائل دارد توقع انتشار اینگونه اخبار نادرست نمی‌رفت □ با تشکر

رونوشت : سایتهای : عصر ایران، فردانیوز، ایران اکونومیست

لازم به ذکر است که سایتهای فوق ضمن باز نشر خبر سایت تابناک بدون ارائه توضیحات لازم به خوانندگان برخی از جملات این خبر را حذف نموده اند که به نظر می‌رسد این عمل با اخلاق حرفه‌ای خبرنگاری سازگار نباشد □

ما چرا و چگونه حسینی شدیم

سخنرانی بمناسبت تاسوعای امام حسین(ع) ۷۸/۲/۶

بسم الله الرحمن و الرحيم الحمد و لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، ولا عدوان الا على الظالمين، والصلوة والسلام على انبيائه واوليائه خير خلقه اى وعلى آلهم و على اصحابهم الطيبين و الطاهرين. سلام بر حسين، سلیم بر هلی بی الحسين ، سلام بر یاران حسین و نیز سلام و درود بر زینب کبری، شیرزن کربلا □

موضوع سخن: بحث امروز ما پیرامون این است که ما ایرانیان چرا و چگونه حسینی شدیم. شیعیان بطور عام و ایرانیان بطور خاص عشق و علاقه ویژه‌ای نسبت به خاندان پیامبر(ص)، حضرت فاطمه و امام علی(ص) و بخصوص امام حسین (ع) دارند. در ایام محرم عاشقان امام حسین در همه جا شور و حال تاره‌ای پیدا می‌کنند بطوریکه عزاداری برای امام حسین به یک عنصر جدائی‌ناپذیر در فرهنگ ملی ما تبدیل شده است. ابراز عشق و محبت به امام علی و فاطمه و امام حسین و خاندان پیامبر و هزینه‌های گسترده‌ای که برای برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا می‌شود بی‌تردید هیچ‌کس مشابه‌ای ندارد. این عشق و علاقه چگونه بوجود آمده است و ریشه در کجا دارد. چرا و چگونه ما شیعه شدیم □

این بحث را در سه بخش بررسی می‌کنیم □ □

بخش اول - تعامل و همکنشی دین و جامعه: دین حق به عنوان نص وحی شده از جانب حق در ورود به جامعه مخاطب خود انتقال پیام به مردم ، لا جرم با فرهنگ بومی آن جامعه همکنشی‌هایی را انجام می‌دهد. اما این همکنشی تابع اصول و متأثر از عوامل چندی است □

۱ □ □ ماهیت انسان جهان شمول است. انسان ها ، صرفنظر از رنگ، نژاد، جنسیت و تاریخ و جغرافیا ویژگی های عام و مشترک دارند. انسان صاحب کرامت و اختیار و اراده آزاد است، انسان اندیشه ورز و دارای حقوق ذاتی و طبیعی است. عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود مستلزم پذیرفتن و رعایت کردن حقوق طبیعی انسان است. این ویژگی ها موجب آن شده است که مفاهیم یا مقولاتی ماقبل دین یا فرا دینی وجود داشته باشند که از آن ها به عنوان معیار برای سنجش حق و باطل بودن یک دین استفاده شود. به عنوان مثال آن دینی حق است که بر اساس عدالت باشد. یا برای برقراری عدالت آمده باشد. مطهری تاکید دارد که اسلام دین حق است چون خواهان عدالت است. انسان واجد حقوق طبیعی است. آن دینی حق است که حقوق طبیعی انسان را برسمیت بشناسد □ □

معنا و پیامد جهانشمول بودن انسان این است که صرف نظر از این که وحی بر کدام جامعه نازل می شود، چون مخاطبش انسان است و انسان ها در همه جا انسان هستند، در مقولات زیربناهائی تفاوتی وجود نخواهد داشت □

۲ □ □ برغم جهانشمول و یگانه بودن ماهیت انسان، جوامع بشری از حیث فرهنگ و زبان و آداب و رسوم با یکدیگر متفاوتند. اما فرهنگ ها برغم گوناگونی ویژگی های مشترک جهانی دارند. بر این اساس ما با دو نوع فرهنگ ملی و فرهنگ بشری/جهانی سرو کار داریم. فرهنگ مجموعه تجلیات (به صورت سمبل ها، علائم، آداب، رسوم، سنت ها، آثار و رفتارهای جمعی و....) معنوی، هنری، ادبی، مذهبی و احساسی یک قوم که در طول تاریخ آن قوم فراهم شده و شکل مشخصی گرفته است. این تجلیات، درد ها، نیاز ها، کیفیت و جنس روح و فطرت و خصوصیات اجتماعی و زیست مادی و بالاخره روابط اجتماعی و ساختمان اقتصادی آن قوم را توجیه می کند. به عبارت □ دیگر فرهنگ ساخته های معنوی یک ملت است که در طول تاریخ محتوایش فراهم آمده و شکل گرفته □

است. این شکل را وجدان یا روح جامعه بدان می بخشد. بنابراین هر فرهنگی مستقیماً با تقدیر تاریخی و زیربنای اجتماعی ویژه آن جامعه پیوندی علت و معلولی و رابطه منطقی متقابل دارد. فرهنگ بشری همین تعریف را، اما در سطح جهانی و کل بشر دارد. با این تعریف از فرهنگ، وقتی دین وارد جامعه ای می شود با این فرهنگ به تعامل می نشیند □ □ □

۳ □ □ ادیان الهی لاهوتی هستند و از بیرون جامعه به جامعه وارد می شوند. وحی الهی به هر جامعه ای که وارد می شود با فرهنگ آن جامعه همکنشی پیدا می کند. به جامعه رنگ می دهد و از جامعه رنگ می پذیرد. هم کنشی میان دین و فرهنگ بومی جامعه سنتزی را بوجود می آورد که اگر چه عناصر کلیدی وحی پا برجا می مانند اما رنگ بومی و محلی پیدا می کند. هنگامی که این دین بومی شده از مرز های جامعه اولیه عبور می کند به هر جامعه دیگری هم که وارد می شود همکنشی تازه ای میان آموزه های اصلی دین با فرهنگ بومی صورت می گیرد و سنتز تازه ای ایجاد می شود. این سنتز تازه هم تمام عناصر اصلی دین را دارد و از این نظر تفاوت های اساسی میان این سنتز ها دیده نمی شود. اما هر کدام ویژگی های جامعه خاص خود را نمایندگی می کنند. یک نگاه اجمالی به باور ها و رفتار های دینی در عربستان، مصر و شمال آفریقا، به عنوان نمونه و مقایسه آن با باور ها و رفتار های مسلمانان هند و پاکستان و اندونزی نشان می دهد که اگر چه در اصول و مبانی همه با هم مشترک هستند اما تفاوت های انکارناپذیر میان آنان کاملاً مشهود است. این تفاوت ها نه تنها میان مذاهب گوناگون اسلامی دیده می شود بلکه میان پیروان یک مذهب خاص نیز بارز است. اکثریت مردم ترکیه و مصریا هند و اندونزی سنی مذهب هستند. اما باور ها و رفتار ها بطور کاملاً مشخص از هم متفاوتند. این امر، همانطور که

اشاره شد، به این علت است که فرهنگ بومی مردم در هر یک از این کشورها با هم متفاوت بوده و سنتز حاصل از هم کنشی میان نص با فرهنگ بومی هم متفاوت شده است □□

هم اکنون در آمریکا اسلام به سرعت در حال گسترش است. بیش از ۷ میلیون مسلمان در آمریکا زندگی می کنند. بخشی از این جمعیت مسلمانانی هستند که به آمریکا مهاجرت کرده اند. اما بخش قابل توجهی آمریکائی هائی هستند که مسلمان شده اند. باورها و رفتارهای این مسلمانان و فرزندان مسلمانان مهاجروبیژگی هائی پیدا کرده است که آنها را از سایر مسلمانان متمایز می سازد □□□□

یکی از ویژگی های اسلام پویائی و دینامیسم آن است. پویائی و دینامیسم اسلامی این امکان را به فرهنگ های بومی و محلی می دهد که با قبول اسلام ویژگی های ملی خود را حفظ کنند. و این یکی از رموز پیشرفت سریع اسلام در جهان است که هنوز هم ادامه دارد. در سال های بعد از جنگ جهانی دوم سه اندیشه یا دین در افریقا با هم به رقابت پرداختند: اسلام، مسیحیت و کمونیزم. آمارها ئی که مجله لایف در اوایل دهه ۱۹۵۰ منتشر کرد نشان داد که در قاره سیاه در برابر هر یک نفر افریقائی که مسیحی می شود ۱۱ نفر مسلمان شده اند. این آمار آن چنان تکان دهنده بود که بیلی گراهام کشیش معروف آمریکا به این قاره سفر کرد تا خود از نزدیک علل این پیروزی اسلام را دریابد. حاصل این سفر و تحقیقات او کتابی بود که منتشر کرد در آن علل این پدیده را شرح داده است. یکی از عللی که او در کتاب خود ذکر می کند همین پویائی اسلام و اینکه مردم بومی می توانند هم اسلام را به پذیرندوهم هویت ملی و بومی خود را حفظ کنند □□□

□□۴ یکی از ویژگی های انسان و جامعه انسانی تغییر و تحول پذیری است. هم تغییر در ساختارهای فیزیکی و ظاهری زندگی، شکل زندگی، شهرها و معماری و غیره و هم تغییر و تحول در ساختارهای فرهنگی، زبان، ذهنیتها، باورها و دیدگاهها. ریشه تحول پذیری انسان و جامعه انسانی در تحول پذیری مغز و ذهن انسان است □

بخش دوم-- خصوصیات ما ایرانی ها □

□□۱ فرهنگ عدالت خواهی و ستم ستیزی: انسان کما هو انسان دوستدار عدالت است. عدالت مطلوب هر انسانیت و ظلم و ستم مکروه طبع همه انسان هاست. استبداد قرون متمادی در ایران پیامد های منفی اجتماعی داشته و موجب اختلالات رفتاری شده است. این استبداد قرون اگر چه از یکطرف موجب رسوبات فرهنگ استبدادی در ما شده است اما چون ابتلای دایمی مردم بوده است در ما ایرانیان در بعد سلبی، روحیه ستم ستیزی، عشق به ستم ستیزان و مظلوم پرستی را تقویت کرده و از جهت ایجابی عشق به عدالت و عدالت خواهی را ایجاد کرده است □

□□۲ عنصر صد اجنبی در فرهنگ ایرانی ما بسیار قوی است. بعد از ورود اسلام به ایران، در دوره های مختلف، به خصوص در عهد بنی امیه و بنی عباس برتری عرب بر عجم مطرح شد و عنصر عربیت بر عنصر اسلامیت غلبه پیدا کرد. این امر بنوبه خود سبب واکنش های ملی گرایانه بر ضد عربیت در ایران شد □□□□□□□□

□□۳ عمق و غنای فرهنگ ایرانی: همکنشی میان فرهنگها یک پدیده مستمر و جاری است. موقعیت جغرافیائی ایران موجب آن شده است که ایران در معرض دایم تهاجمات خارجی باشد. در پی این تهاجمات همکنشی میان فرهنگ ایرانی با فرهنگ های مهاجم به غنی شدن هر چه بیشتر فرهنگ ایرتی

منجر شده است. در همکنشی میان فرهنگ ها، فرهنگ غنی تر عناصر مثبت فرهنگ مهاجم را می گیرد و در خود ادغام می سازد و عناصر منفی و ناسازگار با فرهنگ بومی را دفع می کند. یک مقایسه اجمالی فرهنگ ایرانی با فرهنگ های همسایه غنای فرهنگ ایرانی ما را نشان می دهد. یک مقایسه اجمالی میان فرهنگ ایران قبل و بعد از اسلام تأثیر تغییرات را نشان می دهد. در دوران ساسانیان جامعه ایرانی از بحران های جدی فرهنگی رنجور بود. عناصر منفی و باز دارنده رشد انسانی در فرهنگ غالب دوران ساسانی موجب پیدایش جنبش های دینی و فرهنگی بوده است. با ورود اسلام به ایران ظرفیت ها و توانمندی های بالقوه ایرانیان از محدودیت های حاکم رها می شود و رشد و شکوفائی پیدامی کند. در اسلامی که به ایران وارد می شود دو عنصر اسلامیت و عربیت به شدت با هم مخلوط بود. ایرانیان اسلامیت را پذیرفتند اما عربیت را به تدریج کنار گذاشتند. در پذیرش اسلام هم ایرانیان قرائت اعراب را که مبتنی بر خلیفات و روحیات بومی اعراب و جامعه صحرائی بود، نپذیرفتند، بلکه قرائت ویژه ای از دین را که با خصوصیات فرهنگی ما هم خوانی داشت پذیرا شدند. ایرانیان بر اساس عناصر اصلی فرهنگ خود و جایگاه عشق به حقیقت و عدالت مجذوب الگوهای علویان شدند. نمود و تجلی این عشق عرفانی به اهل بیت پیامبر در ادبیات ایران، حتی در اشعار شعرای سنی مذهب ایران به وضوح دیده می شود. نمونه های فراوانی از این عشق را در اشعار مولوی می توان دید □

غنای فرهنگ ایرانی سبب آن شده است که در طول تاریخ کشورمان اقوام مهاجم به ایران بعد از استقرار و اسکان در ایران پس از مدت کوتاهی فرهنگ ایرانی را پذیرا شوند و به تدریج در درون جامعه و جمعیت ایران آسیمیله و ایرانی شوند. اعرابی که به ایران حمله کردند نیز به تدریج هویت عربی خود را از دست دادند و ایرانی شدند. علاوه بر این بسیاری از خلفای عربی برای اداره قلمرو حکومت خود از ایرانیان استفاده کردند □

□□□۴ بالاخره ما ایرانی ها با عمق غنای فرهنگی خود، از میان نمادها و سمبلها و شخصیت های اسلامی و از میان همه قرائت ها، خاندان پیامبر و قرائت آنان از دین حق را بر سایرین ترجیح دادیم. و این محصول همکنشی میان ایران و اسلام است □

بخش سوم- ورود اسلام و تشیع به ایران □

□۱ **حمله اعراب به ایران** منجر به فروپاشی ساختارهای اداری، سیاسی و نظامی ساسانیان همراه با تغییرات گسترده در مناسبات اجتماعی و فرهنگی ایران شد. اما مسلمان شدن ایرانیان حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال بطول انجامید. پذیرش دین جدید اکثراً تدریجی و آرام بود. در این دوره ایران ویژگی های یک جامعه در حال تغییر را داشت. تمام روابط و باور ها و الگوهای رفتاری دچار دگر دیسی شدند. استعداد هایی که در نظام کاستی و طبقاتی دوران قبل از اسلام قادر به بروز و ظهور نبودند از قید و بندها آزاد شدند. یک تحول بیسابقه فرهنگی شکل گرفت. ایرانیان اسلام را پذیرفتند و متحول شدند و متقابلاً نقش بسیار برجسته و موثر در رشد و غنای فرهنگ اسلامی ایفاء کردند □□

□ اسلام در حالی وارد ایران شد، که ایران از یک سابقه فرهنگی بسیار غنی برخوردار بود. ایرانیان مردم بی فرهنگ نبودند. همکنشی تدریجی و طولانی میان آموزه های اصلی کتاب خدا و سنت رسول گرامی با فرهنگ بومی یا ملی ما ایرانیان سنتز ویژه ای را ایجاد کرد که اگر چه اسلامی است اما ویژگی های ایرانی را هم دارد. یکی از فرآورده های بسیار مهم این همکنشی استقبال از مذهب شیعه

است. برخلاف آنچه گفته می شود، تشیع یک فرآورده ایرانی نیست، بلکه شروع آن از همان زمان پیامبر در مدینه بوده است □

اختلاف در فهم متن مقدس و رفتار بر اساس این فهم، از همان مدینه و از زمان خود پیامبر آغاز شد. اصطلاح شیعه، به عنوان پیرو و هوادار علی در زمان خود پیامبر هم رایج بود. موقعیت و جایگاه اهل صفا در مسجد مدینه با اشراف تازه مسلمان شده متفاوت بود. در دوران حکومت دو خلیفه اول رفتار علی و پیروانش با حکومت، با حفظ اعتقاد به حقی که در خلافت برای خود قائل بودند و با توجه به اینکه خلیفه آشکارا اقدامی خلاف مصالح مردم و آموزه های قرآنی انجام نمی دهد، همکاری و همراهی با خلیفه بود. در زمان خلیفه سوم با مشاهده برخی رفتارها مخالفتها به درگیری و قتل خلیفه منجر شد. در دوران خلافت علی (ع) مخالفت و تقابل آل سفیان، به رهبری معاویه با حکومت علی ابعاد و اشکال نظامی بخود گرفت که بعد از شهادت علی (ع) همچنان ادامه یافت. رویداد کربلا یک نقطه عطف در تقابل میان شیعیان علی و حکام ظلم و جور محسوب می شود. از این زمان به بعد، فشار بر شیعیان به مراتب گسترده تر و خشن تر میشود؛ مبارزه شیعیان با حکومت و مقاومت در برابر فشار خلفای ستمگر دو بعد پیدا می کند: بعد فکری به رهبری امامان و بعد نظامی توسط برخی از شیعیان. دامنه این مبارزه و مقاومت به ایران کشیده می شود □

□ □ ۲ استقرار شیعیان در ایران: پس از حوادث خونین کربلا و اوجگیری فشار بر پیروان علی (ع) و خاندان پیامبر و ادامه آن در دوران بنی امیه و سپس بنی عباس، شیعیان علی (ع) به تدریج به سرزمین های کوهستانی اطراف حجاز و شبه جزیره عربستان پناه بردند و پراکنده شدند. این مناطق عبارت بودند از منطقه شامات یا لبنان و بخش هایی از ترکیه در شمال، مناطق کوهستانی یمن در جنوب و ایران در شرق. پراکندگی شیعیان معترض به حکومت بنی امیه و بنی عباس به این مناطق، که از نظر وضعیت سرزمینی کوهستانی هستند یک دلیل نظامی داشت که بر اساس نظریه های جنگ های انقلابی قابل توضیح است □ □

در تحلیل شورشگری و انقلاب های جهان سه نظریه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. نظریه اول نام "خیزش لنینی" بر اساس نظریه لنین در انقلاب بلشویکی روسیه است. نظریه دوم "جنگ دراز مدت فرسایشی" و تجربه مائو تسه تونگ در انقلاب چین است. نظریه سوم بر اساس انقلاب کوبا به "تئوری کانونی" معروف است. در خیزش لنینی محورا صلی در شهر و در نظامات شهری است. در استراتژی جنگ فرسایشی دراز مدت، محور اصلی نه در شهر، بلکه در روستاها و "فتح شهرها از طریق روستاها" است. در تئوری کانونی محور اساسی استراتژی ایجاد هسته یا هسته های مقاومت در مناطق کوهستانی، دور از دسترس نیروهای نظامی حکومت و فرسایش نیروی حاکم است □

سرشت مبارزه و مقاومت شیعیان در برابر نیروهای حکومت علی الاصول مبارزه دو نیروی از نظر نظامی نا متعادل، یکی قوی و دیگری ضعیف بود. این نوع مبارزه یا شورشگری قانونمندی خاص خود را دارد. سرزمین های کوهستانی مناسبترین وضعیت جغرافیائی برای حیات شورشگر و ادامه مبارزه و مقاومت و در نهایت پیروزی است □ □

مهاجرت شیعیان یا به تعبیری سادات حسنی و حسینی، به ایران را در چهار گروه یا در چهار مرحله دانسته اند: گروه اول آن دسته از سادات هستند که به علت دشمنی امویان، بخصوص در دوران حجاج بن یوسف به ایران متواری شدند. گروه دوم در زمان مامون به همراه امام رضا به ایران آمدند. پس از

شهادت آن حضرت تحت تعقیب قرار گرفتند و به کوهستان های دیلمان و ری و طبرستان پناه بردند. گروه سوم شیعیانی بودند که بر علیه خلیفه قیام مسلحانه کردند و شکست خوردند. برخی کشته شدند و بسیاری هم به ایران متواری شدند. یکی از معروفترین این آنها، از نواده های امام حسن، معروف به نفس زکیه، می باشد. جمعی از این گروه بعد از شکست به یمن گریختند و شیعیان یمن ادامه ای گروه است. گروه چهارم مهاجرین هنگامی به ایران آمدند که سادات علوی زیدی مذهب در طبرستان (مازندران) حکومتی برای خود تشکیل دادند. انبوهی از شیعیان از عراق و سایر نقاط به ایران روی آوردند □□□

حرکت تشیع در ایران و تبدیل آن به یک اکثریت، در مرحله اول مبتنی بر استراتژی کانونی و ایجاد هسته های مصون از تهاجم سربازان خلیفه و استمرار و گسترش در یک فرایند دراز مدت و سپس فتح شهر ها از طریق روستا ها در مرحله دوم بوده است □□

ساختار جامعه سنتی ایران، تا زمان حکومت پهلوی اول، از سه گروه جمعیتی مشخص تشکیل شده بود: جامعه شهری، ایل ها و روستا ها. شهر ها عموماً و اکثراً در دست سنیان و نیروهای خلیفه بودند و جایگاه مناسب و امنی برای حضور شیعیان نبود. ایل های ایران از یک ساختار شبه نظامی برخوردار بودند و ورود عناصری بیرون از ایل به درون ایل اگر غیر ممکن نبود، بسیار مشکل بود. علاوه بر این ایل های ایران عموماً و اکثراً سنی مذهب بودند. اما روستاهای ایران واحد های جمعیتی بسیار پراکنده در مناطقی دور از هم و عموماً در مناطق کوهستانی بودند. اکثریت جمعیت ایران را هم روستائیان تشکیل می دادند. بطوری که تا زمان انقلاب مشروطه ۸۰٪ جمعیت ایران روستائیان بودند. این روستا ها هموماً خود کفا بودند و می توانستند بدون نیاز به شهر به حیات خود ادامه بدهند. روستائیان به دلیل نزدیکی به طبیعت، بیش از مردم شهر نشین ساده و بی غل و غش هستند. اما روستائیان بطور دایم مورد تهاجم شهر و یا ایل قرار می گرفت و غارت می شد □□□

شیعیان با پناه بردن به مناطق کوهستانی کانون های مقاومت را که دور از دسترس سربازان خلیفه بود، شکل دادند. در ایران بیش از ۱۰۰۰ امام زاده وجود دارد. یک نگاه اجمالی به توزیع جغرافیائی امام زاده ها در ایران نشان می دهد قریب به اتفاق آنان در روستا ها، بخصوص در مناطق کوهستانی مستقر بوده اند □□

هسته های مقاومت در این کانون های کوهستانی توانستند با مردم بومی و محلی، که عمدتاً روستائیان بودند، روابط بسیار نزدیک و انسانی بر قرار سازند. محور اصلی منشور شیعیان عدالت در هر دو بعد سیاسی و اقتصادی بود. این شیعیان منادی عدالت شدند. این هسته ها به کانون آموزش مبانی سیاسی و فکری شیعه تبدیل شدند. رهبران اولیه این کانون ها انسان های فرهیخته و آزاد منشی بودند. آن ها در این کانون های آزاد و مستقل از قلمرو قدرت حکومت الگو های عملی از تفکر عدالت خواهانه خود را ارائه دادند. روستائیان پاک باخته و ساده دل از این عدالت محوری استقبال کردند و جذب این اندیشه شدند. خود کفائی و بی نیازی روستا ها این امکان را به این مناطق می داد که بتوانند برای مدت طولانی در برابر قوای خلیفه و محاصره سربازان خلیفه مقاومت کنند. رفتار اکثریت بزرگی از رهبران این هسته ها با مردم بومی و محلی آن چنان انسانی و مردمی بود که مزار آنان پس از شهادت یا مرگشان زیارتگاه مردم شد. اگرچه شجره نامه بسیاری از امام زاده های ایران انتساب آنان را به خاندان علی (ع) نشان می دهد اما مواردی هم وجود دارد که انتساب صا حب مزار به خاندان علی قابل تأیید

نیست. این منش عارفانه و عادلانه این رهبران بود که موجب جایگاه و پایگاه آنان در میان مردم و ادامه عشق و علاقه به آنان و مراجعه به مزار آنان بعد از مرگشان شده است □ □

پراکندگی شیعیان از همان قرن اول هجرت به مناطق کوهستانی پیرامون عربستان، از جمله و بخصوص در ایران، و استقرار رهبران شیعه در مناطق روستائی موقعیت شیعه در روستا ها رابه تدریج نهادینه کرد. نهادینه شدن پایگاه شیعه در روستا ها دو پیامد داشته است: اول آن که در بسیاری از جنبش های مردمی علیه خلفا، نظیر آل بویه و سر بداران، رهبران عموماً شیعه و شورشگران روستائیان بودند. اولین حکومت های ایرانی توسط همین جریان بوجود آمد. دومین پیامد فرایند شیعه شدن روستائیان، تغییر تدریجی بافت مذهبی شهر ها از طریق مهاجرت روستائیان شیعه مذهب به شهرها بود. اکثریت مردم شهر های ایران برای مدتی طولانی سنی مذهب بودند. اما از آن جا که مهاجرت جمعیت در طول تاریخ همیشه از روستا به شهر بوده است، مهاجرت روستائیان به شهر ها موجب تغییر ترکیب مذهبی جمعیت شهر ها شد. در واقع شیعه در یک فرایند تدریجی، طولانی و آرام شهر ها را از طریق روستا ها فتح کرد. بسیاری از علمای برجسته شیعه تبار روستائی دارند □

اگرچه شیعیان موفق به تشکیل حکومت های شیعی، نظیر علویان و آل بویه شده بودند اما مکانات سیاسی-دولتی فراوانی بدست آورده بودند، اما کسب قدرت منسجم و سراسری آنان در ایران و در سطح ملی از زمان صفویه آغاز شد. روی کار آمدن صفویه و رسمی کردن مذهب شیعه فرایند تغییرات آرام را وارد مرحله تازه ای کرد. علمای شیعه عملاً اداره کنندگان سلاطین صفوی و بعد از آن بودند. اما در همین دوران برای اولین بار حاکمان شیعه از ابزار زور و خشونت برای تغییر مذهب مردم استفاده کردند. خشونت مذهبی در دوران بنی امیه و بنی عباس برای مقاصد سیاسی و یا مذهبی، علیه مخالفین، علیه غیر مسلمانان و علیه شیعیان بطور مستمر بکار گرفته می شد. در دوره بنی عباس شیعیان راهزار هزار در اردوگاه ها زندانی و زنده بگور می کردند □

استفاده از ابزار زور و خشونت برای مقاصد سیاسی و دینی زبان و شیوه رایج قدرت در آن دوران بود. در دوران ما قبل مدرنیته، و حتی سالها بعد از آن هم خشونت زبان اصلی همکنشی میان گرو های انسانی در تمام دنیا بود. اگر چه اسلام مبلغ و مدعی تساهل و تسامح با دگر اندیشان است و قرآن کریم مبشر: "لا اکراه فی الدین"، اما این زبان، هم در میان خود مسلمانان و هم غیر مسلمانان قرن ها غریب و بی کس مانده است □ □

در طول قرن های گذشته در مواردی، نظیر حکومت آل بویه، شیعیان توانستند قدرت حکومتی را بدست گیرند. اما تجربه تشیع با قدرت هیچگاه تجربه موفق ویا قابل دفاعی نبوده است. حتی در دوران هائی که سلسله های ایرانی - شیعه به قدرت رسیدند، و صاحبان قدرت بنام شیعه حکومت کردند هرگز نتوانستند جایگاه قدرت الگوی مناسبی از آرمان عدالت خواهی شیعه را ارائه دهند. در دوران حکومت آل بویه، اگرچه از نظر فرهنگی گام های بلند موثری برداشته شد، اما منش حکومت در رابطه با مردم و در رابطه قدرت و ثروت و مال اندوزی با معیار های علوی فاصله بسیار داشت. شاید به همین سبب باشد که برخی از بزرگان شیعه با تشکیل دولت اسلامی، در غیاب یک امام معصوم مخالف هستند. ابو مسلم خراسانی، که از مردم به نام "الرضا من آل محمد" بیعت می گرفت، پس از پیروزی بر آخرین خلیفه اموی قاصدی را با نامه ای به مدینه فرستاد و از امام دعوت کرد که خلافت را به پذیرند. اما امام از پذیرش دعوت او امتناع ورزید. شاید مشکل یا پارادکس قدرت و دین ایجاب می کند که هرگز حکومتی بنام دین در غیبت امام معصوم تاسیس نشود، که نقض غرض خواهد بود. تحقق حکومت

آرمانی امام معصوم هم هنگامی میسر خواهد بود که مردم، نه فقط در سطح ملی و محلی بلکه در سطح جهانی، رشد و قابلیت لازم را برای پذیرش آزادانه دین حق پیدا کرده باشند. این موضوع، که حکومت آرمانی ویژگی جهانی دارد، و رابطه ای میان فاعلیت الله و قابلیت مردم برای ایجاد حکومت جهانی واحد، بحث مستقلی را می طلبد □ □

استفاده از ابزار خشونت برای تغییر دین توسط شیعیان شاید برای اولین بار توسط شاه اسماعیل صفوی بصورت گسترده و جدی صورت گرفت. شاه اسماعیل با زور مذهب شیعه را رسمی کرد. در حالیکه هیچ نیازی به آن نبود. عشق عمیق مردم ما به فاطمه، علی، حسن و حسین و خاندان پیامبر کارا تر از شمشیر و زور است. تغییرات تدریجی طولانی در درون و در بطن جامعه به نقطه ای رسیده بود که یک تغییر در سطح کلان را اجتناب نا پذیر کرده بود. اگر زمینه های مساعد درون جامعه نبود شاه اسماعیل هرگز موفق نمی شد و اگر شاه اسماعیل از زور استفاده نمی کرد تغییر اجتناب نا پذیر به صورت دیگری، و بدون خشونت رخ می داد □ □ □

ایام محرم است، روز تاسوعاست. ما ایرانیان فاطمه را، علی را، حسن و حسین را انتخاب کرده ایم این انتخاب بر ما مبارک باد □ □

تاسوعا و عاشورا تجلی تقابل میان عشق و خشونت است. در عاشورا یزیدیان با اعمال سیاست النصر بالربع با قتل و کشتار حسینیان و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم به پیروزی رسیدند. سیاست النصر بالربع یزیدیان همیشه یک قربانی بزرگ دارد و آن: شهادت آموزگاران عشق، حق و عدالت است □

بر حسین وآل او، بر یاران او، بر زینب، بر حسینیان و بر زینبیاں سلام و درود باد □

بر یزید، شمر و ابن زیاد و همه یزیدیان در هر زمان و در هر مکان ننگ و نفرین باد □ □ □

□ □

نامه به سناتور هیلاری کلینتون

۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷

سرکار سناتور هیلاری کلینتون □

کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا

عالیجناب □

در یکی از سخنرانی های انتخاباتی اخیر خود، هم‌آهنگ با سیاست های آقای بوش، اظهار داشته اید که اگر ایران به اسرائیل حمله کند و شما رییس جمهور انتخاب شده باشید، ایران را نابود خواهید کرد.

پرسش من به عنوان یک ایرانی از شما این است اگر شما رییس جمهور بشوید و اسرائیل به ایران حمله کند موضع شما چه خواهد بود □

من با سیاست های خارجی رییس جمهور ایران، آقای احمدی نژاد موافق نیستم. اما در حالیکه توانایی ایران در حمله به اسرائیل مورد تردید است، در مورد توانایی های نظامی اسرائیل در سلاح های عادی و غیر عادی هیچ شک و تردیدی وجود ندارد □ □

با احترام ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه اسبق، جمهوری اسلامی ایران

□ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷ □

مجلس باید احمدی نژاد را استیضاح کند

مصاحبه مریم محمدی رادیوزمانه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷

مشکلاتی که دولت نهم با آن مواجه است، روزبه روز ابعاد بزرگ تری به خود می گیرند؛ به ویژه مشکلات اقتصادی که بازتاب مستقیم آن در زندگی روزمره مردم و قبل از همه اقشار کم درآمد جامعه است .

دولت نهم در اسان آفای احمدی نژاد،

رییس جمهور نشانی دهند که به این مشکلات آگاه هستند؛ ولیدر تلاش بر این بجز این بجز این ها، بهره ایی متوسلمی شوند که نه تنها مخالفین دولت را قانع نمی کند، بلکه موجب اتدیگر بپر ای مخالف تو مواجه با آنرا در اختیار شانی گذارد .

اشاره آقایی رییس جمهور به وجود مافیای اقتصادی که مانع پیش برد اصلاحات اقتصادی دولتی شود، باعث شد که منتقدین، ایشان را به فرافکنی، ناتوانی و ناکارآمدی دولت خود در مقابل مشکلات متهم کنند .

این روزها استیضاح وزیر بازار گانی که باید در مجلس صورت بگیرد، اظهارات وزیر نفت که خبر از ۷۰ میلیارد دلار واردات اضافی بنزین،

بدون مجوز مجلسی داد و آخرین خبر «انحلال هیأت امنای حساب ذخیره ارزی» مسایلی هستند که صفحاً ترسانه ها و مطبوعات اخبر ابر کرده اند. در باره این موضوعات، با دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران و اولین وزیر خارجه ایران بعد از انقلاب گفت و گو کردم .

آقای یزدی، می دانید که آفای احمدی نژاد در سخنرانی های اخیر یک عهد داشتند به وجودی که مافیای قدرت، مافیای اقتصادی است که در دند که مانع پیش برد برنامه های دولتی شود و بخش بزرگی از مشکلات اقتصادی را ناشی از این دانستند. شما به این موضوع چه طور نگاهی کنید؟

در این که هی که مافیای قدرت یا به تعبیر دیگر یط اغوتیان جدیدی بر اقتصاد ایران دست انداز یکر ده اند، شک نیست. اما وظیفه یکر بیس جمهور این نیست که فقط به طور مبهم گوید عده ای ط اغوتیان اقتصاد ایران را کنترل می کنند؛ مافیای اقتصاد ی، مافیای قدرت! بلکه او وظیفه دار دنا اگر با چنین چیزی بیخورد می کند، وزارت اطلاعات که این همه امکانات دارد، این اطلاعات را باید در اختیار قوه قضاییه قرار بدهد اگر قوه قضاییه عمل نکند، آنوقت مدعی شوند.

چندین بار رییس جمهور به مردم گفته است نمایان هار افشامی کنم. اما چرا افشامی کنند؟ فقط زورشان به چند تا دانشجو می رسد. به چند تا نانما که بر ای حقوق و اولیه خودشان می خوانند یک نامها مضاکنند یا کارگران و معلمانیکه از شدت فقر و استیصال و فشا را اقتصادی تهنگامده اند. چرا آقا رییس جمهور این هار اعلام نمی کند؟

یعنی در صورت وجود چنین مافیایی، به نظر شمار بیس جمهور قادر است که آن هار افشا و با آن هار خور د کند؟

خود ایشان ضوابط شرابا اینگرو هم تعیین کند. چه طور ممکن است یک چنین مافیای قدرت تیر سر کار باشد و ایشان بتواند به کارهای خود شادامه بدهد؛ بدون این که هرگز آن هار امر فیکند.

به اینتر تی چنین مافیایی وجود ندارد؟

خیر، وجود دارد.

آقای زدی،

در اخبار بود که هیات امنای حساب ذخیره های ارزی از طرف دولت منحل شد و اختیار اتان به کمیسیون اقتصاد و توسعه سپرده شد. این خبر به موضوع گیری های منقیدر رسانه های متعلق به اصلاح طلبان منجر شد. نظر شما در این خصوص چیست؟

رفتار یک هاقای احمدی نژاد و دولت ایشان با صندوق ذخیره های ارزی و بر نامه های مصوب قبلیدارد، به کلی خلاف قانون است. هنگامیکه هیات امنای دار بیاتصویمجلسه تأسیسی شود، مثلبر نامه بودجه ای صندوق ذخیره های ارزی، هیات امنای دارد، دولت به تنهایی نمی تواند آن هار منحل کند.

اگر دولت ضرورتی برای انحلال آن‌ها می‌بیند، باید به صورت تیکالایح به مجلس سفر ستد و این مجلس است که باید تعیین تکلیف کند که منحل کند یا نکند.

ابراهیم زدی

اما ظاهر آقای احمدی‌نژاد می‌خواهد تمام مواعین، حتی مواعینیکه از طرف دوستان او بر سر راه تصمیم‌گیری‌ها بیفزاید ایشان وجود دارد، این‌ها از سر راه بر دارد. عملیکه انجام می‌دهند، هم‌خلاف قانون است و هم‌خلاف مصالح عام‌کلینظام و مملکت.

چیزی که مورد سوأل واقعی‌شود، این است که هر ترکیب فعلی بهتر است بگوئیم در ترکیب سابقینها یا ما، اعضا و دولت‌بوندند؛ رئیس‌کل بانک مرکزی و سایر اعضا هیأت دولت.

بله، اعضا و دولت‌بوندند؛ اما وقتیکه ایشان سازمانبر نام‌ه‌بو دجهر امن‌لمی‌کند، وزیر اقتصاد و اصلأً با این‌بر نامه‌ها مخالفت کرد و در نتیجه مجبور به استعفا می‌شود و رئیس‌بانک مرکزی او می‌گوید که این کارهاییکه شما می‌کنید، خلاف است و موجب تورم‌زایی است، معلوم است که اینها تا آن‌امی‌توانند تحمل‌کنند.

ایشان به جای این که خود را با قانون‌نو‌بانظر هیأت‌امنا تطبیق‌دهد، آن‌ها را تغییر می‌دهد تا بتواند کسانی که بانظر او موافق هستند از موضع اقتدار گرایان نظامی‌آن‌ها سخنی‌گوید، بتوانند بر سر کار باشند و حرف‌های او را فقط اجر کنند.

مسالهدیگر اظهارات وزیر نفت است که در مجلس اعلام کرد و در بدو ناطلا‌ع‌م‌جوز مجلس، ۷. ۵ میلیارد دلار بنزین اضافی وارد کرد. آقای وزیر نفت توضیح دادند که این به علت ۷. ۵ میلیارد دلار صادر ات‌اضافینفت است که این پول باید بهتر تبییب‌ه‌بانک مرکزی یواریز می‌شد.

ابدأً، چنین چیزی نیست که چون در آمد اضافی‌نفت داشتیم، پس حتماً باید به هر قیمت آنرا هزینه‌کنیم. اگر آقای وزیر نفت چنین استدلالی کرده باشند، استدلال‌غیر‌موجهی‌است.

صندوق ذخیره‌های زیاده‌سال ۷۹ به وسیله آفای خاتمه‌بیر ایهمین به وجود آمد که این‌ماز ادر آمد‌های نفتی در آن جا ذخیره‌شود و بر ای‌مور د فوق‌العاده مشخص‌کهدر خود این‌نامه‌ها و قانونی‌ش بین‌شده‌است، هزینه‌شود .

این‌کهوزیر نفت بیاید صر ف‌دستورر بیس‌جمهورر املاک‌قرار بدهد و کار‌خلاف‌بکند، خود این‌خلاف‌قانون‌است و غیر قابل‌قبول. به‌خصوص که پولیک‌هاز صندوق‌ذخیره‌های زیاده‌شده، بر ای‌مور دات‌استو این‌مور دات‌تبدیل‌بهنتر ی‌قبولو نقدینگی بی‌سیستم‌مالی‌کشور (شده) و این‌تور معنای گسیخته‌ای‌است که‌ما مروز‌کشور م‌اشاهد‌ان‌است .

انتقاد از دولت‌همو شخصاً ق‌ایر بیس‌جمهور ابعاد خلی‌باز زی‌د کشور پیدا کرده. از نظر ش‌مانتی‌جه‌ای‌نا انتقاد تب‌ه‌این‌مور د سعت و تقریباً بی‌سابقه‌چه‌خواهد شد؟

مطوب عاتباید انتقاد بکنند و حقدار ند. مطبو عات چشم‌و‌گوش به‌تعبیر می‌ر‌دمه‌ستند. حالاً مطبو عات‌ما تا چه‌انداز ه‌آز اده‌ستند که بتوانند هم‌مطالبر اب‌گویند، یک‌ما ر دیگر ی‌است. اما انتظار این‌است که مجلس‌در چار‌چو بقانون‌ناساسیر بیس‌جمهورر استیضاح‌کند .

ر بیس‌جمهور در هنگام‌دو طلب‌شدن بر ای‌ری‌است‌جمهوری، با هی‌چ‌معیاری، نه‌جزور جالی‌سیاسی بود و نه‌جزور جالم‌ذهبی‌دینی. حالاً که‌ما ده‌انتخاب‌شده، تمام‌کار ان‌وزر ای‌یک‌ه‌خودشان‌تخاب‌کرده، کسانیک‌هدر مجمعتش‌خیزمصلحت‌مئلوزیر اقتصاد، که‌خو دایشان‌سال‌ه‌ادر تدوین‌چشم‌انداز بیست‌ساله‌و چهار بر نام‌هینج‌ساله‌نقش‌داشتند، به‌عنوان‌اعتراض‌بهر‌نامه‌های‌نادر ستر بیس‌جمهورر استعفا می‌دهد، مجلس‌باید این‌ر بیس‌جمهورر استیضاح‌کند؛ اجاز ه‌ند که‌ما ملکت‌بیشاز این‌به‌سمت‌سو ی‌ویر ان‌بیرود. متأسفانه مجلس‌در وظایف‌خودش‌غفلتی‌کنند یا قصور یا تقصیر دارد .

آقای‌زدی، موضوع‌ر د بحث‌در مور د مجلس‌ه‌شتم، بحث‌انتخاب‌ری‌است‌مجلس‌ور قابت‌میان‌حداد عادل‌ر بی‌س‌فعلیم‌جاسو آقای‌لار ی‌جانیم‌طر ح‌است. نظر و پیش‌بینی‌ش‌ما در این‌مور د چیست؟

پیش‌بینی‌ان‌بسیار مشکلاست. منت‌صور می‌کنم که‌ما احتمال‌ز یاد ی‌و جود دار دک‌ها ق‌ای‌حداد عادل‌هم‌چنان‌ر بی‌س‌مجلس‌مانند .

راه طی شده

سخنرانی در سالگرد تاسیس نهضت آزادی ایران

۸۷/۲/۲۵

۱ □ در ۴۷ سال پیش، در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، جمعی از متفکرین و مصلحین دلسوز جامعه ما، با درک این واقعیت که مشکل و مانع اساسی بر سر راه توسعه سیاسی اقتصادی کشورمان، استبدادکهن و فقدان آزادی است، نهضت آزادی ایران را پایه گذاری کردند. الهام بخش این بنیانگذاران در راستای ایجاد یک جنبش همگانی برای رهایی از استبداد و تحقق حقوق و آزادی های ملت، از جمله حق تعیین سرنوشت، این آیه شریفه بود: "ولتكن منكم امة يدعون الي الخير يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون(آل عمران ۱۰۴) □

هدف و نیت از تاسیس نهضت آزادی ایران، ایجاد یک سازمان یا حزب سیاسی با دو ویژگی واسط و شاهد، مصداق آیه شریفه زیر بود □

□ كذلك جعلناكم امةاوسطاتتكفواشهداء علي الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا(بقره ۱۴۳)"

واسط یعنی میانه روی، پرهیز از انحراف به چپ یا به راست، ماندن بر خط اعتدال و طریق الوسطی. شاهد یعنی گواه، الگو و نمونه، یعنی گروهی با یک مرام و مسلک و مقصد واحد، با یک رویه در یک حرکت جمعی □

به عبارت دیگر نمی توان مردم را به خیر و نیکی دعوت کرد، اما خود الگو و نمونه نبود. کارنامه و عملکرد ۴۷ ساله نهضت آزادی ایران خود گواه است بر این که این حزب ملی-اسلامی، از دو ویژگی شاهد و واسط بودن برخوردار است □

۲ □ در یک جامعه پر تلاطم که قرن ها دچار استبداد بوده و رسوبات فرهنگ استبدادی همه را مبتلا ساخته است، پرهیز از افراط و تفریط و ماندن و حرکت کردن بر خط اعتدال کار آسانی نیست. واسط بودن نه آسان و نه ارزان است. هم سخت است و هم پرهزینه، هم از راست خوردن و هم از چپ مورد تهاجم قرار گرفتن یکی از هزینه هاست. یکی از وجوه و مصادیق "شاهد" بودن، قدرت ادامه بر خط میانه روی و اعتدال است. نهضت آزادی ایران، برغم تمام فشارها، تبلیغات زشت و نادرست از چهارسو، از چپ و راست، از انقلابی و ضد انقلابی، از محافظه کاران ایرانی و آمریکایی (نئوکانها)، برغم فشاروزندان، چه در دوران استبداد سلطنتی و چه در این دوران، برغم دستگیری ها، زندان و سلول انفرادی، احضارها و بازجویی های مکرر و جلوگیری از برگزاری ساده ترین جلساتش در این ایام همچنان با خونسردی، متانت برخط خردگرایی مبتنی بر ارزش های اعتقادی خود و مصالح و منافع ملی حرکت کرده و می کند □

اگر امروز، نهضت آزادی ایران برغم کثرت دشمنان و بدخواهان و کج اندیشان همچنان راست قامت، پایدار و استوار در صحنه مانده است، به خاطر برخورداریش از دو ویژگی واسط و شاهد بودن است □

۲ □ يك معنا يا پیامد واسط و شاهد بودن، حجت است. بازرگان اعلام کرد که جنگ ما با حاکمان، جنگ حجت است نه جنگ قدرت. قدرت در جنگ حجت، مبتنی بر حق یا قدرت حق است □

در جنگ قدرت، حق با قدرت و مبتنی بر قدرت است □

واسط، شاهد و حجت بودن یعنی اینکه □ بازرگان در دادگاه نظامی زمان شاه با صراحت گفت که ما آخرین گروهی هستیم که با شما، یعنی شاه و اطرافیان و کل حاکمان استبدادی، با زبان سیاسی سخن می‌گوییم، بعد از این سروکار شما با جوانان انقلابی سلاح بدست خواهد بود □

و این پیش بینی تحقق پیدا کرد □

□ زمانی بود که بازرگان، همراه با سایر رهبران ملی معتقد بودند و می‌گفتند که شاه در چارچوب قانون اساسی محصول انقلاب مشروطه، باید سلطنت کند نه حکومت. اما شاه نه تنها آنرا نپذیرفت، بلکه متعمداً خود را فعال مایشاء می‌دانست و حتی حضور ملایم‌ترین همکار دکتر مصدق، مرحوم الهیار صالح، را در مجلس بیستم تحمل نکرد و مجلس را منحل نمود □

اما شاه در هفته‌های پایانی حکومت استبدادی‌اش، بنابه به‌قول رییس وقت ساواک، در مذاکره ایش از زندان با مرحوم مهندس بازرگان پذیرفت که "سلطنت کند و نه حکومت". اما دیگر دیر شده بود و زمان آن گذشته بود □

روابط شاه، ملت و حاکمان استبدادی به نقطه غیرقابل ترمیم و اصلاح برگشت‌پذیری رسیده بود، و شد آنچه شد. و امروز تاریخ شاه و حامیان داخلی و خارجی‌اش را به خاطر بی‌توجهی به موقعیت‌ها و حرکت بر مدار حق قدرت، ملامت و محکوم می‌کنند □

□ هنگامی کار ملت و حکومت به نقطه چرخش و گردش نهایی رسید که بازرگان گفت و نوشت که بگذارید تغییرات انتقالی از يك نظام به نظام جدید قانونمند، تدریجی و گام‌به‌گام صورت پذیرد □

اما جدایی منطق و اعتدال او در چکاچک فریادهای خشمناک انقلابی ناشنیده ماند، بطوریکه حتی یارانش در نهضت آزادی هم آنرا قابل هضم ندیدند.

□ هنگامی که استبداد سلطنتی شکست خورد و نظام جدیدی جایگزین آن شد، مناسبات و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به شدت دگرگون شد، اما آرمان‌رهای از استبداد و آزادی ملت ایران در تعیین سرنوشت تحقق نیافت □

□ هنگامی که مهندس بازرگان مسوولیت دولت موقت را پذیرفت، اصرار بر آن داشت که سیاست خارجی دولت جدید باید آشتی‌محور و براساس پرهیز از کینه‌ورزی و تنش با دولت‌های خارجی، حتی آمریکا، عراق و همسایگانش باشد □

□ گفتیم و نوشتیم که به هنگام پیروزی انقلاب، فرمان عفو عمومی صادر شود و اگر هم کسانی از هواداران نظام استبدادی باید محاکمه شوند، دادگاهها بر اساس قانون و عدالت و بطور علنی برگزار شود □

□ گفتیم و نوشتیم که پیروزی انقلاب بر محور همه باهم و با همدلی همگامی همه نیروهای
ضد استبداد مردمی، از چپ و راست بدست آمده است و حفظ آن نیز جز با ادامه در همین محور امکان پذیر
نیست. بر همین اساس در انتخابات اولین مجلس شورای اسلامی، کاندیداهای نهضت آزادی
منحصر به اعضای این حزب نبود و طیف وسیعی از فعالان و مبارزین را در بر می گرفت □

با همین نگرش بود که وزارت امور خارجه، در دولت مهندس بازرگان، از تمام احزاب سیاسی، از چپ،
راست و ملی دعوت کرد تا به بحث پیرامون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به پردازند؛ بر همین
اساس اصرار ورزیدیم که اعتبار نامه نمایندگان منتخب مردم کردستان صادر شود □

اما به زودی شعار "همه باهم" از بین رفت و "همه بامن" جای آنرا گرفت □

- هنگامی که با گروه (ناخوانا) مخالفت کردیم ما را مورد حملات بی رحمانه خود قرار دادند و هزینه های
سنگین را بر ملت ایران تحمیل کردند □

□ هنگامی که با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر، مخالفت کردیم، با تهاجم تبلیغاتی و بازداشت و زندان
روبرو شدیم □

□ هنگامی که با ولایت مطلقه فقیه و ادغام آن در قانون اساسی ایران بطور منطقی و مستدل، با استناد به
آیات کریمه و مبانی شناخته شده سیاسی، مخالفت کردیم، فحش و لعنت به نهضت آزادی ایران و دبیر کل
فقید آن، شادروان مهندس بازرگان به یک رویه عام و گسترده در گردهمایی ها و نمازهای جمعه و
جماعت رایج گردید □

۴- اکنون بعد از گذشت سی سال، کم نیستند کسانی که حق را به جانب نهضت آزادی ایران می دهند، و
مواضع ما را در برابر بسیاری از مسایل ملی و واقع بینانه می دانند و تایید می کنند. این تاییدات آثار مبارک
همان جنگ حجت، استمرار و شاهد بودن و استمداد از قدرت حق است □

وقتی خطاب به نسل جدید و جوان که خسته و فرسوده از تجربه سی ساله است میگوییم اشتباه نسل گذشته،
نسل انقلاب را تکرار نکنید، منظور این نیست که مبارزه با استبداد منحوس سلطنتی اشتباه بود، بلکه
منظور این است که نگویید حاکمان کنونی بروند، هر کس و هر گروه بیاید بهتر از این است. مشیت الهی در
تغییرات و تحولات تدریجی است. اگر خداوند متعال، که قادر مطلق است، آفرینش جهان را، به رغم
اراده کن فیکونی، طی شش دوره اعلام کرده است، هدف بیان ادوار زمین و هستی شناسی نیست، بلکه
توضیح رابطه قدرت با فرآیند آفرینندگی در قلمرو جامعه و انسان است. مبارزه بی امان و پیگیر با استبداد
سلطنتی اجتناب ناپذیر بود، اما فرآیند تغییرات می توانست مهیا شده باشد تا به قول بازرگان: "به جای
بارش باران رحمت، سیل ویران ساز جاری نشود □

امروز، جمع بندی غالب مبارزان و مصلحان جامعه قبول ضرورت تغییرات تدریجی متاثر از فرآیندهای
داخلی است، نه تغییرات جهشی محصول فشارها و دخالت های خارجی □

۵ □ اکنون ملت و کشور ما و نظام جمهوری اسلامی بر سر یک دوراهی سرنوشت ساز قرار گرفته است.
امواج فتنه از همه طرف ما را احاطه کرده است، فروپاشی اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی کیان ملت و
مملکت را تهدید می کند. آیا باید دست روی دست گذاشت و به صرف تماشا اکتفاء کرد؟

نهضت آزادی ایران، بهرغم همه‌ی فشارها و تهدیدها با صراحت و صداقت اعلام می‌کند راه بازگشت (توبه) و اصلاح باز است. اگر ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری، روزی به‌طور خصوصی گفته‌اند که این ولایت فقیه حکومت نصرالدین شاه می‌باشد، امروز عملکردها و عوارض آن روشن و شفاف است. چرا نمی‌توان و نباید به قانون اساسی اول جمهوری اسلامی ایران، که مورد تصویب شورای انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران هم بود، برگشت و آنرا ملاک و معیار قرار داد؟

آیا مسوولان طراز اول، علما و مرجع قم، رییس و اعضای مجلس خبرگان رهبری، مقام رهبری، روسای قوای سه‌گانه، نمایندگان مجلس، دانشگاه‌ها، صاحبان فکر و خرد وضعیت اسفبار کشور را نمی‌بینند؟ چرا گامی برای اصلاح بر نمی‌دارند؟

□ □ چرا مجلس خبرگان رهبری وظایف قانونی خویش را انجام نمی‌دهد؟ و چرا اعضای شورای نگهبان، که مسوول بی‌اعتباری قانون اساسی و نادیده‌انگاشته شدن حقوق ملت می‌باشند، تعویض نمی‌شوند؟ چرا مجلس شورای اسلامی رییس‌جمهور را استیضاح و عزل نمی‌کند؟ چرا باید شاهد در هم‌گسیختگی بی‌سابقه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باشیم؟

نهضت آزادی ایران، خود را در برابر خداوند مسوول می‌داند و با احساس چنین مسوولیتی است که نظرها و هشدارهای لازم را برای حفظ کیان کشور و نظام برخاسته از انقلاب می‌دهد. امید است که مزید بر فشارها نگردد.

نهضت آزادی و امل

رضا خجسته رحیمی، شهروند امروز ۵ خرداد ۱۳۸۷

۱. آیا در فرایند شکل‌گیری جنبش امل، نهضت آزادی به عنوان یک تشکل مبارز ایرانی نقش ایفا کرد و مسائل مربوط به آن جنبش و شکل‌گیری اش در جلسات نهضت آزادی مورد بحث قرار می‌گرفت یا که مهندس چمران فارغ از تعلقات خود به نهضت آزادی، در تشکیل امل نقش ایفا می‌کرد؟

ج- قاعدتاً منظور شما باید نهضت آزادی ایران در خارج از کشور باشد. زیرا در آن تاریخ برای نهضت در داخل ایران امکان فعالیت و خود نداشت. در خارج از کشور نهضت آزادی سازمان و تشکیلات داشت. دکتر چمران، صادق قطب زاده و من مسیولین اصلی بودیم و من مسیول هما هنگی. مسایل لبنان، از جمله امل هم در جلسات ما سه نفر و هم در جلسات شورای نهضت در اروپا و امریکا مطرح میشد. ما سه نفر با آقای امام موسی صدر جلسات مشترک داشتیم. در سفرهایم به لبنان و به شهر صور بعضاً در کلاس‌های آموزش امل اصول فکری درس میدادم. فعالیت شادروان مرحوم دکتر چمران در حرکت

المحرومین و امل هم بر اساس انگیزه های فردی اش بود و هم تصمیمات جمعی در نهضت آزادی خارج از کشور.

۲. پیش از انقلاب ۵۷، اصولاً رابطه میان شما، دوستانتان در نهضت و در کل چهره های سیاسی ایران با بچه های امل چگونه بود و پیوند امل با چه جریانی در ایران قوی تر بود؟

ج- در خارج از کشور علاوه بر ما سه نفر، آقای دکتر طبا طبایی، که عضو شورای نهضت در اروپا هم بودند، با آقای صدر تماس مستقیم داشتند. در لبنان، بیروت و صور یا در جاهای دیگر، دکتر چمران، علاوه بر تماس و ارتباط دائم با آقای صدر با تمام کادر های امل بطور روزانه در تماس بود. ما نیز در سفر های خود با کادر ها، با آقای نبیه بری و سایرین در تماس بودیم. آقای دکتر جلیل ضرابی نیز به عنوان مسئول در مانگه امام حسین در شهرک صدر با بسیاری از فعالان امل در تماس بودند. ایشان یکی از اعضای اولیه نهضت آزادی و از اعضای گروه سوم بود که در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شده بود. ایشان پس از اتمام تحصیل در دانشکده پزشکی تهران به آمریکا آمدند و تخصص خود را در کودکان تمام کردند و به اتفاق همسرشان که پزشک و متخصص کودکان شده بود در بیمارستانی در شیکاگو به کار مشغول شدند. آقای دکتر ضرابی عضو شورای شاخه نهضت آزادی در آمریکا و بسیار فعال در انجمن اسلامی دانشجویان و انجمن اسلامی پزشکان آمریکا بودند. هنگامی که جنگ های داخلی لبنان در دهه ۱۹۷۰ با لا گرفت آقای صدر با من تماس گرفت و بعد از توضیح وضع وخیم پزشکی در بیروت خواست که از پزشکان ایرانی برای کمک به لبنان بر وند. من با چند پزشک ایرانی که عضو یا هوادار نهضت بودند تماس گرفتم و از آن میان آقای دکتر ضرابی دعوت را پذیرفت و کار در بیمارستان را رها کرد و به بیروت رفت و مسئولیت در مانگه امام حسین را پذیرفت و تا زمان پیروزی انقلاب در آنجا بود. امل به عنوان یک سازمان، با گروه خاصی در ایران در تماس نبود. اما آقای صدر به صفت شخصی با بسیاری از روحانیان ایران در تماس بودند.

۳. تاچه زمانی ارتباط شما و دوستانتان با امل برقرار بود؟

ج- در زمان استقرار در پاریس، که همزمان بود با نا پدید شدن آقای صدر در لیبی، یک هیات بلند پایه از مجلس شیعیان و امل به ریاست دکتر چمران به پاریس آمد تا در مورد نا پدید شدن امام موسی صدر از آقای خمینی کمک بگیرد. پس از انقلاب نیز چندین هیات شیعه لبنانی، از مجلس شیعیان و امل به ایران آمدند و ارتباط تا مدت ها بر قرار بود. اما به تدریج رابطه ضعیف و کم رنگ و پس از دولت موقت تقریباً قطع شد. یک علت آن اختلاف در مورد چگونگی بر خورد با دولت لیبی در مورد نا پدید شدن امام موسی صدر بود. برخی از گروه های تند و افراطی، که روابط نزدیکی با گروه های چپ فلسطینی و لیبی داشتند و با سیاست های آقای صدر در رابطه با فلسطین و سوریه موافق نبودند اهمیتی به نا پدید شدن آقای صدر نمی دادند و روحانیان شورای انقلاب، برغم سوابق همکاری و دوستی با آقای صدر، در شورای انقلاب رای به بر قراری روابط با لیبی دادند و مسئله آقا موسی صدر مسکوت ماند. این امر به شدت بر روابط میان دولت ایران و شیعیان لبنان، بخصوص امل تاثیر منفی بر جای گذاشت. از سال ۱۳۶۰ به بعد، نهاد های مختلفی در ایران فعالیت های جدیدی را، بیرون از سازمان امل، در لبنان آغاز کردند. که بحث آن در اینجا از موضوع خارج است.

۴. تحلیل شما از دلایل انشعاب در امل و شکل گیری حزب الله در برابر آن چیست؟

ج- در واقع حضور فعال ایران در لبنان و تفاوت دو استراتژی موجب این شکاف شد. استراتژی آقای صدر در لبنان سه محور اصلی داشت. یک محور آن سازمان دهی شیعیان لبنان و کسب حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برابر با سایر ادیان و مذاهب بود. مجلس اعلی شیعیان لبنان برای این هدف تشکیل شد. سازمانی کاملاً شیعی و تا حدودی غیر سیاسی و دربر گیرنده تقریباً تمام جناح های شیعه لبنانی است. باید توجه داشت که ادیان و مذاهب در لبنان بیشتر ویژگی قومی داشته اند تا دینی یا مذهبی. البته در سال های اخیر تغییرات زیادی به وجود آمده است. هم مسیحیان و هم مسلمانان توجه و تمرکز بیشتری به دین و مذهب پیدا کرده اند. دو محور دیگر استراتژی امام موسی صدر بر ایجاد حرکت های مردمی فرا طائفی و دینی که در بر گیرنده منافع مردم لبنان باشد، استوار بود. حرکت المحرومین اولین سازمان در این راستا بود و در جلب توجه و حمایت لبنانیان، اعم از مسلمان یا مسیحی موفق بود. امل سازمان دوم در این راستا بود. امل مخفف "امواج المقاومة اللبنانية" برای دفاع از تمامیت ارضی لبنان در برابر تهاجمات مستمر اسرائیل به جنوب لبنان تشکیل شد. اگر چه هر دو سازمان توسط رهبری شیعه تاسیس شده بود اما لازمه موفقیت در هر دو محور پرهیز از تمرکز و توجه به ابعاد مذهبی آن ها بود. علاوه بر این ها، سیاست نهائی آقای صدر و سایر رهبران شیعه لبنان ایجاد یک حکومت دموکراتیک، به معنای غیرطائفی، در لبنان بود نه تشکیل دولت اسلامی. اما برخی از رهبران و فعالان سیاسی ایران با این سیاست ها موافق نبودند و به هویت مشهود و بارز اسلامی و شیعی در این فعالیت ها، تمرکز و توجه فراوان داشتند. آقای صدر بر لبنانی بودن حرکت ها و نه لزوماً اسلامی بودن آن ها اصرار داشت و آن را در دراز مدت به نفع مسلمانان و شیعیان می دانست. آقای صدر ضمن آنکه به دنبال جلب حمایت دولت های اسلامی بود، به شدت مراقب حفظ استقلال حرکت، هم از نظر سیاسی و هم مالی و اقتصادی نیز بود. کمک های خارجی از این نوع به شیعیان لبنان یکی از دلایل یا علل شکاف در میان آنان می باشد.

۵. چرا در عنوان این جنبش شیعی هیچ صفت دینی وجود ندارد و آیا این به مفهوم نگاه سکولار آقای صدر و چمران در مبارزه سیاسی بوده است؟

ج. در پاسخ پرسش بالا توضیحاتی داده ام. استراتژی آقای صدر یا چمران مربوط به نگاه سکولاریستی آنها، که نداشتند، نبود. همان طور که می دانید، یک تعریف جامع و مانعی از سکولاریسم وجود ندارد و سکولاریسم در هر کشوری متاثر از شرایط ملی و تاریخی همان کشور تعریف شده است. شرایط ویژه اقوام و ترکیب جمعیتی ادیان و مذاهب در لبنان به گونه ایست که تشکیل یک حکومت دینی، بدون فروپاشی لبنان امکان ندارد. منافع ملی لبنان و تمام گروه هادرگرو دموکراتیک بودن یا به عبارتی غیر دینی یا غیر طائفی بودن حکومت می باشد.

در مورد سخنان احمدی نژاد مبنی بر احتمال ربایش وی توسط آمریکا

گفتگو با شهروند- خرداد ۱۳۸۷

بر طبق مقررات و قوانین بین المللی روسای جمهور کشورها دارای ایمنی هستند مگر در شرایطی استثنایی که یک رییس جمهور مرتکب جرم و یا جنایت ویژه ای شود. مثلاً فردی را بکشند و یا مانند

نوریو آرتگا در پاناما رسماً یک شبکه قاچاق داشته باشند. اما در شرایط عادی که اختلاف میان دولتها است ما در تاریخ دیپلماسی دنیا چنین مواردی را نداشته ایم، حتی در دوران جنگ سرد علیرغم تمامی دعوایها و مجادلات سیاسی میان شرق و غرب چنین حادثه ای اتفاق نیافتاد و مثلاً کاسترو رهبر کوبا بارها به خود آمریکا و یا کشورهای دیگر سفر کرد و کسی به دنبال دزدیدن او نبود.

بنابراین به نظر می رسد چنین سخنانی از سوی آقای رییس جمهور بیشتر نوعی خوراک تبلیغاتی برای اذهان مردم با توجه به ویژگیهای شخصیتی ایشان و سخنان پیشینی وی مبنی بر مشاهده هاله نور و یا خواب نما شدن و یا دیدگاههای خاص وی در مورد قدیسین است.

طرح چنین مسائلی و نحوه بیان آنها به دور از شان یک رییس جمهوری است که بخواهد بدین وسیله به جلب افکار عمومی بپردازد خصوصاً اینکه ایشان یک سری تعهدات قانونی دارد که متأسفانه نتوانسته است به آنها عمل کند.

اگر بخواهیم بپذیریم که رییس جمهور چنین تهدیدهایی را بهانه برای عدم سفر به کشورهای دیگر مثلاً به آمریکا و سازمان ملل قرار دهند باید بگوییم که ایشان عملاً پذیرفته است که دولتهای دیگر می توانند براحتی در راه سفر مقامات ایرانی مسئله ایجاد کنند و این نوعی عقب نشینی است

اما در نیویورک که مقر سازمان ملل است طبق قرار دادی که میان سازمان ملل و دولت آمریکا منعقد گردیده، این دولت نمی تواند به اعضای هیئتهای کشورهای مختلف ویزای ورود ندهد کما اینکه کاسترو و عرفات و یا خروشچف به نیویورک رفته اند و در سازمان ملل سخنرانی کرده اند. به موجب همین قرار داد حفظ امنیت این افراد به عهده دولت آمریکا است. توجه کنید که روسای جمهوری که به سازمان ملل سفر می کنند ممکن است گروههای مخالفی داشته باشند که در آن کشور بر علیه آن رییس جمهور اقدام کنند بنابراین طبق قانون، آمریکا موظف است که امنیت این مقامات را حفظ کند و به تصور من آمریکایی ها به خصوص در مورد روسای جمهور دولتهای مخالف با آمریکا حساسیت بیشتری نشان می دهد. از طرف دیگر باید توجه کنیم صرف رفتن به یک کشور خارجی و و یا ایراد سخنرانی در یک مجمع بین المللی مجوز خوبی برای سفر نیست، رییس جمهور محترم باید توضیح دهند که سفرهای خارجی ایشان چه کمکی به بهبود وضعیت دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی ایران کرده است. ارزیابی این است که مثلاً حضور ایشان در ایتالیا و یا شورای همکاری های خلیج فارس دستاوردی برای منافع ملی ایران و یا کاهش تنش ایران با سایر دولتها نداشته است.

دستاورد های سفر احمدی نژاد به نیویورک

خبرنگار بین الملل آفتاب

دکتر ابراهیم یزدی درباره دستاوردهای سفر رئیس جمهور به نیویورک گفت: «سفر آقای احمدی نژاد به سازمان ملل و حضور در مجمع عمومی سالیانه یک حرکت دیپلماتیک بود. دیپلماسی هر کشوری در راستای منافع و امنیت ملی تعریف و تدوین می‌شود. اکنون پس از انجام این سفر باید بررسی شود که حرکت دیپلماتیک آقای رئیس جمهور تا چه اندازه توانسته است به امنیت و منافع کشورمان کمک کند؟»

دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت در گفت‌وگو با خبرنگار بین‌الملل آفتاب افزود: «اگر منافع ملی کشورمان در این است که کشورمان با تمام کشورهای دنیا رابطه عادی و دوستانه ای و بدون تنش داشته باشد باید ارزیابی شود که آیا رئیس جمهور در این سفر موفق شد برخی از مشکلات کشورمان با کشورهای اروپایی و یا آمریکا حل کند و یا خیر.»

وی درباره دلایل احساس لزوم احمدی نژاد به سفرهای مکرر به مقر سازمان ملل در نیویورک خاطرنشان کرد: «آقای احمدی نژاد علاقه زیادی دارد که در میان مخاطبان سطوح پایین جامعه کشورمان و نیز جوامع کشورهای عربی و مسلمان پایگاهی برای خود پیدا کند که این یک حرکت پوپولیستی و توده‌وار است و لزوماً در راستای منافع ملی قرار ندارد.»

دکتر یزدی درباره دلیل استقبال بعضی از جوامع عربی از سخنان احمدی نژاد یادآور شد: «به دلیل اینکه کشورهای عربی طی سال‌های گذشته نتوانسته‌اند با عزت و شرافت مشکل اسرائیل را حل کنند. مردم این کشورها احساس ناراحتی و به تعبیری احساس حقارت می‌کنند بنابراین هر زمان رئیس‌جمهوری مانند احمدی نژاد و یا عبدالناصر در مصر سخنانی ایراد می‌کند که احساسات مردم برانگیخته شود مردم از این سخنان خوشحال می‌شوند.»

وزیر امور خارجه دولت موقت با ارائه شاهدهی از تاریخ درباره عواقب سخنان هیجانی و بدون پشتوانه گفت: «همانطور که تاریخ به ما نشان داده است عبدالناصر به رغم آن همه حماسه‌سرایی که انجام می‌داد پس از اولین درگیری جدی میان ارتش‌های عربی، و در راس آنها مصر در سال ۱۹۶۷، متحمل شکست سختی شدند. شدت این شکست تا حدی بود که عبدالحکیم عامر، معاون رئیس‌جمهور دست به خودکشی زد و ناصر نیز استعفا داد. به این دلیل که ارزیابی آنها از قدرت خودشان و دشمن واقع‌بینانه نبود.»

دکتر یزدی با اشاره به شعار بازگشت به اوایل انقلاب در دولت نهم خاطرنشان کرد: «متأسفانه افرادی که در کشور مسئولیت‌ها را برعهده می‌گیرند با شعار برگشت به اوایل انقلاب همان تجربه‌های گذشته را تکرار می‌کنند. در ابتدای انقلاب و بدنبال آن، نظام مدیریتی کشور متحول شد و مدیران جدیدی، بخصوص بعد از دولت موقت، روی کار آمدند که عموماً تجربه کافی نداشتند. ولی به مرور در طول کار آموختند. بعضی از کارها و گفته‌های آنها اشتباه بود و آنها را اصلاح کردند. اگر در آن دوره استفاده از افراد بی تجربه توجیهی داشت امروز بهیچ وجه قابل توجیه نیست.»

وی ضمن هزینه‌ساز بودن تجربه‌اندوزی مدیران کشور یادآور شد: «اکنون، بعد از گذشت سی سال از انقلاب، افرادی بر سر کار آمده‌اند که تجربه لازم را ندارند و متأسفانه با هزینه‌های سنگین از منافع

کشورمان در حال تجربه اندوزی هستند. در مواجهه به این موضوع تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که خدا عاقبت کشور را به خیر کند».

دکتر یزدی با زیر سوال بردن اظهارات رئیس‌جمهور درباره آزادی بیان در کشورمان گفت: «آقای احمدی‌نژاد در سفر خودشان به نیویورک سخنان عجیبی را ایراد کردند و نمی‌دانم چگونه می‌خواهند جواب خدا و مردم کشورمان را بدهند. ایشان اعلام کردند که ایران آزادترین کشور جهان است. باید از ایشان پرسید که آیا هیچ‌کس در ایران به دلیل ابراز عقیده به زندان نیافته است؟»

وی ضمن درخواست برای پاسخگویی رئیس‌جمهور مشکلات موجود افزود: «آقای رئیس‌جمهور باید پاسخ دهند که چرا آقای باقی در زندان است؟ چرا دانشجویان به زندان انداخته می‌شوند؟ چرا زنانی که به صورت مسالمت‌آمیز به دنبال امضاء برای رفع تبعیض هستند را دستگیر می‌کنند؟»

دکتر یزدی در ادامه افزود: «هنگامی که کارگران و معلمان ما به دلیل کمبود حقوق اعتراض می‌کنند ما شاهد هستیم که با آنها برخورد های امنیتی می‌شود و آن‌ها را بزندان می‌اندازند. در همه جای دنیا وقتی کارگران و معلمان اعتصاب می‌کنند آنها را به زندان نمی‌اندازند بلکه، کارفرما، بخش خصوصی یا دولت با آنها به گفتگو می‌پردازد تا در نقطه‌ایی به توافق برسند».

وی ضمن مسئول دانستن دولت در مواجهه با حوادث پیش آمده گفت: «آقای رئیس‌جمهور شاید بگویند که قوه قضائیه از قوه مجریه مستقل است و این در حالی است که وزارت علوم و وزارت اطلاعات زیر نظر رئیس‌جمهور قرار دارد. همین چند روز پیش بود که در دانشکده ای دانشجویی که از رئیس دانشگاه انتقاد کرده بود به دستور رئیس دانشکده، مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت. آقای رئیس‌جمهور توضیح بدهند که علت محرومیت جمع قابل توجهی از دانشجویان به اصطلاح ستاره دار از ادامه تحصیل چه بود و آنان مرتکب کدام جرم شده بودند که از ادامه تحصیل محروم شدند».

وی در ادامه افزود: «آقای رئیس‌جمهور بهتر است پس از بازگشت از نیویورک نمایندگان دانشجویان، کارگران، معلمان و زنان را دعوت کنند و همان حرف‌ها را در میان آنها تکرار شود و از آنها بخواهند که اگر ظلمی به آنها رفته است آن را بیان کنند».

دکتر یزدی در مورد تاثیر سفر آقای احمدی‌نژاد بر روی پرونده هسته‌ای کشورمان یادآور شد: «بحران هسته‌ای کشورمان چیزی نیست که با سفر آقای احمدی‌نژاد به نیویورک و ایراد سخنان پرهیجان و یا کنفرانس‌های مطبوعاتی حل و فصل شود اکنون که شورای امنیت قطعنامه‌های جدیدی صادر کرده است باید آنها را در چارچوب منافع ملی ارزیابی کنیم و بسته پیشنهادی ۵+۱ را با تکمیل و اضافه کردن برخی امتیازات، در راستای منافع ملی بپذیریم».

وی ضمن درخواست از احمدی‌نژاد برای حفظ شأن و جایگاه رئیس‌جمهور گفت: «در شأن و جایگاه رئیس‌جمهور کشورمان نیست که کاندیدای ریاست‌جمهوری را مستقیماً به چالش بطلبد و بخواهد با وی مناظره کند. اگر هیات نمایندگی ایران در سازمان ملل یک دستگاه روابط عمومی قوی در سازمان ملل داشت می‌توانست به صورت غیرمستقیم توسط رسانه های گروهی مانند CNN و یا BBC ترتیب

مناظره را بدهد».

یزدی در ادامه افزود: «رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه باید تا این اندازه آگاهی سیاسی داشته باشند که در شرایط حاضر هیچ از کاندیداهای ریاست‌جمهوری آمریکا ریسک مناظره با رئیس‌جمهور ایران را در موقعیت فعلی ایران در میان افکار عمومی آمریکا نمی‌پذیرند. بنابراین آقای احمدی‌نژاد نباید چنین مطالبی را مطرح می‌کرد. در واقع خارج از شأن رئیس‌جمهور ایران است که مطالبی را طرح کند ولی کسی به آن اعتنا نکند».

وزیر امور خارجه دولت موقت در مورد امکان ملاقات وی با نماینده دموکرات‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا گفت: «یکی از نوه‌های من در ستاد آقای اوباما فعال است و از من دعوت کرد که در مراسمی با آقای اوباما صحبت کنم ولی به دلیل اینکه این ملاقات را برای خودم و آقای اوباما مناسب نمی‌دانستم از انجام آن امتناع کردم».

دکتر یزدی در پاسخ به این پرسش که اگر می‌توانستید خصوصی با وی دیدار کنید، شاید مفید واقع میشد، ضمن تأکید بر فعالیت سیاسی شفاف و علنی یادآور شد: «قبل از انقلاب سابقه و تجربه فعالیت سیاسی مخفی داشته ایم. ولی در شرایط حاضر به فعالیت سیاسی پنهانی و غیرشفاف اعتقاد نداریم».

ارزیابی سفرهای خارجی رئیس‌جمهوری

۱۲ یادداشت روز خرداد ۱۳۸۷

۱- در آستانه دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری هستیم. آقای احمدی‌نژاد مجدداً خود را نامزد ریاست‌جمهوری کرده‌اند. صرف‌نظر از این که انتخابات کنونی آزاد و عادلانه هست یا خیر، نامزدی داوطلبانه آقای احمدی‌نژاد، فرصت مناسبی است برای ارزیابی عملکرد چهار ساله ایشان در مقام ریاست‌جمهوری، این ارزیابی را می‌توان در ابعاد گوناگون و در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انجام داد. اما یک چنین ارزیابی همه‌جانبه، که هم ضروری و هم مفید و آگاهی‌بخش

است کار پژوهشی گروهی می‌باشد. اما به مصداق، حالا یورك كله لایترک کله. اگر کل قابل دسترسی نیست در کل آن نباید صرف نظر کرد. بنابراین در این یادداشت صرفاً در بخش کوچکی از سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد در مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۲- رئیس‌جمهوری ایران مردی است بی‌قرار که طاقت ایستادن در یک جا را ندارد. بنابراین دائم در سفر است. شاید بتوان گفت که هیچ‌یک از روسای سابق جمهوری تا به این حد پا در رکاب و در سفر دائم، هم به استان‌ها و هم به کشورهای خارجی و حضور در مجامع و نشست‌های بین‌المللی، نبوده است. معنای این سفرها، محتوا، پیامدها و دستاوردهای این سفرهای پرهزینه خارجی، برای ملت ایران، نظام جمهوری اسلامی ایران چیست؟

۳- یکی از ابزارهای مهم و موثر در روابط دیپلماتیک حضور و شرکت سران و نمایندگان کشورها در مجامع و نشست‌های بین‌المللی و دیدارها و گفت‌وگوهای مستقیم و رودرروی دوجانبه، یا چند جانبه، است. این دیدارها و گفت‌وگو ممکن است علنی یا غیرعلنی باشند. اما به هر صورت تجارب گذشته نشان می‌دهد که استفاده از این فرصت‌ها، در مواردی بسیار سودمند بوده است.

انگیزه یا هدف از این نوع سفرها چند بعدی است. گاهی سفر رئیس‌جمهوری و دیدارها و گفت‌وگوهای رودررو، پیامد، یا جمع‌بندی فعالیت‌های آرام دیپلماتیک میان دو یا چند کشور برای تفاهم بیشتر و حل اختلاف و کاهش تنش‌ها و ایجاد زمینه برای همکاری‌هاست. گاهی هم حضور روسای جمهوری و دیدار و گفت‌وگوها موجب آغاز فرایند فعالیت‌های دیپلماتیک می‌گردد.

روابط انسانی، در هر سطحی به‌گونه‌ای است که دیدار و گفت‌وگوی رودررو، یا به تعبیری چشم در چشم، می‌تواند یخ برخی از اختلافات، البته نه تمام آن را آب کند و درهای بسته را بگشاید.

۴- مشارکت روسای جمهوری و سران کشورها و دیپلمات‌ها در مجامع و نشست‌های بین‌المللی تابع یک سری مقررات یا تشریفات است. مثلاً اگر نشستی در سطح وزرای خارجه کشور برگزار می‌شود، رئیس‌جمهوری شرکت نمی‌کند.

حساسیت برخی از نشست‌ها آن چنان است که سطح مشارکت و نیز تعداد اعضای هیات مشارکت‌کننده معنادار و بیان‌کننده موضع کشور شرکت‌کننده در نشست می‌باشد.

حضور و شرکت سران کشورها در نشست‌های دوجانبه یا چندجانبه هنگامی معنادار است که نمایندگان کشورهای کنشگر، در سطوح مختلف، با گفت‌وگوهای مقدماتی میان خود، به توافق‌هایی دست یافته باشند، و به تناسب اهمیت توافق‌ها، حضور روسای کشورها، برای نهایی کردن آن، مفید تشخیص داده شود. بدون گفت‌وگو در سطوح پایین‌تر دیپلماتی و رسیدن طرفین به یک توافق، روسای کشورها در دیدار و گفت‌وگوها حضور پیدا نمی‌کنند. گفت‌وگوهای دیپلماتیک، بسته به مسائل مورد اختلاف مقابل دو کشور ممکن است مستقیم میان نمایندگان رسمی باشد یا ابتدا میان نمایندگان غیررسمی طرفین (راه دوم TRACK TWO) باشد.

گاهی حضور سران کشورها در یک نشست بین‌المللی، نظیر اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، و ایراد سخنرانی با هدف اعلام مواضع درباره موضوعات و مسائل جهانی می‌باشد. اگرچه شرکت روسای کشورها در این نوع مجامع هم با برنامه‌ریزی دقیق قبلی و با تعریف مشخص از اهداف مورد نظر

صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، شرکت در مجامع و نشست‌های بین‌المللی به صرف حضور و شرکت بی‌معنا و بعضاً با پیامدهای نا مطلوب همراه است.

۵- در ارزیابی سفرهای خارجی رئیس‌جمهوری کشورمان اولین پرسش این است که هدف از این سفرها چه بوده است؟ معیار ارزیابی پیامدها و نتایج سفرهای رئیس‌جمهوری بر اساس هدف یا اهداف این سفرها صورت می‌گیرد. اگرچه رئیس‌جمهور محترم کمتر به بیان هدف یا اهداف این سفرها پرداخته‌اند، اما علی‌الاصول، این اهداف می‌بایستی در چهارچوب منافع و مصالح و امنیت ملی کشورمان باشد. انگیزه یک حرکت دیپلماتیک معنادار نمی‌تواند ضربه زدن به حریف، رو کم کردن، باز و نشان دادن، باشد.

ممکن است حضور رئیس‌جمهور و سخنرانی در یک نشست جهانی، موجب ضربه به حریف و رقیب شود، اما ضربه‌ای که به خود ما و به ضرر کشورمان وارد می‌شود به مراتب بیشتر از ضربه زیان‌آور به حریف بوده باشد. در گذشته، برخی از «داده‌های محل» که در رقابت با سایر «جاهل‌ها» زورشان نمی‌رسید، ضمن رجزسازي، با چاقو به جان خود می‌افتادند و خودزنی می‌کردند. در روابط بین‌المللی هم «دیپلماسی خودزنی» نیز مطرح می‌باشد. یعنی حرکتهای دیپلماسی که نتیجه آن زیان و ضرر به منافع ملی است.

به عنوان مثال، پس از اینکه رئیس‌جمهور محترم کشورمان، بدون ارزیابی واقع بنیانه، نفي هولوکاست را عنوان کرد، صهیونیست‌ها و اسرائیل بهترین بهره‌برداري را از این حرکت کردند. یکی از این بهره‌برداري‌ها این بود که آمریکا و اسرائیل مشترکاً پیشنهادی مبنی بر تقبیح هر دولت یا هر فردی که هولوکاست را انکار کند، به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه دادند. برای اولین بار اسرائیل و آمریکا از فضای ایجاد شده توسط ایران استفاده کردند و چنین قطعنامه‌ای را بتصویب سازمان ملل رسانیدند. نماینده ایران در آن نشست تنها عضوی از آن مجمع بود که در مخالفت با این پیشنهاد صحبت کرد. اما چرا؟ شاید بگویند که این حرکت یک موضع‌گیری براساس ارزش‌های ایدئولوژیکی (اسلامی) بوده است. اما این حرکت هیچ ربطی به ارزش‌ها و آموزه‌های قرآنی ندارد. اگر قرار بود براساس آموزه‌های قرآنی با مساله هولوکاست روبه‌رو شوند، باید می‌گفتند، مهم این نیست که چه تعداد یهودی یا غیریهودی در آلمان هیتلری به نا حق، کشته شده‌اند، مهم این است که خداوند می‌فرماید اگر یک فرد، یک انسان، صرفنظر از رنگ، مذهب، دین، جنسیت و نژاد به ناحق کشته شود معادل کشتن تمام انسان‌هاست.

مثال دیگر حضور آقای احمدی‌نژاد در کنفرانس دوربان ۲ در سوئیس است این سفر، بدون تدارک و برنامه‌ریزی قبلی بود. کنفرانسی در سطح سران کشورها نبود. سخنرانی ایشان اگرچه لحنی بسیار تند علیه اسرائیل داشت اما زیان و ضرری برای اسرائیل که نداشت هیچ، سودی هم نصیب اسرائیل و آمریکا کرد. برنامه اصلی کنفرانس دوربان ۲، علیه نژادپرستی و آپارتاید بود. رسم این کنفرانس‌ها این است که سازمان‌دهندگان کنفرانس پیش‌نویس قطعنامه‌هایی را تهیه و برای اعضای کنفرانس، از قبل می‌فرستند تا بررسی و تصویب آن در کنفرانس به سرعت و به موقع انجام شود. دولت‌های آمریکا و اسرائیل، در مخالفت با قطعنامه پیشنهادی، که لحنی علیه سیاست‌های آپارتاید اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی داشت، کنفرانس را تحریم کردند و حاضر به حضور در آن نشدند. چراکه روشن بود قطعنامه تصویب می‌شود. حضور و سخنرانی احمدی‌نژاد در کنفرانس موجب ایجاد جوی شد که نه‌تنها عدم

حضور آمریکا و اسرائیل را توجیه کرد، بلکه طرح و بررسی و تصویب پیش‌نویس قطعنامه را هم منتفی ساخت.

ممکن است گفته شود، مخاطب‌های احمدی‌نژاد در این سخنرانی و انکار هولوکاست و موضع‌گیری علیه اسرائیل، نه حاضرین در آن کنفرانس، بلکه مردم عرب-مسلمان در کشورهای اسلامی-عربی بوده است. ظاهراً همین طور است. اگر هدف این بوده باشد، شیوه عمل موفقیت‌آمیز بوده است. یعنی آقای احمدی‌نژاد در میان توده‌های عرب از جایگاه خوبی برخوردار شده است. خبرنگار يك مجله آمریکایی، که در قاهره مستقر می‌باشد و به تهران آمده بود، در ضمن دیدار و مصاحبه با من می‌گفت آقای احمدی‌نژاد در میان مردم مصر، از حسنی مبارک محبوب‌تر است. این سخن گزارفی نبود. اما ارزش عملی این محبوبیت برای منافع ملی ایران و یا برای مردم فلسطین چیست؟ آیا محبوبیت احمدی‌نژاد به حل بحران روابط ایران با اروپا و آمریکا کمک می‌کند؟ آیا موجب کاهش تنش‌ها می‌گردد؟ مردم عرب، که از بی‌کفایتی و خردگریزی و نوکرصفتی و فساد رهبران کشوریشان به تنگ آمده‌اند و ناظر و شاهد کشتار روزمره فلسطینیان هستند و احساس سرخوردگی و کینه و نفرت بی‌سابقه‌ای از رهبران خود پیدا کرده‌اند، از سخنان آقای احمدی‌نژاد ابراز خوشحالی می‌کنند. اما تجربه تاریخی در کشورهای عربی نشان می‌دهد که این نوع احساسات کمکی به حل مشکلات نمی‌کند. جمال عبدالناصر محبوب‌ترین رهبر عرب بود که توانسته بود دل و ذهن میلیون‌ها عرب را از اوقیانوس اطلس تا خلیج فارس و دریای هند، برآید. در اوایل سال ۱۹۶۷ وقتی به او گزارش دادند که اسرائیل برای حمله به سوریه و مصر خود را آماده می‌کند، در يك سخنرانی علنی و عمومی در حضور میلیون‌ها مصری گفت ما از این حمله استقبال می‌کنیم به اسرائیلی‌ها خوشامد می‌گوییم و آنها را به دریا می‌ریزیم. اما وقتی ارتش سوریه و مصر در جنگ ۱۹۶۷ از اسرائیل شکست سختی خوردند، ناصر استعفا داد، عامر معاون وی خودکشی کرد. اگرچه مردم مصر با تصاهرات میلیونی در قاهره ناصر را به مسند ریاست‌جمهوری برگرداندند، اما غم و اندوه این شکست بزرگ ناصر را از پای درآورد و مرگ زود هنگام او را درگرفت. از دل آن سیاست‌های ذهنی‌گرایانه و پوپولیستی و به قول بعضی‌ها، خالی‌بندی‌ها، سادات و مبارک بیرون آمدند و آن‌ها در رابطه با مسادل خور میانه آن‌قدر عقب رفتند که از آن سوی بام سقوط کردند. جمال عبدالناصر در کنار نهر، تیتو و سوکارنو یکی از پایه‌گذاران جنبش غیرمتعهدها بود. برای آموختن از تاریخ، سرنوشت ناصر و نهر و نیز هند و مصر را با هم مقایسه کنید. ناصر و نهر و امروز در میان اعراب و هندی‌ها نیستند اما میراث آنها پیش روی ماست. هند یکی از بزرگ‌ترین دموکراسی‌های جهان است و با سرعت در مسیر توسعه سیاسی - اقتصادی پیش می‌رود. ولی مصر همچنان در دوره ماقبل توسعه دست و پا می‌زند. این نوع حمایت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها روی احساسات جریحه‌دار شده مسلمانان و اعراب، نمی‌تواند انگیزه مناسبی برای حضور در نشست‌های بین‌المللی و ایراد سخنرانی‌های محرک و حماسی باشد.

بررسی‌های مشابهی را می‌توان درباره سخنرانی آقای احمدی‌نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، حضور ایشان در نشست سران شورای همکاری خلیج فارس، سفرهای متعدد به آمریکای لاتین و کشورهای آفریقایی انجام داد.

سفرهای نمایندگان دیپلماتیک ایران، اعم از نمایندگان ویژه، رئیس‌جمهوری یا وزیر امور خارجه به کشورهای مختلف، همین ویژگی‌ها را دارند. به عنوان مثال، وزیر امور خارجه ایران در کنفرانس سران اتحادیه عرب در دمشق حضور پیدا می‌کند، حالا چرا؟ معلوم نشد. اما در این اجلاس و در حضور ایشان

قطعنامه‌ای علیه ایران به تصویب می‌رسد، بدون آنکه وزیر امور خارجه کشورمان کمترین اعتراضی بنماید یا حداقل جلسه را ترک کند!!

در مورد دریای خزر و یا سرمایه‌گذاری در کشور های آفریقائی و آمریکائی لاتین و... بحث و حدیث فراوان است.

به نظر می‌رسد سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد طی دوره چهارساله گذشته در موارد متعدد با منافع و امنیت ملی ایران در تعارض و تناقض بوده است.

پیشنهاد تغییر قانون اساسی

مریم محمدی در گفت و گو با یزدی، عطریانفر و منصوری

۸۷/۳/۲۳

روز پنج‌شنبه بیست و سوم خرداد ماه، در سایت روز آنلاین مصاحبه‌ای از آقای دکتر یزدی منتشر شد که مطالب اساسی و مهمی را در رابطه با شرایط فعلی کشور و بحران‌های جاری مطرح می‌کرد □ □

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این رابطه طرح شد، مساله **قانون اساسی بدون ولایت فقیه** بود. آقای یزدی پیشنهاد می‌کند به قانونی برگردیم که قبل از تصویب قانون اساسی فعلی نوشته شده و رهبر انقلاب نیز با آن موافق بوده است. در آن قانون اساسی، جایگاهی برای ولایت فقیه منظور نشده بود □ □

این پیشنهاد آقای یزدی، بازتاب وسیعی در جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج کشور یافته است. اما سوال این است که چنین پیشنهادی آیا مدافعانی در داخل کشور خواهد داشت؟ در پیگیری این موضوع به خود آقای دکتر یزدی مراجعه کردم و همچنین با آقای **محمد عطریانفر**، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی که حول سیاست‌های آقای هاشمی رفسنجانی فعالیت می‌کند، و **خانم آذر منصوری**، معاون سیاسی حزب مشارکت و هر دو از احزاب مطرح در جبهه اصلاحات گفت و گو کردم □ □

قبل از هر چیز از آقای دکتر یزدی می‌پرسم که چرا در شرایط فعلی به چنین نظری رسیده‌اند؟

علت طرح این مساله که باید برگردیم به قانون اساسی اول جمهوری اسلامی ایران، این است که بحران‌های کنونی، مشکلات و مسایلی که در کشورمان در حال شکل‌گیری است، آرام آرام به نقطه‌ی بسیار تند و پرشتاب خودش می‌رسد □□ وقتی رییس جمهوری می‌گوید به اول انقلاب برگردیم، منظور او فقط این نیست که ما می‌خواهیم اصلاح‌طلبان را کنار بگذاریم. اگر قرار است که به اول انقلاب برگردیم و رییس جمهور دارد این کار را می‌کند، خوب من هم می‌گویم برای حل این مشکلات برگردیم به اول انقلاب □

سندی وجود دارد که خوشبختانه مورد تصویب دولت موقت و شورای انقلاب قرار گرفت و رهبر فقید انقلاب آن را امضا کرد و نه تنها رهبر انقلاب، بلکه روحانیون برجسته‌ی حزب جمهوری که امروز هم از رهبران کنونی هستند و آن موقع هم در شورای انقلاب اکثریت را داشتند، در همان زمان اصرار داشتند که همان قانون اساسی را به اجرا بگذارند □

ولی آقای یزدی، یکی از سوالاتی که می‌تواند طرح بشود این است که آیا چنین پیشنهادی در شرایط فعلی می‌تواند به یک پروژه سیاسی تبدیل بشود؟

در فاز اول برای این‌که یک پروژه اصلاحی شکل بگیرد، ابتدا باید طرح موضوع کرد. اما من معتقدم مجموعه مناسبات درون سیستم و بیرون سیستم به گونه‌ای است که این ظرفیت را دارد که خودش، خودش را اصلاح بکند. □ برای این‌که خودش بتواند خودش را اصلاح بکند برخی از افراد فقط صورت مساله را بیان می‌کنند، اما راه حلی ارائه نمی‌دهند. من در این‌جا با توجه به آن مقدمه تاریخی، یک راه حل را ارائه می‌دهم □

از آقای یزدی می‌پرسم که آیا در میان جبهه اصلاحات، در میان نیروهای هوادار آقای هاشمی رفسنجانی یا آقای خاتمی، حامیانی برای پیشنهاد خود می‌شناسند؟

چنان‌که آدم‌هایی نظیر آقای هاشمی رفسنجانی هم نسبت به وضعیت کنونی اظهار نارضایتی می‌کنند، باید یک راه‌حلی برای خروج از این وضعیت پیش آمده، داده بشود □□ من در حال حاضر موضوع را مطرح کردم، بازتاب آن در میان اصلاح‌طلبان و بسیاری از جناح‌ها مثبت بوده است. براساس چیزی که در خفا، در بحث‌های خصوصی مطرح بوده، یعنی جستجوی راه حل‌ها، هر گروهی یک راه حلی ارائه می‌دهد □□

در چنین فضایی من این پیشنهاد را مطرح کردم. به نظرم این‌جوری است که آرام آرام پیرامون این راه حل، پروژه‌ای شروع به کار خواهد کرد □

ولی آقای محمد عطریانفر، از سیاست‌گذاران نزدیک به آقای هاشمی رفسنجانی در این مورد این‌طور می‌گوید. ما ابتدا باید این را مطرح کنیم که آیا قانون اساسی فعلی ایران، ظرفیت تغییر را به‌صورت اضافه شدن برخی از مباحث یا محورهای مواد یا کم شدن بعضی از مواد دارد؟ آیا این ظرفیت به لحاظ قانونی در آن دیده شده است؟ بله، پاسخ مثبت است □□ نکته دوم این است که آیا در شرایط فعلی چنین پیشنهادی برای تغییر در دستور کار رهبران سیاسی ایران، نظام حقوقی ایران یا نظام سیاست‌ورزی احزاب ایرانی وجود دارد؟ نه، وجود ندارد □□ اما این‌که آیا مشخصاً یک پیشنهادی که موکول باشد به

این که موضوع اختیارات ولایت فقیه در واقع از درون قانون اساسی خارج بشود و کنار گذاشته بشود؛ این مشخصاً پیشنهادی است که جناب آقای دکتر یزدی معطوف می‌کنند به یک پیشنهاد اولیه‌ای که در سال ۱۳۵۷ مطرح شده و گفته می‌شود که از نظر رهبر انقلاب - امام خمینی - هم در آن زمان مورد توجه بوده و تایید شده است □

اما چون خود امام خمینی، به عنوان رهبر انقلاب و به عنوان دائرمدار همه امور در زمان خودشان قائل به این بودند که به صرف تایید شخصی ایشان کفایت نمی‌کند و این باید برود در قالب یک مجلس موسسان که نهایتاً بعد تبدیل شد به مجلس خبرگان □ بعد مجموعه تدوین شده‌ای که مجلس خبرگان داشته به رای ملت و رفراندوم گذاشته شده و آری گرفته، طبعاً آن مجموعه می‌تواند ملاک عمل باشد. نهایتاً چون خود امام خمینی هم آن‌چه را که توسط خبرگان تدوین شده و به رای ملت گذاشته شده، تایید کردند و آن را ملاک عمل دانستند؛ طبعاً هم به دلیل قانون‌گرایی احزاب و گروه‌های سیاسی، هم به دلیل حرمتی که رهبری فقید انقلاب نزد مردم و گروه‌های سیاسی دارد، آن ملاک عمل است □ □

قانون اساسی موجود، در درون خودش، ساز و کار تغییر را پیش بینی کرده است. اما در آن‌چه امروز مورد بحث سیاسیون ایرانی هست، اساساً سخنی از تغییر قانون اساسی نیست و همین قانون اساسی موجود از آن چنان ظرفیت اصلاح‌طلبانه‌ای برخوردار است که می‌توانند با عملیاتی کردن بسیاری از محورهایی که در قانون مشخص است، ما به ظرفیت‌های اصلاح‌طلبانه پاسخ مثبت بدهیم و نیاز جامعه را مرتفع بکنیم □

و خانم آذر منصوری از حزب مشارکت در این باره می‌گوید □

مسأله ما الان، این نیست. هر چند من اعتقاد دارم حتماً آقای یزدی در جمع خودشان یعنی نهضت آزادی، بر اساس جمع‌بندی و یک تحلیلی به این نتیجه رسیدند، ولی من خودم ارزیابی‌ام این است که الان مشکل اساسی کشور ما، این نیست و در شرایط فعلی طرح این موضوع، مشکلی را از مشکلات پیش رو، به‌ویژه جنبش دموکراسی‌خواهی برطرف نمی‌کند و شاید به مراتب مشکلات بیشتری را پیش روی فعالین این حرکت هم ایجاد بکند □ □

فرایندی که موجب شده قانون اساسی ما به وضع موجود برسد، فرایندی بوده که از ابتدای انقلاب پایه‌ریزی شده است. این که من می‌گویم «فرایند»، به این دلیل است که قطعاً هر اتفاقی که در این کشور بیفتد، باید از مسیر تعریف شده‌ای که در قانون ما دیده شده، عبور بکند □ □

در غیر این صورت فکر می‌کنم نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد، بلکه ممکن است مشکلات موجود را بیشتر هم بکند □

از آقای یزدی می‌پرسم که چه پاسخی برای اظهارات خانم منصوری و آقای عطریانفر دارد؟

من به جهت تاکتیکی با نظر این‌ها مخالفم. ولی آقای احمدی‌نژاد این قدرت و امکان را از کجا آورده است که چنین رفتار می‌کند؟ من به عنوان کسی که در هر حال چنین سوابق تاریخی و تجربه و دانش‌اش را دارم، می‌گویم رامحل این است □ □ اگر چنان‌چه اراده اصلاح باشد؛ اگر می‌خواهند که وضعیت را درست بکنند و جلوگیری از سقوط بکنند، رامحل این است □

مهمترین مسایل داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و سفر اخیر آمریکا

نادر ایرانی خبرنگار روز پنجشنبه ۲۳ خرداد

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با روز از مسائل محوری ایران گفته است و اینکه: نظام از درون در حال رسیدن به بن است و همچنین اینکه "همه جناح‌ها دارند به این نتیجه می‌رسند که اشکال از نظام ولایت فقیه است." نوه‌هایش بر روی درو دیوار برایش قلب کشیده و در کنار آن نوشته‌اند: I love you. در سویی دیگر کردهایی که به ملاقاتش آمده‌اند به شعر می‌گویند: پیری برچکاد نشسته به مهر، چه خوش می‌نگردد فراسوی را. در محلی دیگر شعر مصطفی باد کوبه‌ای به چشم می‌خورد که نوشته: "ما، ستم را نشانه گرفته بودیم، اما، همه تیرها از کمان دانش پرتاب نشد، ای کاش نخست جهل را نشانه رفته بودیم". دکتر یزدی در باره این شعر می‌گوید: هنگامی که شاه ایران را ترک کرد، یک تحلیل‌گر انگلیسی در تحلیل انقلاب ایران نوشت که انقلاب ایران پیروزی جهل بر ظلم است. آن زمان این حرف خیلی به من برخورد. پیش خودم گفتم غربی‌ها و انگلیسی‌ها نمی‌خواهند ما را بفهمند. گذشت زمان به من نشان داد که او درست دیده بود. من در یک سخنرانی این موضوع را بیان کردم و آقای بادکوبه‌ای این شعر را متعاقباً سرود. یزدی که اکنون پایش در گچ است، می‌گوید هنگام مسافرت به آمریکا، کسانی به منزل او رفته‌اند و ممکن است چیزهایی برده باشند ولی هویت آنان را نمی‌دانند. مصاحبه با وی در پی می‌آید.

□ □ آقای دکتر یزدی افکار عمومی جهانی به مسایلی نظیر هسته‌ای، تروریسم و حقوق بشر در ایران نسبت به سال گذشته چگونه می‌نگرند؟

اگر بخواهیم اوضاع هسته‌ای ایران را در افکار عمومی غرب و اروپا نسبت به سال گذشته مورد ارزیابی قرار دهیم، باید گفت افکار سنجی دقیقی در این باره وجود ندارد، اما به طور کلی می‌توانیم بگوییم که منحنی از سمت وسوی منفی برخوردار است. زمانی روابط میان دولت‌ها تیره و تار است اما مردم، آن نوع نگاه را به یکدیگر ندارند. اما متأسفانه سیاست خارجی دولت و مسئولان ایران باتوجه به حوادثی که در ۳۰ سال گذشته اتفاق افتاده است، از گروگان‌گیری گرفته تا موارد دیگر، آرام آرام افکار عمومی مردم آمریکا را هم نسبت به ایرانی‌ها دچار تغییر کرده است به طوری که وقتی با یک ایرانی صحبت می‌کنند گویی با فردی که دارای جذام سیاسی است برخورد می‌کنند.

□ □ اینکه گفته می‌شود سفر آقای احمدی نژاد به دانشگاه کلمبیا تأثیر مثبتی در افکار عمومی آمریکا داشته تا چه اندازه مقرون به صحت است؟ □

سفر دکتر احمدی نژاد یک دام بود برای ایشان و سیاست خارجی که دنبال می‌کنند. اگر آقای احمدی نژاد مشاور خوبی داشت باید به وی می‌گفت اصلاً در این برنامه شرکت نکند. برای اینکه صحنه آرای محلی سخنرانی ایشان، نوع سوالات و نحوه صحبت رییس دانشگاه کلمبیا، همگی به گونه‌ای بود که هیچ دستاورد مثبتی برای ایران در افکار عمومی مردم آمریکا نداشت. ممکن است که این موضوع در بخشی از افکار عمومی مردم ایران یا بخشی از مردم کشورهای عربی - اسلامی مثبت بوده باشد، اما این برنامه

هیچگونه تصویر مثبتی در افکار عمومی آمریکا به همراه نداشته است. اگر چه بسیاری از استادان دانشگاه‌ها در محافل روشنفکری آمریکا نسبت به سخنان رییس دانشگاه کلمبیا اعتراض و آن را به دور از ادب دیپلماتی ذکر کردند که با مهمان خود این چنین سخن گفته است. □

□ □ شما ۸ در فروردین به سمینار بررسی روابط ایران و آمریکا در دانشگاه کلمبیا دعوت شده بودید. این میزگرد به ابتکار چه گروه‌هایی برگزار شد و چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟ □

این سمینار بیشتر به ابتکار دانشجویان ایرانی، به ویژه آقای هانی منصوریان که در دانشگاه کلمبیا درس می‌خواند برگزار شد. این میزگرد به این منظور برگزار شد که اثرات منفی سفر رییس جمهور به دانشگاه کلمبیا جبران شود که تاندازه زیادی هم موفق شدند.

□ □ چه برنامه‌هایی در این میزگرد بود که آن را موفق می‌دانید؟ □

در این سمینار چهار جلسه گنجانده شده بود که در جلسه اول دوفنر از صاحب‌نظران دانشگاهی راجع به کودتای ۲۸ مرداد و پی‌آمدهای آن سخنرانی کردند. پس از آن، دوفنر درباره پی‌آمدهای گروگان‌گیری صحبت کردند در پنل دوم من و آقای "جان لیمبرت" سخنرانی کردیم. آقای جان لیمبرت از گروگان‌های آمریکا در سفارت آمریکا در ایران بود که همسر ایرانی دارد و فارسی را به خوبی صحبت می‌کند. یک پسر او هم در شیراز به دنیا آمده است. پنل سوم را آقای گری سیک و فرد دیگری برگزار کردند. در پنل چهارم همه کسانی که در سه پنل سخنرانی کرده بودند شرکت داشتند و راجع به جمع‌بندی روابط ایران و آمریکا صحبت کردند. به نظر من سمینار بسیار خوبی بود. البته این سمینار در سطح مطبوعات انعکاس آن چنانی نداشت، اما از این نظر که روشنفکران و استادان جامعه آمریکا از این سمینار استقبال کرده بودند، می‌توانم بگویم که سمینار خوبی بود. □

□ □ در ارزیابی شما کدام یک از سخنرانی‌ها توانستند با توجه به شرایط ایران، از وزن و مخاطبان بیشتری برخوردار باشند؟ □

سخنان دکتر آبراهامیان در باره کودتای ۲۸ مرداد بسیار خوب بود. صحبت‌های آقای لیمبرت هم خوب بود. وی تأکید کرد که وقتی آمریکایی‌ها گفتند شاه مریض است و به همین دلیل او را به آمریکا بردند، هیچ کسی این سخنان را باور نکرد. آقای بروس لینگن که آن زمان کاردار سفارت آمریکا در ایران بود و آقای هنری پرشت هم که مسئول میز ایران در دولت کارتر بود، در سمینار حضور داشتند در این باره سخنان کوتاهی اظهار کردند. آقای لیمبرت از من به عنوان وزیر امور خارجه وقت پرسید که آیا شما قبول کردید که شاه را به عنوان فرد بیمار به آمریکا برده‌اند. بنده هم صریحاً عرض کردم خیر، شاه بیمار بود ولی او را تنها به دلیل بیماری به آمریکا نبردند. در جمع‌بندی سخنانم که به آن توجه زیادی شد مطرح کردم که روابط ایران و آمریکا از چند مشکل اساسی رنج می‌برد: نخست آنکه طرفین به شدت نسبت به یکدیگر مظنون هستند. دوم آنکه چون اراده اصلاح وجود ندارد، از این رو فرصت‌های زیادی را از دست می‌دهند.

□ □ شواهد شما در این باره چه بود؟ □

مثال‌هایی من در این باره گویا بودند. گفتم که ایران و آمریکا در افغانستان با یکدیگر همکاری کردند و این امر منجر به آن شد که طالبان سقوط کرد و دولت وحدت ملی به وجود آمد. در این شرایط هر چند دولت

ایران نقش کلیدی ایفا کرد ولی دولت آمریکا نه تنها به ایران چیزی نداد که ایران را در ردف صدام حسین و کره شمالی، محور شرارت معرفی کرد. این موضوع ایرانی‌ها را بسیار ناراحت کرد. در حادثه ۱۱ سپتامبر ایرانی‌ها از رییس مجلس گرفته تا رییس جمهور و مردم ابراز همدردی کردند ولی دولت آمریکا از این فرصت استفاده نکرد. از آن طرف مقامات و مسئولان ایرانی هم، از آن جا که در بین آنان اراده اصلاح وجود ندارد فرصت‌های زیادی را از دست دادند؛ منجمله زمانی که آقای خاتمی به سازمان ملل متحد رفت و در مجمع عمومی صحبت کرد، آقای کلینتون رییس جمهور آمریکا تعمداً به جلسه رفت تا از این فرصت استفاده کند و با رییس جمهور ایران دست بدهد و به این طریق یخ‌ها آب شود ولی رییس جمهور ایران از صحنه غایب شد و این فرصت از دست رفت. حق آن بود که رییس جمهور ایران، که در ۲۰ سال تاریخ انقلاب با رأی بی‌سابقه‌ای انتخاب شده بود در صحنه می‌ماند و با رییس جمهور آمریکا دست می‌داد ولی حرف‌اش را نیز می‌زد. ولی وی نیز به این کار مبادرت نکرد. □□ شما علل این همه سوءظن و بدبینی میان ایران و آمریکا را چه می‌دانید؟ □

یکی از مسایل عمده این است که طرفین تا چه اندازه به تعهدات خود و مقررات بین‌المللی وفادار هستند. به عنوان مثال گفتم دولت آمریکا در اصل اول بیانیه الجزایر که قبل از آزادی گروگان‌ها امضا شده است با صراحت اعلام کرده که در امور داخلی ایران دخالت نکرده و نمی‌کند، اما در شرایط کنونی به جایی رسیده‌ایم که مجلس و ریاست جمهوری آمریکا برای تغییر رفتار یا براندازی حاکمیت ایران بودجه تعیین و تصویب می‌کنند که این از موارد دخالت در امور داخلی ایران محسوب می‌شود. بنابراین چه تضمینی وجود دارد که دولت آمریکا به تعهدات متقابل خود با ایران ویا تعهدات بین‌المللی‌اش عمل کند. این‌ها موانعی است که بر سر راه بهبود روابط میان دو کشور وجود دارد. اما به دلیل موقعیت خطرناک خاورمیانه که هر لحظه امکان دارد منفجر بشود ضرورت دارد که طرفین بدون قید و شرط به مذاکره با یکدیگر بپردازند. از این رو من در آن سمینار در پایان صحبت‌هایم تأکید کردم که آمریکا باید بدون قید و شرط بپذیرد که با ایران مذاکره کند. رییس جمهور آمریکا آقای بوش و وزیر امور خارجه آن، خانم رایس تأکید کرده بودند که اگر ایران غنی‌سازی را متوقف نکند با ایران مذاکره خواهند کرد، من تأکید کردم که برای مذاکره با ایران هیچ نوع پیش شرطی نباید گذاشته شود. زیرا مسئله بسیار حساس است و این حساسیت طلب می‌کند که طرفین بدون قید و شرط با یکدیگر به مذاکره بپردازند □

□□ این سوء ظن در رفتار با ایرانیان در آمریکا چگونه است؟ □

تجربه من منحصر بود به فرودگاه‌ها، که با ایرانیان رفتار نه چندان دوستانه‌ای داشتند. در فرودگاه‌ها مسایل امنیتی به شدت چک می‌شود، به محض آنکه گذرنامه ایرانی من را مشاهده می‌کردند، اگر یک مسافر معمولی ۲ بار چک می‌شد بنده را ۳ یا ۴ بار چک می‌کردند. از این رو باید بگویم که مواضع و رفتار مسئولان آمریکا و غرب با ایران و ایرانیان چندان خوب نیست □

□□ سمینار دانشگاه کلمبیا تاچه اندازه می‌توانست در مقامات آمریکایی برای آغاز مذاکرات بدون شرط با ایران مؤثر باشد؟ □

بعد از صحبت من در سمینار کلمبیا، آقای گری سیک، مقاله‌ای نوشت و در آن تأکید کرد که آمریکا باید با ایران بدون قید و شرط وارد مذاکره شود. اشخاص دیگر هم این سخنان را تکرار کردند، اینکه تا چه اندازه نوشته‌های این افراد تحت تأثیر آن سمینار بوده است، من نمی‌دانم، ولی الآن یک تفکری در میان

برخي صاحب نظران آمريكايي به وجود آمده است مبني بر اينكه ميگويند آمريكا بايد بدون قيد و شرط با ايران وارد مذاكره شود تا با يافتن رامحلهايي، مشكلات موجود ميان ايران و آمريكا کاهش يابد □

□ □ آقاي هاشمي رفسنجاني هم در شرايط مختلف از جمله در نماز جمعه تهران برروي مذاكرات بدون قيد و شرط تأكيد کرده‌اند، ايا مي‌توانيم بر روي سيگنالهاي دو طرف حسابي باز كنيم؟

به نظر من به رغم آن شعارهاي تند و تيزي كه دولت بوش و دولت آقاي احمد نژاد مي‌دهند، علائم و شواهد وجود دارد كه اين دو کشور در چارچوب مسايل عراق و لبنان دارند با يكديگر مذاكره مي‌كنند و من اين امر را مثبت تلقي مي‌كنم. خبرهاي اين مذاكرات هم منتشر شده است. آثار مثبت اين مذاكرات نيز هويدا شده است. برخي از تحليل‌گران بر اين باورند كه به رغم مواضع تندوتيزي كه طرفين اتخاذ مي‌كردند و همچنين به رغم درگيريهاي نظامي مختصري كه ميان حزب الله و ديگر گروه‌ها در لبنان روي داد، نهايتاً مشكل لبنان حل شد و آنان يك بحران بزرگ داخلي را پشت سر گذاشتند، به نحوي كه ريبس جمهور تعيين و موقعيت نخست وزير، آقاي سينيوره مجدداً تثبيت شد و گروه‌هاي شيعه، حتي حزب الله نيز اين تحولات را تايد كردند. به نظر مي‌رسد تايد حزب الله نمي‌توانسته بدون چراغ سبز ايران باشد. بنابر اين، چراغ سبز مذکور هم بدون مذاكرات پشت پرده امكان‌پذير نبوده است □

□ □ كانديداهاي دو حزب جمهوري خواه و دمكرات براي انتخابات رياست جمهوري آمريكا، خواهان برخورد قوي‌تر با ايران شده‌اند. حتي آقاي اوباما كه گفته مي‌شد به دليل بي‌تجربگي‌اش ممكن است در سياست خارجي مواضع‌اش دچار تحول شديد شود در نشست "آي پك" كه مربوط به جامعه يهوديان آمريكا است به شدت به ايران تاخت و از آقاي بوش هم انتقاد كرد كه چرا قادر نشده ايران را متوقف كند. او درس‌نشان خود براي متوقف كردن ايران استفاده از هر ابزاري از جمله ابزار نظامي را محتمل دانست. آقاي مك كين هم در ارتباط با ايران به دنبال ايجاد ترس حداكثري است به نحوي كه اگر اين ترس كارآيي خود را از دست بدهد، نتيجه آن جز حمله به ايران نخواهد بود. به نظر شما شعارهاي مبارزات انتخاباتي آمريكا نمي‌تواند به ايجاد بسترهاي افكار عمومي براي آغاز جنگي ديگر كمك كند؟ □

به نظر من نبايد به صحبت‌هاي انتخاباتي اين چنيني خيلي بهاء بدهيم. براي آنكه نيروهاي مختلفي در انتخابات آمريكا نقش كليدي ايفاء مي‌كنند از جمله لابي بسيار قدرتمند يهوديان آمريكا. كانديداهاي رياست جمهوري براي جلب آراء يهوديان آمريكا قاعداً بايد شعارهاي تندوتيزي را مطرح كنند. متأسفانه مسئوليت بخش مهمي از اين سخنان به عهده زمامداران ايران است كه حرف‌هاي نسنجيده‌اي را درباره اسراييل و هلوكاست مطرح کرده‌اند به نحوي كه زمينه لازم را به دست نئوكان‌هاي آمريكا و يهوديان اين کشور داده و جوي به وجود آمده كه كاندیداها براي اينكه بتوانند آراء يهوديان را كسب كنند بايد حتماً مواضع سختي عليه ايران اتخاذ كنند؛ مانند آنچه آقاي اوباما در نشست اپيك كه وابسته به يهوديان است مطرح كرد. خانم كلينتون هم گفت كه اگر ايران به اسراييل حمله كند ما ايران را محو و نابود مي‌كنيم. من هم نامه‌اي به ايشان نوشتم و پرسيدم كه اگر اسراييل به ايران حمله كند شما چه اقدامي خواهيد كرد؟ مي‌خواهم بگويم كه صحبت‌هاي كاندیداها در چنين شرايطي خيلي ملاك نيست □

□ □ در اين فاصله يعني تا زمان انتخابات، اين احتمال وجود دارد كه آقاي بوش دستور حمله نظامي به ايران را صادر كند؟ □

خیر، من معتقد نیستم آقای بوش تا زمان انتخابات کاری خیلی جدی علیه ایران انجام دهد. من باورم این نیست که رییس جمهور آمریکا در چنین شرایطی بتواند یا بخواهد حمله نظامی، ولو محدود علیه ایران بکند. اما ممکن است اسرائیل دست به چنین حمله‌ای بزند. نیازی نیست که دولت آمریکا خودش به چنین کاری اقدام کند، اما وقتی می‌گوییم حمله نظامی، باید توجه کنیم که حمله نظامی گسترده نظیر افغانستان یا عراق مطرح نیست بلکه منظور عملیات محدود نظامی در مناطق ویژه، نظیر مراکز اتمی و نظامی ایران مطرح است. □

□□ به عبارت دیگر، با وجود آنکه ایران با آمریکا در چارچوب مذاکره درباره عراق و لبنان به نتایج رسیده است، باز این امکان وجود دارد که به وی حمله نظامی شود؟ □

احتمال حمله نظامی توسط اسرائیل وجود دارد.

□□ آیا دلیل این حمله تنها توان هسته‌ای ایران است؟ □

خیر، علت تنها مسئله هسته‌ای نیست. به نظر من اساساً مسئله هسته‌ای فرع بر قضایای دیگر است. به نظر من اسرائیل در یک وضعیت استثنایی تاریخی قرار گرفته که هیچ راهی جز پذیرفتن صلح با فلسطینی‌ها، برایش باقی نمانده است. و صلح هم امکان‌پذیر نیست مگر آنکه اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد را به اجرا بگذارد و از سرزمین‌های اشغالی در سال ۱۹۶۷ عقب نشینی بکند و در نهایت یک دولت مستقل فلسطینی را به رسمیت بشناسد. اما اسرائیل آمادگی چنین کاری را ندارد. تحلیل‌های اسرائیلی‌ها مبتنی بر این است که اگر صلح را بپذیرند شمارش منفی برای فروپاشی اسرائیل آغاز خواهد شد. ضمن آنکه اسرائیل موضوعیت خود را به تدریج از دست خواهد داد. محمود عباس وقتی به قدرت رسید، سخن جالبی را مطرح کرد و گفت که اسرائیل هیچ راهی ندارد جز اینکه یا فلسطین مستقل را به رسمیت بشناسد و یا همه سرزمین‌های فلسطینی را منضم بکند و ما نیز همگی شهروندان فلسطینی بشویم. اولمرت بلافاصله طی واکنشی اعلام کرد که اسرائیل نمی‌تواند چنین پیشنهادی را بپذیرد، زیرا ترکیب جمعیت عوض می‌شود و اسرائیل موضوعیت خود را از دست می‌دهد. اسرائیل در چنین تنگنایی قرار گرفته است. □

□□ اسرائیل چگونه می‌تواند از این تنگنا خارج شود؟ □

ببینید فشارکنونی بر اسرائیل برای صلح در طی ۶۰ سال گذشته بی سابقه بوده است. در دنیا اجماع و اتفاق نظر به وجود آمده است که اسرائیل باید از این سرزمین‌ها عقب نشینی کند. شخصیت برجسته‌ای مانند کارتر می‌گوید که مانع اصلی صلح در خاورمیانه اسرائیل است، نه فلسطین و نه اعراب. اعراب اعلام کرده‌اند که اگر اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ را بپذیرد و آن را اجرا کند و دولت فلسطینی تشکیل شود اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت. پادشاه عربستان هم اعلام کرده اگر اسرائیل چنین کند دولت عربستان ۱۰ میلیارد دلار بابت برچیدن شهرک‌های یهودی نشین در کرانه غربی به اسرائیل پرداخت خواهد کرد. به عبارت دیگر تمام بهانه‌ها از دست اسرائیل گرفته شده است و تمام راه‌های فرار به روی اسرائیل بسته شده است. از این رو به نظر می‌رسد دیپلماسی اعراب در چنین شرایطی خوب عمل کرده است. امروز اجماع جهانی این است که اسرائیل باید صلح را بپذیرد. اما اسرائیل نمی‌خواهد این موضوع را بپذیرد. بنابراین جناح‌های تندرو اسرائیل ممکن است برای برهم زدن این برنامه‌ها دست به کارهایی بزنند. یکی از آن کارها، حمله به ایران است. از این زاویه است که ما صحبت‌های آقای احمدی نژاد را

به شدت علیه منافع ملی کشورمان ارزیابی می‌کنیم و این مواضع را به نفع اسرائیل می‌بینیم، و آنرا بهترین هدیه به نئوکان‌های آمریکا و یهودیان می‌دانیم. اسرائیل به استناد صحبت‌های آقای احمدی نژاد در مورد اینکه اسرائیل باید محو شود مطرح می‌کند که ایران به دنبال بمب اتم است و قبل از آنکه به آن دست بیابد باید اقدام جدی کرد. بنا بر این تل آویو ممکن است اقدامات ضربتی خود را به انجام رساند. این مهمترین راه خروج از تنگنایی است که اسرائیل دچار آن است. اما احتمالاً اینکه آمریکایی‌ها به ایران حمله کنند بسیار کم است □

□ □ فارغ از موضع اسرائیل، نظام بین‌الملل هم ایران را یک نظام متمرکز می‌شناسد زیرا قطعنامه‌های بین‌المللی را نادیده گرفته و غنی‌سازی را تعلیق نکرده است. به عبارت دیگر هژمونی قواعد جهانی که از طریق سازمان ملل اعمال می‌شود با اقدامات ایران زیر سؤال رفته است. این همان سخن آقای احمدی نژاد است که اعلام کرده ایران درصدد تغییر مدیریت جهان است. فکر نمی‌کنید برای احیای این هژمونی فشارهای بیشتری به ایران وارد شود و در نهایت حمله نظامی نیز به عنوان یکی از راه‌حل‌ها در این ارتباط دیده شود؟ □

ببینید، این هژمونی و فشارها در حال حاضر شکل گرفته است. آقای مردوخ‌ی تحلیل‌گر را در کانون مدافعان حقوق بشر راجع به جنگ مطرح کرد که بسیار خوب است مورد توجه قرار بگیرد. آقای مردوخ‌ی به درستی آمارهای زیادی را مطرح کرد مبنی بر اینکه جنگ با چه اهدافی آغاز می‌شود؟ آمریکا با چه هدفی ممکن است ایران را مورد حمله قرار بدهد؟ و اینکه حمله آمریکا به ایران به این منظور صورت می‌گیرد که اقتصاد کشور فلج شده و صنعت آن از میان برود. همچنین روابطش از هم گسیخته شود. حال اگر این امر با محاصره اقتصادی امکان‌پذیر باشد، نیازی به حمله نظامی نیست. بنابراین چنین فشارهایی افزایش خواهد یافت. در حال حاضر مشاهده می‌کنیم که اقتصاد ایران، بخصوص با اقدامات آقای احمدی نژاد، در حال فروپاشی است. بنا بر این نکته اول من این است که آثار فشار هژمونیک نظام بین‌الملل بر ایران دارد آشکار می‌شود. دوم اینکه ما می‌توانیم در برابر این هژمونی جهانی از منظر بسیار قوی خودمان استفاده کنیم. اما سخنان رهبران ایران فاقد چنین منطقی است. به عنوان مثال چرا باید رییس‌جمهور ایران راجع به هولوکاست صحبت کند ولی به عنوان رییس‌جمهور ایران که به کشورهای دیگر سفر می‌کند هیچگاه این سخن را بر زبان نیاورد که دولت اسرائیل چرا هیچیک از قطعنامه‌های سازمان ملل را اجرا نکرده است؟ چرا در شرایطی که دولت اسرائیل عضو سازمان ملل است، قطعنامه‌های سازمان را زیر پا می‌گذارد و این موجب بی‌اعتباری سازمان ملل نشده است؟ چرا از ایران می‌خواهند از سازمان ملل تبعیت کند در صورتی که عضو دیگر از آن تبعیت نمی‌کند؟ منظور من این نیست که ایران از سازمان ملل تبعیت نکند بلکه این است که اگر چنین مشی‌ای اتخاذ می‌شد بخش مهمی از سازمان ملل به حمایت از ایران برمی‌خاست. اما به جای آن حرف‌های بی‌ربط دیگری عنوان شده است. نکته دیگر آن است که وقتی دولت آمریکا در بیانیه الجزایر عدم دخالت در امور داخلی ایران را امضاء کرده ولی آن را زیر پا گذاشته است ایران می‌تواند در این باره به دادگاه لاهه شکایت کند مبنی بر اینکه به رغم امضاء معاهده‌ها، آمریکا در امور داخلی ایران دخالت می‌کند. اما من نمی‌دانم و نمی‌فهمم که چرا دولت ایران به چنین اقداماتی مبادرت نمی‌کند. بنابراین من قبول دارم که هژمونی بین‌المللی وجود دارد، اما جبهه واحد علیه ایران چگونه ایجاد شده است؟ آیا ایران قادر نبوده در میان این جبهه شکاف ایجاد کند؟ ایران از این امکان برخوردار بوده است، زیرا علی‌الاصول دولت‌های اروپایی و کشورهای چین و حتی روسیه نمی‌خواهند دنباله رو آمریکا باشند.

□□ به عبارت دیگر اروپا، چین و روسیه در برابر آمریکا يك موضع رقابتي دارند؟ □

بله، اما زماني که ايران مواضعي را اتخاذ مي‌کند که دولت‌هاي اروپايي نمي‌توانند از آن دفاع بکنند، اين وحدت ميان آنان به ضرر ايران به وجود مي‌آيد. اين موضوع حتي به کشورهاي حاشيه خليج فارس نيز کشيده شده است. آنان مي‌خواهند براساس مواضع ايران مسايل امنيتي خليج فارس را بدون حضور ايران حل کنند. من در مصاحبه‌اي با آقاي بني‌طرف خبرنگار روزنامه‌ها و خبرگزارهاي عربي زبان مطرح کردم که مگر مي‌شود که از امنيت خليج فارس بدون حضور ايران صحبت کرد؟ شوراي امنيت خليج فارس بايد از ايران براي حضور در اجلاس خود و عضويت در اين شورا دعوت به عمل آورد، تا مسايل في‌ما بين اعضا را نيز در همان شورا حل و فصل کنند. استقبال خوبي از اين سخنان در روزنامه‌هاي عربي زبان به عمل آمد □

□□ با همه اين‌ها فکر مي‌کنيد در چه شرايطي آمريکا به ايران حمله خواهد کرد؟ □

ببينيد من از زاويه ديگري به نام منافع ملي ايران به اين موضوع نگاه مي‌کنم. متأسفانه نگاهی که بسياري از رهبران کشور ما دارند مبني بر اينکه چگونه مي‌توانند به منافع آمريکا لطمه بزنند تا از آمريکا امتياز بگيرند، نگاهی نادرست است. ما بايد ببينيم که منافع ملي ايران در کجا قرار دارد و در آن راستا حرکت کنيم. حتي اگر ايران در جاهايي بتواند به منافع آمريکا در خاورميانه لطمه بزند، باز هم اين موضوع کافي نيست زيرا ممکن است آنان لطمات به مراتب بزرگتري به ما وارد کنند. ايران شايد در شرايطي قرار داشته باشد که بتواند در عراق به آمريکايي‌ها لطمه بزند، اما اين موضوع چه نفعي براي منافع ملي ايران خواهد داشت؟ ادامه تشنج در مرزهاي غربي ايران هيچگاه به نفع ما نيست. منافع ملي ايران ايجاب مي‌کند که هرچه سريع‌تر بحران در عراق پايان پذيرد □

□□ موضوعي که شما مطرح کرديد، گفت وگو را به اوضاع داخلي ايران مي‌کشاند و اينکه شما در حال حاضر منافع ملي ايران را چه مي‌دانيد؟ □

اگر از اين زاويه‌اي که عرض کردم به موضوع نگاه کنيم اين سوال پيش مي‌آيد که ادامه غني‌سازي اورانيوم تا چه اندازه در راستاي منافع ملي ايران قرار دارد؟ من معتقدم که در شرايط کنوني ادامه غني‌سازي به نفع منافع ملي ايران نيست. ايران بايد غني‌سازي اورانيوم را در چهار چوب بسته گروه ۵+۱، با اصلاحاتي در آن، متوقف کند. به محض اينکه غني‌سازي اورانيوم را متوقف بکنند در جبهه متحد عليه ايران شکاف ايجاد مي‌شود. به عبارت ديگر اروپاييان ديگر حاضر نخواهند بود به دنبال آمريکايي‌ها بروند. اگرچه به نظر من حتي اگر ايران غني‌سازي اورانيوم را متوقف کند باز هم مشکل آمريکا با ايران حل نخواهد شد، اما اروپا، روسيه و چين از آمريکا جدا مي‌شوند □

□□ نظام سياسي ايران معتقد است که اگر ايران غني‌سازي را رها کند، آمريکا و غرب مسئله حقوق بشر را علم خواهد کرد. آيا حقوق بشر به لحاظ عملياتي از چنين وزني برخوردار است؟ □

در اين بحث ايراد اساسي وجود دارد. با اين بيان تلويحا عنوان مي‌شود که درباره غني‌سازي اورانيوم ايران از موضع قدرتمندي برخوردار است ولي در مورد حقوق بشر ايران مشکل دارد. خوب بايد مشکل حقوق بشر را حل بکنند. رهبران ايران هنوز نپذيرفته‌اند که در دنياي مابعد جنگ سرد اعتبار حاکميت ملي به تحقق حاکميت ملت است. من تکرار مي‌کنم به موجب منشور سازمان ملل متحد، اصل عدم دخالت در امور داخلي ساير کشورها مبتني است بر حاکميت ملي. اما در دوران جديد اعتبار حاکميت ملي وابسته

به میزان تحقق حاکمیت ملت است و اینکه تا چه اندازه يك دولت، نماینده ملت اش است. این اعتبار به صرف اینکه دولتی حاکم است کسب نمی‌شود. بنا بر این دولت ایران باید موضوع حقوق بشر را در چارچوب فصل سوم قانون اساسی ایران، منشور سازمان ملل، و بیانیه جهانی حقوق بشر حل کند. دولت ایران بیانیه جهانی حقوق بشر را امضاء کرده است. ماده ۹ قانون مدنی ایران می‌گوید معاهدات و مقررات بین‌المللی که ایران آن‌ها را تصویب کرده است، حکم قوانین داخلی ایران را داشته و قوانین مادر محسوب می‌شوند. بنابراین اگر در بیانیه جهانی حقوق بشر، اصولی راجع به آزادی‌های سیاسی آمده است، دولت ایران باید آن‌ها را رعایت و مشکل اش را حل کند. از این رو اینکه ایران به دلیل اینکه نمی‌خواهد حقوق بشر را رعایت کند، پس غنی‌سازی را ادامه بدهد، به منزله پناه بردن به مرگ از ترس مرگ است. ما این اعتقاد را نداریم. ما معتقدیم دولت ایران باید غنی‌سازی را، با شرایطی، متوقف کند، به محض توقف، جبهه متحد علیه ایران دچار شکاف جدی می‌شود.

□ □ عقبه جبهه ضد ایران در خاورمیانه چگونه شکل گرفته است؟ □

ببینید آمریکایی‌ها موفق شده‌اند اعراب را علیه ایران متحد کنند. در هیچ زمانی مانند امروز اعراب این چنین گستاخانه علیه ایران موضع نگرفته‌اند. امروز ما شاهدیم که امارات متحده چگونه علیه ایران مواضع خصمانه ای اتخاذ می‌کند. وزیر امور خارجه ایران متأسفانه در اجلاس رهبران عرب در دمشق حضور می‌یابد و آن‌ها نیز علیه ایران قطعنامه صادر می‌کنند، او نیز هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد. در این شرایط هر کشور دیگری اگر جای ایران بود جلسه را ترک می‌کرد. از این رو ایران سیاست نادرستی اتخاذ کرده است. از این نظر تعلیق غنی‌سازی توسط ایران می‌تواند جبهه متحد علیه ایران را دچار شکاف جدی کند و در این شرایط است که خواسته‌های ایران نیز می‌تواند تحقق یابد. مانند اینکه ایران خواهان يك کنسرسیوم بین‌المللی برای غنی‌سازی شده است.

□ □ اگر تهران تعلیق غنی‌سازی را نپذیرد، تا چه اندازه شرایط وقوع پذیرش قطعنامه ۵۹۸ دیگری از سوی ایران محتمل است؟ □

شرایط نامطلوب سیاسی و نظامی عامل اصلی در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود؛ در این جا نیز به سمت وسویی می‌رویم که شرایط بد اقتصادی و سیاسی ایران را وادار خواهد کرد که در شرایطی به مراتب بدتر از قطعنامه ۵۹۸ و بدتر از حالا، آن را قبول کنیم. به عبارت دیگر در پاسخ به سوال شما اگر مبنای قضاوت را عملکرد ایران در گروگانگیری و عملکرد ایران در جنگ ایران و عراق قرار بدهیم، نگرانی شدیدی وجود دارد. از این جهت که هم گروگانگیری و هم جنگ در شرایط بسیار بدی پایان یافتند، اکنون نیز نگران آن هستیم که جمهوری اسلامی سرسختانه به شعارهایی در باره انرژی هسته‌ای ادامه بدهد اما در شرایطی به مراتب نامساعدتر از اوضاع کنونی قطعنامه سازمان ملل را به ضرر منافع ملی بپذیرد.

□ □ ایران سعی کرده است برای خود کمر بند امنیتی در خاورمیانه ایجاد کند که عناصر اصلی آن حماس، حزب الله، سوریه و عراق هستند. آیا سوریه با توجه به سوابق تاریخی اش کماکان به این کمر بند امنیتی پای بند خواهد بود؟ به نظر می‌رسد سوریه به عنوان يك محور اساسی این کمر بند، در حال مذاکرات استراتژیک با اسرائیل است؛ به ویژه آنکه اگر بخواهد از این محور خارج شود اسرائیل قول داده بلندی‌های جولان را به این کشور پس بدهد. □

خیر، سوریه به این کمر بند امنیتی و سیاسی پای بند نخواهد بود. تجربه ما با کشورها و گروه‌های عربی نشان داده که آنان اول عرب و سپس با ایران هستند.

□□ این موضوع آن جایی حایز اهمیت است که قبلا مشاهده کرده‌ایم سوریه در باره جزایر به نفع امارات رای داده است. □

بله به همین دلیل عرض می‌کنم. ببینید قاعده بحث این است که دولت سوریه ابتدا منافع ملی خود را در نظر می‌گیرد. این منافع اگر با نزدیکی به ایران منجر به نفت فراوان مجانی یا ارزان باشد، قطعاً چنین کاری خواهد کرد. همچنین اگر این نزدیکی باعث شود که ایران در سوریه تصفیه خانه ایجاد کند، خوب، چرا که نه، قطعاً در کنار ایران قرار می‌گیرد. اما آیا سوریه حاضر است به دلیل منافع مشترک اش با ایران، با آمریکا و اسرائیل نیز در بیفتد؟ به نظر من خیر. الان هم اسرائیل و سوریه دارند مسایل خود را حل می‌کنند به نحوی که علی‌الاصول کلیات را پذیرفته‌اند. در خبرها بود که اسرائیل از اسد دعوت کرده تا به تل‌آویو برود. اسد نیز این امر را رد کرده است. شرایط به این سمت رفته است که اسرائیلی‌ها آمادگی یافته‌اند تا جولان را به سوریه پس بدهند. سوریه هم اعلام کرده است که آمادگی دارد تا اسرائیل را به رسمیت بشناسد و روابط دیپلماتیک برقرار کند. پس دادن جولان به سوریه، معنای دیگری نیز دارد و آن اینکه مزارع شیعا که در جنوب لبنان است، سرنوشت اش معلوم و مسایل اش حل می‌شود. اسرائیل این مزارع را تخلیه نمی‌کرد زیرا می‌گفت مربوط به سوریه است و به لبنان مربوط نمی‌شود. اما اگر جولان را تخلیه کند معنایش این است که آن‌جا را نیز باید تخلیه کند. حال کدامیک از دو کشور سوریه و لبنان در این بخش مستقر می‌شوند، مربوط به نحوه کنار آمدن سوریه و لبنان است. بنا بر این سوریه در راستای حل مشکل خود با اسرائیل حرکت می‌کند.

□□ فکر نمی‌کنید به ریاست جمهوری رسیدن ژنرال سلیمان در لبنان نیز ناشی از تحولاتی است که در مشی سوریه رخ داده و در نهایت اینکه اعراب دست بالا را در این کشور به دست آوردند؟ □

به نظر می‌رسد، یک پکیجی دارد شکل می‌گیرد. اختلافات در لبنان بخشی مربوط به سیاست‌های سوریه بوده و در این میان تنها ایران دخیل نبوده است. حال که سوریه آمادگی دارد مسایل اش را با اسرائیل حل بکند، معنایش این است که این اختلافات در لبنان نیز قابل حل است. بنابراین اعراب به طور عام و سوریه به طور خاص دارند مسایل شان را با همسایگان خود حل و فصل می‌کنند.

□□ به عبارت دیگر اگر پشتوانه لجستیک حزب‌الله را سوریه بدانیم، این منطقی به نظر می‌رسد که رییس جمهور مورد حمایت اعراب در لبنان بر سر کار بیاید. □

بله. البته نکته دیگری هم در این میان وجود دارد. اگر اسرائیل مسایل اش را با سوریه حل کند و مزارع را نیز برگرداند حزب‌الله لبنان دیگر دلیل موجهی برای مسلح ماندن نخواهد داشت. بنا بر این خلع سلاح حزب‌الله لبنان که آقای سینیوره خواهان آن بود و می‌گفت که قطعنامه‌های سازمان ملل و آمریکا خواستار آن است، یا باید با رویارویی با نیروهای نظامی صورت بگیرد، که ارتش لبنان تا کنون یا نمی‌خواسته یا به مصلحت خود نمی‌دیده با حزب‌الله رودررو بشود یا از طرق سیاسی باید صورت بگیرد. اوضاع منطقه نشان می‌دهد که این امر از طریق سیاسی در حال انجام است. لذا اگر میان سوریه و اسرائیل صلح شود، آن مشی‌ای که می‌گفت حزب‌الله باید به یک حزب سیاسی تبدیل شود عملی خواهد شد. البته در خبرها هم بود که اسرائیل گفته به شرطی جولان را پس خواهد داد که سوریه روابط خود را با ایران به شکل خاصی

در بیاورد. البته آقای اسد نیز گفته است که به این موضوع تن نمی‌دهد. اما این سخن آقای اسد شاید یک شعار سیاسی باشد و در پشت صحنه، همه توافق‌ها صورت گرفته باشد. این مسایل در عالم سیاست رایج است. بنا بر این نباید بر روی این مسایل زیاد حساب کنیم. ایران هیچگاه نباید روی سخنان اسد حساب استراتژیک باز کند. وزن پس گرفتن جولان برای اسد آن قدر هست که هرگز کمک‌های مالی ایران به سوریه در مقابل آن قابل مقایسه نیست ولو آنکه ایران از وی ناراضی شود. بنابراین از یک منظر تاریخی سوریه نیز در سریک پیچ تاریخی قرار دارد.

□ □ آقای دکتر من فکر می‌کنم حزب بعث سوریه که بشار اسد آن را نمایندگی می‌کند، به خوبی از تحولات جنگ سرد و ناتوانی این جنگ در پیروزی کشورش برای باز پس گیری خاک خود از اسرائیل آگاه است و می‌داند که این دست از ائتلاف‌ها در حوزه جهانی با چه سرنوشتی مواجه شده؛ از این رو مایل است در راس یک نظام جنگ سرد جدید در خاورمیانه قرار نگیرد. همچنین سوریه مایل است از ماجرای ترور رفیق حریری جان سالم به در ببرد، چون گفته می‌شد که سوریه در این ترور نقش تعیین کننده داشته است، ضمن آنکه سایه مقتدر حافظ اسد، پدر بشار اسد اجازه نمی‌دهد که او به عنوان یک رهبر مقتدر در صحنه سیاسی خاورمیانه ظاهر شود. تاکنون حزب بعث نیز اجازه نداده که او در حد و اندازه پدرش در سیاست‌های خاورمیانه‌ای و جهانی حاضر شود. از این رو من فکر می‌کنم که بشار به این امر می‌اندیشد که با یک تصمیم گیری تاریخی، چهره پدرش را در خود زنده کند و نشان دهد که شایستگی رهبری کشور سوریه و بسیاری تحولات منطقه را دارد و می‌تواند چهره جدیدی در میان رهبران عرب محسوب شود. □

حرف شما درست است. بشار اسد به دلیل اینکه فرزند حافظ اسد است، به ریاست جمهوری رسیده ولی هنوز از خودش چیزی نشان نداده است. ولی بازي‌اي که اسد در حال انجام آن است وي را به عنوان يك رهبر در جهان و جهان عرب جا مي‌اندازد.

□ □ در این میان به نظر شما حماس چه فرآیندی را از سر می‌گذراند؟ حماس به مذاکره با اسرائیل پیوسته و وزارت امور خارجه ایران نیز این موضوع را از سرناگزیری ذکر کرده است. □

حماس نیز نخست فلسطینی و عرب است سپس سنی مذهب و در مرحله سوم با ایران کار می‌کند. آقای خالد مشعل در صحبت‌های اخیر خود نسبت به بوجود آوردن گان ماجرای هولوکاست اظهار تنفر و آن را نفی کرد. البته نگفت سخن رییس جمهور ایران درست است بلکه هولوکاست را محکوم کرد. این سخن معنا دارد. بنا بر این ایران نمی‌تواند با کارت حماس بازي جدي کند.

□ □ شما چه معنای ویژه‌ای برای مواضع خالد مشعل قایل هستید؟ □

شما گفتید کمربند سیاسی - امنیتی با حضور سوریه و حماس، حزب الله و برخی نیروهای عراقی تشکیل شده است. من می‌خواهم بگویم با کارت حماس نمی‌توانیم وارد چنین بازي خطيري بشویم.

□ □ بله حماس مرز خود را از ایران جدا کرده است. □

زیرا آنان منافع خود را چیز دیگری می‌دانند. حماس دارد به این جمع بندی می‌رسد که در شرایط کنونی جهان سیاست، در باره برخورد با محمود عباس و اسرائیل دچار اشتباه شده است.

□ □ چه واقعیتی می‌تواند تأیید کننده صحبت شما باشد؟ □

فلسطینی‌ها زمانی دست به جنگ مسلحانه زدند برای اینکه دنیا حق آنان را برای تشکیل يك دولت فلسطینی به رسمیت بشناسد، اما اکنون دنیا از این آمادگی برخوردار شده و این حق را به رسمیت شناخته است. رییس جمهور سابق آمریکا، کارتر، به رغم تمام فحاشی‌هایی که یهودیان علیه او کردند با حماس دیدار کرد. کارتر به حماس می‌گوید در چارچوب قانون حرکت کنید و ما از شما حمایت می‌کنیم. اگر حماس وارد این فاز شود پیروزی بزرگی به دست آورده است. در سفر اخیرم هنگامی که برای سخنرانی به دانشگاه دنور رفتم آقای ریچارد فالک هم آمده بود. آقای ریچارد فالک از فعالان معروف ضد جنگ ویتنام در آمریکا است. او رییس مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه پرینستون بود اما الان در دانشگاه سن باربارا درس می‌دهد. وی اخیراً از طرف شورای حقوق بشر سازمان ملل به عنوان راپورتر حقوق بشر در فلسطین تعیین شده است، بنا بر این به طور مرتب در جریان مسایل فلسطین قرار دارد. او در این راستا با من صحبت کرد. حماس به این مصلحت سنجی دست یافته است که مسایل خود را با محمود عباس حل و فصل کند و بر روی ریل مذاکره با دولت اسرائیل بیفتند.

□□ ایران با بازی با کارت عراق تا چه اندازه می‌تواند در امتیاز گیری موفق باشد؟ □

عراق هم نمی‌تواند شرایط مناسبی برای ایران فراهم کند. ایران يك نفوذ طبیعی در عراق دارد که آمریکایی‌ها این نفوذ طبیعی را معادل دخالت ایران ذکر می‌کنند. من در آمریکا هر جا صحبت شده گفته ام که آمریکا این دو مطلب را با هم قاطی می‌کند. ایران يك سابقه هزار ساله با عراق دارد، حوزه علمیه نجف ۹۰۰ سال سابقه دارد و بسیاری از علمای برجسته شیعه نیز ایرانی بوده‌اند، مزار امامان شیعه در عراق است، هر سال میلیون‌ها ایرانی به عراق برای زیارت عتبات می‌روند، حتی پول ایران در بازارهای نجف و کربلا به دلیل سفر زوار ایرانی معتبرتر از هر پولی مبادله می‌شود و این نفوذ ربطی به دولت ایران ندارد و نباید به معنای دخالت ایران در آن جا محسوب شود. اما شیعیان عراق اول خود را عرب می‌دانند. آقای مقتدی صدر خود را عرب می‌داند این روجه آقای سیستانی صریحاً اعلام کرده است که تو ایرانی هستی و این جا چه می‌کنید؟ شما باید به کشور خود برگردید. ایران نباید این مسایل را به فراموشی بسپارد. ممکن است آقای مقتدی صدر به دلیل نیت سیاسی خود در جاهایی با ایران هماهنگی به عمل بیاورد، ولی آقای مقتدی صدر اول شیعه عرب است بعد سیاستمداری که می‌تواند با ایران در بخش‌هایی همراهی کند. نکته دوم آن است که به چه دلیل یا با چه منطقی رفتارهای آقای مقتدی صدر باید به نفع ایران تمام شود؟ آیا رفتارهای سیاسی آقای مقتدی صدر به نفع استقلال عراق است یا به نفع توجیه ادامه اشغال عراق؟ ما می‌دانیم آمریکایی‌ها عراق را تخلیه نمی‌کنند زیرا می‌گویند اگر ما برویم در عراق حمام خون به راه می‌افتد. در عراق سابقه ندارد عرب و کرد با یکدیگر بجنگند، همچنین سابقه ندارد سنی و شیعه یکدیگر را بکشند، حداقل در دهه‌های اخیر ما در عراق چنین چیزی را مشاهده نکرده‌ایم، بلکه شیعیان با صدام می‌جنگیدند، نه با سنی‌ها. کردها با صدام ظالم جنگیدند نه به این دلیل که او عرب بود و این‌ها کرد. برای اینکه به حقوق آن‌ها تخطی کرده بود. بنا بر این سابقه جنگ مذهبی و قومی در عراق وجود ندارد که آمریکایی‌ها بگویند اگر از عراق خارج شوند جنگ قومی یا مذهبی در عراق حمام خون ایجاد می‌کند. جنگ حاضر دلایلی دارد و توجیه کننده اشغال نظامی است. عملیات آقای مقتدی صدر چه دانسته و چه ندانسته در این راستا قابل ارزیابی است. بنا بر این ایران در کجای این معادله قرار می‌گیرد؟ آیا ایران موافق ادامه اشغال است یا مخالف آن؟ اگر مخالف ادامه اشغال است پس باید هر نوع بهانه ادامه اشغال را از طرف آمریکا بگیرد. بنا بر این ایران باید با عملیات آقای مقتدی صدر یا هر گروه دیگری مخالفت کند. حال بر می‌گردیم به سوال شما. نه سوریه و نه حماس و نه گروه‌هایی مانند مقتدی صدر، این‌ها کارت‌های خوبی برای برنده شدن در بازی خاورمیانه نیستند. به جنایات اسرائیل در

فلسطین، بخصوص در غزه، باید پایان داده شود. اما این از طریق عملیات مسلحانه میسر نیست. وقتی کارتر می‌گوید محاصره غزه لکه‌ننگی است بردامن بشریت معاصر، برای کمک به مردم فلسطین باید از ابزارهای سیاسی - دیپلماتیک استفاده کرد، ایران باید در این نوع سیاست‌هایش تجدید نظر کند.

□□ بنا بر این مواضع ایدئولوژیک ایران در سیاست خارجی که به دنبال اتحاد اسلامی حول ام‌القرای ایران بود (تنوری دکتر محمد جواد لاریجانی) کاملاً با شکست مواجه شده به نحوی که ماجرا اکنون کاملاً برعکس شده و در حال حاضر ناسیونالیسم عرب مجدداً از زیر خاکستر درگیری‌ها سر برآورده و دارد تقویت می‌شود؟ □

سیاست خارجی مبتنی بر ایدئولوژی ایران از همان ابتدای انقلاب دچار تناقضات شدید بوده است. وقتی حاکمان ایران بر روی سیاست مبتنی بر ایدئولوژی، که منظور از ایدئولوژی نیز فقه و آن هم فقه سنتی است، تأکید می‌کنند باید پیرسیم فقه سنتی به ما چه می‌گوید؟ در این فقه اگر فردی خدارا انکار کرد ملحد یا مرتد است. اما اگر فردی عرق خور یا زن باره بود از دین خارج نیست و زنش بر او حرام نمی‌شود. حال دولت ایران مدعی است که رژیم حاکم بر عراق یعنی رژیم صدام حسین، بعثی و کافر است. اما ایران با یک حزب بعث کافر می‌جنگد و با حزب بعث کافر دیگر در سوریه روابط دوستانه دارد و کمک‌های فراوان به آن می‌کند! این نوع روابط با چه معیاری، روابط ایدئولوژیک است؟ همچنین ایران مدعی است که عربستان سعودی و یا دیگر حکام عرب فاسد هستند، ولی از دین خارج نیستند. به عبارت دیگر شما با حکام عرب روابط خصمانه داشتید ولی با یک حزب کافر روابط دوستانه داشتید. حاکمان ایران با آمریکای اهل کتاب می‌جنگند، اما با شوروی کمونیست دارای روابط نزدیک بودند و در مراسم تشییع جنازه رهبر آن‌ها شرکت کردند.

□□ به عبارت دیگر اجزای این سیاست تعریف نشده و ناکارآمد بوده است زیرا نمی‌توانسته به درستی از اوضاع در شرایط مختلف تعریف درست و غیر متناقض ارائه دهد. □

بله این تناقضات به طور جدی نشان می‌دهد که این مواضع هیچگاه ایدئولوژیک نبوده است. حال شاید بپرسید که آیا این سیاست مبتنی بر سیاست شیعی بوده است که باید بگویم آن هم نبوده است. بنا بر این اصل اینکه سیاست خارجی ایران مبتنی بر ایدئولوژی بوده زیر سوال است. می‌توانیم بگویم که این سیاست مبتنی بر ایدئولوژی ناقص و یا چیزی مبهم بوده است. حال آنکه سیاست خارجی هر کشوری بر اساس منافع ملی تعریف و تدوین می‌شود نه ایدئولوژی.

□□ برگردیم به مسایل داخلی ایران. بهتر است ابتدا بدانیم که ماهیت انتخابات در مجلس هشتم چگونه بود و در انتخابات ریاست جمهوری آینده چگونه خواهد بود؟ ضمن آنکه آیا فکر می‌کنید نیروهای بالا آمده در مجلس هشتم، رویکرد نظام سیاسی ایران به نیروهای اصول‌گرای میانه رو با توجه به تحولات در خاورمیانه است؟ □

بگذارید نخست درباره انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم صحبت کنیم. با معیارهای شناخته شده‌ای که امروز در دنیا وجود دارد و ایران هم آن‌ها را تصویب کرده است، انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم نه آزاد، نه رقابتی و نه منصفانه بوده است. وقتی در انتخابات ریاست جمهوری شخصی مانند آقای هاشمی‌رفسنجانی که از تیرک‌های این رژیم است، می‌گوید من به خدا شکایت می‌کنم، منظورش چیست؟ آقای هاشمی از چه چیزی می‌خواهد شکایت بکند؟ از چه کسی

یا کسانی می‌خواهد شکایت بکند که جز به خدا به جای دیگری نمی‌تواند شکایت بکند؟ باید ضمیر سخنان آقای‌هاشمی‌را پیدا کنیم. آقای کروی می‌گوید طی دو ساعت که به خواب رفته بود همه چیز عوض شد. پس این انتخابات، چه نوع انتخاباتی بوده است؟ دوم: قانون اساسی می‌گوید که رییس جمهور باید از میان رجال سیاسی مذهبی باشد. ولی آقای احمدی نژاد فاقد هرگونه سابقه‌ای به عنوان رجل سیاسی و مذهبی است. پس باید بگویند که ایشان دارای کدام سابقه مذهبی و سیاسی بوده است که شورای نگهبان او را به عنوان رجل سیاسی یا مذهبی پذیرفته است؟ پاسخ این تناقضات بسیار جدي را چه کسی باید بدهد؟ انتخابات مجلس هم انتخاباتی کاملاً فرمایشی بود. در چنین شرایطی انتخابات ریاست جمهوری بهتر از این نخواهد بود. اما مسئله را باید از یک زاویه دیگری بررسی کرد. به نظر من مجموعه عملکرد نظام جمهوری اسلامی دار آرام آرام به سوی قفل شدن کلان حرکت می‌کند. يك اشکال کلیدی و اساسی در مجموعه مناسبات وجود دارد که هرکاری که می‌کنند اوضاع بدتر می‌شود. اوضاع اقتصادی روز به روز بدتر می‌شود. آقای احمدی نژاد دانسته یا ندانسته، و برخلاف قانون اساسی در حال تحمیل فروپاشی اقتصادی به ایران است. وقتی مجلس نهادهایی را مانند سازمان برنامه و بودجه، یا هیات امنای صندوق ذخیره ارزی و یا شورای پول و اعتبار را با قانونگذاری به وجود می‌آورد، رییس جمهور قانوناً حق انحلال آن‌ها را ندارد. رییس جمهور حق دارد برای انحلال آن‌ها به مجلس لایحه بدهد، ولی حق ندارد آن‌ها را راساً منحل کند. اما چرا رییس جمهور این نهادها را منحل می‌کند؟ اقدامات رییس جمهور خلاف قانون و مخل منافع ملی است. حال زمانی يك رییس جمهور غیرقانونی عمل می‌کند، اما نتایج غیرقانونی عمل کردن به گونه‌ای است که به بهبودی اوضاع مردم منجر شده و لذا مردم از آن راضی هستند. ولی می‌دانیم که چنین چیزی نیست. همه اقتصاددانان ایران اعم از اصولگرا و غیراصولگرا متفق‌اند که تصمیم‌گیری‌های آقای احمدی نژاد غلط است. ولی ایشان به رفتار خود ادامه می‌دهد. آقای رییس جمهور این قدرت را از کجا به دست آورده که می‌تواند به این دست از اقدامات مبادرت کند؟ آیا قدرت رییس جمهور متکی به مجلس یا سپاه است؟ آیا به دلیل آنکه مقام رهبری از او حمایت می‌کند این اعمال را انجام می‌دهد؟ این‌ها سوال‌های بسیار اساسی هستند. به طور مثال وقتی نمایندگان مجلس از وزیر نفت سوال می‌کنند چرا دوبرابر آن چیزی که تصویب شده، از صندوق ذخیره ارزی استفاده و بنزین وارد کرده‌اید، می‌گوید که وی مخالف بوده ولی دستور کتبی رییس جمهور است. چه کسی به رییس جمهور می‌تواند دستور بدهد که این گونه غیرقانونی عمل کند، غیر از مقام رهبری؟ آیا مقام رهبری چنین دستوراتی داده است؟ نکته بعدی نیز این است که آقای احمدی نژاد غیر از آنکه خلاف قانون رفتار می‌کند، خلاف مصوبات کلان کشور نیز عمل می‌کند. بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی می‌گوید که سیاست‌های کلان کشور را مجمع تشخیص مصلحت نظام به رهبری پیشنهاد می‌کند. این موضوع تحت عنوان چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور انجام شده است. ما هم نوشتیم که چشم‌انداز مذکور اگر چه ایرادات و کمبودهای جدي دارد اما در مجموع مثبت است و از طریق آن می‌توانیم بفهمیم به کجا می‌رویم. مبتنی بر چشم‌انداز ۲۰ ساله هم چهار برنامه ۵ساله تدوین شده است. معنای این بحث آن است که دولت‌های بعدی باید در این قالب حرکت بکنند. اما رییس جمهور فعلی همه این برنامه‌ها را زیر پا گذاشته است. عرض بنده این است که انتخابات مجلس و ریاست جمهوری دارای این ایرادات اساسی بوده است و سیاست‌های کنونی به سویی می‌رود که ایران ناچار است يك تصمیم تاریخی اتخاذ کند و یک چرخش اساسی را بپذیرد.

□□ پیش بینی شما در این باره چیست؟ سمت و سوی تحولات ایران چه خواهد بود؟ □□

در سال ۱۳۶۷ نهضت آزادی ایران بیانیه‌ای در ۱۶۷ صفحه در تحلیل و تفصیل ولایت مطلقه فقیه ارائه داد. اکنون ۳۰ سال از انقلاب ایران گذشته است. الان زمان آن است که عملکرد نظام مبتنی بر ولایت

فقیه را مورد ارزیابی قرار بدهیم. ما معتقدیم که مشکل اساسی ایران در سیستم ولایت فقیه است. این سیستم برای زمان حاضر کارایی ندارد. به نظر می‌رسد مجموعه نیروهای درون جمهوری اسلامی آرام آرام همگی به این جمع بندی می‌رسند که این سیستم فاقد کارایی لازم است. بدون شک عملکردیست جمهور خلاف مصالح ملی است. این موضوع حتی در اظهارات دکتر احمد توکلی و سایرین نمایان است. اما عملکرد آقای احمدی نژاد مورد حمایت کیست؟ من معتقدم که ایران، افغانستان یا عراق نیست که به او حمله کنند. ایران، لیبی هم نیست که تسلیم شود به نحوی که تکنولوژی هسته‌ای اش را بار کشتی کند و به آمریکا بفرستد. ایران کره شمالی نیست که تسلیم بشود. در ایران مانند اوکراین انقلاب مخملی یا انقلاب نارنجی نظیر گرجستان رخ نخواهد داد. پس شرایط کنونی ایران به کدام سمت و سو می‌رود؟ من معتقدم ایران به سوی الگوی شوروی حرکت می‌کند.

□□ شما به کدام بخش از الگوی شوروی توجه دارید؟ □

ببینید در شوروی انقلاب رخ نداد، حمله خارجی روی نداد. اما فشارهای خارجی به علاوه بی کفایتی و سوء مدیریت رهبران کشور، اقتصاد و سیاست شوروی را به نقطه‌ای برد که رهبران شوروی خود به این نتیجه رسیدند که ادامه وضعیت امکان ناپذیر است. آقای گورباچف و کل شوروی مرکزی حزب کمونیست شوروی به این نتیجه رسیدند که ادامه روند موجود میسر نیست.

□□ در کتاب پروسترویکا گورباچف این نکته هست که شوروی برای کشور برنامه و پول دارد ولی مردم انگیزه مشارکت برای انجام امور را کاملاً از دست داده‌اند و دست به کاری نمی‌زنند. □

بله این خود یک پدیده تازه در قلمرو تحولات سیاسی بود. یک نظام توتالیتر خود به جایی می‌رسد که می‌گوید دیگر توانایی ادامه مسیر را ندارد و لازم است که تغییراتی ایجاد شود. آن تغییرات سرآغاز سلسله حوادثی در شوروی سابق شد. به نظر من رهبران و مدیران کنونی ایران، اعم از راست، چپ و افراطی و... به تدریج دارند به این سمت و سو حرکت می‌کنند.

□□ تمایز میان ایران با شوروی چیست؟ □

ایران هیچگاه امپراتوری نبوده تا متلاشی شود. ما با خطر فروپاشی جغرافیایی روبرو هستیم، اما نه مانند شوروی سابق. ایران امپراتوری نیست. مشکلات قومی داریم. اما این اقوام، نظیر کردها خود را ایرانی می‌دانند. اگر کردها برخی مواقع سخنانی را مطرح می‌کنند به دلیل ظلم مضاعفی است که در حق آنان روا داشته شده است. ولی اوکراین یا گرجستان یا آذربایجان یا کشورهای آسیای مرکزی هیچگاه خود را روس نمی‌دانستند. در انقلاب اکتبر این کشورها با بلشویک‌ها همکاری کردند به دلیل قولی که لنین داد. لنین به این کشورها وعده داد که اگر برای سرنگونی تزار همکاری کنند، بعد از پیروزی به آنان استقلال خواهد داد. ولی بعد خلاف وعده خود عمل کرد. وضعیت در ایران متفاوت است. بنابراین ما مشکل قومی داریم ولی خطر تجزیه به دلایل این چنینی را نخواهیم داشت. بلکه برعکس تغییر در سیاست‌های درونی بسوی مردم سالاری، موجب استحکام وحدت ملی خواهد شد. نکته مهم دیگر آن است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عصر مارکسیسم - لنینیسم به پایان رسید. اما در ایران، اگر این تغییرات رخ دهد، عصر اسلام به پایان نمی‌رسد، بلکه برداشت‌های جدید تری ظهور و بروز پیدا خواهند کرد. یعنی اگر چنانچه این مجموعه تصمیم بگیرد تغییراتی اساسی ایجاد بکند، موجب نمی‌شود که اسلام از میان برود. تاریخ اسلام مملو از این دست از حوادث بوده است.

□□ به نظر شما به طور خاص آقای احمدی نژاد تسریع کننده چه فرآیندی است؟ □

آقای احمدی نژاد با عملکرد خود دارد فرآیند تجدید نظر اساسی در سیستم سیاسی ایران را تسریع می‌کند. در این فرآیند آخرین گروه‌هایی که مدعی انقلاب بوده‌اند در راس قدرت قرار گرفته‌اند و می‌خواهند مانند اوایل انقلاب عمل بکنند. این سخن به چه معنایی است؟ به معنای آن است که تعدادی آدم بی اطلاع بر سرکار بیایند و مجدداً همه امور را از نقطه صفر آغاز کنند. این نگاه کار ساز نیست. از این رو من تحولات ایران را در سمت و سوی یک تجدید نظر کلی می‌بینم.

□□ آیا با این تحلیل افراط گرایی ادامه خواهد یافت؟ □

خیر، افراط گرایی ادامه نخواهد یافت. بلکه همه دست‌اندرکاران به این جمع بندی می‌رسند که طرح دیگری باید بریزند.

□□ برخی معتقدند که قدرت گیری آقای لاریجانی در مجلس ناشی از یک سیاستگذاری در راس هرم قدرت نظام سیاسی ایران است. تحلیل شما چیست؟ □

قدرت گیری آقای لاریجانی نماد این است که آقای احمدی نژاد نیرویی نیست که بتواند به حمایت از آن ادامه دهند، بلکه باید کار دیگری انجام بدهند.

□□ حرکات بعدی چه خواهد بود؟ □

این سوال مهمی است. باید دید که آیا مجلس رییس جمهور را استیضاح خواهد کرد؟ مجلس طبق قانون حق دارد رییس جمهور را استیضاح کند، اگر به دلیل کارهای کنونی رییس جمهور فعلی وی را استیضاح نکنند، پس برای چه چیزی مجلس باید رییس جمهور را استیضاح کند؟ اصلاً چرا استیضاح رییس جمهور در قانون آمده است؟ این رییس جمهور با این عملکرد و کارنامه، بهترین نمونه برای استیضاح است. آیا مجلس فعلی که به صورت دستچین انتخاب شده با بودن آقای لاریجانی در راس آن به سوی استیضاح رییس جمهور حرکت می‌کند؟ آیا اراده بالاتری وجود دارد که احمدی نژاد را فدای تثبیت برخی از نارضایتی‌ها بکند؟ در تاریخ سیاسی این تجربه وجود دارد. حال اگر ورود فعال آقای لاریجانی به صحنه و ریاست مجلس مصداق فرآیند تغییرات اساسی است باید این امر خودش را در استیضاح آقای احمدی نژاد نشان بدهد.

□□ روزنامه تهران امروز که در جناح آقای قالیباف قرارداد تلویحا اشاره کرده است که مجلس هشتم در نقد عملکرد رییس جمهور جدی تر از گذشته عمل خواهد کرد. با این همه سئوالی که وجود دارد این است که آیا با مسایل عمده‌ای که ایران با آن مواجه است، این دست از سیاست‌ها کارساز خواهند بود؟

یکی از این مسایل عمده که مثلاً در انتخابات مجلس هشتم کاملاً هویدا شد این بود که مردم مشارکت جدی به عمل نیاوردند. چنین شرایطی فشار را برای حرکت‌های توأم با فشار یا براندازانه فراهم می‌کند. به نظر می‌رسد که مردم در شرایط کنونی با توجه به مشکلات عدیده اقتصادی کاملاً دچار احساس بی قدرتی شده‌اند. شاید تنها یک آشتی ملی و سپس ایجاد فرآیندهای رقابت دموکراتیک است که می‌تواند در این شرایط تغییری ایجاد کند. □

فرآیندی که من توضیح دادم مبتنی بر این فرض است که فضا به سویی می‌رود که همه، حتی مقام رهبری نیز بپذیرند، که ادامه روند کنونی فایده‌ای برای ملت ایران و نظام سیاسی کنونی دربر ندارد. برخی از دست‌اندر کاران در حال حاضر این موضوع را پذیرفته‌اند ولی مقام رهبری هنوز این موضوع را نپذیرفته است. این فرایند که بنده مطرح می‌کنم، هنگامی به نقطه چرخش می‌رسد که مقام رهبری هم بپذیرند که سیستم فعلی ناکارآمد است و باید تغییر نماید. این هم یک پند و موعظه یا مکاشفه درون نیست. بلکه باید بر اساس تجارب حاضر و بن بست‌های کنونی تجربه بشود تا در نهایت به این جمع بندی برسند که اشکال از این فرد یا آن فرد نیست، بلکه در کلیت این سیستم است. □

□ □ بروز و ظهور رفع این اشکال تاریخی چه خواهد بود؟ □

ابتدا اعتراف به اینکه همه حق حیات دارند. در این جا آشتی یا وفاق ملی معنا می‌یابد. آن چیزی که ما ۵ سال پیش تحت عنوان وفاق ملی به آن اشاره کردیم. وفاق در برابر نفاق است. نفاق به معنای شکاف و دره است. یک شکاف عظیمی میان دولت و ملت به وجود آمده است. وفاق به معنای با هم بودن و یکی است. اگر وفاق ملی اعلام شد، معنایش این است که نهضت آزادی نیز در کنار موتلفه و دیگران حق حیات دارد. ما هم بدون ترس از زدن و بستن و... می‌توانیم حرفمان را بزنیم. در چنین شرایطی مجموعه نظام خود را در جایگاهی قرار می‌دهد تا از همه نظریه‌ها بهره مند شود.

□ □ چه ساختار قانونی قادر خواهد بود این وفاق ملی را به پیش ببرد؟ □

نکته اول این است که قانون اساسی اول را، که دولت موقت تدوین کرده بود، آقای خمینی نیز امضا کرد. این موضوع به این معنا است که قانون اساسی اول که در آن ولایت فقیه هم وجود ندارد می‌تواند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باشد. پس هی نگویند که جمهوری اسلامی منتهای ولی فقیه معنا ندارد. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، یعنی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران آن قانون اساسی را که جمهوری اسلامی بود منتهای ولی فقیه، به رسمیت شناخته و امضاء کرده است. ایشان و روحانیان حزب جمهوری و شورای انقلاب حتی اصرار می‌کردند که همان قانون اساسی اول را که دولت موقت نوشته بود به رفراندوم بگذارند. حال می‌گوییم که ۳۰ سال از آن زمان گذشته و تجربه پیدا کرده‌ایم، قانون اساسی که وحی منزل نیست لذا امکان تغییر در آن وجود دارد برگردیم به همان قانون اساسی که به امضاء رهبر فقید انقلاب هم رسیده بود.

□ □ فکر می‌کنید با توجه به واقعیت موجود ایران، تحقق جمهوری‌ای که در آن احزاب نقش تعیین کننده داشته باشند محتمل است، یا یک نظام مشروطه سلطنتی مانند امپراتوری بریتانیا و یا ژاپن که رهبر در آن برای حفظ وحدت ملی دارای کارکرد است نه اداره مملکت؟ □

ما در ایران یک نظام جمهوری را متناسب با واقعیات موجود می‌بینیم. سلطنت در ایران همواره دچار مشکل بوده است. کمتر سلطانی در ایران به مرگ طبیعی مرده است. هر چند می‌گویند که ایرانی‌ها شاه پرست هستند ولی همیشه سلاطین خود را کشته‌اند. بنابراین من احتمالاً اینکه سلطنت به ایران برگردد را بسیار ضعیف می‌دانم. این موضوع یک حرکت ارتجاعی هم خواهد بود. آخرین امپراتور جهان در نپال دارد آخرین مراحل خود را طی می‌کند. البته این درست که کشورهایمانند انگلستان یا حتی سوئد که موفق ترین نظام سوسیال دموکرات جهان است هنوز دارای نظام سلطنتی است. اما نهادهای دموکراتیک در سوئد تا آن اندازه قدرتمند هستند که شاه و ملکه محلی از اعراب ندارند. آنچه که من بیش از همه من

محتمل می‌بینم نظام جمهوری است. که من با توجه به قانون اساسی اول ایرادی نمی‌بینم که نام اش را جمهوری اسلامی بگذاریم. از این رو برگشت به قانون اساسی اول را بیش از سایر موارد محتمل می‌بینم.

□ □ بازگشت به قانون اساسی اول یا لوازم تحقق خود را داراست؟ □ □

منظریا روندی که شرح دادم معنایش این نیست که بنشینیم تا مسئولان با مکاشفه درون به این مرحله برسند و تغییرات بنیانی ایجاد کنند. خیر، بلکه یکی از عوامل کارساز و مؤثر در این فرایند وجود جنبش‌های مدنی برای تحقق تغییرات است. از خرداد ۱۳۷۶ به بعد، و روی کار آمدن آقای خاتمی و سپس رویدادهای بعدی، تلاش زیادی صورت گرفته و می‌گیرد تا نهادهای مدنی را از میان بردارند. ولی مشاهده می‌کنیم که در این هدف خود موفق نبوده‌اند. جنبش‌هایی نظیر جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویی و... کماکان حضور فعال و جدی دارند. حتی دامنه فشار را تا آن جا تسری دادند که در اویش را که معمولا آرامترین و ملایمترین گروه‌های اجتماعی هستند می‌خواستند از میان بردارند، ولی جنبش درویشی را نتوانستند. جنبش دانشجویی تحت فشار بسیار شدیدی قرار دارد اما موفق نشده‌اند آن را از بین ببرند. بنابراین ادامه جنبش‌های مدنی از یک طرف، و فروپاشی اقتصادی از جانب دیگر، تورم مهارگسیخته، و... همه از عواملی است که فشار به حاکمان برای پذیرش تغییر وارد می‌آورد. در این فشارها، علائم زیادی می‌بینم که در نهایت نظام سیاسی ایران تغییرات ضروری را بپذیرد.

□ □ شما نشانه‌های این پذیرفتن را در کجا مشاهده می‌کنید؟ □ □

شما فکر می‌کنید که آقای هاشمی، که بسیار زیرک و باهوش است چرا مطرح کرد که با ولایت فقیه مخالف بوده است؟ چرا ایشان اکنون مطرح می‌کند که به مرحوم آذری قمی گفته بود که این ولایت فقیه که شما دنبالش هستید ناصرالدین شاه می‌شود؟ دوران ناصری عصر بی خبری شناخته شده است. آیا معنای سخن آقای هاشمی این است که ما با عصر نادانی روبرو هستیم؟ آقای هاشمی اکنون رئیس مجلس خبرگان رهبری است که بر طبق قانون اساسی وظیفه نظارت بر رهبر را بر عهده دارد. بنا بر این کسانی که دارای دانش روز هستند یا سی سال تجربه کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌شود فرد دارای همه اختیارات باشد ولی درباره هیچ‌یک به هیچ کس یا نهادی هم پاسخگو نباشد. این خود مشکل اصلی است که به تدریج همه دارند به آن پی می‌برند. تأکید می‌کنم که در این جا اشکال از احمدی نژاد نیست، اشکال از آن مجموعه‌ای است که موجب پیدایش احمدی نژاد می‌شود. زیرا خودش را باز تولید می‌کند.

در اینجا مایلم به یک نکته مهم هم اشاره کنم و آن اینکه روحانیت در مجموع انعطاف پذیری اش از ما روشن‌فکران بیشتر است. به این معنا که سر به زنگاه‌ها خود را تغییر می‌دهد. آقای صانعی به راحتی می‌گوید که حقوق زن و مرد برابر است. چون خود را مفسر دین می‌دانند از این روتوجیه دینی اش را نیز پیدا می‌کنند.

در افتان و خیزان دموکراسی

یادداشت روز، اعتماد، پنجشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۷

۱ □□□ آقای برکت (باراک) حسین اوباما، بعد از ماه‌ها رقابت تنگاتنگ و تند با خانم هیلاری کلینتون بر او پیروز شد و به عنوان نامزد حزب دموکرات برای ریاست جمهوری انتخاب و معرفی شد. خانم کلینتون، که حاضر نبود شکست را بپذیرد و سرسختانه تا آخرین لحظات مقاومت می‌کرد، بالاخره هنگامی که اوباما رای موافق ۲۱۹۰ از ۴۲۳۴ نماینده حزب در سرتاسر آمریکا و تایید اکثریت نمایندگان عالی حزب را به دست آورد، شکست را پذیرفت و پایان فعالیت انتخاباتی خود را، طی مراسم ویژه‌ی اعلام کرد. علاوه بر این خانم کلینتون در همین مراسم به رغم رودررویی‌های تبلیغاتی ماه‌های گذشته، حمایت قاطع و جدی خود را از نامزدی اوباما اعلام کرد. برای ما ایرانی‌ها که افتان و خیزان، دموکراسی را تجربه می‌کنیم ولی هنوز در بسیاری از موارد مبانی و اصول آن را فراموش کرده‌ایم، انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا اگرچه ایرادات و کمبودهای جدی دارد اما حاوی نکات آموزنده‌ی، برای صاحبان خرد است □

۲ □□ در ساختار سیاسی - حقوقی آمریکا نهادهای دخالت یا نظارت‌کننده دولتی، وجود ندارد، اما فرآیند تعیین نامزدها به گونه‌ی بی‌است که مردم در نهایت با ویژگی‌ها و قدرت مدیریت و رهبری نامزدها آشنا می‌شوند و انتخاب می‌کنند. فعالیت‌ها و رقابت‌های انتخاباتی دو حزب اصلی و یک نامزد مستقل طی ماه‌های گذشته، نمونه‌ی بی‌از یک انتخابات آزاد، عادلانه و رقابتی را به طور نسبی نشان داد. ابتدا نامزدهای انتخابات در درون هر یک از دو حزب اصلی، طی سفرهای متعدد به شهرهای مختلف در سرتاسر آمریکا به ارائه آراء، نظرات و برنامه‌های خود و رقابت با یکدیگر و جلب نظر و رای مخاطبان خود پرداختند. طی این فرآیند و به تدریج آرای مردم هوادار هر حزب روی یک یا دو نفر از نامزدها متمرکز شد. در حزب جمهوریخواه از میان سه یا چهار رقیب اولیه، در نهایت یک نفر، مک‌کین، اکثریت را به دست آورد و نامزد این حزب معرفی شد. در حزب دموکرات این فرآیند به حضور دو نامزد اصلی که ویژگی‌ها و امتیازات کم و بیش برابری داشتند، منجر شد و این دو طی ماه‌ها به رقابت با هم پرداختند و هر ابتکار و توانمندی که داشتند به روی صحنه آوردند و در معرض دید مردم قرار دادند. مطبوعات و رسانه‌های گروهی آزاد و مستقل یا وابسته به نهادها و گروه‌ها به جمع‌آوری و پخش ویژگی‌های مثبت یا منفی هر یک از نامزدها دست زدند. هر سخنی را که هر یک از این نامزدها، نه تنها در جریان این فعالیت‌ها، بلکه در سالیان دراز گذشته گفته بودند یا در رفتارهایی که در مقام و منصب‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، خواه عمومی یا فردی، شخصی و خصوصی داشته‌اند، همه زیر ذره‌بین‌ها رفت و موشکافی شد و به سطح افکار عمومی کشیده شد. تلویزیون‌های سراسری آمریکا بخش عمده‌ی این برنامه‌های شبانه‌روزی خود را به این کار اختصاص دادند و هر یک با انگیزه‌های فردی، حزبی و گروهی خاص خود که کمتر متکی یا مبتنی بر حق و عدالت یا عشق به خدا و عیسی مسیح بود، سوابق سیاسی، مذهبی و مالی و... این نامزدها را حلاجی کردند، به طوری که از این سوابق چیزی از نگاه مردم پنهان نماند. در مورد اوباما، خبرنگاران سمج و پیگیر حتی به کنیا کشوری که پدر اوباما از آنجا به آمریکا مهاجرت کرده بود، سفر و سوابق خانوادگی او را پیگیری کردند، با مادر بزرگ او که هنوز در قید حیات است در دهکده‌ی بی‌در مقابل یک کلبه روستایی مصاحبه کردند. وقتی به او گفتند که نوه‌اش می‌خواهد رئیس‌جمهور آمریکا بشود چه احساسی دارد با متانت و

خونسردی یک مادر بزرگ گفت اگر او رئیس جمهور شود و به مردم آمریکا و دنیا خدمت کند، او خشنود و مفتخر خواهد شد و به درگاه ایزد منان برای او دعا خواهد کرد □

□□□ در مبارزه و رقابت انتخاباتی، هر یک از نامزدها، برنامه ها و سیاست ها و توانمندی های خود را ارائه می دهند و می کوشند نظر موافق مردم را جلب کنند. هیچ فرد، مقام یا نهاد و گروه خاصی وجود ندارد که بتواند به تنهایی با حمایت مخفی یا علنی از یک فرد، موجب پیروزی او شود. گروه ها و نهادهای قدرتمند و صاحب نفوذ وجود دارند که در شکست یا پیروزی نامزدها نقش موثری ایفا می کنند، اما ساز و کار این تاثیرگذاری، به طور کلی با آنچه در کشورهای توسعه نیافته رایج است و مشاهده می شود، متفاوت است. شایان توجه این است که تاثیرگذاری این گروه ها و نهادها با ویژگی ها و توانمندی های نامزدها رابطه مستقیم دارد و چنین نیست که نهادهای تاثیرگذار بتوانند فردی را که هیچ سابقه شناخته شده بی در هیچ زمینه بی ندارد از صندوق های رای بیرون بیاورند. در میان روسای جمهور آمریکا جرج بوش (پسر) نمونه نادری است که بدون توانمندی هایی متناسب با وظایف رئیس جمهور آمریکا، توانست با اعمال نفوذ گروه های ویژه، به خصوص برخی ثقل های انتخاباتی در فلوریدا و سپس رای سیاسی ۵ قاضی از ۹ عضو دیوان عالی کشور که عضو حزب جمهوری بودند بر رقیب خود آل گور غلبه کند. اما همین دخالت ها عوارض و پیامدهای بسیار سخت و سنگینی برای مردم آمریکا و مردم جهان داشته است. در هیچ دوره بی اعتبار آمریکا در افکار عمومی مردم جهان تا به این درجه سقوط نکرده بود. واکنش مردم آمریکا به این تجربه نیز قابل توجه است. بخشی از تحرک جوانان آمریکا و حمایت آنان از اوباما، پیامد سیاست های نادرست دولت بوش در عراق است □

در طول مبارزات و رقابت های انتخاباتی اخیر، خانم کلینتون بر تجارب خود به عنوان همسر رئیس جمهور سابق آمریکا در دو دوره ریاستش و سناتور بودنش تاکید کرد و امیدوار بود بتواند از این طریق رای و نظر موافق نمایندگان حزب و مردم را جلب کند، اما اوباما روی «ضرورت تغییر» تکیه کرد. او مدعی شد که برای ایجاد تغییر می آید. اوباما در واقع بر نارضایتی شدید مردم، به خصوص جوانان از وضع موجود سرمایه گذاری کرد. او با تکیه بر این ضرورت، به علاوه جوان بودن توانسته است در میان نسل جوان آمریکا به خصوص دانش آموزان دبیرستانی و دانشجویان دانشگاهی تحرک جدیدی را به وجود آورد. جوان بودن، خوش و درست صحبت کردن او بسیاری را به یاد جان اف کندی انداخته است. هزاران جوان امریکایی، تحت تاثیر اوباما ناگهان از صدف تنگ خواست ها، آرزوها، امیال فردی و شخصی بیرون آمدند و با انگیزه های فرافرادی - شخصی، معنای تازه بی برای بودن خود ساختند. یکی از راز و رمزهای موفقیت او در تحرک است که در میان جوانان به وجود آورده است. نقش او در ایجاد تحرک در جوانان، یاد انتخابات دور اول ریاست جمهوری خاتمی را در ذهن زنده می کند. اگرچه نسبت جمعیت جوان آمریکا به کل آن به مراتب کمتر از نسبت آن در ایران است اما به آن اندازه هست که تاثیر خود را گذاشته است. به طوری که هزاران جوان در سرتاسر آمریکا، ساعت ها از وقت روزانه خود را صرف فعالیت انتخاباتی به نفع اوباما و حضور در گردهمایی های سیاسی - حزبی می کنند. این رابطه ویژه اوباما با نسل جوان و به دنبال آن پیوند با قشرهای مختلف و متنوع جامعه یکی از موجبات موفقیت اوباما در جلب کمک های مالی گسترده مردمی شده است. در جامعه های کنونی، انتخابات پرهزینه شده است، سفر نامزدها و گروه های همراه به ایالات و شهرهای مختلف، اقامت در هتل ها و تبلیغات در شکل های مختلف هزینه بسیار دارد. در کشورهای توسعه یافته با اقتصاد آزاد متکی بر بازار، بخش خصوصی شرکت ها، نهادها و صاحبان پول و سرمایه با توانمندی های بالایی خود و اهداف اقتصادی که دارند به نامزدها کمک می کنند و هزینه های سنگین مبارزه انتخاباتی را تامین می کنند.

کمک این نهادها نامزدي را که انتخاب مي شود، و مدار این مراکز و نهادها مي سازد. برخي از کشورهاي توسعه یافته با وضع قانون، احزاب و نامزدهاي انتخابات را در دریافت هر نوع کمک مالي از نهادها و گروه هاي خصوصي ممنوع ساخته اند و در عوض دولت اعتباري را تصویب کرده است که به هر حزب و نامزد انتخابات، چه انتخاب شوند یا نشوند متناسب با آرای مردمی که کسب مي کنند، کمک مالي مي کند (نظير فرانسه). این امر آزادي عمل نامزدهايي را که انتخاب مي شوند در برابر گروه هاي فشار مالي - اقتصادي تامین مي کند. در کشورهاي توسعه نیافته یا در حال توسعه که دموکراسي و سازو کار آن، انتخابات، هنوز نهادینه نشده است و بخش خصوصي قدرتمند نیز وجود ندارد، بنابراین هزینه هاي سنگین انتخابات از راه هاي غیرقانوني و نامشروع تامین مي شود. به عنوان مثال در یک دوره نامزد انتخاباتي وابسته به یک جریان خاص با دادن مجوز واردات به اشخاص معین و فروش این مجوزها در بازار و انتقال وجه آن به ستاد انتخاباتي خود هزینه هاي انتخاباتي اش تامین مي شد. روابط حاکم بر مناسبات سياسي، تمامی ضوابط قانوني را تحت الشعاع خود قرار داده و مي دهد. در برخي از موارد هم که حتي صرف میلیاردها پول برای تبلیغات انتخابات جوابگو نیست و فرد مورد نظر انتخاب نمی شود، تقلب در رای گیری با استفاده از شناسنامه هاي تقلبي یا باطل شده، دخالت در خواندن آرا و حتي تغییر و جابه جايي صندوق هاي رای، سکه رایج است. در مبارزات انتخاباتي فعلی امریکا، بر طبق رویه رایج، نهادها و گروه هاي مختلف بر حسب اولویت هاي خود و توانمندی ها و رابطه ویژه يی که دارند به نامزدها کمک مالي مي کنند. به عنوان مثال یهودیان امریکا از امکانات مالي بسیار فراواني برخوردارند. سازمان هاي يهودي براساس اولویت خود، به آن نامزدي در انتخابات کمک مي کنند که هماهنگ با سیاست هاي دولت اسرائیل موضع گیری کند. نظیر همین رابطه میان نهادهاي قدرتمند وابسته به میلیتاریسم امریکا با نامزدها وجود دارد. در دهه هاي اخیر، سازمان هاي مسیحي افراطی تحت عنوان نئوکان ها، نیز نقش موثري در انتخابات پیدا کرده اند. شیوه جمع آوري کمک هاي مالي خانم کلینتون و آقای مک کین بر همین اساس بوده است اما آقای اوباما، یک نوآوری کرده است و شیوه جدیدی را به کار برده و توانسته است چندین برابر رقباي خود کمک هاي مالي جمع آوري کند. بخش عمده کمک هاي مالي به آقای اوباما، نه از جانب موسسات و نهادهاي بزرگ اقتصادي، بلکه مبالغ کم اما از جانب کثیری از مردم عادي صورت گرفته است. این امر خود پیامد سیاست هاي استراتژیک انتخاباتي اوباما و موفقیت او در ایجاد رابطه با قشر وسیعی از مردم عادي است □

□□ ۴ انتخابات این دوره از ریاست جمهوری امریکا، هم در این مرحله و هم در مرحله نهایی واجد ویژگی هاي بسیار مهم و قابل توجه است. برای اولین بار در تاریخ امریکا یک زن و یک آفریقایی- امریکایی تبار، آن هم با نام و نشان دینی خاص، کاندیداي ریاست جمهوری شدند و درون حزب دموکرات به مرحله نهایی رسیدند و هر دو از حمایت بخش قابل توجهی از رای دهندگان و فعالان سياسي حزب و مردم عادي برخوردار هستند. این ویژگی ها خود از تغییرات جدی در ذهنیات مردم امریکا نسبت به زنان و سیاهان حکایت مي کند که البته دومی به مراتب مهم تر از اولی است. ترکیب دینی- مذهبی مهاجران اولیه و پدران بنیانگذار امریکا به گونه يی بوده است که تا مدت ها اکثریت مردم نامزدي یک کاتولیک مذهب را نمی پذیرفتند، منع قانوني نداشت اما شرایط ذهني- تاریخي چنین نبود. با انتخاب اولین رئیس جمهور کاتولیک (که احتمالاً جان اف کندی بود) این مانع ذهني از سر راه برداشته شد. اگرچه زنان امریکا طی سالیان دراز به خصوص در نیمه دوم قرن بیستم توانستند به مشاغل کلیدی مهمی در ساختار قدرت سياسي و اقتصادي (در سطح سناتور، نماینده و وزیر) وارد شوند، اما واکنش افکار عمومی و نامزدي یک زن برای ریاست جمهوری به آزمون گذاشته نشده بود. نامزدي خانم

کلینتون و حمایت هایی که کسب کرده، حداقل تا این مرحله نشان داد که این مانع نیز از میان رفته است. نامزدي یک امریکایی- آفریقایی تبار و پذیرش عمومي جامعه یک پدیده جدید و در مناسبات سیاسی- اجتماعي به مراتب مهم تر از نامزدي یک زن محسوب مي شود و این به خاطر سابقه تاریخي بردگي و تبعیضات نژادي شدید در امریکا است. تاریخ امریکا با شکار آفریقاییان و تجارت بردگان و سپس جنبش ضدبردگي جنگ داخلی میان ایالات شمالی و جنوبی عجین شده است. هنگامی که بردگي به طور قانونی لغو شد، ایالات جنوبی آن را نپذیرفتند و ایالات شمالی در حمایت از دولت فدرال به مقابله برخاستند. یک جریان یا شبکه جدي برای فرار بردگان از جنوب به شمال معروف به «راه آهن زیرزمینی» به وجود آمد. یکی از حلقه های اصلی این شبکه شهر ابرلین، ایالت اهایو بود. دانشگاه ابرلین در این شهر از اولین و قدیمی ترین دانشگاه های لیبرال امریکا است که در دهه ۱۸۳۰ بنا نهاده شده است. اولین زن و اولین سیاه پوست امریکایی در این دانشگاه پذیرفته و فارغ التحصیل شده اند. به همین مناسبت در سفر اخیرم به امریکا دعوت این دانشگاه را برای سخنرانی پذیرفتم. اما نه لغو بردگي و نه جنگ بسیار خشن و پرهزینه داخلی امریکا نتوانست ذهنیت نژادپرستانه بخش عمده یی از مردم امریکا را تغییر دهد. سیاهان از بسیاری از حقوق مدني محروم بودند. رفتار با آنان تحقیرآمیز و خشن و ظالمانه بود. سیاهان مجبور بودند در اماکن و مراکز خاصی زندگی کنند و در مدارس و دانشگاه های خاصی، که سطح آموزش در آنها بسیار پایین بود به تحصیل بپردازند. در اتوبوس های مسافربری شهری و بین شهری برای سفیدپوستان قسمتی در جلو و برای سیاهپوستان قسمتی در عقب اتوبوس معین شده بود. حتی اگر در قسمت سفیدپوستان صندلی خالی بود، سیاهپوستان حق استفاده از آن را نداشتند. اگر سفیدپوستی سوار می شد و صندلی خالی نبود، سیاهپوستان موظف بودند جاي خود را به مسافر سفیدپوست بدهند. این نوع تبعیض ها در بسیاری از اماکن عمومی نظیر فروشگاه ها، رستوران ها، هتل ها و... وجود داشت. تبعیض های نژادي علیه سیاهپوستان، آمیخته با باورهای انحرافی و منحط مذهبی شده بود. یک گروه مسیحی - به نام کوکلاس کلان یا □□□□□□□□ معتقد بود که عیسی مسیح (خدا یا پسر خدا) سفیدپوست بوده است و سیاهان از نسل شیطان هستند. کار این گروه در تعصبات نژادي ضد سیاهان به جایی رسید که آنان در مواقع و موارد معین به طور دسته جمعی صلیب به دست در حالی که کلاه خودی بر سر و صورت می کشیدند، بعد از انجام مراسم ویژه به سیاهان و منازل و مزارع آنها حمله می کردند، آتش می زدند، آنان را می گرفتند و از درخت آویزان و لینچ یا «مثله» می کردند. جزییات موارد متعددی از این جنایات را آقای رمزی کلارک دادستان کل دولت جان اف کندی در کتابی تحت عنوان «جنایاتی که امریکا را تکان داد» شرح داده است. (رمزی کلارک از رهبران جنبش ضد جنگ (ویتنام) بود که در روزهای قبل از انقلاب به نوفل لوشاتو آمد و با رهبر فقید انقلاب دیدار کرد.) فعالیت گروه افراطی مذکور اگرچه کاهش پیدا کرده است و جامعه امریکا وجود آنان را برنمی تابد، اما هنوز هستند و مواضع ضدنژادي خود را حفظ کرده اند. در دهه ۱۹۶۰ مبارزات سیاهپوستان برای کسب حقوق مدني مساوی به رهبری کسانی نظیر مالکوم ایکس (مسلمان) و مارتین لوترکینگ (مسیحی) توسعه پیدا کرد. هنگامی که یک دانشجوی سیاهپوست به حکم دادگاه فدرال برای ثبت نام در دانشگاه ایالتی آلاباما می خواست وارد دانشگاه شود، نظامیان به دستور فرماندار ایالت از ورود او جلوگیری کردند. دولت فدرال دخالت کرد. دانشجوی سیاهپوست با حمایت نیروهای نظامی دولت فدرال که به آلاباما اعزام شده بودند، به دانشگاه رفت و آمد می کرد. درگیری میان دولت فدرال با فرماندار ایالتی منجر به استعفا و برکناری فرماندار شد. اما مارتین لوترکینگ در یکی از راهپیمایی های سیاهان در همین ایالت به دست سفیدپوستی کشته شد. مالکوم ایکس رهبر مسلمانان سیاهپوست نیز در شرایط متفاوتی، بعد از انجام مراسم حج و برگشت به امریکا کشته شد. این حوادث و نمونه های مشابه، عمق تعصبات نژادي بخشی

از جامعه امریکا را نشان می دهد. اما جامعه امریکا و ذهنیت مردم امریکا به سرعت و به شدت در حال دگر دیسی و تغییر است. نزدیک به ۵۰ سال از آن دوره گذشته است. در اولین دهه قرن بیستم، اکنون یک امریکایی آفریقایی تبار نامزد انتخابات ریاست جمهوری شده است و در مرحله اول از رقیب سفیدپوست خود پیشی گرفته و به مرحله رقابت با نامزد سفیدپوست حزب جمهوریخواه رسیده است. برخی از تحلیلگران پیش بینی می کنند که ممکن است رنگ و نژاد این دو نامزد انتخابات در انتخاب نهایی مردم امریکا به نفع مک کین عمل کند اما روشن و قطعی نیست جامعه امریکا در معرض یک آزمون تاریخی است. مسلمانان امریکا که نیروی موثری محسوب می شوند از باراک اوباما حمایت می کنند. آیا در ماه سپتامر آینده اوباما انتخاب می شود یا مک کین و انتخاب هر یک از این دو چه پیامدهایی را برای مردم امریکا و جهان به خصوص برای ایران خواهد داشت، نیاز به بررسی و تحلیل جداگانه می دارد □

ترکیه سکولاریسم دین ستیز

هفته نامه شهروند امروز - شماره ۵۰ - ۲۶ / خرداد / ۱۳۸۷

دکتر ابراهیم یزدی: دادگاه قانون اساسی ترکیه بحث را از قلمروی حقوقی به قلمروی سیاسی کشانده است. همواره نوع خاصی از سکولاریسم در ترکیه حاکم بوده است. سکولاریسمی که با نوع آن در اروپا و در برخی از کشورها متفاوت است. به این معنا که اگر در فرانسه، سکولاریسم حاکم است، جدایی دین و سیاست دو طرفه است. یعنی نه کلیسا در دولت دخالت می کند و نه دولت در کلیسا. اما این موضوع در ترکیه یک طرفه است. یعنی دولت ترکیه به عنوان یک دولت سکولار در همه امور دینی مردم و نهادهای دینی دخالت های مستقیم می نماید و حتی به بهانه دفاع از سکولاریسم آزادی های فردی را نیز محدود کرده است. در ترکیه اگر فردی روز جمعه برای شرکت در نماز جمعه یک ساعت از حق قانونی خود استفاده کرده و مرخصی بگیرد مورد مواخذه قرار خواهد گرفت. در ترکیه هیچ کس حق ندارد به نام دین انجمن یا نهادی تشکیل دهد اما در همین جمهوری ترکیه اگر کسی بخواهد انجمنی برای افرادی در ساحل دریای مرمره تشکیل دهد آزاد است. سکولاریسم در ترکیه نه تنها در مورد مذهب بی طرف نبوده و آنرا کنترل کرده که حتی با آن ضدیت هم داشته است. شاید به این سکولاریسم بتوان "اورینتال سکولاریسم" یا "سکولاریسم شرقی" را داد که با همه سیستم های سکولار متفاوت است. اما ماجرای پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا موضوعی است که مورد وفاق نظامیان، سکولارها و اسلامگرایان است و اتحادیه اروپا برای پذیرش ترکیه در این اتحادیه دو شرط را تعیین کرده است □

اول: خصوصی سازی و اقتصاد مبتنی بر بازار که تقریباً محقق شده است □

دوم: توسعه سیاسی در ترکیه. اکنون سکولارها با یک پارادوکس مواجه هستند، به این معنا که تحت فشار خارجی برای دموکراتیزه کردن نظام قرار دارند و از سوی دیگر وقتی انتخابات آزاد برگزار می شود اسلامگرایان به پیروزی می رسند. به همین دلیل است که سکولارهای ترکیه اکنون در وضعیت بغرنجی

قرار گرفته‌اند. از سوي ديگر شمار محببه‌ها در تركيه بسيار بيشتر از دو، سه دهه گذشته شده است و لغو ممنوعيت حجاب در دانشگاه‌ها تركيب دختران دانشجو را به نفع دانشجويان محببه تغيير مي‌داد و اين به مذاق سكولارها خوش نمي‌آمد و به راي دادگاه عالي منجر شد. به اين روي معتقدم با تصميم‌هايي نظير تصميم اخير دادگاه عالي روند دموكراسي در تركيه متوقف نخواهد شد و تنها براي مدتي كند مي‌شود □□□□

امتيازات بسته پيشنهادهی اصولي و استراتژيك نيست

اعتماد ملي ۸۷/۳/۲۷

ابراهيم‌پزدي وزير امور خارجه دولت موقت، در خصوص بسته پيشنهادهي ۱+۵ گفت: ايران بايد اين بسته را با شرايط خاص بپذيرد، زيرا امتيازاتي را كه به ايران مي‌دهند اصولي و استراتژيك نيست بنابراین ما پيشنهادهي كه ايران ضمن پذيرفتن اصل بسته، امتيازات پيشنهادهي از سوي آنها را نارسا بداند و به جاي آن از آمريكا بخواهد كه در دو مورد از مخالفت صرف‌نظر كند:

۱- مخالفت با احداث خط نفت‌وگاز طبيعي آسياي مركزي از طريق ايران به خليج فارس. زيرا اين خط استراتژيك، به نفع امنيت ايران و به لحاظ اقتصادي با صرفه‌تر و درآمزا براي ايران است و همچنين براي كشورهاي سرمايه‌گذار هم كوتاه‌ترين و مناسب‌ترين راه مي‌باشد.

۲- مخالفت با احداث خط لوله نفت و گاز به شبه‌قاره هند و پاكستان. زيرا دولت هند به دليل مخالفت آمريكايه‌طور جدي در اين خصوص اقدامي نمي‌كند؛ در حاليكه اين خط لوله هم براي ايران، پاكستان، هند و هم براي صلح در شبه‌قاره هند و پاكستان حياتي و مثبت است.

بنابراين زماني كه ايران اين اصول را پذيرفت در مذاكرات مي‌تواند اين عوامل را جايگزين آن امتيازات كند. همچنين با پيشنهادهي كه در اين بسته مبني بر انتقال غني‌سازي اورانيوم از ايران به خارج از كشور آمده، مخالف هستيم زيرا تجربه تاريخي به ما نشان داده كه روس‌ها قابل اعتماد نيستند. بنا بر اين منطقي نيست ايران كه ميلياردها دلار صرف ايجاد اين تاسيسات کرده از آن دست بگشود و در جاي ديگر هزينه كند. همچنين ما از پيشنهادهي كه دولت ايران هم چندين بار مطرح کرده مبني بر اينكه يك كنسرسيوم بين‌المللي در غني‌سازي اورانيوم ايران مشاركت كند، حمايت و آنرا تايبيد مي‌كنيم اما تشكيل چنين كنسرسيومي در شرايط كنوني امكان‌پذير نيست، مگر اينكه ايران ابتدا غني‌سازي را متوقف كند زيرا با توقف غني‌سازي به جبهه واحدي كه در سطح جهان عليه ايران بوجود آمده است خلل وارد مي‌شود و علاوه بر اين، شرايط براي مذاكرات بوجود مي‌آيد كه در اين صورت طرح ايران مبني بر تشكيل كنسرسيوم، به اجرا در خواهد آمد. علاوه بر اين دولت روسيه به دلایل مختلف و غيرموجه از تحويل نيروگاه اتمی بوشهر كه ايران ميلياردها دلار هزينه کرده مي‌زند و تا وقتي كه اين فشار بر ايران است دولت روسيه در مقامي نيست كه علي‌رغم نظر آمريكا و سازمان ملل بخواهد نيروگاه را راه‌بنديازد ولي چنانچه ايران اين بسته را تحت شرايط عنوان شده، بپذيرد به اين معناست كه دولت روسيه هم ديگر هيچ بهانه‌اي براي تحويل نيروگاه اتمی ندارد. بنا بر اين ايران پس از سال‌هاي طولاني از اين رهگذر پرهزينه

وارد خط انرژی می‌شود ضمن اینکه راه برای تشکیل کنسرسیوم بین‌المللی باز خواهد شد. همچنین معتقدیم ایران با این شرایط باید بسته ۵+۱ را بپذیرد.

روشنفکری دینی، پادزهر بنیادگرایی

یادداشت روز در کارگزاران ۸۷/۳/۳۰

علی(ع) به‌عنوان الگو و اسوه برای ما شیعیان و بخش قابل توجهی از مسلمانان و حتی غیرمسلمانان دارای شخصیت چند بعدی است. او هم يك شخصیت دلاور و جنگجو در صحنه نبرد است که شمشیرش- ذوالفقار- سمبل دلاوری‌های اوست و هم دارای بعد عرفانی است که در نیمه‌های شب در مناجات‌ها و دعاهای ویژه به‌خصوص دعای کمیل خود را نشان می‌دهد. در میان روشنفکران دینی کسانی که عمیقاً با ادبیات اصیل اسلامی آشنا هستند ما نمونه‌ای نداریم که به علی(ع) عشق نورزیده باشد و علی(ع) الگو و اسوه آنان نبوده باشد. در میان این گروه از روشنفکران، ما ویژگی عرفانی امام علی را به‌طور روشن می‌بینیم. به‌عنوان نمونه مرحوم طالقانی با اینکه در جبهه مبارزه قاطع بود اما در عین حال قلبی رئوف داشت و در این مهربانی نژاد، قومیت و جنسیت دخالت نداشت. او همه انسان‌ها را یکسان می‌دید و به همه آنها عشق می‌ورزید، به‌طوری‌که زمان درگذشتش حتی پیروان ادیان دیگر از جمله ارامنه ایران به‌طور واقعی و نه با تبلیغات دولتی خود را عزادار دیدند. طالقانی با همین نگاه به همه فرق و گروه‌های اسلامی با عشق و عطوفت و دوستی نگاه می‌کرد. دکتر سبحانی الگوی دیگری است که همین ویژگی‌ها را داشته است. کسی نیست که از نزدیک با او آشنایی یا ارتباط داشته و تحت تاثیر جاذبه معنوی برخاسته از عشق به همه انسان‌ها قرار نگرفته باشد. ما همین خصوصیت را در مورد مهندس بازرگان می‌بینیم. بازرگان حتی در میان مخالفان خود وجوه مثبت آنان را بیش از وجوه منفی‌شان می‌دید. در بسیاری از موارد همین نوع نگاه بازرگان باعث شده بود تا او بتواند مخالفان خود را آرام سازد. دکتر چمران نیز در عین حالی که يك رزمنده سلحشور استثنایی در تاریخ مبارزاتی انقلاب ایران محسوب می‌شود اما همزمان متاثر از همان پدیده عشق و الگو قرار دادن علی(ع) يك عارف در صحنه عمل بود. و اما علی شریعتی که به‌شدت شیفته شخصیت علی(ع) است، ابعاد عرفانی خود را در کویریات به‌خوبی نشان داده است. اثر «کویر» آینه تمام‌قدی است که شخصیت، ذهنیت و روحیات علی شریعتی را نشان می‌دهد. به عبارتی شریعتی در يك جا به عنوان يك متفکر، جامعه‌شناس و مبارز اجتماعی مطرح می‌شود و در جای دیگر منهای همه اینها؛ فقط خود علی شریعتی است. بنابراین یکی از ویژگی‌های بارز جریان روشنفکری دینی امتناع از قبول خشونت، اعمال خشونت لفظی یا فیزیکی در برابر مخالفان بوده است؛ ویژگی‌ای که متاثر از همان عشق به معنای يك پدیده انسانی و متعالی است. از همین‌رو جنبش روشنفکری دینی علی الاطلاق با الهام از قرآن و سنت رسول گرامی و روش امام علی و سایر امامان با هرگونه اعمال خشونت در مناسبات اجتماعی و سیاسی مخالف بوده و هست. در دنیای اسلام، اسلام‌گرایانی هستند که قرائت بسیار خشنی از دین دارند. این جریان در کشورهای اسلامی به طالبان و القاعده ختم می‌شوند. راه مقابله با این جریان‌ها که عملاً به ضرر حیثیت و اعتبار اسلام در همان و محل رشد توسعه طبیعی اسلام

در دنیای کنونی هستند، استفاده از روش‌های تخریبی و خشونت نیست بلکه پادزهر آن، روشنفکران دینی و ابعاد عرفانی متأثر از شخصیت والای علی(ع) است □ □

مردم به طرف روشنفکری دینی می آیند

مآخذ و تاریخ؟

ابراهیم یزدی، زمانی از قدرتمندترین چهره های انقلابی کشور بود. حضور موفق وی در کنار امام خمینی در نوفل لوشاتو و پذیرفتن وزارت امور خارجه در دولت مهندس بازرگان، او را در موضع قدرت مندترین مردانشاند، اما وی با همان سرعت که در عرصه سیاسی کشور ظهور کرد، به سرعت هم بی فروغ شد.

یزدی، با دبیرکلی نهضت آزادی پس از فوت مهندس بازرگان، نهضت را وارد فصل جدیدی کرد. وی با بهره جستن از فضای جنبش دوم خرداد، تلاش کرد تا نهضت آزادی را از انزوای خارج کند و با پشتیبانی شعارهای دوم خرداد، به پیگیری اهدافی پرداخت که پیش از این دولت موقت در صدد تحقق آن بود. یزدی اکنون با پیروزی اصول گرایان در انتخابات ریاست جمهوری، به تشکیل جبهه دموکراسی خواهی می اندیشد. دبیرکل نهضت آزادی حتی امیدوار است که محافظه کاران نیز به این جبهه بپیوندند از قدرت گیری بینش از این اصول گرایان جلوگیری کنند. اما مخالفت سازمان مجاهدین انقلاب با پیوستن به جبهه دموکراسی خواهی، سرنوشت جبهه را در هاله ای از ابهام فرو برده است.

آقای دکترم می خواستم در مورد نگاه جریان های سیاسی - اجتماعی ایران به مسئله ی دین با شما گفت و گو کنم. تا قبل از زمانی که مبارزه علنی علیه شاه شروع شود، بیشتر نگاه های سنتی حاکم بود، که حق دخالت زیادی را در عرصه حکومت برای خود قائل نبود. البته به استثنای نگاهی که در عصر مشروطه توسط علامه نائینی و آخوند خراسانی عرضه شد و هیچ گاه به عرصه عمل نرسید و در حد آرمان و آرزو باقی ماند، رشد نگاه دینی به عرصه سیاست و جامعه که مخصوصاً مبارزات نیروهای انقلابی شکل گرفت چه پایه هایی درون اندیشه دینی داشت. به عبارت دیگر دین چه دغدغه هایی را برای مذهبیبونی که معتقد به فعالیت سیاسی بودند، ایجاد می کرد.

در رابطه با ارتباط دین و حکومت باید ۳ مقوله را از هم جدا کنیم. مسئله اول دین و سیاست است. مسئله دوم نهاد دین و نهاد دولت. و بالاخره مسئله سوم رابطه دین و دولت است. اگر ما سیاست را به معنای اداره امور جامعه، دخالت، حضور و مشارکت مردم در سرنوشت خودشان در نظر بگیریم. دین رانمی شود از سیاست جدا کرد. زیرا مردم اگر دیندار باشند با باورهای دینی خود در سیاست دخالت می کنند. اگر بی دین باشند با افکار و اندیشه هایشان دخالت می کنند. بنابراین امکان جدایی دین و سیاست در هیچ شرایطی وجود ندارد. حتی در آمریکای امروز هم این دواز هم جدا نیستند. کلیسای امریکا در سیاست نقش کلیدی دارد و اعمال نظرمی کند. مردم در خلأ زندگی نمی کنند. بالاخره هر کدام از آن ها دارای فکرو اندیشه ای هستند. اما نهاد دین و دولت دو مقوله جدا از هم هستند. از نظر من نهاد دین آن چیزی است که بصورت سازمانی از روحانیت و سامان یافتگی روحانیت است. در تمام ادیان طبقه یا قشری به نام روحانی وجود دارد. معمولاً "در این ادیان، نهاد دین - روحانیت - ادعاهایی دارد و می خواهد به عنوان نماینده دین در دولت

وجود داشته باشد. این مطلب در تجربه اروپا به نام جدایی کلیسا و دولت مطرح شده است. این چنین تفکری منحصر به کشیشان مسیحی نبوده است. در ایران نیز وجود داشته است. در ایران نیز موبد موبدان بود که تاج بر سر پادشاه می گذاشت.

دوره ای در تاریخ اروپا رنسانس بوجود آمد که موجب جدایی کلیسا از دولت شد و کلیسا دیگر حق ویژه ای در ساختار دولت و قدرت نداشت. در میان ما مسلمان ها هم چنین چیزی البته متفاوت با آن چه در مسیحیت است وجود دارد و آن عبارت است از اینکه بخشی از روحانیت بخصوص روحانیت شیعه خود را جانشین و نماینده پیامبر و امام می داند و قدرت سیاسی را حق خود می داند. اما به عنوان یک گروه سیاسی، به چنین نظریه ای اعتقاد نداریم. به اعتقاد ما روحانیت می تواند به عنوان شهروندان یک جامعه در فرایند دموکراسی حضور پیدا کند. و در انتخابات یا در فرایندهای سیاسی حضور و دخالت داشته باشد. اما نه این که به واسطه روحانی بودن مدعی داشتن یک حق ویژه باشد.

آقای یزدی در ایران بر اساس نسبت فعالان اجتماعی و مسئله دین، می توان فعالان اجتماعی را به ۳ دسته تقسیم بندی کرد. یک نگاه، نگاهی است که دخالت همه جانبه را در امور اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار می دهد. یک نگاه تفریطی که دین را در بهترین حالت در حوزه خصوصی به رسمیت می شناسد و یک جریان میانه که به عنوان روشنفکری دینی شناخته می شود. جالب این جاست که هر دوی این دو جریان، دشمن اصلی خود را روشنفکران و میانه روان دینی می دانند. واقعا "دلیل چنین اتفاقی چیست؟"

هویت ما ایرانیها دویزد دارد یکی ایرانیت و دیگری اسلامیت. مردم اگر از وضع موجود زده شوند، دین شان را از دست نمی دهند و به دین خود همچنان وفادار می مانند. بطور مثال شما اگر به ادبیات سیاسی و دینی توجه کنید، به گفته متفکران یک بازگشت به دین در کشورهای اروپایی وجود دارد. بازگشت آن ها امری است که از درون مردم سرچشمه می گیرد. شما نمی توانید این را از جامعه حذف کنید. در ایران نیز این چنین است. ممکن است تعدادی از مردم در باورهای دینی شان تزلزلی بوجود آید، اما اکثریت قریب به اتفاق دین خود را رها نمی کنند. وقتی دین خود را رها نمی کنند پیرو کدام دین می شوند؟ به آن قرآنتی از دین که جریان روشنفکری دینی ارائه می دهد روی می آورند.

امروزه مردم به طرف روشنفکری دینی می آیند. روشنفکری دینی قرآنت انسانی جدیدی را از دین دارد. قرآنتی که سنت گرایان از دین ارائه می دهند متعلق به قرن های گذشته است. بسیاری از سنت های رایجی که به نام دین در جامعه ما وجود دارد، لزوماً ریشه در قرآن ندارد. مردم چنین نگاه هایی رانمی پسندند. کار روشنفکر دینی این است که برای ارزش های دینی، قالب های تازه ای که قابل استفاده در زمان باشند می سازند.

مخالفین دین نیز با ما مشکلی اساسی دارند، زیرا آنها می دانند که اگر شرایط مساوی باشد، گفتمان ما از آن ها خریدار بیشتری دارد. آنها اصل و فرع دین رانمی خواهند. کارنامه حکومت دینی ما قابل نقد است، اما این، دلیل بی دین شدن آن ها نیست. قبل از این هم آن ها دین درستی نداشتند. وقتی ما قرآنتی قابل قبول ارائه می دهیم آنها نیز احساس خطر می کنند.

شاید بهتر است بگوییم شما هم میزبان خروجی های جریان اول و هم میزبان ورودی های بالقوه - جریان دوم به شمار می روید

تجربه نشان می دهد که اگر شرایط اجتماعی این آزادی راداشته باشد و همه آزاد باشند، دریک مسابقه آزاد روشنفکری دینی از همه.

برترمی شود. و به همین دلیل است که هر دو گروه از جانب ما احساس خطر می کنند

استنباط شما درست است.

ولی من روشنفکردینی معتقد نیستم این، تنها نشأت گرفته از شرایط سیاسی ما و مواضعی که روشنفکران دینی اتخاذ کرده اند باشد. بلکه به این دلیل است که ملت ایران به دلایل متعدد، همواره عناصر مثبت فرهنگ های بیرونی را دریافت و با هم ادغام نموده و یک فرهنگ جدید که بسیار غنی و گسترده است را ایجاد کرده است.

با توجه به سوابق مبارزاتی، فکری و سیاسی ای که داشته اید، برای تبدیل تفکر "روشنفکری دینی" به گفتمان غالب کشور، شما کدام گزینه را اولویت قرار می دهید. فعالیت فرهنگی یا فعالیت سیاسی؟

این دو مقوله از هم جدا نیستند. ما دوسرزمین جدا از هم به نام سرزمین سیاسی و سرزمین فرهنگی نداریم. برای روشنفکردینی کار فرهنگی هدفمند است به این معنی که می خواهد انسان ها را تغییر دهد. این کار فرهنگی در قالب یک کار طولانی مدت تغییرات اجتماعی است. کار سیاسی مانیز به این گونه است. ما معتقدیم که جاهای بسیاری این دوجه هم ملحق می شوند. کار فرهنگی جدا از کار سیاسی نیست. دغدغه روشنفکر دینی تغییر جامعه است. می خواهد مقطع کنونی را تغییر بدهد و نمی خواهد که یک مستبد را جایگزین یک مستبد دیگر کند. کار فرهنگی تغییر الگوهای رفتاری مردم است. اگر بخواهیم از استبداد تاریخی خلاص شویم باید این کار را انجام بدهیم. این دو، مرز جدا از همی ندارند و در نهایت از یک آبشخور سرچشمه می گیرند. کار فرهنگی ای که ما انجام می دهیم یک راستای ویژه ای دارد که نهایتاً در خدمت تغییر مناسبات سیاسی در جامعه است.

از نمونه های مهم جریان روشنفکری دینی که توانسته به قدرت برسد حزب عدالت و توسعه در ترکیه است. نسبت نهضت آزادی و دولت مهندس بازرگان با حزب عدالت و توسعه و دولت فعلی ترکیه در چیست؟

حزب عدالت و توسعه در ترکیه نماینده بخشی از روشنفکران دینی در ترکیه هستند. همانطور که در ایران روشنفکری دینی تاریخ دارد در ترکیه نیز چنین است. منتهی روشنفکردینی مواضع خود را متناسب با محیط انتخاب می کند. قرابت دیدگاه های ای حزب با دیدگاه های نهضت آزادی و روشنفکری دینی به گونه ای است که وقتی حزب عدالت و توسعه در ترکیه پیروز شد، آقای قوچانی نوشتند نهضت آزادی ترکیه پیروز شد. این درست است ما هر دو اعضای یک خانواده هستیم، بنابراین تفکرات و نگاهمان به هم نزدیک است.

ارتباطی با این حزب دارید؟

بله، داشته و داریم. البته آن ها از درون مذهبی متفاوت با ما (سنی) آمدند. اما قرائت ما از دین به هم فوق العاده نزدیک است. آقای رجب طیب اردوغان نیز مانند ما واقع بینانه به قدرت نگاه می کند. ایشان برای اینکه به مردم ترکیه بفهماند که اسلام می تواند این خدمات را بدهد، می گوید من می توانم این خدمات را

ارائه بدهم. به اعتقاد ما مردم باید خودشان دینشان را حفظ کنند. مردم دولت را انتخاب نمی کنند که دینشان را برای آن ها حفظ کند.

ادراك آگاهانه در جانوران
بررسی داستان قرآنی مور، هدهد و سلیمان
بهار ۱۳۸۴

فهرست مطالب

مقدمه

بخش اول - ادراك آگاهانه مور و هدهد

۱- مور و سلیمان

□ □ ۲- هدهد و سلیمان

۳- دیدگاه‌های مفسرین درباره داستان مور، هدهد و سلیمان

۴- دیدگاه مفسرین درباره ادراك آگاهانه حیوانات

□ □ ۵- انسان و جانوران

بخش دوم - بررسی علمی رفتارهای فردي و جمعی مورچه‌گان

۱- حشرشناسی مورچه‌گان

۲- کردارشناسی مورچه‌گان

۳- چگونگی ارتباط جانوران، از جمله موران با یکدیگر

بخش سوم - ذهن حیوانات

مقدمه

و فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
(جائیه ۴)

و نیز در آفرینش شما و جانورانی که در زمین

می‌پراکند، نشانه‌هایی برای اهل یقین است □

آیا حیوانات واقعا فکر می‌کنند و آگاهانه و از روی اختیار عمل می‌کنند یا رفتارشان تحت تاثیر غریزه و به طور غیرارادی و بدون شعور است؟ آیا حیوانات با هم سخن می‌گویند و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازند، و چنانچه این طور است چگونه زبانی دارند و ارتباطشان چگونه است؟

اهمیت این بحث از آنجا است که قرآن مجید واکنش آگاهانه موران به تهدیدهای محیط پیرامونی و گفتگوی حضرت سلیمان با پرندگان و هدهد و گزارش هدهد از مشاهداتش درباره ملکه سبا را مطرح ساخته است. در وری این داستان‌ها، پیام‌هایی وجود دارند. اما لازمه فهم آن پیام‌ها، فهم خود این داستان‌ها می‌باشد. در این نوشته در بخش اول، ابتدا به بررسی اجمالی آیات مربوطه می‌پردازیم و سپس در بخش دوم دستاوردهای علمی در پیرامون شعور، آگاهی و درک حیوانات را توضیح می‌دهیم □

بخش اول - ادراك آگاهانه مور و هدهد

۱- مور و سلیمان □

در آیات ۱۸ و ۱۹ سوره نمل آمده است که: " حَتَّىٰ إِذَا اتَّوَّا عَلَيَّ وَ ادَّ النَّمْلُ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ - فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا □ □ "

"تا آنجا که (سلیمان و لشگریانش) به وادی مورچگان رسیدند، موری خطاب به سایر موران گفت به داخل خانه‌هایتان بروید، مبادا سلیمان و لشگریانش شما را ناآگاهانه زیر پا گیرند، سلیمان از این گفتار مور به خنده افتاد □"

این آیات حاکی از آن است که مورچگان، اولاً وضعیت محیط زیست خود و حوادث پیرامونی را درک می‌کنند و نسبت به آنها آگاهانه واکنش نشان می‌دهند و دوراندیشی می‌نمایند، ثانیاً مورچگان احساس تعلق اجتماعی دارند، به محض درک خطر به همه اعضای جامعه خود هشدار می‌دهند، ثالثاً مورچگان با هم سخن می‌گویند، یا به عبارتی يك نظام ارتباط جمعی در میان مورچگان وجود دارد و به نوعی می‌توانند با یکدیگر ارتباط فردی و جمعی برقرار سازند، رابعاً سلیمان با زبان گفتگوی مورچگان آشنا بود و سخنان مورچه‌ای خطاب به سایر مورچگان را شنید، فهمید و واکنش نشان داد □

۲- هدهد و سلیمان □

در آیات ۲۰ تا ۲۴ سوره نمل آمده است که سلیمان ابتدا سراغ هدهد را می‌گیرد: " وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) " در میان پرندگان جستجو کرد و گفت چرا هدهد را نمی‌بینم. آیا از غائب شدگان است؟"

هدهد - که در فارسی به آن شانه به‌سر یا پوپک و همچنین مرغ سلیمان گفته می‌شود، با کمی تاخیر حاضر می‌شود و خبر می‌دهد که: " فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (۲۲) - درنگش به درازا نکشید. بیامد و گفت: به چیزی دست یافته‌ام که تو دست نیافته بودی و از سبا برای خبری درست آورده‌ام □. هدهد سپس، مشاهدات خود را گزارش می‌دهد: " إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) - زنی را یافتم که بر آنها پادشاهی می‌کند؛ از هر نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد □

- وَجَدَتْهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) " دیدم که خود و مردمش به جای خدای یکتا آفتاب را سجده می‌کنند و شیطان اعمالش را در نظرشان بیاراسته است و از راه خدا منحرفشان کرده است. چنان که روی هدایت نخواهند دید □"

سلیمان گزارش او را با شك و تردید تلقی می‌کند (آیه ۲۷)، بنابراین به او ماموریت می‌دهد که نامه‌ای را برای سبا ببرد و نزد او ببیند (آیه ۲۸)، واکنش‌های او را ملاحظه کند و سپس برگردد و گزارش بدهد - هدهد ماموریت خود را انجام می‌دهد و برمی‌گردد و گزارش می‌کند که: سبا نامه سلیمان را برای بزرگان قومش خواند (آیات ۳۰ و ۳۱) از آنان خواست که درباره نامه سلیمان به او مشورت بدهند (آیه ۳۲)، آنها هم پاسخ‌هایی دادند (آیه ۳۳)، سپس ملکه سبا راحل‌های خود را مطرح ساخت و بزرگان قوم نظرات وی تایید کردند. (آیات ۳۴ و ۳۵)

این آیات حاکی از آن است که اولاً سلیمان زبان پرندگان را می‌دانست و پرندگان نیز می‌توانستند با وی سخن بگویند؛ ثانیاً هدهد، توانایی فهم گفتگوی انسان‌ها و ادراک آگاهانه عقاید و رفتارهای آنان را داشت؛ ثالثاً می‌تواند مشاهدات خود را به خاطر بسپارد و سپس آنها را بازگو کند □

آیا داستان سلیمان با موران و هدهد را باید در سطح يك داستان و مثل تلقی کرد؟ و تنها به «پیام‌های» نهفته در وراي این داستان، و نه خود داستان توجه کرد، یا آن که علاوه بر پیام‌های نهفته در داستان، به موضوع داستان، یعنی رفتار حیوانات و شناخت و فهم و ادراک آگاهانه آنان، در این مورد موران و هدهد، پرداخت. داستان‌های قرآن کریم بی‌تردید لایه‌های معنایی متعدد تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی دارند. اما برای فهم مطالب و پیام‌ها بعضاً مثال‌هایی زده شده است؛ باید بررسی کرد که آیا این مثال‌ها در جهان خارج و واقع، واقعیت هم دارند یا خیر؟ □

۳- دیدگاه مفسرین درباره داستان مور، هدهد و سلیمان □

مفسرین قدیم و جدید قرآن کریم، براساس بحث‌های کلامی پیرامون آیات سوره نمل نظریه‌پردازی‌هایی کرده‌اند که بعضاً با دستاوردهای علمی جدید هماهنگی دارد ولی در مواردی هم مبنا یا توجیه علمی ندارد، یا تا کنون به دست نیامده است □

علامه طباطبایی، صاحب المیزان، در ذیل آیات ۱۸ و ۱۹ سوره نمل به نقل از بعضی مفسرین آورده است که وادی نمل در نقطه بلندی بوده، به طوری که گفته‌اند در یک وادی در شام قرار داشته و بعضی دیگر گفته‌اند در طائف بوده و بعضی محل آن را در بالای یمن دانسته‌اند، که همه این نقاط کوهستانی و بلند است. □

طباطبایی سپس نظر فخر رازی، صاحب تفسیر کبیر، را نقل می‌کند که:

"خدای تعالی همه این اصناف را لشکریان او قرار داد و این وقتی ممکن است که آن جناب بتواند به همه این اصناف بر طبق دلخواه خود فرمان دهد و تصرف کند و این نیز وقتی ممکن است که همه آن اصناف عقل داشته باشند، چون تا عقل نباشد تکلیف صحیح نیست. و یا اگر عقل درست و حسابی نداشته‌اند، حداقل باید به قدر یک کودک که نزدیک به حد تکلیف رسیده عقل داشته باشند، و از همین جهت است که ما گفتیم، خدای تعالی در روزگار سلیمان مرغان را عاقل کرد. و بعد از دوره او دوباره به صورت اولشان یعنی همان حالی که الان در زمان ما دارند برگردانید. چه اصناف حیوانات در دوره ما عقل ندارند، هر چند که هر یک در پیشبرد هدف‌های زندگی خود و به دست آوردن حوائج خود یا حوائج مردم ملهم به دقایق حیرت‌انگیز است مانند زنبور عسل و غیر آن □ □ □"

طباطبایی سپس می‌افزاید: این بود گفتار رازی، که وجوه ضعف و اشکالاتی که بر گفته وی وارد است احتیاجی به بیان ندارد. علامه طباطبایی اگر چه در ذیل بحث پیرامون آیات سوره نمل در مورد مور و هدهد جز آنچه در بالا اشاره شد نظری نمی‌دهد، اما در تفسیر آیه ۳۸ سوره انعام به داستان مور و سلیمان اشاره دارد و می‌نویسد:

"خدای تعالی از پاره‌ای از حیوانات لطائفی و دقایقی از هوشیاری حکایت کرده که هیچ دست کمی از فهم و هوش انسان متوسط‌الحال در فهم و تعقل ندارد، مانند داستانی که از مورچه و سلیمان حکایت کرده و نیز مانند مطالبی که از قول هدهد و داستان غایب شدنش حکایت کرد □"

سایر مفسرین هم درباره این دو آیه سخنانی گفته‌اند، اما به اصل مسئله، یعنی امکان و احتمال ادراک آگاهانه حیوانات نپرداخته‌اند. به عنوان مثال میبیدی در تفسیر آیه ۱۸ از سوره نمل می‌نویسد □

گفته‌اند که در سخن مورچه با اصحاب خویش ده جنس کلام است: اول نداء، دیگر تنبیه، سوم تسمیه، چهارم امر، پنجم نص، ششم تحذیر، هفتم تخصیص، هشتم تعمیم، نهم اشارت و دهم عذر. اما نداء آن است که گفت یا، تنبیه: ایها، تسمیت: النمل، امر: ادخلوا، نص: مساکنکم، تحذیر: لایحظمنکم، تخصیص: سلیمان، تعمیم: و جنوده، اشارت: و هم، عذر: لایشعرون □

و گفته‌اند که سلیمان اول که در مورچگان نگرست به چشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جثت ایشان، که همچون گاومیش بودند به بزرگی، پس سلیمان انگشتی خویش به آن مهتر ایشان نمود، به تواضع و خضوع پیش آمد و خویشان را بیفکند، آن که سلیمان او را گفت که: مورچگان بسیارند، ولی جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری. ایشان سه صنفند: صنفی در کوه‌ها و وادی‌ها مسکن دارند، و صنفی در ده‌ها، و صنفی در شهرها. سلیمان گفت لختی از ایشان بر من عرضه کن. گفت زمانی توقف کن در این موضع تا من ایشان را خبر دهم و بیرون می‌آمدند و می‌گذشتند. هفتاد روز بر آن صفت می‌گذشتند. سلیمان گفت آیا لشکر آنها به پایان رسید □ □ □ □

پادشاه مورچگان جواب داد تا روز قیامت تمام نخواهد شد. سپس سلیمان از ورود سربازانش به مساکن مورچگان خودداری کرد □

هنگامی که سلیمان به سرزمین مورچگان وارد شد: «باد سخن مورچه از مسافت سه میل به گوش وی برسانید که گفت ای مورچگان به داخل مساکن خود بروید» سلیمان را خوش آمد سخن آن ملک موران و حسن سیاست وی بر رعیت خویش و شفقت بردن بر ایشان. آنگاه گفت بیارید این ملک موران را بیاوردند. او را دید بر لباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران. سلیمان گفت آن سخن از کجا گفتی که: لایحظمنکم سلیمان و جنوده؟ حلم ما به شما کجا رسیدی. شما در صحرا و ما در هوا و نیز دانسته‌ای که پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرو نگذارم و بر ضعفا و غیر ایشان ظلم نکنم و لشگریان را نگذارم که شما را بکوبند. آن ملک موران جواب داد که: من خود عدل تو دانسته‌ام و شناخته و عذر تو انگیزته که گفتم: و لایشعرون. اما آنچه می‌گویی که حطم ما به شما چون رسد و شما در صحرا و ما در هوا، بدان که من بدان سخن حطم دل می‌خواستم، بترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا و نعمت دنیا خواهند و از سر و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه و منزل اغنیا نبیند □

□□□□ سلیمان گفت: ترا لشکر چند است؟ گفتا من ملک ایشانم و چهل هزار سرهنگ دارم و زیردست هر سرهنگی چهل هزار عریف، هر عریفی را هزار مور. گفت چرا بیرون نیاری ایشان را و بر روی زمین نروید. گفت: یا سلیمان ما را مملکت روی زمین می‌دادند و ما نخواستیم و زیرزمین اختیار کردیم تا به جز الله کسی حال ما نداند □□

گفت: یا سلیمان از عطاها که الله ترا داد. یکی بگویی. گفت باد مرکب ما ساخته، غدوها شهر و رواحها شهر، گفت یا سلیمان دانی که این چه معنا دارد. یعنی که هر چه ترا دادم از این مملکت دنیا. همچون بادست، در آید و نپاید و برود □□□

۴- دیدگاه مفسرین درباره ادراك آگاهانه حیوانات

مفسرین سنتی قرآن، اگر چه پیرامون آیات سوره نمل و رفتار مورچه و هدهد، اظهارنظرهای چندانی نکرده‌اند، اما در تفسیر آیه ۳۸ سوره انعام مطالبی را درباره شعور و آگاهی حیوانات، به طور عام، مطرح نموده‌اند □

در آیه ۳۸ سوره انعام آمده است که:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَيَّ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

□ هیچ جنبه‌ای روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با بال‌های خود در هوا نمی‌پرد مگر آن که چون شما امت‌هایی هستند - ما در این کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم و سپس همه را در نزد پروردگارشان گرد می‌آورند. □

علامه طباطبایی ابتدا چهار واژه کلیدی دابه، طائر، امت و حشر را توضیح می‌دهد □:

- دابه هر حیوانی را گویند که بر روی زمین بجنبد □

- طائر هر حیوانی را گویند که با دو بال خود در فضا شناوری کند

- امت به معنی جماعتی است از مردم که اشتراک در هدف واحد مانند دین و یا سنت واحد و یا وحدت در زمان و مکان آنان را مجتمع ساخته باشد □

- حشر به معنای کوچ دادن جمعی است از جایی به جایی و یا بسیج دادن جمعی است به سوی جنگ و امثال آن □

دو واژه اخیر یعنی امت و حشر، موجب بحث پیرامون سرشت و طبیعت حیوانات توسط طباطبایی شده است □

"این آیه خطابش به مردم است و می‌فرماید، حیوانات زمینی و هوایی همه امت‌هایی هستند مثل شما مردم و معلوم است که این شباهت تنها از این نظر نیست که آنها هم مانند مردم دارای کثرت و عددند. چه جماعتی را به صرف کثرت و زیادی عدد امت نمی‌گویند، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می‌شود که یک جهت جمعی این کثیر را متشکل و به صورت واحدی درآورده باشد و همه یک هدف را در نظر داشته باشند، حالا چه آن هدف اجباری باشد یا اختیاری □ □ □"

اما به نظر طباطبایی، به کار بردن واژه حشر در آیه «ثم الي ربهم يحشرون» برای تمامی موجودات، اعم از زمینی و هوایی، حاکی از اشتراک مهم دیگری در امت بودن موجودات زنده می‌نماید، و آن بازگشت به سوی خدا، نظیر سرنوشت نهایی آدمیان می‌باشد □

طباطبایی بر اساس این آیه و آیه ۵ سوره تکویر: «و اذا الوحوش حشرت»، می‌نویسد: «نه تنها انسان و حیوانات محشور می‌شوند، بلکه آسمان‌ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگ‌ها و بت‌ها و سایر شرکایی که مردم آنها را پرستش می‌کنند و حتی طلا و نقره‌ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده همه محشور خواهند شد». و این که: «حشر حیوانات هم شبیه حشر انسان است، آنها هم مبعوث شده و اعمالشان حاضر گشته بر طبق آن پاداش و یا کیفر می‌بینند □ □ □

این نوع درک از حشر، به معنای «جمع کردن افراد و آنها را از جای کردن و به سوی کاری بسیج دادن» جالب است اما نیاز به بحث جداگانه و مستقل دارد □

علامه طباطبایی، اما با این مقدمه به این نتیجه می‌رسد که چون: ملاک حشر و بازگشت به سوی خدا در آدمیان، «جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری، که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشان می‌دهد، چیز دیگری نیست»، پس: «حیوانات هم مانند انسان دارای آرا و عقاید فردی و اجتماعی هستند، و حرکات و سکناتی که در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می‌دهند همه بر مبنای آن عقاید است». او سپس اضافه می‌کند که: «مطالعه زندگی حیوانات شکی برای انسان باقی نمی‌گذارد که حیوان نسبت به حوائجش و این که چگونه می‌توان آن را برآورده ساخت دارای شعور و آراء و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع مضار و

می‌دارد □ □ □

علاوه بر این، طباطبایی معتقد است که □ □ □

"حیوانات نیز مانند آدمیان تا اندازه‌ای از موهبت اختیار بهره دارند. البته نه به آن قوت و شدتی که در انسان‌های متوسط هست ... در نفوس حیوانات هم حقیقتی به نام اختیار و استعداد حکم به سزاوار و غیرسزاوار هست" □ □

طباطبایی همچنین با استناد به آیه ۳۸ سوره انعام، جمع‌بندی می‌کند که □ □

□ تأسیس اجتماعی که در بین تمامی انواع حیوانات دیده می‌شود، تنها به منظور رسیدن به نتایج طبیعی و غیر اختیاری مانند تغذیه و نمو و تولیدمثل، که تنها محدود به چهار دیوار زندگی دنیا است نبوده، بلکه برای این تأسیس شده که هر نوعی از آن مانند آدمیان بقدر شعور و اراده‌ای که دارد به سوی هدف‌های نوعیه‌ای که دامنه‌اش تا بیرون این چهار دیوار، یعنی عوالم بعد از مرگ هم کشیده شده است، رهسپار شده و در نتیجه آماده زندگی دیگری شود، که در آن زندگی سعادت و شقاوت منوط به داشتن شعور و اراده است □ □ □

می‌باید نیز در تفسیر آیه ۳۸ سوره انعام آورده است.

"و ما من دابه فی الارض و لاطائر: جمله حیوانات که آفریده‌اند از این دو حال بیرون نیست: یا رونده است یا پرنده. و همه گروه گروه چون شما اند، که همه را روزی می‌باید و داشت می‌باید و جفت می‌باید و وطن می‌باید و امم امثالکم - یعنی فی الخلق و الموت و البعث و درخواست که رب الغره جانوران را چهار علم داده: صانع خویش را دانند، و جفت خویش را شناسند، و دشمن خویش را دانند، و روزی خویش را دانند □ □"

اما علی(ع) در نهج البلاغه، با نگاهی عارفانه زندگی مورچگان را مورد توجه قرار داده است □

آن ذات والایی را تسبیح گویم که پایه‌های وجودی تمامی جانوران را، از مور و پشه تا نهنگ و فیل مستحکم و استوار ساخت □

آیا کوچکترین آفریدگار رانمی‌نگرید که چگونه آفرینشش را کامل و پیوندهایش را استوار کرده است، چشم و گوشش را گشوده، پوست و استخوانش را ساخته و پرداخته است؟

این مور ریز نقش را بنگرید که با همه نمود خرد و ناچیزش که به سختی دیده می‌شود و اندیشه نیز درکش نمی‌کند، چگونه مسیر خویش را می‌پیماید و برای فراهم کردن روزیش می‌کوشد و دانه را به لانه خویش می‌کشد و در جایگاهش ذخیره می‌کند، بدینسان در فرصت تابستان برای زمستانش و در حال برای آینده‌اش آذوقه می‌اندوزد □

بدین گونه در نظام هستی روزیش تضمین شده است و به فرا خور از آن بهره‌مند است و شگفت این که در زیر صخره‌های سنگین و سنگ‌های سخت نیز، خدای منان از این حیوان غافل نمانده است. هم ذات دادگر، به پاس تلاشش از پاداشی در خور محرومش نخواست است □

حال اگر به دیگر ابعاد وجودی این حیوان از مجاری بلعیدن غذا و پرزهای دستگاه گوارش، و چشم و گوش‌هایی که سرش را کامل می‌کند بیندیشی، با تمامی وجود و استعدادت شگفتی زده می‌شوی و از توصیفش به ستوه می‌آیی. پس برتری مطلق او را است که این پدیده شگرف را بر دست و پاهای

نازکش استوار می‌بخشید و بنیاد وجودش را بر این چهار ستون موئین بنا نهاد، بی آن که در سرشتش آفریننده دیگری را شرکت دهد و در آفرینشش توانمندی دیگری یاریش رساند □ □ □ □

نگاه علی(ع) و به تبعیت از او، میبیدی، به زندگی موران نگاهی عارفانه به لایه‌های معنایی داستان، در چارچوب این آیه قرآنی که: *وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبْنِي مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ* (جائیه ۴) و اسبابی برای شناخت جهان و هستی است □

۵- انسان و جانوران □

فهم گفتگوی جانوران با یکدیگر و ایجاد ارتباط کلامی با آنان یکی از مشغولیت‌های ذهنی انسان از قدیمی‌ترین ایام می‌باشد. انسان در ذهن خود و در تخیلات انفعالی و اختراعی خود با جانوران پیرامون خود سخن‌ها گفته، و از قول آنان کتاب‌ها و داستان‌ها نوشته، است. کلیله و دمنه و داستان‌های ازوپ □ □ Aesop □ شاید از قدیمی‌ترین آثار نوشتاری انسان درباره جهان جانوران می‌باشند که هر کدام مستقل از دیگری، اولی در هند و دومی در یونان به وجود آمده و به بسیاری از زبان‌های رایج جهان ترجمه شده‌اند □

در داستان‌های کلیله و دمنه، حیوانات نظیر انسان‌ها با هم سخن می‌گویند، حیل‌گری می‌کنند، می‌جنگند و صلح می‌کنند. در اشعار عرفای بزرگ نیز گفتگوی انسان با حیوانات و حیوانات با یکدیگر جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. نظیر منطق‌الطیر، بلبل‌نامه و شترنامه عطار نیشابوری. پربیننده‌ترین برنامه‌های تلویزیونی در سراسر جهان فیلم‌های کارتونی است که در بسیاری از آنها موضوع اصلی روابط دوستی یا خصمانه میان حیوانات است. در این فیلم‌ها، حیوانات نظیر انسان‌ها، درک آگاهانه از محیط پیرامونی خود دارند و هوشیارانه رفتار می‌کنند. این داستان‌ها و فیلم‌ها، همه ساخته و پرداخته ذهن و تخیل اختراعی انسان نیست. برخی از آنها انعکاس واقعیت‌هاست. لاسی نام یک سگ هوشمندی است که از او فیلم‌ها ساخته شده است و ادراک آگاهانه این سگ از محیطش را نشان می‌دهد □

در داستان کلاغ و کوزه آب، کلاغ تشنه وقتی به کوزه آبی می‌رسد که دهانه آن تنگ و سطح آب پایین است و نمی‌تواند از آب استفاده کند، با درک موقعیت از شن‌های بیابان بر می‌دارد و به کوزه می‌ریزد تا سطح بالا آب بیاید و بتواند رفع عطش نماید. داستان تاجر و طوطی مولوی نیز نظیر همین نکات را از حیوانات منعکس می‌سازد □

اینگونه داستان‌ها و اشعار در ادبیات تمام ملت‌ها دیده می‌شود. گویی این نوع ادبیات و رابطه میان انسان و جانوران یک پدیدار عام انسانی است. بخشی از این پدیدار انعکاس کنجکاو انسان در فهم رویدادهای محیط پیرامونی‌اش، به خصوص درک ذهن حیوانات و بخش دیگر محصول تجربه زندگی در کنار جانوران است. زندگی مشترک میان انسان و جانور موجب ایجاد نوعی رابطه عاطفی متقابل می‌گردد. در این زندگی مشترک، هر یک از آنها می‌توانند به طور نسبی و براساس تجربه با دیگری ارتباط برقرار ساخته و مقصود و منظور و نیاز یا احساس درونی خود را منعکس و منتقل سازند □

اما هیچکدام نمی‌توانند آنچه را در ذهن خود دارند به دیگری منتقل سازد یا آنچه را در ذهن دیگری می‌گذرد درک نماید. در هر حال ارتباط و تعامل ذهنی انسان با جانوران لذت‌بخش و سرگرم کننده و بعضاً آموزنده می‌باشد □

البته ارتباط انسان با جانوران بخشی از ارتباط او با محیط زیستی اش می باشد و به هیچوجه محدود به حیوانات نمی شود. انسان گاه اشیاء اطراف خود را، اعم از جاندار یا بی جان، مورد خطاب قرار می دهد، با آنها رابطه عاطفی یک جانبه برقرار می سازد تا آنجا که حتی وابستگی عمیق روحی و روانی پیدا می کند، و آنها را می پرستد!! با کوه، رودخانه، درختان، حتی یک قطع سنگ سخن می گوید. داستان سنگ صبور را همه شنیده و خوانده ایم. بی تردید داستان های واقعی فراوانی از ارتباط ذهنی متقابل میان انسان و حیوان به ثبت رسیده است □

بخش دوم: بررسی علمی رفتارهای فردی و جمعی مورچگان

در آیات مورد نظر در سوره نمل، هم داستان موران و هم هدهد و فهم و ادراک آنان از محیط و مشاهدات آنان مطرح است. تجربه انسان با پرندگان به مراتب وسیع تر و گسترده تر از مورچگان است. انواع و اقسام داستان ها، بعضا واقعی و عینی، از ادراک آگاهانه و رفتار هوشمندانه پرندگان نوشته است. مطالعات دقیق علمی نیز فراوان صورت گرفته است. اما در این مقاله ما به بررسی رفتار فردی و جمعی مورچگان می پردازیم. بررسی رفتارهای پرندگان، و در این مورد خاص، هدهد را به فرصت دیگری موکول می کنیم □

۱- حشره شناسی مورچگان □

مورچه ها تیره خاصی از راسته حشرات نازک بالان □ □ □ Hymenoptera هستند که به نام علمی □ Formicidae معروف می باشند. بیش از ۱۱۰ هزار نوع از نازک بالان و هشت هزار نوع از موران تا کنون شناسایی شده اند. برخی از کارشناسان، تعداد انواع مورچه ها را تا ۲۰ هزار هم گزارش کرده اند. ویلسون که تمام عمر خود را به مطالعه در زندگی موران گذرانیده است تعداد آنها را بالغ بر بیش از ۵۰ درصد کل حشرات و فراوان ترین موجود روی زمین می داند. فراوانی مورچگان شاید ارتباط نزدیکی با سبک زندگی و مجتمع های سازمان یافته آنان داشته باشد. اعضای هر یک از مجتمع های مورچگان، به طور بسیار دقیقی هماهنگ با هم عمل می کنند. کارگران جستجوگر غذا، تنها برای تهیه غذا در اطراف لانه نمی چرخند. آنها اعضای یک شبکه قوی سازمان یافته هستند که آماده حمله به هر منبع غذایی و یا حمله به هر گروه رقیب می باشند. این ارتش سازمان یافته در یک رقابت شدید دایم با سایر موجودات برای دستیابی به غذا، در روی زمین یا در بالای درختان قرار دارد. مورچگان در تمام دنیا به جز در دو قطب شمال و جنوب پراکنده می باشند. اما بیشتر در نقاط گرمسیر زندگی می کنند. مورچه هایی که در صحرا زندگی می کنند، معمولا لانه های خود را، نظیر برخی دیگر از حشرات، از جمله موریانه، در زیر زمین درست می کنند. این امر علل زیست شناختی دارد و برای تطبیق با شرایط محیط زیست و ادامه حیات موجود شکل گرفته است. کمبود آب در صحرا، تابش شدید نور خورشید موجب تبخیر آب بدن موجوداتی که روی زمین زندگی می کنند، می شود. در برخی از حیوانات، تطابق زیستی با محیط گرم و بی آب صحرا به صورت تغییر در اندام ها رخ می دهد. به عنوان مثال، شتر حیوانی است که می تواند ساعت ها و فرسنگ ها بدون آب در صحرا حرکت کند. دانشمندان فرانسوی که رفتار شترها را در صحرای جنوب الجزایر مطالعه می کردند، متوجه شدند، که ساربان ها، قبل از حرکت کاروان، آب فراوانی به شترها می دادند و سپس فرسنگ ها در صحرای داغ و سوزان، بدون آب سفر می کردند. نکته این بود که این آب کجا ذخیره می شود؟ و شترها در صحرا، از کدام منبع، نیاز بدن به آب

را تامین می‌کردند. آنها در پژوهش‌های خود پی بردند که وقتی شتر آب فراوانی می‌خورد، غده چربی بالای گردن شتر بزرگ می‌شود. در واقع سیستم زیستی در شتر به گونه‌ای با محیط تطبیق داده شده است که قادر است هر یک مولکول آب را در یک مولکول چربی ذخیره نماید. در طول سفر در صحرا، با مصرف هر مولکول چربی ذخیره شده در غده چربی شتر علاوه بر تامین انرژی، یک مولکول آب را نیز آزاد می‌کند. به این ترتیب نیاز شتر به آب در صحرا تامین می‌شود □ □

اما زندگی در صحرا و تحت تابش نور بر پوست بدن موجودات زنده اثر می‌گذارد و موجب جهش‌هایی در زنجیره □ □ □ اسید دی اکسی ریبونوکلیک - عامل وراثت) موجودات زنده می‌گردد، که ممکن است موجب پیری زودرس پوست و یا انواع سرطان‌های پوستی بشود. بنابراین حشرات اجتماعی که در صحرا زندگی می‌کنند، لانه‌های خود را در زیر زمین می‌سازند تا تأثیرات نور خورشید بر نظم زندگی را به حداقل برسانند. چرخه زندگی موران شامل چهار مرحله است. تخم، لارو، نوزاد و بالغ. این چرخه حدود ۸ تا ۱۰ هفته طول می‌کشد. طول طبیعی موران از ۲ تا ۲۵ میلی‌متر است. و به رنگ‌های زرد، قهوه‌ای، قرمز و سیاه، بعضاً متالیک شفاف، دیده شده‌اند □

مورچه‌ها معمولاً یک سر بزرگ، یک شکم باریک و بیضوی شکل دارند که به سر چسبیده است. تمام انواع مورچگان از نظر هوش و غریزه بسیار قوی و نظیر زنبور عسل به طور دسته جمعی، در مجتمع‌هایی بسیار سازمان یافته زندگی می‌کنند. زندگی اجتماعی مورچگان، نظیر زنبور عسل و موریانه، پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین در جهان حشرات است □

در مجتمع مورچگان، تقسیم کار جدی و انعطاف ناپذیر حاکم است. در این مجتمع‌ها، مادر یا ماده‌سالاری حاکم است و مورچه‌های ماده نقش‌های اساسی در مدیریت جامعه مورچگان دارند. کارگران لانه‌ها نیز ماده می‌باشند. ملکه فقط تخم می‌گذارد. در هر یک از مجتمع‌های مورچگان از میان مورچه‌های نر، عده‌ای هم سرباز مامور دفاع از لانه هستند که اندازه آنها از موران معمولی کمی بزرگتر است. در فصل معینی، مورچه‌های بالدار نر و ماده تولید می‌شوند. و با این بالها برای جفت‌گیری به فضا پرواز می‌نمایند. این نرها عمرشان محدود به دو هفته است و بلافاصله پس از جفت‌گیری می‌میرند. اما ملکه بلافاصله بعد از جفت‌گیری به زمین برمی‌گردد زیرا بال‌هایش می‌پزدانند. و ملکه در لانه جدید تخم‌ریزی می‌کند. نوعی از مورچگان (مورچه کریپتوسرکوسس)، لانه خود را در چوب‌ها و یا درختان توخالی با یک در ورودی مدور درست می‌کنند. مورچه‌های نگهبان به طور منظم در برابر در ورودی پاسداری می‌کنند. نگهبانان نسل خاصی از مورچه‌ها هستند که سرشان نظیر یک دوشاخه برق است که درست قالب سوراخ در ورودی است. نگهبانی بعد از چند ساعت پاسداری تعویض می‌شود. شهروندان هر یک از این مجتمع‌ها به هنگام ورود به لانه، با علائمی که از شاخک‌های آن برمی‌خیزد، خود را معرفی می‌کنند و سپس وارد می‌شوند. نگهبانان به هیچ کار دیگری نمی‌پردازند. یعنی از دست آنها کار دیگری بر نمی‌آید. مورچه‌های کارگر که عمری بین ۸ تا ۱۰ ماه دارند، وظیفه جمع‌آوری دانه و مواد غذایی، حفر لانه و نگهداری از تخم‌ها و مراقبت نوزادان را بر عهده دارند □

نوعی از مورچگان کارگر، کارشان فقط خوردن غذا، برای انبار کردن آن است. آنقدر می‌خورند که شکمشان باد می‌کند و نمی‌توانند راه بروند. در مواقع کمبود غذا، مورچه‌ها از شکم این کارگران تغذیه می‌کنند □ □

مورچه‌ها انواع بسیار زیادی دارند که به نام‌های مختلفی خوانده شده‌اند؛ نظیر مورچه نجار یا Carpenter □□ به نام علمی □□ Camponotus □□، موری سیاه و دراز در امریکای شمالی، مور خیاط یا نساج - بافنده Weaver ant □□ با نام علمی □□□□ Tetramorium؛ مورچه‌ای با نام علمی □□ Dolichodrus که از فضولات حیوانات برای خود لانه می‌سازد و مورچه آتش □□ Solenopsis Saeviassima □□

نوعی از مورچه‌ها گوشت‌خوار و خطرناک هستند. معمولاً به هدف خود به طور دسته‌جمعی حمله می‌کنند و هر جانوری را که غافلگیر کنند به زودی از پای درمی‌آورند. و همه اعضای او را می‌خورند و اسکلتی از آن بر جای می‌گذارند. در فارسی (عربی) مورچه‌ها را بر حسب شکل ظاهری آنها نامگذاری کرده‌اند. دهخدا، حداقل نام بیش از ۲۰ نوع مورچه را ذکر می‌کند. متأسفانه هنوز مطالعه جدی پیرامون انواع مورچه‌های ایران، مشخصات و نامگذاری علمی آنها صورت نگرفته است. اسامی برخی از مورچه‌های ایرانی به روایت دهخدا از این قرار است: دعاع، برای مورچه‌های سیاه بازو؛ عققان یا خرناء برای مور سرخ؛ جثله برای مور بزرگ سیاه؛ جداله برای مورهای ریز که پا درآورده باشند؛ دعاع یا جغل برای موران و مورچه‌های سیاه؛ مور سوار یا عقیفان برای مورچه‌های دراز پا، که در مقابر و خرابه‌ها دیده می‌شوند؛ اجمان برای مورهای سیمین یا نقره فام؛ مورچه سفید برای موریان (موریانه از انواع مورچه محسوب نمی‌گردد) □□□

یک نوع مورچه به نام مورچه آتش □□□ Fire ants □□، از مهاجم‌ترین و متجاوزترین حیوانات شناخته شده است. در مجتمع این مورچه‌ها، هزاران مورچه کارگر نیش‌زن و زهر آلود وجود دارند که به هنگام حمله تمامی آنها به طور دسته‌جمعی و کاملاً سازمان یافته شرکت می‌کنند. مورچه‌های آتش خود به چهار گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه آنها مورچه‌های اسیر و برده‌گیر □□ Slave making ants □□ می‌باشد □

نوع دیگری از مورچه‌ها هستند به نام راننده Driver ants □□، که در مجتمع آنان، قریب به ۲۰ میلیون کارگر، که همه دختران ملکه هستند، کار می‌کنند. این تعداد مورچه در یک کلنی، تأثیر عظیمی بر سیستم زیست محیطی بر جای می‌گذارد. تهیه غذا برای یک چنین مجتمع بزرگی مشکل آفرین است. این مورچه‌ها هر روز در ستون‌هایی، به دنبال هم، برای شکار، حرکت می‌کنند. هنگامی که به شکاری می‌رسند به طور دسته‌جمعی آن را محاصره و سپس مورد حمله قرار می‌دهند. این مورچه‌ها دارای نیش‌های زهر آلودی هستند که با آن شکار خود را می‌کشند و سپس آن را به داخل لانه، که دارای هزاران تونل پیچ در پیچ است می‌برند. در هر یک از برنامه‌های تهیه غذا، چندین میلیون مورچه کارگر شرکت می‌کنند. حرکت این مورچه‌ها برای صید شکار، به صورت یک درخت، شامل تنه، ستون اصلی سربازان و شاخه‌ها، پیشقراولان، نظیر یک لشکر نظامی آرایش یافته است □

۲- کردارشناسی موران □

طرح موضوع سخن موران با یکدیگر و گفتگوی سلیمان نبی و داستان‌های گزارش شده، ما را با دو سؤال اساسی روبرو می‌کند. اول اینکه آیا جانوران عموماً و موران خصوصاً دارای فهم و شعور، از نوعی که در انسان وجود دارد، ولو در سطح پایین‌تر و ابتدایی‌تر، می‌باشند و می‌توانند حوادث محیط زیست خود را درک کنند و نسبت به آنها آگاهانه فکر کنند و تصمیم ارادی و مقتضی بگیرند؟ یا اینکه رفتارهای آنان غریزی و غیرآگاهانه است. دوم این که حیوانات به طور عام و موران به طور خاص چگونه با هم ارتباط برقرار می‌سازند؟ یا به عبارتی با هم سخن می‌گویند؟ اگرچه برخی از

مفسرین قرآن کریم در رابطه با تفسیر آیات سوره نمل و انعام گمانه‌زنی‌هایی کرده‌اند، اما آرای آنان بر اساس مطالعات علمی نمی‌باشند و اعتبار علمی ندارند □

پاسخ این سؤال ما را به قلمرو خاصی از زیست‌شناسی می‌کشاند که موضوع آن مطالعه رفتارها و عادت‌های موجودات زنده به طور عام و جانوران به طور خاص می‌باشد و به آن اصطلاحاً اتولوژی □ Ethology گفته می‌شود. در زبان لاتین اتو □ Ethos به معنای روحیه ویژه، رفتار و باورها می‌باشد. اتولوژی رامی‌توان علم کردارشناسی یا علم شکل‌گیری خلق و خو و علم رفتار حیوانات تعریف کرد. در جامعه‌شناسی، اتولوژی مجموعه خصالت‌های ویژه فرهنگی که توسط یک گروه یا فرد که وجه تمیز آن گروه یا فرد از سایرین باشد، گفته می‌شود. اتولوژیست‌ها، عموماً به شناخت رفتار حیوانات علاقمندند، نه مطالعه درباره یک جانور معین. در کردارشناسی حیوانات، هم مطالعات و بررسی‌های میدانی انجام می‌شود و هم پژوهش‌های آزمایشگاهی. اتولوژی با سه رشته علمی دیگر نیز ارتباط نزدیک دارد که عبارتند از آناتومی اعصاب □ Neuroanatomy □، اکولوژی □ Ecology □، شناخت محیط زیست و تحول موجودات □ Evolution □ در طی قرن‌های گذشته بسیاری از طبیعی‌دانان، به مطالعه و بررسی زندگی حیوانات پرداخته‌اند. اما کردارشناسی جدید حیوانات، به عنوان یک شاخه مستقل علمی، در زیست‌شناسی، در دهه ۱۹۲۰ توسط یک زیست‌شناس برجسته اطریشی به نام کونارد لورنس □ Konard Lorenz پایه‌گذاری شده است □ لورنس برای بررسی نظریه تحول داروینی، به جای آن که نظیر داروین به مطالعه و توصیف اندام‌های بیرونی موجودات زنده توجه کند، به مطالعه رفتار حیوانات پرداخت و به این ترتیب علم کردارشناسی متولد شد □ □

لورنس در وین متولد شد (۱۹۰۳) و از جوانی به مطالعه حیوانات علاقمند گردید، ابتدا دکترای پزشکی (۱۹۲۸) و سپس دکترای جانورشناسی □ Zoology □ در سال ۱۹۳۳ را اخذ کرد □

در سال‌های اول فعالیت‌های علمی‌اش، وی بیشترین مطالعاتش را بر روی کردارشناسی پرندگان انجام داد. به مصداق آیه ۷۹ سوره نحل □ □

□ ام یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون □

□ آیا به پرندگان ننگریسته‌اند که در فضای آسمان رام شدند؟ کسی جز خداوند آنها را (در آن حال) نگاه نمی‌دارد؛ بی‌گمان در این برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است □.

کار لورنس مشاهده و بررسی رفتار پرندگان بود. اگر قوانین جهانشمول را تجلی اراده خداوند و از سنن غیرقابل تغییر و تحول الهی بدانیم کشف اسرار طبیعت، از جمله چگونگی رفتار پرندگان می‌تواند در خدمت شناخت خداوند باشد □ □

در سال‌های بعد، او با مشاهده رفتارهای خشونت‌آمیز در حیوانات به بررسی علل خشونت در انسان علاقمند شد و به خاطر پژوهش‌هایی که در کردارشناسی انسان و حیوان انجام داده بود، سرانجام در سال ۱۹۷۳ جایزه نوبل در فیزیولوژی و پزشکی، به او و زیست‌شناس دیگری به نام نیکولافون فریش □ Nikolla Von Frisch □ تعلق گرفت. کتاب او درباره خشونت و تجاوز □ On □ Aggression □، که به انگلیسی هم ترجمه شده است، معروف است □

ویلسون، از کودکی عاشق مشاهده و مطالعه رفتار مورچگان بود. این علاقه سرانجام او را، یکی از بزرگترین متخصصین حشرات اجتماعی نظیر مورچه، موریانه، زنبور گردانید. البته قبل از ویلسون دانشمندان دیگری نیز در مورد حشرات اجتماعی، مطالعات فراوانی کرده بودند. به عنوان نمونه می‌توان از هانری فابر □□ H. Fabre □□ فرانسوی بنیانگذار رشته حشره‌شناسی در فرانسه، نام برد □

بعدها، یک دانشمند آمریکایی به نام ادوارد ویلسون □□ E. Wilson □□ استاد دانشگاه هاروارد با توسعه مطالعات خود در رفتار جانوران به خصوص مورچگان، علم کردارشناسی را گسترش داد و شاخه زیست‌شناسی اجتماعی Sociobiology □□ را به وجود آورد □□

زندگی اجتماعی هر یک از انواع موران بسیار ویژه می‌باشد. یکی از انواع مورچه‌ها، که درباره زندگی جمعی آنها مطالعه زیادی شده است، مورچه‌های بافنده □ Weaver ants در افریقا می‌باشد. این مورچه‌ها به طور کلی در درختان لانه می‌سازند. اما به جای آن که درخت را سوراخ کنند و در درون تنه آن لانه خود را بسازند، از برگ درخت برای ساختن لانه استفاده می‌کنند. لانه توسط کارگران ماده ساخته می‌شود. اما کاری که این مورچه‌ها برای ساختن لانه از برگ می‌کنند، خیلی جالب و نشانه‌ای از هوش آنها می‌باشد. برای ساختن لانه از برگ، مورچه‌ها باید برگ را به دور خود لوله کنند. یعنی لبه‌های برگ را به هم چسبانند. برای این کار یکی از مورچه‌های بافنده، یک لبه برگ را با پاهای عقب خود و لبه طرف دیگر را با دهانش می‌چسبد و سپس با جمع و تا کردن بدن خود لبه‌های برگ را به هم نزدیک می‌کند تا شکل لوله پیدا کند. اما چون طول یک مورچه به مراتب کوچکتر از عرض برگ است، چندین مورچه دست به دست هم می‌دهند و با هم این کار را می‌کنند. به این ترتیب که مورچه اول با دهانش لبه برگ را می‌چسبد، مورچه بعدی با دهانش شکم مورچه اول را می‌چسبد و مورچه‌های بعدی به همین ترتیب به یکدیگر می‌چسبند و زنجیره‌ای را تشکیل می‌دهند. مورچه آخری در حالی که دهانش شکم مورچه قبلی را چسبیده، با پاهای عقب خود لبه برگ را می‌چسبد. سپس زنجیره مورچه‌ها با حرکت هماهنگی بر روی خود تا آنجا جمع و تا می‌شوند که دو لبه برگ را از دو طرف به هم برسانند و بهم چسبانند. دو لبه برگ با سیلک یا ماده لزج و چسبناکی که در لارو مورچه‌ها است بهم چسبانده می‌شوند. این ماده چسبنده را مورچه‌های بالغ تولید و ترشح نمی‌کنند. بلکه فقط لارو این مورچه‌ها آن را می‌سازند. لاروها برای این که بتوانند ماده چسبنده مورد نیاز لانه‌سازی را تولید کنند، عملیات هماهنگی را به طور دسته‌جمعی انجام می‌دهند. به این ترتیب که لاروها خود را به یکدیگر می‌چسبانند. ماده لزج و چسبنده‌ای که این لاروها می‌سازند آنها را بهم می‌چسبانند و چیزی شبیه به یک سفره نمد مانند از لاروها به وجود می‌آید، که در سطح بیرونی آن، ماده چسبنده ترشح شده جمع می‌شود. کارگران ماده بافنده از این ماده چسبنده برای به هم چسباندن لبه برگ‌ها استفاده می‌کنند. بعد از این مرحله این دسته از لاروها از بین می‌روند. به عبارت دیگر زنان کارگر خانه ساز، خواهران نوزاد خود را در مرحله جنینی، در لارو، برای ساختن خانه فدا می‌سازند. چون یک لانه به ندرت گنجایش اسکان تمام مورچه‌ها را دارد، برای ساختن لانه، هزاران مورچه بر روی ده‌ها برگ همزمان به کار مشغول می‌شوند □

اولین لانه‌ای که ساخته می‌شود، به ملکه تعلق دارد. به محض آماده شدن لانه، ملکه در آنجا مستقر می‌شود و تخم‌ریزی می‌کند. کارگران ماده برای ملکه و سپس برای لاروها غذا می‌آورند پس از آنکه لانه‌های دیگر حاضر شدند، کارگران لاروها را به آن لانه‌ها منتقل می‌سازند بدین ترتیب یک مجتمع بزرگی مرکب از ده‌ها لانه مدور در چندین شاخه و یا در چندین درخت در کنار هم ساخته می‌شود □

تمامی این رفتار گروهی مورچه‌ها، که برای تولید و بقای نسل و تکثیر کلنی ضروری است. این حرکت‌ها، به نظر می‌رسد که توسط کارگرانی صورت می‌گیرد که اولاً قادر به تفکر آگاهانه ساده‌ای باشند و با ارزیابی موقعیت، با یکدیگر هماهنگی لازم را به وجود آوردند. مثلاً هنگامی که کارگران ساختن لانه را آغاز می‌کنند ممکن است به طور ارادی لبه برگ‌ها را برای نزدیک کردن به یکدیگر بکشند، هنگامی که برگ‌ها به اندازه کافی خمیدگی پیدا کردند و دو لبه به یکدیگر رسانده شدند، بعضی از کارگران ممکن است آگاهانه تشخیص بدهند که زمان چسباندن آنها به یکدیگر توسط ماده چسبنده - سیلک - فرا رسیده است □

اما این عملیات به نوعی هماهنگی میان کارگران نیاز دارد و لاجرم نوعی مبادله اطلاعات میان کارگران که بهم زنجیر شده‌اند و دو لبه برگ را به هم نزدیک ساخته‌اند، با کارگرانی که مسئول آوردن چسب از بدنه لاروها می‌باشند، باید صورت بگیرد. این مبادله اطلاعات احتمالاً به زبان رایج در میان این مورچه‌ها، یعنی ترشح ماده شیمیایی بودار صورت می‌گیرد. البته مورچه‌هایی که مامور آوردن مواد چسبنده هستند ظاهراً توانایی شناسایی این ماده شیمیایی و معنا و مفهوم آن را دارند □

جمع‌آوری غذای مورد نیاز یک مجتمع بزرگ موران به سعی و تلاش فراوان کارگران نیاز دارد. چگونگی جمع‌آوری غذا، ارتباط میان مورچه‌های بافنده با سایر انواع مورچه‌ها مورد مطالعه فراوان زیست‌شناسان جانوری قرار گرفته است □

از میان کارگران مامور جمع‌آوری غذا، عده‌ای به عنوان پیشقراول ابتدا محوطه وسیعی را برای غذا جستجو می‌کنند. بعد از یافتن منابع غذایی، به مجتمع برمی‌گردند. و محل غذا را به سایر کارگران اطلاع می‌دهند. برای اینکار کارگران پیشقراول و جستجوگر غذا، بعد از یافتن غذا، به هنگام بازگشت به لانه، مسیر برگشت را با مواد شیمیایی بودار علامت‌گذاری می‌کنند. وقتی به لانه برمی‌گردند، علائم شیمیایی را از طریق آنتن‌های خود به سایر کارگران منتقل می‌سازند □ کارگران، مامور جمع‌آوری غذا، از روی علائم شیمیایی، که آنها را از بو تشخیص می‌دهند، به محل غذا می‌رسند. (تصویر ۱) این کار مورچه‌ها به این معنا است که آنها در سیستم عصبی خود، که بسیار کوچک و کم است، دارای دریافت‌کننده‌های ویژه عصبی - شیمیایی می‌باشند که می‌توانند بوهای مختلف و معانی هر یک را شناسایی و از هم تشخیص بدهند □

کارگران مامور جمع‌آوری غذا، با حرکت در مسیر علامت‌گذاری شده به محل غذا می‌رسند و غذاها در شکم خود برمی‌کنند و به لانه برمی‌گردند. این کارگران وقتی به لانه می‌رسند محتوای شکم خود را باقی کردن تخلیه می‌کنند و برای بارگیری مجدد غذا برمی‌گردند. عده دیگری از کارگران غذاها را به ترتیبی خاص که به آن تروفالاکسی *Trophallaxis* □ گفته می‌شود، مورد استفاده قرار می‌دهند. این نوع جابجایی و انتقال غذا در یک مجتمع، در موران و همچنین در زنبورها دیده شده است □

یکی دیگر از رفتارهای جمعی مورچه‌های بافنده، که با رفتار آنان برای جمع‌آوری غذا متفاوت است، چگونگی مقابله با حمله به لانه‌هایشان می‌باشد □

مجتمع مسکونی مورچه‌ها بعضی اوقات مورد حمله و تجاوز بیگانه قرار می‌گیرد. مهاجمین ممکن است از نوع خودشان و از کلنی‌های همسایه و یا از انواع دیگر مورچه‌ها یا حشرات دیگر باشند. در چنین مواردی ابتدا با پخش شدن یک ماده شیمیایی بودار، آژیر خطر کشیده می‌شود. سربازان مدافع به

سربازگیری می‌پردازند. مامور سربازگیری در نزدیکی لانه‌های برگی، با سایر اعضای مجتمع روبرو می‌شود و سر خود را به پهلوها تکان می‌دهد. این امر موجب می‌شود که مورچه دیگر، مسیر بو را که مامور سربازگیری علامت‌گذاری کرده است تعقیب نماید. این علائم بسته به این که مامور سربازگیری از کجا آمده باشد، متفاوت است. اگر مامور سربازگیری از منبع غذا آماده باشد، سر خود را در جهت افقی حرکت می‌دهد، اما وقتی از جبهه درگیری با مهاجمین برگشته باشد، به جای این که پهلو به پهلو مورچه‌های دیگر بزند، تمام بدن خود را به طرف مورچه مخاطب به جلو و عقب حرکت می‌دهد. این حرکت شباهت زیادی به حرکات اصلی مورچه‌ها در جبهه جنگ با مهاجمین دارد، که ممکن است خبر حمله باشد یا تمرین تا تقلید عملیات نظامی و نوعی پانتومیم متعهدانه است که از روی اراده صورت می‌گیرد. یکی از رفتارهای جالب برخی از مورچه‌های بافنده، اسیرگیری سایر مورچه‌ها است. شیوه‌های متنوع اسیرگیری دیده می‌شود. یکی از شیوه‌های رایج این است که ملکه یک نوع مورچه در افریقا، خود را در بیرون از لانه به مردن می‌زند. مورچه‌های نوع دیگر، او را به داخل لانه خود می‌کشانند. ملکه که خود را به مردن زده بود، به حرکت در می‌آید و کله‌های مورچه‌ها را می‌زند و کنترل لانه را به دست می‌گیرد و سپس تخم‌ریزی می‌نماید و کارگران لانه را تماماً تحت انقیاد خود در می‌آورد تا از تخم‌ها و سپس لاروهای ملکه پرستاری کنند □ □ □

در انتقال علائم سربازگیری، بعضی از مورچه‌ها، که علائم را دریافت می‌کنند، به جای این که بروند بیرون از مجتمع خط بو را تعقیب کنند یا به میدان نبرد با مهاجمین بروند، پس از دریافت علائم، برمی‌گردند و علائم دریافتی را عیناً به سایر مورچه‌ها منتقل می‌کنند. این نوع ارتباط در یک کلنی مورچه‌ها، که یک مورچه به سایر مورچه‌ها خبر را می‌رساند، و بقیه به سایرین، در تقریباً تمام حیوانات دیده می‌شود □

رفتار اطلاع‌رسانی زنجیره‌ای، به خصوص خیلی مهم است. زیرا مورچه‌هایی که این علائم را دریافت می‌کنند و به سایرین منتقل می‌سازند خودشان مستقیماً توسط منبع غذا یا دشمن مهاجم تحریک نشده‌اند. بلکه از طریق علائمی که به زبان شیمیایی، بیان می‌شود، یک فکر را دریافت و به دیگری منتقل می‌سازند □

مورچه‌ها به هنگام سربازگیری و یا جمع‌آوری غذا گاهی به جای زمان شیمیایی از ارتباط سمبولیک یا نمادین نیز استفاده می‌کنند. گاهی هم برای اعلام خطر جنگ و حمله خارجی، رفتار سربازان غیرنمادین است. یعنی با انجام و نمایش حرکات جنگی، پیام را انتقال می‌دهند □

برخی از زیست‌شناسان این علائم را نشانه‌هایی از تفکر آگاه و آزادی انتخاب در مورچگان می‌دانند □

۳- چگونگی ارتباط جانوران، از جمله موران با یکدیگر

یکی از موضوعاتی که در کردارشناسی حیوانات مورد پژوهش قرار گرفته است و اطلاعات فراوانی درباره آن جمع‌آوری شده است، چگونگی ارتباط حیوانات با یکدیگر می‌باشد. آیا حیوانات با هم «سخن» می‌گویند و با چه زبانی؟

مطالعات کردارشناسان حیوانی نشان می‌دهد که حیوانات با شیوه‌های زیر با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازند □□

۱- علائم صوتی از طریق سیستم شنوایی

۲- علائم دیداری - از طریق سیستم بینایی

۳- علائم شیمیایی - از طریق سیستم بویایی

۴- لمس کردن - از طریق سیستم لامسه

۵- انرژی الکتریکی - از طریق سیستم عصبی

استفاده از علائم صوتی در میان حیوانات بسیار گسترده است. حیوانات مختلف برای بیان و بروز حالات عاطفی متنوع خود، از صداهای متفاوت استفاده می‌کنند. هر کس که با حیوانات از قبیل اسب، سگ و گربه و یا حتی پرندگان سر و کار داشته باشد به تفاوت صدا و لحن حیوانات در ارتباط با یکدیگر و در رابطه با انسان توجه کرده است. در حالی که گوش انسان تنها صداهایی با طول موج‌های محدود را می‌شنود، سیستم شنوایی حیوانات قادر است صداهایی را با طول موج کمتر و بیشتر از گوش انسان بشنود. استفاده حیوانات از طول موج‌های مختلف تابع شرایط جغرافیایی متفاوت، نظیر جنگل، کوهستان و یا صحرا و دشت، می‌باشد. به همین علت است که حیوانات عموماً زلزله و طوفان را قبل از وقوع آن درک می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند □

استفاده از علائم دیداری و سیستم بینایی در میان حیوانات نیز اگرچه بسیار گسترده است اما محدودیت‌های خاص خود را دارد. وضعیت محیط موانعی بر سر راه استفاده از علائم دیداری برای ارتباط میان حیوانات با یکدیگر و یا با انسان به وجود می‌آورد □

برخی از حیوانات برای ارتباط با یکدیگر از علائم صوتی و دیداری همزمان استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، خروس خانگی وقتی به یک منبع غذایی می‌رسد و می‌خواهد مرغ‌هایش را خبر کند، هم صدای مخصوصی از خود در می‌آورد و هم با نوک خود مرتب در محل دانه یا غذا به زمین می‌زند □

کارل فون فریش، بیشترین مطالعات را روی سیستم ارتباط میان زنبورها انجام و نشان داده است که زنبورها با حرکات هماهنگ دست و پا، با رقص با یکدیگر گفتگو می‌نمایند؛ اطلاعات مربوط به محل غذا، فاصله آن از محل کندو و مسیر آن را به یکدیگر منتقل می‌کنند □

برخی از حیوانات، نظیر خفاش‌ها و نهنگ دریا، از علائم صوتی برای تعیین محل موجودات دیگر و یا موانع بر سر راه و یا جهت یابی در فضا یا در آب از نوعی فاصله سنجی صوتی Echolocation استفاده می‌کنند. در این فرایند امواج صوتی با طول موج‌هایی از ۷۰۰۰ هرتز، توسط پرندگان و حداقل ۲۰۰۰۰ هرتز توسط نهنگ‌های دریایی و ۳۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ هرتز توسط خفاش فرستاده می‌شود، که بعد از برخورد با سطوح محیط برمی‌گردد و فاصله نسبی حیوان یا پرنده با شیء یا مانع یا موجود دیگر و جهت آن را تعیین می‌کند. فرکانس طپش امواج بر حسب وضعیت تغییر می‌نماید. در خفاش این تناوب از یک موج در ثانیه شروع می‌شود □□□

اما موران، جانور مورد بحث در آیات سوره نمل و این نوشتار، برای ارتباط با یکدیگر از مواد شیمیایی بودار و سیستم بویایی استفاده می‌کنند □ □

ویلسون بیشترین تحقیقات را پیرامون چگونگی ارتباط حیوانات، به خصوص مورچگان انجام داده است. او توانست نشان بدهد که زبان گفتگویی مورچگان، یک زبان شیمیایی است و از بو □ □ Scent □ □ استفاده می‌کنند. یعنی با رد و بدل کردن مواد شیمیایی بودار با هم سخن می‌گویند. استفاده از علایم بویایی منحصر به مورچه‌ها نیست. بسیاری از حیوانات از این شیوه استفاده می‌کنند و با تولید مواد شیمیایی و پخش آنها، در شرایط ویژه، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند یا به موضوعات پیرامون خود واکنش نشان می‌دهند. این نوع جانوران در سیستم عصبی خود دارای مراکز ویژه‌ای برای دریافت این نوع پیام‌ها می‌باشند. که به آنها سلول‌های عصبی دریافت کننده بو Olfactory Receptors □ □ یا مراکز دریافت کننده شیمیایی □ □ Chemoreceptors □ □ گفته می‌شود □ □

مورچه‌ها برای مقاصد مختلف مواد شیمیایی ویژه‌ای را تولید و در محیط پخش می‌کنند. مثلاً به هنگام بروز خطر، مورچه‌ها با ترشح یک ترکیب شیمیایی خاص هم وضعیت خطر و هم محل خطر را به یکدیگر خبر می‌دهند. در واقع نوعی آژیر خطر محسوب می‌شود. هر یک از این ترکیبات شیمیایی، که جمعا به نام فرمون ها □ □ Pheromones □ □ خوانده می‌شوند و ترکیب شیمیایی آنها از نوع هیدروکربن‌ها، اغلب کتون‌ها، هستند که از غده‌های متفاوتی در بدن مورچه ترشح می‌شوند و هر کدام نقش ویژه دارند. مثلاً برای مقاصد جنسی یا علامت گذاری مسیر رفت و برگشت یک نوع فرمون ترشح می‌شود و برای مواقع خطر، نوع دیگری. در طی فرایند تحول زیستی مقدار، نوع و دامنه تأثیرات فرمون‌ها تغییر پیدا کرده است. به طوری که زمان بقا و تأثیر بوی هر فرمون با منظور مورد نظر رابطه پیدا کرده است. مثلاً بوی فرمون‌ها مخصوص آژیر خطر به سرعت بسیار زیادی پخش می‌شود و تمام لانه را فرا می‌گیرد. اما به سرعت هم از بین می‌رود. اگر خطر به سرعت رفع شود، ترشح این ماده و پخش بو توسط گروهی دیگر از مورچه‌ها ادامه پیدا می‌کند □

یکی دیگر از فرمون‌ها، مخصوص تشخیص هویت جمعی و گروهی اعضای مجتمع است. این بو خیلی به کندي از بین می‌رود. ترشح ترکیبات شیمیایی بودار توسط مورچه‌ها هم به معنای وجود بافت یا غدد خاصی در بدن مورچه‌هاست و هم اینکه در سیستم عصبی مورچه‌ها نقاط یا مراکز دریافت کننده شیمیایی، وجود دارند، و مورچه‌ها با دریافت این علائم در مراکز عصبی خود، واکنش نشان می‌دهند و تصمیم می‌گیرند. تولید و ترشح فرمون‌ها تنها در موران نیست. در سایر حشرات، حتی برخی از ماهیان دریا نیز وجود دارد. در بعضی از حشرات ترشح فرمون‌ها برای جلب و جذب طرف جنسی می‌باشد. بعضی حشرات این مواد را در محیط می‌افشانند و برخی بدن خود را با آنها آغشته می‌سازند تا سایرین آن را مستقیماً حس کنند. مطالعات زیادی صورت گرفته است که مکانیزم اثر این ترکیبات شیمیایی را در موران و سایر حیوانات بفهمند. سؤالات اساسی در این مورد عبارتند از اینکه چه ویژگی‌هایی در ساختار مولکول شیمیایی در به وجود آوردن واکنش توسط سلول‌های حساس مهم و موثرند؛ کدام قسمت از ساختمان مولکول شیمیایی موجب بو و مزه مخصوص می‌شود. هنوز پاسخ‌های قانع کننده به دست نیامده است □

بخش سوم - ذهن حیوانات

در علم زیست‌شناسی، و همچنین فلسفه، یکی از موضوعات مورد علاقه و بحث و بررسی علما، کارشناسان و پژوهشگران فهم ذهن حیوانات، یا ذهن حیوانی، به خصوص کردارشناسی معرفتی **Cognitive Ethology** □□□، و در حیوانات غیرانسانی می‌باشد. این موضوع در رشته‌های مختلف و متنوع علمی از اکولوژی □□ ecology □ گرفته تا فلسفه ذهن □□ Philosophy of mind □□ توجه بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرده و موجب خلق آثار علمی و کشفیات فراوانی در زمینه الگوهای رفتاری حیوانات در شناخت محیط خودشان شده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که توجه به فرایندهای معرفتی □□ Cognitive Processes □□ و تفکر آگاهانه □□ Coscious □□ Thinking □□ در رفتار حیوانات بسیار مهم و جدی است □

درباره نقش یا نفوذ تفکر آگاهانه در شناخت حیوانی در میان پژوهشگران، اختلاف نظر وجود دارد؛ سه دیدگاه عمده قابل ملاحظه است □□□

اول - نظر عمومی و اولیه بسیاری از صاحب‌نظران این است که به احتمال زیاد حیوانات هم درباره آنچه انجام می‌دهند و نتایجی که انتظار دارند، به خصوص هنگامی که این اعمال در ارتباط با انطباق آنان با وضعیت‌های غیر قابل پیش‌بینی و متنوع می‌باشد، فکر می‌کنند □

دوم - گروهی دیگر از صاحب‌نظران، که از جمله رفتار گرایان خالص هستند، معتقدند که تجارب ذهنی □□ Subjective □□ پیامدهای جانبی غیر موثر □□ Inconsequential □□ هستند و اندیشمندان جدی باید آنها را به طور کامل نادیده بگیرند □

این گروه سعی بر این دارند که تمامی رفتارهای انسان‌ها و حیوانات را منحصرأ با نفوذ و تاثیر عوامل بیرونی □□ External Influence □□ توضیح بدهند و این که عوامل بیرونی به طور مشهودی بر رفتارهای موجودات اثر قابل ملاحظه بر جای می‌گذارد □

سوم - کسانی هستند که خود را روانشناسان شناختی □□ Cognitive Psychology □□ می‌نامند و از رفتارگرایی خالص فاصله گرفته‌اند. رفتارگرایی، اگر چه یکی از مکتب‌های غالب روانشناسی برای سال‌های زیادی بوده است، اما در سال‌های اخیر يك تحول یا انقلاب در شناخت به وجود آمده است و حاصل آن پیدایش گروه سوم می‌باشد. این گروه بر این اعتقاد دارند که فرایندهای درونی، در اندرون مغزها یا ذهن‌ها، نظیر خاطرات، انتظارات و مشارکت‌ها در شکل‌گیری رفتار انسان‌ها و حیوانات اهمیت فراوانی دارند □

با وجود این روانشناسان شناختی در مورد این ادعا که حیوانات نسبت به محیط خود و حوادث پیرامونی آگاه هستند، حتی در مواردی که برای توضیح رفتار حیوان باید وجود شناخت را مفروض دانست، بدبین می‌باشند. آنها استدلال می‌کنند که حتی در انسان‌ها نیز طیف وسیعی از عملکردهای مغز انسان بدون هوشیاری آگاهانه خود ما صورت می‌گیرند □

در هر حال، از آنجا که ارزیابی شواهد و مطالعات علمی له یا علیه آگاهی حیوانات بسیار مشکل است، دیدگاه‌های کنونی را، گریفین، از صاحب‌نظران برجسته، چنین جمع‌بندی کرده است □□

"شناخت حیوانی، بله. اما آگاهی حیوانی خیر. اگر هم آگاهی حیوانی وجود داشته باشد، بی بردن به آن برای ما انسان‌ها، غیرممکن است. زیرا هر آنچه را که حیوان انجام می‌دهد ممکن است ناخودآگاه باشد" □ □

این دیدگاه، در واقع دو مقوله آگاهی و شناخت را در حیوانات از هم جدا می‌سازد. این در حالی است که برخی این نوع مرزبندی را جدی نمی‌گیرند و آن را نتیجه نفوذ بقایای رفتارگرایی در ذهن می‌دانند. در عین حال برخی از صاحب نظران گفته‌اند که □ :

"هوشیاری آگاه در حیوانات در یک دنیای بسته‌ای است که ما قادر به فهم آن جز در سطح حدسیات و تصورات خود نمی‌باشیم. این امر برای آنها که معتقدند بررسی و مشاهده تجارب عینی حیوانات می‌تواند مفید باشد، ناراحت کننده است. زیرا تمام شواهد حاکی از غیرقابل دستیابی به درون جهان ذهنی حیوانات است" □ □ □

اگر ناممکن بودن ورود به جهان سربسته ذهن حیوانات و در نتیجه فهم آگاهی حیوانات را بپذیریم در عمل، به تعبیر گریفین، خود را به بن‌بست کشانده‌ایم و راه هر گونه پژوهش علمی را به روی خود بسته‌ایم □ □

هیچ کس به طور جدی شك ندارد که تفکر آگاه انسان واقعی و مهم است؛ به طوری که در برخی از انسان‌ها برخی اوقات و در بعضی‌ها در بسیاری از موارد رفتارهای انسان تحت تاثیر و نفوذ آن قرار می‌گیرد. بنابراین چرا نباید به پاسخ این سؤال بپردازیم که آیا موجودات غیر انسانی هم آگاهانه فکر، یا به طور ارادی عمل می‌کنند یا نه؟

برخی از پژوهشگران، با نگاه بدبینانه پاسخ می‌دهند که آنها می‌توانند در مورد انسان‌ها به شما بگویند چه فکر می‌کنند و چه احساسی دارند. اما در مورد حیوانات این امر امکان‌پذیر نیست □

اگر حیوانات تفکر آگاهانه را تجربه می‌کنند می‌بایستی بتوانند آن را به سایرین، دوستان و دشمنان یا رقبای خود منتقل سازند. در مواردی البته انتقال تفکر، یا به عبارتی انتقال مقصود و منظور به یکدیگر و حتی به انسان در حیوانات دیده شده است. اگر چه چارلز داروین و برخی دیگر از پژوهشگران کردارشناسی حیوانات، این نوع ارتباط حیوانات را بروز عواطف غریزی تفسیر کرده‌اند، اما کردارشناسان در سال‌های اخیر پی برده‌اند که بعضی از حیوانات در واقع هم تفکر و هم احساسات را، اگر چه در سطح ساده‌تر، بروز می‌دهند. این نوع علائم ارتباطی در حیوانات، به نوبه خود، اطلاعات امیدوار کننده‌ای از داده‌های عینی تجارب ذهنی حیوانات را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهند. به طوری که می‌توان از مشاهده دقیق واکنش حیواناتی که این علائم ارتباطی را از یکدیگر دریافت می‌کنند، درباره محتوای پیام‌ها اطلاعاتی به دست آورد. وقتی این علائم ضبط و سپس مورد بررسی‌های مکرر قرار می‌گیرند فهم اطلاعات موجود در این پیام‌ها آسانتر می‌گردد. همان گونه که سخنان انسان، به همراه علائم یا ارتباط غیر زبانی به مقدار زیادی به ما در فهم تفکرات و احساسات دیگر کمک می‌کند. تحلیل علمی ارتباط حیوانات با یکدیگر دریچه‌هایی از درون ذهن حیوانات به روی ما انسان‌ها باز می‌کند □

جمع‌بندی

۱- در آیات متعدد قرآن کریم آمده است که:

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (زمر - ۲۷) □

و برای مردم در این قرآن از هر گونه مثل زده‌ایم، باشد که پند گیرند

بر حسب نظر کارشناسان زبان شناسی، داستان‌ها یا تمثیل‌ها عموماً دارای دو لایه معنایی، ظاهری و باطنی هستند؛ که در آنها تمامی وقایع، شخصیت‌ها و اعمال کنشگران در سطح روبنایی دارای مرجع مشابهی در سطح درونی هستند. و این که لایه‌های معنایی ظاهری و باطنی تمثیل باید از انسجام و یکنواختی و هماهنگی برخوردار باشند. تمثیل‌ها را از طرف دیگر، به دو نوع تاریخی (سیاسی) و ایده‌ها، تقسیم می‌کنند. برخی از صاحب‌نظران گفته‌اند که تمثیل‌ها عموماً چهار لایه معنایی دارند: تاریخی، تمثیلی، اخلاقی و عرفانی - معنوی. در مثال‌های قرآنی، چهار لایه معنایی را به طور عموم می‌توان تشخیص داد □

اما در مثال‌ها باید دنبال فهم يك عنصر دیگر هم بود و آن رابطه تمثیل با واقعیت‌ها است. مثلاً مشهورترین قصه‌های حیوانات در اروپا منسوب به ازوپ □ Aesop □، حدود قرن ششم قبل از میلاد، است. او در یکی از داستان‌هایش آورده است که: «ماده سگی به ماده شیری خرده گرفت که او هرگز بیش از يك بچه به دنیا نمی‌آورد. ماده شیر در جواب گفت: فقط یکی! اما يك شیر». اگرچه در این تمثیل يك لایه معنایی اخلاقی نهفته است و سگ و شیر، هر دو موجودات واقعی در طبیعت هستند، اما آیا در جهان واقعی ماده شیر در تمام عمرش فقط يك بچه به دنیا می‌آورد؟

۲- کردارشناسی و روانشناسان حیوانی عموماً بر این باورند که حیوانات از طریق علایم مختلف با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازند و نظر و مقصود خود را به یکدیگر منتقل می‌نمایند □ □

یکی از انواع علایم مورد استفاده حیوانات از جمله موران مواد شیمیایی بودار یا سنت □ □ Scent □ است. این علایم را می‌توان نوعی «زبان گفتمان» دانست □

زبان، یکی از سه عنصر هوشیاری است و ماهیت تقابلی دارد. یعنی وسیله‌ای برای انتقال فکر و قصد میان دو یا چند موجود می‌باشد. اما لزوماً به معنای رایج میان ما انسان‌ها نیست □

زبان‌شناسان در تعریف زبان می‌گویند: «نظامی از علایم که ارتباطی يك به يك با مقولات دنیای خارجی دارند و از قوانین مشخصی پیروی می‌کنند □ □

بر اساس همین تعریف، موسیقی را هم می‌توان يك «زبان» دانست. هر آهنگ موسیقی دو بخش دارد نت‌ها و هارمونی. نت‌های موسیقی، معانی دقیق و ازگانی دارند. در يك آهنگ علاوه بر نت‌ها، صداهای خفیف‌تری نیز به همراه نت‌ها نواخته می‌شوند که به آنها هارمونی می‌گویند. صدای نت‌ها معنای و ازگانی و صداهای هارمونی معنای ضمنی و پوشیده آهنگ است □ □

این تعریف زبان، به قلمرو ارتباط میان آدمیان محدود نمی‌شود. بلکه می‌توان آن را در قلمرو وسیع‌تری، از جمله سخن گفتن حیوانات، از جمله موران با یکدیگر تعمیم داد. موران با علایم ویژه‌ای، که از قوانین مشخص پیروی می‌کند با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازند □

□ - روانشناسان حیوانی می‌گویند: چالشی هیجان‌انگیزتر از تلاش برای فهم و درک حیوانات در چارچوب ذهنیت خودشان، و نه اقتباسی نارسا از خودمان، وجود ندارد. هوشیاری يك موجودیت همه یا هیچ نیست.

بسیاری از حیوانات، از جمله پرندگان و موران قادر به درک آگاهانه از محیط پیرامونی خود و واکنش‌های ارادی هدفمند می‌باشند. اگر چه ژرفا و گستره این ادراک و واکنش‌ها به مراتب پایین‌تر از آدمیان است. □

خود آگاهی، یکی از عناصر سه‌گانه هوشیاری است. هوشیار بودن در مرحله اول به معنای هوشیاری و آگاهی از بودن خود است و این که موجود زنده حس کند و بداند که موجودی متفاوت از دیگران و دنیای اطراف خود می‌باشد. یک آزمایش رایج واکنش حیوانات به هنگام مشاهده تصویرشان در آئینه است. اگر حیوانی با دیدن تصویر خود در آئینه علایمی از خود بروز بدهد که نشان دهنده آن باشد که خود را تشخیص داده است، یعنی خودآگاه است در غیر این صورت، خودآگاه نیست. برخی از حیوانات، اما نه همه حیوانات، چنین هستند. □

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون باید به این پرسش پرداخت که سلیمان گفتگوی موران را چگونه فهمید؟ به نظر می‌رسد که سلیمان قادر بوده است، بوی ترکیب شیمیایی به کار رفته توسط موران را در ارتباط با یکدیگر استشمام نماید و مفهوم آن را درک کند. □ □

لازم به توضیح است که بوها، از هر نوعی، در واقع ترکیبات شیمیایی از نوع پروتئین‌ها هستند. در بسیاری، یا شاید تمام موجودات زنده، هم غدد تولید کننده انواع بوها وجود دارد و هم سلول‌های عصبی که بوها را دریافت نموده و تشخیص می‌دهند. دام‌داران همه روز ناظر این هستند که گله‌های گوسفند وقتی بعد از ظهر از چرا به آغل برمی‌گردند، صدها بره که انتظار مادرانشان را می‌کشیدند، در میان گله‌ها می‌شوند، هر بره‌ای و هر مادری، از میان صدها بره و گوسفند، یکدیگر را شناسایی می‌کنند. عامل اصلی این شناسایی بو می‌باشد. هر گوسفند و بره‌ای یک بوی خاص و ویژه خود را دارد، نظیر یک اسم برای شخص، وقتی بره و مادر به هم می‌رسند با این بو یکدیگر را پیدا می‌کنند. □

سیستم بویایی **Olfactory System** □ انسان، از سوراخ‌های بینی شروع می‌شود. در جدار بیرونی هر یک از سوراخ‌های بینی ما قسمتی به اندازه سطح یک سکه صناعی، مرکب از سلول‌های عصبی ویژه بویایی وجود دارند که مولکول‌های شیمیایی بو را تشخیص می‌دهند. عمر این سلول‌ها حدود ۳۰ روز است و مرتب نوسازی و بازسازی می‌شوند. رشته‌های اکسون این سلول‌های عصبی از سوراخ‌های استخوان بینی عبور کرده و به پیاز بویایی در ناحیه پیشانی وصل می‌شوند. سلول‌های عصبی بویایی نوع دیگری از آنجا به مراکز بالاتر در مغز وارد هستند. به این ترتیب سلول‌های بویایی عصبی بینی، بوها را دریافت - تبدیل به پیام‌های عصبی نموده و به مراکز بالاتر ارسال می‌نماید. در آن مراکز مفهوم یا پیام هر «بویی» تشخیص داده می‌شود. سلول‌های بویایی انسان قادرند بیش از ده هزار نوع «بو» را شناسایی کرده و از هم تمیز بدهند. هر یک از این بوها، حامل یک «پیام» ویژه هستند. مراکز بویایی ما می‌توانند پیام این بوها نظیر بوی گل، بوی رطوبت، بوی سوختگی، بوی تعفن و آلودگی و ... را تشخیص بدهند. رابطه ویژه‌ای میان «بو» و «خاطرات» وجود دارد. در داستان واقعی پزشک معروف مارسل پروست نظریه «خاطره پروسیتی» شرح داده شده است. شاید دلیل این که بوها به طور وسیعی «محرک یادآوری خاطرات گذشته» هستند، این باشد که الیاف عصبی اولفاکتوری (بویایی) مستقیماً به ساختارهای خاطرات و عواطف ساختارهای مغزی - آمیگدال، هیپوکامپوس، می‌رسند. □ □ □

با این توضیحات شاید بتوان در تفسیر آیات سوره نمل چنین نظریه پردازی کرد که سلیمان دارای «شامه» یا سیستم بویایی بسیار قوی و تیزی بوده است که او را قادر می‌ساخته، بوها را، ولو بسیار کم و ضعیف، تشخیص بدهد و معنا و مفهوم آنها را نیز درک کند □

ماخذ و یادداشت‌ها

-۱

تجربه های شخصی پزشک از بیماری

دانستنی هایی درباره سرطان پروستات

اعتماد ۸۷/۴/۱

دانستنی هایی درباره سرطان پروستات

دکتر ابراهیم یزدی

انتشارات قلم (۱۳۸۶)

صفحه ۱۴۴

امروزه سرطان کلمه ایی است که شنیدن آن پشت بسیاری از افراد را می لرزاند، تا آنجا که به صورت یک واژه شوم و وحشتناک درآمده است و به سلامتی هرکسی، از فقیر و غنی، پیر و جوان و کودک، سیاه و سفید شبیخون می زند و با خود پیام مرگ و نابودی را به همراه می آورد و با این همه سرطان نام یک بیماری ویژه نیست، بلکه به اندازه نوع سلول ها و اندام های بدن بیماری سرطان وجود دارد. با این همه تمام سرطان ها ویژگی های مشترکی دارند، از جمله اینکه تقسیم و تکثیر سلولی آنها مهار گسیخته است، یعنی اینکه در سلول های سرطانی تقسیم سلول ها بدون وقفه ادامه دارد. دیگر اینکه سلول های سرطانی تقسیم سلول ها بدون وقفه ادامه دارد. دیگر اینکه سلول های سرطانی هویت اصلی خود را از دست می دهند. این سلول های سرطانی وقتی از محل تومور اولیه یعنی از زادگاه خود خارج و وارد دستگاه گردش لنف و خون می شوند، در تمام بدن گردش می کنند و در هر جا که مساعد باشد، مقیم می شوند و تکثیر می کنند. اگرچه پول، وقت و انرژی زیادی برای شناخت پدیده سرطان هزینه می شود، هنوز هم علم پزشکی به طور قطع نتوانسته است علت اصلی و اولیه سرطانی شدن سلول های سالم یا روش مهار و درمان آن را کشف کند، با این همه این نکته مشخص شده است که میزان دانش و فهم بیمار از نوع سرطانی که بدان مبتلاست، می تواند تأثیر مطلوبی در درمان بیماری داشته باشد. به همین دلیل انجمن ها و مراکز پزشکی، نشریات متعددی به زبان ساده برای آموزش و آشنایی عموم با انواع سرطان ها تهیه کرده اند و در اختیار بیماران قرار می دهند. اما متأسفانه در ایران دانش عمومی درباره بیماری سرطان در سطح قابل قبولی نیست و نشریات یا کتاب هایی که به زبان ساده نوشته شده باشد که به کار بیماران بیاید، یا وجود ندارد یا بسیار کم است. به همین دلیل در سال ۸۰ که مؤلف کتاب در بیمارستانی برای درمان بیماری سرطان پروستات خود بستری بود، تصمیم گرفت اطلاعاتش را از این بیماری افزایش دهد، به همین دلیل با مراجعه به منابع پزشکی، کتابخانه و اینترنت یادداشت هایی تهیه کرد که پس از فراغت از درمان این یادداشت ها را تکمیل و آنها را منتشر کرد.

این کتاب از دو بخش تشکیل شده است. در بخش اول غده پروستات، راه های تشخیص، مراحل رشد و توسعه روش های درمان و نیاز هریک از انواع درمان توضیح داده شد. در بخش دوم نیز تجربه مؤلف از بیماری و نوع درمان شرح داده شد. علاوه براین در پایان کتاب، فهرست اسامی مراکز و فضاهای الکترونیک مرتبط با پروستات و سرطان پروستات درج شده است.

مسائل ایران و افکار عمومی جهان

سایت روز ۸۷/۴/۲

آقای دکتر یزدی افکار عمومی جهانی به مسایلی نظیر هسته ای ، تروریسم و حقوق بشر در ایران نسبت به سال گذشته چگونه می نگرند؟

اگر بخواهیم اوضاع هسته ای ایران را در افکار عمومی غرب و اروپا نسبت به سال گذشته مورد ارزیابی قرار بدهیم ، آمار دقیقی در این باره وجود ندارد ، اما به طور کلی می توانیم بگوییم که منحنی از سمت وسوی منفی برخوردار است. زمانی روابط میان دولت ها تیره و تار است اما مردم آن نوع نگاه را به یکدیگر ندارند. اما متأسفانه سیاست خارجی دولت و مسئولان ایران با توجه به حوادثی که در ۳۰ سال گذشته اتفاق افتاده است از جمله از گروگان گیری گرفته تا موارد دیگر ، آرام آرام افکار عمومی مردم آمریکا را هم نسبت به ایرانی ها دچار تغییر کرده است به طوری که وقتی با یک نفر ایرانی صحبت می کنند گویی با فردی که دارای جزام سیاسی است برخورد می کنند □□

این که گفته می شود سفر رییس جمهور ایران دکتر احمدی نژاد به دانشگاه کلمبیا تاثیر مثبتی در افکار عمومی آمریکا داشته است تا چه اندازه مقرون به صحت است؟

□ سفر دکتر احمدی نژاد يك دام بود براي ايشان و سياست خارجي که دنبال می کنند. اگر آقای احمدی نژاد مشاور خوبی داشت باید به وي می گفت اصلا در این برنامه شرکت نکند. برای این که صحنه آرایي محل سخنرانی ايشان ، نوع سوالات و نحوه صحبت رییس دانشگاه کلمبیا ، همگی به گونه ای بود که هیچ دستاورد مثبتی برای ایران در افکار عمومی مردم آمریکا نداشت. ممکن است که این موضوع در بخشی از افکار عمومی مردم ایران یا بخشی از مردم کشورهای عربي – اسلامي مثبت بوده باشد ، اما این برنامه هیچگونه تصویر مثبتی در افکار عمومی آمریکا به همراه نداشته است. اگر چه بسیاری از استادان دانشگاه ها در محافل روشنفکری آمریکا نسبت به سخنان رییس دانشگاه کلمبیا اعتراض و آن را به دور از ادب دیپلماسی ذکر کردند که با مهمان خود این چنین سخن گفته است □□

شما به سمینار بررسی روابط ایران و آمریکا در ۲۸ ماه مارس معادل ۸ فروردین در دانشگاه کلمبیا دعوت شدید ، این میزگرد به ابتکار چه گروه هایی برگزار شد و چه اهدافی را دنبال می کرد؟

این سمینار بیشتر به ابتکار دانشجویان ایرانی به ویژه آقای هانی منصوریان که در دانشگاه کلمبیا درس می خوانند برگزار شد. این میزگرد برای این منظور برگزار شد که آن اثرات منفی سفر رییس جمهور به دانشگاه کلمبیا جبران شود که تا اندازه زیادی هم موفق شدند □□

چه برنامه هایی در این میزگرد برگزار شده که آن را موفق می دانید؟

در این سمینار چهار جلسه گنجانده شده بود که در جلسه اول دونفر صاحب نظران دانشگاهی راجع به کودتای ۲۸ مرداد و پی آمدهای آن سخنرانی کردند. پس از آن دونفر درباره پی آمدهای گروگانگیری صحبت کردند در این پنل دوم من و آقای جان لیمبرت سخنرانی کردیم. آقای جان لیمبرت از گروگان های آمریکایی در سفارت آمریکا در ایران بود که همسر ایرانی دارد و فارسی را به خوبی صحبت می کند. يك پس پسر او شیرازی است و در شیراز به دنیا آمده است . پنل سوم را آقای گری سیک و فرد دیگری برگزار کرد. در پنل چهارم همه کسانی که در سه پنل سخنرانی کرده بودند شرکت داشتند و راجع به جمع بندی روابط ایران و آمریکا صحبت کردند. به نظر من سمینار بسیار خوبی بود. البته این سمینار در سطح مطبوعات انعکاس آن چنانی نداشت، اما از این نظر که روشنفکران و استادان جامعه آمریکا از این سمینار استقبال کرده بودند، می توانم بگویم که سمینار خوبی بود □□

در ارزیابی شما کدام يك از سخنرانی ها توانستند با توجه به شرایط ایران ، از وزن و مخاطبان بیشتری برخوردار باشند؟

سخنان دکتر آبراهامیان در باره کودتای ۲۸ مرداد بسیار خوب بود. صحبت های آقای لامبرت گروگان هم خوب بود. وی تاکید کرد که وقتی آمریکایی ها گفتند شاه مریض است و به همین دلیل او را به آمریکا برده اند ، هیچ کسی این سخنان را باور نکرد. آقای بروس لینگن که آن زمان کاردار سفارت آمریکا در ایران بود و آقای هنری پرشت که مسئول میز ایران در دولت کارتر بود، در سمینار حضور داشتند در این باره سخنان کوتاهی اظهار کردند . آقای لیمپرت از من به عنوان وزیر امور خارجه وقت پرسید که آیا شما قبول کردید که شاه را به عنوان فرد بیمار به آمریکا برده اند. بنده هم صریحا عرض کردم خیر ، شاه بیمار بود ولی او را تنها به دلیل بیماری به آمریکا نبردند. در جمع بندی سخنانم که به آن توجه زیادی شد مطرح کردم که روابط ایران و آمریکا از چند مشکل اساسی رنج می برد ؛ نخست آن که طرفین به شدت نسبت به یکدیگر مظنون هستند . دوم آن که اراده اصلاح وجود ندارد، از این رو فرصت های زیادی را از دست می دهند □□

شواهدشما در این باره چه بوده است؟

مثال های من در این باره گویا بودند. گفتم که ایران و آمریکا در افغانستان با یکدیگر همکاری کردند و این امر منجر به آن شد که طالبان سقوط کرد و دولت وحدت ملی به وجود آمد. در این شرایط هر چند دولت ایران نقش کلیدی ایفا کرد ولی دولت آمریکا نه تنها به ایران چیزی نداد که ایران را در ردیف صدام حسین و کره شمالی ، محور شرارت معرفی کر که این موضوع ایرانی ها را بسیار ناراحت کرد. در حادثه ۱۱ سپتامبر ایرانی ها از رییس مجلس گرفته تا رییس جمهور و مردم ابراز همدردی کردند ولی دولت آمریکا از این فرصت استفاده نکرد ، از آن طرف مقامات و مسئولان ایرانی هم از آن جا که در میانشان اراده اصلاح وجود ندارد فرصت های زیادی را از دست دادند من جمله زمانی که آقای خاتمی به سازمان ملل متحد رفت و در مجمع عمومی صحبت کرد ، آقای کلینتون رییس جمهور آمریکا متعصما به جلسه رفت تا از این فرصت استفاده کند و با رییس جمهور ایران دست بدهد و به این طریق یخ ها آب شود ولی رییس جمهور ایران از صحنه غایب شد و این فرصت را از دست رفت. حق آن بود که رییس جمهور ایران ، که در ۲۰ سال تاریخ انقلاب با رای بی سابقه ای انتخاب شده بود در صحنه می ماند و با رییس جمهور آمریکا دست می داد ولی حرف اش را نیز می زد و . ولی وی نیز به این کار مبادرت نکرد و فرصت ها را از دست دادند □□

دلیل این همه سوءظن و بدبینی میان روابط ایران و آمریکا را چه می دانید؟

یکی از مسایل عمده آن این است که طرفین تا چه اندازه به تعهدات خود و مقررات بین المللی وفادار هستند. به عنوان مثال گفتم دولت آمریکا در اصل اول بیانیه الجزایر که قبل از آزادی گروگان ها امضا شده است دولت آمریکا با صراحت اعلام کرده است که در امور داخلی ایران دخالت نکرده و نمی کند ، اما در شرایط کنونی به جایی رسیده ایم که مجلس و ریاست جمهوری آمریکا به صراحت برای تغییر رفتار یا براندازی حاکمیت ایران بودجه تعیین و تصویب می کنند که این از موارد دخالت در امور داخلی ایران محسوب می شود. بنا بر این چه تضمینی وجود دارد که دولت آمریکا به تعهدات متقابل خود با ایران ویا تعهدات بین المللی اش عمل کند. این ها موانعی است که بر سر راه بهبود روابط میان دو کشور وجود دارد. اما به دلیل موقعیت خطرناک خاورمیانه که هر لحظه امکان دارد منفجر بشود ضرورت دارد که طرفین بدون قید و شرط به مذاکره با یکدیگر بپردازند. از این رو من در آن سمینار در پایان صحبت هایم تاکید کردم که آمریکا باید بدون قید و شرط بپذیرد که با ایران مذاکره کند. رییس جمهور آمریکا آقای بوش و وزیر امور خارجه آن خانم رایس تاکید کرده بودند که اگر ایران غنی سازی

را متوقف بکند با ایران مذاکره خواهند کرد ، من تاکید کردم که برای مذاکره با ایران هیچ نوع پیش شرطی نباید گذاشته شود. زیرا مسئله بسیار حساس است و این حساسیت طلب می کند که طرفین بدون قید و شرط با یکدیگر به مذاکره بپردازند. بنا بر این من شرایط را در آمریکا این گونه دیدم که موقعیت ایران در افکار عمومی آمریکا خوب نیست ، در هر کجا به محض آن که می فهمند ایرانی حضور دارد کمی رفتارشان عوض می شود □ □

این رفتار در میان دولتی ها چگونه است؟

تحریر من منحصر بود به فرودگاه ها، که با ایرانیان رفتار نه چندان دوستانه ای داشتند. در فرودگاه ها مسایل امنیتی به شدت چک می شود ، به محض آن که گذرنامه ایرانی من را مشاهده می کردند ، اگر یک مسافر معمولی ۲ بار چک می شد بنده را ۳ یا ۴ بار چک می کردند. از این رو باید بگویم که مواضع و رفتار مسئولان آمریکا و غرب با ایران و ایرا نیان چندان خوب نیست □ □

سمینار دانشگاه کلمبیا تا چه اندازه می توانست در مقامات آمریکایی برای آغاز مذاکرات بدون شرط با ایران موثر باشد؟

بعد از صحبت من در سمینار کلمبیا ، آقای گری سیک ، مقاله ای نوشت ، و در آن تاکید کرد که آمریکا باید با ایران بدون قید و شرط وارد مذاکره شود ، اشخاص دیگر هم این سخنان را تکرار کردند ، این که تا چه اندازه نوشته ها ی این افراد تحت تاثیر آن سمینار بوده است ، من نمی دانم ، ولی الآن یک تفکری در میان برخی صاحب نظران آمریکایی به وجود آمده است مبنی بر این که می گویند آمریکا با ایران باید بدون قید و شرط وارد مذاکره شود تا با یافتن راه حل هایی ، مشکلات موجود میان ایران و آمریکا کاهش یابد □ □

آقای هاشمی رفسنجانی هم در شرایط مختلف از جمله در نماز جمعه تهران بر روی مذاکرات بدون قید و شرط تاکید کرده اند ، آیا این امکان وجود دارد که بر روی سیگنال های دوطرف حسابی باز کرد؟

به نظر من به رغم آن شعارهای تند و تیزی که دولت بوش و دولت آقای احمد نژاد می دهند ، علائم و شواهدی وجود دارد که این دو کشور در چارچوب مسایل عراق و لبنان دارند با یکدیگر مذاکره می کنند و من این امر را مثبت تلقی می کنم. خبرهای این مذاکرات هم منتشر شده است. آثار مثبت این مذاکرات نیز هویدا شده است. برخی از تحلیل گران بر این باورند که به رغم مواضع تندوتیزی که طرفین اتخاذ می کردند ، و همچنین به رغم درگیری های نظامی مختصری که میان حزب الله و دیگر گروه ها در لبنان روی داد، نهایتاً مشکل لبنان حل شد، و آنان یک بحران بزرگ داخلی را پشت سر گذاشتند به نحوی که رییس جمهور تعیین و موقعیت نخست وزیر آقای سینیوره مجددا تثبیت شد ، گروه های شیعه حتی حزب الله نیز این تحولات را تایید کردند. تایید حزب الله به نظر می رسد که نمی توانسته بدون چراغ سبز ایران باشد. بنا بر این ، چراغ سبز مذکور هم بدون مذاکرات پشت پرده امکان پذیر نبوده است □ □

کاندیداهای دوحزب جمهوری خواه و دمکرات برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا ، خواهان برخورد قوی تر با ایران شده اند ، حتی آقای اوباما که به دلیل بی تجربگی اش این نظریه مطرح بود که امکان دارد در سیاست خارجی مواضع اش دچار تحول شدیدی شود در نشست آی پک که مربوط به جامعه یهودیان آمریکا است به شدت به ایران تاخت و از آقای بوش هم انتقاد کرد که چرا قادر نشده ایران را

متوقف کند. او درسرخان خود براي متوقف کردن ایران استفاده از هرابزاري از جمله ابزار نظامي را محتمل دانست. آقای مکین هم در ارتباط با ایران به دنبال ایجاد ترس حداکثري است به نحوي که اگر این ترس کارآيي خود را از دست بدهد ، نتیجه آن جز حمله به ایران نخواهد بود ، به نظر شما شعرهاي مبارزات انتخاباتي آمریکا نمي تواند به ایجاد بسترهاي افکار عمومي براي آغاز جنگي ديگر کمک کند؟ □

به نظر من به صحبت هاي انتخاباتي این چيني خيلي نبايد بهاء بدهيم. براي آن که نيروهاي مختلفی در انتخابات آمریکا نقش کلیدی ایفاء مي کنند از جمله لابي بسیار قدرتمند يهوديان آمریکا. کاندیداهاي رياست جمهوري براي جلب آراء يهوديان آمریکا قاعدتا بايد شعارهاي تندوتيزي را مطرح کنند. متأسفانه مسئولیت بخش مهمي از این سخنان به عهده زمامداران ایران است که حرف هاي نسنجیده اي را درباره اسراییل و هلوکاست مطرح کرده اند به نحوي که زمینه لازم به دست نوکان هاي آمریکا و يهوديان این کشور داده و جوي به وجود آمده براي این که حتي کاندیداها بتوانند آراء يهوديان را کسب کنند باید حتما مواضع سختي را عليه ایران اتخاذ کنند مانند آن چه آقای اوباما در نشست آپیک که وابسته به يهوديان است مطرح کرد. خانم کلینتون هم گفت که اگر ایران به اسراییل حمله کند ما ایران را محو نابودش مي کنیم. من هم نامه ای به ایشان نوشتم و پرسیدم که اگر اسراییل به ایران حمله کند شما چه اقدامي خواهید کرد؟ مي خواهم بگویم که صحبت هاي کاندیداها در چنین شرايطي خيلي ملاک نیست □ □

در این فاصله يعني تا زمان انتخابات ، این احتمال وجود دارد که آقای بوش به ایران حمله نظامي صورت بدهد؟

خير، من معتقد نیستم تا زمان انتخابات آقای بوش کارخيلي جدي عليه ایران صورت بدهد . من باورم این نیست که رييس جمهور آمریکا در چنین شرايطي بتواند يا بخواهد حمله نظامی ، ولو محدود عليه ایران انجام بدهد. اما ممکن است اسراییل دست به چنین حمله اي بزند. نيازي نیست که دولت آمریکا خودش به چنین کاري اقدام کند ، اما وقتي مي گوييم حمله نظامي ، بايد توجه کنیم که حمله نظامي گسترده نظير افغانستان يا عراق مطرح نیست بلکه منظور عمليات محدود نظامي در مناطق ویژه نظير مراکز اتمي و نظامي ایران است □ □ □

به عبارت ديگر ، با وجود آن که ایران با آمریکا در چارچوب مذاکره درباره عراق و لبنان به نتايجي رسیده است ، باز این امکان وجود دارد که به وي حمله نظامي شود؟

احتمال حمله نظامي توسط اسراییل وجود دارد □ □

آيا دليل این حمله تنها توان هسته اي ایران است؟

علت آن تنها مسئله هسته اي نیست. به نظر من اساسا مسئله هسته اي فرع بر قضايای ديگري است. به نظر من اسراییل در يك وضعيت استثنایي تاريخي قرار گرفته که هيچ راهي جز پذيرفتن صلح با فلسطيني ها ديگري برایش باقي نمانده است. و صلح هم امکان پذير نیست مگر آن که اسراییل قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد را به اجرا بگذارد و از سرزمین اشغالي در سال ۱۹۶۷ هم عقب نشيني بکند و در نهايت يك دولت مستقل فلسطيني را به رسمیت بشناسد. اما اسراییل آمادگي چنین کاري را ندارد. تحليل هاي اسراییلي ها مبتني بر این است که اگر صلح را بپذیرند شمارش منفي براي فروپاشي اسراییل آغاز خواهد شد. ضمن آن که اسراییل موضوعیت خود را به تدریج از دست خواهد داد. محمود عباس وقتي به

قدرت رسید ، سخن جالبی را مطرح کرد و گفت که اسرائیل هیچ راهی ندارد جز این که یا فلسطین مستقل را به رسمیت بشناسد و یا همه سرزمین های فلسطینی را منضم بکند و ما نیز همگی شهروندان فلسطینی بشویم. اولمرت بلافاصله طی واکنشی اعلام کرد که اسرائیل نمی تواند چنین پیشنهادی را بپذیرد . زیرا ترکیب جمعیت عوض می شود و اسرائیل موضوعیت خود را از دست می دهد. اسرائیل در چنین تنگنایی قرار گرفته است □ □

اسرائیل از این تنگنا چگونه می تواند خارج شود؟

ببینید فشارکنونی بر اسرائیل برای صلح در طی ۶۰ سال گذشته بی سابقه بوده است. در دنیا اجماع و اتفاق نظر به وجود آمده است که اسرائیل باید از این سرزمین ها عقب نشینی کند. شخصیت برجسته ای مانند کارتر می گوید که مانع اصلی صلح در خاورمیانه اسرائیل است و نه فلسطین و نه اعراب . اعراب اعلام کرده اند که اگر اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ را بپذیرد و آن را اجرا کند و دولت فلسطینی تشکیل شود ئ اسرائیل آن را به رسمیت به شناسند، اسرائیل را برسمیت خواهند شناخت. پادشاه عربستان هم اعلام کرد اگر اسرائیل چنین کند دولت عربستان ۱۰ میلیارد دلار بابت برچیدن شهرک های یهودی نشین در کرانه غربی به اسرائیل پرداخت خواهد کرد. به عبارت دیگر تمام بهانه ها از دست اسرائیل گرفته شده است و تمام راه های فرار به روی اسرائیل بسته شده است . از این رو به نظرمی رسد دیپلماسی اعراب در چنین شرایطی خوب عمل کرده است. امروز اجماع جهانی این است که اسرائیل باید صلح را بپذیرد. اما اسرائیل نمی خواهد این موضوع را بپذیرد. بنا براین جناح های تندرو اسرائیل ممکن است برای برهم زدن این برنامه ها دست به کارهایی بزنند . یکی از آن کارها حمله به ایران است. از این زاویه است که ما صحبت های آقای احمدی نژاد را به شدت علیه منافع ملی کشورمان ارزیابی می کنیم و این مواضع را به نفع اسرائیل می بینیم، و آنرا بهترین هدیه به نئوکان های آمریکا و یهودیان می دانیم. اسرائیل باستناد صحبت های آقای احمدی نژاد مبنی براین که اسرائیل باید محو شود مطرح می کند که ایران به دنبال بمب اتم است و قبل از آن که به آن دست بیابد باید اقدام جدی کرد. بنا بر این تل آویو ممکن است اقدامات ضربتی خود را به انجام رساند. این مهمترین راه خروج از تنگنایی است که اسرائیل دچار آن است. اما احتمال این که آمریکایی ها به ایران حمله کنند بسیار کم است □

فارغ از موضع اسرائیل نظام بین الملل هم ایران را يك نظام متمرکز می شناسد زیرا قطعنامه های بین المللی را ایران نادیده گرفته و غنی سازی را تعلیق نکرده است. به عبارت دیگر هژمونی قواعد جهانی که از طریق سازمان ملل اعمال می شود با اقدامات ایران زیر سوال رفته است. این همان سخن آقای احمدی نژاد است که اعلام کرده اند ایران درصدد تغییر مدیریت جهان است. فکر نمی کنید که برای احیای این هژمونی فشارهای بیشتری به ایران وارد شود و در نهایت حمله نظامی نیز به عنوان یکی از راه حل ها در این ارتباط دیده شود □ □

ببینید ، این هژمونی و فشارها در حال حاضر شکل گرفته است. آقای مردوخ تحلیلگر را درکانون مدافعان حقوق بشر راجع به جنگ مطرح کرد که بسیار خوب است مورد توجه قرار بگیرد. آقای مردوخ به درستی آمارهای زیادی را مطرح کرد مبنی براین که جنگ با چه اهدافی آغاز می شود؟ آمریکا با چه هدفی ممکن است ایران را مورد حمله قرار بدهد؟ و این که حمله آمریکا به ایران به این منظور صورت می گیرد که اقتصاد این کشور فلج شده و صنعت آن از میان برود. همچنین روابط اش از هم گسیخته شود . حال اگر این امر با محاصره اقتصادی امکان پذیر باشد ، نیازی به حمله نظامی نیست. بنا براین چنین فشارهایی افزایش خواهد یافت. درحال حاضر مشاهده می کنیم که اقتصاد ایران ، به

خصوص با اقدامات احمدی نژاد، در حال فروپاشی است. بنا بر این نکته اول من این است که آثار فشار هژمونیك نظام بین الملل بر ایران دارد آشکار می شود. دوم این که ما می توانیم در برابر این هژمونی جهانی از منطق بسیار قوی خودمان استفاده کنیم. اما سخنان رهبران ایران فاقد چنین منطقی است. به عنوان مثال چرا باید رییس جمهور ایران راجع به هلوکاست صحبت کند ولی به عنوان رییس جمهور ایران که به کشورهای دیگر سفر می کند هیچگاه این سخن را بر زبان نیاورده که دولت اسرائیل چرا هیچیک از قطعنامه های سازمان ملل را اجرا نکرده است؟ در شرایطی که دولت اسرائیل عضو سازمان ملل است، قطعنامه های سازمان را زیر پا می گذارد و این موجب بی اعتباری سازمان ملل شده است؟ چرا از ایران می خواهند از سازمان ملل تبعیت کند در صورتی که عضو دیگر از آن تبعیت نمی کند. منظور من این نیست که ایران از سازمان ملل تبعیت نکند بلکه این است که اگر چنین مشی اتخاذ می شد بخش مهمی از سازمان ملل به حمایت از ایران بر می خاست. اما به جای آن حرف های بی ربط دیگری عنوان شده است. نکته دیگر آن است که وقتی دولت آمریکا در بیانیه الجزایر عدم دخالت در امور داخلی ایران را امضاء کرده است ولی آن را زیر پا گذاشته است ایران می تواند در این باره به دادگاه لاهه شکایت کند مبنی بر این که به رغم این امضاء آمریکا در امور داخلی ایران دخالت می کند. اما من نمیدانم و نمی فهمم که چرا دولت ایران به چنین اقداماتی مبادرت نمی کند؟ بنا بر این من قبول دارم که هژمونی بین المللی وجود دارد، اما جبهه واحد علیه ایران چگونه ایجاد شده است؟ آیا ایران قادر نبوده در میان این جبهه شکاف ایجاد کند؟ ایران از این امکان برخوردار بوده است، زیرا علی الاصول دولت های اروپایی و کشورهای چین و حتی روسیه نمی خواهند دنباله رو آمریکا باشند □

به عبارت دیگر در برابر آمریکا يك موضع رقابتي دارند؟

بله، اما زمانی که ایران مواضعی را اتخاذ می کند که دولت های اروپایی نمی توانند از آن دفاع بکنند، این وحدت میان آنان به ضرر ایران به وجود می آید. این موضوع حتی به کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز کشیده شده است. آنان می خواهند بر اساس مواضع ایران مسایل امنیتی خلیج فارس را بدون حضور ایران حل کنند. من در مصاحبه ای با آقای بنی طرف خبرنگار روزنامه ها و خبرگزاری های عرب زبان مطرح کردم که مگر می شود که از امنیت خلیج فارس بدون حضور ایران صحبت کرد. شورای امنیت خلیج فارس باید از ایران برای حضور در اجلاس خود و عضویت در این شورا دعوت به عمل آورد، تا مسایل فی مابین اعضاء را نیز در همان شورا حل و فصل کنند. استقبال خوبی از این سخنان در روزنامه های عرب زبان به عمل آمد □ □

با همه این ها فکر می کنید چه شرایطی واقع شود آمریکا به ایران حمله خواهد کرد؟

ببینید من از زاویه دیگری به نام منافع ملی ایران به این موضوع نگاه می کنم. متأسفانه نگاهی که بسیاری از رهبران کشور ما دارند مبنی بر این که چگونه می توانند به منافع آمریکا لطمه بزنند تا از آمریکا امتیاز بگیرند، این نگاهی نادرست است. ما باید ببینیم که منافع ملی ایران در کجا قرار دارد و در آن راستا حرکت کنیم. حتی اگر چنان چه ایران در جاهایی بتواند منافع آمریکا در خاورمیانه لطمه بزند، باز هم این موضوع کافی نیست زیرا ممکن است آنان لطمات به مراتب بزرگتری به ما وارد کنند. ایران شاید در شرایطی قرار داشته باشد که بتواند در عراق به آمریکایی ها لطمه بزند، اما این موضوع چه نفعی برای منافع ملی ایران خواهد داشت؟ ادامه تشنج در مرزهای غربی ایران هیچگاه به نفع ما نیست. منافع ملی ایران ایجاب می کند که هر چه سریع تر بحران در عراق پایان بپذیرد □ □

موضوعی که شما مطرح کردید ، این گفت وگو را به اوضاع داخلی ایران می کشاند و این که شما در حال حاضر منافع ملی ایران را چه می دانید؟ □

اگر از این زاویه ای که عرض کردم به موضوع نگاه کنیم این سوال پیش می آید که ادامه غنی سازی اورانیوم تا چه اندازه در راستای منافع ملی ایران قرار دارد؟ من معتقدم که در شرایط کنونی ادامه غنی سازی به نفع منافع ملی ایران نیست. ایران باید غنی سازی اورانیوم را در چهار چوب بسته گروه ۵+۱ ، با اصلاحاتی در آن ، متوقف کند. به محض این که غنی سازی اورانیوم را متوقف بکنند در جبهه متحد علیه ایران شکاف ایجاد می شود. به عبارت دیگر اروپاییان دیگر حاضر نخواهند بود که به دنبال آمریکایی ها بروند. اگرچه به نظر من حتی اگر ایران غنی سازی اورانیوم را متوقف کند باز هم مشکل آمریکا با ایران حل نخواهد شد ، اما اروپا، روسیه و چین از آمریکا جدا می شوند □ □ □

نظام سیاسی ایران معتقد است که اگر ایران غنی سازی را رها کند ، آمریکا و غرب مسئله حقوق بشر را علم خواهد کرد. آیا حقوق بشر به لحاظ عملیاتی از چنین وزنی برخوردار است؟

در این بحث ایراد اساسی وجود دارد. با این بیان تلویحا عنوان می شود که درباره غنی سازی اورانیوم ایران از موضع قدرتمندی برخوردار است ولی در مورد حقوق بشر ایران مشکل دارد . خوب مشکل حقوق بشر را باید حل بکنند ، هنوز رهبران ایران نپذیرفته اند که در دنیای مابعد جنگ سرد اعتبار حاکمیت ملی به تحقق حاکمیت ملت است. من تکرار می کنم به موجب منشور سازمان ملل متحد ، اصل عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها مبتنی است بر حاکمیت ملی . اما در دوران جدید اعتبار حاکمیت ملی وابسته به میزان تحقق حاکمیت ملت است . این که تا چه اندازه يك دولت ، دولت ملی و نماینده ملت اش است ، اعتبار کسب می کند. این اعتبار به صرف این که دولتی حاکم است کسب نمی شود. بنا بر این دولت ایران باید موضوع حقوق بشر را در چارچوب فصل سوم قانون اساسی ایران ، و در چارچوب منشور سازمان ملل ، و در چارچوب بیانیه جهانی حقوق بشر حل کند. دولت ایران بیانیه جهانی حقوق بشر را امضاء کرده است . ماده ۹ قانون مدنی ایران می گوید معاهدات و مقررات بین المللی که ایران آن ها را تصویب کرده است ، حکم قوانین داخلی ایران را داشته و قوانین مادرمحسوب می شوند. بنابراین اگر در بیانیه جهانی حقوق بشر اصولی راجع به آزادی های سیاسی آمده است ، دولت ایران باید آن ها را رعایت و مشکل اش را حل کند . از این رو به دلیل این که نمی خواهد حقوق بشر را رعایت کند ، پس غنی سازی را ادامه بدهد ، به منزله پناه بردن به مرگ از ترس مرگ است. ما این اعتقاد را نداریم. ما معتقدیم که دولت ایران باید غنی سازی را ، با شرایطی، متوقف کند ، به محض توقف ، جبهه متحد علیه ایران دچار شکاف جدی می شود □ □ □

عقبه این جبهه در خاورمیانه چگونه شکل گرفته است؟

ببینید آمریکایی ها موفق شده اند که اعراب را علیه ایران متحد کنند. در هیچ زمانی مانند امروز اعراب این چنین گستاخانه علیه ایران موضع نگرفته اند. امروز ما شاهدیم که امارات متحده چگونه علیه ایران مواضع خصمانه ای را اتخاذ می کند. وزیر امور خارجه ایران متأسفانه در اجلاس رهبران عرب در دمشق حضور می یابد و آن ها نیز علیه ایران قطعنامه صادر می کنند ، او نیز هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهد. در این شرایط هر کشور دیگری اگر جای ایران بود جلسه را ترك می کرد. از این رو ایران سیاست نادرستی را اتخاذ کرده است. از این نظر تعلیق غنی سازی توسط ایران می تواند جبهه

متحد علیه ایران را دچار شکاف جدی کند و در این شرایط است که خواسته های ایران نیز می تواند تحقق یابد. مانند این که ایران خواهان يك كنسرسیوم بين المللي عني سازي براي ايران را ادامه بدهد □□

اگر تهران تعلیق غنی سازی را نپذیرد ، تا چه اندازه شرایط وقوع پذیرش قطعنامه ۵۹۸ دیگر از سوی ایران محتمل است؟ □

شرایط نامطلوب سیاسی و نظامی عامل اصلی در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود در این جا نیز به سمت وسویی می رویم که شرایط بد اقتصادی و سیاسی ایران را وادار خواهد کرد که در شرایطی به مراتب بدتر از قطعنامه ۵۹۸ و بدتر از حالا، آن را قبول کنیم. به عبارت دیگر در پاسخ به سوال شما اگر مبنای قضاوت را عملکرد ایران در گروگانگیری و عملکرد ایران در جنگ ایران و عراق قرار بدهیم ، نگرانی شدیدی وجود دارد . از این جهت که هم گروگانگیری در شرایط بسیار بدی پایان یافت ، هم جنگ در شرایط بسیار بدی پایان یافت ، اکنون نیز نگران آن هستیم که جمهوری اسلامی سرسختانه به شعارهایی در باره انرژی هسته ای ادامه بدهند اما در شرایطی به مراتب نامساعدتر از اوضاع کنونی قطعنامه سازمان ملل را به ضرر منافع ملی بپذیرند □□

ایران سعی کرده است که کمربند امنیتی را برای خود در خاورمیانه ایجاد کند که عناصر اصلی آن حماس ، حزب الله ، سوریه ، عراق و ایران هستند. آیا سوریه با توجه به سوابق تاریخی اش کماکان به این کمربند امنیتی پای بند خواهد بود ، زیرا به نظر می رسد که سوریه به عنوان يك محور اساسی این کمربند ، درحال مذاکرات استراتژیک با اسرائیل است به ویژه آن که اگر بخواید از این محور خارج شود اسرائیل قول داده بلندی های جولان را به این کشور پس بدهد □□

خیر ، سوریه به این کمربند امنیتی و سیاسی پای بند نخواهد بود. تجربه ما با کشورها و گروه های عربی نشان داده که آنان اول عرب هستند و سپس اظهار می کنند که با ایران می باشند □□

این موضوع از آن جایی حایز اهمیت است که قبلا مشاهده کرده ایم که سوریه در باره جزایر به نفع امارات رای داده است □

بله به همین دلیل عرض می کنم. ببینید قاعده بحث این است که دولت سوریه منافع ملی خودش را ابتدا در نظر می گیرد. این منافع اگر نزدیکی به ایران را ایجاب کند و طرف نفت فراوان مجانی یا بسیار ارزان بگیرد ، قطعا چنین کاری خواهد کرد. همچنین اگر این نزدیکی باعث می شود که ایران در سوریه تصفیه خانه ایجاد کند ، خواب چرا نه قطعا درکنار ایران قرار می گیرد. اما آیا سوریه حاضر است به دلیل منافع مشترك اش با ایران ، با آمریکا و اسرائیل نیز دریفتند؟ به نظر من خیر. الان هم اسرائیل و سوریه دارند مسایل خود را حل می کنند به نحوی که علی الاصول کلیات را پذیرفته اند. در خبرها بود که اسرائیل از اسد دعوت کرده تا وی به تل آویو برود. اسد نیز این امر را رد نکرده است. شرایط به این سمت رفته است که اسرائیلی ها آمادگی یافته اند تا جولان را به سوریه پس بدهند. سوریه هم اعلام کرده است که آمادگی دارد که اسرائیل را به رسمیت شناخته و روابط دیپلماتیک برقرار کند. پس دادن جولان سوریه معنای دیگری نیز دارد و آن این که مزارع شیعا که در جنوب لبنان است ، سرنوشت اش معلوم و مسایل اش حل می شود. اسرائیل این مزارع را تخلیه نمی کرد زیرا می گفت که مربوط به سوریه بوده و به لبنان مربوط نمی باشد. اما اگر جولان را تخلیه کند معنایش این است که آن جا را نیز باید تخلیه کند.

حال کدامیک از دوکشور سوریه و لبنان در این بخش مستقر می شوند ، مربوط به نحوه کنار آمدن سوریه و لبنان است. بنا براین سوریه در راستای حل مشکل خود با اسرائیل حرکت می کند □ □

فکر نمی کنید که به ریاست جمهوری رسیدن ژنرال سلیمان در لبنان نیز ناشی از تحولاتی است که در مشی سوریه رخ داده و در نهایت این که اعراب دست بالا را در این کشور به دست آوردند؟

به نظر می رسد ، يك پکیجی دارد صورت می گیرد. اختلافات در لبنان بخشی مربوط به سیاست های سوریه بوده است و در این میان تنها ایران دخیل نبوده است. حال که سوریه آمادگی دارد مسایل اش را با اسرائیل حل بکند ، معنایش این است که این اختلافات در لبنان نیز قابل حل است. بنابراین اعراب به طور عام و سوریه به طور خاص دارند مسایل شان را با همسایگان خود حل و فصل می کنند □ □

به عبارت دیگر اگر پشتوانه لجستیک حزب الله را سوریه بدانیم ، این منطقی به نظر می رسد که رییس جمهور مورد حمایت اعراب در لبنان بر سر کار بیاید □

بله. البته نکته دیگری هم در این میان وجود دارد. اگر اسرائیل مسایل اش را با سوریه حل کند و مزارع را نیز برگرداند حزب الله لبنان دیگر دلیل موجهی برای مسلح ماندن نخواهد داشت. بنا براین خلع سلاح حزب الله لبنان که آقای سینیوره خواهان آن بود و می گفت که قطعنامه های سازمان ملل و آمریکا خواستار آن است ، یا باید با رویارویی با نیروهای نظامی صورت بگیرد ، که ارتش لبنان تا کنون یا نمی خواسته یا به مصلحت خود نمی دیده با حزب الله رودر رو بشود یا از طرق سیاسی باید صورت بگیرد. اوضاع منطقه نشان می دهد که این امر از طریق سیاسی در حال انجام است. لذا اگر میان سوریه و اسرائیل صلح شود، آن مشی ای که می گفت حزب الله باید به يك حزب سیاسی تبدیل شود عملی خواهد شد □

البته در خبرها هم بود که اسرائیل گفته به شرطی جولان را پس خواهد داد که سوریه روابط خود را با ایران به شکل خاصی در بیاورد. آقای اسد نیز گفته است که خیر به این موضوع تن نمی دهد. اما این این سخن آقای اسد شاید یک شعار سیاسی باشد و در پشت صحنه همه توافق ها صورت گرفته است. این مسایل در عالم سیاست رایج است. بنا براین نباید بر روی این مسایل زیاد حساب کنیم. ایران هیچگاه نباید روی سخنان اسد حساب استراتژیک باز کند. ، وزن پس گرفتن جولان برای اسد آن قدر هست که هرگز کمک های مالی ایران به سوریه در مقابل آن قابل مقایسه نیست ولو آن که ایران از وی ناراضی شود. بنابراین از يك منظر تاریخی سوریه نیز در سریک پیچ تاریخی قرار دارد □ □ □ □

آقای دکتر من فکر می کنم حزب بعث سوریه که بشار اسد آن را نمایندگی می کند ، به خوبی از تحولات جنگ سرد و ناتوانی این جنگ در پیروزی کشورش برای باز پس گیری خاک خود از اسرائیل کاملاً آگاه است و می داند که سرنوشت این دست از ائتلاف ها در حوزه جهانی به چه سرنوشتی مواجه شده است از این رو مایل است در راس يك نظام جنگ سرد جدید در خاورمیانه قرار نگیرد ، همچنین سوریه مایل است از ماجرای ترور رفیق حریری جان سالم به در ببرد ، چون گفته می شد که سوریه در این ترور نقش تعیین کننده داشته است ، ضمن آن که سایه مقتدر حافظ اسد پدر بشار اسد اجازه نمی دهد که او به عنوان يك رهبر مقتدر در صحنه سیاسی خاورمیانه ظاهر شود ، تا کنون حزب بعث نیز اجازه نداده که او در حد و اندازه پدرش در سیاست های خاورمیانه ای و جهانی حاضر شود. از این رو من فکر می کنم که بشار به این امر می اندیشد که با يك تصمیم گیری تاریخی ، آن چهره پدرش را در خود زنده کند

ونشان دهد که شایستگی رهبری کشور سوریه و بسیاری تحولات منطقه را دارد و می تواند چهره جدیدی در میان رهبران عرب محسوب شود □ □

حرف شما درست است . بشار اسد به دلیل این که فرزند حافظ اسد است ، به ریاست جمهوری رسیده است. هنوز از خودش چیزی نشان نداده است. ولی بازی که اسد در حال انجام آن است وی را به عنوان یک رهبر در جهان و جهان عرب جا می اندازد □ □

در این میان به نظر شما حماس چه فرآیندی را از سر می گذراند؟ حماس به مذاکره با اسرائیل پیوسته و وزارت امور خارجه ایران نیز این موضوع را از سرناگزیری ذکر کرده است؟

حماس نیز نخست فلسطینی و عرب است سپس سنی مذهب و در مرحله سوم با ایران کار می کند. آقای خالد مشعل در صحبت های اخیر خود نسبت به بوجود آوردن ماجرای هلوکاست اظهار تنفر کرده و آن را نفی کرده است. البته اعلام نکرده که سخن رییس جمهور ایران غلط است بلکه اظهار کرده که هلوکاست را محکوم می کند. این سخن معنا دارد. بنا بر این ایران نمی تواند با کارت حماس بازی جدی کند □

شما چه معنای ویژه ای برای مواضع خالد مشعل قایل هستید؟

شما اعلام کردید که کمربند سیاسی - امنیتی با حضور سوریه و حماس ، حزب الله و برخی نیروهای عراقی تشکیل شده است . من می خواهم بگویم با کارت حماس نمی توانیم وارد چنین بازی خطیری بشویم □ □ بلکه حماس مرز خود را از ایران جدا کرده است □ زیرا آنان منافع خود را چیز دیگری می دانند. حماس دارد به این جمع بندی می رسد که در شرایط کنونی جهان سیاست اش در باره برخورد با محمود عباس و اسرائیل اشتباه است □ □

چه فاکتی می تواند تایید کننده صحبت شما باشد؟

□ فلسطینی ها زمانی دست به جنگ مسلحانه زدند برای این که دنیا حق آنان را برای تشکیل یک دولت فلسطینی به رسمیت بشناسد، اما اکنون دنیا از این آمادگی برخوردار شده و این حق را به رسمیت شناخته است . رییس جمهور سابق آمریکا، کارتر، به رغم تمام فحاشی هایی که یهودیان علیه او کردند با حماس دیدار کرد. کارتر به حماس می گوید در چارچوب قانون حرکت کنید . و ما از شما حمایت می کنیم. اگر حماس وارد این فاز شود پیروزی بزرگی به دست آورده است. در سفر اخیرم هنگامی که برای سخنرانی به دانشگاه دنور رفتم آقای ریچارد فالك هم آمده بود. آقای ریچارد فالك از فعالان معروف ضد جنگ ویتنام در آمریکا است. او رییس مرکز مطالعات بین المللی دانشگاه پرینستون بود اما الان در دانشگاه سن باربارا درس می دهد، وی اخیرا از طرف شورای حقوق بشر سازمان ملل به عنوان راپورتر حقوق بشر در فلسطین معین شده است. بنا بر این به طور مرتب در جریان مسایل فلسطین قرار دارد. او در این راستا به من صحبت کرد. سیاست حماس به این مصلحت سنجی دست یافته است که مسایل خود را با محمود عباس حل و فصل کنند و بر روی ریل مذاکره با دولت اسرائیل بیفتند □

ایران با کارت عراق تا چه اندازه برای امتیاز گیری می تواند موفق باشد؟

عراق هم نمی تواند شرایط مناسبی برای ایران فراهم کند. ایران یک نفوذ طبیعی در عراق دارد که آمریکایی ها این نفوذ طبیعی را معادل دخالت ایران ذکر می کنند. من در آمریکا هر جا صحبت شده گفته ام که

آمریکا این دو مطلب را با هم قاطبی می کند. ایران يك سابقه هزارساله با عراق دارد ، حوزه علمیه نجف ۹۰۰ سال سابقه دارد و بسیاری از علمای برجسته شیعه نیز ایرانی بوده اند ، مزارامان شیعه در عراق است ، هر سال میلیون ها ایرانی به عراق برای زیارت عتبات می روند ، حتی پول ایران در بازارهای نجف و کربلا به دلیل سفر زوار ایرانی معتبرتر از هر پولی مبادله می شود و این نفوذ ربطی به دولت ایران ندارد و نباید به معنای دخالت ایران در آن جا محسوب شود. اما شیعیان عراق اول خود را عرب می دانند . آقای مقتدی صدر خود را عرب می داند از این روجه آقای سیستانی صریحا اعلام کرده است که توایرانی هستی و این جا چه می کنید؟ شما باید به کشور خود برگردید. ایران نباید این مسایل را به فراموشی بسپارد. ممکن است آقای مقتدی صدر به دلیل نیات سیاسی خود در جاهایی با ایران هماهنگی به عمل بیاورد ، ولی آقای مقتدی صدر اول شیعه عرب است بعد سیاستمداری که می تواند با ایران در بخش هایی همراهی کند. نکته دوم آن است که به چه دلیل یا با چه منطقی رفتارهای آقای مقتدی صدر باید به نفع ایران تمام شود. آیا رفتارهای سیاسی آقای مقتدی صدر به نفع استقلال عراق است؟ یا به نفع توجیه ادامه اشغال عراق است؟ ما می دانیم آمریکا بی ها عراق را تخلیه نمی کنند زیرا می گویند اگر ما برویم در عراق حمام خون به راه می افتد. عراق سابقه ندارد عرب و کرد با یکدیگر بجنگند ، همچنین سابقه ندارد سنی و شیعه یکدیگر را بکشند ، حداقل در دهه های اخیر ما در عراق چنین چیزی را مشاهده نکرده ایم، بلکه شیعیان با صدام می جنگیدند ، نه با سنی ها . کردها با صدام ظالم جنگیدند نه به این دلیل که او عرب بود و این ها کرد. برای این که به حقوق آن ها تخطی کرده بود. بنا براین سابقه جنگ مذهبی و قومی در عراق وجود ندارد که آمریکایی ها بگویند اگر از عراق خارج شوند جنگ قومی یا مذهبی در عراق حمام خون ایجاد می کند. جنگ حاضر دلایلی دارد و توجیه کننده اشغال نظامی است. عملیات آقای مقتدی صدر چه دانسته و چه ندانسته در این راستا قابل ارزیابی است. بنا براین ایران در کجای این معادله قرار می گیرد؟ آیا ایران موافق ادامه اشغال است؟ مخالف آن؟ اگر مخالف ادامه اشغال است پس باید هر نوع بهانه ادامه اشغال را از طرف آمریکا بگیرد. بنا براین ایران باید با عملیات آقای مقتدی صدر یا هر گروه دیگری مخالفت کند. حال بر می گردیم به سوال شما نه سوریه و نه حماس و نه گروه هایی مانند مقتدی صدر این ها کارت های خوبی برای برنده شدن در بازی خاورمیانه نیستند. به جنایات اسرائیل در فلسطین، بخصوص در غزه ، باید پایان داده شود. اما این از طریق عملیات مسلحانه میسر نیست . وقتی کارتر می گوید محاصره غزه لکه ننگی است بردامن بشریت معاصر، برای کمک به مردم فلسطین باید از ابزار های سیاسی – دیپلماتیک استفاده کرد. ایران باید در این نوع سیاست هایش تجدید نظر کند □ □

بنا براین مواضع ایدئولوژیک ایران در سیاست خارجی که به دنبال اتحاد اسلامی حول ام القرای ایران بود (تئوری دکتر محمد جواد لاریجانی) کاملا با شکست مواجه شده به نحوی که ماجرا اکنون کاملا برعکس شده و در حال حاضر ناسیونالیسم عرب مجددا از زیر خاکستر درگیری ها سربرآورده و دارد تقویت می شود؟

سیاست خارجی مبتنی بر ایدئولوژی ایران از همان ابتدای انقلاب دچار تناقضات شدید بوده است. وقتی حاکمان ایران بر روی سیاست مبتنی بر ایدئولوژی، که منظور از ایدئولوژی نیز فقه و آنهم فقه سنتی است، تاکید می کند باید بپرسیم فقه سنتی به ما چه می گوید ؟ در این فقه اگر فردی خدارا انکار کرد ملحد یا مرتد است. اما اگر فردی عرق خور یا زن باره بود از دین خارج نیست و زنش بر او حرام نمی شود. حال دولت ایران مدعی بوده است که رژیم حاکم بر عراق یعنی رژیم صدام حسین ، بعثی و کافر است. اما ایران با يك حزب بعث کافر می جنگد و با حزب بعث کافر دیگر در سوریه روابط دوستانه دارید و کمک های فراوان می کند. این نوع روابط به چه معیاری روابط ایدئولوژیک است؟ همچنین اگر

ایران مدعی است که عربستان سعودی و یا دیگر حکام عرب فاسد هستند، از دین خارج نیستند. به عبارت دیگر شما با حکام عرب روابط خصمانه داشتید ولی به یک حزب کافر روابط دوستانه داشتید. حاکمان ایران با آمریکایی اهل کتاب می جنگند، اما با شوروی کمونیست دارای روابط نزدیک داشتند و در مراسم تشییع جنازه رهبر آن ها شرکت کردند □ □

به عبارت دیگر اجزای این سیاست تعریف نشده و ناکارآمد بوده است زیرا نمی توانسته به درستی از اوضاع در شرایط مختلف تعریف درست و غیر متناقض ارائه دهد □

بله این تناقضات به طور جدی نشان می داده که این مواضع هیچگاه ایدئولوژیک نبوده است. حال شاید بپرسید که آیا این سیاست مبتنی بر سیاست شیعی بوده است که باید بگوییم آن هم نبوده است. بنا بر این اصل این که سیاست خارجی ایران مبتنی بر ایدئولوژی بوده زیر سوال است. این را می توانیم بگوییم که این سیاست مبتنی بر ایدئولوژی ناقص و یا چیزی مبهم بوده است. سیاست خارجی هر کشوری بر اساس منافع ملی تعریف و تدوین می شود نه ایدئولوژی □ □

برگردیم به مسایل داخلی ایران. من مسایل ایران را با تحولاتی که در انتخابات اخیر صورت گرفت مایلم مورد بررسی قرار بدهید. بر این اساس بهتر است ابتدا بدانیم که ماهیت انتخابات در مجلس هشتم چگونه بوده است و در انتخابات ریاست جمهوری آینده چگونه خواهد بود؟ ضمن آن که آیا فکر می کنید که نیروهای بالا آمده در مجلس هشتم، رویکرد نظام سیاسی ایران به نیروهای اصول گرای میانه رو با توجه به تحولات در خاور میانه است؟ □

بگذارید نخست درباره انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم صحبت کنیم. با معیارهای شناخته شده ای که امروز در دنیا وجود دارد و ایران هم آن ها را تصویب کرده است، انتخابات ریاست جمهوری گذشته و انتخابات مجلس هشتم نه آزاد، نه رقابتی و نه منصفانه بوده است. وقتی در انتخابات ریاست جمهوری شخصی مانند آقای هاشمی رفسنجانی که از تیرک های این رژیم است، می گوید که من به خدا شکایت می کنم، منظورش چیست؟ آقای هاشمی از چه چیزی می خواهد شکایت بکند؟ از چه کسی یا کسانی می خواهد شکایت بکند که جز به خدا به جای دیگری نمی تواند شکایت بکند. باید ضمیر سخنان آقای هاشمی را پیدا کنیم. آقای کریمی می گوید طی دو ساعت که به خواب رفته بود همه چیز عوض شد. پس این انتخابات، چه نوع انتخاباتی بوده است؟ دوم: قانون اساسی می گوید که رییس جمهور باید از میان رجال سیاسی مذهبی باشد. ولی آقای احمدی نژاد فاقد هرگونه سابقه ای به عنوان رجل سیاسی و مذهبی است. پس باید بگویند که ایشان دارای کدام سابقه مذهبی و سیاسی بوده است که شورای نگهبان او را به عنوان رجل سیاسی یا مذهبی پذیرفته است؟ پاسخ این تناقضات بسیار جدی را چه کسی باید بدهد؟ انتخابات مجلس هم انتخابات کاملاً فرمایشی بود. در چنین شرایطی انتخابات ریاست جمهوری بهتر از این نخواهد بود. اما مسئله را باید از یک زاویه دیگری بررسی کرد. به نظر من مجموعه عملکرد نظام جمهوری اسلامی آرام آرام به سوی قفل شدن کلان حرکت می کند. یک اشکال کلیدی و اساسی در مجموعه مناسبات وجود دارد که هرکاری که می کنند اوضاع بدتر می شود. اوضاع اقتصادی روز به روز بدتر می شود. آقای احمدی نژاد دانسته یا ندانسته، و برخلاف قانون اساسی در حال تحمیل فروپاشی اقتصادی به ایران است. وقتی مجلس نهادهایی را مانند سازمان برنامه و بودجه، یا هیات امنای صندوق ذخیره ارزی و یا شورای پول و اعتبار را با قانونگذاری به وجود می آورد، رییس جمهور قانوناً حق انحلال آن ها را ندارد. رییس جمهور حق دارد برای انحلال آن ها به مجلس لایحه بدهد، ولی حق ندارد آن ها را راساً منحل کند. اما چرا رییس جمهور این نهادها را منحل می کند؟

اقدامات رییس جمهور خلاف قانون و مخل منافع ملی است. حال زمانی يك رییس جمهور غیرقانونی عمل می کند ، اما نتایج غیرقانونی عمل کردن به گونه ای است که به بهبودی اوضاع مردم منجر شده و لذا مردم از آن راضی هستند. ولی می دانیم که چنین چیزی نیست. همه اقتصاددانان ایران اعم از اصولگرا و غیراصولگرا متفق اند که تصمیم گیری های آقای احمدی نژاد غلط است. ولی ایشان به رفتار خود ادامه می دهد. آقای رییس جمهور این قدرت را از کجا به دست آورده که می تواند به این دست از اقدامات مبادرت کند؟ آیا قدرت رییس جمهور متکی به مجلس یا سپاه است؟ آیا به دلیل آن که مقام رهبری را او حمایت می کند این اعمال را انجام می دهد؟ این ها سوال های بسیار اساسی هستند. به طور مثال وقتی نمایندگان مجلس از وزیر نفت سوال می کنند چرا دوبرابر آن چیزی که تصویب شده ، از صندوق ذخیره ارزی استفاده و بنزین وارد کرده اید، می گوید که وی مخالف بوده ولی دستورکتابی رییس جمهور است . چه کسی به رییس جمهور می تواند دستور بدهد که این گونه غیرقانونی عمل کند، غیر از مقام رهبری؟ آیا مقام رهبری چنین دستوراتی داده است. نکته بعدی نیز این است که آقای احمدی نژاد غیر از آن که خلاف قانون رفتار می کند ، خلاف مصوبات کلان کشور نیز عمل می کند. بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی می گوید که سیاست های کلان کشور را مجمع تشخیص مصلحت نظام به رهبری پیشنهاد می کند. این موضوع تحت عنوان چشم انداز ۲۰ ساله کشور انجام شده است. ما هم نوشتیم که چشم انداز مذکور اگر چه ایرادات و کمبود های جدی دارد اما در مجموع مثبت است و از طریق آن می توانیم بفهمیم به کجا می رویم. مبتنی بر چشم انداز ۲۰ ساله ، چهار برنامه ۵ساله تدوین شده است. معنای این بحث آن است که دولت های بعدی باید در این قالب حرکت بکنند. اما رییس جمهور فعلی همه این برنامه ها را زیر پا گذاشته است. عرض بنده این است که انتخابات مجلس و ریاست جمهوری دارای این ایرادات اساسی بوده است و سیاست ها کنونی به سویی می رود که ایران ناچار است يك تصمیم تاریخی اتخاذ کند و یک چرخش اساسی را به پذیرد □

پیش بینی شما در این باره چیست؟ آیا سیستم ولایت فقیه به این شکل اش پا برجا خواهد بود؟ سمت و سوي تحولات ایران چه خواهد بود؟ □

در سال ۱۳۶۷ نهضت آزادی ایران بیانیه ای در ۱۶۷ صفحه در تحلیل و تفصیل ولایت مطلقه فقیه ارائه داد . اکنون ۳۰ سال از انقلاب ایران گذشته است. الان زمان آن است که عملکرد نظام متنی بر ولایت فقیه را مورد ارزیابی قرار بدهیم. ما معتقدیم که مشکل اساسی ایران در سیستم ولایت فقیه است. این سیستم برای زمان حاضر کارایی ندارد. به نظر می رسد مجموعه نیرو های درون جمهوری اسلامی آرام آرام همگی به این جمع بندی می رسند که این سیستم فاقد کارایی لازم است . بدون شک عملکرد رییس جمهور خلاف مصالح ملی است. این موضوع حتی در اظهارات دکتر احمد توکلی و سایرین نمایان است. اما عملکرد آقای احمدی نژاد مورد حمایت کیست؟ رهبری کشور. من معتقدم که ایران افغانستان یا عراق نیست که به او حمله کنند. ایران لیبی هم نیست که تسلیم شود به نحوی که تکنولوژی هسته ای اش را بار کشتی کرده و به آمریکا بفرستد؟ ایران کره شمالی نیست که تسلیم بشود. در ایران مانند اوکراین انقلاب مخملی یا انقلاب نارنجی نظیر گرجستان رخ نخواهد داد. پس شرایط کنونی ایران به کدام سمت و سوي می رود؟ من معتقدم ایران به سوي الگویی شوروی حرکت می کند □ □

شما به کدام بخش از الگویی شوروی توجه دارید؟

ببینید در شوروی انقلاب رخ نداد ، حمله خارجی روی نداد. اما فشارهای خارجی به علاوه بی کفایتی و سوء مدیریت رهبران کشور، اقتصاد و سیاست شوروی را به نقطه ای برد که رهبران شوروی خود به

این نتیجه رسیدند که ادامه وضعیت امکان ناپذیر است. آقای گورباچف و کل شورای مرکزی حزب کمونیست شوروی به این نتیجه رسیدند که ادامه روند موجود میسر نیست □ □

در کتاب پروسترویکای گورباچف این نکته هست شوروی برای کشور برنامه و پول دارد ولی مردم انگیزه مشارکت برای انجام امور را کاملاً از دست داده اند و دست به کاری نمی زنند □ □

بله این خود يك پدیده تازه ای در قلمرو تحولات سیاسی بود. يك نظام توتالیتر خود به جایی می رسد که می گوید دیگر توانایی ادامه مسیر را ندارد و لازم است که تغییراتی ایجاد شود. آن تغییرات سرآغاز سلسله حوادثی در شوروی سابق شد. به نظر من رهبران و مدیران کنونی ایران، اعم از راست، چپ و افراطی و... به تدریج دارند به این سمت و سو حرکت می کنند □ □ □

تمایز میان ایران با شوروی چیست؟

ایران هیچگاه امپراتوری نبوده تا متلاشی شود. ما با خطر فروپاشی جغرافیایی روبرو هستیم، اما نه مانند شوروی سابق. ایران امپراتوری نیست. مشکلات قومی داریم. اما این اقوام، نظیر کردها خود را ایرانی می دانند. اگر کردها برخی مواقع سخنانی را مطرح می کنند به دلیل ظلم مضاعفی است که در حق آنان روا داشته شده است. ولی اوکراین یا گرجستان یا آذربایجان یا کشور های آسیای مرکزی هیچگاه خود را روس نمی دانستند. در انقلاب اکتبر این کشورها با بلشویک ها همکاری کردند به دلیل قولی که لنین داد. لنین به این کشورها وعده داد که اگر برای سرنگونی تزار همکاری کنند، بعد از پیروزی به آنان استقلال خواهد داد. ولی بعد خلاف وعده خود عمل کرد. وضعیت در ایران متفاوت است. بنابراین ما مشکل قومی داریم ولی خطر تجزیه به دلایل این چنینی را نخواهیم داشت. بلکه برعکس تغییر در سیاست های درونی بسوی مردم سالاری، موجب استحکام وحدت ملی خواهد شد. نکته مهم دیگر آن است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عصر مارکسیسم - لنینیسم به پایان رسید. اما در ایران، اگر این تغییرات رخ دهد، عصر اسلام به پایان نمی رسد، بلکه برداشت های جدید تری ظهور و بروز پیدا خواهند کرد. یعنی اگر چنان چه این مجموعه تصمیم بگیرد تغییراتی اساسی ایجاد بکند، موجب نمی شود که اسلام از میان برود. تاریخ اسلام مملو از این دست از حوادث بوده است □ □

به نظر شما به طور خاص آقای احمدی نژاد تسریع کننده چه فرآیندی است؟

آقای احمدی نژاد با عملکرد خود دارد فرآیند تجدید نظر اساسی در سیستم سیاسی ایران را تسریع می کند. در این فرآیند آخرین گروه هایی که مدعی انقلاب بوده اند در راس قدرت قرار گرفته اند و می خواهند مانند اوایل انقلاب عمل بکنند. این سخن به چه معنایی است؟ به معنای آن است که تعدادی آدم بی اطلاع بر سرکار بیایند و مجدداً همه امور را از نقطه صفر آغاز کنند. این نگاه کار ساز نیست. از این رو من تحولات ایران را در سمت و سوی يك تجدید نظر کلی می بینم □ □

آیا با این تحلیل افراط گرایی ادامه خواهد یافت؟

خیر، افراط گرایی ادامه نخواهد یافت. بلکه همه دست اندرکاران به این جمع بندی می رسند که طرح دیگری باید بریزند □ □

برخی معتقدند که قدرت گیری آقای لاریجانی در مجلس ناشی از يك سیاستگذاری در راس هرم قدرت نظام سیاسی ایران است. آیا این قدرت گیری نمادی از تحلیل شما است؟

قدرت گیری آقای لاریجانی نماد این است که آقای احمدی نژاد نیرویی نیست که بتواند به حمایت از آن ادامه دهند، بلکه باید کار دیگری انجام بدهند □ □

حرکات بعدی چه خواهد بود؟

این سوال مهمی است. برای دید که آیا مجلس رییس جمهور را استیضاح خواهد کرد؟ مجلس طبق قانون حق دارد رییس جمهور را استیضاح کند، اگر به دلیل کارهای کنونی رییس جمهور فعلی وی را استیضاح نکنند، پس برای چه چیزی مجلس باید رییس جمهور را استیضاح کند؟ اصلاً چرا استیضاح رییس جمهور در قانون آمده است؟ این رییس جمهور با این عملکرد و کارنامه بهترین نمونه برای استیضاح است. آیا مجلس فعلی که به صورت دستچین انتخاب شده با بودن آقای لاریجانی در راس آن به سوی استیضاح رییس جمهور حرکت می کند؟ آیا اراده بالاتری وجود دارد که احمدی نژاد را فدای تثبیت برخی از نا رضایتی ها بکند؟ در تاریخ سیاسی این تجربه وجود دارد. حال اگر ورود فعال آقای لاریجانی به صحنه و ریاست مجلس مصداق فرآیند تغییرات اساسی است باید این امر خودش را در استیضاح آقای احمدی نژاد نشان بدهد □ □

□ روزنامه تهران امروز که در جناح آقای قالیباف قرار دارد تلویحا اشاره کرده است که مجلس هشتم در نقد عملکرد رییس جمهور جدی تر از گذشته عمل خواهد کرد. با این همه سوالی که وجود دارد این است که آیا با مسایل عمده ای که ایران با آن مواجه است، این دست از سیاست ها کارساز خواهند بود؟ یکی از این مسایل عمده آن است که مثلا در انتخابات مجلس هشتم کاملا هویدا شد که مردم مشارکت جدی به عمل نیاورده اند. چنین شرایطی فشارا برای حرکت های توام با فشار یا براندازانه فراهم می کند. به نظر می رسد که مردم در شرایط کنونی با توجه به مشکلات عدیده اقتصادی کاملا دچار احساس بی قدرتی شده اند. شاید تنها یک آشتی ملی سپس ایجاد فرآیندهای رقابت دموکراتیک است که می تواند در این شرایط تغییری ایجاد کند □ □

فرآیندی که من توضیح دادم مبتنی بر این فرض است که فضا به سویی می رود که همه، حتی مقام رهبری نیز بپذیرند، که ادامه روند کنونی فایده ای برای ملت ایران و نظام سیاسی کنونی دربر ندارد. برخی از دست اندر کاران در حال حاضر این موضوع را پذیرفته اند ولی مقام رهبری هنوز این موضوع را نپذیرفته است. این فرآیند که بنده مطرح می کنم، هنگامی به نقطه چرخش می رسد که مقام رهبری هم بپذیرند که سیستم فعلی ناکارآمد است و باید تغییر نماید. این هم یک پند و موعظه یا مکاشفه درون نیست. بلکه باید براساس تجارب حاضر و بن بست های کنونی تجربه بشود تا در نهایت به این جمع بندی برسند که اشکال از این فرد یا آن فرد نیست، بلکه درکلیت این سیستم است □ □

بروز و ظهور رفع این اشکال تاریخی چه خواهد بود؟

ابتدا اعتراف به این که همه حق حیات دارند. در این جا آشتی یا وفاق ملی معنا می یابد. آن چیزی که ما ۵ سال پیش تحت عنوان وفاق ملی به آن اشاره کردیم. وفاق در برابر نفاق است. نفاق به معنای شکاف و دره است. یک شکاف عظیمی میان دولت و ملت به وجود آمده است. وفاق به معنای با هم بودن و یکی است. اگر وفاق ملی اعلام شد، معنایش این است که نهضت آزادی نیز در کنار مولفه و دیگران حق حیات دارد. ما هم بدون ترس از زدن و بستن و... می توانیم حرفمان را بزنیم. در چنین شرایطی مجموعه نظام خود را در جایگاهی قرار می دهد تا از همه نظریه ها بهره مند شود □ □

چه ساختار قانونی قادر خواهد بود این وفاق ملی را به پیش ببرد؟

نکته اول این است که قانون اساسی اول را، که دولت موقت تدوین کرده بود آقای خمینی امضاء کرده است. این موضوع به این معنا است که قانون اساسی اول که در آن ولایت فقیه هم وجود ندارد می تواند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران باشد. پس هی نگویند که جمهوری اسلامی منتهای ولی فقیه معنا ندارد. بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، یعنی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران آن قانون اساسی را که جمهوری اسلامی بود منتهای ولی فقیه، به رسمیت شناخته و امضاء کرده است. ایشان و روحانیان حزب جمهوری و شورای انقلاب حتی اصرار می کردند که همان قانون اساسی اول را که دولت موقت نوشته بود به رفراندوم بگذارند. حال می گوئیم که ۳۰ سال از آن زمان گذشته و تجربه پیدا کرده ایم، قانون اساسی که وحی منزل نیست لذا امکان تغییر در آن وجود دارد برگردیم به همان قانون اساسی که به امضاء رهبر فقید انقلاب هم رسیده بود □□

فکر می کنید واقعیت موجود ایران با توجه به بافتی که دارد تحقق جمهوری ای که در آن احزاب نقش تعیین کننده خواهند داشت محتمل است، یا یک نظام مشروطه سلطنتی مانند امپراتوری بریتانیا و یا ژاپن که رهبر در آن برای حفظ وحدت ملی دارای کارکرد است نه اداره مملکت؟

ما در ایران یک نظام جمهوری را متناسب با واقعیات موجود می بینیم. سلطنت در ایران همواره دچار مشکل بوده است. کمتر سلطانی در ایران به مرگ طبیعی مرده است. هر چند می گویند که ایرانی ها شاه پرست هستند ولی همیشه سلاطین خود را کشته اند. بنابراین احتمال این که سلطنت به ایران برگردد را بسیار ضعیف می دانم. این موضوع یک حرکت ارتجاعی هم خواهد بود. آخرین امپراتور جهان در نیال دارد آخرین مراحل خود را طی می کند. البته این درست که کشورهایی مانند انگلستان یا حتی سوئد که موفق ترین نظام سوسیال دموکرات جهان است هنوز دارای نظام سلطنتی است. اما نهادهای دمکراتیک در سوئد تا آن اندازه قدرتمند هستند که شاه و ملکه محلی از اعراب ندارند. آن چه که بیش از همه من محتمل می بینم نظام جمهوری است. که من با توجه به قانون اساسی اول ایرادی نمی بینم که نام اش را جمهوری اسلامی بگذاریم. از این رو برگشت به قانون اساسی اول را بیش از سایر موارد محتمل می بینم □□

بازگشت به قانون اساسی اول آیا لوازم تحقق خود را داراست؟

□ منظر یا روندی که شرح دادم معنایش این نیست که بنشینیم تا مسئولان با مکاشفه درون به این مرحله برسند و تغییرات بنیانی ایجاد کنند. خیر، بلکه یکی از عوامل کارساز و موثر در این فرایند وجود جنبش های مدنی برای تحقق تغییرات است. از خرداد ۱۳۷۶ به بعد، و روی کار آمدن آقای خاتمی و سپس روی داد های بعدی، تلاش زیادی صورت گرفته و می گیرد تا نهادهای مدنی را از میان بردارند. ولی مشاهده می کنیم که در این هدف خود موفق نبوده اند. جنبش هایی نظیر جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویی و... کماکان حضور فعال و جدی دارند. حتی دامنه فشار را تا آن جا تسری دادند که در اویش را که معمولاً آرامترین و ملایمترین گروه های اجتماعی هستند می خواستند از میان بردارند، ولی در این بخش هم ناموفق بودند به عبارت بهتر زورشان نرسید. حسینی در اویش را خراب کردند اما جنبش درویشی را نتوانستند. جنبش دانشجویی تحت فشار بسیار شدیدی قرار دارد اما موفق نشده اند آن را از بین ببرند. بنابراین ادامه جنبش های مدنی از یک طرف، و فروپاشی اقتصادی از جانب دیگر، تورم مهارگسیخته، و... همه از عواملی است که فشار به حاکمان برای پذیرش تغییر وارد

می آورد. در این فشارها علائم زیادی می بینم که در نهایت نظام سیاسی ایران تغییرات ضروری را بپذیرد □□

نشانه های این پذیرفتن را شما در کجا مشاهده می کنید؟

شما فکر می کنید که آقای هاشمی، که بسیار زیرک و باهوش است چرا مطرح کرد که با ولایت فقیه مخالف بوده است؟ چرا ایشان اکنون مطرح می کند که به مرحوم آذری قمی گفته بود که این ولایت فقیه که شما دنبالش هستید ناصرالدین شاه می شود؟ دوران ناصری عصر بی خبری شناخته شده است. آیا معنای سخن آقای هاشمی این است که ما با عصر نادانی روبرو هستیم؟ آقای هاشمی اکنون رئیس مجلس خبرگان رهبری است که بر طبق قانون اساسی وظیفه نظارت بر رهبر را بر عهده دارد. بنا بر این کسانی که دارای دانش روز هستند یا سی سال تجربه کرده اند به این نتیجه رسیده اند که نمی شود فرد دارای همه اختیارات باشد ولی درباره هیچک به هیچ کس یا نهادی هم پاسخگو نباشد. این خود مشکل اصلی است که به تدریج همه دارند به آن پی می برند. تاکید می کنم که در این جا اشکال از احمدی نژاد نیست، اشکال آن مجموعه ای است که موجب پیدایش احمدی نژاد می شود. زیرا خودش را باز تولید می کند □□

□ در اینجا مایلیم به یک نکته مهم هم اشاره کنم و آن این که روحانیت در مجموع انعطاف پذیری اش از ما روشنفکران بیشتر است. به این معنا که سر به زنگها خود را تغییر می دهد. آقای صانعی به راحتی می گوید که حقوق زن و مرد برابر است. چون خود را مفسر دین می دانند از این روتوجیه دینی اش را نیز پیدا می کنند □□□□

ایران و پیمان امنیتی عراق و آمریکا

یادداشت روز-کارگزاران ۸۷/۴/۲

۱- اخیرا مجوز سازمان ملل متحد برای حضور نیروهای خارجی در عراق تا پایان سال ۲۰۰۸ است. با توجه به شرایط بین المللی به نظر نمی رسد سازمان ملل این مجوز را تمدید نماید. بنابراین دولت آمریکا برای توجیه حقوقی حضور نیروهای خود در عراق پیمان یا قرارداد امنیتی عراق را مطرح کرده است، مفاد این پیمان به گونه ای است که استقلال و آزادی عراق به کلی در آن نادیده گرفته شده است. بسیاری از رهبران عراق نیز با انعقاد چنین پیمانی ابراز مخالفت کرده اند. اگرچه وزیر امور خارجه عراق اعلام کرد (۱۳۸۷/۳/۳۰) که آمریکا تغییراتی را در متن اولیه قبول کرده است و از درخواستهایی همچون مصونیت قضایی برای کارکنان قراردادی شرکت های امنیتی آمریکا صرف نظر نموده است و با تشکیل یک مرکز عملیاتی مشترک با حضور مسولان عراقی، به منظور آگاهی آنها از برنامه های آینده ارتش آمریکا در عراق، موافقت کرده است. با وجود این، محتوای پیمان امنیتی همچنان غیر قابل پذیرش است. به عنوان مثال، دولت آمریکا حق خواهد داشت هر تعداد پایگاه های نظامی که بخواهد در سرتاسر عراق داشته باشد و نیروهای آمریکا می توانند شهروندان عراقی را دستگیر نموده و در بازداشتگاه های نظامی تحت کنترل

آمریکا نگهداری کنند. نوری‌المالکی رسماً اعلام کرد که این قرارداد امنیتی استقلال و تمامیت ارضی عراق را رسماً مخدوش می‌سازد. قرار است این قرارداد امنیتی تا اواسط مردادماه امضا شود. این پیمان عراق را بطور کامل تحت‌الحمایه و قیمومیت دولت آمریکا قرار می‌دهد. انعقاد چنین پیمانی نه تنها نمی‌تواند و نباید مورد قبول رهبران عراق قرار گیرد، دولت‌های عربی همسایه نیز نباید آنرا بپذیرند. دولت ایران به درستی نگرانی و مخالفت خود را با عقد چنین پیمانی ابراز داشته است □

البته این اولین و تنها پیمان نظامی - امنیتی میان دولت آمریکا با کشورهای عرب منطقه همسایه ایران نیست. دولت آمریکا پیمان‌های مشابهی، شاید نه به گستردگی و عمق پیمان مورد بحث با عراق، با عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات و عمان امضا کرده‌است، دولت آمریکا به‌موجب این پیمان‌ها در این کشورها پایگاه‌ها و تاسیسات نظامی گسترده‌ای دارد □

در دوران جنگ سرد و رقابت شدید سیاسی - نظامی میان دو بلوک شرق و غرب، انعقاد چنین پیمان‌هایی را قابل درک و توجیه نموده بود. دولت‌های سوریه و عراق با شوروی سابق و عربستان، بحرین و قطر (به علاوه ترکیه و ایران) با آمریکا پیمان‌های نظامی داشتند. این رقابت‌های نظامی-سیاسی، اگرچه به ایجاد تعادل قدرت‌ها در منطقه کمک می‌کرد اما خود در مواردی موجب بروز جنگ و درگیری میان کشورهای منطقه به نیابت از جانب قدرت‌های برتر می‌گردید □ □ □

اکنون که جنگ سرد به اتمام رسیده، دولت آمریکا، به عنوان یک قدرت برتر و برنده، در کل منطقه اعمال نفوذ و قدرت می‌نماید. دولت آمریکا، از موضع قدرت نظامی - اقتصادی برتر، کل منطقه خاورمیانه را، حیاط خلوت "امنیت‌ملي" خود تلقی نموده و به دنبال تثبیت موقعیت و اجرای برنامه "خاورمیانه‌بزرگ" می‌باشد □

۲ □ در حال که دولت‌های آمریکا و انگلستان، از آن‌سوی کره زمین، از هزاران کیلومتر فاصله به خاورمیانه آمده‌اند و عراق را با نیروی نظامی اشغال کرده‌اند، دامن دولت ایران را به دخالت در امور داخلی عراق متهم می‌نمایند! و فعالیت‌های ایران را تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا می‌دانند. در چنین شرایطی چطور می‌توان انتظار داشت ایران از حضور فعال نظامی آمریکا و انگلستان در مرزهای شرقی و غربی خود نگران نباشد. اگر روابط میان ایران و آمریکا عادی بود، شاید نگرانی ایران چندان جدی تلقی نمی‌شد، اما دولت آمریکا، سیاست‌های خصمانه خود را علیه ایران پنهان نکرده و علاوه بر تهدیدهای جدی، از هر فرصتی برای زدن ضربه سیاسی - اقتصادی به ایران استفاده کرده و می‌کند □

از طرف دیگر دولت ایران نمی‌تواند از انعقاد یک پیمان امنیتی میان دو کشور آمریکا و عراق جلوگیری نماید. انعقاد پیمان‌های دو جانبه نظامی - امنیتی میان کشورهای جهان یک رویه شناخته شده و جاری است. در مواردی این پیمان‌ها در سازمان ملل نیز به ثبت می‌رسند. از طرف دیگر استفاده از امکانات بالقوه مذهبی و سیاسی ایران در عراق، برای ضربه زدن به نیروهای آمریکا در عراق موجب برطرف شدن و یا کاهش تهدیدات و خطرات امنیتی علیه ایران نخواهد بود، بلکه برعکس موجب تشدید بحران و افزایش وخامت اوضاع به ضرر مردم دو کشور ایران، عراق و کل منطقه خواهد شد □

بنابراین، ایران در راستای منافع و امنیت ملی بایستی راهکارهای دیگری را مورد بررسی قرار دهد □ □ □ □

۳ □ به نظر می‌رسد، یکی از راحل‌ها و شاید بهترین آن‌ها برای ایران و عراق، که ارزش و تاثیرات استراتژیک دارد، ورود این دو کشور به شورای همکاری خلیج فارس باشد، شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ با شرکت شش کشور عربی شامل عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات متحده عربی، عمان و بحرین، بدون حضور و مشارکت دو کشور دیگر خلیج فارس، یعنی ایران و عراق، با تایید آمریکا و اتحادیه اروپا شکل گرفت. هدف اعلام شده اولیه، مراودات اقتصادی، تجاری و علمی بود، اما به تدریج (به خصوص بعد از جنگ دوم خلیج فارس و حمله عراق به کویت) رویکردهای سیاسی، امنیتی و نظامی نیز به آن اضافه شد و در حال حاضر موارد امنیتی و مقابله با تهدیدات امنیتی از درون و بیرون، اولویت اصلی و مهمی پیدا کرده است. انقلاب اسلامی ایران و تاثیراتی که بر کل منطقه برجای گذاشت و حوادثی نظیر شورش مکه در سال ۱۹۷۹ از عوامل کمک کننده به تشکیل شورای خلیج فارس محسوب می‌گردد. علل عدم دعوت از ایران و عراق برای عضویت در این شورا روشن است. در حالی که میان شش کشور بنیانگذار در مورد مسایل سیاسی داخلی و منطقه‌ای هماهنگی و اتفاق نظر وجود داشت، سیاست‌ها و برنامه‌های ایران و عراق، هر یک در تعارض با آنها بود. علاوه بر این عراق در جنگ داخلی ظفار در عمان از شورشیان حمایت کرده بود. اگرچه ایران در زمان شاه به حمایت از دولت عمان برای مقابله با شورشیان ظفار نیروی نظامی اعزام کرده بود، اما با انقلاب ایران و سقوط شاه این نیروها به ایران فراخوانده شدند، و فضای سیاسی حاکم بر ایران در رابطه با حکام کشورهای عربی، کینه‌توزانه و غیردوستانه بود. تنها کشور عربی که به عضویت این شورا پذیرفته شد یمن در سال ۲۰۰۶ بود □ □

کارنامه شورای همکاری خلیج فارس در طی ۲۷ سال گذشته، برغم پیشرفت‌ها چنان موفقیت‌آمیز نبوده است و عملکرد ضعیفی را نشان می‌دهد. دو عامل مهم را می‌توان در پایین بودن کارایی این شورا بر شمرد: عامل اول؛ توسعه نیافتگی سیاسی - فرهنگی این کشورها و عامل دوم؛ اختلافات مرزی و قومی و قبیله‌ای میان اعضا می‌باشد □

با وجود این، حساسیت و اهمیت استراتژیک منطقه ادامه این شورا و پیوستن ایران و عراق به آن می‌تواند نقش موثری را در کاهش تنش‌ها ایفا نماید. اگر ایران و عراق، از همان آغاز، برغم اختلاف‌های جدی در ساختار حکومت‌ها، سیاست‌ها، برنامه‌ها به عضویت آن پذیرفته شده بودند، چه بسا جنگ اول و دوم خلیج فارس اتفاق نمی‌افتاد. به عبارت دیگر، یکی از راحل‌ها و شاید کارایی این شورا در حفظ امنیت خلیج فارس و کاهش تنش میان کشورها این حوزه حتی در بهترین و مناسب‌ترین شرایط بدون حضور و مشارکت ایران (و عراق) ناچیز خواهد بود □

بر سر راه عضویت عراق در این شورا، بعد از سقوط صدام، مانع جدی وجود ندارد، اما برای عضویت ایران موانع و مشکلات چندی وجود دارد، رابطه میان برخی از دولت‌های ساحل جنوبی خلیج فارس با ایران دوستانه و با برخی غیردوستانه و بعضاً خصمانه است، این روابط دائم میان دوستی و دشمنی در نوسان است. ایران و عربستان سعودی در سال ۲۰۰۱ موافقت‌نامه امنیتی امضا کرده‌اند، با این وجود حداقل دو مانع برای عدم پذیرش عضویت ایران در شورا خودنمایی می‌نماید □

الف- پافشاری اعراب به تغییر نام خلیج فارس

ب- ادعاهای نادرست دولت امارات متحده عربی در مورد سه جزیره ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک □

اما این اختلافات را چگونه باید حل کرد، بدون آنکه کار به جنگ و درگیری برسد. خصوصاً هنگامی که پای یک ابرقدرت نیز در میان است؟ متأسفانه سیاست خارجی دولت کنونی ایران در مورد اعراب فاقد انسجام منطقی است و نشان از عدم وجود یک استراتژی مطالعه شده دارد. رییس‌جمهور کشورمان بدون مطالعه و تدارک اولیه دیپلماتیک در اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس (با تابلوی خلیج عربی) حضور پیدا می‌کند. وزیر امور خارجه ایران در اجلاس سران اتحادیه عرب در دمشق شرکت نموده و در حضور وی قطعنامه‌ای علیه ایران صادر می‌گردد و متأسفانه از وزیر محترم اعتراضی هم مشاهده نمی‌شود. یک‌بار هم وزیر امور خارجه اسبق ایران، از اتحادیه عرب درخواست عضویت ایران را کرده مورد قبول واقع نشد!! در حالیکه حضور ایران در اتحادیه عرب، چه بصورت عضو یا ناظر، آنهم بدون درخواست اعراب بی‌معنا و توهین‌آمیز است. اما این تلاش‌ها به‌هر حال حاکی از آنست که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران صرف‌نظر از ماهیت سیاسی - اخلاقی حکام این کشورها، به ضرورت و ارزش روابط دوستانه میان ایران و اعراب پی‌برده‌اند و در این راستا تلاش می‌نمایند. این توجه منطقی و قابل قبول است، اما شیوه‌های برخورد و یا تاکتیک‌ها نادرست و نقض‌غرض است □

عضویت و حضور ایران و عراق در شورای همکاری خلیج فارس و عقد یک پیمان امنیت دسته‌جمعی میان ایران و کشورهای عربی ساحل خلیج فارس، واجد مزایای مهم، استراتژیک و امنیتی برای ایران و بهبود روابط ایران و اعراب و کاهش تنش در منطقه می‌باشد □

علاوه بر این انعقاد چنین قراردادی عملاً به معنای کاهش احتمال استفاده آمریکا از پایگاه‌ها و تاسیسات خود در کشورهای عربی علیه ایران بوده، و نیز این اطمینان را به اعراب می‌دهد که ایران قصد حمله و مداخله در امور داخلی آنان را ندارد □

از طرف دیگر کشورهای عربی، بدون کسب موافقت آمریکا، عضویت ایران در این پیمان را تصویب نمی‌کنند. اما در شرایط کنونی که از یک طرف زمان مجوز حضور نیروهای خارجی در عراق به‌زودی به پایان می‌رسد و مخالفت با حضور نظامی آمریکا در عراق، هم در آمریکا و هم در سطح جهان در حال افزایش است، دولت این کشور برای کاهش فشارها و سروسامان دادن به حضورش در عراق، پیمان امنیتی با عراق را مطرح ساخته است. برای انعقاد چنین پیمانی، دولت آمریکا نه‌تنها باید مفاد آنرا به‌گونه‌ای اصلاح کند که برای عراقی‌ها قابل قبول باشد، نسبت به مخالفت ایران نیز نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. برای کاهش یا رفع نگرانی‌های دولت ایران از تهدیدهای بالقوه چنین پیمانی و اعتمادسازی، ممکن است ایران و عراق پیمان امنیتی دوجانبه‌ای را امضا نمایند. اما یک پیمان امنیتی دسته‌جمعی میان ایران و کشورهای عربی ساحل خلیج فارس همین هدف را در گستره بزرگتری فراهم می‌سازد □

یکی از مقامات ایرانی پیشنهاد داده بودند که یک پیمان امنیتی میان کشورهای آسیای جنوب غربی (منهای اسرائیل و مصر) نظیر آنچه در آسیای جنوب شرقی وجود دارد تشکیل شود. اما در شرایط کنونی احتمال پذیرش چنین پیمانی بسیار ضعیف و حتی غیرممکن است □

اما احتمال موفقیت در انعقاد یک پیمان امنیتی محدودتر میان کشورهای ساحل خلیج فارس وجود دارد. راه‌حل عملی آن هم مذاکره دیپلماتیک متوالی با دولت‌های عربستان سعودی، قطر و عراق می‌باشد. دولت عراق در هر حال در جریان انعقاد پیمان امنیتی با آمریکا است و به کاهش مخالفت و قانع ساختن ایران نیاز دارد. دولت قطر روابط حسنه‌ای با ایران دارد، اگرچه روابط عربستان سعودی با ایران چندان دوستانه و نزدیک نیست، اما از سفر آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان به دعوت ملک عبدالله و مذاکراتی

که صورت گرفته است می‌توان برای تحقق هدف مورد نظر استفاده کرد. البته به جز آنچه بطور رسمی درباره این دیدار و گفتگو منتشر شده است، از سایر موضوعاتی که مطرح گردیده، خبری منتشر نشده است. جلب موافقت عربستان سعودی به این طرح می‌تواند تعیین کننده باشد، ضمن اینکه عربستان بدون مشورت و جلب موافقت دولت آمریکا، با این پیشنهاد موافقت نخواهد کرد. دولت آمریکا هم در صورتیکه بخواهد تنش‌های موجود در منطقه کاهش پیدا کنند، و قرارداد امنیتی با عراق نهایی شود، قاعدتا باید با این طرح و پیوستن ایران به شورای امنیت خلیج فارس موافقت کند □ □

انتقاد از خروج منافقین از لیست گروه های تروریستی انگلیس

سایت نوروز ۸۷/۴/۹

ابراهیم یزدی گفت: ایران باید از سازمان ملل بخواهد بررسی کند چرا دولت انگلیس از گروهی که سابقه‌ای تروریستی دارد حمایت کرده است.

یزدی در خصوص اقدام اخیر دولت انگلیس مبنی بر حذف نام گروهک تروریستی منافقین از لیست گروه‌های تروریستی گفت: تا آنجا که من می‌دانم سازمان مجاهدین خلق هنوز اعلام نکرده که شیوه فعالیت مسلحانه را کنار گذاشته است، بنابراین روشن نیست که انگلیسی‌ها با چه تحلیلی این سازمان را از لیست سیاه خود حذف کرده‌اند.

یزدی گفت: به نظر می‌رسد که تصمیم اخیر انگلیس بیشتر صبغه سیاسی دارد و قصد آن تقابل با دولت ایران است نه بر اساس تغییر استراتژی سازمان مجاهدین.

درباره‌ی پیشنهاد گشایش دفتر حافظ منافع آمریکا در تهران

تأسیس دفتر حافظ منافع، در آستانه‌ی درگیری نظامی

مریم محمدی- رادیو زمانه ۸۷/۴/۱۴

روزنامه واشنگتن پست چند روز پیش خبری مبنی بر احتمال گشایش دفتر حافظ منافع آمریکا در تهران منتشر کرد. به گزارش سایت تابناک، مقامات وزارت خارجه ایران به این خبر واکنش نشان داده و اظهار کرده‌اند که اگر این درخواست از مجاری رسمی دریافت شود، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

این به معنای نوعی حضور دیپلماتیک آمریکا در ایران است و در اوج شایعات و اخبار ضد و نقیض درباره روابط ایران و آمریکا که از احتمال حمله نظامی به ایران تا توافقات جدی بر سر بسته‌های پیشنهادی ایران و غرب را مطرح می‌کند، با اهمیت تلقی می‌شود.

در این مورد با دو تن از مقامات دولتی سابق در دولت موقت آقایان ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران و آقای عزت‌الله سبحانی، از سیاستمداران طیف ملی مذهبی در ایران گفت و گو کردم.

آقای یزدی در مورد این خبر می‌گوید :

خب، منبع خبر روزنامه‌هایی در آمریکا هستند. دفتر حفاظت منافع برای آمریکا در تهران، در سفارت سوئیس وجود دارد. و دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت پاکستان در واشنگتن وجود دارد.

اما اشکالی که طی سال‌های گذشته بوده این است که در حالی که دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت پاکستان در واشنگتن، خدمات کنسولی به مراجعین می‌دهد، دفتر حفاظت منافع آمریکا، در سفارت سوئیس در تهران، به ایرانیانی که مراجعه کرده‌اند، خدمات کنسولی نمی‌دهد است و این مشکلی برای ایرانیان به وجود آورده بود.

به طوری که ما می‌دانیم هر سال هزاران ایرانی بنا به دلایل گوناگون، مجبور بوده‌اند به آمریکا بروند و برای این‌که ویزا بگیرند، در کشورهای مختلف سرگردان بودند، هزینه‌های بسیار سنگینی را متحمل می‌شدند. چون باید به دوی بروند یا قبرس و یا ترکیه و یا جاهای دیگر، و درخواست رده‌دهند، برگردند و دوباره بروند.

*** آقای یزدی، ضرورت این کار چرا الان و در این شرایط احساس شده؟**

از مدت‌ها قبل این بحث مطرح بوده است. حتی یک بار خود من در یک مقاله‌ای نوشتم چرا دولت ایران نسبت به منافع ایرانیان، بی‌تفاوت است. ایران باید از آمریکا بخواهد که دفتر حفاظت منافعش را در تهران فعال بکند تا در خود تهران به ایرانیان خدمات کنسولی بدهند.

یکی از مقامات در آن موقع به من جواب داد که اگر ما این کار را بکنیم، تعداد کثیری از ایرانیان در برابر دفتر حفاظت منافع آمریکا تجمع می‌کنند و آبروریزی می‌شود.

خب، این یک راه دارد. خدمات کنسولی از این نوع را بگذارند در جزیره کیش. یعنی می‌توانند با آمریکایی‌ها توافق بکنند که آمریکایی‌ها، این خدمات را در کیش بدهند. ایرانی‌ها به آنجا بروند و با توجه به امکانات اینترنتی لزومی ندارد همه بروند آنجا جلوی سفارت.

اگر دفتر حفاظت منافع در تهران فعال بشود، می‌توانند از طریق اینترنت، درخواست‌ها و پرسش‌نامه‌ها را پر بکنند، بدهند، نوبت بگیرند و سر موقع معین، تعداد معینی هر روز مراجعه کنند.

این خبر که حالا مصمم هستند که این کار را بکنند، خبر خوبی است. حرکتی است به نفع ایرانیانی که به هر حال می‌خواهند به آمریکا سفر کنند و نیاز به ویزا دارند.

*** آقای یزدی، ایجاد چنین دفتری فراتر از امکانات تسهیلاتی برای مسافران، آیا تاثیر سیاسی در رابطه بین ایران و آمریکا نخواهد داشت؟**

قطعاً همین‌طور است. اگر ایران و آمریکا در مذاکرات مستقیم رسمی، علنی یا غیر علنی، بخواهند مسایل خودشان را حل بکنند و بخواهند آرام آرام به سمت و سوی برقراری روابط حرکت بکنند، گام اول توافق، فعال کردن دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران است. این بازتاب اولیه‌اش، سیاسی نیست. ولی پیامد سیاسی دارد و خواهد داشت.

*** سوال دیگری که ممکن است وجود داشته باشد این است که آیا دولت ایران می‌تواند حفاظت چنین دفتری را در تهران، در مقابل حملات برخی تندروها تأمین بکند؟**

دولت کنونی، نماینده‌ی افراطی‌ترین گروه‌هایی است که از این صحبت‌ها می‌کنند. اگر در زمان این دولت، این تصمیم عملی بشود که شواهد و دلایلی هم وجود دارد که امکان آن را بسیار بالا می‌برد؛ قطعاً این عمل بدون موافقت و تأیید و تصویب شورای عالی امنیت ملی و بدون تأیید این تصمیم از طرف مقام رهبری، امکان‌پذیر نیست.

بنابراین اگر چنین بشود، آن گروه‌های افراطی که شما اشاره می‌کنید، علی‌الاطلاق تحت کنترل و مهار همین قشرها هستند. من تصور نمی‌کنم که اگر این کار در زمان این دولت انجام بگیرد، آن گروه‌های تند اعتراضی داشته باشند و مخالفت بکنند؛ کم‌این‌که سخنگوی وزارت خارجه هم گفته است که این موضوع در دست بررسی است. اطلاعاتی هم که ما داریم تأیید می‌کند که ایران در حال بررسی است.

*** آقای یزدی، فکر می‌کنید این تصمیم مخالفینی هم در میان دولت و حاکمیت فعلی داشته باشد؟**

قطعاً مخالفینی با یک چنین کاری وجود دارد. اما منطق آن‌ها، ضعیف است اگر مخالفتی وجود داشته باشد که دارد، بیشتر در میان همین گروه‌های تند و تیزی است که در برخی از نهادها وابسته هستند.

در میان نیروهای به اصطلاح راست، یا اصول‌گرا، بنیادگرا - هر چه اسم خودشان را می‌گذارند - کسانی هستند که به شدت مخالف هستند. اما همان‌طور که عرض کردم اگر در این دولت با آن شرایط صورت بگیرد، من تصور نمی‌کنم هیچ یک از آن‌ها تظاهری به مخالفت بکنند.

آقای عزت‌الله سبحانی در این باره می‌گوید :

بله، به نظرم اقدام مناسبی است از طرف آمریکا. چون آمریکا در ایران دفتر حفاظت منافع دارد که همان سفارت سوییس است. ولیکن این‌که دفتر مستقیم به نام خودش باشد، به نظر من یک چراغ سبزی است از سوی آمریکا برای این‌که می‌خواهد روابط با ایران را نزدیک‌تر بکند.

*** آقای سبحانی در پاسخ به این سوال که آیا حفاظت از چنین دفتری برای دولت ایران در تهران مقدور خواهد بود یا خیر، گفت :**

البته اگر دولت بخواند، مقدور است. حاکمیت بخواند، کاملاً مقدور است، بله !

*** آقای سبحانی، به نظر شما چرا این مساله در شرایط فعلی طرح می‌شود؟**

ما روند حوادث را خیلی بد می‌بینیم. روز به روز هم دارد خطرناک‌تر می‌شود. ولیکن دولت ما همیشه در آخرین لحظات، دقیقه نود! یک تصمیماتی می‌گیرد. مثل جنگ که قطعنامه ۵۹۸ را بالاخره آن لحظاتی که وضع خیلی خیلی خراب شده بود، پذیرفتند. یا قضیه گروگان‌ها را در بدترین موقع، خیلی دیر، حاضر شدند حل بکنند.

این است که بنده روی این تجربه‌ای که از حاکمیت ایران دارم، فکر می‌کنم که این‌ها خیلی هم مخالفتی با این روند نکنند.

*** آقای سبحانی، اگر امید به گشایش مشکلات بین ایران و آمریکا، مشوق چنین اقدامی باشد؛ آمریکا در هاوانا پایتخت کوبا هم سال‌ها است که این دفتر را دارد و ظاهراً نتیجه مثبتی هم تا به حال به‌دست نیامده؟**

خب، آن‌جا تا زمانی که کاسترو بود، کاسترو، ژستی داشت که با آمریکا مقابله کند. الان که رائل آمده، تحولات زیادی را در داخل کوبا شروع کرده است. به نظر من کوبا هم به طرف بهبود روابط می‌رود.

*** آقای سبحانی، فکر می‌کنید که این کار متقابلاً در آمریکا هم اتفاق بیفتد، یعنی ایران هم دفتری در آن‌جا باز بکند؟**

از این حاکمیت ما همه کار برمی‌آید. درحین که فحش می‌دهد به آمریکا، ممکن است همین کار را هم بکند. چون از قراری که شنیدیم، در آن بسته پیشنهادی دولت ایران، یک چراغ سبزی نشان داده‌اند. من بعید نمی‌دانم.

روزنامه واشنگتن پست چند روز پیش خبری مبنی بر احتمال گشایش دفتر حافظ منافع آمریکا در تهران منتشر کرد. به گزارش سایت تابناک، مقامات وزارت خارجه ایران به این خیر و اکنش نشان داده و اظهار کرده‌اند که اگر این درخواست از مجاری رسمی دریافت شود، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

این به معنای نوعی حضور دیپلماتیک آمریکا در ایران است و در اوج شایعات و اخبار ضد و نقیض درباره روابط ایران و آمریکا که از احتمال حمله نظامی به ایران تا توافقات جدی بر سر بسته‌های پیشنهادی ایران و غرب را مطرح می‌کند، با اهمیت تلقی می‌شود.

در این مورد با دو تن از مقامات دولتی سابق در دولت موقت آقایان ابراهیم یزدی، دبیر کل نهضت آزادی ایران و آقای عزت‌الله سبحانی، از سیاستمداران طیف ملی مذهبی در ایران گفت و گو کردم.

□ آقای یزدی در مورد این خبر می‌گوید:

خب، منبع خبر روزنامه‌هایی در آمریکا هستند. دفتر حفاظت منافع برای آمریکا در تهران، در سفارت سوئیس وجود دارد. و دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت پاکستان در واشنگتن وجود دارد.

اما اشکالی که طی سال‌های گذشته بوده این است که در حالی که دفتر حفاظت منافع ایران در سفارت پاکستان در واشنگتن، خدمات کنسولی به مراجعین می‌دهد، دفتر حفاظت منافع آمریکا، در سفارت سوئیس در تهران، به ایرانیانی که مراجعه کرده‌اند، خدمات کنسولی نمی‌دهد است و این مشکلی برای ایرانیان به‌وجود آورده بود.

به‌طوری که ما می‌دانیم هر سال هزاران ایرانی بنا به دلایل گوناگون، مجبور بوده‌اند به آمریکا بروند و برای این‌که ویزا بگیرند، در کشورهای مختلف سرگردان بودند، هزینه‌های بسیار سنگینی را متحمل می‌شدند. چون باید به دوی یا قبرس و یا ترکیه و یا جاهای دیگر، و درخواست رده‌دهند، برگردند و دوباره بروند.

آقای یزدی، ضرورت این کار چرا الان و در این شرایط احساس شده؟

از مدت‌ها قبل این بحث مطرح بوده است. حتی یک بار خود من در یک مقاله‌ای نوشتم چرا دولت ایران نسبت به منافع ایرانیان، بی‌تفاوت است. ایران باید از آمریکا بخواهد که دفتر حفاظت منافعش را در تهران فعال بکند تا در خود تهران به ایرانیان خدمات کنسولی بدهند.

یکی از مقامات در آن موقع به من جواب داد که اگر ما این کار را بکنیم، تعداد کثیری از ایرانیان در برابر دفتر حفاظت منافع آمریکا تجمع می‌کنند و آبروریزی می‌شود.

خب، این یک راه دارد. خدمات کنسولی از این نوع را بگذارند در جزیره کیش. یعنی می‌توانند با آمریکایی‌ها توافق بکنند که آمریکایی‌ها، این خدمات را در کیش بدهند. ایرانی‌ها به آنجا بروند و با توجه به امکانات اینترنتی لزومی ندارد همه بروند آنجا جلوی سفارت.

اگر دفتر حفاظت منافع در تهران فعال بشود، می‌توانند از طریق اینترنت، درخواست‌ها و پرسش‌نامه‌ها را پر بکنند، بدهند، نوبت بگیرند و سر موقع معین، تعداد معینی هر روز مراجعه کنند.

این خبر که حالا مصمم هستند که این کار را بکنند، خبر خوبی است. حرکتی است به نفع ایرانیانی که به هرحال می‌خواهند به آمریکا سفر کنند و نیاز به ویزا دارند.

آقای یزدی، ایجاد چنین دفتری فراتر از امکانات تسهیلاتی برای مسافران، آیا تاثیر سیاسی در رابطه بین ایران و آمریکا خواهد داشت؟

قطعاً همین‌طور است. اگر ایران و آمریکا در مذاکرات مستقیم رسمی، علنی یا غیر علنی، بخواهند مسایل خودشان را حل بکنند و بخواهند آرام آرام به سمت و سوی برقراری روابط حرکت بکنند، گام اول توافق، فعال کردن دفتر حفاظت منافع آمریکا در تهران است. این بازتاب اولیه‌اش، سیاسی نیست. ولی پیامد سیاسی دارد و خواهد داشت.

سوال دیگری که ممکن است وجود داشته باشد این است که آیا دولت ایران می‌تواند حفاظت چنین دفتری را در تهران، در مقابل حملات برخی تندروها تأمین بکند؟

دولت کنونی، نماینده‌ی افراطی‌ترین گروه‌هایی است که از این صحبت‌ها می‌کنند. اگر در زمان این دولت، این تصمیم عملی بشود که شواهد و دلایلی هم وجود دارد که امکان آن را بسیار بالا می‌برد؛ قطعاً این عمل بدون موافقت و تأیید و تصویب شورای عالی امنیت ملی و بدون تأیید این تصمیم از طرف مقام رهبری، امکان‌پذیر نیست.

بنابراین اگر چنین بشود، آن گروه‌های افراطی که شما اشاره می‌کنید، علی‌الاطلاق تحت کنترل و مهار همین قشرها هستند. من تصور نمی‌کنم که اگر این کار در زمان این دولت انجام بگیرد، آن گروه‌های تند اعتراضی داشته باشند و مخالفت بکنند؛ کم‌این‌که سخنگوی وزارت خارجه هم گفته است که این موضوع در دست بررسی است. اطلاعاتی هم که ما داریم تأیید می‌کند که ایران در حال بررسی است.

آقای یزدی، فکر می‌کنید این تصمیم مخالفینی هم در میان دولت و حاکمیت فعلی داشته باشد؟

قطعاً مخالفینی با یک چنین کاری وجود دارد. اما منطق آن‌ها، ضعیف است اگر مخالفتی وجود داشته باشد که دارد، بیشتر در میان همین گروه‌های تند و تیزی است که در برخی از نهادها وابسته هستند.

در میان نیروهای به اصطلاح راست، یا اصول‌گرا، بنیادگرا - هر چه اسم خودشان را می‌گذارند - کسانی هستند که به شدت مخالف هستند. اما همان‌طور که عرض کردم اگر در این دولت با آن شرایط صورت بگیرد، من تصور نمی‌کنم هیچ یک از آن‌ها تظاهری به مخالفت بکنند.

آقای عزت‌الله سبحانی در این باره می‌گوید:

بله، به نظر من اقدام مناسبی است از طرف آمریکا. چون آمریکا در ایران دفتر حفاظت دارد که همان سفارت سوییس است. ولیکن این‌که دفتر مستقیم به نام خودش باشد، به نظر من یک چراغ سبزی است از سوی آمریکا برای این‌که می‌خواهد روابط با ایران را نزدیکتر بکند.

*** آقای سبحانی در پاسخ به این سوال که آیا حفاظت از چنین دفتری برای دولت ایران در تهران مقدور خواهد بود یا خیر،**

گفت: البته اگر دولت بخواهد، مقدور است. حاکمیت بخواهد، کاملاً مقدور است، بله!

*** آقای سبحانی، به نظر شما چرا این مساله در شرایط فعلی طرح می‌شود؟**

ما روند حوادث را خیلی بد می‌بینیم. روز به روز هم دارد خطرناکتر می‌شود. ولیکن دولت ما همیشه در آخرین لحظات، دقیقه نود! یک تصمیماتی می‌گیرد. مثل جنگ که قطعنامه ۵۹۸ را بالاخره آن لحظاتی که وضع خیلی خیلی خراب شده بود، پذیرفتند. یا قضیه گروگان‌ها را در بدترین موقع، خیلی دیر، حاضر شدند حل بکنند.

این است که بنده روی این تجربه‌ای که از حاکمیت ایران دارم، فکر می‌کنم که این‌ها خیلی هم مخالفتی با این روند نکنند.

*** آقای سبحانی، اگر امید به گشایش مشکلات بین ایران و آمریکا، مشوق چنین اقدامی باشد؛ آمریکا در هاوانا پایتخت کوبا هم سال‌ها است که این دفتر را دارد و ظاهراً نتیجه مثبتی هم تا به حال به‌دست نیامده؟**

خب، آن‌جا تا زمانی که کاسترو بود، کاسترو، ژستی داشت که با آمریکا مقابله کند. الان که راثول آمده، تحولات زیادی را در داخل کوبا شروع کرده است. به نظر من کوبا هم به طرف بهبود روابط می‌رود.

*** آقای سبحانی، فکر می‌کنید که این کار متقابلاً در آمریکا هم اتفاق بیفتد، یعنی ایران هم دفتری در آن‌جا باز بکند؟**

از این حاکمیت ما همه کار برمی‌آید. درحیثی که فحش می‌دهد به آمریکا، ممکن است همین کار را هم بکند. چون از قراری که شنیدیم، در آن بسته پیشنهادی دولت ایران، یک چراغ سبزی نشان داده‌اند. من بعید نمی‌دانم.

درخواست هشت حزب داخل و خارج برای پذیرش تعلیق

مریم محمدی - رادیو زمانه ۱۳۸۷/۴/۱۵

همواره شاهد اوج و فرود مشکلات در بحران پرونده هسته‌ای ایران با غرب بوده‌ایم؛ ولی به جرأت می‌توان گفت که شرایط فعلی در تمام دوران بروز و ادامه این مشکل، به‌ویژه در دوران سه ساله اخیر که دولت آقای احمدی‌نژاد بر سر کار است، بی‌نظیر است. □

برای اولین بار نه تنها از سوی اصلاح‌طلبان و نیروهای اپوزیسیون بر درستی حل بحران از طریق مذاکره و پذیرش برخی پیشنهادهای غرب تأکید می‌شود، بلکه از طرف نیروهای اصول‌گرا و حتی از جانب نیروهای مرتبط با نهاد رهبری که به نظر بسیاری آگاهان، تصمیم‌گیرنده نهایی است، این علائم و نشانه‌ها مشاهده می‌شود. □

در این فضا حتی تهدیدات دو طرف نسبت به یکدیگر از جانب برخی تحلیل‌گران، ترفندی برای آماده‌سازی و پذیرش افکار عمومی در جهت جدی بودن خطر و ضرورت پذیرش حل بحران ارزیابی می‌شود. □

برای آگاهی از مواضع نیروهای سیاسی داخل و خارج کشور نسبت به فضای فعلی و نوع موضع‌گیری آن‌ها نسبت به این موضوع با مسوولین هشت سازمان سیاسی در داخل و خارج گفت و گو کردم. □

□ □ آقای دکتر ابراهیم یزدی، از نهضت آزادی ایران می‌گوید □ □

ما بر این باوریم که ایران می‌تواند به شرط این‌که آن امتیازاتی که می‌خواهند به ایران بدهند، شامل امتیازات استراتژیک باشد، غنی‌سازی را متوقف کند. □

این اتفاق پیامدهایی به نفع ایران خواهد داشت. از جمله این‌که اگر ایران غنی‌سازی را متوقف بکند به شرط این‌که آن امتیازات را بگیرد، روسیه بهانه‌ای نخواهد داشت و بالاجبار باید نیروگاه اتمی را تحویل بدهد و برای اولین بار بعد از چهل سال و میلیون‌ها دلار هزینه، ایران بالاخره می‌تواند بگوید که انرژی هسته‌ای وارد مدار برق رسانی ایران شده است. □ □

به علاوه با توقف غنی‌سازی، فضایی به‌وجود می‌آید که اروپا و روسیه و چین نیازی نخواهند داشت یا مجبور نیستند به دنبال آمریکا حرکت بکنند. بنابراین شکستی در جبهه واحد علیه ایران به‌وجود می‌آید و این به نفع ایران است. □

در مرحله سوم هنگامی که توقف غنی‌سازی صورت بگیرد، فضای بین‌المللی به گونه‌ای خواهد بود که دولت ایران که می‌گوید کشورهای خارجی، دولت‌ها، شرکت‌ها بیایند در غنی‌سازی اورانیوم مشارکت بکنند؛ در آن فضایی که به‌وجود می‌آید، چنین چیزی امکان‌پذیر خواهد بود. بنابراین نهضت آزادی معتقد است که توقف غنی‌سازی به نفع ایران خواهد بود. □

□ □ پس سمت و سوی اتفاقات در شرایط فعلی را در همین جهت ارزیابی می‌کنید یا خیر؟

به نظر من آنچه در روز گذشته وزیر اسبق خارجه ایران و مشاور رهبری درباره‌ی ضرورت پذیرش قطعنامه گفت، نشان از این است که در مقامات بالاتر، در مراکز تصمیم‌سازی، آمادگی برای پذیرفتن بسته با شرایط ویژه وجود دارد □

□ □ آقای بهروز خلیق، مسوول سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت در آلمان به زمانه می‌گوید □ □

ما طی دو اعلامیه‌ای که منتشر کردیم، درخواست داشتیم که بسته پیشنهادی به عنوان مبنای مذاکره پذیرفته بشود. چون در این بسته، چیزهایی هست که می‌شود روی آن مذاکره کرد و منافع ملی ما را تأمین بکند □

این بار برخلاف دفعه قبل به نظر می‌رسد که صداهای مختلفی دارد شنیده می‌شود که هم در جهت نفی و هم در جهت فراهم آوردن زمینه برای مذاکره است □

صحبت‌هایی که متکی داشته و یا مطلبی که ولایتی بیان کرده، یا آن چیزی که در برخی سایت‌ها از جمله تابناک منعکس شده، نشان می‌دهد که این دفعه گرایش دیگری شکل گرفته مبنی بر این‌که بسته پیشنهادی به عنوان مبنای مذاکره پذیرفته بشود و در حالت موقت هم شده، غنی‌سازی اورانیوم متوقف بشود □

از نظر سازمان ما اگر چنین برخوردی صورت بگیرد، برخوردی مثبت و بخردانه‌ای است و این به سود منافع ملی کشور ما است □

□ □ مثبت بودن این روند را شما از چه نظر ارزیابی می‌کنید، فکر می‌کنید چه نتایج مثبتی به سود منافع ملی دارد؟

نتایج مثبت آن یکی در این است که خب، مسأله خطر جنگ را که الان روز به روز دارد افزایش پیدا می‌کند، منتفی خواهد کرد □

دوم این‌که تحریم‌های بین‌المللی متوقف می‌شود و اگر مذاکره هم پیش برود تبعاً آن اقداماتی که در سطح بین‌الملل علیه ایران صورت گرفته، منتفی خواهد شد و همین‌طور قطعنامه‌هایی که شورای امنیت صادر کرده مبنی بر تحریم ایران در جنبه‌های مختلف، به خصوص به لحاظ اقتصادی، و محدودیت‌هایی که به‌وجود آمده، برطرف خواهد شد □

تأثیراتی که این محدودیت‌ها روی اقتصاد کشور ما داشت، موجب شده که هزینه‌های تولید بالا برود و رشد تورم در سطح زندگی مردم تأثیرگذار شود. همچنین با تحریم‌ها بخش تولیدی کشور آسیب دیده، چرا که هزینه‌ها بالا رفته و کالاهایی با قیمت بالاتر تولید می‌شود □

توقف غنی‌سازی موجب خواهد شد که چرخه تولید در کشور ما لااقل مثل سابق عمل بکند و همچنین در رابطه با وضعیت زندگی مردم که به جهت رشد تورم روز به روز بدتر و بدتر می‌شود و یکی از عواملی که تأثیرگذار بوده بر افزایش تورم، همین مسأله‌ی تحریم‌هاست. تبعاً اگر تحریم‌ها برداشته بشود، بر وضعیت مردم هم تأثیراتی خواهد داشت □

□ □ آقای علی مزروعی، از شورای مرکزی حزب مشارکت در ایران می‌گوید □ □

ما کلاً قبل از این که پرونده ما به شورای امنیت برود، معتقد بودیم که باید ایران تعلیق را بپذیرد و پرونده ایران به شورای امنیت نرود. طبیعی است که ما با روند طی شده موافقتی نداشتیم و الان هم فکر می‌کنیم که اگر ایران بتواند مذاکره را بپذیرد و تعلیق بکند، این به نفع ایران است □

□ □ آقای مزروعی، شما این شرایط را الان آماده می‌بینید؟

در ایران ما با یک شرایط دوگانه مواجه هستیم. یعنی عده‌ای هیچ‌گونه موافقتی با این مذاکره و پذیرش تعلیق ندارند. ولی خب، عده‌ی دیگر که باز در جناح اصول‌گرا جا می‌گیرند، و شخصیت‌های با نفوذی هم هستند؛ علایمی نشان داده‌اند که حاضر به پذیرش مذاکره هستند. بنابراین خیلی سخت است که بشود جمع‌بندی کرد که الان تصمیم نهایی چه خواهد بود □

□ □ شما آنچه را در سیاست ایران فعلاً جریان دارد، مثبت و به سود حل مساله ارزیابی می‌کنید؟

احساس شخصی من این است که شرایط الان، مثبت است و به‌سوی حل مشکل دارد پیش می‌رود □

□ □ دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، از انجمن ایرانیان مسلمان می‌گوید □ □

آنچه محقق است این است که در مجلس گفته شده که ایران از هفته آینده ایران مذاکرات را درباره بسته پیشنهادی آغاز می‌کند. بنابراین حکومت دارد در بحران اتمی وارد یک مرحله جدیدی می‌شود □

معنای کارش این است که آن‌ها همان رویه را رژیم در پیش گرفت‌ه‌اند که در قضیه گروگان‌گیری یا در جنگ هشت ساله داشتند. یعنی بحران را رسانده به جایی که دیگر بیشتر از این نمی‌تواند برود و حالا می‌خواهد به بحران خاتمه بدهد □

□ □ اگر در این کار موفق بشود، به نظر شما نتایج آن برای کشور مثبت است یا خیر؟

این‌ها زیان‌های بزرگی تا به حال به پای این ملت نوشتند و به مردم تحمیل کردند. روز اول هم می‌توانستند در این باب وارد گفت و گو بشوند و این امتیازات را بگیرند، بدون این‌که محاصره اقتصادی بشوند، قطعنامه‌ها صادر شود، شرایط سخت زندگی باشد و ملتی دائم در هراس موشک‌باران، و انزوای بین‌المللی و... قرار بگیرد □

□ □ شما در پذیرش این قضیه منافی برای کشور می‌بینید یا خیر؟

یک نفعش این است که آن ضررها دیگر ادامه پیدا نمی‌کند. این، کم نیست □

□ □ آقای بابک امیر خسروی، از حزب دموکراتیک مردم ایران در در پاریس می‌گوید □ □

آن چیزی که من از مجموعه این صحبت‌ها و اعلام موضع‌هایی که اخیراً در همین چند روز صورت گرفته، دستگیرم شده است، چنین استنباط می‌شود که در واقع دولت جمهوری اسلامی می‌خواهد به یک ترتیبی این معضل هسته‌ای را از راه تفاهم با جامعه بین‌المللی حل بکند □

اگر چنین باشد، باید از این استقبال کرد و بی‌گمان حزب دموکراتیک مردم ایران که همواره در حل این‌گونه مسایل بر مبنای گفت و گو و تفاهم و احترام متقابل گام برمی‌دارد، از این روند حمایت می‌کند □

□□ شما مجموعه حاکمیت را برای پذیرش این پیشنهاداتی که مثبت ارزیابی می‌کنید، آماده می‌بینید؟

مجموعاً چنین به نظر می‌رسد. من به خصوص روی صحبت‌های آقای دکتر ولایتی که هم دیپلمات پرتجربه و مجربی است، و هم در عین حال مشاور مسایل بین‌المللی رهبر هم هست نشانه‌هایی می‌بینم که به هر حال اصل را بر این گذاشته است که باید حتماً از این فرصتی که الان ۱+۵ در اختیار ایران گذاشته است، استقبال کرد و آن را رد نکرد، و چنین معضلی دیگر از شعار دادن‌ها - که به نظر من اشاره‌ها به دولت آقای احمدی‌نژاد است - یا با بیان سخنان تحریک‌آمیز که افکار بین‌المللی را علیه ایران تجهیز می‌کند، باید خودداری کرد □

این آغاز روندی است که به نظر من می‌شود گفت ممکن است به‌سوی یک نشستی بر پایه تفاهم متقابل برود، که خوب، طبیعتاً باید براساس تعلیق موقت غنی‌سازی از طرف جمهوری اسلامی در زمان مذاکره، و متعاقباً تعلیق موقت تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی شکل بگیرد؛ و در حقیقت هر کس به این ترتیب امتیازی متقابل می‌دهد، برای این‌که بتواند بنشینند دور یک میز و مذاکره کنند و مساله را فیصله بدهند □

□□ آقای دکتر حبیب‌الله پیمان، از جنبش مسلمانان مبارز در تهران می‌گوید □□

قرائن حاکی از این است که تمایل مثبتی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی برای برخورد مثبت با پیشنهاد جدید اروپا وجود دارد؛ و صحبتی که اخیراً از طرف آقایان شده، بر وجود گرایش در حاکمیت برای آغاز مذاکرات و جلوگیری از وخیم‌تر شدن روابط دلالت دارد □

□□ آیا جنبش مسلمانان مبارز روند فعلی را مثبت ارزیابی می‌کند؟

بله. ما هر اقدامی را که بتواند تنش‌ها را در روابط بین‌المللی کاهش بدهد و بهبود شرایط داخلی، بینجامد، مثبت ارزیابی می‌کنیم □

چون بین افزایش تنش بین حاکمیت و نظام جمهوری اسلامی با قدرت‌های خارجی، و وخامت اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داخل کشور، ارتباطی وجود دارد □

از این بابت ما هم مثبت تلقی می‌کنیم برای این‌که شاید شرایط داخلی هم آرام‌تر بشود و هم در فضای سیاسی، و هم اجتماعی اقتصادی بهبودی حاصل بشود □

□□ آقای مهدی فتاپور، مسوول هیأت سیاسی سازمان اتحاد جمهوری‌خواهان ایران صحبت در آلمان می‌گوید □□

به هر حال در بسته‌ای که پیشنهاد شده، نکاتی وجود دارد که بعضی از مسایل مورد توجه ایران را در برمی‌گیرد. یعنی این‌که به هر حال در جهت تأمین سوخت هسته‌ای ایران و امکانات برای گسترش فن‌آوری و دانش هسته‌ای اطمینان‌هایی داده شده است □

ما همان‌طور که در اطلاعیه‌های مان منعکس کردیم، اعتقاد داریم که سیاست سرسختانه‌ای که مسوولین حکومت در این چند سال پیش بردند، ضربات سنگین اقتصادی و سیاسی به ایران وارد کرده و این سیاست باید دگرگون بشود و ایران با برخورد مثبت با پیشنهاداتی که مطرح می‌شود، بتواند وارد برای حل مساله مذاکره کند □

□□ شما در شرایط فعلی در مجموعه حکومت آمادگی برای حل این مساله می بینید؟

متأسفانه مسوولین رژیم هنوز هیچ قرینه‌ای که نشان بدهد این برداشت‌ها و برخوردها توانسته تأثیری بگذارد، و دگرگونی دیده بشود تا این لحظه دیده نمی‌شود. ولی به هر حال این واقعیتی است که وجود دارد و این نظرات مطرح هست □

□□ آقای کوروش زعیم، از جبهه ملی ایران در تهران می‌گوید □□

به‌طور کلی من تصور می‌کنم که این پیشنهاد، آخرین فرصت جمهوری اسلامی برای جلوگیری از پیامدهای سخت‌تر اقتصادی و احیاناً سخت‌افزاری در این بحران محسوب می‌شود □

واضح است که جناح‌های مختلف درون نظام در این مورد توافق ندارند و شخصیت‌های مختلف، نظرات متضادی را ابراز می‌کنند و گاهی همدیگر را خنثی می‌کنند. ولی من تصور می‌کنم که این‌بار بازی با این پرونده، خطرناک‌تر از دفعات گذشته است و با توافق روی تعلیق موقت باید به مذاکره نشست □

مذاکره کردن هم به معنای تسلیم یا شکست نیست، بلکه خردمندی طرفین را می‌رساند. چون در هر مذاکره می‌شود با هوشمندی امتیازات خود را افزایش بدهد □

پیشنهاد گروه ۱+۵ هم این‌بار بسیار سازنده و قابل مذاکره است و می‌شود روی آن مانور داد. هر چند که فکر کنم توافق روی این پرونده هسته‌ای اگر هم انجام بگیرد، پایان کار نخواهد بود □

□□ چرا اگر توافق صورت بگیرد، باز هم پایان کار نخواهد بود؟

خب، ببینید خواسته‌های جامعه بین‌المللی فقط حل مسأله‌ی هسته‌ای ایران نیست. این یک نکته‌است که به مقررات و قوانین بین‌المللی برمی‌گردد. ولی خواسته‌های دیگری هم از جمهوری اسلامی هم، هم‌زمان یا بعداً مطرح خواهد شد □

ولی ما تصور می‌کنیم که اگر روی این پرونده هسته‌ای توافقی بشود و به مذاکره بنشینند، ایران دست‌کم پایگاه استوارتری برای تعامل در مذاکرات بعدی در اختیار خواهد داشت. من تصور می‌کنم که در حال حاضر فقط جناح پشتیبان ریاست‌جمهوری با تعلیق و مذاکره مخالف است. بقیه می‌خواهند فقط آبرومندانه سر میز مذاکره بنشینند.

فرافکنی - گریز از مسئولیت

۱۳۸۷/۴/۲۰

تدوین و تکمیل سخنرانی در دعای کمیل منزل آقای سید احمد افجه ای ۱۳۸۷/۴/۲۰. برخورد لازم می‌دانم از سرکار خانم دکتر مریم رسولیان که متن را ملاحظه و اصلاح نمودند تشکر کنم. بنام خدا

«قال ربّ بما اغوتیني لأزیننن لهم في الارض و لاغونیهم اجمعین الا عبادك المخلصین- گفت ای پروردگار من به خاطر آن که تو مرا گمراه کردی کارهای زشت آنان را در نظرشان بیارایم و همه آنها را گمراه کنم مگر بندگان مخلص تو باشند». (حجرات ۳۹ و ۴۰)

«قال فِيمَا اغوتيني لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمِ
- گفت به خاطره گمراه کردن من ، بر سر راه
صراط مستقیم تو بر آنها کمین کنم .» (اعراف
۱۶)

۱- انسان صاحب اختیار و اراده و برخوردار از قدرت تفکر و حق انتخاب است. اما این اختیار و اراده تنها يك قدرت و توانمندی وجودی نیست، بلکه همزمان انسان مسئول هم هست و باید پاسخگوي رفتارها و گفتارهاي خود باشد. در کودکان و نوجوانان که به سن بلوغ و رشد نرسیده اند عموماً و در انسان هاي مهجور مخصوصاً، احساس مسئولیت یا وجود ندارد یا بسیار کم است. احساس مسئولیت در در شخص یعنی فرد خود را جوابگوي اعمال و رفتارخویش دانستن، يکي از علايم رشد و توسعه یافته گی انسان است.

اما انسان ها اکثراً در حالی که با تمام نیرو از اختیار و اراده خود استفاده مي کنند، عموماً علاقه اي به قبول یا تحمل پیامدهاي رفتار و گفتار خود ندارند. در بسياري از موارد، هنگامی که فرد مرتکب عملي مي شود و با پیامدهاي ناگوار و نامطلوب آن روبرو مي گردد، به جاي پرداختن به ریشه مشکل در درون خود، به بیرون از خود مي نگرند و به دنبال اشخاص و عواملی مي گردند که آنها را مقصر معرفی کند. این نوع رفتار را، روانشناسان **فراکنی یا Projection** خوانده اند.

این نوع رفتار ریشه در تربیت افراد در دوران کودکی و محیط تربیتی و جو غالب در خانواده، مدرسه و جامعه دارد. **فراکنی** پدیده اي است که در بسياري از انسان ها و در جامعه هاي مختلف دیده مي شود. اما در جامعه هاي استبدادزده، که اساس فرهنگ و آموزش آن بر نفي ارزش انسان و

تکیه مستمر بر احساس حقارت انسان هاست، مردم نیز به تدریج تحت تأثیر فرهنگ استبدادی به

رفتارهاي آگاهانه یا ناآگاهانه اي دست مي زنند که علي الاصول نوعي دفاع روانشناختي از اصالت وجود انسان است. ما ایرانی ها قرن ها گرفتار استبداد شدید از نوع شرقي آن بوده ایم. استبداد يك نظام یا يك سیستم است و تنها در چارچوب روابط سياسي سرکوب گرایانه تعريف نمی شود. در يك نظام استبدادی، میان روابط سياسي، اقتصادي، فرهنگی و اجتماعي هماهنگی وجود دارد و با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ معناداری در جهت تضمین بقاي قدرت استبدادی حاکم دارند. سلطه طولانی استبداد و فرهنگ استبدادی، شیوه هاي رفتاری متعدد و گوناگونی را در ما ایرانی ها به وجود آورده است که عموماً و بطور عمده به نوعي مکانیزم هاي دفاعي روان شناختي را بازتاب مي دهد. در میان طیف وسیع ساز و کارهاي دفاعي آگاهانه و یا ناآگاهانه، فراکنی، جایگاه ویژه اي در میان ما ایرانی ها دارد.

۲- دستگاه ذهن انسان

دستگاه ذهن انسان بر طبق نظر **فروید** از سه بخش تشکیل شده است. يك بخش، اولیه ترین آنها، **"نهاد - id"** است که حاوي محرکات و انگیزه هاي غریزی و درونی است. هدف اصلي و انحصاري این بخش اقتناع نیازهاي درونی و غریزی است. بخش دوم **"من - ego"** است که تحت تأثیر دنیای

بیروني است و یا به عبارتی از طرفی تحت فشارخوایسته ها و فشارهای نهاد و از طرفی تحت فشار رسوم ، سنت ها و قوانین جامعه قرار دارد و جنبه بیرونی شخصیت افراد را می سازد. تلاش "من"

دستیابی به خواسته‌های "نهاد" به صورت قابل قبول برای جامعه می‌باشد. بخش سوم "فرامن - Super ego" است، که به تدریج در تعامل ایگو با خانواده و جامعه شکل می‌گیرد و مقررات و اخلاق را درونی کرده و همان وجدانیات است و به عنوان يك داور عمل می‌کند. در يك موجود بالغ و سالم (نورمال) تمام خواسته‌ها و فعالیت‌های فرد توسط ایگوی زیرک و درک کننده کنترل می‌شود. وضعیت مطلوب عمل ایگو این است که همزمان هم مطالبات اید و سوپرایگو و واقعیت‌های بیرونی را اقتناع نماید. اگر واقعیت‌های بیرونی و خطر محرکات، موجودیت فرد را بیش از اندازه تهدید نماید ایگو احساس خطر خواهد کرد. در چنین شرایطی ساز و کارهای دفاعی در اشکال گوناگون در رفتار شخص بروز می‌نماید. تمام این واکنش‌ها برای سازگاری درونی فرد و هم چنین با محیط به وجود آمده و فعال می‌شوند. اما برخی از مکانیزم‌های دفاعی، مفید و برخی غیر مفید هستند.

۳- بقاء و دفاع

ساز و کارهای دفاعی، محور رفتارهای روانشناختی انسان را تشکیل می‌دهند. این مکانیزم‌های دفاعی اگر چه به طور کلاسیک بیان‌گر روش حل تعارض‌های درون فردی است، اما هم در سطح فردی و هم در سطح جامعه و ملی به ما امکان می‌دهد بسیاری از مسایل و موضوعات پیرامونی خود و معماهای عصر کنونی را با نگاهی عمیق تحلیل نماییم. این دفاع‌ها در برابر خطرات تهدید کننده درونی یا بیرونی، واقعی یا ذهنی، ناآگاهانه صورت می‌گیرد و هدف آن کاهش تنش فرد و سازگاری با موضوعات است، اگر چه ممکن است این سازگاری در عمل غیر مفید یا حتی مشکل آفرین باشد. کارشناسان روان انسان، بر حسب مشاهدات خود مکانیزم‌های دفاعی انسان را طبقه بندی کرده اند. اگر چه آرا و نظرات دانشمندان در مورد ریشه‌های دفاع بسیار متفاوت و بعضاً متضاد هم هست و اجماع نظری وجود ندارد، اما در مورد انواع واکنش‌ها و طبقه‌بندی آنها نوعی همگرایی نظر وجود دارد. آرای کارشناسان را در مورد ساز و کارهای دفاعی می‌توان در چهار-سطح مورد بررسی قرار داد. که عبارتند از:

الف - سطح اول - دفاع‌های خودشیفته روانپزشانه Psychotic Defenses :Narcissistic

منظور از دفاع‌های خودشیفته روانپزشانه، واکنش‌های ناخودآگاهی است که به صورت اجتناب، نادیده گرفتن و یا وارونه دیدن واقعیت در فرد دیده می‌شود. انواع این دفاع‌ها عبارتند از: انکار Denial، فرافکنی Projection، تحریف Distortion.

۱- انکار، هنگامی است که فرد با يك وضعیت یا واقعیت نامطلوب روبرو می‌شود که پذیرش آن يك تهدید روانی جدی برای "خود یا من" اوست، به جایی پذیرفتن مشکل و پیدا کردن راه حل مناسب، به طور ناخودآگاه احساس‌ها و نیازها، افکار و آرزوها یا عوامل نامطلوب را نادیده می‌گیرد و انکار می‌کند. نظیر مادری که علائم اعتیاد را در پسرش می‌بیند اما چون قبول این واقعیت برای مادر بسیار ناگوار است، آن نشانه‌ها را به خستگی و یا کار زیاد نسبت داده و توجیه می‌کند و ناخودآگاه مشکل پسرش را به کلی انکار می‌کند. و یا فردی که علائم و نشانه‌های بیماری بدخیم را در خود می‌بیند اما آن‌ها را توجیه کرده و پیگیری و یا مراجعه‌ای برای تشخیص و درمان انجام نمی‌دهد.

۲- **فرافکنی**، فرد به طور آشکار و به وضوح افکار و احساسات غیر قابل قبول خود را به صورت تشدید یافته و غیر واقعی به دیگران نسبت داده و مسبب مشکلات ناشی از آن افکار و احساسات را هم دیگران می‌داند. مانند پدری که از پسر خود متنفر است، اما این احساس درونی را به پسر خود نسبت داده و می‌گوید که پسر من را بکشد و مشکلات بین خود و پسر و تأثیرات ثانویه این مشکلات بر کل خانواده را به پسر و یا هر کسی که به رفتار او با پسر خرده بگیرد، نسبت می‌دهد.

فرافکنی در دو سطح از مکانیسم‌های روانی دیده می‌شود هم در سطح روانپزشانه- خودشیفته و هم در سطح مکانیسم‌های دفاعی نا بالغ.

۳- **واکنش تحریف**، فرد برای فرار از واقعیت درونی یا بیرونی آزاردهنده به تحریف و واژگونی واقعیت‌ها می‌پردازد، و آنها را به نوعی سامان می‌دهد که اضطراب او را از تهدید بیرونی کاهش بدهد یا آن را نادیده بگیرد. مانند باور به توانایی فوق‌العاده خود در شرایطی که در عمل بسیار ناکارآمد است. در مناسبات سیاسی این نوع واکنش میان رقبای سیاسی رایج است.

مکانیزم‌های دفاعی در این سطح، هنگامی که به یک رویه غالب تبدیل می‌گردند، تقریباً و همیشه یک آسیب‌شناسی جدی محسوب می‌شوند.

این سه واکنش هنگامی که با هم و همزمان بروز می‌نمایند، که در بسیاری از اوقات همزمان هستند، به فرد امکان می‌دهد تا واقعیت بیرونی را، در ذهن خود بازسازی کند، به نحوی که نیاز او را در روبرو شدن با واقعیت برطرف سازد. در برخی از موارد، علایم این دفاع‌های مرضی به گونه‌ای بروز می‌کنند که رفتار فرد، در نظر دیگران بی‌فکر و فاقد عقل محسوب می‌شود.

اگر چه این واکنش‌ها مکانیزم‌های دفاعی روانشناختی در روان رنجوری‌های بارز، بسیار دیده می‌شود اما بروز آنها در رویاهای اشخاص بالغ و یا در دوران کودکی یک ساز و کار انطباقی تلقی می‌شود.

ب - سطح دوم - دفاع‌های نابالغ یا Immature Defenses

این دفاع‌ها، در اکثر موارد در روابط بین فردی مهم برای انسان مثل روابط صمیمی یا مواردی که فرد ترس از طرد شدن دارد دیده می‌شود و معمولاً با افزایش احساس امنیت در رابطه بهبود پیدا می‌کند. اما انواع عمده این نوع دفاع عبارتند از: **خیال پروری - Fantasy**، **فرافکنی - Projection**، **خودبیمارانگاری - Hypochondrias** **پرخاشگری منفعلانه - Passive Aggression** و **بیرون ریختن یا Acting Out** و **درون فکنی (Introjections)**

۱- **واکنش دفاعی فانتزی یا خیال پروری**، فرد در مقابله با وضعیت نامطلوب درونی یا بیرونی و حل آنها، به سرزمین خیال‌ها و پندارها پناه می‌برد، در دنیای تصور و خیال رضایت و ارضای درونی را که هدف واکنش‌های دفاعی است به دست می‌آورد.

۲- **فرافکنی Projection** - فرد به جای روبرو شدن با مشکل و حل آن، علت را در بیرون از خود می‌بیند و تقصیر را به بیرون از خود پرتاب می‌کند و ناکامی یا شکست خود را به عوامل بیرونی نسبت می‌دهد. به عنوان مثال، دانشجویی که در امتحانات تقلب می‌کند و گرفتار می‌شود برای توجیه رفتار خود مدعی می‌شود که «همه دانشجویان» این کار را می‌کنند. یک مثال فارسی می‌گوید: *عروس نمی‌تواند بر قصد می‌گوید اطاق کج است.*

يك نمونه ديگر، كه خيلي بيشتري مي توان به آن پرداخت، واكنش بسياري از حاكمان دوران استبداد سلطنتي و شكست آنها از انقلاب است. اين افراد با جسارت و توهين به ملت ايران انقلاب اسلامي سال ۱۳۵۷ را دست پرورده و دست پخت سياست هاي خارجي (آمرিকা وانگليس) مي دانند و بعضي از فعالان سياسي ضد استبداد زمان شاه، حتي آنها كه دوراني را در زندان شاه گذرانده اند و يا متواري بوده اند با مشاهده انحرافات بعد از انقلاب به هواداران پهلوئي پيوسته اند و همان باورها را دارند و حاضر نيستند با واقعيت رويدادهاي بعد از انقلاب روبرو شوند.

واژه **فرافكني** اولين بار توسط **زيگموند فرويد**، در مقاله اي در توضيح روان رنجوري عصبى در سال ۱۸۹۴، به كار برده شد. **فرافكني** نوعي پارانوئيا محسوب مي شود، كه فرد با فرافكني، هيجانان و اضطراب هاي خود را كاهش مي دهد و به خود اين امكان را مي دهد كه گناه پيامدهاي نامطلوب يك رويداد را بر سر ديگري خراب كند و از ورود آن به سطح آگاه ذهن خود جلوگيري نمايد.

فرافكني، يا مشخص تر فرافكني روانشناختي معادل فارسي براي Psychological Projection به كار برده شده است. (صناعي و عنايت*)، علاوه بر آن از معادل هاي ديگري نيز استفاده شده است، نظير **ابقاء و فراتابي (عنايت)***، **برون فكني (كاردان)***، **عيب افكني (شعاري نژاد)***، **قياس به نفس (جواهر كلام)** و نسبت دادن صفات خويش به ديگري (صاحب الزماني)*.

۳- خودبيمار انگاري Hypochondrias در اين واكنش احساسات منفي درباره يك رويداد يا اشخاص به احساس هاي منفي نسبت به خود و با تظاهرات بيماري جسمي تبديل مي شود و شخص احساس درد، بيماري و اضطراب و هيجان مي نمايد.

۴- پرخاشگري منفعلانه Passive Aggressive- خشم نسبت به ديگران به صورت غيرمستقيم يا غير مؤثر ابراز مي شود. روش ابراز خشم به صورت منفعلانه، **مازوخيسي** و يا به سمت خود فرد است. فردي كه دچار فشار رواني است بي خبر و بدون توجه و آگاهي، به ديگران پرخاش مي كند، به عنوان مثال به ظاهر و به طور مصنوعي با ديگران ابراز همكاري مي كند و بدين وسيله بر كينه ها، ناراحتي ها و مقاومتي را كه در درون اش وجود دارد سرپوش مي گذارد. اين نوع مكانيزم دفاعي ممكن است در شرايطي بكار رود كه تقابل مستقيم با وضعيت نامطلوب، هزينه و مجازات به همراه داشته باشد. به عنوان مثال روابطي كه بر اساس بهره كشي و سودجويي مفرط و با استبداد رأي و نادیده گرفته حقوق ديگران بنا شده باشد، و اعتراض فرد نه تنها به حل مشكل نياجمد بلكه همراه با هزينه باشد، پيامد آن

* فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعي. انگليسي به فارسي - پژوهشگاه علوم انساني . ب. ت

واکنش های پرخاشجویانه انفعالی می باشد. کارگران در محیط کار خرابکاری های آرام می کنند، و عموم مردم به هر بهانه ای از همکاری با دولت سر باز می زنند، تخریب اموال عمومی مانند پاره کردن صندلی اتوبوس یا شکستن گوشی تلفن عمومی و غیره از این نوع می باشد.

۵- بیرون ریزی - Acting Out ، این واکنش نوعی «بدرفتاری» محسوب می شود. فرد انگیزه ناخودآگاه خود را از یک آرزو یا تمایل بصورت رفتارهای عاطفی پیچیده بروز می دهد.

این واکنش اغلب و عموماً در دوران نوجوانی بروز پیدا می کند و عادی محسوب می شود. اما در اشخاص بالغ هم دیده می شود. این نوع واکنش دفاعی فشارهای روانی، هیجانات و اضطراب ناشی از تهدیدهای واقعی یا پنداری اشخاص و یا وضعیت های واقعی را کاهش می دهد. این نوع رفتار در صورت تکرار، موجب اخلال در روابط خود با محیط وی می گردد، این افراد معمولاً عناصری نامطلوب و نابالغ تلقی می شوند، که کار کردن با آنها مشکل می باشد.

۶- درون فکنی Introjections به طور نا خودآگاه یک موضوع ، فردی و یا شیئی را که مورد پذیرش و علاقه فرد قرار دارد ، به بخشی از هویت او تبدیل می شود.

ج - سطح سوم - واکنش دفاعی روان نژندی یا Neurotic Defense این نوع واکنش های دفاعی را، اگرچه روان نژندی می دانند، اما در اشخاص بالغ دیده می شود و پیامدهای مطلوب در مقابله با مشکلات را به همراه دارد. اگر به یک رویه دائمی در برخورد با مسایل و مشکلات فرد تبدیل شود، سبب ایجاد مشکل درازمدت در روابط بین فردی، در محیط کار و بهره مندی از زندگی می شود.

انواع واکنش های دفاعی روان نژندی عبارتند از: **جابجایی (Displacement)**، **گسستگی (Dissociation)**، **توجیه گری (Intellectualization)**، **واکنش سازی (Reaction formation)**، و **واپس زدگی (Repression)**.

۱- جابجایی - هنگامی که فرد با یک وضعیت به شدت نامطلوب روبرو می شود، واکنش های هیجانی شدیدی نسبت به سوژه ای بوجود می آید، که این نوع واکنش در برابر این سوژه برای فرد قابل قبول نیست. مثل تنفر از پدر، که برای گریز از این وضعیت به یک وضعیت نامطلوبی که معمولاً کمتر تهدیدآمیز باشد، رو می کند و تنفر از پدر ممکن است به تنفر از عمو تبدیل می شود. در واقع وضعیت نامطلوب اولیه را با یک وضعیت کمتر تهدیدآمیز جابه جا می کند.

۲- گسستگی - گاهی در برخورد با فشار روانی، برای بیرون آمدن از وضعیت نامطلوب فرد به طور موقت بخشی از حافظه، یا هویت و آگاهی یا ادراک خود را از محیط حذف و فراموش می کند و در آگاهی خود دویاری ایجاد می کند. نظیر فراموش کردن یک داستان و حادثه یا بخشی از آن.

۳- توجیه گری - گاهی برای مقابله با اضطراب و هیجان ناشی از فشار روانی، فرد به طور مبالغه آمیزی به تفکر انتزاعی و روشنفکرانه مفاهیم می پردازد تا احساس های نامطلوب را به حداقل برساند. با این روش، فرد ابعاد احساسی و هیجانی مسئله را پس زده و به ناخودآگاه می فرستد.

۴- واکنش سازی - در این واکنش دفاعی، فرد انگیزه ها، تمایلات یا احساسات غیر قابل قبول خود را به صورت برعکس یا وارونه بروز می دهد، و به مفاهیم ضد خودش تبدیل می نماید. به عبارتی، دست به رفتار یا تفکری می زند که کاملاً ضد آن چیزی است که حس می کند. این واکنش اگر چه در کوتاه مدت خوب جواب می دهد، اما در درازمدت بی فایده است. **دروغ گفتن**، **دو دوزه بازی کردن**، **ریاکاری و نفاق**، **تعارف های افراطی** از جمله مثال های واکنش سازی محسوب می شوند.

۵- **واپس زدن** - فرد برای رهایی از احساسات ناخوشایندی که نسبت به کارهایی که انجام داده است یا شاهد انجام آن بوده است، آن‌ها را به ناخودآگاه خود فرستاده و یا به کلی فراموش می‌کند. به عبارت دیگر آنها را به ناخودآگاه خود فرو می‌برد و از ورود آنها به ضمیر خودآگاهش جلوگیری می‌کند.

د - **سطح چهارم - دفاع بالغ Mature Defense** - این دسته از واکنش‌ها معمولاً در میان افراد بالغ با عواطف سالم و سازگاری خوب دیده می‌شود. این نوع رفتارها طی سال‌های دراز به کار گرفته می‌شوند تا موفقیت فرد در زندگی و روابط مطلوب و قابل دفاع شکل بگیرند. این نوع ساز و کارهای دفاعی احساس رضایت را در فرد تقویت می‌کند. عواطف و افکار ضد و نقیض با هم جمع و تأثیرگذار می‌شوند. کسانی که از این ساز و کارها استفاده می‌کنند، معمولاً افرادی هستند که بین انگیزه‌ها و نیازهای شخصی خود، انتظارات اجتماعی و روابط بین فردی هماهنگی و تعادل ایجاد می‌کنند و جزء **صاحبان تقوی و فضیلت** محسوب می‌شوند.

برخی از این واکنش‌ها عبارتند از **نوع دوستی (Altruism)**، **پیش‌بینی (Anticipation)**، **بذله‌گویی** و **شوخ طبعی (Humor)**، **پالایش یا تصعید (Sublimation)** و **واپس‌زنی (Suppression)**.

۱- **نوع دوستی** - کمک مفید و مؤثر به دیگران، که حتی ممکن است برای خود فرد ضرر داشته باشد، نه تنها موجب فرار از وضعیت نامطلوب است، بلکه فرد با دریافت واکنش‌های مساعد و مثبت دیگران احساس رضایت درونی می‌کند.

۲- **پیش‌بینی** - فرد پیش‌بینی درست یا برنامه واقع‌بینانه‌ای برای آینده دارد. این وضعیت سبب می‌شود تا فرد در مقابله با وضعیت نامطلوب، با امید به آینده بهتر به دنبال راه‌های واقع‌بینانه برود.

۳- **بذله‌گویی و شوخ طبعی** - برخورد مزاح‌گونه با مشکلات و ابراز علنی و آرام احساس نامطلوب و بیان مزاح‌گونه آن، که نه فقط موجب خوشحالی مخاطبین می‌گردد، بلکه خود فرد را هم راضی می‌سازد. در واقع با زبان شوخی، حرف‌ها و ناراحتی‌هایش را بیان می‌کند. بذله‌گویی سبب انحراف فکر از موضوع پر تنش می‌شود.

۴- **پالایش یا تصعید** - تبدیل یک نوع فشار یا احساس و انگیزه نامطلوب به هنجارهای مطلوب، نیاز به ارضای یک‌گزینه (جنسی) در شرایطی که امکان قانونی آن وجود ندارد با یک‌کاری که برای فرد و جامعه قابل قبول است مانند هنر - ورزش و ... به عنوان مثال، احساس نیاز درونی برای تهاجم و تجاوز به صورت تمرکز روی مسابقات قهرمانی فوتبال، گلوبازی و یا انتخاب رشته‌هایی مثل جراحی، تخلیه می‌گردد.

۵- **واپس‌زنی** - افکار و اندیشه‌ها، تمایلات نامطلوب و آزاردهنده به سطح ماقبل آگاهی فرو کاسته می‌گردد به نوعی تصمیم آگاهانه مبنی بر به تأخیر انداختن و یا توجه به یک احساس یا نیازی که برای پرداختن به آن امکانی وجود ندارد و یا مناسب نیست.

آن‌چه در بالا، در چهار سطح از واکنش‌های دفاعی ذکر شد، به‌طور کلاسیک بیشتر در تبیین رفتارهای فردی و کنار آمدن فرد با خود، محیط و افراد دیگر کاربرد دارد. اما می‌توان از این الگوی تحلیل رفتار فردی به رفتارهای دیگری که به درجات مختلف از واکنش‌های بدخیم و نابالغ تا سالم و بالغ در جامعه دیده می‌شود، نظیر ریاکاری، نفاق، دروغ‌گویی، دو دوزه بازی، هوچی بازی، قشقاره راه انداختن، گندم‌نمایی و جو فروشی و گرد و خاک کردن نام برد که هر یک مصداق یکی از انواع دفاع‌ها می‌باشند.

۴- شیطان و فرافکنی

در آیات متعددی در قرآن کریم (بقره، اعراف، حجر و ص) داستان انسان و نافرمانی شیطان از سجده به آدم (نوع انسان) و پاسخ شیطان و سپس اخراج و طرد او از محضر خداوند و واکنش شیطان آمده است.

به موجب این آیات، شیطان اول کسی است که وقتی با واقعیت نامطلوب پیآمد عمل خود، مبنی بر نافرمانی امر الهی، و طرد از جانب پروردگار روبرو شده و دست به فرافکنی زده است. این آیات با هم می خوانیم و مروری می کنیم.

سوره حجر، آیات ۲۶ تا ۴۳:

- "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ- و (بیاد آر) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت من بر آنم که بشری از گل خشکیده، از لجن مانده بدبو بیافرینم."

- "فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ- پس وقتی او را سامان دادم و از روح خود در او دمیدم برای او به سجده درآیند."

- "فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ - پس فرشتگان همگی يك سره سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده کنندگان باشد."

- "قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ - گفت ای ابلیس تو را چه شده است که با سجده کنندگان نباشی؟"

- "قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ - گفت من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک از لجن مانده بدبوی آفریده ای سجده کنم."

- "قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ . وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ- گفت پس از آنجا بیرون شو، که بی شک و مطرودی و بی تردید تا روز قیامت لعنت و نفرین بر تو خواهد بود."

- "قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ- گفت ای پروردگار من، تا روز برانگیختگی آدمیان مرا مهلت ده."

- "قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ- گفت تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم."

- "قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ- گفت پروردگارا به سبب آن که مرا سرگردان و ناامید کردی، من هم کارهای زشت آنان را به نظرشان بیارایم و همه را گمراه کنم، مگر بندگان مخلص تو باشند."

واژه غوی - یغوی، غوايه، گمراه شد. سرگردان شد. ناامید شد، نابود شد.

قعد به معنای نشستن، بر سر راه کسی کمین کردن - زمین گیر و فلج شدن.

خلاصه آیات عبارت از این است که شیطان دچار خودبزرگ بینی شد و بر اساس از خودراضی بودن و خود را بزرگ دانستن از يك طرف، تحقیر و کوچک شمردن آدم، حاضر به اجرای امر الهی نشد و سرپیچی کرد. پیآمد این رفتار و نافرمانی، طرد و لعن او از محضر الهی بود. شیطان در برابر این

وضعیت نامطلوب، که پیامد رفتار خود وی بود، دست به توجیه زد و در نهایت گناه این وضعیت را به گردن خدا انداخت و مدعی شد که خدا او را «اغوا» یا گمراه کرده است.

در آیات مبارکه **سوره اعراف**، خلقت انسان، سجده فرشتگان و خودداری ابلیس از سجده به آدم نیز آمده است. به اضافه این که در آیات **سوره حجر** خداوند ابلیس را «رجیم» یا طرد شده، و **ملعون** ابدی خوانده است و در **سوره اعراف** دستور **هبوط** «سقوط» شیطان صادر شده و خداوند او را «متکبر - خودبزرگ بین خوانده در برابر این رفتار خودبزرگ بینانه اش او را از زمره «صاغرين» یعنی فرومایگان و حقیر، خوار و بی مقدار می خواند. علاوه بر این از شیطان با عناوینی چون، «مذنوم»، از **ذعم** به معنای نکوهیده، «حقیر شده» و «مدحور»، از **دحر** به معنای رانده شده با خواری یاد شده است. و در جای دیگر ابلیس «مرید» (حج ۳ و نساء ۱۱۷) «عاصی» (مریم ۴۴) و کافر به پروردگار (اسراء ۲۷) ذکر شده است. در آیات مبارکه **سوره ص** (۷۱ تا ۸۳) ضمن شرح اجمالی داستان خلقت انسان و سرچشمه کرامت نوع بشر (دمیدن نفحه ای از روح خدا در انسان) خودداری ابلیس از قبول کرامت انسان را حاصل خودبزرگ بینی و برتری جویی او دانسته شده است: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»

یکی از محورهای اصلی در آیات یاد شده در بالا این است که شیطان پیام الهی را در منشاء پیدایش انسان از گل خشکیده از لجن بدبوی مانده * می شنود اما به معنا و مفهوم و پیامد دمیدن روح خدا در انسان و کرامت و جایگاه بشر در جهان هستی توجه نمی کند و اهمیتی نمی دهد. احساس خودبزرگ بینی اش مانع واقع بینی او می شود. اما وقتی خود را ملعون، مدحور، مطرود، صاغر، مرید می یابد به جای آن که به خود بیاید و عذر گناه و نافرمانی بخواهد، توبه کند و برگردد، **فرا فکنی** می کند و خدا را عامل و مسبب گمراهی خود می داند و می گوید: "قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي". این سخن ابلیس دو فراز دارد. **فراز اول** این است که ابلیس می پذیرد که «گمراه» شده است. اما علت آن را در نگرش های نادرست و باطل خود نمی بیند. آدم، برخلاف شیطان، که فطرت خداگونه اش (پیامد دمیدن روح خدادار آدم) هنوز زنده و پویا بود، اگر چه شیطان او را «لغز کنید - فازلها» با مشاهده زشتی نافرمانی امر الهی، به خود آمد و عذر تقصیر خواست و توبه کرد:

" فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ... رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا » (اعراف ۲۳).

آدم بعد از فهم و درک زشتی رفتار خود توبه کرد. در آیات متعدد آمده است که بعد از ارتکاب به گناه خوردن میوه ممنوعه عورت آدم و حوا ظاهر شد. برخی از مفسرین عورت به معنای ظاهر شدن اندام جنسی آنان دانسته اند. در حالی که این يك معنا ی سستی است که آدم و حوا با ظاهر شدن اندام جنسی متوجه خطای خود شدند. در حالی که عورت در اینجا، درک زشتی نافرمانی امر پروردگارشان است.

خواجه عبدالله انصاری، در **کشف الاسرار و عده الابرار** (ج ۳-ص ۵۷۳) داستان آدم و شیطان را چنین جمع بندی کرده است: «ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت و مهجور درگاه بی نیازی شد و آدم به عکس آن، به ۵ چیز کرامت حق یافت و نور هدی و قبول توبه. یکی از آن است که ابلیس **لم یقر بالذنب**، به گناه خویش معترف نشد. کبر وی او را فرا اعتراف نگذاشت. و آدم به صفت عجز باز آمد و به گناه خویش مقرر شد.

* گل های رسی و پیدایش حیات. ابراهیم یزدی، انتشارات قلم ۱۳۷۹

دیگر لم یندم علیه. ابلیس در کرده خویش پشیمان نگشت و عذر نخواست و آدم از کرده خویش پشیمان شد و عذر خواست و تضرع کرد.

سوم: لم یلم نفسه - ابلیس در آن نافرمانی با خود نیفتاد و ملامت نفس خود نکرد و آدم روی با خود کرد و خود را در آن ذلت ملامت کرد.

چهارم: لم یری التوبه علی نفسه واجبا - ابلیس توبه بر خود را واجب ندید. پس از آن عذر نخواست و تضرع نکرد. و آدم دانست که توبه کلید سعادت است و شفیع مغفرت بر خود واجب دید، بشتافت و تا روی قبول ندید، باز نگرید.

پنجم آن است که **قنط من رحمة الله** - از رحمت خدا ناامید شد. ابلیس ندانست که آن بدبخت که نومیدی از لئیمان باشد و رب الغزه لئیم نیست و چنانکه نومیدی نیست، ایمنی هم نیست، که ایمنی از عاجزان باشد، الله عاجز نیست. و چون نومید شد آن شقی در توبه بوی فرو بسته شد. و آدم نومید نگشت. دل در رحمت و مغفرت بست، بردرگاه بی نیازی می زارید و می نالید تا به رحمت و مغفرت رسید.

۵- فرافکنی پیروان شیطان و اهل جهنم

خداوند به انسان تأکید کرده است که: «**لا تعبدوا الشیطان** - شیطان را عبادت نکنید». عبادت یعنی همگن شدن با معبود. عبادت از مقوله عشق است. عاشق واقعی به دنبال رسیدن وحدت با معشوق است. وحدت با معشوق، یعنی یکی شدن یا همگن شدن با معشوق. عبادت یعنی متخلق به اخلاق معبود شدن. پرستش خدا، یعنی خداگونه شدن انسان. پرستش شیطان، پرستش شاه، پرستش شخصیت ها، انسان را شیطان گونه، شاهگونه می سازد، پرستش جماد، جمود می آورد. پیروی از شیطان، شیطان صفتی می زاید. شیطان را نپرستید تا شیطان صفت نشوید. و اگر شدید، رفتار هایتان شیطان گونه می شود. **فرافکنی شیوه رفتاری شیطان و اهل جهنم است.**

در آیات مبارکه قرآن کریم به برخی از رفتارهای اهل جهنم و انداختن گناه انحراف خود به گردن دیگران چنین پرداخته شده است:

۱/۵ - در سوره احزاب، آیات ۶۷ و ۶۸: **" وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا** - و گفتند، ای پروردگار ما، ما از روسا و بزرگان خود اطاعت کردیم و راه را گم کردیم".

سادات جمع سید، به معنای روساء و امراء؛ کبرا جمع کبیر به معنای بزرگان و رهبران است.
" رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا - پروردگار آنها را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن - لعنتی بزرگ".

۲/۵ - در سوره ص آیات ۶۰ - ۶۳:

" قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبَنَسِ الْقَرَارَ - آنها به رهبران خود می گویند بلکه بر خود شما خوش آمد مباد. این عذاب را شما برای ما از پیش فراهم آوردید. و (اینجا) چه بد قرارگاهی است".

" قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ - گویند ای پروردگار ما، هرکس این عذاب را پیشاپیش برای ما آماده کرده استعذابش را در آتش دو چندان افزون کن".

" وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رَجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ - وگویند چرا مردانی را که از اشرار می شمردیم اکنون نمی بینیم".

"أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ- آنان را به مسخره می گرفتیم. آیا از نظر ها دور مانده اند؟"

۳/۵ - در سوره اعراف آیات ۳۸ و ۳۹ :

"قَالَتْ اٰخِرُهُمْ لَوْلَهُمْ رَبِّنَا هٰؤُلَاءِ اَضَلُّوْنَا فَاَتَيْهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلٰكِن لَّا تَعْلَمُوْنَ- گروه هائی که پیرو بوده اند در باره گروه هائی که پیشرو بوده اند گویند: پروردگارا اینان مارا گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید عذاب همه دو چندان است ولی شما نمی دانید."
 " وَقَالَتْ اَوْلَاهُمْ لَأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ- پیشوایان به پیروان گویند: شما را بر ما هیچ برتری نیست، اینک به کیفر کارهایی که کرده بودید عذاب را بچشید".
 گروهی دیگر علت انحراف خود را در پیروی از آباء و اجداد خود و برخی آن را دستور خداوند می دانند:

" وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللّٰهُ أَمَرْنَا بِهَا فُلَّ إِنَّا لَنَرَىٰ أَنَّهُ لَا يُؤْمَرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ- چون کار زشتی کنند گویند پدران خود را نیز چنین یافته ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو خدا بزشتکاری فرمان نمی دهد. چرا چیز هایی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید. اعراف ۲۸."

"قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ- گفتند نه ما پدرانمان را دیده ایم که چنین می کرده اند". شعرا ۷۴

" بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ - نه، می گویند: پدرانمان آیینی داشتند و ما از پی آن ها می رویم. زخرف ۲۲."

برخی هم خدا را، در فرافکنی و گریز از مسئولیت، مقصر فرض می کنند:

"- سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءَنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ- مشرکان خواهند گفت اگر خدا می خواست ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم. انعام ۱۴۸"
 گروهی دهر - زمانه را مقصر گناه و انحراف و یا شکست و ناکامی خود می دانند و فرافکنی می کنند. اما:

دهر مگو کرد بد ای نیک مرد	دهر به جای من و تو بد نکرد
باده تو خوردی گنه زهر چیست	جرم تو کردی خلل دهر چیست؟
نکوهش مکن چرخ نیلوفری را	برون کن ز سر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را	نشاید ز دانا نکوهش بری را
تو چون خود کنی اختر خویش را بد	مدار از فلک چشم نیک اختری را

بعضی هم فراکنی را به قضا و قدر می کشانند:

قضا را دست پیچ خود کند در کجروی نادان خطای خویش را کور را هم بر عصا بندد.
 یکی از رایج ترین نمونه بیرون ریختن یا Acting Out ، آئینه شکستن است:
 آئینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن آئینه شکستن خطاست

۶- فرافکنی در سطح کلان ملی

همانطوری که در سطح فردی، ممکن است کسی حاضر به قبول نواقص و کمبودها و خطاها و شکست‌های خود نباشد و آگاهانه و یا ناخودآگاه فرافکنی کند، در سطح کلان ملی نیز ممکن است دولت‌ها، حاکمان و مسئولان و حتی واکنش جمعی یک ملتی فرافکنی باشد و علل نابسامانی‌ها، شکست‌ها، ناکامی‌ها، انحرافات خود را به عوامل بیرونی نسبت بدهند.

حاکمان نظام‌های استبدادی و استکباری به خود بزرگ بینی، و خود محوری- نارسیم - مبتلا هستند. رفتار و منش این حاکمان نفی ارزش و کرامت انسانی است. نظام‌های سیاسی جهان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد.

نظام‌های مردمی که برخاسته از اراده و خواست خود مردم است و فعالیت دولتمردان همسو با خواست و بهبود وضعیت مردم است. مردم صاحب حق هستند، کرامت و ارزش انسانی به رسمیت شناخته شده است. گروه دوم نظام‌های ابلیسی که اساس آن اصالت خواسته‌ها و نیازهای بیمارگونه و یا خودشیفته دولتمردان است که به دنبال این رویکرد نفی ارزش و کرامت انسان حاصل می‌شود.

شیطان در کسانی طمع می‌کند و در کمین آنها می‌نشیند و آنها را گمراه می‌نماید که اولاً خود را بزرگ و برتر ببینند. ثانیاً قدرت و ثروت و امکاناتشان را لایزال و پایدار و ابدی می‌پندارند. قبول ندارند که پول و قدرت و ثروت و همه آنچه را که دارند، موقتی است. آنها خود را **اولی العظمه** و لایزال می‌خواهند. رفتارشان در این راستاست.

همین حاکمان صاحب قدرت، هرکجا که با مشکلی روبرو می‌شوند، به جای نگاه به درون و توجه و فهم ریشه‌های درونی مشکل، نگاه به بیرون دارند و فرافکنی می‌کنند.

چندی قبل در اوج سرمای بی‌سابقه در تهران و شهرستان‌ها، بنا به علل متعدد فنی و مدیریتی جریان گاز به بسیاری از نقاط کشور قطع شد یا فشار گاز کاهش پیدا کرد و اعتراضات زیادی را برانگیخت. وزیر نفت در پاسخ به اعتراض نمایندگان گفت: "**ترکمنستان** با بداخلاقی گاز را در بدترین شرایط قطع کرد". در حالی که گاز وارداتی از ترکمنستان گاز مصرفی استان‌های گلستان، گیلان، مازندران را تأمین و مازاد آن فشار گاز استان‌های آذربایجان غربی، شرقی و استان کردستان را تقویت می‌کرد.

در تأیید نظر وزیر نفت، رئیس جمهوری کشور نیز افزود: «اطلاعاتی در دست است که برخی از افراد در داخل کشور با ترکمنستان صحبت‌هایی را داشته‌اند و از آنان خواسته‌اند گاز صادراتی خود به ایران را قطع کند تا یک جریان سیاسی در داخل ایران از آن بهره‌برداري کند و ترکمنستان هم به قیمت بالایی گاز دست یابد». (در جمع علما و روحانیان شهر شیراز - اعتماد - ۸۶/۱۰/۲۴)

یکی از مسئولین بعد از انقلاب، در سال ۱۳۶۳، هنگامی که در ماه مبارک رمضان به علت سوءمدیریت و یا علل دیگر داخلی هندوانه در تهران نایاب و در نتیجه گران شد در واکنش به آن، توطئه امپریالیسم را مسئول این کمیابی و گرانی معرفی کرد.

وزیر سابق جهاد کشاورزی در ارزیابی سیاست‌های غلط دولت نهم می‌گوید وقتی این سیاست‌های غلط موجب کاهش تولید گندم و افزایش قیمت آن شد مسئولان کشور به جای نقد سیاست‌های خود همه چیز را گردن خشکسالی انداختند (اعتماد ۵ بهمن ۱۳۸۷).

در دوران استبداد سلطنتی نیز همین رویه حاکم بود. به عنوان نمونه، در رویداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاه و حاکمان دولت او، اعتراض و قیام مردم به سیاست‌های سرکوب، بازداشت و محاکمه رهبران دینی

و ملی را به عناصر وابسته به بیگانه، در آن زمان به دولت مصر و جمال عبدالناصر، نسبت دادند. سخنگویان شاه مدعی شدند که آشوب گران با دریافت ۳۵ ریال از ایادی مصر، به خیابان ها ریخته اند و کتابخانه ها را آتش زده اند.

کمونیسم و ایادی کمونیسم بین المللی نیز از مراجع فرافکنی حکومت شاه بود. هنگامی که سازمان **عفو بین الملل** موارد نقض حقوق بشر در ایران را منتشر ساخت و اعتراض کرد، سخنگویان دولت عفو بین المللی را سازمانی وابسته به کمونیسم بین المللی معرفی کردند.

در دوران بعد از انقلاب، فرافکنی، مرجع دیگری پیدا کرد، در هر رویداد نامطلوب و تهدیدکننده به جای کمونیسم آمریکا و اسرائیل مقصر شناخته شدند؛ هر خطا، اشتباه و انحرافی را که در درون کشور و در رفتار حاکمان ریشه دارد، به آمریکا و اسرائیل نسبت می دهند. رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی در حالیکه بطور مرتب اظهار می دارند که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند، اما هر مشکلی و هر رویداد کوچک و بزرگ نا مطلوب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و هر حرکت و هر اعتراضی، حتی درخواست ساده افزایش حقوق توسط معلمان و کارگران را اخلال در امنیت ملی، تشویش افکار عمومی و حاصل توطئه آمریکا می دانند. دولت و قدرت های خارجی کیسه بوکس حاکمان در گریز از مسئولیت شده اند. معنای این سخن من نفي تحریکات و سیاست های کینه توزانه برخی از دولت های خارجی نیست. بلکه تکیه بر این امر است که گریز از مسئولیت و بی توجهی به ریشه های داخلی مشکلات مانع فهم و حل مشکلی می گردد.

در هفته اول اسفند ماه ۸۶، يك حادثه ي كوچكي، به هنگام بازداشت خانمي به بهانه پوشش نامطلوب، توسط نیروهای انتظامی موجب اعتراض خانم و مردمی که شاهد بد رفتاری با این خانم بودند شد. واکنش مردم به يك اعتراض خود به خودی مردم به اعتراض به عملکرد جمهوری اسلامی، تبدیل شد. مسئولان نیروی انتظامی بلافاصله آن را يك توطئه ي از پیش تنظیم و برنامه ریزی شده خارجی اعلام کردند و حاضر نشدند بپذیرند که رفتار نه چندان مطلوب و غیر شرعی و غیرقانونی آنها، کاسه صبر مردم را سرریز کرده و در این شرایط مردم فرصتی برای اعتراض به دست آورده اند

۷- درمان فرافکنی

آیا رفتارهای نابهنجار انسانی، از نوع فرافکنی قابل درمان هستند و اگر هستند با چه مکانیزم هایی؟

گفتیم انسان موجودی است آزاد و مختار، با توانمندی های بسیار برای فکر کردن در چگونگی بکارگیری این آزادی و اختیار. اما انسان آزاد و مختار این توانایی را دارد که از تمام مرزهای شناخته شده اجتماعی، اخلاقی، دینی عبور کند و علیه فطرت خود نیز عمل نماید. عبور از مرزهای فطری دو پیامد اساسی دارد. **پیامد اول** در درون خود فرد است. روان فرد دچار اختلالات بیمارگونه می شود. در درون انسان، معیارهای فطری برای تشخیص خوب و بد نهاده شده است؛ آن چیزی که عموماً آن را «وجدان» می نامند. چه بسیار کسان که بدون اعتقاد به دین خاصی، بر اساس رأی وجدان خود عمل و حقوق دیگران را رعایت می کنند. وجدان در نهاد انسان، بروز و تجلی همان الهام خوبی و بدی خداوند به انسان است: **«فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - شمس ۸»**. علاوه بر این انسان واجد **«نفس لوامه»** یا نفس ملامت کننده است. **نفس لوامه** (فرا من) به عبارتی همان محافظ و پاسداری است که خداوند بر هر انسانی گمارده است: **«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ - هیچ کس نیست مگر اینکه نگهبانی بر او هست - طارق ۴»**.

حضور این نفس لوامه محافظ انسان و ایفای نقش موجب بروز احساس گناه در فرد و انفعال و در نهایت ممکن است فرد را به توبه و بازگشت و اصلاح بکشاند. بنابراین پیامد اول عبور از مرزها به یک کشمکش درونی فرد و بروز اختلال بیمارگونه در شخصیت متعادل فرد در ابعاد گوناگون می شود.

پیامد دوم عبور از مرزها، زیان و ضرر، ظلم و ستم به دیگران و در نتیجه اختلال در مناسبات و روابط عادی فرد با پیرامون وی می باشد.

انسانی که محافظ درونش، نفس لوامه، خوب کار نکند، مرتکب رفتارهای نابهنجار متعددی می گردد. که برخی از آنها عبارتند از: کبر ورزیدن، ظلم و ستم کردن، خودمحوری، خودشیفتگی - نارسیم - نفس خود و امیال و آرزوهای خود را الهه ی خود قرار دادن، مال پرستی، مقام پرستی، اخلاق (به معنای رفتارها) معطوف به قدرت و ثروت و برتری های اخلاق معطوف به ایمان را می گیرد و هدف وسیله را توجیه می کند. ماکیاولیسم عریان حاکم بر رفتارهای فردی و اجتماعی می گردد.

یکی از عوارض و پیامدهای عبور از مرزها، فرار از مسئولیت و گناه اعمال را بر گردن دیگران انداختن و یا فرافکنی است.

برای مهار تمامی این رفتارهای نابهنجار، که نمودهای جهان «فجور» الهام شده در سوره شمس است، تقوی یا پروا پیشه گی است. تقوی عامل بازدارنده ارتکاب به گناه و خطاست. عرب ترمزماشین را «وقایه» می گوید. و قایه عامل بازدارنده و مهار کننده است. اما وقتی انسانی از مرزها عبور کرد، نفس لوامه او را سرزنش می کند تا به راه برگردد. اما حتی وقتی فرد توبه می کند و برمی گردد، عوارض و پیامدهای درونی آن گناه در او باقی می ماند. مگر آن که دست به کاری بزند که پیام ها نیز به تدریج محو گردند.

استغفار در قرآن کریم همین راهکار را ارائه می دهد. اگر درمان خودشیفتگی، به نظر اریک فروم، روان پزشکی برجسته، اعتقاد و ایمان به خداست، درمان ناهنجاری های رفتاری، از جمله و بخصوص «فرافکنی» طلب مغفرت است. واژه غفران و مشتقات آن ۲۳۴ بار در آیات متعدد قرآن کریم آمده است. غفران یعنی پوشانیدن. غفر الشیئی: چیزی را پوشانید. برای پوشانیدن سفیدی موی سر با خضاب را نیز غفر الشیب بالخضاب گفته اند. الغافر یعنی پوشاننده و بخشاینده. غفر له الذنب: گناه او را بخشید، استغفر الله الذنب از خداوند طلب بخشایش کرد. خداوند «الغفور» - بسیار بخشنده است. واژه غفران هم برای گناه (ذنب) و هم برای خطا بکار رفته است و «تَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ» بقره ۵۸: «وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ آل عمران ۳۱» .

اما معنای غفران فراتر از پوشاندن و بخشیدن است. استغفار و طلب بخشش کردن، در واقع همان «انتقاد از خود» یا «Self Criticism» است. یعنی فرد دائماً رفتارهای خود را «رصد» می کند و هر کجا احساس کند خطایی و گناهی، ظلمی و ستمی را مرتکب شده است و نفس لوامه اش او را سرزنش می کند، تغییر رفتار می دهد. یک رابطه تنگاتنگی میان تقوی و مغفرت وجود دارد.

خداوند با صراحت فرموده است که تمام گناهان را می بخشد و پیامدهای آنها را برطرف می کند: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا- زمر ۵۳» . اگر هم فرموده است که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ - خداوند قطعاً این گناه را که برای او همتا گرفته شود نمی بخشد ولی پائین تر از آن را برای هر که خواهد می آمرزد نساء ۱۱۶» . منظور این است که تا زمانی که فرد در رفتارهای فردی و جمعی خود هم چنان برای خدا شریک قائل است، مورد بخشش خداوند قرار نمی گیرد.

رابطه ای میان نور و آگاهی بر نواقص، کمبودها و گناهان و واکنش غفران محور وجود دارد: «وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» حدید ۲۸» . نور آگاهی بر زشتی گناه و تجاوز به حقوق

دیگران، که روشن‌کننده مسیر حرکت انسان می‌باشد. انسان توسعه یافته مسئولیت اعمال خود را می‌پذیرد، یعنی فرافکنی نمی‌کند. فعال بودن نفس لوامه موجب واکنش بهداشتی فرد و انتقاد از خود و طلب بخشش و آمرزش الهی می‌شود. طبیعی است که استغفار باید صادقانه باشد و گرنه نفعی برای فرد در پی نخواهد داشت. خداوند طلب بخشش منافق را نمی‌پذیرد. معنای این نپذیرفتن روشن است. آن کس که واقعاً بر کاستی‌ها و خطاهای خود آگاهی پیدا می‌کند و در طلب جبران آنهاست، از فرآیند نقد خود، برگشت و اصلاح رفتارها سود می‌برد. ریاکار و منافق به دور از این عوالم است. علاوه بر کارکرد توجه به خطاها و استغفار آگاهانه برای پوشاندن پیامدها و جبران آنها، در جامعه مومنان و در میان مومنان، طلب مغفرت برای یکدیگر و برای پدران و مادران، به يك الگوي رفتاري جمعي تبدیل می‌گردد:

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا؛ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا؛ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا؛ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا؛ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ.

کسانی که در سحرگاهان، در خلوت با خدای خود، با آگاهی از رفتارهای خود از خداوند طلب مغفرت می‌کنند، در کنار و همراه صابرين، صادقین و قانتین و منفقین قرار دارند. (آل عمران ۱۷)

آن کس که دائماً رفتارهای خود را آگاهانه رصد می‌کند، و خود حسابگر اعمال خود است، قطعاً مسئولیت اعمال خود را پذیرفته است. چنین فردی هرگز فرافکنی نمی‌کند. هنگام خطا و اشتباه و گناه، با شهامت اخلاقی مسئولیت آن را می‌پذیرد و برای جبران آن دست به کار می‌شود.

جمهوری اسلامی فاقد یک سیاست خارجی منسجم است

داود خدابخش، رادیو آلمان - شنبه ۲۱ تیر ۱۳۸۷

□ نظر "تعلیق در برابر تعلیق" ابتدا از جانب دبیر آژانس بین‌المللی مطرح شد که ایران آن را نپذیرفت. اکنون که می‌گویند به نوعی تعلیق در برابر تعلیق را می‌پذیرند، خود این امر نکته‌ی مثبتی است، ولی مشروط بر اینکه این تعلیق در برابر تعلیق در چه چارچوبی پذیرفته شود. این امر به نفع ایران نیست که این پیشنهاد را خارج از بسته‌ی گروه ۱+۵ بپذیرد □ □

□ □ در مناقشه اتمی آیا پیشنهاد "تعلیق در برابر تعلیق" راهکاری کارساز است؟ آیا برنامه‌ی غنی‌سازی اورانیوم ارزش آن را دارد که کشور به صحنه‌ی جنگ کشاند؟ چرا سیاست خارجی ایران در منطقه مسیر تنش‌زایی را برگزیده تا تنش‌زدایی؟ □

دوچپه وله این پرسش‌ها را با ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران در میان گذاشته است □

□ □ آقای یزدی، گفته می‌شود که مقامات ایران در برابر بسته‌ی پیشنهادی غرب، پاسخ روشنی نداده‌اند. پیشنهاد "تعلیق در برابر تعلیق" را پذیرفته‌اند، اما نه به آن تعبیری که غرب از آن می‌فهمد.

در حالیکه خواست کشورهای ۱+۵ برای آغاز مذاکرات، حتی برای مدت کوتاه هم که شده، تعلیق غنی‌سازی است. به نظر شما در یک چنین شرایط حساسی که خطر جنگ رو به تشدید گذارده، این راهکار جمهوری اسلامی کارساز خواهد بود؟

نظر "تعلیق در برابر تعلیق" ابتدا از جانب دبیر آژانس بین‌المللی مطرح شد که ایران آن را نپذیرفت. اکنون که می‌گویند به نوعی تعلیق در برابر تعلیق را می‌پذیرند، خود این امر نکته‌ی مثبتی است، ولی مشروط بر اینکه این تعلیق در برابر تعلیق در چه چارچوبی پذیرفته شود. این امر به نفع ایران نیست که این پیشنهاد را خارج از بسته‌ی گروه ۱+۵ بپذیرد. برای اینکه در بسته‌ی ۱+۵ یک سلسله امتیازاتی به ازای این پذیرش به ایران تعلق می‌گیرد، که اگر چه آن امتیازات خیلی استراتژیک نیست و ما هم، هم به عنوان شخص خود و هم به عنوان نهضت آزادی ایران، در تحلیل‌هایمان گفته‌ایم که ایران بسته‌ی ۱+۵ را با اصلاحاتی در آن امتیازاتی که می‌خواهند به ایران بدهند، بپذیرد. آن نوع امتیازات را هم یادآور شدیم. بنابراین در صورتی که در طرفین اراده‌ی اصلاح وجود داشته باشد و آنها بخواهند از خطرات بزرگتری که شما هم به آن اشاره کردید، پرهیز بکنند، باید در چارچوب آن پیشنهادها "تعلیق در برابر تعلیق" را بپذیرند □

□□ مقامات جمهوری اسلامی بارها تأکید کرده‌اند که برنامه‌ی هسته‌ای ایران، یک برنامه‌ی صلح‌آمیز است. یعنی اینکه به صنعت و علم و دانش و بطور کلی به شکوفایی اقتصادی کشور خدمت خواهد کرد. کشورهای غربی هم حق داشتن فن‌آوری هسته‌ای را برای ایران برسمیت شناخته‌اند، ولی تأکید دارند که غنی‌سازی در ایران صورت نگیرد، زیرا که کاربرد دوگانه‌ی نظامی و غیرنظامی می‌تواند داشته باشد. حال کار به جایی کشیده که جمهوری اسلامی حاضر است صرفاً برای ادامه‌ی غنی‌سازی اورانیوم وارد یک درگیری نظامی یا جنگ شود. جنگ هم یعنی نابودی صنایع و خسارت‌های عظیم جانی و مالی به مردم ایران. حالا شما می‌توانید برای ما توضیح دهید که این چه برنامه‌ی اتمی "صلح‌آمیزی" است که حاضر است صلح و اقتصاد و جان و مال مردم را فدای خودش بکند؟ آیا این به نظر شما تناقض نیست؟

ببینید در اینجا باید تفکیک قائل شویم میان یک : حق ایران برای کسب دانش و فن‌آوری هسته‌ای؛ دوم : بررسی اینکه آیا دانش هسته‌ای می‌تواند کارکردهای دوگانه داشته باشد و اینکه کدام برنامه‌ها هستند که کارکرد دوگانه می‌توانند داشته باشند و سوم : این نکته‌ی آخری که شما گفتید، که آیا اگر ایران بخواهد بر این موضع خودش پافشاری بکند، در ازای آن اگر قرار باشد که اختلافات تا آنجا بالا بگیرد که منجر به حمله به تأسیسات و مراکز معینی بشود، چه دستاوردی در نهایت برای ایران خواهد داشت. ممکن است که دولت ایران و برخی از جناح‌ها بگویند که ما هم طرف را می‌زنیم و امکاناتش را هم داریم؛ ولی اگر هم بزنند، این امر مانع از تخریب و از بین رفتن مراکز صنعتی ایران یا مراکز اتمی ایران نخواهد بود □

در مورد اول باید گفت که ایران عضو □□□□ هست و هیچکس نمی‌تواند جلوی ایران را در کسب دانش و فن‌آوری هسته‌ای بگیرد. اما قرارداد □□□□ یک مقررات امنیتی یا پادمان دارد که براساس اظهارات برخی سخنگویان قبلی ایران هم، ایران به موقع گزارش‌ها را ارائه نداده و در برخی جاها تخلف کرده و این باعث شده که جوی از عدم اعتماد میان ایران و آژانس بین‌المللی و سایر کشورهای جهان بوجود بیاید. اما نکته‌ای که به عنوان نمونه ایراد می‌گیرند این است که آب سنگین در تولید انرژی هسته‌ای ضروری است، اما آب سبک هم می‌توانند استفاده بکنند. در این بسته‌ی پیشنهادی ۱+۵ گفته شده است که آنها حاضرند اگر ایران از این تأسیسات آب سنگین در اراک صرف‌نظر بکند، یک دستگاه تولید

آب سبک در اختیار ایران قرار بدهند. می‌دانیم که آب سنگین کاربرد دوگانه هم برای انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز و هم برای تولید سلاح هسته‌ای دارد. اما آب سبک تنها یک کاربرد در نیروگاه‌ها دارد. دولت ایران نه تنها بسته‌ی ۱+۵ را نپذیرفته است، بلکه براساس گزارش آژانس که در آخرین گزارش نیز به آن اشاره شده، ایران به بازرسان آژانس اجازه نداده است که تأسیسات آب سنگین در اراک را مورد بازرسی قرار بدهند. براساس این گزارش، اطلاعات آژانس از طریق عکس‌های ماهواره‌ای از آن تأسیسات بدست آمده است. بنابراین امتناع ایران از یک چنین کاری به جو بدبینی نسبت به نیات ایران دامن می‌زند □

سومین مسئله نیز این است که ما هیچ نیروگاه هسته‌ای نداریم که مورد مصرفی برای اورانیوم غنی‌شده و در نتیجه نیاز به سوخت هسته‌ای داشته باشیم. روس‌ها همچنان از تحویل و تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر که در طی ۴۰ سال گذشته ایران میلیاردها برای آن هزینه کرده است، خودداری می‌کنند. حال یک پرسش اساسی مطرح می‌شود و این پرسش مربوط به خارجی‌ها نیست و آن اینکه هر ایرانی از خود می‌پرسد: هنگامی که ما در خطرات جدی یا تهدید برای حمله قرار می‌گیریم، وقتی ما هیچ نیروگاه هسته‌ای نداریم تا به این سوخت نیاز داشته باشیم، ایران با چه منطقی می‌خواهد غنی‌سازی اورانیوم را ادامه بدهد، حتی به قیمت استقبال از حملات واقعی یا تهدیداتی که با آن روبرو هست □

□□ با آزمایش‌های موشکی ایران که طی روز گذشته صورت گرفت، به نظر می‌آید که مقامات ارشد جمهوری اسلامی خود را برای یک درگیری جدی آماده می‌کنند. برخی محافل معتقدند، یک جناح معینی در ایران از وقوع یک جنگ حتی استقبال هم می‌کند؟

اینکه آیا استقبال می‌کنند یا نه، روشن نیست. شک نیست که در میان مسئولان تصمیم‌گیر، چه در ایران، چه در آمریکا و چه در جاهای دیگر، کسانی هستند که هوادار جنگ و تخریب و زدن و کشتن هستند، و کسانی هم هستند که ترجیح می‌دهند از زبان دیپلماسی استفاده شود. در دوران جنگ سرد و رقابت شدید میان دو بلوک شرق و غرب نیز این گرایش‌ها وجود داشت، امروز هم وجود دارد. اما آن تجربه‌ی مهمی که جنگ سرد در برابر ما قرار داده این است که بلوک غرب یک صلح مسلح را به اتحاد جماهیر شوروی تحمیل کرد. زمامداران شوروی سابق هم به استقبال آن رفتند. با دادن شعارهایی که "ما گور امپریالیسم را می‌کنیم" و "می‌خواهیم سرمایه‌داری را دفن کنیم" و اینکه هر جا که بتوانیم به آنها لطمه می‌زنیم، آن فضای جنگ سرد و صلح مسلح را تشدید کردند و در نهایت در این رقابت تسلیحاتی این شوروی بود که بازنده شد. نگرانی ما این است که ایران هم، حتی اگر این سخنانی که گفته می‌شود، صرفاً یک حماسه‌ی جنگی و یا یک جنگ سیاسی - روانی باشد، به همین سرنوشت دچار شود. در کشوری که هنوز نیازمند واردات بنزین است و دولت در اثر قصور نتوانسته تولید بنزین را به خودکفایی برساند، آنهم کشوری که خود تولیدکننده و فروشنده نفت است، یک چنین رقابت‌های مسلحانه یا صلح مسلح می‌تواند در نهایت به ضرر ایران تمام شود. این فضای جنگی، این فضای صلح مسلح، مانع از توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی ایران خواهد شد و این در درازمدت بدون تردید به ضرر ایران خواهد بود □

□□ در رابطه با سنوآلی که کردم، به نظر می‌آید یکرشته شواهد بر گمانه‌زنی این محافل صحه می‌گذارد. به این صورت که مقامات ارشد جمهوری اسلامی به هیچ وجه در صدد تنش‌زدایی بر نمی‌آیند. مثلاً همین دیروز وزیر خارجه‌ی مصر نسبت به ساخت و نمایش فیلمی در جمهوری اسلامی اعتراض کرد که در آن انورالسادات فرعون نامیده شده و ترور او مورد ستایش قرار گرفته است. البته مقامات ایران گفته‌اند، این فیلم ربطی به سیاست‌های دولت ندارد. ولی از آنجا که مسئول صدا و سیما از سوی

بالاترین مقام جمهوری اسلامی منصوب می‌شود، نمی‌توان گفت که بی‌هدف که این فیلم را پخش کرده است. می‌خواهم بگویم، به نظر می‌آید در یک چنین شرایط حساسی جناح‌هایی حتی با کشورهای عربی نیز قصد تعامل ندارند. حالا شما فکر می‌کنید در شرایط وقوع یک جنگ، کدامیک از کشورهای اسلامی در کنار ایران قرار خواهد گرفت؟

سیاست خارجی ایران دچار یکرشته‌فراز و نشیب‌هایی است که در آن پیوستگی منطقی دیده نمی‌شود. بعنوان مثال، رئیس‌جمهور ناگهان در اجلاس سران شورای کشورهای حوزه‌ی خلیج شرکت می‌کند، زیر آرم "خلیج عربی"، وزیر امور خارجه‌ی ایران در کنفرانس سران کشورهای دمشق حضور پیدا می‌کند و در حضور وزیر امور خارجه‌ی ایران قطعنامه‌ای علیه ایران به نفع امارات متحده‌ی عربی صادر می‌کنند. وزیر خارجه‌ی اسبق ایران از اتحادیه‌ی عرب درخواست عضویت می‌کند که متأسفانه اعراب با یک وضعیت موهنی این تقاضای ایران را رد می‌کنند. از یکطرف این حرکت‌ها صورت می‌گیرد و از طرف دیگر سخنانی علیه کشورهای عربی گفته می‌شود. خب این نشان می‌دهد که سیاست خارجی ایران در رابطه با کشورهای عربی از یک بیماری مزمنی در رنج است. فقط این نیست که این سیاست خارجی تنش‌زایی می‌کند، چه بسا که در شرایطی تلاش شده است که با آن تنش زدایی هم بشود. اما این تنش‌زدایی و یا تنش‌زایی باید ارتباطی با هم داشته باشد. گاهی از سوراخ سوزن رد می‌شوند و گاهی از دروازه هم رد نمی‌شوند. همین تناقضات در سیاست خارجی است که موجب شده ایران حتی آنجا که حاضر شده ماماشات بکند و ملایمت بخرج بدهد، در آنجا هم نتواند بهره‌برداری بکند □ از اینرو امروز شاهد آن هستیم که سیاست آمریکا علیه ایران در منطقه موجب شده که جبهه‌ی متحدی از اعراب علیه ایران شکل گیرد. تنها کشور عربی که شاید علیه موضع ندارد، سوریه است، آنهم با این مذاکراتی که با اسرائیل در جریان دارد، بزودی یا حالت بیطرفانه پیدا خواهد کرد یا هم شاید قوی‌تر از آن. بنابراین متأسفانه باید ریشه‌ی این نوع سیاست خارجی را در جای دیگری دید و آن فقدان یک انسجام برنامه‌ای در رابطه با کشورهای عربی است □

سنجش میزان حساسیت ایرانیان؟

محمد شریف، حقوق دان و وکیل دادگستری - یکشنبه ۲۳ تیر ۱۳۸۷

چندی است که در رسانه‌ای که به مدد تک‌صدایی در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و تحمیل بر مطبوعات کشور ما مورد اقبال قرار گرفته است و جاذبه‌ای مولود دافعه تک‌صدایی فوق دارد و از این حیث باید اقبال خود را مدیون آمرین پنهان و مباشرین آشکار این تک‌صدایی بدانند، تخریب شخصیت‌هایی پی‌گرفته می‌شود که به گمان اینجانب سکوت بر آن زبینه نیست و دور نیست که این سکوت مصالح ملی ما را هدف قرار دهد. این احتمال این ظن را تقویت می‌کند که سیاست‌گذاری برای این برنامه (و نه ماموران اجرایی آن که هر کسی می‌تواند باشد) در پی دستیابی به هدفی دیگر غیر از هتک حرمت اشخاصی است که آماج این ظلم قرار گرفته‌اند □

انتخاب دکتر ابراهیم یزدی به عنوان یک چهره شاخص ملی- مذهبی جهت هتک حرمت و عریان بودن ادبیات اهانت‌آمیز به کار گرفته شده توسط مجریان برنامه، این تصور را در ذهن فراهم می‌آورد که آیا

برنامه‌ریزان آن از این طریق سنجش میزان حساسیت ایرانیان به ذخائر ملی خود را در دستور قرار نداده‌اند؟ و دستیابی به نوعی داده‌های آماری را پی نمی‌گیرند؟ نکته دیگر، اندیشیدن در این مورد است که فارغ از هدفی که برنامه‌ریزان سیمای آمریکا از طریق متهم کردن چهره‌های پاک سیاسی ایران در پی آنند، عمده کردن این مباحث در وضعیتی که آزادی بیان و جریان آزاد اطلاعات وضعیت اسفباری را در کشور ما سپری می‌کند، خردمندانه است؟ آیا پرداختن به این مباحث، فرعی کردن و به حاشیه بردن درد مشترک شمرده نمی‌شود؟

پاسخ این پرسش‌ها روشن نیست و این ابهام پرداختن به موضوع این یادداشت را با تردید همراه می‌سازد □

شناخت من از دکتر ابراهیم یزدی علاوه بر مطالعه ده‌ها پرونده که به صورت غیر مستقیم به ایشان نیز وصل شده، منطقی و خرد او در تصمیم‌گیری است. این شناخت بر دو امر دلالت می‌نماید: یکم، اولویت دادن به مصالح ملی در برابر به مخاطره افتادن حیثیت حزبی و شخصی و دوم: اتخاذ روش‌های خردمندانه در برابر مخاطرات ملی و بسنده نمودن به ارائه روش و مباشرت فعال در جهت مقابله با این قبیل مخاطرات. این دو امر اوصافی است که وی را در ذهن اینجانب به‌عنوان یک ذخیره باارزش و موثر در اوضاع و احوال به شدت مخاطره‌آمیز فعلی، جای داده است. اقدامات ایشان در دورانی که تمامیت ارضی کشور ما در برابر تجاوز نظامی ارتش عراق در آغاز یورش این ارتش به مخاطره افتاده بود، مصداقی از باورهای فوق است. موضع‌گیری ایشان به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت پس از مراجعت به عراق و دیدار با مقامات عراقی، مبنی بر اینکه ایران قصد صدور انقلاب خود را ندارد و تبعات آن، پرتوی از دوراندیشی و خرد ایشان است. اینجانب هیچگاه افتخار وکالت ایشان را در برابر اتهامات مطروحه در دادگاه‌های انقلاب نداشته‌ام و اینکه در اینجا در برابر اتهاماتی که مجریان برنامه فارسی سیمای آمریکا متوجه ایشان کرده‌اند، در صدد دفاع از او بر آمده‌ام، مبتنی بر چنین پیشینه‌ای که در صورت وقوع می‌توانست آگاهی عمیق‌تری از دکتر ابراهیم یزدی به دنبال داشته باشد، نیست. لیکن از آنجا که در پرونده راجع به بازداشت شخصیت‌های ملی- مذهبی در اسفندماه سال ۱۳۷۹ در منزل محمد بسته‌نگار افتخار وکالت چند نفر از آنان به اینجانب اعطا شد، به خود اجازه دادم که در برابر اتهامات برنامه‌ریزان سیمای فارسی آمریکا نه فقط از او، بلکه از چهره‌هایی که در دفاع از این پرونده با آنان آشنا شدم و یک جریان پیشینه‌دار و پاک سیاسی را مشاهده کردم، دفاع کنم و این اقدام را وظیفه خود و سایر وکلایی می‌دانم که همانند من تجربه‌ای پرافتخار در دفاع از این پرونده داشته‌اند □

پیش از این گفتم که از آنجا که دکتر ابراهیم یزدی را شخصیتی می‌دانم که مصالح ملی را بر حیثیت حزبی و شخصی اولویت می‌دهد و از آنجا که اشاعه مباحث فرعی از قبیل هتک حرمت شخصی خود را در برابر درد مشترک نبود حق بنیادین آزادی بیان بر نمی‌تابد، لذا در نوشتن این مطالب تردید داشتم. از این جهت با یکی از موکلین خود که رقم ناچیز حدود ۱۴ سال زندان در عصر جمهوری اسلامی را در پیشینه خود دارد، مشورت کردم. او نیز ضمن تأکید بر اینکه عمده کردن این مباحث در برابر هتک حرمت دکتر ابراهیم یزدی احیانا مطلوب خود وی نیست، به من پاسخ داد. تجربه سالیان حبس این موکل در سلول‌های انفرادی در بازداشتگاه‌های متعدد منجمله زندان معروف ۵۹ واقع در پادگان عشرت‌آباد و آرامش وی در برابر این مصائب، به زبان راندن و به قلم نوشتن ساده می‌نماید □

او با چشمانی نجیب و بیانی آرام پرداختن به هتک حرمت دکتر ابراهیم یزدی و سایر شخصیت‌های ملی- مذهبی در برابر درد مشترک فقدان آزادی بیان را، مطلوب توصیف نمود. او همچنین توصیه کرد که

اگر تصمیم به نوشتن مطلبی در این باب گرفتیم، لحن پرخاشگرا نه رایج در لوائح دفاعیه را در انشاء این مطلب به کار نگیریم و این توصیه‌ای است که از به کار گرفتن آن عاجزم. چگونه می‌توان نگرش او به دکتر ابراهیم یزدی را شنید و به هتک حرمت دکتر توسط برنامهریزان و مجریان خوابیده در سمور سیمای فارسی آمریکا پرخاش نمود؟ اصولاً، چرا باید شخصیت‌هایی چون سبحانی و ابراهیم یزدی موضوع تخریب قرار گیرند؟

اینجانب بر مبنای تجارب خود به عنوان یک وکیل دادگستری که در پرونده‌های مرتبط با حقوق فردی و آزادی‌های عمومی و حقوق منبعث از اسناد حقوق بشر، ورود دارد، به این پرسش اینگونه پاسخ می‌دهم □

یکم: استواری و ماندگاری بر معیارهای مرتبط با رفاه و سعادت ملی و نفوذناپذیری در دفاع از این معیارها در برابر مصالح حزبی و شخصی. عمل به حرفه وکالت در دفاع از متهمین سیاسی به‌گونه‌ای که در یک زمان وکیل ناچار به دفاع از موکلینی گردد که متهم به ارتباط با جریان‌هایی بوده‌اند که گاه با یکدیگر برخورد نظامی نیز داشته‌اند از اقتضائات این حرفه است □

حضور اینجانب در پرونده‌هایی با این اوصاف دلالت دارد که دکتر ابراهیم یزدی مصداق شخصیت‌هایی است که در ماندگاری بر معیارهای مرتبط با رفاه ملی و نفوذناپذیری و پایمردی در این امر را پیشینه او مشاهده نمود. پرسش‌های بازجویان ملی- مذهبی‌ها در مورد نقش نهضت آزادی در شکل‌گیری ائتلاف ملی- مذهبی‌ها، پی‌جویی این امر در پرونده‌های دانشجویان مرتبط با حزب ملت ایران، تکرار این رویه در پرونده‌های دانشجویان مرتبط با انجمن‌های اسلامی دانشجویان و در پرونده‌های دانشجویان مرتبط با سازمان دانش‌آموختگان (دفتر تحکیم) و برخی پرونده‌های دیگر بازتاب وصف فوق در شخصیت دکتر ابراهیم یزدی است. روابط عمومی دادگاه‌های انقلاب اسلامی در تاریخ ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۸۰ اطلاعیه‌ای در مورد ملی- مذهبی‌ها و استراتژی آنان صادر می‌نماید و ضمن بند دو آن اظهار می‌گردد: "یکی از متهمان در مورد سازماندهی براندازی به روش استحاله نظام توضیح می‌دهد با مشورت و هدایت آقای ابراهیم یزدی رئیس گروه غیرقانونی نهضت آزادی شرکت جامعه روز تاسیس شد تا بتواند به سازماندهی مطبوعات زنجیره‌ای بپردازد..." این اطلاعیه در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۰ درج شده است. در خبر مندرج در این روزنامه به نقل از اطلاعیه مزبور همچنین آمده است: "پس از آنکه گروه غیرقانونی نهضت آزادی و سازمان منافقین در نخستین ساعات روز جمعه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ اطلاعیه می‌دهند و به دروغین اعلام می‌کنند عده‌ای در درگیری‌های کوی دانشگاه تهران کشته شده‌اند..."

مهندس عزت‌الله سبحانی شخصیتی است که هزینه اقبال مردم به ملی- مذهبی‌ها را با سپری نمودن حدود ۴۸۰ روز حبس انفرادی در وضعیتی وحشتناک در زندان ۵۹ می‌پردازد. وحشت هاله سبحانی پس از اولین ملاقات با پدر خود به دنبال این دوره زندان و مشاهده درد و رنجی که بر سیمای پدر نقش بسته بود، هیچگاه از خاطر من زوده نمی‌شود. در جریان این دوره زندان بازجوها به کرات به شخصیت‌های ملی - مذهبی اظهار می‌دارند که می‌خواهیم شما را به نقطه صفر برسانیم. اینجانب با مشاهده صدها صفحه بازجویی در پرونده‌های موکلینم، فکر می‌کردم که برای مطالعه پرونده یکی از آنان (تقی رحمانی) باید چند روز وقت اختصاص بدهم ولی با پرونده‌ای محدود در چند صفحه مواجه شدم، موکل در مورد علت این وضعیت گفت هر بار پس از چندین ماه انفرادی او را به بازجویی می‌بردند و به لحاظ اناطه پاسخ به پرسش‌های بازجو به روشن شدن موجبات قانونی بازداشت، مجدداً به سلول برگردانده شده و چند

ماه بعد این سناریو تکرار و تکرار شده است. او نهایتاً پس از يك سلسله بحث‌هاي اقناعي با اینجانب پذیرفت از خود دفاع کند و ابتدا بر آن بود که مادام که موجب قانوني بیش از يك سال حبس انفرادي او روشن نشود، به پرسش‌هاي دادگاه نیز پاسخ نمی‌دهد. هنگامی که برای اولین بار دکتر محمدحسین رفیعی استاد شیمی دانشگاه تهران که از زندان جهت ملاقات با اینجانب آورده شد را دیدم که بر فرق سر او منطقه پینه بسته‌اي مشابه پینه مهر نماز روی پیشانی ایجاد شده و وقتی که علت را جویا شدم گفت چون طول سلول انفرادي محل نگهداري اش از قد او کوتاه‌تر بوده و شب‌ها حین خواب به ناچار سر او با دیوار سلول برخورد مداوم داشته، این پینه بر سر او ایجاد شده است. جویا برنامه‌ریزان و مجریان این برنامه‌ها در برنامه فارسي سیمای آمریکا از اینکه دکتر یزدی هزینه پامردی بر رفاه ملي را اینگونه پرداخت نموده، در صدد برآمده‌اند که قصور و کوتاهی برنامه‌ریزان پرونده ملي- مذهبي را با هتک شخصیت وي جبران و این هزینه را مطالبه کنند. در خصوص این روش توجه آنان را به مطلب مندرج در روزنامه کیهان مورخ ۸۰/۸/۲۱ معطوف می‌نماید. این مطلب با عنوان "براندازی حکومت‌ها، از رویا تا واقعیت" و به عنوان بخش يك از مطلب دنباله‌دار "بررسی شیوه‌هاي متفاوت براندازی به روایت اسناد" چاپ شده است □

روزنامه کیهان از نوشته يك محقق آمریکایی به نام **پروفیسور جیمز بیل** درباره اعضای کابینه مرحوم بازرگان نقل می‌کند که در توصیف دکتر ابراهیم یزدی می‌نویسد: "ابراهیم یزدی تحصیلکرده آمریکا و از طرفداران آمریکا و دارای شخصیت نفوذناپذیری است..." حال باید از پروفیسور فوق‌الذکر که روزنامه کیهان به ترویج دیدگاه او در مورد اینکه ابراهیم یزدی طرفدار آمریکا است پرسید که چگونه ممکن است رسانه رسمي آمریکا به تخریب شخصیت کسی بپردازد که این پروفیسور که کیهان او را به عنوان "محقق" توصیف نموده، طرفدار آمریکا معرفی نموده است؟ روزنامه مزبور در بخش دوم مطلب فوق (کیهان مورخ ۸۰/۸/۲۲) ضمن معرفی کتاب "موج سوم دموکراسی"، اثر ساموئل هانتینگتون مدعی می‌گردد: "طبق برخی شنیده‌ها ابراهیم یزدی سرکرده گروه غیر قانونی موسوم به نهضت آزادی مطالعه این کتاب را به اعضا و هواداران این گروه توصیه می‌کرده است." این روزنامه در قسمت‌هاي بعدي این مطلب در همین شماره مدعی می‌شود که این کتاب به عنوان یکی از کتاب‌هاي مطالعاتي جریان برانداز تعیین شده که "بنا به ادعای ابراهیم یزدی توسط وي به ایران آورده شده". اینجانب امیدوارم نویسنده این مطلب حال به چگونگی برخورد بخش فارسي سیمای آمریکا با دکتر ابراهیم یزدی توجه نموده و به این نکته اندیشه کند که چرا مواضع او در سال ۱۳۸۰ با مواضع بخش فارسي سیمای آمریکا در سال ۱۳۸۷ در مورد دکتر ابراهیم یزدی این چنین با یکدیگر مانوس و هم‌آوا شده‌اند. آیا طرح این پرسش با برنامه‌ریزان سیمای فارسي آمریکا برای تخریب شخصیت‌هاي ملي- مذهبي دکتر ابراهیم یزدی نیز بجاست؟

در سال ۱۳۸۱ در جریان محاکمه ملي – مذهبي سرنوشت بازي عبرت‌آموزي را در خصوص مکان محاکمه محمد بسته‌نگار رقم زد. اودر سالني محاکمه شد که در رژیم سابق محل برگزاری دادگاه‌هاي نظامي بود و در سال ۱۳۸۰ نیز در همین سالن به عنوان متهم محاکمه شده بود. در جریان پرونده سال ۱۳۸۱ ملي- مذهبي‌ها که اینجانب افتخار وکالت در هفت پرونده از ۱۵ پرونده گروه یکم متهمین ملي- مذهبي را داشتم و هدف نهایی از بازداشت و افتتاح پرونده "به نقطه صفرکشاندن" جریان ملي- مذهبي بود، جهت حصول این هدف این اشخاص هر يك از پنج ماه تا ۱۴ ماه در سلول‌هاي انفرادي نگهداري شدند □

در جریان سپری شدن این دوره حبس انفرادی گاه در سلول‌ها نورافکن تابانده می‌شد و گاه تاریکی مفرط حاکم بوده است. متهمین گاه از داشتن قرآن نیز محروم می‌ماندند و حداقل در یک مورد گاه عینک زندانی نیز از او ستانده می‌شد. هدی صابر در یک مقطع به بردن به بند جوانان تهدید می‌شود که در مورد آن حکایات خاصی بیان شده است. در این خصوص ملی – مذهبی‌ها ضمن اعلامیه‌ای به تهدید به برخورد های جسمی و جنسی اشاره می‌کنند که به لحاظ این اعلامیه تقریباً تمامی آنها در معرض اتهام قرار می‌گیرند و بازجویی می‌شوند. در این ایام تقی رحمانی در یک دوره در سلول انفرادی بندی نگهداری می‌شود که همسرش نرگس محمدی نیز در سلول دیگری در همان بند محبوس بوده است؛ بندی که پیش از او فریبا داوودی مهاجر نیز زندانی بوده است؛ در این پرونده، دکتر رئیس‌ی طوسی از بستر بیماری ناشی از دیسک کمر به محاکمه کشانده می‌شود. تقریباً تمامی شخصیت‌های ملی- مذهبی در این پرونده به این لحاظ که التزام به قانون اساسی و نه اعتقاد به آن را باور داشتند و بر این موضع پای فشردند، مورد سوال قرار گرفتند. سعید مدنی به این لحاظ که حاضر نمی‌شد به جای نام رسمی مجاهدین خلق وصف مندرج در پرسش‌ها را به کار برد، با خطاب‌های مکرر مواجه شد. اینها مسائلی است که پس از سپری شدن ایام انفرادی رخ داد و مفهوم حبس انفرادی منحصرآ برای کسانی آشناست که خود مدتی هر چند کوتاه را در سلول انفرادی سپری نموده باشند. مادام که به داخل سلول انفرادی پرتاب نشده باشی و در سلول با صدای خشک قفل آن بسته نشده باشد، مفهوم حبس انفرادی قابل درک نیست. اعضای نهضت آزادی ایران در زمره معدود جریان‌های سیاسی است که در دوران استبداد سلطنتی زندان مستقر در دژ برازجان را تجربه کرده‌اند. در وصف زندان برازجان محمدعلی عمویی در کتاب خاطرات خود (درد زمانه، صفحات ۲۱۶-۲۱۵، انتشارات آنزان، تابستان ۱۳۷۷) می‌نویسند: «... گاه بادهایی می‌وزید که زندگی را تعطیل می‌کرد؛ خاک باد و آتش باد. پودر نرم خاک‌های صحرای عربستان به همه جا رسوخ می‌کند. آن را در دهان و گلو احساس می‌کنی. ماسک‌هایی از تنزیب در مقابل بینی و دهان می‌بندیم تا از استنشاق خاک بگریزیم، اما تنفس چندان راحت نیست □□□□□□ هوای خاک آلود حتی به داخل چمدان‌ها نیز رسوخ می‌کند. این باد خفه کننده نزدیک به یک شبانه روز ادامه می‌یابد. با پایان یافتن آن تکان دادن لباس‌ها و زدودن خاک شروع می‌شود. چهره‌های خیس از عرق با نرمه خاکی که هوا را اشباع کرده گل‌آلود شده و به صورتک‌های مضحکی می‌مانند. هر کس به دیگری می‌خندد و خود موضوع خنده دیگران است. این بار نوبت آتش باد است؛ بادی گرم و سوزان. گویی مهیب آتش‌کوره‌ای به بزرگی دژ به صورتت می‌خورد. اهالی محل آن را "تش‌باد" می‌نامند. مدت وزش آن چندان طولانی نیست، اما در همان چند ساعت همه چیز و همه کس را خشک و داغ می‌کند. حتی آب لوله‌ها را چنان داغ می‌کند که دست را می‌سوزاند و برای استفاده می‌بایست چند دقیقه‌ای شیر آب را باز کنی تا آب تخلیه شود و نوبت به آب ولرم برسد. در تمام مدت وزش خاک‌باد یا آتش‌باد زندگی متوقف است. کاری نمی‌توان کرد. حتی نفس کشیدن دشوار است. از حیاط به شترخان پناه می‌بری اما در آنجا نیز در امان نیستی.... به راستی که زندگی در آن صحرای سوزان با وزش آن بادهای مسموم آن هم در آن قفس نفسگیر، کشنده است. باید چشم به راه فصل پایان گرما بود تا نفسی به راحتی کشید، تجدید قوا کرد و برای سال بعد آماده شد. این وصف یکی از زندان‌هایی است که مجری □□□□□ یکی از افسران رژیم برپا کننده آن را که فرمان کشتار مردم در روزهای واپسین استبداد سلطنتی صادر کرده بود، "وطن پرست" توصیف می‌کند و دکتر ابراهیم یزیدی نفر اول نهضت آزادی را به ادعای حضور در حین تیرباران شدن او توسط جمهوری اسلامی بر جایگاه "متهم" قرار می‌دهد. به راستی که "عده‌ای" برای سخن خود مرزی قائل نیستند □

در حقوق اداری برای توصیف رابطه بین دولت و کارکنان آن عبارت "تبعیت" به کار برده می‌شود و گرداننده اصلی برنامه‌های سیمای فارسی آمریکا در مصاحبه‌های خود همواره بر این نکته تأکید می‌کند که مجری سیاست‌های آمریکاست. تاریخ معاصر ایران به یاد دارد که یک دوره گروه اندکی از روشنفکرانها تحت عناوینی مثل انگلوفیل، روس‌فیل و چینوفیل قرار می‌گرفتند. در آبان‌ماه ۱۳۴۴ شماری از اعضای نهضت آزادی به زندان برآزجان منتقل می‌شوند. مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، محمد بسته‌نگار، احمد علی‌بابایی و تعدادی دیگر از فعالین ملی-مذهبی در میان آنها بودند. اینجانب نمی‌دانم که سیمای فارسی رادیو آمریکا سرلشکر نصیری را که پس از سرلشکر پاکروان به ریاست ساواک گماشته شد را هم مثل تیمسار رحیمی با لقب "افسر وطن‌پرست" توصیف می‌کند یا خیر؟ نصیری پس از اینکه به ریاست ساواک گماشته شد در اواخر سال ۱۳۴۳ از دژ برآزجان دیدار کرد و در اوایل آبان ۱۳۴۴ اعضای نهضت آزادی را به آن زندان فرستاد. حال از اینکه برنامه‌ریزان سیمای فارسی آمریکا نفر اول نهضت آزادی را به ادعای حضور در تیرباران نمودن یکی از افسران وطن‌پرست سیمای فارسی آمریکا، بر صندلی اتهام قرار می‌دهد، چندان محل حیرت نیست. چرایی تخریب شخصیت‌های ملی-مذهبی توسط این رسانه بر پیشنهادیه‌های نه‌چندان دور تاریخی قرار دارد. از اینجاست که می‌توان در کنار عناوینی مثل انگلوفیل، عنوان امریکوفیل را هم قرار داد و به این مقوله اندیشید که چرا شخصیت‌های ملی-مذهبی باید تخریب شوند □

مهندس عزت‌الله سبحانی در سرمقاله نشریه ایران فردا (شماره ۶۳، ۲۴ آذرماه ۱۳۷۸) در بیان مفهوم اصطلاح ملی-مذهبی می‌گوید: "این اصطلاح به جماعت خاصی اشاره دارد که همواره موضع انتقادی-اعتراضی نسبت به حاکمیت به‌خصوص جناح انحصار و خشونت آن داشته و دارد □ □ □ □ ملی-مذهبی‌ها مردمانی هستند که از اعتقادات اصولی اسلامی برخوردارند... و به وطن ایران و ملیت ایرانی و منافع و مصالح آن علاقه و پایبندی دارند... علاوه بر این دو ویژگی، ویژگی دیگر این جریان این است که در برخورد با مسائل و حوادث سیاسی-اجتماعی و فرهنگی و همچنین در برخورد با حاکمان یا دیگر نحل‌ها از اعتدال و انصاف نیز برخوردار است و در مواضع سیاسی-اجتماعی خود از موضع‌گیری افراطی و غیر دوراندیشانه پرهیز می‌کند. این جریان همچنین نسبت به روابط تجاری و حتی سیاسی دولت با کشورهای خارجی از حیث حفظ منافع ملی و تقدم دادن آن بر هر منفعت دیگری، حساسیت نشان می‌دهد.. نسبت به تمامیت و استقلال و اقتدار ایرانی حساس است و در برابر فرهنگ بیگانه، به‌ویژه غرب، بر هویت و ویژگی‌های مثبت ملی تأکید دارد و نسبت به آن نه موضعی شیفته‌وار و نه موضعی ضدی، بلکه آموزنده و عقلمانی دارد. منادی و پیشگام نخستین این جریان مرحوم اسدآبادی بود که به علت فساد و استبداد مطلقه شاهان قاجار و توسعه عمده‌ی جهل در میان مردم از یک سو و مداخلات غارتگرانه روس و انگلیس از دیگر سو به مبارزه با این دو عامل برخاست و در همان حال مردم را به اصلاح و تجدید بنای فکر دینی که رنگ کهنگی و پوسیدگی گرفته بود، دعوت و تحریک می‌کرد."

دقت در این متون نشان می‌دهد که تلاش جهت تخریب شخصیت‌های ملی-مذهبی از سوی برنامه‌ریزان □ □ □ □ فارسی، بر چه مبانی و پیشنهادیه‌های روشن تاریخی استوار است؛ قرار گرفتن تدبیر و خردورزی در کنار باورهای عمیق دینی و علقه‌های ملی و پیوند با همبستگی بشریت در جامعه بین‌الملل □

کار جمعی انواع و اقسام دارد نمی توانیم در یک فورم ویژه ای کار جمعی را بیان کنیم انسان یک موجودی است که اجتماعی است و به تنهایی زندگی نمی کنند خواه و ناخواه یک موجود جمع پذیر است، بنابراین می تواند این کار جمعی در قلمرو فعالیت های اقتصادی باشد می تواند در قلمرو کارهای فرهنگی باشد یا اجتماعی اعم از خیریه و غیره و یا می تواند در راستای یک فعالیت سیاسی باشد پس بنابراین وقتی می گوئیم کار جمعی تعریف اش این است که کاری که برای انجام دادن آن به دو یا سه نفر یا بیشتر برای آن به توافق برسند که به صورت مشترک بتوانند آن کار را انجام بدهند □□

حال شما می پرسید که چه ضرورتی دارد؟ خوب بسیاری از کارها هست که از عهده یک فرد بر نمی آید. یکی از دلایلی که انسان موجودی اجتماعی شده است برای این است که انسان برای تأمین احتیاجات خودش نیاز به کمک و همکاری دیگران هم دارد هر قدر که جامعه بیشتر توسعه پیدا کرده این نیاز به یکدیگر به مراتب بیشتر شده است اگر یک روزی دهقانان ما می توانستند در زمینی که دارند فقط برای رفع احتیاجات خودشان مواد غذایی بکارند و به همان قانع بودند و با آن می توانستند زندگی شان را سر بکنند امروزه هیچ دهقانی در جهان نمی تواند به تنهایی به صرف این کار ادامه حیات بدهد برای اینکه دامنه نیازمندی افراد خانواده هایشان بسیار گسترده شده است. بنابراین یک دهقان برای تأمین نیازش مجبور است با دیگران همکاری بکند یک چیزهایی را تولید بکند و با دیگران مبادله بکند و یا حتی در تولید هم دیگر تولید به صورت فردی به صورت گذشته امکان پذیر نیست حتی در زمینه تولید کشاورزی به عنوان نمونه یک وقت هست یک دهقان در یک زمین به اندازه نیاز هایش می کاشت ولی امروزه در سطح فرد و یا سطح جمع و ملی هرگز نمی توانیم کشاورزی را به سبک و سیره ۱۰۰ سال پیش انجام بدهیم باید لاجرم کشاورزی به صورت گروهی جمعی در مقیاسهای بزرگ با استفاده از انواع جدید وسایل تکنولوژی بتواند تا بازدهی کشاورزی را بالا ببرد بنابراین یک ضرورت اجتناب ناپذیر است برای انسان خواه در زمینه فعالیت کشاورزی اقتصادی صنعتی، فرهنگی یا غیر فرهنگی □□

س: در رابطه با روحیه و صور جمعی ایرانیان - (مهندس بازرگان) به دلیل عدم روحیه جمعی نتوانستیم پیش برویم؟ □□□□□

ج: کشور ما ۲۵۰۰ سال گرفتار استبداد سلطنتی بوده و ما استبداد را صرفاً در مناسبات سیاسی نمی بینیم استبداد برای استمرار حیات خودش به تولید یک نوع فرهنگ دست زده است بنابراین ما یک چیزی به نام فرهنگ استبدادی داریم همانطوری که در نظام استبدادی مناسبات سیاسی شکل می گیرد حتی مناسبات اقتصادی، حتی مدیریت جمعی تابعی ایی نظام استبدادی است به عنوان مثال در این سیستم نظام استبدادی همه چیز متمرکز است و هر چقدر شما به مرکز و کانون قدرت نزدیک می شوید تکاثر یا غلظت قدرت بیشتر می شود. به طوری که در مرکز قدرت ممکن است قدرت به مطلق برسد و هر چقدر دورتر می شوید این رقیق تر می شود به طوری که مدیران پیرامونی عموماً فاقد قدرت هستند به عبارت دیگر می خواهم بگویم مدیریت کشور هم تابع این مناسبات سیاسی است در فرهنگ هم همینطور هست. نظام استبدادی برای اینکه بتواند به سلطه خودش ادامه بدهد آرام آرام به بازسازی و پرورش فرهنگی دست می زند که محور این فرهنگ چند نکته است اول این است که در افراد رعایای خودش عقده حقارت را تقویت می کند اینکه انسان کسی نیست هیچ محلی از اعراب ندارد به همین دلیل در نظامهای

استبدادی اعتماد به نفس وجود ندارد و مشکل است که هنگامی که شما می خواهید یک کار جمعی سیاسی انجام بدهید افراد به خودشان اعتماد و ایمان ندارند این محصول قرنهای متمادی از استبداد است که آرام آرام در افراد به وجود آورده که افراد کاره ای نیستند و افراد هم باورشان شده که کاره ای نیستند □ □

ویژگی دومی که وجود دارد اینکه استبداد مطلق خواه مطلق بین هست همه چیز را سیاه و سفید می بیند نظام استبدادی برای پایه است که یا با منی یا بر منی هیچ نوع تخفیف در این نمی دهد جز اطاعت کورکورانه مطلق به هیچ چیزی کمتر از آن قانع نیست این روحیه در ما ایرانیان آرام آرام به صورت یک الگوی رفتاری درآمده ما ایرانیان همه مان مطلق خواه و مطلق بین هستیم ما ایرانیان دنیا را سیاه و سفید می بینیم در قضاوت‌هایمان نسبت به همدیگر یا با هم خوب خوبیم یا بد بدیم نقطه خاکستری وجود ندارد □ □

یک ویژگی دیگر در نظام استبدادی این است که چون قدرت متمرکز در یک جاست به این معنا است که در جاهای دیگر شرایط برای استفاده از امکانات وجود ندارد همه چیز به کل آن رأس وابسته هست بنابراین افراد برای ادامه حیات خودشان ناچاراً به آن فرد نزدیک بشوند برای نزدیک شدن به آن فرد آن وقت ما ایرانیان دو تا ویژگی را در خودمان به تدریج بازسازی کرده ایم یکی تملق است یکی تحسین است ما در تملق از مستبد شاهکار می کنیم هیچ ادبیاتی به اندازه ما ایرانیها گزاف گویی وجود ندارد حالا می خواهد این گزافه گویی در مورد معشوقه باشد که شما نگاه بکنید اشعار شعرای ما را مخصوصاً شیرازی ما را در مورد معشوقه و دلبر و دلدار چه چیزهایی گفته اند در مورد سیاست هم همینطور هست هفت کرسی فلک زیر پا نهد تا بوسه به رکاب قزل ارسلان زند یعنی آنقدر بالا و بالاست □ □

یا در مجلس سیزدهم بعد از دوره ۲۰ ساله رضاخان که هنوز استبداد سایه خودش را سنگین همه حس می کردند. نماینده اصفهان آقای ابریشمی (یک همه چی اسمی بود) در مجلس در سلام نوروزی به شاه گفت علی حضرت مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است ببینید اینها همه اش عناصر تملق و تحسین درش هست این در تمام ادوار بوده است کلام ملوک، ملوک الکلام این ادبیات تملقه حالا ادبیات تحسین هم هست چرا؟ برای این که راههای ارتباط یا بهره مندی از امکانات محدودی که در جامعه هست همه به یک جا ختم می شود بنابراین من برای آن که به آنجا برسم و امکاناتم محدود است هم باید از او تملق بگویم و هم باید کسانی که سر راه من هستند از سر راه بردارم بنابراین دائماً ما با تحسین روبرو هستیم دائماً ما با دسیسه و توطئه روبرو هستیم در ایران ما باید دو تا چشم داریم دو تا هم چشم قرص بگیریم مواظب خودمان باشیم باید دو تا چشم هم پشت سر داشته باشیم یعنی ادبیات سیاسی ایران ادبیات اجتماعی ایران مملو از دسیسه و توطئه علیه یکدیگر است شما نگاه بکنید نه پادشاهان مان عموماً به شکل طبیعی مردند نه وزیران ما و حتی خدمت گزارترین وزیران ما هم با دسیسه و توطئه از صحنه محو شدند بنابراین این ادبیاتی است که به ارث رسیده است یا چرا دروغ در ادبیات ما آنقدر جایگاه دارد مرحوم بازرگان کتابی دارد در بازیابی ارزشها راجع به دروغ شما ببینید. از زمانی که کوروش در آن کتیه ما راجع به دروغ گفته، گویی که در جامعه ما هیچ تغییری داده نشده همچنان دروغ در جامعه ما به عنوان یک اصل وجود دارد چرا؟ به دلیل ناامنیتهایی که نظام استبدادی در افراد به وجود می آورد افراد برای حفظ خودشان و حفظ امنیت خودشان مجبورند چند کار بکنند یکی ریاکاری بکنند شما ببینید در هر موقعی که فشارهای سیاسی بالا رفته ما مردم بلافاصله انواع و اقسام نقابها را می زنیم امروز در ایران همه ماسک زده اند امروز هیچ کس را به قیافه طبیعی اش نمی بینید نمی دانید این خانمی که توی خیابان روسری سرش کرده روی اعتقادات حالا کم یا زیاد روی اعتقادات یا روی جبر و زور است در ترکیه ما

بی حجاب نداریم یا بی حجاب است یا حجاب دارد اما در ایران شما نمی دانید ریاکاری سکه رایج است در کشورهای استبدادی □ □

در ایران در این دوره شاهد بدترین ریاکاری در تاریخ ایران هستیم که در هیچ تاریخی به این حد نبوده است. خوب این نتیجه استبداد است استبداد وقتی شرایطی را به وجود می آورد افراد برای حفظ امنیت خودشان مجبور هستند دست به دروغ تزویر و ریاکاری بزنند. در جامعه استبدادی افرادی رشد نمی کنند به دلیل عقده حقارت. بنابراین شما اگر چنانچه تحلیلهای روانکاو را برای پیدایی شخصیت بچه و پدر و کودک را خوانده باشید اغلب ما ایرانیان بزرگ شده ایم ولی شخصیت کودک هنوز داریم شما نگاه کنید یک مرد ۵۰ ساله را می بینید رفتارش مثل کودک است. شخصیت ها رشد نمی کنند. علاوه بر این در نظام استبدادی چون اساسش بر خود بزرگ بینی است استکبار هست ما هم همین روحیه را داریم حالا اینها مشکلات روان شناختی است بر سر راه کار جمعی است به عنوان مثال شما می خواهید یک شرکت اقتصادی درست کنید. شرکت اقتصادی ما اصلاً نداریم یا عمرش بسیار کوتاه است. شما نگاه کنید به کشورهای پیشرفته می بینید یک شرکتی مثلاً پیسی کولا ۱۵۰ سال است که سابقه دارد و آن صاحب اصلی اش اصلاً مرده آن دوپان که ۱۵۰ سال پیش این کمپانی را دایر کرده مرده و رفته اما هنوز این کمپانی ادامه دارد اما در کشور ما نیست چرا نیست؟ همه اینهایی که ما گفتیم اینها موانعی است بر سر راه همکاری جمعی ایجاد می کند. اگر بخواهیم ارتباط کار جمعی و روحیه ایرانی جواب بدهیم همه اینها مؤثر است حال استدلال این است آیا اینها در ژن ما ایرانیان است؟ خیر نیست، اینکه چرا در ایران یک نظام استبدادی پایداری به مدت ۲۵۰۰ سال بوده مورد بحث جامعه شناسان است می دانید که هر یک از جامعه شناسان نظریات متفاوتی دارند □ □

مرحوم بازرگان از جمله افرادی که معتقدند به نقش جغرافیای در روحیه افراد است. در سازگاری ایرانیان پراکندگی جمعیت در ایران پراکندگی نهاد در ایران و خشن بودن طبیعت نسبت به ساکنین این منطقه در مقایسه با اروپا مثلاً رودخانه های اروپایی بسیار آرام هستند آب و هوا معتدل است طبیعت در اروپا با ساکنینش بسیار مهربان برخورد می کند اما در ایران رودخانه ها خشن هستند غیر از رودخانه کارون بقیه رودخانه قابل کشتیرانی نیست فضا بسیار خشن است امکانات طبیعی بسیار کم است بنابراین می گویند که استبداد از درون این به وجود می آید برای این که نیروها بتوانند متمرکز و هماهنگ کار بکنند ضرورت داشته که یک چنین انضباطی به وجود بیاید. استبداد محصول آن است. حال صرف نظر از این که ما بگوییم ریشه این استبداد کجا هست من شخصاً هیچ اعتقادی ندارم که ما ایرانیها در ژنها و کروموزمهای ما یک ژن برای استبداد وجود دارد و کما اینکه ایرانیان وقتی می روند به مهاجرت می بینیم که در یک زمینه هایی مخصوص در زمینهای اقتصادی فرهنگی و اجتماعی خیلی راحت خودشان را با محیط وفق می دهند و همکاری می کنند. مخصوصاً آنجایی که همکاری با گروههای غیر ایرانی است. مثلاً شما در آمریکا می بینید که یک ایرانی راحت در یک دانشگاهی کار بکند در یک شرکت بزرگی عضو هیئت مدیره باشد کار بکند اما به محض این که از فضای آمریکایی می آید بیرون و وارد یک فضای ایرانی می شود گویی روانشناسی ما «کاندیشنال» شده ما ایرانیها با همدیگر این رابطه را داریم آن وقت بین ایرانیان می رویم یکجای دیگر رابطه پیدا می کنیم من اعتقاد ندارم که آن در ژن ما هست محصول تعلیم و تربیت است □ □

اما آیا می توانیم تغییر بدهیم؟

بله من معتقدم می توانیم تغییر بدهیم و تا تغییر هم ندهیم هیچ تغییری ایجاد نمی شود خداوند با کسی شوخی ندارد این خداوند است که می فرماید ان الله لا یغیر ما یقوم حتی غیر و اما بالنفسهم علاوه بر این ما علائم تغییر را می بینیم شما به دلیل فرهنگ استبدادی روابط پدران، مادران، زنان، شوهران، بچه ها، معلم و شاگرد در صد سال پیش را در ایران نگاه کنید در صد سال پیش پدر سالاری بوده نه تنها زنان بلکه بچه ها هم محلی از اعراب نداشتند من یادم می آید یک وقتی در ایران آب لوله کشی نبود بیماریهای گوارشی زیاد بود. آن وقت یک قناتی بود آب بود آب شاه که این آب شاه را می ریختند توی بشکه های خیلی بزرگ می آوردند درب خانه ها می فروختند بعد بعضی از این خانه ها که آب شاه می خریدند این آب شاه مال پدر بود. جز مواقعی که بچه مریمی باشد اجازه داده نمی شد که از این آب شاه استفاده بکند. غذا که می خوردند سر سفره اول پدر بعد مادر و بعد بچه ها اما حالا به کلی عوض شده امروز دوران اولادسالاری است آن روابط مردسالاری که مرد هر کاری می خواست با زن انجام می داد دیگه وجود ندارد آن روابطی که معلم هر طور دلش می خواست انجام می داد وجود ندارد اما این فرهنگ آرام آرام دارد عوض می شود □ □

حالا یکی از دلایل دیگر شما نگاه بکنید به عناوین و تیراژهای کتابهای که در ارتباط با بچه ها دارد چاپ می شود شما به آمارهای رسمی و ماهنامه کتاب نگاه بکنید از ۱۱ عنوانی که کتاب در ایران چاپ می شود تیراژ اول مال کتابهای دینی است که از نظر تحلیل اجتماعی خیلی قابل معیار نیست برای این که بسیاری از اموال های دولتی با پول یا مفت چاپ می کنند دلیل گرایش های مردم به این کتاب نیست اما بلافاصله بعد از کتابهای مذهبی کتابهای بچه ها که آن واقعاً نشان دهنده این است که در خانواده های جدید نسبت به تعلیم و تربیت بچه ها حساس اند مخصوصاً فرهنگ کتابت در میان این نسل جدید دارد رشد می کند و این خیلی مهم است که جامعه ای که دارای فرهنگ استبدادی بوده و شفاهی بوده دارد آرام آرام شیب پیدا می کند به فرهنگ کتبی، و نسلی که با این بزرگ می شود بنابراین من معتقد به ژن نیستم و معتقد به تغییر هستم و علائم این تغییر را نیز بیان کردم □ □

س: الگوهای رفتاری ما ... ایرانیان به حکومت متمرکز معتقد بودند به دلیل طبیعی و خود ایرانیها هم حرکتی در جهت تغییر نمی دهند ... استبداد یا خود ایرانیان. حرکت طبیعی کننده است □ □

ج: اگر بگویم استبداد یا خود ایرانی این تعبیر نادرستی است برای اینکه اگر من با این تعریفی که از استبداد می کنم که استبداد تبدیل یک فرهنگ و الگوی رفتاری شده نه فقط شکل سیاسی بنابراین ما همه ایرانیها آلوده هستیم،

حالا ما که آلوده فرهنگ استبدادی هستیم وقتی می خواهیم بیاییم با هم دیگر کار بکنیم که این فرهنگ را از بین ببریم خود عناصر این فرهنگ استبدادی مانع می شود تنها هنگامی که ما می توانیم که این را به سطح آگاه برسائیم و با تمرینهای سخت و عملی بر این فائق بیاییم □ □

وقتی که می گویم کار جمعی من مثال زدم گفتیم که نظام استبدادی جهان را مطلق می بینند یا همه یا هیچ ما هم در کارهای جمعی اینطوری می بینیم یک احزاب سیاسی را همه را نگاه بکنید در همین ۶۰، ۷۰ سال از شهریور ۲۰ شروع شده همه احزاب ما خیلی خوب شروع کردند اما این فرهنگ استبدادی در درونشان آرام آرام تمام بدنه به دو تیپ تقسیم کرده است در نظام استبدادی ماها به سرعت به دو گروه تقسیم می شویم سلطه گر می شویم یا سلطه پذیر می شویم همه ما این استعداد را داریم چون همه ما فرهنگ شاهنشاهی را داریم یک شاه کوچولو در درون خودمان هست این شاه درون ما هر موقع فرصت

بکند به یک شاهنشاه می خواهد تبدیل بشود پس چون در فرهنگ استبدادی بودیم هم می توانیم سلطه گر شویم و هم چون در فرهنگ بودیم سلطه را می پذیریم پس ما مشکلمان این است که چگونه می خواهیم از چرخه منحوس بیاییم بیرون این پروسه بسیار بطنی و طولانی است ولی باید بسیار آگاهانه عمل کرد به همین دلیل که افرادی مثل مرحوم بازرگان معتقد است که ما باید به کارگاههای کوچک تر بیت کار جمعی بپردازیم همین انجمنهای مدنی انجمنهای مدنی کوچک که در آنجا تمرین بکنیم چرا انجمن های اسلامی معلمین و پزشکان و مهندسان شروع شد برای این که آنجا مثل کارگاههای کوچک است که ما آنجا می نشینیم کار جمعی را یاد و تمرین می کنیم □□

فرهنگ استبدادی درست در برابر آن چیزی که برای کار جمعی لازم هست قرار دارد. کار جمعی مستلزم این است که من بپذیرم که انسان علی الاطلاق گوناگون است. خداوند ما را یکسان خلق نکرده عوامل محیطی ژنتیکی و ... تمام این عوامل دست به دست هم داده و ما را متفاوت ساخته است خداوند در قرآن اصرار دارد که ما آدمها تفاوت و گوناگونی را در جامعه انسانی بپذیریم می گوید کان الناس امه واحده همه مردم یکی بودند بعد جدا شدند بعد می گوید در قیامت من قضاوت می کنم که حق به جانب کدامتان است بنابراین شما در دنیا اینها را مستمسک قرار ندهید که چه بکند پس اول این است که ما ایرانیها دست از این برداریم که خودمان را حق مطلق بدانیم استبداد ویژگی اش این است که خودش را حق مطلق می داند بپذیریم گوناگونی را تنوع را تکثر را یا به تعبیر جامعه شناختی اش پلورالیسم را بپذیریم □□

دوم این که ما باید همدیگر را تحمل بکنیم در کار جمعی بدون تحمل همدیگر امکان ندارد □□

شما با روحیه عدم تحمل نمی توانید با کسی کار بکنید به خصوص وقتی که بگوییم من مرکز عالم ام فکر من درست است اما کافی نیست برای تغییرات اجتماعی برای این که انجمنها بماند و ما نه تنها باید طبیعی بودن تکثر را بپذیریم و باید همدیگر را تحمل بکنیم باید همکاری جمعی را هم بپذیریم بدون همکاری جمعی اصلاً هیچ چیز به وجود نمی آید □□

خوب حالا وقتی می خواهیم این کارها را بکنیم ما آدمهای مریضی هستیم که در عین حال که مریض هستیم می خواهیم خودمان را هم معالجه بکنیم خوب یک مقدار مشکل پیش می آورد ولی تنها راهش این است که راه میانبر وجود ندارد تغییر آدمها زمان بر است و نفس گیر و وقت گیر است باید تلاش کرد اما توقع زیاد نباید داشته باشیم □□

س: شما کارهای جمعی موفق را چه نام می برید؟ □□

ج: ما کارهای موفق تا حدودی یکی ایلات هستند یک ساختار کاملاً جمعی دارد یک نظم و نظامی برش حاکم است اما در عین حال افراد ایل از یک سلسله حقوقی در داخل ایل برخوردار هستند و در ایلهای گذشته ما آن نوع پدرسالاری و مردسالاری در ایلهای ما کمتر بوده است مثلاً در میان قشقایی ها بی بی خانم خودش رئیس اصلی بوده من در باغ ارم بعد از ۲۸ مرداد رفته بودم بی بی را دیده بودم آنجا بود بعد گرفتندش □□

دوم این که شما اگر به نوشته ها و تحلیلهای خانم میس تنتن مراجعه بفرمائید راجع به جامعه سنتی اسلامی در ایران شما به ساختار اجتماعی شهر که درس بحث می کند اصناف در ایران خیلی قوی بوده است و یک کار جمعی بوده است اصناف را بعداً صنف در ایران رابطه صنف را با دولت تعیین می

کرده است دولت اگر می خواسته از صنف زرگر مالیات بگیرد مستقیم نمی رفته می رفته با روسای صنف صحبت می کرده و با هم قول و قرار می گذاشتند. یعنی ما یک الگوهایی از همکاری های جمعی در اصناف داشتیم که موفق هم بوده حتی در دوره مشروطیت اولین مجلس ما یک مجلس صنفی بود نمایندگان اصناف می آمدند □ □

علاوه بر این در آثار تحلیلهای اجتماعی راوندی شما می بینید در میان روستائیان ما هم یک سری کارهای جمعی مثل حفر قنات مثل تقسیم آب مثل کاریز وجود داشته که نشان از آن است که به رغم همه اینها چون روستائیان ما به طبیعت نزدیکتر بودن از شهر و مستبد فاصله داشتند فقط زیان و ضرر استبداد برای آنها موقعی بوده که به دهات حمله می کردند برای غارت در بقیه موارد آزاد بودند و در طبیعت زندگی می کردند راحت تر هم به طور نسبی توانستند با هم همکاری بکنند در برخی از تحلیلهای اجتماعی ما می خوانیم که یک نوع اتحادیه یا یک نوع تعاونی روستایی بین خودشان وجود داشته علاوه بر این در عصر جدید ما متأسفانه شرکتهایی موفق نداشتیم ما احزاب سیاسی موفق نداشتیم. واقعاً الآن یک پدیده ای شده است برخی در روزنامه شان نوشته اند نهضت آزادی استثناء که مانده و ما چه کار کردیم که مانده - پس از ۴۷ سال □ □

س: حزب توده را چه تحلیلی می کنید؟ به لحاظ ساختاری؟ □

حزب توده موفق بوده در یک دوره ای. من حزب توده در چند تقسیم می کنیم یک دوره سه ساله ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ در آن دوره حزب توده چون دو مشکل بروز نکرده بود یکی مشکل ایدئولوژی و یکی ملیت. حزب به عنوان حزب دموکرات و حزب زحمتکشان و حزب روشنفکران بسیار موفق بود در سه سال اول به هیچ وجه تظاهر هر مارکسیستی نداشت برعکس هم بود یعنی شما برویم به روزنامه های مردم و رزم آن زمان نگاه بکنید می بینید که روزنامه مردم در سه مقاله اش می نویسد در ما از حسین بن علی الهام می گیریم ما راه حسین داریم می رویم یا خود من دیده بود در خیابان فردوسی اینجا که دارای بانک مسکن هست هنوز آن خانه قدیمی هست یک شرکت پوشاک آنجا الآن هست اینجا مرکز حزب توده بود دهه اول محرم تمام سر در حزب را سیاه پوش می کردند در قزوین هم همینطور بود در شاه عبدالعظیم هم همینطور بود یعنی حزب توده که یک حزب مارکسیستی بود اما بروز و ظهور نمی داد یعنی برعکس گرایشات مذهب خود را نشان می داد علاوه بر این خود را یک حزب ملی نشان می داد اما بعد از این که مسئله نفت شمال مطرح شد حزب توده بنا به روابطی که با روسیه داشت مجبور شد که شوروی حمایت بکند و در تهران میتینگ راه بیندازه و حمایت بکند از روسها خوب آرام آرام هم از نظر ملی مردم ازش فاصله گرفتند و هم این که در درون حزب مباحث مارکسیستی مطرح شد از درون حزب شکاف به وجود آمد و حزب توده نتوانست بماند □

اما از نظر ساختار داخلی شما اگر به دقت آنچه را مرحوم خلیل ملکی جلال آل احمد آنانی که از حزب توده جدا شدند آنرا بخوانید می بینید که آن مطلب که در رابطه با مسئله استبدادی گفتیم در درون حزب کاملاً خودش را نشان داد کاملاً حزب فراکسیون بندی شده بود و عده ای مسلط شده بودند و می خواستند همه چیز را کنترل کنند عده ای هم شده بودن مطیع و منقاد و دنباله رو حتی وقتی که نیروی سوم درست شد جلال آل احمد در رابطه با خاطراتش که کتابی دارد در رابطه با گفتگو با دانشجویان اگر به آنجا مراجعه کنید جلال شرح می دهد که من بعد از مدتی دیدم که در نیروی سوم همان بساط هست کیش شخصیت حاکم است و معیار حق و باطل شده بود آدمهای خوب اینها چیزهایی هست که حزب توده را هم از درون و هم از بیرون شکست داد و اگر چنانچه ۲۸ مرداد هم نمی شد و رهبران را نمی گرفتند و

اعدام هم نمی کردند آن حزب با آن وضع نمی توانست ادامه بدهد و شکست می خورد و متأسفانه این داستانی است که در بسیاری از احزاب ما شما می بینید اگر در نهضت آزادی نشده است به این دلیل است که بازرگان قبل از هر چیز شاه درون خودش را کشته بود بازرگان یک شخصیت منسجمی داشت بازرگان رهبر سیاسی با بازرگان شوهر با بازرگان پدر با بازرگان استاد هیچ فرقی نمی کرد ماها خیلی فرق می کنیم من شخصیت سیاسی بیرون با خانه درون منزل و بچه ها یک شخصیت متفاوت دارم بسیاری از ماها اینجوری هستیم ولی بازرگان اینجوری نبود بازرگان درون حزبش اینجور بود واقعاً امکان می داد به همه حرف بزنند امکان می داد که حضور داشته باشند هیچ وقت بر این باور نبود که من به عنوان رهبر حزب این را می گویم پس همه این کار را بکنید به کرار اتفاق افتاده بود که در شورای مرکزی ما هم مهندس بازرگان هم دکتر سحابی در کنار کسی که سنش نوه دکتر سحابی است و بالاخره کنگره تشکیل شده آقای مهندس مسموعی هم انتخاب کرده اند که بیاید عضو شورا مهندس بازرگان می آمد یک نظری اصرار هم می کرد دفاع می کرد و بعد می گفت خیلی خوب حالا رأی می گیریم. غیر از خودش کسی رأی نمی داد. قهر نمی کرد نمی گفت یعنی چه شما من را کف می کنید آبروی من را می برید آخر بزرگی گفته این کوچکی گفته اند نه و علاوه بر این وقتی که بازرگان یک چیزی را مخالف بود ولی شورای تصویب می کرد و به عنوان دبیر کل باید اجرا کند آنچنان اجرا می کرد گویی این باور خودش بوده است که تصویب شده است □ □

چون می دانید ما گاهی چاره ای نداریم اکثریت تصویب می کند باید اجرا کنیم اما وقتیکه می آییم اجرا بکنیم چون ریش و قیچی دست خودم هست من آنچه را که تصویب شده اجرا نمی کنم آنچه که به نظر من بوده اجرا می کنم □ □

الان زمان بعد از انقلاب بخصوص زمان موسوی مجلس یک چیزهایی لایحه می برند مجلس تصویب نمی کرد بعد وقتی قانون تصویب می شد طبق قانون دولت آئین نامه آن قانون را باید بنویسید که حالا ما این قانون را چگونه می خواهیم اجرا بکنیم مثال: مثلاً قانون احزاب آمدند گفتند برای این که به رسمیت شناخته شوند باید بروند ثبت کنند مجلس رد کرد گفت در قانون اساسی چنین چیزی نیست اما وقتیکه خواستند قانون نامه اجرایی اش را بنویسند چون ریش و قیچی دست اینها بود در آئین نامه اجرایی آوردند اینها را و این خلاف قانون است □ □

اما بازرگان اینجوری نبود بازرگان آن کاری که خودش این حرف را زده وقتی مصوب بود. بنابراین این روحیه به تعبیر قرآن حرف حق می ماند عمل صالح مثل یک درختی می ماند. بازرگان اینطوری عمل کرده و در نهضت هم این باقی مانده بنابراین وقتی بازرگان این روحیه را داشت و اینگونه عمل می کرد اصلاً جو داخلی نهضت اینطوری نیست که من بتوانم غیر از آن عمل بکنم □ □

دیگر اینکه به نظر من یک تفاوت میان کار اسلامی و غیراسلامی وجود دارد من متعهد به خدای خودم هستم مارکسیستها اینرا نمی گویند ملیون این را نمی گویند گروههای دیگر این را نمی گویند اما نهضت آزادی می گوید من به صفت مسلمان بودن آمدم بعد هم لایکلف الله نفسا الا وسعها به اندازه و سهم عمل می کنم من به کسی نباید جواب بدهم من به کسی بدهی ندارم که درست است برای ملت کار می کنم ولی باید به خدا جواب بدهم بنابراین بیهوده صحبت نمی کرد همیشه نهضت در چارچوب اعتدال حرکت کرده است این یکی از اسرار بقای نهضت است اگر زورمان نمی رسد درشت بگوییم درشت نمی گفتیم اگر تکلیفمان بوده که الان باید این حرف را بزنیم زدیم پایش ایستاده ایم - اینها چیزهایی که نهضت را نهضت کرده □ □

س: رابطه نهضت آزادی و دوام سیاسی آن در حالی که حزب توده دوام نیاورد؟ □

ج: حزب توده خودش درخشید ولی دولت مستعجل بود این درست است حزب توده در یک دوره ای موفق بود از نظر بسیج توده ها حزب توده در دوره ۱۲ ساله از شهریور ۲۰ تا ۳۲- اگر نهضت آزادی در آن دوره وجود داشت پا به پای حزب توده آیا پیش از حزب توده موفق نمی شد. چون فضای سیاسی باز بود این فقط حزب توده نبود ببینید شهریور ۲۰ شده متفقین به ایران آمدند رضاشاه را بودن جنگ هنوز ادامه دارد سیاست متفقین این بوده است که یک آزادیهایی بدهند پشت جبهه آرام باشد - سیاست متفقین این بوده است که چون در ۶ و ۵ سال آخر حکومت رضاشاه افکار و اندیشه های هواداری آلمان تقویت شده بودند حزب توده باید باشد تا علیه فاشیسم تبلیغ بکند. این که می گویند رابطه شرکت نفت و حزب بوده لزوماً یک رابطه امر و مأمور نبوده هر دو یک هدفهای مشترکی داشتند جنگ است هدف هم جنگ علیه فاشیسم است و در حزب توده یک پایگاه مردمی پیدا کرده جنگ علیه فاشیسم در ایران را دارد تبلیغ می کند در راستای سیاستهای متفقین بوده پس بنابراین حزب توده و اگر با نهضت آزادی مقایسه بکنیم بله در آن دوره بوده اما از سال ۳۲ به بعد که مورد سرکوب قرار گرفت آرام آرام می بینیم که نه به دلیل فقط سرکوب از صحنه خارج شد بلکه به دلیل معضلاتی که داشت که نشات گرفته از دو چیز بود یکی این که در یک کشوری مثل ایران که مخالفت در برابر سلطه خارجی در فرهنگ ما بسیار قوی است ما در کشوری زندگی می کنیم که دائماً مورد تهاجم اقوام بیرونی قرار داشتیم. بنابراین مقاومت در برابر سلطه بیگانه در فرهنگ ما خیلی قوی است بسیاری از کسانی که ایرانیان را تحلیل کرده اند و دولت مصدق را تحلیل کرده اند می گویند این روحیه ضد اجنبی در ایران خیلی قوی است یکی از دلایلی که مصدق موفق شد و روی این انگشت گذاشت ضد استعمار انگلیس حالا در یک چنین کشوری حزب توده آمده می گویند که حق روسها را به رسمیت بشناسیم حق انگلیسها را بگذاریم داشته باشند آقای احسان طبری در مجله می گوید که کاری به کار انگلیسیها نداشته باشیم حقشان در منطقه این است به روسها هم بدهید □ □

در چنین جامعه ای مصدق می آید و می گوید موازنه منفی پس یک مشکل ملی داشت با ما ایرانیها یکی هم که حزبی که می خواهد در جامعه کار بکند باید با فرهنگ آن ملت حرف بزند شما نمی توانید در ایران با فرهنگ ضددینی کار سیاسی بکنید شما شاید در تاریخ حزب توده بخوانید علی امید این فرد یک کارگرهای شرکت نفت بود و برای خودش کسی بود بعد از ۲۸ مرداد گرفتند خیلی هم اذیت کردند علی امید عکس حضرت علی را در اتاقش زده و می گوید به این علی قسم من کمونیست هستم. نمی فهمد علی کسی است نه می فهمد کمونیست چی هست اما یک چیزی می گوید و آن احساس دینی اش را می گوید حزب توده در این جامعه مشکل دارد. الان هم ما با بعضی از این دوستان مارکسیسم سنتی این مشکل را داریم می گوئیم که یک وقتی ما مشکل ملی داشتیم ولیکن الان دیگر نیست برای این که روسیه منحل شد و دیگر ستاد زحمتکشان جهان وجود ندارد اما شما باید مشکلات را با این فرهنگ حل کنی این بحثهای ما با اینها از کی شروع شد وقتی بازرگان فوت کرد عمومی و این افراد که با بازرگان در برازجان زندانی بودند می خواستند برای بازرگان مراسم بگذارند می گفتند ما که به مسجد اعتقاد نداریم که در مسجد مراسم بگذاریم من گفتم که بابا مسجد در جامعه ما فقط یک سبغه مذهبی ندارد شما ختم می گذارید توی مسجد ارمنی هم می رود اما نمی توانند خودش را بفهمند این آقای پیروز دوانی را که کشتند یک نشریاتی منتشر می کرد بسیاری از بحثهای من منعکس است که شما چپ سنتی اگر می خواهید در ایران رشد کنید نه به کار مذهب مردم کاری داشته باشید مخالفت داشته باشید ملی هم که دیگر منتفی است شما همان نقشی را که احزاب اروپای غربی داشتند عمل بکنید اروپای غربی حزب کمونیست ایتالیا

و فرانسه خیلی قوی بودند ولی در صدد به هم زدن نظام کابینالیستی نبودند هم با دادن شعار عدالت محور اثر گذاشتند و قانون کار را و ... عوض کردند حالا نهضت آزادی ایران مثلاً طالقانی به بچه های جبهه ملی می گفت که شما می گوئید ملی هستی خوب در ایام عاشورا و تاسوعا که تمام ملت ایران یکپارچه این را می زنند خوب شما باید مراسمی برای امام حسین بگذارید ولی امام حسین را از دیدگاه خودتان برای مردم بگوئید بعد آنها خودشان را معتقد به این چیزها نمی دانستند و نمی کردند. یکی از رموز بقای نهضت آزادی ایران این است که نهضت در عین حال از تبار روشنفکران دینی است روشنفکران دینی ایران هم اعتقاد دارند و هم ضروری می دانند که مقولات اساسی مدرنیته را در قالب فرهنگ بومی این کار را بکنند □□

بازرگان آن کار را کرده با دین برخورد نکرده اما عناصر مترقی مدرن را گرفته می خواهد شکل مذهبی آنرا پیدا بکند بنابراین از این نظر هم موفق بوده و به علاوه شاید هم روحیه خود بازرگان بوده هم قرائت او از دین نهضت همیشه یک جریان واسط و شاهد بوده است خیر امور اوسطها شما می دانید که کسی که می خواهد در میانه باقی بماند همیشه از دو طرف کتک می خورد الان شما بین یک حرفی که ما می زنیم به ما فحش می دهد و هم کیهان لندن و هم کیهان تهران فحش می دهد چرا که ما می خواهیم در این میانه بمانیم خط طریق الوسطی باقی بمانیم □□

اینها خوب خیلی مهم است که ما در شرایط کنونی شعارهای بی ربط ندهیم شعارهای تند و تیز ندیم □□

س: ارتباط نهضت با مردم ایران چی هست؟ □

ج: به ما می گویند شما قاچاقی زنده هستید حالا شما از من این سوال را می کنید. من یک پسر اینجا کار می کرد وزارت اطلاعات آمد کیشش داد رفت ما آزادی دادیم یک وقت شما می گوئید نفوذ شما چقدر است من می گویم نمی دانم اما من یک چیز را می توانم به شما بگویم. در انتخابات ریاست جمهوری قبلی شرکت کردیم به حمایت های معین از تمام کسانی که در انتخابات فعال بودند از بچه های اهواز، تبریز، زنجان و شیراز ... شما می گوئید پایگاهتان در مردم من می گویم من نمی توانم جلسه را گذاشتند سوال بکنید ما در این مملکت حق حیات نداریم تا بتوانیم نفوذ خودمان را مشخص کنیم □□

اما یک جاهایی اتفاقاتی می افتد که می توانیم تشخیص دهیم مثل قزوین، زنجان و □□□□□□

اما یک جاهایی یک نمودهایی پیدا می شود ... زنجان یک پارچه تعطیل شد. بزرگ راه مدیر کل اطلاعات زنگ زده می خواهد با من صحبت کند. صحبت کرد قیل از این که وارد شهر شوید با من صحبت کنید. گفتم بعداً تماس بگیرید به احد گفتم با استاندار چک بکن. آیا ... جاهایی بوده حوادثی اتفاق افتاده □□

س: راهکارهای شما □□□□□□

ج: برای اجرای راهکارها باید یک حداقل از آزادی فراهم بشود شما ببینید منصوریان در بم موفقترین جریان بوده ولیکن همه چیز را ازش گرفته اند و گفته اند که حق ورود به شهر هم نداریم. الان این معلولین را دوستان ما درست کرده اند ولی وزارت کشور پایش را توی یک کفش کرده که رعد را تعطیل می کنیم □□

بنابراین اگر اردوغان در ترکیه موفق بوده و صد هزار دانشجوی برایش مسکن درست می کند گروه فتح الهی ها این ها یک گروه عرفانی اند و اصلاً در کار سیاست دخالت نمی کنند اما آمده در ترکیه برای صد هزار دانشجوی خوابگاه درست کرده اند کولن □ □

در ترکیه نیامدند آقای فتح الله کولان را بازداشت بکنند اما آقای درویش گنابادی ما را چه بلایی سرشان آوردند. از الگوی کولان استفاده بکنید خوابگاه برای دانشجویان درست کنید خودتان هم اداره اش بکنید در یک محیط اخلاقی باشد. مجال به ما نمی دهند حداقل آزادیها وجود ندارد حالا شما می گوئید نهادهای مدنی چگونه رشد بکند به حداقل آزادی احتیاج دارد اگر این حداقل وجود داشته باشد می شود، این دانه شما هر چقدر قوی باشد اگر در سرما ۲۰ درجه صفر بخواهید بکارید نمی شود، یا اگر گرمای شدید باشد نمی گیرد باید یک حداقل دمای مناسب باشد در ایران این فضا را آرام آرام داریم از دست می دهیم این بنیاد فرهنگی بازرگان که اصلاً سیاسی نیست حتی زمانی خاتمی هم به او مجوز ندادند مثلاً مرحوم دکتر سبحانی در این ساختمان مطهری ۳ تا ۴ آپارتمان مال دکتر سبحانی بود که بعد دکتر آنها را وقف کرد اما اوقاف اداره اش می کند اصلاً وقف که در ترکیه هست در ایران نیست ما در وضعیت بسیار استثنایی تاریخی هستیم □ □

س: چه کار باید کرد؟ برای قیچی کردن این حلقه چه باید کرد؟ □

ج: باید تفکیک قائل شویم در یک سطحی نانوخته ما باید تقسیم کار بکنیم یعنی اگر شما به عنوان مثال در بنیاد فرهنگی بازرگان دارید کار می کنید مطلقاً دنبال مسائل سیاسی نگردید شاید در وهله اول خیلی بد باشد و بگوئید شما یک نفر را دارید چون حریف ما منطق ندارد که ما بگوئیم این خانم که در بنیاد فرهنگی می رود کار سیاسی نمی کند می گوید نه این خانم در اینجا هست به همین دلیل است که ما داریم فکر می کنیم آقای بنی اسدی اصلاً نباید بیاید توی نهضت برای این که اگر بیاید توی نهضت جلوی بنیاد را می گیرند ما هم دراز مدت می دانیم که اگر بنیاد ادامه پیدا بکند مثبت است. حالا یک جاهایی باید این پرچم را نگهداریم من مثلاً چرا نمی آیم توی بنیاد گفتیم که من بیایم آن جلسه را تعطیل می کنند. دانشگاه مفید گفتیم نامه بدهید بعداً دیدم گفتیم جریان چی است گفت امکان ندارد از شما دعوت کنند گفت موسوی گفته نباید بیایید درس بدهد این را می بندند. اما از بعضی دوستان ملی مذهبی اسم برد که صحبت کردند □ □ □ □ □

پس ما می توانیم در یک سطحی نانوخته با هم توافق بکنیم یک تقسیم کار بکنیم □ □

شما در اقتصاد صحبت می شود خود شرکت چیزی نیست اما اعتبار آن شرکت چند میلیون دلار ارزش دارد نهضت آزادی ایران یک اعتبار ۴۸ ساله ای که محصول خیلی از کارها هست بازرگان، طالقانی این اون تمام این ها جمع شده است این جا که بسادگی نمی توانید برای هر سازمانی به دست آورید من برای دوستان ملی مذهبی احترام زیادی قائل هستم سال های سال با هم بوده ایم اما برای شورای ملی مذهبی نمی توانید یک شورای ۴۸ ساله درست بکنید اون اندازه اعتبار هم به خاطر خود مهندس است یعنی اعتبار شخص است هنوز این شورا در معرض آزمایش قرار نگرفته است بعد از ۱۰۰ سال مهندس سبحانی را خداحفظش کند چه سرنوشتی پیدا می کند بعد از فوت مهندس بازرگان چقدر فشار آوردند نهضت را ببندید چقدر فحش دادند اعتبار را بگذارم توی تاریخ بماند الان خصومت این است خیلی از دوستان ما دفتر دارند راننده دارند توی خانه کارگر کار می کند چرا؟ □

موانع به یک سلسله ای موانع بیرونی و یک سلسله موانع درونی است. موانع درونی همانی است که گفتم حتی در بهترین شرایط فضای سیاسی آزاد باشد ماها را رها نکنند آن موانع درونی تازه گل می کند و همانی است که همراه من در آمریکا هم می آید شما ایرانیان که در خارج هستید نمی توانید با هم کار کنند هزار یک فرقه هستند همشان متفق القولند که با نظام مبارزه نکنند اما نمی توانند چرا؟ آنجا عامل بیرونی نیست آنجا عامل درونی است. برای اینکه این ویژگیها را با خودش برده است □□□□□ به من حمله می کند نمی آید نقد بکند بلکه می آیند فحش می دهند. آنجا وقتیکه یک اولاف پالمه از من دعوت کرده من بروم استکھلم سخنرانی بکنم بچه های چپ آمدند شلوغ کنند من بودم یک استاد دانشگاه ... از ایران و یک خبرنگار که مصاحبه کردم ... روزنامه نگار عصبانی شد ... این ایرانی است خوب تو هم بیا بنشین حرفت را بزن. حالا من آدم سوالات را مطرح کن من هم جوابت را می دهم. اما فرهنگ تربیتی من همراه خود من هم می آید من یک مقاله دارم در کیهان سال ۵۸ فرهنگ شاهنشاهی و رانندگی در تهران - همه ما یک شاه کوچولو هستیم وقتیکه پشت فرمان می نشینیم هر کجا دلمان خواست می ایستیم سبقت می گیریم و ... من مرکز عالم هستم ... موانع درونی □

یک موانع بیرونی هم هستم هر کجا این موانع بیرونی متوقف بشود ما تعدیل پیدا می کنیم رشد می کنیم به شرطی که راهمان را درست کنیم در آمریکا موانع بیرونی نیست موانع درونی است. اما انجمن های اسلامی که در آمریکا درست کردیم براساس این نگرش موفق بوده است توانستیم نشان بدهیم نه با بحث های نظری که براساس این روحیه می توانیم هزاران دانشجوی ایرانی را در آمریکا توی یک مجموعه زیر یک سقف جمع بکنیم موفق بودیم شما کمتر آدمی را می توانید پیدا بکنید مصدر کاری باشد توی انجمن اسلامی خارج از کشور نبوده باشد آقای غنیمی فرد مسئول فروش نفت بعد از ۲۰ سال گذاشتند کنار. او کلاه ما بود خودشان می گفتند شما یک سلام ... را به ما معرفی می کردید پس بنابراین موانع درونی و موانع بیرونی و دموکراسی هست. در سمینار کانزاس یا ... بچه های آنری ما همه از شریعتمداری تقلید می کردند یک عده هم از خمینی. این محمد هاشمی و چند نفر پا شدند در آن سمینار علیه شریعتمداری صحبت بکنند من جلوشان را گرفتم. گفتم حرف شما بی ربط است برخی مقلد ایشان اند و برخی ... ما باید به همه احترام بگذاریم. این تساهل و تسامح و به رسمیت شناختن گوناگونی کمک می کنند. در اقلیت بودند کسی گوش نکرد. همین آقای کلانتری □□

اول خود دکتور مصدق جبهه ملی دوم ۴۱ و ۴۲ و یک جبهه ملی سوم براساس رهنمود مصدق اختلافات درست شد می گفت که جبهه باید مرکز تجمع افراد باشد و برخی آمدند گفتند همه احزاب منحل شوند بشوند جبهه مصدق با این مخالفت کرد و در نامه ای که به اللهیار صالح نوشت گفت باید مرکز تجمع نیروها باشد مصدق یک ژرف نگری داشت می گفت مشکل سیاسی ایران باید از طریق تشکیل احزاب حل بشود. برای این که تحزب را تشویق کنیم گفتیم جمع کنیم آدم هایی که نخود لوبیا جمع شدند فردی باید بروند همه شان بشوند حزب. اللهیار صالح استعفا کاظمی مأموریت یافت همه را دعوت کرد جبهه ملی سوم درست شد به محض این که جبهه ملی سوم درست شد با نمایندگی احزاب حزب ایران، مردم ایران، نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیست ایران جمع شدند جبهه ملی تشکیل شد چند بیانیه نوشتند که همه را گرفتند بردند جبهه ملی چهارم که زمان انقلاب درست شد. اشکال بود فروهر هم این اشکال را گرفت بعد از انقلاب هم که می خواست درست بشود این دو تفکر بود عده ای بدون این که عضو حزبی باشند جمع شدند می گویند ما جبهه ملی هستیم نهضت آزادی، حزب ملت ایران معتقد بودیم روی نظر دکتور مصدق باید جبهه را تشکیل داد نهضت آزادی، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران گروهها به صفت گروهی شان بیایند در جبهه باشند نه به صفت فردی نمایندگان نیروها باشند. مشکلی که الان با جبهه ملی

داریم این است. یک عده هم می گویند ما یک عده هم می گویند ما ... جبهه باشد احزاب ملی آن جا باشند ولی حضور داشته باشند. حالا ملت ایران با اندیشه های ناسیونالیستی یک گروه مثل نهضت آزادی که هم ملی باشد و هم اسلامی باشد همه می توانند باشند اما خود جبهه نمی تواند موضع ایدئولوژی داشته باشد. به تعبیر فروهر از شهروند شماره قبل. می گویند برخی از دوستان ما هنوز حزب و جبهه را نمی فهمند. جبهه حزب نیست جبهه جبهه است □ □

س: راهکارها چیست؟ آن یک بحث بسیار مفصل برای آن یک راهکار نمی توانید بدهید □ □

ج: آن یک راهکار حجمی و چند بعدی است شما باید فرهنگی کار بکنید یک بخش کار تربیتی است نه فقط کار فرهنگی ما باید کارگاه تربیتی داشته باشیم که توی آن کارگاههای تمرین موانع کار جمعی را تمرین بکنیم تا یاد بگیریم یک شبه به دست نمی آید یک بخش مربوط به فعالیت در بعد سیاسی است تا فضای عمومی را فراهم بکنیم در آن فضای سیاسی درست که فشار می آید اما همان اندازه من هم باید بایستم که خفه نشوم این خفه نشدن هم اثر می گذارد بنابراین چند بعدی است. در کتاب چالش های روشنفکری هم گفتم اصلاً معنا ندارد دین از سیاست جداست یک حرف بی ربطی است نهاد دین و نهاد دولت باید جدا باشد و اینها حق ویژه ندارد مشکل ما یک معلول و چند علت و یک معلول نیست و دراز مدت هم هست. میان بر هم نمی شود زد عمر نوح می خواهد- صبر ایوب می خواهد □ □ □ □ □ □

حضور نماینده آمریکا در نشست ۵+۱ يك گام مثبت است

خبرگزاری کار ایران ۸۷/۴/۲۹

وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: هنگامی که بین دو یا چند کشور اختلافی بوجود می آید ، بهترین راه حل مذاکره مستقیم است □ □

ابراهیم یزیدی در گفت و گو با خبرنگار "ایلنا" اظهار داشت: همواره یکی از علل ادامه تنش میان ایران و آمریکا ، این بود که دو کشور حاضر نبودند بدون قید و شرط با یکدیگر مذاکره کنند و واسطه ها نیز هیچگاه در جهت حل بحران میان دو کشور حرکت نکردند □

وي با اشاره به حضور «ویلیام برنز» در نشست امروز جلیلی و سولانا افزود: اکنون که ایران و آمریکا يك گام به سمت مذاکرات رسمي براي حل اختلاف ، برداشته اند يك نشانه مثبت است □

این فعال سیاسی، درباره احتمال پیشرفت در دور جدید مذاکرات ایران با ۵+۱ گفت: طرفین باید سقف و کف مطالبات خود را - حداقل میان تصمیم گیرندگان - از قبل تعیین کرده باشند. این مسئله از آن جهت مهم است که گاهی نمی توان انتظار داشت طرفین مذاکره به صددرصد آنچه که می خواهند برسند، اما ممکن است در جریان مذاکرات ، طرفین بر روی حداقل ۸۵ یا ۹۰ درصد خواسته ها توافق نمایند □

یزدی شرط موفقیت در مذاکرات را شخصیت و دانش مذاکره کنندگان دانست و گفت: کسی که به عنوان طرف مذاکره از سوی ایران می رود باید بر اساس تجربه و دانش و سرعت انتقال ذهنی، از فرصت ها استفاده نمایند □

تاملاتی در آیات مبارکه سوره ی النازعات

تابستان ۱۳۸۷

بحث آیات

کل جهان بینی اسلامی در يك شب (شب قدر) بر پیغمبر نازل شده است اما محتوای آن در طی ۲۳ سال نازل شده اند. به این معنا که بتدریج در حرکتی که رشد می کند در برخوردهایی که به وجود می آید و احتیاجاتی که مطرح می شد و منابعی نیز مطرح می گردد، رهنمودهایی داده می شد. برای مرد مسلمان و توحیدی که بخواهد حرکت خود را با این حرکت تطبیق دهد لاجرم بایستی با يك چنین حرکت تکاملی اسلامی خود را آشنا کند. بنابراین مسلمان موحد بایستی قرآن را بررسی کند و توانمندی های کلی و عام حرکت های اسلامی را باز یابد تا از این رهگذر بتواند با اجتماع و وسائل اجتماعی برخوردی منطقی و اصولی کرده و بدنبال آن مواضع قاطع اسلامی اتخاذ نماید و در این رابطه است که سوره های قرآن را به دو گروه مکی و مدنی تقسیم می کنند. سوره هایی که در مکه بر محمد (ص) نازل شده و سوره هایی که در مدینه نازل گشته است. هر حرکت انقلابی نیز بطور کل دو مرحله اساسی را طی می کند □

اول: مرحله ای که از آغاز حرکت تا زمان کسب قدرت سیاسی- نظامی در جامعه است و این زمانی است که دشمن را از نظر سلطه سیاسی از بین برده و توانسته قدرت سیاسی خود را بر جامعه مسلط نماید و حکومت اسلامی را تأسیس نماید □

دوم: مرحله جنبش بعد از تأسیس حکومت انقلابی است و این بدان معنا نیست که جنبش با تأسیس حکومت انقلابی خاتمه پیدا کرده بلکه ادامه دارد. در تاریخ صدر اسلامی تأسیس اولین حکومت اسلامی در مدینه با مهاجرت مسلمانان به مدینه تحقق یافت. این تحقق بدین معنی نبود که جنبش اسلامی تمام شده است. به عبارت دیگر قبل از پیروزی سیاسی- نظامی جنبش انقلاب مسائل جنبش با مسائل جنبش پس از پیروزی انقلاب فرق دارد و لذا ما وقتی سوره های مکی را مطالعه می کنیم می بینیم که نظراتی درباره خانواده و یا جامعه ارائه نشده است. بلکه قوانین حرکت های اجتماعی را بیان کرده و مواضع خود را نسبت به شرائط زمان مشخص می نماید □ □

در سوره نازعات یکی از اساسی ترین مسائلی که در جهان بینی مطرح است بدان توجه می شود. یعنی مسأله حرکت در جهان هستی. جهان بینی توحیدی معتقد است همه چیز در حال حرکت است و آیا این حرکت دارای چه نوعی است و چه مراحل را می گذراند و دارای چه هدفی است؟ و ما می دانیم که هیچ حرکتی فاقد هدف نمی تواند باشد. النازعات این مسائل را بررسی می کند □

معانی تحت الفظی عیناً از کتاب تفسیر خواهد آمد □

واو اول سوره، و او قسم هست و قسم‌های قرآن دارای دو خصیصه هستند. تمام قسم‌های قرآن از چیزهای طبیعی و چیزهایی که برای همه مردم محسوس و معروف است صحبت می‌کند، چون اسلامی دینی است برای توده و عام مردم و تنها دینی نیست برای روشنفکر و تحصیلکرده و حتی پیغمبر، و همه پیغمبران همانطوری که خود قرآن می‌گویند از زبان توده یعنی امیین برخاسته‌اند. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ مِنْ أُمَمِينَ رَسُولًا مِنْكُمْ» یعنی از بین امیین پیغمبر برگزیده شد و امی نه به معنای بی‌سواد بلکه به معنای توده- را به زبان ساده مردم کوچ و خیابان و کارگر زحمت‌کش همانطوری که حرکت اجتماعی نمی‌تواند فوراً قانون نسبی را بیان کند بلکه مسائلی را باید در غالب‌هایی برای توده؟ که برای آنها قابل فهم باشد یعنی نمی‌تواند از ابتدا در سطح دانشگاهی برای توده قانون بریزد یعنی فقط برای روشنفکران است و لذاست که قرآن از طبیعی‌ترین و مسائلی قسم یاد می‌کند بخاطر اینکه برای همه مردم قابل فهم باشد. مثل قسم به ماه و زمین و روابط و عشق و محبت. مثلاً در سوره نوح که می‌گوید ما مرد و زن را خلق کردیم پس شما عشق و محبت را خلق کردیم تا اینکه شما احساس آرامش کنید و این چیزی است که برای هر انسانی قابل فهم است و قرآن از همه چیزهایی یاد می‌کند که برای هر انسان تجربه شده است □

معنای دیگر اینکه قرآن وقتی می‌خواهد يك حقیقی را بیان کند از این قسم‌ها شروع می‌کند تا جایی که می‌تواند حقیقت را آشکارا و واضح نماید و نیز رابطه‌ای منطقی بین سوگند و حقیقی را می‌خواهد بیان نماید وجود دارد که در این آیات می‌بینیم □

و النازعات؛ قسم به نازعات: نازعات جمع نوع یعنی چیزی که از جای کنده شود. وقتی که شما نیزه‌ای را رها می‌کنید یا ماشین به حرکت شروع می‌کند و یا هواپیما از جای بلند می‌شود همه یعنی از جای کنده شدن و در عربی نزع نامیده می‌شود □

غرق یعنی غوطه‌ور شدن در چیزی و همچنین اغراق نیز از ریشه همین لغت است □

وَالنَّاسِطَاتِ نَسْطًا ، یعنی گره‌ای را باز کردن

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا، یعنی شناکنندگانی بی‌شناور

سباحه یعنی هماهنگی بوجود آوردن و بسوی هدفی رفتن، در آب □

یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض یعنی هر چیزی در روی زمین و آسمانها است طی يك حرکت هماهنگ به طرف خدا می‌روند □

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ، یعنی پس روانی بر پیش‌گیر

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا، یعنی پس انجام دهندگان فرمان و پردازان کار

مدبر یعنی کسی که کاری را از روی برنامه و سنجیده بر؟ علمی و منطقی کارهای پیش‌بینی شده انجام می‌دهد □

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ، روزی که بلرزه درآید، برکنده شود برکنده‌ای که برکنده هست □ □

رجف شخصي که تزلزل دارد و همچنين درباره گروهی و یا چیزی که از زمین کنده شود و اضطراب داشته باشد و همچنين گروهی که آماده جنگ باشد □

تَنْبُعُهَا الرَّادِفَهُ ، پی در پی

پس تا اینجا دو موضوع مهم در این سوره بررسی شد. يك واو اول هر آیه که واو قسم بود و راجع بدان شرح داده شد که چگونه و دوم انواع حرکت و مراحل آن که آن حرکتها عبارت شدند از: حرکت نزاعی یا نزعه و نشاطی یا نشطه و سبائی یا سبعة و این سه عوامل و مراحل حرکتی را انسجام می‌دهد که بسوی هدف مشخص حرکتشان را آغاز کرده‌اند و بجای کار شخصی که کلمه تدبیر در اینجا بدین منظور بکار رفته است □

موضوعی که باید راجع به حرکت بدانیم این که حرکت عاملی است که همیشه وجود داشته است و از موقعی که علوم فلسفی بوجود آمد درباره حرکت بحث شده بخصوص از زمان سقراط و ارسطو؟ و درباره حرکت بحث می‌شود و همچنین علمی که از اروپا آمد و؟ اینکه حرکت در تاریخ را سه قسمت می‌کنند اولین دوره، دوره قدیمی و دوم قرون وسطی و ... و آخرین نظریه تا قرن؟ هم مورد قبول بوده نظریه اسحاق میلتن هست و بالاخره نظریه انیشتین و کوانتوم جدیداً وارد شد و نظریه مائوتسه تونگ که در ماهیت ماده و انرژی بیان می‌کند و قوانین حام بر حرکت کوانتم است و نظریات فلسفی به موازات نظریات مذکور آمده و کلاً حرکتی است که انگس راجع به حرکت بحث می‌کند و انواع و اقسام آن را شرح می‌دهد که عبارتند از حرکت؟- متالوژی و حرکت؟

برای اینکه به اهمیت مسأله حرکت پی بریم، نظریات ذیل را شرح می‌دهیم. بخاطر مقایسه با قرآن ماتریستها وقتی که از ماده صحبت می‌کنند، برای ماده دو مشخصه قرار می‌دهند: اول مسأله رابطه ماده با زمان و مکان و دیگری مسأله حرکت در مورد هستی و انگیس حرکت را خاصیت وجود ماده‌ای معتقد است و ماده بدون حرکت بهمان حد درک نشدنی است که حرکت بدون ماده و البته؟ در این باره می‌گوید، زمان ماده متحرکی است که نمی‌تواند جز در زمان و مکان مشخص حرکت کند و نتیجه اینکه هیچ موجودی بدون حرکت معنی ندارد (شرح درباره زمان و مکان و آیا فهم آنها جدای از هم قابل درک هست یا نه؟) □

احسان طبری معتقد است که حرکت؟ اساسی یا تاروپود ماده هست یعنی ماده بدون حرکت قابل تصور نیست و در قرن بیستم نیز وقتی مسأله حرکت مطرح شد و اینکه محرک يك حرکت خود متحرك هست که حرکت را در آن ایجاد می‌کند و یا نیروئی خارجی وجود دارد که حرکت را ایجاد می‌نماید و باز انگیس درک و یا مالکیت طبیعت حرکات را به پنج قسمت مکانیکی و فیزیکی و سیستماتی و بیالوژی و حرکت‌های اجتماعی. قرآن حرکات دنیا را ثابت ندانسته بلکه همیشه در حال حرکت است و برای هر حرکت مرادلی مختلف قائل هست و باز حرکات را به دو نوع محسوس و معلول تقسیم می‌کند ولی در کل سه حرکت نزاعی و نشاطی و شناوری را بیان می‌کند □

برای روشن شدن، مثالی می‌توان زد و آن حرکت يك هوایما □

موقعیکه حرکت اشیاء و نیروی جاذبه موجود است که مانع حرکت است وقتی هوایما می‌خواهد حرکت کند نیروی دافعه وجود دارد که به زبان قرآن نیروی انتزاعی یا ازجا کنده شدن است و موقعیکه هوایما شروع به حرکت می‌کند نیروی دافعه بر نیروی جاذبه غلبه پیدا کرده و خود حرکت وارد مرحله جلوتری

می‌گردد و این ادامه دارد تا جایی که نیروی دافعه از جاذبه بیشتر شده و حرکت نشاطی پیدا می‌کند و سپس متحرک در خود حرکت غرق شده یعنی بحالت شناوری تبدیل می‌شود و در اینجا مفهوم و الناشطات نشاطاً علوم می‌گردد یعنی متحرک تمام بندها و گره‌هایی که وجود داشته را باز کرده و بسوی هدف خود پرواز می‌کند با سرعتی مشخص و پس از آن نوع سوم حرکت یعنی حرکت سبحی یا شناوری است و متحرک بطور آرام در مسیر اصلی خود حرکت می‌کند و پس از گذشتن سه مرحله حالت پیش‌گیرندگی نسبت به پدیده‌هایی که در اطراف آن وجود دارند با سرعت زیادی حرکت می‌کند و یک پیگیری و سبقت خاصی بر آنها پیدا می‌کند و عبارت و زبان قرآن و السابقات سبفاً و شتاب عمده‌ای پیدا کرده و سپس بحالت فَاَلْمُدْبِرَاتِ اُمراً سوق می‌کند یعنی به‌سوی هدفی که برایش مشخص گشته است و ما می‌دانیم از نظر اسلام هیچ حرکتی نمی‌تواند بدون هدف و منظور باشد □

باز مثال دیگر مسأله بخار شدن آب دریا که حالت انتزاعی آن همان بخار شدن آب است و پس از اینکه بخار آب بالا رفت پس از طی مراحل حرکت نشاطی شروع می‌شود و سپس به حرکت شناوری یا سبحی مبدل می‌شود و این همینطور حرکت داشته و در اثر برخورد با ایجاد باد و باران و غیره را بوجود می‌آورند و گیاهیان نیز در حرکت خود همان مراحل را طی می‌کنند □

درست در حرکت انسان، انسانی آگاه و؟ که برای رسالتی خلق شده است نیز همین مراحل صادق است یعنی وقتی انسان بخواهد بسوی هدف خود حرکت کند ابتدا باید از حرکت انتزاعی شروع کند، یعنی غلبه پیدا کند بر خود.؟ بیجا و جهت به مال و منال و مسائل دنیوی بوسیله قدرت ارادی و نیروی داخلی خود انسان برای اینکه این حرکت ایجاد شود باید بندهای بین انسان متعهد آگاه با مسائلی چون ارزش‌های مسلط و جامعه سنتی وجود دارد که به زبان قرآن این ارزش‌ها سنتی و بقول مارکس ارزش‌های طبقاتی است گسیخته و باز شود و در اینجا است که باید نیروی نزع کننده به وجود آید و وقتی این نیرو موجود شد در پذیرای حرکت بسوی تعالی و حق شروع به حرکت می‌کند نیروی دافعه شروع می‌شود و نیروی است که انسان آگاه متعهد را بر مسائل دنیوی پیروز می‌گرداند، پس برای اینکه انسان بخواهد وارد حرکت دوم یعنی حرکت نشاطی شود باید با تمام وجود به عقیده و مسیر توحیدی خود معتقد بوده و در آنها غرق شده و درک کند و پس از آن همه گره‌ها از بین رفته و علائق دنیوی از بین می‌رود و مرحله دوم حرکت به وجود می‌آید و پس از به وجود آمدن این حرکت است که انسان هر عملی انجام می‌دهد. در مسیر هدفی است که در نظر گرفته است و هیچ کاری بدون مقصود و هدف نیست و در این مرحله است که انسان حرکتی می‌کند که تمام وجودش هماهنگ شده است و در این مرحله است که هر عملی که او انجام می‌دهد عبادت محسوب می‌شود و در اینجا است که چون همه علائق دنیوی از بین رفته فَاَلْسَابِقَاتِ سَبفاً به وجود می‌آید یعنی پیشگیری بر دیگران شروع می‌گردد. یعنی دیگر با انسانی که مشغول خور و خواب و شهوت است مساوی نیست بلکه يك درجه از او جلوتر است و تنها با وجود این حالت حرکت است که آن انسان آگاه می‌تواند به مردم آگاهی داده و هدف خلقت را دنبال نماید و ایجاد جامعه توحیدی بر اساس موازین الهی است ممکن می‌گردد. درست مانند موقعیکه هواپیما تا از جایی خود کنده نشده نمی‌تواند حرکت را ادامه دهد و همچنین انسان تا وقتی که کاملاً به ایدئولوژی خود عقیده‌ای ندارد نمی‌تواند رسالت خود را انجام دهد □

مراحل نامبرده در تمام هستی وجود دارد. بعنوان مثال حرکت ستارگان هست که اول بصورت يك مجموعه بوده است که با يك حرکت انتزاعی از یکدیگر جدا شده‌اند و کره زمین نیز اگر این حرکت

انتزاعی را نداشت نمی‌توانست بحالتهی درآید که جدایی از خورشید دارای مشخصات و هدفی جداگانه برای خود باشد یعنی زمینه‌ای ایجاد شود که در آن انسان و گیاه رشد نمایند □

لذاست که درک می‌کنیم که قرآن به یکی از اساسی‌ترین مسئله جهان‌بینی اشاره می‌کند و هر انسانی که بخواهد حرکتی را آغاز کند باید چنین مراحل را طی نماید و همانطوری که در تفسیر آقای طالقانی می‌بینیم حرکت متجلیات وجود است و جایی که حرکت وجود دارد حرکت وجود دارد و البته می‌دانیم که سکون مطلق وجود ندارد. موضوع دوم تدبیر یا هدف یک حرکت هست که همان غایتی است که برای یک حرکت مشخص شده است و نیز در هر حرکتی باید بدانیم مبدأ حرکت چیست و باید چیزی باشد که این حرکت را بوجود آورد و آن مبانی حرکت است و حرکت حتماً باید مبدأ و فاعلی داشته باشد یعنی عاملی که حرکت را بوجود آورد (از نظر اسلام) و چون خود حرکت مدبر است پس علت حرکت هم باید منطق داشته باشد □□

و در اینجا اسلام می‌گوید که جهت حرکت بسوی خدا یعنی کمال مطلق هست و همه چیز بسوی آن در حرکت است که اختلاف بین مارکسیسم و اسلام وجود دارد و ما اگر بپذیریم همه اشیاء روی زمین حرکت دارند باید بدانیم که این حرکت به کجا می‌رود و چه مقصدی دارد و آیا حرکت در کل کائنات ساقط هدف هست یا نه و در اینجا است که از آیه «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض» استفاده می‌شود. می‌گوید همه موجودات روی زمین دارای حرکتی سباحه بسوی خدا دارند و شناوری و حرکتی هماهنگ بسوی تعالی و خدا دارند و علت فاعلی هم حتماً دارند و می‌دانیم که هر سیستمی طبق؟ دینامیک دارای علتی فاعلی است و از نظر جهان‌بینی اسلام فاعل نیز خدا است و ما می‌گوییم اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ یعنی حرکت از خدا و بازگشت نیز بسوی اوست و از تمام این حرکات در هر موجودی تغییر عظیمی رخ می‌دهد که بصورت تکاملی است و تغییراتی است تدریجی تا آنجائی که یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ روزی که به لرزه درآید و برکنده شود آن برکنده شونده لرزنده و این برمی‌گردد به قسمی که اول آیه خورده بود که تعیین کننده و اشاره‌ای بوده یا فعلی مقدر غیرمعینی بود. می‌گوید سانحه‌ای اتفاق خواهد افتاد که مقدر است و جبر الهی است و تغییرناپذیر و انعطاف‌ناپذیر نیز هست و این واقعه تغییر عمده اساسی خواهد آمد ولی غیرمعین و غیرمشخص است که چه موقع خواهد آمد و این تغییر دارای تغییر دیگری به دنبال خود می‌باشد. یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یعنی روزی که همه چیز دچار یک دگرگونی بنیادی می‌شود، البته همه چیز یعنی کل هستی و نه تنها جامعه و همانطوری که علم هیئت و علوم طبیعی برای ما توضیح می‌دهد انفجارات همیشه و همه جا رخ می‌دهند یعنی ستارگانی هستند که مراحل را طی کرده و در مرحله‌ای می‌رسند که حرکات و انفجارات ناگهانی رخ می‌دهد و در آیه ۶ و ۷ حالت اول و دوم یا به اصطلاح قرآن نفخه اول و نفخه دوم و مرحله اول یعنی مرگ و پایان یک دوره از حرکت و مرحله بعدی تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یعنی حیات مجدد است و بدین عبارت در اسلام مرگ وجود ندارد بلکه مرگ تغییری است از نوع زندگی به نوع زندگی دیگر، یعنی وقتی موجودات حرکات را طی کردند تغییر عظیمی بوجود خواهند آمد که بدان مرگ گفته می‌شود. در ضمن نشان‌دهنده این است که فاصله زمانی؟ بین حرکت اول و دوم نیست چون الرادفه در پشت سر آن حرکت دوم یا حیات و بعثت آغاز خواهد شد و نتیجه‌ای که ما از قرآن می‌گیریم یعنی درسی که قرآن به ما می‌دهد نه درسی است ثوری، در صورتیکه در عین حال که عام‌ترین قوانین جهان شمول را بیان می‌کند که ما را متوجه به مسائلی اصلی بکند از آیه ۸ تا ۱۵ راجع به انسان و برخورد او با حرکات‌ها بیان می‌کند و در آیه ۱۵ نتیجه می‌گیرد: هَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. اِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. اذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى. یعنی آیا تو حدیث و داستان موسی را نشنیدی که پروردگارش به او گفت: اذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى، یعنی برو بسوی فرعون که او

طغیان و سرکشی کرده است و اینجاست که رسالت و مأموریت يك انسان موحد و آگاه را شرح می‌دهد و انسان آگاه است که باید به جنگ فرعون‌ها و طاغوت‌های زمان برود که طغیان کردند. چگونه فرعون طغیان کرده است. عیناً مثل رودخانه است که وقتی می‌گوییم طغیان کرده یعنی از مسیری که طبیعت برایش تعیین نموده تخطی کرده است، یعنی رودخانه‌ای که می‌تواند خلاق و مفید باشد از مرز خود خارج شده و خرابکاری می‌نماید و انسان طاغی نیز چنین حالتی دارد که از تمام حدود و ؟ خود تجاوز کرده و حتی از قوانین وضع شده بوسیله خودش وضع شده تخطی و تجاوز می‌کند و وظیفه انسان آگاه و مسئول است که با فرعون طاغی بجنگد و قرآن تاریخ را جنگ بین این دو نیرو می‌داند. نزاع و جنگ‌های بین انسان موحد مسلمان با نیروهای سرکش تاریخ. و از نظر اسلام تبدیل سیستم فنودالیت به بورژوازی يك مرحله تکاملی نیست بلکه در هر دو عنصر ظلم طغیان وجود دارد و مرد موجود نیز همیشه مبارزه خود را علیه عنصر جهان‌شمول تا جایی که طاغی و ظالم وجود دارد ادامه می‌دهد و همیشه ادامه دارد و اینجاست که می‌گوییم اسلام به هیچ طبقه‌ای وابسته نیست بلکه تاریخ را يك نزاع دائمی می‌داند بین نیروهای استثمار شده و استثمارکننده بین ظالم و مظلوم و بین توده‌ای مردم که زیر سلطه طاغوت‌هایی قرار گرفته‌اند که طبق گفته قرآن به يك شکل و در صورت ظاهر نمی‌شوند بلکه بصورت اشکال مختلف بعضی مواقع به صورت برده‌واری- در جایی به صورت فنودالیت- در جایی دیگر به صورت نظام سرمایه‌داری. ولی در تمام اینها عنصر اصلی کثرت طلبی و متکثر است و نه دلیل کثرت طلبی و متکثر ؟ کش هست که توسعه طلب نیز هست و امپریالیسم و یا نظام فنودالیت و برده‌واری همه حاصل کثرت طلبی هستند و لذا است که قرآن ؟ که سوره النازعات با سوگند خداوند به حرکت و انواع حرکت شروع شده در همان پنج آیه اول خداوند راجع به حرکت و انواع حرکت و همانگونه که گفته هدف حرکت آیه اول خداوند و هر حرکتی بسوی هدفی که برایش تعیین شده جلو می‌رود. این پنج آیه آن‌ها را شرح می‌دهد و شرح دادن این مسأله است و شرح اینکه در ؟ مشخص می‌شود که انسان بایستی هدفی داشته باشد و حرکت کند بسوی هدف موردنظر و انسان بایستی مراحل را طی کند تا به هدف موردنظر برسد و این مقدمه‌ای است که برمی‌گردد به آیه ۱۴ و يك نمونه‌ای از يك حرکت اجتماعی را نشان می‌دهد که معنی حرکت چیست و چه حرکتی در دیدگاه اسلام وجود دارد و این از آیه‌ای که می‌گوید: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. آیا از موسی شنیده و یا خبردار شده‌ای. یعنی از داستان موسی باخبری؟ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. هنگامی که پروردگار او نداد داد به او در سرزمین مقدسی که پیچیده در هم طغی ممکن است به سرزمینی که موسی بوده برگردد که در هم برهم است و یا برمی‌گردد به ندائی که موسی در درون موسی بوده و روشن نبوده و ندا این است که اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. برو به سوی فرعون که طغیان کرده. در حدیث موسی می‌دانیم که در تسخیر فرعون بوده و او مردم را به انواع و اقسام کارها واداشته و به او نیز گفته بودید که کسی از بنی‌اسرائیل قیام خواهد کرد و تاج و تخت تو را سرنگون خواهد کرد. فرعون هم گفت از آن به بعد هر زن اسرائیلی که آبستن بوده بالای سرش بایستند و اگر پسری زائید بکشند تا موقعی که مادر موسی آبستن شد و خود را مخفی کرد تا جایی که وضع حمل می‌کند و موسی را طبق امر الهی (وحی) در يك صندوق سربسته قرار داده و به رود نیل رها می‌کند و چون قصر فرعون در کنار رود ساخته شده بود جعبه را کنیز فرعون روی آب می‌گیرد و به قصر فرعون برده، باز می‌کنند و زن فرعون این حرکت برای چیست و چه باید بکند جواب هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ، یعنی برو فرعون زمان را پیدا کن و به جنگ او پرداز □

حرکت از نظر درك ایدئولوژی شخصی است نه براساس وابستگی طبقاتی. یعنی خلاف حرف مارکس که اگر کسی در خانواده کارگری به‌وجود آمده کارگر و یا برعکس برژوا برژوا □

مسلمان متعهد بایستی موسی‌وار حرکت کند و فرعون زمان را پیدا کند و ریشه کن کند. همانطوری که می‌دانیم فرعون، موسی را بعنوان اخلاص‌گر و ساحر و هرچه توانست گفت و در زمان فعلی و فرعون زمان نیز کارهای بدتر را نیز انجام داد. در ضمن قرآن مشخصات فرعون‌ها را گفته تفرقه انداختنی‌ها و شعبه شعبه کردن مردم □

جامعه انسانی و حرکت همیشه هست و انسان برای اینکه بخواهد رسالت خود را به پایان برساند باید موانع را از سر راه بردارد چون استبداد فکری بوجود آورده‌اند □

ریشه‌ها و عوامل اصلی را برای ما بیان می‌کند و شواهد آن را نیز در طول تاریخ برای ما بیان کرده است که با انسان همراه بوده و هر موقع انسان دچار چنین شرایطی شود لذا آن عوامل نیز ایجاد می‌گردد و به همین دلیل مکتب توحید فقط با پیغمبر شروع نشد بلکه قبل از پیغمبر هم بوده است همچنانکه در قرآن آمده در زمان؟ طاغوت وجود داشته، در زمان ابراهیم نیز چنین بوده و در زمان پیامبران دیگر نیز این عوامل وجود داشته‌اند و در حرکتی که اسلام بیان می‌کند می‌گوید که انسان وقتی بخواهد رسالت خود را بیان کند و به خودآگاهی و؟ انسانی خود برسد باید متوجه باشد که دنیای ما دارای چنین حرکتی هست و شما بخشی از این حرکت هستید و تدبیر یعنی هدف. این حرکت این است که انسانی که خلیفه الله است باید حرکت کند و جامعه را تغییر دهد و پس از گذراندن این مراحل به این خودآگاهی خواهید رسید که اگر حرکت نداشته باشید مرده هستید و اگر حرکت انتزاعی را نداشته باشید نمی‌توانید حرکت کنید و به زمین می‌چسبید. همانطوری که قرآن می‌گوید: *أَنَا قَلْتُمْ فِي الْأَرْضِ*، آیا شما به زمین چسبیده‌اید؟ درست نقطه مقابل حرکت انتزاعی یعنی نیروی جاذبه به حدی است که بر نیروی دافعه پیروز است. برای نشان دادن حرکت باید بدانیم که انرژیست‌ها هم معتقدند که ماده وجود ندارد و حتی در فیزیک ماده عبارتست از تراکم انرژی، یعنی وقتی انرژی رو به جمع شده غلظت پیدا کرده است ماده درست شده است. در انسان هم تا وقتی انرژی بصورت متکثر هست مرده است و حرکتی ندارد و لذاست که انسان باید از منافع طبقاتی و خودخواهی خود دست بردارد تا بتواند حرکت انتزاعی خود را آغاز کند می‌بیند که بچه‌ای خندان در جعبه است و از فرعون می‌خواهد که او را نکشد و از او نگهداری می‌کنند و اینجاست که موسی در دامان خود فرعون بزرگ می‌گردد و در این جاست که خداوند چندین مسائل حیات را برای ما بیان می‌نماید و این یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های قرآن با ایدئولوژی‌های دیگر است. بدین طریق که ایدئولوژی‌های دیگر سعی می‌کنند اول بصورت علمی بیان کنند و بعداً در مرحله عملی قرار دهند ولی قرآن مسائل اساسی حرکت را در طول این اتفاقات و داستانها برای توده امی بزبان ساده شرح می‌دهد و نتایج علمی در این قصص بیان می‌شود و مسأله مهم در اینجا این است که وقتی می‌گوید موسی در دامن فرعون پرورش یافت یعنی ظلم ضد خود را در دامان خودش پرورش می‌دهد و هر چقدر ظلم قوی باشد معذک خداوند ضد آن را در خودش رشد می‌دهد. از نظر علمی در اینجا فرعون تز و موسی آنتی تز و نتیجه آزادی بخشی که بوسیله فرعون بوجود می‌آید سنتز خوانده می‌شود و همچنین است که حضرت ابراهیم در یک خانواده‌ای ظهور می‌کند که همه مشرک و بت‌پرست بودند یعنی اگر باز بخواهیم مسأله جمع ضدین را بشکافیم می‌بینیم که در یک خانواده‌ای که همه کافر و هیچ چیز را قبول ندارند ابراهیم موحد بیرون می‌آید و ضد نظامی که در آن متولد شده است شروع به جنگیدن می‌کند و مثال‌های دیگری نیز هست که همه نشان دهنده این است که چگونه در نظام کفر ضد آن بوجود می‌آید و با آن به جنگ برمی‌خیزد. موضوع مهم دیگری که برای ما مطرح می‌کند اینست که موسی در یک خانواده کفر و ظلم و در خانواده‌ای که حق مستضعف گرفته شد و هیچ اهمیت به مردم نمی‌دهد رشد کرده و درست عقاید خلاف آنها یعنی مخالف فرعون را پیدا می‌کند. اگرچه در خانواده‌ای کاخ نشین بزرگ می‌شود ولی عقایدش

کلبه‌نشین می‌شود و این یکی از تفاوت‌های مکتب اسلام است با ایدئولوژی مارکسیسم که می‌گوید کاخ نشین ایده کاخ‌نشین دارد و کلبه نشین به فکر کلبه نشین است و این به ما می‌فهماند که اگر کسی بخواهد انسان آزاده باشد هیچ لزومی ندارد که فکر کند در چه طبقه‌ای بدنیا آمده و یا در چه طبقه‌ای رشد کرده است. بهمن حجت و کاترین عدل دو نمونه بارز آن در جامعه خود، بودند که در خانواده‌هایی که مرکز ظلم و فساد بودند متولد شده و رشد کردند ولی درست علیه ظلم و جور خون خود را فدا کردند و اگر اصل جرج پلیستر قانون عام و جهان‌شمول هست همیشه و در همه جا بایستی صادق باشد و اینجاست که درست عکس آن جامع عمل بخود می‌گیرد □

موسی در دامان فرعون با همه امکانات فرعون بزرگ می‌شود و می‌بیند که فرعون مردم را طبقه طبقه کرده گروهی قبطی و گروهی عبری و بدست قبطی‌ها، عبری‌ها استثمار شده و به کثیف‌ترین کارها دست زده می‌شود و در اینجاست که اولین حرکت موسی شروع شد. قانون اول حرکت یعنی انتزاعی بودن (از جای کنده شدن) حرکت یعنی موسی با دیدن مسائلی در درون خود انگیزه‌ها را رشد می‌دهد و به‌موقع عمل نیز می‌گذارد و به فعل درمی‌آورد. حرکت تدافعی را شروع می‌کند و لذاست که در نزاعی که بین یکنفر قبطی و یکنفر عبری داشتند طرف عبری را می‌گیرد و قبطی را می‌کشد. ولی در برخورد دیگری که بین قبطی‌ها و عبری‌ها بود که موسی شرکت می‌کند. او را مطلع می‌کنند که فرعون آمده و دسیسه برای کشتن او دارد و اینجاست که او فرار کرده و برای آماده کردن خود به شهر عدین می‌رود و برای ۸ سال آنجا می‌ماند و به کار چوپانی مشغول شده ولی همیشه در تفکر این بود که چگونه حق مستضعف را از ظالم بگیرد تا آنجائیکه که آیه اِذْ نَادَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى نازل می‌گردد. یعنی درست موقعی که افکار موسی مغشوش و نمی‌داند از کجا و چگونه شروع کند ولی احساس مسئولیت می‌کند. در این موقع ندا می‌رسد اِذْ نَادَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. در این آیه موضوع مهمی که هست اینکه وقتی خداوند بخواهد خودش را مربوط به انسان نماید کلمه ربّ یعنی تربیت کننده را بکار می‌برد یعنی ما باید متوجه این باشیم، خداوند نه تنها خالق همه هستی است بلکه در مشیت اوست که همه چیز بسوی تکامل سیر می‌کنند. تربیت یعنی ارتقاء يك شيء از يك مرحله به مرحله بالاتر و خداوند رب هست بدین خاطر که دائماً همه اشیاء را از مرحله‌ای به مرحله بالاتر سوق می‌دهد و قوانین طبیعی است که همه چیز را بسوی تکامل سوق می‌دهد و قوانین طبیعی همه در دست خداست و نیز هر کجا خداوند بخواهد با ما در رابطه با وظایف خودمان صحبت کند کلمه ربّ را بکار می‌برد و در اینجا نیز خطاب به موسی است که بهتر شدن تو بدین طریق است که مراحل حرکت را طی کنی تا بسوی تکامل سوق نمائی. برای اینکه مفهوم طغیان کردن فرعون را متوجه شویم باید مراجعه کنیم به سوره قصص، طسم، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ مِنْ نَبَاِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. در آنجا می‌گوید: در قرآن نشانه‌ها و آیاتی هستند از يك كتاب بسیار آشکار. ما بر تو می‌خوانیم ای پیغمبر (و به روایت دیگر ای انسانها) از خبر موسی و فرعون به واقعیت و حقیقت آنچه که بود بجای کسانی که می‌خواهند درس بگیرند و در اینجا قرآن مسیر حرکت تاریخ را بیان می‌کند. اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلِي فِي الْاَرْضِ. بدرستی که فرعون سرپیچی و گردنکشی کرده و روی زمین علامت سرکشی او در آیه بعدی بیان می‌شود. اینچنین که می‌گوید: وَجَعَلَ اٰهْلَهَا شِيْعًا يَعْنِي مَرْدَمَ زَمِيْنٍ رَا بَه دُو گِرُوَه تَفْسِيْم كِرْدَه اَسْت وَ اِخْتِلَاف بِيْن اَنهَآ اِنْدَاخْتَه اَسْت (قانون عام) يَسْتَضْعَفُ يَسْتَضْعَفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ. گروهی از آنها را مستضعف کرده يُدَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ. پسران آنها را کشته و زنانشان را باقی می‌گذارد. اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ. یعنی بدرستی که فرعون از فسادکنندگان است. در اینجا فرعون نماینده‌ای برای فساد در جامعه است و برای ما روشن می‌سازد که نقش فساد در جامعه چیست و چگونه است. وَتُرِيْدُ اَنْ تَمُنَّ عَلٰى الَّذِيْنَ اسْتَضَعُّوْا فِي الْاَرْضِ ، بدرستی که ما اراده

کرده‌ایم که سنت گذارده بر کسانی که ضعیف شده‌اند در زمین و آنها را پیشوا قرار بدهیم و این موقعی گفته می‌شود که فرعون در اوج قدرت و ظلم رسیده و *وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* و آنها را صاحب و وارث همه نعمتهای خدا خواهیم کرد. *وَتُمْكِنُ لَهُمُ فِي الْأَرْضِ* و آنها را در زمین بطور محکم و استوار قرار می‌دهیم استقراری بادوام. *وَأُتْرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا*، و به فرعون و هامان و همه ارتش ایشان نشان بدهیم که از آن چیزی که از آن می‌ترسیدند و فرار می‌کردند و به آنها نشان بدهیم چطور مستضعفانی ما را در دست می‌گیرند. *فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا*. ما این کار را کردیم تا کسانی که؟ مردم این موسی را بردارند تا بعداً برای آنها دشمنی بشود و باعث بدبختی آنها نیز شود. *إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا فَاسِقِينَ*. بدرستی که فرعون و هامان و لشکریانشان همه جزء خرابکاران و فاسقین هستند و این ادامه دارد تا آیه ۳۸ که می‌گوید: *وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي*. یعنی ای کسانی که اطراف من هستید و ای درباریان و این سران قوم من هیچ موقع غیر از خود خدائی برای شما به رسمیت نمی‌شناسم و از موسی درخواست کرده‌ام که بیاید در بین مردم حرفهایش را بزند. *وَإِنِّي لَأُدْنُهُ مِنَ الْفَاسِقِينَ*، من گمان می‌کنم که او از فسادکاران است □

در آیه ۴۳ سوره طه باز داستان موسی را شروع می‌کند: *أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى*. *فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى*، پس گفته شد به موسی که برو به طرف فرعون و کار خود را با آرامی شروع کن. *قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ*، حضرت موسی می‌گوید: خداوندا من از فرعون می‌ترسم. چون او از هر نظر قوی است و ممکن است طغیان کند. *قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى*، گفت: نترس و برو چون همه موجودات پشتیبان تو هستند. موسی در این موقع حرکت کرده و مشخصات خداوند را برای مردم تشریح می‌کند. *الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا* و ادامه می‌دهد تا آیه ۵۶ *وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى*، ما همه شواهد و آیات را به فرعون نشان دادیم ولی او در جواب همه را تکذیب و از پذیرش آنها خودداری نمود. *قَالَ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى*، گفت: ای موسی تو تصمیم داری با این کارها و سحرآمیزی‌های عوام فریبانه خود ما را از سر زمین خودمان بیرون برانی *فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا*، بین خودت و ما وقتی قرار بده تا در بین عام بحث کنیم. *لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى*، که نه تو تخلف بورزی و نه ما. *قَالَ مَوْعِدِكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى*، پس موسی ترسید و گفت: موعد در فلان جا و روز عید و همه مردم را نیز جمع خواهیم کرد. سپس همه را جمع کردند. *قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا*. موسی گفت: چرا شما خدا را دروغ به حساب می‌آوری. *فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمُ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى*، اختلاف بین آنها روی داد و خواستند بطور پنهان مصاحبه کنند. *قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرٌ أَوْ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا*، ؟ مردم گفتند که این دو آمدند که با سحر و جادو سرزمین شما را بگیرند و همه تأسیسات ما را از بین ببرند □

با مقدماتی که گفته شد موسی حرکت می‌کند بسوی فرعون: *فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزَكَّى وَ أَنْتَ .. ان؟* موسی به فرعون گفت: که می‌خواهی دست از این کارها برداشته و به راه راست هدایت شوی و همیشه پروردگار خود را در نظر داشته باشی. *فَأَرَاهُ الْخَالِقَ؟* *فَأَرَاهُ الْإِيْتِ الْكُبْرِي*، پس موسی آن آیه و نشانه بزرگ را به فرعون نشان داد و در این موقع است که *يَا وَيْلَكَ* واقعیت عینی خارجی که قبلاً رشد کرده بود و در ذهن هیچیک آنها نبود بوسیله موسی به فرعون نشان داده شد و آن عصائی بود که وقتی موسی رها کرد بصورت اژدهائی درآمد و تمام مارهای مصنوعی که بوسیله ساحران فرعون بوجود آمده بودند را بلعید. *فَكَذَّبَ وَ عَصَى*، در این موقع بود که فرعون موضع‌گیری کرد، یعنی پس از دیدن این واقعاً آن را تکذیب نمود. *گرددنکشی کرد. ثُمَّ أَقْبَلَ يَسْعَى*، سپس فرعون همه اطرافیان را جمع کرد. سعی مقاوم و مداومی را آغاز کردند. *وَ حَشَرَ فَنَادَى*، و همه را جمع کردند و نداد دادند و اعلام نمود که. *أَنَا رَبُّكُمْ*

الأعلى، من پروردگار واحد و پرورش دهنده شما هستیم. در اینجا می‌بینیم که قوانین عام حرکت یکی یکی جامه عمل بخود می‌گیرد. یعنی ابتدا با نرمی شروع شد و پس از آن مرحله دوم حرکت شروع می‌شود □

؟ الآخره و الأولى، پس خداوند او را به يك عذاب دردناك هميشگی مبتلا کرد و يا بعبارت ديگر يك عذاب قبل از حرکت و عذاب بعد از حرکت، يعني پس از تكذيب معجزه فرعون عذابي دردناك بر او فرود آمد. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى**، بدرستي كه در اين ميان حرکت موسي عليه فرعون درسي است براي كسي كه بخواد خود را براي يك حرکت عليه ظلم شروع كند. در چند آيه گذشته نيز به انواع حرکت گوشزد شد كه يك حرکت چگونه آغاز شده و انواع حرکت چيست و چه هفتي را دنبال مي‌كند و چه مراد حالي را بايد طي كند تا به اين هدف برسد. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى**، و هر كسي كه ؟ داشته باشد خدا خالق و رب است يعني هر ربي خالق نمي‌شود. ابداع يعني بوجود آوردن چيزي كه وجود ندارد. خلق باز يعني چيزي را از يك چيزي ديگر بوجود آوردن. مثلاً خدا انسان را از خاك بوجود آورده است. رب يكي از اسماء خداست يعني عملي كه خدا انجام مي‌دهد تربيت كردن انسان نيز هست □

هدف موسي در اين جنگ آزاد كردن قوم عبري از قبلي بود و رساندن به يك سرزمين مرفه و سپس شروع به تربيت آنها كند □

مفسد كسي است كه فساد كند □

مزاحم حرکت موسي كي بود

انتزاعي حرکت در خودش بود جايي كه متحرك در حرکت غرق مي‌شود. حرکت شناوري موسي از آنجا كه مردم را بسپح و متشكل كرد و با فرعون جنگيد شروع شدو السابقات سبقا، مرحله سوم موسي آزاد كردن عبريها بود كه صورت گرفت □

انسان بعنوان بخشي از هستي حرکت انسان بایستی مطابق با همان قوانین باشد که کل هستي و جهان نیز می‌باشد و همان‌گونه که همه موجودات برای حرکت خود هدف و مقصدي دارند حرکت انسان هم لاجرم بایستی دارای همین اهداف باشد در ضمن حرکت انسان نیز باید مراحل حالي را طي كند تا به هدف خود برسد. در ۴ آیه اول الزام حرکت را بيان نمود و پس از آن رسالت انسان را در لفافه جنگ بين موسي و فرعون شرح مي‌دهد و در ذهن، ميخواهد اين پديده را بوجود بياورد كه اي انسان رسالت تو جداي از حرکت پيوسته تاريخي نيست و تو اگر بخواهي به رسالت خود عمل كني بایستی حرکت کن و اگر بخواهي حرکت كني باید مراحل حالي حرکت را طي نمائي و اين حرکتني كه اسلام انسان را بدان دعوت مي‌نماید نه هر حرکتني است بلکه نزاع بين حق و باطل است و از انسان مي‌خواهد كه موضع خود را در برابر اين حرکت مشخص كرد و بندها و وابستگيهاي خود را نسبت به امور دنيوي ببرد و به حرکت بپيوندد يعني حرکت انتزاعي را آغاز كند از آيه ۱۵ تا ۲۶ شرح روابط بطور تاريخي در نزاع بين موسي و فرعون را براي ما بيان مي‌كند و از آيه ۲۷ وارد بحث ديگري شده و از انسان خواهد كه بگويد متعلق به چه جهاني است و در چه مرحله‌اي از حرکت تاريخي قرار گرفته است و كه هست □ □

ءَاَنتُمْ اَشْدُّ خَلْقًا اَمِ السَّمَاءِ، آيا خلقت شما مشكلتر و عظيمتر است و يا خلقت آسمانها و زمين و اينكه قرآن در اينجا صحبت از آسمانها شروع مي‌كند و انسان را به ميليونها سال عقب مي‌برد بخاطر اينكه انسان وقتي در خود فكر مي‌كند احساس كبر و تكبر مي‌كند ولي وقتي به مسير تكاملي تاريخ و خلقت آسمانها و ؟ تفكر كند خواهد فهميد كه خلقت آنها مشكلتر از خلقت خود انسان بوده است. البته قرآن

برخلاف مکاتب دیگر برای انسان طبیعتی قائل است و براساس آن طبیعت است که انسان و این طبیعت باعث می‌شود که انسان خوداندیش باشد و این خوداندیشی است که احساس بزرگبینی بوجود می‌آورد. وقتی انسان خود را در برابر کل هستی و کره زمین قرار می‌دهد خود را مانند ارزنی می‌بیند در برابر همه دنیا از لحاظ ارزش و اگر انسان این تفکر را نداشته باشد ناچار طغیان می‌کند و منشأ این طغیان و خودبینی جهل است و عدم دانش نسبت به همه هستی و این خودخواهی تا جایی ادامه پیدا می‌کند که می‌گوید: **أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**. یعنی به بقیه انسانها می‌گوید که پروردگار آنان می‌باشد. (کیهان ۲۳ آذر ۵۴ دوره سپاس کذائی ملك الملك ایران □)

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ، آیا خلقت شما مشکلتر و عظیم‌تر است یا آسمانها. ؟ بنا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا آسمانی آغاز شد که گسترش و اوج داده شد این محور اصلی شروع به گسترش پیدا کردن شد. فَسَبَّاحًا و پس از آن که اقطار گسترش و بعداً آراسته شد و بعد صورت مناسب به خود گرفت. جرج پالوف معتقد است که زمین و آسمانها يك ماده اصلی در اول بوده و این ماده اصلی از ذرات نوترون و پروتون و الکترون تشکیل می‌شدند و اگر يك رشته توالی زمین اگر بعقب برگردیم و کیفیت گسترش حرکت زمین را بصورت قهقرا در نظر بگیریم ناچار به این نتیجه می‌رسیم از زمانهای دور پیش از آنکه کهکشانها و ستارگان هم چگالی و هم درجه حرارت گاز ابتدائی که جهان را بوجود آورده است بایستی به اندازه زیاد بوده باشد تنها بر اثر گسترش بوده است که چگالی و درجه حرارت تا آن حد پایین آمده تشکیل اجزاء مختلف و جدا از هم را داده است یعنی اول ماده اولیه بوده و بعد از آن رَفَع و شروع به گسترش پیدا کردن کرد. برای اینکه بدانیم چه کهکشانهایی در کرات وجود دارد به چند نمونه آمار مراجعت می‌کنیم. در يك فضای عدسی شکل ۴۰ میلیون با يك سلسله محاسبات گفته ستاره منظومه کهکشانی قرار گرفته است. قطر این و این فضای عدسی شکل برابر یکصد سال و ضخامت آن برابر با ده هزار سال و فاصله این ابعاد عدسی را بشر توانسته قطر آن ۶۰۰ هزار سال نوری است منظومه شمسی، که در هر قسمت محیطی عدسی واقع است تا مرکز عدسی ۳۰ هزار سال نوری فاصله دارد □

بعد ایجاد هماهنگی و ارتباط و کشش و نیروی جاذبه بوجود آمد و در ابعاد زمانی ما حدود ۲ میلیون سال و در فاصله زمانی خدا که بی‌نهایت است فقط لحظه‌ای بیش نیست و از نظر انسان ۲ میلیون سال طول می‌کشد تا فواصل سیارات دوبرابر گردد. یعنی ۲ میلیون سال قبل فاصله آنها نصف حالا بود و تقریباً بهم چسبیده بوده‌اند مثال بادکنکی است که باد دارد. از مجموعه اینها نتیجه می‌گیریم که نظم و هماهنگی مخصوصی در سیارات وجود دارد که همه اینها را قرآن در يك کلمه فَسَوَّى خلاصه می‌کند. منظومه شمسی ما کلاً بسویی معین با سرعت ۱۵ کیلومتر در ثانیه حرکت می‌کند منظومه دیگری که بنام ؟ نام دارد و ۷۲۵ هزار سال نوری از ما فاصله دارد در هر ثانیه ۱۹۰ کیلومتر حرکت دارد. در منظومه شمسی دیگری که ۲۲۸ میلیون سال نوری با ما فاصله دارد ۴ کیلومتر در ثانیه حرکت دارد و تمام این محاسبات دقیق و حرکات بدون تغییر خواهد بود. چون اگر بخواد جز این باشد همه نظم بهم خواهد خورد و همه روی مدار اصلی بسوی تکامل خود در حرکتند. فَسَوَّىها یعنی کل چیزهایی که وجود دارند بصورت نظم و وضع معین شخص در حرکتند وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا، های ؟ برمی‌گردد به زمین که تاریکی‌های شب را به روشنی روز تبدیل می‌کند بعبارت دیگر کل عالم در ابتدا در يك وضع تاریک و روشن بوده است و خارج شد و بیرون آمد نور تابنده‌ای که قبلاً در آنجا وجود داشته علوم جدید درباره ایجاد خورشید و نور چنین نظر می‌دهد که تطابق نظریه هر ستاره در آغاز زندگی خود بصورت قول‌آسازي خود گازی رقیق و سردی بوده است که از مخلوطی از عناصر مختلف تشکیل شده است و جاذبه ثقلی بین آن سبب می‌شود که رفته رفته منقبض شود و درجه حرارت مرکزی بالا می‌رود و به

دلیل تبادلات درونی بین پرتونها و نوترنها انقباض پیدا شد و درجه حرارت بالا می‌رود. وقتی حرارت مرکزی به ۱ میلیون برسد نخستین فعل و انفعالات از درون آن ستاره و یا مجموعه گاز آزاد می‌شود و آزاد شدن انرژی اتمی از انقباض بیشتر کره جلوگیری می‌کند و بعلت بالا رفتن حرارت مرکزی انفجارات رخ داده و انفجارات اتمی است که روشنایی را بوجود می‌آورد. در آیه دیگری در سوره فصلت درباره آسمانها می‌گوید: *ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ وَخَاوِنَةٌ حَمِيْمَةٌ خَلَقَتْهَا سَبْعَ سَمَوٰتٍ مَّوَدَّعَاتٍ لِّمَن يَّرٰى اٰیٰتِنَا اَنَّا نَسُوخُ حَمِيْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا* (سوره انبیاء اولم یر الذین کفرُوا اَنَّ السَّمَاوٰتِ وَالْاَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا ، ایا آن کسانی که کفر ورزیدند به آسمان نگاه نمی‌کنند که بهم پیوسته و چسبیده بودند فَفَتَقْنَاهُمْ، پس ما آنها را از هم شکافتیم و از هم جدا کردیم وَأَغْطٰشَ لَیْلِهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ، بیان می‌کند انفجارات درونی و حرارت درونی باعث پیدایش نور بشود و پراکنده و با پیدایش ستارگان جدید زمین و ماه و غیره و شب و روز بوجود می‌آید. داستان تکاملی جهان در جای دیگر اینطور شرح داده می‌شود از فضائی شروع می‌شود که از موادی یکنواخت که دارای ماده‌ای یکنواخت است پر شده در این ماده مجموعه عمل تبدیل هسته‌های عناصر به یکدیگر به همان آسانی صورت می‌گیرد که تخم مرغ در آب جوش می‌پزد □ □

تحت تأثیر این گاز فشرده جهان آغاز به گسترش می‌کند. در طول این مدت انبساط جهان و درجه حرارت بطور کلی در حال تنازل است و در مرحله معینی از این گسترش گاز پیوسته تولیدی پیدا کرد و بصورت ابرهای پاره پاره بزرگ درآمد و بصورت ستارگان اکنون تبدیل شد و در آن مرحله ستارگان خیلی بزرگتر از حالت فعلیشان بودند ولی درجه حرارت آنها را بالا برده و ؟ ستارگان سبب آن شد که منظومه‌ها و یا سیاره‌های متعدد بوجود آید و این موقع بود که کره زمین بوجود آمد وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحَاہَا، یعنی پس از مراحل گذشته بود که زمین بوجود آمد دَهِیَا به دو معنی گرفته شده است: یکی بزرگ کردن و پراکنده کردن و دیگری دَهِیَا یعنی پرتاب کردن چیزی سنگین. اگر بمعنای دَهِیَا بگیریم یعنی نخستین خلقت زمین بصورت پرتاب شدن از مرکز وابسته خودش بوده است و زمین از کره خورشید جدا شده و با سرعت زیادی پرتاب شده است و اگر بمعنی دَهِیَا بگیریم یعنی اینکه بعد از اینکه کره زمین از خورشید جدا شد سرد شد. یعنی مراحلی را گذراند تا بدینجا رسید و این است که می‌گویند روز دَهِیَا الارض نماز بخوانید. والارض تعدد ذلک دَهِیَا. زمین پس از گذراندن این مراحل یعنی جدا شدن و پرتاب شدن سپس گسترش پیدا کرده است و پس از این مراحل می‌گوید *اَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَمَرَءَاہَا، خَارِجًا سَابِغًا لِّمَن یَّرٰى اٰیٰتِنَا اَنَّا نَسُوخُ حَمِيْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا فَاٰتٰنَا رٰسْمًا* (سوره انبیاء اولم یر الذین کفرُوا اَنَّ السَّمَاوٰتِ وَالْاَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا ، ایا آن کسانی که کفر ورزیدند به آسمان نگاه نمی‌کنند که بهم پیوسته و چسبیده بودند فَفَتَقْنَاهُمْ، پس ما آنها را از هم شکافتیم و از هم جدا کردیم وَأَغْطٰشَ لَیْلِهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ، بیان می‌کند انفجارات درونی و حرارت درونی باعث پیدایش نور بشود و پراکنده و با پیدایش ستارگان جدید زمین و ماه و غیره و شب و روز بوجود می‌آید. داستان تکاملی جهان در جای دیگر اینطور شرح داده می‌شود از فضائی شروع می‌شود که از موادی یکنواخت که دارای ماده‌ای یکنواخت است پر شده در این ماده مجموعه عمل تبدیل هسته‌های عناصر به یکدیگر به همان آسانی صورت می‌گیرد که تخم مرغ در آب جوش می‌پزد □ □

آتش‌نشان رخ داده و خاموش شده و دوباره تکرار شده و بالاخره دوره هفتم. پس می‌بینیم از آیه ۷ تا ۳۳ خداوند ؟ پی ببریم همه را شرح داده اول رابطه انسان با جهان از لحاظ اهمیت و هم از نظر تاریخی ما را متوجه تاریخ و دورانهای گذشته می‌کند تا انسان بدین مرحله رسیده است که اهمیت وجود کل هستی و

چه رابطه‌ای با دنیا دارید. اهمیت خلقت انسان نسبت به کل هستی بی‌مقدار است همانطوری که دیدیم در آیه ۲۷ می‌گوید: *ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ* ، آیا خلقت شما؟ بوده یا آسمانها که خداوند بنا کرد و آن را؟ بصورت رفع سمک و سوئها مرتب و منظم شده و پس از آن انقباضات و انبساطات بوجود آورد و بعلت این‌ها روشنی و تاریکی مطرح شده و بوسیله نیروهای جاذبه تاریکی و پس انقباضی و انفجارات اتمی بوجود آمده و نور درونی بوجود می‌آید و بر اثر رشد تکاملی پدیده‌ها ظاهر می‌شود و الارض دهیها و پس از اینهاست که زمین پرتاب می‌شود و پس از بوجود آمدن زمین چون عناصر اولیه وجود دارد آب و سپس گیاهان و؟ بوجود می‌آیند و بعد از این مجموعه بحثی بود راجع به ۷ خلقت آسمانها و زمین؟ را بیان می‌کند اگر چه خارج از درک انسان است □

وإِذَا جَاءتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى. يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى. وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى. وقتیکه آن واقعه بزرگ رخ می‌دهد نامه (نوعی از حوادث که وقتی اتفاق می‌افتد هر چیز دیگر فراموش شده و همه؟ متوجه آن اتفاق خواهد شد) وقتی آن واقعه عظیم آمد انسان همه چیز را فراموش خواهد کرد و این واقعه حتمی خواهد بود و عبارت دیگر همانطوری که گفتیم این هدف نهایی حرکت است و باز به عبارت دیگر این هدف حرکتی است که درباره آن بحث کردیم هم اینکه ماده حرکت دارد و هدف باید داشته باشد. حرکت کلی جهان نیز باید هدف و مقصد داشته باشد و قرآن نیز می‌گوید که مرحله نهایی حرکت جهان؟ هست یعنی آن روزی که اتفاقی عظیم خواهد افتاد *يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى*، مرحله‌ای از زمان که انسان بطور؟ و واضح آشکار می‌شود از حاصل سعی و عمل و کوشش خودش و آنچه؟ و خود عمل کرد آگاه می‌شود و روزی که انسان برگشت به درون خود دست‌آورد خود را می‌بیند و این برگشت به؟ برای هر انسانی بطور روزمره تجربه می‌شود و آن خواب و رویا است و اینکه حاصل؟ آگاهانه خود انسان را بر انسان غائب ولی در خواب مشاهده می‌شود و این خواب سلسله‌ای از تجارب نتایج اعمال انسان و این خواب از نظر روان؟ تا به خود انسان نگهداشته شده و در خواب دیده می‌شود و روزی که قرآن از آن صحبت می‌کند روزی که همه پرده‌ها برداشته شده و انسان از کلیه عملکرد خود آگاه خواهد داد و نتایج آن روی خود شخص و جامعه و *بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى* □

برزت یعنی آشکار می‌شود یعنی آتش جحیم بصورت؟ ظاهر خواهد شد برای کسی که آن را ببیند □

فَاتَا مَنْ طَغَى یعنی آن گره خاص که جهنم را خواهد دید کسی است که طغیان کرده است و مسأله دوم پنی بازگشت که باید بصورت؟ و عملی در زندگی صورت می‌گیرد و باید بدانیم که در زندگی انسان مرگ وجود ندارد بلکه مرگ تغییر کیفی زندگی از نوعی به نوع دیگر هست و زندگی انسان ادامه دارد و نیز همانطوری که وضعیت فعلی نتایج کار، نتیجه عملکرد ماست و خود ما هستیم که تعیین کننده سرنوشت خود هستیم نتایج آن بزودی بخود ما برنمی‌گردد بلکه در آینده‌ای دور خواهد بود. لذا وضع بازتاب ما همینطور ادامه خواهد داشت. قانون فیت یک که قبلاً از آن صحبت کرد و به معنی برگشت خوراک و غذاست و این قانون فیت یک قانونی است که تمام فعل و انفعالات را در سرتاسر بدن ما کنترل می‌کند من باب مثال اگر غده‌ای از بدن ترشح کند غده‌ای دیگر شریک شده و این غده، غده دیگری را ترشح می‌نماید که غده سوم برمی‌گیرد. غده اول را کنترل می‌کند و این عمل را فیت یک یعنی عمل غده خود غده را کنترل می‌کند. قرآن نیز می‌خواهد بگوید همه اعمال ما دارای آثار و نتایجی است که بعضی‌ها؟ و بعضی زود؟ و در همین دنیا است و *بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى*. یعنی آتش و جهنم ظاهر می‌شود برای کسی که اهل جهنم است. *فَاتَا مَنْ طَغَى*. یعنی پس بجای کسی که طغیان کرد و اوست اهل جهنم و طاغوت جوامع بشری را بصورت جهنمی تبدیل کرد که خود او جهنمی است. *هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ هَبَّ الِي فِرْعَوْنَ.*

آیا داستان موسی را شنیدی پس حرکت کن بسوی فرعون و حاصل عمل و طغیان طاغی که همه اصول را زیر پای گذارده آن نظامی که بر پایه عدل یعنی هر چیزی بجای خود؟ قرار داده است را با ایجاد ظلم و استبداد و با گرفتن اختیار فکر از انسان جوامع بشری را بصورت جهنمی تبدیل کرده است و سزای او نیز جهنم است. موضوع مهم در اینجا اینکه اسلام مسائلی را بصورت زیربنائی تعریف می‌کند. مثلاً مسأله استثمار را در زمانهای مختلف و؟ مختلف شرح می‌دهد. بطور زیربنا چون می‌دانیم بعد از سرمایه داری باز استثمار وجود دارد در شوروی نیز هنوز استثمار هست تنها مکانیزم آن فرق کرده و لذاست که قرآن استثمار را در زمان خاصی از تاریخ بشر شرح نمی‌دهد بلکه اساسی‌ترین عنصر که در زندگی انسانها وجود دارد را بحث می‌کند که استثمار در هر زمان و هر مکان انعکاس و بازتاب همان عنصر اصلی است. همانطوری که در مورد تکاثر صحبت شد تکاثر در بعضی مردم هست و ممکن است این تکاثر از هر گروهی باشد و این خاصیت انسان است. پس کثرت‌طلبی زیربنا است. به این زیربنا در هر زمان و مکانی ممکن است فرق داشته باشد و مراحل مختلف دارد در جامعه فئودالی به یک طریق و در سرمایه‌داری بطرز دیگر و در روسیه شوروی بصورت قدرت‌طلبی دولت درآمده است و معلولی از اعمال شکست و اثر الحیوه الدنیا یعنی این طغیان خود آثار و معلول علت دیگری نیز می‌باشد ایثار یعنی بین عبد چیز یک چیز را جدا کرده و ترجیح دادن و ایثار در اینجا یعنی انتخاب را؟ طاغی از بین همه انگیزه‌ها فقط حیات دنیا یعنی چون قدرت اختیار و تفکر را دارد سعی می‌کند همیشه نتایج زودرسی کارها را انتخاب کرد و اینها کسانی هستند که قدرت فکر و اندیشه‌شان تکامل پیدا نکرده است و لذاست که در جوامع استبدادی مردم نتایج دیررسی را نمی‌توان دید.؟ *مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ* یعنی طاغوت انسان را از روشنی؟ ایمان به تاریکی و گمراهی می‌کشد و لذاست که باز قرآن می‌گوید *وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ* یعنی از این طاغوت اجتناب و دوری اختیار کنید پس بطور کلی فلسفه و استراتژی کلی است که انسان نباید به دنبال نتایج زودرس بوده بلکه منتظر نتایج؟ باشد. البته نتایج زودرسی نیز هست که در رابطه با نتایج دیررس به ما می‌رسد چون باز ما می‌خوانیم *رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً*، یعنی خدایا هم نتایج دنیا را به ما اعطا نما و نیز نتایج دیررس و آخرت را. پس طاغی کسی است که در *طَائِفَةُ الْكُبْرَى* یعنی نهایت انسانی بجائی می‌رسد که حرکت ناگهانی و کیفی خواهد آمد و؟ روزی است که هراسان حاصل کوشش و سعی خود را خواهد دید و طاغی نیز آثار زندگی و دنیایی خود را خواهد دید و همانطوری که گفتیم هر حرکتی غایت و نهایی دارد و نهایت حرکت طاغی جهنم است *وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ...* و اما کسی که نگران از موضع مقام پروردگارش ترس دارد یعنی کسی که از این قوانین و سلسله مراتب آگاهی پیدا کرده است و حرکت تکاملی جهان را شناخته و درک کند *وَنَهَى النَّفْسَ* پس خود را از هر نظر کنترل می‌کند یعنی نیروئی در او ایجاد می‌شود که همیشه بنفع خلق و مخالف هوی و هوس خود قدم برمی‌دارد و این کار باید نتیجه عینی و عملی داشته باشد و نتایج کارش بهشت یعنی بهشتی که بوسیله اعمال خودش هست خواهد رسید. *يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ*، ای پیغمبر از تو سوال می‌کنند *أَيَّانَ مَرْسَاهَا*، یعنی وقت چه موقع خواهد بود و در اینجا دو سوال می‌شود ولی این ساعت شهر چه موقع و دوم لنگرگاه و مکان وقوع آن کجا است و کل کائنات که حرکت کل سبحی دارد غایت و نهایتش کجا و کی خواهد بود □

آیه ۴۳- *فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا*، یعنی ای پیغمبر مقصود تو از این سوال چیست؟

آیه ۴۴- *إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا*، یعنی پایان و انتهای آنها همه بسوی خالق و پروردگار است و زمان آن پیش خدا نیز هست □

آیه ۴۵- إِنْمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَحْشَاهَا ، و تو فقط موظف هستی که مردم را هشدار و آگاهی بدهی و این وظیفه و نقش يك انسان خودآگاه و روشنفکر نیز هست □

کسی که این آگاهی را پیدا کرده ؟ درك کرد و بیدار می‌شود حالت □

آیه ۴۶- كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَزُورُهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ، مثل اینکه آن روز را می‌بیند که تمام دنیا برای آنها ثانیه‌ای بیش نبوده است و این نجوایی است روزمره برای هر فرد انسان و در اینجا خدای می‌گوید که روزی که موعود است و انسان خواهد دید خیال می‌کند که همه لحظه‌ای بیش نبوده و گذشته □

پس بطور کلی سوره النازعات رسالت انسان را شرح می‌دهد انسان چه رسالتی دارد و آگاهانه باید حرکت کند و در این برخورد دو نوع کشش یکی بطرف نتایج زودرس و دیگری بطرف نتایج دیررس وجود دارد منافع مالی و طبقاتی و نژادی ممکن است انسان را به انگیزه‌های زودرس نزول دهد در حالیکه قرآن به ما می‌گوید که در برابر همین منافع مالی و زودرس انگیزه‌های دوررسی نیز وجود دارد که خیر و برکت و ربوبیت و تربیت و تغییرات و تکامل انسانی و عملکرد بسوی اوست □

در النازعات نیز تکامل موجودات تشریح شد (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ) که تشریح می‌کند پیدایش بقیه کرات و موجودات □

طاغی دید وسیع ندارد منظور اینکه نمی‌تواند پایان کار خود یعنی ؟ نماید همچنانکه امپریالیسم انگلیس هیچوقت نتوانست زمان فعلی خود را پیش‌بینی نماید و معتقد بود که خورشید بلکه انگلیس هرگز غروب نخواهد کرد در صورتیکه درست عکس آن بوقوع پیوست و نیز هم ؟ آمریکا نتوانست شکست ؟ را پیش‌بینی نماید □

□

معنا و الفاظ در قرآن و رسول‌الله

همایش انجمن اسلامی مهندسين

۲ مرداد ۱۳۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ

هُوَ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

- الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ

أَلْيَسَ لَكُمْ آيَاتُ عَمَلَاءِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (الملك او ۲)

در بهمن‌ماه گذشته، آقای دکتر سروش در مصاحبه‌ای با رادیو هلند پیرامون "وحی اسلامی" به توضیح چهارنظر پرداختند:

۱- وحی همان الهام و تجربه شاعران و عارفان است. هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند؛ " در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از شعر می‌فهمیم. وحی بالاترین درجه شعر است "

" شاعر احساس می‌کند، که منبعی خارجی به او الهام می‌کند و چیزی دریافت کرده است"

" شاعری درست مانند وحی، یک استعداد و قریحه است"

۲- پیامبر آفریننده و تولید کننده قرآن است. وحی انتقال مفاهیم به پیامبر است. اما الفاظ از پیامبر است.

۳- قرآن یک محصول بشری و بالقوه خطاپذیر است.

دکتر سروش، سپس در مصاحبه‌ای با روزنامه کارگزاران (اسفند ۸۶) در تکمیل یا توضیح و توجیه بیشتر نظر خود، می‌نویسد:

"اولیاء خدا چنان به خدا نزدیک و در او فانی بوده‌اند که کلامشان عین کلام خدا و امر ونهی‌شان و حب و بغضشان عین امر ونهی و حب و بغض الهی است"

"پیامبر چنان رنگ و صفت الهی گرفته بود و واسطه‌ها (حتی جبرئیل) چنان از میان او برخاسته بود که هر چه می‌گفت هم کلام انسانی او بود و هم کلام وحیانی خدا و این دو از هم جدا نبودند"

ایشان سپس نتیجه می‌گیرد که: "قرآن میوه شجره طیبه شخصیت محمد(ص) بود که به اذن خدا ثمر بخشی می‌کرد و این عین نزول وحی و تصرف الهی است"

و در نهایت این‌که:

- "معنای بی‌صورت (وحی) از خدا و صورت از محمد است."

- "دم از خدا و نی از محمد(ص)"

- "آب از خدا و کوزه از محمد (ص)"

- "خدایی که بحر وجود خود را در کوزه کوچک شخصی بنام محمد بن عبدالله می‌ریزد لذا همه چیز یکسره محمدی می‌شود!"

این نظر که الفاظ قرآن از محمد(ص) است، یک کشف یا سخن تازه‌ای نیست. برخی از علمای اسلامی نیز چنین ادعایی را مطرح کرده‌اند که رامیار در تاریخ قرآن خود از آنها نام برده است. (۱)

در میان متفکرین جدید نیز کسانی نظیر سید احمدخان هندی، نصر حامد ابوزید، محمد ارغون و حسن حنفی نظرات مشابهی را ابراز داشته‌اند. به عنوان نمونه شاهولی‌الله دهلوی گفته است: "قرآن فقط مضامین و معانی آن به قلب پیغمبر نازل شده و بعد خودش آن‌ها را در" مقام تعلیم و تفهیم عباد، چون زبانش عربی بود، بدین عبارات و الفاظ بیان فرموده است"

آنچه دکتر سروش به عنوان پژوهشگر و متفکر برجسته اسلامی بیان کرده است، صرفاً يك نظر و ادعاست. درستي و يا نادرستي اين نظريات و نقد آنها را در چهاربخش، به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بخش اول - آیا الفاظ قرآن از محمد(ص) است؟

برای پاسخ به این پرسش ما قبل از هر نوع نظریه‌پردازی و گمانه‌زنی لاجرم باید به دمرجع و ماخذ یعنی خود محمد(ص) و قرآن کریم رجوع کنیم.

در این رویداد دو رکن اساسی می‌شناسیم: اول، شخص حقیقی- تاریخی بنام محمد بن عبدالله و دوم يك اثر پایدار و باقیمانده بنام قرآن. قبل از هر نوع گمانه زنی و نظریه پردازی باید به‌بینیم خود پیامبر درباره گفتارهای خود و بخصوص درباره قرآن چه گفته است.

الف- قرآن و رسول خدا

همه دانشمندان جهان، پژوهشگران و مورخین اذعان دارند که مردی در صحنه روزگار ظاهر شد و گفت که "رسول الله است" قرآن را بر مردم خواند و مردم آنرا پسندیدند، باور کردند، براه افتادند و جامعه جدیدی بنا نهادند، حرکتی بوجود آمد که فرهنگ ساز و تمدن ساز شد. این يك رویداد بزرگ در تاریخ بشر است. ما، چه مومن به دین باشیم یا نباشیم، می‌توانیم به عنوان يك مشاهده‌گر، این رویداد را با نگاه پدیدار شناختی - فنومنولوژیکی- بررسی کنیم.

از رسول خدا (ص)، به موجب اسناد تاریخی معتبر و قابل اعتنا، سه نوع اثر یا یادگار باقی مانده است که عبارتند از: ۱- آثاری که بنا به تصریح خود پیامبر لفظ و معنا، هردو از پیامبر است. این همان احادیث نبوی است که جمع‌آوری شده است.

در سالهای اول بعثت،

مومنان نه تنها آیات قرآن، بلکه گفتارهای خود پیامبر را نیز می‌نوشتند. پیامبر خدا مردم را از این کار نهی کرد و فرمود از من چیزی ننویسید و اگر نوشته‌اید، آنها را محو کنید(۲)، فقط قرآن را بنویسید. نگرانی پیامبر آن بود که اقوال و احادیث پیامبر با وحی الهی مخلوط شوند. بنابراین کتابت احادیث نبوی در سالهای اول بعثت ممنوع بود. هنگامی که تعداد کاتبان و حافظان وحی زیاد شدند و احتمال این خطر کاهش پیدا کرد، کتابت احادیث نبوی یا صحیفه‌صادقه مجاز شناخته شد. (۳)

علاوه بر این، بعد از استقرار در مدینه به دستور پیامبر "منشور حقوق مهاجر، انصار، یهود و عرب" تحت عنوان "صحیفه" یا "کتاب" اهل‌هذا‌الصحیفه نیز نوشته شد، که به عنوان "قانون اساسی مدینه" شناخته شده است. هم‌چنین حدود ۳۳۰ نامه از پیامبر خدا خطاب به رهبران کشورها، قبایل و حکمرانان صادر شده است که بیش از یک‌صدوپنجاه نامه از آن در کتابی بنام "وثایق" (۴) منتشر شده است. معنا و لفظ در این آثار، همه از خود پیامبر است.

گروه دوم از آثار باقیمانده از پیامبر خدا، احادیث قدسی است. در صحیفه صادقه، منشور حقوق مردم مدینه، نامه‌های پیامبر و احادیث نبوی، لفظ و معنا همه از خود پیامبر است. اما در احادیث قدسی بنا بر تصریح خود پیامبر، اگرچه معانی ربانی، الهی و اسرارالوحي محسوب می‌شوند، اما وحی مُنَزَّل - از نوع قرآن نیست و الفاظ آن از پیامبر است. بنا به قول خود پیامبر، این احادیث بوسیله جبرئیل در خواب

یا بیداری، یا القاء در ذهن به او وحی یا الهام شده است. بنابراین احادیث قدسی، نه جزو روایات و احادیث نبوی محسوب می‌شوند و نه جزو آیات قرآن ثبت و ضبط شده است و اسلوبش هم با قرآن فرق دارد. این احادیث را "احادیث توقیفی" نیز، خوانده‌اند. نویسندگان قرآن - کاتبان وحی - بنابستور پیامبر اسلام، اینگونه احادیث را نیز، از متن آیات قرآن جدا کرده‌اند و خاطر نشان ساخته‌اند که این احادیث را پیامبر اکرم با سبک و سیاق خود بیان کرده‌است و ساخت الفاظش از خود آن حضرت است. (۵)

در احادیث قدسی با وجود اینکه، بنابراین نظر خود پیامبر اسلام، معنا از منشاء وحی و از سوی خداوند است، اما با نهایت احتیاط و محکم‌کاری از متن آیات قرآن دورنگه‌داشته شده و جداگانه نوشته شده‌اند. زیرا صحابه به چشم و گوش خودشان دیده و شنیده‌اند که تا چه اندازه رسول خدا اصرار داشت که این احادیث با آیات کتاب خدا در نیامیزد (۶)

بر این اساس برخی از تاریخ نویسان قرآن، وحی را بدون نوع تقسیم کرده‌اند: اول وحی جلی یا وحی متلو - تلاوت شده و دوم وحی روایت شده یا وحی مروی (۷)

سومین اثر باقیمانده قرآن کریم است. در مورد قرآن، خود پیامبر اصرار داشت که لفظ و معنا هر دو از خداوند است، و از مومنان می‌خواست که آنها را بنویسند و هم حفظ کنند.

یک پژوهشگر بیطرف، چه مومن باشد و چه نباشد، و بخواهد با نگاه بیرون دینی، به بررسی وحیانی بودن قرآن به پردازد ناگزیر باید موضع خود را در باره شخص پیامبر روشن کند.

محمد بن عبدالله یک شخصیت منسجم شناخته شده‌ای بوده است که اعراب زمانش، حتی قبل از بعثت او را محمد امین لقب داده بودند. هیچ مورخی، مسلمان یا غیرمسلمان، خلاف این را ادعا نکرده‌است. محمد، صادق امینی بود که در تمام زندگی، قبل و بعد از بعثت هرگز سختی دروغ، گزافه، ناروا و زشت از او شنیده و یا دیده نشده است. تاریخ گواه بر این است که محمد مرد صادق امین بود. صداقت محمدی، برترین دلیل و گواه بر صحت ادعای او در مورد وحی، معنا و لفظ قرآن کریم می‌باشد.

آقای سروش نیز مقام و شان بسیار بالایی را برای رسول خدا (ص) قایل است. پس چگونه می‌توان سخن پیامبر را در مورد قرآن مورد توجه قرار نداد و آن را نادیده گرفت.

آقای سروش در توجیه نظر خود (بدون توجه به مواضع صریح پیامبر) اظهار می‌دارد که: "آنچه او از خداوند دریافت می‌کند مضمون وحی است اما این مضمون را نمی‌توان بهمان شکل به مردم عرضه کرد، چون بالاتر از فهم آنها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی بخشد تا آنرا در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند و به سبکی که خود اشراف دارد و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند"

بر طبق کدام سند این وظیفه بر عهده پیامبر بوده‌است؟ آیا پیامبر سخنی دال بر این معنا بیان کرده است؟

ایشان سپس اضافه می‌کند:

" آیا می‌توان تصور کرد که همه آن واقعیات از کلامی نشأت می‌گرفت که یک انسان آنرا قرائت می‌کرد ولی آن را کلام خود نمی‌دانست و الفاظ و معانی آنرا به خود نسبت نمی‌داد؟ " آیا چنین کلامی

اصلاً می‌توانست از سوي مخاطبان فهمیده شود تا موافق و مخالف یا مومن و کافر داشته باشد؟ چه رسد به اینکه منشا مجاهدات فراوان و تحولات عظیم فرهنگی و اجتماعی و تمدن و فرهنگ شود".

مبنا و منطق این فرض کجاست. آیا پیامبر مبناي کلام قرآن را نمی‌دانست؟ مگر مخاطبان پیامبر وحی را نفهمیدند و برانگیخته نشدند؟

آقای سروش پیامبر را آن چنان به خدا نزدیک و فانی در خدا می‌داند که می‌گوید: "واسطه‌ها، (حتی جبرئیل) چنان از میان او و خدا بر خاسته بود که هر چه می‌گفت هم کلام انسانی بود و هم کلام وحیانی و این دو از هم جدا نبود.

اما خود پیامبر چنین ادعایی نداشت و هرگز ادعا نکرد که "هر چه من می‌گویم، کلام وحیانی است". بلکه بر عکس میان کلام خود و کلام وحیانی مرزبندی دقیق و روشنی داشت، معنا و پیامد فانی بودن پیامبر در خدا انسجام شخصیت پیامبر است. پیامبر در بالاترین سطح ممکن برای یک بشر، متخلق به اخلاق الهی بود، یعنی صفات ثبوتیه الهی را به حد اعلی، اما نه مطلق آن، بدست آورد بود. اما رسیدن پیامبر به مقام فناي الهی به این معنا نبود که هر سخن پیامبر، سخن خدا باشد. حال اگر بپذیریم، و توجه کنیم به اینکه خداوند، و نه پیامبر، آفریننده انسان است و خداوند توانمندی‌ها و ظرفیت‌های ذهنی انسان را، بهتر از خود انسان می‌داند، وحی بی‌صورت خود را، در همان مرحله‌ی فانی شدن رسول‌خدا، به زبان و الفاظی که هم برای پیامبر و هم برای مخاطبین پیامبر، نه فقط در زمان و مکان خودش، بلکه برای انسانها در تمامی دوران‌ها، مفهوم و معنا داشته باشد، به پیامبرش آموزش داده است؟ و این همان معنی "بلسان عربی مبین - به زبان عربی فصیح و روشن (شعرا - ۱۹۵) است؟

آقای دکتر سروش فرموده‌اند: پیامبر باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می‌داند و به سبکی که خود اشراف دارد و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می‌کند" آیا پیامبر قبل از بعثت با سبک زبان قرآنشنا بود و می‌دانست؟ چه شواهدی بر این امر وجود دارد؟ اگر پیامبر قبل از بعثت این زبان را می‌دانست و به سبک آن اشراف داشت، چگونه است که از این سبک در آثار باقی‌مانده از پیامبر نه قبل و نه بعد از بعثت، در احادیث نبوی و احادیث قدسی اثری دیده نمی‌شود. حتی سبک احادیث قدسی با قرآن بکلی متفاوت است. پیامبر امی از کجا به این زبان و سبک ادبیات آن "اشراف" پیدا کرده بود. چگونه محمد امی و سواد نیاموخته، توانسته است وحی بی‌صورت الهی را در آیات قرآن، که خود اعجازی در ادبیات عرب تلقی شده است، بیان کند؟

محمد بن عبدالله هیچ سابقه‌ای در خواندن و نوشتن نداشته است، تا چه رسد به فصاحت و بلاغت. وقتی او این آیات را بر مردم خواند همه را بهت زده کرد.

عربی که خود به شیوایی گفتارشان می‌بالیدند و در بلاغت و فصاحت، در شعر و نثر به مسابقه می‌پرداختند، با شنیدن آیات خدا به گونه‌ای غیر قابل انکار مجذوب شدند.

این مجذوبیت به گونه‌ای بود که برخی از آنان از روی غرور و نخوت و تعصبات جاهلی، اما با اقرار و اعتراف به بلاغت و فصاحت آیات آنرا از نوع "شعر" خواندند. برخی، با مشاهده جذابیت آیات و تأثیرشان بر مردم آنها را "سحر" خواندند، گاهی افسانه، گاهی سخنانی از نوع موعظه‌های کاهنان، و برخی با توجه به نبود هیچ سابقه‌ای از شعر و شاعری در پیامبر، مدعی شدند کسانی این آیات را بر او

دیگته می‌کنند! قرآن همه آنان را به چالش کشیده‌است، اگر می‌توانند تمام قرآن، ده مورد، یک مورد، حتی یک آیه نظیر آن بیابند...

چگونه میتوان پذیرفت که وحی بی‌صورت برای پیامبر نامفهوم بوده است؟

وقتی پیامبر آن‌چنان به خدا نزدیک و فانی در خدا شده بود و در ارتباط و حیاتی اگر الفاظ و کلام هم از خداوند باشد، آیا باز هم آن کلام برای پیامبر نامفهوم بوده است؟ و آیا خداوند علیم و حکیم، که از رگ‌گردن به انسان نزدیک‌تر است، نمی‌تواند وحی خود را در قالب الفاظی که برای مخاطبین، و قبل از همه برای خود پیامبر، مفهوم باشد به پیامبر القاء کند و اگر چنین باشد، کسرشان پیامبر خواهد بود؟ آیا اینجا پیامبر صرفاً نقش یک بلندگو را پیدا می‌کند؟

علمای لغت رسالت را از نوع سفارت (۸) می‌دانند: "السفير الرسول بين القوم". هر سفیری در قلمرو و حوزه سفارت خود انواع و اقسام فعالیت‌ها را دارد. اما هر عملی که سفیر انجام می‌دهد و هر سخنی که می‌گوید، مواضع و سیاست‌های دولت متبوعش نیست، اگرچه نباید مغایر با آنها باشد. در امر سفارت هم گاهی در موارد و مسایل بسیار مهم، سفیر پیام مکتوب از جانب دولت متبوعش را به دولت میزبان تحویل می‌دهد.

حال با این پرسش اساسی روبرو هستیم که آیا باید سخن پیامبر در مورد قرآن را بپذیریم یا خیر؟ در کلام پیامبر با ایما و اشاره و یا با صراحت در هیچ کجا نیامده‌است که آیات قرآن معنای بی‌صورت از خداوند و الفاظ از خود رسول‌الله است.

اگر وحی بی‌صورت از خداوند و الفاظ از پیامبر بود است، شان صادق امین آن بود که آنرا با صراحت اعلام کند.

آیات قرآن اگرچه به زبان عربی است اما در قالب ساختار زبان عربی مرسوم و رایج که مردم زمان پیامبر با آن آشنا بود ارایه نشده است. یک ساختار ویژه دارد که به کلی از زبان عادی و رایج متمایز است. سخنان روزمره پیامبر در احادیث نبوی و احادیث قدسی به زبان عربی رایج مردم است و با ساختار قرآن متمایز است.

آیا اصولاً امکان دارد معنایی بی‌صورت ولی در قالب زبانی در ذهن انسان جای بگیرد و درک شود؟ درک معنا در قالب زبان مادری آشنا در ذهن انسان میسر است. بسیاری از ما این تجربه را داریم که مثلاً وقتی می‌خواهیم مطلبی را بیان کنیم، در ذهنمان فارسی فکر می‌کنیم و در قالب ساختار زبان فارسی با انگلیسی صحبت می‌کنیم. به همین علت در بسیاری از موارد مطلبی که بیان می‌کنیم، برای مخاطب انگلیسی زبان مفهوم نیست.

بنابراین پرسش این است که آیا امکان دارد که پیام بی‌صورت و بدون قالب زبانی به پیامبر وحی شود و پیامبر آنرا در قالب الفاظ خودش به مخاطبین منتقل کند؟

نکته دیگر اینکه مخاطب قرآن تنها اعراب زمان پیامبر نیستند. پیام قرآن جهانی است، قرآن با "ایها الناس" کل آدمیان را مورد خطاب قرار می‌دهد، قرآن بینش دهنده، هدایت و رحمت برای کل انسانهاست: "بصائر الناس و هدی و رحمه کعلم یتذکرون" (قصص - ۴۳)

آیا عربی بودن زبان قرآن با جهانی بودن پیام آن در تناقض است؟

عربی یکی از صدها زبانی است که مردم دنیا به آن سخن می‌گویند. تمام زبانهای دنیا، محصول ذهن انسان و اندام‌های ویژه در مغز انسان است. ساختار مغز انسان آن چنان است که تمام زبانها دارای ویژگی‌های مشترک عام هستند، و به همین علت ما قادریم زبانهای مختلف را یاد بگیریم و با آن سخن بگوییم. یکی از بزرگترین زبان‌شناسان معاصر - نام چامسکی - بر این باور است که:

" ما نعمت زبان و تکلم خود را مدیون يك "اندام زبان" برنامه‌ریزی شده وراثتی در مغزمان می‌باشیم" و "زبانهای اردو، انگلیسی، صربستانی، و هر زبان دیگری که در روی کره زمین مردم با آن سخن می‌گویند همگی از يك "دستور زبان جهانی" که در درون کله‌های ماست، تبعیت می‌کنند و اگر نکنند ما قادر به فهم آنها نخواهیم بود."

بر طبق نظر چامسکی ما با دوساختار زبان سروکار داریم یکی ساختار عمیق زبان که در ذات انسان است و دیگری ساختار سطحی زبان که از يك زبان به زبان دیگر متفاوت است و از طریق مادر و خانواده و جامع آموخته می‌شود. او بر این باور است که ساختار مغز انسان به گونه‌ای طراحی شده است که بتواند زبانهایی که از دستور زبان جهانی تبعیت می‌کنند را یاد بگیرد (۹)

بنابراین مهم این نیست که وحی الهی به چه زبانی بر پیامبرش نازل شده است. بهر زبان رایجی که فرود می‌آید، قابل فهم و درک برای تمام انسانها، در هر زمان و در هر مکان می‌باشد.

ب- موضع قرآن

حال ببینیم خود قرآن در باره معنا و لفظ وحی الهی چه می‌گوید، آیا در قرآن هیچ آیه‌ای وجود دارد که تأیید نماید الفاظ قرآن از پیامبر است یا بر عکس آن است؟ آیات متعدد قرآن نه تنها این نظر را تأیید نمی‌کند، بلکه بر عکس را بشدت رد می‌کند.

برای فهم موضع قرآن، شاید ذکر چند نمونه کافی باشد:

1- قیامت - آیات ۱۶-۱۹:

"لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ - زبانت را به بازخوانی (وحی) مجنبان که در کار آن شتاب کنی

"إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ - گردآوری و بازخوانی آن بر عهده ماست

"فَإِذَا قَرَأَناه فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ - پس چون آنرا بازخوانیم، از بازخوانی‌اش پیروی کن

ثمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ - سپس شرح و بیان آن بر عهده ماست"

2- طه- آیات ۱۱۳ و ۱۱۴:

" وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ زَكَرَا - وَبَدِينِ سَانَ
آنرا قرآنی عربی نازل کردیم و در آن گونه‌گونه هشدار دادیم، باشد که پروا پیشه کنند یا پندی برای آنان
پدید آورد"

" فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَجْعَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضِيَ إِلَيْكَ وَحْيَهُ. وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا -
بزرگا خداوند که
قرآن پیش از پایان رسیدن وحی آن شتاب مکن. و بگو پروردگارا مرا دانش افزای"

3- كهف ۲۷:

"وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لِأُمِّدَلَّ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا - وَأَنْ جِهَ از كِتَابِ
پروردگارت بر تو وحی شده است بخوان، و بدان که کلمات (وعده‌های) او دگرگون کننده‌ای ندارد. و
هرگز جز او پشت و پناهی نخواهی یافت."

4- انعام ۱۹:

"قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ - بگو خدا میان من و شما گواه است و این
قرآن به من وحی شده است که شما و هرکس را که این پیام به او برسد، بدان هشدار دهم"

5- انعام ۶:

"قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ أَنِّي مَلَكٌ . إِنْ اتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ
یستوی الا عمی والبصیر. افلاتتفكرون - بگو من به شما نمی‌گویم که خزائن الهی نزد من است و غیب
نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام، من از هیچ چیزی پیروی نمی‌کنم جز از آنچه به من
وحی می‌شود. بگو آیا نابینا و بینا برابرند؟ آیا نمی‌اندیشید؟"

6- یونس ۱۵:

"قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ اتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ ... - بگو مرا نمی‌رسد آنرا از پیش
خود عوض کنم. من جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم"

7- یونس ۱۶:

"قُلْ أَوْشَاءُ اللَّهِ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيَّكُمْ وَلَا أُدْرِكُمْ بِهِ - بگو اگر خدا می‌خواست آنرا بر شما نمی‌خواندم و خدا هم
شما را بر آن آگاه نمی‌کرد"

8- سوره الاعلی آیه ۶:

"سَنُقَرِّكَ فَلَا تَنْسِي - بزودی تورا به (قرآن) خوانا کنیم که فراموش نکنی"

البته آیات دیگری هم هستند که همین معنا را تصریح می‌نمایند ولی برای جلوگیری از اطاله کلام به آنها
نمی‌پردازیم.

آیا این آیات دلالت بر این ندارند که الفاظ قرآن هم کلام خداست؟ اگرچه ممکن است بعضی از آیات مُنزل در مرحله اول برای خود پیامبر هم مفهوم نبوده است. اما آیه ۱۹ سوره قیامت، تصریح دارد که خداوند شرح و بیان کلام خود را، اگر برای پیامبر در مرحله اول مفهوم نبوده است برعهده گرفته است. در آیه ۱۱۴ سوره طه، پس از دستور عدم شتابزدگی در خواندن آیات قبل از اتمام آنها، در رابطه با فهم و بیان آنها، خداوند به پیامبر آموزش می‌دهد که تو از خدا بخواه بر دانش تو بیفزاید.

به عبارت دیگر فهم کلام خدا حتی برای پیامبر خدا با میزان دانش او رابطه دارد. حال می‌توان پرسید که آیا پیامبر به این دستور عمل کرد و از خدا خواست که بر علمش بیفزاید یا خیر؟ و اگر پیامبر چنین دعایی کرد، آیا خداوند آنرا اجابت نکرد و بر دانش او نیفزود؟ و دانش پیامبر در سطح دانش مردم زمان خودش باقی ماند؟ این افزایش علم پیامبر از جانب خداوند یا "علم‌لدنی" ظاهراً شامل تمام انواع علوم، مثلاً پزشکی نبوده است. زیرا پیامبر به هنگام بیماری به پزشک مراجعه می‌کرده است. این علم قطعاً شامل تمام آیاتی است که در قرآن مجید آمده است و پیامبر قبل از بعثت آگاهی و علم بر آنها نداشته است و مردم عرب زمان پیامبر هم از آنها خبر نداشته‌اند. در بسیاری از آیات کریمه، در شرح رویدادهای گذشته تاریخی، مطالبی آمده است که با باور رایج میان اعراب، چه مشرکین و چه مسیحیان و یهودیان متفاوت و بعضاً به‌کلی مغایر است.

علاوه بر این در قرآن اخبار غیبی، حوادث آینده، داستان امت‌های گذشته، پیش‌بینی پیروزی رومیان بر ایرانیان آمده است. اما مهمترین این‌ها، واقعیت‌های علمی است که در قرآن آمده است که کوچکترین ارتباطی با دانش اعراب زمان پیامبر نداشته است، نظیر حرکت زمین (نباء - ۶)، حرکت اجرام آسمانی در مدارهای معین (یونس-۵، یس-۴۰)، زوجیت اشیاء و گیاهان (رعد-۳، زاریات - ۹)، بادهای بارورکننده ابرها (حجر - ۲۲)، چگونگی تشکیل ابرها (روم - ۴۸) و وجود توده‌های یخی در آسمانها (نور - ۴۳).

هیچ‌یک از این مفاهیم و مقولات نمی‌تواند، از دانش زمان پیامبر سرچشمه گرفته باشد

در جمع بندی این بخش می‌توان گفت که با بررسی شخصیت منسجم و والای پیامبر و گواهی تاریخی بر صادق و امین بودن وی، و باتوجه به آنچه پیامبر در تفکیک قرآن از سخنان غیر وحیانی خود با صراحت اظهار داشته است و آیات کریمه چگونه نمی‌توان پذیرفت که معنای قرآن از خدا و الفاظ و کلمات آن از پیامبر است.

اگر این تعبیر آقای دکتر سروش را بپذیریم که: دم از خدا و نی از محمد(ص) است، آیا آهنگ دل‌نشینی که از نی بیرون می‌آید و شنونده را مجذوب می‌نماید از "نی" است یا از "نی‌نواز"؟ ساختار و قابلیت نی هر قدر هم عالی باشد، آنچه از نی بیرون می‌آید ساخته نی‌نواز است و نی در آنچه از آن بیرون می‌آید نقش فعال ندارد.

بخش دوم- رابطه و الهام و شعر

آیا وحی همان الهام و تجربه شاعران و عارفان است؟ اگر وحی را یک پدیده جهان شمول بدانیم، در آن صورت نه تنها الهام و تجربه شاعران و عارفان بلکه فعل و انفعالات کلی هستی، از آسمانها و زمین تا حیوانات از زنبور عسل و مورچه و موریانه گرفته تا فرشتگان و حتی شیاطین همه به نوعی با پدیده وحی سروکار دارند. در قلمرو حیوانات و نباتات، و حتی قسمت اعظم فعالیت‌های فیزیولوژیکی بدن

انسان، تدارك لازم و تامین احتیاجات ، جذب عناصر ضروري براي بقا و رشد و دفع آنچه مضر و غیر ضروري است همه از طریق غریزه و فطرت یا قانونمندی‌های کاملاً مشخص یا به تعبیر قرآن از طریق وحی صورت می‌گیرد. نه تنها شعرا و عارفان بلکه بسیاری از علما و کاشفان قوانین علمی تجربه احساس يك الهام دروني يك intuition یا speculation را در بیداری داشته‌اند. و به عنوان مثال ككوله، دانشمند معروف شیمی و پایه گذار شیمی‌آلی ماهها درباره فرمول بنزن، که حاوی ۶ کربن است دچار مشکل بود و نمی‌دانست پیوندهای کربنی در آن به چه صورت هستند . يك شب خواب می‌بیند که ۶ مار، هر کدام دم دیگری را در دهان خود گرفته‌اندو يك حلقه شش ضلعي تشکیل داده‌اند، آنچنان ذوق زده می‌شود که بلافاصله از خواب بیدار می‌شود و فرمول حلقوي يك بنزن ۶ کربني را می‌نویسد . دکارت، کانت، انشتاین، نیز تجربه نوعي الهام یا کشف درون را داشته‌اند.

در علوم پیرا روانشناسی، نظیر تله‌پاتی، ذهن خوانی، رویاهای صادق (جه در اشخاص عادی و چه پیامبران، نظیر حضرت یوسف (ع))، نشانه‌های فراوانی از وجود نیرویی، متمایز و جدا از حواس پنجگانه و عقل در درون انسان دیده می‌شود. منشا این ویژگی وجودی انسان از کجاست؟

در قرآن کریم آمده‌است که خداوند از روح خود در انسان دمیده است:

- سجده ۹ :

"ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ : سپس او را استوار کرد و در او از روح خویش دمید"....

- حجر ۲۹ :

"فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ - پس چون او را استوار پرداختم و در آن از روح خود دمیدم، برای او به سجده در افتید"

(و نیز نگاه کنید به سوره ص ۷۲)

يك قطره آب دریا نیست، اما تمام خواص فیزیکی و شیمیایی آب را دارد، وجود نفخه‌ای از روح خدا در انسان، از انسان خدا نمی‌سازد، اما تمام ویژگی‌های خداوندی ، صفات ثبوتیه، را بطور نسبی و محدود دارد. وجود نفخه الهی در انسان همان است که ویکتور فرانکل آن را "خدا در وجود ناخودآگاه وجودی" انسان نامیده است . این روانکاو برجسته اطریشی برای انسان يك ناخودآگاه شخصی – فردی می‌شناسد که محصول تجارب شخصی فرد بخصوص در دوران کودکی می‌باشد. اما او به وجود يك ناخودآگاه جمعی وجودی Existential در انسان معتقد است. او براین باور است که خدا در ناخودآگاه جمعی وجودی هر انسانی وجود دارد (۱۰). این نظر ویکتور فرانکل ، در واقع تعبیر یا تاویل گفتار خداوند است که فرمود از رگ‌گردن به انسان نزدیک‌تر است: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" (ق ۱۶). اما قرارگاه خدا در وجود آدمی کجاست که تا این حد به انسان نزدیک است! خدای حاضر در ناخودآگاه وجودی انسان چگونه با انسان رابطه برقرار می‌کند؟ قرآن ذکر است و ذکر یعنی یادآوری چیزی که در حافظه ما هست اما از یاد ما فراموش شده است. فراموشی (نسیان) یعنی چیزی در خاطره و حافظه‌ما وجود دارد اما ما آنرا به "یاد" نمی‌آوریم. کار پیامبر ذکر است یعنی به یادآوردن خدای حاضر در ضمیر ناخودآگاه انسان و معرفی او به انسان است. (۱۱)

خدای حاضر در ضمیر ناخودآگاه وجودی انسان، یا همان روح خدایی دمیده شده در انسان سرچشمه بسیاری از توانمندی‌های انسان‌ها است. هر انسانی بالقوه می‌تواند گذشته، حال و آینده را به ببیند آثاری از این توانمندی بعضاً، در افرادی، یا بصورت خود به خودی و یا بر اثر ریاضت و تمرین و خویشنداری بروز و ظهور پیدا می‌کند.

از این نظر تجربه وحی و الهام در آدمیان پدیده‌ای است هم رایج و هم قابل فهم. اما جهان شمول بودن پدیده وحی به این معنائیست که محتوا و معانی دریافتی در تمام موارد یکسان است. وحی نبوی ویژگی‌های منحصر بفرد خود را دارد. که با الهام شاعران که آنرا "احساس" می‌کنند، بکلی متفاوت است. پیامبر وحی را تنها احساس نمی‌کرد، بلکه آنرا می‌دید، می‌شنید و یقین داشت. علاوه بر این تناقض در رفتار شاعران و نیز تعارض در رفتارها و شخصیت شاعران فراوان دیده شده است. اما آیات قرآن و شخصیت پیامبر منسجم و عاری از تناقض و تعارض است. شاعران لزوماً معرف، نمونه و الگوی پیامهای شعری خود نیستند. اما پیامبر هرگز مردمان را به چیزی نخواند که خود آنرا عمل نکرده باشد.

"آیات ۲۲۴-۲۲۷ سوره الشعرا: "والشعراء يتبعهم الغاوان- الم تر انهم في كل واد يهييمون- وانهم يقولون مالا يفعلون. وگمراهان از پی شاعران می‌روند، آیا ندیده‌ای که شاعران در هر وادی سرگشته‌اند، و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟"

البته در آیه بعد خداوند شاعران مومن و صالح را استثنا می‌کند.

اینکه بگوییم وحی پیامبر از نوع الهام شاعران است، اگرچه از یک جهت قابل توجه و فهم است اما نه آیات قرآن و نه کلام پیامبر شعر، به مفهوم رایج آن نیست. شاید اعراب زمان پیامبر هم این شباهت‌ها میان شعر شاعران و کلام وحیانی را می‌دیدند و او را "شاعر" می‌خواندند. اما پیامبر برخلاف شاعران که نظم شعری کلام خود را می‌پذیرند و به "شاعر" بودن خود افتخار می‌کنند، هرگز نپذیرفت که خود شاعر و آیات خدا شعر است. آیات قرآن هم ادعای مخالفین در مورد شاعری پیامبر به شدت رد می‌کند، شاید به دلیل همین نزدیکی دو مفهوم است که خداوند، شعر بودن وحی و شاعر بودن پیامبر را بکلی رد می‌کند: "وما علمناه الشعر و ما ینبغی له (پس ۶۹) ما به او شعر یاد ندادیم و سزاوار او هم نیست که شاعری کند"

بخش سوم - وحی و دانش پیامبر و علوم بشری

ادعا این است که وحی بی‌صورت بر پیامبر نازل شده است و پیامبر آنرا در قالب الفاظی که برای مخاطبین زمان خود، یعنی اعراب مفهوم باشد، ارایه نموده است. با این پیش‌فرض نتیجه‌گیری شده است که پیامبر وحی بی‌صورت را در الفاظ زبان عربی، بر اساس دانش خود، که دانش مردم عرب‌زبان بوده است بیان کرده است. پس:

"وحی می‌تواند در مسائلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شوند اشتباه کند، آنچه قرآن در باره وقایع تاریخی سایر ادیان و سایر موضوعات عملی زمینی می‌گوید لزوماً نمی‌تواند درست باشد، این مفسران اغلب استدلال می‌کنند که این نوع خطاها در قرآن خدشه‌ای به نبوت پیامبر وارد نمی‌کند، چون پیامبر به سطح دانش مردم زمان خویش فرودآمده است و به زبان خویش با آنها سخن گفته است"

براساس این نظر اولاً محور اصلی پیام الهی در قرآن مسایل این جهان (اعم از دنیا و آخرت) و انسان و جامعه انسانی است. اگر قرار باشد به قول آقای دکتر سروش، در مسایلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شوند اشتباه وجود داشته باشد پس کل پیام مخدوش می‌گردد. ثانیاً به تعبیر این نویسنده محترم چون در ارائه این الفاظ از جانب پیامبر خطا راه دارد، و در آنها مطالبی خلاف علم وجود دارد. پس بنابراین: "از قبول ناسازگاری (گاه شدید) ظواهر قرآن با علم، گریزی نیست"

نویسنده سپس می‌نویسد: "همه کسانی که دست به تاویل برده‌اند، به ناسازگاری‌های پاره‌ای از ظواهر قرآن با علوم بشری اذعان داشته‌اند"

در اینجا پرسش اول این است که آیا آنچه در قرآن آمده است، تماماً در سطح دانش اعراب زمان پیامبر بوده است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش به خود قرآن رجوع می‌کنیم:

در آیات قرآن کریم از پدیده‌های طبیعی، بطور گسترده‌ای نام برده شده است. بی‌تردید هدف اصلی از طرح این آیات آموزش علوم طبیعی و دیرین شناسی و غیره نمی‌باشد، بلکه غرض توجه دادن انسان به هدفمندی، نظم و قانونمداری جهان هستی است. یکی از احتجاجات محوری قرآن با انسان این است که تمام پدیده‌های طبیعی تابع مقررات و قانونمندی‌هایی هستند که بدون کمترین انحرافی از آنها پیروی می‌کنند؛ انسان هم جزئی یا بخشی از کل هستی است و برای انسان هم، مانند سایر پدیده‌های طبیعی قانونمندی‌هایی وجود دارد. هدایت الهی بیان قانونمندی‌های طبیعی، متناسب با سرشت و فطرت انسان است. اگرچه انسان آزاد است که این قانونمندی‌ها را بپذیرد یا نپذیرد و رد کند.

اما فارغ از این هدف و معنا، آن چه را در مورد پدیده‌های طبیعی در قرآن کریم آمده است می‌توان در چند گروه طبقه بندی کرد.

برخی از این پدیده‌ها، نظیر گردش شب و روز، ماه و خورشید، چرخه حیات، مرگ، تنوع رنگ‌ها و زبانها، عشق و محبت میان زن و مرد، برای تمامی انسانها صرف‌نظر از میزان علم و دانش آنها قابل فهم است و کسی در مورد معنا و مفهوم آنها مشکلی ندارد. اگرچه معنا و مفهوم همین پدیده‌ها برای آنها که دانش علمی دارند با مردم عادی و عامی متفاوت است.

گروه دیگری از پدیده‌های طبیعی هستند که در آیات قرآن کریم از آنها نام برده شده است که برای فهم آنها، علما از علم و دانش زمان خود استفاده کرده‌اند. اما از آنجا که دانش و علم بشر در حال تغییر و تحول و توسعه دایمی است، این نوع تفسیرهای عالمانه از پدیده‌های یادشده نه تنها امروزه اعتبار خود را از دست داده‌اند، بلکه موجب این برداشت نیز شده‌است که آیات کریمه با علم و دانش امروزی در تعارض است.

حال این پرسش مطرح است که اگر امروز تعارض یا تناقضی میان برخی از پدیده‌های طبیعی یاد شده در آیات قرآن با علم و دانش امروزی مشاهده می‌شود آیا این ایراد و خطا از قرآن است یا در کاستی‌های علم است. آیا علم بشر به نقطه‌ای رسیده‌است که جوابگویی تمام پرسش‌ها و معماها باشد؟ آیا آنچه ما امروز از علم می‌دانیم تمامی آن چیزی است که باید بدانیم؟ آیا می‌توانیم یافته‌های علمی را "مطلق" تصور نماییم.

بخش دیگری از این پرسش این است که اگر ما فهم سنتی خود را از این آیات قرآن رها کنیم و براساس یافته‌های علمی جدید فهم تازه‌ای از آیات قرآن را بپذیریم چه ایرادی دارد؟

به عنوان مثال پیشینیان ما برخی از آیات قرآن را با هیئت بطلمیوسی می‌فهمیدند. اما امروزه آن هیئت اعتبار علمی خود را از دست داده است و ما می‌توانیم با هیئت جدید، این آیات را فهم کنیم.

مفسرین سنتی درباره مقولات قرآنی نظیر مرج البحرین، صلصال کلفخار، حمائمسون، نطفه، طین لازب، سخنانی گفته‌اند که امروزه فاقد ارزش و اعتبار است. با استفاده از دانش علمی جدید در زیست‌شناسی و پیدایش حیات، ما به فهم بهتر و عمیق‌تری از این آیات می‌رسیم. (۱۲ و ۱۳)

مثال دیگر، ماء دافق و صلب و ترائب است. که آقای دکتر سروش هم به عنوان يك تعارض شدید علم و آیات قرآن از آن نام برده‌اند.

در آیه‌های ۵ و ۶ و ۷ سوره الطارق آمده است:

- "فلینظر الانسانُ ممَّ خَلقٍ -

پس آدمی بنگرد که از چه آفریده شده است"

- "خُلِقَ مِنْ ماء دافقٍ - از

آبی جهنده آفریده شده است"

- "یخرجُ من بین الصلب و

الترائب - که از میان ستون فقرات و استخوانهای سینه بیرون می‌آید"

"ماء دافق" یا "آب جهنده" را مفسرین تماماً همان منی دانسته‌اند.

مشکل فهم این آیه مسئله خروج منی از میان صلب و ترائب و تناقض میان برداشت های سنتی با دانش علمی امروزی است.

علما و مفسرین سنتی در فهم این آیه گمانه‌زنی‌ها کرده و گفته‌اند که صلب به معنی پشت است و اما ترائب جمع تریبه است. بنابر مشهور میان علمای لغت استخوانهای بالای سینه است، همان‌جا که گردن بند روی آن قرار می‌گیرد. و یا: "ترائب به معنای قسمت پیش روی انسان است (در مقابل صلب که پشت انسان است)" یا اینکه ترائب به معنی دستها و پاها و چشم‌هاست، یا اینکه مجموعه استخوانهای سینه، یا چهار دانه از طرف راست و چهار دنده از طرف چپ است. اما توجه نکرده‌اند اینها ربطی به ماء دافق یا آب منی ندارد.

برخی از مفسران گفته‌اند: "صلب اشاره به خود مردان و ترائب اشاره به زنان است. چراکه مردان مظهر صلابت و زنان مظهر لطافت و زینتند". بنابراین قرآن اشار به ترکیب نطفه انسان از نطفه مرد و زن می‌کند، در اصطلاح امروز "اسپرم" و "اورل" نامیده می‌شود. یا اینکه "صلب اشاره به پشت مرد و ترائب اشاره به سینه مرد و جلوی بدن اوست" علامه طباطبایی بعد از نقل یکی از این تفسیرها می‌نویسد که این روایت صرف‌نظر از این که سندش افتاده است، خود مضمونش هم خالی از اشکال نیست. اما طباطبایی، نظر روشنی درباره این آیات ارائه نمی‌دهد. (۱۴)

مطهری به آرای مفسرین سنتی پیرامون ماء دافق و صلب و ترائب ایراد می‌گیرد که چرا آنان ضمیر "یخرج" را به ماء دافق برگردانده‌اند نه به انسان. او از آرای مفسرین دو نظر را، که به قول خودش سر راست تر است بیان می‌کند. قول اول این‌که: "آب منی از میان پشت استخوان‌های سینه مرد بیرون می‌آید" و اضافه می‌کند: "بعضی گفته‌اند ترائب اختصاص به استخوان‌های سینه ندارد بلکه مقصود از ترائب دست‌ها و پاهاست". مطهری در جمع‌بندی آرای این مفسرین مینویسد: "در نتیجه منی (ماء دافق) چنین می‌شود که آب منی از تمام بدن خارج می‌شود یعنی تمام بدن برای خروج آن فعالیت می‌کنند"

مطهری با کمال تعجب نظر دیگری را که می‌گوید "مقصود از صلب، مرد است و مقصود از ترائب زن است" می‌پذیرد و آنرا با علم امروز سازگارتر می‌داند. او سپس خود اضافه می‌کند که: "در این قول ضمیر "یخرج" به "ماء دافق" یعنی آب جهنده (که مقصود منی است) برمی‌گردد، ولی می‌خواهد بگوید نطفه تنها از مرد نیست بلکه از زن هم هست." وی سپس به روایتی استناد می‌کند که می‌گوید: "یخرج من الرجل و المراه". و در ادامه آن: "یعنی نطفه مرد و زن، هر دو در این کار شرکت دارند. صلب یعنی استخوان‌های محکم و کنایه از مرد است. چون مرد مظهر سخت و صلابت است و ترائب یعنی استخوان‌های نرم روی سینه و کنایه از زن است. چون زن مظهر نرمی و لطافت است." (۱۵)

اما توجیهات مطهری نیز مشکل تفسیرهای سنتی را حل نمی‌کند و فهم درست آیه هم چنان با مشکل روبروست. تا آنجا که عبدالکریم‌سروش ضمن توجه به این نارسایی، این آیه را یکی از چند فقره گزاره‌های خلاف علم در قرآن می‌داند. بهالدین خرمشاهی، در پاسخ این ایراد سرورش دیدگاه‌های مفسرین از جمله علی‌بن ابراهیم قمی (مفسر قرن سوم/ چهارم) که طباطبایی به آن ایراد گرفته‌است را ذکر می‌کند اما خود اظهار نظری نمی‌کند (۱۶)

شاید بتوان گفت که منطقی‌ترین توضیحات را آیت‌الله طالقانی ارائه داده‌است. طالقانی ترائب را که جمع تریبه است در اصل به معنای چیز نرم و نفوذپذیر و خاک مانند می‌داند. وی می‌نویسد اگرچه سینه و اطراف سینه زن و گاه استخوان سینه را تریبه دانسته‌اند. اما اضافه می‌کند که: "ترائب در این آیه به معنای سینه یا استخوان سینه زن، شاهد معتبر تفسیری و لغوی ندارد" جز آنچه در بعضی اشعار عرب آمده که شاید از قبیل استعاره‌های شعری باشد، نه با تصورات سابقین تطبیق می‌کند و نه با مشهودات کنونی" (۱۷)

با توجه به توضیحات طالقانی، و معنای اصلی تریبه، چیز نفوذ پذیر، و با توجه به این که اولاً آیه صراحت دارد که "ماء دافق" یخرج من بین الصلب و الترائب، در عمل زناشویی منی از مرد خارج می‌شود و چیزی از زن خارج نمی‌شود و نطفه که منعقد شد در رحم می‌ماند و ثانیاً صلب مفرد ولی ترائب جمع آمده است، معنای درست صلب و ترائب را باید در اندام‌های مرد و فیزیولوژی جنسی مرد جستجو کرد و نه زن.

به احتمال بسیار زیاد ترائب، جمع تریبه، به معنای چیزهای نرم و لطیف (در برابر صلب) همان اندام‌های نرمی که شامل پروستات و بیضه‌ها و لوله‌ها و کیسه‌های تولید کننده و جمع‌آوری کننده و انتقال مایع منی یا ماء دافق می‌باشند و مجموعه این اندامها در يك محفظه یا جایی که استخوانی، سخت و ناشکننده یعنی صلب است، در لگن خاصره، قرار دارند.

منشا و مراحل تولید آب منی

مني مرد با - semen عبارتست از مایعی که در اوج تحریک جنسی مرد از او بیرون می‌ریزد و در درون آن اسپرم‌های مرد شناورند. اگر به آناتومی و فیزیولوژی دستگاه تناسلی مرد، توجه کنیم شاید بتوانیم معنای واقع‌بینانه‌تری برای این دو واژه قرآنی صلب و ترائب پیدا کنیم. منی یا ماء دافق در چندین ارگان مرد تولید می‌شود. بیضه‌ها در مردها کارشان تولید اسپرم است. غده پروستات نیز در تولید هورمون مردانه در بیضه‌ها نقش دارد. اسپرم‌های تولید شده در بیضه‌ها ابتدا در لوله‌های بهم پیچیده‌ای بنام Epididymis جمع می‌شوند و سپس در هنگام تحریک و انزال از طریق لوله‌های باریکی و دراز بنام لوله‌های منی یا Vas deferens، به داخل مجرای آلت تناسلی مرد در ناحیه غده پروستات ریخته می‌شوند. علاوه بر این، در غده‌هایی به نام کیسه‌های منی seminal vesicles -، که در همین ناحیه‌لگن خاصره قرار دارند، مایع نسبتاً غلیظ و لزجی تولید و ذخیره می‌شود. در اوج تحریک جنسی و انزال این دو، یعنی اسپرم‌های تولیدشده در بیضه‌ها و مایع منی در آن قسمت از مجرای آلت مرد، که از وسط پروستات عبور می‌کند، با هم مخلوط می‌شوند و بصورت مایع منی به بیرون و از طریق مجرای زن به داخل رحم زن ریخته می‌شود.

این آب جهنده از درون "صلب و ترائب" مرد خارج می‌شود.

اگرچه مایع منی در اندام فوق تولید می‌شود، اما در تحرکات جنسی و دافق بودن آن اندام‌های دیگر، نظیر غدد فوق کلیوی و هیپوفیز در زیر مغز، نقش دارند. دو اندام اخیر، در زنان نیز همان نقش تحریک جنسی را ایفاء می‌کنند اما منشاء و مبدا ماء دافق نیستند.

به این ترتیب مشاهده و بررسی علمی آفرینش انسان از ماء دافق ما را به یک چنین جهان پیچیده‌ای می‌کشاند. (۱۸)

نتیجه اول این‌که در این آیه گزاره‌ای خلاف علم وجود ندارد. بلکه باید گفت که فهم سنتی مسلمانان از این آیه با گزاره‌های علمی امروزی تناقض دارد. نتیجه دوم این‌که محتوی آیه نه تنها در سطح دانش مردم زمان پیامبر نیست، بلکه به مراتب بالاتر و عمیق‌تر از آن است. یک نمونه دیگر از آیات که نشان می‌دهد آیات قرآن نمی‌تواند، محصول ذهن خلاق پیامبر و دانش مردم زمان پیامبر باشد، مقوله باد و باران شادروان مهندس بازرگان، استاد هیدرولیک دانشکده فنی، در کتاب "باد و باران در قرآن" به بررسی این آیات پرداخته و می‌نویسد: "شاید شما هیچ‌گاه حدس نزده و برایتان مشکل باشد قبول کنید که در قرآن ۱۰۵ بار در آیات متفرق نام باد و ابر و باران به اسامی گوناگون و در حالات و آثار مختلف مربوطه، توأم یا جداگانه آورده شده است"

بازرگان ابتدا به دو نکته اساسی اشاره می‌کند: "سبک خاص قرآن در توجه به آثار طبیعت و تمسک به مشهودات و واقعیات برای ادای مطالب مورد نظر" و نیز "حسن انتخاب باد و باران برای تشبیه ادبی و عقلی در معرفی خدا و تجسم آثار قدرت و رحمت او، یا نمایاندن روحیه انسانها و نتیجه اعمال مردم" است.

وی سپس در ادامه می‌گوید:

"اما آنچه از این به بعد می‌خواهیم بگوییم و متن و مقصد کتاب را تشکیل می‌دهد، هیچ‌یک از اینها نیست. نه کاری به اصل موضوعها و اثبات قضایایی داریم که قرآن برای تفهیم و یا تصور آنها پای باد و باران را به میان آورده است و نه در مقام ارائه فصاحت قرآن و توجه دادن به تناسب مطالب با تمثیل‌ها و

تشبیه‌ها هستیم. يك نظر فرعي و از حاشیه روی نظایر آیات فوق داشته، می‌خواهیم نشان دهیم که ضمن آیاتی که از نام باد و باران و کیفیات مربوطه به میان می‌آید، تعبیرها و تراوش‌ها انطباق عجیب و دقیق با اکتشافات هواشناسی و با معلومات و نظریات علمی دارد. و دلالت بر این معنا می‌کند که فرستنده قرآن و نازل کننده آن همان فرستنده و نازل کننده باران است"

"می‌گوییم (قرآن) طوری حرف زده است که در هیچ نوشته و گفته بشری تا قبل از قرن اخیر، که سخن از باد و باران رفته، نظیر آن ارائه نشده است. کسی چنین افعال و صفاتی را به‌کار می‌برد که وقوف کامل به چگونگی پیدایش بادهای و تشکیل ابر و ریزش باران داشته باشد"

"اگر بنا بود این آیات کلام بشر باشد، می‌بایستی دیدگاه گوینده محدود به يك شهر و حتي يك منطقه معین نبوده و تعلق به زمان کوتاه نداشته باشد، بلکه تمام کره زمین را بادستگاه‌هایی دقیق زیر نظر آورده و از بالای ابرها به هوا و زمین نگاه کرده باشد "

بزرگان در بخش اول "باد و باران در قرآن"، به شرح علمی انواع بادهای و بارانها و در بخش دوم، بر انطباق انواع بادهای و باران‌های قرآن با دستاوردهای علمی پرداخته است و بایک نگرش کاملاً علمی جمع‌بندی می‌کند که:

"بعضی از مطالب و نکات

فوق قابل رویت و درک از زمین یا از محل بروز حوادث مربوطه می‌باشد و تا حدودی مشهود و معلوم اقوام بشر بوده است، از قبیل تاثیر بادهای سوز دار و سوزان و توام بودن کولاهای وحشتناک دریایی با طوفان هوا و رعدوبرق و ابرهای سیاه، ولی دسترسی به قسمت اعظم این اکتشافات و اصول خارج از امکانات و اطلاعان زمان و مکان نزول قرآن بوده است، زیرا که: اولاً مشاهده و ثبت و اعلام آنها مستلزم استفاده یا ابتلای مستمر مردم آن محیط به باد و باران، توام با احتیاج و تکرار مشاهده و مقایسه و هم چنین عنایت و اشتغال خاص شخص مطالعه کننده به این قبیل مسایل می‌باشد و ثانیاً برای موضوع‌هایی (که در فهرست داده شده است) توجه‌های شخصی و محلی کافی نیست، بلکه مشاهدات منظم همزمان از ایستگاه‌های پراکنده در منطقه بسیار وسیع سه بعدی خشکی و دریا و هوا ضروری می‌باشد و باید همراه با اسباب‌های اندازه‌گیری و استمداد از محاسبات علمی به عمل آید. کما آن که اکتشافات و نظریات علمی موجود نیز جز در مکان و زمان حصول شرایط فوق حاصل نگردیده است. شرط اول نه با صحرائی حجاز که بی‌بادترین، بی‌اب‌ترین و بی‌آب‌ترین مناطق روی زمین است وفق می‌دهد.... نه با شخص پیغمبر اکرم(ص) که در جوانی يك فرد بیابانگرد بی سواد بود و بعد از بعثت با مسایل و مشکلات بی‌شمار دعوت و دعوایی با مشرکین یا ترتیب و تربیت امت مومنین اشتغال داشت و اصولاً فارغ از مسایل دریانوردی و کشت و زرع که با باد و باران سروکار پیدا کند می‌کند، بود" (۱۹)

بزرگان آیه ۱۴ سوره النبأ که می‌فرماید: "وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً تَحَاكُ – و از ابرهای باران‌زا آب فراوان نازل کردیم" به پدیده تقطیر می‌پردازد و می‌نویسد: "خیلی بعید به نظر می‌رسد که تا قبل از تدوین علم فیزیک در قرن ۱۸ میلادی کسی این کیفیت را توجه و گوشزد کرده باشد"

بزرگان می‌گوید: "در اینجا قرآن نام خاصی برای ابر انتخاب کرده است که حاکی از عصاره‌گیری و در حال تقطیر بودن است." و در ادامه می‌نویسد: "در ترمودینامیک و فیزیک نشان داده شده است که اشباع

و تقطير بخار آب بالنسبه به ساير بخارها يك وضعيت استثنائي داشته و انبساط ادياباتيك آن كه عادتاً بايد سبب تغيير گردد، موجب تقطير مي‌شود" (۲۰)

با توجه به اشارات و توضيحات مختصري كه ارائه شد مي‌توان جمع‌بندي كرد كه اولاً پيامبر وحي بي‌صورت را در الفاظ زبان عربي براساس دانش خود كه دانش مردم عرب زبان بوده است بيان نكرده است ثانياً فهم ما از آيات قرآن، با ازدياد دانش ما و دستاوردهاي علمي تغيير پيدا مي‌كند. ثالثاً نمي‌توان تمالي دستاوردهاي علمي را مطلق كرد و ناسازگاري ظاهر قرآن را با علم، به خطاي پيامبر نسبت داد.

آقاي دكتور سروش در مورد آنچه ايشان آنها را "ناسازگاري، گاه شديد، ظاهر قرآن با علم" مي‌خواند، مي‌گويد:

"من اينگونه آيات را از جنس عرضياتي مي‌دانم كه در رسالت پيامبر و پيام بنيادين دين مدخليتي ندارد و لذا با آسانگيري از آنها در مي‌گذرم"

ايشان روشن نكرده‌اند كه منظور از آسانگيري چيست؟ اگر قرار بر آسانگيري باشد چرا نپذيريم كه دانش كنوني بشر اجازه فهم درست برخي از آيات را نمي‌دهد و اگر چه تعارضي به‌نظر مي‌رسد، اما با آسانگيري از آن مي‌گذريم و هرآنچه را كه خداوند فرموده است مي‌پذيريم و معتبر مي‌دانيم. رابطه قرآن و عمر پيامبر - آقاي دكتور سروش در جاي ديگر (بسط تجربه نبوي) گفته اند:

"كسي مي‌آمد و از پيامبر سوالي مي‌پرسيد، كسي تهمني به همسر پيامبر مي‌زد، كسي آتش جنگي برمي‌افروخت، يهوديان كاري مي‌كردند، نصرانيان كار ديگري، تهمت جنون به پيامبر مي‌زدند، درباره ازدواج پيامبر با همسر زيد شايعه مي‌ساختند، اينها در قرآن و در سخنان پيامبر منعكس مي‌شد و اگر پيامبر عمر بيشتري مي‌كرد و حوادث بيشتري بر سر او مي‌باريد لاجرم مواجهه‌ها و مقابله‌هاي ايشان هم بيشتري مي‌شد و اين است كه قرآن مي‌توانست بسي بيشتري از اين باشد كه هست".

اين بيان و نتيجه‌گيري براساس يك "اگر" و فرض است. اما اگر به‌پذيريم كه خداوند علیم و حكيم است، طول عمر پيامبر قطعاً در نزد خدا معلوم بوده است. و اگر، قرار بود پيامبر عمر بيشتري مي‌كرد. خداوند كتابش را يكبار در شب قدر بر پيامبرش نازل کرده است، به جاي ۲۳ سال در ۳۳ سال آنرا به تدريج فرو مي‌فرستاد، و حجم آن، همين مي‌بود كه اكنون هست".

اولاً: مي‌دانيم در زمان پيامبر حوادث ديگري نيز پيش آمده بود، اما همه آن در قرآن نيامده است

چرا قرآن به اين حوادث

پرداخته است؟

ثانياً: در جاي جاي قرآن آياتي است كه حادثه‌هاي اتفاق افتاده است، ولي واقعيّت آن براي پيامبر روشن نبوده است. وحي الهي آنرا روشن کرده است. اكنون پرسش اين است كه چرا خداوند، قبل از وقوع حادثه پيامبر را از آن آگاه نكرده است؟

در همین آیه افك، مگر خداوند نمی‌توانست، قبل از آنکه کاروان براه بیفتد، پیامبر را از نبودن عایشه در کجاو‌اش آگاه سازد، تا جلوی شایعات و تهمت‌ها گرفته شود؟ یا در مورد ابن‌مکتوم کور (موضوع سوره عبس)؟ چه حکمتی در این برخورد قرآنی وجود دارد، یعنی در امکان دادن به شکل‌گیری يك رویداد و واکنش‌ها و سپس توضیح آن توسط وحی. قطعاً پیام‌ها و نکته‌ها نهفته است.

به عنوان نمونه آیه افك يك پیام الهی دارد. و این که افکار عمومی آدمیان، چنین است که حتی برای همسر پیامبر هم شایعه می‌سازند و تهمت می‌زنند. آیا این يك هنجار رفتاری منحصر و خاص به جامعه اعراب زمان پیامبر بود، یا يك رفتار عام جامعه انسانی، چه در زمان پیامبر و چه در حال حاضر است. پیام در آیات ۲۱ و ۲۳ سوره نور به روشنی آمده است:

نور ۲۱

" یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطرات الشیطان و من یتبّع خطرات الشیطان فإِنَّهُ یامر بالفحشاء و المنکر " – ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گام‌های شیطان پیروی نکنید و هرکس پیروی از گام‌های شیطان کند، (بداندکه) او قطعاً به فحشا و منکر امر می‌کند.

نور آیه ۲۳

" انّ الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات و لعنوا فی الدنیا و الاخره لهُم عذاب عظیم " بی گمان کسانی که به زنان پاک دامن بی‌خبر از فحشا و با ایمان نسبت زنا می‌دهند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آنان عذابی سخت خواهد بود.

بخش چهارم – هدف چیست؟

سنت روشنفکری دینی در ایران همیشه این بوده است که به طرح آن نوع از مسایل کلیدی، سیاسی و فکری - فرهنگی بپردازد که توجه به آنها راهگشای مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه باشد. بنابراین، پرسش اساسی این است که طرح مسئله معانی و الفاظ قرآن، توسط سروش در راستای حل کدام مشکل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و یا مسلمانان جهان است. آیا این اعتقاد که قرآن چه در معنا و چه در لفظ از جانب خداوند است، چه مشکلی را پدیدآورده است؟ آیا استبداد، سرکوب و ظلم و ستمی که به حق باید در برابر آن ایستاد و یا ریاکاری و نفاق گسترده در جامعه کنونی ما باین اعتقاد درباره قرآن ارتباط دارد؟

آیا منشا قدرت روحانیت بر کرسی قدرت نشسته، از این اعتقاد که لفظ و معنای قرآن، هردو از خداوند است برخاسته است؟ که اگر آنرا رد کنیم، در واقع موجب فرو ریختن قدرت این قشر و طبقه خواهد شد و روحانیون عقب‌نشینی می‌کنند؟ آیا طرح این مسئله، به تقویت جنبش روشنفکری دینی منجر می‌گردد یا موجب بیداری و تنبه توده‌های مردم می‌شود؟

برای راقم این نوشته روشن نیست و نتوانسته‌ام بفهمم که هدف این بزرگوار از طرح این موضوعات چیست؟

خداوند به ما امکان فهم آیات الهی و توانایی عمل به آموزه‌های قرآنی را عنایت بفرماید.

یادداشت‌ها و مآخذ:

- 1- رامیار- موسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۹
تاریخ قرآن - محمود
- 2- عني غيرالقرآن فليمحه- صحيح مسلم ج ۸ - ص ۲۲۹ به نقل از : "مباحثي در علوم قرآن" - از صبحي صالح - ترجمه محمدعلي لساني فشاركي، انتشارات رسا ۱۳۶۱
لا تكتبوا عني وَمَنْ كَتَب
همان
- 3- همان
- 4- ختمي مرتبت و خلفاي راشدين - دكتور محمد حميدالله . ترجمه دكتور محمود مهدي دامغاني - چاپ و نشر بنياد - ۱۳۶۵
وثائق - نامه‌های حضرت
- 5- از صبحي صالح - ترجمه محمدعلي لساني فشاركي، انتشارات رسا ۱۳۶۱
"مباحثي در علوم قرآن" -
همان
- 6- همان
- 7- رامیار- موسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۹
تاریخ قرآن - محمود
- 8- القرآن - علامه راغب اصفهاني - انتشارات ذوي القربي ۱۳۸۲
مفردات راغب، الفاظ
- 9- به ص ۱۱۳ "جهان شگفت انگیز مغز" - ترجمه دكتور ابراهيم يزدي - انتشارات قلم ۱۳۷۲ .
براي اطلاعات بيشتري
- 10- فرانکل- ترجمه ابراهيم يزدي ۱۳۸۷
خدا در ناخودآگاه، ویکتور
- 11- ابراهيم يزدي، ويرايش دوم قلم ۱۳۸۷
بیماری‌های قلب آدمی،

- 12- خطی در دریا - ابراهیم یزدی، انتشارات قلم ۱۳۷۹
- 13- خاک‌های رسی و پیدایش حیات - ابراهیم یزدی، انتشارات قلم ۱۳۷۹
- 14- المیزان - طباطبایی ج ۲۰ ص ۶۱۷
- 15- تفسیر سوره طارق - مطهری، اطلاعات - ۱۱ مهر ۸۶
- 16- طبیعت الهی یا الهیات طبیعی - بهالدین خرمشاهی - اطلاعات ۳ تیر ۱۳۸۷
- 17- پرتوی از قرآن - طالقانی ج ۳ ص ۳۳۰
- 18- تاملاتی در آیات مبارکه سوره الطارق - ابراهیم یزدی - تابستان ۱۳۸۷
- 19- باد و باران در قرآن - بازرگان، مهدی - م.آ.ج ۷ - "مباحث علمی، اسلامی - بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان- شرکت انتشار - ۱۳۷۹ "
- 20- همان

بازنشستگی سیاسی

شعبانی ۸۷/۵/۱

در عرصه سیاسی کشور ما ایران، دو نوع فعال سیاسی حضور دارند. اول کسانی که بر احساس تکلیف و وظیفه در برابر ملت و میهن ویا بر مبنای اندیشه و ایدئولوژی خاص خود به فعالیت سیاسی و قدرت می نگرند و قدرت را از باب خدمت به مردم می پذیرند. گروه دیگر اما کسانی هستند که تنها با پذیرش یک شغل به عرصه سیاست وارد شده اند. و برای آنها آرمان و وظیفه مطرح نیست.

برای گروه اول بازنشستگی هرگز معنا و مفهومی ندارد، زیرا که وظیفه تحت هیچ شرایطی از انسان ساقط شدنی نیست. این افراد تا زمانی که زنده هستند و در جامعه انسانی حضور دارند، مطابق با برداشت های تکلیفی خود به انجام کار و وظیفه ای که انتخاب کرده اند ادامه می دهند و سن و وضعیت سلامتی آنها هم در انجام وظیفه تاثیرگذار و خلل آفرین نخواهد بود.

اما کسانی که ورود و حضورشان در فعالیت های سیاسی و ساختار قدرت را به عنوان یک شغل انتخاب و پذیرفته اند، هرگاه به سن و سال خاصی برسند یا عرصه را برای ادامه مسئولیت تنگ ببینند، خود را بازنشسته می کنند و تنها تماشاگر عرصه سیاست می شوند. این نگرش در مقابل ان نگرشی است که سیاست را تکلیف خود می داند و همچون عبادت آن را همراه همیشگی خود می سازد.

بدین ترتیب اگر در هر جامعه ای کسی از باب انجام تکلیف دینی و ملی در عرصه سیاست حضور یافته است، احساس تکلیف او را وادار می کند برای پذیرش مسئولیت و مقامی رسمی پیش قدم شود و هرگز هم نه خسته و نو مید و یا از مسئولیت استعفا و بازنشسته می شود. پس نحوه مواجهه با بازنشستگی سیاسی کاملاً بستگی به نگاه فرد دارد که فعالیت سیاسی، قبول مسئولیت و حتی کاندیداتوری برای کسب مقام را بر اساس کدام تعریف می پذیرد و با کدام تصمیم وارد عرصه شده است. اگر تصمیم مبتنی بر این باشد که شرایط کشور حضور فرد را در مقام و پست های رسمی می طلبد او تکلیف دارد که وارد شود و بازنشستگی هم دیگر مفهومی ندارد.

۱- آیا عدم اقبال عمومی و یا ناتوانی فرد در پاسخگویی به خواسته های عمومی می تواند در اعلام بازنشستگی سیاسی یک فرد و عدم پذیرش پست های رسمی موثر باشد؟

ج. افرادی که با تعهد و مسئولیت وارد عرصه فعالیت سیاسی می شوند، به خصوص برای آنان که با ایمان مذهبی به عرصه عمومی وارد می شوند، اقبال یا عدم اقبال عمومی تاثیری در ادامه فعالیت آنان نخواهد داشت. آن ها خود را بر برابر خدا مسئول می دانند و وظیفه ملی و دینی خود را در هر حال انجام می دهند. این نوع افراد اولاً هنگامی مسئولیت سیاسی یا حکومتی را می پذیرند که مردم به خواهند. بدون رای و رضایت مردم آنان مسئولیتی را نمی پذیرند. ثانیاً علی الاصول اگر توانائی انجام کاری را نداشته باشند آن را نمی پذیرند. پذیرش آن را بر خلاف تقوی سیاسی می دانند.

۲- چرا زمانی یک چهره سیاسی از فرارسیدن دوران بازنشستگی سیاسی خود سخن می گوید و زمانی دیگر از بی مفهومی بازنشستگی سیاسی؟ در چه جامعه ای این ادبیات اعوجاجی رشد پیدا می کند؟ و علت رشد چنین ادبیاتی را در چه باید دید؟

ج. این ادبیات متعلق به جامعه رشد نیافته ای است که آزادی های سیاسی نهادینه نشده اند، احزاب سیاسی امکان رشد و توسعه را ندارند، افراد به صفت شخصی وارد عرصه عمومی میشوند، کیش شخصیت سیطره دارد، روابط و مناسبات فردی در تصمیمات اثر گذار است. این نوع تذبذب ها نشان از حاکمیت روابط غیر بهداشتی بر مناسبات سیاسی دارد.

آئین چانه زنی- ضعف ها و قوت های یک مذاکره

شهرود امروز ۴ مرداد ۸۷

استفاده از راهکار دیپلماسی و مذاکره میان دو کشور امر مرسوم است بخصوص وقتی بحران و اختلاف میان دو کشور بالا می گیرد، استفاده از راهکار دیپلماتیک یک راهکار مطلوب است. اما برای مذاکره میان دو کشور که در تقابل با هم هستند چه شرایطی باید وجود داشته باشد.

به عنوان نمونه چه زمانی مذاکرات دیپلماتیک باید صورت پذیرد؟ معمولا شرایط بین المللی و وضعیت کشورها در حال نوسان است. علی القاعده هیچ کشوری در موضع ضعف به پای میز مذاکره نمی نشیند چرا که مذاکره از موضع ضعف نتیجه ای ندارد. اگر چنانچه اراده اصلاح باشد، یعنی طرفین بخواهند که مشکلات خود را از طریق مناسبات دیپلماتیک و مذاکره حل نمایند، مترصد خواهند بود تا شرایط مناسبی نیز ایجاد گردد و هر دو طرف احساس کنند که از موضع قدرت در حال مذاکره هستند.

پس شرط اول، عدم مذاکره در موضع ضعف است چرا که مذاکره در موضع ضعف منجر به تحمیل شرایط نامقبول به یکی از طرفین خواهد شد. قاعده دوم آن است که مذاکره کنندگان پیش از آنکه پای میز مذاکره بنشینند، حداقل در نزد خودشان می بایست کف و سقف مطالبات مورد نظر را تعیین سازند. عبارتی دیگر اگر ایران می خواهد با آمریکا بر سر میز مذاکره بنشیند، مقامات ایرانی باید در نزد خود به این سوال پاسخ دهند که حداکثر چیزی که از طرف آمریکایی می خواهند چیست؟ مهم نیست که این درخواست واقع بینانه است یا خیر. بلکه، مهم مشخص کردن آن است.

از سوی دیگر طبیعی است که هدف اصلی دستیابی به حداکثر مطالبات است اما باید کفی هم برای مطالبات مشخص باشد و به این سوال پاسخ داده شود که اگر موفق به دستیابی به حداکثر نشدند، آن خواسته های حداقلی که پایین تر از دستیابی به آنها دیگر مذاکرات بی فایده است، چیست؟ اگر بخواهیم نمره ای به مطالبات بدهیم و کف را ۷۰ و سقف را ۱۰۰ بگیریم، در مذاکرات اهمیت چنین هدف گذاری روشن می شود مثلا طرف ایرانی به این نتیجه می رسد که گرفتن ۱۰۰ از آمریکا ممکن نیست اما در حین مذاکرات حوادث مختلفی رخ می دهد مثلا در منطقه، ایران و یا در خود آمریکا و به هر دلیلی طرف آمریکایی ممکن است شرایطی از مطالبات ایرانی را بپذیرد که در جدول نمره گذاری ایرانی ها عدد ۸۰ را دارد و طرف ایرانی بنا بر مصالح خود چنین وضعیتی را بپذیرد. بنابراین در نظر گرفتن چنین شرایطی از موارد اصلی یک دیپلماسی واقعی است.

موضوع مهم دیگر آن است که چه کسانی باید مذاکره کنند؟ طبیعی است که وقتی دو دولت قصد مذاکره دارند قوی ترین نیروهای خود را به مذاکره می فرستند. خصوصا اگر روابط دو کشور در وضعیت نامطلوبی قرار داشته باشد.

یکی از شرایط اصلی آن است که به عنوان نمونه اگر ایران قصد مذاکره با آمریکا را دارد باید دیپلماتهایی که تسلط کامل به زبان انگلیسی دارند را به مذاکرات بفرستد. چرا که در محاورات دیپلماتیک، طرف مقابل برای ارزیابی شرایط مذاکره سخنی می گوید و یا به عبارتی چراغ سبزی نشان می دهد. طرف دیگر باید چنین حرکتی را به سرعت تشخیص دهد و این از عهده مترجمین خارج است. چرا که

بر اساس چنین حرکاتی، دو طرف به یک ارزیابی روانشناختی می‌رسند و بر آن اساس به مذاکره و زورآزمایی دیپلماتیک خواهند پرداخت.

از سوی دیگر فرد مذاکره‌کننده باید بر مورد مذاکره، اشراف کامل داشته باشد. مثلا اگر ایران و آمریکا قصد مذاکره دارند و یکی از مسائل مطروحه میان دو کشور، آزادی سرمایه‌های ایران در آمریکا است. طرف ایرانی نمی‌تواند بگوید که از میزان این سرمایه‌ها بی‌اطلاع است، او باید لیست و آدرس دقیقی از این دارایی‌ها داشته باشد، اگر چه ممکن است در طول مذاکرات به مصلحت و یا نیاز نباشد که چنین اطلاعاتی را استفاده کند اما اشراف کامل به چنین مواردی ضروری است.

از سوی دیگر فرد مذاکره‌کننده باید بر مقررات و کنوانسیون‌های بین‌المللی و قرارداد های میان دو کشور و تاریخ روابط دو کشور مسلط باشد. به عنوان نمونه طرف ایرانی در مذاکره با آمریکا باید، واژه واژه بیانیه الجزایر را در ذهن داشته باشد و بخاطر آورد که در اصل اول این بیانیه طرف آمریکایی امضا کرده است که سیاست خارجی این دولت بر اساس عدم دخالت در امور داخلی ایران است.

طرف ایرانی باید متذکر شود که جو اعتماد در صورتی ایجاد خواهد شد که طرف آمریکایی بر خلاف این تعهد عمل نکند مثلا بر علیه ایران بودجه‌ای جداگانه تصویب نسازد. از سوی دیگر اگر ایران و آمریکا به پای میز مذاکره می‌نشینند باید از هر نوع بدبینی و در عین حال خوش بینی بیجا نسبت به مذاکرات پرهیز شود، دولت ایران باید رسماً اعلام کند که مذاکرات رسمی مستقیم و علنی میان دو کشور برای حل اختلافات در حال انجام است.

چانه زنی در مذاکرات دیپلماتیک نیز روشی مرسوم است، اما این چانه زنی هنگامی معنا دارد که طرفین بر سقف و کف تعهدات تسلط داشته باشند و بر آن اساس وارد چانه زنی شوند، گاهی اوقات دولتهای مذاکره‌کننده خود حوادثی بوجود می‌آورند تا بر مسیر مذاکرات تاثیر گذار باشند و قدرت چانه زنی خود را افزایش دهند به عنوان نمونه در جنگ ویتنام هنگامی که ویت کنگ‌ها در پاریس با دولت آمریکا مذاکره می‌کردند طرفین در پشت درهای بسته مشغول چانه زنی بودند، وقتی ویتنامی‌ها شرایطی را می‌دیدند که طرف آمریکایی بر مواردی پافشاری زیادی می‌کند ناگهان در خود ویتنام عملیات نظامی انجام می‌شد و وضعیت جنگی تشدید می‌شد و یا آمریکایی‌ها در مواردی دست به بمباران هوایی می‌زدند تا روحیه طرف مقابل را تضعیف کنند.

از سوی دیگر مذاکره‌کننده باید نگاه جدی به منافع طرف مقابل داشته باشد، مثلا مذاکره‌کننده ایرانی باید بداند که منافع آمریکا در مذاکره با ایران چیست و کدام یک از این منافع مورد قبول یا عدم قبول ایران است. در میان هر دو دولتی که روابط سیاسی و یا دیپلماتیک وجود دارد، اصولاً انگیزه روابط، منافع ملی است. آمریکا و یا هر کشوری بنابر اقتضای منافع ملی خود، با ایران وارد مذاکره می‌شود.

بر همین اساس در میان هر دو دولتی در دنیا ۳ منطقه را می‌توان متصور شد.

اول منطقه ای که منطقه سفید نامیده می‌شود، این منطقه به مواردی اطلاق می‌گردد که بطور مثال در ایران و یا آمریکا اصولاً طرفین تمایلی برای ورود به آنها ندارند.

دوم، منطقه ای که قرمز نامیده می‌شود منطقه ای است در این منطقه میان ما و آمریکا دیوار عظیمی از اختلاف و تعارض وجود دارد.

منطقه سوم منطقه سبز است که در آن ما می توانیم منافع مشترکی را میان دو کشور در آن تعریف کنیم. میان تمام کشورهای دنیا این ۳ منطقه وجود دارد یعنی شما نمی توانید دو کشوری را بیابید که میان آنها منطقه سبز-منافع مشترک- وجود نداشته باشد اما وسعت آن متغیر است. مثلا هنگامی که دولت طالبان در افغانستان ایجاد شد، میان ایران و آمریکا یک فضای محکم سبز بوجود آمد چرا که منافع ملی ایران و آمریکا ایجاب می کرد که دولت طالبان ساقط گردد، این مسئله در زمان اشغال افغانستان توسط روسها هم وجود داشت و ایران و آمریکا هر دو به مجاهدین افغان یاری می رساندند.

در حال حاضر نیز اگر ایران و آمریکا قصد مذاکره دارند باید بر مناطق سبز تاکید کنند، یک دیپلماسی واقع بینانه نباید بر مناطق قرمز و مورد اختلاف انگشت گذارد، بعنوان مثال آیا ایران و آمریکا در عراق منافع مشترک دارند یا خیر؟ پاسخ این است که بله! ایران و عراق مرزهای طولانی دارند و ادامه بحران و جنگهای فرقه ای و ناامنی در عراق بر خلاف منافع ملی ایران است بنابراین منافع ملی ما اقتضا می کند که جنگ و جدال در عراق پایان یابد، به محض اینکه آرامش به عراق بازگردد بحث دومی ایجاد می شود مبنی بر اینکه آمریکایی ها بهانه ای برای ماندن در عراق نخواهند داشت.

پس ایران باید به این نکته توجه کند. از سوی دیگر آمریکایی ها نیز نمی خواهند که نا آرامی در عراق ادامه داشته باشد، ممکن است آنها قصد ماندن در عراق را داشته باشند اما ادامه نا آرامی بر خلاف منافع ملی آنهاست. اگر چه ممکن است به طور تاکتیکی در برابر ادامه نا آرامی برای توجیه حضور خود چشم ببوشند اما این استراتژی آنها نیست چرا که آبروی آنها در دنیا در خطر است و افکار عمومی داخل آمریکا بر آنها فشار مضاعفی وارد می کند. پس مذاکره بر سر امنیت عراق می تواند بستر مناسبی برای دولتهای ایران و آمریکا برای گفتگو باشد .

برخی از تصمیم گیرندگان ایران در دیپلماسی همچنان در دوران جنگ سرد بسر می برند. و تصور می کنند فضای جهانی همچنان متأثر از بلوک شرق و غرب است و می خواهند از اختلافات این دو بلوک به نفع خود استفاده کنند و بر فرض با دادن امتیاز به یک طرف، او را در برابر طرف دیگر با خود همراه سازند. چنین وضعیتی دیگر در صحنه جهانی وجود ندارد. بعد از جنگ سرد و در دهکده جهانی، روابط اقتصادی میان کشورهای جهان اعم از روسیه چین اروپا و آمریکا چنان شکل گرفته است که امکان ندارد که چین و یا روسیه در نزاع ایران و آمریکا بر علیه آمریکا عمل کنند.

پیامد این سخن این است که در شرایط کنونی امکان ندارد که روسها تعهدات خود را نسبت به نیروگاه اتمی بوشهر تحویل دهند. این وضعیت تا زمانی که بحران هسته ای ایران به وضعیت قابل قبولی از منظر جهانی برسد، ادامه خواهد داشت . دیپلماسی ما باید در نظر داشته باشد که در عالم واقع ، دشمن دائم و دوست دائم وجود ندارد و هر کشور بر اساس منافع ملی تصمیم گیری خواهد کرد در صورت پذیرش چنین فرضی، نمی توان بر سوریه بعنوان متحدی استراتژیک حساب کرد چرا که برای آقای بشار اسد که تنها اعتبار سیاسی وی این است که فرزند حافظ اسد است، مهمترین مسئله بازپس گیری بلندیهای جولان و صلح با اسرائیل است. و برای چنین وضعیتی حاضر به پذیرش شروطی حتی در حد کاهش و یا قطع روابط با ایران برای نیل به منافع ملی خود بشود. این قضیه در خصوص فلسطینی ها نیز صدق می کند.

نقدی بر اظهارات اخیر رئیس گروهك نهضت آزادی

هفته نامه پرتو سخن ۹ / ۵ / ۱۳۸۷

چندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ، مجموعه قوانینی تدوین یافت که بنا به اقتضای بنیان های دینی و مذهبی نهضت ملت ایران و همچنین خواست اکثریت این ملت مسلمان ، از احکام و دستورات دین مبین اسلام الهام گرفت . این قانون که محصول اسلام خواهی و نیازهای واقعی و ریشه ای ملت مسلمان ایران بود ، از همان ابتدا هدف حملات سیاسی قرار گرفت اغلب این مخالفان کسانی بودند که یا دغدغه دینی نداشتند و یا به دلیل برداشت های نادرست و سطحی از دین اسلام ، آن را کاملاً فردی و در حاشیه مسایل اجتماعی و سیاسی می پنداشتند . به هر حال ، این گروه يك وجه مشترك داشتند و آن بی توجهی به فرهنگ ملی و اعتقادات مذهبی مردم مسلمان ایران بود که برخی با خودخواهی در صدد تحمیل دیدگاه های شخصی خویش بر اکثریت بودند و بی آن که شناخت صحیحی از نیاز و خواست اکثریت داشته باشند ، خود را سخنگوی مردم و توده های عظیم اجتماعی می پنداشتند !

رویه مذکور از ابتدای پیروزی انقلاب تا کنون از سوی برخی گروه ها ، اشخاص و یا جریان ها سیاسی تداوم یافته است و آنان همچنان با نشستن در جایگاه اکثریت و تطبیق دیدگاه های شخصی بر جمعی به اظهار نظر در مسایل گوناگون می پردازند .

آقای ابراهیم یزیدی در جدیدترین موضع گیری خود علیه دولت نهم ، مشکل اساسی را نه فقط از شخص آقای احمدی نژاد بلکه نظامی جستجو می کند که دکتر احمدی نژاد در آن به ایفای نقش می پردازد . وی تأکید می کند : " اشکال از آن مجموعه ای است که موجب پیدایش احمدی نژاد می شود . " (۱)

او برای رفع به اصطلاح این مشکل ، ابتدا می کوشد به صورت ریشه ای با آن مقابله کند و از این رو با عبور از دولت ، مبنای آن یعنی نظام ولایت فقیه را هدف قرار می دهد . بر این اساس توصیه ای هم دارد و آن بازگشت به قانون اساسی منهای ولایت فقیه و حذف این بند از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است ! وی البته در این زمینه استدلالی هم دارد و آن این که « قانون اساسی اول را دولت موقت تدوین کرده بود و در آن ولایت فقیه هم وجود نداشت و مورد تأیید امام هم بود (!) می توان به عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران معرفی کرد . "

نامبرده با مفروض گرفتن این ادعا که این قانون مورد تأیید امام بود ، نتیجه می گیرد : " پس هی نگویید که جمهوری اسلامی منهای ولی فقیه معنا ندارد . بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران یعنی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران ، آن قانون اساسی را که جمهوری اسلامی بود منهای ولی فقیه به رسمیت شناخته و امضاء کرده است . " (۲)

طرح چنین اظهاراتی از سوی گروه ها و یا اشخاصی مانند آقای دکتر ابراهیم یزدی تازگی ندارد اما به دلیل آن که این سخنان در بردارنده ادعاهایی است که شاید در اذهان برخی مخاطبین ناآگاه از وقایع صدر انقلاب شبهاتی را برانگیزد، نگارنده بر آن شد تا با ذکر نکاتی در این خصوص، ارزیابی اظهارات یاد شده را دمعرض قضاوت خوانندگان محترم قرار دهد :

۱- به دنبال پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۵۷ و تصویب و تثبیت عنوان حکومت جمهوری اسلامی برای کشور در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که با پذیرش ۹۸/۰۲ درصد آرای مردمی همراه بود، مسئله مهمی که ذهن مسئولان از جمله بنیانگذار انقلاب را به خود مشغول داشت، تنظیم و تدوین قانون اساسی، مطابق با معیارهای نهضت اسلامی و مردمی ایران بود برای این منظور، از میان چندین راه پیشنهادی مقرر گردید که از ابتدا پیش نویسی از قانون اساسی تهیه و سپس مجلسی از خبرگان منتخب مردم تشکیل شود تا آن طرح پیش نویس را مورد بررسی، اصلاح و در نهایت تصویب قرار دهند؛ زیرا تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی مطابق با معیارها و آموزه های دینی فقط از عهده کارشناسان دینی و فقهای اسلامی برمی آمد و به همین دلیل بررسی، اصلاح و اظهار نظر نهایی در متن پیش نویس قانون اساسی دولت موقت بر عهده ایشان گذارده شد. بدیهی است که حضرت امام (ره) نیز با توجه به تشکیل مجلس خبرگان و اهتمام ایشان بر این امر مهم، تنها قانونی را مورد تأیید قرار می داد که به تأیید این مجلس رسیده باشد. (۳)

تا اینجا مشخص می گردد که دولت موقت هیچ قانون اساسی را راساً تصویب نکرد تا مورد تأیید یا عدم تأیید حضرت امام قرار بگیرد؛ بلکه این کار نه در توان و صلاحیت دولت موقت بود و نه حضرت امام چنین انتظاری از این دولت داشت. چنان که ایشان با صراحت از مجلس خبرگان خواست طرح پیش نویس را با دقت بررسی کنند و بدون وا همه از جنجال مطبوعات مواد خلاف شرع آن را حذف نمایند. دولت موقت طرح پیش نویس قانون اساسی را تهیه کرد که برحسب اعلام نخست وزیر وقت در نطق افتتاحیه مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی در شورای طرح های انقلاب، تدوین و به تصویب هیأت وزیران دولت موقت رسید و سپس این طرح به مجلس خبرگان جهت اصلاح و اظهار نظر نهایی ارائه شد. (۴)

۲- طرح پیش نویس قانون اساسی که توسط دولت موقت تهیه شد، يك نقص بزرگ داشت و آن این است که مسئله زعامت و رهبری امت و نظام اسلامی که از مسایل بنیادی و اصول اعتقادی اسلام از دیدگاه شیعه می باشد، در آن پیش بینی نشده بود به راستی چگونه ممکن بود طرحی که بدون توجه به معیارهای اسلامی در زمینه حکومت در عصر غیبت به مجلس خبرگان ارائه شد، مورد تأیید این مجلس و یا بنیانگذار نهضت انقلاب اسلامی ایران قرار گیرد؟! اگر امام (ره) با چنین طرحی موافق بود، چرا بررسی و اظهار نظر نهایی را به عهده فقهای مجلس خبرگان گذارد؟! !

بدیهی است که چنین طرحی نمی توانست مورد قبول امام و مجلس خبرگان باشد و می بایست مورد بازنویسی اساسی قرار می گرفت. امام در یکی از بندهای پیام خود به مجلس خبرگان با صراحت فرمودند :

" علمای اسلامی حاضر در مجلس اگر ماده ای از پیش نویس قانون اساسی و یا پیشنهادهایی وارد را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه ها و نویسندگان غرب

زده نهراسند که اینان خود را شکست خورده می بینند و از مناقشات و خرده گیری ها دست بردار نیستند
" (۵)

این پیام ، سندی گویای بطلان این ادعای آقای دکتر ابراهیم یزیدی است که : " طرح پیش نویس قانون اساسی توسط دولت موقت مورد تأیید کامل امام بود . " (۶)

با این حال ، دولت موقت همچنان اصرار داشت طرح مذکور را یک طرح کامل و جامع و احیاناً مترقی و اسلامی و حتی مورد تأیید امام (ره) (!) جلوه دهد و بنابراین از مجلس خبرگان انتظار داشت آن را تأیید کند !

شاید دولت موقت ، مجلس خبرگان را دارای جایگاهی تشریفاتی می پنداشت و از همین رو اصرار داشت این مجلس در چند جلسه صوری و حداکثر با اصلاح جند عبارت یا تفسیر چند واژه ، پیش نویس را تأیید کند . اما به همان دلایلی که گذشت ، این طرح مورد تأیید مجلس خبرگان واقع نشد . البته این مخالفت ، واکنش منفی دولت موقت را در پی داشت و حتی طرح انحلال مجلس خبرگان نیز با امضای جمعی از وزرای دولت موقت تهیه شد اما این توطئه با خروش به موقع امام (ره) ناکام ماند و بعدها با کشف اسنادی از لانه جاسوسی مشخص گردید که طرح انحلال مجلس خبرگان ، ریشه امریکایی داشته است .

۳- دشمنان و مخالفان دولت اسلامی اکنون احساس نموده اند که برای مقابله با دولت نهم و شخص دکتر احمدی نژاد باید به صورت ریشه ای و بنیانی عمل کنند و به همین سبب ، نظام ولایت فقیه را هدف قرار داده اند تا به زعم خود از این راه ، موجودیت دولت نهم را نیز متزلزل سازند ، غافل از آن که این حربه شکست خورده سال هاست ضعف خویش را در مقابله با نظام مترقی ولایت فقیه عیان نموده و ملت مسلمان ایران در طول این سال ها نشان داده اند هرگز اعتمادی به مخالفان نظام ولایت فقیه نداشته اند .

پی نوشت ها

۱ و ۲ - به قانون اساسی منهای ولایت فقیه برگردیم ، سایت روز آنلاین ، ۸۷/ ۳/۲

۳ - امام خمینی در بخشی از پیام خود به مناسبت افتتاح مجلس خبرگان فرمودند : « تشخیص مخالفت و موافقت با احکام اسلام منحصرأ در صلاحیت فقهای عظام است که الحمدالله گروهی از آنان در مجلس وجود دارند و چون این امر تخصصی است ، دخالت وکلای محترم دیگر در این اجتهاد و تشخیص احکام شرعی از کتاب و سنت دخالت در تخصص دیگران بدون داشتن صلاحیت و تخصص لازم است» .

ایشان همچنین در بخشی دیگر از این پیام با تأکید بر استقلال رویکرد دینی در تدوین اصول قانون اگر بعضی از وکلای مجلس تمایل به مکاتب غرب یا شرق داشته یا تحت تأثیر افکار انحرافی باشند ، تمایل خودشان را در قانون اساسی جمهوری اسلامی دخالت ندهند و مسیر انحرافی خود را از این قانون جدا کنند ؛ زیرا صلاح و سعادت ملت ما در دوری از چنین مکتب هایی است که در محیط خودشان هم عقب زده شده و رو به شکست و زوال است . از گفته ها و نوشته های بعضی از جناح ها به دست می آید افرادی که صلاحیت تشخیص احکام و معارف اسلامی را ندارند تحت تأثیر مکتب های انحرافی ، آیات قرآن کریم و متون احادیث را به میل خود تفسیر کرده و با آن مکتب ها تطبیق می نمایند و توجه ندارند که مدارك فقه اسلامی براساس مشی است که محتاج به درس و نحث و تحقیق طولانی است و با آن استدلال های مضحك و سطحی و بدون توجه به ادله معارض و بررسی همه جانبه ، معارف بلندپایه و

عمیق اسلامی را نمی توان به دست آورد.» (ر. ک : سید جلال الدین مدنی ، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران ، ۱۳۵۷ ، ص ۴۱-۴۰)

۴ - ر. ک : صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ، ج ۱ ، ص ۷

۵- حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ، پیشین ، ص ۴۱

۶ - سیاست روز آنلاین ، پیشین

توضیحات: ۱- این نقد را که بر خلاف رسم معمول بدون توهین و برچسب زدن ارائه شده است در اینجا می آوریم تا نشان بدهیم از چنین نقد های استقبال می کنیم. ۲- بر خلاف نظر نویسنده، در حکم نخست وزیری آقای مهندس بازرگان، ماموریت تدوین قانون اساسی تصریح شده است. ۳- آقای خمینی و روحانیان عضو شورای انقلاب همان پیش نویس را تصویب و امضاء کرده بودند و اصرار داشتند یک جا به رفراندم گذاشته شود. به علت مخالفت دولت موقت با این نحوه نهایی کردن پیش نویس قانون اساسی، در جلسه ای که در قم با حضور امام و اعضای شورای انقلاب و دولت موقت تشکیل شد، توافق شد که مجلسی برای بررسی و نهایی کردن پیش نویس قانون اساسی تشکیل شود.

توضیحات در خصوص صدور حکم جلب دکتر ابراهیم یزدی

دکتر محمد علی دادخواه، حقوقدان و وکیل ۸۷/۵/۱۳

در پی انتشار خبری مبنی بر صدور حکم جلب برای دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، محمد علی دادخواه وکیل وی در گفت و گوی کوتاهی توضیحاتی را ارائه کرد.

محمد علی دادخواه وکیل دکتر ابراهیم یزدی گفت: با توجه به صراحت ماده ۲۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری که تعیین کننده ضوابط، قواعد و معیارهای رسیدگی جزایی است هر احضار و جلبی باید ابلاغ شود. هر احضار و دعوت به دادرسی باید ابلاغ شود و این امر به عنوان مقدمه واجب در منظر نظام جزایی پذیرفته شده است و قانون اساسی ما با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و تکلیف همه دستگاه های قضا در رعایت قانون، هیچ ابهام، ایراد و اشکالی در این زمینه ندارد.

فارغ از این منظر نگرش قانونی که منبع حقوق افراد است باید اعلام داشت که اگر دادیار، بازپرس یا دادستان این ضوابط را رعایت نکرد و بنا به میل سلیقه شخصی مبادرت به اتخاذ تصمیم کرد، یکی از مهم ترین اصول و مبانی استنباط را نادیده گرفته و آن، قبح عقاب بلا بیان است که نمی توان موضوع و یا باید و نبایندی را قبل از اعلام و ایجاد فرصت و مهلت مناسب برای مکلف به حیطة اجرا در آورد.

لذا اگر مقرر بود که احضار بدون ابلاغ به طرف انجام گیرد باید در قانون بدان می پرداختند. جزء موارد استثنایی که مختص جرائم مشهود است و از بحث آقای دکتر یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران کلا

خارج است، مستندی در قانون برای این موضوع نداریم. لذا شاکله این عمل از دو منظر محل ایراد است، نخست از نظر قانون که قاب و قالب اتخاذ تصمیم‌های قضایی را تعیین کرده است و دوم از منظر شرع. اما نکته حائز اهمیت این‌که اصل چهارم قانون اساسی بر این موضوع پای فشرده که همه مقررات، قوانین و مصوبات باید در چارچوب شرع باشد. لذا قاعده قبح عقاب بلابیان، با توجه به مقرراتی در آئین دادرسی کیفری که عرض کردم و تعارض اقدام مرجع تعقیب‌کننده، به نظر می‌رسد حکم جلب دکتر یزدی نادیده انگاشتن حقوق مسلم متهم در چارچوب خاص از يك سو (یعنی موازین تعقیب کیفری) و از سوی دیگر مغایر قانون حقوق شهروندی است.

اما اگر به این معیارهای داخلی که رعایت آنها واجب و غیرقابل تردید است نیز نظر نینفکنیم، در چارچوب مقررات حقوق بین‌الملل بشر و امتیازاتی که برای هر متهمی قائل شده است نیز این اقدام‌ها محل ایراد و تامل است زیرا در يك رسیدگی عادلانه و منصفانه که مطمع نظر موازین حقوق بشر است متهم باید فرصت و مهلت کافی برای تمهید مقدمات دفاع از خود داشته باشد.

در خاتمه باید به این نکته اشاره کنم که دولت ایران کلیت موازین اعلامیه جهانی حقوق بشر را در ماده واحده‌ای که دو میثاق حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پذیرفته است، قبول کرده است و این مقررات با عنایت به ماده ۹ قانون مدنی ایران که معاهدات بین‌المللی را در حکم قانون داخلی مقرر داشته، ایجاد حق و امتیاز برای متهم می‌کند.

فرزانگی ایجاب می‌کند در شرایطی که چشم جهان بنا به علل متعدد به سرزمین ما دوخته شده است، به گونه‌ای رفتار نکنیم که با نادیده انگاشتن مقررات آمره قانون خودمان و قواعد لازم‌الاجرای بین‌المللی دریچه انتقاد و ایراد را به خود بگشاییم.

حکم جلب دکتر یزدی؛ حکم قلب انقلاب

محمد جواد روح - دوشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۷

در اخبار امروز آمده بود که حکم جلب دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران به شکل شفاهی به ایشان ابلاغ شده است. درباره جزئیات و ابعاد حقوقی ماجرا، وکیل ایشان صحبت کرده اند و طبعا در صلاحیت امثال من نیست. اما در مورد کلیت قضیه و ابعاد سیاسی ماجرا، باید بگویم که شخصا حکم جلب دکتر ابراهیم یزدی را نشانه ای آشکار از حکمی بزرگتر می دانم که همانا قلب انقلاب است. در میان رجال سیاسی غیرروحانی مؤثر در انقلاب اسلامی، کسی را یارای برابری با دکتر ابراهیم یزدی نمی شناسم.

اگر در درون کشور چهره ای چون دکتر شریعتی ابودروار علیه زر و زور و تزویر

می خروشید و جامعه منفعل در برابر ساختار اصلاح ناپذیر وقت قدرت را به بازگشت به خویشتن و حرکت انقلابی فرامی خواند، در خارج از ایران و در زمانی که نه تنها شاه که جهانیان صدای انقلاب ایران را شنیده بودند، این دکتر ابراهیم یزدی بود که در کنار رهبر انقلاب می کوشید صدایی دموکراتیک و مسالمت جو از این انقلاب را به گوش جهانیان برساند. بیراه نیست که سخنگویان سلطنت طلب VOA نشین، هنوز از او متفردند و مدعی که او، آن سخنان فوکو پسند را در دهان رهبر انقلاب می گذاشت. گویی نواندیشان دینی در قامت شریعتی و یزدی، مجری راهبرد پیشاهنگ انقلاب اسلامی بودند: خشم بر استبداد و تعامل با جهان .

چنین بود که انقلاب هرچه پیش می رفت، همزمان که خشم و هراس استبداد داخلی را برمی انگیخت، با اعجاب توأم با اقبال افکار عمومی و تفسیرگران مستقل جهانی مواجه می شد؛ تا آنجا که حاکمان جهانی هم در گوادولوپ ناچار به پذیرفتن مشروعیت تحول در ساخت سیاسی ایران و رفتن دیو و برآمدن فرشته شدند .

انتخاب هوشمندانه دکتر یزدی برای وزارت امور خارجه در دولت موقت مهندس بازرگان نیز - که طبعاً با تأیید و نظر مثبت رهبر انقلاب نیز همراه بود- نشانه ای دیگر از توان توأم با اعتماد مجموعه نیروهای اصلی جمهوری اسلامی به ایشان، برای قرار گرفتن در جایگاه تابلوی دیپلماتیک نظام برآمده از انقلاب بود .

نکته مهم درباره دکتر یزدی این است که برخلاف مهندس بازرگان، در انتخاب راهبرد و راهکارهای سیاسی علاوه بر مشی و دیدگاه فکری و ضوابط اخلاقی خاص خود، به شرایط جامعه ملتهب و پر جوش و خروش برآمده از انقلاب نیز توجه داشت. به عبارت بهتر، دکتر یزدی درک می کرد که دیپلماسی جمهوری اسلامی در آن شرایط، ضمن آنکه باید بکوشد روابط و تعاملی مثبت با جهان برقرار کند، اما باید متناسب با یک حکومت انقلابی و دارای خط قرمزهای ایدئولوژیک نیز باشد .

اقداماتی چون دعوت از عرفات به تهران، آمد و شد با کشورهای چو الجزایر و از همه مهمتر نوشتن نامه به امام و کسب تکلیف برای قطع رابطه با مصر (در واکنش به کمپ دیوید)، نشانه هایی آشکار از این دقت نظر در آن شرایط دشوار است.

بیراه نیست که بعضاً گفته می شود اگر به جای مهندس بازرگان، دکتر یزدی در رأس دولت موقت قرار می گرفت شاید با آن حجم از واکنش ها از سوی نیروهای رادیکال و انقلابی مواجه نمی شد و انقلاب به راهی دیگر می رفت.

چنین سابقه و نقشی از دکتر ابراهیم یزدی در جریان انقلاب اسلامی است که او را به فعال سیاسی طراز انقلاب تبدیل می کند و حکم جلبش را به مثابه حکم قلب انقلاب تصویر می کند. همین قلب انقلاب است که کیهان نشینان تهران و سخنگویان VOA در واکنشگتن را در نقطه حمله و تهاجم به دکتر یزدی و چهره های انقلابی همچنان وفادار مانده به آرمان های انقلاب به اشتراک و همراهی می رساند .

آری؛ حکم جلب دکتر یزدی، حکم قلب انقلاب است. همچنان که رصلاحت مهندس بازرگان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۶۴ عملاً به مثابه سلب صلاحیت از انتخابات و روال سیاسی برآمده از انقلاب بود؛ آنچه در اقدامات خشونت بار و غیرقانونی سال های بعد بروز و ظهور یافت.

اعلام شفاهی حکم جلب دبیرکل نهضت آزادی ایران
مصاحبه با محمدعلی دادخواه - صدای آلمان، بهنام باوندپور ۸۷/۵/۱۴



دکتر ابراهیم یزدی

محمدعلی دادخواه وکیل دکتر ابراهیم یزدی، اعلام شفاهی حکم جلب و بدون تفهیم اتهام را «فاقد وجاهت قانونی» می‌خواند، اما این نکته را هم می‌افزاید که این شکل از صدور حکم در نظام قضایی جمهوری اسلامی بی‌سابقه نیست.

در روز شنبه، ۱۲ مرداد، هم در یک تماس تلفنی و هم در مراجعه به منزل دکتر ابراهیم یزدی، صدور حکم جلب دبیرکل نهضت آزادی ایران اعلام شده است. دکتر یزدی در این هنگام برای انجام پاره‌ای آزمایش‌های پزشکی در بیمارستان پارس بوده و به همین دلیل متهم بازداشت نشده است. علت صدور حکم جلب دبیرکل نهضت آزادی ایران روشن نیست، زیرا مأموران در تماس تلفنی و مراجعه به منزل، اتهام دکتر یزدی را ذکر نکرده‌اند.



محمدعلی دادخواه

محمدعلی دادخواه حقوقدان و وکیل دکتر ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با **دویچه وله**، ضمن تایید صدور حکم جلب دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل «نهضت آزادی ایران»، تاکید می‌کند که نه وی و نه موکلش در جریان اتهام وارده قرار نگرفته‌اند.

محمدعلی دادخواه، اعلام شفاهی صدور حکم جلب و بدون تفهیم اتهام را «فاقد وجاهت قانونی» می‌خواند، اما در عین حال تاکید دارد که این شکل از صدور حکم در سیستم قضایی ایران بی‌سابقه نیست.

وکیل دکتر ابراهیم یزدی که اکنون برای شرکت در یک دادگاه در ارتباط با دانشجویان در میبد یزد بسر می‌برد، روز دوشنبه (۱۴ مرداد) در تهران خواهد بود تا برای دفاع از موکل خود در کنار او قرار گیرد. صدور «حکم جلب» و نه احضار، این گمان را تقویت می‌کند که اتهام دکتر ابراهیم یزدی اتهامی سنگین باشد.

محمدعلی دادخواه معتقد است که در شرایط کنونی، با توجه به خطراتی که ایران را تهدید می‌کند و برای حفظ وحدت ملی، بایستی از هر حرکتی که باعث ایجاد تنش شود احتراز کرد.

صدور حکم جلب ابراهیم یزدی

عبدالرضا تاجیک- روزنامه کارگزاران ۸۷/۵/۱۴

آیا برای ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران حکم جلب صادر شده است؟ روز گذشته برخی سایت های خبری، گزارش دادند که برای ابراهیم یزدی حکم جلب صادر شده است. بنابراین محمد علی دادخواه وکیل وی در گفتگوی کوتاهی تاکید می کند، "با توجه به صراحت ماده ۲۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری که تعیین کننده ضوابط، قواعد و معیارهای رسیدگی جزایی است هر احضار و جلبی باید ابلاغ شود".

توضیحات دادخواه از آن رو ارائه شده است که فردی از طریق تلفن با منزل دکتر یزدی تماس گرفته و بدون آنکه اطلاعات دقیقی از شعبه دادگاه صادرکننده این حکم و نیز اتهام وارد شده ارائه دهد، خبر از صدور حکم جلب برای دکتر یزدی می دهد، این اتفاق با مراجعه افراد ناشناس به منزل دکتر یزدی نیز تکرار می شود.

پیش از این نیز در برخی محافل از احتمال بازداشت ابراهیم یزدی سخن گفته شده بود. ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر خارجه دولت موقت که روز پنجم خردادماه ۱۳۸۷ و پس از انجام مسافرتی سه ماهه به آمریکا به ایران بازگشت، پیش از ورودش به تهران با دریافت برخی پیام ها مواجه شد که از او خواسته شده بود تا به ایران بازنگردد چون در صورت بازگشت برای او مشکلاتی پیش خواهد آمد.

اما یزدی که برای انجام چند سخنرانی در مراکز علمی و فرهنگی، دیدار با فرزندان و انجام معاینات پزشکی به آمریکا سفر کرده بود در حالی به ایران بازگشت که سفرش با حاشیه ها و بازتاب های مختلفی در محافل سیاسی متفاوت داخل و خارج از کشور همراه شده بود به گونه ای که برخی رسانه ها در داخل کشور از یک سو و از سوی دیگر برخی رسانه های خارجی به او اتهاماتی وارد کردند.

اگر در خارج از کشور یزدی به دلیل تاکید و پای فشاری بر خط مشی اصلاح در درون کشور مورد انتقاد قرار می گرفت، در داخل کشور نیز برخی رسانه ها با تحریف سخنان او در موسسه خاورمیانه و آشننگتن که در تاریخ ۱۶ فروردین ماه ۱۳۸۷ انجام شده بود و انتساب شعار تغییر سیستم و قانون اساسی به او کوشیدند با انجام مصاحبه ها و فضا سازی هایی، برخی نیروهای اصلاح طلب را به مقابله با دکتر یزدی وادارند.

این در حالی بود که محمد توسلی، رئیس دفتر نهضت آزادی ایران تاکید دارد که این تشکل سیاسی از همان بدو پیروزی انقلاب اسلامی در مقابل تغییرات رادیکال و یک شبه که در آن ایام توسط برخی افراد و گروه ها مطرح می شد، ایستاده بود و بر تغییرات گام به گام و اصلاحات تدریجی در راستای اصول و آرمان های انقلاب در دولت موقت تاکید می کرد. همانگونه که یزدی در سخنرانی خود در موسسه خاورمیانه و آشننگتن

گفته بود که "مسیر منتهی به دموکراسی، راهی هموار نیست. فراگیری دموکراسی، فرآیندی زمانبر و نفسگیر است. نیاز به شکیبایی، سختکوشی، پایداری و عشق و ایمان بسیار به راهی دارد که همه برای آن می کوشیم." اما اودر سخنرانی خود بر موضوع دیگری نیز تاکید کرده بود: "ایرانیان اساساً میهن دوست هستند و هرگونه دخالت خارجی در امور داخلی کشورشان رانمی پسندند و قبول نمی کنند. صراحتاً و صادقانه بگویم که خط مشی آمریکا در مورد ایران کمکی به آرمان دموکراسی در کشور ما نمی کند بلکه به آن آسیب می رساند. این سیاست به یک بازنگری و تغییر اساسی نیاز دارد".

بر این اساس است که مهندس عزت الله سحابی عضو شورای انقلاب و از چهره های شاخص جریان فکری، سیاسی، ملی - مذهبی در برابر مخدوش کردن عناصر مبارز ملی، منافع ملی و اهداف انقلاب توسط برخی رسانه های خاص هشدار می دهد. چراکه ابراهیم یزدی هنگامی که خود و همفکرانش در سال ۱۳۸۰ به فعالیت های براندازانه متهم شدند به نشریه فرانسوی لوموند گفت که "نهضت آزادی در طول سالیان دراز به خط مشی قانونگر ایانه خود وفادار بوده و هرگز خواهان سرنگونی نظام یا شورش مردمی نیست. ما خواهان تغییر مسوولان هستیم و این تغییر چه به صورت کامل و چه نسبی و تدریجی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و با استفاده از انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری امکان پذیر گشته است. بنابراین هیچ کس نمی تواند ما را متهم به براندازی کند زیرا ما خواهان تغییرات دموکراتیک در چارچوب قانون و روش های مسالمت جویانه هستیم".

همانگونه که در قطعنامه کنگره پنجم نهضت آزادی در اسفند ۱۳۶۱ این تشکل با تاکید بر اصالت انقلاب اسلامی، خود را در پیدایی آن سهیم می دانست. "نهضت آزادی ایران طرفدار دلسوز و مدافع صادق نظام جمهوری اسلامی بوده و قانون اساسی را که با رای آزاد ملت به تصویب رسیده است منشور محکم و میثاق واجب الرعایه میان حاکمیت و ملت می شمرد که به فرمان: "اوفو بالعقود" و به مقتضای: "اوفو بالعهد ان العهد کان مسوولاً" طرفین متعهد و موظف به رعایت و تمکین صادقانه و همه جانبه از آن شده اند و معتقد است زیرا نهادن این میثاق از هر طرف موجب سلب حقوق و باعث نافرمانی عمومی، هرج و مرج، خونریزی و از هم گسیختن نظام خواهد شد. "بنابراین نهضت آزادی در قطعنامه خود راه اصلاح و جلوگیری از مشکلات کشوری نفوذ و سلطه مجدد بیگانگان را در تلاش های قانونی علنی داخلی متکی به قانون اساسی عنوان کرده است. بنابراین آنان آزادی های قانونی و انتقادهای مصلحانه و معترضانه را که از روی حسن نیت و بصیرت انجام گیرد نه تنها مضر و مزاحم کارها نمی دانستند بلکه مفید و سازنده و ضروری برای دوام و صلاح نظام دانسته آن را انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و حق و وظیفه هر فرد و جمعیت تلقی کردند. بنابراین نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۶۱ براندازی نظام جمهوری اسلامی و التجاء و اتکا به بیگانگان و دشمنان انقلاب و اسلام را نیز مردود و محکوم شمرد. اما اسدالله بادامچیان در هفته نامه صبح ضمن انتقاد از نحوه نگرش و عملکرد نهضت آزادی، برخورد نظام با این تشکل را با تسامح و مدارا ارزیابی می کند. بنابراین او می پرسد: "آیا این تسامح و مدارا نیست که نهضتی ها که قبل از پیروزی انقلاب هیچ گاه در انقلاب، انقلابی نبوده اند و رهبری امام را قبول نداشتند و معتقد به سیاست گام به گام و مبارزه در چارچوب قوانین دوران طاغوت و به اصطلاح مبارزات پارلمانی بودند و بازرگان صریحاً در پاریس به امام راحل گفت که انقلاب نباید کرد و فقط باید از شاه امتیاز گرفت و به همین دلیل قانع بود، آنگاه پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام، دولت موقت به آنها داده شد ولی آنها از همان آغاز با امام اختلاف کردند و به جای جمهوری اسلامی در پی جمهوری دموکراتیک اسلامی بودند و به قول بازرگان در همه چیز او با امام اختلاف داشت و باز ملت نسبت به اینها بامدارا رفتار کرده است".

این اظهارات در حالی درگذشته بیان شده که برخی از رسانه های خارجی مدتی است در تحلیل تاریخ معاصر در تلاشند تا با مخدوش کردن اهداف انقلاب سال ۱۳۵۷ ضمن لوٹ کردن اعتراض مردم به سلطنت پهلوی با ایراد اتهامات به شخصیت های ملی و سیاسی و باین عنوان که آنان در ایجاد انقلاب و پس از آن نقش داشته اند آنان را زیر سوال برده و از اینجا انقلاب را زیر سوال ببرند و در تلاشند تا به نوعی مسوولان قبل از انقلاب حتی نظامیان رژیم پهلوی را تبرئه کنند.

چهره ای دیپلماتیک

ابراهیم یزدی متولد ۱۳۱۰ عضو نهضت آزادی در خارج از کشور، در مخاطره آمیزترین لحظات پیروزی انقلاب سخنان رهبر فقید انقلاب را ترجمه می کند. یزدی دانش آموخته دانشکده داروسازی تهران در آن زمان به دلیل اقدامات عملگراییانه و ارتباطات بین المللی اش به چهره ای دیپلماتیک تبدیل شده بود. او که در سال ۱۳۵۱ از سوی رهبر فقید انقلاب سمت نماینده ویژه در خارج از کشور را برای دریافت وجوه شرعی عهده دار شده بود در سال های منتهی به انقلاب سال ۵۷ به یکی از مشاوران نزدیک رهبر فقید انقلاب تبدیل شد. به همین دلیل بود که در جریان انقلاب به عضویت در شورای انقلاب منصوب شد. با تشکیل دولت موقت در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ یزدی وارد کابینه مهندس مهدی بازرگان شد و معاونت نخست وزیر در امور انقلاب را بر عهده گرفت. اما این سمت دو هفته بیشتر دوام نیاورد چرا که یزدی با استعفای کریم سنجابی، عهده دار مسوولیت دستگاه دیپلماسی ایران شد. بر این اساس او در راستای وظایف خود پس از تدوین و تنظیم مبانی و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی آن ربه دولت و شورای انقلاب پیشنهاد می کند. همچنین لغو قرارداد استخدام مستشاران نظامی آمریکا و قرارداد یک جانبه سری بین ایران و آمریکا از جمله اقدامات در آن دوره بوده است. اعلام بلاموضوع بودن اصول پنج و شش قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی از دیگر اقدامات انجام شده در این دوران است که در راستای قطع وابستگی ایران به بلوک شرق و غرب صورت گرفت.

با استعفای دولت موقت در آبان ۱۳۵۸ یزدی به دلیل روابط ویژه ای که بارهبر فقید انقلاب داشت سمت نماینده ویژه اما برای رسیدگی به بحران ها و مسائل استان ها را پذیرفت. به این ترتیب از این زمان بود که نهضت آزادی ایران به یکی از پرمناقشه ترین احزاب ایرانی تبدیل شده است. تشکلی که کماکان بر مبارزه علنی، قانونی و مسالمت آمیز به عنوان استراتژی اصلی نهضت آزادی اعتقاد دارد. همانگونه که در طول ۳۰ سال گذشته، اعضا و هواداران نهضت آزادی در پی استعفای دولت موقت و پایان کار مجلس اول با خروج از حاکمیت با انتشار اطلاعیه ها و تحلیل های سیاسی - اجتماعی به تشریح مواضع خود در حوزه های مختلف پرداخته اند. مواضعی که خط قرمز آن منافع ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور بوده است، آنگونه که ابراهیم یزدی در واکنش به اظهارات هیلاری کلینتون نامزد انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که خواستار محو ایران در صورت حمله تهران به تل آویو شده بود از او پرسید که اگر اسرائیل به ایران حمله کند چه موضعی می گیرد. از همین روست که عزت الله سبحانی با دفاع از ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران به عنوان یکی از شخصیت های مؤثر در جریان فکری، سیاسی ملی - مذهبی که خود نیز به آن تعلق دارد، اتهاماتی را که توسط برخی رسانه ها در داخل کشور از یک سو و از سوی دیگر برخی رسانه های خارجی در ماه های اخیر بر او وارد شده، رد کرده و بر صداقت و نقش مؤثر او در تحولات ایران تاکید می کند. اینگونه است که ابراهیم یزدی در پایان سفر سه ماهه اش به ایران بازمی گردد تا همانطور که در سخنرانی خود در موسسه خاورمیانه و واشنگتن گفته بود، نشان دهد به تغییرات دموکراتیک در ایران هم منطقی و هم قلبا خوشبین است. اما او پس از حدود دوماه از بازگشتش به ایران با خبر صدور حکم جلبش مواجه شده است. بنابراین این است که دادخواه وکیل یزدی بر این نکته تاکید دارد که "هر احضار و دعوت به دادرسی باید ابلاغ شود"، توضیحات حقوقی دیگر او چنین است: "این امر به عنوان مقدمه

موجب در منظر نظام جزایی پذیرفته شده است و قانون اساسی ما باتوجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و تکلیف همه دستگاه های قضا در رعایت قانون، هیچ ابهام، ایراد و اشکالی در این زمینه ندارد. "فارغ از این منظر نگرش قانونی که منبع حقوق افراد است باید اعلام داشت که اگر دادیار، بازپرس یا دادستان این ضوابط را رعایت نکرد و بنابه میل سلیقه شخصی مبادرت به اتخاذ تصمیم کرد، یکی از مهم ترین اصول و مبانی استنباط رانادیده گرفته و آن، قبح عقاب بلا بیان است که نمی توان موضوع و یا باید و نیابیدی را قبل از اعلام و ایجاد فرصت و مهلت مناسب برای مکلف به حیطة اجرا در آورد".

او در ادامه می گوید: "اگر مقرر بود احضار بدون ابلاغ به طرف انجام گیرد باید در قانون بدان می پرداختند، جز موارد استثنایی که مختص جرائم مشهود است و از بحث آقای دکتر یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران کلا خارج است، مستندی در قانون برای این موضوع نداریم. لذا شاکله این عمل از دو منظر محل ایراد است، نخست از نظر قانون که قاب و قالب اتخاذ تصمیم های قضایی را تعیین کرده است و دوم از منظر شرع".

اما دادخواه به نکته دیگری که به نظر او حائز اهمیت است نیز می پردازد: "اصل چهارم قانون اساسی بر این موضوع پای فشرده که همه مقررات، قوانین و مصوبات باید در چارچوب شرع باشد. لذا قاعده قبح عقاب بلا بیان، با توجه به مقرراتی در آیین دادرسی کیفری که عرض کردم و تعارض اقدام مرجع تعقیب کننده، به نظرمی رسد حکم جلب دکتر یزدی نادیده انگاشتن حقوق مسلم متهم در چارچوب خاص از یک سو (یعنی موازین تعقیب کیفری) و از سوی دیگر مغایر قانون حقوق شهروندی است. "او می افزاید: "اگر به این معیارهای داخلی که رعایت آنها واجب و غیر قابل تردید است نیز نظر نیکنیم، در چارچوب مقررات حقوق بین الملل بشرو امتیازاتی که برای هر متهمی قائل شده است نیز این اقدام ها محل ایراد و تامل است زیرا در یک رسیدگی عادلانه و منصفانه که مطمع نظر موازین حقوق بشر است، متهم باید فرصت و مهلت کافی برای تمهید مقدمات دفاع از خود داشته باشد. "به این ترتیب او به نکته دیگری نیز اشاره می کند: "دولت ایران کلیت موازین اعلامیه جهانی حقوق بشر را در ماده واحده ای که دومیثاق حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پذیرفته است، قبول کرده است و این مقررات با عنایت به ماده ۹ قانون مدنی ایران که معاهدات بین المللی را در حکم قانون داخلی مقرر داشته، ایجاد حق و امتیاز برای متهم می کند. "اما دادخواه در پایان توصیه ای دارد: "فرزانگی ایجاب می کند در شرایطی که چشم جهان بنابه علل متعدد به سرزمین ما دوخته شده است، به گونه ای رفتار نکنیم که بنادیده انگاشتن مقررات آمره قانون خودمان و قواعد لازم الاجرای بین المللی دریچه انتقاد و ایراد رابه خود بگشاییم".

تاثیر تحولات نهادی دوره پهلوی دوم بر روحيات و خلیات ایرانیان

همایش بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان - ۱۳۸۷/۵/۱۹

در تیرماه ۱۳۲۰ ارتش

-۱

آلمان به خاک شوروی حمله کرد، و جنگ جهانی دوم آغاز شد. دولت ایران با توجه به روابطی که در

سالهاي آخر حكومت پهلوي اول با آلمان هیتلري پيدا کرده بود، بیطرفي خود را در جنگ اعلام نمود. در حالي که دولت شوروي سابق از موضع ايران تشکر کرد، متفقين از دولت ايران اخراج کلیه آلماني هاي مقیم ايران را درخواست کردند.

با وجود این در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰، نیروهاي شوروي و انگلیس، بدون اطلاع قبلي، از شمال و غرب و جنوب وارد کشورمان شدند.

رضاشاه که هنوز وخامت و جدي بودن اوضاع را درک نکرده بود، با فراخوان هیئت وزیران دستور مقاومت در برابر تهاجم ارتش خارجي را صادر کرد. همچنین دولت ايران با ارسال تلگرافي به روزولت، رییس جمهور وقت آمریکا، به این تهاجم و تجاوز اعتراض کرد.

اما این تمهیدات کاري از پیش نبرد. به جز چند مقاومت پراکنده در جنوب توسط نیروي دریایی و یا در غرب (کرمانشاه)، اتفاق دیگری رخ نداد. پس از استعفای منصور، محمدعلی فروغی، به نخست وزیري منصوب شد. فروغی چندین سال بود که به علت اختلاف با رضاشاه خانه نشین بود. شاه با نخست وزیري وي موافق نبود اما به علت فشارهاي خارجي او را پذیرفت. فروغی و وزیر جنگ او ارتش را عملاً منحل ساختند.

چند روز بعد، رضاشاه رسماً از سلطنت کنارگیری و تهران را به مقصد کرمان ترک کرد.

با ابتکار فروغی، محمدرضا پهلوي جانشین پدر شد، و مجلس سیزدهم که انتخاباتش، ماهها قبل از این رویدادها، به صورت معمول آن زمان، با دخالت مستقیم دولت، انجام گرفته بود، افتتاح شد و دوره جدیدی در تاریخ ايران، آغاز شد، که ۳۷ سال، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ادامه یافت.

حکومت ۳۷ ساله پهلوي دوم را می توان به دو دوره کاملاً مشخص و متمایز تقسیم کرد.

دوره اول : از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲

دوره دوم : از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷

شرایط سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی و فرهنگی دو دوره ۱۲ سال اول با دوره ۲۵ سال دوم تفاوت هاي اساسی دارد. برای بررسی وضعیت این دوره و تاثیرات آن در روحیات و خلیقات ما ایرانیان، توجه به يك مقدمه کوتاه ضروري است.

عصر بیداري ایرانیان با

-۲

شورش تنباکو آغاز شد و با انقلاب مشروطه به پیروزي هاي نسبی و مقدماتی دست یافت. اما با شروع جنگ جهانی اول و تجاوز نیروهاي خارجي به کشورمان، فرآیند تغییراتی که آغاز شده بود، دچار اختلال و رکود شد.

انقلاب بلشویک ها در روسیه و سقوط دولت تزار به دولت انگلیس فرصت داد تا در غیاب رقیب قدرتمند خود، با يك کودتای نظامی سلطه استعمار نامرئی را بر ايران تحمیل کند.

استبداد داخلی و سلطه استعمار نامرئی طی دو دهه، از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ پیامدهای کوتاه و درازمدت نامطلوبی را بر جامعه ایرانی و روند تغییرات مطلوب بر جای گذاشت. استعمار اروپایی در کشورهای

جهان سوم آن زمان از اندونزی گرفته تا آفریقا، همه جا بطور فیزیکی و علنی حضور پیدا کرد. استعمار مرئی، ضمن پیامدهای نامطلوب، تأثیرات مثبتی هم بر فرآیند رشد اجتماعی و سیاسی مردم استعمار زده داشته است. حضور فیزیکی نیروهای خارجی، برای توده‌های مردم کاملاً ملموس بوده است. روشنفکران نیازی نداشتند برای اثبات وابستگی و دست‌نشاندهی حکومت به بیگانه تلاش زیادی را صرف نمایند. شاید بهمین علت، جنبش‌های ضد استعماری در این کشورها همزمان با ورود استعمار آغاز شدند و رشد سریعی داشتند.

درک و فهم حضور استعمار خارجی توسط قشرهای مختلف مردم استعمار زده، کمک موثری در حفظ هویت ملی و انسجام اخلاقی بوده است.

با کودتای ۱۲۹۹، در واقع استعمار انگلیس بطور نامرئی بر کشورمان تسلط پیدا کرد. ایران تنها کشوری است که استعمار بطور مرئی وارد نشد. نیروهای ارتش استعماری سرزمین ما را اشغال نکردند. ایران اولین و شاید تنها کشوری است که تحت سلطه استعمار نامرئی بوده است. و استعمار نامرئی اثرات سوء بسیار عمیق در روحیات و خلیات ما بر جای گذاشت.

اینکه چرا حضور و سلطه استعمار در ایران نامرئی بود و نه مرئی، خود قابل بحث و بررسی است. دو نظریه را می‌توان مطرح ساخت.

یک نظر این است که دولت انگلیس پی برده بود که هزینه استعمار نامرئی، برای کشور استعماری، به مراتب کمتر و ارزان‌تر، و به گونه‌ای دائمی‌تر از حضور فیزیکی و مرئی است.

اما نظر دوم این است که استعمار تلاش کرد تا در ایران حضور فیزیکی پیدا کند، در مناطق جنوبی نیرو پیدا کرد، روسها به آذربایجان و خراسان وارد شدند، اما با مقاومت‌های جدی مردمی روبرو شدند و نتوانستند بمانند.

واکنش طبیعی مردمی در برابر حضور مستقیم و فیزیکی استعمار را باید یک عنصر بسیار مهم در فرهنگ ملی ما ایرانیان جستجو کرد. ما ایرانیان، نسبت به سلطه بیگانه به شدت حساس هستیم. عنصر ضد اجنبی در فرهنگ ما بسیار قوی است. علت آن شاید این باشد که کشورمان در معرض تهاجم دائمی اقوام و ملت‌های همسایه از شرق و غرب، شمال و جنوب بوده است. این عنصر ضد اجنبی، که حاصل تجربه برخورد با تهاجمات خارجی می‌باشد، با این آموزه قرآنی که یهود و نصارا و غیر مسلمان نباید بر سرنوشت مسلمانان سیطره داشته باشند، در هم آمیخته و بر عمق آن افزوده است.

بهرحال فرهنگ استبدادی، که محصول قرن‌ها استبداد سلطنتی در کشورمان می‌باشد، زمینه‌های مساعدی را برای موفقیت و استمرار استعمار نامرئی فراهم ساخت و استعمار نامرئی در دوره پهلوی اول برای حفظ قدرت و پایگاه‌های خود، بطور سیستماتیک به تخریب مبانی اخلاقی مردم جامعه پرداخته است.

بنابراین در دوره ۲۰ ساله پهلوی اول، از یک طرف تغییرات و تحولات چشم‌گیری در مناسبات قدرت سیاسی در قالب سرکوب ایل‌ها و عشایر و تقویت دولت مرکزی، ایجاد ساختارهای اقتصادی و فرهنگی (مدارس جدید و دانشگاه) صورت گرفت، اما از طرف دیگر در برنامه دولت-ملت سازی پهلوی اول، ملت جایی و نقشی نداشت. بطوریکه شکاف میان دولت و ملت عمیق‌تر از هر زمان و مناسبات سیاسی بسته‌تر از همیشه شد. تغییرات اجباری در الگوهای رفتاری فردی و اجتماعی، اگرچه موجب پیدایش

قشر جدیدی با ویژگی‌های خاص شد، اما به تغییرات بنیادی مفید و موثر در عبور از سنت به مدرنیته نینجامید.

بنابراین پهلوی اول، در شرایطی ایران را ترك كرد كه بخش قابل ملاحظه‌اي از ساختارها در هم شكسته شده بودند، اما هنوز ساختارهاي جديد بر مباني اصلي شناخته شده مدرنیته شكل نگرفته بودند. توسعه مدارس جديد و تاسيس دانشگاه تهران، و تغييرات اعمال شده در قلمرو فرهنگ موجب ايجاد شكاف‌هاي نسلي شده بود. نسل جوان و رشد یافته در فضاي سياسي - فرهنگي دوران ۲۰ ساله ویژگی‌هایی پیدا کرده بود که نه غربی بود و نه شرقی. نسل جدید پرورش یافته این دوران به زبانی سخن می‌گفت که نسل گذشته، پدرانشان، آنرا نمی‌فهمیدند. آنچه برای این نسل مهم بود برای پدرانشان بی‌دینی و الحاد بود و آنچه برای پدران مقدس بود، برای اینان فئاتیک، قدیمی و غیر قابل قبول بود.

پهلوی دوم در چنین شرایطی حکومت خود را آغاز کرد. جنگ جهانی دوم هنوز ادامه داشت. نیروهای متفقین ایران را اشغال کرده بودند. در دوره پهلوی اول، سیاست‌های سرکوب سیاسی و اجتماعی از یک طرف و تمایلات رضاشاه به آلمان هیتلری در سالهای آخر حکومتش، در مناسبات سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰ - در دوره ۱۲ ساله تاثیر گذار بوده است.

متفقین بمناسبت جنگ، به ایران وارد شده بودند و از ایران به عنوان یک پل ارتباطی مطمئن برای ارسال تجهیزات نظامی و مواد غذایی به جبهه شوروی استفاده کردند. برای حفظ آرامش پشت جبهه و کاهش واکنش‌های تند مردم نسبت به حکومت پهلوی، فضای سیاسی و اجتماعی جامعه را باز کردند. احزاب سیاسی، اعم از چپ و راست، ملی، اسلامی و کمونیست تاسیس و شروع به فعالیت کردند. در این فضا بود که مطبوعات آزاد، آزادی اجتماعات سیاسی، فعالیت اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های دانشجویی، بازار و اصناف تحمل شد، علاوه بر این به سبب تمایلات مثبتی که مردم ایران در سالهای آخر حکومت پهلوی اول به آلمان پیدا کرده بودند، فعالیت‌های ضد فاشیسم بخصوص توسط حزب توده، دامن زده می‌شد. در فضای آزاد سیاسی بوجود آمده، میدان برای تضارب آراء و عقاید آماده شد. رویدادهای این دوره تاثیرات بسیار مثبتی بر رفتارهای ما داشته است.

استبداد علی‌الاطلاق بر نفی ارزش انسان تکیه دارد. حاصل استمرار حکومت استبدادی، شکل‌گیری عقده حقارت، یا خود کم‌بینی در میان مردم است. استبداد آزادی و کرامت انسان را نفی می‌کند، در استمرار استبداد مردم نیز کم‌کم باورش‌شان می‌شود که کسی نیستند و ارزشی ندارند.

در آغاز این دوره ۱۲ ساله، این عقده خود کم‌بینی در تفکرات سیاسی، تحت عنوان "موازنه مثبت" منعکس است. هم حزب توده و هم احزاب راست طرفدار انگلیس از سیاست موازنه مثبت حمایت می‌کردند. بدون تردید مقاصد سیاسی هر دو طرف در طرح سیاست موازنه مثبت نقش داشته است. اما استدلالی که هواداران این نظریه بکار می‌برده‌اند، حایز اهمیت است. توجیه آنان این بوده که ملت ایران نمی‌تواند نفت جنوب را ملی و اداره کند. در مخالفت با تر "موازنه منفی" دکتر مصدق نه تنها بر عقده خود کم‌بینی تکیه می‌شد، بلکه در مبارزه با سیطره انگلیس نیز استدلال مشابهی بکار برده می‌شد و گفته و تبلیغ می‌شد که، مبارزه ملت ایران با یک قدرت خارجی نظیر انگلیس، بدون حمایت یک دولت و قدرت دیگر میسر نیست، و چون جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق، در مبارزه علیه انگلیس به قدرت روسیه متکی نیست پس حتماً به آمریکا وابسته است.

مجدداً تکرار می‌کنم در این استدلال، صرف‌نظر از مقاصد سیاسی، از زمینه‌های روانی موجود در جامعه استبداد زده سوء استفاده و بهره‌برداری سیاسی می‌شده است. فضای سیاسی باز و آزاد در دوره

۱۲ ساله، انتخابات نسبتاً آزادی که موجب انتخاب يك اقلیت فعال، در مجلس چهاردهم و سپس شانزدهم شد، و جنبش ملی، که نهایتاً به ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت انگلیس از منابع و تاسیسات نفتی ایران شد، این عقده حقارت را ترمیم کرد، که خودباوری و احساس غرور ملی از پیامدهای آن می‌باشد.

اگرچه رسوبات فرهنگ استبدادی، به صورت عدم تحمل آراء و عقاید مخالف موجب آن شد که در مواردی از ابزارهای خشونت در برخورد با دگراندیشان استفاده شود (نظیر ترور کسروی، یا درگیری‌های خیابانی) اما تضارب آراء و عقاید و گسترش آگاهی‌های سیاسی از پیامدهای آن دوره است. اعمال تحریم‌ها علیه ایران به دنبال ملی شدن نفت و خلع ید، موجب طرح سیاست اقتصاد بدون نفت توسط دکتر مصدق شد. این سیاست، با همکاری مردم، با موفقیت روبرو شد. برای اولین و آخرین بار تجارت خارجی ایران به نفع صادرات تغییر پیدا کرد. شکاف میان ملت و دولت به پایین‌ترین سطح خود رسید. اگرچه دوره ۲۸ ماهه حکومت دکتر مصدق بسیار کوتاه بود، اما تجربه گرانبهایی بود که بر خلیقات و روحیات ما ایرانیان اثرات بسیار مثبتی بر جای گذاشت. امید به آینده، غرور و افتخار، احساس تعلق اجتماعی از آن جمله است. در نظام‌های استبدادی، تعلق اجتماعی یا وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است. اما در يك حکومت ملی، احساس تعلق ملی زنده و فعال می‌شود.

بطور خلاصه می‌توان گفت که دوره ۱۲ ساله، يك دوره استثنایی در تاریخ تحولات کشور می‌باشد. دوره‌ای که از شورش تنباکو و انقلاب مشروطه تا پایان حکومت پهلوی اول، و سپس از ۱۳۳۲ به بعد، و تأثیراتی که بر رفتارهای ایرانیان داشته است، بی‌سابقه بوده است. شاید فضای سیاسی آزاد دوسال اول بعد از پیروزی انقلاب را بتوان با آن دوره مقایسه نمود، که متأسفانه ادامه پیدا نکرد.

در دوره ۱۲ ساله، برخی از احزاب سیاسی در فضای باز سیاسی بوجود آمده، شیوه‌ها و الگوهای رفتاری بسیار نادرست، انگ‌زدن، فحاشی سیاسی را پایه‌گذاری کردند که با کمال تأسف همچنان فضای سیاسی ایران را آلوده کرده است.

اما دوره دوم حکومت پهلوی دوم؛ از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، یعنی ۲۵ سال را از منظر عملکرد حکومت و تأثیرات آن بر رفتارهای جمعی جامعه می‌توان به دو دوره زمانی مشخص تقسیم کرد: بخش اول از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ و بخش دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برگشت محمدرضا شاه به حکومت، علاوه بر تأثیرات سیاسی، غرور ملی مردم لطمه خورد. فرآیند توسعه سیاسی و مدنی در آغاز راه و در مرحله جنینی متوقف و خفه شد.

همکاری‌های گروهی و حزبی، تضارب آراء و عقاید متوقف شد. یاس و ناامیدی و بی‌تفاوتی، احساس به‌هویت، کاهش تعلق اجتماعی فراگیر شد. با وجود این کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تنها در تحقق اهداف کوتاه مدت خود، یعنی سقوط دولت ملی، استقرار استیلاي خارجی بر منابع نفتی، تحمیل يك دولت غیر ملی و ضد ملی موفق بود. اما برخلاف کودتای ۱۲۹۹ در تحقق اهداف بلند مدت، یعنی از بین بردن دستاوردهای سیاسی – اجتماعی دوران ۱۲ ساله اول، خصوص جنبش ملی ناکام بود. کودتای ۱۲۹۹، در از بین بردن دستاوردهای انقلاب مشروطه موفق بود. بطوریکه برای نسل بعد از شهریور ۱۳۲۰، انقلاب مشروطه يك تاریخ بود، حوادث مربوط به گذشته، نه چیزی که آنرا لمس کند و سنگینی بار تجارب آنرا بر دوش خود حس نماید.

اما کودتای ۲۸ مرداد نتوانست دستاوردهای جنبش ملی را از بین ببرد. در کمتر از دو هفته، بعد از کودتا نهضت مقاومت ملی ایران اعلام موجودیت کرد. و در طی سالهای ۳۲ تا ۳۶ بطور مستمر در برابر دولت کودتا ایستاد. هزاران نفر به زندان رفتند، صدها نفر از گروههای مختلف به چوبه‌های اعدام بسته شدند. مبارزه ادامه پیدا کرد، وسعت و گستردگی دوران ۱۲ ساله اول را پیدا نکرد، اما در هر حال مبارزه و مقاومت همچنان ادامه یافت. دولت کودتا نتوانست مقاومت را نابود سازد. دولت کودتا در جلب حمایت و رضایت قشرهای مختلف تا آنجا ناموفق بود که ناظرین بین‌المللی از ایران به عنوان یک "وینتام دوم" بالقوه نام می‌بردند.

در اوایل دهه ۱۳۴۰ به عنوان یک پیش‌نیاز جلوگیری از ویتنامیزه شدن ایران، پروژه تحولات سیاسی و اقتصادی در قالب انقلاب سفید شاه مطرح شد.

باز شدن فضای سیاسی، ولو بطور محدود، موجب شکل‌گیری جبهه ملی دوم شد. احزاب ملی، به رغم ضربات سنگین بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تجدید حیات کردند، نهضت آزادی ایران بوجود آمد.

در مخالفت با انقلاب سفید شاه، روحانیت ایران به معادلات سیاسی وارد شد. تقابل شاه با روحانیت، موجب شد که روحانیت به جنبش ضد استبدادی بپیوندد.

با بازداشت سران و فعالان جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، فعالان دانشجویی، احزاب سیاسی و سرکوب روحانیت، مبارزات سیاسی وارد فاز جدیدی شد. گرایش‌های اسلامی در میان مبارزان ضد استبداد توسعه پیدا کرد، بعدها شریعتی و حسینی ارشاد، و سپس سازمان مجاهدین خلق اولیه، این گرایش‌ها را تشدید کردند.

بروز روحیه مبارزه‌جویی، ایثار، شهادت‌طلبی، تنز مطلبی، ساده زیستن، مسئولیت‌پذیری، همکاری‌های جمعی، احساس تعلق اجتماعی، اعتماد به نفس، غلبه بر عقده حقارت جو غالب در میان قشرهایی از جامعه بخصوص جوانان، رشد بی‌سابقه‌ای پیدا کرد.

این تغییرات و توجیحات، از علل تعیین‌کننده حضور میلیون‌ها زن و مرد ایرانی در راهپیمایی‌های سالهای ۵۶ و ۵۷ محسوب می‌شود.

حضور زنان در مبارزات سیاسی از سال ۴۰ تا ۵۷، بخصوص شرکت میلیون‌ها زن ایرانی در تظاهرات خیابانی سال آخر قبل از پیروزی انقلاب، زنان ایران را از جایگاه سنتی، بودن و نشستن در خانه‌ها، به صحنه اجتماعی بیرون آورد، و آنان را به شدت سیاسی کرد.

سیاسی شدن زنان ایرانی، پیامدها و تأثیرات بی‌سابقه‌ای را بر رشد و آگاهی مردمی بر جای گذاشت. ازدیاد درآمد نفت، گسترش دانشگاه‌ها، افزایش تعداد دانشجویان در ایران و خارج از کشور، تأثیر تحصیل و حضور هزاران دانشجوی ایرانی در اروپا و آمریکا، نقش آنان در فعالیت‌ها، چه در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و چه در انجمن‌های اسلامی دانشجویان، بی‌تردید تأثیرات بسیار مهمی بر خفیات و رفتارها داشته است.

برخی از پیامدهای این تأثیرات را می‌توان در جنگ عراق علیه ایران، بعد از پیروزی، نه فقط در رزمندگان جبهه جنگ، بلکه در حمایت‌های مردمی پشت جبهه مشاهده کرد.

در جمع‌بندی باید بگویم: دوره ۱۲ ساله حکومت پهلوی دوم، یک دوره استثنایی در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. دوره‌ای که بی‌تردید بالاترین، بیشترین و عمیق‌ترین تأثیرات را در روحيات و خلیات ما ایرانیان بر جای گذاشته است. این تأثیرات با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بین نرفت، بلکه آرام آرام تقویت شد و در نهایت به پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ انجامید.

شاید به همین علت باشد که جنبش ملی، دکتر مصدق، ملی شدن صنعت نفت برای نسل جوان و جدید امروز ایران، تنها یک حادثه تاریخی، که در ۵۰ سال پیش اتفاق افتاده باشد، نیست. نسل جدید تعلق خاطر خود را نسبت به آن با تمام نیرو حس می‌کند. بطوری‌که به رغم سیاست‌های ویژه در ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ۳۰ سال بعد از انقلاب اسلامی، امروز دکتر مصدق، همچنان برای نسل جدید یک رهبر و یک الگو، در راستای آرمان مردم‌سالاری محسوب می‌شود.

شما کجا و دکتر یزدي

الله‌وردی شمبوری ۸۷/۵/۲۲

بعد از سخنرانی آقای دکتر یزدي در موسسه خاورمیانه طبق معمول تفسیرهای به رای گوناگونی از این از آن در داخل و خارج کشور گفته و نوشته شد ابتدا روزنامه کیهان هم آوا با کیهان لندن فرازهایی از این نطق را منتشر کرده و نقدهایی نوشت و به تشویش اذهان پرداخت، تا وقتی که اصل و ترجمه سخنرانی فوق در سایت‌های مختلف پخش شد و موج بوجود آمده خوابید.

بعضی از تلویزیون‌های ماهواره‌ای سنگ تمام گذاشتند که بجاست به یکی دو مورد از آن اشاره بکنیم، تلویزیون معروف به کانال یک ماه‌ها بود تلاش میکرد نشان بدهد که آقای دکتر یزدي در محاکمه افسران رژیم سابق دست داشته و مخصوصاً در محاکمه تیمسار رحیمی حضور داشته و شخصاً بازوی نامبرده را قطع کرده است، این جوسازی‌ها ادامه داشت تا بعد از بازگشت آقای دکتر یزدي از آمریکا آقای نوری زاده در یک برنامه تلویزیونی باین موضوع پرداخت و ضمن تکذیب این موضوع تا جایی پیش رفت که گفت من خودم در آن جلسه بودم آقای دکتر آمد و از تیمسار رحیمی خواست که چون فرماندار نظامی است دستور دهد سربازان به پادگانها برگردند تا کشتار نشود و ایشان هم نپذیرفت، فقط مسئله همین بود موضوع دیگری پیش نیامد. چون حرف‌های ایشان باتوجه به موقعیت فعلی‌اش در بین رسانه‌ها و شغل سابقش (خبرنگار و دبیر سرویس بودن) شنونده دارد بنابراین این موج هم فعلاً خوابید.

مورد بعدی آقای دکتر منوچهر گنجی است. رییس اسبق دانشکده حقوق دانشگاه تهران و وزیر فرهنگ شاه، که سالهاست خودش را نخست‌وزیر آینده و رهبر درفش‌کاوایان میدانند. ایشان در یکی از کانال‌های ماهواره‌ای در برنامه‌ای به نقد صحبت‌های آقای دکتر پرداخت که بعضی‌ها را تایید و برخی را بشدت تکذیب میکرد و اصرار هم داشت که تکرار کند شاید آقای دکتر یزدي با این حرف‌ها می‌خواهد از بار گناهانش کم کند و از گذشته تبری جوید. به‌نظر میرسد آن قسمت از سخنان آقای دکتر یزدي که تایید انقلاب و در حال گذر بودن جامعه ایرانی و اینکه در یک نسل دو انقلاب نمی‌شود برای آقای دکتر گنجی و دوستانش خیلی دردناک بوده که چنین برآشفته شده بود. زیرا ایشان خوب میدانند نظرات و افکار دکتر یزدي در داخل و خارج مورد قبول و پسند عقلاي جامعه است و باید از آقایان پرسید اگر گناه دکتر

یزدی و دوستانش همراهی با انقلاب و به ثمر رساندن آن بود پس همه ملت ایران گناهکارند و باید از گذشته خود تبری بجویند، آیا چنین فکری عقلانی است؟ شما بهتر است نگاهی به گذشته و حال خود بیندازید و بخاطر مشارکت در جنایات زمان شاه از این ملت عذرخواهی بکنید، شاید تاریخ شما را ببخشد.

تلویزیون صدای آمریکا در تاریخ ۴/۱۸ در برنامه تفسیر خبر با دونفر از افسران سابق صحبت میکرد و اینها هم تلاش داشتند به نحوی آقای دکتر یزدی را در محاکمات اول انقلاب دخیل و عامل اصلی معرفی بکنند که تلاش موفقی هم نبود و شاید هم مجری برنامه از اینکه با مراجعات مکررشان آقای دکتر حاضر به مصاحبه با اینها نشده بود ناراحت بود. گرچه در نامه ایشان خطاب به خانم درخشش نظرشان را نسبت به آن تلویزیون و برنامه بخش فارسی و همچنین تعصب و اعتقادشان را نسبت به انقلاب و اسلام ذکر کرده بودند. البته هیچ انسان عاقلی از تلویزیون آمریکا و مجریان آن توقع بی طرفی نمیتواند داشته باشد، اما کو ذره‌ای انصاف.

باین چند مورد بسنده می‌کنم، این سوال پیش می‌آید چرا دکتر یزدی؟ چرا وقتی ایشان حرفی می‌زنند یا حرکتی می‌کنند این چنین حساسیت‌ها ایجاد می‌شود در حالیکه خیلی‌های دیگر وقت و بی‌وقت با رسانه‌های مختلف مصاحبه می‌کنند و آب‌از‌آب تکان نمی‌خورد.

چرا دکتر یزدی؟ برای اینکه خیلی‌ها معتقدند عامل اصلی پیروزی انقلاب بعد از رهبر فقید دکتر یزدی بوده و ایشان را ایده‌نولوگ انقلاب و مشیر و مشاور رهبر انقلاب می‌دانند و این موضوع در همه‌جا گفته و شنیده می‌شود. از طرفی از نسل رهبران اولیه انقلاب تنها کسی است که علیرغم اینکه در خارج از حاکمیت و مورد بغض حاکمان است از انقلاب دفاع می‌کند، پس طبیعی است آنهایکه از انقلاب لطمه خورده شغل و موقعیت و مقامشان را از دست داده‌اند ناراضی و خشمگین بوده و از دکتر انتقاد بکنند، مثل دکتر گنجی و دیگر وابستگان رژیم گذشته که دین و وطن‌شان را در ساک‌ها و چمدانهایشان گذاشته و با پولی که از کیسه ملت به یغما برده و در دامن ارباب غنوده‌اند و وجود تلویزیون‌های ماهواره‌ای هم بهترین فرصت را در اختیار اینها گذاشته بعضی وقت‌ها خودی به ملت به‌نمایانند و شاید هم رویای سال ۳۲ را دارند که با حمایت آمریکا برگردند و مورد استقبال قرار گیرند. این گروه‌ها عموماً یک مشخصه مشترک دارند، سطح فکر و آگاهی ملت ایران را در همان حد سال‌های ۵۰ میدانند. در تلویزیون می‌نشینند، امر ونهی به ملت ایران می‌کنند که بعضاً با توهین هم همراه است، می‌گویند شما به خیابانها بریزید، حکومت را سرنگون بکنید تا ببایم برای شما آزادیو دموکراسی بیاوریم. اینها با دکتر یزدی مخالفند، زیرا دکتر می‌گوید ما در یک دوران گذار هستیم، باید با صبر و حوصله این زمان را پشت سر بگذاریم. دموکراسی و حکومت انسانی هدیه‌ای نیست که به کسی بدهند و در کوله‌پشتی هیچ سرباز خارجی اشغالگر هم وجود ندارد، باید در طول زمان یاد بگیریم باهم بودن را، احترام به حق و حقوق همدیگر را. و این گفته دکتر یزدی که در یک نسل دو انقلاب نمی‌شود اینها را بیشتر آشفته کرده و رویاهایشان را به باد میدهد چون میدانند که فکر درستی است و طرفدار دارد.

گروهی دیگر هم هستند، وابستگان آمریکا و اسرائیل در تلویزیون‌های ماهواره‌ای می‌نشینند و ساعت‌هایشان را با بیگین و صدای آمریکا کُوک می‌کنند و خوب میدانند که جایگاهی در این کشور ندارند و بیشتر به هتاکي و خیالبافی روی می‌آورند و گمان می‌کنند با انتقاد از دکتر یزدی و عامل اصلی معرفی کردن ایشان در محاکمات اولیه انقلاب و با حرف‌های قلمبه و بی‌اساس جایگاهی برای خود بوجود می‌آورند. و با بزرگنمایی کاستیها و فشارهای داخلی هدف اصلی‌شان را که نفی انقلاب و هرگونه تغییر به سمت خودآگاهی و استقلال است در اذهان جابیندازند، ولی وقتی دکتر در آمریکا و در انظار جهانیان

از انقلاب دفاع می‌کند، اینها بیشتر آتشی می‌شوند، کسی نیست از اینها سوال کند آقایان دکتر یزدی مگر بازجو یا دادستان بوده که اشخاص را محاکمه بکند.

ناراضیان داخلی هم از دکتر یزدی و دوستانش گله دارند، اینها مخالف انقلاب نیستند، چه بسا در انقلاب هم شرکت داشته‌اند، اما مشکلات موجود در کشور، وضع بد اقتصادی، فشارهای روزافزون روانی و اجتماعی اینها را ناامید کرده و می‌گویند کسی روحانیون را تا این حد نمی‌شناخت، مردم به دنبال روشنفکران راه افتاده و انقلاب کردند و حال زندگی روز به روز سخت‌تر می‌شود. آنوقت دکتر ما را به صبر و امیدواری توصیه می‌کند. اینها هم دنبال تغییر هستند و بعضاً هم همسو با خارج‌نشینان می‌خواهند دکتر یزدی آلترناتیو حکومت بشود.

چرا دکتر یزدی؟ برای اینکه ایشان و دوستانش تریبونی در اختیار ندارند که جواب اینها را بدهند و این طنز روزگار است که در این مورد هم داخل و خارج همسو عمل می‌کنند و این منتقدین خوب میدانند که نماینده سالیان دراز رهبر فقید انقلاب در آمریکا و کانادا و بقول خودشان نفر دوم انقلاب که هنوز هم بعد از سی‌سال مثل روزهای اول پیروزی از انقلاب اسلامی دفاع می‌کند، حتی روزنامه‌ای در اختیار ندارد.

باید گفت آقایان شما کشور و دین‌تان را در کوله‌پشتی گذاشته فرار کردید اما دکتر یزدی علم و دانش و آموخته‌های سالیان درازش را به کشورش آورد. شما رفاه و خوشی را انتخاب کردید، دکتر یزدی بر احساس و وظیفه ملی و دینی خود به کشورش برگشت و هم‌گام با ملت ایران این راه دراز را پیمود و سختی‌ها را تحمل کرد و همچنان بر اصولی که پای‌بند بود، بیش از نیم‌قرن است که ایستاده، و مثل شما از حزب مردم به ایران نوین و سپس به رستاخیز نقل مکان نکرده است، و بهتر است اینرا بدانید که هر جا پا می‌گذارد قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند و در دل همه آنهاییکه به ایران، انقلاب، اسلام، رشد و تعالی ملت اعتقاد دارند جایگاه خاصی دارد. و اینرا هم بدانید که داستان دهه ۳۰ تکرار نخواهد شد و شما هم هیچ جایگاهی در این مملکت ندارید. و بدانید که این ملت تغییر کرده. سی‌سال از انقلاب گذشته، ملت به تغییر رای داد. و همچنان با تمام مشکلات هنوز پای آن ایستاده چون میدانند که رسیدن به آزادی و دموکراسی در جامعه‌ای که دوهزاروپانصد سال به دیکتاتوری خو کرده یکشبه و یا در یک نسل امکان پذیر نیست. خوب است چشم‌ها را بشویید و نگاهی تازه به ملت و منطقه بیندازید و از گذشته تبری جست و از ملت ایران عذرخواهی کنید، شاید بخشیده شوید. اللهوردی شمبوری

می‌خواهند انتخابات را مدیریت کنند، راهکار اصلاح طلبان چیست؟

سخنرانی در دفتر سازمان دانش آموختگان ایران

ادوار نیوز - ۱۳۸۷/۵/۲۷

دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در تحلیلی پیرامون انتخابات ریاست جمهوری گفت: باید میان حضور در عرصه انتخابات و مشارکت در آن تفکیک قایل شد.

یزدی که به دعوت کمیته سیاسی سازمان دانش آموختگان ایران و در دفتر این سازمان سخن می گفت تصریح کرد: منظور از حضور در عرصه انتخابات، استفاده از فضای سیاسی ایجاد شده و ظرفیت های موجود، همچنین آگاهی بخشی نیروهای سیاسی به مردم در خصوص وضعیت کشور و گفتگوی گروه های سیاسی مختلف پیرامون انتخابات است. و این مرحله با مشارکت در انتخابات به معنای شرکت در آن متفاوت است. یزدی گفت: در حال حاضر در مرحله حضور در عرصه انتخابات قرار داریم.

دکتر یزدی با اشاره به مباحث مطروحه از سوی اصلاح طلبان پیرامون تعیین مصادیق کاندیداها و بحث در مورد حضور یا عدم حضور سید محمد خاتمی گفت: مهمتر از توافق و اجماع نظر بر سر یک کاندیدای مشترک و اینکه آیا آقای خاتمی می آید و یا نمی آید، مسئله مدیریت انتخابات است.

یزدی با هشدار به اصلاح طلبان گفت: اصلاح طلبان باید مشخص کنند که چگونه می خواهند نظارت و کنترل بر این انتخابات انجام شود چرا که عده ای می خواهند انتخابات را مدیریت کنند و با وضعی که می بینیم به راحتی اگر آقای خاتمی هم بیاید فرد مورد نظر خود را از صندوق بیرون می آورند. یزدی گفت اما اگر همگرایی میان گروه های مختلف ایجاد شد می توان از ظرفیت ها استفاده نمود می توان انتخابات را سالم برگزار کرد.

ابراهیم یزدی با اشاره به پیشنهاد نهضت آزادی ایران مبنی بر نظارت بین المللی بر انتخابات ها گفت: ایران عضو سازمان های بین المللی و از جمله سازمان بین المجالس است از سوی دیگر ایران معاهده جهانی حقوق بشر را امضا کرده است و بنابراین معیار های یک انتخابات آزاد را پذیرفته است و بنابر ماده ۹ قانون مدنی ایران این قوانین مانند قوانین داخلی کشور قابل استناد است به همین دلیل می توان و باید بر این معاهدات استناد کرد و از جمله بر اساس این مقاله نامه ها در خواست یک انتخابات آزاد با نظارت بین المللی را داشت ما باید بپذیریم که در دهکده جهانی نظارت بسیار مهم است.

یزدی در پاسخ به سوالی پیرامون تبعات طرح مسئله نظارت بین المللی از سوی نهضت آزادی ایران گفت: تحلیل ما این است که طرح این موضوع برای نهضت پیامد منفی نداشته است و از سوی دیگر در مقاطع مختلف تاریخی نهضت آزادی مواضعی که به شدت با مخالفت حکومت مواجه شده است داشته است. زمانی که همه در خیابانها رژه می رفتند و از اشغال سفارت امریکا حمایت می کردند ما با این کار مخالفت کردیم در سال ۶۱ و بعد از فتح خرمشهر ما به طور علنی با ادامه جنگ مخالفت کردیم و امروز می بینیم که حرف های ما در آن زمان را خود آقایان تکرار می کنند.

ابراهیم یزدی همچنین در مورد حمایت نهضت آزادی از اصلاح طلبان در انتخابات سال ۸۴ گفت: در آن انتخابات اصلاح طلبان از ما خواستند که با ایشان گفتگو کنیم و برای حمایت از ایشان ما ۶ پیش شرط گذاشتیم که یکی از آنها تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر بود. یزدی گفت: فراموش نکنید که بعد از خرداد ۷۶ اصلاح طلبان خودی و غیر خودی را سکه زدند و از آن زمان تا دعوت از نهضت و گروه های ملی مذهبی به گفتگو راه درازی طی شده است.

دبیرکل نهضت آزادی در پاسخ به سوالی در مورد فرصت سوزی محمد خاتمی گفت: ما انتقادمان در این مورد به آقای خاتمی پابرجاست آقای خاتمی می توانست وقتی رییس جمهور آمریکا به پای سخنرانی او آمد و قصد داشت تا با او دست بدهد این کار را انجام دهد و در عین حال رفتار بد دولت آمریکا در قبال ایران را نیز به رییس دولت این کشور متذکر شود. اما خاتمی اینگونه نکرد و یا وقتی من و یا

مهندس سبحانی و معین فر به همراه عده ای به خیابان پاستور رفتیم تا با او ملاقات کنیم او از دیدار با ما امتناع کرد در حالیکه ما شخصیت‌های ناشناسی نبودیم .

دبیرکل نهضت آزادی ایران در پاسخ به سوال دیگری پیرامون احتمال کاندیداتوری عبدالله نوری گفت: من برای آقای نوری احترام قایل هستم و ایشان در دفاعیات خود به خصوص در مورد نهضت آزادی ایران حق مطلب را به جای آوردند اما باید دید که ایشان تا چه اندازه آمادگی برای حضور در صحنه دارند .

یزدی بحث توزیع یارانه ها را مسئله بسیار مهمی دانست و از تحلیلگران سیاسی و اقتصادی خواست نسبت به این طرح و تبعات مختلف آن برای کشور برای افکار عمومی آگاهی سازی کنند .

دبیرکل نهضت آزادی ایران با انتقاد از شیوه مدیریتی حاکم بر کشور گفت: در هیچ دوره اوضاع کشور تا بدین اندازه نابسامان نبوده است وی ادامه داد: شاید اگر آقایان بگویند که ایران آزادترین کشور دنیاست و دانشگاه‌های ما بهترین دانشگاه ها هستند ، به جایی هم برنخورد اما تصمیمات نسنجیده در زمینه اقتصاد، کشور و مردم را با بحرانهای عدیده ای روبرو کرده است .

ابراهیم یزدی ادامه داد: اگر دموکراسی بنا باشد در کشوری پیاده شود، شرط لازم آن است که یک قدرت لایزال کنترل نشده که بر همه قدرتهای موجود فائق باشد وجود نداشته باشد و از سوی دیگر مناسبات باید به گونه ای شکل گرفته باشد که نیروهای سیاسی موجود با کنترل منابع قدرت نتوانند به قدرت برتر تبدیل شوند و گروه‌های کوچک و مختلف باهم رقابت کنند اما بقای آنها منوط به بقای دیگری باشد و نزاعها تا سر حد نابودی جامعه به پیش نرود .

دکتر یزدی ادامه داد: از دیدگاه من در حال حاضر یک نیروی برتر مقتدر فائده در کشور وجود ندارد و گروه های مختلف در تلاش برای رسیدن به این موقعیت هستند اما نمی توانند .

یزدی به اختلافات نیروهای درون حکومت اشاره کرد و گفت: شما بخشی از این نزاع برای تبدیل به قدرت اصلی شدن را تصادماتی که در مدیریت کشور رخ می دهد، شاهد هستید. در این مجموعه می بینید که مخالفان جریان دموکراسی خواه برای خفه کردن آزادیخواهان و گروه‌های دموکراسی خواه هم تلاش می کنند اما نمی توانند. مثلا آنها تمامی تلاش خود را برای ساکت کردن دانشجویان و زنان به کار می برند اما موفق نمی شوند و نخواهند شد .

یزدی در عین حال به نیروهای دانشجویی و سیاسی هشدار داد که در استراتژی خود باید از حرکات افراطی و شعارهای آرمانگرایانه پرهیز کنند چرا که آرمان ، پرواز روی آسمان و عمل سیاسی حرکت بر روی زمین است.

اعتراف کیهان به دخالت نیروهای بسیج در رای سازی انتخابات سوم تیر

روزنامه کیهان با درج مطلبی در ستون «یادداشت روز» خود، به نقش نیروهای بسیج در انتخابات سوم تیرماه ۸۴ اعتراف کرد. این مطلب که تحت عنوان «آسیب‌های روابط راس - بدنه در جریان اصولگرایی» در کیهان ۲۹ مردادماه به چاپ رسیده است، عنوان می‌کند: «مجموعه ای از «رای سازان» و فعالان سیاسی وجود دارند که نقش اصلی در شکل‌گیری پدیده مبارک سوم تیر داشته اند. این مجموعه هنوز هم به همان نیرومندی سابق و بلکه با نشاط تر از قبل در صحنه حضور دارد و در هر آوردگاهی در آینده نقشی کلیدی بر عهده خواهد داشت. بی‌آنکه قصدی برای محدود ساختن این مجموعه در طیفی خاص در میان باشد، صرفاً به عنوان یک آدرس، می‌شود اینگونه فرض کرد که تشکل‌هایی چون بسیج دانشجویی، بسیج طلاب، بسیج اساتید و حوزه‌های شهری و روستایی مقاومت بسیج جزو اصلی‌ترین ارکان مجموعه رای ساز در سوم تیر ۸۴ بودند.»

اعتراف کیهان به نقش نیروهای بسیج در رای سازی انتخابات ۳ تیر در حالی صورت می‌گیرد که پیشتر از این بسیاری از شخصیت‌ها و رسانه‌های منتقد و حتی تعدادی از رسانه‌های درون حاکمیت نیز به این مطلب اشاره کرده بودند. معروف‌ترین اعتراضات به دخالت نیروهای بسیج در انتخابات به نامه ای برمی‌گردد که «مهدی کروی» پس از پایان دور اول انتخابات ریاست جمهوری در ۲۷ خرداد ۸۴ به آیت الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی نوشت و در آن صراحتاً بسیج را به تقلب گسترده در انتخابات متهم کرد.

کیهان حتی اشاره کرده است که امکان دارد باز هم بسیج در روند انتخابات دخالت داشته باشد. یادداشت نویس کیهان چنین ادامه می‌دهد: «همه آنها که در آن روزها ولو از دور دستی بر آتش داشتند می‌دانند که جوانان مومن و بسیجی بی‌آنکه هیچ اراده تشکیلاتی آنها را حمایت کند و صرفاً با تکیه بر انگیزه‌های اعتقادی و سیراب از نیرویی که بازگشت به آرمان‌های اصیل انقلاب در آنها بوجود آورده بود، به پا خاستند و چون خویش را مامور به ادای تکلیفی می‌دانستند خستگی ناپذیر و مشتاق تا روستاهای دورافتاده هم رفتند مگر پیام تحولی که در راه بود را به گوش همه مشتاقان برسانند. آیا آن اتفاق مجدداً تکرار شدنی است؟ حتماً بلی، به شرط آنکه صداهای ناجور از دل اردوگاه سوم تیر در آن اراده‌ها تزلزلی به وجود نیآورد و جوانان مومن بتوانند همچنان مطمئن باشند که پایمردی منتخبانشان بر آرمان‌های انقلاب اسلامی بدون ذره‌ای تغییر به قوت پیشین باقی مانده است.» کیهان در حالی عنوان می‌کند که هیچ اراده‌ای پشت جریان رای سازی نبوده است که بسیج کاملاً به سپاه پاسداران وابسته است و فرماندهان آن توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشخص می‌شوند و زیر نظر این نهاد نیز فعالیت می‌کنند.

این اولین بار است که یک رسانه‌ی حکومتی به دخالت نیروهای نظامی در انتخابات اذعان می‌کند و با بی‌شرمی هر چه تمام‌تر از تکرار این دخالت‌ها نیز صحبت به میان می‌آورد.

روزنامه‌ی کیهان نماینده‌ی طیفی توتالیتر درون حاکمیت جمهوری اسلامی است که با وجود در اختیار داشتن ابزاری نظیر شورای نگهبان، همچنان دخالت نیروهای بسیج را طلب می‌کند تا پیروزی‌شان در انتخابات ریاست جمهوری دهم قطعی شود.

سفري پرهزینه و بی نتیجه

یادداشت روز- اعتماد ۸۷/۵/۳۱

۱- آقای احمدی نژاد، رئیس جمهوری روز دوشنبه از يك سفر دو روزه به استانبول ترکیه که در راس يك هیات بلندپایه انجام شد، به ایران بازگشتند. این سفري بود غیررسمي، يعني به دعوت دولت ترکیه نبود، بلکه بنا به تصمیم رئیس جمهوری ایران صورت گرفت. دولت ایران آنرا يك "سفرکاري" توصیف کرد.

در این سفر آقای احمدی نژاد دیدارهایی با آقایان عبدالله گل و رجب طیب اردوغان رئیس جمهور و نخست وزیر ترکیه داشتند.

دولت ترکیه با صراحت از امضای قرارداد فروش گاز طبیعی ایران به ترکیه، به مقصد اروپا، به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار، و نیز سرمایه گذاری سه میلیارد دلاری ترکیه برای توسعه میدان گازی در فازهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ پارس جنوبی، که قبلاً در هر دو مورد توافق شده بود، امتناع ورزید. وزیر کشور ترکیه وجود "يك سري موانع" را علت امتناع ترکیه ذکر کرد. وزیر انرژی ترکیه گفت: "مذاکرات ادامه می یابد". عبدالله گل درباره علت خودداری ترکیه از امضاء این قراردادها گفت: "برای پروژه مقدمه چینی های لازم صورت نگرفته بود."

اگرچه قراردادهای اصلی به امضا نرسید، اما در پنج مورد موافقت نامه های همکاری میان دو کشور امضا شد که عبارتند از: زمینه های امنیتی (جرایم سازمان یافته، مواد مخدر و تروریسم)، محیط زیست، حمل و نقل، توسعه و گردشگری و کتابخانه های ملی و آرشیو.

اما با وجود این، آقای احمدی نژاد مدعی شد که: "در زمینه های سرمایه گذاری مشترك در انرژی نفت، گاز و برق به توفقات خوبی دست یافته ایم" (اطلاعات ۸۷/۵/۲۵)

البته در هیچ يك از گزارش ها، "برق" موضوع مورد بحث دو کشور نبوده است، یا حداقل اعلام نشده بود.

علاوه بر این آقای احمدی نژاد، در این سفر چند موضوع دیگر را نیز اعلام کردند.

اول این که: "در همین هفته اولین ماهواره مخابراتی ایران را به وسیله موشک و پرتابگر ایرانی به آسمان پرتاب خواهیم کرد."

دوم این که: "ما هفتاد هزار اختراع در ایران به ثبت رسانیده ایم."

سوم: در ایران آزادی کامل وجود دارد.

دو مورد اول، ماهواره مخابراتی، به هوا پرتاب شد. اما در مورد دوم، ممکن است ۷۰ یا ۷۰۰ اختراع، بدون توجه به جدی و مهم بودن آنها، به ثبت رسیده باشد، اما هفتاد هزار اختراع به نظر اغراق آمیز می رسد. چگونه می توان چنین پیشرفت علمی را ادعا کرد، در حالی که استادان برجسته و

سابقه‌دار دانشگاهها را فله‌ای بازنشسته می‌کنند. وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نیز يك ادعای بی‌اساس است، در کشوری که جواب درخواستهای صنفی معلمان و کارگران را با حبس و زندان می‌دهند، و هر روز شاهد انواع فشارها بر زنان، دانشجویان و فعالان سیاسی، احزاب و گروهها هستیم چنین ادعایی بیشتر حکم "لاف در غریبی" را دارد. من نمی‌دانم اینها خودشان هم این ادعاها را قبول دارند یا خیر؟

۲- سفر آقای رئیس جمهور به ترکیه، يك اقدام شتابزده و بدون مطالعه لازم و در يك زمان نامناسب صورت گرفته است. سوابق تاریخی و مشترکات فرهنگی فراوان میان دو ملت، آن چنان است که می‌تواند زمینه بسیار مساعدی برای توسعه روابط اقتصادی میان دو کشور باشد. اما حرکت‌های نسنجیده نه تنها کمکی به توسعه روابط نمی‌کند، بلکه به آن لطمه می‌زند.

این سفر بدون مطالعه و تدارک لازم صورت گرفت. معمولاً در روابط خارجی مقامات مسئول دو طرف در سطوح پایین‌تر پیرامون موضوعات مورد علاقه مذاکره می‌کنند. هنگامی که دو طرف به توافق‌هایی دست یافتند، و نهادهای ذی‌ربط، در هر دو کشور آن توافق‌ها را تایید کردند، بالاترین مقام‌ها، در این مورد، رئیس‌جمهورها در دیدار رسمی، طی تشریفات آنها را امضا و اعلام می‌نمایند.

در مورد موضوعات مورد علاقه ایران و ترکیه، ظاهراً توافق‌هایی از قبل صورت گرفته بود. بطوری‌که ترکیه پذیرفته بود حدود سه میلیارد دلار در توسعه میدان‌های گاز پارس جنوبی سرمایه‌گذاری کند. اما سفر نه چندان با مطالعه و برنامه‌ریزی شده از قبل، حتی آن توافق را هم سست کرد. جستجو و یافتن علت چندان پیچیده و مشکل نیست. منابع متعددی مخالفت آمریکا در نزدیکی ترکیه به ایران و هشدار به دولت ترکیه را گزارش دادند. به عنوان نمونه وزارت امور خارجه آمریکا در بیانیه‌ای اعلام کرد: "از زمانی که رژیم ایران کراراً از عمل به تعهدات خود در قبال شورای امنیت سازمان ملل متحد و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سرباز زده است، چنین معامله‌ای می‌تواند پیام نادرستی را برای رهبران ایران ارسال دارد." موضع‌گیری و فشار دولت آمریکا بر دولت ترکیه را نه تنها روزنامه‌های غربی نظیر گاردین و فایننشیال تایمز، بلکه روزنامه‌های ترکیه نظیر حریت و حتی زمان که ناشر و سردبیر آن به گروه طیب و گل نزدیک است، نیز منعکس ساختند.

آقای عبدالله گل، اگرچه در توجیه خودداری ترکیه از امضای این توافقنامه‌ها اظهار داشت که مقدمه‌چینی‌های لازم صورت نگرفته و نیاز به زمان بیشتری می‌باشد، اما علت واقعی و اصلی در توصیه‌های عبدالله گل به احمدی‌نژاد به خوبی منعکس است. عبدالله گل در يك توصیه محرمانه (به نقل از حریت) از احمدی‌نژاد خواست تا ایران بسته پیشنهادی اروپا را بپذیرد. او گفت: "ما از بسته پیشنهادی اخیر پنج عضو شورای امنیت و آلمان استقبال و حمایت می‌کنیم. ما این بسته را به عنوان پنجره‌ای رو به اقبال می‌بینیم. شما باید بسته را قبول کنید و بر توسعه اقتصادی کشور خودتان تمرکز کنید." و این که: "گردش این شایعه که آمریکا قصد عملیات نظامی علیه ایران را دارد زبینه نیست." گل پیشنهاد کرد که به جای تعلیق از واژه دیگری استفاده شود.

در واقع رئیس‌جمهور ترکیه به زبان دیپلماسی به آقای احمدی‌نژاد می‌گوید، در شرایط کنونی و مناسبات نه‌چندان دوستانه‌ای که میان ایران با کشورهای غربی، آمریکا، اروپا، سازمان ملل و آژانس بین‌المللی

انرژی اتمی، ترکیه نمی‌تواند با نزدیکی به ایران منافع کلان ملی خود، از جمله مهمترین آن، پذیرش در اتحادیه اروپا را به مخاطره بیاندازد.

علاوه بر این، یکی از علل غیررسمی بودن سفر آقای احمدی نژاد به ترکیه و در نتیجه سفر به استانبول به جای آنکارا، امتناع مشخص آقای احمدی نژاد از حضور بر سر مزار مصطفی کمال بوده است. این مسئله حتی از نگاه خبرنگاران نیز پنهان نماند و آقای احمدی نژاد مورد سوال قرار گرفت.

اگرچه حزب عدالت و توسعه، اخیراً از یک چالش بسیار مهم و سرنوشت ساز در مصاف با کمالیست‌های افراطی پیروز بیرون آمده است، اما نمی‌خواست، با قبول دعوت رسمی از آقای احمدی نژاد و امتناع ایشان از حضور بر سر مزار بنیانگذار ترکیه جدید و امضای توافق‌نامه‌های اقتصادی بسیار مهم با ایران، نفت به آتش مخالفین افراطی خود بریزد و بهانه‌های جدیدی به دست آنها بدهد.

حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه، به شدت به حفظ منافع ملی ترکیه و توسعه پایدار متعهد است. خط مشی و استراتژی کلی حزب عدالت و توسعه، جذب افکار عمومی مردم و حمایت آنان از طریق ارائه خدمات است، نه اصرار بر تبلیغ یا تظاهر به دین. این نگاه به شدت واقع‌بینانه و واقع‌گرایانه حزب عدالت و توسعه نه تنها اسلام‌گرایان، بلکه بسیاری از نیروهای بینابینی را به حمایت از خود و دولت رجب طیب اردوغان واداشته است.

چگونه می‌توان پذیرفت که رئیس‌جمهوری ایران، تحلیل‌گران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی ایران، بدون در نظر گرفتن چنین مسائلی، و بدون پیش‌بینی‌های لازم و اقدامات ضروری اولیه، به این سفر پر هزینه ولی بدون دستاوردهای قابل توجه برای ایران دست زدند.

بررسی معایب «لایحه حمایت از خانواده»

در نشست کانون مدافعان حقوق بشر

مرداد ۱۳۸۷

در روزهایی که نمایندگان مجلس هشتم خود را برای بررسی لایحه «حمایت از خانواده» در صحن علنی مجلس آماده می‌کنند، کانون مدافعان حقوق بشر با این تحلیل که این لایحه ضد نهاد خانواده است، اعتراض خود را به صورت رسمی بیان کرد.

لایحه حمایت از خانواده اواخر تابستان سال گذشته از سوی دولت نهم به مجلس هفتم تقدیم شد. بدین ترتیب لایحه‌ای به مجلس رسید که ۵۳ ماده داشت و پیش‌بینی شده بود پس از تصویب نهایی، تمامی

قوانین پیش از خود را در خصوص موضوع‌های خانواده نسخ کند. با ارائه این لایحه از سوی دولت نهم، توجه‌ها معطوف به مواد و اصلاحات صورت گرفته در آن شد. این در حالی بود که کلیات لایحه «حمایت از خانواده» بدون هیچ تغییری در کمیسیون حقوقی و قضایی به تصویب رسید. در چنین شرایطی بود که برخی از صاحب‌نظران با مطالعه اولیه لایحه اعلام کردند که این لایحه نه تنها گامی در جهت حمایت و تحکیم خانواده نیست بلکه بیشتر حرکتی در جهت تزلزل بنیان خانواده تلقی می‌شود. همانگونه که در نشست اعتراضی کانون مدافعان حقوق بشر در روز دوشنبه چهاردهم مردادماه ۱۳۸۷ و همزمان با سالروز انقلاب مشروطیت بر این مسئله تاکید شد. در این نشست که برخی فعالان سیاسی نیز در کنار فعالان امور زنان حاضر شده بودند، شیرین عبادی حقوقدان و برنده جایزه صلح نوبل با تاکید بر این مطلب که «قانون بد جامعه را به انحطاط می‌کشاند»، استدلال‌های خود را در خصوص چرایی مخالفت کانون مدافعان حقوق بشر با لایحه «حمایت از خانواده» بیان کرد.

همانگونه که در بیانیه این نهاد مدنی که به همین مناسبت منتشر شده بود به صورت مفصل به آن پرداخته شده بود.

هشدار به مجلس

به گزارش روابط عمومی کانون مدافعان حقوق بشر در بیانیه این نهاد حقوق بشری آمده است: «لایحه پیشنهادی قانون خانواده که در سال گذشته از سوی هیات دولت، تقدیم مجلس هفتم شده بود، اخیراً در کمیسیون قضایی مجلس هشتم عیناً به تصویب رسید و در نوبت طرح در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی قرار گرفت .

لایحه پیشنهادی دارای مشکلات و معایب متعددی است. از جمله در آن پیش‌بینی شده است که ازدواج‌های بعدی مردی که دارای همسر می‌باشد، در صورتی مجاز است که از دادگاه برای چنین امری اجازه صادر شده باشد و دادگاه در صورت احراز تمکن مالی زوج و به شرط اجرای عدالت بین همسران، اجازه ازدواج دوم را صادر خواهد کرد. در ازدواج دوم موافقت همسر اول شرط نیست و اینچنین تعدد زوجات نیز از موجبات طلاق برای همسر اول شناخته نمی‌شود. این مطلب از جهات مختلف صحیح نیست، زیرا:

اولاً- مغایر با احکام فقهی است. چه تعدادی از علمای عظام از جمله آیت‌الله صانعی در نظریات اجتهادی خود صراحتاً اعلام داشته‌اند که ازدواج دوم فقط در صورت موافقت همسر اول صحیح است .

ثانیاً - در اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قید شده است که قوانین باید در جهت پاسداری از قداست و استواری روابط خانوادگی باشد و مسلماً تجویز تعدد زوجات، آن هم به صورتی که در طرح پیشنهادی آمده است، باعث تزلزل بنیان خانواده خواهد شد .

ثالثاً - در لایحه پیشنهادی، کسب اجازه از دادگاه برای ازدواج مجدد، موکول به احراز دو شرط تمکن مالی و اجرای عدالت از ناحیه زوج گردیده است و حال آنکه تا ازدواج مجددی صورت نگرفته و مدتی از آن نگذشته باشد، قضاوت در مورد شرط اجرای عدالت غیرممکن است و به عبارت بهتر دادگاه چگونه قادر خواهد بود که پیش‌بینی اجرای عدالت را در آینده نماید و لذا گنجاندن چنین شرطی مغایر با اصول حقوقی است و در نتیجه فقط مردان ثروتمند حق خواهند داشت که به هوسرانی خود جنبه قانونی بخشند .

لایحه پیشنهادی دارای معایب دیگری نیز می‌باشد، از جمله ضرورت اخذ مالیات هنگام ثبت مهریه که با توجه به اینکه مهریه فقط دینی است بر ذمه زوج و حتمی‌الوصول نیز نمی‌باشد و در بسیاری موارد با بذل آن، ذمه زوج بری می‌گردد، لذا پرداخت مالیات برای دینی که وصول نشده است غیرمنطقی و غیراصولی است.

با توجه به مراتب فوق و نظر به اینکه لایحه پیشنهادی علاوه بر نکات ذکر شده دارای مشکلات و معایب دیگری نیز می‌باشد که تصویب آن به مصلحت جامعه نیست، لذا کانون مدافعان حقوق بشر ضمن اعلام مخالفت با لایحه پیشنهادی، از ریاست محترم مجلس آقای لاریجانی و سایر اعضای محترم هیات‌رئیس مجلس شورای اسلامی درخواست می‌نماید که لایحه پیشنهادی را از نوبت رسیدگی خارج کرده و آن را جهت اصلاح به هیات محترم دولت اعاده فرمایند و در صورتی که چنین تقاضایی مورد قبول قرار نگیرد، به نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی خصوصاً فراکسیون اقلیت، هشدار می‌دهیم که به هر شیوه قانونی ممکن، مانع از تصویب لایحه مذکور شوند.»

تحلیل عقاید به نام قانون

به این ترتیب شیرین عبادی رئیس‌کانون مدافعان حقوق بشر در سخنان خود با اشاره به کسانی که آنچه در این لایحه به تصویب رسیده است را عین اسلام می‌دانند، بررسی این مسئله را از نظر فقهی ضروری دانست تا نادرستی سخنان این دسته از افراد مشخص شود.

از همین رو او گفت که عده‌ای می‌خواهند عقاید خودشان را در قالب قانون بر مردم تحمیل کنند. عبادی در ادامه افزود: نقد و به چالش کشاندن یک حکومت فقط از طریق نقد قانون امکان‌پذیر است زیرا حکومت‌ها با قانون است که با مردم صحبت می‌کنند و ایدئولوژی خود را در قالب قانون بیان می‌کنند.

بر این اساس بود که عبادی از حاضران خواست تا با اظهار نظر خود بگویند که آیا با چنین قانونی قداست و استحکام خانواده که مورد خواست قانون اساسی نیز است، تضمین می‌شود یا نه؟

جریان گذشته‌نگر

ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران اولین شخصیت سیاسی بود که دیدگاه‌های خود را در خصوص لایحه دولت نهم برای خانواده بیان کرد.

یزدی در سخنان خود بر این نکته تاکید کرد که شرط عدالت فقط به معنای رفتار عادلانه مالی نیست، بنابراین از بهداشت خانواده سخن گفت، چرا که به اعتقاد او برخی مسائل مهمتری وجود دارد که به هیچ‌وجه با امکانات مالی قابل‌تامین نیست.

او در ادامه به جریانی اشاره کرد که به دلیل حضور میلیونی زنان ایرانی در جریان پیروزی انقلاب نتوانست دیدگاه‌های خودش را بیان کند. یزدی این جریان را اینگونه معرفی کرد: «جریانی گذشته‌نگر که استطاعت فکری لازم برای فهم پیچیدگی‌های جامعه را ندارد. آنان با نگاه ساده‌اندیشانه خود جامعه پیچیده امروز را با جامعه ساده دوران پیامبر (ص) مقایسه می‌کنند.»

او سپس به دیدگاه‌های فقهی افرادی چون آیت‌الله صانعی اشاره کرد که باید مدنظر برنامه‌کاری جنبش زنان قرار گیرد، تا اگر عده‌ای ادعا کردند که این لایحه عین اسلام است بگویند که این چنین نیست و مراجع تقلیدی وجود دارند که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند.

تاکید بر این نکته آغازگر سخنان سیمین بهبهانی شاعر معاصر بود تا او نیز با توجه به نص صریح قرآن که بر عدالت تأکید دارد، مخالفت خود را با این لایحه بیان کند. او این اقدام را يك اقدام ضدشریعت و قانون ارزیابی کرد چراکه به اعتقاد او احساس عدالت داشتن در مورد يك امر روانی نه قابل اثبات است و نه قابل تصور.»

برای اطلاع از نظرات سایر شرکت کنندگان به اسناد کانون مراجعه شود.

تاملاتی در آیات مبارکه سوره الطارق

تابستان ۱۳۸۷

مقدمه

"تاملاتی در آیات مبارکه سوره الطارق" یادگاری است از جلسات آموزش قرآن کریم، که با حضور و شرکت جمع کثیری از دانشجویان مسلمان فارسی‌زبان در مسجد شهر هیوستون، در سال‌های قبل از انقلاب برگزار می‌شد. در آن سال‌ها، بخشی از خدمات فرهنگی برای دانشجویان ایرانی، برگزار می‌شد. جلسات مطالعه قرآن کریم بود، که طی آن، سوره‌های قرآن کریم به ترتیب زمان نزول آن‌ها، بر طبق تاریخ قرآن زنجانی (۱) مطالعه، بحث و بررسی می‌شد. خواندن و بحث و بررسی آیات مبارکه قرآن کریم نه تنها در شهر هیوستون، بلکه به عنوان يك آموزش راهبردی، در اکثر حوزه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا در دستور کار قرار داشت. در این کلاس‌ها، عموماً از دو تفسیر استفاده می‌شد: پرتوی از قرآن طالقانی و المیزان طباطبایی. در هیوستون، علاوه بر جلسات عمومی بحث و بررسی آیات قرآن، کلاس‌های آموزشی در سه سطح با شرکت دانشجویان برگزار می‌شد. در سطح اول آموزش و تمرین روخوانی قرآن بود. از دانشجویان خواسته می‌شد، حداقل دو صفحه از قرآن را بخوانند، به ازاء هر يك غلط، يك نمره از صد کم می‌شد. اگر نمره دانشجویی کمتر از ۸۰ می‌شد، در کلاس سطح اول، یعنی آموزش و تمرین روخوانی شرکت می‌نمود. اگر دانشجوی نمره قبولی - بالای ۸۰ می‌آورد - به سطح دوم، می‌رفت. در سطح دوم، دانشجو با مفاهیم عام قرآن (قرآن‌شناسی) نظیر تاریخ قرآن، محکم و متشابه، تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ، و یا منابع و مآخذ قرآن و طرز استفاده از آنها آشنا می‌شد. در این سطح دانشجویان با روش‌های رایج علمی مطالعه و پژوهش، نظیر یادداشت برداری از منابع، مقاله‌نویسی و مناظره آشنا می‌شدند. در سطح سوم دانشجویان به پژوهش درباره موضوعات ویژه‌ای از قرآن کریم می‌پرداختند. این دانشجویان نتیجه تحقیقات موضوعی خود را می‌نوشتند و در جلسات عمومی که در مسجد هیوستون برگزار می‌شد ارائه می‌دادند.

مسجد هیوستون، اولین مسجد در ایالت تگزاس بود که توسط «جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون Islamic Society of Greater Houston» ساخته شده بود و جامعه اسلامی کلانشهر هیوستون،

بعد از مهاجرت اینجانب به تگزاس و شروع به کارم در مرکز پزشکی تگزاس Texas Medical Center، تاسیس شد که مدتها ریاست آن را بر عهده داشتم.

بعد از پیروزی انقلاب، بحث‌های قرآنی آن جلسات، از جمله سوره الطارق، توسط برخی از دانشجویان شرکت‌کننده در جلسات مذکور، از روی نوارهای در دسترس پیاده شدند. بعضی از این بحث‌ها، از جمله سوره الطارق، در روز نامه کیهان، بخش ایدئولوژی، مهر ماه ۱۳۵۹ منتشر کردید. اینک آن متن، با ویرایش جدید و اصلاح غلط‌های چاپی، تکثیر می‌گردد. امید است مورد پذیرش درگاه احدیت قرار گیرد. و اگر پاداشی بر آن مترتب باشد به ارواح بزرگوار پدر و مادرم که به حق نام و صفتشان صادق و معصومه بود، تقدیم می‌نماید. از همه خوانندگان تمناي دعای خیر را دارم. ابراهیم یزدی تابستان ۱۳۸۷

تاملاتی در آیات مبارکه سوره الطارق

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره الطارق در قرآن‌های کنونی در ردیف ۸۶ است. اما در ترتیب نزول آن اختلاف نظر وجود دارد. ابن عباس، ردیف نزول این سوره را ۳۴، بقاعی ۳۵، امام صادق (ع) ۳۶ و بشیر ۸۶ دانسته اند. بازرگان در «سیر تحول قرآن» بر اساس محاسبه طول متوسط و غالب (بر حسب تعدد کلمات) و ارتفاع و دامنه آیات، سوره را به دو بخش تقسیم کرده است. آیات ۱ تا ۱۰ و ۱۱ تا ۱۷. و بر اساس این محاسبات نزول سوره را در ردیف ۶ پیشنهاد کرده است. بلاشیر يك محقق فرانسوی و مترجم قرآن به فرانسه، نزول این سوره را در ردیف نهم قرار داده است. اگر محاسبات بازرگان را بپذیریم، نزول این سوره باید در سال اول بعثت باشد، نه سال دوم. و اگر قول بشیر را بپذیریم نزول آن در سال سیزدهم بعثت، قبل از هجرت خواهد بود. در مورد مکی بودن سوره اتفاق نظر وجود دارد.

در مورد سوره‌های مکی، قبلاً بحث کرده‌ایم که دارای لحن و محتوای خاصی هستند که آنها را از سوره‌های مدنی متمایز می‌سازد. در سوره‌های مکی عمدتاً موضوعات جهان‌بینی، توحید و آخرت، هدف از آفرینش، ماهیت و مقام و منزلت و مختار و مسئول بودن انسان در برابر رفتارهایش و قیامت، مطرح شده‌اند. این آیات با طرح آفرینش زمین و آسمانها، هدفمندی و قوانینی که ناظر بر جهان می‌باشند شروع می‌شوند و سپس هدف از آفرینش انسان و انطباق قوانین طبیعی را بر انسان بیان می‌کند و توجه انسان را به این مساله جلب می‌نماید که انسان هم به عنوان يك پدیده، بخشی از کل جهان و لاجرم ماهیت و سرشتی دارد که برای رستگاری خود باید به آن توجه کند. همان طور که بر کل هستی و سایر موجودات جهان قوانینی حاکم است، برای انسان نیز قوانینی وجود دارند. قرآن انسان را به انتخاب و اطاعت از این قوانین، که از منشاء لایزال حق صادر شده و بر اساس طبیعت و فطرت انسان است، دعوت می‌کند، و این که انسان با انتخاب و قبول این دعوت و پیروی از آن می‌تواند به راه تکامل و رستگاری قدم بگذارد، مقان و منزلت خود را در جهان بیابد. انسان بدون اینکه از قوانین اساسی ناظر بر روابط بین انسان‌ها مطلع شود نمی‌تواند يك زندگی فردی و اجتماعی سعادت‌مندی داشته باشد.

قوانین بر اساس فطرت انسان

برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنیم. هر قدر مردمی علاقمند باشند به اینکه برای توسعه روابط خود پلی بر روی رودخانه شهر خود بزنند بصرف علاقه‌ای که دارند نمی‌توانند این کار را انجام دهند. اگر هم خیلی زحمت بکشند و جمع شوند ممکن است تنه چهار درخت را روی کناره های رودخانه ببندازند و ابتدایی‌ترین پل را درست کنند. این به هر حال یک نوع پل زدن است. اما اگر چنانچه بخواهند پلی بر روی رودخانه موردعلاقه و نیاز خود درست کنند که مبتنی بر علم باشد باید از راه علم وارد شوند. علم امروز به ما می‌گوید برای اینکه بتوان یک پل ارتباطی مطلوب زده شود، لازمه‌اش این است که اول یک سلسله مطالعاتی انجام شود. بررسی شود که مثلاً مقاومت زمین در دو طرف رودخانه چگونه است؟ بعد نوسانات سطح آب رودخانه در فصول سال مورد مطالعه قرار گیرد. که مثلاً در فصل بارانی سطح آب رودخانه چقدر بالا می‌آید. اگر این مطالعه صورت نگیرد ممکن است پل در جایی زده شود که ارتفاع آن کافی نباشد و با اولین بارش شدید باران آب پل را ببرد. نه تنها بایستی عوامل طبیعی و مقاومت زمین در دو طرف و رفتار رودخانه در طی سال در نظر گرفته شود، بلکه باید با پرسش از مردم شهر در این طرف و آن طرف رودخانه، آمار گرفت که میزان رفت و آمد روی پل در حال حاضر و در ده سال آینده و یا بیست سال آینده چقدر است، برنامه توسعه صنعتی چیست، تا قدرت پل متناسب با ترافیک عبور و مرور پل در نظر گرفته شود. از نظر علمی و مهندسی باید تمام این عوامل مطالعه شوند تا یک پل ارتباطی صحیح زده شود. پلی که بتواند جواب احتیاجات حال و آینده را بدهد. بدون داشتن این اطلاعات اولیه بهترین مهندسی دنیا هم نمی‌تواند پل مطلوب را بسازد.

مساله‌ی انسان، مساله‌ی روابط اوست با خود، با سایر انسانها، با طبیعت پیرامونی‌اش و خالق جهان. اگر انسان خود را نشناخته باشد چطور می‌تواند میان خود و مردم پل ارتباطی مطلوبی را برقرار سازد؛ بدون شناخت انسان چطور می‌خواهیم برای جامعه قوانینی وضع کنیم. اکثر علمای امروز می‌گویند اطلاعات ما راجع به ماه و یا سایر کرات آسمانی خیلی بیشتر است از اطلاعات راجع به خودمان. اطلاعات انسان نسبت به محیط خودش به مراتب خیلی بیشتر است تا نسبت به خودش. وقتی ما شناختی نسبت به خود نداریم چگونه می‌توانیم پل ارتباطی سالم و طبیعی با سایرین بزنیم و قوانینی برای رفتار انسان وضع کنیم که اساسی‌ترین و فطری‌ترین و طبیعی‌ترین قوانین باشد. در پاسخ به این سؤال الکیس کارل نویسنده‌ی کتاب معروفی چون «انسان موجود ناشناخته»، جوابی می‌دهد که خیلی عجیب است. او می‌گوید می‌توانیم برای بررسی این مسائل و شناخت انسان مؤسسه‌ای تشکیل دهیم. او می‌گویند که بهترین جا برای این کار اروپاست. چون اروپا مرکز کل بشریت است!! به هر حال ما باید بتوانیم انسان را بشناسیم و بر اساس شناخت انسان قوانین را، که تنظیم‌کننده‌ی پل ارتباطی در جامعه است، وضع کنیم.

در جهان بینی توحیدی، در قرآن، خداوند می‌گوید که ای انسان من تو را خلق کرده‌ام و به ذات تو، فطرت تو از خودت بیشتر آگاه هستم؛ من به تو از رگ گردنت نزدیکترم؛ من دقیقاً می‌دانم که فطرت تو چیست؟ و بر اساس فطرت تو طبیعی‌ترین و فطری‌ترین راه کار های اساسی زندگی را برای تو بیان می‌کنم. اگر تو از این راه کار های اساسی تبعیت کنی، سلامت روان خودت و روابط اجتماعی بر اساس طبیعی‌ترین مناسبات ممکن برقرار خواهد شد. بر این اساس قرآن ویژگی های انسان را به او عرضه می‌کند. راه انحرافات انسان را و راه بازگشت به حق (توبه) را به او نشان می‌دهد و راه تکامل انسان را، به عنوان فلاح و رستگاری، به او نشان می‌دهد. و این که در حرکت تکاملی تو نیروی محرکه، شوق و ذوق و انگیزه تو چه باید باشد و چگونه می‌توانی از انحرافات خودت جلوگیری کنی؟ و بالاخره اینکه قرآن تنها

انسان و هدف از خلقتش را تبیین و تعریف نمی‌کند، بلکه هدف از تعریف و تبیین انسان، نشان دادن راه برای «تغییر» اوست. مساله محدود به «بودن» انسان نیست، بلکه مساله مهمتر «شدن انسان» است. بنابراین سوره‌های مکی کلاً به این پرسش‌ها جواب می‌دهد. انسان را و هدف از بودنش و حرکت و رسالتش را بیان می‌کند. عوامل منفي و بازدارنده و گمراه کننده رشد جامعه را معرفی می‌کند و راه خروج از اسارت‌ها را نشان می‌دهد. در سوره‌ی الطارق با همین لحن و روش با انسان برخورد شده است.

بررسی آیات

در این سوره چند فراز وجود دارد:

فراز اول- آیات ۱ تا ۱۰ و

فراز دوم- آیات ۱۱ تا ۱۷.

فراز اول

آیه ۱- "وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ- قسم به آسمان و آن ستاره شبگرد"،

آیه ۲- "وَمَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقِ- و توجه میدانی ستاره شبگرد چیست؟"

آیه ۳- "الْنَّجْمِ الثَّاقِبِ - ستاره ای درخشان"

دو حرف «و» در آیه اول، و او های قسم هستند یعنی سوگند به آسمان و سوگند به طارق. سوگند اول خداوند به آسمان است. منظور از آسمان چیست؟

آسمان یا سماء از نظر لغوی یعنی جو زمین، هر چیزی که در بالای سر قرار گرفته باشد. سَمَا، بِسْمُو و سَمُو یعنی بالا رفت و اوج گرفت. سما البصر: چشم بالا را نگاه کرد. اسمی الشیء: آن چیز را با لا برد. واژه نام و اسم از همین لغت گرفته شده است. (۲)

سماء آسمان، چرخ، سقف، فلک، مدار، میناء، اثير، فلک دائر، سپهر، گردون، بالا و جانب علو، فضا و هوا گفته اند. در فارسی سماء از آن جهت آسمان گفته اند که به مانند آس گرد و در گردش است. (۳)

پس هر چیزی که بالای سر ما قرار گرفته باشد آسمان است. اما به چه منطقه یا محدوده ای از فضای با لای سر ما اطلاق می‌شود؟ قاعدتاً در این آیه بایستی منظور از سطح زمین به بالا، تابه بی کرانه های هستی، باشد. آن فضای بی کرانه و لا یتناهی که حدود یک میلیارد کهکشان و میلیارد ها اجرام سماوی کوچک و بزرگ، نورانی و بدون نور در آن شناور و در حرکتند، بوجود می‌آیند و از بین می‌روند.

سوگند به آسمان، در واقع سوگند به تمامی محتوای این آسمان و فضای بی انتها یا کل گیتی و کیهان است. هنگامی که خداوند خطاب به انسان به آسمان سوگند می‌خورد هر یک از مخاطبین آن را به نوعی، بر حسب دانش خود، درک می‌کنند.

برای یک انسان معمولی، چه در زمان پیامبرویا در هر زمان دیگری، از جمله انسان امروزی، نگاه به آسمان و تفکر در باره آن معنای ساده ای دارد: زیبایی، عمق، رنگ آبی آسمانی و نظائر این ها. اما برای دانشمندان فیزیک و اختر شناس، برای آدمی مثل استیون هاوکینگ آسمان جهانی سر شار از شگفتی ها، رموز و عظمت و پیچیدگی هاست. برای همه انسان ها این سوگند دعوت به تفکر در باره کل جهان هستی و گیتی به مثابه یک کل یا کیهان می باشد .

سوگند به آسمان، انگشت گذاشتن بر روی یک احساس نیاز و دغدغه همیشگی انسان از فهم جهان و هستی میباشد. استیون هاوکینگ یکی از بزرگترین نظریه پردازان فیزیک معاصر این نیاز و اشتیاق بشری را چنین توصیف می کند:

"از سپیده دم تمدن جهان تاکنون انسان ها از دیدن رویداد ها، همچون مجموعه ای نا مربوط و توضیح نا پذیر نا خشنود بوده اند. آن ها همواره در اشتیاق درک نظم نهفته در دل هستی بوده اند. امروزه ما همچنان در آرزوی آگاهی بر آنیم که از کجا آمده ایم و آمدنمان بهر چه بود. اشتیاق ژرف بشریت برای دانش، کنگاش مداوم ما را بخوبی توجیه می کند. ما بهیچ وجه به کمتر از توضیح کامل جهانی که در آن بسر می بریم، رضایت نمی دهیم." (۴) هاوکینگ سه سؤال اساسی را مطرح می کند: جهان از کجا آمده است، چگونه و چرا بنیاد گرفت و آیا پایانی بر آن متصور است و اگر آری چگونه؟ او در جمع بندی خود می نویسد:

" اما اگر ما نظریه ای کامل کشف کنیم، به موقع خود، همگان، نه معدودی دانشمند، خطوط اصلی آن را درک خواهند کرد. آنگاه همگی ما، فلاسفه و دانشمندان، حتی مردمان عادی، قادر خواهیم بود در بحثی پیرامون این سؤال شرکت کنیم که چرا ما و جهان وجود داریم. اگر پاسخی به این سؤال بیابیم همانا پیروزی فرجامین انسان خواهد بود. چرا که آنگاه بر حقیقتی بس سترگ آگاهی یافته ایم." (۵)

سوگند دوم به طارق است. این طارق چیست که قرآن به آن قسم می خورد؟ معنی طارق کمی عمیق و جالب است. شاید به همین دلیل است که قرآن خود می پرسد «وما ادريك ما الطارق»: درك تو از این طارق چیست؟ درباره ی جمله ی «وما ادريك» در درسهای گذشته (سوره ی البلد) گفته شد که رویه ی قرآن این است که هر كجا يك مطلبی را می خواهد بیان کند که فهم آن کمی عمیق تر از حد معمول است و احتیاج به مطالعه ی بیشتری برای درك آن هست، و می خواهد توجه مخاطب را به آن جلب کند، این جمله را به کار می برد و می گوید: و ما ادريك ما الطارق؟ درك تو از طارق چیست؟ در آیه ی بعد جواب می دهد:

"النجم الثاقب"، طارق ستاره های تابنده، برافروخته و سرخ و مشتعل است.

طرق، ریشه ی واژه «طارق» به معنای کوبیدن و زدن شدید است به طوری که صدای آن به گوش برسد. چکش را هم به همین مناسبت مطرقة می گویند. راه را هم طریق می گویند زیرا رونده با پای خود بدان می کوبد و صدای پایش به گوش می رسد. طرق الباب یعنی درب را زد. به آب زدن و وارد شدن در آب را هم گویند: طرقت الابل الماء- شتران وارد آب شدند. (۶)

معانی دیگری هم برای آن ذکر کرده‌اند. به کسی که شبانه سفر می‌کند، یعنی شب‌رو یا شب‌گرد است و با قدم‌های محکم و سنگین حرکت می‌کند بطوریکه صدای پای او را می‌شنوند، طارق می‌گویند. «طَرَقَهُ» را هم که یک چیز کوبنده و صدادار است از همین لغت گرفته‌اند.

به کوبنده، کوبنده در، وارد شونده به آب، به آب زننده. به هر چیزی که شب ظاهر شود نیز طارق می‌گویند.

اما در این آیه ویژگی طارق راستاره ای با ویژگی خاص ذکر می‌کند: النجم الثاقب.

"النجم" به معنای ظاهر شدن و طلوع کردن است. النجم الشیء: چیزی ظهور کرد، ظاهر شد و طلوع کرد. نجم نام هر ستاره ای بطور عام است.

ثَقَب در اصل به معنای دریدن و سوراخ کردن است. روشن شدن آتش را ثَقَبَت النار. اوج گرفتن پرنده را نیز ثَقَب الطایر گویند. الثاقب یعنی نافذ و سوراخ کننده، روشن و تابان و درخشان. به ذهن تیز و تیزبین نیز رای ثاقب یا عقل ثاقب گفته میشود. نجم ثاقب یعنی ستاره‌ای درخشان، نورافکن، که در اینجا وصف طارق است. یعنی ستاره‌ای که شگفته شده، سرخ، مشتعل و نورافکن شده است. (۷)

پس در آیه دوم خداوند به طارق، که نجم ثاقب است، سوگند یاد کرده است.

آیا رابطه ای میان قسم اول و دوم وجود دارد؟ و اگر هست، چه نوع رابطه ای است؟ اگر آسمان را کل گیتی بدانیم و بفهمیم، طارق یکی از کرات آسمانی و نجم ثاقب، علاوه بر بیان ویژگی یک کره آسمانیست، یکی از رویدادها و تحولات تاریخی در این کهکشان نیز هست.

طارق و نجم ثاقب و تکوین و تحول کهکشان ها

قبل از هر چیز باید یاد آور شد که منظور این نیست که از طریق قرآن علوم راویا برعکس از طریق علوم قرآن توجیه و تفسیر شود. بلکه می‌خواهیم بر اساس دستاوردهای علمی درک و فهم خود را از آیات و مقولات قرآنی عمیق‌تر کنیم. برای دین باوران هم‌کنشی میان مقولات دینی و دستاوردهای علمی رایج زمان یک فرایند مستمر و اجتناب ناپذیر است. در طول تاریخ اسلام مفسرین قرآن برای فهم آیات قرآن از دانش زمان خود استفاده کرده اند.

در آیات فوق سه واژه یاسه مقوله کلیدی آمده است: طارق، نجم و ثاقب.

هر کدام از این سه مقوله مراحل مختلف از پیدایش و رشد و تکامل کهکشان‌ها و کرات آسمانی را بیان می‌کند.

مرحله اول خود آسمان است. هنگامی که آسمان یک توده ابر یا دود بود.

در قرآن کریم، فصلت- ۱۱، آمده است:

"ثم استوی الی السماء وهی دخان- سپس به آسمان پرداخت در حالی که به صورت دودی (بخاری) بود".

دخان به معنای دود و بخار است. رنگ تیره و تاریک را هم دخان می گویند. به آن توده گاز های فشرده هم شاید به این دلیل دخان گفته شده که تاریک و بی نور بوده است. (۸)

کیهان شناسان مدعی نیستند که دقیقاً می دانند که جهان چگونه از حالتی با حجم صفر و چگالی بی نهایت با انفجاری بزرگ بوجود آمده است. اما بر آنند که، به گفته استیون هاوکینگ، نظریه ای یگانه ارائه دهند که همه جهان را توصیف نماید. هاوکینگ رویکرد دانشمندان را به دو بخش تقسیم می کند. نخست آنچه که به جریان چگونگی تغییر و تحول هستی نسبت به زمان مربوط می شود. دوم حالت نخستین هستی. هاوکینگ چنین می نویسد: " بعضی ها فکر می کنند که سروکار علم صرفاً بابخش نخست است؛ بنظر آنان چگونگی وضعیت اولیه جهان به متافیزیک و مذهب مربوط می شود. آنها می گویند قادر متعال هرطور که می خواسته آفرینش را آغاز کرده است، شاید چنین بوده باشد، اما در آن صورت، اراده او می توانست بر آن قرار گیرد که انکشاف و تکامل عالم به گونه ای یکسره دلبخواه انجام گیرد. اما بنظر می رسد که خداوند اراده کرد که هستی بگونه ای بسیار منظم و طبق قوانین معینی راه تکامل را به پیماید. بنابر این بهمان اندازه فرض اول عقلانیست که فرض کنیم قوانینی وجود دارند که بر وضعیت نخستین هستی حکم می رانند." (۹)

هاوکینگ در ادامه می نویسد: "چنانچه هستی بگونه ای منظم و بقاعده راه تکامل را پیموده باشد، می توان انتظار داشت که توانائی تعقل، که انتخاب طبیعی به ما ارزانی داشته، در جستجوی نظریه ای یگانه و کامل، همچنان معتبر باشد و ما را برهه خطا نکشاند."

" به نظر می رسد علم برای ما پرده از مجموعه ای از قوانین برداشته است، مه در چهارچوب اصل عدم قطعیت و به شرط آگاهی بر وضعیت گیتی در هر لحظه معین، ما را در جریان چگونگی تکامل گیتیدر طول زمان قرار می دهند. شاید این قوانین در اصل بوسیله پروردگار وضع شده باشد، اما بنظر می رسد از آن پس اراده خداوند بر آن بوده است که هستی در چهارچوب همان قوانین راه خود را به پیماید و از دخالت ذات باری بی نیاز باشد. اما وضعیت اولیه و برکیب نخستین جهان را خداوند چگونه تعیین کرد. یک پاسخ ممکن آنست که بشر به فهم و درک علل گزینش آرایش نخستین جهان توسط قادر متعال نمی تواند امیدوار باشد. البته بی گمان این امر در احاطه قدرت قادر مطلق می باشد، اما اگر اراده خداوند بر آن قرار گرفت که جهان به گونه ای چنین ادراک ناپذیر آغاز شود، چرا تکامل بعدی جهان را در مسیری قرار داد که قوانین حاکم بر آن برای ما فهم پذیر باشد؟ همه تاریخ علم عبارت بوده است از درک تدریجی این حقیقت که رویدادها به شیوه ای دلخواه رخ نمی دهند، بلکه بیانگر نظمی نهفته در دل خویشند. می توانند ناشی از اراده الهی باشند یا نباشند." (۱۰)

هاوکینگ سپس به نظریه انفجار بزرگ یا Big Bang، که قابل قبول ترین پاسخ به حالت نخستین جهان است، می پردازد و می نویسد:

" اگر مدل انفجار بزرگ داغ تا لحظه شروع زمان درست باشد، حالت نخستین جهان باید به راستی با دقت بسیار تعیین شده باشد، جز آنکه این امر ناشی از خواست کردگاری است که اراده اش بر آفرینش موجوداتی هم چون ما تعلق گرفته، یافتن توضیحی دیگر بس دشوار است." (۱۱)

بر اساس نظریه انفجار بزرگ، در ابتدا حجم جهان صفر و چگالی آن بی نهایت بوده است. بعد از انفجار بزرگ یک توده متکثف گاز مرکب از ذراتی چون فوتون، الکترون و نوترینو (ذره ای بسیار

سبک) بود. یک ثانیه پس از انفجار بزرگ درجه حرارت باید به حدود ده هزار میلیون درجه سقوط کرده باشد. تقریباً یک صد ثانیه پس از انفجار بزرگ درجه حرارت به یک هزار میلیون درجه سقوط می کند. از این زمان به بعد گداخت هسته ای آغاز می شود و اتمهای هیدروژن، هلیوم و دوتریوم بوجود می آیند. در درون این توده عظیم گاز متکائف يك سلسله فعل و انفعالات دائم رخ داده است. ذرات موجود روی هم اثری گذاشته است، اثراتی که به صورت بمباران های اتمی بر روی یکدیگر بوده اند. این بمباران های کوبنده ذرات بر روی هم یا هم جوشی Atomic Fusion، تأثیرات متقابلی را باعث شده، که به نوبه ی خود در وضعیت درونی این توده گازهای متکائف اثر می گذاشته و عناصر جدیدی ایجاد می شده اند (تحول اتمی یا Atomic Evolution) بآیدایش اتم های جدید، فعل و انفعالات و ترکیب این عناصر بایکدیگر مولکول های شیمیائی جدیدی Chemical Evolution به وجود آمدند. (۱۲)

بعد از انفجار بزرگ، اجرام آسمانی، به صورت گوی های گاز چرخان از آن جدا شدند. طارق مرحله ایست که ستاره ها بر اساس نظریات علمی کنونی به صورت گاز متکائف یا بسیار فشرده بوده اند. در درون این توده عظیم گاز نیز بمباران اتم ها و تصادم ذرات بر روی هم ادامه داشته است. شاید بتوان گفت که ضربات کوبنده ای که در درون این گاز متکائف رخ می داده است، در واقع همان معنای «طارق» را که «کوبنده» است بیان می کند.

این وضعیت درونی به همان «طارق- کوبنده» تعبیر شده است. (۱۳). در این مرحله از تکوین جهان، توده ی گاز متکائف به صورت يك ستاره، نجم، هم حرکت به دور خود و هم حرکت در مسیر و مدار خود را داشته است.

یکی از معانی طارق، همانطور که اشاره شد، شبگردی است. به هر فرد یا پدیده ای که در شب حرکت می کند طارق می گویند. طارق آن سیاره ای است که در دورانی که نور نبوده است در تاریکی در گردش بوده است. مرحله ای است که در جهان هنوز نور به وجود نیامده و جهان خاموش و تاریک بوده است. در واقع به یک تعبیری شب قبل از روز بوده است.

پدیده نجم ثاقب

بر اثر استمرار بمباران های اتمی و ادامه ی فعل و انفعالات درونی و بالا رفتن درجه حرارت نور پدید می آید. ستاره های سرد و خاموش تدریجاً به صورتی درمی آیند که قشر خارجی آنها نورانی می شود و درخشان می گردد و مرحله ی ثاقب بودن ستاره ها آغاز می شود. این مرحله پیدایش «النجم» است. در جای دیگری گفتیم که «نجم» ستارگان درخشان را گویند و با کوکب فرقت اینست که نجم مشتعل و نورانی است. هر نجمی کوکب است ولی هر کوکبی نجم نیست. خورشید را یکی از نجوم می دانند. در واقع خورشید یک نجم ثاقب است. نور نجم ثاقب ها با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه حرکت می کند به نظر می رسد که طارق و نجم ثاقب بیان مرحله تکوین و تکامل اجرام آسمانی می باشد.

ما مسلمان ها پیش از آنکه علم بشری به این مرحله ی کنونی برسد نمی توانستیم عمق معنای و مفهوم این آیات را درک کنیم و به احتمال زیاد می توان گفت آنچه ما امروز از این مفاهیم قرآنی می فهمیم تمامی آن چه هست نمی باشد.

هنوز هم بسیاری از جزئیات حرکت‌های تکاملی جهان روشن نیست، و هنوز هم ستاره‌شناسان و منجمین نمی‌توانند به طور دقیق بیان کنند که چه تغییراتی اتفاق افتاده و دائم اتفاق می‌افتد. آنچه که علم در حال حاضر می‌گوید یک سلسله مشاهدات و استنباطاتی است که رویدادهای گذشته را تبیین می‌کند. این را باید مجدداً گفت و تکرار کرد که نمی‌خواهیم از طریق قرآن نظرات علمی را توجیه و تفسیر کنیم و یا برعکس از طریق علوم، قرآن را توجیه و تفسیر کنیم بلکه می‌خواهیم بر اساس دستاوردهای علمی بشری درک خود را از قرآن بالا ببریم و عمیق‌تر بکنیم. وقتی قرآن می‌گوید «وما ادريك مال الطارق» درک شما از این طارق چیست! سؤال در برابر ما قرار می‌دهد که جوابش و درکش احتیاج به تعمق و تفکر علمی بالاتری دارد. سؤال «ما ادريك مال الطارق» یعنی اینکه طارق معنای خیلی عمیقی دارد.

ارتباط و پیوند قسم و مورد قسم:

اکثر قسم‌های قرآن به پدیده‌های طبیعی جهان و جامعه و محیط ما مربوط می‌باشند. این قسم‌ها در عین حال با مورد قسم ارتباط و پیوندی دارند که عموماً در آیات بعدی در همان سوره آمده است. در سوره‌ی طارق قسم به آسمان و طارق است. اما مورد قسم چیست؟ و این قسم‌ها به خاطر چه چیزی است؟

رابطه‌ی میان آیات قبلی و آیات بعدی ابعاد گوناگون دارد، یک بعد آن شیوه‌ی عام قرآن در بیان مطلب است و یک بعد آن رابطه‌ی خاص میان قسم‌ها و مورد قسم است.

بعد اول نشان‌دهنده‌ی شیوه‌ی عام قرآن در بیان مطالب برای انسان است. قرآن در اکثر موارد که انسان را به قبول و تبعیت از راه حق و دین دعوت می‌کند ابتدا از جهان هستی، آفرینش ماه، ستارگان، شب و روز، پرندگان، باران، سیل، طوفان، غروب، طلوع و فجر و ... سخن می‌راند. ابتدا می‌خواهد به انسان تفهیم کند که جهان ما دارای نظم خاصی است و تمام پدیده‌های جهان هستی از یک نظمی تبعیت می‌کند. بر حرکت تمامی این پدیده‌ها قوانینی حاکم است. این پدیده‌های جهان هستی با تمام وجود، بدون کمترین تخطی و یا انحرافی از این قوانین تبعیت می‌نمایند. قوانین حاکم بر جهان و پدیده‌های این جهان، تجلی اراده‌ی خداوند هستند. تسلیم بودن این پدیده‌ها به این قوانین و تبعیت از این قوانین به تعبیری، تسلیم بودن در برابر اراده‌ی خداوند است. با چنین آغازی و برداشتی از جهان سپس قرآن به انسان می‌گوید: ای انسان تو هم جزئی از این جهان هستی و همان‌طور که برای تمام پدیده‌های این جهان قوانینی وجود دارد، و تمامی این پدیده‌ها، بدون چون و چرا از این قوانین تبعیت می‌کنند و به تعبیری به اراده‌ی خدا تسلیم هستند، برای تو هم ای انسان، قوانینی وجود دارد که باید آن‌ها را بشناسی و بفهمی، آن‌ها را کشف کنی و از آن‌ها تبعیت کنی. قوانینی که «طبیعی‌ترین» روابط را برای انسان‌ها تنظیم می‌نماید. و تو ای انسان باید با تفکر خود و با اندیشه به این جمع‌بندی برسی و این راه را انتخاب کنی و به اراده‌ی حق تسلیم شوی. لذا می‌بینیم در بسیاری از موارد شیوه‌ی قرآن این است که از بحث درباره‌ی جهان و هستی و پدیده‌های طبیعی بلافاصله به انسان و مسائل انسان و عملکرد انسان می‌پردازد تا رابطه‌ای را که در بالا ذکر کردیم نشان بدهد.

نکته‌ی دوم این که قوانین حاکم بر روابط پدیده‌های جهان هستی از آن‌ها تبعیت می‌کنند، مصوبه‌ی خود این پدیده‌ها نیستند، انتخاب خود این پدیده‌ها نمی‌باشند. به بیان قرآن «تدبیر امر» در هر حرکت خارج از پدیده‌ی تنظیم و پیش‌بینی شده است. به عبارت دیگر مثلاً اگر تئوری تکامل اشکال حیات درست باشد و بعد از گذشت میلیون‌ها و یا شاید میلیارد‌ها سال از تحول اتمی و سپس تحول شیمیایی و پیدایش سلول اولیه و تحول زیستی، به تدریج و بعد از گذشتن از مراحل مختلف به انسان کنونی رسیده است. آیا این مسیر،

یعنی تکامل سلول اولیه به انسان کنونی، در طی تحول زیستی، خود به خود، به مرحله کنونی رسیده است، یا آنکه از همان آغاز، هدف از این حرکت مشخص و معلوم بوده، و برای وصول به هدف و عبور از مراحل تکاملی تدبیری وجود داشته است و قوانین مشخصی که همان تجلی اراده‌ی خداوندی است، حاکم بر حرکت ماده بوده که بالاخره به جایگاه کنونی رسیده است.

اما ارتباط قسم‌ها:

آیه ۴- «إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لِمَاعْلِيهِ حَافِظًا: هَيْجَ كَسَ نَيْسَتَ مَگر این که نگهبانی بر او هست .»

"نفس" به معنای عام، هر جنبنده ذی‌روحي است و به معنای خاص منظور انسان است.

اگر در این دنیا حرکت يك ستاره دارای چنان مراحل می‌باشد که چندین میلیون سال از آغاز حرکتش گذشته و تمام این مراحل را گذرانده تا به مرحله‌ی ستاره‌ای درخشان رسیده، بدان علت است که این ستارگان از يك سلسله قوانینی تبعیت می‌کنند. این قوانینی که امروز این ستارگان و ثوابق و سیارات از آن تبعیت می‌کنند ناشی و زاییده از اراده خود این ستارگان نیست. این ستارگان نبودند که به عنوان يك پدیده برنامه‌ای برای خود وضع کردند که برای اینکه به این مرحله از ثقب و نجم برسند بایستی اینگونه عمل کنند. خیر، چنین نبوده است، بلکه يك سلسله قوانینی قبلاً وجود داشته‌اند که این پدیده‌ها با تبعیت از آنها این مراحل را گذرانده‌اند تا به اینجا رسیده‌اند. خداوند می‌گوید برای هر نفسی و هر موجودی هم يك چنین راهی و مسیری وجود دارد .

حفظ به معنای نگهداری و نگهبانی، به خاطر سپردن است .

این حافظ یا نگهبانی که خداوند برای هر انسانی گمارده است اولاً از چه جنسی است، و ثانیاً کارش نگهبانی از چه چیزی است. حفظ مال یعنی نگهداری مال از دستبرد و نابودی. حفظ کتاب یعنی به خاطر سپردن آن. آیا این حافظ گماشته شده در درون انسان، برای نگهبانی و مراقبت از انسان در برابر انحراف از قوانین و ارتکاب به گناه و جرم است؛ در آن صورت با مفهوم «وجدان» و معنای آیه «فالمهما فجورها و تقویها» و «نفس لوامه» هماهنگ است. و نیز اگر بپذیریم که خدا در درون همه انسانها هست و از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. (۱۴) توجه کنیم که ذکر به معنای یادآوری است، و نقش و وظیفه پیامبران، تذکر- به یاد آوردن، است، نقش حافظ گمارده شده در هر نفسی، نگهداری یاد خدا در درون انسان است. «وجدان» همان نگهبان یا حافظ گمارده شده در هر انسانی است. وجود و ضالیت این «حافظ» درون به طور طبیعی و عادی انسان‌ها را از نقض مقررات و قوانین ناظر بر رفتارهای خلاف بازمی‌دارد. بروز و ظهور بیرونی این حافظ درون همان تقوی است.

وقی و وقایه حمایت کردن، بازداشتن از آزار و اذیت و یا پرهیز از کار زشتی است که به فرد زیان برساند. وقایه هر عاملی یا ابزاری است که انسان را از امر نامطلوب حفظ می‌کند. ترمز ماشین، چتر، بارانی، اسامی خاص اشیائی هستند که کار یا نقش مشترک آنها- حفظ فرد از تصادف و خیس شدن است.

یک رابطه‌ای میان سوگند به طارق، نجم ثاقب و حافظ درون در آیه پنجم وجود دارد. نیروهای طبیعی نظیر جاذبه و گریز از مرکز و سایر عوامل موجب حفظ نظم و سامان کهکشان‌هاست. حفظ هویت انسانی که توانمندی جانشینی خدا در روی زمین را دارد، به فعال بودن نیروی محافظ درون بستگی دارد. اما

کارکرد مطلوب و بهینه این عامل درون به اراده‌ی شخص بستگی دارد. حفظ تعادل زیستی ما- کم و بیش خودکار است. اگر ما غذای نامطلوبی بخوریم، سیستم گوارشی، سیستم ایمنی و سایر ارگانهای بدن، واکنش نشان می‌دهند. اما حفظ تعادل در قلمرو هویت انسانی وابسته به اراده‌ی آزاد ماست. يك معنای «حافظ» را نگهداری از پرونده اعمال انسان دانسته‌اند. اما انسان چگونه باید به این نکته توجه و آن را درك کند؟

آیه ۵- "فَالْيَنظُرُ الْإِنْسَانَ مِمَّ خَلَقَ - پس آدمی بنگرد، که از چه آفریده شده‌است."

نظاره کردن اولین قدم برای اندیشیدن است و نظاره تنها دیدن نیست، بلکه مشاهده به قصد استنباط و استنتاج است. نظر في الامر یعنی در کار تامل و تدبیر کرد، کار را بررسی کرد. معانی دیگری هم برای واژه نظر وجود دارد. اما اینجا منظور همان «مشاهده» کردن است. اولین گام در شناخت علمی پدیده‌ها، مشاهده یا Observation است. با مشاهده و شناخت علمی است که انسان به روابط پدیده‌های جهان پی می‌برد.

خداوند در قرآن اصرار دارد که انسان بدون مطالعه سخن نگوید و بدون اندیشه تصمیم نگیرد و حتی کورکورانه به خداهم ایمان نیاورد. درست در نقطه‌ی مقابل آنچه که در جوامع غیرتوحیدی و استبدادی هست، که نمی‌خواهند انسان‌ها فکر کنند. قرآن دعوت می‌کند: "فَلْيَنظُرِ الْإِنْسَانَ - پس انسان درست نظاره کند". اما چه چیزی را؟ آفرینش خود را.

پایه‌ی علم مشاهده است. بر اساس مشاهده است که يك پدیده را استنباط و تحلیل می‌کنند. بدون مشاهده نمی‌توان يك قانون علمی را کشف و درك کرد. قرآن در اینجا از ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین موضوع شروع می‌کند: فلینظر الانسان مم خلق - پس انسان بنگرد و ببیند که از چه چیزی خلق شده است. مخاطب قرآن- انسان- شما هستید. در اینجا قرآن می‌خواهد که رابطه‌ی شما را با کل هستی بیان کند، به ضرورت شناخت ماهیت انسانیت توجه بدهد و این که چه و کی هستی؟ محور اصلی حرکت حیاتی را شناخت خودت قرار می‌دهد. اگر انسان در حرکت‌های اجتماعی از خودش شناخت نداشته باشد نمی‌تواند واقع بینانه حرکت کند. اگر حرکت کرد حرکتش نادرست و انحرافی است. و لاجرم در يك جایی به انحراف کشیده خواهد شد. یکی از پایه‌های اصلی جهان‌بینی توحید شناخت خود انسان است. امام علی(ع) می‌گوید: "من عرف نفسه فقد عرف ربه- هر کسی خود را شناخت پس پروردگار خود را هم شناخته است».

برای این که انسان به خودآگاهی برسد، گام‌های اول در شناخت را از کجا بردارد؟

بعد از اینکه شما را به فهم آفرینش خودتان می‌خواند از ابتدایی‌ترین مرحله خلقت انسان که هر موجود انسانی، صرف نظر از سطح معرفت اجتماعی و علمی، باسواد یا بی‌سواد، تجربه آن را دارد، شروع می‌کند:

چگونگی خلقت انسان

آیه ۶- "خلق من ماء دافق- از آبی جهنده آفریده شده است :

آیه ۷- "يخرج من بين الصلب والترائب- که از میان صلب و ترائب بیرون می‌ریزد".

دافق «عني جهنده. به دليل مفاهيم لغوي، به تعبير آيت الله طالقانی، اين واژه هم حالت وحدت و هم حالت ابهام را مي‌رساند. يعني اين آبي است که خيلي اسرار آميز و مجهول و در عين حال بي‌مقدار و ناچيز است.

در آيه ۲۰ سوره مرسلات ناچيز بودن اين مايع تصريح شده است: "الم نخلقكم من ماء مهين-آيا شمار از آبي ناچيز نيافرديديم؟"

لغت دافق در اینجا بيان کننده‌ي بسياري از مطالب است. در آيه ۵ از انسان خواسته می‌شود که به منبع پيدایش خود بنگرد. اگر ذهن ناظری که قدرت نظارت و استنباط و استنتاج داشته باشد و بتواند دقیقاً و عمیقاً مسائل را ببیند نه اینکه پدیده‌ها را سطحی، فقط از يك بعد نگاه کند، خيلي اسرارها را می‌تواند ببیند و درك کند و به آنها برسد.

نکته‌ي بسيار ظريف در طرز برخورد و برداشت قرآن اين است که مسایل و مطالب به گونه ای عنوان می‌شود که در یک بعد براي همهي مردم خصوصاً «اميين» قابل فهم است و ضمناً در بعد ديگر معنا يا معنا هائی به عظمت آسمانها دارد. در همین آيه قرآن توجه ما را به چيزي جلب مي‌کند که تمام انسانها با آن سر و کار دارند. با پدیده‌ي رابطه جنسي که هر انساني که به سن بلوغ رسیده باشد با آن سر و کار دارد يا پيدا خواهد کرد، هر انساني اين تجربه را دارد و مي‌داند که ماءدافق چیست، اما مي‌گويد تو که مي‌خواهي بداني انسان را ما از چه خلق کرده‌ايم فهم پيدایش انسان را از همین ماءدافق شروع کن. ساده و قابل فهم برای انسانیکه هنوز دانش علميش زيادنیست و نمیتواند عمق آنرا درست به فهمد اما پرمعنا و عمیق و بحث‌انگيز است و دنيايي از اسرار و مطالب و مسائل در نهفته است.

واژه ماءدافق تنها یکبار در همین آيه به کار رفته است. اما در آيه ديگر (قيامت ۳۷) از واژه «مني» استفاده شده است

"صلب" هر چيز سخت و ناشکننده و غير قابل نفوذ است و در مقابل آن «ترائب» جمع تريبه که چيز نرم و نفوذپذير است. در اين آيه صلب مفرد و ترائب جمع آمده است. اصل واژه صلب و صلب به معنای شديد، خشك، محکم، قدرت و قوه است. پشت را هم به اعتبار صلابت و محکمي «صلب» مي‌گویند و نسل را هم مراد دانسته است. اصلا ب يعنی نسلها. هو من صلب فلان يعنی او فرزند فلانی است. چوبي را که خشك و محکم است و افراد را بر آن به دار مي‌زنند، صليب گویند.

علاوه بر اين بریان کردن گوشت، بیرون آوردن مغز استخوان، سوزاندن آفتاب و بخل ورزیدن را هم، به ترتیب، صلب اللحم، صلب العظام، صلبه الشمس و صلب علي المال گفته‌اند.

استخوان سينه، ترقوه، ستون فقرات، کمر، تيره کمر، لگن خاصره را به اعتبار سختي و محکمي، صلب خوانده‌اند.

ماء دافق يا آب جهنده را عموماً همان مايع مني دانسته‌اند.

در فهم اين آيه مفسرين دو بر داشت را ارائه داده اند. فهم اول يخرج را به انسان، يا بهتر بگوئيم، به کودک در رحم مادرو تولدش برمی‌گرداند. و بر همین اساس صلب و ترائب معنا، به شرحی که می‌آید معنا شده است. اما اين فهم از آيه و معنا از صلب و ترائب در تعرض است با واقعيت و یافته های علمی. در فهم دوم از اين آيه يخرج به ماء دافق بر می‌گردد. در اين فهم از ايه، میان برداشت های سنتی در

باره خروج منی از میان صلب و ترائب و معناهنتی که برای صلب و ترائب بیان کرده اند با دانش علمی امروزی تناقض آشکار وجود دارد. (۱۵)

علماء و مفسرین سنتی در مصداق صلب و ترائب در این آیه گمانه‌زنی‌ها کرده و گفته‌اند که منظور از صلب کنایه از کل مرد و ترائب کل زن یا قسمت قدیمی بدن زن یا سینه زن است. به عنوان نمونه به برخی از این تفسیرها اشاره میشود. (۱۶)

در ترجمه فارسی بیان السعاده (ج ۱۴، ص ۵۰۰) آمده است که:

"الترائب استخوان های سینه است یا آنچه که در دنبال استخوان های گلو می آید، یا بین دو پستان و گلو یا مقصود چهار دنده از راست و چهار دنده از چپ آن است، یا مقصود در دست دو پا و دو چشم و محل قلاده و زنجیر است. بدان که نطفه فضله و زیادی هضم چهارم است و آن فضله و زیادی در جمیع بدن استو به سوی بیضتین پائین می آید. بنا بر این نطفه از جمیع اجزای بدن خارج می شود و اختصاصی به صلب و ترائب ندارد ولیکن چون دخالت دو کلیه در اصلاح نطفه در جانب مرد و دو پستان در زن بیشتر است. از این جهت فرمود نطفه از بین صلب مرد و ترائب زن خارج می شود. یا مقصود آن است که نطفه از جاهای خالی زن و مرد خارج می شود، که آن محل کثافت های بدن است."

تفسیر اثنی عشری (ج ۱۴ ص ۱۴۷):

"بنابر این محل تکون منی صلب و ترائب است نه عضو دیگر. و گویند استخوان و عصب از منی مرد مخلوق می شود و خون از منی زن بنا به قولی نطفه متولد می شود از فضله هضم رابع و منفصل می گردد از جمیع اعضاء تا مستعد آن باشد که همه اعضاء از او متولد شود و مقرر آن عروق ملتفه است به بیضتین. پس دماغ اعظم اعضاء است در معونت تولید نطفه."

البته همه مفسرین این نظرات را نپذیرفته اند. به عنوان نمونه صاحب تفسیر احسن الحدیث می نویسد:

"اکثر قریب به اتفاق مفسران، ترائب را استخوان های سینه گفته اند یعنی ماء دافق از میان صلب مرد و استخوان های سینه زن خارج می شود ولی این بسیار عجیب است. چون مسئله دفق و جهیدن فقط در مرد است."

اما همین مفسر در توضیحات خود، اگر چه به دانش علمی روز اشاره می کند باز می افزاید: "منظور از ترائب استخوان های نرم است". اما این که منظور از استخوان های نرم چیست و ماء دافق از کدام یک از استخوان های نرم بیرون می ریزد توضیحی نمی دهد.

علامه طباطبایی (۱۷) در ذیل این آیه پس از نقل تفسیر قمی می نویسد که این روایت صرف نظر از این که سندش افتاده است، خود مضمونش هم خالی از اشکال نیست. اما طباطبایی نیز نظر روشنی ارائه نمی دهد.

مطهری نیز به آرای مفسرین سنتی پیرامون ماء دافق و صلب ترائب ایراد می گیرد که چرا آنان ضمیر "یخرج" را به ماء دافق برگردانده نه به انسان. او از آرای مفسرین دو نظر را، که به قول خودش

سرراست تراست بیان می‌کند. قول اول این که: «آب منی از میان پشت و استخوان‌های سینه مرد بیرون می‌آید» و اضافه می‌کند: «بعضی گفته‌اند ترائب اختصاص به استخوان‌های سینه ندارد بلکه مقصود از ترائب دست‌ها و پاهاست». مطهری در جمع‌بندی آرای این مفسرین می‌نویسد:

"در نتیجه معنی (ماء دافق) چنین می‌شود که آب منی از تمام بدن خارج می‌شود یعنی تمام بدن برای خروج آن فعالیت می‌کند".

مطهری نظر دیگری را که می‌گوید: «مقصود از صلب، مرد است و مقصود از ترائب، زن است.»، با علوم امروزی سازگارتر میدانند. اوسپس خود اضافه می‌کند که: «در این قول ضمیر «یخرج» به «ماء دافق»- یعنی آب جهنده (که مقصود منی است) برمی‌گردد، ولی می‌خواهد بگوید نطفه تنها از مرد نیست بلکه از زن هم هست.» وی سپس به روایتی استناد می‌کند که می‌گوید: «یخرج من الرجل و المرأة». و در ادامه آن می‌گوید:

"یعنی نطفه مرد و زن، هر دو در این کار شرکت دارند: صلب یعنی استخوان‌های محکم و کنایه از مرد است. چون مرد مظهر سختی و صلابت است و ترائب یعنی استخوان‌های نرم روی سینه و کنایه از زن است. چون زن مظهر نرمی و لطافت است". (۱۸) حتی اگر معنای ترائب را آنطور که این مفسرین گفته‌اند زنان بدانیم چرا تریبه نیامده و جمع آن ترائب آمده است.

به حال توضیحات مطهری نیز مشکل تفسیرهای ذهنی گرایانه سنتی را حل نمی‌کند. و فهم درست آیه همچنان با مشکل روبروست. تا آن جا که عبدالکریم سروش این آیه را یکی از چند فقره گزاره‌های خلاف علم در قرآن می‌داند. (۱۹) بهاءالدین خرمشاهی، در پاسخ به این ایراد سروش دیدگاه‌های مفسرین از جمله علی ابن ابراهیم قمی (مفسر قرن سوم/چهارم) که طباطبایی به آن ایراد گرفته است را ذکر می‌کند اما خود اظهار نظری نمی‌کند. (۲۰)

با توجه بنظر بعضی از مفسرین، مبنی بر این که آیه صراحت دارد که «ماء دافق، یخرج من بین الصلب و الترائب، و در عمل زناشویی، ماء دافق یا منی از مرد خارج می‌شود و چیزی از زن خارج نمی‌شود و اینکه صلب مفرد ولی ترائب جمع آمده است، باید از دانش علمی زمان برای فهم این آیه استفاده کرد.

مرحوم طالقانی در ذیل این آیه می‌نویسد:

"ماء دلالت به وحدت و ابهام دارد که بدو وصف ظاهر و مجمل "دافق" و مفصلتر "یخرج..." توصیف شده است. وحدت و ابهام "ماء" مشعر بر اسرارآمیز بودن یا ناچیز و مجهول بودن آنست." (۲۱).

طالقانی در معنای ترائب می‌نویسد:

"ترائب که جمع تریبه است در اصل لغت به معنای چیز نرم و نفوذ پذیر در مقابل صلب، و خاک مانند است".

طالقانی با بیان اصل معنای تریبه در واقع راه را برای فهم درست و علمی این آیه باز کرده است. به این ترتیب معنای درست منشاء مایه منی در صلب و ترائب را باید در اندام‌های جنسی مرد و فیزیولوژی منی مرد جستجو کرد. اگر به آناتومی و فیزیولوژی دستگاه تناسلی مرد توجه کنیم فهم علمی

واقع‌بینانه‌تری برای این دو واژه قرآنی صلب و ترائب پیدامی کنیم و خواهیم دید که تعارضی میان این آیه و دانش علمی وجود ندارد.

منشاء و مراحل تولید مایه دافق یا آب منی

منی مرد یا Semen عبارتست از مایعی که در درون آن اسپرم‌های مرد شناورند. چندین ارگان، که همگی بافت‌های نرم هستند، در تولید مایع منی و اسپرم و جهش آن به بیرون، نقش دارند. خاک‌ها یا بیضه‌ها کارشان تولید هورمون جنسی مردانه و اسپرم است. این اسپرم‌ها، ابتدا در لولک‌های به هم پیچیده‌ای به نام Epididymis تولید می‌شوند و سپس از طریق لوله‌های باریک و درازی به نام لوله‌های برون بر یا Vas deferens به دو کیسه منی Seminal Vesicles - که در دو طرف پروستات قرار دارند ریخته می‌شوند. علاوه بر این، در این کیسه‌ها مایع نسبتاً غلیظ و لزجی تولید و ذخیره می‌شود.

علاوه بر این‌ها، در بالای هر یک از کلیه‌ها یک غده کوچکی بنام غده فوق کلیوی وجود دارد که مواد گوناگونی از جمله آدرنالین را ترشح می‌کند. آدرنالین نقش تنظیم و مهار هیجان‌ات انسان، از جمله در دستگاه تناسلی مرد، را ایفا می‌کند. غده هیپوفیز نیز، که در زیر مغز قرار دارد، در این فرایند اثر گذار است. بنابراین در تحریک جنسی و خروج مایع منی، از اندام‌هایی که در آنجا تولید و انباشته شده است، این دو غده نقش فعال دارند. در اوج هیجان‌ات جنسی و به هنگام انزال، اسپرم‌های تولید شده در بیضه‌ها و مایع منی، در آن قسمت از مجرای آلت مرد، که از وسط پروستات عبور می‌کند، با هم مخلوط می‌شوند و به صورت مایع منی به بیرون آمده و از طریق مجرای زن به داخل رحم زن، به تعبیر قرآن، در قرار مکین ریخته می‌شود. به نظر می‌رسد که مجموعه این بافت‌های نرم، که شامل پروستات و بیضه‌ها و لوله‌ها و کیسه‌های تولیدکننده و جمع‌آوری‌کننده و انتقال‌دهنده مایع منی و غده هیپوفیز و غده فوق کلیوی، که تنظیم و مهارکننده انزال هستند، مصداق واقعی ترائب است.

ترائب همان اندام‌های نرمی است که تمام‌ادر محفظه یا جایی که استخوانی و سخت و ناشکننده (صلب) است (در لگن خاصره و جمجمه) قرار دارند.

فهم علمی از مصداق "ترائب" و «ماء دافق» در این آیه، بنظر می‌رسد که جز این نباید باشد.

به این ترتیب مشاهده و بررسی علمی آفرینش انسان از ماء دافق، که از درون «صلب و ترائب» مرد خارج می‌شود، ما را به یک چنین جهان پیچیده‌ای می‌کشاند.

خداوند این سؤال را برای انسان کوچه و خیابان یعنی آمیبن مطرح می‌کند. وقتی پرسیده شود که تودر کجاواز کجا به دنیا آمدی، می‌گویی که از شکم مادرم. خوب چطور از شکم مادرت به دنیا آمدی؟ سؤال‌ها و جواب‌ها ادامه دارند. اما به هر حال نقطه‌ای آغاز این تفکر از همان سؤال است که حرکت و سیر فکری انسان را شروع می‌کند و او را به عمق معانی و مطلب می‌کشاند. حرکت فکری انسان از همین ابتدایی‌ترین مشاهدات شروع می‌شود. از مسائل احساسی و ملموس برای انسان است که حرکت فکری او آغاز می‌شود. تمام پدیده‌هایی که قرآن ذکر می‌کند و به عنوان «آیه» می‌آورد ساده هستند. قرآن می‌خواهد که از طریق مشاهده همین پدیده‌های ساده به خدا برسیم، نه با بحث‌های فلسفی پیچیده‌ای که گاهاً حتی برای اهل فن هم مفهوم نیست، تا چه رسد به مردم عادی. قرآن از ستاره و ماه و انسان و ماء دافق و چیزهایی که شبانه‌روز انسان با آن سر و کار دارد سخن می‌گوید، اما خود این پدیده‌ها، که ظاهراً خیلی

ابتدایی هستند و ناچیز به نظر می‌رسند، وقتی می‌خواهید آنها را بررسی کنید می‌بینید دنیایی از عظمت در آن است .

همین ماعدافق را کمی بررسی کنیم. در این ماعدافق، که در هر بار انزال، حجم آن معمولاً حدود ۲ میلی لیتر است، حدود ۴۰ میلیون اسپرم یا سلول جنسی مرد را همراه خود به درون رحم زن می‌ریزد. از میان این ۴۰ میلیون اسپرم، فقط یک اسپرم شانس این را دارد که با سلول جنسی ماده (اوول) نزدیک شود (جز در مواردی که ممکن است بیش از یک اسپرم وارد یک اوول شود یا بیش از یک اوول در دسترس اسپرم‌ها قرار بگیرند. در حالی که اوول یا تخمک زن یک گویچه کوچک است، اسپرم مرد بشکل یک کرم کوچک با یک سر درشت و دمی دراز و باریک است. کلیه اطلاعات ژنتیکی در سر اسپرم قرار دارد. دم اسپرم فقط برای این است که اسپرم بتواند در مایع منی با سرعت حرکت کند و خود را به تخمک زن برساند. بعد از تخلیه مایع منی در مجرای زن اسپرم‌ها با سرعت بسوی اوول حرکت می‌کنند. یک کشش و جاذبه بسیار قوی اسپرم‌ها را بسوی اوول می‌کشاند. یک رقابت یا یک مسابقه دوی مارا تن میان ۴۰ میلیون اسپرم بسوی یک اوول رادر ذهن خود تصور و تجسم کنید. حرکت بسیار سریع دم اسپرم‌ها در مایع منی در مهبل زن ایجاد نوعی صدا می‌کند. یک پژوهشگر ژاپنی با قرار دادن یک سنسور همراه بایک میکروفون بسیار کوچک ولی قوی در مهبل زن، که همزمان عکس برداری نیز می‌کرده است، توانست صدای ناشی از حرکت سریع اسپرم‌ها در داخل مهبل زن را ضبط کند. بطور معمول در این مسابقه مارا تن فقط یک اسپرم این شانس را دارد که به اوول برسد. به محض اینکه اسپرم به تخمک زن میرسد و به آن می‌چسبد، سر آن وارد اوول میشود و دم آن جدا می‌شود و لقاح واقعی در آنجا صورت می‌گیرد .

در مورد اینکه چگونه سر یا کلاهک اسپرم به اوول می‌چسبد و وارد آن می‌شود و چه تغییراتی در سطح اوول داده می‌شود که کلاهک اسپرم می‌تواند وارد آن بشود، اگرچه مطالعات فراوانی صورت گرفته است، اما هنوز ابهامات زیادی وجود دارد و دقیقاً نمی‌دانیم که مثلاً وقتی یکی از اسپرم‌ها وارد اوول می‌شود، چرا بقیه وارد نمی‌شوند یا نمی‌توانند وارد شوند؟ چه عواملی حرکت آنها را کنترل می‌کنند؟ چرا برای انعقاد یا گشوده شدن نطفه مشارکت ۴۰ میلیون اسپرم ضروری است. اگر تعداد اسپرم‌ها کمتر از حد لازم باشد و یا حرکتشان کمی کند باشد، نطفه ای منعقد نخواهد شد. اسپرم‌ها و اوول‌ها هر کدام ۲۴ کروموزوم را حمل می‌کنند که ۲۳ کروموزوم از یک نوع است، به نام کروموزوم‌های جسمی که از ۱ تا ۲۳ شماره‌گذاری شده‌اند و یک کروموزوم جنسی که با علامت X در اوول زن و Y یا X در اسپرم‌های مرد مشخص است. تمام اوول‌های زن تنها یک کروموزوم جنسی از نوع (X) را دارند. اما اسپرم‌های مرد دو نوعند. اسپرم‌هایی که یا حامل کروموزوم X یا Y هستند. تعداد اسپرم‌های X و Y در مایع منی رویهم رفته با هم برابرند (۵۰-۵۰). اما در مواردی و در بعضی مرد ها این نسبت متفاوت است تا جایی که ممکن است مردی تنها یک نوع اسپرم، یعنی X یا Y تولید کند. در نتیجه، همه فرزندان یا فقط پسرند یا دختر. بنابراین دختر یا پسرزایی زنان، ربطی به زنان ندارد، بلکه مسبب آن خود مردها هستند .

وقتی کلاهک اسپرم وارد اوول می‌شود و با هم جمع می‌شوند، و نطفه منعقد می‌گردد، یک سلول کامل با ۲۳ جفت کروموزوم جسمی و دو کروموزوم جنسی، به وجود می‌آید. و بر حسب اینکه دو کروموزوم جنسی هر دو X باشند، نوزاد جدید دختر و اگر XY باشند، پسر است. کروموزوم‌ها الیافی هستند بسیار ظریف و ریز که از تعداد زیادی واحد‌های کوچکتر بنام «ژن» تشکیل شده‌اند. ژن‌ها حاملین کلیه خصوصیات ارثی هر انسانی هستند. ژنها «لوح محفوظ» هستند. هر آنچه که مربوط به خصوصیات اصلی و اساسی

انسان است، خصوصیات ظاهری، رنگ پوست، مو، چشم و قد است و پا و استخوان‌ها و همچنین بسیاری از خصوصیات روانی همه به صورت پیچیده‌ای در این لوح «محفوظ» ضبط و ثبت شده‌اند و از طریق همین کروموزوم‌ها از پدران و مادران به فرزندان منتقل می‌گردد. امروزه بررسی این کروموزوم‌ها و ژن‌ها و درک اسرار ترکیب و چگونگی کار این ژن‌ها، یکی از جالبترین، شیرین‌ترین، پیچیده‌ترین و اسرارآمیزترین مباحث علمی است. درک بسیاری از اسرار حیات با فهم و درک ساختمان و کارکرد ژن‌ها رابطه دارد. فهم و درک پیچیده‌ترین بیماری‌های بشری- سرطان- با این رشته از علوم زیست‌شناسی- ژنتیک- یا علم ژن‌ها- سروکار دارد. تا ماز ساختار و کارکرد این ژن‌ها سر در نیآوریم، بسیاری از بیماری‌ها هم همچنان معما باقی خواهند ماند.

همین مآءافق- که ناچیز، مهین و مبهم می‌آید، چقدر اسرارآمیز است؟ و چقدر در همین پدیده امکان برای مشاهده و فهم جهان هستی وجود دارد. از طریق همین مشاهدات است که خدا را می‌توان یافت. قرآن برای شناخت خدا ما و شما را به چه دعوت می‌کند؟ شما در دنیای ذهنیات خودتان دنبال خدا نه‌گردید. پدیده‌های هستی تماماً آیات یا نشانه‌های خداوند در جهان هستند. در جهان بیرون است که می‌توان خدا را یافت. غرض و هدف از این آیات بیان ظرائف حیاتی یا فیزیولوژی و آناتومی نیست بلکه توجه دادن انسان به هدفمند بودن جهان و قوانین حاکم بر آن است و اینکه:

آیه ۸- "إِنَّهُ عَلِيٌّ رَجِعَهُ لِقَادِرٍ - بدرستیکه خداوند در بازگشت دادن انسان توانا است".

رُجُع به معنای بازگرداندن است. آن چیزیکه خداوند وعده می‌دهد، و در سوره‌های دیگر هم آمده‌است، که ای انسان تو به سوی پروردگارت برمی‌گردی، إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا لِلَّهِ رَاجِعُونَ. آغاز حرکت تو از خدا بوده است، هر چه داری از خدا داری و بازگشت تو هم به خداست. اینکه می‌گوید ای انسان نظاره کن که تو از چه خلق شدی و شواهدی هم به دستت می‌دهد برای این است که از نقطه درستی شروع کنی.

پس خداوند در بازگرداندن تو به سوی خود قادر است و تو نمی‌توانی مانع آن شوی. پس تو چه چیزی را انکار می‌کنی؟ اما اینکه چرا خداوند اصرار دارد که ما به پذیریم که بسوی او بر می‌گردیم، و چه موقعی ما رابه سوی خودش برمی‌گرداند و روز بر گشت چه ویژگی‌هایی دارد:

آیه ۹- یوم تبلي السرائر: روزی که رازها فاش گردد.

سرائر جمع سریره یعنی اسرار و رازها- هر چیزی که انسان در دل خود پنهان دارد.

تبلی، از ابتلا، بلا یا آزمایش و نیز شناسایی و کشف اسرار نهان است. هر حادثه ناگوار و مصیبت را هم بلا می‌گویند، چرا که نیروی مقاومت روحی و ذهنی انسان مورد آزمون قرار می‌گیرد. در آن روز همه‌ی اسرار نهفته، ظاهر و مورد آزمایش قرار می‌گیرند. پیامد برخی از اکتسابات، اندیشه‌ها و اعمالی که انجام داده‌ایم ظاهر و برخی نهان است و از پیامد هایش خبر نداریم، همه را می‌بینیم. در نماز می‌خوانیم: مالک یوم‌الدین. معنای مالک یوم‌الدین یعنی این که ما فقط مالک اعمال خودمان هستیم تا مرحله‌ای که آن عمل را انجام بدهیم و به محض اینکه آن عمل را انجام دادیم بعد از آن کنترل نتایجش را درست نداریم و نتایجی که ایجاد می‌کند خارج از کنترل و اراده‌ی ما است (۲۲). مثلاً وقتی من صحبت می‌کنم درست است که ابتدا در ذهن و حافظه‌ی من این کلام و بیان نقش می‌بندد و بعد از طریق دستوری که از سلسله اعصاب صادر می‌شود زبان من حرکت می‌کند و حافظه‌ام کمک می‌کند که برای کلمات معنا قائل شوم ولی وقتی که بیان کردم و از دهان من خارج شد آنچیزی که به گوش شما می‌رسد من هیچ کنترلی بر

آن نخواهم داشت. این امواج صوتی و طول موج صوتی که ایجاد می‌شود بر عهده‌ی من نیست که آن را برای شما وضع کرده باشم. وقتی گوش شما این امواج صوتی را می‌گیرد من تعیین نکردم که این طول موج به گوش شما برسد که اگر آن طول موج کمتر شد صدا را نگیرد. کسی که آفریننده شماست آن را وضع کرده است که خارج از حدود و اختیارات من و شماست. وقتی که صدای من بگوش شما می‌رسد به لحاظ فیزیک و فیزیولوژی تأثیراتی آنی و آتی در ذهن شما بر جای می‌گذارد. چگونگی و دامنه این تأثیرات در کنترل من نیست و من مالک تأثیرات و پیامدهای علم نیستم. یک سلسله تأثیرات مشهور هستند و با وجود اینکه من مالک آنها نیستم ولی می‌توانم بلافاصله آن را درک بکنم. مثلاً وقتی من صحبت می‌کنم شما چرت بزنید من فکر می‌کنم که حرفهایم خسته‌کننده و یا بی‌معنی است. و اگر دیدم شما حواستان جمع است و خوب گوش می‌کنید من می‌فهمم که شما علاقمندی که بشنوید پس تأثیر حرف خودم را بلافاصله می‌بینم ولی خیلی از پیامدها هست که برای من قابل پیش‌بینی نیست و نمی‌دانم که چه نتایجی و در چه زمانی به وجود خواهد آورد.

یوم تبلي السرائر- یعنی روزی خواهد آمد که انسان از این محدوده زمان و مکان خارج می‌شود.

"یوم" نه به معنای روز بیست و چهار ساعته بلکه به معنای یک دوره زمانی است.

"سرائر" همان طور که اشاره شد، یعنی رازها و دستاوردهایی که آشکار نبوده و حتی خودت هم خبر نداشته‌ای. پس دوره‌ای خواهد آمد که در آن به دلیل از بین رفتن پرده‌ها و محدودیت‌ها، هر کسی خواهد دید که چکاره است و چه نتایجی به وجود آورده است. پس تمام رازهای پنهان ظاهر می‌شوند، نه تنها ظاهر می‌شوند بلکه مورد بررسی و ارزیابی نیز قرار می‌گیرند.

آیه ۱۰- "فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ لَنَاصِرٍ: پس او را نه نیرویی باشدو نه یاورى".

در آن روزی که قرار است تمام دستاوردهای ما مورد مطالعه قرار گیرد، این سیستم (این موجود، آن نفس) نه از لحاظ توانمندی‌های داخلی و درونی خود قدرتی و نیرویی دارد و نه خارج از سیستم کمکی به او می‌رسد. در آن شرایط دخل و تصرف در پیامدهای اعمال انسان امکان پذیر نیست.

بخش دوم- آیات ۱۱ تا ۱۷:

آیات بعدی مجدداً با قسم آغاز می‌شوند:

آیه ۱۱- "وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الرَّجْعِ- و سوگندبه آسمان پر باران"،

آیه ۱۲- "وَالْأَرْضَ ذَاتَ الصَّدَعِ- و سوگند به زمین نفوذپذیر".

واژه رجع به معنای برگشت و رجوع است. الرجع- اثر کردن سخن، جواب نامه، فایده در بدن، باران در پی باران. ذات رجع در این آیه به معنای آسمانی که از آن باران می‌بارد یا مرتباً و پشت سر هم از آسمان باران می‌بارد. در کلام بر حسب موضوع معانی دیگری هم پیدا میکند:

رُجِعَ الْكَلَامُ فِيهِ- سخن در او اثر کرد.

رُجِعَ الطَّيْرُ- پرنده از گرمسیر به سوی سردسیر برگشت.

رُجُع في صوته- صدا در گلو پیچاند.

استرجاع گفتن انا لله و انا اليه راجعون در وقت مصیبت است.

واژه الصدع به معنای شکافتن در چیز سخت است. به چیزی میل و رغبت پیدا کردن نیز معنا شده است. صدع الشيء: آن چیز را شکافت؛ صدع الامر: مطلب را بیان کرد؛ صدع في الامر: در آن کار وارد شد؛ صدع بالحق: حقیقت را آشکارا گفت. در این آیه: ذات الصدع یعنی زمینی که می‌شکافد یا شکاف بردار است، زمینی که بر اثر شکافتن آن وریشش باران امکان رشد نباتات و گیاهان و سپس حیات پدید آمده است. (۲۳)

معنای احتمالی دیگر «والسما ذات الرجع» ممکن است این باشد: "قسم به آن آسمانی که برگشت به حالت اولیه می‌کند".

همانطور که در ابتدای سوره بحث شد، آسمان در وضعیت اولیه يك گاز متکثر یا فشرده و متراکم بود و به تدریج، طی میلیون‌ها سال به وضعیت کنونی خود رسیده است. اما این وضعیت در حال دگرگونی است. در علم نجوم امروز یا کیهان‌شناسی گفته می‌شود که بر اثر فعل و انفعالات درونی و مناسباتی که کل کهکشان‌ها با یکدیگر دارند فروپاشی کیهانی صورت می‌گیرد. خورشید و سایر ستارگان نور و حرارت خود را از دست می‌دهند و سرد و متلاشی می‌شوند و دوباره به همان توده‌های گاز اولیه‌ای که بوده‌اند برمی‌گردند و يك مسیر و چرخه دیگری از تحول و تکامل را به شکل دیگری شروع می‌کنند. و منظور از زمین «ذات الصدع» احتمالاً است که زمین شکافته و متلاشی می‌شود و يك زمین دیگری دوباره شکل خواهد گرفت. بعد از این دو سوگند در آیه بعدی، موضوع سوگند ذکر شده است.

آیه ۱۳- "انَّهُ لَقَوْلِ فَصْلٍ: به درستی که این قرآن، سخنی قاطع است."

فصل به معنای جدا کردن دو چیز از هم و ایجاد فاصله یا تمایز بین آن دو است. سوگند به آسمان و زمین، با آن مشخصاتی که آمده است، که این قرآن تعیین کننده و جداکننده حق از باطل است. و این همان «فرقان» بودن قرآن است. یعنی یکی از کارکرد های قرآن این است که به شما قدرت تشخیص حق و باطل را می‌دهد. اگر شما می‌خواهید بر خود نظارت کنید و بدانید که مسیر تکاملی انسان چه باید باشد و چطور باید حرکت کنی و راه درست را تشخیص دهی، به چراغ و راهنما احتیاج داری. آیات خدا نشانه‌هایی است که راه را به شما نشان دهد. نقش این قرآن چیزی جز بیان حق و باطل نیست؛ برای نشان دادن حق از باطل و برای دادن قدرت تشخیص و تمیز به شما هست؛ تذکر و آگاهی و تزکیه است؛ از طریق ذکر و تذکر، آگاهی می‌دهد تا در شما ایجاد انگیزه شود و بتوانید با این معیارها خود را از اسارت باطل رها کنی. اگر شما باطل را تشخیص ندهی نمی‌توانی با باطل بجنگی. اگر «اله» هائی که ترا را اسیر خود ساخته اند شناسی که نمی‌توانی «لاله» را بگویی. و اگر بگویی بی‌معناست. اول باید اله‌ها را بشناسی تا بعد آنها را نفی کنی. با چه معیاری می‌خواهی اله‌ها را تشخیص دهی؟ باید يك معیاری یا فصلی داشته باشی. «انه لقول فصل»- این ویژگی اجابتی قرآن است و برای تاکید می‌فرماید :

آیه ۱۴- "وما هو بالهزل: و آن بیهوده و شوخی نیست."

واژه هزل به معنای شوخی، لاغری، بدحالی، ضعف، حق‌بازی، تردستی آمده است. هُزَلٌ في كلامه يعني به شوخی سخن گفت. فلانی اهل شوخی و غیر جدی است. کلام خدا سخن غیر جدی، شوخی، بیهوده و بی‌ربط نیست و این جوابی است به آنها که می‌گفتند قرآن يك هزل است.

آنکس که می‌گوید قرآن بی‌ربط و یاوه است بر اساس ذهنیت خودش این حرف را می‌زند. خیال می‌کند که کشف تازه‌ای کرده است، هزار و چهارصد سال پیش هم ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند که می‌گفتند این حرفها یاوه است. اما قرآن می‌گوید که نه- و ما هو بالهزل- و این کلام یاوه و بیهوده ای نیست. بلکه برای مقصودی و منظوری نازل شده و نقش یا کارکرد یا Function آن هم «فصل»، یعنی جداکننده حق از باطل است. به شما قدرت تشخیص می‌دهد. بدون قدرت تشخیص هیچ ملتی قادر نیست حرکتی رهائی بخش برای نجات خود انجام دهد. بدون قدرت تشخیص با چه کسی می‌خواهی بجنگی؟ آن کس که هنوز هم می‌گوید مصدق بورژوا و سازشکار و نوکر امپریالیسم بود، اما نمی‌گوید پس چرا امپریالیست‌ها اورا برداشتند و چرا امپریالیست‌ها تمام قدرت‌شان را بسیج کردند تا بتوانند مصدق را بردارند، در گمراهی آشکار است، قدرت تشخیص سیاسی خود را از دست داده است و برای همین هم هزل و یاوه می‌گوید و می‌باقد. اما چرا برخی چنین می‌کنند:

آیه ۱۵- "إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا: بَدْرَسْتِيكِهِ أَنَّهُا بِيُوسْتِهِ حَيْلُهُ مِي كُنْدُ".

واژه الكيد یعنی فریب دادن، مکر، نیرنگ، فریب‌پلیدی و خبث طینت. آنها- دشمنان اسلام و مخالفین، مرتب در صدد فریب مردم هستند. روش کار و سیاست مستمر آنان چنین است. اضافه کردن کید به دنبال یکیدون، یعنی نوع خاصی از حيله و نیرنگ. بدرستیکه آنها (انهم) تا آنجایی که بتوانند و بشود مردم را فریب می‌دهند (یکیدون کیداً) فریبی بزرگ و نیرنگی جدی. یکی از کارکردها یا فصل بودن سخن حق، آگاهی دادن بر امکان تشخیص همین فریب کارهاست. اما آنها از مقررات ناظر بر جهان غافلند و تصور می‌کنند که قادر به کنترل تمامی هستی هستند، اما چنین نیست:

آیه ۱۶- "وَإِكِيدُوا-و من نیز طرحي را تدبير مي‌کنم".

خدا می‌گوید من هم به آنها نیرنگ می‌زنم، اینها خیال می‌کنند که می‌توانند برای خلق الله نقشه بکشند، ما هم برای آنها نقشه می‌کشیم. آیا آنها می‌توانند از مشیت الهی فرار کنند؟ آیا می‌توانند قوانین الهی را تغییر بدهند. آن‌ها ممکن است خلق الله را فریب بدهند اما نمی‌توانند قوانین را «فریب» بدهند. (۲۴)

از ابراهام لینکلن نقل می‌کنند که: «بعضی از مردم را گاهی اوقات می‌توان فریب دادولی هم‌همی مردم را برای همیشه نمی‌توان فریب داد».

پس ممکن است ملتی را برای يك مدت فریب داد اما نه برای همیشه. کید یا تدبير خداوند همین است که عمر دروغ و تزویر و نیرنگ کوتاه است .

اما سقوط باطل تابع فرآیندی است. گاهی انسان، به دلیل سرشت عجولانه‌اش، صبر و بردباری ندارد. خداوند می‌فرماید:

آیه ۱۷- "فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ اَمَهْلُهُمْ رُوِيْدَا- پس کافران را مهلت ده و آنان را اندکی به خودشان واگذار".

مهلت یعنی انجام کار از روی حوصله. المهلت یعنی مدارا، نرمی، آهسته کار کردن، مهلت دادن، کندي و آهستگی. واژه روید یا رُود یعنی اندکی، کمی.

پس ای پیغمبر و ای مسلمانان، برای انکار کنندگان حق يك مهلت کم و کوتاهی وجود دارد. خداوند چرا چنین سخنی را بما یاد آور می شود؟ منظور این است که خیال نکنید که وقتی تصمیم گرفتید با ظالم بجنگید و وارد شدید، کار تمام است. برای از بین رفتن باطل و ظلم خداوند يك مشیتهی (راهی) قرار داده است. در این آیه از يك طرف می گوید نابودی کافران تدریجی و زمان گیر است. و در پایان می گوید سقوط آنان، با کمی تاخیر، ناگهانی اتفاق می افتد. اما درباره چگونگی سقوط سخنی به میان نیامده است. مهلتی به آنها بده، یعنی خودت را آماده کن، يك شبه نمی توان در جنگ علیه طاغوت و دشمن و بزرگترین قدرت های دنیا که بر سرنوشته ملتی حاکم هستند، پیروز شد، فکر نکنید که با يك شعار دادن و يك کتاب خواندن و دوبار زندان رفتن و با دهها شهید دادن، کار فیصله پیدا می کند و تمام می شود. «فمهل الکافرین: پس ای پیغمبر تو به کافرین فرصتی بده و درست است که آنها: یکدیون کیداً در کار نیرنگ، تشکیلات و انواع و اقسام بازیها هستند. اما خدا هم برای آنها برنامه دارد و به آنها نیرنگ می زند. و آنچه نیرنگی بر آنها می زند که نمی دانند از کجا نیرنگ خورده اند. خداوند می گوید که ما چنان آنها را مجازات می کنیم که نمی دانند از کجا مجازات شدند.

این مهلت دادن خداوند به صاحبان زور و ستمگران، که در آیات دیگر قرآن هم آمده است (مزل-۱۱) بیانگر يك اصل بسیار مهم در تغییرات و تحولات سیاسی-اجتماعی است. دولت های ستمگر با ادامه رفتارهای ستمگرانه خود، به تدریج زمینه های سقوط خود را فراهم می سازند. آنها به تدریج تمامی فرصت ها و امکانات برای برگشت، اصلاح و ترمیم را از دست می دهند و فرآیند را به نقطه یا مرحله غیر قابل اصلاح می رسانند. و این زمان گیر است یا به اصطلاح قرآنی به آنها مهلت داده می شود.

نتیجه گیری: در سوره ی الطارق خداوند ضمن اینکه مراحل مختلف تکوین ستارگان را از مرحله ی طارق و نجم و ثاقب بیان می کند به انسان می پردازد و انسان را دعوت می کند که به خودش برسد و حرکت را از خود شروع کند و خود را ابتدا زیر میکروسکوپ مورد آزمایش و مطالعه قرار بدهد و برای آن که خود را مورد مطالعه قرار دهد باید از پدیده های عینی که برای همه قابل لمس و محسوس است شروع کند و بعد بر این اساس به شما می گوید، حالا که نظاره، مشاهده و مطالعه کردی پس بدان که تو بسوی پروردگارت برمی گردی و هر قدر هم بخوای از قوانین الهی سرپیچی کنی، از هر طرف هم که بروی باز در دایره ی قوانین الهی محصور هستی و راه گریز و فراری نداری و بازگشت همه چیز به سوی خداست. سپس یکی از ویژگی های قرآن را ذکر می کند که قول فصل است و برای دادن قدرت تشخیص حق و باطل آمده است و يك چیز بیهوده و باطلی نیست. بعد هم به آن کافران، آنهائیکه حق و حقیقت را می دانند و لی انکار می کنند، اشاره می کند که آنها می خواهند به شما نیرنگ بزنند، نیرنگ بزرگی، و می زنند، حواستان جمع باشد و نترسید و تزلزل پیدا نکنید زیرا قوانین الهی و مشیت حق برای آنها برنامه ای گذاشته است. اما از بین بردن باطل يك شبه امکان پذیر نیست، مراحل و راهها دارد و این به معنای مهلتی است که خداوند به آنها داده است.

انشاءالله خداوند به ما توفیق دهد که راه حق را بشناسیم و بتوانیم در راه آن قدم برداریم.

یاد داشت ها و مأخذ

- ۱- تاریخ القرآن ابو عبدالله مجتهد زنجانی - ۱۳۶۰ ه.ق، چاپ بیروت - ۱۳۸۸ ه.ق، ترجمه فارسی مروم سحاب - تهران ۱۳۴۱ ه.ش
- ۲- مفردات الفاظ قران، راغب اصفهانی، دارالقلم دمشق ۱۳۸۳ ه.ش. و نیز: فرهنگ جدید عربی- فارسی، ترجمه منجدالطلاب، انتشارات اسلامی ۱۳۵۶
- ۳- لغت نامه دهخدا
- ۴- تاریخچه زمان-از انفجار بزرگ تاسیاهچاله ها. استیون هاوکینگ، ترجمه محمدرضا محبوب. شرکت انتشار ۱۳۶۹
- ۵- همان
- ۶- مفردات الفاظ قران، راغب اصفهانی، دارالقلم دمشق ۱۳۸۳ ه.ش. و نیز: فرهنگ جدید عربی- فارسی، ترجمه منجدالطلاب، انتشارات اسلامی ۱۳۵۶
- ۷- همان
- ۸- همان
- ۹- تاریخچه زمان-از انفجار بزرگ تاسیاهچاله ها. استیون هاوکینگ، ترجمه محمدرضا محبوب. شرکت انتشار ۱۳۶۹
- ۱۰- همان
- ۱۱- همان
- ۱۲- برای توضیحات بیشتر رک: "خاک های رسی و پیدایش حیات، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۷۹.
- ۱۳- پرتوی از قرآن، آیت الله سید محمود طالقانی، شرکت انتشار.

۱۳- «خدا در ناخودآگاه»- نوشته ویکتور فرانکل- ترجمه ابراهیم یزدی- انتشارات رسا ۱۳۸۷

۱۵- مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، دار القلم دمشق ۱۳۸۳ ه.ش. و نیز: فرهنگ جدید عربی- فارسی، ترجمه منجدالطلاب، انتشارات اسلامی ۱۳۵۶

۱۶- جامع تفاسیر نور، لوح فشرده، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷- تفسیر المیزان، طباطبائی، سید محمد حسین، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲۰ ص ۶۱۷، انتشارات رجا ۱۳۶۳

۱۸- مطهری، مرتضی. تفسیر سوره الطارق- اطلاعات- ۱۱ مهر ۱۳۸۶

۱۹- سروش، عبدالکریم. مصاحبه با رادیو زمانه، ۱۳۸۶/۱۱/۲۴

۲۰- خرمشاهی، بهاء الدین. طبیعت الهی یا الهیات طبیعی. اطلاعات ۳ تیر ماه ۱۳۸۷.

۲۱- پرتوی از قرآن، آیت الله سید محمود طالقانی، ج ۵ ص ۳۳۰، شرکت انتشار.

۲۲- همان

۲۳- مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، دار القلم دمشق ۱۳۸۳ ه.ش. و نیز: فرهنگ جدید عربی- فارسی، ترجمه منجدالطلاب، انتشارات اسلامی ۱۳۵۶

۲۴- مرحوم مطهری ذیل این آیه يك مثال جالبی زده است که نقل آن در اینجا به فهم این مطلب کمک می‌کند:

"حداکثر کاری که انسان می‌تواند بکند این است که انسانی مثل خودش را فریب دهد و الا انسان نمی‌تواند قوانین این عالم را فریب دهد، مثل این که کسی بگوید «من طب را فریب می‌دهم». انسان طبیب را می‌تواند فریب دهد ولی طب را نمی‌تواند فریب بدهد. طبیب را به این صورت می‌تواند فریب بدهد که سوالاتش را با دروغ جواب بدهد تا طبیب بر اساس اظهارات او نسخه بپیچد. ولی آیا طب را که يك قانون از قوانین عالم و خلقت است، می‌توان فریب داد؟ آن وقتی که انسان خیال می‌کند طبیب را فریب داده، در واقع خودش را فریب داده، چون طب را نمی‌شود فریب داد. پس کسی که طبیب را فریب می‌دهد، در همان حال خودش را فریب داده؛ یعنی فریب دادن طبیب عین فریب دادن خودش است.

همان طور که طب قانون است و قانون را نمی‌شود فریب داد، دین خدا هم قانون است. اگر انسان به خیال این که خدا را فریب دهد، علیه دین خدا قیام کند، در همان حال قیامش علیه دین و مصالح دین، در واقع خودش را فریب داده؛ چون خدا را که صاحب این قانون هاست، نمی‌شود فریب داد. فقط زمانی می‌خواهد تا این مطلب معلوم شود.

کسی که فکر می‌کند طبیب را فریب داده و نسخه عوضی گرفته، آن وقتی که در بستر افتاد، و نفس‌هایش به شماره افتاد می‌فهمد که در واقع خودش را فریب داده است. لذا قرآن می‌فرماید: آنها مکر می‌کنند مکر کردنی و ما هم مکر می‌کنیم مکر کردنی (ولی مکر ما همان عملکرد قانون ماست.) "فمهل الکافرین؛ تو

فقط به آنها مهلت بده، فقط زمان می‌خواهد که ببینی مکرشان با خودشان چه می‌کند. امهلم تاکید می‌کند: باز هم مهلت بده. رویداً: فقط اندکی مهلت می‌خواهد تا بفهمی این نیرنگها همه علیه خود اینها تمام می‌شود."

نامه به علی لاریجانی

درباره عملکرد سه سال گذشته احمدی نژاد

اعتماد - ۱۳۸۷/۶/۲

نهضت آزادی به علی لاریجانی رئیس مجلس نامه ای نوشت و برخی از نکات را درباره عملکرد محمود احمدی نژاد بان کرد. در بخش هایی از این نامه آمده است:

انقلاب اسلامی ایران با اهدای خون شهیدان و در تداوم مطالبات تاریخی ملت ایران در انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و با آرمان های استقلال، آزادی، عدالت و توسعه پایدار به پیروزی رسید. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، زیر عنوان « شیوه حکومت در اسلام » آمده است: ((با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی تضمینگر نفي هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می باشد و در خط گسستن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می کند.)) به موجب قانون اساسی مجلس شورای اسلامی ایران مهم ترین و قدرتمندترین نهادی است که باید زمینه دستیابی به هدف های بالا و مشارکت مردم در تمام تصمیم گیری های سیاسی و سرنوشت ساز را فراهم آورد. به همین منظور مطابق با اصول ۷۱ و ۷۶ قانون یاد شده، دو کارکرد اصلی برای این نهاد تعریف و تعیین شده است:

۱- قانونگذاری ۲- تحقیق و تفحص و نظارت بر تمام امور کشور

اهمیت و جایگاه این نهاد در حدی است که به تعبیر رهبر فقید انقلاب « مجلس در رأس امور است. » بدیهی است حفظ شأن مجلس شورای اسلامی، که اصلی ترین نماد رکن جمهوریت نظام تلقی می شود، جز با تعامل سایر دستگاه ها، به ویژه قوه مجریه، و پذیرش کارکردهای دوگانه بالا نمی تواند تحقق یابد. در همین راستا و به رغم آنکه تفکیک قوا به عنوان یکی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده است، به منظور جلوگیری از تکاثف قدرت و بازتولید استبداد، اصول ۸۷، ۸۸، ۸۹ و ۱۲۲ قانون یاد شده دولت، شامل رئیس جمهور و وزیران، را ملزم به پاسخگویی در برابر مجلس دانسته است. نیز به موجب اصول ۱۱۳ و ۱۲۱ قانون اساسی، رئیس جمهور مسئول پاسداری اجرای قانون اساسی، ترویج دین و اخلاق، پیشتیبانی از حق و گسترش عدالت، حمایت از آزادی ها و حرمت اشخاص و پرهیز از خودکامگی است.

متأسفانه پس از روی کار آمدن دولت نهم، وقایعی رخ داده است که این جایگاه را بسیار مخدوش و ضعیف کرده است. رئیس دولت نهم از یک سو، در موارد گوناگون، آشاکارا به نقض قوانین اساسی و عادی پرداخته و از سوی دیگر بارها تمایل خود را به فروکاستن و نادیده انگاشتن جایگاه قوه مقننه نشان داده است. نمونه این گونه رفتارها را می توان در برداشت های مکرر از حساب صندوق ذخیره ارزی (به رغم مخالفت مجلس شورای اسلامی) با عدم معرفی وزیر امور اقتصادی و دارایی در مهلت مصرح در قانون اساسی مشاهده کرد. در آخرین مورد نیز می توان به عملکرد محمود احمدی نژاد برای گرفتن رأی اعتماد از مجلس برای سه وزیر پیشنهادی اش اشاره کرد. اینها از جمله مواردی است که در سال های اخیر سابقه نداشته است. افزون بر این در دوران ریاست آقای احمدی نژاد بر دولت، موارد متعددی از تخلف از قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه صورت گرفته است که فهرست وار به برخی از آنها اشاره می شود:

اعمال محدودیت برای مطبوعات، احزاب سیاسی و فعالان جنبش های مدنی و اجتماعی، تصمیم گیری های نادرست سیاست خارجی، به مخاطره افکندن امنیت خارجی با تصمیم گیری ها و اعلام مواضع شعاری و دشمن ساز در عرصه سیاست خارجی، مانند محو اسرائیل از نقشه کره زمین یا انکار هولوکاست و نیز بی اعتنایی به جایگاه مجلس شورای اسلامی در پرونده هسته ای، ایجاد مشکلات اقتصادی و تورم شدید نسبت به دوران مشابه در سالیان پیش، انحلال سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و سازمان های استانی آن، بدون رعایت الزامات قانونی و دریافت مصوبه مجلس شورای اسلامی، بی اعتنایی به وظیفه ارائه منظم گزارش به مجلس شورای اسلامی، موضوع اصل ۵۴ قانون اساسی مبنی بر تفریح بودجه و بی اعتنایی به اصل ۸۰ قانون اساسی و اعطای کمک های مالی بی عوض به افراد و کشورهای مختلف امریکای لاتین، در موارد متعدد، بدون اجازه خواستن از مجلس شورای اسلامی، از جمله این موارد به شمار می آید.

بدیهی است که رفتارهای یادشده تخلف از قانون بوده است. از این رو به نظر می رسد اینک اعتراض و مخالفت با رئیس دولت نهم فراتر از جناح بندی های موجود سیاسی مطرح است و حتی در برخی از جناح های طیف موسوم به اصولگرایان نیز موجب نگرانی های فراوانی شده است. بنابراین اکیداً توصیه می شود که نمایندگان مجلس شورای اسلامی در راستای ایفای وظایف قانونی و حفظ جایگاه رفیع خویش به پرسشگری از دولت نهم پرداخته، رئیس دولت را ملزم به پاسخگویی کنند. توجه به این توصیه می تواند در ارتقای جایگاه مجلس شورای اسلامی و حل مشکلات کنونی نقش آفرین و مؤثر باشد.

والعاقبة للمتقين

تأثیرات دوره حکومت پهلوی ها در خلیات مردم

۵ شهریور ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم؛ با تشکر از بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان که این فرصت را برای من فراهم آوردند.

من دوران پهلوی دوم را که ۳۷ سال (از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷) است به دو دوره تقسیم می کنم، و به نظر من برای فهم تأثیر نهادهای سیاسی، این تقسیم بندی ضروری است؛ اگر این تفکیک را

قابل باشیم، بهتر می‌توانیم به بررسی بپردازیم. دوره‌ی اول از شهریور ۲۰ تا ۳۲ یعنی حدود ۱۲ سال است؛ این دوره، دوره‌ی ویژه‌ای است که شاید در تاریخ معاصر ایران (از زمان شورش تنباکو و بعد مشروطه) متمایز باشد. بعد از مشروطه، ملت ما موفقیت‌هایی به دست آورد اما با آغاز جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط نیروهای متخاصم، هرج و مرج شکل گرفت و مجموعه‌ی اوضاع و احوال، مانع از قوام یافتن مشروطه شد و مشروطه‌خواهی در نطفه، عقیم گردید. با خلأیی که بلشویک‌ها در شمال ایران (شوروی) به وجود آوردند، انگلیس‌ها از فرصت استفاده کردند و «استعمار نامریی» را برای دو دهه بر ما تحمیل کردند. اما از شهریور ۲۰ تا ۳۲ فرصتی برای ایرانیان به وجود آمد که - بنا به عللی - ما با آزادی‌های نسبی سر و کار داریم. رضاشاه رفته و نیروهای متفین در ایران هستند؛ حداقل دو انگیزه وجود داشت که آزادی‌های نسبی را همه‌ی طرف‌ها و قدرت‌ها رعایت کنند؛ یکی این‌که دوره‌ی ۲۰ ساله احساس کینه و نفرت از حکومت (به طور عام) و پهلوی (به طور خاص) به وجود آورده بود؛ بنابراین یک دوره آزادی‌های نسبی لازم بود تا پشت جبهه‌ی متفین آرام باشد؛ از همین رو شاهد تأسیس و فعالیت مطبوعات احزاب هستیم. حتی حزب توده هم امکان فعالیت را پیدا کرد. فعالیت توده - به خصوص - برای متفین ضروری بود، چرا که در سال‌های پایانی دوره‌ی پهلوی اول، تمایلات ژرمنوفیل و علاقه به آلمان هیتلری هم در دولت رشد یافته بود و هم در میان مردم و...

دستاوردها در سالیان بعد، خود را نشان داد. در مورد اثرات مثبتی که در تغییر خلق و خوی ما ایرانیان داشت، به این نکته اشاره می‌کنم که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همان اهدافی را داشت که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تعقیب می‌کرد. کودتای سوم اسفند در اهداف درازمدت و کوتاه‌مدت خود موفق شد، یعنی تمام دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی مشروطه را از بین برد؛ به‌گونه‌ای که پس از شهریور ۲۰ ما مجبور بودیم - حتی - از زیر صفر شروع کنیم. اما کودتای ۲۸ مرداد نتوانست به توفیقی مشابه کودتای سوم اسفند نایل شود. این کودتا (۲۸ مرداد) توانست اهداف کوتاه مدت (شامل بازگرداندن شاه، تسلط بر جریان نفت و تصاحب نهاد سیاست) را محقق کند اما هرگز نتوانست دستاوردهای دوران ۱۲ ساله و آن آگاهی را که در میان مردم به وجود آمده بود، از بین ببرد. به همین علت کودتای ۲۸ مرداد در اهداف درازمدت خود - در مقایسه با کودتای سوم اسفند - ناموفق بوده است. در هر تحلیلی باید این دو دوره (۱۲ ساله و ۲۵ ساله) را از هم تفکیک کرد.

دوره‌ی دوم (۲۵ ساله) را هم می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد؛ یکی دوره‌ی ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ و دومی از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷. در ۱۳۴۰ تغییراتی در ایران به وجود آمد؛ قبل از روی کار آمدن دولت کندي - از اواخر سال ۱۳۳۸ - آمریکا و انگلیس به شاه پیشنهاد کردند با توجه به این که تمام مخالفان سرکوب شده‌اند (حزب توده متلاشی شده‌اند، ملیون پراکنده‌اند، روحانیان یا خاموش‌اند و یا حکومت همراه) و هیچ نیروی معارض قوی وجود ندارد، باید یک سری تغییرات سیاسی اعمال شود - تغییراتی که بتواند برای خود پایگاهی ایجاد کند. این هم مربوط به جریاناتی می‌شود که بعد از جنگ کره به وجود آمد. آمریکایی‌ها در جنگ کره پی بردند که جنگ‌های آینده، جنگ کلاسیک نخواهد بود، بنابراین ارتش کلاسیک آمریکا در جنگ‌ها و تقابل‌های آینده با بلوک شرق، با نبرد کلاسیک روبرو نیست، بلکه ارتش‌های کلاسیک باید با ارتش‌های کوچک مردمی مواجه شوند. از زمان مک‌نامارا، آمریکایی‌ها شروع به بررسی انقلاب‌های دنیا کردند؛ همه‌ی آثار مائو و دیگران به انگلیسی ترجمه کردند و مورد مطالعه قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که ظرفیت‌های انقلابی در کشورهای جهان سوم، روستاییان و دهقانان بدون زمین هستند؛ حتی کتابی در مورد ایران نوشته و تأکید شد که ایران، ویتنام بعدی است. بر این اساس برای آن که پتانسیل انقلاب در ایران از بین برود، انقلاب سفید شاه را مطرح کردند؛ اصلاحات ارضی عنوان گردید و زمین بین روستاییان تقسیم شد تا پیشاپیش علت یا سبب یا انگیزه‌ی جنبش‌ها و پتانسیل‌های انقلابی را بگیرند. دلیل دیگر هم این بود که با اجرای اصلاحات ارضی و خریدن زمین‌ها توسط دولت، مالکان در صنعت سرمایه‌گذاری می‌کنند. تقسیم اراضی، دهقانان را صاحب درآمد و واجد قدرت خرید می‌کند و این خود

موجب تقویت بازار و افزایش امکان خرید محصولات صنعتی می‌شود. اما در انقلاب سفید مطلب جدیدی هم مطرح شد؛ و آن، تعارض و تصادمی بود که میان روحانیت و استبداد به وجود آمد. ما نمی‌دانیم در تحلیل خود از این حادثه‌ی بزرگ صرف‌نظر کنیم؛ حادثه‌ی بزرگی بود چرا که در طول تاریخ ایران- حتی قبل از اسلام- ساختار سیاسی دو رکن داشته است: شاه و روحانیت. هیچ وقت شاه به تنهایی حکومت نکرده است؛ همیشه در کنار شاه موبد موبدان و روحانی نیز حضور داشته است. در سنگ نوشته‌هایی که به جا آمده، این موبد موبدان است که تاج بر سر شاه می‌نهد و فره‌ایزدی را در او تشخیص می‌دهد. از سوی دیگر، رابطه‌ی عمیقی میان روحانیت و مردم وجود داشته است؛ به همین خاطر هر زمان که میان شاه و روحانیت تعارض و تناقض و اختلافی به وجود می‌آمده است، شاه می‌بایست به روحانیت برنده می‌شده است. پهلوی دوم، این را از تاریخ نیاموخته بود؛ به همین علت وقتی انقلاب سفید آغاز شد و- به ویژه در مورد حقوق زنان و اصلاحات ارضی- با مخالفت روحانیت مواجه گردید، شاه به جای درپیش گرفتن سیاست‌های آشتی‌جویانه به قم رفت و روحانیان مخالف را «ارتجاع سیاه» خطاب کرد. این چنین، روابط روحانیت- در سطوح بالا- و شاه به نقطه‌ای آشتی‌ناپذیر رسید و روحانیت به جنبش ضد استبدادی در ایران پیوست. بعد از کودتای ۲۸ مرداد این جنبش ضد استبداد، وجود داشت اما بدنه‌ی اصلی آن را روشنفکران دینی- از تمام گروه‌های سیاسی- تشکیل می‌داد. وقتی روحانیت به این جنبش پیوست تغییرات کلیدی در مناسبات سیاسی به وقوع پیوست؛ روشنفکرانی که به توده‌ها و مردم عامی دسترسی نداشتند توانستند از طریق روحانیت فعال شده، شعارهای ضد استبدادی را به درون مردم ببرند. از این تاریخ به بعد، تغییراتی در مناسبات سیاسی ایجاد شد، و این تأثیرات غیرقابل انکاری بر روحیات و خلقیات مردم ایران به جای گذاشت. اولین اثر آن که با ورود روحانیت به جنبش ضد استبدادی شکل گرفت، این بود که از آن تصویر منفی که در دوره پهلوی در میان برخی از لایه‌های جامعه در دوره‌ی پهلوی اول نسبت به روحانیت به وجود آمده بود، به تدریج کاسته شد. هماهنگی قابل توجهی میان این دو جریان بزرگ ضد استبدادی به وجود آمد. ظهور شریعتی و توضیحات و دیدگاه‌های او، تأثیرات گسترده‌ای در جامعه به جای گذاشت. با تشکیل مجدد جبهه ملی و نیز تأسیس نهضت آزادی، برای اولین بار ترکیب زندانیان سیاسی در ایران عوض می‌شود؛ تا مقطعی، زندانیان سیاسی عموماً چپ‌ها بودند از این تاریخ روشنفکران مذهبی- وابسته به جبهه ملی و نهضت آزادی- به شکلی محسوس، بیشتر از قبل وارد زندان می‌شوند، این تأثیر عظیمی در نسل جدید و جوان ما داشته است. در دهه‌ی نخست، پیش از دوره‌ی دکتر مصدق، توده‌ای‌ها جو غالب دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها را در دست داشتند؛ با پیدایش جنبش ملی، این وضع به تدریج تغییر کرد؛ سازمان دانشجویان ملی در انتخابات اکثریت را در دست گرفت. اما هنوز جو خیلی اسلامی نبود. از ابتدای دهه‌ی ۴۰ و با ورود روحانیت، نهضت آزادی، شریعتی، و بعدتر- به خصوص- تأسیس سازمان مجاهدین خلق اولیه، آرام آرام تفکرات و گرایش‌های نسل جدید و جوان ما، تغییر کرده و اسلامی‌تر شد، و جو غالب را عموماً مسلمان‌ها به دست گرفتند. این اتفاق و وضع جدید، در مناسبات سیاسی اثرگذار بود. یک سلسله ارزش‌های دینی ما زنده شد؛ شهادت‌طلبی، ایثار، تنزه‌طلبی، ساده‌زیستی، قناعت و... محصول این دوران است- دورانی که به علت حکومت شاه، این ارزش‌ها- به‌گونه‌ای واکنشی- رشد کردند.

با وجود این‌که از اواخر دهه‌ی ۴۰ اصرار زیادی از جانب شاه و حکومت وجود داشت که فرهنگ و لنگاری و آزادی جنسی را تبلیغ کنند- و مثلاً کانون جوانان را ایجاد کردند- اما در چنین فضایی، جوانانی پیدا شدند که حاضر به ایثار و فداکاری بودند، زندان می‌رفتند، شکنجه را تحمل می‌کردند، مقاومت می‌کردند و... همه‌ی اینها دستاوردهای همین دوران است. به علت بالا رفتن قیمت درآمد نفت، دانشگاه‌های ما گسترش یافت؛ اما شاه نتوانست به تعارض رشد طبقه متوسط با روحیه و خواست مشارکت‌طلبی این نسل، پاسخ گوید و آن را به‌گونه‌ای صحیح، حل کند. مطالبات جوانان و تغییر وضع جامعه را حتی ما- در خارج از کشور- لمس و احساس می‌کردیم؛ از سال ۱۳۵۰ جهشی در تعداد

دانشجویان خارج از کشور پدید آمد؛ هم در میان سازمان‌های دانشجویان ایرانی کنفدراسیون و هم در میان انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا. آنچه که در داخل ایران- در سازمان‌ها و نهادهای سیاسی- به وقوع می‌پیوست جوانان خارج کشور- و به‌ویژه انجمن‌های اسلامی- را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده بود. ما خودمان از نزدیک شاهد این رخداد بودیم. به‌عنوان یک نمونه از این وضع جدید، در یکی از نشست‌های انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا که برای حمایت از مردم فلسطین و شیعیان لبنان، پول جمع می‌کردیم، در یک شب حدود ۱۲ هزار دلار پول جمع شد. بعضی از دانشجویان جدید، و نوع‌روسان، جواهرات خود را به صندوق ریختند. این نشان از روحیات جدید می‌داد: فداکاری، ایثار، و صفاتی که نظام استبدادی در نقطه‌ی مقابل، مردم را به آن دعوت و ترغیب می‌کرد. وضع قابل تأمل جدید، با وجود سیاست‌های ضدفرهنگی رژیم شاه، به وقوع پیوسته بود؛ با وجود گسترش یافتن اعتیاد و مواد مخدر، با وجود رشد ولنگاری و تبلیغ آزادی‌های جنسی، با وجود ترغیب به مصرف و... وضع جدید در میان مردم و به‌ویژه جوانان و دانشجویان (رشد روحیه‌ی ایثار و قناعت و فداکاری و مقاومت و اعتماد به نفس و تحمل سختی‌ها و...) را من مثبت ارزیابی می‌کنم و علایم امیدوارکننده‌ی در آن زمان- با وجود فرهنگ و تفکر نظام سیاسی حاکم- می‌دانم. همه‌ی این روحیات جدید بود که دست به دست هم داد و در اوج انقلاب، تظاهرات میلیونی را شاهد بودیم؛ اتفاقی بی‌سابقه در تاریخ سیاسی معاصر ایران را ناظر بودیم؛ و این رویداد، محصول تغییر و تحولات فرهنگی و اجتماعی در همان دوره‌ی استبدادی است. در هیچ دوره‌ی از تاریخ معاصر کشورمان سراغ نداریم که زنان به گستردگی تظاهرات انقلاب، در تحولات سیاسی- اجتماعی مشارکت کرده باشند. زنان در انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت، حاضر و فعال بوده‌اند، اما هیچ‌گاه ابعاد حضور و فعالیت اجتماعی آنان مانند دوره‌ی انقلاب، گسترده نبوده است. این، خود محصول تغییراتی است که در بعضی از نهادهای سیاسی به وجود آمده بود. سیاسی شدن زنان ما یکی از فرآورده‌های انقلاب ۵۷ است که هنوز هم ادامه دارد؛ و البته این وضع، خود معضلی برای نظام سیاسی کنونی محسوب می‌شود.

آقای فرستخواه به وجوه منفی نظام سیاسی دوره پهلوی دوم اشاره کردند؛ به نظر من، از پیامدهای بسیار مثبت دوران دوم سلطنت پهلوی دوم، روحیه‌ی ایثارگری و فداکاری بود؛ و همین روحیه بود که وقتی به ایران حمله شد، برای اولین بار مردم از تمامیت ارضی کشورشان دفاع کردند و نیروهای مهاجم را عقب راندند. آنچه که در جنگ -حداقل تا فتح خرمشهر- شاهدیم، ایثار و از خودگذشتگی و فداکاری‌های جدید و کم سابقه در تاریخ ایران، محصول همان سال‌های سخت و خفقان آلود پایانی سلطنت شاه است که به علت فعالیت نهادهای سیاسی مخالف استبداد، یک سلسله ارزش‌ها شکل گرفته بود. من عرض‌ام را خلاصه می‌کنم؛ در دوران پهلوی دوم، در دوره‌ی اول (۱۲ ساله) یک سری دستاوردها داریم؛ در دوره‌ی دوم (۲۵ ساله) تا سال ۴۰ یک وضعیت را شاهدیم و از سال ۴۰ تا ۵۷ وضعی دیگر را ملاحظه می‌کنیم که ناظر به تغییر و تحولاتی جدید در خلیات و روحیات مردم و به‌ویژه جوانان و دانشجویان است. صحبت‌ام را با خاطره‌ای جمع‌بندی می‌کنم؛ من در هوستون بودم، مرحوم رحیم عطایی مریض شده و ناراحتی قلبی پیدا کرده بود، به آمریکا آمده بود. با هم که صحبت می‌کردیم می‌گفت، جوان‌های جدید، ترکیب و ساختار دیگری دارند. او با شور و شغف فراوان، مجاهدین اولیه را وصف می‌کرد و از روحیات و خلیات آنان و آمادگی آنها برای فداکاری، سخن می‌گفت... و اینها همه در نقطه‌ی مقابل روحیات مورد پسند نظام استبدادی قرار داشت؛ رژیم سعی می‌کرد مردم احساس علاقه و تحرك اجتماعی و سیاسی نداشته باشند، عاطل و باطل باشند، تنبلی و مصرف باشد، احساس مسئولیت و تعهد اجتماعی در کار نباشد و... اما تحولات فرهنگی و تغییر روحیات و خلیات در مردم و به‌ویژه نسل جوان- با کوشش‌های فکری شریعتی و فعالیت‌های سیاسی برخی جمعیت‌ها و سازمان‌ها و نیز مشارکت روحانیت در مبارزات ضداستبدادی- متفاوت با آنچه نظام سیاسی می‌پسندید، به وقوع پیوست و در نهایت موجب تغییر رژیم شد...

مبنای ائتلاف اصلاح‌طلبان باید برنامه‌های حداقلی باشد

خالی کردن میدان اشتباهی است که دودش به چشم همه می‌رود

خبرنگار ایلنا ۱۳۸۷/۶/۱۰

ابراهیم یزدی با تأکید بر ضرورت ائتلاف میان گروه‌های اصلاح‌طلب در انتخابات ریاست جمهوری دهم گفت: مبنای ائتلاف میان نیروهای اصلاح‌طلب و تحول‌خواه می‌تواند توافق بر روی یک برنامه حداقلی باشد. این فعال سیاسی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، گفت: نیروهای اصلاح‌طلب و تحول‌خواه که طیف وسیعی هستند، می‌توانند و می‌بایست با حفظ مواضع خود بر سر یک کاندیدا به ائتلاف برسند.

زدی با بیان اینکه اگر اصلاح‌طلبان به ائتلاف نرسند مانند انتخابات سوم تیر ۸۴ بهره‌اش به رقیبان این جریان می‌رسد، افزود: هیچ‌یک از فعالان سیاسی اصلاح‌طلب درباره ضرورت ائتلاف شک ندارند اما در ایجاد ائتلاف میان این نیروها به جای آنکه تنها به اشخاص منحصر شود باید برنامه‌محوری نیز مورد توجه قرار گیرد.

وی درباره ائتلاف احزاب با محوریت برنامه به جای محوریت افراد توضیح داد: احزاب معمولاً دارای برنامه‌هایی با حدود حداقلی و حداکثری هستند و طبیعی است که گروه‌های مختلفی که با نیت ائتلاف وارد انتخابات می‌شوند بر روی یک برنامه حداقلی توافق کنند.

یزدی یکی از موارد ائتلاف میان گروه‌های اصلاح‌طلب را میزان پایبندی (التزام) به قانون اساسی برشمرد و افزود: اگر همه گروه‌های اصلاح‌طلب درباره کاندیدایی ائتلاف کنند اما آن فرد به صرف توصیه از حضور در انتخابات منصرف شود همه برنامه‌ها به هم می‌ریزد.

این فعال سیاسی با بیان اینکه تقریباً تمام گروه‌های اصلاح‌طلب درباره برخی مسائل به ویژه اقتصادی دارای نظرات هماهنگی هستند، اظهار داشت: اگر در ابتدای انقلاب برخی گروه‌های اصلاح‌طلب، اداره اقتصاد کشور به وسیله دولت را مطلوب می‌دانستند اما هم‌اکنون عموم گروه‌های اصلاح‌طلب به نوعی اقتصاد آزاد معتقدند و چشم انداز ۲۰ ساله را پذیرفته‌اند.

یزدی افزود: این توافق نظری بیانگر آن است که اصلاح‌طلبان می‌توانند در انتخابات بر روی یک برنامه اقتصادی حداقلی به توافق برسند.

وی در همین راستا فرایند خصوصی‌سازی، کاهش تصدی‌گری دولت در بخش اقتصادی، حضور دولت به عنوان سیاست‌گذار کلان و کاهش تدریجی این اختیار و واگذاری حوزه کلان اقتصادی به بخش خصوصی را از جمله موضوعاتی دانست که مورد اجماع همه اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان است.

این فعال سیاسی اصل تنش زدایی در حوزه سیاست خارجی را مورد قبول همه گروه‌های اصلاح طلب دانست و گفت: در سیاست خارجی همه اصلاح‌طلبان قبول دارند که ما با هیچ کشوری تا روز قیامت نمی‌توانیم قهر باشیم و می‌توانیم در چارچوب منافع ملی کشور حتی با آمریکا از طریق مذاکره، نقاط مشترک را پیدا کرده و بر سر آن توافق کنیم.

یزدی تصریح کرد: وقتی که برنامه‌های حداقلی مورد توافق گروه‌های اصلاح طلب روشن شود آنگاه می‌توان این برنامه را در قالب یک کاندیدایی که مورد حمایت همه گروه‌ها است به جامعه و مردم معرفی کرد.

وی با اشاره به حساسیت نهضت آزادی نسبت به موضوع انتخابات گفت: ما در حال حاضر پیرامون حضور به معنای آگاهی بخشی به جامعه درباره انتخابات تصمیم گرفته‌ایم نه مشارکت در انتخابات.

یزدی افزود: اگر ائتلافی بر مبنای برنامه‌ها شکل بگیرد و کاندیدای واحدی مشخص شود آنگاه تصمیم خود را اتخاذ می‌کنیم.

این فعال سیاسی کاهش مشارکت مردم در انتخابات را از نگرانی‌های تشکل متبوعش ذکر کرد و افزود: ناراضی بودن از عملکرد و سیاست‌های حاکمان و اعتراض به آنها یک چیز است اما سلب مسوولیت از خود، کناره‌گیری و میدان را برای رقیب خالی گذاشتن اشتباهی است که دودش به چشم همه می‌رود.

وی در پاسخ به این سوال که آیا مشارکت نهضت آزادی در انتخابات، مشروط به ائتلاف با سایر گروه‌های اصلاح طلب بر سر کاندیدای واحد است یا خیر؟ پاسخ داد: بحث پیرامون این مسائل نظری زود است و اظهار نظری در این باره نمی‌کنم.

چالش‌های پیش روی جنبش اصلاحات

ایلنا ۸۷/۶/۱۶

گزارش سخنرانی دبیرکل نهضت آزادی ایران در اصفهان

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران در تاریخ ۱۳۸۷/۶/۱۵ مصادف با چهارمین روز از ماه مبارک رمضان با حضور در شهر تاریخی - مذهبی اصفهان در جمع کثیری از مردم این شهر، شخصیت‌های دینی و فرهنگی، نمایندگان و مسوولان احزاب و گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب حضور یافتند و با شرکت در گرد هم‌آیی افطار که توسط اعضا و علاقه‌مندان واحد اصفهان نهضت آزادی ایران برگزار شده بود، به توضیح پاره‌یی از مسایل و آرایه‌ی تحلیل خود از شرایط سیاسی روز کشور پرداختند.

ایشان در آغاز، چالش‌های پیش روی جنبش اصلاحات را مطرح و چند راه حل برای برون رفت پیشنهاد کردند. ایشان با یادآوری این نکته که انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب مردمی و کلاسیک بوده و بعد از انقلاب بروز برخی حوادث و جریان‌ات موجبات شکاف و انشقاق بین نیروهای انقلاب را پدید

آورد، ریشه‌ی این شکاف را با عدم آگاهی جامعه‌ی سیاسی ایران پیرامون جایگزین نظام سلطنتی استبدادی مرتبط دانستند. دبیر کل حزب چهل و هشت ساله‌ی نهضت آزادی ایران خاطر نشان کردند: « از ابتدا برخی معتقد بودند، در اسلام بحثی از پارلمان، انتخابات، و... به میان نیامده است، رهبری در مقام امیرالمؤمنین هستند و مملکت را اداره می‌کنند. بنابراین نیازی به مجلس شورا و دستگاه دولت در مفهوم مدرن آن وجود ندارد. حتی برخی اطرافیان در پاریس در صدد آن بودند که از رهبر فقید انقلاب فتوا بگیرند که زنان حق راندگی ندارند و البته ایشان، زیر بار نرفتند ».

این فعال سیاسی با بیان نگرش‌های گوناگون سیاسی که از همان سالیان نخست پس از پیروزی انقلاب شکل گرفتند، اعلام کردند که نهضت آزادی ایران، تغییرات مسالمت آمیز و قانونی و آرام را برنامه‌ی خود قرار داد تا بتواند در راستای تقویت فرآیند دموکراسی، نقشی موثر ایفا کند.

دکتر ابراهیم یزدی سپس به طرح این پرسش پرداخت که چرا در هند این حرکت و پروسه محقق شده است و در پاکستان صورت نگرفته است. وی با برشمردن متفاوت دانستن دستاوردهای انقلاب اسلامی از نظام جمهوری اسلامی ایران، سیاسی شدن زنان را به عنوان یکی از دستاوردهای مهم این انقلاب مطرح و این واقعیت را یکی از چالش‌های پیش روی حاکمیت فعلی عنوان کرد. وی در ادامه، سلب قدرت مطلقه از ارتش و تقسیم قدرت در نهادهای مختلف جامعه را از دیگر دستاوردهای انقلاب اسلامی برشمردند. دکتر یزدی وجود گروه‌های مختلف کوچک در صحنه مبارزات قبل از انقلاب و تعامل مناسب آن‌ها را به عنوان عاملی موثر در پیروزی انقلاب که مانع از تعقیب و دستگیری مبارزان توسط ساواک می‌شد، دانستند و از سوی دیگر اشاره داشتند که همین ویژگی پس از انقلاب موجب بروز برخی بحران‌ها در مدیریت سیاسی جامعه شد. دبیرکل نهضت آزادی ایران پیام انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ را در این دانستند که سران جریان موسوم به اصولگرا دریافته‌اند که نمی‌توانند جمهوریت نظام را تعطیل کنند و افزودند که پس از این رخداد بزرگ بود که اصول‌گرایان در روش‌های انتخاباتی خود تجدید نظر کردند. دکتر ابراهیم یزدی ادامه دادند که: « حالا این اصلاح‌طلبان هستند که باید در روش‌های گذشته‌ی خود تجدید نظر کنند و ببینند چه عواملی در درون و بیرون مجموعه‌ی اصلاحات بوده که این جریان به‌رغم در اختیار داشتن دو قوه از سه قوه نتوانستند برنامه‌های اصلاحی خود را عملی کنند. این درحالی است که برنامه‌ی راهبردی اصولگرایان توانست هدایت انتخابات را به دست گیرد. » ایشان با یادآوری این مطلب که در زمان انتخابات مجلس هفتم، آقایان کروبی و خاتمی نامه‌ای به رهبری نوشتند مبنی بر این که وزارت اطلاعات نظر نهایی را در مورد رد صلاحیت‌ها بدهد و مقام رهبری نیز کتبا با این درخواست موافقت کرد ولی شورای نگهبان به نظر ایشان، توجهی نکرد، بیان کردند که شایسته بود این مقامات در چنین شرایطی از برگزاری انتخابات مجلس هفتم خودداری می‌کردند. ایشان در ادامه افزودند که تصویب برداشت مبلغ ۳۵۰ میلیون دلار از صندوق ذخیره‌ی ارزی جهت توسعه‌ی کمی بسیج از جمله اقدامات راهبردی جریان تمامیت‌خواه در مدیریت انتخابات بعدی بود. این فعال سیاسی، پروژه نقدی شدن یارانه‌ها را نیز طرحی سیاسی و نه اقتصادی در راستای مدیریت هرچه بیشتر نتیجه‌ی انتخابات دهم ریاست جمهوری ارزیابی کرد. ایشان در ادامه افزود که تجربه‌ی دنیا نشان داده هیچوقت گروه‌های نظامی در اداره‌ی کشورها موفق نبوده است و شکست مشرف، شکست حکومت نظامیان است. اما در این میان استعفای مشرف چه چیزی را نشان می‌دهد؟ کسی که بمب اتمی دارد، آزمایش هم کرده، چرا باید استعفا دهد؟ این چه چیز را بیان می‌کند؟ جالب است که در کودتاهای قبل پاکستان همواره رهبری نظامی ساقط می‌شده که همواره همراه با خونریزی بوده در صورتی که این بار رهبری نظامی، تحت فشار افکار عمومی استعفا می‌دهد و کشته نمی‌شود. همین مسأله اخیراً با کمی تفاوت در نپال هم اتفاق افتاد.

ایشان در ادامه یادآور شدند که در اواخر دهه ی ۹۰ میلادی نیز، دولت توتالیتری که ک.گ.ب.را هم داشت، دچار انسدادی عظیم شد و از هم فروپاشید. بی‌کفایتی مدیریت و فساد، به حد وفور درشوروی وجود داشت که با وجود نظام اطلاعاتی قوی، با این حال بدون انقلاب همین سیستم توتالیتر فروپاشید.

دکتر یزدی پیش‌بینی کرد که سیاست‌های نسنجیده‌ی دولت کنونی، ایران را با فروپاشی اقتصادی مواجه خواهد کرد. ایشان بیان داشتند که با اقتصاد نمی‌توان بازی کرد و خطاب به دولت نهم ابراز داشتند که شما امروز ممکن است بگویید که حزب حرام است و پیامدی فوری نداشته باشد ولی وقتی می‌گویید بورس حرام است و یا نفت را سرسفره مردم می‌آوریم و نقدینگی فراوانی به جامعه و بازار مالی تزریق می‌کنید، به سرعت تورم سرسام آور گریبان جامعه را می‌گیرد. ایشان در تبیین اقدامات نسنجیده‌ی دولت نهم در حوزه‌ی امور اقتصادی ابراز داشتند، امروز هیات امنای صندوق ذخیره‌ی ارزی منحل شده است. سازمان برنامه و بودجه منحل شده است. شورای پول و اعتبار را منحل کرده‌اند. به تعبیر یکی از اقتصاددانان، اقتصاد ما به زمان قاجار برگشته است. می‌گویند پول نفت را در یک کیسه می‌گذاریم و از آن کیسه به استناداران می‌دهیم، استناداران خودشان بودجه را تحویل می‌گیرند و هزینه می‌کنند و ایران را به ده منطقه‌ی نظامی تقسیم کرده‌اند و هر قسمت فرمانده سپاهی دارد که از وی به "والی" تعبیر می‌شود و استنادار و امام جمعه و همه‌ی مقامات را تحت هدایت و مدیریت دارد و به نظر می‌رسد با این روش می‌خواهند انتخابات را مدیریت کنند.

سخنگوی حزب دیرپای نهضت آزادی ایران تصریح کرد که به نظر ما هنوز از تمام ظرفیت‌های قانون اساسی در اصلاح امور استفاده نشده است. جنبش اصلاح طلبی هم به آخر خط نرسیده است و باید متناسب با ظرفیت‌ها تصمیم‌گیری کند. ایشان در ادامه یادآور شدند که نهضت آزادی ایران در نامه‌ای که به رییس و نمایندگان مجلس هشتم نوشته است از ایشان خواسته است در راستای ایفای وظایف نمایندگی خویش به پرسش‌گری و استیضاح رییس دولت نهم در قبال اقدامات غیرقانونی وی بپردازند. همچنین ایشان یکی دیگر از ظرفیت‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نقش نظارتی مجلس خبرگان دانست و با یادآوری این مطلب که قانون اساسی برای مجلس خبرگان دو وظیفه معین نموده است. ۱- تعیین رهبر ۲- نظارت مجلس خبرگان بر مقام رهبری وفق اصل یکصد و یازده این قانون، ادامه دادند که در قانون اساسی، شورای نگهبان باید به روند انتخابات نظارت داشته باشد تا دولت در پاسداری از آرای مردم دچار خطا نشود. حالا شورای نگهبان اگر اشتباه کرد، چه کسی باید پاسخگو باشد؟ مقام رهبری که نصب‌کننده‌ی شورای نگهبان است باید در مقابل خبرگان پاسخگو باشد.

در پایان، دکتر یزدی با پیش‌بینی این امر که به احتمال زیاد در انتخابات آینده اصولگرایان به کاندیدای واحد خواهند رسید، به نیروهای اصلاح‌طلب خاطر نشان ساخت که اصلاح‌طلبان نیز در مقام مقابله، ضرورت دارد به کاندیدای واحد برسند. ایشان همچنین بر این نکته تاکید داشت که علاوه بر وحدت کاندیدا، برنامه‌ی کاندیدای واحد مهم است. باید با آن فرد صحبت شود که آیا حکم حکومتی را قبول دارد یا نه؟ اگر معتقد به حکم حکومتی باشد تمام زحمات اصلاح‌طلبان عبث خواهد شد. پس می‌بایست از قبل بحث شود و شرایطی تعیین شود که این کاندیدای واحد چگونه می‌خواهد وارد صحنه شوند. این مسأله به اندازه‌ی کاندیداتوری آن کاندیدای واحد مهم است. پیشنهاد نهضت آزادی ایران این است که آقای خاتمی باید بپذیرد و به رسالت تاریخی خود عمل کند و باید از همه‌ی احزاب دعوت کند و همه‌ی احزاب، بیانیه‌ی مشترک بدهند و در آن با اعلام شرایط مورد نظر از او حمایت کنند. خاتمی کسی است که می‌تواند محورچنین اتحادی بشود. ما معتقدیم که با این پیش‌درآمد آقای خاتمی پیروز خواهد شد. آن نیروی پشت

سر آقای خاتمی در معادلات آینده تأثیرگذار است و حتی اگر خاتمی پیروز نشود، نیروی ائتلافی ایجاد شده، در معادلات آینده مؤثر خواهد بود. همچنین به منظور صیانت از آرای مردم و با عنایت به تعهدات بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و عضویت مجلس شورای اسلامی در اتحادیه‌ی بین‌المجالس، به اعتقاد نهضت آزادی ایران هیچ ایرادی ندارد که احزاب اصلاح طلب درخواست نظارت بین‌المللی را در این برهه مطرح کنند.

همچنین در این جلسه پرسش‌هایی از دبیرکل نهضت آزادی ایران به عمل آمد که ایشان پاسخ‌هایی را ابراز داشتند:

پرسش: مقام رهبری در حرم امام رضا فرمودند که کوتاه آمدن در بحث انرژی هسته‌ای خیانت به نسل آینده می‌باشد. سؤال این است که کمک‌های میلیاردی و وام‌های بلاعوض به کشورهای عراق و افغانستان، خیانت به نسل‌ها نمی‌باشد؟

پاسخ: ما باید بررسی کنیم غنی سازی تا چه اندازه با مصالح و امنیت ما گره خورده است؟ یک موقع است که ما چند نیروگاه هسته‌ای داریم و می‌گوییم ممکن است کشورهای خارجی سوخت لازم را به ما ندهند. ولی الان چنین چیزی نیست. اما راجع به کمک‌هایی که به کشورهای دیگر می‌شود، از قدیم گفته اند چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. آقای رئیس جمهور بولیوی به ایران آمده اند و گفته‌اند که می‌خواهیم یک میلیارد دلار به ایشان کمک کنیم این رقم معادل حقوق يك سال دویست هزار معلم است! در کجای دنیا کارگران اعتصابی را که به خاطر نگرفتن حقوق چندین ماهه جلوی مجلس تجمع می‌کنند به زندان می‌اندازند؟ چرا این گونه حاتم بخشی می‌کنید اما معلمان و کارگران را به خاطر درخواست اضافه حقوق به زندان می‌اندازید؟ در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که پس درایت و تعقل ملی کجاست؟! نکته‌ی دیگر آن که بر اساس اصل هشتادم قانون اساسی، گرفتن و دادن وام یا کمک‌های بدون عوض داخلی و خارجی از طرف دولت باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد. حال سؤال اساسی آن است که رییس دولت نهم با کدام مجوز، این مبالغ را به دفعات، پرداخت کرده است؟

پرسش: در صورت حضور آقای خاتمی آیا کرویی از صحنه خارج می‌شود؟

پاسخ: من نمی‌توانم در این مورد دستور و نظر بدهم. ولی به عنوان یک شهروند عادی این کشور و به عنوان کسی که سالیان دراز در راه آرمان آزادی این کشور تلاش کرده است از این بزرگواران می‌خواهم با هم بنشینند و یک کاندیدای واحد را معرفی کنند تا مورد حمایت مردم قرار گیرند. مردم ما خسته هستند. اگر ببینند که رهبرانشان با یکدیگر اختلاف دارند، به همه‌ی آنها پشت خواهند کرد.

پرسش: در زمانی که سپاه از طرف آمریکا یک سازمان تروریستی اعلام شده است آیا این حقیقت دارد که سپاه ارتش دارند در یکدیگر ادغام می‌شوند؟

پاسخ: ادغام سپاه ارتش چیزی نیست که ربطی به این مسأله داشته باشد، این مسأله چند سال است که در دستور کار مقامات قرار دارد. شما می‌بینید که در انتصابات اخیر در رأس ارتش، سرداران سپاه، ما به فرماندهی نیروی هوایی وزمینی و... منصوب شده‌اند. البته از یک نظر این مسأله مثبت است. دلیلی ندارد که یک کشور واحد دو ارتش داشته باشد و هزینه و سرمایه در دو جا صرف شود. مقامات تصمیم گیرنده باید یک سازمان واحد تشکیل دهند.

پرسش: آقای زید آبادی در مقاله‌ای گفته اند که حضور آقای خاتمی در انتخابات در راستای مصالح و رسالت تاریخی ایشان نیست. به نظر من باید شخص دیگری در صحنه حضور یابد. نظر شما چیست؟

پاسخ: من از شما می‌پرسم که گزینه‌ی مورد نظر شما چه کسی است؟ من در مقام دفاع از هیچ یک از کاندیداها نیستم. ولی باید دقت داشت که در شرایط موجود چه کاندیدایی بهتر است. ایده آل اندیشی، پرواز در آسمان است در حالی که سیاست، راه رفتن روی زمین باید واقع بین باشید. نباید دنبال نا کجا آباد باشیم.

پرسش: وزیر کشوری که مدرکش جعلی است، چگونه می‌تواند حافظ آرای مردم باشد؟

پاسخ: ای کاش تنها مشکل کردن جعلی بودن مدرکش بود. بعد رئیس دولت هم می‌گوید اینها ورق پاره ست. مدرک دکترا ورق پاره نیست. این اهانت به استادان دانشگاه و تحصیلکردگان است.

پرسش: با تمام تلاشی که کرده ایم و پیروز نشده ایم نباید منتظر حمله‌ی آمریکا به ایران باشیم؟

پاسخ: مگر آمریکا امام زمان است که وقتی ظلم و جور زیاد شد، باید منتظر او باشیم که بیاید و ما را نجات دهد؟ آزادی یک کالا نیست که در کوله پشتی آمریکایی‌ها از این کشور به آن کشور برود. آزادی یاد گرفتنی است. من و شما باید آزادی را بیاوریم.

پرسش: در صورتی که آقای عبدالله نوری و آقای خاتمی کاندیدای رئیس جمهوری بشوند، شما به کدامیک رأی می‌دهید؟

پاسخ: به هیچ وجه به نفع جنبش اصلاح طلبی نیست که هم آقای خاتمی و هم آقای نوری با همدیگر کاندیدای ریاست جمهوری بشوند. منفعت کشور در این است که تلاش شود اصلاح طلبان با یک کاندیدا وارد صحنه‌ی انتخابات شوند.

در پایان جلسه دکتر سید علی اصغر غروی - مسوول نهضت آزادی ایران واحد اصفهان - از حضور نمایندگان، جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، حزب اعتماد ملی، مجمع روحانیون مبارز اصفهان، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب همبستگی، کانون مدافعان حقوق بشر، انجمن اسلامی معلمان، کانون صنفی فرهنگیان و دانشجویان دانشگاه‌های مختلف دولتی و آزاد تشکر کردند و ابراز امیدواری کردند که تشکیل این گونه جلسات، مقدمه‌ای برای تعاون و همکاری بیشتر این گروه‌ها و احزاب گردد.

توانمندی نیروهای سیاسی ایران و توسعه سیاسی

روزنامه کارگزاران - شهریور ۱۳۸۷

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

دبیر کل محترم نهضت آزادی ایران

همانطور که مستحضرید، در انتخابات آمریکا شاهد رقابت درون‌حزبی جدی نامزدهای دو جریان اصلی به‌ویژه حزب دموکرات بودیم؛ همزمان دو جناح سیاسی ایران در انتخابات ریاست‌جمهوری با مشکلات و ابهاماتی درباره رسیدن به ساز و کار درون اجماع مواجه بوده‌اند. در این باره چند پرسش مطرح است:

۱- آیا نیروهای سیاسی ایران پتانسیل رسیدن به ساختار دو یا چند حزبی ثابت را دارند؟

ج- تبدیل نیروهای سیاسی به ساختارهای حزبی از جمله فرایندهای اجتناب‌ناپذیر توسعه سیاسی است. نیروهای سیاسی ایران توان تبدیل به ساختارهای حزبی را دارند. اما این در فرایند یادگیری میسر است. در ایران، بخصوص در دوران گذار کنونی، به دلیل گوناگونی و تکثر آرا و عقاید، ساختار دو حزبی به مناسب است و نه امکان‌پذیر. در یک جامعه انتقالی در مراحل اولیه طیف گسترده‌ای از احزاب و گروه‌ها وجود می‌آیند. اما به تدریج با رشد توسعه سیاسی این گروه‌ها در نهایت به ۴ یا ۵ حزب با ساختارهای معین و مشخص تبدیل می‌شوند. احزاب سیاسی معرف جریان‌های فکری و اعتقادی درون جامعه می‌باشند. پایداری احزاب بستگی به این دارد که تا چه میزان جریان‌های فکری را نمایندگی می‌کنند. به عنوان مثال حزب مؤتلفه اسلامی معرف جریان فکری سنتی و اقتصاد مبتنی بر بازار است. در فرایند توسعه سیاسی "هیئت‌های مؤتلفه" به حزب تبدیل شد. نهضت آزادی ایران معرف جریان روشنفکری دینی است.

اما برای اینکه نیروهای سیاسی به ساختارهای حزبی تبدیل شوند و تحزب، به عنوان یک پیش‌نیاز دموکراسی و جمهوریت نهادینه شود، به فضای سیاسی باز نیاز است. در جامعه بسته سیاسی به احزاب سیاسی با شناسنامه شناخته‌شده رشد نمایند، باند‌های سیاسی و رانت‌خواران رشد قارچی پیدا می‌کنند.

برغم فضای بسته سیاسی کنونی، به دلایل متعددی، ایران به سمت و سوی رشد و توسعه سیاسی در حال پیشروی است.

۲- چرا نیروهای سیاسی ایران نمی‌توانند به رقابت جدی درون جناحی و اجماع نهایی دست یابند و وضعی همچون انتخابات نهم شکل می‌گیرد؟

ج- در یک جامعه توسعه یافته سیاسی اجزاب، به برغم اختلافات فکری و سیاسی با یکدیگر همکاری دارند. در ایران ساختار حقوقی و حقیقی قدرت از موانع اساسی و باز دارنده توسعه سیاسی است. این ساختارها بر همکاری مثبت و بهداشتی میان احزاب و گروه‌های سیاسی، به نفع قدرت خودبزه زیان نهادینه شدن ساختارهای سیاسی عمل می‌کند. به عنوان مثال وقتی مراکز اصلی قدرت یک حزب یا گروه سیاسی را، خط قرمز تعاملات سیاسی قلمداد می‌نمایند، احزاب سیاسی متناسب فاصله ای که با این مراکز دارند، با آن حزب برخورد می‌کنند.

اما مشکل اساسی در انتخابات ایران غیر حزبی بودن آن است. حتی در شرایط کنونی اگر قبول شود که کاندیداها از طرف احزاب معرفی شوند، گام مثبت بزرگی در راستای نهادینه شدن ساختار سازی سیاسی برداشته خواهد شد.

۳- آیا حزب شما با رسیدن به مرحله حزب واحد با فراکسیون‌های متنوع موافق است و گام‌هایی در این مسیر برداشته است .

ج- نهضت آزادی ایران در شرایط کنونی از حد اقل آزادی برای کار سازمان یافته و تشکیلاتی محروم است. متأسفانه احساس همدردی در میان احزاب ایران یا وجود ندارد یا بسیار کم است. احزاب، برغم اختلافات فکری و سیاسی مشترک دارند. همه آن‌ها، علی‌الاصول خواهان نهادینه شدن حزب در ایران و پیوستن مردم به حزبشان هستند. بنابراین تبلیغ برای حزب بنفع همه احزاب است. تجاوزهای

غیر قانونی به حریم احزاب می بایستی با واکنش همه احزاب روبرو شود. اینگونه سیاست ها راه را برای هم برای تعامل سالم میان احزاب باز می کند و هم ساختار های حزبی را استحکام می بخشد. با

تشکر - گروه سیاسی روزنامه کارگزاران

امکان ائتلاف بر روی يك برنامه حداقلی وجود دارد

کارگزاران ۱۳۸۷/۶/۱۷

دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت و گو با میزان نیوز در خصوص حمایت از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری گفت که نهضت در حال حاضر مشغول بررسی وضعیت سیاسی روابط و مناسبات گروه های سیاسی به خصوص احزاب اصلاح طلب و امکان ایجاد ائتلاف نه روی يك فرد خاص بلکه روی يك برنامه حداقلی است. یزدی در پاسخ به این سوال که آیا گمان می کنید در خواست های اصلاح طلبان موجب ترغیب آقای خاتمی به حضور در این عرصه شود؟ گفت: « دلایلی که باعث شد آقای خاتمی در سال های ۷۶ و ۸۰-حضور در عرصه انتخابات ریاست جمهوری را بپذیرند امروز بسیار پررنگ تر و جدی تر وجود دارد و در شرایط فعلی پذیرش کاندیداتوری برای ایشان وظیفه ای ملی است و در صورت استتکاف از پذیرش این امر در پیشگاه ملت مسئول اند. اما آقای خاتمی برای حضور باید اعلام چند برنامه اصلی برای اجزای خواسته های سیاسی اصلاح طلبانه وارد میدان شوند.» او در مورد سایر نامزدهایی که اصلاح طلبان معرفی نموده اند مانند عبدالله نوری و مهدی کروبی گفت: « آقای نوری اگرچه سوابق کاملاً مناسبی در ایستادگی بر اصول اصلاح طلبی دارند و بخشی از دغدغه هایی که در مورد نحوه مواجهه با اقدامات فراقانونی در مورد سایر نامزدها وجود دارد در مورد ایشان منتفی است. اما اولین شرط برای ورود ایشان پایان دادن به سکوت و اعلام صریح و شفاف نظر ایشان در مورد مسائل روز است. در مورد آقای کروبی هم در دورانی که دولت نهم پرچم حزب ستیزی را برافراشته رویکرد ایشان به فعالیت حزبی و تشکیلاتی قابل تقدیر است اما شرایط سیاسی ویژه ایران ایجاب می کند که ای کاش میثولان حزب اعتماد ملی بهای بیشتری به تعامل با سایر احزاب و گروه های اصلاح طلب خود نشان می دادند. » یزدی با بیان اینکه دولت بعدی با مشکلات عمده و متعددی روبرو است گفت که اقدامات کارشناسانه دولت نهم عملاً زمینه را برای فروپاشی اقتصادی و اجتماعی ایران فراهم می کند و به همین دلیل هم نهضت آزادی اخیراً در نامه ای از نمایندگان خواست تا به وظایف خود در زمینه پرسشگری از این اقدامات اقدام کنند. یزدی در خصوص حوادث رخ داده در پاکستان گفت: « جمهوری اسلامی پاکستان در ۶۰ سال گذشته بارها شاهد کودتای نظامیان بوده است اما آخرین تجربه حکومت نظامیان علاوه بر فقدان مشروعیت، دچار مشکل مدیریت و فقدان کارآمدی هم هست. برای

کسانی که اصرار به حضور نظامیان در حاکمیت دارند این تجربه باید درسی باشد در دنیای امروز حتی یک نمونه از موفقیت نظامیان در مدیریت کشور وجود ندارد. اما مسئله مهم دیگری که از رویدادهای اخیر پاکستان قابل فهم است این است که برخلاف نظامیان قبلی که با کشته شدن یا شکست در کودتای دیگر از حکومت کنار می رفتند این بار مشرف به صورت مسالمت آمیز عرصه سیاست را به رقبا واگذار کرد. این پدیده ای است که در دوران پس از فروپاشی شوروی در جهان رخ داده است. پادشاه نپال هم به صورت مسالمت آمیز قدرت را واگذار می کند، نظامیان ترکیه هم ناچار به تسلیم در برابر خواسته های مردم می شوند و این رویدادها نشان می دهد که در مناسبات جهانی عصر دولت های استبدادی و فردی (نظامی و غیرنظامی) به پایان رسیده است.

خاتمی مسئولیتی تاریخی دارد

کارگزاران ۱۸ / ۶ / ۱۳۸۷

دبیرکل نهضت آزادی ایران در ضیافت افطار تعدادی از فعالان سیاسی اصفهان گفت: خاتمی مسئولیتی تاریخی دارد و اگر حضور در انتخابات را نپذیرد از این مسئولیت غفلت کرده است. دکتر ابراهیم یزدی با بیان اینکه پس از پیروزی انقلاب، شکاف فکری بین انقلابیون به وجود آمد اظهار داشت: با نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی در میابیم همه با هم انقلابی را به ثمر رساندیم که همچنان اعتقاد داریم انقلابی کلاسیک و مردمی بود ولی پس از پیروزی انقلاب بلافاصله دچار شکاف شدیم و در مورد چیزی که از انقلاب می خواستیم مشکل پیدا کردیم. وی افزود: بعضی افراد از ابتدا بر این باور بودند که در اسلام، انتخابات و قوه مقننه وجود ندارند و برای همه چیز قانون کافی وجود دارد که البته عموماً تردیدی در صداقت افرادی که در چنین اعتقادی داشتند وجود نداشت، ولی انقلاب شرایط خود را دیکته کرده بود. یزدی با بیان اینکه انقلاب قانونمندی خود را اعمال کرد تصریح کرد: در زمانیکه همراه حضرت امام در پاریس بودیم عده ای به نام امام نامه نوشتند که نامه ای بنویسند که زنان حق رانندگی ندارند که امام خمینی پاسخ مثبتی به این افراد ندادند. از پیش از پیروزی انقلاب چنین نگاه هایی وجود داشت ولی شرایط انقلاب به گونه ای بود که امکان بازگشت به عقب وجود نداشت و با حضور میلیون ها زن در راهپیمایی ها همراه مردان، شرایط را به گونه ای کرده بود که در بحبوحه انقلاب کسی نمی توانست بگوید چرا در طرح انقلاب سفید شاه یکی از مسائل مطرح، حق رأی زنان بود. وی با بیان اینکه مشارکت زنان در انقلاب آنان را سیاسی کرد اظهار داشت: در راهپیمایی ها شاهد حضور میلیون ها زن بودیم که همراه مردان به خیابان ها آمده بودند و این مشارکت، زنان را سیاسی کرد و زنانی که در صحنه های انقلاب حاضر شدند فکر و آگاهی سیاسی را به نسل کنونی منتقل کردند و در مجموع جوانان امروز آگاهی سیاسی خوبی دارند. وی افزود: پس از پیروزی انقلاب آرام آرام جریاناتی شکل گرفت و فضایی ایجاد شد که در ذهن بعضی افراد انحراف از مسیر اصلی انقلاب بود و سه گروه اصلی از انقلابیون بوجود آمد.

دبیر کل نهضت آزادی ایران با اشاره به ایجاد سه گروه از بین انقلابیون پس از پیروزی انقلاب اظهار داشت: گروه اول گروهی بودند که کم و بیش در حکومت بودند و دیگر گروه افرادی بودند که نقد هایی

داشتند ولي راه حل مسالمت آميز را پيشنهاده مي کردند ولي سومين گروه که در اقليت بودند افراي بود که فکر مي کردند هنوز مي توان انقلاب کرد و اعلام جنگ مسلحانه کردند . وي با اشاره به مواضع نهضت آزادي ايران در آن زمان افزود: ما در آن تاريخ به عنوان نهضت آزادي ايران شرح داديم که چرا راه ها و روش هاي قانونمند را انتخاب مي کنيم و با افکار عده اي که به دنبال برهم زدن و جنگ مسلحانه هستند ، مخالفيم و در وراي اين نگاه ما تحليلي تاريخي وجود داشت . اين فعال سياسي پيامدهاي انقلاب را تغيير ساختار قدرت در ايران دانست و گفت : برخلاف زمان شاه که ارتش در تمام کارها دخالت مي کرد چنين قدرتي از ارتش گرفته شد و اين مهم از پيامدهاي انقلاب بود . وي با تقسيم تاريخ انقلاب به چند دوره تاريخي خاطر نشان ساخت : در جمهوري دوم پس از فوت امام خميني هر کدام از نيروها در جاي خود قرار گرفتند و نيروهاي سياسي جابجا شده بودند که نقطه عطف اين جابجايي ها در خرداد ۷۶ است .

يزدي با اشاره به پيروزي اصلاح طلبان در انتخابات خرداد ۷۶ تصريح کرد : از آن تاريخ شکست خوردگان شروع به بررسي مسئله کردند که چرا در اين انتخابات شکست خوردند و اين کاري بود که اصلاح طلبان انجام ندادند و اصلاح طلبان بايد به اين سوال اساسي پاسخ دهند که چگونه با وجود در اختيار داشتن دو قوه نتوانستند به همه تعهدات خود به مردم عمل کنند . اين مسئله بايد از جانب اصلاح طلبان تحليل و بررسي شود که چه عواملی از داخل و چه عواملی از بيرون به اصلاح طلبان تحميل شد و مشکلاتي براي آنان ايجاد کرد . وي افزود : اصول گرايان از آن تاريخ برنامه اي تدوين کردند که چگونه هر انتخاباتي را مديريت کنند اين فعال سياسي با اشاره به اولي اقدام مجلس هفتم در تخصيص ۳۵۰ ميليون دلار از صندوق ذخيره ارزي تصريح کرد : با اين هزينه براي سازمان دهی نيرئهاي جديد و توسعه فعاليت ها آغا ز به فعاليت کردند و در انتخابات رياست جمهوري تا حدود ي توانستند از اين نيروها استفاده کنند . همچنين در انتخابات رياست جمهوري گذشته مجبور شدند کاهاي ديگري نيز انجام دهند که آقاي هاشمي در آن مقطع اعلام مي کند به خدا شکايت مي کنم . وي با تأکيد بر اينکه يارانه قرار است به مردم پرداخت شود پروژه اقتصادي نيست اظهار داشت : طرح يارانه ها طرحي کاملاً سياسيست و با پخش اين همه پرسشنامه هيچکسي نظارت نمي کند که اين پرسشنامه به چه کسي داده مي شود و به چه کسي داده نمي شود و با مديريت صحيح اين پروژه سياسي ديگر نيازي نيست که رأي کسي عوض شود يا کسي به خدا شکايت کند . يزدی با بيان اينکه سياست هاي دولت کنوني به شکست اقتصادي منجر مي شود تصريح کرد شايد با سياست بتوان بازي کرد ولي با اقتصاد هرگز نمي شود بازي کرد و اگر گفته شود پول نفت بر سر سفره مردم مي بريم و وقتي پول نفت اينگونه به سيستم مالي کشور تزريق شود مطمئناً تورم بيش از حد در انتظار شماسست و امروزه با منحل شدن سازمان برنامه و بودجه ، شوراي پول و اعتبار و ... به تعبير يکي از اقتصاددانان به اقتصاد عصر قاچار برگشته ايم .

دبيرکل نهضت آزادي ايران در پاسخ به اين سوال که آيا قانون اساسي ايران ظرفيت اصلاح طلبي دارد ، تصريح کرد : قطعاً ظرفيت هاي زيادي در قانون اساسي وجود دارد که به درستي استفاده نشده است . اين فعال سياسي خاطر نشان ساخت : جنبش اصلاح طلبي هنوز به آخر خط نرسيده است و معتقدم هنوز از تمام ظرفيت ها استفاده نکرده است ولي اين جنبش بايد به تناسب شرايط عمل کند . يزدی با اشاره به انتخابات رياست جمهوري پيش رو تأکيد کرد : " اگر اصلاح طلبان بخواهند در اين انتخابات به پيروزي برسند بايد به کانديداي واحد برسند چون اصول گرايان به کانديداي واحد خواهند رسيد . وي افزود : اصول گرايان اگر بخواهند بر اساس عملکرد تصميم گيري کنند کانديداي آنان آقاي احمدي نژاد نيست . دبيرکل نهضت آزادي ايران گفت که شخص و برنامه فرد در انتخاب کانديداي واحد اصلاح طلبان مهم و

تأثیر گذار است . وي با دعوت از سيد محمد خاتمي براي حضور در انتخابات رياست جمهوري تأکيد کرد : خاتمي مسئوليتي تاريخي پيدا کرده است که اگر حضور در انتخابات را نپذيرد از اين مسئوليت تاريخي غفلت کرده است و امروز سيد محمد خاتمي در موقعيتي است که مي تواند لولاي رسيدن به ائتلاف بين گروه هاي اصلاح طلب باشد .

يزدي در ادامه افزود : خاتمي بايد بيايد و همه اصلاح طلبان را دعوت کند تا پس از مذاکره در بيانیه مشترک همه اصلاح طلبان از خاتمي دعوت کنند در انتخابات رياست جمهوري حاضر شود و اگر خاتمي با اين پيش درآمد در انتخابات حاضر شود بازتاب گسترده داخلي و بين المللي خواهد داشت و در صورت پيروزي در انتخابات ، اين نيروي سياسي - اجتماعي که ائتلاف کرده است از وي حمايت خواهد کرد و اين نيرو مي تواند در معادلات به شدت اثرگذار باشد . وي خاطر نشان ساخت : در صورت عدم موفقيت خاتمي در انتخابات نيز از درون انتخابات جبهه ائتلافي گسترده اي تشکيل شده است که مي توانيم بنشينيم و صحبت کنيم و اين نيرو مي تواند در آینده سياسي ايران به شدت تأثیرگذار باشد . وي در پاسخ به سوالي پيرامون احتمال کاندیداتوري عبدالله نوري تصريح کرد : وظيفه اصلاح طلبان است که با کاندیدايي واحد در انتخابات حاضر شوند و بايد تلاش کنند به اين کاندیدايي واحد برسند .

يزدي در ادامه افزود شخصاً به عنوان شهروند عادي اين کشور که مدت ها براي آرمان و آزادي کشورم تلاش کرده ام از همه بزرگواران اصلاح طلب تقاضا دارم بنشينند و مذاکره کنند تا کاندیدايي واحد داشته باشند و مردم اگر ببينند که رهبران با يکديگر اختلاف دارند در انتخابات شرکت نمي کنند ولي اگر بزرگواران يکي شوند ملت دلگرم مي شود . اين فعال سياسي در پاسخ به سوالي پيرامون برخي نگرش ها در درون جريان اصلاح طلبي که حضور سيد محمد خاتمي را با آرمان ها ي خود منطبق نمي دانند تصريح کرد : ما آرمان هايي داريم و آرمان ها ما را پرواز مي دهند ولي کار سياسي کار روي زمين است و به نظر من نبايد مطلق بين باشيم . وي افزود : دموکراسي جاده آسفالته نيست و بالا پايين دارد پس بايد بالا و پايين برويم و دموکراسي را ياد بگيريم ولي بايد از بي تفاوتی جدا شويم . در پايان جلسه سيدعلي اصغر غروي = مسئول نهضت آزادي ايران واحد اصفهان = از حضور نمايندگان جبهه مشارکت ايران اسلامي ، حزب اعتماد ملي ، مجمع روحانيون مبارز اصفهان ، سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي ، حزب همبستگي ، کانون مدافعان حقوق بشر ، انجمن اسلامي معلمان ، کانون صنفی فرهنگيان و دانشجويان دانشگاه هاي مختلف دولتي و آزاد تشکر کرد و ابراز اميدواري کرد که تشکيل اينگونه جلسات ، مقدمه اي براي تعاون و همکاري بيشتري اين گروه ها و احزاب شود.

سياست هاي دولت نهم به اقتصاد ضربه مي زند

اعتماد ۱۳۸۷ / ۶ / ۱۸

ابراهيم يزدي سياست هاي اقتصادي دولت نهم منجر به تضعيف شديد اقتصاد کشور دانست . دبیرکل نهضت آزادي ايران طی سخنانی در مراسم افطار احزاب و گروه هاي اصلاح طلب شهر اصفهان تصريح کرد : ((با اقتصاد نمي توان بازي کرد . ممکن است دولت بگويد مخالف احزاب است و پیامد فوري نداشته باشد ، ولي وقتي بگويد مخالف بورس است يا نفت را سر سفره مردم مي آورد و به دنبال

آن نقدینگی فراوانی به جامعه و بازار مالی تزریق می کند ، تورم سرسام آور به سرعت گریبان جامعه را می گیرد .)) وی تصریح کرد : ((امروز هیأت امنای صندوق ذخیره ارزی منحل شده است . سازمان برنامه و بودجه منحل شده است . شورای پول و اعتبار را منحل کرده اند . به تعبیر یکی از اقتصاددانان ، اقتصاد ما به زمان قاجار برگشته است . می گویند پول نفت را در یک کیسه می گذاریم و از آن کیسه به استانداران می دهیم . استانداران خودشان بودجه را تحویل می گیرند و هزینه می کنند)) .

یزدی بر این اساس طرح نقدی یارانه ها را طرحی سیاسی در راستای مدیریت هرچه بیشتر انتخابات ارزیابی کرد . ابراهیم یزدی در بخش دیگری از سخنانش چالش های پیش روی جنبش اصلاحات را مطرح و چند راه حل برای برون رفت از چالش های موجود پیشنهاد کرد . دبیرکل نهضت آزادی ایران با پیش بینی این امر که به احتمال زیاد اصولگرایان در انتخاب پیش رو به کاندیدای واحد خواهند رسید ، به اصلاح طلبان تأکید کرد برای رسیدن به کاندیدای واحد تلاش کنند . وی همچنین بر این نکته تکیه کرد که علاوه بر وحدت کاندیدا ، برنامه کاندیدای واحد مهم است . یزدی گفت : ((باید از قبل بحث و شرایطی تعیین شود که این کاندیدای واحد چگونه می خواهد وارد صحنه شود . این مسئله به اندازه کاندیداتوری آن کاندیدای واحد مهم است . پیشنهاد نهضت آزادی ایران این است که آقای خاتمی باید بپذیرد و با رسالت تاریخی خود عمل کند و باید از همه احزاب دعوت کند و همه احزاب بیانیه مشترک بدهند و در آن با اعلام شرایط مورد نظر از او حمایت کنند . خاتمی کسی است که می تواند محور چنین اتحادی شود . ما معتقدیم با این پیش درآمد آقای خاتمی پیروز خواهد شد . آن نیروی پشت سر آقای خاتمی در معادلات آینده تأثیرگذار است و حتی اگر خاتمی پیروز نشود ، نیروی ائتلافی ایجاد شده در معادلات آینده مؤثر خواهد بود)) .

یزدی همچنین از خاتمی و کروبی خواست با یکدیگر تشکیل جلسه دهند و هر دو یک کاندیدای واحد را معرفی کنند تا مورد حمایت قرار گیرند . دبیرکل نهضت آزادی ایران این پیام انتخابات دوم خرداد سال ۸۶ را در این دانست که سران جریان اصولگرایی دریافتند نمی توانند از جمهورییت نظام چشم پوشی کنند . وی افزود : ((پس از این رخداد بزرگ بود که اصولگرایان در دوش های انتخاباتی خود تجدید نظر کردند . حالا این اصلاح طلبان هستند که باید در روش های گذشته خود تجدید نظر کنند و ببینند چه عواملی در درون و بیرون مجموعه اصلاحات بوده که این جریان به رغم در اختیار داشتن دو قوه از سه قوه نتوانست برنامه های اصلاحی خود را عملی کند.

نهضت آزادی و انتخابات

میزان نیوز - ۱۹ شهریور ۱۳۸۷

با اعلام رسمی کاندیداتوری آقای کروی از سوی حزب اعتماد ملی عملاً رقابت برای انتخابات ریاست جمهوری آغازی زود هنگام داشت و این در حالیست که بخش عمده ای از احزاب اصلاح طلب نیز در پی ترغیب آقای خاتمی به حضور در این عرصه هستند، این مساله به اضافه پرسشهایی کوتاه در مورد دیگر مسائل داخلی و منطقه ای موضوع گفتگویی کوتاه میزان نیوز با دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران شده است که در ادامه می خوانید

میزان نیوز: آقای دکتر نهضت آزادی در نظر دارد از کدامیک از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری حمایت کند؟

نهضت در حال حاضر مشغول بررسی وضعیت سیاسی روابط و مناسبات گروه های سیاسی بخصوص احزاب اصلاح طلب و امکان ایجاد ائتلاف نه بر روی یک فرد خاص بلکه بر روی یک برنامه حداقلی است.

ما هنوز در مورد اینکه در انتخابات شرکت کنیم یا خیر و یا از کدام نامزد حمایت کنیم تصمیمی نگرفته ایم

به نظر ما ائتلاف اصلاح طلبان باید بر روی معیارها و برنامه های حداقلی باشد، به عنوان مثال نامزدی که می خواهد به عنوان نامزد ائتلاف اصلاح طلبان معرفی شود باید اعلام نماید که در برنامه سیاسی خود آیا حکم حکومتی را می پذیرد یا خیر؟

اگر کاندیدایی ولو مورد اجماع اصلاح طلبان به قانون الزام نداشته باشد و به احکام رهبری به عنوان اختیارات فراقانونی رهبری اعتقاد داشته باشد و یا در مورد حضور و عدم حضور خود در عرصه انتخابات منتظر تکلیف و توصیه رهبری باشد به نظر ما ایجاد جبهه واحد برای حمایت از این فرد هیچ سودی برای اصلاحات نخواهد داشت.

آیا گمان می کنید درخواستهای اصلاح طلبان موجب ترغیب آقای خاتمی به حضور در این عرصه شود؟

دلایلی که باعث شد آقای خاتمی در سالهای ۷۶ و ۸۰ حضور در عرصه انتخابات ریاست جمهوری را بپذیرند امروز بسیار پر رنگ تر و جدي تر وجود دارد و در شرایط فعلی پذیرش کاندیداتوری برای ایشان وظیفه ای ملی است و در صورت استنکاف از پذیرش این امر در پیشگاه ملت مسوولند.

اما آقای خاتمی برای حضور باید با اعلام چند برنامه اصلی برای اجرای خواسته های سیاسی اصلاح طلبانه وارد میدان شوند که از نظر ما یکی از مهمترین آنها اعلام موضع در قبال "حکم حکومتی" است، در چنین شرایطی با اجماع نیروهای اصلاح طلب و دموکراسی خواه در حمایت از ایشان پیروزی در انتخابات کاملاً محتمل است و حتی در صورت عدم پیروزی در انتخابات به دلیل مدیریت انتخابات توسط نیروهای پادگانی و اقتدارگرایان نفس ایجاد چنین ائتلافی می تواند در مناسبات سیاسی آینده نقش انکارناپذیری داشته باشد.

در مورد سایر نامزدهایی که اصلاح طلبان معرفی نموده اند چطور؟ آقایان عبدالله نوری و کروی؟

آقای نوری اگرچه سوابق کاملاً مناسبی در ایستادگی بر اصول اصلاح طلبی دارند و بخشی از دغدغه هایی که در مورد نحوه مواجهه با اقدامات فراقانونی در مورد سایر نامزدها وجود دارد در مورد ایشان

منتفی است اما اولین شرط برای ورود ایشان پایان دادن به سکوت و اعلام صریح و شفاف نظراتشان در مورد مسائل روز است.

در مورد آقای کروی هم در دورانی که دولت نهم پرچم حزب ستیزی را برافراشته رویکرد ایشان به فعالیت حزبی و تشکیلاتی قابل تقدیر است اما یکاش مسوولان حزب اعتماد ملی بهای بیشتری به تعامل با سایر احزاب و گروههای اصلاح طلب از خود نشان میدادند.

به نظر شما آیا مکان برگزاری يك انتخابات آزاد در شرایط فعلی وجود دارد؟

با توجه به آنچه که در مورد مدیریت انتخابات توسط نیروهای ویژه تاکنون رخ داده است عملاً امکان برگزاری يك انتخابات سالم توسط مسوولان فعلی با تردیهای جدی روبروست، در چنین شرایطی اطمینان از سلامت انتخابات هنگامی میسر است که نهادی و یا گروهی از مستقل از حاکمان بر فرآیند انتخابات در تمام مراحل نظارت نمایند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم با توجه به تجارب تلخ دوره پهلوی اول و دوم و سابقه اشتیاق دولتها برای دخالت در انتخابات مقرر شد که شورای نگهبان به عنوان نهادی بیرون از دولت بر سلامت اجرای انتخابات توسط دولت نظارت نماید.

اما متأسفانه سرکنگبین صفرآزاده و آنچه برای پیشگیری از عدم سلامت انتخابات پیش بینی شده خود تبدیل به یکی از عوامل اصلی غیر منصفانه نمودن انتخابات بدل شده است.

در چنین شرایطی و در حالیکه امکان نظارت گسترده مردمی بر انتخابات از مجرای احزاب هم وجود ندارد نظارت بین المللی تقریباً تنها راهکار باقیمانده است.

به موجب ماده ۹ قانون مدنی ایران کلیه معاهدات و قراردادهای بین المللی که به تأیید مجلس و امضای دولت رسیده باشد حکم قوانین داخلی ایران را دارند و به موجب همین اصل دولت ایران به عنوان عضوی از اتحادیه بین المجالس موظف به پذیرش و اجرای میثاقهای این اتحادیه منجمله شرایط آزاد و منصفانه بودن انتخابات است.

شما میزان موفقیت دولتی را که بخواهد به جای تیم آقای احمدی نژاد زمام امور اجرایی کشور را در دست بگیرد چه میزان ارزیابی می نمایید؟

بی تردید عملکرد احمدی نژاد به گونه ای است که هر رئیس جمهوری که بعد از وی بر سر کار بیاید با مشکلات عمده و متعددی روبرو خواهد شد.

اقدامات غیر کارشناسانه و غیر قانونی دولت کنونی عملاً زمینه را برای فروپاشی اقتصادی و اجتماعی ایران فراهم می کند و به همین دلیل هم نهضت آزادی ایران اخیراً در نامه ای از نمایندگان مجلس خواست تا به وظایف خود در زمینه پرسشگری از این اقدامات فراقانونی و بررسی عدم کفایت رئیس دولت اقدام نمایند.

به عنوان نمونه حکومت فعلی ایران حقوق يك سال ۲۰۰ هزار نفر از معلمان را يك شبه به رئیس جمهوری يك کشور امریکای جنوبی هدیه می کند اما درخواستهای به حق معلمان برای افزایش سطح معیشتشان را با زندان پاسخ می دهد

اما نمی توان به این دلایل از تلاش برای تغییر دولت فعلی دست کشید، به قول قدما از هر کجا جلوی ضرر را بگیریم منفعت است

تاثیر تغییرات رخ داده در کشوراهی همسایه منجمله تغییر داوطلبانه رئیس دولت پاکستان را چگونه ارزیابی می کنید؟

آنچه در پاکستان رخ داده کاملاً برای دیگر کشورهای منطقه که هنوز به صورت غیر دموکراتیک اداره می شوند قابل توجه است.

جمهوری اسلامی پاکستان در ۶۰ سال گذشته بارها شاهد کودتای نظامیان بوده اما آخرین تجربه حکومت نظامیان در دوران مشرف نشان داد که حکومت نظامیان علاوه بر فقدان مشروعیت دچار مشکلی به نام فقدان کارآمدی هم هست. این جریه باید برای کسانی که اصرار به حضور نظامیان در حاکمیت دارند درس آموز باشد.

اما مساله دیگری که از رویدادهای اخیر پاکستان قابل فهم است این است که بخلاف نظامیان قبلی که با کشته شدن و یا شکست در یک کودتای دیگر از حکومت کنار می رفتند اینبار مشرف به صورت مسالمت آمیز عرصه سیاست را به رقبا واگذار نمود.

این پدیده ایست که در دوران پس از فروپاشی شوروی در جهان رخ داده است: پادشاه نپال هم به صورت مسالمت آمیز قدرت را واگذار می کند، نظامیان ترکیه هم ناچار به تسلیم در برابر خواسته های مردم می شوند و این رویدادها نشان می دهد که در مناسبات جهانی عصر دولتهای استبدادی و فردی به پایان رسیده است و شرایط بین المللی هر روز بیش از روز پیش چنین حکومتهایی را محدود و تضعیف می کند.

اما متأسفانه در شرایطی که دنیا به این سمت به پیش می رود بحث تقسیم سپاه به ده واحد مستقل و اعلام این موضوع که ماموریت اصلی سپاه در شرایط فعلی داخلی است همزمان با برخی شنیده ها تداعی گر ایجاد خلافت و والیگری اسلامی است که در این تقسیم بندی هر چند استان زیر نظر یک فرمانده یا والی قرار می گیرند و این والیان نیز همگی تحت فرمان خلیفه و وزیر وی انجام وظیفه می نمایند،

یکی از مسائلی که در روزهای اخیر در فضای رسانه‌ای کشور مطرح بود موضع گیری های متفاوت نسبت اظهارات اخیر آقای مشایی است، ایشان پس از اعلام دوستی با ملت اسرائیل در اظهارات اخیر خورد دامنه کردستان را از ایلام تا آذربایجان غربی اعلام نموده بودند، شما در این مورد چه نظری دارید؟

بحثهایی که آقای مشایی در روزهای اخیر در مورد کردستان بیان نموده اند بیش از آنکه شباهت به نظریات کردهای ایران داشته باشد با طرح های مشاورین جرج بوش منجمله برنارد لوئیز همخوانی دارد. به موجب طرح برنارد لوئیز که یکی از استراتژیستهای بزرگ نومحافظه کاران است، کمک به ایجاد حکومتی قومیتی در منطقه موجب تضعیف دولتهای مسلمان می شود و این امر در راستای منافع ملی اسرائیل است.

ناگفته‌های زندگی طالقانی

کیوان مهرگان، روزنامه اعتماد ۱۹ و ۲۰ شهریور ۱۳۸۷

* هر سال که به روزهای ۱۹ شهریور که مصادف است با سالگرد درگذشت آقای طالقانی می‌رسیم شاهد برگزاری مراسم مختلفی در اقصی نقاط کشور برای ایشان هستیم. از یکسو بیش از ۴۰۰ نفر از نیروهای روشنفکر دینی و گروه‌های سیاسی فراخوان می‌دهند و دعوت به برگزاری مراسم می‌کنند، از آن طرف هم نیروهای سنتی جامعه مانند جامعه روحانیت مبارز تهران و بخش‌هایی از حاکمیت برای آقای طالقانی مراسم می‌گیرند. برای جوانانی که امروز شاید آن موقع که طالقانی فوت کرده بود یا به دنیا نیامده بودند یا تازه به دنیا آمده بودند این سوال پیش می‌آید که طالقانی وسط این دو گروه چگونه قرار می‌گیرد. مگر می‌شود یک فرد یا یک روحانی هم از طرف نیروهای نواندیش دینی مورد تجلیل و تمجید قرار بگیرد و هم از سوی نیروهای سنتی؟

مرحوم طالقانی یکسری ویژگی‌هایی داشت. آن ویژگی‌ها موجب شده بود جایگاه ویژه‌ای در مبارزات ملی و مبارزات اسلامی در میان افشار مختلف داشته باشد. اگرچه طالقانی یک روحانی بود اما شاید بتوان گفت فاقد ویژگی‌هایی که به طور رایج در بسیاری از روحانیون وجود دارد، بود. یعنی اهل مرید و مرادی نبود، این‌گونه نبود که برای خودش حق ویژه‌ای قائل باشد. از برخی از کارهایی که آقایان اهل منبر می‌کنند پرهیز داشت. به همین دلیل هم توانست با بسیاری از نیروها رابطه متعارف انسانی ایجاد کند. او اگر چنین روحیات رایجی را داشت، اگر می‌رفت دنبال منبر و زعامت قطعاً با هوش و ذکاوت و استعداد و حافظه‌ای که داشت می‌توانست یکی از بلندپایگان حوزه شود. اما او به چنین چیزی خیلی اعتنا نداشت.

* چرا اعتنا نداشت؟

او رسالت خود را در آنها نمی‌دید. او رسالت خود را در آگاهی بخشیدن و ایجاد انگیزه در مردم می‌دید. خاطره‌ای برایتان تعریف کنم تا روحیه او بیشتر مشخص شود. حاج‌آقا قمی‌زاده از بازاری‌های بسیار خوشنام و پرتحرک ما بود. ایشان زمانی که یک بازرگان جوان در بازار بوده با مرحوم طالقانی آشنا می‌شود. در آن موقع مرحوم طالقانی در قلعه‌وزیر، در خیابان امیریه نرسیده به چهارراه شاپور منزل داشت. من هم برای اولین بار در آنجا خدمت ایشان رسیدم. مرحوم قمی‌زاده می‌گوید من یک روز رفتم آنجا و یک بسته‌ی را جلوی آقای طالقانی گذاشتم. ایشان همان‌طور که روی زمین نشسته بود یک نگاه کرد به بسته و یک نگاه کرد به من گفت این چیست؟ گفتم اینها وجوهات من است. با یک حالتی گفت این بسته را بردار و برو. اینها چیست که برای ما می‌آورد. مگر خودتان نمی‌توانید در راه خدا خرج کنید؟ اینها

را می‌آورید به ما می‌دهید که ماها را فاسد کنید؟ بروید خودتان خرج کنید. ببینید! این يك روحیه خاصی را بیان می‌کند. روحیه‌ی که اهمیت به مال و منال دنیا یا امرار معاش از طریق محراب و منبر نمی‌دهد. اما من گفتم روحیه مرحوم طالقانی هیچ حق ویژه‌ی به عنوان يك روحانی مطالبه نمی‌کرد. وقتی نهضت آزادی تشکیل شد و وقتی مرحوم طالقانی خواست به نهضت آزادی بپیوندد و جزء اعضای موسس امضا کند و بعد عضو شورایی مرکزی شد در شورایی مرکزی هیچ حق ویژه‌ی برای خود قائل نبود. او همان اندازه رای داشت که يك جوان که ممکن است به سن فرزند او باشد. بنابراین این روحیه در تعامل با بقیه موثر بود. علاوه بر این او به همه با هر اندیشه‌ی احترام می‌گذاشت. حتی به اهل کتاب، به یهودیان، به مسیحیان، زرتشتیان، مارکسیست‌ها. یادم می‌آید زمانی که ایشان برای مدت کوتاهی بعد از وقایع سال ۵۰ (که در زندان بود) آزاد شد (البته دوباره دستگیر شد) فعالیت‌های مسلحانه مجاهدین خلق اولیه و چریک‌های فدایی در ایران بالا گرفته بود. آقای تقی بانکی که (او را داود نیز صدا می‌زدند) به آمریکا برای ادامه تحصیل آمده بود از مرحوم طالقانی برای من يك پیغام آورد که «شما در نشریه پیام مجاهد تبعیضی بین مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها قائل نشوید.» به مارکسیست‌ها و چریک‌های فدایی خلق بند نکند. ایرادات مسلکی را در مورد آنها مطرح نکنید. سعی کنید از فداکاری‌های آنها بحث شود. ملاحظه کنید این روحیه نسبت به دیگران روحیه متفاوتی بود. همان‌طور که در زندان بود بحث داغ نجس و پاکي در زندان مطرح شد. مرحوم طالقانی به این بحث‌ها دامن نزد و وارد آن بحث‌ها و مقولات نشد. البته در زمان خود مارکسیست‌ها را هم نقد می‌کرد. مثلاً در کتاب مالکیت در اسلام مارکسیست را مورد نقد و انتقاد قرار داده است. اما در سلوک اجتماعی با همه دوست و رفیق بود. مرحوم طالقانی هیچ اعتقادی به عملکرد نواب‌صفوی و دوستانش نداشت. منتقد آن شیوه عمل بود. منتقد این بود که چون کسروی چنین اعتقادی دارد باید وی را بکشند. اما هنگامی که نواب‌صفوی و دوستانش تحت فشار حکومت مجبور شدند متواری شوند، به آنها پناه داد. در حالی که با نظر آنها موافق نبود. بنابراین طالقانی توانسته بود به عنوان يك شخصیت برجسته دینی و سیاسی در تعامل با همه نیروها رعایت حق و انصاف را بکند. نمونه‌ی اعلاي آن چیزی باشد که همه را به آن دعوت می‌کند. در مسجد هدایت (که شب‌های جمعه بعد از نماز مغرب و عشا سخنرانی می‌کرد و من يك پای ثابت آنجا بودم؛ از زمانی که دانشجو بودم تا زمانی که از ایران رفتم) می‌دیدم که ایشان چگونه با دیگران برخورد می‌کند. این خصوصیت ویژه باعث جلب همه نیروها شده بود. عمیقاً به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم اعتقاد داشت. اهل مماشات، تظاهر و ریا نبود. و این اعتقاد راسخ و عمیق در کلمات، بیانات و حرکات وی کاملاً منعکس و متجلی بود و هر کسی را جذب می‌کرد. هر کسی با آنتن فطرت خود آن سخنان را می‌توانست بفهمد و توجه کند.

***مسجد هدایت به خاطر نزدیکی با بازاری‌ها باید تیپ سنتی را جذب می‌کرد اما ما وقتی سرگذشت مبارزان مذهبی و دینی خصوصاً نواندیشان دینی (چه آنها که به قدرت رسیدند و چه آنها که نرسیدند) را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم همه از دانشکده و دانشگاه‌ها (از گوشه و کنار) خودشان را به مسجد هدایت می‌رساندند. چه بسا در بین مسیر مسجد هدایت چندین مسجد وجود داشته است. اینکه از این همه مسجد می‌گذشتند و خودشان را به مسجد هدایت می‌رساندند ناشی از چه بود، چطور باعث شده بود روشنفکران جوان را جذب کند؟**

اینجا باید سخنان شما را تصحیح کنم. مسجد هدایت در خیابان استانبول است و آن خیابان از مدرن‌ترین خیابان‌های تهران بود و این مسجد نزدیک بازار نیست. شما می‌دانید اکثر سینماهای معروف تهران در آنجا قرار داشت. بهترین تئاترها در لاله‌زار و اوایل سعدی بود. بنابراین مسجد هدایت بخشی از مقبره مرحوم هدایت بود که تبدیل به مسجد شده بود ولی هنوز (در آن تاریخ که من دارم صحبت می‌کنم) مقبره

جدا از مسجد بود. خب در چنین مرکزی که مرکز متجددان و جوانانی بود که اهل سینما و نمایش بودند شب‌های جمعه جمعیت موج می‌زد. هم جمعیت دختر و پسرهایی که مدرن بودند و می‌رفتند به سینما و کافه‌ها و همچنین آن جوانانی که از لابه‌لای اینها خودشان را از دانشگاه‌ها همان‌طور که شما اشاره کردید به مسجد هدایت می‌رساندند. مخصوصاً در دوم مسجد که از پاساژ باز می‌شد دقیقاً کنار در گیشه سینما بود. عده‌یی می‌رفتند به سینما و عده‌یی به مسجد می‌آمدند. اما اینکه چرا جذب کرد این است که طالقانی در شیوه ارائه قرآن روش خاصی داشت. بسیاری از معانی خیلی عمیق قرآن را می‌توانست برای جوان‌ها بیان کند و به سطح آگاهی برساند. نوآوری‌های بسیاری در مورد معانی قرآن دارد. قرآن‌های سنتی آن را نداشت. اولاً در آن تاریخی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم بحث قرآن مهجور بود. قرآن را فقط برای ثواب آن می‌خواندند. حتی در حوزه‌های علمیه تفسیر و تدریس قرآن اصلاً رایج نبود. علامه طباطبایی یکی از علمای بزرگ که تفسیرالمیزان نوشت خیلی مورد استفاده جامعه روحانیون قم قرار نگرفت. بعضی‌ها بسیار منتقد بودند. بعضی‌ها اعتقاد داشتند قرآن را نباید تفسیر کرد و برای ثواب آن باید خواند. طالقانی در چنین زمانی شروع به تفسیر قرآن می‌کند. اما یک تفاوت اساسی بین تفسیر قرآن طالقانی با تفسیرالمیزان وجود دارد. من تقریباً تمام تفسیرالمیزان را در طول این سال‌ها خوانده‌ام. تفسیرهای دیگر مانند نمونه را هم خوانده‌ام. تفسیر طالقانی را هم خوانده‌ام. شما با خواندن تفسیر طباطبایی می‌توانید یک قرآن‌شناس بشوید؛ کسی که تبحر در فهم و ترجمه قرآن پیدا می‌کند اما شما را به حرکت در نمی‌آورد. شما می‌توانید ملای قرآن بشوید اما تفسیر قرآن طالقانی به شما بصیرت و آگاهی، بینش و جهت می‌دهد. شما را به حرکت و تکاپو درمی‌آورد. ما این را کاملاً در کلاس‌های خودمان که در انجمن‌های اسلامی دانشجویان در امریکا تشکیل شد و جزء آموزش‌هایی که قرار داده بودیم و از کتاب‌های ماخذی که می‌خواستیم حتماً بخوانند و از روی آن بحث کنند، «پرتوی از قرآن» بود، که ما مشاهده می‌کردیم کسانی که این تفسیر را می‌خوانند منقلب و عوض می‌شوند. اگر آن شخص به دین اعتقاد نداشت آن را می‌گذاشت کنار، ولی اگر به دین اعتقاد داشت کاملاً یک نگاه بسیار جدیدی از قرآن پیدا می‌کرد. یعنی همان چیزی که قرآن می‌فرماید این کتاب آمده است که مردم را صاحب بصائر بکند، این را در آن پیدا می‌کند. علاوه بر این طالقانی برای فهم آیات قرآن از علوم جدید بهره می‌گرفت و استنفافی نداشت که برای فهم بهتر قرآن از دانش روز استفاده کند. هم خودش دانش روز را مطالعه می‌کرد و هم آنجایی که دسترسی نداشت از کسانی که در این رشته‌ها متخصص بودند از آنها درخواست می‌کرد، با آنها می‌نشست و گفت‌وگو می‌کرد و این مطلب دانش روز را در کتاب «پرتوی از قرآن» می‌بینید. همین باعث شده بود که بسیاری از جوانان را جذب کند. جوانان دینمدار آن دوره برای تقابل با تهاجمات گروه‌های غیردینی یا ضددینی که در دانشگاه در یک دوره‌یی جو غالب را داشتند، نیاز به این‌گونه آموزش‌ها داشتند، ما آن دوره‌یی که در دانشگاه تحصیل می‌کردیم، در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها ایران در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ جو غالب دست کمونیست‌ها و توده‌یی‌ها بود و ما دائماً در چالش با این نیروها بودیم. نسل جوان آن روز نیاز داشت به مبانی فکری خود تسلط داشته باشد و بتواند به این چالش‌ها پاسخ بدهد. کلاس‌های مرحوم طالقانی در کنار کلاس‌های سخنرانی بازرگان در مجهر کردن جوانان ما به سلاح دینی بسیار موثر بودند. اینها باعث شده بود که جوانان جذب شوند. جوان‌ها نیاز خودشان را در آنجا می‌دیدند در حالی که در مساجد دیگر این‌طور نبود. در مساجد دیگر نگاه‌های دینی از یک سطح سنتی جلوتر نمی‌رفت. همان‌طور که عرض کردم اصلاً بحث آیات قرآن مطرح نبود. من برای اینکه نگاه روحانیون دیگر به نسل جوان را بیان کنم مجبورم خاطره دیگری تعریف کنم. وقتی در انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودیم (من عضو شورا و هیات اجرایی بودم) آمدم تصمیم گرفتیم در اعیاد اسلامی یک برنامه‌های جدیدی بگذاریم و جوانانی را جذب کنیم. یکی از برنامه‌هایی که داشتیم میلاد

نبی بود. ما هر جا رفتیم هیچ مسجدی به ما جا نداد. آن موقع هم رسم نبود که مسجد به دانشجویان بدهند. محل انجمن اسلامی هم يك جاي بسیار کوچکی بود که ظرفیت اجرای برنامه نداشت. خوب من به عنوان مسوول رفتم با مرحوم طالقانی صحبت کردم. ایشان خیلی ناراحت شد و گفت بیایید در همین مسجد فعالیت کنید. در مسجد قسمت مقبره هم باز کرد. فرش پهن کردند و صندلی گذاشتند. بنابراین ما هم فضاي مسجد و هم فضاي مقبره را داشتیم. ما يك کارت‌هاي بسیار زیبایی به مناسبت میلاد نبی که اطلاعیه و دعوتنامه بود، روی کاغذ گلاسه بسیار شیک تهیه کردیم. من شب‌ها مجبور بودم از دبیرستان که می‌آمدم بروم پیش پدرم. پدرم مقید بود اول غروب باید به مسجد بروم و نماز بخوانم، من را در مغازه می‌گذاشت و می‌رفت برای اقامه نماز. وقتی از مسجد برگشت با يك روحانی برگشت. به من گفت از آن دعوتنامه‌ها خدمت حاج‌آقا بدهم. من يك دعوتنامه به حاج‌آقا دادم؛ اول از آن تعریف و تمجید کرد و گفت: حالا برنامه شما چیست. گفتم: برنامه سخنرانی و مراسم جشن است. گفت: چه کسانی صحبت می‌کنند؟ گفتم: افرادی هستند که صحبت کنند. پدرم گفت: منظور حاج‌آقا این است که اگر کسی نیست از حاج‌آقا برای سخنرانی دعوت کنید. گفتم: برنامه ما تنظیم شده و دانشجویان جلسات را اداره می‌کنند و خود من هم یکی از سخنرانان هستم. این آقای روحانی ناراحت شد و برگشت گفت شما را چه راجع به مذهب حرف زدن؟ (حالا در حضور پدرم) شما بروید کاباره بهتر است از اینکه از دین صحبت کنید. شما را چه به دین؟ شما حق ندارید راجع به دین حرف بزنید. می‌خواهم بگویم برخورد سنتی این بود که ما راجع به دین حق نداشتیم حرف بزنیم. فقط يك گروهی راجع به دین حرف بزنند. طالقانی نه تنها چنین نگاهی نداشت، بلکه تشویق می‌کرد. بارها شده بود در خود مسجد قبل از تفسیر قرآن از ما می‌خواست حرف بزنیم. به همین دلیل مسجد و مقبره را در اختیار ما گذاشته بود. و اولین بار که چنین مجلسی را دانشجویان و جوانان ترتیب می‌دادند. خیلی هم شلوغ شده بود به طوری بود که در خیابان استانبول ما بلندگو گذاشته بودیم و جمعیتی که آمده بودند به سینما و نمایش و کافه بروند در همان پیاده‌روها به سخنرانی و برنامه‌ها گوش می‌کردند. این بود که طالقانی به جوان‌ها اعتبار و شخصیت می‌داد. خودش را می‌آورد به سطح جوانان که با آنها به گفت‌وگویی معنادار بنشیند. طالقانی در برابر سوالات ما که بعضاً ممکن است سوالاتی پیش پا افتاده باشد عصبانی نمی‌شد و با متانت و خونسردی جواب می‌داد.

طالقانی در کنکاش در ریشه لغات و بیرون کشیدن معنای اصلی از این لغات بسیار موثر بوده است به همین دلیل وقتی پرتوی از قرآن را می‌خوانیم يك دنیای دیگر جلوی ما ظاهر می‌شود. مجموع اینها موجب شد چه به لحاظ خصلت‌ها و شخصیت‌ها يك فرد برجسته باشد آن هم برای نسل جوان که نسبت به ریاکاری، دکانداری دینی، نسبت به بعضی استعلاطلبی حساس است. يك وقتی آیت‌الله مهدوی‌کنی (که من ایشان را فردي بسیار وارسته می‌دانم و ایشان سلیم‌النفس است و خودش را در جزر و مدهای بعد از انقلاب حفظ کرده) که نخست‌وزیر بود و آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور می‌گفت من چقدر به آدم بنی‌صدر احترام می‌گذاشتم. می‌گفت با وجودی که ما روحانیون حالت استعلا داریم اما هنگامی که من در کنار بنی‌صدر راه می‌رفتم رعایت می‌کردم و يك قدم از او عقب‌تر می‌رفتم.

خیلی افتاده بود. طالقانی خیلی مقاوم و سرسخت بود. در دورانی که سران نهضت آزادی را گرفته و در دادگاه نظامی محاکمه می‌کردند، در دادگاه نظامی فوق‌العاده محکم ایستاد. شما اگر مشروح جریان دادگاه را بخوانید وقتی رئیس دادگاه اعلام کرد دادگاه تمام شده طالقانی یکدفعه (تا آن موقع حرفی نزده بود و وقتی می‌خواستند از آن حرف بزنند حاضر نشد جواب بدهد) برخاست و گفت: بنشینید، همه یکدفعه می‌خکوب شدند و آن سوره فجر را خواند. در دوران زندان بسیار مقاوم بود. در دوران زندان هم با

همراهان خود خیلی خاکی بود. در همه فعالیت‌های تقسیم شده در زندان را مثل بقیه می‌پذیرفت. اینها ویژگی‌هایی بوده که در آن بزرگوار بوده و جذب می‌کرده.

• آقای دکتر با توجه به توصیفات که کردید باید قشر سنتی با آقای طالقانی چندان میانه مناسبی نداشته باشد اما می‌بینیم که قشر سنتی هم احترام ویژه‌یی برای آقای طالقانی قائلند. آنها از چه زاویه‌یی با آقای طالقانی احساس همذاتی و رفاقت می‌کنند.

قطعاً در میان سنت‌گرایان طالقانی واجد شرایط و احترامی است اما نه در همه‌جا. من مثالی می‌زنم که نشان می‌دهد چنین نیست؛ طالقانی در نماز جمعه پیشگام بود. طالقانی بعد از انقلاب اولین کسی است که به آقای خمینی گفت ما می‌گفتیم از زمانی که حکومت اسلامی نیست نباید نماز جمعه را خواند (البته همه این علما این نظر را داشتند) حالا که انقلاب شده و شما شدید رهبر انقلاب، دستور دهید نماز جمعه را بخوانند. آقای خمینی به ایشان می‌گوید شما نماز جمعه را بخوانید و ایشان به خواندن نماز جمعه شروع می‌کنند. در واقع مرحوم طالقانی پایه‌گذار نماز جمعه در ایران بعد از انقلاب بوده است ولی در غرفه نماز جمعه عکس طالقانی نیست. چرا؟ مرحوم بهشتی نقشی در نماز جمعه تهران نداشت. مرحوم مطهری نقشی نداشت. مرحوم طالقانی بود که شروع کرد. حق این است که عکس مرحوم طالقانی آنجا باشد ولو عکس بهشتی و مطهری را بخواهند بگذارند. معنای گذاشتن عکس بهشتی و مطهری این نیست که عکس طالقانی را حذف کنند. چرا عکس طالقانی را نمی‌گذارند. این خیلی مهم است. بنابراین نوعی مقاومت و احساس رقابت وجود دارد.

*خب بالاخره به جای سکوت در برابر مراسم ایشان همواره احترام ایشان را نگه می‌دارند. می‌دانید که نهادهای حکومت برگزار می‌کنند مراسم در مسجد هدایت را به عهده دارند.

اینجا دیگر در برابر شخصیت نافذ مرحوم طالقانی چه چیزی می‌توانند بگویند. البته این را هم بگویم؛ در مورد مراسمی که برگزار می‌شود بخش بسیار مهمی از زندگی طالقانی را نادیده می‌گیرند و آن این است که طالقانی شاید در میان روحانیون اولین کسی باشد که قید تشکیلات و سازمان را پذیرفته است. روحانیون معروفی در قم می‌گفتند نظم ما در بی‌نظمی است اما او آمده عضویت در یک سازمان سیاسی را پذیرفته. این امر در ارتقا و توسعه‌یافتگی سطح یک روحانی خیلی مهم است. ما می‌دانیم که روحانیون خیلی مقید به برخی اخلاق‌های جمعی نیستند ولی طالقانی مقید بود. در این مراسمی که شما می‌گویید این بخش از شخصیت طالقانی مغفول می‌ماند و این یک نوع تحریف تاریخ است. ممکن است کسانی با نهضت آزادی مخالف باشند و ایرادهایی هم بگیرند ولی در اینکه طالقانی عضو موسس و شورای مرکزی بود و به علت عضویت در شورای مرکزی نهضت بازداشت شده بود، تمام روحانیت درستی آن را تایید می‌کند.

پاسخ به آقای مسعود مشهدی
۸۷/۶/۲۲

بنام خدا

با سلام و آرزوي قبول طاعات در ماه مبارك رمضان و توفيق جلب رضایت حق و خدمت به ايران و اسلام
نامه بدون تاريخ شما را که از طريق روابط عمومي فرستاده بوديد، دريافت کردم. از اظهار محبت هاي صميمانه شما نسبت به شادروان مرحوم مهندس بازرگان و اين حقير تشکر مي نمايد. سلام و پيام شما را به خانواده مرحوم مهندس بازرگان، همسرشان و دختران و پسران مي رسانم. در مورد مطالب نامه نکاتي را متذکر مي شوم.

۱- با شما کاملاً موافقم که اگر مردم تغيير نکنند، حتي اگر اين حکومت بهر شکلي و بهر ترتيبی عوض بشود، باز هم استبداد جديدي باز توليد خواهد شد. اين حکم قطعي قرآن است که فرمود: **"ان الله لا يغير ما بقوم حتي يغيروا ما بانفسهم - خداوند سرنوشت هيچ ملتي را تغيير نمي دهد، اگر آنان خودشان را عوض نکنند" (رعد - ۱۱)**

ما مردم به علت قرنهای استبداد، خلق و خوي استبدادي پيدا کرده ایم. در مبارزه و انقلاب با مستبد جنگيده و مستبد را سرنگون کرده ایم. اما چون استبداد را ریشه کن نکرده ایم دوباره استبداد در شکل و قالب ديگري بازسازي شده است. استبداد را نبايد در مناسبات سياسي آن محدود و خلاصه کرد. استبداد نظامي است که مناسبات اقتصادي، فرهنگي و اجتماعي متناسب با خود را بوجود مي آورد و نهادينه مي کند. ما ايرانيان به شدت به فرهنگ استبدادي مبتلا هستيم. در درون هريك از ما يك شاه كوچك نشسته است و هر زمان فرصت مناسب بوجود بياید يك شاهنشاه مي شود. بنا بر اين، تغيير كامل جامعه، تنها از بعد سياسي ميسر نيست، بايد بخصوص در بعد فرهنگي و رفتارهاي فردي و اجتماعي نيز تغييرات اساسي صورت گيرد. در مقالات متعددي که از مرحوم مهندس بازرگان باقيمانده است و نيز مقالات منتشر شده از اينجانب اين مقوله بطور گسترده اي مورد بحث قرار گرفته است. حتماً به آنها رجوع کنيد.

۲- در مورد ميزان علاقه مردم به شرکت در انتخابات، ما نيز جمع بندي مشابهي، نظير شما داريم. البته درصد مشارکت مردم در انتخابات در شهرهاي بزرگ، با شهرهاي کوچکتر فرق دارد. اگرچه روند رو به رشد، نااميدي و انفعال و عدم مشارکت است. اما پرسش اساسي اين است که آيا ادامه اين وضع به نفع ملت است يا به نفع حاکمان انحصار طلب.

در ايران يك انقلاب ديگر، از نوع انقلاب اسلامي بهمن ۵۷ امکان پذير نيست. انقلاب مخملي (اوکراين)، يا نارنجي (گرجستان) نيز امکان ندارد. تنها راه ممکن و مفيد، اصلاحات تدريجي است. نبايد ميدان را خالي کرد و به حريف وا گذاشت. اين حريف، ترجيح مي دهد، مردم منفعل بمانند، در انتخابات شرکت نکنند، تا آنها با آراي کمی که دارند، به راحتی به حکومت خود ادامه بدهند. ما اين موضوع را در نشریات متعدد نهضت و يا مقالات و مصاحبه هاي شخصي بحث کرده و توضيح داده ایم، مي توانيد در سايت نهضت آزادي آنها را ببينيد.

۳- من احساس غربت شما را درک مي کنم. اما بايد قوي و ثابت قدم بود. اين احساس غربت خود نوعي آزمائش و امتحان براي شماست، به راه خود ادامه بدهيد. قطعاً در ميان هم سن و سالهاي خود، در ميان دانشجويان و جوانان، همفکر و همراه فراوان پيدا مي کنيد. کافي است از فضايي که در آن هستيد بيرون بياييد. همه جوانان ما، از نوع دوستاني که شما اشاره کرده ايد نيستند. مراجعات جوانان به ما، ابراز آمادگي براي عضويت در نهضت آزادي، برغم فشارها و تهديد هاي وزارت اطلاعات فراوان است. بازرگان هرگز نااميد نبود و نشد. ما نيز، نااميد نيستيم. نااميدي و ياس کفر است. ما وظيفه خود را انجام مي دهيم. اگر انجام وظيفه با صداقت

صورت گیرد، کمک‌های الهی از آنجایی که هرگز در پندار شما و در محاسبات شما قابل پیش‌بینی نیست، یا به تعبیر قرآن، "مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ"، به شما خواهد رسید: "بَلِي مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لَا يَحْزَنُونَ" (بقره - ۱۱۲)

۴- در مورد تغییر ساختارهای سیاسی، در سخنرانی خود در موسسه خاورمیانه و نیز در مصاحبه با سایت روز توضیحاتی داده‌ام، می‌توانید در سایت نهضت‌آزادی آنها را ببینید.

۵- نهضت‌آزادی ایران، با تمام سازمان‌های سیاسی درون کشور که به اصلاحات و تغییرات تدریجی، و نه رادیکال و جهشی، اعتقاد دارند، در ارتباط است، همکاری‌هایی دارد و در راستای همگرایی همه نیروها کوشش خود را بکار می‌برد. در مورد فعالان سیاسی خارج از کشور، متأسفانه اولاً: در میان خود، برغم دوری از وطن و آزاد از فشار و سرکوب به وحدت نظر نرسیده‌اند،

ثانیاً: سیاست‌های غیرواقع‌بینانه، براساس براندازی دارند، که با سیاست‌های کلان نهضت‌آزادی و سایر نیروهای ملی - مذهبی هماهنگی ندارد.

۶- فشار اطلاعات بر نهضت‌آزادی زیاد است. اعضای ما را یا تهدید و یا تطمیع می‌کنند. بنابراین کسی که می‌خواهد عضو نهضت بشود باید آماده پرداخت هزینه‌های آن باشد.

اما مخالفان نهضت‌آزادی يك خطاي فاحش و اساسي مرتكب مي‌شوند، نهضت آزادی، نماد يك جنبش براي آزادي است. آزادي يك خواست دايمي و ابدی انسان است. خداوند انسان را آزاد خلق کرده است، و هیچ نیرویی در جهان نمی‌تواند مانع تحقق این خواست انسان بشود. بنابراین، هرکس که برای آزادی ایران و ملت ایران فکر می‌کند و گام برمی‌دارد، در هرکجا که باشد، به "جنبش برای آزادی" تعلق دارد. چه عضو نهضت‌آزادی باشد، یا نباشد. اما عضویت در

نهضت‌آزادی ایران، يك ویژگی است نهضتی بودن، با درخواست عضویت و تصویب آن نیست. بلکه مجموعه‌ی ویژگی‌های اخلاقی، رفتاری فرد است که معرف نهضتی بودن اوست. شما همین قدر که بر حفظ این ویژگی‌ها پایمردی می‌کنید، حتی اگر عضو رسمی نهضت هم نشوید و نباشید، همچنان نهضتی هستید و خواهید بود.

۷- با دعای خیر در ماه مبارک رمضان برای شما و خانواده، سلامتی و بهروزی را آرزو می‌کنم.
ابراهیم یزدی ۲۲/ شهریور/ ۱۳۸۷

قانون اساسی و آیین نامه داخلی مجلس

آئینه نیوز، یکشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۷

در زمان حیات رهبر فقید انقلاب، ایشان هم برای مجلس و هم برای صدا و سیما تعیین تکلیف کردند، اگر علیه هر فردی مطالبی بیان شد، این دو نهاد موظف به بیان پاسخ فرد مذکور هستند.

خبرنگار سیاسی آینه کسب اطلاع کرد / امروز پاسخ فاطمه رجبی همسر دکتر غلامحسین الهام سخنگوی دولت، در جواب به نطق قدرت الله علیخانی توسط غفوری فرد عضو هیات ریسه مجلس شورای اسلامی در صحن علنی مجلس قرائت شد. اینکه جوایبه افراد فارغ از جناح بندی های سیاسی، جایگاه، مسئولیت و قدرتی که در اختیار دارند، از طریق تریبون مجلس، یعنی همانجایی که علیه آنها صحبت شده است، قرائت شود نکته مثبتی است که باید به خاطر آن خرسند بود. اما آیا این فرصت در اختیار تمامی شهروندان قرار دارد؟

دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی در اینباره به خبرنگار ما می گوید: در ادوار گذشته شاهد بودیم که مطالبی از سوی نمایندگان و از طریق تریبون مجلس علیه افراد گفته شده است که متأسفانه پاسخ آن افراد هیچگاه منعکس نشده است.

وی افزود: به عنوان نمونه در مجالس گذشته برخی از نمایندگان سخنانی نادرست، خلاف واقع و کذب محض علیه نهضت آزادی ابراز داشتند. ما نیز بارها به این مطالب پاسخ گفتیم، اما هیچگاه این توضیحات از تریبون مجلس خوانده نشد. این رویه در مورد افراد و سازمانها و تشکل های دیگر نیز صورت گرفته است.

این تحلیلگر مسائل سیاسی با تاکید بر اینکه قانون اساسی و یا آیین نامه داخلی مجلس، قوه مقننه را موظف نمی کند توضیحات کسانی که خارج از مجلس هستند را منتشر کند، تصریح کرد: ولی در زمان حیات رهبر فقید انقلاب، ایشان هم برای مجلس و هم برای صدا و سیما تعیین تکلیف کردند، اگر علیه هر فردی مطلبی بیان شد، این دو نهاد موظف به بیان پاسخ فرد مذکور هستند.

یزدی افزود: اما متأسفانه صدا و سیما و مجلس شورای اسلامی تاکنون به این توصیه وقعی نگذاشته و بسته به شرایط، تنها پاسخ های کسانی را که موافق نظر و سیاست آنان باشند منتشر و منعکس می کنند.

وی در پایان تاکید کرد: این انتظار در جامعه وجود دارد فرصتی که امروز در اختیار همسر سخنگوی دولت قرار گرفت، در اختیار دیگر شهروندان نیز قرار گیرد.

خاتمی و کروبی يك كانديدای واحد معرفي کنند

اعتماد ملي دوشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۸۷

ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در چهارمین روز از ماه مبارک رمضان در جمع کثیری از شخصیت های دینی و فرهنگی، نمایندگان و مسوولان احزاب و گروه های سیاسی اصلاح طلب اصفهان گفت: به نظر ما هنوز از تمام ظرفیت های قانون اساسی در اصلاح امور استفاده نشده است. جنبش اصلاح طلبی هم به آخر خط نرسیده است و باید متناسب با ظرفیت ها تصمیم گیری کند. یزدی با پیش بینی این امر که به احتمال زیاد در انتخابات آینده اصولگرایان به کاندیدای واحد خواهند رسید، به نیروهای اصلاح طلب خاطر نشان ساخت که اصلاح طلبان نیز در مقام مقابله، ضرورت دارد به کاندیدای واحد برسند. وی در پاسخ به سوالی درباره حضور خاتمی و کروبی در انتخابات ریاست جمهوری گفت: به عنوان يك شهروند عادی این کشور و به عنوان کسی که سالیان دراز در راه آرمان آزادی این کشور

تلاش کرده است از این بزرگواران می‌خواهم با هم بنشینند و یک کاندیدای واحد را معرفی کنند تا مورد حمایت مردم قرار گیرند

دعوت اصحاب رسانه به افطار

۸۷/۶/۲۷

حافظ منشین بی می و معشوق زمانی کایام گل و یاسمن و ماه صیام است

و

آفتاب ریاضتی که ازو میوه معرفت رسیده شود - عطش روزه می بریم آرزو کو به دندان جگر جویده شود

جناب آقای/ سرکار خانم

احتراماً از شما دعوت می‌شود تا در مراسم افطار اصحاب رسانه در تاریخ ۲۷ شهریورماه ۱۳۸۷ به دعوت نهضت آزادی ایران برگزار می‌شود، شرکت فرمائید.

آدرس: خیابان ولیعصر نرسیده به پارک وی کوی تورج پلاک ۲۱

با آرزوی قبولی طاعات - دکتر ابراهیم یزدی

میراث بوش

ایلیا جزایری، کارگزاران، ویژه‌نامه بین‌الملل ۱۳۸۷/۰۷/۰۱

دوره هشت سال ریاست جمهوری جورج بوش پسر بر ایالات متحده آمریکا دوره‌ای پر افت‌وخیز و جنجالی برای خود آمریکا بود که حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر در مطلع آن قرار داشت و با بحران عظیم مالی رکود کم‌سابقه اقتصادی، رو به پایان گذاشته است. در سیاست‌های خارجی آمریکای جورج دبلیو بوش نیز ماجراها و تنش‌ها بسیار بیش از وضعیت داخلی این کشور بود. جنگ‌های افغانستان و عراق نقطه‌های اوج تنش‌های خارجی دولت بوش بود که همه و همه در لوای تابلوی «خاورمیانه بزرگ» انجام شد. آخرین تنش‌های خارجی بوش، جنگ‌های لفظی آمریکا با روسیه بود که سال‌های

«جنگ سرد» را یادآور شد اما آن را سبب نشد. میراث بوش، جایگاه آمریکا، سیاست‌های خارجی نومحافظه‌کاران و روابط آمریکا و ایران و برخی دیگر از کشورها در این هشت ساله، محور گفت‌وگوی ما با دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه دولت موقت بود که ماحصل آن تقدیم می‌شود.

بحث را می‌خواهم با يك سوال کلی شروع کنم؛ اکنون پس از مرور هشت سال از ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، آمریکا در کجا قرار گرفته و وضعیت آن چگونه است؟

در دوره هشت ساله ریاست جمهوری بوش پسر اعتبار و وضعیت آمریکا از جهت اقتصادی و سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی به شدت افت کرده است. شاید طی این دهه‌های اخیر هیچ وقت اقتصاد آمریکا با بحران‌های کنونی روبه‌رو نبوده است. درگیری آمریکا در جنگ‌های عراق و افغانستان، بودجه‌های سنگینی را بر اقتصاد این کشور تحمیل کرده است. بعد از جنگ ویتنام بودجه ارتش آمریکا چیزی حدود ۲۷۰ میلیارد دلار بود و به دلیل پایان جنگ ویتنام، کنگره و سنای آمریکا به شدت با این بودجه مخالفت کردند و ۲۰ میلیارد دلار آن را حذف کردند. در سرتاسر آمریکا کمیته‌های مردمی خودجوشی برای اعتراض به هزینه‌های سنگین نظامی این کشور به‌وجود آمد، به خصوص که بر این هزینه‌های سنگین یا بودجه‌های نظامی آمریکا، عملاً هیچ نوع کنترلی وجود نداشت. آماري که این کمیته‌ها ارائه دادند، نشان می‌داد که از هر يك دلاری که مالیات‌دهنده آمریکایی به دولت می‌پردازد، دو سنت برای بهداشت مصرف می‌شود در حالی که ۶۵ سنت برای مخارج نظامی هزینه می‌شود. این وضعیت موجب شد که بودجه نظامی ارتش آمریکا را در آن هنگام کاهش دادند و ارتش آمریکا با وضعیت بسیار شکننده‌ای روبه‌رو شد. این خود جنگ دوم خلیج فارس را سبب شد که صدام به کویت حمله کرد و آمریکایی‌ها برای بیرون کردن صدام وارد کویت شدند. حاصل آن جنگ این بود که بودجه ارتش آمریکا را کنگره تصویب کرد. علاوه بر این کمک‌های مالی بسیار فراوانی را آمریکایی‌ها از کشورهای عربی صادرکننده نفت دریافت کردند. این برای مدت کوتاهی جوابگو بود اما نمی‌توانست در درازمدت به خواست‌های ارتش آمریکا پاسخ دهد. در دوره ریاست جمهوری بوش پسر، بودجه نظامی آمریکا به بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلار رسید و این نشان‌دهنده هزینه‌های عظیمی است که بر اقتصاد آمریکا تحمیل شده است. بازتاب این وضعیت بحران عظیم اقتصادی است که به وجود آمده و چون اقتصاد ویژگی جهانی پیدا کرده، بسیاری از کشورها را درگیر خود کرده است.

از نظر سیاسی در داخل آمریکا، در دولت بوش پسر، به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر، آرام آرام بسیاری از آزادی‌های مدنی که در آمریکا وجود داشته، یا از بین رفته یا به شدت محدود شده است، يك وزارتخانه جدید در دوره بوش پسر با عنوان «امنیت داخلی» تاسیس شد. وزارت امنیت داخلی، اختیارات بسیار گسترده‌ای دارد. فشاری که بر شهروندان عادی آمریکا در فرودگاه‌ها برای مسافرت هست، یا بازداشت‌هایی که کم و بیش خودسرانه است. اکنون عوامل این وزارتخانه بازداشت می‌کنند تا بعد معلوم شود فرد گناهکار است یا نه. کما اینکه الان در گوانتانامو تعداد زیادی زندانی وجود دارد که طی چند سال گذشته هیچ نوع محاکمه‌ای نشده‌اند یا هیچ نوع مدرکی دال بر علت بازداشت آنها وجود ندارد. اتحادیه آزادی‌های مدنی که طی دورانی در آمریکا نقشی بسیار کلیدی داشت، آرام آرام تضعیف شده است. البته در اینجا باید بگویم وقتی که صحبت از محدودیت‌های مدنی در آمریکا می‌کنیم، معنای آن این نیست که آمریکا را با کشورهای توتالیتر منطقه مقایسه کنیم. خیلی تفاوت‌ها وجود دارد. در آمریکا هنوز آزادی‌های مطبوعاتی، آزادی‌های رسانه‌ای، آزادی‌های اجتماعات و آزادی‌های نطق و بیان وجود دارد و

کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد حتما اطلاع دارید کارگردان معروفی مثل «مایکل مور» چگونه با رئیس‌جمهور سخن می‌گوید. بنابراین دو دوره ریاست جمهوری بوش در آمریکا این اثرات را گذاشته است.

اما رویدادهای دیگری نیز همچون درگیری بوش در افغانستان و پس از آن در عراق رخ داده است. دولت بوش در مورد مجهز بودن ارتش عراق به سلاح‌های کشتار جمعی گزارش نادرستی به مردم آمریکا داده و این در جامعه آمریکایی اثرات بسیار منفی ایجاد کرده و يك عدم اعتماد به زمامداران به وجود آورده است. می‌دانید که با معیارهای اخلاق دینی ما در جامعه آمریکا، انحرافات اخلاقی وجود دارد. اما مسئله‌ای که مردم آمریکا به شدت نسبت به آن حساس هستند، دروغ‌گویی است. در موارد متعدد وقتی این دروغ‌گویی فاش شد، واکنش اجتماعی بسیار شدید بود. مثال‌های تاریخی در این باره وجود دارد؛ يك نمونه آن در دولت جانسون اتفاق افتاد. «جانسون» به عنوان رئیس‌جمهور در مورد حمله ویتنامی‌ها به کشتی‌های جنگی آمریکا در خلیج «تانکین» خبری منتشر کرد و بر اساس آن جانسون از مجلس نمایندگان آمریکا اجازه گسیل ارتش به آن منطقه را گرفت، وقتی که معلوم شد در آن گزارش جانسون به مردم آمریکا دروغ گفته است، در آمریکا جنجال فوق‌العاده‌ای به پا شد و منجر به جریاناتی همچون واترگیت و... در زمان نیکسون شد. اینجا هم وقتی مردم آمریکا دیدند فرزندان خود را به عراق می‌فرستند اما دولت آمریکا به آنها دروغ گفته است و هیچ سندی دال بر وجود سلاح‌های اتمی در اختیار ارتش عراق نبوده عدم اعتماد گسترده‌ای را به وجود آورده است. در واقع در دوره بوش، سطح اعتماد مردم آمریکا به حاکمان خود به شدت تنزل پیدا کرد.

در سطح جهانی در دو دوره‌ای که بوش پسر رئیس‌جمهور بود، روابط آمریکا با کشورهای همپیمان از حال همکاری، هماهنگی و همگامی، به صورت تصمیم‌های يك‌جانبه و سیطره‌طلبانه آمریکا بود. اگر به کتاب «برژینسکی» درباره «گزینش میان سیطره بر جهان یا رهبری جهان» که به فارسی هم ترجمه شده است مراجعه کنید، برژینسکی به طور خیلی دقیقی مسئله را به تصویر می‌کشد. این روش در روابط دولت آمریکا با همپیمانان سیاسی، اقتصادی و نظامی در سراسر جهان اثرگذار بوده است. به عبارتی وقتی دولت بوش به صورت يك‌جانبه برخی از تصمیمات را می‌گیرد و عمل می‌کند و کشورهای غربی را در برابر يك عمل انجام شده قرار می‌دهد و آنها هم به اجبار پیروی می‌کنند موجب نارضایتی شدید آنها می‌شود. به همین دلیل برژینسکی پیامدهای سیاست بوش پسر را در سطح جهانی سیاست منفی می‌داند. در کتابی که برژینسکی با عنوان «شانس دوم» نوشته، ریاست‌جمهوری بوش پدر، کلینتون و بوش پسر را ارزیابی کرده است. چون این سه دولت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد روی کار آمده‌اند. در این کتاب، تأثیرات بسیار منفی دوره ریاست جمهوری بوش پسر را بر منزلت و موقعیت آمریکا در میان همپیمانانش نشان می‌دهد. اما این کاهش منزلت آمریکا فقط در میان کشورهای غربی یا همپیمانان خود آمریکا نیست. دولت آمریکا در این دو دوره هشت سال گذشته، در افکار عمومی مردم جهان هم اعتبار خود را به شدت از دست داده یا دست‌کم کاهش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است. دولت آمریکا و نیز دولت انگلیس، نتوانستند حتی پس از سقوط صدام شاهد، مدرک یا سندی که نشان از وجود سلاح‌های کشتار جمعی یا اتمی در اختیار دولت سابق عراق است ارائه دهند، به خصوص که «هانس بلیک» نماینده سازمان ملل متحد مأمور بررسی وجود سلاح‌های کشتار جمعی عراق، به کرات گفته بود که عراق اسلحه هسته‌ای در اختیار ندارد.

علاوه بر مسئله اسلحه کشتار جمعی عراق که هیچ نوع دلیل و بینه‌ای برای آن ارائه نشد، رفتار ارتش آمریکا در افغانستان و عراق، رفتاری نبود که حتی خود آمریکایی‌ها بتوانند از آن دفاع کنند، به‌ویژه هنگامی که اسناد زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو در دنیا منتشر شد که بسیار بد بود، همه اینها به اعتبار آمریکا لطمه وارد ساخت. در افغانستان هم کم‌وبیش وضعیت همین‌گونه است. بنابراین سیاست دولت آمریکا در دو دوره ریاست‌جمهوری دولت بوش پسر موجب شده است که به اعتبار جهانی آمریکا به شدت لطمه وارد آید. هم از نظر اقتصادی افت پیدا کرده، هم از نظر اعتبار سیاسی در سطح جهانی لطمه دیده است.

سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه که فرمودید در دولت بوش اعمال می‌شود، آیا ناشی از تفکر نومحافظه‌کاری او و تفکر ایدئولوژیک نومحافظه‌کاران نیست؟

بخشی از سیاست خارجی بوش متأثر از باورهای افراطی متحجرانه مسیحیان محافظه‌کار جدید در آمریکا است. کلیسای مسیحی و محافظه‌کاران جدید در آمریکا بسیار قدرتمند هستند. عوامل مختلفی موجب شده که در آمریکا تمایلات یا نگرش‌های مذهبی تقویت شود. گرایش‌های مذهبی در حال توسعه یافتن است و این موجب شده که مسیحیان محافظه‌کار جدید قدرت فراوانی پیدا کنند و کلیسا نقش بسیار مهمی پیدا کرده است. به‌طوری که محافظه‌کاران جدید در دولت بوش نقش بسیار اثرگذاری دارند. یکی از باورهای باطلی که محافظه‌کاران جدید مسیحی آمریکا دارند این است که اسرائیل پس از درگیری با کشورهای عربی همسایه خود، آنها را شکست خواهد داد و شش ماه پس از آن عیسی مسیح (ع) ظهور خواهد کرد، وظیفه مذهبی دولت آمریکا این است که به اسرائیل کمک کند تا اسرائیل در یک نبرد سرنوشت‌ساز با اعراب آنها را شکست دهد تا راه برای ظهور عیسی (ع) مسیح هموار شود. خب ما می‌دانیم که این یک باور باطلی است. بیشتر صهیونیست‌ها و یهودیان مسیحی آمریکا این تأثیرات را بر محافظه‌کاران جدید گذاشته‌اند، آن جریان قدرتمندی که در آمریکا به نام «یهودیان هوادار مسیح» شهرت دارد.

ایران- آمریکا

اکنون پس از ۸ سال از ریاست جمهوری جورج بوش پسر، رابطه ایران و آمریکا در چه وضعیتی است و دو کشور در چه فاصله‌ای از یکدیگر قرار دارند؟ با توجه به اینکه در دولت کلینتون آمریکا بسیار سعی کرد به ایران نزدیک شود.

دولت آمریکا در دوره ریاست جمهوری کلینتون، مصمم بود که روابط خود را با ایران بهبود بخشد. این تصمیم هم یک انگیزه سیاسی تاریخی دارد؛ در دولت دموکرات کارتر بود که آمریکا روابط خود را با ایران قطع کرد. قطع روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا، به عقیده بسیاری از تحلیلگران اشتباه بود. دولت دموکرات کلینتون می‌خواست این اشتباه تاریخی را جبران کند. انصافاً باید بگوییم که کلینتون و خانم آلبرایت برای هموار کردن راه، گام‌های بسیار خوبی برداشتند. آنها کودتای ۲۸ مرداد را تقبیح کردند، آنها اعلام کردند که از آن کودتا متأسف هستند. این اقدام‌ها فضا را برای بهبود روابط، مساعد و مناسب کرده بود. متأسفانه دولت ایران به خصوص آقای خاتمی، نتوانست از آن شرایط بهره‌برداری کند. به نظر من در سازمان ملل وقتی کلینتون با این برنامه و با این قصد و نیت آمده بود که وقتی آقای خاتمی از پشت تریبون سخنرانی پایین می‌آید با او دست بدهد تا یخ‌های روابط دو کشور ذوب شود اما آقای خاتمی امتناع کرد. آقای خاتمی اشتباه فاحشی مرتکب شد. غرض کلینتون در نشستن در آن مجلس این نبود که پای منبر آقای خاتمی بنشیند تا صحبت‌های او را گوش دهد، چون از طریق سیستم مداربسته نیز

می‌توانست به صحبت‌ها گوش دهد. او رفته بود در آنجا نشسته بود تا با این بهانه وقتی رئیس‌جمهور ایران از تریبون پایین می‌آید با او دست دهد. به نظر من آقای خاتمی می‌توانست در حضور صدها خبرنگار با وی دست بدهد اما در عین حال بگوید آقای رئیس‌جمهور آمریکا من به خاطر باورهای دینی خود دستی را که به سوی من دراز شده است رد نمی‌کنم اما شما به ملت ما ظلم و ستم کردید. اینها را آقای خاتمی می‌توانست بگوید اما متأسفانه این فرصت طلایی و تاریخی را از دست داد. الان روابط ایران و آمریکا به خصوص در دو دوره حکومت بوش پسر به هیچ وجه مساعد نیست. البته بخشی از این متأثر از جریان‌ات افراطی یهودی- مسیحی آمریکا است. چون دولت اسرائیل مایل نیست روابط ایران و آمریکا بهبود پیدا کند. بهبود روابط ایران و آمریکا به نفع اسرائیل نیست. اسرائیلی‌ها تا کنون به صور مختلف گفته‌اند که با بهبود روابط ایران و آمریکا مخالف هستند و حتی اعمالی انجام می‌دهند که موجب جلوگیری از بهبود روابط می‌شود. در دو دوره ریاست جمهوری بوش نه تنها گام‌های مثبت عملی برای بهبود روابط ایران و آمریکا برداشته نشد، بلکه این روابط به سمت وسوی قفل شدن هرچه بیشتر رفته است. اینکه در دولت آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، بحث دیگری است، اما روابط ایران و آمریکا در دوره آقای بوش پسر بحرانی‌تر شد. بهرغم اینکه در مسائل افغانستان، ایران با آمریکایی‌ها همکاری بسیار نزدیکی کرد. در زمان دولت بوش پسر، ایران برای سقوط دولت طالبان در افغانستان همکاری کرد و در آلمان هم در ایجاد اتفاق نظر میان گروه‌های افغانی برای روی کار آمدن آقای «کرزای» ایران نقش بسیار سازنده‌ای ایفا کرد. متأسفانه دولت آمریکا به این عمل ایران پاسخ مثبت نداد. آقای بوش به جای اینکه از این فرصت استفاده کند و این همکاری‌ها را خمیرمایه بهبود روابط قرار دهد، ایران را در ردیف کره شمالی و صدام حسین جزء محور شرارت محسوب کرد. این کار خوبی نبود. در حادثه ۱۱ سپتامبر که ایرانی‌ها در تمام سطوح و در تمام طبقات با قربانیان فاجعه ابراز همدردی و با عملیات تروریستی اعلام مخالفت کردند، رئیس‌جمهور پیام فرستاد، شهردار تهران به شهردار نیویورک پیام فرستاد، جوانان ما به طور خودجوش در میدان محسنی شبزنده‌داری و شمع روشن کردند، تیم فوتبال ایران در استادیوم آزادی هنگام مسابقه يك دقیقه اعلام سکوت کرد و دفتر یادبودی را که در سفارت سوئیس گذاشته شده بود بسیاری از ایرانی‌ها و نمایندگان مجلس رفتند و امضا کردند، همه اینها نشان می‌دهد که يك فضای مناسب از جانب ایرانیان به وجود آمده بود اما متأسفانه دولت بوش به این حرکت‌ها توجه و اعتنایی نکرد و از آن بهره‌برداری نکرد. به نظر من در دولت بوش پسر روابط ایران و آمریکا نه تنها بهبودی پیدا نکرد بلکه مقداری هم بدتر شد.

آمریکا- روسیه

با توجه به بحران قفقاز می‌توانیم بگوئیم در آستانه جنگی سرد جدیدی هستیم؟

خیر، ما به جنگ سرد نزدیک نشده‌ایم، جنگ سرد تمام شده است. اما معنای آن این نیست که آمریکا با روسیه یا حتی با چین، ژاپن، اروپا و کشورهای بزرگ، در عین حالی که همکاری می‌کند، اختلاف ندارد. در مورد روابط روسیه با غرب به‌ویژه آمریکا، باید بدانیم که پایان عصر شوروی با فروپاشی امپراتوری شوروی همزمان شد. يك امپراتوری بزرگی در دوران تزارها شکل گرفته بود که بعد از سقوط شوروی متلاشی شد. اما مسائل و مشکلاتی در این منطقه باقی مانده است. به عنوان مثال در دوران حکومت بلشویک‌ها، سیاست دولت مسکو این بود که در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، جمهوری‌های خودمختار کوچک ایجاد کند و از آن به عنوان ابزاری برای اختلافات محلی استفاده کند. مثلاً قره‌باغ يك منطقه مسیحی‌نشین در وسط آذربایجان است. بخشی است از ارمنستان. تا وقتی که اتحاد

جماهیر شوروی برپا بود، ارتباط میان قره‌باغ و ارمنستان به راحتی برقرار بود و جاده‌ها باز بود. اما وقتی که شوروی فروپاشید و ارمنستان و آذربایجان استقلال پیدا کردند، اختلافات عمیق چند صد ساله بارز شد و جنگ‌هایی بر سر قره‌باغ بین دو کشور رخ داد. یا مثلاً جمهوری نخجوان يك منطقه بسیار کوچکی است که اصل، فرع و تاریخ آن تماماً ایرانی است وقتی شوروی متلاشی شد مجلس ایالت خودمختار نخجوال، قرارداد ترکمانچای را، که به موجب آن این منطقه از ایران جدا و به روسیه واگذار شده بود تقبیح کرد یعنی ابراز تمایل به پیوستن به ایران. نخجوان اکنون جزء آذربایجان است در حالی که در داخل خاک ارمنستان قرار دارد و هیچ راه ارتباطی با آذربایجان ندارد و در گرجستان هم همین وضعیت با اوستیای جنوبی و آبخازیا وجود دارد. بنابراین درست است که شوروی فروپاشیده اما مسائل و مشکلات هنوز وجود دارند. غرب می‌خواهد دامنه سیطره خود را در مرزهای شرقی اروپا توسعه دهد. روسیه با این سیاست مخالف است. از طرف دیگر حوادثی که در زمان گورباچف اتفاق افتاد، به ناسیونالیسم افراطی روسیه به شدت آسیب رساند. ناسیونالیست‌های روسی از حوادثی که در دوران گورباچف اتفاق افتاد به شدت، ناراضی هستند. پوتین سعی می‌کند غرور ملی روس‌ها رو دوباره زنده سازد. بنابراین در جاهایی در مقابل آمریکا می‌ایستد تا آن غرور را حفظ کند. ضمن اینکه دولت روسیه نمی‌تواند نسبت به تحکیم نفوذ غرب در کشورهای همجوار خود، مانند ارمنستان، گرجستان و اوکراین، بی‌تفاوت باشد. بنابراین وقتی صحبت از توسعه ناتو شد و اینکه اوکراین و گرجستان هم به ناتو بپیوندند، روس‌ها واکنش نشان دادند. اما این به معنای آغاز جنگ سرد جدید نیست. مناسبات جهانی با پنجاه سال پیش به کلی فرق کرده است. ما امروز در يك دهکده جهانی زندگی می‌کنیم. انقلاب الکترونیک یکی از عوامل بسیار موثر در فروپاشی شوروی بود. این انقلاب الکترونیک جهان را کوچک کرده و اقتصاد را جهانی کرده است. مناسبات و روابط اقتصادی یا همبستگی‌های متقابل اقتصادی میان روسیه و غرب آن‌چنان است که روس‌ها اصلاً نمی‌توانند به دوران جنگ سرد بازگردند. پس اینها علائم جنگ سرد نیست. بلکه پس‌لرزه‌های فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. در واقع درست است که شوروی متلاشی شده اما هنوز خود روسیه و کشورهای جدا شده از آن وضع ثابتی پیدا نکرده‌اند. شما ببینید در بسیاری از این کشورها مثل آذربایجان، گرجستان، اوکراین یا در آسیای مرکزی، همان کادرهای قدیمی کمونیست قدرت را کنترل می‌کنند که مورد حمایت روسیه هستند اگرچه سعی می‌کنند تظاهر کنند نظام‌هایشان دموکراتیک شده است در حالی که دموکراتیک نیست. بنابراین بخشی از این تشنج و درگیری که می‌گویید، محصول این مسائل است.

آیا اینکه آمریکا سعی می‌کند ناتو را گسترش دهد، با کشورهای همجوار روسیه پیمان ببندد و سپر دفاع موشکی ایجاد کند، برای مقابله با این احتمال نیست که روسیه باز يك قطب قدرتمند در جهان شود؟

نه، به نظر من روسیه تبدیل به يك قطب جهانی نخواهد شد، بلکه تمام شواهد می‌گوید روسیه نهایتاً به اتحادیه اروپا خواهد پیوست. سابقه فرهنگی و روابط جغرافیایی طوری است که روسیه هم مثل کشورهای اروپای شرقی نهایتاً به اتحادیه اروپا خواهد پیوست. منتها ممکن است به این زودی‌ها نباشد اما نهایتاً به آنجا خواهد رسید. آمریکایی‌ها از چنین اتفاقی خوششان نمی‌آید. ایجاد چنین قطب بزرگی در اروپا از نظر اقتصادی و نظامی فوق‌العاده در دنیا موثر خواهد بود. یعنی در واقع دنیای بیست سال آینده، دنیای چندقطبی خواهد بود. در اروپا يك قطب بزرگ اقتصادی سیاسی در حال شکل گرفتن است. ایالات متحده اروپا در حال تبدیل شدن به يك واقعیت است. در آسیای دور کشورهای چین، ژاپن، کره و تمام این کشورها الان از نظر اقتصادی در حال تبدیل به يك مرکز و يك قطب بزرگ اقتصادی هستند.

این برای آینده آمریکا در بیست تا سی سال آینده، بسیار می‌تواند خطرناک باشد. بخشی از تقابل‌ها در واقع جلوگیری از برخی از فعل و انفعالات بیست سال آینده است. توسعه ناتو یکی از ابزارها است.

آمریکا و خاورمیانه بزرگ

به نظر من بزرگ‌ترین پروژه آمریکا در دوره هشت ساله ریاست جمهوری بوش، عراق بود. آمریکا به عراق حمله کرد، رژیم حاکم بر آن را سرنگون کرد، رهبر آن رژیم اعدام شد، اپوزیسیون آن رژیم اکنون در عراق قدرت گرفته است.

اما اکنون اکثر اعتقادات بر این است که آمریکا در این پروژه شکست خورده و نتوانسته به اهداف خود برسد. نظر شما چیست؟

نه، آمریکا در کوتاه‌مدت شکست خورده اما در درازمدت به هدف خود رسیده است. آمریکا در خاورمیانه چه می‌خواهد؟ حتماً با اصطلاح «خاورمیانه بزرگ» آشنا هستید. خاورمیانه بزرگ همان خاورمیانه سنتی است به اضافه ایران، ترکیه، مصر، افغانستان، قفقاز و آسیای مرکزی. توضیح دادم که یک قطب‌های بزرگی در اروپا و آسیای دور در حال شکل گرفتن است. در ۳۰ سال آینده آمریکا کجاست؟ بنابراین همانطور که بوش پدر در جنگ دوم خلیج فارس به صراحت گفت که این جنگ می‌خواهد مناسبات جهانی را برای صد سال آینده رقم بزند، در واقع آمریکایی‌ها در خاورمیانه بزرگ به دنبال ایجاد یک قطب بزرگ اقتصادی، سیاسی و نظامی هستند. آمریکا خاورمیانه را حیاط‌خلوت خود می‌داند. بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز دنیا در این منطقه است. آمریکا با کنترل این مخازن می‌تواند دنیا را کنترل کند. اما خاورمیانه در حال تغییر و تحول است. در راستای برنامه خاورمیانه بزرگ آمریکا، سه مانع عمده وجود داشت. اگر به نقشه جغرافیایی نگاه کنید، همه کشورهای عربی با آمریکا همسو هستند. حتی ترکیه هم با آمریکا در سیاست‌های کلان همسو است. پاکستان هم همین‌طور است. کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، ارمنستان، گرجستان و حتی آذربایجان، همه کم‌وبیش با آمریکا همسو هستند. اما سه مانع اصلی برای پروژه خاورمیانه بزرگ وجود دارد. مانع اول، جنگ اعراب و اسرائیل است. تا زمانی که مشکل اعراب و فلسطینی‌ها با اسرائیل حل نشود، هیچ تغییری در خاورمیانه روی نخواهد داد. کارتر برای حل این مشکل تلاش کرد و بوش پدر هم ادامه داد. بوش پدر میلیاردها دلار اعتبارات اسرائیل را به دلیل اینکه اسرائیلی‌ها شهرک‌سازی را در مناطق اشغالی در غزه و کرانه غربی رود اردن آغاز کرده بودند، قطع کرد. مانع دوم صدام و عراق بود که ساز نامساعدی می‌زد. مانع سوم ایران است. هیچ سیاست‌کلانی در خاورمیانه قابل اجرا و پیگیری نیست، اگر ایران و عراق در آن سهیم نباشند و همراهی نکنند. پس اگر این را بپذیریم، می‌بینیم که صدام از سر راه برداشته شده است. دیر یا زود آمریکا چه به اجبار چه به مصلحت از عراق خارج خواهد شد. هر دولتی هم در عراق روی کار بیاید و بماند خواناخواه سیاست‌هایش با سیاست‌های کلان آمریکا همسو خواهد بود. تصور اینکه دولتی در عراق روی کار بیاید که موضعی خصمانه یا غیرموافق با سیاست‌های کلان آمریکا داشته باشد، بسیار بعید است. شما می‌بینید که کردها با صراحت هماهنگ با آمریکا عمل می‌کنند. آنها به تعبیری معتقدند که منافع ملی‌شان چنین ایجاب می‌کند. رهبران شیعه عراق هم همین حرف را می‌زنند که منافع درازمدت کلان‌شان در این است که با آمریکا همسویی کنند. پس آمریکا یک مانع در برابر آن برنامه کلان خاورمیانه بزرگ از سر راه برداشته است. بنابراین هر تحولی در عراق صورت بگیرد، عراق با آن برنامه خاورمیانه بزرگ همسو خواهد بود.

آیا صدام مانع بود؟

بله، صدام حاضر نبود همکاری کند. علاوه بر این صدام يك دولت بسیار خشن و توتالیتر بود. خاورمیانه بزرگ، امکان ندارد بدون «دموکراتیزه» شدن محقق شود. تحولات دموکراسی، برنامه آمریکا نیست. يك ضرورت اجتناب‌ناپذیر بعد از فروپاشی شوروی است. کتاب «موج سوم دموکراسی» نوشته «ساموئل هانتینگتون» را بخوانید، این آمریکا نیست که می‌خواهد کشورهای مختلف دموکراتیزه شوند، بلکه ضرورت‌های برخاسته از پایان جنگ سرد هستند که آن را ایجاب می‌کنند. این موج دموکراسی را در بسیاری از کشورها می‌بینید. کشورهای عربی هم در معرض این تغییرات دموکراتیزه قرار دارند اما کشورهای عربی يك احتجاجی با آمریکا دارند. آنها می‌گویند تا زمانی که تنش اعراب و اسرائیل را حل نکنید، هیچ تغییری امکان‌پذیر نیست. این تنش و این مشکل هم‌اکنون به نقطه پایانی خود نزدیک می‌شود. بالاخره اسرائیل در آستانه پذیرش قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد و پیشنهاد کشورهای عربی و ملک عبدالله پادشاه عربستان برای صلح است. اولمرت هم به صراحت می‌گوید که اسرائیل باید کرانه‌های باختری رود اردن را تخلیه کند. به‌نظر می‌رسد مشکل اسرائیل و اعراب به سوی حل شدن در حال پیشروی است. فرمول حل آن هم مورد قبول همه طرف‌های تنش است، که بر مبنای آن اسرائیل از سرزمین‌هایی که در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده خارج شود، دولت مستقل فلسطینی هم تشکیل شود و اعراب اسرائیل را به رسمیت بشناسند. بنابراین از سه مشکل یاد شده ایران هنوز به عنوان مانعی بر سر راه تحقق پروژه خاورمیانه بزرگ آمریکا باقی مانده است. دولت آمریکا می‌خواهد چه رفتاری با ایران داشته باشد و دولت ایران چگونه می‌خواهد خود را در چارچوب منافع ملی با شرایط جدید وفق دهد، بحث جدایی می‌طلبد.

اما دموکراتیزه کردن خاورمیانه مشکلاتی برای خود آمریکا به دنبال دارد. در فلسطین، آمریکا برای برگزاری انتخابات دموکراتیک اصرار کرد اما در نهایت حماس رای آورد، در لبنان هم حزب‌الله در يك روند دموکراتیک به قدرت رسید.

این روند فقط در این منطقه نیست. دموکراتیزه شدن سیستم‌های بسته استبدادی و نظامی همه جا پیامدهایی برای غرب دارد. مثلاً در آمریکای لاتین از درون روند دموکراتیزه شده، چاوز و دیگران به وجود آمدند. اما این فاز اول است که دولت‌های «پوپولیستی» سر کار می‌آیند. اما دولت‌های پوپولیستی عموماً و اکثراً نمی‌توانند نیازهای مردم عادی و عامی هوادار خود را برطرف کنند. چه چاوز باشد و چه دیگران. حتی خود حماس هم نتوانسته غزه را درست اداره کند. بنابراین میان پوپولیستی بودن یا دموکراتیک بودن دولت با اینکه موثر باشد و بتواند خدمات مورد نیاز را ارائه بدهد، تفاوت وجود دارد. در الجزایر دموکراتیزه شدن سبب شد جبهه نجات اسلامی سر کار بیاید. اما رهبران جبهه نجات اسلامی گاف دادند، حرف‌های بی‌ربط زدند و همه را ترساندند و نیروهای ارتجاعی و خشن واکنش نشان دادند و قدرت گرفتند. تجربه‌ای که الان ترکیه آن را تکرار نمی‌کند. ترکیه می‌خواهد به اتحادیه اروپا بپیوندد و شرط اتحادیه اروپا این است که ابتدا باید ترکیه از نظر اقتصادی به سوی اقتصاد بازار و از نظر سیاسی دموکراتیزه شود اما دموکراسی موجب می‌شود اسلامگرایان روی کار آیند. ابتدا يك گروه تندرو از اسلامگرایان آمدند که شرایط زمان را درک نمی‌کردند و همه چیز را يك جا و عجولانه می‌خواستند. اما حالا آقای رجب طیب اردوغان بر سر کار آمده است و عاقلانه عمل می‌کند. البته لائیک‌ها از دولت اردوغان هم راضی نیستند اما تاکنون نتوانستند در مقابل او کاری بکنند چون اردوغان به مردم خدمات می‌دهد. مطلبی که شما می‌گویید يك مشکل عام هست. در تمام کشورهای اسلامی، جنبش‌های اسلامی

عمومی به شدت سیاسی شده‌اند. سیاسی شدن در این مرحله به نفع سنت‌گرایان است. مردم به سراغ سنت‌گرایان می‌روند. اما سنت‌گرایان نمی‌توانند انتظارات مردم را برآورده کنند، نمی‌توانند به مردم خدمات بدهند، شرایط پیچیده اقتصاد زمان خود را و شرایط متحول جهان برون را هم درک نمی‌کنند. من مخصوصاً مثال الجزایر را بر ترکیه می‌زنم؛ حزب عدالت و توسعه ترکیه زمان را می‌فهمد. حتی وقتی لائیک‌ها راجع به حجاب در دانشگاه‌های فشار می‌آورند، عقب‌نشینی می‌کند و این خود در درازمدت به ضرر لائیک‌ها تمام می‌شود. اما در الجزایر این‌گونه نبود. وقتی که از آقای بلحاج پرسیدند که آیا شما می‌خواهید دولتی اسلامی تشکیل دهید با توجه به اینکه اکثریت را در انتخابات بردید؟ پاسخ داد بله. از او پرسیدند چه نوع حکومتی؟ چند مثال زد: عربستان سعودی، ایران، پاکستان، سودان و لیبی.

بنابراین در فاز اول دموکراتیزه شدن نظام‌های سیاسی اسلامی همه جا اسلام‌گرایان روی کار خواهند آمد. اگر دموکراسی در مصر پیروز شود، به‌طور حتم اخوان المسلمین سر کار خواهند آمد. **اخوان المسلمین** در معرض آزمایش قرار می‌گیرند. اگر این گروه بخواهد با دیدگاه‌های سنتی خود عمل کند، شکست می‌خورد و پایگاه خود را از دست می‌دهد. درست است که مردم عامی و عادی کوچه و خیابان با سنت‌گرایان رفیق‌تر هستند اما خدمات می‌خواهند و سنت‌گرایان قادر به آن نیستند.

فکر می‌کنم لبنان این‌گونه نباشد، شرایط متفاوت باشد یعنی حزب‌الله خوب عمل می‌کند؟

آن دلایل دیگری هم دارد. در لبنان مسلمانان اکثریت را دارند اما اکثریت قاطع نیستند. یا مثلاً در عراق ۶۰ درصد شیعه وجود دارد. درست است که کردها سنی هستند، عرب‌های سنی هم وجود دارند و اکثریت مسلمان هستند اما تفاوت‌های نژادی آنجا غلبه پیدا می‌کند. بنابراین شیعیان عراق نمی‌توانند آن چیزی را که مثلاً ایران می‌گوید عمل کنند. برای ادامه حیات مجبور هستند نظر سنی‌ها و کردها را هم جلب کنند. در لبنان هم از نظر ترکیب جمعیت اول شیعیان قرار دارند، دوم سنی‌ها و سوم مسیحیان. اما از نظر قدرت سیاسی و اقتصادی، اول مسیحیان هستند، دوم سنی‌ها و سوم شیعیان قرار دارند. چرا آقا موسی صدر می‌گفت ما در لبنان یک حکومت دموکراتیک می‌خواهیم؟ حکومت دموکراتیک در لبنان، در برابر حکومت طائفی است. خیلی از حزب‌اللهی‌های ایران به او ایراد گرفتند که چرا نمی‌گویی حکومت اسلامی؟ اصلاً گفتن این در آن فضا نامربوط است. حزب‌الله لبنان ارائه‌دهنده سیاست‌های آقا موسی صدر است و در همان راستا حرکت می‌کند. درست است آقا موسی الان نیست اما آن فرهنگ، آن گفت‌وگو و آن گفت‌وگو وجود دارد. الان هم حزب‌الله به دلیل آنکه صلح در خاورمیانه هنوز نهایی نشده و هنوز مزارع شبعاً در اختیار اسرائیل هست، توجیهی برای مسلح باقی ماندن دارد. اگر صلح برقرار شود، اسرائیل آن سرزمین‌ها را برگرداند و سپس بین لبنان و سوریه توافق شود که این مزارع به لبنان و به سوریه تعلق می‌گیرد، دیگر دلیلی برای مسلح ماندن حزب‌الله باقی نمی‌ماند. خود حزب‌الله می‌گوید ما سیاسی می‌شویم. در آن صورت ما نمونه‌ای از یک همکاری و همکاری سیاسی دموکراتیک را در لبنان خواهیم دید.

انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا

ارزیابی شما از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا چیست؟ چه پیش‌خواهد آمد و چه تحولی در وضعیت و سیاست‌های ایالات متحده به‌وجود خواهد آمد؟

تمام شواهد حاکی از این است که او‌باما برنده انتخابات است مگر اینکه حادثه فوق‌العاده‌ای اتفاق بیفتد. او‌باما در آرای عمومی ۱۰ درصد از مک‌کین پیش است. در آرای الکترونال کالج، ۲۷۰ رأی از ۵۳۸ رأی

را لازم دارد ولی الان ۲۸۰ رأی دارد، در حالی که مک‌کین تنها ۱۷۰ رأی دارد. این به این معنی است که مک‌کین به هیچ وجه نمی‌تواند در آرای الکترا کالج پیروز شود. بنابراین اوباما اکثریت را هم در آرای الکترا کالج دارد و هم در آرای عمومی و تقریباً انتخاب او کم‌وبیش قطعی است. اما انتخاب اوباما چه پیامدهایی دارد می‌توانیم آن را در چهار محور بررسی کنیم؛ اول در خود آمریکا، دوم در مناسبات جهانی، سوم در خاورمیانه و چهارم در روابط با ایران است.

به نظر من تاثیر انتخاب اوباما در خود آمریکا مثبت خواهد بود. من بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که اوباما خود محصول تغییر است نه اینکه آمده است تغییر ایجاد کند؛ تغییراتی که آرام آرام از ۱۹۶۰ شروع شده، در يك فراز و نشیبی جلو و عقب رفته، گروگانگیری در ایران به ضرر آن تمام شد و دست‌راستی‌ها و ریگان آمد، رویداد ۱۱ سپتامبر نیز به نفع دست‌راستی‌ها تمام شد. اما جهت تغییرات دارد برعکس می‌شود و به مسیر اصلی بر می‌گردد. اصلاً سابقه نداشته در آمریکا يك سیاه‌پوست بتواند نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری شود، یا يك زن مثل خانم کلینتون نامزد انتخابات شود. حالا این سیاه‌پوست نه تنها نامزد شده بلکه در آستانه انتخاب شدن قرار دارد. این خود یعنی تغییر در آمریکا. مک‌کین نماینده نیروهای میرا و در حال خروج از صحنه است. نسل جدید و جوان آمریکا این تغییرات را به‌وجود آورده است. بنابراین اثر انتخاب اوباما در خود آمریکا مثبت خواهد بود. آیا اوباما می‌تواند مشکل بزرگ اقتصاد آمریکا را حل کند؟ معلوم نیست. شما می‌دانید کلینتون در دوره ریاست‌جمهوری خود کار بسیار جالبی کرد. در دور اول تمام اقتصاددان‌های برجسته آمریکا را دعوت کرد از همه جناح‌ها و از آنها برای خروج از بحران اقتصادی کمک و برنامه خواست. دوره کلینتون یکی از دوره‌های شکوفایی اقتصادی در آمریکا محسوب می‌شود. سیاست‌های بوش آن شکوفایی را از بین برد. به احتمال زیاد اگر اوباما پیروز انتخابات شود، همان سیاست‌های کلینتون را پیگیری خواهد کرد و به احتمال زیاد بتواند آمریکا را نجات دهد چون مشکلات اقتصادی آمریکا چیزی نیست که فراتر از توانمندی انسان برای حل آن باشد. مشکلی است که خود انسان ایجاد کرده و خود او می‌تواند آن را حل کند. البته نمی‌توانم بگویم تا چه حد اوباما موفق خواهد شد اما همین‌که انتخاب می‌شود در خود بازار اثر مثبت بر جای خواهد گذاشت چون او معتقد است که ارتش آمریکا از عراق باید بیرون بیاید و همه اینها به بهبود وضع اقتصاد آمریکا می‌تواند کمک کند.

سیاست اوباما در سطح جهانی سیاست‌های «همکاری به جای سیطره» جهانی خواهد بود، همان‌ها که برژینسکی گفته و گزارشی که «جیمز بیکر» در آن گزارش ۷۰ صفحه‌ای درباره حل مسائل خاورمیانه گفته است. بنابراین انتخاب اوباما به نفع صلح جهانی خواهد بود. آمدن اوباما حل مسئله خاورمیانه را تسریع خواهد کرد، کما اینکه الان هم ما علائم آن را می‌بینیم.

درباره ایران، قطعاً سیاست‌های اوباما تفاوت خواهد داشت. او همان سیاست دموکرات‌ها را دنبال خواهد کرد که می‌خواهند از طریق دیپلماتیک مسائل خود را با ایران حل و فصل کنند. اما بهره‌مندی ایران از انتخاب اوباما بستگی به این دارد که تا چه اندازه تصمیم‌گیرندگان ایران شرایط جهانی را درک کنند. من در این باره تردید دارم. به نظر من مشکل سیاست خارجی ما بیرونی نیست، درونی است. سیاست خارجی در هر کشوری ادامه سیاست‌های کلان ملی است. دیپلماسی در خدمت تحقق برنامه‌های کلان ملی است. در واقع چیزی به نام دیپلماسی برای دیپلماسی وجود ندارد. رابطه دیپلماتیک با يك کشور برای داشتن رابطه معنی ندارد. هر کشوری برای خود يك سیاست کلان ملی دارد و در راستای آن سیاست است که نیاز به هم‌کنشی با سایر کشورها دارد. دیپلماسی باید در راستای تحقق آن هدف‌ها باشد. ما فاقد سیاست‌های کلان ملی هستیم. هنگامی که چشم‌انداز ۲۰ ساله تصویب شد به رغم اینکه ایراداتی به آن

داشتیم اما استقبال کردیم چون بالاخره معلوم شد در ذهن تصمیم‌گیرندگان قرار است ما به کجا برسیم. بعد هم چهار برنامه پنج ساله به تناسب آن تدوین و تصویب شد. حتی تغییراتی در اصل ۴۴ قانون اساسی انجام دادند و گفتند برای این است که راه باز شود. اما عملکرد آقای احمدی‌نژاد در سه سال گذشته، هیچ ارتباطی با این برنامه‌ها ندارد و درست در برابر آن بود. دیپلماسی ایران می‌خواهد چه کار کند و به دنبال چیست؟ وقتی می‌گویم دیپلماسی در خدمت تحقق اهداف ملی است یعنی اینکه مثلا اگر می‌خواهید در سال يك میلیون شغل ایجاد کنید، باید سرمایه جذب شود، باید امنیت اقتصادی و امنیت اجتماعی به‌وجود بیاید. اگر چنانچه يك ایرانی سرمایه‌داری از آمریکا یا اروپا برای سرمایه‌گذاری بیاید اما به بهانه‌های مختلف اذیت شود، سرمایه‌ها فرار می‌کنند. وقتی فشارهای سیاسی و اجتماعی، به هر بهانه‌ای تشدید می‌شود و نیروهای فعال سرکوب می‌شوند، امنیت و اعتماد به آینده از بین می‌رود. طی سه سال سرمایه‌های داخلی فرار کردند. دولت نه‌تنها نتوانست سرمایه‌های خارجی را جذب کند، بلکه بخش قابل توجهی از سرمایه‌ها فرار کردند و رفتند به امارات تا «رأس‌الخیمه» را آباد کنند. بنابراین اگر هم آقای اوباما بیاید، باید ببینیم مجموعه بازیگران و کنشگران در سطح بالای کشور ما می‌توانند از آن بهره‌برداری کنند یا نه؟ اگر نتوانند مهم نیست اوباما بیاید یا نیاید.

نامه به ماهنامه تاریخی - فرهنگی

۸۷/۷/۲

به نام خدا

جناب آقای محمد حسین طارمی

مدیر مسئول ماهنامه تاریخی- فرهنگی

با سلام و آرزوی قبولی طاعات

پاسخ جناب عالی به نامه مورخه ۱۷ مرداد ۸۷ خود را، که با پست الکترونیک

فرستاده شده بود دریافت و از ارسال آن تشکر می‌نمایم.

در مقاله یا مصاحبه آقایان محمد حسین رحیمیان، علی اکبر محتشمی و محمد رضا ناصری دو نکته وجود دارد. نکته اول شک و تردید هائی است که مصاحبه‌کنندگان در مورد میزان نقش موثر این جانب در برخی از رویداد های دوران انقلاب ابراز داشته اند. این یک واکنش عادی طبیعی است. قضاوت پیرامون وقایع تاریخی به عهده مورخین است که همه روایت ها را بررسی میکنند و سره از ناسره را نشان می دهند، نه کسانی که خود در رویداد ها، هر یک در ابعاد متفاوت نقش داشته اند. در مورد موضوعاتی که آنان مورد تردید داده اند توضیحاتی را نوشته ام که خواهم فرستاد. اما نکته دوم و مهمتر از نکته اول ادبیات بسیار سخیف مصاحبه‌کنندگان در آن مقاله است. همانطور که در نامه قبلی خور متذکر شده ام. آنان با بی تقوائی به دفعات انواع واقسام تهمت ها و افترا ها را با کلمات زشتی نظیر

دروغگو و شارلاتان، به این جانب نسبت داده اند. آنچه که از شما انتظار دارم اصلاح نکته دوم و ترمیم اسائه به ساحت قداست قلم است، که شما خود را به آن متعهد می دانید. اس از آن است که توضیحات خود را پیرامون نکته اول برای شما خواهم فرستاد. امید وارم در کار پژوهش های تاریخی صادقانه خود موفق باشید. یا حق. ابراهیم یزدی ۱۳۸۷/۷/۲

شرکت در انتخابات ریاست جمهوری

میزان نیوز ۲ مهر ماه ۸۷

با اعلام رسمی کاندیداتوری آقای کروی از سوی حزب اعتماد ملی عملا رقابت برای انتخابات ریاست جمهوری آغازی زود هنگام داشت و این در حالیست که بخش عمده ای از احزاب اصلاح طلب نیز در پی ترغیب آقای خاتمی به حضور در این عرصه هستند، این مساله به اضافه پرسشهایی کوتاه در مورد دیگر مسائل داخلی و منطقه ای موضوع گفتگویی کوتاه میزان نیوز با دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران شده است که در ادامه می خوانید

میزان نیوز: آقای دکتر نهضت آزادی در نظر دارد از کدامیک از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری حمایت کند؟

نهضت در حال حاضر مشغول بررسی وضعیت سیاسی روابط و مناسبات گروه های سیاسی بخصوص احزاب اصلاح طلب و امکان ایجاد ائتلاف نه بر روی یک فرد خاص بلکه بر روی یک برنامه حداقلی است. ما هنوز در مورد اینکه در انتخابات شرکت کنیم یا خیر و یا از کدام نامزد حمایت کنیم تصمیمی نگرفته ایم. به نظر ما ائتلاف اصلاح طلبان باید بر روی معیارها و برنامه های حداقلی باشد، به عنوان مثال نامزدی که می خواهد به عنوان نامزد ائتلاف اصلاح طلبان معرفی شود باید اعلام نماید که در برنامه سیاسی خود آیا حکم حکومتی را می پذیرد یا خیر؟

اگر کاندیدایی ولو مورد اجماع اصلاح طلبان به قانون الزام نداشته باشد و به احکام رهبری به عنوان اختیارات فراقانونی رهبری اعتقاد داشته باشد و یا در مورد حضور و عدم حضور خود در عرصه انتخابات منتظر تکلیف و توصیه رهبری باشد به نظر ما ایجاد جبهه واحد برای حمایت از این فرد هیچ سودی برای اصلاحات نخواهد داشت.

آیا گمان می کنید درخواست های اصلاح طلبان موجب ترغیب آقای خاتمی به حضور در این عرصه شود؟

دلایلی که باعث شد آقای خاتمی در سالهای ۷۶ و ۸۰ حضور در عرصه انتخابات ریاست جمهوری را بپذیرند امروز بسیار پر رنگ تر و جدی تر وجود دارد و در شرایط فعلی پذیرش کاندیداتوری برای ایشان وظیفه ای ملی است و در صورت استتکاف از پذیرش این امر در پیشگاه ملت مسئولند.

اما آقای خاتمی برای حضور باید با اعلام چند برنامه اصلی برای اجرای خواسته های سیاسی اصلاح طلبانه وارد میدان شوند که از نظر ما یکی از مهمترین آنها اعلام موضع در قبال "حکم حکومتی" است، در چنین شرایطی با اجماع نیروهای اصلاح طلب و دموکراسی خواه در حمایت از ایشان پیروزی در انتخابات کاملاً محتمل است و حتی در صورت عدم پیروزی در انتخابات به دلیل مدیریت انتخابات توسط نیروهای پادگانی و اقتدارگرایان نفس ایجاد چنین ائتلافی می تواند در مناسبات سیاسی آینده نقش انکارناپذیری داشته باشد.

در مورد سایر نامزدهایی که اصلاح طلبان معرفی نموده اند چطور؟ آقایان عبدالله نوری و کروبی؟

آقای نوری اگرچه سوابق کاملاً مناسبی در ایستادگی بر اصول اصلاح طلبی دارند و بخشی از دغدغه هایی که در مورد نحوه مواجهه با اقدامات فراقانونی در مورد سایر نامزدها وجود دارد در مورد ایشان منتفی است اما اولین شرط برای ورود ایشان پایان دادن به سکوت و اعلام صریح و شفاف نظراتشان در مورد مسائل روز است.

در مورد آقای کروبی هم در دورانی که دولت نهم پرچم حزب ستیزی را برافراشته رویکرد ایشان به فعالیت حزبی و تشکیلاتی قابل تقدیر است اما یکپارچه مسوولان حزب اعتماد ملی بهای بیشتری به تعامل با سایر احزاب و گروههای اصلاح طلب از خود نشان میدادند.

به نظر شما آیا مکان برگزاری يك انتخابات آزاد در شرایط فعلی وجود دارد؟

با توجه به آنچه که در مورد مدیریت انتخابات توسط نیروهای ویژه تاکنون رخ داده است عملاً امکان برگزاری يك انتخابات سالم توسط مسوولان فعلی با تردیهای جدی روبروست، در چنین شرایطی اطمینان از سلامت انتخابات هنگامی میسر است که نهادی و یا گروهی از مستقل از حاکمان بر فرآیند انتخابات در تمام مراحل نظارت نمایند و در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم با توجه به تجارب تلخ دوره پهلوی اول و دوم و سابقه اشتیاق دولتها برای دخالت در انتخابات مقرر شد که شورای نگهبان به عنوان نهادی بیرون از دولت بر سلامت اجرای انتخابات توسط دولت نظارت نماید.

اما متأسفانه سرکنگبین صفرا فزوده و آنچه برای پیش گیری از عدم سلامت انتخابات پیش بینی شده خود تبدیل به یکی از عوامل اصلی غیر منصفانه نمودن انتخابات بدل شده است.

در چنین شرایطی و در حالیکه امکان نظارت گسترده مردمی بر انتخابات از مجرای احزاب هم وجود ندارد نظارت بین المللی تقریباً تنها راهکار باقیمانده است.

به موجب ماده ۹ قانون مدنی ایران کلیه معاهدات و قراردادهای بین المللی که به تأیید مجلس و امضای دولت رسیده باشد حکم قوانین داخلی ایران را دارند و به موجب همین اصل دولت ایران به عنوان عضوی از اتحادیه بین المجالس موظف به پذیرش و اجرای میثاقهای این اتحادیه منجمله شرایط آزاد و منصفانه بودن انتخابات است.

شما میزان موفقیت دولتی را که بخواد به جای تیم آقای احمدی نژاد زمام امور اجرایی کشور را در دست بگیرد چه میزان ارزیابی می نمایید؟

بي تردید عملکرد احمدي نژاد به گونه اي است که هر رئیس جمهوري که بعد از وي بر سر کار بيايد با مشکلات عمده و متعددي روبرو خواهد شد.

اقدامات غير کارشناسانه و غير قانوني دولت کنوني عملاً زمينه را براي فروپاشي اقتصادي و اجتماعي ايران فراهم مي کند و به همين دليل هم نهضت آزادي ايران اخيراً در نامه اي از نمايندگان مجلس خواست تا به وظائف خود در زمينه پرسشگري از اين اقدامات فراقانوني و بررسي عدم کفايت رئيس دولت اقدام نمايند.

به عنوان نمونه حکومت فعلي ايران حقوق يك سال ۲۰۰ هزار نفر از معلمان را يك شبه به رئيس جمهوري يك کشور امريكاي جنوبي هديه مي کند اما درخواستهاي به حق معلمان براي افزايش سطح معيشتشان را با زندان پاسخ مي دهد

اما نمي توان به اين دلایل از تلاش براي تغيير دولت فعلي دست کشيد، به قول قدما از هر کجا جلوي ضرر را بگيريم منفعت است

تأثير تغييرات رخ داده در کشوراهي همسايه منجمله تغيير داوطلبانه رئيس دولت پاکستان را چگونه ارزيابي مي کنيد؟

آنچه در پاکستان رخ داده كاملاً براي ديگر کشورهای منطقه که هنوز به صورت غير دموکراتيك اداره مي شوند قابل توجه است.

جمهوري اسلامي پاکستان در ۶۰ سال گذشته بارها شاهد کودتاي نظاميان بوده اما آخرين تجربه حکومت نظاميان در دوران مشرف نشان داد که حکومت نظاميان علاوه بر فقدان مشروعيت دچار مشکلي به نام فقدان کارآمدی هم هست. اين جربه بايد براي کسانی که اصرار به حضور نظاميان در حاکميت دارند درس آموز باشد.

اما مساله ديگري که از رویدادهاي اخير پاکستان قابل فهم است اين است که بخلاف نظاميان قبلي که با کشته شدن و يا شکست در يك کودتاي ديگر از حکومت کنار مي رفتند اينبار مشرف به صورت مسالمت آميز عرصه سياست را به رقبا واگذار نمود.

اين پديده ايست که در دوران پس از فروپاشي شوروي در جهان رخ داده است: پادشاه نپال هم به صورت مسالمت آميز قدرت را واگذار مي کند، نظاميان ترکیه هم ناچار به تسليم در برابر خواسته هاي مردم مي شوند و اين رویدادها نشان مي دهد که در مناسبات جهاني عصر دولتهاي استبدادي و فردي به پايان رسيده است و شرايط بين المللي هر روز بيش از روز پيش چنين حکومتهايي را محدود و تضعيف مي کند.

اما متأسفانه در شرايطي که دنيا به اين سمت به پيش مي رود بحث تقسيم سپاه به ده واحد مستقل و اعلام اين موضوع که ماموريت اصلي سپاه در شرايط فعلي داخلي است همزمان با برخي شنیده ها تداعي گر ايجاد خلافت و واليگري اسلامي است که در اين تقسيم بندي هر چند استان زير نظر يك فرمانده يا والي قرار مي گيرند و اين واليان نيز همگي تحت فرمان خليفه و وزير وي انجام وظيفه مي نمايند،

یکی از مسائلی که در روزهای اخیر در فضای رسانه‌ای کشور مطرح بود موضع‌گیری‌های متفاوت نسبت اظهارات اخیر آقای مشایبی است، ایشان پس از اعلام دوستی با ملت اسرائیل در اظهارات اخیر خورد دامنه کردستان را از ایلام تا آذربایجان غربی اعلام نموده بودند، شما در این مورد چه نظری دارید؟

بحثهایی که آقای مشایبی در روزهای اخیر در مورد کردستان بیان نموده اند بیش از آنکه شباهت به نظریات کردهای ایران داشته باشد با طرح‌های مشاورین جرج بوش منجمله برنارد لوئیز همخوانی دارد. به موجب طرح برنارد لوئیز که یکی از استراتژیستهای بزرگ نومحافظه‌کاران است، کمک به ایجاد حکومت‌های قومیتی در منطقه موجب تضعیف دولتهای مسلمان می‌شود و این امر در راستای منافع ملی اسرائیل است.

روز قدس

مساله فلسطین از طریق بسیج نیروهای مردمی قابل حل است

ایلنا ۸۷/۷/۲

یک فعال سیاسی گفت: حل مساله فلسطین از طریق بسیج نیروهای مردمی و در یک سلسله عملیات سیاسی مسالمت‌آمیز جمعی امکان‌پذیر است.

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا" با اشاره به نامگذاری جمعه آخر ماه رمضان به نام روز قدس از سوی امام(ره) گفت: سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب کشورهای عربی و در راس آن سازمان آزادیبخش فلسطین روزی را در ماه اکتبر که یادآور پیروزی فلسطینیان در دره کرامه بود را روز فلسطین عنوان کردند.

وی در توضیح چگونگی نامگذاری روز فلسطین نزد فلسطینیان گفت: بعد از جنگ چند روز سال ۱۹۶۷ و شکست مصر و روسیه برای اولین بار فلسطینی‌ها توانستند با یک سلسله عملیات نظامی در دره کرامه که مرز اردن و سوریه بود ارتش اسرائیل را به داخل آن منطقه بکشانند و با عملیات چریکی لطامات بسیاری شدیدی علیه اسرائیل وارد کردند.

وزیر خارجه دولت مهدی بازرگان افزود: به دنبال این پیروزی آن روز تاریخی به «معرکه کرامه» و روز جهانی فلسطین عنوان گردید که در ماه اکتبر مراسمی در این روز در همه جا برگزار می‌شد.

وی با بیان اینکه نامگذاری روز فلسطین هویت عربی داشت و مورد استقبال مسلمانان و کشورهای اسلامی قرار نگرفت، اظهارداشت: پس از پیروزی انقلاب در وزارت امور خارجه با دوستانی از جمله

آقایان کمال خرازی و علی صادقی تهرانی معاونان سیاسی و بین الملل اینجانب، بحث و تبادل نظر کردیم و در نتیجه پیشنهادی به بنیانگذار انقلاب ارائه کردیم که روز قدس به جای روز فلسطین در آخرین روز جمعه ماه مبارک رمضان قرار گیرد.

وی تصریح کرد: علت این که جمعه آخر ماه رمضان را مطرح کردیم به این دلیل بود که دهه آخر ماه رمضان یعنی از ۱۹ تا ۲۷ این ماه در خصوص شب قدر اختلاف‌هایی وجود دارد به همین دلیل جمعه آخر ماه رمضان پیشنهاد شد.

یزدی با بیان اینکه رهبر فقید انقلاب از پیشنهادمان استقبال کردند، اظهار داشت: ایشان از ما خواستند که مطلبی در خصوص نامگذاری روز جهانی قدس آماده کنیم و آقای خرازی هم ماموریت تهیه این مطلب را تقبل کردند و بیانیهای از جانب امام مطرح گردید که بعدها به بیانیه روز قدس معروف شد.

وزیر امور خارجه دولت بازرگان تاکید کرد: به دنبال نامگذاری جمعه آخر ماه رمضان به نام روز قدس، استقبال گسترده‌ای از جانب کشورهای اسلامی و هم نیروهای فلسطینی صورت گرفت به گونه‌ای که از آن سال به بعد در جمعه آخر ماه رمضان نماز جمعه‌ای در بیت المقدس خوانده می‌شود که ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است.

وی با بیان اینکه حضور مردم فلسطین در بیت المقدس برای برگزاری نماز جمعه در جمعه آخر ماه مبارک رمضان به یک نمایش بزرگ ملی و اسلامی تبدیل شده است، گفت: هدف نامگذاری جمعه آخر ماه مبارک رمضان به نام روز قدس تبدیل فلسطین به یک امر اسلامی است و ارتباط دادن به مساله قدس نیز این هدف را محقق کرد.

یزدی با اشاره به برخورد رژیم صهیونیستی با نامگذاری جمعه آخر ماه مبارک رمضان از سوی جمهوری اسلامی ایران به نام روز قدس نیز گفت: اسرائیلی‌ها اصولاً با هر نوع حرکتی جمعی چه از جانب فلسطینی‌ها باشد چه از جانب اعراب و مسلمانان مخالفند و با آن برخورد می‌کنند.

وی تاکید کرد: نامگذاری روز قدس از سوی جمهوری اسلامی ایران جاذبه‌ای خاصی برای کشورهای اسلامی ایجاد کرده است.

یزدی در بخش دیگری از این گفت‌وگو با اشاره به نقش انقلاب اسلامی ایران در همگرایی مسلمانان در منطقه گفت: انقلاب اسلامی ایران هیچ وقت وارد فاز نظامی نشد زیرا حضرت امام با نبرد مسلحانه موافق نبوده‌اند بلکه اعتقاد داشتند با بسیج نیروهای مردمی می‌شود بر مشکلات فائق آمد و همین نگاه استراتژیک نیز در روز قدس مورد نظر حضرت امام (ره) بود.

وی در خصوص راه حل مساله فلسطین نیز گفت: امروز بیش از هر زمان دیگر مساله فلسطین از طریق بسیج نیروهای مردمی و در یک سلسله عملیات مسالمت آمیز جمعی قابل حل است.

یزدی تاکید کرد: در شرایطی که دنیا به اتفاق به این جمع بندی رسیدند که سرزمین اشغال شده توسط اسرائیل باید تخلیه شود و یک کشور مستقل فلسطینی تشکیل شود. بنابراین اتخاذ استراتژی مبارزات سیاسی و دیپلماتیک بیش از هر زمان اهمیت پیدا کرده است.

-

بی باکی در دروغ‌گویی و تهمت و توهین سردبیر روزنامه کیهان منصوب مقام رهبری

ادعای زیادی گروهک غایب از راهپیمایی روز قدس (خبر ویژه)

روزنامه کیهان پنجشنبه ۴ مهر ۱۳۸۷

با اوج گیری عواطف ملت های مسلمان نسبت به قدس شریف، رئیس گروهک نهضت آزادی ادعا کرد: ایده نامگذاری روز قدس از من بود!

ابراهیم یزدی در گفت و گو با ایلنا گفت: سال ها قبل از پیروزی انقلاب و نامگذاری روز قدس از سوی امام خمینی، کشورهای عربی و ساف روزی را در ماه اکتبر که یادآوری پیروزی فلسطینیان در دره کرامه در سال ۱۹۶۷ بود روز فلسطین عنوان کردند. این نامگذاری هویتی عربی داشت و مورد استقبال مسلمانان قرار نگرفت. پس از پیروزی انقلاب با دوستان در وزارت خارجه تبادل نظر کردیم و در نتیجه پیشنهادی به بنیانگذار انقلاب ارائه کردیم که روز قدس به جای روز فلسطین قرار بگیرد.

یزدی البته پاسخی به این پرسش نداد که اگر راست می گوید چرا اعضای گروهک مذکور و از جمله شخص وی نه تنها در تظاهرات روز قدس حاضر نمی شوند که بلکه در مواضع گاه و بیگاه نهضت آزادی (و اغلب عناصر تجدید نظر طلب) ادعا می شود فلسطین مسئله ای مربوط به فلسطینیان است و ما نباید دخالت کنیم و هزینه بدهیم. البته هنوز هم دیر نشده و می توان فردا در روز قدس منتظر اعضای نهضت آزادی و رئیس آن بود که برای ثابت کردن ادعای برادری خود، به سیل خروشان ملت در راهپیمایی روز قدس پیوندند. از سوی دیگر به گزارش میزان نیوز، محمد توسلی رئیس دفتر گروهک نهضت آزادی ادعا کرد اعضای این گروهک در انتخابات ریاست جمهوری نهم به آقای هاشمی رفسنجانی رأی داده اند. وی گفته است: در انتخابات دوره نهم رأی ما به آقای هاشمی رفسنجانی رأی اعتراض به احمدی نژاد بود.

رئیس گروهک به جاهلیت خود بازگشت! (خبر ویژه)

شنبه ۶ مهر ۱۳۸۷ - ۲۷ رمضان ۱۴۲۹

رئیس گروهک نهضت آزادی به فاصله چند روز از ادعای قبلی مبنی بر اینکه او بانی معرفی روزی به نام روز قدس بوده، خواستار تغییر رویه ایران نسبت به رژیم صهیونیستی شد!

ابراهیم یزدی در گفت و گو با دویچه وله گفت: اگر ایران بخواهد روابط خودش را با آمریکا بهبود ببخشد لاجرم باید در وضعیت فعلی، رابطه یا دیدگاه و موضع خود را نسبت به اسرائیل بر مبنای یک رابطه منطقی قابل قبول [!؟] قرار دهد. وی همچنین مدعی شد بدنه جمهوری اسلامی مخالفتی با تنش زدایی با اسرائیل به عنوان سر پل تنش زدایی با آمریکا ندارد. با توجه به شیفتگی مطلق ابراهیم یزدی به آمریکا طبیعی است که وی ذوقیات و اوهام خود را به دیگران نسبت دهد.

برنامه معین را سر این یکی هم درمی آوریم (خبر ویژه)

دوشنبه ۱۵ مهر ۱۳۸۷ - ۶ شوال ۱۴۲۹

رئیس گروهك نهضت آزادي فاش کرد که جریان های گروهکي درصددند پروژه شکست خورده ائتلاف ضد انقلاب در برابر نظام را با گرد آمدن دور خاتمی احیا کنند.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرگزاری ایلنا تصریح کرد: اگر دکتر معین نتوانست جبهه دموکراسی خواهی را شکل بدهد و برخی گروه ها هم با او همکاری نکردند اما خاتمی در جایگاهی است که می تواند همه گروه ها را زیر یک چتر واحد گرد هم آورد.

وی با وجود القای اینکه «خاتمی امروز با گذشته تفاوت های زیادی کرده» گفت: اگر خاتمی می خواهد به همان سبک گذشته در انتخابات حضور یابد، فایده ای ندارد.

یزدی همچنین گفت: از خاتمی خواسته ایم با موقعیتی که دارد همه گروه ها را زیر چتر واحد گرد هم آورد.

یزدی در گفت و گو با شهروند امروز هم گفته است: در سال ۸۴ آقای معین شرایط ما را پذیرفت. ما به مدت ۲ سال هم برای جبهه پیگیری کردیم اما متاسفانه بنا به دلایلی که اکنون جای بحث آن نیست، جبهه شکل نگرفت.

از سوی دیگر عزت الله سبحانی در گفت و گو با شهروند تصریح کرد: تجربه دکتر معین ما را نسبت به ایجاد جبهه دچار بدبینی می کند. به نظر ما خود دکتر معین می توانست این نقش را ایفا کند اما عملکرد جبهه مشارکت نشان داد که آنها می خواهند تنها به قدرت راه یابند.

گفتنی است شماری از حامیان حزبی و گروهکي معین سعی کردند با سر دادن شعارهای ساختارشکنانه و تند نسبت به جلب آرای مردم اقدام کنند اما با وجود تخریب حیثیت و آبروی وی، در انتخابات ناکام ماندند. معین به تازگی تصریح کرد از خاتمی حمایت نخواهد کرد.

در باره سفر به آمریکا

خبرگزاری فارس ۱۳۸۷/۷/۶

خبرگزاری فارس: آقای یزدی! سفر آمریکا چطور بود؟ رسیدن بخیر؛ خوش گذشت؟ آب و هوا چطور بود؟ برای چه کاری به آمریکا سفر کرده بودید؟

ابراهیم یزدی: من اخیراً بعد از ۷ سال به آمریکا سفری داشتم. دفعه پیش سال ۸۱ بود که به آمریکا رفتم. از سال ۸۱ تا همین اواخر، آمریکایی ها به من ویزا نمی دادند. چندین بار اقدام کردم اما موافقت نکردند.

سفر من به آمریکا دو انگیزه داشت؛ اول بخاطر بیماری من بود که معالجه و عمل کرده بودم و پزشک گفته بود سالی یکبار باید چکاب کنم اما این برای من مقدور نبود که سالی یکبار برای چکاب به آمریکا بروم. از طرفی پزشکان خوبی در ایران داریم که برای چکاب به آنها مراجعه می‌کنم. انگیزه دوم من از سفر به آمریکا دیدن نوه‌هایم بود. اما دو سال پیش که به سفارت آمریکا در دبي و فرانسه که به دعوت حزب سوسیالیست فرانسه برای شرکت در کنگره این حزب و صدمین سالگرد تشکیل حزب به فرانسه رفتم و در آنجا به سفارت آمریکا مراجعه کردم از واشنگتن استعلام کردند که به من ویزا بدهند یا نه که واشنگتن موافقت نکرد. تا اینکه مجله تایم يك مقاله نوشت و مطرح کرد که چرا به فلانی ویزا نمی‌دهند؟ خود مجله تایم جمع‌بندی‌اش این بود که اگر چه ابراهیم یزدي مخالف سیاست‌های و عملکردهای دولت کنونی ایران است اما به شدت از سیاست‌های بوش هم انتقاد می‌کند بنابراین امتناع دولت آمریکا از دادن ویزا به او بخاطر انتقادهایش از سیاست‌های بوش در افغانستان، عراق و جاهایی دیگر است. تا اینکه چند دانشگاه آمریکایی از من برای سخنرانی دعوت کردند؛ من هم در جواب دعوتشان گفتم که به من ویزا نمی‌دهند. آنها گفتند اگر ویزا را درست کنیم می‌آیید؟ جواب دادم اگر توانستید جور کنید می‌آیم. این بود که دانشگاه‌های آمریکایی برای من درخواست ویزا دادند و درست شد.

فارس: بعضی‌ها هر بار که شما به سفر آمریکا می‌روید مطالبی را در مورد شما و سفرتان مطرح می‌کنند و می‌گویند معالجه و دیدار خانواده بهانه است و ابراهیم یزدي با آمریکا و کاخ سفید سرو سري دارد. می‌گویند اصل سفر شما يك سفر کاملاً سیاسی است. اگر در این زمینه حرفی دارید بفرمایید.

ابراهیم یزدي: ببینید، ما یا باور داریم که مسلمانیم یا نداریم. اگر مسلمان هم نیستیم طبق فرمایش امام حسین (ع) باید «کونوا احراراً فی دنیاکم» یعنی در همین دنیای خودمان آزاده باشیم. بنابراین اگر حرفی می‌زنیم «البینیه علی المدعی». کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند و این شایعات را می‌سازند در پیشگاه وجدان خودشان، تاریخ ملت ایران و اخلاق باید پاسخگو باشند و اسناد و مدارک خودشان را ارائه بدهند و گرنه من هم می‌توانم راجع به خیلی‌ها هر جور که دلم می‌خواهد حرف بزنم. کسانی در همین دولت کنونی حضور دارند که تبعه آمریکا هستند و به مراکز بزرگ وابسته هستند و کتمان هم نمی‌کنند اما فضایی سیاسی مملکت را نباید با بعضی حرف‌ها آلوده کرد. بنابراین کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند خطاب به آنها می‌گویم: «هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»؛ اگر برهان و دلیلی دارید بیاورید ارائه دهید. یادمان نرود که وقتی مولایمان امام علی (ع) در مسجد شهید شد، شامی‌ها گفتند مگر علی نماز می‌خواند؟!

فارس: آقای یزدي! تیپ فکر شما و دوستانتان در نهضت آزادی بعد از انقلاب در ایران ماندید و گفتید که می‌خواهید در چارچوب سیستم و نظام سیاسی ایران فعالیت کنید، بعضی خبرها اخیراً منتشر شد که شما بعد از سفر به آمریکا در صحبت‌هایتان تاکید کرده‌اید که باید از بسترها و فشارهای بین‌المللی برای فشار به جمهوری اسلامی استفاده کرد تا به اهداف مورد نظر رسید. آیا در شرایط کنونی استفاده از فشار و برانگیختن سازمان‌های بین‌المللی را علیه جمهوری اسلامی مشروع و جوانمردانه می‌دانید؟

ابراهیم یزدي: من به هیچ وجه در سخن خودم چنین حرفی را نزده‌ام. آنچه که من در سخنرانی خودم در موسسه خاورمیانه گفتم این است که این نظام تاکنون نتوانسته نشان بدهد که پیچیدگی‌های جوامع کنونی را درک می‌کند. من معتقدم بخش اعظمی از روحانیون ایران که امروز حکومت را اداره می‌کنند نمی‌توانند و نتوانسته‌اند پیچیدگی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه کنونی را درک کنند. به عنوان

مثال؛ هرگز شما نمی‌توانید با دیدگاه‌های سنتی و قدیمی گذشته مشکل جوان‌ها را حل کنید. من در سخنرانی خودم در آنجا گفتم که مفهوم دولت امروزه به کلی متحول شده و معنای تازه‌ای پیدا کرده و با دولت‌های سنتی در صد سال پیش متفاوت است. خلافت اسلامی که در قرن‌های گذشته در کشورهای اسلامی بوده یک چیز عتیقه است و به درد امروز نمی‌خورد. من در همانجا گفتم یک انقلاب اسلامی دیگری در ایران امکانپذیر نیست. بعد از این حرف، صدای آمریکا به من حمله کرد که چرا این حرف را زده‌ام؟ باید بدانیم که انقلاب مخملی و نارنجی در ایران امکانپذیر نیست. ایران با عراق و افغانستان که آمریکا به آنها حمله کرد کاملاً متفاوت است. ایران، کره شمالی و یابلی نیست. همه اینها را من گفته‌ام اما در عین حال می‌گویم و می‌پرسم: ایران به کدام سمت و سو می‌رود؟ من همچنان معتقدم ایران به سمت و سوی الگویی شوروی می‌رود.

الگویی شوروی یک حادثه بزرگ در تاریخ است زیرا برای اولین بار یک حکومت کاملاً توتالیتر با یک سازمان امنیت بسیار مخوف و نافذ به دلیل رانت خواری، فسادهای اخلاقی و فسادهای مالی نتوانست از تمام امکاناتی که شوروی دارد استفاده کند و تحت فشارهای داخلی مثل نارضایتی مردم و فشارهای خارجی، خود حکومت به این نتیجه رسید که دیگر نمی‌تواند. البته معنای سخن من این نیست که در ایران دست روی دست بگذاریم که این اتفاق بیفتد بلکه باید تمام نیروهای اصلاح طلب کاری بکنند که اگر این اتفاق افتاد نیروهای بیگانه نیایند و بهره‌برداري نکنند. من با هر نوع استفاده‌ای از نیروی خارجی علیه ایران مخالفم. در صحبت‌های خودم در هفته گذشته در اصفهان در پاسخ به این سؤال که آیا شما فکر نمی‌کنید که آمریکایی‌ها به ایران حمله کنند اوضاع بهتر می‌شود؟ گفتم: خیر، آمریکا امام زمان نیست که منتظر ظهورش باشیم. بنابراین من به استفاده از فشار یا نهادهای بین‌المللی علیه ایران اعتقاد ندارم و هر کس این نسبت را به من بدهد نادرست نسبت داده. من در اصفهان گفتم ما ایرانی‌ها خیلی وطن پرست هستیم و کشورمان را دوست داریم بنابراین با هر نوع دخالت خارجی در کشورمان مخالفیم. سیاست‌های بوش در ایران نه تنها کمک به دموکراسی نمی‌کند بلکه مزل دموکراسی در ایران است.

فارس: طیفی از تحکیم وحدتی‌ها مثل علی‌افشاری و سازگارا معتقدند باید حتی از حمله نظامی علیه جمهوری اسلامی هم استفاده کرد و خودشان هم با نئومحافظه‌کاران کاخ سفید ارتباط برقرار کرده‌اند. طیف ملی‌مذهبی‌ها مثل آقای سبحانی کاملاً با سازگارا و افشاری مخالف هستند و آنها را به خاطر این نظریه‌ای که داده‌اند شمتت می‌کنند. در این میان، شما و نهضت آزادی با امثال سازگارا و افشاری و حمله نظامی به ایران موافقید یا مخالف؟

ابراهیم یزدی: همکاری امثال سازگارا، افشاری و طیف تحکیم وحدتی‌ها با آمریکا جای تأسف دارد و بنده به شدت مخالف این نظریه هستم. بعضی از این آقایانی که اسم بردید حتی قبل از اینکه از ایران خارج شوند چنین نظری را داشتند. به صراحت می‌گویم به حال آن ملتی باید گریه کرد که زمامدارانش با مردم آنچنان رفتار کنند که وقتی نیروی خارجی حمله کند مردم به استقبال نیروهای بیگانه بروند. هنگامی که نیروهای متفقین وارد ایران شدند من یک نوجوان بودم. رضا شاه از ایران رفته بود. هنگامی که آمریکایی‌ها وارد شدند در خیابان ژاله روبروی کوچه فلاح جایی بود بنام کوچه مریضخانه آمریکایی که نیروهای آمریکا در آنجا مستقر شدند.

من در کنار خیابان شاهد بودم که وقتی آمریکایی‌ها آمدند مردم بسیار خوشحال بودند که رضا شاه رفته و نیروهای متفقین آمده‌اند. در همین سال‌های اخیر، وقتی آمریکایی‌ها به عراق حمله کردند و صدام سقوط کرد نیروهای آمریکایی وقتی وارد شهرهای مختلف از جمله نجف شدند عده‌ای از مردم و

روحانیون به استقبال آنها رفتند. من به شدت با کشیده شدن پای بیگانه‌ها به ایران مخالفم و معتقدم هر تغییری باید "دورن‌زا" باشد. به صراحت و کرات گفته‌ام که دموکراسی یک کالا نیست که به یک کشور صادر و یا وارد شود. در کوله پشتی‌های سربازان آمریکایی چیزی بنام دموکراسی وجود ندارد.

فارس: آقای یزدی! نهضت آزادی مدعی است که سابقه‌اش از نظر سیاسی از گروه‌های دیگر بیشتر است ولی به نظر می‌رسد که طی دهه اخیر، نهضت آزادی به زانده حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تبدیل شده و هیچ سیاست و استراتژی خاصی از خودش ندارد؟ شما دنباله‌رو حزب مشارکت شده‌اید و بنا به گفته برخی این دلیل بر بی‌مایگی سیاسی نهضت آزادی است. شما این نظر را قبول دارید؟

ابراهیم یزدی: مطلقاً قبول ندارم. بعد از وقایع سال ۶۰ هنگامی که روشن شد یک سلسله انحرافات در عملکرد برخی مسئولان کشور بعد از استقرار جمهوری اسلامی به وجود آمده، دو دیدگاه به وجود آمد؛ یک دیدگاه، براندازانه بود، یک دیدگاه هم دیدگاهی که نهضت آزادی مطرح کرد و آن در پیش گرفتن سیاست‌های مسالمت‌آمیز، تغییرات تدریجی و مخالفت با براندازی بود. بنابراین نهضت آزادی قبل از آنکه همه این آقایان از حاکمیت بپزند و به جنبش اصلاح‌طلبی بپیوندند پیشگام در جنبش اصلاح‌طلبی بوده است. جنبش اصلاح‌طلبی به این معناست که ما اقرار و اعتراف می‌کنیم که در عملکردها و سیاست‌های حاکمان، اشکال و ایراد وجود دارد و باید درصدد اصلاح آن بر بیاییم؛ اصلاح در چارچوب‌های قانونی و با استفاده از امکانات قانونی. این چیزی نیست که جنبه مشارکت و یا گروه‌های اصلاح‌طلب دیگر به نهضت آزادی داده باشند. نهضت آزادی در این راستا پیش‌تاز بوده اما سیاست خاص خودش را دارد. ما معتقدیم که برای اصلاح امور همه نیروها باید با هم همکاری کنند. این مسأله‌ای نیست که فقط از عهده یک گروه بر بیاید. ما معتقد به تعامل میان همه احزاب سیاسی هستیم و حتی از اینکه با حزب موتلفه اسلامی هم مکاتبه کنیم استقبال می‌کنیم و حتی از حزب موتلفه ایراد گرفته ایم که چرا به نامه‌های ما جواب نمی‌دهند. ما به حزب موتلفه گفته‌ایم که به رغم تمام قدرتی که دارید نمی‌توانید نهضت آزادی را از بین ببرید همانگونه که نتوانسته‌اید در طول ۳۰ سال گذشته از بین ببرید. ما هم در صدد این نیستیم که موتلفه نباشد چون تنوع افکار در اجتماع کاملاً طبیعی است.

منافع ملی ما حکم می‌کند تمام گروه‌ها با هم هماهنگی داشته باشند. حتی در مراحل و مقاطعی، نیروهای راست هم می‌توانند در برابر حوادثی که کشورمان را مورد تهدید قرار می‌دهد با اصلاح‌طلبان یک جبهه واحد را تشکیل دهند. نهضت آزادی دنباله‌رو هیچ کس و هیچ گروهی نیست منتهی چون امکاناتی در اختیار نداریم و گروه‌های اصلاح‌طلب امکاناتی در اختیار دارند و چون سیاستی را که هم اکنون دارند سیاستی است که می‌تواند مورد قبول ما باشد با آنها همراهی کرده و سیاستشان را تأیید می‌کنیم.

فارس: یعنی شما از امکانات گروه‌های اصلاح‌طلب استفاده می‌کنید؟

ابراهیم یزدی: متأسفانه استفاده ما از امکانات گروه‌های اصلاح‌طلب چندان زیاد نیست. مثلاً حزب مشارکت روزنامه ارگان ندارد، مجاهدین انقلاب، ارگانی ندارد. حزب اعتماد ملی هم به ندرت و بعضاً در جاهایی از نهضت مطلب می‌زند. بنابراین این‌طور نیست که ما از امکانات آنها استفاده کنیم. اما هیچ گاه امتناع نکرده ایم از اینکه سیاست‌های آنها را بررسی کنیم. هر جا که سیاست‌های گروه‌ها در چارچوب سیاست‌های نهضت آزادی و برای استقرار حکومت مردم بر مردم باشد از آنها حمایت می‌کنیم.

فارس: آقای یزدی! سازمان مجاهدین و حزب مشارکت در دهه ۶۰ و ۷۰ مرزبندی‌های مشخص و تقابل‌گرایانه‌ای با نهضت آزادی داشتند و حتی در خیلی موارد در مخالفت با شما از نیروهای راست هم تندتر بودند اما در سال‌های اخیر پیوند مشترکی بین نهضت آزادی با حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب برقرار شده. آیا نهضت آزادی تغییر کرده یا آنها؟

ابراهیم یزدی: اولاً ما یک پروسه ای بنام "فراگیری" داریم. ثانیاً هیچکس نمی‌تواند درباره گروه‌های سیاسی اعم از چپ و راست یا اصولگرا و اصلاح‌طلب با معیارهای ۳۰ سال پیش یا ۱۵ سال پیش قضاوت کند. ما یک جامعه در حال تغییر دائم داریم که در اثر این تغییرات و تجاربی که افراد پیدا می‌کنند مواضعشان را اصلاح می‌کنند. ما از اینکه گروه‌های سیاسی، آرام آرام به "واقع‌گرایی" نزدیک می‌شوند خوشحالیم؛ گروه‌هایی که ۱۰ سال پیش مرزبندی خودی و غیر خودی را ابداع کرده بودند امروز به این نتیجه رسیده‌اند که این مرزبندی‌ها واقع بینانه نیست. بنابراین نباید فراموش کنیم که همه احزاب و گروه‌ها در حال یادگیری هستند. موتلفه اسلامی امروز، موتلفه اسلامی ۱۰ سال پیش نیست. آقای هاشمی رفسنجانی امروز و کارگزاران امروز با ۱۰ سال پیش متفاوت اند. حتی جریان‌ات اصلاح‌طلب هم با گذشته قابل مقایسه نیستند. همه این گروه‌ها تجربه پیدا کرده اند.

فارس: با توجه به اینکه چندین سال پیش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مرزبندی خودی و غیرخودیش نهضت آزادی را غیر خودی دانست اما امسال برای اولین بار از شما دعوت کرد در کنگره سازمان مجاهدین شرکت کنید و شما هم پذیرفتید، سوال این است که چه اتفاقی افتاده؟ شما خودی شده‌اید یا آنها غیر خودی شده‌اند؟

ابراهیم یزدی: زمان یک عامل بسیار مهم در یادگیری ماست. زمانی بود که مجاهدین انقلاب اسلامی در وضعیتی نبودند که بتوانند با نهضت آزادی بنشینند. اما در کنگره امسال ما را دعوت کردند و ما هم شرکت کردیم. همه اینها را تغییرات مثبت و مفیدی به نفع کشورمان می‌بینیم.

فارس: آقای یزدی! وزن سیاسی خودتان و نهضت آزادی را چقدر ارزیابی می‌کنید؟ فکر می‌کنید چقدر مورد قبول مردم و اثرگذار هستید؟

ابراهیم یزدی: در شرایطی که دفتر نهضت را از ما گرفته اند، روزنامه نداریم و حتی روزنامه‌ها مجاز به انتشار مطالب ما نیستند، هیچکس نمی‌تواند وزن یک حزب سیاسی مثل نهضت آزادی را ارزیابی کند. اما اگر حاکمان ما فکر می‌کنند که نهضت آزادی وزنی ندارد، باید از کاندیدا شدن ما در انتخابات استقبال کنند و بعد هم بگویند دیدید شما انتخاب نشدید! چرا نمی‌گذارند ما کاندیدا شویم و حتی سالگرد تاسیس نهضت را بر پا کنیم؟

فارس: شما مدعی هستید چون رد صلاحیت می‌شوید و اجازه فعالیت ندارید نمی‌توانید وزنتان را مشخص کنید اما شما و دوستان ملی مذهبی‌تان در انتخابات شوراهای دوم کاندیدا شدید، تبلیغات کردید، لیست دادید اما شکست سنگینی خوردید و با رأی و اقبال کم مردم مواجه شدید. این مساله را چطور توجیه می‌کنید؟

ابراهیم یزدی: اولاً رأی ما کم نبود، شما اگر رای ما را با تمام گروه‌های دیگر مقایسه کنید رأی ما را شبیه آنها می‌بینید. ثانیاً اینکه نهضت آزادی ایران بر این باور است که راه حل مشکلات ایران، توسعه سیاسی است. بروز و ظهور توسعه سیاسی در انتخابات مشخص می‌شود. هدف از مشارکت در انتخابات

صرفاً برنده شدن نیست؛ نفس اینکه انتخابات دوم شوراهای شهر تهران عادلانه بود و هیچکس را رد صلاحیت نکردند به نظر ما یک پیروزی بوده است؛ چه نهضت آزادی رأی آورده باشد چه نیاورده باشد. الان هم همین حرف را می‌زنیم که بگذارید نهضت آزادی هم دفتر داشته باشد و روزنامه منتشر کند. اگر مردم به ما اقبال آوردند شما حرف مردم را بپذیرید اما اگر مردم اقبال نکردند که هیچ.

فارس: اخیراً آقای دکتر عبدالکریم سروش راجع به قرآن مجید و وحی صحبت‌هایی داشت که با عکس العمل‌های منفی علما و بسیاری از اندیشمندان و حتی روشنفکران دینی مواجه شد. آقایان بزرگان علیه سروش موضع گرفت و حرف‌های او را نادرست خواند. نظر شخصی شما و موضع نهضت آزادی درباره حرف‌های سروش چیست؟

ابراهیم یزدی: آقای سروش نمی‌گوید قرآن وحی نیست بلکه می‌گوید "وحی بی صورت" بر پیامبر نازل شده اما الفاظ از خود پیامبر است. ایشان لفظ و معنا را تفکیک کرده. انجمن اسلامی مهندسين همایشی را برگزار کرده که هنوز هم ادامه دارد. در این همایش افرادی سخن گفتند از جمله آقایان غفارزاده، دکتر غروی، آقای سبحانی و خود بنده. من در آنجا با نظر سروش مخالفت کردم و معیارهایی را برای ارزیابی ارائه دادم و آقای سروش را دعوت کردم که بر اساس این معیارها موضع را بررسی کند. معیار این است که پیامبر اسلام (ص) به عنوان یک شخصیت صادق امین در تاریخ معروف است. خود حضرت محمد (ص) درباره قرآن چه چیزهایی گفته است؟ من سه اثر ماندگار را برای این موضوع بر شمرده‌ام؛ یکی احادیث نبوی است؛ خود پیامبر در احادیثش صراحت دارد که نه مضمون و نه لغت احادیث معنوی از خدا نیست. حتی در اوائل دوران پس از بعثت که مسلمانان شروع به نوشتن و حفظ آیات قرآن کردند بعضی‌ها شروع به نوشتن احادیث پیامبر کردند اما پیامبر آنها را از این کار منع کرد زیرا نگران بود که اینها با آیات قرآن قاطی شود. دوم، احادیث قدسی است که در آنها خود پیامبر امین فرموده که معنا را جبرائیل به من القا کرده اما لفظ این احادیث از من است و تاکید داشت که این احادیث هم وارد قرآن نشود. سوم، خود آیات قرآن است که پیامبر فرموده لفظ و معنای آنها هر دو از خداوند است نه از پیامبر. ما به عنوان یک پژوهشگر در برابر این واقعیت تاریخی جایی برای بحث نداریم. دومین مبنایی که ما برای ارزیابی علمی داریم خود قرآن است که می‌فرماید لفظ و معنا هر دو از جانب خداست. بنابراین حرف آقای سروش درست نیست.

فارس: نهضت آزادی در انتخابات سوم تیر ۸۴ ابتدا از آقای معین و در مرحله دوم تلویحاً از آقای هاشمی حمایت کرد اما باز با این حال اصلاح‌طلبان شکست خوردند. تحلیل شما از شکست اصلاحات چیست؟ چرا در سوم تیر، جریان اصلاحات رو به افول گذاشت؟

ابراهیم یزدی: اولین و بارزترین دلیل شکست اصلاح طلبان، تنوع کاندیدا بود. یعنی به جای این که از جانب اصلاح طلبان هم آقای کربویی هم آقای معین و هم به نوعی آقای هاشمی بیایند، یک کاندیدا معرفی می‌شد به نظر من اصلاح طلبان همان دور اول برنده بودند.

فارس: این حرف شما نظر آن دسته از کارشناسان را که می‌گویند بخش اعظم شکست اصلاح طلبان بخاطر اختلافات و مشکلات درونی بوده، تائید می‌کند. کمی درباره همین مشکلات درونی اصلاحات برای ما بگویید.

ابراهيم يزدي: جنبش اصلاح طلبي ايران يك واقعييت عيني اما فاقد رهبري است. آقاي خاتمي هم كه دو دوره انتخاب شد همچنان نقش "رهبري جنبش اصلاح طلبي" را ايفا نكرد بلكه تنها يك "رئيس جمهور اصلاح طلب" بود. تفاوت هاي اساسي بين رهبر اصلاح طلبي با رئيس جمهور جريان اصلاح طلبي وجود دارد. رئيس جمهور اصلاح طلب يك وظيفه خاص دارد اما رهبر اصلاح طلب بايد در شرايط ويژه كارهاي ديگري انجام دهد. مثلاً دكتور مصدق هم رئيس جمهور بود هم رهبر جنبش ملي. زماني كه در مجلس آقاي جمال امامي شلوغ كرد و نگذاشت مرحوم مصدق سخنراني كند، مصدق مجلس را ترك كرد و وسط خيابان بالاي چهار پايه رفت و گفت مجلس آن جايي است كه مردم هستند اما آقاي خاتمي چنين نقشي را هرگز ايفا نكرد و همچنان مردم را مستقيماً دعوت نكرد كه به آنها بگويد موانع كار كجاست؛ بالاخره مردم به او راي دادند و او و امدار مردم بود و بايد موانع را به مردم مي گفت اما به هر دليل نيامد بگويد و اين يك نقص است. نمايندگان اصلاح طلب مجلس ششم هم همچنان مردم را دعوت نكردند كه مشكلات را به مردم بگويند.

فارس: يعني مي گوييد اصلاح طلبان از مردم فاصله گرفته بودند؟

ابراهيم يزدي: فاصله نه به آن معنا بلكه اصلاح طلبان ارتباطشان را با مردم قطع کرده بودند. زماني كه مردم در پاي صحبت هاي يك سخنران مي نشينند يك هماهنگي دايناميك بين سخنران و مردم ايجاد مي شود در حاليكه با مقاله نوشتن و صحبت در تلويزيون اين معنا حاصل نمي شود و هماهنگي برقرار نمي گردد. نمايندگان مجلس ششم با مردم رابطه شان را قطع کرده بودند به همين دليل زماني كه در مجلس تحصن كردند بازتاب درون مردمی پیدا نکرد.

فارس: فاصله سياسي نهضت آزادي با گروه هاي تحريم كننده انتخابات چقدر است؟ شما فكر مي كنيد گروه هاي تحريم كننده انتخابات چرا اشتباه مي كنند؟

ابراهيم يزدي: نهضت آزادي مي گويد ما مفتي نيستيم كه فتواي تحريم بدهيم. يك سازمان سياسي علي الاطلاق بايد با انفعال سياسي مردم مقابله کرده و آنها را دعوت به فعاليت كند. مردم ما به دليل انفعالي كه پيدا کرده اند منتظر حكم سياسي هيچ سازمانی نيستند كه در انتخابات شركت كنند يا نه؟ بنا بر اين وقتي از تحريم صحبت مي كنيد يعني به مردم بگويد مردم در خانه هايشان بنشينند. ما با تحريم انتخابات مخالفيم چون سياست استراتژيك ما اين است كه هر نوع اصلاحاتي بايد از درون شكل بگيرد و اين اصلاحات بدون حضور و مشاركت مردم امكان پذير نيست. بنا بر اين علي الاطلاق ما هم بايد مردم را دعوت به شركت كنيم. از طرفي ما با اعلام تحريم موافق نيستيم؛ ممكن است نهضت آزادي بگويد ما به اين دلایل در انتخابات شركت نمي كنيم اما اين تحريم نيست بلكه فقط اعلام اين است كه يك حزب شركت نمي كند.

فارس: چند وقت پيش از اين ها صحبتي از شما نقل شده بود كه گفته بوديد آقاي خاتمي، گورباچف است و ايران نياز به يك يلتسين دارد و تلويحاً خودتان را يلتسين ايران معرفي کرده بوديد. چه شده كه بعد از گذشت اين همه سال باز هم به سمت آقاي خاتمي (همان گورباچف) برگشته ايد و از او حمايت مي كنيد؟

ابراهيم يزدي: من در مقاله اي كه بعد از سال اول پيروزي آقاي خاتمي، در جواب عده اي كه مي گفتند خاتمي گورباچف ايران است نوشتم خاتمي خروشچف ايران است. خروشچف اولين كسي بود كه بعد از استالين آمد و گفت وضع کشور نياز به تغييرات اساسي دارد اما طبقه حاكم در شوروي سابق حرف

خروشچف را نپذیرفت و او را از تمام مناصبش عزل کرد و به روستایی که در آنجا به دنیا آمده بود تبعیدش کرد. اگر رهبری شوروی، خروشچف را پذیرفته بود هرگز نیازی به گورباچف پیدا نمی‌کرد. در هیچ کدام من نگفته‌ام که من یلتسین ایران هستم. از طرفی، چون حاکمیت، خاتمی را نپذیرفت او امروز دیگر خروشچف هم نیست زیرا اگر چه برخی تغییرات را انجام داد اما در جاهایی ناموفق بود. به نظرم نظام اجتماعی و سیاسی ایران به سمت قفل شدن پیش می‌رود و آقای احمدی‌نژاد هم قفل‌های محکمی دارد می‌زند.

فارس: آقای یزدی! اگر تیپ فکری نهضت آزادی به دنبال فردی است که به عنوان سپر امنیتی آنها در حاکمیت و نظام عمل کند چرا سراغ آقای کروبی نمی‌رود؟ تجربه ثابت کرده که آقای کروبی صریح‌تر، عملگراتر و پیگیرتر از آقای خاتمی است.

ابراهیم یزدی: قضیه این است که اصلاح‌طلب‌ها باید به کاندیدای واحدی برسند. ما تعیین کننده نیستیم. نیروهای اصلاح‌طلب تعیین می‌کنند و ما فقط به عنوان یک گروه سیاسی که تجربه بیشتری داریم به آنها می‌گوئیم که باید یک کاندیدای واحد داشته باشند. کاندیدای اصلاح‌طلبان هرکسی که باشد ما با او مذاکره می‌کنیم و قول و قرار و شرط می‌گذاریم. آقای خاتمی می‌تواند لولای این ائتلاف باشد.

فارس: آیا آقای کروبی می‌تواند نقش لولای ائتلاف را داشته باشد یا نه؟

ابراهیم یزدی: آقای کروبی هم می‌تواند لولای ائتلاف باشد اما با درجات کمتری؛ زیرا در مجلس ششم اختلافاتی بین آقای کروبی و نمایندگان اصلاح‌طلب به وجود آمد که هیچگاه ترمیم نشده. آقای خاتمی می‌تواند این مرمت را انجام دهد. بنابراین هرکدام از این دو بزرگوار و یا حتی عبدالله نوری که بیایند باید فعال بیایند نه منفعل و باید از تمام نیروها دعوت کنند. جنبش اصلاح‌طلبی نیاز به یک واحد رهبری‌کننده دارد. یک حزب به تنهایی نمی‌تواند بلکه مجموعه احزاب می‌توانند. اگر آقای کروبی بخواهد لولای ائتلاف باشد نیازمند این است که آقای خاتمی ارتباط او را با اصلاح‌طلبان ترمیم کند. البته باید مشخص شود که موضع این سه دوست ما درباره حکم حکومتی چیست؟ اگر براساس حکم حکومتی، این دوستان وارد عرصه شوند همه این تلاش‌ها عبث خواهد بود. ما در قانون اساسی چیزی بنام حکم حکومتی نداریم.

فارس: شما چند وقت پیش گفتید «تا غده سرطانی اسرائیل از بین نرود آرامش به منطقه نمی‌آید». الان هم همین نظر را دارید؟

ابراهیم یزدی: اسرائیل دو وجه دارد، یک وجهش این است که در شرایط کنونی بحث تشکیل دو دولت مطرح شده. ما از این نظریه حمایت می‌کنیم اما در عین حال معتقدیم اسرائیل این طرح را به دلایلی نمی‌پذیرد از جمله اینکه اگر اسرائیل این طرح را بپذیرد و دو دولت تشکیل و تلاطم جنگ در خاورمیانه تمام شود اسرائیل در درازمدت موجودیت خودش را از دست خواهد داد. به جای اینکه بگوئیم اسرائیل باید نابود شود می‌گوئیم اسرائیل باید این طرح را بپذیرد.

فارس: یعنی الان دیگر به «نابودی غده سرطانی اسرائیل» اعتقاد ندارید؟

ابراهیم یزدی: وقتی می‌گوییم نابودی، نابودی یعنی چه؟

فارس: اصلاً شما اسرائیل را یک غده سرطانی می‌دانید یا نه؟

ابراهیم یزدی: سیاستی را که صهیونیست‌ها اتخاذ کرده‌اند سرطانی و کشنده است. حتی خیلی از خود یهودی‌ها هم به این نتیجه رسیده‌اند و معتقدند سیاست صهیونیست‌ها غلط است. آقای اولمرت خودش صریحاً گفته که باید شرکت‌های یهودی‌نشین را جمع کنیم و صلح را بپذیریم زیرا اگر نپذیریم نابود می‌شویم. اسرائیل سر یک پیچ بزرگ تاریخ قرار گرفته.

فارس: آقای یزدی! چرا خیلی‌ها که وارد نهضت آزادی شده‌اند مثل سازمان مجاهدین خلق، دفتر تحکّم وحدت و امثال حنیف‌نژاد به التقاط رسیده‌اند؟ اشکال از خود آنها بوده یا مبانی مورد پذیرش نهضت آزادی مشکل دارد؟

ابراهیم یزدی: گزاره‌ای که شما مطرح کردید نادرست است. چنین چیزی درست نیست که هرکس با نهضت ارتباط برقرار کرد به التقاط می‌رسد. خود ماها ۵۰، ۶۰ سال است که با نهضت هستیم اما التقاطی نشده‌ایم. از طرفی، شواهد زیادی وجود دارد که افرادی در حوزه علمیه قم به التقاط رسیده‌اند. گروه فرقان محصول کجا بود؟ نهضت آزادی نمی‌تواند کاری بالاتر از پیامبر خدا انجام دهد. مگر تمام اصحاب و شاگردان پیامبر همه علی و سلمان و ابوذر شدند؟ هیچ کس پیامبر را ملامت نمی‌کند که چرا از میان اصحاب امثال طلحه و زبیر، عبدالرحمن بن عوف و ... بیرون آمدند؟ فرزند پیامبر را در کربلا هم همین مسلمان‌ها کشتند. حنیف نژاد و گروه‌های اولیه سازمان مجاهدین خلق التقاطی فکر نمی‌کردند جز در بعضی موارد مثل "نشریه شناخت". نباید حکم کلی صادر کرد زیرا از میان اصحاب پیامبر و شیعیان علی، خوارج نیز بیرون آمدند. از میان خود حوزه‌های فقهی هم امثال بهاء‌الله و باب‌الله بیرون آمده‌اند اما این ربطی به کلیت حوزه ندارد.

هم بازرگان لیبرال سیاسی بود و هم بهشتی و مطهری

شهروند امروز شماره ۶۵، هفتم مهر ماه ۱۳۸۷

آقای دکتر یزدی آیا ما در ایران می‌توانیم یک گروه و جریان سیاسی را متصف به صفت لیبرالیسم بدانیم؟

اصولاً ما معتقدیم که مقولات و مفاهیمی مانند لیبرالیسم که در غرب رایج شده است، برخاسته از شرایط تاریخی آن جوامع است. بنابراین بکارگیری این واژه‌ها در ایران برای گروه‌های سیاسی شاید درست نباشد. برای همین برخی وقتی به این واژه‌ها می‌رسند، برای آن‌ها پسوند و یا پیشوندهایی قرار می‌دهند. مگر آنکه شما تعریف خود را از لیبرالیسم بیان کنید. ما پیش از انقلاب اسلامی اصلاً موردی را نداشتیم که یک جریان اسلامی، عنوان لیبرال را به عنوان یک اتهام علیه یک جریان دیگر به کار برد. حزب توده ایران از بدو فعالیت‌های خود در دهه بیست، آرام آرام این واژه‌ها را بر اساس نگاه مارکسیستی خود وارد ادبیات سیاسی ایران کرده است. برداشت مارکسیست‌ها هم از مقوله لیبرالیسم بسیار متفاوت با خیلی از متفکران است. آنها این تعبیر را بر علیه نیروهای ملی و حامیان دکتر مصدق به کار می‌بردند و بعد از انقلاب نیز این تعبیر را سکه زدند. خود کیانوری در یکی از صحبت‌های خود می‌گوید « حزب توده برای اولین بار واژه‌هایی مانند لیبرال بورژوازی را به کار برد و به شکرانه فعالیت‌های حزب توده، امروز لیبرالیسم در ایران فحش محسوب می‌شود». متأسفانه بعد از انقلاب گروه‌های مسلمان هم

از توده‌ی‌ها تقلید کردند و از این مفاهیم برای برجسب زدن به جریان‌های اسلامی دیگر سوءاستفاده کردند.

با توجه به این توضیح شما، آیا ما می‌توانیم دولت موقت و خود نهضت آزادی ایران را لیبرال بنامیم؟

باید دید معیار و تعریف شما از لیبرالیسم چیست؟

منظور ما از لیبرالیسم دیدگاهی است که مطابق آن نقش اصلی دولت را تضمین حقوق اساسی و مدنی شهروندان می‌داند. حقوقی مانند حق آزادی بیان، حق برابری فرصت‌ها، حق مشارکت سیاسی موثر و همچنین از مالکیت خصوصی و اقتصاد آزاد حمایت میکند.

چیزی که شما می‌گویید بر دلبخش است. یکی لیبرالیسم سیاسی و یکی لیبرالیسم اقتصادی. من تصور نمی‌کنم هیچ فردی از میان گروه‌های مسلمان به لیبرالیسم اخلاقی و ایدئولوژیک معتقد باشد.

آنچه در میان گروه‌های سیاسی مسلمان مطرح بوده است، مفهوم لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی است. حتی یک نویسنده آمریکایی تحقیقات فراوان خود در زمینه لیبرالیسم اسلامی یعنی متفکرینی که در جهان اسلام به لیبرالیسم پرداخته‌اند را منتشر ساخته است. اگر لیبرالیسم اسلامی به معنی اصالت و آزادی انسان، اعتقاد به حقوق طبیعی انسان شامل حق تعیین سرنوشت و مخالفت با هر نوع استبداد اعم از سلطنتی، دینی و طبقاتی بر مبنای دیکتاتوری پرولنتاریا است، به این معنا هم مرحوم مهندس بازرگان و هم مرحوم مطهری و هم مرحوم بهشتی به لیبرالیسم سیاسی اعتقاد داشته‌اند.

حزب جمهوری اسلامی نشریه‌ای به نام «۵ گفتار» داشته است که در آن دکتر بهشتی صراحتاً می‌گوید که لیبرالیسم سیاسی این است و ما به این اعتقاد داریم. مرحوم مطهری، در "انقلاب اسلامی ایران" اصلاً نام آن را لیبرالیسم اسلامی نهاده است. پس هم در نهضت آزادی و دولت موقت و هم در حزب جمهوری و هم در اصلاح طلبان امروزی و یا خود آقای خاتمی را با این تعابیر از لیبرالیسم اسلامی می‌توان لیبرال دانست.

از منظر اقتصادی در تعابیری که هم مرحوم بازرگان و هم مرحوم بهشتی و مطهری دارند. بر حق مالکیت شخصی بر پایه حق آزادی فردی و اقتصادی تاکید دارند. اما می‌گویند که با هر نوع استثمار هم مخالف‌اند. این سه بزرگوار، با به رسمیت شناختن حق مالکیت خصوصی در عین حال با بهره‌کشی اقتصادی مخالفت کرده‌اند.

گروهی مطرح می‌کنند که دولت موقت را نمی‌توان لیبرال دانست چرا که به هیچ وجه نمی‌توان دولتی را که بانک‌های خصوصی را ملی کرده و یا به عبارتی دولتی کرده است دولتی لیبرالی دانست و یا همچنین مطرح می‌کنند منظور از اینکه دولت موقت لیبرالی بوده است یعنی به اندازه سایر گروه‌های سیاسی اول انقلاب رادیکال و انقلابی عمل نمی‌کرده است. دیدگاه شما چیست

در نشریه نهضت آزادی تحت عنوان "بازرگانی خارجی" در اوایل دهه ۱۳۶۰، که مصوب شورای مرکزی نهضت است و شما روی سایت نهضت هم می‌توانید آن را ببینید، به لزوم تصدی هر چه کمتر دولت در اقتصاد و حاکمیت بیشتر دولت اشاره شده است. من در آن زمان عضو کمیسیون بازرگانی مجلس اول بودم و این موضع را در آن کمیسیون طرح کردیم. ما معتقدیم که تصدی هر چه کمتر و حاکمیت هر چه بیشتر دولت در اقتصاد لازم است.

منظور از حاکمیت دولت چیست؟

در کشوری مثل ایران که در دوران پیش از توسعه اقتصادی و انسانی قرار دارد. نمی توان بدون یک برنامه منسجم اقتصادی حرکت کرد. بنابراین منظور از حاکمیت دولت آن است که دولت باید نقش سیاست گذاری های کلان را داشته باشد. پس افکار و اندیشه های نهضت آزادی و بازرگان بدین صورت بوده است. اما وقتی انقلاب شد بسیاری از کارخانجات و بانکها به بخش خصوصی تعلق داشت .

بسیاری از مدیران این شرکت ها و بانکها فرار کرده بودند. برخی مدیران بانک ها مانند مدیر بانک ایرانیان پول های هنگفتی را با خود از کشور خارج کرده بودند. ما ناگهان مواجه شدیم که بانک ها پولی ندارند و اگر دولت متصدی نمی شد، یک بحران عظیم مالی ایجاد می شد. پس بازرگان علیرغم اینکه این عمل با باورهایش در تضاد بود اما به عنوان یک ضرورت ملی آن را پذیرفت. بسیاری از کارخانجات هم چنین وضعی داشتند. ده ها کارخانه در شرایطی بودند که مدیران آنها فرار کرده بودند و آنها که مانده بودند هم با توجه به فضای آن زمان زندانی و آزار اذیت کرده بودند. پس دولت باید برای حل این مسایل در آن مقطع خاص وارد می شد. این تصمیم متعلق به اوایل انقلاب بود و قطعاً از دیدگاه ما بعد از استقرار نظام و تثبیت اوضاع باید در آن تجدید نظر می شد .

ما می بینیم که برخی افراد با دیدگاه های سوسیالیستی اقتصادی مانند مهندس سبحانی و یا آقای رجایی از نهضت آزادی ایران جدا می شوند گروهی معتقدند که این جدایی به دلیل همین اختلاف دیدگاه عمیق با مهندس بازرگان بوده است آیا چنین برداشتی صحیح است؟

برخی از دور، دستی بر آتش دارند و مسایلی را بیان می کنند که با واقعیت نزدیک نیست. اگر سؤال شما این است که «آیا در نهضت بر سر مسایل اقتصادی تفاوت دیدگاه وجود داشته است» پاسخ شما مثبت است. شاید من و یا مهندس سبحانی در دوران جوانی به دیدگاهی عدالت محور و یا سوسیالیستی معتقد بوده ایم. این دیدگاه با دیدگاه مارکسیست ها مبنی بر تسلط کامل دولت بر اقتصاد متفاوت بود. حزب جمهوری اسلامی همان زمان در جزوه «مواضع ما» به صراحت می گوید: «دولتی کردن تمامی وسایل توزیع و تولید». این یعنی همان اقتصاد سوسیالیستی که مارکسیست ها به آن معتقد بودند. من و یا مهندس سبحانی در داخل نهضت معتقد بودیم که اقتصاد اسلامی خودش فی نفسه سوسیالیستی است. در دوره مشروطه هم **اجتماعیون عامیون** وجود داشته اند که معنای تحت الفظی آن سوسیال دموکراسی است و هم **اجتماعیون مسلمان**.

این دیدگاه ها در نهضت وجود داشته است اما مبنای جدایی افرادی مثل مهندس سبحانی نبوده است. ایشان در جاهایی به دلایل جدایی خود از نهضت اشاره کرده اند. مرحوم رجایی هم در همان اوایل برای حضور در حزب جمهوری از نهضت جدا شد .

حالا به تعبیر دیگری آیا با خروج این دوستان دیدگاه نهضت آزادی ایران به لیبرالیسم نزدیک تر نشده است؟

ما در همان زمان جزوه بازرگانی خارجی را نوشتیم لایحه اراضی شهری را که نهضت نوشت و آقای مهندس صباغیان در مجلس اول پیگیر بود در همان دوران بود. پس اینگونه که شما می گوئید، نبوده است.

ما البته با لیبرالیسم بر مبنای تعبیر قرن ۱۹ و سرمایه داری در آن زمان فاصله زیادی داریم. در خود آمریکا هم اگر امروز، آدام اسمیت سر از گور در آورد، تصور خواهد کرد آمریکا کشوری سوسیالیستی شده است. چرا که نقش دولت در اقتصاد امروز آمریکا، خیلی تعیین کننده است و در هیچ کشوری نیست که دولت هیچ دخالتی در اقتصاد نداشته باشد.

اگر بخواهیم میان دو واژه سوسیال دموکراسی و یا لیبرال دموکراسی نهضت آزادی ایران را به یک نحله منتسب کرد به اعتقاد شما مخصوصاً در زمینه اقتصادی کدام یک را بر می‌گزینید؟

اگر شما به کشور سوئد بنگرید در این کشور اقتصاد دولتی حاکم نیست، اما سوسیال دموکراسی حاکم است و دولت در بسیاری از زمینه‌ها مانند تامین اجتماعی حضور جدی دارد و تضمین‌های اقتصادی فراوانی ارائه می‌دهد. فکر می‌کنم الگوی سوئد به باورهای اقتصادی نهضت آزادی نزدیک باشد. در عین حال تاکید می‌کنم که کاربرد این واژه‌ها برای احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران نباید بدون پانویس باشد.

مرحوم بازرگان اصطلاح ارزاتر (Ersatz) را بکار می‌برد که آلمانی است، یعنی "جانشین سازی". بازرگان در یکی از آثار خود با عنوان «مادی‌گرایی و خداشناسی» که در خرداد ۵۵ منتشر شده است، اشاره می‌کند که انسان بعد از اینکه خود را از خدا بی‌نیاز احساس کرد به سمت جانشین سازی حرکت کرد و خدایانی که با ایسم مشخص می‌شدند ساخت. مانند فنودالیسم لیبرالیسم، مارکسیسم، اومانیسم. بازرگان در همین جا تاکید دارد که این ایسم‌های تولید شده در کارخانه "جانشین سازی" با وجود عظمت و اثری که دارند یک حالت موقتی نیز دارند و نهایتاً منجر به ایجاد تفرقه خواهند شد.

آقای یزدی شاید بتوان مرحوم مهندس بازرگان را با توجه به مجموع مواضع و همچنین تصدیق بسیاری از دوستان و دشمنان فردی با مشخصه‌های لیبرال قلمداد کرد، به نظر شما چرا در ۳۰ سال اخیر بعد از انقلاب همواره نهضت آزادی به عنوان یک جریان لیبرالی با حمله محافل رسمی مواجه بوده است؟

جوی که وجود داشته امروز بسیار ملایم‌تر شده است. مثلاً کارگزاران سازندگی که شاید ۱۵ سال پیش لیبرالیسم را قبول نداشت، امروز خود را لیبرال دموکرات می‌دانند. بسیاری از افرادی که این واژه‌ها را به کار می‌بردند منظور آن را نمی‌فهمند. یاد می‌آید یکی از همین بچه‌های حزب الهی به مغازه پدرم رفته بود که سالها در سه راه امین حضور کاسبی می‌کرد و اهل نماز و مسجد و مورد احترام بوده است. و به پدرم گفته بود که شما چرا اجازه داده‌اید فرزندتان «لیبرال» شود. توجه کنید که حتی تلفظ واژه لیبرالیسم را نمی‌دانست. پدرم هم به او گفته بود که «لیبرال یعنی چه؟» و او گفته بود یعنی طرفدار ریال، یعنی طرفدار سرمایه داری. که پدرم به او تاکید کرده بود که پسر من چرا باید طرفدار سرمایه داری باشد در حالیکه نه خودش و نه پدرش سرمایه دار نیستند.

در مصاحبه طولانی آقای زیبا کلام با آقای هاشمی رفسنجانی در جایی اشاره شده است از قول دکتر سحابی که: «دکتر پیمان این عنوان لیبرال را بر ما نهاد و ظاهراً مرحوم سحابی تعبیری تند هم در مورد دکتر پیمان در این زمینه داشته اند» نظر شما چیست؟

در این مورد شما را ارجاع می‌دهم به نشریه «امت» ارگان جنبش مسلمانان مبارز و مطالعه مواضع مطرح شده در آن پیرامون دولت موقت.

البته خود دکتر پیمان در گفتگو با شهروند امروز اشاره داشته اند که به سیاست های دولت موقت انتقادات جدی داشته اند و برخی را قبول نداشته اند

نه تنها قبول نداشتند بلکه واژه هایی که در آن زمان در ارگان آنها به کار می رفت واژه هایی توحیدی نبود. اتهام "لیبرالیسم، جاده صاف کن امپریالیسم" که بر ضد دولت موقت به کار برده میشد در ادبیات مسلمانان خارج بود .

آقای دکتر بعد از پایان دوره اصلاحات علیرغم اینکه در این دوره بسیار بر لیبرالیسم و آموزه های آن تاکید می شد اما نهایتاً این ارزشها نهادینه نشد حتی خود آقای خاتمی در جایی اشاره کردند که گروهی با طرح آزادی های لیبرالی به اصلاحات ضربه زدند، دیدگاه شما چیست؟

در ایران هیچ گروهی خواهان آزادی بی قید و شرط نیستند. مشکلی که وجود دارد استفاده از سمبل های است. به دلیل برخی محدودیت ها برخی حرف خود را علنی نمی زنند. اگر منظور این است که حاکمیت خط قرمزهای مشخصی دارد و نهضت آزادی ایران آن سوی خط قرمز تعریف می شود و اگر فرد و یا گروهی خود را به نهضت آزادی ایران نزدیک کند، باید از خیلی امکانات حکومتی صرف نظر کند. این را شاید نمی توانند بگویند و واژه های دیگری را به کار می برند. البته ما در بعد از انقلاب اسلامی شاهد بوده ایم که نیروهای سیاسی ما در یک فرآیند تدریجی تغییرات زیادی کرده اند و دیگر نمی توان با دیدگاه ۲۰ سال قبل در باره آنان قضاوت کرد. کارگزاران سازندگی که ۱۵ یا ۲۰ سال قبل امکان نداشت که خود را لیبرال یا سوسیال علمی بنامد امروز چنین حرفی می زنند و در روزنامه ها و تریبون های نزدیک به خود، حالا به دلیل منافع سیاسی و یا اعتقاد عملی، نوعی لیبرالیسم را حمایت می کنند. به این معنا که برای غیر خودی ها هم حق حیات قایل هستند و مواضع آنها را بازتاب می دهند. و یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آنها هم مثل بیست سال قبل نیستند. تصور قرائت پیام نهضت آزادی در کنگره مجاهدین انقلاب شاید در سالهای قبل دور از ذهن بود.

دفاع از کاندیداتوری خاتمی

اعتماد ۱۳۸۷/۷/۷

ابراهیم یزدی خاتمی را لولای ائتلاف بین اصلاح طلبان ارزیابی کرد. ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار فارس با اشاره به انتخابات ریاست جمهوری آینده اظهار داشت: اصلاح طلبان باید به کاندیدای واحدی برسند و آقای خاتمی لولای این ائتلاف است. آقای خاتمی می تواند این مرمت را انجام دهد. بنابراین هرکدام از این دو بزرگوار یا حتی آقای عبدالله نوری که بیایند باید فعال بیایند نه منفعل و باید از تمام نیروها دعوت کنند. جنبش اصلاح طلبی نیاز به یک رهبری دارد. یک حزب به تنهایی نمی تواند چنین نقشی داشته باشد بلکه مجموعه احزاب می توانند این نقش را ایفا کنند.

وی در ادامه ضمن ریشه یابی مشکلات جامعه اظهار داشت: نهضت آزادی ایران بر این باور است که راه حل مشکلات ایران، توسعه سیاسی است. بروز و ظهور توسعه ساسی در انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه مشخص می شود. هدف از مشارکت در انتخابات صرفاً برنده شدن نیست.

وزیر امور خارجه دولت موقت با بیان اینکه نهضت آزادی مخالف تحریم انتخابات است ، گفت : ما مفتی نیستیم که فتوای تحریم بدهیم . یک سازمان سیاسی علی الاطلاق باید با انفعال سیاسی مردم مقابله کرده و آنها را دعوت به فعالیت کند . مردم ما به دلایلی منفعل شده اند . بنابراین وقتی از تحریم صحبت می کنید یعنی به مردم بگویید در خانه هایشان بنشینند . سیاست تحریم انتخابات هنگامی مؤثر خواهد بود که سازمان های سیاسی پایگاه های گسترده مردمی پیدا کرده باشند و یک تعامل دینامیک میان احزاب و مردم شکل گرفته باشد. در شرایط کنونی ما با تحریم انتخابات مخالفیم چون سیاست استراتژیک ما این است که هر نوع اصلاحاتی باید از درون شکل بگیرد و این اصلاحات بدون حضور و مشارکت مردم امکان پذیر نیست . بنابراین علی الاطلاق ما باید مردم را دعوت به شرکت در فعالیت های سیاسی کنیم . اما اگر شرایط نامساعد برای حضور مردم همچنان ادامه یابد نهضت آزادی ممکن است با ذکر دلایل اعلام کند در انتخابات شرکت نمی کند . اما این تحریم نیست بلکه فقط اعلام این است که حزب در انتخابات شرکت نمی کند .

همچنین دبیرکل نهضت آزادی احتمال بروز انقلاب مخملی و نارنجی را در ایران بعید دانست و اظهار داشت : من به استفاده از فشار یا نهادهای بین المللی علیه ایران اعتقاد ندارم و هر کس این نسبت را به من بدهد نادرست نسبت داده است چون من به شدت با کشیده شدن پای بیگانه ها به ایران مخالفم و معتقدم هر تغییری باید « درون زا » باشد . به صراحت و کرات گفته ام دموکراسی یک کالا نیست که به یک کشور صادر یا وارد شود . در کوله پشتی های سربازان امریکایی چیزی به نام دموکراسی وجود ندارد .

ابراهیم یزدی در پایان تصریح کرد : منافع ملی ما حکم می کند تمام گروه ها با هم هماهنگی داشته باشند . حتی در مراخل و مقاطعی ، نیروهای راست هم می توانند در برابر خطراتی که کشورمان را مورد تهدید قرار می دهد با اصلاح طلبان یک جبهه واحد تشکیل دهند . نهضت آزادی دنباله رو هیچ گروهی نیست منتها چون امکاناتی در اختیار نداریم و در مقابل سایر گروه های اصلاح طلب امکاناتی در اختیار دارند و همچنین سیاستی را که هم اکنون می تواند مورد قبول ما باشد آنها اتخاذ کرده اند ما با آنها همراهی کرده و در موارد معین سیاستشان را تأیید می کنیم .

احزاب و ساماندهی نیروهای سیاسی

یادداشت روز اعتماد (توسط سرکار خانم زارع) ۱۳۸۷/۱۱/۷

در یک جامعه که سازمان ها و نهادها شکل گرفته اند هر کس کار یا وظیفه خود را انجام می دهد . معمولاً افراد از قلمرو وظایف تخصصی خود به ندرت خارج می شوند . استاد دانشگاه تدریس و پژوهش های تخصصی خود را انجام می دهد ، قاضی کار قضاوت ، وکیل کار حقوقی ، تاجر کار تجارت و دانشجویان هم درس خود را می خوانند.

در چنین نظامی کسانی هم هستند که فعالیت سیاسی را در چارچوب حضور در نهادهای قدرت به عنوان یک وظیفه انتخاب کرده اند و مطابق آن، فردی سناتور می شود یا به عنوان وکیل مجلس انتخاب می شود و سیاست را به عنوان یک حرفه می نگرد.

اما در ایران، از آنجا که مناسبات سیاسی و اجتماعی به کلی به هم ریخته است، سروسامان دادن آن بدون حضور همگان میسر نیست، همه در همه جا و در همه کار حضور دارند و دخالت می کنند. اصلاح این وضعیت مشارکت همگانی مردم را می طلبد.

از طرف دیگر در ایران احزاب سیاسی، به آن معنا که در غرب و نظام های دموکراتیک شکل گرفته اند و حضور دارند، سامان نیافته اند. شهروندان با عضویت در احزاب و نقش خود را در تعیین سر نوشت ایفا می کنند. از درون این احزاب شخصیت های سیاسی و مدیران شناخته می شوند و در کارهای ویژه از جمله مدیریت به معنای حرفه ای آن وارد می شوند. در ایران حکومت های استبدادی مانع اساسی بر سر راه سامان یافتگی احزاب سیاسی هستند. در غیبت حضور موثر احزاب سیاسی کنشگران سیاسی دائماً تغییر می کنند و چه بسا افرادی بدون هیچ گونه سابقه ای، صرفاً با دادن شعارهای عوام فریبانه یا با بند و بست با مرکز و نهاد های قدرت در مناسبتی قرار می گیرند که فاقد توانمندی و صلاحیت هستند..

این در حالی است که در کشور ما مطابق قانون اساسی مردم در چهار محور می توانند در سرنوشت خود دخالت کنند:

اول، از طریق شرکت در انتخابات سراسری مجلس و ریاست جمهوری

دوم، در سطح محلی و از طریق مشارکت در انتخابات شوراهای

سوم، از طریق عضویت در احزاب سیاسی در سطح ملی، و

چهارم از طریق فعالیت در نهادهای صنفی، کارگری و نظام های حرفه ای که طی آن افراد مستقیماً در امور مربوط به صنف و حرفه خود دخالت می کنند.

اما اگرچه شناسایی این نوع حقوق برای مردم ما از یک طرف ضروری و واقع بینانه است ولی از سوی دیگر بسترهای مناسبی برای دخالت مردم در هر یک از این ابعاد چهارگانه فراهم نیست.

مثلاً جو سیاسی چه در گذشته و چه اکنون اجازه رشد احزاب سیاسی را نداده است و این در حالی است که یکی نقش های عمده احزاب سیاسی تربیت کادر برای مدیریت کشور است. در یک انتخابات حزبی هر کس نمی تواند کاندیدا شود و امکان آن نیست که احزابی بدون سوابق مدیریتی قابل اتکاء و شناخته شده برای بخش های مختلف معین شوند و تنها در غیاب احزاب فراگیر و فشارهای سیاسی ممانعت کننده از توسعه احزاب و حتی نهادهای صنفی غیر دولتی است که راه برای پیدایش و رشد افرادی که فاقد صلاحیت های لازم هستند به وجود خواهد آمد.

بنابراین اگر در کشور ما بدنبال یک انقلاب عظیم باریخی اصل جمهورییت پذیرفته شده است باید مقدمات و نیاز های اصلی آن، که تشکیل احزاب سیاسی است، نیز فراهم شود تا سیاست ورزی به معنای حرفه ای خود شکل بگیرد از آنجا که تنوع و تکثر در افکار عمومی در جامعه بشری امری

طبیعه و غیر قابل اجتناب است، در هر کشوری و در شرایط آزاد نه یک حزب و دو حزب بلکه چندین حزب شکل گرفت خواهد و هریک افکار و تمایلات بخشی از جامعه را نمایندگی می کنند.

علاوه بر این، هیچ حکومتی نمی تواند انتظار داشته باشد که مخالف نداشته باشد، زیرا هیچ حکومتی نمی تواند تمام انتظارات مردم را برآورده کند. احزاب سیاسی مخالف در هر نظامی از یک طرف منعکس کننده ناراضا یی های مردم هستند و از جانب دیگر، با طرح و پیگیری مطالبات مردم، مانع تراکم مطالبات و انباشت آنها و رسیدن جامعه بنقطه انفجار می شوند.

بنابراین حاکمیت باید حضور احزاب مخالف را بپذیرد و تحمل کند و ارزش نقش متعادل کننده این احزاب را ارج بنهد. اما همان طور که اشاره کردم رکن اصلی و سرشت نظام ایران جمهوریت و یا به تعبیری دیگر حاکمیت ملت و مردم بر سرنوشتشان است. و این یعنی دموکراسی. ولی باید دقت کرد که بارها گفته شده است دموکراسی کالایی نیست که بتوان آن را وارد یا صادر نمود، بلکه یاد گرفتنی است. و این یاد گرفتنی بودن دموکراسی به معنای انجام کار مکانیکی، مثل رای دادن و شرکت در انتخابات نیست، بلکه منظور از یاد گرفتن دموکراسی پذیرفتن سه رکن است:

نخست این که بپذیریم جامعه بشری متکثر است و به تعبیر قرآن کریم اختلافات تا قیامت ادامه خواهد داشت و در واقع باید بپذیریم که جامعه بشری چند صدایی است و و مشیت الهی چنین بوده است.

دوم این که افراد بشر باید یکدیگر را تحمل کنند و تساهل (tolerance) داشته باشند..

سومین اینکه تساهل و تسامح به تنهایی کافی نیست بلکه باید علاوه بر پذیرش سازگاری هم لازم است. هم هماهنگی و سازگاری به این معناست که ما برای پیشرفت کشور نیاز داریم همه مردم، در قالب حزب، در همه سطوح و ابعاد با هم سازگار و هماهنگ باشند تا بتوان به اهداف توسعه در ابعاد ملی برسیم. این مسئله یا این یاد گرفتن تنها با گذشت زمان و بتدریج فراهم خواهد شد. همان طور که با گذشت ۱۰ سال اصلاح طلبان آموختند بحث خودی و غیر خودی را مطرح نکنند.

تا وقتی این سه رکن دموکراسی رشد نکنند نهادینه نشوند سیاست ورزان ایران هم دیگر را تحمل نخواهند کرد و رشد نمی کنند و فرایند " همه بامن " که متأسفانه پس از انقلاب بجای " همه با هم " شکل گرفت، ادامه پیدا خواهد کرد هر روز در دایره آن ها که در اردوی همه با من قرار نمی گیرند تنگتر می شود. روابط بر ضوابط چیره می گردد. در چنین شرایطی حاکمان چیره

دست همه چیز هستند جز مدیران با صلاحیت برای اداره امور کشور.

مطرح کردن نوری، حرکتی اعتراضی است

شهرود امروز ۱۳۸۷/۷/۱۴

همان طور که می دانید در فضای انتخاباتی حال حاضر کشور گزینه های مختلفی برای کاندیداتوری از سوی نیروهای اصلاح طلب و تحول خواه در انتخابات ریاست جمهوری مطرح می شوند، یکی از این

گزینه ها آقای عبدالله نوری است، دیدگاه شما پیرامون آمدن و یا نیامدن آقای نوری به صحنه انتخابات ریاست جمهوری چیست؟

اینکه در انتخابات کاندیداهایی با گرایشات مختلف مطرح شود، امری رایج است. البته اگر رکن جمهوریت در کشوری نهادینه شده باشد، این احزاب سیاسی هستند که می بایست کاندیدا برای انتخاباتی نظیر انتخابات ریاست جمهوری معرفی کنند.

به اعتقاد من در شرایط کنونی ایران، اینکه افرادی مانند آقای عبدالله نوری در انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا شوند، امری مثبت است و باید از آن استقبال هم کرد. اما باید میان کاندیداتوری در انتخابات تا جمع بندی نهایی اصلاح طلبان برای معرفی یک فرد واحد فرق قایل شد. طبیعی است که در شرایط موجود آنچه برای ایجاد یک حرکت اجتماعی و تلاش برای تثبیت رکن جمهوریت در کشور لازم است، معرفی یک فرد جامع الاطراف است که بتواند محور یک ائتلاف گسترده قرار گیرد.

به بیان واضح تر باید در نظر گرفت که از میان آقایان خاتمی، کروبی، نوری و یا هر فرد دیگری کدام گزینه از اعتبار سیاسی اجتماعی و اخلاقی لازم برخوردار است تا بتواند "لولای" ائتلاف گسترده نیروهای اصلاح طلب برای ایجاد یک حرکت اجتماعی قرار گیرد.

آیا به اعتقاد شما آقای عبدالله نوری واجد شرایط لازم برای قرار گرفتن در چنین موقعیتی است؟

به نظر من چنانچه آقایان کروبی و خاتمی با توجه به مجموعه مسایل کشور، پشت سر آقای نوری قرار گیرند، ایشان می تواند محور باشد. بنده اما تردید دارم که آیا می توان این توقع را از این بزرگواران داشت که پشت سر آقای نوری حرکت کنند یا خیر؟

کسانی که حضور آقای عبدالله نوری در انتخابات را پیگیری می کنند بر این باورند که می توان حول محور آقای نوری یک سازمان رای مشخص ایجاد و کنشی جهت دار انجام داد. طرفداران کاندیداتوری نوری مدعیان این است که حول این محور می توان حرف هایی جدیدی را در فضای سیاسی کشور مطرح ساخت و بعضا معتقدند که این نگاه فارغ از پیروزی و یا شکست عبدالله نوری در انتخابات، قابل پیگیری است، این تحلیل از دیدگاه شما تا چه اندازه امکان تحقق دارد؟

در فصل انتخابات، امکانات برای طرح برخی مسایل و دیدگاه های گروه های سیاسی ایجاد می شود. یک جریان یا جنبش سیاسی باید از فضای انتخابات برای طرح مسایل و آگاهی بخشی به جامعه سود برد.

اما اگر به عقب بازگردیم و اگر اصلاح طلبان یک تحلیل درونی از وضعیت خود داشته باشند، باید از خود پرسند که چرا اصلاح طلبان با وجود در دست داشتن دو قوه نظام جمهوری اسلامی معذک شکست خورده و از حاکمیت بیرون رانده شدند؟

ببینید! جریان راست، شکست خود را در انتخابات ۷۶ به خوبی ارزیابی کرد و راهکارهای استراتژیک جدیدی را برگزید. اما اصلاح طلبان در دوران شکست هم به بازخوانی وضعیت خود نپرداختند. ما در نهضت آزادی ایران به این جمع بندی رسیدیم که جنبش اصلاح طلبی فاقد رهبری است و تا زمانی که این نقیصه را دارد اگر پیروزی هایی هم بدست آید باز دستاوردها از دست خواهد رفت. آقای خاتمی در دوران اصلاحات تنها یک رییس جمهور اصلاح طلب بود و هیچ گاه به عنوان رهبر جنبش عمل نکرد.

رهبری یک حرکت اجتماعی با ریاست جمهوری متفاوت است، خاتمی می توانست این نقش را ایفا کند اما به هر دلیلی این اتفاق نیافتاد. در انتخابات گذشته ریاست جمهوری ما برای همکاری با دکتر معین یک پیش شرط اصلی قرار دادیم و آن تشکیل یک جبهه فراگیر از نیروهای اصلاح طلب تحت عنوان جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر بود. هدف این بود تا با تشکیل این جبهه، خلاء یک رهبری واحد جبران شود. چرا که در آن وضعیت، یک فرد و یا حتی یک حزب قادر نبود تا نقش رهبری را ایفا کند، بلکه باید یک جبهه متحد تشکیل داده و فرد مورد نظر کاتالیزوری برای ائتلاف نیروها باشد.

البته همان طور که می دانیم بحث جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر هیچ گاه به شکل جدی پیگیری نشد

در سال ۸۴ آقای معین شرایط را پذیرفت. ما به مدت دو سال هم برای جبهه پیگیری کردیم اما متأسفانه بنا به دلایلی که اکنون جای بحث نیست آن جبهه شکل نگرفت. ناکامی آن جبهه اما به معنی آن نیست که ما این بحث را پیگیری نکنیم. اکنون می توان باز هم این موضوع را طرح کرد و برای آقایانی که قصد کاندیداتوری دارند شروطی را گذاشت. اول آنکه باید یک کاندیدای واحد مطرح شود و علاوه بر این کاندیدای مطروحه باید از سطحی از مقبولیت و توانمندی در بین نیروها برخوردار باشد که بتواند لولای ائتلاف قرار گیرد. علاوه بر این خود فرد هم باید مصمم باشد. ما معتقدیم آقای خاتمی و یا نوری و یا هر فردی باید فعال وارد صحنه شوند و نه منفعل.

بحث دیگری که مطرح می شود این است که در حال حاضر همه در پی آن هستند که کاندیداهای مطرح شده را راضی به حضور در انتخابات کنند، در حالیکه طبیعتاً باید گروه های سیاسی در ابتدا بگویند که شما باید این برنامه ها را جلو ببرید و یا این معیارها را رعایت کنید تا بتوان شما را وارد صحنه کرد، از این منظر رایه برنامه و تعیین معیار برای کاندیداها از نظر شما چه نقشی در فرآیند انتخابات دارد؟

به نظر من در جبهه اصلاح طلبی ایران، پیرامون اینکه چه برنامه هایی در زمینه های سیاسی اجتماعی اقتصادی و یا فرهنگی باید اجرا شود، اختلاف نظر چندانی وجود ندارد. می توان بر اساس یک برنامه حداقلی هم توافق کرد. اما توجه کنید مهم این است که فرد مورد نظر، جدای از پیروزی و یا شکست، باید بتواند آن نقش کاتالیزوری و قرار گرفتن در موقعیت لولای یک جبهه فراگیر سیاسی و اجتماعی را ایفا کند. تا آن جبهه فراگیر تحت محوریت فرد مورد نظر به عنوان دستاورد حداقلی این رقابت سیاسی باقی بماند. نکته مهم دیگری که در سوال شما وجود داشت ناظر به این است که باید از کاندیداهای موجود بخواهیم تا التزام خود را به قانون اساسی اعلام کنند. معنای این سخن آن است که کاندیداها باید اعلام کنند که هیچ حکمی را فراتر از سازکارهای موجود در قانون اساسی نخواهند پذیرفت. یعنی به گونه ای نشود که کاندیدایی که همه بر روی آن اجماع کرده اند در دقیقه نود به دلیل مخالفت مقامات بالای نظام از رقابت کنار بکشد.

برخی گروه های سیاسی پیگیری کاندیداتوری آقای نوری رافاقت اولویت لازم می بینند چرا که از دیدگاه آنها احتمال رد صلاحیت نوری بالاست. اما طرفداران طرح کاندیداتوری نوری مدعی هستند که باید یک کاندیدا که در ایستادگی بر مواضع خود سرسختی دارد را معرفی کرد تا بتوان به نوعی تایید صلاحیت او را گرفت. با این اوصاف به نظر شما اصلاح طلبان تا چه میزان باید به رفتارهای واکنشی مانند رد صلاحیت اهمیت دهند .

ببینید کسانی که نوری را مطرح می کنند خودشان هم قبول دارند که احتمال رد صلاحیت او از بقیه کاندیداها بالاتر است. می گویند اگر ایشان را رد صلاحیت کنند این توجیهی است برای عدم شرکت در انتخابات و یا به عبارت دیگر تحریم انتخابات چنین نگاهی در فضای سیاسی کشور یک نگاه بهداشتی سیاسی نیست.

البته افرادی که از کاندیداتوری نوری حمایت می کنند لااقل در سخنان عمومی خود می گویند که به دنبال تحریم انتخابات نیستند بلکه به جای تحریم به نوعی به دنبال تحمیل کاندیدای خود هستند

یعنی از چه طریقی و چگونه؟

از طریق همان بحثی که شما هم مطرح کردید یعنی قرار دادن نوری در محوریت یک حرکت اعتراضی توجه کنید حتی اگر گروهی بخواهند در مورد آقای نوری تصمیم گیری کنند، باید ببینند که آیا نوری می تواند و دارای آن ظرفیت هست که جلو بیاید و فعالانه خود را محور یک حرکت اجتماعی و اعتراضی قرار دهد؟ در این مورد باید بینیم که خود آقای نوری چه نظری دارد؟ آیا او آمادگی دارد؟ اگر آقای نوری آمادگی ندارد گروه های مطرح شده می توانند به سراغ کاندیداهای دیگری که ظرفیت هایی برای قرار گرفتن در محور این حرکت اعتراضی قرار دارند بروند آن لیبرالیسم اسلامی که از آن سخن گفتیم حرکت می کنند.

خاتمی با بسیج نیروهای اجتماعی مشکلی برای پیروزی در انتخابات ندارد

ایلنا دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۸۷

ابراهیم یزدی با اشاره به پیش شرطهای محمد خاتمی برای ورود به عرصه انتخابات ریاست جمهوری گفت: خاتمی می خواهد مطمئن شود که اگر در انتخابات شرکت کرد و پیروز شد، می تواند با سازوکارهای موجود به آنچه که مردم می خواهند، عمل کند .

دبیر کل نهضت آزادی ایران گفت: خاتمی امروز با گذشته تفاوت های زیادی کرده است و امروز با بسیج کردن نیروهای اجتماعی، مشکلی برای پیروزی در انتخابات ندارد .

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار "ایلنا" با اشاره به پیش شرطهای محمد خاتمی برای ورود به عرصه انتخابات ریاست جمهوری گفت: خاتمی می خواهد مطمئن شود که اگر در انتخابات شرکت کرد و پیروز شد، می تواند با سازوکارهای موجود به آنچه که مردم می خواهند، عمل کند.

وزیر خارجه دولت بازرگان در ادامه تصریح کرد: خاتمی با طرح این شروط می خواهد که مطمئن شود در صورت پیروزی در انتخابات، می تواند در جهت حفظ منافع ملی و خواسته های مردم گام های اساسی بردارد.

وي با بيان اينکه خاتمي امروز، خاتمي دوران اصلاحات نيست، اظهار داشت: هشت سال رياست جمهوري خاتمي ديده‌هاي وي را تغيير داده است و اين تغييرات در کلام امروز خاتمي نمايان است؛ به همين دليل با بسج نيروهاي اجتماعي، مشکلي براي پيروي در انتخابات ندارد.

يزدي تاکيد کرد: خاتمي بايد بداند که اگر محور ائتلاف قرار گيرد اما در اين ائتلاف، نيروهاي اجتماعي را به سمت حمايت از خود منسجم نکند، نمي‌تواند در برابر ساز و کارهاي موجود، مطالبات مردم را پي‌گيري کند.

ديبرکل نهضت آزادي با بيان اينکه طبيعي است که يک رئيس‌جمهور مدبر با مقامات درون حاکميت به گفت و گو بنشيند و از طريق مذاکرات، اهداف مردم را محقق کند، اظهار داشت: پيشبرد خواسته‌هاي مردم بدون بسج مردمی و تبديل نيروهاي بالقوه مردمی به يک نيروي بالفعل اجتماعي و سياسي امکان‌پذير نيست.

وي افزود: به همين دليل از خاتمي خواسته‌ايم که با موقعيتي که دارد، همه گروه‌ها را زير چتر واحد گرد هم آورد.

يزدي در ادامه تصريح کرد: اگر دکنر معين نتوانست جبهه دموکراسي‌خواهي را شکل دهد و برخي گروه‌ها هم با او همکاري نکردند اما خاتمي در جايگاهي است که مي‌تواند همه گروه‌ها را زير يک چتر واحد گرد هم آورد و يک نيروي اجتماعي موثر را سامان‌دهي کند.

وي تاکيد کرد: اگر خاتمي در انتخابات پيروز هم نشود، به دليل اينکه يک نيروي منسجم سياسي را به وجود آورده است، مي‌تواند خارج از قدرت هم اصلاحات را نهادينه کند و در رفتار حاکمان تاثيرگذار باشد.

ديبرکل نهضت آزادي با بيان اينکه با توجه به تجربه‌هاي بعد از انقلاب، تغيير در ساختارهاي حقوقي براي پيشبرد اهداف مردمی امکان‌پذير نيست، اظهار داشت: بدون حضور نيروهاي اجتماعي نيز تاثيرگذاري در ساختارهاي حقيقي، امکان‌پذير نخواهد بود.

وي افزود: اگر خاتمي مي‌خواهد با همان سبک گذشته در انتخابات حضور يابد، فايده‌اي ندارد اما اگر با اين نگاه استراتژيک که يک نيروي سياسي منسجم را ذيل يک ائتلاف گسترده شکل خواهد داد، به اين عرصه وارد شود، تاثيرگذاري زيادي خواهد داشت.

يزدي تاکيد کرد: شخصيت خاتمي و روحيه مثبت وي به گونه‌اي است که همه براي او احترام زيادي قائل هستند و به همين دليل اگر خاتمي در انتخابات حضور پيدا کند، کرويبي به احترام خاتمي در انتخابات کاندیدا نمي‌شود.

پاسخ به آقای روبرت گیتس

پانزدهم مهر ماه ۱۳۸۷

دیدار در الجزایر- آبان ۱۳۵۸

آقای روبرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا، روز دوشنبه هشتم مهرماه جاری در سخنرانی خود در دانشگاه دفاع ملی در مورد دیدار برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت کارتر با مهندس بازرگان در الجزیره، مطالبی را عنوان کرده است که نا درست است.

۱- او گفته است که: "نخست وزیر (مهندس بازرگان)، وزیر دفاع (مصطفی چمران) و وزیر خارجه (ابراهیم یزدی) ایران خواستار ملاقات با برژینسکی شدند که برای مراسم ۲۵مین سالگرد انقلاب الجزایر در الجزیره به سر می برد، و من هم با او بودم. برژینسکی از من خواست برای یادداشت برداشتن همراهش بروم."

اولا درخواست ملاقات از جانب برژینسکی بود نه هیئات ایرانی. به این ترتیب که سفارت آمریکا در الجزایر با سفارت ایران در این کشور تماس می گیرد و اطلاع می دهد که آقای برژینسکی در مراسم ۲۵مین سالگرد انقلاب الجزایر در الجزیره شرکت میکند و درخواست ملاقات با آقای مهندس بازرگان را دارد. سفارت ایران مراتب را به وزارت امور خارجه گزارش می دهد و من، درمقام وزیر امور خارجه وقت، موضوع را با آقای مهندس بازرگان، نخست وزیر، مطرح کردم. آقای پروس لینگن، کاردار وقت سفارت آمریکا در تهران نیز این درخواست را مستقیما به اطلاع آقای مهندس بازرگان رسانیده بود. بعد از بررسی جوانب امر به این درخواست پاسخ مثبت داده شد. آقای دکتر صادق طباطبائی، سخنگوی دولت موقت مراتب را به رهبر فقید انقلاب اطلاع داد. در الجزیره آقای برژینسکی برای دیدن مهندس بازرگان به اطاق محل اقامت ایشان در هتل می آید. این دیدار باحضور آقای دکتر چمران، وزیر دفاع دولت موقت و اینجانب صورت گرفت.

آقای برژینسکی در کتاب خود تحت عنوان "قدرت و اصول" همین ادعای روبرت گیتس را آورده است. بعد از انتشار کتاب، در همان تاریخ، سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ نامه ای به امضای آقای مهندس بازرگان و اینجانب برای ناشر کتاب ارسال و ضمن اعتراض به این مطلب نادرست، اصلاح آن در خواست شد. اما ناشر حاضر به اصلاح آن نشد.

ثانیا در این دیدار هیچ فردی همراه آقای برژینسکی نبود.

۲- آقای روبرت گیتس در این سخنرانی خود گفته است که:

" برژینسکی در آن دیدار پیشنهاد به رسمیت شناختن انقلاب اسلامی و حتی احترام به قراردادهای فروش اسلحه به ایران را داد." و " لب کلام ما این بود که 'ما انقلاب شما را می پذیریم. ما کشور شما را به رسمیت می شناسیم. ما همه سلاح هایی را که قرارداد فروش آنها با شاه بسته شده بود را به شما می فروشیم. ما دشمن مشترکی در همسایگی شمالی شما داریم. می توانیم در آینده با هم کار کنیم.' "

این سخن آقای گیتس چند فراز دارد. فراز اول: " ما کشور شما را برسمیت می شناسیم". این سخن نه تنها خلاف واقع، بلکه بی معناست. کشور ایران قرن ها قبل از تشکیل آمریکا وجود داشته است. برسمیت شناختن یا نشناختن کشورهایی را که قرن ها وجود داشته اند بی معناست. در آن دیدارچنین مسئله نه مطرح شد و نه طرح آن معنا داشت.

فراز دوم: " ما دولت شما را به رسمیت می شناسیم". دولت آمریکا دولت جدید ایران را همان روز های اول بعد از پیروزی انقلاب برسمیت شناخته و سفیر جدید معرفی کرده بود. هم روابط دیپلماتیک وجود داشت و هم مذاکرات دو جانبه پیرامون مسایل و مشکلات میان دو کشور ادامه داشت. نیازی نبود که در آن دیدار شناسائی انقلاب و دولت جدید وعده داده شود. طرح آن هم معنا نداشت.

فراز سوم: یکی از مهمترین موضوعات در روابط بین دو کشور قرارداد های عظیم خرید های نظامی ایران از آمریکا و تسلیحات خریداری شده توسط ایران از آمریکا در زمان شاه و تامین لوازم یدکی این سلاح ها و نیز سر نوشت دیگر قرار داد ها میان دو کشور بود. پس از انقلاب محور اصلی مذاکرات میان دو کشور، هم در تهران و هم در دیدار وزیر امور خارجه آمریکا با ایجاب در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل همین موضوع بود و طبیعی بود که این موضوع در دیدار با برژینسکی نیز مطرح گردد. اصولا یکی از دلایل پذیرش درخواست برژینسکی ضرورت تعیین تکلیف این مسایل بود. آقای برژینسکی اصرار داشت دولت جدید ایران یا باید تمام این قرار داد ها را بپذیرد یا هیچ کدام را. اما موضع ما این بود که ما این قرارداد ها را نه یک جا می پذیریم و نه رد می کنیم. بلکه آن ها را مورد بررسی کرده و بر اساس اولویت های بعد از انقلاب و منافع ملی رد یا قبول می کنیم. اختلاف میان دو طرف این موضوع بود. به عنوان مثال هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران در باره خرید تجهیزات نظامی ایران تصمیم می گرفت و وزارت دفاع ایران بر اساس برآورد مستشاران آمریکائی بهای تقریبی آن ها در یک حسابی بنام حساب تتخواه گردان ایران، متعلق به وزارت دفاع آمریکا واریز میکرد. از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ ایران جمعا بیش از ۲۳ میلیارد دلار در این حساب ریخته بود اما هیچ صورت حسابی به ایران داده نشده بود. در زمان نخست وزیری بختیار قرار داد های مربوط به سلاح های استراتژیک بدستور وی لغو شدند و مبالغ هنگفتی از حساب ایران بابت لغو این قراردادها بر داشته شده بود. دولت موقت با اینگونه لغو قرارداد ها موافق نبود. و خواهان بررسی مجدد بود. باز هم به عنوان نمونه در حالیکه قرارداد خرید ۱۶۰ فروند هواپیمای اف ۱۶، که هنوز ساخته و آماده تحویل نشده بود، لغو و ایران بابت لغو آن ها جریمه شده بود، اما لوازم یدکی همین هواپیما برای مدت ۵ سال به ایران فروخته شده بود. دولت آمریکا حاضر نبود این لوازم را پس بگیرد. یک نمونه دیگر جعبه سیاه هواپیما های جنگنده - بمب افکن های اف ۱۴ بود. تعداد ۸۰ فروند از این هواپیما به ایران فروخته شده بود. ویژگی انحصاری این هواپیما ها این بود که در یک زمان واحد میتوانند بسوی ۶ هدف راکت های خود را شلیک کنند. اما در همان روز های پر آشوب انقلاب نظامیان آمریکا در ایران این نرم افزار ها را از هواپیما جدا کرده و برده بودند. در دیدار سایروس ونس، وزیر خارجه وقت آمریکا و معاون تسلیحاتی وزارت دفاع آمریکا با هیئات ایرانی در نیویورک، که ما بر گشت آن ها را مطالبه کردیم، آن ها یک نسخه از قرارداد محرمانه ای که آقای خلعت بری، وزیر امور خارجه ایران و ریچارد هلمز، سفیر وقت آمریکا در ایران امضاء کرده بودند، به ما دادند و تائید و امضای آن را شرط برگشت دادن آن لوازم دانستند. مهمترین بند این قرارداد این بود که دولت ایران به بازرسان نظامی آمریکا اجازه می دهد که هر زمان بخواهند مراکز نظامی ایران و بخصوص فرود گاه های نظامی ایران را

بازرسی کنند. دولت ایران هرگز نمی توانست با چنین قراردادی موافقت کند. اساس حذف ما در دیدار و گفتگو با برژینسکی این بود که تمام این قرار داد ها باید بر اساس ارزش ها، اولویت ها و منافع ملی ایران باز بینی شوند. آقای برژینسکی از طرح این مسایل بسیار ناراحت شده بود. در کتاب خود ((Power and Principles این نا راحتی را با صراحت بیان کرده است. باوجود این مطالب را یاد داشت کرده بودو در پایان دیدار گفت که نظر دولت آمریکا را توسط کار دار شان در ایران به دولت ایران اطلاع خواهد داد.

۳- آقای گیتس در این سخنرانی گفته است:

"مقامات ایرانی شرکت کننده در این جلسه خواستار تحویل گرفتن محمد رضا شاه پهلوی شدند.... پاسخ آنها این بود که 'شاه را به ما بدهید'. هر کدام مواضع خود را پنج یا شش بار تکرار کرد. و در پایان برژینسکی برخاست و گفت 'تحویل شاه به شما با غرور ملی ما ناسازگار است' و این پایان کار بود."

این سخن آقای گیتس نادرست است. در آن دیدار آقای مهندس بازرگان و وزرای همراه ایشان توضیح دادند که چرا ملت ایران نگران سفر شاه به آمریکا و اقدامات آن دولت علیه انقلاب ایران میباشد. سفر شاه به آمریکا خاطره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را درآذهان عمومی ملت ایران زنده کرده بود. هنگامی که آقای بروس لینگن و هنری پرشت خبر ورود شاه به آمریکا را به من دادند با صراحت به آن ها گفتم که باید منتظر پیامد های شدید آن باشید. دولت موقت در آن مرحله، به عنوان گام اول دیپلماتیک، طی یادداشت های رسمی وزارت امور خارجه ایران، **اولا** مسئولیت پیامد های سفر شاه به آمریکا را متوجه آن دولت دانسته بود. **ثانیاز** دولت آمریکا خواست که به پزشکان ایرانی مقیم آمریکا، که اجازه طبابت در آمریکا را داشتند و دولت ایران معرفی می کند، اجازه بدهد که پرونده پزشکی شاه را به بینند و او را معاینه کنند. اما دولت آمریکا از قبول این درخواست ها سر باز زد. برژینسکی اصرار داشت مهندس بازرگان و وزرای همراه ایشان را قانع کند که انگیزه دولت آمریکا ازدادن روادید سفر شاه به آمریکا صرفا جنبه انسانی داشته است. بنا بر این در آن دیدار از جانب ما موضوع استرداد شاه مطرح نشد.

اما آقای مهندس بازرگان برای حل مسئله گروگانگیری و جلوگیری از عوارض و پیامد های نگران کننده آن بر این باور بودند که یا شاه به ایران بر گردد و خودرا تسلیم نماید یا از سلطنت استعفا بدهد و این نظر خود را طی دو نامه شخصی خطاب به شاه نوشتند. هر دو نامه بعد از گروگانگیری و استعفای دولت موقت بود. نامه اول در نهم آذر ۱۳۵۸ و دعوت از شاه برای بازگشت و تسلیم شدن داوطلبانه به ایران بود. نامه دوم در تاریخ و دعوت شاه به استعفا از سلطنت بود. بازرگان بر این باور بود که اگر شاه از سلطنت استعفا بدهد در واقع موجبات رفع نگرانی ملت ایران از تکرار کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراهم و مسئله استرداد شاه هم منتفی و دیگر بهانه ای برای ادامه گروگانگیری وجود نمی داشت. و شاه در واقع نه به عنوان شاه ایران بلکه به عنوان یک شهر وند عادی، نظیر هزاران ایرانی برای درمان بیماری خود در آمریکاست. در هر دو مورد آقای مهندس بازرگان، علاوه بر مشورت با من، از من خواستند تا آن را با آقای خمینی مطرح و نظرشان را جویا شوم. آقای خمینی مخالفت نکردند اما گفتند که شاه این کار را نمی کند و آقای مهندس بازرگان خیلی خوش بین است.

متن هر دو نامه برای اولین بار، به پیوست، منتشر می گردد. (متاسفانه نامه دوم دز دسترس نیست)

مشروح مذاکرات این جلسه را که آقای دکتر چمران نوشته بود بصورت بیانیه مطبوعاتی در اختیار خبرنگاران خبرگزاری پارس، که بعداً شد خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، قرار داده شد که همان زمان منتشر گردید. در مصاحبه های مختلف توسط مهندس بازرگان و اینجانب در همان زمان نیز رئوس مسائل مطرح شده در آن دیدار گزارش گردید.

حال پرسش این است که چرا آقای گیتس در این شرایط چنین مسئله ای را مطرح کرده است؟ آقای گیتس مخالف مذاکرات با ایران است و بنظر می رسد برای توجیح موضع خود این داستان را عنوان کرده است. او در پایان سخنرانی خود به این مطلب پرداخته است.

متن سخنان آقای روبرت گیتس، به روایت بی بی سی به قرار زیر است:

جزئیات دیدار برژینسکی و بازرگان 'اختلاف بر سر تحویل شاه'

رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا - ۱۰ مهر ۱۳۸۷

رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا طی سخنانی در دانشگاه ملی امور دفاعی آمریکا برخی جزئیات دیدار ۲۹ سال قبل زیگنیو برژینسکی با مهندس مهدی بازرگان اولین نخست وزیر پس از انقلاب را تشریح کرده است.

آقای گیتس که درباره روابط ایران و آمریکا اظهار نظر می کرد در سخنانش عدم برقراری رابطه بین دو کشور را ناشی از سازش ناپذیری جمهوری اسلامی دانست.

دیدار روز اول نوامبر ۱۹۷۹ میان زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی کاخ سفید در دوران ریاست جمهوری جیمی کارتر، و مهدی بازرگان در شهر الجزیره خشم گروه های تندرو در تهران و گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا را به دنبال داشت.

آقای گیتس روز دوشنبه در دانشگاه ملی امور دفاعی آمریکا گفت: "من در نخستین ملاقات (پس از انقلاب ایران) میان یک مقام ارشد دولت آمریکا و مقام های ممتاز دولت ایران در الجزیره در پایان اکتبر ۱۹۷۹ حضور داشتم."

او افزود: "نخست وزیر (مهندس بازرگان)، وزیر دفاع (مصطفی چمران) و وزیر خارجه (ابراهیم یزدی) ایران خواستار ملاقات با برژینسکی شدند که برای مراسم ۲۵مین سالگرد انقلاب الجزایر در الجزیره به سر می برد، و من هم با او بودم. برژینسکی از من خواست برای یادداشت برداشتن همراهش بروم."

وزیر دفاع آمریکا می گوید که برژینسکی در آن دیدار پیشنهاد به رسمیت شناختن انقلاب اسلامی و حتی احترام به قراردادهای فروش اسلحه به ایران را داد.

آقای گیتس در ادامه گفت "ما وارد جلسه شدیم و لب کلام ما این بود که 'ما انقلاب شما را می پذیریم. ما کشور شما را به رسمیت می شناسیم. ما دولت شما را به رسمیت می شناسیم. ما همه سلاح هایی را که قرارداد فروش آنها با شاه بسته شده بود را به شما می فروشیم. ما دشمن مشترکی در همسایگی شمالی شما داریم. می توانیم در آینده با هم کار کنیم.' "

به گفته وزیر دفاع آمریکا، مقامات ایرانی شرکت کننده در این جلسه خواستار تحویل گرفتن محمد رضا شاه پهلوی شدند.

به گفته آقای گیتس، "پاسخ آنها این بود که 'شاه را به ما بدهید'. هر کدام مواضع خود را پنج یا شش بار تکرار کرد. و در پایان برژینسکی برخاست و گفت 'تحویل شاه به شما با غرور ملی ما ناسازگار است.' و این پایان کار بود."

وزیر دفاع آمریکا یادآور شد که سه روز بعد سفارت آمریکا در تهران تسخیر شد و مقام های ایرانی شرکت کننده در جلسه الجزیره دو هفته بعد از کار برکنار شدند.

محمد رضا شاه پهلوی در ماه اکتبر ۱۹۷۹ با موافقت جیمی کارتر برای درمان وارد آمریکا شد. وی بعدا به مصر رفت و روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ در اثر سرطان در آنجا درگذشت.

سه دهه 'تلاش های ناکام'

از نگاه آقای گیتس این ایران است که طی سه دهه به تلاش های آمریکا برای بهبود روابط جواب رد داده است.

وی گفت: "از آن زمان تاکنون همه دولت ها به نحوی به سوی ایران دست [دوستی] دراز کرده اند، که همگی شکست خوردند. برخی از این دولت ها در ارتباط با ناکامی خود سخت گرفتار شدند."

او افزود: "اما واقعیت این است که رهبران ایران طی دوره ای خیلی طولانی همواره در واکنش به حرکات آمریکا برای برقراری روابطی متفاوت و بهتر، رفتاری سازش ناپذیر داشته اند."

آقای گیتس با اشاره به همکاری آمریکا و متحدان این کشور و همچنین روسیه و چین برای وارد کردن فشار بر ایران جهت توقف بخش های حساس برنامه اتمی اش گفت: "فکر می کنم تا زمانی که ایرانی ها تصمیم بگیرند که می خواهند رویکرد متفاوتی به باقی جهان داشته باشند، موضع فعلی ما احتمالا موضع بدی نیست."

وزیر دفاع آمریکا همچنین شرط کنونی دولت بوش برای مذاکره با ایران، دایر بر تعلیق غنی سازی اورانیوم، را با توجه به "حرف هایی که محمود احمدی نژاد می زند و کارهایی که دولت ایران به آنها ادامه می دهد" معقول دانست.

محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران هفته گذشته در جریان سفر به نیویورک برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل گناه قطع روابط را به گردن آمریکا انداخت و گفت این واکنش بود که روابط را قطع کرد.

وی چهارشنبه گذشته در جمع بیش از ۴۰۰ دانشجو در نیویورک ابراز امیدواری کرد که رئیس جمهور بعدی آمریکا گام هایی برای پایان دادن به وضع کنونی بردارد.

وی گفت: "ما اصراری بر روابط بهتر نداریم، اما خوب است که روابط بهتری داشته باشیم."
روابط دو کشور پس از ماجرای گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران قطع شد.
سخنان روبرت گیتس به زبان اصلی - با تشکر از آقای هانی منصوریان برای ارسال این متن.

REMARKS BY SECRETARY OF DEFENSE ROBERT GATES AS PART OF THE NATIONAL DEFENSE UNIVERSITY DISTINGUISHED LECTURE PROGRAM;

SUBJECT: 2008 NATIONAL DEFENSE STRATEGY;

LOCATION: NATIONAL DEFENSE UNIVERSITY, FORT LESLEY J. MCNAIR, WASHINGTON, D.C.

(...in response to a question, where all that FNS caught of the question was)"Off mike) -- advise the next president of the United States about how to improve relations with that country["?

SEC. GATES: I have been involved in the search for the elusive Iranian moderate for ۳۰ years. (Laughter.) I was in the first meeting that took place between a senior U.S. government official and the leadership of the Iranian government in Algiers at the end of October, ۱۹۷۹. Brzezinski -- the Iranian prime minister, defense minister and foreign minister asked to meet with Brzezinski, who was in Algiers for the ۲۵th anniversary of the Algerian Revolution and I was with him. He asked me to go as the note-taker.

And he walked into that meeting and, in essence, said, "We will accept your revolution. We will recognize your country. We will recognize your government. We will sell you all the weapons that we had contracted to sell the Shah. We have a common enemy to your north. We can work together in the future." Their response was, "Give us the Shah." Each repeated their respective positions about five or six times and at the end, Brzezinski stood up and said, "To give you the Shah would be incompatible with our national honor." And that ended it. And three days later they seized our embassy and two weeks later all three of those officials were out of their jobs.

Every administration since then has reached out to the Iranians in one way or another and all have failed. Some have gotten into deep trouble associated with their failures, but the reality is the Iranian leadership has been consistently unyielding over a very long period of time in response to repeated overtures from the United States about having a different and better kind of relationship. And it seems to me that the effort that we are now engaged in with our allies, with Russia and China, in terms of trying to bring pressure to bear on the Iranians to change their approach to the rest of the world is probably the best way to go about this.

نقش احزاب در فرایند توسعه سیاسی

ایلنا ۱۶ / ۷ / ۸۷

وزیر خارجه دولت مهدی بازرگان گفت: تشکیل کنگره احزاب، گامی برای همکاری و همگرایی و همکارایی بیشتر احزاب است.

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، به نقش احزاب در فرایند توسعه سیاسی در ایران اشاره کرد و گفت: در عصر کنونی با افکار عمومی توده وار نمی توان جمهوریت را نهادینه کرد، برای نهادینه شدن جمهوریت به افکار و اندیشه‌های مردم که در چندین نهاد سازمان یافته است، نیاز داریم.

وی افزود: این سازمان‌یافتگی در قالب احزاب میسر است و این احزاب هستند که باید در انتخابات به صورت معرفی کاندیدا یا با دادن برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به صورت نهادینه عمل کنند. در حالی که ما اصل جمهوریت را پذیرفته‌ایم، هنوز تحزب در ایران نهادینه نشده است و رسوبات فرهنگ استبدادی در جامعه ایرانی، مانع همکاری‌های جمعی است.

این فعال سیاسی، برگزاری کنگره توسط احزاب را نشانه تحول جدید در مناسبات سیاسی ایران دانست و اظهار داشت: هنگامی که احزاب سیاسی کنگره‌های خود را تشکیل می دهند، باید از این کنگره‌ها استقبال شود و این به معنای آن است که یک تحول جدیدی در مناسبات سیاسی ایران در حال شکل گیری است.

وی به برگزاری دوازدهمین کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اشاره کرد و گفت: به نظر من دوازدهمین کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران از این نظر اهمیت دارد که نشانه‌ی عزم راسخ برای ادامه کار حزبی منسجم در ایران است و استقبالی که از این کنگره‌ها می شود و حضور گروه‌های مختلف تأییدی است بر این ادعا.

یزدی در پاسخ به این سوال که کنگره احزاب چه تأثیری می تواند در تعامل بین احزاب داشته باشد؟ گفت: با توجه به این که میان احزاب اصلاح طلب مرسوم است که وقتی این کنگره‌ها را تشکیل می دهند در جلسه افتتاحیه از دیگر گروه‌ها هم دعوت می کنند و با حضور گروه‌های مختلف در این کنگره‌ها

شاید بتوان گفت که مقدمه لازم برای این که احزاب به صورت همگرایی در موارد ویژه ای که منافع ملی کلان و فراحزبی مطرح است، بتوانند با هم به توافقاتی برسند، وجود دارد.

وی تاکید کرد: تشکیل این کنگره ها و حضور نمایندگان گروه ها و احزاب گوناگون در این کنگره ها گامی است به جلو برای همگرایی و همکاری های بیشتر.

این فعال سیاسی به عدم حضور احزاب غیر همسو در کنگره های دیگر احزاب اشاره کرد و اظهار داشت: عدم شرکت احزاب غیر همسو در کنگره دیگر احزاب نقطه ضعفی است که نه فقط در کار حزبی بلکه در اندیشه سیاسی ما وجود دارد زیرا هنوز پذیرفته ایم که رکن اصلی دموکراسی که پایه جمهوریت نظام است پذیرفتن اصل تکثر و گوناگونی افکار و اندیشه ها در جامعه بشری است.

وی در ادامه تصریح کرد: حضور نمایندگان یک حزب مخالف در کنگره احزاب به معنای این نیست که عملکرد آن حزب را تایید می کند بلکه نشانگر هم گرایی و وفاق ملی است و ما باید یاد بگیریم با حفظ مواضع که با یکدیگر اختلاف داریم ولی می توانیم بر سر مسائلی با هم به گفت و گو بنشینیم.

یزدی در پایان گفت و گو خود با خبرنگار "ایلنا" گفت: اگر کشور ما مورد تهاجم خارجی قرار بگیرد یک امر فرا گروهی است بنابراین همه گروه ها می توانند در این مورد با هم تشریک مساعی کنند اما مستلزم این است که همه حق یکدیگر را به رسمیت بشناسند.

دعوت به شرکت در کنفرانس بین المللی در بن- آلمان

۱۶ مهر ماه ۱۳۸۷

آقای دکتر یزدی با سلام، نهاد BICC اختصار Bonn International Center for Conversion میباشد که یک NGO است. فعالیت این نهاد در عرصه ی تبدیل پادگان ها و پایگاه های نظامی به یک رشته نهادهای صنعتی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی است. (برای اطلاع بیشتر بنگرید به سایت این نهاد: www.bicc.de)

این کنفرانس در روز چهارم دسامبر ۲۰۰۸ در سالن آکادمی دویچه وله برگزار خواهد شد. برای ساعت ۱۲ ظهر نخست یک کنفرانس مطبوعاتی در نظر گرفته شده است و از ساعت ۱۵ تا ۱۹ یک کنفرانس ۴ ساعته را خواهیم داشت.

موضوع کنفرانس: پس از انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا و پیش از انتخابات ریاست جمهوری در ایران: سیاست بینالملل و مناسبات سیاسی درون ایران - فرصتهای جدید برای یک توافق در مناقشه ی هسته ای؟

برای اطلاع بیشتر بنگرید به ایمیل زیر و دو ضمیمه ی آن، که از دبیرخانه ی این نهاد برای من فرستاده اند. متأسفانه بخشی از این متنها به زبان آلمانی است. ولی حتماً دوستان آلمانی زبان برایتان ترجمه خواهند کرد. بی شک برای جزئیات بیشتر به من نیز می توانید رجوع کنید. در ضمیمه ی دوم اختصاری از زندگینامه ی افراد آمده است که اگر تغییری باید در آن صورت گیرد، میتوانید مستقیماً به خانم هاینکه، مسئول روابط عمومی تماس بگیرید تا تصحیح شود. چنانکه مشاهده خواهید کرد، آقای هانس بلیکس نیز جزو شرکت کنندگان است.

ممنون میشوم اگر در اولین فرصت ما را در جریان پاسخ خود قرار بدهید تا ترتیب دعوتنامه و موارد دیگر سفر داده شود. با تشکر و آرزوی موفقیت - داود خدابخش

خاتمی هیچ گاه نقش « رهبری جنبش اصلاح طلبی » را ایفا نکرد

خبرگزاری فارس ۱۳۸۷/۷/۲۱

خبرگزاری فارس : ابراهیم یزدی با بیان اینکه خاتمی نه خروشچف است نه گورباچف ، گفت : خاتمی ، هیچ گاه نقش « رهبری جنبش اصلاح طلبی » را ایفا نکرد ؛ بلکه تنها يك «رئیس جمهور اصلاح طلب» بود.

به گزارش خبرگزاری فارس هفته گذشته بخش اول گفتگویی تفصیلی فارس با ابراهیم یزدی منتشر شد و امروز یکشنبه بخش دوم و پایانی آن در پی خواهد آمد.

فارس : اخیراً آقای دکتر عبدالکریم سروش راجع به قرآن مجید و وحی صحبت هایی داشت که با عکس العمل های منفی علما و بسیاری از اندیشمندان و حتی روشنفکران دینی مواجه شد . آقایان بزرگان علیه سروش موضع گرفت و حرف های او را نادرست خواند . نظر شخصی شما و موضع نهضت آزادی درباره حرف های سوش چیست ؟

یزدی : آقای دکتر سروش نمی گوید قرآن وحی نیست بلکه می گوید « وحی بی صورت » بر پیامبر نازل شده اما الفاظ از خود پیامبر است . ایشان لفظ و معنا را تفکیک کرده اند . انجمن اسلامی مهندسين همایشی را برگزار کرده که هنوز هم ادامه دارد . در این همایش سخنرانان پیرامون این نظر سخن ها گفته اند . از جمله آقایان غفارزاده ، دکتر غروی ، آقای مهندس سبحانی ، مهندس کتیرایی و خود بنده نظر سروش را نقد کرده اند . من در سخنرانی خود معیارهایی را برای ارزیابی این نظر ارائه دادم .

معیار ارزیابی این است که خود پیامبر اسلام «ص» که به عنوان يك شخصیت صادق امین در تاریخ معروف است درباره قرآن چه گفته است؟ من سه اثر ماندگار را توضیح داده ام. یکی احادیث نبوی است؛ خود پیامبر صراحت دارد که نه معنا و نه لفظ احادیث نبوی، هیچ کدام از خداوند نیست. حتی در اوائل دوران پس از بعثت که مسلمانان شروع به نوشتن و حفظ آیات قرآن کردند بعضی ها شروع به نوشتن احادیث پیامبر نیز کردند. اما پیامبر آنها را از این کار منع کرد. زیرا نگران بود که اینها با آیات قرآن قاطی شود.

دوم، احادیث قدسی است که در آنها خود پیامبر امین فرموده که معنا را جبرئیل به من القا کرده است اما لفظ این احادیث از من است و تأکید داشت که این احادیث هم وارد قرآن نشود.

سوم، خود قرآن است که پیامبر فرموده لفظ و معنای آنها هر دو از خداوند است نه از پیامبر.

ما به عنوان يك پژوهشگر در برابر این واقعیت تاریخی جایی برای شك و تردید نداریم. دومین مبنایی که ما برای ارزیابی علمی داریم خود قرآن است که می فرماید که لفظ و معنا هر دو از جانب خداست. بنابراین حرف آقای سروش درست نمی دانم.

فارس: نهضت آزادی در انتخابات سوم تیر ۸۴ ابتدا از آقای معین و در مرحله دوم تلویحاً از آقای هاشمی حمایت کرد اما باز با این حال اصلاح طلبان شکست خوردند، تحلیل شما از شکست اصلاحات چیست؟ چرا در سوم تیر، جریان اصلاحات رو به افول گذاشت؟

یزدی: اولین و بارزترین دلیل شکست اصلاح طلبان، تنوع کاندیدا بود، یعنی اگر اصلاح طلبان يك کاندیدا معرفی می کردند، به نظر من اصلاح طلبان در همان دور اول برنده بودند.

فارس: این حرف شما نظر آن دسته از کارشناسان را که می گویند بخش اعظم شکست اصلاح طلبان به خاطر اختلافات و مشکلات درونی بوده، تأیید می کند. کمی درباره همین مشکلات درونی اصلاحات برای ما بگویید.

یزدی: جنبش اصلاح طلبی ایران يك واقعیت عینی اما فاقد رهبری است. آقای خاتمی هم که دو دوره انتخاب شد، هیچ گاه نقش «رهبری جنبش اصلاح طلبی» را ایفا نکرد. بلکه تنها يك «رئیس جمهور اصلاح طلب» بود. تفاوت های اساسی بین رهبر جنبش اصلاح طلبی با رئیس جمهور اصلاح طلب وجود دارد. رئیس جمهور اصلاح طلب يك وظیفه خاص دارد اما رهبر باید در شرایط ویژه کارهای دیگری انجام دهد. مثلاً دکتر مصدق هم نخست وزیر بود و هم رهبر جنبش ملی. زمانی که در مجلس شورای ملی آقای جمال امامی شلوغ کرد و نگذاشت مرحوم مصدق سخنرانی کند، مصدق مجلس را ترك کرد و در خیابان بالایی چهارپایه رفت و گفت مجلس آن جایی است که مردم هستند. اما آقای خاتمی چنین نقشی را هرگز ایفا نکرد و هیچگاه مردم را مستقیماً دعوت نکرد که به آنها بگوید موانع کار کجاست؛ بالاخره مردم به او رأی دادند و او و امदार مردم بود و باید موانع را به مردم می گفت. اما به هر دلیل نیامد بگوید و این يك نقص است. نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم هم هیچگاه مردم را دعوت نکردند که مشکلات را با مردم در میان بگذارند.

فارس: یعنی می گوید اصلاح طلبان از مردم فاصله گرفته بودند؟

یزدی : آنها با مطالبات مردم فاصله نگرفتند . بلکه اصلاح طلبان ارتباطشان را با مردم قطع کرده بودند . زمانی که مردم در پای صحبت های يك سخنران می نشینند يك هماهنگی دینامیک بین سخنران و مردم ایجاد می شود درحالیکه با مقاله نوشتن و صحبت در تلویزیون این معنا حاصل نمی شود و هماهنگی برقرار نمی گردد . نمایندگان مجلس ششم با مردم رابطه شان را قطع کرده بودند به همین دلیل زمانی که در مجلس تحصن کردند بازتابی مردمی پیدا نکرد .

فارس : فاصله سیاسی نهضت آزادی با گروه های تحریم کننده انتخابات چقدر است ؟ شما فکر می کنید گروه های تحریم کننده انتخابات چرا اشتباه می کنند ؟

یزدی : اولاً نهضت آزادی مفتی نیست که فتوای تحریم بدهد . ثانیاً يك سازمان سیاسی علي الاطلاق باید با انفعال سیاسی مردم مقابله کرده و آنها را دعوت به فعالیت کند . مردم ما به دلایلی منفعل شده اند . بنابراین وقتی از تحریم صحبت می کنید یعنی به مردم بگویید در خانه هایشان بنشینند . سیاست تحریم انتخابات زمانی مؤثر خواهد بود که سازمان های سیاسی پایگاه های گسترده مردمی پیدا کرده باشند و يك تعامل دینامیک میان احزاب و مردم شکل گرفته باشد . در شرایط کنونی ما با تحریم انتخابات مخالفیم . چون سیاست استراتژیک ما این است که هر نوع اصلاحاتی باید از درون شکل بگیرد و این اصلاحات بدون حضور و مشارکت مردم امکان پذیر نیست . بنابراین علي الاطلاق ما باید مردم را دعوت به شرکت در فعالیت های سیاسی کنیم . اما اگر شرایط نامساعد برای حضور مردم همچنان ادامه یابد ، نهضت آزادی ممکن است با ذکر دلایل اعلام کند که در انتخابات شرکت نمی کند . اما این تحریم نیست بلکه فقط اعلام این است که این حزب در انتخابات شرکت نمی کند . احزاب سیاسی باید به مردم آگاهی سیاسی را بدهند و این خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند که شرکت می کنند یا خیر .

فارس : چند وقت پیش از اینها صحبتی از شما نقل شده بود که گفته بودید آقای خاتمی ، گورباچف است و ایران نیاز به يك یلتسین دارد و تلویحاً خودتان را یلتسین ایران معرفی کرده بودید . چه شده که بعد از گذشت این همه سال باز هم به سمت آقای خاتمی (همان گورباچف) برگشته اید و از او حمایت می کنید ؟

یزدی : در مقاله ای که بعد از سال اول پیروزی آقای خاتمی در جواب عده ای که می گفتند خاتمی گورباچف ایران است ، نوشتم که خاتمی خروشچف ایران است . خروشچف اولین کسی بود که بعد از استالین آمد و گفت وضع کشور نیاز به تغییرات اساسی دارد اما طبقه حاکم در شوروی سابق حرف خروشچف را نپذیرفت و او را از تمام مناصبش عزل کرد و به روستایی که در آنجا به دنیا آمده بود تبعید کرد . اگر رهبری شوروی ، نظرات خروشچف را پذیرفته بود هرگز نیازی به گورباچف پیدا نمی شد . در هیچ کجا هم من نگفته ام که یلتسین ایران هستم . اگرچه حاکمیت ایران اصلاحات خاتمی را نپذیرفت و او نه خروشچف است و نه گورباچف ، اما به نظر می رسد که نظام اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی ایران به سمت قفل شدن همه جانبه پیش می رود و سیاست های آقای احمدی نژاد آن را تسریع می کند و قفل های محکمی بر آن می زند .

فارس : شما چندوقت پیش گفتید : ((تا غده سرطانی اسرائیل از بین نرود آرامش به منطقه نمی آید .)) الان هم همین نظر را دارید ؟

یزدی : اسرائیل دو وجه دارد ؛ يك وجهش این است که در شرایط کنونی بحث تشکیل دو دولت مطرح شده است . ما از این نظریه حمایت می کنیم اما در عین حال معتقدیم اسرائیل این طرح را به دلایلی نمی

پذیرد . از جمله اینکه اگر اسرائیل این طرح را بپذیرد و دو دولت تشکیل و تلاطم و جنگ در خاورمیانه تمام شود اسرائیل در درازمدت موجودیتش را از دست خواهد داد . به جای اینکه بگوییم اسرائیل باید نابود شود می گوییم اسرائیل باید این طرح که امروز تمام دنیا بر سر آن به اجماع رسیده است ، را بپذیرد .

فارس : یعنی الان دیگر به ((نابودی غده سرطانی اسرائیل)) اعتقاد ندارید ؟

یزدی : اسرائیل با یک پارادوکس تاریخی روبروست . از یک طرف چاره ای ندارد جز اینکه وجود یک کشور مستقل فلسطینی را بپذیرد ، و از طرف دیگر چنان صلحی در درازمدت ، وجود اسرائیل را بلاموضوع می سازد .

فارس : اصلاً شما اسرائیل را یک غده سرطانی می دانید یا نه ؟

یزدی : سیاستی که صهیونیست ها اتخاذ کرده اند سرطانی و کشنده است . حتی بسیاری از یهودی ها هم به این نتیجه رسیده اند و معتقدند سیاست صهیونیست ها غلط است . آقای اولمرت صریحاً گفته است که باید شهرک های یهودی نشین را جمع کنیم و صلح را بپذیریم زیرا اگر نپذیریم نابود می شویم . او همچنین گفته است که طرح اسرائیل بزرگ غیرممکن است . اسرائیل سر یک پیچ بزرگ تاریخ قرار گرفته است .

فارس : آقای یزدی ! چرا خیلی ها که وارد نهضت آزادی شده اند مثل سازمان مجاهدین خلق ، دفتر تحکیم وحدت و امثال حنیف نژاد به التقاط رسیده اند ؟ اشکال از خود آنها بوده یا مبانی مورد پذیرش نهضت آزادی مشکل دارد ؟

یزدی : گزاره ای که شما مطرح کردید نادرست است . چنین چیزی واقعیت ندارد که هرکس با نهضت ارتباط برقرار کرده به التقاط رسیده است . کسانی هستند که از ۴۸ سال پیش عضو نهضت بوده اند اما التقاطی نشده اند . کسانی هم بوده اند که منحرف شدند . این منحصر به نهضت آزادی نیست . واقعیت این است که افرادی در حوزه علمیه قم درس خوانده بودند و به التقاط رسیدند . گروه فرقان محصول کجا بود ؟ نهضت آزادی نمی تواند کاری بالاتر از پیامبر خدا انجام دهد . مگر تمام اصحاب و شاگردان پیامبر همه علی و سلمان و ابوذر شدند ؟ هیچ کس پیامبر را ملامت نمی کند که چرا از میان اصحاب امثال طلحه و زبیر ، عبدالرحمن بن عوف و بیرون آمدند ؟ فرزند پیامبر را در کربلا هم همین مسلمان ها کشتند . حنیف نژاد و گروه های اولیه سازمان مجاهدین خلق مسلمانان پاک باخته ای بودند . اگرچه در بعضی موارد مثل « تشریح شناخت » مشکل داشتند . نباید حکم کلی صادر کرد زیرا از میان اصحاب پیامبر و یاران علی ، خوارج نیز بیرون آمدند . از میان خود حوزه های فقهی هم امثال بهاءالله و علی محمد باب بیرون آمده اند اما این ربطی به کلیت حوزه ندارد .

جناب دکتر VOA ! و فارس دو لبه یک قیچی اند

محمد جواد روح مهر ۱۳۸۷

دوستانی که مرا می‌شناسند و حتی کسانی که صرفاً نوشته‌هایم در وبلاگ‌ها و روزنامه‌ها را تعقیب کرده‌اند، می‌دانند که در میان شخصیت‌های سیاسی کنونی کشور اگر به چند نفر علاقه‌مند باشم، قطعاً دکتر ابراهیم یزدی یکی از آنهاست. متقابلاً دکتر یزدی هم، همواره به من لطف داشته و در برابر کوچکترین مطلبی که در مقام دفاع از نهضت آزادی یا شخص ایشان نوشته‌ام، شخصا سپاسگذاری کرده‌اند. در پی راه‌اندازی همین وبلاگ جدید هم، ایشان یا ارسال ایمیلی تبریک گفتند و از ادامه تلاش‌های جوانانی چون من ابراز خشنودی کردند که باز هم مایه شرمندگی من شد. اما به هر حال، عرصه سیاست به این معنا پدر و مادر ندارد؛ یعنی نقد و گفت‌وگو و تعامل در این عرصه، نه با علاقه من به دکتر یزدی و بزرگان و پیشگامانی چون ایشان منتفی می‌شود و نه به خاطر لطف پیرانی چون ایشان به تازه از راه رسیدگانی چون من.

این مقدمه و سابقه را آوردم تا گلایه‌ای را با دکتر یزدی مطرح کنم. ایشان اخیراً مصاحبه‌ای مفصل با خبرگزاری فارس انجام داده‌اند و در آن، دیدگاه‌های خود را درباره مسایل مختلف و مواضع نهضت آزادی ایران بیان کرده‌اند. این کار البته پیش از این، توسط عزیزی دیگر (مهندس عباس عبدی) انجام شده بود، اما به دلیل مواضع انتقادی آقای عبدی علیه اصلاح‌طلبان و نوع رویکرد سیاسی ایشان در چند سال اخیر، آن را تا حدی قابل توجیه دانستم.

اما در مورد اخیر که دکتر یزدی به مصاحبه با خبرگزاری فارس پرداخت، فکر کردم بد نباشد انتقاد خودم را مطرح و دست کم آن را به گفت‌وگو با دوستان و بزرگانی چون ایشان بگذارم. در مورد مصاحبه خبرگزاری فارس با دکتر ابراهیم یزدی، چند واقعیت قابل احصاست:

اولاً آنطور که از متن مصاحبه برمی‌آید، خبرگزاری فارس شکلی از مصاحبه حرفه‌ای و بدون حذف و اضافات معمول خبرگزاری‌ها و رسانه‌هایی از این دست را در این گفت‌وگو بروز داده که بعنوان حرکتی مثبت قابل تأمل و حتی توجه است.

ثانیاً شاید برای نخستین بار، رسانه‌ای از طیف حاکم بدین حجم و اندازه به جریانی چون نهضت آزادی تریبون داده و فضای طرح دیدگاه‌های دبیرکل این تشکیلات اپوزیسیون را فراهم ساخته است.

ثالثاً نوع تیتروزی و احصای مطالب از اظهارات مصاحبه‌شونده، حق هر رسانه‌ای (و از جمله خبرگزاری فارس) است و از این منظر هم نمی‌توان به این خبرگزاری مثلاً به خاطر انتخاب تیتروزی چون «کروبی می‌تواند لولای ائتلاف اصلاح‌طلبان باشد» از اظهارات دکتر یزدی خرده گرفت؛ گرچه با نوعی شیطنت سیاسی-ژورنالیستی، دیدگاه اصلی ایشان منعکس نشده نباشد.

پرسش من از دکتر یزدی (و در وهله بعد استاد عزیزم؛ جناب مهندس عباس عبدی) این است که آیا براستی از منظر باتجربگان سیاسی چون شما، پذیرش گفت‌وگو با خبرگزاری فارس (و رسانه‌هایی با این هویت)، صرفاً به دلایل حرفه‌ای-سیاسی فوق توجیه می‌شود؟

سؤال خودم را باز می‌کنم. آیا این بزرگان، در نوع عمل و اقدام سیاسی خود صرفاً این دلایل را لحاظ می‌کنند؟ طبعاً دکتر یزدی و همینطور مهندس عباس عبدی از من می‌پذیرند که گفت‌وگو با خبرگزاری فارس را يك «اقدام سیاسی» بنامم. رسانه‌ای (و به قول سعید رضوی فقیه عزیز؛ «ضد رسانه‌ای») که در دوران اوج اصلاح‌طلبی، بلندگوی اصلی بازجویان و نهادهای امنیتی موازی وزارت اطلاعات بود و امثال ما، گزارش اعترافات و خطوط امنیتی علیه بازداشت‌شدگان ملی-مذهبی و اعضای نهضت آزادی و

عزیزانی چون مهندس عباس عبدی را از آن تعقیب می‌کردیم و حتی در همین یکی دو سال اخیر، تریبون جریان پشت پرده ظلم آشکاری بود که به سه دانشجوی دانشگاه پلی‌تکنیک روا داشتند. راه دور نرویم؛ همین امروز نوع خبری که خبرگزاری فارس از بازداشت دانشجویان معترض مقابل مجلس داده، نماد عیانی است از هویت رسانه‌ای که احتیاج به بیان ندارد.

وقتی چهره‌های شاخص اپوزیسیون چون جناب مهندس عبدی و به‌ویژه دکتر ابراهیم یزدی حاضر می‌شوند با چنین رسانه‌ای گفت‌وگو کنند، به معنی پذیرش این رسانه و مشروعیت بخشیدن به آن است. البته ممکن است این بزرگان، از همان زاویه‌ای که گفت‌وگو با حاکمان و حتی شرکت در انتخابات را توجیه می‌کنند و مشروعیت بخشیدن به نظام را شرط پیشبرد یک حرکت سیاسی (چون اصلاحات) می‌دانند (که البته حرف درستی است)، در اینجا هم مشروعیت بخشیدن به خبرگزاری فارس را شرط وارد کردن آن به فازی تازه از حرکت رسانه‌ای و فراهم شدن باب گفت‌وگو با مخالفان بدانند.

پرسش من آن است که اگر اینطور باشد، پس چرا دکتر یزدی حاضر به گفت‌وگو با VOA نمی‌شود؟ آیا استدلال‌های مفصل و درستی که ایشان در مقام رد مصاحبه با آن رسانه مطرح کردند، از منظری دیگر درباره خبرگزاری فارس و روزنامه کیهان و امثال آنها صائب نیست؟ آیا میزان خسارتی که از سوی این رسانه‌ها و حامیان‌شان متوجه منافع ملی و به‌ویژه حرکت اصلاحی و دموکراسی‌خواهی مردم ایران شده و می‌شود، کمتر از VOA است؟

طبعاً در اینجا بحثی جدی در باب «ایرانی» و «آمریکایی» بودن آن رسانه و این رسانه مطرح می‌شود. اما مگر در باب گفت‌وگو با رسانه‌ای آمریکایی چون CNN، انتقاد و ملاحظه‌ای متوجه فعالان سیاسی (حتی در حد رییس‌جمهوری) می‌شود که صرف وابستگی به آمریکا، معیار و مبنای عمل باشد؟ چالش اصلی درباره VOA، متوجه حرکت سازمان‌یافته و جهت‌دار آن، علیه منافع ملی ایران و به‌ویژه جریان اصلاح‌طلب و دموکراسی‌خواه داخل کشور است. از این منظر، همین اتهام (حتی با مستندات به مراتب بیشتر)، متوجه رسانه‌هایی چون خبرگزاری فارس و روزنامه کیهان است. هرچه باشد، VOA دست‌کم به اعتراف‌گیری و نیمه‌پنهان نویسی دست نمی‌زند؛ گرچه در باب پیوستن برخی اصلاح‌طلبان سابق به آن، حرف‌هایی هست.

نمی‌دانم وقتی چهره‌ای چون دکتر یزدی حاضر به انجام این گفت‌وگو شدند، لحظه‌ای تأمل کردند و برخورد خبرگزاری فارس و رسانه‌های همسو با آن در قبال مهندس سبحانی‌ها، زهرا کاظمی‌ها، عباس عبدی‌ها، پلی‌تکنیکی‌ها و ده‌ها مورد از خشونت دردناک رسانه‌ای دیگر را به خاطر آوردند؟

از گذشته بگذریم. آیا در شرایط حساس کنونی و در دوره و زمانه‌ای که به قول مهندس بهزاد نبوی، ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا اصلاح‌طلبان در انتخابات آتی فرصت به‌هم پیوستن و کمر راست کردن نیابند، گل گفتن و بلبل شنفتن با رسانه‌ای که از محورهای اصلی مقابله با حرکت اصلاح‌طلبان و ائتلاف و همگرایی آنان است، معنا و توجیهی دارد؟ واقعاً به چه دلیل، دکتر یزدی باید اجازه دهد مصاحبه چهره وزینی چون ایشان در سطح امثال این مصاحبه‌ها قرار گیرد؟

پرسش آخر: برآستی اصلاح‌طلبان و نهضت آزادی و چهره‌ای چون دکتر یزدی چنان به افلاس رسانه‌ای و بی‌تریبونی خورده‌اند که ناچار به گفت‌وگو با خبرگزاری فارس هستند؟ اگر شرکت در انتخابات و مشروعیت بخشیدن به جریان و نظام حاکم، از سر هزار مصلحت ملی و اخلاقی و به مثابه «اکل میته»

قابل توجه است (که هست)، مشروعیت بخشیدن به رسانه‌هایی چون فارس، به کدام اضطرار فقهی و عقلی و سیاسی لازم آمده؟ (بگذریم که دکتر یزدی و نهضت آزادی شرکت خود را در همان انتخابات هم بدرستی مشروط می‌سازند و حتی بحث درستی چون نظارت بین المللی را مطرح می‌کنند.)

مگر ما خبرگزاری همچون ایلنا و روزنامه‌هایی چون اعتماد و کارگزاران و اعتمادملی و نشریه‌ای چون شهروند امروز نداریم که ناچار به فارس متمسک شویم؟ که چه؟ که فرداروزی هم که اخبار مجعول انتخاباتی و اعترافات شبه قضایی را منتشر کردند، ژست بی‌طرفی بگیرند که «بله! ما از آن طرف مصاحبه دکتر یزدی و مهندس عبدی را منتشر می‌کنیم، از این طرف هم، اینها را!». جناب دکتر! جناب مهندس! واقعا آن روز (که همین امروز است)، چه پاسخی خواهید داشت؟

چرا فارس آری ؛ VOA نه ؟

پاسخ به آقای محمد جواد روح

کارگزاران چهارشنبه ۲۳ مهر ۱۳۸۷

مصاحبه‌های اخیر برخی فعالان سیاسی شاخص جناح اصلاح‌طلب همچون دکتر یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران و عباس عبدی با واکنش‌ها و پرسش‌هایی در محافل سیاسی و رسانه‌ای مواجه شد. در این زمینه، اخیراً محمدجواد روح، روزنامه‌نگار، در مطلبی در وبلاگ شخصی خود به نقد این اقدام از منظر «عمل سیاسی» پرداخت و آن را نوعی مشروعیت بخشیدن به رسانه‌هایی دانست که در سال‌های اخیر کاملاً در جهت مقابله با جریان اصلاح‌طلبی و دموکراسی‌خواهی برآمده‌اند. وی از این زاویه با اشاره به خودداری چهره‌هایی چون دکتر یزدی با رسانه‌هایی چون VOA که او هم این کار را تایید کرده)، مصاحبه با رسانه‌هایی چون خبرگزاری فارس را به عنوان «لبه دیگر قیچی مخالفان اصلاحات» زیر سوال برده است. همچنین، «علی افشاری» عضو سابق دفتر تحکیم وحدت نیز در مقاله‌ای به بخشی از اظهارات دکتر یزدی درباره فعالان سیاسی مهاجرت کرده به آمریکا انتقاد کرده بود. دکتر یزدی در این یادداشت که برای وبلاگ محمدجواد روح ارسال شد، به این پرسش‌ها پاسخ داده است :

۱- چرا مصاحبه با فارس و نه با صدای آمریکا؟ چند سال قبل، زمان حیات مرحوم مهندس بازرگان، شورای مرکزی نهضت آزادی ایران مقرر داشت که شخصیت‌های شناخته شده نهضت با رسانه‌ها و خبرگزاری‌هایی که در ایران دفتر یا خبرنگار ندارند، نباید مصاحبه کنند، مگر با تصویب شورای مرکزی. دلایلی برای این تصمیم وجود داشت. در مواردی که خبرنگار صدای آمریکا به تهران آمده بود به خواست او برای مصاحبه جواب مثبت دادم. اما علاوه بر این مصوبه، صدای آمریکا در سال‌های اخیر بیش از پیش، مواضع ضداسلامی و ضدشخصیت‌های برجسته و خدمتگزار ملی ایران اتخاذ کرده و می‌کند و عملاً و به‌طور آشکار از نقش خود به‌عنوان یک رسانه خبری فاصله گرفته است. اما فارس بخشی از واقعیت‌های سیاسی- فرهنگی جامعه ماست. از وابستگی‌ها و سوابق آنها هم بی‌خبر نیستیم و مرزبندی‌های سیاسی کاملاً روشن است. اما این گروه‌های اصلاح‌طلب و دموکراسی‌خواه، از جمله

نهضت آزادی ایران هستند که برای ایجاد جامعه مدنی تلاش می‌کنند. در جامعه مدنی همه گروه‌ها و نه فقط اصلاح‌طلبان، باید حق حیات و حضور داشته باشند. سخن اصلی ما با گروه‌های سیاسی راست این است که ایجاد يك جامعه تك گفتار امکان ندارد. همه گروه‌های سیاسی، از هر طیفی باید حضور دیگران را بپذیرند و با آنان، به جای استفاده از داس و درفش، به گفت‌وگو بپردازند. اگر گروه‌های راست حاضر نیستند با دگراندیشان به گفت‌وگو بنشینند، آیا نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه، نباید از فرصت‌ها برای گفت‌وگو با این گروه‌ها استفاده کنند؟ هنگامی که این گروه‌ها حاضر به گفت‌وگو با دگراندیشان می‌شوند، ما نباید این فرصت‌ها را از دست بدهیم. همانطور که خود شما در مقدمه نقد خود اشاره کرده‌اید، این گفت‌وگو حرکتی مثبت، قابل تامل و توجه است. آیا تعارضات میان گروه‌های سیاسی را می‌توان با قهر و خشونت حل کرد؟ اگر قرار باشد برای حل مناقشات درونی از نیروی قهر و خشونت استفاده شود، آن گروه‌هایی برنده می‌شوند که زور بیشتری دارند. این نوع گفت‌وگوها در واقع به نوعی تحمیل راهکارهای گفت‌وگو به جای خشونت به گروه‌های زورمدار است. شما حتماً می‌دانید و شنیده‌اید که من بارها به دوستان جوان عزیز دانشجوی توصیه کرده و می‌کنم که با دانشجویان بسیجی یا حتی نماینده ولی فقیه بروند و گفت‌وگو کنند. مواضع خودشان را، آن هم با قاطعیت، اما با منطق و در چارچوب قانون توضیح بدهند. گفت‌وگو، در هیچ سطحی، خواه میان دولت‌ها و خواه میان گروه‌های مخالف و متعارض به معنای سازش نیست. بلکه می‌تواند موجب کاهش تشنج‌ها و فراهم آوردن فضای مناسب برای حرکت دانشجویی باشد. مصاحبه با صدای آمریکا هیچ بازتاب یا پیامد مثبتی از این دست برای جنبش اصلاح‌طلبی ایران در بر ندارد. و این دو را نباید با هم مقایسه کرد.

۲- مصاحبه من و سایر دوستان‌مان با فارس نه از سر ناچاری و افلاس و بی‌ثربوئی بود و نه به خاطر فشار آنها یا برای کاهش فشار بر نهضت آزادی یا واکنشی به تهدید و جلب این جانب توسط دادگاه. اولاً اگر قرار بود ما مصاحبه با فارس را به خاطر نیاز به رسانه بپذیریم، مصاحبه با صدای آمریکا را که به مراتب قوی‌تر و پربیننده‌تر از فارس است، می‌پذیرفتیم. ثانیاً مدت‌هاست که خبرنگاران فارس به من و سایر دوستان ما در نهضت برای مصاحبه مراجعه می‌کرده‌اند. شرط ما این بوده است که مطالب ما را عیناً، بدون دخل و تصرف منتشر سازند. بعد از چندبار نقض عهد بالاخره این شرایط کم‌وبیش رعایت می‌شود. آنها در اصرار خود به مصاحبه با دگراندیشان سیاسی و فکری دلایل و انگیزه‌های خود را دارند. و اگر آنها حاضر شوند دیدگاه‌های دگراندیشان را بدون دخل و تصرف منتشر سازند نباید از پذیرفتن آن امتناع کرد. ثالثاً فشارهای امنیتی بر نهضت آزادی همچنان ادامه دارد و به فضل الهی ما نیز همچنان آماده پرداخت هزینه‌ها هستیم. سنت غالب در مبارزات بیش از ۵۰ ساله فعالان نهضت آزادی این بوده است و امروز هم می‌باشد، که هر کجا پای منافع و مصالح ملی در میان باشد سازش و گریز از انجام وظیفه به خاطر هزینه، جایی ندارد. ممکن است در تشخیص موقعیت و ضرورت اشتباه بکنیم اما سازش هرگز.

۳- آیا مصاحبه با فارس به معنای به رسمیت شناختن آن توسط دگراندیشان، نهضت آزادی یا اینجانب است؟ آیا آنان نیاز دارند که توسط این گروه‌ها و افراد به رسمیت شناخته شوند؟ یا برعکس است؟ و این فارس است که حضور این فعالان و گروه‌های سیاسی را پذیرفته است.

۴- در اینجا از فرصت استفاده می‌کنم و چند نکته را درباره مصاحبه خود با فارس اصلاح یا تکمیل می‌کنم. اول اینکه همه آنها که تحت فشارهای امنیتی از ایران رفته‌اند یا تمام فعالان جنبش دانشجویی ایران، چه در دفتر تحکیم وحدت یا بیرون از آن، با سیاست‌های مداخله‌جویانه دولت آمریکا موافق نیستند.

دوم آنکه اگرچه در آن مصاحبه نگفته‌ام، اما بارها گفته‌ام و باز می‌گویم که، اگر چه با روش سیاسی اتخاذ شده توسط بعضی ناراضیان بیرون از کشور موافق نیستم، اما مقصر اصلی در آوارگی یا پناه بردن تنی چند از فعالان سیاسی یا دانشجویی به خارج از کشور را دستگاه امنیتی کشورمان می‌دانم، که فضا را آنچنان تنگ و طاقت‌فرسا می‌کنند که برای برخی جز ترك خانه و کاشانه راهی باقی نمی‌گذارند و البته زمینه‌های تشویقی را نیز با عدم‌پیگیری پرونده‌های آنان فراهم می‌سازد. متأسفانه مسئولان کشور ما یا تاریخ نمی‌خوانند یا از آن پندی نمی‌گیرند.

واکنش به انتقاد های تازه محتشمی پور

کارگزاران ۸۷/۷/۲۳

نشست هم اندیشی این هفته پیشکسوتان مسلمان با حضور علی اکبر محتشمی پور در کانون زندانیان سیاسی برگزار شد. وی در این جلسه فرآیند شکل گیری حزب الله لبنان را تشریح کرد و به انشعاب هایی که شیعیان لبنان دچار آن شدند اشاره کرد و مقابله و درگیری شدید برادر سید حسن نصرالله که از فرماندهان حزب الله بود با حسن نصرالله را توضیح داد. محتشمی پور یکی از خدمات خود در اوایل انقلاب را برچیدن منطقه شهرنو (محله بدنام تهران) دانست و اضافه کرد که در آن زمان تعداد زیادی از زنان و مردان شاغل در محله، اعدام شدند. او در خصوص سؤال یکی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب که از ماجرای قتل دکتر سامی دبیرکل جمعیت آزادی مردم ایران در زمان وزارت کشور محتشمی پرسید، همان گزارش هایی که در مطبوعات آن زمان درج شده بود را مطرح کرد. در پایان این نشست محتشمی به انتقاد از دکتر ابراهیم یزدی پرداخت و از آنجایی که توضیحات وی توسط برخی از حاضران با پاسخ روبه رو شد، مقرر گردید جلسه دیگری در کانون تشکیل شود تا در فرصتی بیشتر نظرات متفاوت بیان شوند.

پیامد های گروگانگیری

سایت آریا ۲۴ مهرماه ۱۳۸۷

در مورد گروگان‌گیری دو نکته باید مشخص شود و پاسخ آن را گروگانگیران باید بدهند. نخست آنکه چرا تعداد معدودی، که خود می‌گفتند ۱۱ الی ۱۲ نفر بودند، در پشت اتاق دربسته این تصمیم را اتخاذ کردند. دیگر آنکه چرا وقتی دانشجویان با شخص دیگری این تصمیم را مطرح کردند و خواستار آن شدند آنرا به اطلاع امام برساند او از این کار سر باز زد و گفت نیازی نیست، امام بعد از این کارها حمایت می‌کند. در واقع این اقدام بدون اطلاع رهبری، شورای انقلاب و دولت موقت صورت گرفت و کل مملکت در برابریک عمل انجام شده قرار داده شد. این اقدام خلاف مصالح ملی بود. زیرا دولت میزبان مسئول امنیت دیپلمات‌های خارجی است. ایران حق داشت دیپلمات‌های آمریکائی را از ایران اخراج

کند. اما اشغال سفارت خارجی و گروگان گرفتن کارمندان سفارت هیچ توجیه حقوقی و قانونی ندارد. می دانید که محل سفارت دولت های خارجی در کشور میزبان حکم خاک آن را دارد و نیرو های دولت میزبان بدون اجازه سفارت حق ورود به داخل سفارت را ندارند. یکی از تاثیرات منفی این اقدام خودسرانه، جنگ ایران و عراق است. درست است که بعد از پیروزی انقلاب صدام دنبال بهانه می گشت تا به ایران حمله کند. اما شرایط به او اجازه چنین کاری را نمی داد.

و اگر گرانگیزی صورت نمی گرفت عراق هیچگاه جرات نمی کرد به ایران حمله کند. زیرا انقلاب ایران زمانی پیروز شد که جنگ سرد در دنیا کماکان ادامه داشت. در منطقه عراق و سوریه متحدان نظامی شوروی بودند و کمونیست ها در افغانستان حاکم بودند. ایران از مجاهدین افغانی، که با کمونیست ها می جنگیدند حمایت می کرد. دولت شوروی از تاثیرات انقلاب اسلامی ایران در افغانستان به شدت ناراحت بود. خاطر هست که سفیر وقت شوروی در ایران به من گفت اگر از حمایت مجاهدین افغانستان دست برنداریم آن ها ممکن است از بند ۵ یا ۶ قرار داد ۱۹۲۱ میان ایران و شوروی با ایران استفاده کنند. به موجب این قرار داد هر زمان که دولت شوروی به بیند که عملیات نظامی در مرز های آن کشور امنیت او را تهدید می کند، می تواند به ایران نیرو پیاده کند. البته این صرفاً یک تهدید بود و دولت شوروی هرگز نمی توانست چنین کاری را انجام دهد. کما این که عراق هم به رغم تهدید ها نمی توانست به ایران حمله کند. شرایط بعد از انقلاب در ایران و در جهان، در آن مقطع آن چنان بود که آنهایی که واقعاً هیچ کاری نمی توانستند بکنند. اما گروگانگیری شرایط را به ضرر ایران و به نفع عراق تغییر داد. و صدام، که مترصد فرصت بود از آن بهره بر داری کرد.

علاوه بر این گروگانگیری موجب شد مناسبات قدرت در داخل کشور، به نفع یک گروه بر هم بخورد. گر چه روحانیت نقش برجسته ای در انقلاب داشت اما این جریان باعث شد آن گروهی از روحانیون که نوگرا هم نبودند، زیر یک پوشش ظاهراً مترقی به نام مبارزه با امپریالیسم سلطه خود را بر تمام گره ها احراز نمایند. اولین گروهی که از صحنه ساسی حذف شدند، بازرگان و بیارانش، روشنفکران دینی و نهضت آزادی ایران بودند این موج سپس سایر نیروها را نیز در بر گرفت و بعد ها صابون آن حتی به تن تسخیرکنندگان نیز خورد.

از دیگر هزینه های هنگفت تسخیر سفارت آمریکا ضرر های اقتصادی بود. دو بیانیه الجزایرو شش قرارداد الحاقی آن و آرای صادره از دادگاه لاهه، حدود این زیان ها را نشان می دهد. در یکی از دعاوی شرکت هلیکوپتر سازی آمریکا علیه ایران و ادعای خسارت به خاطر ترک ایران، به مناسبتی به اقدامات دولت موقت، و من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب، در رابطه با خروج آمریکائیان از ایران استناد شده بود. از طرف دفتر حقوقی ایران مسئول پیگیری دعاوی در دادگاه لاهه، شرح این ادعا نامه برای من فرستاده شد من هم توضیحات لازم را نوشتم و در لایحه دفاعیه ایران مورد استفاده قرار گرفت. در آن ادعا نامه، به ازای هر شعار مرگ بر آمریکا ئی که مردم ما سر داده بودند غرامت می خواستند. من از نتایج بررسی ها و رای دادگاه مطلع نشدم. اما بیاد دارم که بعد از آزادی گروگان ها، کارتر برای استقبال از آن ها به ویزبادن آلمان رفت و برای گروگان های آزاد شده نطقی ایراد کرد و تاکید کرد که ما ایرانی ها را به خاطر این کار جریمه سنگینی خواهیم کرد. به عنوان تنها فایده گروگانگیری شاید بتوان گفت که گروگانگیری در سطح جهانی موفق شد به آبرو و اعتبار امریکا لطمه بزند. دانشجویان برای آزاد کردن گروگان ها دو خواسته داشتند یکی این که دولت آمریکا شاه را به ایران تحویل دهد و دوم اموال شاه در آمریکا نیز به ایران برگشت داده شود. اما در عمل این اتفاق نیفتاد. ولی

حیثیت آمریکا و تصور قدرت برتر بودن او متزلزل شد. اما در همین جا نیز سوال مهم این است که آیا بی آبرویی آمریکا سودی برای ایران داشته است؟ چنین به نظر نمی رسد. گروگانگیری تبعات منفی در سطح بین‌المللی برای ایران داشته ست. حتی داخلی آمریکا نیز پیامد های منفی داشته است. جنبش ضد جنگ (ویتنام) در آمریکا توانسته بود یک آگاهی جدیدی در میان توده های مردم آمریکا علیه زمامدارانشان بوجود آورد. گروگانگیری در ایران آن حرکت مردمی در آمریکا را تقریباً از بین برد. برخی از رهبران جنبش ضد جنگ در آمریکا، از جمله احمد اقبال، نام چامسکی و ریچارد فالک به ایران آمدند و با مسئولین ایران و نیز با من دیدار داشتند. سخن اینها این بود که گروگانگیری در ایران دستاورد های جنبش ضد جنگ ویتنام را در آمریکا از بین برده است و مردم آمریکارا در جهت حمایت از سیاستمداران جنگ‌طلب آمریکایی و پیروزی ریگان بسیج کرده‌است. ادامه و تقویت جنبش ضد جنگ در آمریکا، در واقع انتقال بخشی از مبارزه علیه سلطه‌گری آمریکا به داخل خود آمریکا بود.

شکایت از وزیر ارشاد

به دلیل ندادن مجوز چاپ کتاب صورت گرفت

۲۹ مهر ماه ۱۳۸۷

دکتر ابراهیم یزدی نویسنده کتاب «بازرگان، صادق با مردم، خالص با خدا» از محمدحسین صفار هرنندی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، به دلیل ندادن مجوز چاپ کتابش شکایت کرد. بر این اساس به گفته محمد علی دادخواه وکیل دکتر یزدی، بازپرس پرونده ضمن اینکه ابلاغ شکایت نویسنده کتاب را به وزارت ارشاد انجام داده بود، روز دوشنبه بیست و نهم مهرماه ۱۳۸۷ امروز از دکتر یزدی دعوت کرد تا با حضور در بازپرسی توضیحات خود را ارائه کند. از همین رو دکتر یزدی به همراه وکیل خود با حضور در دادرسی کارکنان دولت، دلیل شکایت از صفار هرنندی را برای بازپرس شرح داد.

محمد علی دادخواه وکیل دکتر یزدی در خصوص علت شکایت موکلش از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت که برابر ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی هرکس که در موضع قدرت اجرایی باشد و به تحقق حقوق مندرج در قانون اساسی عمل نکند، مجرم تلقی شده و باید به وسیله مراجع قضایی تعقیب شود.

دادخواه در ادامه گفت: «متأسفانه این بار هم وزارت ارشاد مثل دفعه قبل نه تنها اجازه چاپ کتاب دکتر یزدی را نداده است بلکه برخلاف اخلاق و عرف جامعه و حقوق شهروندی، حتی پاسخ نامه ارسالی را نیز نداده است که ما ناچار شدیم که مبادرت به تنظیم و ارسال اظهارنامه کنیم اما هنوز پاسخ اظهارنامه دادگستری داده نشده است. همه اینها عواملی شد که ما تنها راه طرح مسأله را دادرسی تشخیص دهیم و به همین علت شکوائیه‌ای به دادگستری کارکنان دولت تقدیم و از آقای صفار هرنندی به علت عدم رعایت قانون شهروندی و نادیده انگاشتن حقوق مندرج در قانون اساسی شکایت کردیم.»

دادخواه در ادامه با بیان اینکه بازپرس قول تعقیب پرونده را داده است، ابراز امیدواری کرد تا تمهید مقدمات چاپ کتاب دکتر یزدی فراهم شود. او این اتفاق را شایسته دانست که انسان هر بار بخواهد کتابش چاپ شود به جای وزارت ارشاد، ناچار شود به دادرسی برود تا در آنجا مطلب خودش را بیان کند.

دادخواه در خصوص محتوای کتاب گفت: «بازرگان شخصیت مورد اعتنای جامعه ماست و عملکرد و پیشینه و شناسنامه او حاکی از علاقه يك ملت به يك انسان و طرز تفکر اوست، بنابراین چه کسی مناسبتر از دکتر یزدی که هم پیش و هم بعد از انقلاب همراه ایشان بوده و هم جایگزین موضع سیاسی ایشان به عنوان دبیر کل نهضت آزادی ایران شده است، می‌تواند ترسیم‌گر شخصیت مهندس بازرگان باشد».

دادخواه در پایان تأکید کرد که مقوله آزادی بیان و گفت و گو در نهاد اسلام متبلور است تا جایی که يك سوره به نام مجادله است. «مجادله به معنای موافقت و پذیرش آرای مخالف عقیده، افاده می‌کند با این حال این کتاب موضع مخالف ندارد بلکه ترسیم زندگی ارزشی مهندس بازرگان است.»

**پاسخ آقای عماد بهاور به ادعاها و اتهامات بی اساس آقای علی افشاری علیه نهضت آزادی ایران
ودکتر یزدی**

۸۷/۷/۳۰

این یادداشت سوم آبان ماه در گویانیوز منتشر شده و پاسخی است به یادداشت علی افشاری با عنوان "پاسخی به ابراهیم یزدی" که سیزدهم مهرماه در گویانیوز درج شده بود.

پس از خواندن یادداشتی طولانی از علی افشاری با عنوان «در پاسخ به ابراهیم یزدی» که درباره مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی با خبرگزاری فارس نوشته شده بود، عمیقاً به فکر فرو رفتم که چگونه ممکن است علی افشاری خود را با دکتر ابراهیم یزدی مقایسه کرده باشد؟ افشاری چه در ذهن دارد و خود را در چه جایگاهی می بیند؟ پس از گذشت یک هفته و زمانی که مطمئن شدم دکتر یزدی به دلایل منطقی قصد پاسخگویی به وی را ندارد، تصمیم گرفتم که آن یادداشت سراسر مغالطه را بی پاسخ نگذارم. گیرم که پاسخی نیز در کار نبود، تاریخ خود پاسخ سوالات را خواهد داد.

تا آن جا که می دانم ابراهیم یزدی در مصاحبه با فارس نامی از کسی نبرده است؛ ظاهراً مصاحبه کننده نام سازگارا و افشاری را در سوال خود می آورد و یزدی در بخشی از پاسخ خود، بدون نام بردن از کسی، نسبت به افرادی که از فشار نظامی و سیاسی آمریکا به ایران حمایت می کنند انتقاد کرده است. مصاحبه طوری از سوی فارس تنظیم شد که گویی یزدی شخص سازگارا و افشاری را متهم کرده است. اسامی ایشان نیز از سوی فارس در پاسخ یزدی گنجانده شده است. واضح است که خبرگزاری فارس به قول افشاری «شیطننت» کرده اما سوال اینجاست چرا افشاری که خود در این باره آگاهی داشت، آن پاراگراف کوتاه را بهانه ای برای نوشتن پاسخی ده صفحه ای علیه ابراهیم یزدی و تخریب نیروهای ملی مذهبی قرار داده است؟ نگارنده قصد دارد در اینجا ضمن پاسخگویی به برخی از گفته های افشاری، این مسئله را نیز کالبدشکافی کند.

۱- ابراهیم یزدی در آمریکا

علی افشاری در سراسر یادداشتش اقامت خود را در آمریکا با اقامت یزدی پیش از انقلاب در آن کشور مقایسه کرده و هر دو را یکی دانسته است. اما آیا اینگونه است؟ پس بهتر است مروری بر زندگی نامه یزدی در آن مقطع بیانداریم :

یزدی: دکترای ژنتیک و فعال سیاسی

ابراهیم یزدی پس از اخذ مدرک دکترا در رشته داروسازی در سال ۱۳۳۲ در ایران برای طی دوره های تخصصی و با ویزای دانشجویی به آمریکا رفت. او تخصصش را در ژنتیک مولکولی اخذ کرد و تا جایی که من اطلاع دارم در تمام مدت اقامت در آمریکا در مراکز آکادمیک و در دانشکده ها و آزمایشگاه های پزشکی مشغول به کار بوده و از این راه کسب درآمد کرده است.

او سال ها عضو هیات آموزشی و پژوهشی دانشگاه فرلی دیکنسون (مدیسون - نیوجرسی) و دانشیار بخش های فارماکولوژی و پاتولوژی دانشکده پزشکی بیلور (هیوستون - تگزاس) و رئیس آزمایشگاه های زهرشناسی، میکروب شناسی و پارازیتولوژی «وی - ای» (هیوستون) بوده است. همچنین وی عضو انجمن های تخصصی نظیر انجمن پژوهشگران سرطان، آکادمی علوم نیویورک و آکادمی بین المللی پاتولوژی و دارای ده ها مقاله علمی در مجلات معتبر بین المللی بوده است. برخی از تالیفات و ترجمه های علمی و تخصصی دکتر یزدی که به فارسی چاپ شده عبارتند از: مبانی ژنتیک مولکولی، تغییرات جهشی در ماده ژنتیک و جهان شگفت انگیز مغز.

تمام موارد فوق که البته بخش کوچکی از فعالیت های علمی دکتر یزدی در آمریکا است، از این رو آورده شده تا مشخص شود که ابراهیم یزدی (همانطور که خودش بارها تاکید کرده) هیچگاه بابت فعالیت های سیاسی و مذهبی خود در آمریکا دیناری دریافت نکرده است. جریان کسب تابعیت آمریکا از سوی ابراهیم یزدی نیز کاملاً فرایندی علمی و غیرسیاسی داشته است: دانشگاه فرلی دیکنسون برای وی به عنوان Highly Expert از دولت آمریکا تقاضای ویزای اقامت کرده بود.

یزدی در کنار فعالیت های علمی خود در آمریکا فعالیت های گسترده سیاسی و مذهبی نیز داشته است. برخی از آن ها به طور خلاصه به شرح زیر است:

- عضو هیات موسس و هیات دبیران انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، انجمن اسلامی پزشکان در آمریکای شمالی و کانادا، انجمن اسلامی جامعه شناسان و متخصصین علوم سیاسی آمریکا و موسس انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آمریکایی بیروت (۱۳۴۵)

- موسس و رئیس جامعه اسلامی شهر بزرگ هیوستن و بنیانگذار اولین مسجد و مرکز اسلامی تگزاس و ناشر روزنامه «صدای اسلام» ارگان این جامعه به زبان انگلیسی

- نماینده ویژه آیت الله خمینی در خارج از کشور برای دریافت وجوه شرعی با اجازه هزینه کردن بخشی از آن

- موسس و رئیس هیات امنای موسسه فیلینگ و دفتر پخش کتاب و ناشر ده ها کتاب اسلامی به زبان های فارسی و انگلیسی

- مسئول اجرای طرح معرفی اسلامی و آموزش به محرومان رنگین پوست در آمریکا به خصوص در زندان ها

- عضو کمیته تفاهم میان ادیان بزرگ الهی

• دبیر شورای مرکزی جبهه ملی ایران (شاخه آمریکا) و عضو هیات اجرایی و مسئول تشکیلات جبهه، عضو هیات تحریریه مجله «اندیشه جبهه» ارگان جبهه ملی با همکاری دکتر چمران، دکتر شایگان، دکتر نخشب و...

• عضو هیات موسس و رئیس شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور (به همراه چمران، شریعتی، قطب زاده، غلامعباس توسلی و ...) و مسئول انتشار ماهنامه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور و نگارش ده ها مقاله سیاسی تحلیلی در پیام مجاهد

• رهبری سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)، تشکیل دهنده اولین پایگاه آموزش جنگ های مسلحانه برای مبارزه با استبداد سلطنتی، ابتدائاً در مصر و سپس در جنوب لبنان با همکاری چمران، محمد توسلی و...

• عضو شورای انقلاب اسلامی ایران

یزدی با ذکر جزئیات فعالیت های سیاسی و مذهبی خود در آمریکا همواره تاکید کرده که به خاطر هیچ کدام از این فعالیت ها پولی دریافت نمی کرده و تنها مجرای درآمد وی فعالیت های علمی و پژوهشی اش بوده است. به عنوان مثال وی می گوید که با اینکه برخی از دانشجویان عرب طرفدار عربستان در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا از دولت عربستان پول می گرفتند، اما یزدی و سایر ایرانیان در همان زمان بارها این عمل را نقد کرده و با آن مخالف بودند.

افشاری: مهندس صنایع و محقق سیاسی

حال بهتر است موقعیت علی افشاری را در آمریکا بررسی کنیم. وی با فوق لیسانس مهندسی صنایع وارد خاک آمریکا و به عنوان محقق و کارشناس سیاسی در موسسه ای غیردولتی مشغول به کار شده است (!؟) اینگونه موسسات در آمریکا که معمولاً مشاور دستگاه ها و سازمان های دولتی و امنیتی هستند، هیچگاه به عنوان موسسه ای آکادمیک شناخته نمی شوند (واگر اینطور نبود از یک مهندس فعال سیاسی به عنوان محقق و کارشناس استفاده نمی کردند). حتی اگر هم موسسات آکادمیک باشند قطعاً با اهداف سیاسی و نه علمی به جذب چنین نیروهایی اقدام می کنند. برخی از این موسسات که تحت نفوذ نوکان های آمریکا هستند در چندسال اخیر اقدام به جذب تعدادی از فعالین سیاسی ایرانی کرده اند.

افشاری همچنین به عنوان گزارشگر و تحلیل گر ثابت تلویزیون دولتی صدای آمریکا فعالیت می کند. این تلویزیون به نوعی ارگان دولت آمریکا محسوب شده و بودجه های کلانی از طرف پارلمان دریافت می کند، مانند بودجه ۷۰ میلیون دلاری که برای مبارزه با رژیم ایران تصویب و بخش عمده آن در اختیار این شبکه تلویزیونی قرار گرفت. آقای علی افشاری بارها از طرف مجریان VOA به عنوان کارشناس معرفی شده است. حداقل برای نگارنده بعید به نظر می رسد که همکاری افشاری با تلویزیون صدای آمریکا بنا بر ادعای وی در سطح «تحلیلگر مستقل» باشد. اصولاً مصاحبه با یک رسانه خارجی با حضور ثابت و هفتگی در استودیوی آن رسانه بسیار تفاوت دارد. از آنجا که افشاری در آمریکا فعالیت و حرفه مهندسی ندارد، بعید است این گونه همکاری ها بدون هیچ دستمزد و حق و حقوقی صورت پذیرد. حداقل اینکه در مقایسه با فعالیت های دکتر ابراهیم یزدی (اگر افشاری واقعا علاقه ای به مقایسه دارد) محل درآمد و شیوه درآمد وی کاملاً مبهم و قطعاً سیاسی است. این دقیقاً برعکس عملکرد دکتر یزدی است که به شهادت تعداد زیادی از مبارزین باسابقه ملی هیچگونه درآمدي از طریق فعالیت های سیاسی

خود و از طرف سازمان های وابسته به کشورهای غربی نداشته است. آیا افشاری کسی را در ایران دارد که به نفع وی شهادت دهد؟

یزدی و تابعیت آمریکا

همانطور که گفته شد ویزا و اقامت دکتر یزدی در ابتدا دانشجویی و علمی بوده است. و همانگونه که خود اظهار می دارد، تابعیت آمریکا نیز به او امکان می داد تا در جهت برنامه ها و اهداف انقلابی به راحتی به کشورهای مختلف سفر کند. به همین دلیل بود که پس از سقوط رژیم شاهنشاهی و به ثمر رسیدن انقلاب در زمانی که در دولت موقت حضور داشت رسماً از آمریکا ترک تابعیت کرد چراکه دیگر نیازی به آن نبود. از آن زمان به بعد وی هرگاه قصد داشت برای درمان یا دیدار خانواده به آمریکا سفر کند می بایست همچون سایر شهروندان ایرانی از طریق سفارت آمریکا در یکی از کشورهای همسایه درخواست اخذ ویزا می کرد. اگر افشاری نسبت به این مسئله شك دارد می تواند از طریق دوستان آمریکایی خود به راحتی گذرنامه ایرانی و نوع ویزای یزدی را در سفر اخیر وی به آمریکا مشاهده کند. اما هنگامی که از این مسئله مطمئن شد باید توضیح دهد که گذرنامه خود او متعلق به کدام دولت و ویزای او از چه نوع است؟ یزدی با داشتن تابعیت آمریکا تا روزهای پایانی منتهی به انقلاب هیچگاه در صدد استفاده از نیروی سیاسی دولت ها برای فشار به دولت ایران نبود. افشاری اما با داشتن گذرنامه ایرانی به دنبال جلب حمایت دولت های غربی برای اعمال فشار سیاسی بر ایران است. اگر قصد مقایسه وجود دارد تفاوت آشکار است.

یزدی و ترویج اسلام

از سویی دیگر باید نظر افشاری در رابطه با مواضع ضد دینی تلویزیون VOA پرسید. این شبکه تلویزیونی بارها و بارها به بهانه نقد ایدئولوژی حاکم بر ایران، دین مبین اسلام را به سخره گرفته است؛ چه در قالب طنز و چه در قالب نقدهای عوامانه و سخیف. وقتی در دفاع از سکولاریسم می گوئیم باید نهاد دین از نهاد حکومت جدا باشد، آیا نباید در نقد حکومت استبداد دینی نیز حساب آن حکومت را از حساب دین جدا کرد و اقدامات آن را به پای دین نوشت؟ این همان چیزی است که مجریان VOA به عمد رعایت نمی کنند. افشاری که دوستانه و از نزدیک با مدیران و مجریان این شبکه همکاری می کند باید اعلام کند که نظرش در مورد مواضع ضد اسلامی VOA چیست. اگر او «تحلیل گر مستقل» است باید مواضعش را در مورد گفت و گوی این شبکه با **عبدالملك ریگی** و نزدیکی با عوامل رژیم سابق بیان کند. آیا او نامه دکتر یزدی را به «ستاره درخشش» خوانده است؟ افشاری که علاقه دارد مصاحبه های یزدی را با خبرگزاری های داخلی دنبال کند، نظرش در رابطه با مسائل مطرح در آن نامه که در نقد شبکه تلویزیونی متبوعش نگاشته شده چیست؟

ابراهیم یزدی در تمام سال های اقامت در آمریکا بخش اعظم فعالیت های خود را به فعالیت های دینی و اسلامی اختصاص داده بود. او حتی از شبکه های رادیویی آمریکا برای تبلیغ مباحث اسلامی استفاده می کرد و برای ارائه مباحث دینی برای رنگین پوستان به زندان های تگزاس می رفت. علی افشاری اما با شبکه ای همکاری می کند که از هر فرصتی برای تضعیف و تحقیر افراد مذهبی استفاده می کند.

افشاری، سخنگوی کاخ سفید؟

دکتر یزدی در بخشی از مصاحبه خود با فارس با اشاره به یادداشت نشریه تایم گفته است که به دلایل سیاسی دولت آمریکا به مدت شش سال به وی ویزای ورود به آن کشور نداده است. افشاری در اعتراض به این بخش از مصاحبه یزدی نوشته است: «یزدی بهتر می داند که اعطای ویزا تحت قوانین مشخصی صورت می گیرد که ربطی به موافقت و یا مخالفت متقاضیان با سیاست های وقت دولت های آمریکا ندارد. در طول سال های گذشته تجمعات گسترده متعددی بر علیه جنگ به صورت کاملاً آزاد در مقابل کاخ سفید و کنگره برگزار شده است و حتی تندترین شعارها و مواضع علیه جورج بوش و دیک چنی در مقابل خود کاخ سفید داده شده است و نیروهای امنیتی و دولتی آمریکا متعرض کسی نشده اند. حتی رهبران جنبش ضد جنگ اروپا بارها به آمریکا آمده اند و در دانشگاه ها و مراکز سیاسی و علمی آمریکا سخنرانی کرده اند. بنابراین مخالفت دکتر یزدی با حمله نظامی به عراق و افغانستان که اساساً محلی از اعراب در منطقه و فضای سیاسی آمریکا ندارد، دلیلی برای عدم صدور ویزا نمی شود.»

سخن یزدی نیز در اشاره به یادداشتی در نشریه تایم بوده است. در آن یادداشت عدم صدور ویزا به ابراهیم یزدی و عبدالکریم سروش (در آن زمان) بررسی شده که برداشت نهایی سیاسی بوده است. یزدی ادعایی را علیه «دولت آمریکا» مطرح کرده است، شخصاً متعجب مانده ام که چرا «افشاری» پاسخ آن را داده است آن هم با چنین لحنی؟ قانداً چنین مسائلی را باید سخنگوی دولت آمریکا و یا اعضای آن دولت پاسخ گویند. این موضوع ربطی به افشاری نداشته است که چنین آتشین پاسخ داده است. گاهی از میان نوشته های یک فرد می توان به راحتی خط فکری و وضعیت ذهنی و روانی او را تشخیص داد.

بهتر است افشاری از دوستان خود در آمریکا بپرسد که اگر عدم صدور ویزا دلایل سیاسی نداشته پس دلیلش چه بوده است؟ چرا به فردی ۷۰ ساله و دارای چهره شناخته شده بین المللی که سابقاً تابعیت آمریکایی داشته و فرزندان او در آن کشور زندگی می کنند، به مدت ۶ سال ویزا داده نشده است؟

۲- مذاکره و همکاری با نیروهای خارجی

افشاری می گوید: «افرادی چون من ... بر استفاده از ظرفیت های مشروع خارجی برای بهبود حقوق بشر و دموکراسی در چارچوب منافع ملی و سرزمینی ایران تأکید دارند. روشی که بزرگان و چهره های خوش نام سیاسی ایران از میرزا ابوالقاسم فراهانی، امیرکبیر، مشیرالدوله، مستوفی الممالک، سید حسن مدرس، دکتر محمد مصدق و ... در طول تاریخ معاصر استفاده کردند ... در این نگرش سیاسی تاجایی که پتانسیل های خارجی، ظرفیت مثبت برای تحقق منافع ملی دارند و حضور نیروهای خارجی اجتناب ناپذیر است، باید از آن ها استفاده کرد ...» و در جایی دیگر می گوید: «حتی به اعتقاد بنده همکاری مقطعی با نهادهای دولتی آمریکا و هر کشور خارجی و اساساً احزاب خارجی به شرطی که شفاف بوده و در چارچوب حفظ استقلال و رعایت منافع ملی و سرزمینی باشد فاقد مشکل است. ...» افشاری می افزاید: «... درونزایی لزوماً به معنای استفاده صرف از توان داخلی نیست. اگر تصمیم گیری، نقش آفرینی و تعیین سمت و سوی حرکت با نیروهای داخلی باشد، استفاده از ظرفیت های خارجی تعارضی با درونزایی ندارد. کما اینکه خود مفهوم دموکراسی، نظام سیاسی پارلمانی و مشارکتی را از خارجیان گرفته ایم.» (!؟)

افشاری و مشروعیت استفاده از ظرفیت های مشروع خارجی

افشاري ناخواسته واقعيّت بزرگي را عليه خود افشا کرده است: تمام کسانی که افشاري از آن ها نام مي برد مقامات دولتي ايران بوده اند و نه اپوزيسيون پناهنده به يك کشور متخاصم . تمام آن افراد داراي مشروعيّت مراجعه رسمي به مراکز رسمي بين المللي بوده اند. چطور افشاري رفتار خود را با رفتار امير کبير و مدرس و مصدق مقايسه مي کند؟ مراجعات بسياري از آنان در راستاي منافع دولت متبوع خود بوده است. پس او بايد ياد بگيرد که هرکسي و در هر جايگاهي داراي حق و مشروعيّت براي مذاکره و همکاري با نيروهاي خارجي نيست. گاهي فردي (همچون ابراهيم يزدي) مسؤليت دولتي ندارد اما در جايگاه هسته مرکزي يك انقلاب و به نمايندگي از رهبرانقلاب با حمايت گسترده، علني و شفاف مردم و تمام گروه هاي سياسي اين «حق» را براي مذاکره پيدا مي کند. اما افشاري به نمايندگي از کدام گروه سياسي و کدام مرجع داخلي و کدام پايگاه اجتماعي اقدام به همکاري با «ظرفيت هاي مشروع خارجي براي بهبود حقوق بشر و دموکراسي در ايران» کرده است؟ با پشتيباني نيروهاي سلطنت طلب مقیم آمریکا و از طريق تلويزيون دولتي آمریکا؟ يا از جايگاه محقق و کارشناس يك موسسه سياسي آمريکايي؟ آیا اين ها پايگاه مشروعيّت سياسي فعاليت هاي افشاري است؟ اين يك سوال جدي از تمامی افراي است که به خارج رفته و در شبکه هاي ماهواره اي به نمايندگي از مردم ايران و يا دانشجويان ايران سخن مي گویند در حالي که حتي ميان دانشجويان نیز چندان همراهي ندارند .

بايد پرسيد آیا درخواست افشاري در ساختمان کنگره آمریکا از شوراي امنيت براي فشار بر ايران به معنای استفاده از ظرفيت هاي بين المللي در راستاي تحقق دموکراسي در ايران است؟ اگر اين درخواست افشاري در نهايت منجر به آن شود که شوراي امنيت مجوز جنگ عليه ايران صادر کند، آیا اين به معنای حمايت از تحرك نظامي عليه ايران نيست؟ شايد افشاري در لفظ از کلمات «حمله نظامي به ايران» استفاده نکرده باشد، اما همکاري با کشوري که همچنان گزینه هاي حمله نظامي بر روي ميز رئيس جمهور آن قرار دارد نمي تواند چندان معصومانه صورت گرفته باشد.

يزدي و مذاکره با آمریکا در زمان انقلاب

افشاري در يادداشت خود به تعدادي از مذاکرات افراد مختلف از بهشتي گرفته تا يزدي اشاره مي کند؛ از جمله مي گوید: «ملاقات ها و رايزني هاي يزدي با مقامات خارجي و بخصوص آمريکايي براي اقناع آنان به حمايت از انقلاب اسلامي و رهبري آيت الله خميني اموري نيستند که بتوان کتمان کرد. ... ملاقات با گري سيک، ريچارد کاتم، ريچارد پاو و رمزي کلارک از مقامات ارشد سياسي وقت آمریکا همراه با آقاي خميني در نوفل لوشاتو، هماهنگي در حصول توافقات بين آيت الله خميني و جيمي کارتر مبني بر تماس روحانيت با راتش و تشويق ارتش به بي طرفي و در مقابل حمايت آمریکا از خروج شاه از ايران، پنج دیدار به عنوان نماينده آقاي خميني طی ۷ تا ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ با وارن زيمرمن ديپلمات آمريکايي، دیدار در تاريخ ۲۲ آذر ۱۳۵۷ با هنري پرشت، رابرت هيرشمن و ماروين زونيس به عنوان نماينده رسمي دولت جمهوري اسلامي که در آینده تشکيل مي شود و مشاور آقاي خميني، دیدار با سوليوان و جان استمپل بعد از انقلاب و ... نمونه اي از ارتباطات آقاي يزدي تحت تصميمات آيت الله خميني و شوراي انقلاب با نيروهاي آمريکايي بوده است که در تمامی آن ها سعي مي شده دولت آمریکا را قانع کنند که جمهوري اسلامي به رهبري آيت الله خميني را به عنوان حکومت آینده بپذيرند ... محور همه اين تماس ها استفاده از نيروي آمریکا براي جلو بردن انقلاب و جلوگیری از مزاحمت و سنگ اندازي آن بوده است."

تشخیص صحت یا عدم صحت موارد فوق از عهده نگارنده خارج است و صحت آن ها را باید یا ابراهیم یزدی یا آمریکاییان مرتبط با افشاری تایید نمایند. اما باید گفت که بر فرض پذیرش و صحت آن ملاقات ها با توجه به توضیحات پیشین درباره جایگاه ابراهیم یزدی در شورای انقلاب و رسمیت وی به عنوان نماینده انقلاب ایران با پشتوانه گسترده مردمی و به نمایندگی از رهبری انقلاب، تمایز و تفاوت رویکرد افشاری و یزدی در ارتباط با نیروهای خارجی کاملاً مشخص است.

یزدی می گوید که مذاکرات با آمریکایی ها در «زمان انقلاب» در سه محور صورت می گرفت: ۱- از طریق شورای انقلاب (بازرگان و اردبیلی) مانند ملاقات با برژینسکی، ۲- مذاکرات مستقیم مرحوم بهشتی با سولیان، ۳- ارتباطات رسمی با آیت الله خمینی در پاریس.

(توضیحات آقای دکتر یزدی در مورد ادعای آقای افشاری: ۱- گری سیک و ریچارد پائو هرگز به نوفل لوشاتو نیامدند و دیداری هم با ما نداشتند. ۲- ریچارد کاتم و رمزی کلارک، که در پاریس با آقای خمینی دیدار کردند، هیچ سمت رسمی در دولت آمریکا نداشتند. ۳- در آذر ۱۳۵۷ دولت جمهوری اسلامی وجود خارجی نداشت. آقایان هنری پرشت، رابرت هیرشمن و ماروین زونیس، نه در ۲۲ آذر ۵۷ (قبل از انقلاب) با آقای خمینی یا اینجانب دیداری نداشته اند. آقای هنری پرشت، در دولت کارتر مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا بود. در ژانویه ۱۹۷۹، تلویزیون ملی آمریکا برای یک مناظره علنی و مستقیم تلویزیونی از من دعوت کرد. پس از این مناظره در موقع شام، هنری پرشت به دعوت مسئول تلویزیون ملی حضور داشت. بعد از پیروزی انقلاب، در دوران مسئولیت در وزارت امور خارجه، در دیداری که سیروس وائس وزیر امور خارجه آمریکا در دفتر هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل با ما داشت، هنری پرشت نیز حضور داشت. همزمان با سفر شاه به آمریکا، هنری پرشت به ایران آمد و با مقامات مسئول در ایران دیدار داشت. گزارش کامل این دیدار ها و گفتگو ها در جلد سوم ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو و جلد پنجم خاطراتم، در وزارت امور خارجه، آمده است)

باید توجه داشت که تمامی آن ملاقات هایی که از آن ها یاد شده است زمانی رخ داد که انقلاب ایران در آستانه پیروزی قطعی بوده است. در واقع برخلاف آنچه افشاری می گوید، انقلابیون ایران از جمله یزدی از فشار دولت آمریکا و یا شورای امنیت برای مبارزه با دولت شاه استفاده نکردند چرا که تا نیمه سال ۵۷ اساساً آمریکاییان همراه دولت شاه بوده اند. در واقع پس از قطعی شدن وقوع انقلاب و پس از خروج شاه از ایران و خروج آیت الله از عراق و همزمان با پذیرش واقعیت انقلاب از سوی کشورهای غربی، سلسله روابطی برای انتقال دولت و تعریف روابط جدید بین المللی با نظام سیاسی پس از انقلاب شکل گرفت که کاملاً رسمی و دارای مشروعیت مردمی بود. حال این چه ربطی به رفتار افشاری در همکاری به نیروهای آمریکایی و درخواست از شورای امنیت برای فشار بر ایران دارد، خود باید پاسخ دهد.

جالب اینجاست که افشاری برای اثبات همکاری یزدی و نهضت آزادی ایران با نیروهای خارجی به هر مثالی متوسل می شود. وی از شرکت دکتر یزدی در نشست حزب سوسیالیست فرانسه به عنوان همکاری با احزاب خارجی و در چارچوب «همکاری مقطعی با نهادهای دولتی آمریکا و هر کشور خارجی» یاد می کند. مشخص نیست که افشاری چگونه شرکت در آن نشست را معادل همکاری با نهادهای دولتی کشور های خارجی دانسته، اما آنچه برای ما مشخص است آن است که حزب سوسیالیست فرانسه از بسیاری از احزاب شرقی و غربی به عنوان میهمان برای شرکت رسمی در نشست سراسری آن حزب دعوت به عمل آورده و نمایندگان حزب ۵۰ ساله نهضت آزادی در چارچوب مصوبات آن حزب و به صورت رسمی و علنی به عنوان میهمان در آن نشست شرکت کرده اند. هر خواننده صادقی

می تواند تشخیص دهد که این گونه روابط تشریفاتی به معنای همکاری با نهادهای دولتی کشورهای خارجی نبوده و شباهتی با فعالیت های یک «فعال سابق دانشجویی» در آمریکا ندارد.

آمریکا؛ قبل و بعد از انقلاب

آیا واقعا افشاری تفاوت میان فعالیت سیاسی در آمریکا را قبل و بعد از انقلاب تشخیص نمی دهد؟ از آنجا که در سراسر یادداشت وی هیچگونه نشانه ای از تشخیص این مسئله وجود ندارد، بهتر است در اینجا مروری کوتاه بر آن تفاوت ها داشته باشیم.

رژیم گذشته روابط بسیار دوستانه ای با آمریکا داشته است و به نوعی هم پیمان آن کشور در منطقه محسوب می شد. ساواک رسماً در آمریکا شعبه و تشکیلات منسجمی داشت و با همکاری اف بی آی، فعالین سیاسی ایرانی را در آمریکا زیر نظر می گرفت. آخرین رییس ساواک در آمریکا «منصور رفیع زاده» بود. او پس از انقلاب در کتابی با عنوان «شاهد» رسماً به همکاری با سازمان سیا و عضویت در آن سازمان اعتراف کرده است. اندکی پیش از انقلاب مبلغ هشت میلیون دلار از سوی دولت ایران به حساب شخصی رفیع زاده برای مبارزه با انقلابیون ایرانی در آمریکا واریز شده بود که پس از انقلاب، یزدی با نوشتن نامه ای از او خواست که وجه مذکور را به دولت ایران بازپس دهد. هنگامی که شاه از ایران رفت، عوامل رفیع زاده دفتر یزدی را در هیوستون آتش زدند.

موارد فوق از آن جهت گفته شد که بدانیم یزدی در آمریکا نه تنها با دولت آن کشور همکاری نمی کرد که حتی به نوعی اپوزیسیون دولت آمریکا نیز بود. در واقع تمام انقلابیون ایرانی در آن زمان اپوزیسیون و مخالف آمریکا در حمایت از رژیم شاه بودند. در جریان سفر شاه به آمریکا در نوامبر ۱۹۷۷ و برگزاری اعتراضات گسترده از سوی ایرانیان، اف بی آی فعالیت های وسیعی را برای کنترل آن ها انجام داده بود. دانشجویان شرکت کننده در آن تظاهرات اغلب چهره های خود را پوشانده بودند که عکس های آن موجود است. آن دانشجویان نمی توانستند در تلویزیون های دولتی آمریکا علیه دولت شاهنشاهی سخن بگویند. امیدوارم افشاری این مطالب را بفهمد.

در حال حاضر دولت آمریکا روابط خصمانه ای با رژیم ایران دارد و طبیعتاً از اپوزیسیون برانداز این رژیم به شدت حمایت می کند. بنابراین چگونه می توان شباهتی میان فعالیت سیاسی در این زمان و پیش از انقلاب در آمریکا برشمرد؟

افشاری و تعریف درونزایی

افشاری برداشت خامی از درونزایی دارد؛ او می گوید: «درونزایی لزوماً به معنای استفاده صرف از توان داخلی نیست. اگر تصمیم گیری، نقش آفرینی و تعیین سمت و سوی حرکت با نیروهای داخلی باشد، استفاده از ظرفیت های خارجی تعارضی با درونزایی ندارد. کما اینکه خود مفهوم دموکراسی، نظام پارلمانی و مشارکتی را از خارجیان گرفته ایم.» (!؟)

از این زاویه دید، گویی خارجیان نیروهای منفعل و به مثابه ابزاری در دست ما هستند که ما تصمیم بگیریم و سمت و سو را تعیین کنیم و سپس خارجیان بدون هیچ منافعی در جهت سمت و سوی تصمیمات ما حرکت کنند و هیچ تغییری در این سمت و سو ندهند. درحالی که می دانیم هرگونه همکاری با نیروهای خارجی مستلزم وارد کردن منافع ایشان در متغیرهای تصمیم گیری است. (ضمن آنکه شخصاً

متوجه نشدم که اخذ مفاهیم مدرن در اندیشه سیاسی چه ربطی به درونزایی فعالیت ها در تغییرات و تحولات سیاسی دارد؟)

یزدی؛ مصر، سوریه و لیبی

افشاری می نویسد: «آقای دکتر یزدی در مقاطعی از حیات سیاسی شان از نیروهای خارجی برای پیشبرد برنامه هایشان استفاده کرده اند. ... ایشان از کسانی بوده اند که با دولت جمال عبدالناصر در مصر، قذافی در لیبی، حافظ اسد در سوریه همکاری داشتند و از امکانات آن ها برای پرورش چریک های انقلابی با هدف براندازی حکومت شاه استفاده می کردند.»

مطالب فوق صراحتاً تحریف تاریخ است. بر اساس اظهارات یزدی وی هیچگونه ارتباط و همکاری با لیبی و سوریه نداشته است. همکاری نیروهای انقلابی با مصر نیز تنها در آن حد بود که میهمان مصر بوده اند بدین معنا که مصر به ایشان اجازه فعالیت در خاک آن کشور را داده بود اما منابع و امکانات از طرق دیگر فراهم می شد. یزدی می گوید که اساساً به عنوان نیروهای ملی نمی توانستند از لیبی حمایت کنند. در آن زمان لیبی، خوزستان را عربستان می نامید و مواضع اش در جهت تجزیه خاک ایران بود. لیبی رسماً از گروه های جدایی طلب عرب حمایت می کرد. ابراهیم یزدی و نهضت آزادی خارج از کشور بارها و بارها به چنین مواضعی اعتراض کرده اند که اسناد آن موجود است. جالب اینجاست که خروج نیروهای انقلابی از مصر نیز به نوعی حرکتی اعتراضی و در مخالفت با سیاست های ناصر در مورد ایران و خلیج فارس بوده است. در همین زمینه نامه های نهضت آزادی ایران از جمله نامه به رئیس جمهور سوریه در آن زمان موجود است.

در جایی دیگر افشاری با تعصب یک سلطنت طلب از مواضع دولت شاه نسبت به فلسطین دفاع می کند: «دولت شاه ضمن آنکه رابطه خوبی با دولت اسرائیل داشت از پشتیبانان دفاع از حقوق مردم فلسطین نیز بود و توازنی را رعایت می کرد و دفتر ستاد دفاع از مردم فلسطین در تهران بود و رژیم گذشته مقادیر عمده ای نیز کمک مالی به مبارزین فلسطینی و لبنانی پرداخت نمود.»

از آنجا که مدرکی مبنی بر صحت ادعای فوق در دست نیست پیشنهاد می شود که افشاری در ارتباط با وابستگی رژیم سابق مدارک و اسناد مربوطه را دریافت و منتشر نماید. اما بد نیست که در اینجا نمونه ای از مواضع شاه در مخالفت با اسرائیل ذکر شود. شاه در دهه ۷۰ تهدید کرده بود که صادرات نفت را به اسرائیل قطع خواهد کرد. ریشه این تصمیم به تصمیم کمپانی های بزرگ نفتی در آمریکا بازمی گشت که منافع خود را در خاورمیانه و در ارتباط با کشورهای عربی در تشکیل یک Mini state از مردم فلسطین می دیدند. کمپانی های نفتی و گروه های سیاسی وابسته با آن ها به شدت دولت اسرائیل را برای اجرای این تصمیم تحت فشار قرار داده بودند. تهدید شاه به قطع صادرات نفت به اسرائیل نیز دقیقاً در همان چارچوب منافع نفتی قرار داشت. خوب این هم یک نوع حمایت از مردم مظلوم فلسطین بود!

نهضت آزادی و نظارت بین المللی بر انتخابات

افشاری در بخشی از مطلب خود با اشاره به بیانیه نهضت آزادی ایران درباره نظارت بین المللی بر انتخابات آورده است: «حزب سیاسی متبوع ایشان [یزدی] در انتخابات مجلس گذشته خواهان نظارت بین المللی شد. خوب نظارت بین المللی یعنی چه؟ یعنی اینکه فقط ناظر باشند و گزارش دهند؟ یا اینکه با اعمال فشار، حکومت ایران را متقاعد کنند تا موازین بین المللی و فصول قانون اساسی در خصوص

برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه را اجرا کند و به حقوق ملت در تعیین سرنوشت احترام بگذارد. بدیهی است که منظور دیدگاه دوم است. حال این استفاده از نیروهای خارجی نیست؟ اگر فرض بگیریم که مخاطب سازمان ملل بوده است باز بر اساس مکانیسم تصمیم‌گیری در آن، دولت‌های خارجی عضو شورای امنیت و در راس آن‌ها اعضاء دارای حق وتو باید موافقت کرده و اعمال نظارت کنند».

به نظر می‌رسد که افشاری حتی یک بار نیز بیانیه نهضت آزادی را در این باره نخوانده است. از یک محقق سیاسی و تحلیل‌گر مستقل بعید است که بدون مطالعه یک بیانیه مهم درباره آن اظهار نظر کند. آنچه نهضت آزادی در بیانیه خود درباره نظارت بین‌المللی آورده است اساساً با آنچه افشاری در ذهن دارد متفاوت است. نهضت آزادی از نظارت بین‌المللی با رویکردی داخلی سخن می‌گوید. در واقع نهضت آزادی خواستار اجرای قوانین داخلی ایران در ارتباط با نظارت بین‌المللی شده است. مخاطب آن بیانیه هم نیروهای خارجی نبوده اند بلکه دولت و ملت ایران بوده است. منظور بیانیه از نظارت بین‌المللی بر انتخابات مربوط به سه سند بین‌المللی است که هر سه را دولت جمهوری اسلامی ایران خود پذیرفته است: الف- منشور معیارهای انتخابات آزاد و منصفانه مصوب اجلاس یکصد و پنجاه و چهارم شورای اتحادیه بین‌المللی به تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۹۴ که به امضای نمایندگان پارلمان‌های ۱۱۲ کشور جهان از جمله ایران رسیده است ب- ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ج- ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی در باره حق شهروندان در شرکت در انتخابات آزاد که توسط دولت جمهوری اسلامی ایران تایید و امضا شده است.

درحقیقت بیانیه نهضت آزادی خواهان آن است که در چارچوب سه سند فوق دولت و سازمان‌های غیردولتی داخلی براساس اعلامیه «اصول نظارت بین‌المللی بر انتخابات» ثبت شده در تاریخ ۲۷ اکتبر ۲۰۰۵ در دبیرخانه سازمان ملل متحد و با عنایت به تعهدات بین‌المللی دولت جمهوری اسلامی ایران، درخواست نظارت بین‌المللی بر انتخابات نمایند. تعهداتی بین‌المللی دولت ایران نیز بر اساس ماده ۹ قانون مدنی ایران در حکم قوانین داخلی محسوب می‌شوند و دولت موظف به اجرای آن‌هاست. باید توجه داشت که این درخواست از سوی خود دولت ایران صورت می‌گیرد. درواقع این نوعی حرکت درون‌زا است که با اجماع گروه‌های سیاسی و قانونی درون کشور و برای برون‌رفت از بن‌بست کنونی پیش‌بینی شده است.

کاملاً مشخص است که محتوای حقوقی آن بیانیه با ذهنیت برون‌گرای افشاری به کلی متفاوت است. تحلیل و تفسیر آن بیانیه در جای دیگر آمده و نیازی به تکرار آن‌ها نیست. فقط تا به این حد بدانیم که اساساً بحث بر سر تحمیل یک اراده خارجی در میان نبوده است بلکه تحمیل اراده مردم به دولت بر سر پذیرش مکانیسم‌های قانونی نظارت مراجع ذی‌صلاح بین‌المللی با درخواست دولت ایران بوده است.

یزدی و مخالفت با انقلاب مخملین

ظاهراً افشاری چنان در پاسخگویی به یزدی عجله داشته که حتی یک بار هم با دقت مصاحبه‌وی با فارس را نخوانده است. افشاری می‌گوید: «یزدی در جایی دیگر ضمن رد کردن انقلاب مخملی در ادامه عراق، افغانستان، کره شمالی و لیبی را به عنوان نمونه‌های ناکارآمدی ذکر کرده‌اند. بسی‌جایی تاسف است که دبیرکل یک گروه سیاسی باسابقه در ایران تعریف انقلاب مخملین را نمی‌داند. نمونه‌های ذکر شده ربطی به انقلاب‌های رنگارنگ ندارند بلکه دو مورد اول اشغال نظامی و موارد دیگر مصالحه با دولت‌های حاکم هستند».

به نظر نمی‌رسد این طرز برخورد تمسخرآمیز افشاری از روی ناآگاهی باشد. بهتر است یکبار دیگر آن بخش از گفت و گوی یزدی را در فارس مرور کنیم: «در همانجا گفتم که یک انقلاب دیگری در ایران امکانپذیر نیست. باید بدانیم که انقلاب مخملی و نارنجی در ایران امکانپذیر نیست. ایران با عراق و افغانستان که آمریکا به آنها حمله کرد کاملاً متفاوت است. ایران، کره شمالی و یا لیبی نیست.»

در واقع یزدی در حال گزارش بخشی از سخنرانی‌های خود در آمریکا به طور خلاصه است. از جملات وی نیز چنان بر نمی‌آید یزدی گفته باشد که در عراق و لیبی و کره شمالی انقلاب مخملین رخ داده است! تمام کسانی که سخنان و نظریات یزدی را در دو سال گذشته دنبال می‌کنند می‌دانند که یزدی بارها بارها با بر شمردن الگوهای مختلف تغییرات در کشورهای مختلف از جمله لیبی، کره شمالی، اوکراین، گرجستان، عراق، افغانستان و ... همواره از مخاطبین خود سؤال کرده است که نظام سیاسی ایران به کدام سمت و سو می‌رود؟ پاسخ وی نیز همواره این بوده که ایران به سمت «الگوی شوروی» حرکت می‌کند. راه حل او نیز برای جلوگیری از فروپاشی‌های سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی، توافق حاکمان با ملت، وفاق و بازگشت به قانون اساسی اولیه بوده است. متأسفانه این نوع واکنش افشاری نشان می‌دهد که از روی کینه و با هدف تخریب و نه انتقاد به دنبال پاسخگویی به اظهارات یزدی بوده و در کار تخریب نیز به خود زحمت مطالعه دقیق مصاحبه را نداده است.

۳- ملی‌مذهبی‌ها و جنبش دانشجویی

افشاری آنجا که سخن از جنبش دانشجویی می‌گوید، در قامت سخنگوی این جنبش در خارج از کشور (همچون زمانی که در داخل کشور بود) جنبش دانشجویی را در برابر احزاب و نیروهای سیاسی داخل کشور ترسیم می‌کند. جملات او تداعی‌کننده آن است که جنبش دانشجویی جریانی جدا از نیروهای سیاسی ایران است و تمام گروه‌های سیاسی در پی نفوذ و تسخیر تشکل‌های دانشجویی هستند.

افشاری و نعل وارونه اطلاعاتی

افشاری اظهار می‌دارد: «تا دیروز در سلول‌های انفرادی و زیر انواع و اقسام فشارها از من می‌خواستند تا دیکته‌شان را بازنویسی کنم که دکتر یزدی عامل طرح براندازی خاموش آمریکا به صحنه گردانی جورج تننت مسئول وقت سیاست و توانسته با نفوذ در جنبش دانشجویی و جنبش اصلاحات این برنامه را جلو ببرد و با طرح براندازی قانونی مورد نظر اصلاح‌طلبان پیشرو پیوند دهد. ... از آغاز سمت‌گیری جدید دفتر تحکیم وحدت به سمت دوری از قدرت و توسعه جامعه مدنی، نیروی‌های راست افراطی کوشیدند تا فراکسیون مدرن تحکیم را به ارتباط تشکیلاتی با نیروهای ملی - مذهبی متهم کنند تا بدین ترتیب از جاذبه آنان به عنوان نیروهای مستقل در دانشگاه‌ها بکاهند. یکی از محورهای اصلی بازجویی از فعالان دانشجویی تحکیم در سال‌های گذشته، تلاش برای پیدا کردن سرخ‌وابستگی به ملی - مذهبی‌ها و نهضت آزادی بود که در تمامی موارد، تیرشان به سنگ خورد و هیچ مدرک و سند درخوری پیدا نکردند.»

باید از افشاری پرسید که آیا واقعا نیروهای امنیتی (با آن درجه از رخنه و نفوذ در جنبش دانشجویی) نمی‌دانستند که ارتباطی تشکیلاتی میان فعالان جنبش و نیروهای ملی‌مذهبی و نهضت آزادی وجود ندارد؟ سؤال بسیار مهم این است که چرا در تمام موارد، بازجویان از نوع ارتباط فعالان دانشجویی با نیروهای ملی‌مذهبی و نهضت آزادی ایران سوال کرده و دانشجویان را از این بابت تحت فشار گذاشته

اند؟ تمام گزارش‌های جمع‌آوری شده از سوی نهضت آزادی از بازجویی فعالان دانشجویی در ده سال گذشته نشان‌دهنده این موضوع است و تنها در این اواخر کمی از حجم این فشارها کاسته شده است. این شیوه همواره از سوی روزنامه کیهان به عنوان ارگان نیروهای امنیتی نیز پی‌گیری شده است و کیهان همواره به عمد از دفتر تحکیم وحدت و یا سازمان ادوار تحکیم وحدت به عنوان عاملان نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی نام می‌برد. آیا افشاری از خود نپرسیده است که دلیل این امر چیست؟ آیا واقعا نیروهای امنیتی خود باور داشته‌اند که یزیدی عامل جورج تنت در ایران است؟ آیا واقعا افشاری فکر می‌کرده که اطلاعات ایران نیازمند اعترافات او علیه ابراهیم یزیدی است؟

متأسفانه باید گفت که افشاری و برخی از فعالان دانشجویی طی سال‌های گذشته گرفتار نوعی ترفند نیروهای امنیتی ایران شده‌اند. در حقیقت آن فشارها و بازجویی‌ها به این علت بوده است که دانشجویان هرچه بیشتر از نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی فاصله بگیرند. آن فشارهای روانی باعث شد که دانشجویان برای رفع هرگونه اتهام (!) و یا شاید نشان دادن استقلال خود، از جریان‌های سیاسی با تجربه و ملی ایران فاصله گرفته و زمینه برای نفوذ، انحراف، ایجاد شکاف و تلاشی آن جنبش مهیا شود. هیچ‌کس ادعایی نداشته که جنبش دانشجویی باید وابسته و یا در خدمت جریان ملی مذهبی باشد، اما جای شک نیز وجود ندارد که ارتباطات سالم و متقابل بین فعالان دانشجویی که تازه پا به عرصه سیاست گذاشته‌اند و نیروهایی با سابقه بیش از ۵۰ سال فعالیت سیاسی (که خود از بنیانگزاران انجمن‌های اسلامی بوده‌اند) می‌توانست در انتقال تجارب و دانش سیاسی به آن نسل جدید بسیار مفید واقع شود و جلوی بسیاری از اشتباهات را بگیرد. در واقع نیروهای امنیتی ایران می‌خواستند که هرگونه رابطه میان جریان‌های دانشجویی و گروه‌های اپوزیسیون قانونی داخل کشور را از بین ببرند.

فشار روانی نیروهای امنیتی باعث فاصله گرفتن جریان دانشجویی از کلیه گروه‌های حرفه‌ای و باسابقه سیاسی شد و عملاً آن جریان را در مقابل احزاب سیاسی قرار داد. پس متأسفانه باید گفت که افشاری آن نعل وارونه اطلاعاتی را تشخیص نداد و به همان مسیر رفت که آنان می‌خواستند.

یزیدی، سحابی و تریبون دانشگاه

افشاری خطاب به دکتر یزیدی می‌گوید: «من و دیگر فعالان دانشجویی هم دوره ام در دانشگاه امیرکبیر علی‌رغم فقدان هرگونه تمایل سیاسی و ایدئولوژیک به تشکیلات نهضت آزادی، فقط به خاطر دفاع از آزادی بیان، شکستن تابوی خودی – غیرخودی و دفاع از حقوق مظلوم، همه هزینه‌ها را به جان خریدیم و پای شما و هم‌قطاران‌تان را پس از یک دوره فترت طولانی به دانشگاه بازگردیم...».

آیا افشاری پای دکتر یزیدی و مهندس سحابی را به دانشگاه بازکرد و به آن‌ها تریبون داد؟ پیش از آنکه افشاری و دفتر تحکیم وحدت در سال ۷۶ به این فکر بیافتند تا با بودجه نهاد رهبری در دانشگاه‌ها و با حرکت در خط امام به دنبال نامزدی میرحسین موسوی و محمد خاتمی بروند، نشریه ایران فردا به مدیرمسئولی مهندس سحابی جزو تاثیرگذارترین و پرتیراژترین نشریات سیاسی کشور بود. دکتر یزیدی در آن زمان با ده‌ها مصاحبه داخلی و خارجی بیشترین تریبون را در رسانه‌ها داشت که البته پس از دوم خرداد تعداد آن‌ها چند برابر شد. پس از توفیق جنبش مردمی در پیروزی اصلاحات، صفحات مجلات و روزنامه‌ها با تیراژ چند صد هزار نسخه مملو از مقالات و یادداشت‌های این دسته از نیروهای سیاسی بود. در آن زمان و در بهار اصلاحات با توجه به پیشینه فکری نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی به عنوان مهمترین نیروهای اپوزیسیون داخل کشور، بدنه دانشجویی مشتاقانه خواستار

شنیدن نظرات این دسته از نیروها بود و جلسات سخنرانی آن‌ها همیشه از بیشترین استقبال دانشجویی برخوردار بود.

آیا افشاری در این توهم است که او این جایگاه را به نیروهای با سابقه ملی مذهبی و نهضت آزادی بخشیده است؟ آیا این منصفانه است که بگوییم افشاری و دوستانش منت گذاشته و در دانشگاه‌ها به آن افراد تریبون داده است؟ حضور پررنگ رهبران ملی مذهبی در دانشگاه‌ها خواست بدنه دانشجویی بود و یا خواست افشاری؟ (البته این نوع تفکر و ادبیات همواره خاص افشاری بوده که خود را معادل و مساوی جنبش دانشجویی کشور دانسته است.) و آخر اینکه آیا این دفتر تحکیم وحدت نبود که با دعوت از روشنفکران جریانات سیاسی مختلف آن چهره تاریک پیشین خود را تطهیر و به چهره‌ای روشنفکرانه و دموکرات تبدیل کرد؟

افشاری همواره از موضعی سخن می‌گوید که گویی صاحب دانشگاه و جنبش دانشجویی ایران بوده که اراده کرده به افرادی تریبون داده است و از آنجا که افشاری به ایشان تریبون داده لذا معروف شده و اکنون علیه وی سخن می‌گویند. باید پرسید چه کسی از تریبون دانشگاه و دفتر تحکیم برای کسب شهرت استفاده کرد؟ چه کسی پس از سال‌ها پایان دوره دانشجویی همچنان خود را نماینده و سخنگوی دانشجویان تصور می‌کند؟ چه کسی از این راه پله‌های ترقی را تا موسسات و تلویزیون‌های آمریکایی طی کرد و از این راه کسب درآمد نمود؟ آیا افشاری تاریخ را برعکس نوشته است؟

افشاری و مغالطه "وابستگی"

افشاری می‌گوید: «حساسیت ویژه اینجانب بر حفظ استقلال و مخالفت با میدان‌داری عناصر وابسته به تشکل‌های سیاسی از جمله نهضت آزادی، مشارکت، نیروهای ملی مذهبی، سازمان مجاهدین انقلاب و ... در تصمیم‌گیری‌های دفتر تحکیم وحدت و جنبش دانشجویی از جمله دلایلی است که اسباب دلخوری برخی از فعالان این گروه‌های سیاسی را فراهم آورد و چه بسا موضع‌گیری دکتر یزدی و مهندس سبحانی نیز ریشه در همین مسئله داشته باشد».

در دوره حضور افشاری در دفتر تحکیم وحدت یک مغالطه جدی در این اتحادیه شکل گرفت که عامل اصلی شکاف میان انجمن‌های اسلامی و در نهایت انشقاق در دفتر تحکیم وحدت شد. این مغالطه که می‌توان آن را «مغالطه وابستگی» نامید، به طور جدی در سیستم‌های بسته و ایدئولوژیک مطرح است. اگر دفتر تحکیم به عنوان یک اتحادیه ماهیتاً متکثر گرفتار این مغالطه شد، باید آن را ریشه‌یابی کرد و علت را جویا شد.

اینکه از دانشجویان سیاسی انتظار داشته باشیم که هیچ‌گرایش سیاسی به جریانات فکری سیاسی داخل کشور نداشته باشد، انتظاری غیرمنطقی و غیرواقعی است. در طول تاریخ جنبش دانشجویی نیز چنین موردی مشاهده نشده است. در جریانات دانشجویی پیش از انقلاب نیز کاملاً مشخص بود که هر دانشجویی سیاسی به کدام جریان و یا گروه سیاسی تمایل و نزدیکی دارد. چه در داخل کشور و چه در کنفدراسیون خارج از کشور، از دانشجویان چپ گرفته تا دانشجویان ملی‌گرا و دانشجویان مذهبی هر کدام به جریانات مشخص سیاسی در سطح کشور گرایش و تمایل داشتند و همه چیز شفاف و علنی بود. وقتی یک دانشجوی وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شود، به طور طبیعی به سمت یک جریان فکری سیاسی متمایل می‌شود. چیزی به نام «دانشجوی سیاسی بی‌طرف» وجود خارجی ندارد.

شاید برخی از جریان‌های فکری سیاسی به صورت بالفعل دارای تشکیلات و حزب نباشند، اما رسماً و عیناً حضور سیاسی داشته و بر تصمیمات سیاسی اثر می‌گذارند. این جریان‌های فعالین سیاسی شناخته شده و روشنفکران خاص خود می‌باشند که تصمیمات مشترک اتخاذ کرده و اقدام به عمل سیاسی مشترک می‌کنند. می‌توان این جریان‌ها را «احزاب بالقوه» نامید. علی‌افشاری وابستگی را تنها در تمایل سیاسی به «احزاب بالفعل» تعریف می‌کند و از آنجا که تمام احزاب بالفعل، قانونی و رسمی در کشور دارای گرایش‌های اصلاح طلبانه می‌باشند، به طور طبیعی تمام گرایش‌های دانشجویی به این گونه جریان‌های قانونی آماج حملات و اتهامات وابستگی قرار می‌گیرند و متهم به اقدام برای نفوذ در تشکیلات دفتر تحکیم وحدت می‌شوند، اما دانشجویان «چپ مارکسیست» و یا «ملی‌گرایان لائیک» و یا «خارجی‌طلبان ضد مذهب» چون در داخل کشور دارای تشکیلات رسمی نیستند، افرادی که به آن‌ها تمایل و تعلق خاطر دارند، وابسته محسوب نشده و به راحتی می‌توانند عضو دفتر تحکیم شوند. جالب اینجاست که حضور دانشجویان متمایل به اصلاح طلبان در مجموعه دفتر تحکیم وحدت تعبیر به وابستگی و نفوذ شده اما حضور مارکسیست‌ها و لائیک‌ها در انجمن‌های «اسلامی» تعبیر به دموکراسی خواهی و پلورالیسم می‌شود. این در حالی است که به عقیده نگارنده درجه نفوذپذیری و وابستگی بسیاری از آن دانشجویان بسیار بیشتر از سایر جریان‌های فکری دانشجویی بود. آن‌ها کاملاً به صورت تشکیلاتی و هماهنگ فعالیت می‌کردند و با برخی از فعالین سیاسی و روشنفکران در ارتباط مستقیم بودند.

افشاری و دوستانش با بسیاری از محافل سیاسی، کانون‌ها و انجمن‌ها ارتباط و نشست و برخاست داشتند. این نشست‌ها به دلیل اینکه با احزاب بالفعل نبود بنابه تعریف افشاری وابستگی محسوب نمی‌شد اما اگر دانشجویی تعلقات فکری به جریان اصلاح طلب یا ملی مذهبی داشت، سریعاً متهم به وابستگی و نفوذ می‌شد. این‌ها مغالطه‌هایی جدی بود که در دوره افشاری در دفتر تحکیم باب شد.

دولت‌های ایدئولوژیک همواره برای حذف مخالفان داخلی خود آن‌ها را متهم به وابستگی به بیگانگان کرده‌اند. (حتی اگر هیچ رابطه‌ای نیز بین آن‌ها و بیگانگان قابل تشخیص نباشد.) این «غیرسازی» و توسل به «غیریت» ابزار دست دولت‌های تمامت‌خواه برای حذف نیروهای معترض بود. این نوع ادبیات و وابستگی در طی ده سال گذشته و در دوره مسئولیت افشاری در دفتر تحکیم بسیار رواج داشت و باعث حذف و اخراج بسیاری از دانشجویان سیاسی از دفتر تحکیم وحدت شد. این طبیعی و بدیهی بود که بسیاری از دانشجویان تعلق خاطر به جریان‌های فکری و سیاسی مختلف داشتند، اما آیا می‌توان این تعلقات را تفسیر به وابستگی کرد و اقدام به حذف آن‌ها نمود؟ افشاری همکاری با تلویزیون‌های دولتی آمریکا و همکاری با موسسات سیاسی مشاور در آن کشور را وابستگی نمی‌داند اما اگر دانشجویی به جریان فکری ملی مذهبی و یا مثلاً خط امام تعلق خاطر داشت باید با انواع و اقسام توهین‌ها و تخریب‌ها از یک اتحادیه دانشجویی کنار گذاشته شود.

افشاری؛ دفتر تحکیم و انشقاق درونی

نگارنده پیش از این و در چندین یادداشت و مقاله به طور مشروح و بسیط با بررسی چنین مغالطه‌هایی به آسیب‌شناسی جریان‌های دانشجویی پرداخته و راه‌های حفظ استقلال و فعالیت شفاف در مجموعه‌های دانشجویی را پیشنهاد داده‌ام که در اینجا لازم به تکرار آن مطالب نیست. مطالب فوق از آن جهت ذکر شد که بدانیم مغالطه‌هایی جدی که با محوریت افشاری در درون دفتر تحکیم وحدت شکل گرفت تا چه حد به آن اتحادیه ضربه زد. در تمام ده سال گذشته، انجمن‌های اسلامی یک روز خوش به خود ندیدند. تمام

نشست هاي دفتر تحکيم وحدت بدون استثناء صحنه درگيري، توهين، اتهام و فحاشي دانشجويان عليه يکديگر بود .

در دوره اول حضور افشاري در دفتر تحکيم، اين اتحاديه دو شقه شد و بسياري از توان و نيروي دانشجويان در تضادهاي دروني مستهک گردید. نيروهاي امنيتي با رخنه در درون دفتر تحکيم و با سوء استفاده از شکاف هاي فکري موجود به انشعاب در آن اتحاديه دامن زدند. خط نفوذ کاملاً شناخته شده بود و بايد جلوي آن گرفته مي شد؛ اما افشاري و دوستان وي نيز به آن دامن زدند و راه هرگونه مصالحه و خنثي سازي توطئه را بستند. شکاف موجود با درگيري ها و دعواهاي شخصي گسترده تر و منجر به انشعاب شد. افشاري بي رحمانه «خط حذف» را دنبال مي کرد و نيروهاي نفوذی نيز همين را مي خواستند تا به انشقاق و انشعاب دامن زدند.

اين گونه رفتار افشاري به تدريج تبديل به يك مدل يا الگوي رفتاري شد که در ادامه به انشقاق ها و جدائي هاي بيشتري دامن زد. از آن پس هر مخالف و منتقدي متهم به نفوذ و وابستگي شد و در خط حذف قرار گرفت. دفتر تحکيم تبديل به مکاني شد که عده اي دانشجويان سياسي، به عنوان فعالين سياسي آینده کشور، نسبت به يکديگر کينه و نفرت به دل گرفتند.

دفتر تحکيم در دوره دوم حضور افشاري چند پاره شد و از نفوذ آن در بدنه دانشجويي بسيار کاسته شد. برخي از انجمن هاي اسلامي دانشگاه هاي بزرگ مانند دانشگاه هاي تهران، شهيد بهشتي، تربيت مدرس، تبريز از دفتر تحکيم کنار کشيدند، برخي مانند انجمن هاي دانشگاه هاي اصفهان و مشهد نيمه تعطيل شدند و بسياري نيز دفاترشان پلمب و يا تعطيل شد. ارتباط آن اتحاديه دانشجويي با برخي از دانشگاه ها تنها از طريق يك فرد برقرار بود و آن فرد تنها کسي بود که در آن دانشگاه چيزي از دفتر تحکيم وحدت مي دانست. در چنين وضعيتي افشاري تا روز آخر حضور در ايران همچنان خط حذف را دنبال مي کرد و از هرگونه مصالحه و يا مذاکره اي براي يکپارچه نگاه داشتن دفتر تحکيم سرباز مي زد. اينگونه بود که دفتر تحکيم وحدت به دفتر گسترش کينه و تفرقه بدل شد.

افشاري شايد بگويد که بسياري از آن انجمن هاي معترض، زياده خواه يا باجگير بوده و به دنبال سهم خواهي بيشتري از حد خود بوده اند. شايد حق با او باشد. نمي توان در اینجا به قضاوت نشست. اما بايد متذکر شد اختلافات به هر دليل که بود، هنگامی که با الگوي حذفی افشاري همراه مي شد، نتيجه اي جز شکاف و انشقاق نداشت. آیا اين همان چيزي نبود که نيروهاي امنيتي مي خواستند؟ بارها و بارها فعالين شناخته شده سياسي از يزدي و سحابي گرفته تا کديور، آغاجري و رحمانی در جلسات «حکमित» تلاش نمودند تا ميان دانشجويان مصالحه کرده و جلوي انشعاب و انشقاق را بگيرند. تنها موردی که نگارنده از ورود جدي نيروهاي ملي مذهبي، نهضت آزادي و روشنفکران ديني در مباحث دروني دفتر تحکيم وحدت سراغ دارد موارد حکميت براي جلوگيري از انشعاب بود که آن هم با درخواست خود دانشجويان صورت مي گرفت. نه دوستان افشاري و نه طيف رقيب ايشان هيچکدام به اين تلاش ها وقعي ننهادند و کردند آنچه نبايد مي کردند. نتيجه همان چيزي بود که نيروهاي امنيتي مي خواستند: چند پاره شدن دفتر تحکيم و کاهش شديد نفوذ آن بر بدنه دانشجويي.

افشاري و تخریب پایگاه اصلاح طلبان

به موازات حذف و برخورد با گرایش‌های دانشجویی اصلاح طلب در مجموعه دفتر تحکیم وحدت، حرکتی دیگر نیز از سوی افشاری و همراهانش در بیرون از مجموعه آغاز شد. از زمانی که افشاری از زندان خارج شد، کاملاً آزادانه شروع به تخریب احزاب اصلاح طلب و قانونی داخل کشور نمود. نگارنده به عمد از واژه «تخریب» استفاده می‌کند چراکه واکنش‌ها و تندروی‌ها کاملاً از سطح «انتقاد» فراتر رفته بود. بسیاری از گروه‌های سیاسی شاید منتقد رفتارهای اصلاح طلبان بوده‌اند اما تخریب اصلاح طلبان با اهداف و استراتژی‌های دیگری صورت می‌گرفت. تحریم آزادترین انتخابات ایران (دور دوم انتخابات شوراها) و پیگیری استراتژی تحریم، گسترش فضای یاس و سرخوردگی در میان مردم، طرح شعار عبور از خاتمی، طرح زود هنگام بن بست و پایان اصلاحات زمانی که اصلاح طلبان بیش از هر زمان تحت فشار بودند، اجرای طرح فراندن قانون اساسی با هدف زیرسوال بردن فعالیت در چارچوب قانون اساسی (که کاملاً شکست خورد و نظام را در برابر اصل طرح فراندنم واکسینه کرد)، نوشتن بیانیه بهار بغداد پس از فتح عراق از سوی آمریکا و ترویج نگاه به خارج در میان مردم و ... همه و همه از سوابق عملکرد افشاری بود که پس از آزادی از زندان و بدون مزاحمت از سوی نیروهای امنیتی پیگیری و اجرا شد.

نتیجه رفتارهای فوق نیز چیزی نبود جز تخریب شدید پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان به عنوان حاملان رسمی دموکراسی در ایران. نگارنده خود از منتقدین برخی از رفتارهای خاتمی و اصلاح طلبان در مقاطع زمانی مختلف بوده اما معتقد است که این نیروها به عنوان نیروهای جامعه مدنی نوپای ایران می‌بایست حفظ و تقویت شوند. احزاب نوپا پس از دوم خرداد قطعاً دارای اشکالات و ضعف‌هایی بودند که باید طی فرایندی تاریخی و با کسب تجارب بیشتر به استانداردهای عمل دموکراتیک نزدیک‌تر شوند، اما این دلیلی بر آن نیست که هر عملی را برای تخریب پایگاه‌های اصلاح طلبی مجاز شماریم. نتیجه آن تخریب‌ها نیز چیزی نبود جز شکست اصلاح طلبان در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و روی کار آمدن نیروهای نظامی از طریق فرایند انتخابات.

ملی مذهبی‌ها و انتخابات دور دوم شوراها

افشاری می‌گوید: «حکومت هیچگاه داوطلبانه تن به سپردن قدرت به مردم نمی‌دهد. مگر اینکه مجبور شود و در آن صورت هم آنقدر نیروی مدعی هستند که امثال دکتر یزدی در آن میان گم خواهند شد. کما اینکه انتخابات دومین دوره شوراها نشان داد که وضع نیروهای ملی مذهبی و از جمله دکتر یزدی در همین وضع آزادی نسبی نیز از زاویه پایگاه اجتماعی چنان نازل است که مجال کسب اعتماد عمومی و نمایندگی نیروهای تحول خواه را نمی‌دهد، چه رسد که جامعه دستخوش تغییرات اساسی شود».

جالب اینجاست که همان خبرگزاری (به قول افشاری) امنیتی فارس نیز برای اثبات کوچک بودن پایگاه اجتماعی نیروهای ملی مذهبی، شکست انتخابات دوره دوم شوراها را مثال آورده بود. در آن انتخابات کذایی علی افشاری و علی خامنه‌ای رای ندارند تا نیروهای ملی مذهبی وارد شوراهای شهر نشوند و جای ایشان را «آبادگران جوان» بگیرند و احمدی نژاد ظهور کند.

اینگونه آزادترین انتخابات جمهوری اسلامی در ۲۵ سال اخیر تحریم شد تا سکوی پرش احمدی نژاد شود. تحریمیان در آن دوران با سوء استفاده از سرخوردگی‌های ناشی از عقب نشینی‌ها و شکست‌های اصلاح طلبان، سوار بر احساسات مردم، استراتژی تحریم در پیش گرفتند و فرصت‌های حداقلی برای

پیشبرد اصلاحات را نیز نابود کردند. استراتژی تحریم برای محافظه کاران مائده الهی بود تا اخراج اصلاح طلبان از حکومت را شکلی قانونی و دموکراتیک ببخشند. پس به نظر نمی رسد که برگزاری یک انتخابات در شرایطی کاملاً ویژه و استثنایی معیار مناسبی برای سنجش پایگاه اجتماعی نیروهای ملی مذهبی باشد.

افشاری و خروج از کشور

پس از چندپاره شدن دفتر تحکیم وحدت به دلیل اختلافات درونی و اخراج اصلاح طلبان از حاکمیت به دلیل عدم شرکت مردم مایوس در انتخابات، علی افشاری با آنکه دارای پرونده قضایی و وثایق سنگین بود، آزادانه و بدون بروز هیچ گونه مشکلی با بدرقه نیروهای امنیتی از طریق فرودگاه مهرآباد به خارج از کشور هجرت کرد. او نه عامل اطلاعاتی و نه مامور امنیتی بود، اما به سمتی هدایت می شد که اهداف و انتظارات تمام آن نیروها را برآورده می کرد. درجایی که لازم بود وی را تحریک می کردند و در جایی که لازم بود آزادی می گذاشتند. او که کینه اصلاح طلبان بر دل گرفته بود، بهترین عامل برای تخریب اجتماعی آن ها به شمار می رفت. اکنون در سومین گام، او را آزادانه به خارج از کشور هدایت کردند تا از این طریق جنبش دانشجویی ایران را بدنام کنند. از سویی دیگر هر فعال سیاسی که به خارج از کشور می رود به شدت از نفوذ، تاثیر و اعتبارش میان مردم داخل کشور کم می شود. مخصوصاً کسانی چون افشاری که چنین بی پروا با نهادهای آمریکایی همکاری می کنند. این را نیروهای امنیتی خوب می دانند و خروج از کشور توصیه ای است که به تمام فعالان سیاسی می کنند.

برخلاف آنچه افشاری می گوید نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی (خصوصاً یزدی و سحابی) تا زمانی که وی در ایران حضور داشت و به دلیل پرونده های قضایی اش، مطالبی در نقد و یا علیه وی نگفتند و تنها زمانی که به آمریکا مهاجرت کرد، به دلیل همکاری های علنی و شفافش با آمریکاییان در حد دو پاراگراف در دو مصاحبه و به صورت محترمانه خط مشی وی را نقد نمودند. آخر او در ساختمان کنگره آمریکا صراحتاً از شورای امنیت درخواست کرده بود که به ایران فشار آورد و این از سوی نیروهای ملی ایران به هیچ وجه قابل قبول نبود. اما همین دو پاراگراف کوتاه و محترمانه، از سوی وی و دوستانش با انبوهی از توهین و استهزاء و تهمت علیه رهبران جریان ملی مذهبی پاسخ داده شد. از زمانی که افشاری به آمریکا رفته در ده ها یادداشت و مقاله به نقد شدید نیروهای ملی مذهبی و اصلاح طلب درون کشور پرداخته است. آیا این قسمتی دیگر از نقش افشاری در خارج از کشور است که در ادامه سوابق درخشانش، قدیمی ترین و سالم ترین نیروهای ملی و دینی ایران را تخریب نماید؟

۴- نهضت آزادی و ورود به حاکمیت

افشاری در بخشی از یادداشت خود پندگونه خطاب به دکتر ابراهیم یزدی چنین می گوید: «اگر فکر کردید که با چنین موضع گیری هایی از خود و جریان سیاسی تان رفع اتهام می کنید، بدانید سخت در اشتباهید. سابقه عملکرد حضرات نشان می دهد که اگر صد بار هم چنین مواضعی بگیرید، نظر منفی آنان عوض نمی شود و یا در انتساب اتهامات شما تجدیدنظر نمی کنند. ... شاید شما خواسته اید چراغ سبزی به حکومت دهید تا در انزوای شما تجدید نظر کنند و با ترس از دشمن خارجی، گورباچف وار، درب ها را به سوی شما باز کنند. این نیز آرزویی محال است. البته بررسی مواضع شما بخصوص از زمان تصدی دبیرکلی نهضت آزادی بیانگر نوعی تمایل است که می پسندید روزی شاپور بختیار جمهوری اسلامی شوید! و ولی فقیه زمانه به سراغ شما بفرستد تا کابینه تان را تشکیل دهید!!!» وی در

جايي ديگر مي افزايد: «از همه تاسف برانگيزتر شکوائيه دکتري يزدي از هيأت مؤتلفه اسلامي بود که چرا به درخواست ملاقات و همکاري نهضت آزادي وقعي نهاده است! ... حال چگونه نهضت آزادي حاضر به همکاري با چنين جريان سياسي بدنامي است؟ تکليف شعارهاي نهضت آزادي در برخورد با مفاسد اقتصادي، دفاع از حقوق قربانيان نقض حقوق بشر و توسعه آزادي ها چه مي شود؟ با پالوده خوردن با امثال اسدالله بادامچيان، حبيب الله عسگر اولادي، محمد نبي حبيبي و ... مي خواهيد دموکراسي و توسعه سياسي را به ارمغان بياوريد؟»!!!

نهضت آزادي و گفت و گو با مؤتلفه

چه کسي گفته که گفت و گو به معنای مشروعیت بخشی یا رسمیت دادن به طرف مقابل است؟ این نیز یکی از اشتباهات رایج در روابط سياسي داخل کشور ماست و عمدتاً از سوي نیروهاي تندرو و راديکال بيان مي شود؛ برخلاف آنچه افشاري و سازگارا مي گویند، نهضت آزادي هیچگاه پیشنهاد «همکاري» یا «ائتلاف» به مؤتلفه نداده است. نهضت آزادي تنها پیشنهاد نامه نگاري و گفت و گو کرده است. کجاي اينکار بوي عقب نشيني از شعارها و آرمان ها مي دهد؟

حزب مؤتلفه اسلامي از نیروهاي محافظه کار سنتي ايران است که سابقه تاريخي و ريشه هاي اجتماعي دارد. مؤتلفه يك واقعيت سياسي و اجتماعي است. آیا مي توان آن را از کلیه معادلات و روابط حذف کرد؟ آیا اگر افشاري بتواند با کمک دوستان خود يك جمهوري لائیک در ايران برقرار کند آیا مي تواند مؤتلفه را از جامعه مدني ايراني کنار بگذارد؟

ايجاد و امکان گفت و گو و ديالوگ اولين اصل جامعه مدني است. تمام گروه هاي دانشجوياني که در طی سال هاي گذشته با ابراهيم يزدي ملاقات داشته اند مي دانند که ترجيح بند توصيه هاي يزدي به آنان اين بوده که با نیروهاي بسيجي درون دانشگاه هاي خود به گفت و گو بنشینند. يزدي همواره از همه دانشجويان مي خواهد که حتي با نماينده ولي فقيه در دانشگاهشان گفت و گو و از وي براي شرکت در مراسم هاي دانشجويي دعوت به عمل آورند و پیشنهاد مي کند که در تريبون هاي دانشجويي انجمن هاي اسلامي بيشتريين زمان به نماينده بسيج و يا جامعه اسلامي داده شود .

يزدي مي گوید که بايد بتوانيم در جامعه مدني با يکديگر گفت و گو کرده و يکديگر را تحمل کنیم. با انجام گفت و گو بسياري از پيش فرض هاي ذهني و سوء تفاهم ها از بين مي رود و امکان صلح و وفاق فراهم مي شود. نهضت آزادي ايران در دو بيانيه تشریحي و مهم با عنوان هاي «وفاق ۱ و ۲» تمام گروه ها و جناح هاي سياسي را دعوت به وفاق براي برون رفت از بن بست ها و بحران هاي کنوني مي کند. اين مشي نهضت آزادي از ابتدای تاسيس تا کنون بوده و هیچ انحرافي رخ نداده است .

نمونه هاي ديني و تاريخي فراواني از اين خط مشي وجود دارد. آیا قبيله قريش شکنجه گر و قاتل نبودند که پیامبر اسلام بارها با آن ها گفت و گو کرد ؟ آیا ماندلا با شکنجه گران نظام آپارتايد به گفت و گو نشست؟ مشي گاندي چگونه بود؟ حال يزدي نه باب مذاکره گشوده و نه سازشي در کار بوده است چرا که خود بهتر از هرکسي مي داند محافظه کاران درشرایط فعلي چنان مست قدرتند که چشم خود را به روي بسياري از واقعيت ها بسته اند. در واقع بحث تنها برسر نامه نگاري هاي علني با هدف ايجاد گفت و گو و ديالوگ بوده است. از کجاي اين موضوع «پالوده خوردن با بادامچيان» برداشت مي شود؟ چرا بايد همچنان با ادبيات حزب توده سخن گفت؟ بادامچيان در تمام اين سال ها يك روز را بدون فحاشي به

نهضت آزادي و يزدي شب نكرده است؛ با اين حال هيچگاه نبايد حتي امثال بادامچيان را از دايره گفت و گو و ديالوگ كنار گذاشت. (آيا دليل گفت و گو و مذاكره آمريكاييان با قاتلين شهروندانشان، يعني طالبان، اين نيست كه آنان را به عنوان يك واقعييت در جهان سوم پذيرفته اند؟)

يزدي، گورباچف و شاپور بختيار

آن زمان كه ابراهيم يزدي در كنار آيت الله در جهت پيشبرد برنامه هاي انقلاب تلاش مي كرد، علي افشاري سه سال داشت. اين را نه از روي تحقير وي مي گويم كه نه گناه است و نه تقصير. اين را بدین دليل مي گويم كه بداند وقتي شش ساله بود، نمايندگان آيت الله، بارها و طي چند جلسه از ابراهيم يزدي خواسته بودند كه كانديداي انتخابات رياست جمهوري شود. يزدي «انقلابي» بود و آيت الله به او اعتماد داشت. او مي توانست به جاي سيد علي خامنه اي رئيس جمهور ايران شود، اما براي يزدي يك شرط گذاشته بودند: بايد بدون بازرگان مي آمد. آيت الله، يزدي را بدون مهندس و نهضت آزادي مي خواست. يزدي مي توانست به بازرگان (حتي مصلحتي) پشت كند و سال ها در جاگاه مقام ارشد نظام قرار گيرد؛ همانگونه كه رجايي، حبيبي، شيباني، طباطبائي و غيره رفتار كردند. اما پاسخ يزدي روشن بود: «من با طناب پوسيده شما درون هيچ چاهي نمي روم.»

يزدي در تمام اين سال ها هزينه وفاداري به بازرگان و نهضت آزادي ايران و ايستادگي بر سر عقايدش را پرداخته است. اگرچه او خود اين را «هزينه» نمي داند كه افتخار و گام در صراط مستقيم بوده است و هيچ منتي بر هيچ كس نيست. اكنون چطور مي توان او را متهم به «قدرت طلبي» كرد وقتي آن زمان كه در اوج قدرت بود از آن فاصله گرفت؟ كاش مي شد فهميد وقتي يزدي يادداشت آن جوان اكنون ۳۴ ساله را مي خواند كه به سياستمداري ۷۷ ساله مي گويد «مي خواهيد شاپور بختيار جمهوري اسلامي شويد»، چه احساسی دارد و به چه چيز فكر مي كند. يزدي در «خط بازرگان» ماند و بازرگاني شد. امثال افشاري بهتر است به فكر خود باشند.

پرده آخر؛ افشاري، تنهائي و غربت

دفتر تحكيم وحدت در حال بازسازي تشكيلات خود و ترميم زخم هاي گذشته است. فعالين دانشجويي در عين حفظ استقلال، رابطه اي سالم و شفاف با احزاب اصلاح طلب و ملي مذهبي برقرار کرده اند. اصلاح طلبان با كسب تجربه از شكست هاي پيشين به فكر بازنگري اعمال گذشته، اتحاد و بازگشت به قدرتند تا دوباره اصلاح از سر گيرند. چشم افشاري روشن! جاي او در اين ميانه واقعا خاليست. هرچه جلوتر مي رويم تصوير افشاري در ذهن ها محوتر و آن روزهاي تاريخي به فراموشي سپرده مي شود. اگرچه او همچنان از طريق تلويزيون دولتي آمريكا در تلاش براي پيشبرد پروژه هاي گذشته خود بوده و حملات خود را به نيروهاي ملي، بومي و مذهبي ايران افزايش داده است، اما بايد بداند كه اگر قرار بود تعداد مخاطبان يك رسانه معيار نفوذ و تاثير آن در بين مردم باشد، صدا و سيماي ايران مي بايست تاكنون همه مردم را ولايتي کرده باشد.

نهضت آزادي و نيروهاي ملي مذهبي در طول دهه هاي شصت و هفتاد و هشتاد با وجود فشارهاي بي امان، زندان ها و شكنجه ها، هرگز حاضر نشدند آنگونه كه افشاري رفتار کرده است رفتار كنند. آن ها جزو معدود افراي بودند كه با وجود تحمل زندان هاي سخت در دوران اصلاحات، عليه خاتمي و اصلاح طلبان نشوريدند و احساس را بر تعقل و واقع گرایی سوار نكردند. آن ها جزو معدود گروه هايي

بودند که باوجود ظلم هاي فراوان هاشمي رفسنجاني به ايشان، به نقد تخریب کنندگان او در انتخابات مجلس ششم پرداختند و غیرمستقیم در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری از وي حمایت کردند. آن ها در طول نیم قرن اخیر، موثرترین حرکت ها را سازمان دهی کرده و هیچگاه منافع شخصی را بر منافع ملی ترجیح ندادند.

حال يك جوان ۳۴ ساله که از سوي تمام سازمان هاي اطلاعاتي ايران و آمریکا مورد سوء استفاده قرار گرفته است، با زبان کنایه و تمسخر قصد دارد به یزدي ها و سحابي ها درس سیاست بدهد. او یک دوره زندان رفت و وقتی بیرون آمد، بر اصلاح طلبی شورید. او یک دوره شکنجه دید و هنگامی که آزاد شد به دامان غرب پناه برد و درخواست از شورای امنیت برای فشار بر ایران را عین درونزایی دانست. (یزدي ها و سحابي ها می دانند درونزایی یعنی چه.) او وقتی به آمریکا رفت، شروع به تخریب قدیمی ترین نیروهای سیاسی ملی و مذهبی ایران نمود. او باید به جد پاسخ دهد (به دور از مغالطه ها و سفسطه هاي مشهور خود) چه برنامه ای دارد و به دنبال استقرار کدام نیرو در ایران است؟

کاش لااقل افشاری از «جوانمردی بازرگان» سخن نگفته بود که اگر او اکنون در قید حیات بود، با صراحت لهجه معروف خود، همین ملاحظات سحابي و یزدي را نیز در پاسخ به افشاری ها رعایت نمی کرد. به او نیز در طول زندگی پربرکت اش اتهاماتی بدتر از آنچه افشاری به یزدي نسبت داد، نسبت می دادند. افشاری معتقد است که خبرگزاری فارس از شریعتی برای تخریب سروش بهره می برد، آیا خود و دوستانش از بازرگان برای تخریب یزدي استفاده نمی کنند؟

اگر به سبک افشاری قرار بود یک پاراگراف در ده صفحه پاسخ داده شود، باید کتابی در پاسخ به ادعا و اتهامات وي نگاشته می شد. با این حال به نظر می رسد که تا این حد نیز حق مطلب ادا شده و بخشی از حقیقت آشکار شده باشد. امیدوارم که افشاری روزی بتواند به ایران بازگردد و درکنار نیروهای داخلی برای پیشبرد فرایند دموکراسی تلاش کند. تنهایی و غربت، نتیجه ای جز توهم و بزرگ بینی نخواهد داشت. پایان - ۱۳۸۷/۰۷/۳۰

انتخابات ۲۰۰۸ - اوباما یا مکین

یادداشت روز - مهر ۱۳۸۷

۱- جامعه انسانی، نظیر هر پدیده زنده ای در حال دگرگونی و تغییر دایم و نوبه نو شدن است. جامعه آمریکا در يك فرآیند شتابنده تغییر و تحول است برخی از رویدادها در فرآیند تغییرات و تحولات اجتماعی، اثر می گذارند و سرعت آنرا کم یا زیاد می کنند. درگیری آمریکا در جنگ ویتنام دو اثر بسیار عمده بر جامع آمریکا بر جای گذاشت، اول اینکه موجب پیدایش جنبش ضد جنگ شد. که به نوبه خود يك جنبش ضد فرهنگ و طغیان جوانان، درگیری های بی سابقه، کشتار دانشجویان در دانشگاه کنت توسط پلیس فدرال، گردید. روشنفکران مترقی آمریکا، استادان دانشگاهها، روحانیون پیشرو، زنان، پزشکان، همه در این جنبش نقش اساسی پیدا کردند. يك آگاهی و هوشیاری جدید عمومی مردمی در آمریکا، بخصوص در میان طبقه متوسط بوجود آمد، که جهت گیری عمده ای آن ضد طبقه حاکمه، ضد سرمایه داران بزرگ نفتی و بانک ها و میلیتاریزم آمریکا بود.

خروج فاجعه آمیز آمریکا از ویتنام با آسیب شدید به غرور و بالندگی مردم آمریکا همراه شد. این پیامد دوم جنگ ویتنام بسیار عمیق بود. گروگان گیری در ایران، این زخم و آسیب روان شناختی جمعی جامعه

آمریکا را عمیق‌تر ساخت و در نتیجه، نه تنها دستاوردهای کوتاهمدت جنبش ضد جنگ در آمریکا را از بین برد، بلکه موجب پیروزی افراطی‌ترین جریانهای دست‌راستی در آمریکا و روی کار آمدن ریگان و بوش پدر شد.

رویداد ۱۱ سپتامبر نیز روند تغییرات را به نفع جریانهای راست رقم زد. اما کارنامه نه‌چندان قابل قبول دو دوره ریاست‌جمهوری بوش پسر، افکار عمومی مردم آمریکا، بخصوص جوانان را به ضرورت تغییر، هم در مدیریت کلان کشور و هم در نگرش‌ها و سیاست‌ها قانع ساخته‌است.

اوباما هم محصول تغییر در جامعه آمریکاست و هم به نمادی از اراده برای تغییر در آمده‌است.

مک‌کین نماد مقاومت در برابر تغییرات و ادامه دهنده سیاست‌های کلان جمهوری‌خواهان، محافظه‌کاران جدید و نیز سیاست‌های بوش پسر تلقی شده‌است.

۲- در انتخاب رییس‌جمهوری دو عامل تعیین‌کننده‌است:

اول، آرای مستقیم عموم مردم و دوم آرای نمایندگان ایالت‌ها یا الکتورال کالج. هر ایالتی برحسب جمعیت، تعدادی نماینده یا حق رای دارد. این تعداد برابر است با تعداد سناتورهای (۱۰۰)، نمایندگان مجلس (۴۳۵)، نمایندگان واشنگتن دی‌سی (۳)، جمعاً ۵۳۸ نفر. چگونگی انتخاب این افراد و چگونگی رای دادن آنان بسیار متنوع و بحث‌برانگیز است. برحسب رویه و سنت گذشته، آرای نمایندگان هر ایالت، به آن نامزدی تعلق می‌گیرد که آرای اکثریت مردم در آن ایالت را بدست آورده باشد. در نهایت آن نامزدی برنده انتخابات است که هم اکثریت آرای عمومی و هم رای موافق اکثریت ۵۳۸ الکتورال کالج را کسب کرده باشد.

۳- به موجب نظرسنجی‌های متعدد منتشر شده، اوباما هم در آرای عمومی با حدود ۱۰٪ اختلاف از رقیب خود جلوتر است و هم ۲۷۷ رای یا اکثریت الکتورال کالج را دارد. بنابراین اگر حادثه‌ای غیرمترقبه رخ ندهد و فرآیند انتخابات به همین صورت فعلی ادامه پیدا کند، به نظر می‌رسد که انتخاب اوباما قطعی است.

۴- کدام‌یک از این رو برای، (۱) آمریکا، (۲) برای جهان، (۳) برای خاورمیانه، (۴) برای ایران بهترند.

انتخاب مک‌کین یعنی کم و بیش ادامه سیاست‌های بوش. شاید از جهاتی هم بدتر. زیرا همکاران بوش پدر، با بوش پسر نیز همکاری کرده‌اند. اما روشن نیست که همکاران مک‌کین چه کسانی خواهند بود. انتخاب خانم سارا پیلین به عنوان معاون رییس‌جمهور، اگرچه نشان دادن حساسیت به تغییرات اجتماعی در جامعه آمریکا بود، اما بعد از یک واکنش احساسی فوری و بالارفتن آرای مک‌کین در نظرسنجی‌ها، به وضعیت قبلی برگشت. حتی بسیاری از جمهوری‌خواهان از گزینه او خوشحال نیستند.

در حال حاضر مهمترین مسئله برای مردم آمریکا، بهبود وضع اقتصادی و عبور از بحران کنونی است. آیا اوباما خواهد توانست به این نیاز پاسخ مناسب بدهد؟ معلوم نیست. باید منتظر ماند در سطح جهانی بسیاری از رهبران جهان در اروپا، ژاپن، چین و روسیه از احتمال انتخاب اوباما استقبال کرده‌اند. سیاست خارجی اوباما در چارچوب استراتژی همکاری و همیاری با سایر هم‌پیمانان آمریکا در سطح جهانی است. این همکاری به نفع کاهش تنش و آرامش در سطح جهان است.

در مورد خاورمیانه، سیاست اوباما، ادامه سیاست کارتر، بوش پدر و کلینتون و گزارش بیکر، اولاً در راستای اجرای قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل خواهد بود. یعنی عقب‌نشینی اسرائیل از تمام سرزمین‌های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ و واگذاری آن به فلسطینیان، و تاسیس یک دولت مستقل فلسطینی، برگشت دادن ارتفاعات جولان به سوریه، و تحقق صلح اعراب و اسرائیل است. ثانیاً، برنامه‌ریزی برای خروج هرچه سریعتر از عراق است.

اما در مورد ایران، انتخاب اوباما قاعداً می‌تواند به نفع ایران باشد. اما تغییر در مدیریت کلان آمریکا یک مسئله است و امکان بهره‌مندی از این تغییر امری است متفاوت، و به سیاست‌ها و عملکردهای ایران بستگی دارد. متأسفانه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران، بر اساس آنچه تا بحال انجام داده‌اند، مویذ فقدان درک واقع‌بینانه از مناسبات جهانی در دوره مابعد جنگ سرد است. بنابراین هرگونه اظهار نظر یا پیش‌بینی فاقد عناصر اطمینان‌بخش است.

رویداد ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن برای مسلمانان

ایلنا - مهر ۱۳۸۷

دیبرکل نهضت آزادی ایران گفت: صرف نظر از موضع ما نسبت به مسئولان ایران، مقایسه کشورمان با عراق و کره شمالی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، به ما برخورد و حق این نبود که چنین مقایسه‌ای صورت گیرد چرا که هیچ وجه تشابهی میان ایران با این کشورها وجود ندارد.

ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا" به بررسی علل وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر در سالگرد این حادثه پرداخت و با اشاره به ابراز همدردی رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و شهردار تهران که پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، مبتکرانه نسبت به این حادثه موضع گرفته و ابراز همدردی کردند، اظهار داشت: به رغم همدردی آنها بوش در پاسخ این همه مدارای ایرانی‌ها، ما را جز محور شرارت اعلام کرد که بسیار نابخردانه بود.

وی افزود: متأسفانه برخی مسئولین در ایران در بیان مطالب خود، خیلی دقیق نیستند، گاهی اوقات اول حرف می‌زنند و بعد در مورد آن فکر می‌کنند. در چنین شرایط جهانی، ایران که خود را پیشگام در حرکتهای اسلامی می‌داند و داعیه رهبری حرکتهای اسلامی را در دنیا دارد، باید عاقلانه‌تر برخورد کند اما برخی بی‌توجه به شرایط جهانی صرفاً به دنبال بازدهی کوتاه مدت هستند، یعنی حرف‌هایی می‌زنند که برخی از توده‌های مسلمان در کشورهای مختلف خوشحال شوند اما یک مسوول فرهیخته باید نتایج کار خود را در دراز مدت هم ببیند.

یزدی گفت: به نظر من برخی اظهارنظرها که از سوی برخی مسئولین ایران ابراز شد به گروه‌های افراطی غربی و محافظه‌کاران جدید فرصت داد که ایران را متهم کنند به اینکه ایران جایگاه تروریست‌ها شده است. مک‌کین به دفعات در سخنان خود گفته که افراد القاعده را در ایران آموزش می‌دهند که به نظر من حرف بی‌ربطی است و افراد القاعده‌ای که وهابی و ضد شیعه هستند و در مراسم عاشورا و

تاسوعا در پاکستان شیعیان را می‌کشند و به حرم امامان شیعیان در عراق تعرض می‌کنند، حال چگونگی است که این افراد بخواهند در ایران آموزش ببینند.

وی دلیل این گونه اظهار نظرها در غرب را برخی سخنان نسنجیده توسط برخی مسئولان ایران دانست و اضافه کرد: پس از ۱۱ سپتامبر روابط آمریکا با ایران به مراتب وخیم تر شده است.

وزیر امور خارجه دولت موقت درباره زمینه های مهم وقوع این حادثه گفت: در دوران جنگ سرد آمریکایی ها و غربی ها در رابطه با مسلمانان نگاه ایزاری داشتند، به این معنا که چون تقابل شدیدی میان غرب با بلوک شرق وجود داشت. آنها از اسلام برای عاملی جهت جلوگیری از کمونیسم استفاده می کردند ولی هرگز مناسبات دوجانبه برابر و براساس احترام متقابل را پیگیری نکردند به همین دلیل هر جا که امکان داشت تقابل خود را با اسلام نشان دادند.

این کارشناس مسائل بین الملل اظهار داشت: با توجه به سلطه سالیان دراز استعمار کشورهای اسلامی، و کارنامه نه چندان قابل قبولی که در میان مسلمانان یک سری عقده های عمیقی بر جای گذاشته بود. بنابراین در عصر بیداری و واکنش های سیاسی مسلمان ها طبیعی بود که مسلمان ها بالاخره در یک زمانی رفتاری افراطی از خود بروز دهند و با خشونت در برابر غرب بایستند.

یزدی با اشاره به دو حادثه بزرگ در پایان قرن بیستم یعنی انقلاب اسلامی و فروپاشی شوروی که بر مناسبات جهانی اثر گذاشته است افزود: انقلاب اسلامی ایران اگرچه منشاء پیدایش جنبش های اسلامی در دنیا نبوده اما جنبش های اسلامی را سیاسی کرده و اثر بسیار عمیقی بر حرکت های اسلامی در دنیا گذاشته است. سیاسی شدن مسلمان به اضافه کارنامه استعماری گذشته موجب شده که نگرش مسلمان ها نسبت به غرب، همیشه نگرش غیر دوستانه، خصمانه و انتقام جویانه بوده است.

وی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد را عامل تغییر معادلات سیاسی در سطح بین المللی دانست و تصریح کرد: غربی ها دیگر نیازی به نگاه ایزاری به مسلمانان نداشتند به خصوص پس از خروج شوروی از افغانستان و پایان درگیری های نظامی، روابط غرب با جهان اسلام وارد مرحله تازه ای شد. در چنین شرایطی که نیروهای مسلمان در بسیاری از کشورها به سمت افراطی گری پیش می روند، آرام آرام شاهد گسترش مبارزات خصمانه علیه آمریکا در نقاط مختلف دنیا هستیم در واقع حادثه ۱۱ سپتامبر با چنین پیش زمینه هایی رخ می دهد.

وزیر خارجه دولت موقت با اشاره به نظریاتی که درباره علل و عوامل وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر وجود دارد اظهار داشت: صرف نظر از نظریه های که معتقد است ۱۱ سپتامبر توسط غربی ها طراحی شده اولین اثر این حادثه این بود که انگشت اتهام به سمت مسلمان ها رفته و روابط جهان غرب را با اسلام وارد فاز تازه ای کرده است به طوری که امروز بیش از هر زمان مسلمانان در کشورهای غربی با فشار روبرو هستند. حادثه ۱۱ سپتامبر در زمانی واقع می شود که اسلام به عنوان یک دین، دور از صحنه زندگی غربی ها نیست چرا که امروز اسلام همسایه غرب است، در آمریکا هفت میلیون مسلمان زندگی می کند و در اروپا بیش از بیست میلیون مسلمان هستند، به همین دلیل اسلام بخشی از زندگی مردم غرب شده است و در آمریکا، مسلمان ها در بسیاری از فعالیت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حضور دارند حتی در مراسم تحلیف رئیس جمهور آمریکا علاوه بر کشیش مسیحی و خاخام یهود یک مسلمان نیز در این مراسم حاضر می شود و قرآن می خواند.

یزدی افزود: چند سال پیش یکی از نمایندگان مجلس آمریکا که مسلمان شده بود پس از ورود به مجلس نمایندگان آمریکا گفت که من اعتقاد به انجیل ندارم که به آن قسم بخورم، من باید به کتاب خودم قسم بخورم، در نتیجه پس از گفت و گوهایی زیاد یک قرآنی متعلق به ابراهام لینکلن که در کتابخانه کنگره بود را آوردند و این نماینده به آن قرآن قسم خورد. این مسئله نشان داد که اسلام در میان همه مذاهب، سریع ترین رشد را دارد و همه ناظرین می گویند که اسلام عصر جدیدی از حیات خود را شروع کرده و برای اسلام در آینده بشریت فصلی جدید باز شده است.

وی با اشاره به افزایش موج اسلامگرایی در جهان گفت: هر روز می شنویم که یک دانشمند، موسیقیدان، ورزشکار ویا هنرپیشه بزرگ در اروپا و غرب مسلمان شده است، اینها نشانه آن است که اسلام جای پای خود را در کشورهای غربی باز کرده و این موضوع موجب نگرانی نهادهای کلیسایی است. نهادهای کلیسایی از اینکه در چنین رقابتی با اسلام قرار گرفته اند، خوشحال نیستند و بسیار نگرانند.

وزیر خارجه دولت بازرگان در ادامه اضافه کرد: پس از فروپاشی شوروی یک سکه جدیدی زدند و میلیتاریسم آمریکا از کمونیسم تری، به اسلام ترسی روی آورد و این ترس را دامن زدند تا بتوانند در غرب آگاهی های جدیدی علیه اسلام شکل دهند، در چنین ظرفی است که حادثه ۱۱ سپتامبر شکل گرفت و اسلام ترسی را تقویت کرده، به غربی ها خوراک داده و از این پس هر جا حادثه ای رخ می دهد به نام اسلام می زنند در حالی که قبل از آن در "اوکلاهاما" کسی که ساختمان بزرگ دولت فدرال را منفجر کرد، یک مسیحی بود اما نام تروریسم بر آن نگذاشتند و نگفتند تروریسم مسیحی.

یزدی افزود: مهم ترین اثری که ۱۱ سپتامبر بر روابط غرب با مسلمان ها برجای گذاشته این است که روابط آنها را به شدت تیره و متلاطم کرده است و متأسفانه گروه های افراطی میان مسلمان ها هم چون نگاه زودگذر دارند، با واکنش های تند و خشونت بار خود نگاه نگرانی از اسلام را در غرب تقویت کردند.

وی با اشاره به صلح حدیبیه در زمان پیامبر، آن را درس آموز خواند و گفت: این صلح امروز هم برای خود کارکرد دارد، صلح حدیبیه به صورتی نوشته شد که بسیاری از مسلمان ها ناراضی بودند اما بزرگترین پیام صلح حدیبیه این بود که اگر شما مسلمانان می دانید که آینده به شما تعلق دارد، دنبال دستاوردهای کوتاه مدت نباشید و اگر در کوتاه مدت جایی عقب نشینی هم بکنید به سود شماست چون سیر حوادث به نفع شماست.

دبیرکل نهضت آزادی ایران در پایان اظهار داشت: معتقدم که در مناسبات جهان غرب با اسلام، اسلام در حال فراگیر شدن است، ما مسلمان ها باید مراقب باشیم که با ندانم کاری ها چوب لای چرخ اسلام نگذاریم. بنابراین ۱۱ سپتامبر بر روابط اسلام و جهان غرب اثر گذاشته و متأسفانه مسلمانان خشن و افراطی هم به آن دامن زنند.

شکایت از مدیر مسئول روزنامه کیهان

مهر ماه ۱۳۸۷

بسمه تعالی

« سوگند به قلم و آنچه می نویسد »

شاکي: دکتر ابراهيم يزدي با وکالت سيد محمد علي دادخواه

مشتکي عنه: آقاي حسين شريعتمداري - مدير مسوول روزنامه ي کيهان -

نوع اتهام: توهين، افترا و نشر اکاذيب

دادستان محترم رسيدگي به جرايم ويژه ي کارکنان دولت

با سلام و احترام

به استحضار مي رساند که در شماره ۱۹۱۹۶ مورخ ۱۳ مهر ۱۳۸۷ روزنامه کيهان، زير عنوان " دکتر يزدي وطن فروش است" چنين درج شده است:

« در يکي از جلسات درون گروه ي اخير نهضت آزادي که با حضور چند تن از اعضاي اين گروه و براي استماع نظرات يکي از اعضا تشکيل شده بود، عضو ياد شده دکتر يزدي دبير کل نهضت آزادي را به جاسوسي براي آمريکا متهم کرده و پيشنهاد او مبني بر دعوت از ناظران بين المللي براي نظارت بر انتخابات رياست جمهوري را «وطن فروشي» و مقابله با استقلال ايران ناميد. اين عضو نهضت آزادي در جلسه مزبور گفت اخيراً مطلع شده است که اين پيشنهاد از سوي سفير يک سفارتخانه اروپايي به دکتر يزدي ديکته شده است. وي در مشاجره اي که ميان او و دبير کل نهضت آزادي در گرفت خطاب به دکتر يزدي گفت: شما در دوران جنگ تحميلي نيز به نفع عراق کار مي کرديد و نظر کيهان قابل قبول است که نهضت آزادي را ستون پنجم ارتش عراق در داخل کشور معرفي مي کند، و دکتر يزدي در واکنش به اظهارات وي خطاب به او گفت: تو هم جاسوس کيهان هستي! و عضو ياد شده پاسخ داد: بر فرض که من جاسوس کيهان باشم، ولي پاسخ شما براي پيشنهاد دعوت از ناظران بين المللي که در عرف سياسي «وطن فروشي» تلقی مي شود چيست؟ و درباره همراهي نهضت آزادي با تبليغات صدام عليه ايران چه توضيحي داريد؟ »

روابط عمومي نهضت آزادي ايران وفق ماده ي ۲۳ قانون مطبوعات و طی نامه سفارشي به شماره قبض ۲۰۴۴۹۰۰۰۰۱۰۰۰۵۷۳۳۲۷۰ مورخ ۱۳۸۷/۷/۲۳ درخواست درج پاسخ اين حزب به مطلب منتشره را مطرح ساخت. متاسفانه مديريت روزنامه ي ياد شده، به رغم گذشت مهلت قانوني از درج پاسخ استنکاف کرده است. بنا بر اين به موجب دلايل و مستندات به شرح زير مراتب شکايت از مدير مسوول آن

۱. استعمال الفاظ اهانت‌آمیز

قانون استفساریه از نظر مقررات کیفری، اهانت و توهین را به کار بردن الفاظ صریح و ظاهر دانسته است. نظر به این که در توهین به عنوان جرم مطلق، قصد نتیجه شرط نیست، بنابراین به صرف این که کلیت منطوق و مفهوم مطالب دلالت بر توهین داشته باشد، جرم محقق گردیده است. در این مورد نیز به کارگیری عبارات و اوصاف وطن‌فروش و نظایر آن واژگان و ادبیات صریحی است که دلالت بر توهین دارد.

۲. ایراد افترا

در خصوص افترا، نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۵۹۹۹ مورخ ۱۳۶۷/۹/۹ صراحتاً اعلام داشته:

« انتشار مطالب مشتمل بر افترا و الفاظ رکیک و توهین‌آمیز نسبت به افراد به وسیله‌ی مطبوعات جرم و قابل مجازات است » به کاربردن الفاظ و عباراتی مانن وطن فروش جاسوسی برای آمریکا همراهی نهضت آزادی ایران با تبلیغات صدام علیه ایران که هر یک مستقلاً به موجب قانون، جرم تلقی می‌شود و حکایت از انتساب عمل مجرمانه با سوءنیت و تعلق بر کذب دارد، دلالتی است بر انطباق مورد با صراحت ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی.

۳. نشر اکاذیب

فارغ از آن که معلوم نیست منبع خبر روزنامه‌ی یادشده چه کسی بوده است و اساساً این مطلب را به نقل از چه کسی منتشر ساخته است تا وفق تبصره‌ی ۷ ماده ۹ قانون مطبوعات نسبت به طرح شکایت علیه نامبرده نیز اقدام شود و بر اساس کدام مدرک، دلیل و منطقی راساً اعمالی را بر خلاف حقیقت به موکل و حزب نسبت داده است. در متن انتشار یافته آمده است: « کیهان، نهضت آزادی را ستون پنجم ارتش عراق در داخل کشور معرفی می‌کند ». بنابراین، عنصر معنوی جرم نشر اکاذیب اعم از سوءنیت عام و خاص مبنی بر اضرار به غیر و تشویش اذهان عمومی به نحو اکمل تحقق یافته است.

نحوه‌ی انتشار خبر کذب روزنامه‌ی کیهان آشکارا بیان‌گر تعامل بی‌ضابطه و ناموجه مسوولان این نشریه با نیروهای امنیتی است و از امکان شنود جلسات داخلی حکایت دارد. با عنایت به فقدان توجیه اخلاقی، شرعی و قانونی این امکان و عملکرد مسوولان روزنامه‌ی یاد شده و با عنایت به دلایل و مستندات فوق، خواهشمند است نسبت به پیگرد کیفری مدیر مسوول روزنامه‌ی کیهان - آقای حسین شریعتمداری - وفق مواد ۶۰۸ و ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی و بند ۱۱ ماده‌ی ۶ و ماده‌ی ۳۰ قانون مطبوعات با رعایت مقررات راجع به تعدد جرم، موضوع ماده‌ی ۴۷ قانون مجازات اسلامی ضمن موافقت، مراتب را اعلام فرمایید.

قانون‌گذار، خود رسالت مطبوعات و حقوق آن را به روشنی بیان می‌کند. آیا عملکرد مدیر مسوول روزنامه‌ی کیهان در نشر مطالب این چنین سراسر کذب و افترا نقض آشکار سیاست تقنینی قانون‌گذار نیست؟!

با یکبار مطالعه‌ی متن انتشار یافته، انطباق موارد مطروحه را با مواد ۶۰۸، ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی و همچنین ماده‌ی ۲۳ و تبصره‌ی ۳ آن، بند ۱۱ ماده‌ی ۶ و ماده‌ی ۳۰ قانون مطبوعات

امري محرز تلقي مي‌شود. آيا به راستي اين همان قلمي است که به آن سوگند ياد شده است؟!
محمد علي دادخواه

شکایت از وزير ارشاد- گفتگو با دکتر دادخواه

محمدرضا کاظمی ، راديو فردا ۸۷/۸/۱



يکي از کتاب‌های ابراهيم يزدي با عنوان «بازرگان، صادق با مردم، خالص با خدا» از دو سال پيش تا کنون برپا چاپ دوم در انتظار دريافت مجوز است

دکتر ابراهيم يزدي، دبیرکل نهضت آزادی و وزير امور خارجه ايران در دولت بازرگان، نخستين دولتي که پس از پيروزي انقلاب ۵۷ در ايران تشکيل شد، از محمدحسين صفار هرندي وزير فرهنگ و ارشاد اسلامي بدليل عدم صدور مجوز براي چاپ کتابش شکایت کرده است.

"بازرگان، صادق با مردم، خالص با خدا" کتابي است که آقای يزدي براي چاپش از دو سال پيش تا کنون در انتظار دريافت مجوز است. راديو فردا در همين باره با محمد علي دادخواه وکیل ابراهيم يزدي گفتگویی انجام داده است.

راديو فردا: آقای دادخواه ممکن است کمی درباره محتوای اين کتاب توضيح بدهيد؟

محمدعلي دادخواه: اين کتاب راجع به زندگي مرحوم مهندس بازرگان و قسمتي از فعاليت های سياسي ايشان است. قاعدتا براي نظامي که اعلام می دارد «اخلاق در امور آن تجلی دارد» خیلی دور از اصول است که اجازه چاپ اين کتاب را ندهد و اسفبارتر اين که حتی وزارت ارشاد تعهد و مسؤليت حس نمی کند که پاسخ نامه ما را بدهد حتی در پاسخ به اظهار نامه ای که ما از طريق دادگستري براي وزير

ارشاد فرستادیم' تعطل می کنند و اعلام نمی دارند' به چه جهت و بر مبنای کدام قانون و به دستاویز چه حجتی اجازه چاپ کتاب را نمی دهند.

این اقدامات بر خلاف حقوق شهروندی و مغایر صریح اصول قانون اساسی که حقوق ملت را ذکر کرده است. به همین علت ما' در قانون مجازات اسلامی صراحتاً ماده ۵۷۰ را داریم که کسانی که حقوق منعکس در قانون اساسی را رعایت نکنند' باید از طریق مراجع قضائی تعقیب شوند و ماده ۵۷۶ نیز' نسبت به این موضوع پافشاری کرده است.

این دومین بار است که وزارت ارشاد' به درخواست چاپ موکل من' آقای دکتر یزدی بی اعتنایی می کند' ناچار هستیم' جهت احقاق حق به دادسرا مراجعه کنیم و این امر، امر فرخنده ای نیست که برای اخذ یک حق بدیهی و بدوی باید به دادسرا رفت.

آقای دادخواه' گفتید' وزارت ارشاد' به اظهارنامه ای که از طریق دادسرا ارسال کردید' پاسخ نداده است. شاید مسئولان وزارت ارشاد خود را در قبال مراجع قضائی' پاسخگو نمی دانند؟ اصلاً شکایت از وزیر ارشاد به خاطر عدم دادن مجوز چاپ کتاب سابقه دارد؟

بله' ما قبلاً راجع به کتاب دیگری که آقای عبدی نوشته بودند' همین کار را کردیم و بالاخره وزارت ارشاد اجازه چاپ آن کتاب را داد.

این کار در نتیجه حکم دادگاه انجام شد' یا پیش از صدور حکم؟

در خلال رفت و آمدها' بالاخره' آنها اجازه چاپ را دادند.

عنوان آن کتاب چه بود؟

"روشنفکر دینی و چالش‌های پیش رو"

آیا مسئولان وزارت ارشاد' اصلاً درباره کتاب جدید آقای یزدی' نظری دادند و گفتند' کدام بخش آن' از نظر آنها' ایراد دارد؟

هیچ پاسخی ندادند. معمولاً به نویسنده‌ها می‌گویند' این بخش را سانسور کنید' تا ما مجوز بدهیم .

پاسخی که اعلام کنند کدام قسمت باید حذف شود' اصلاً مثل این که به نامه انتشارات قلم که بر این مبادی' تقاضای چاپ کتاب را کرده' توجه نکرده‌اند.

شما هم نمی‌توانید حدس بزنید' که احتمالاً کدام بخش کتاب' مورد تأیید وزارت ارشاد نبوده‌است؟

از نظر حقوقی و با توجه به آشنائی نزدیکی که با جناب مهندس بازرگان داشتم' به نظر من کتاب حتی کل مطلب را بیان نکرده است. ارزش بازرگان بسیار بالاتر از آن چیزی است که در این کتاب شمائی از آن ذکر شده است.

گشایش روابط نمایندگان ایران و آمریکا

ایلنا و اعتماد ۲ آبان ۱۳۸۷

ابراهیم یزدی معتقد است منافع ملی ایران اقتضا می کند در شرایط فعلی مناسبات جهانی ، روابط ایران و آمریکا بهبود یابد .

وزیر خارجه دولت مهدی بازرگان در گفت و گو با « ایلنا » با اشاره به دیدار هیأت پارلمانی ایران با نمایندگان آمریکا به بازخوانی روابط این دو کشور پرداخت و گفت : « در تاریخ روابط پارلمان ایران و ایالات متحده آمریکا ، این کشور آمریکا بود که قدم های اولیه برای ارتباط برداشت . » وی در توضیح این مطلب گفت : « در مجلس اول نامه ای از سوی نمایندگان پارلمان آمریکا دریافت کردیم که در آن نامه عنوان شده بود که خواهان گفت گو با نمایندگان ایران هستند و هیأت رئیسه مجلس بعد از ترجمه و خوانده شدن این نامه در صحن علنی مجلس ، تصویب کرد که به این نامه جواب داده شود . » دبیرکل نهضت آزادی ایران در ادامه تصریح کرد : « نامه مذکور به کمیسیون خارجی مجلس ارجاع داده شد و در این کمیسیون که آقایان آیت الله خامنه ای ، هاشمی رفسنجانی ، موسوی خوئینی ها ، مرحوم محمد منتظری و اینجانب حضور داشتند ، در خصوص این نامه بحث و تبادل نظر صورت گرفت و در نهایت تصمیم گرفته شد جواب این نامه را بنده تنظیم کنم . » یزدی با اشاره به مخالفت مرحوم « آیت » از عنوان کردن مسئله کودتای ۲۸ مرداد در جواب این نامه اظهار داشت : « بعد از خوانده شدن جوابیه نمایندگان مجلس ایران در صحن مجلس تصویب شد که این نامه را به نمایندگان پارلمان آمریکا بفرستیم ولی مرحوم « آیت » که در آن زمان مسئول کمیته سیاسی حزب جمهوری اسلامی بود ، مانع از ارسال نامه شد . » وی در پاسخ به این سوال که در جوابیه نمایندگان ایران به چه مواردی اشاره شد ، گفت : « در آن نامه سیر روابط ایران و آمریکا توضیح داده شد و به چند فراز تاریخی اشاره کردیم مانند مسئله « باسکرویل » در تبریز و همینطور کودتای ۲۸ مرداد که آمریکایی ها با انگلیسی ها متحد شدند و فرآیند دموکراسی خواهی را در ایران در مرحله جنینی خفه کردند و در آن نامه متذکر شدیم که ادعای ایران علیه شما (آمریکا) این است که مسئول ۲۵ سال حکومت استبدادی شاه در ایران هستید . » وزیر خارجه دولت بازرگان با استقبال از دیدار هیأت پارلمانی ایران با نمایندگان آمریکا ، آن را در راستای منافع ملی ارزیابی کرد و اظهار داشت : « اگر اراده اصلاح وجود داشته باشد ، جمهوری اسلامی ایران در تحلیل نهایی از وضعیت کشور و مناسباتش با جهان و مسائلی که امروز در سطح دنیا مطرح است باید به این جمع بندی برسد که روابط ایران و آمریکا بهبود یابد . » ((وی افزود : ((در مناسبات جهانی پیوندهای اقتصادی میان چین و روسیه با آمریکا و غرب آنچنان است که تحت هیچ شرایطی نمی تواند با رقابت های اقتصادی ، نظر بلوک شرق را علیه آمریکا جلب کند .)) یزدی تصریح کرد : ((تا زمانی که مسئله هسته ای ایران حل نشود روس ها حاضر نمی شوند نیروگاه هسته ای بوشهر را تحویل دهند .)) یزدی در پایان تأکید کرد : ((از آنجا که بعد از انقلاب ، رهبر فقید انقلاب تأکید کرده بودند « ما با آمریکا مشکلی نداریم » بهتر است در وضعیت فعلی ، روابطمان را با آمریکا از طریق گفت و گو بین نمایندگان مجلس دو کشور بهبود بخشیم . »

نامه ای از سرکار خانم دکتر صدیقه وسمقی

۱۳۸۷/۸/۸

"به نام خدا"

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

دبیرکل محترم نهضت آزادی ایران

احتراما، نامه جنابعالی را که به ریاست مجلس خبرگان رهبری نوشته بودید، دریافت کردم. از اینکه اظهار لطف نموده، نظر اینجانب را نیز جویا شده اید، سپاسگذارم.

بی تردید در شرایط حاضر همه ما وظیفه داریم برای نجات کشور از بحران کنونی تلاش کنیم. اما و اسفا که چنان گذشته باز هم ملت و حکومت راهشان از هم جداست!.

شما دلسوزانه، وظایف مجلس خبرگان رهبری را به ریاست آن مجلس متذکر می شوید. در حالی که رئیس آن مجلس همزمان ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را نیز بر عهده دارد. عدم قیام ایشان برای انجام وظایف خود در مجلس خبرگان رهبری آیا از آن روست که انجام این وظایف مصلحت نیست!؟

اکنون که راه ملت و حکومت از یکدیگر جداست، بی تردید مصلحت آن دونیز یکسان نیست.

من نیز مانند شما بر این باورم که "فرصت اصلاح و تغییر وجود دارد". زیرا این فرصت همیشه برای ملت ها وجود دارد، اما می پنداریم که "روند تغییرات پر آسیب" به نقطه ای رسیده است که راه برگشت برای بسیاری از مسئولین، آنانکه این تغییرات، نتیجه افکار و اقدامات و دستورات و همراهی آنان است وجود ندارد، و شاید بتوانم خوش بینانه بگویم که راه برگشت برای آنان بسیار دشوار است.

زیرا آنان مصالح خود را در شرایط موجود جستجو می کنند. مصالحی که نیست مگر در خدمت حفظ قدرت و ثروت. در شرایطی که نیست جز لجام گسیختگی، بی قانونی، تزویر، زور، ریا، چپاول ثروت های ملی و..... ملت ایران در سال ۵۷ بپاخاست تا حقوق انسانی خود را بدست آورد و اگر به تبعیت از رهبری انقلاب به "جمهوری اسلامی" آری گفت، بی تردید از آن رو بود که گمان می کرد حقوق انسانی خود را می تواند در این ساختار سیاسی به دست آورد. اگر مصالح نامشروع عده ای سدره نبود، این ملت می توانست افت و خیزها و آزمون هار ا پشت سر بگذارد و اشتباهات ساختار سیاسی جدید را اصلاح کند و به پیش رود. در آن صورت سخن گفتن از تغییر و اصلاح جرم نبود، بلکه نیاز ضروری یک حکومت نوپا بود.

جناب آقای یزدی! من معتقدم که ساز و کار لازم برای کنترل قدرت و جلوگیری از تولد دوباره استبداد در قانون اساسی فعلی تعبیه نشده است.

یکی از تدابیر اصلی و ضروری برای دوام تسلط ملت بر سر نوشت خود و جلوگیری از تولد و رشد استبداد و احیا و استمرار حقوق انسانی و مدنی ملت، این است که اتخاذ تصمیم برای اصلاح قانون اساسی در دست ملت باشد و لا غیر. اگر چه اینجانب معتقدم که با توجه به نوپا بودن ساختار سیاسی جمهوری اسلامی باید

سازوکاری برای اصلاح مستمر قانون اساسی تعبیه می‌شد، تا بدین ترتیب به مرور ملت بتواند در آزمون‌ها، خطاها را یافته، اصلاح کند، بی‌آنکه قدرتی در برابر او سد باشد.

در اجرای همین قانون اساسی مشاهده می‌شود که حتی نهادهای انتخابی نیز که به صفت انتخابی بودنشان باید تحت سلطه اراده ملت قرار می‌گرفتند، به سرعت از قدرت ملت خارج شده، حتی قدرت انتخاب آزاد نیز از مردم سلب شده است. شاید گفته شود این از آن روست که قانون اساسی خوب اجرایی شود. من معتقدم اگر ابزارهای کارآمد برای کنترل قدرت پیش‌بینی شده بود، یا چنین وضعیتی پیش نمی‌آمد، و یا به محض مشاهده اولین آثار آن، برای مردم امکان اصلاح و تغییر وجود داشت و در چنین بن بست‌ی قرار نمی‌گرفتند.

اگرچه گمان من این است که در چارچوب قانون اساسی موجود امکان تحقق تغییرات و اصلاحات در جهت احیای حقوق انسانی و مدنی ملت ایران وجود ندارد، اما اکنون در چنین بن بست‌ی، در صحنه این همه فجایع که جنابعالی بسیاری از مصادیق موجود آن را بر شمردید، نمی‌توان دست بردست نهاد و خاموش ماند. اگرچه فاجعه چنان بزرگ است که مواضع سیاسی و اقتصادی و ثروت‌های ملی در اختیار بخشی از نیروهای نظامی و امنیتی قرار گرفته و بدین ترتیب شکاف میان حکومت و ملت به خندق عمیق تبدیل شده است. خندق‌ای که حکومت در برابر اصلاحات و تغییرات حفر کرده است.

در هر حال به ناچار باید از هرابزاری، ولو کند و ناکارآمد بهره جست.

به نظر اینجانب اگر مجلس خبرگان رهبری بخواهد بر عملکرد رهبری نظارت کند، ابزارهایی نیاز دارد. اولین ابزار، تدوین و تصویب قوانین در رابطه با اصول مربوط به اختیارات رهبری و تعریف دقیق تر آن‌ها و نیز تدوین و تصویب قوانین مربوط به نحوه نظارت بر عملکرد رهبری است.

مادامی که بر اساس قانون حدود اختیارات سیاسی و اقتصادی رهبری و نیز میزان درآمدها و هزینه‌های نهاد رهبری و مواردی از این دست معلوم نباشد، نظارت چگونه ممکن خواهد بود؟ بعلاوه مجلس خبرگان رهبری ابزارهای لازم برای نظارت را نیز پیش‌بینی و محیا نکرده است.

به نظر می‌رسد مهمترین وظیفه دولت نهم که پس از هشت سال سرکوب جنبش اصلاحات روی کار آمده است، با نظامی و امنیتی کردن ساختار سیاسی و اقتصادی کشور، در واقع ساختن سنگرهای مستحکم در برابر جنبش‌های اصلاح طلبی و آزادی خواهی است. امروزه تنها جمهوریت، که اسلام نیز با رشد تحجروارتجاع و اشاعه خرافات و ممانعت از آزادی قلم و بیان اندیشمندان و روشنفکران دست خوش تحریف قرار گرفته است.

البته ملت ایران برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و نیز پالایش عقاید مذهبی خود باید از این تنگه تاریخی عبور کند. سوسوی چراغ‌های امید در افق دور دست هنوز به چشم می‌خورد.

اینجانب گمان می‌کنم که جنبش جمهوری خواهی پیش روی ماست. امیدوارم نهضت آزادی ایران برای نقش آفرینی در تاریخ این مرز و بوم کوشا و استوار باشد. با احترام - صدیقه و سمقی - ۱۳۸۷/۸/۸

بوش میراث کلینتون را خراب کرد

ایلیا جزایری، کارگزاران ۸۷/۸/۱۱

دوره هشت سال ریاست جمهوری جورج بوش پسر بر ایالات متحده آمریکا دوره‌ای پر افت‌وخیز و جنجالی برای خود آمریکا بود که حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر در مطلع آن قرار داشت و با بحران عظیم مالی رکود کم‌سابقه اقتصادی، رو به پایان گذاشته است. در سیاست‌های خارجی آمریکای جورج دبلیو بوش نیز ماجراها و تنش‌ها بسیار بیش از وضعیت داخلی این کشور بود. جنگ‌های افغانستان و عراق نقطه‌های اوج تنش‌های خارجی دولت بوش بود که همه و همه در لوای تابلوی «خاورمیانه بزرگ» انجام شد. آخرین تنش‌های خارجی بوش، جنگ‌های لفظی آمریکا با روسیه بود که سال‌های «جنگ سرد» را یادآور شد اما آن را سبب نشد. میراث بوش، جایگاه آمریکا، سیاست‌های خارجی نومحافظه‌کاران و روابط آمریکا و ایران و برخی دیگر از کشورها در این هشت ساله، محور گفت‌وگوی ما با دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه دولت موقت بود که ما حاصل آن تقدیم می‌شود.

بحث را می‌خواهم با يك سوال کلی شروع کنم؛ اکنون پس از مرور هشت سال از ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، آمریکا در کجا قرار گرفته و وضعیت آن چگونه است؟

در دوره هشت ساله ریاست جمهوری بوش پسر اعتبار و وضعیت آمریکا از جهت اقتصادی و سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی به شدت افت کرده است. شاید طی این دهه‌های اخیر هیچ وقت اقتصاد آمریکا با بحران‌های کنونی روبه‌رو نبوده است. درگیری آمریکا در جنگ‌های عراق و افغانستان، بودجه‌های سنگینی را بر اقتصاد این کشور تحمیل کرده است. بعد از جنگ ویتنام بودجه ارتش آمریکا چیزی حدود ۲۷۰ میلیارد دلار بود و به دلیل پایان جنگ ویتنام، کنگره و سنای آمریکا به شدت با این بودجه مخالفت کردند و ۲۰ میلیارد دلار آن را حذف کردند. در سرتاسر آمریکا کمیته‌های مردمی خودجوشی برای اعتراض به هزینه‌های سنگین نظامی این کشور به‌وجود آمد، به خصوص که بر این هزینه‌های سنگین یا بودجه‌های نظامی آمریکا، عملاً هیچ نوع کنترلی وجود نداشت. آماري که این کمیته‌ها ارائه دادند، نشان می‌داد که از هر يك دلاری که مالیات‌دهنده آمریکایی به دولت می‌پردازد، دو سنت برای بهداشت مصرف می‌شود در حالی که ۶۵ سنت برای مخارج نظامی هزینه می‌شود. این وضعیت موجب شد که بودجه نظامی ارتش آمریکا را در آن هنگام کاهش دادند و ارتش آمریکا با وضعیت بسیار شکننده‌ای روبه‌رو شد. این خود جنگ دوم خلیج فارس را سبب شد که صدام به کویت حمله کرد و آمریکایی‌ها برای بیرون کردن صدام وارد کویت شدند. حاصل آن جنگ این بود که بودجه ارتش آمریکا را کنگره تصویب کرد. علاوه بر این کمک‌های مالی بسیار فراوانی را آمریکایی‌ها از کشورهای عربی صادرکننده نفت دریافت کردند. این برای مدت کوتاهی جوابگو بود اما نمی‌توانست در درازمدت به خواست‌های ارتش آمریکا پاسخ دهد. در دوره ریاست جمهوری بوش پسر، بودجه نظامی آمریکا به بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلار رسید و این نشان‌دهنده هزینه‌های عظیمی است که بر اقتصاد آمریکا تحمیل شده است. بازتاب این وضعیت بحران عظیم اقتصادی است که به وجود آمده و چون اقتصاد ویژگی جهانی پیدا کرده، بسیاری از کشورها را درگیر خود کرده است.

از نظر سیاسی در داخل آمریکا، در دولت بوش پسر، به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر، آرام آرام بسیاری از آزادی‌های مدنی که در آمریکا وجود داشته، یا از بین رفته یا به شدت محدود شده است، یک وزارتخانه جدید در دوره بوش پسر با عنوان «امنیت داخلی» تاسیس شد. وزارت امنیت داخلی، اختیارات بسیار گسترده‌ای دارد. فشاری که بر شهروندان عادی آمریکا در فرودگاه‌ها برای مسافرت هست، یا بازداشت‌هایی که کم و بیش خودسرانه است. اکنون عوامل این وزارتخانه بازداشت می‌کنند تا بعد معلوم شود فرد گناهکار است یا نه. کما اینکه الان در گوانتانامو تعداد زیادی زندانی وجود دارد که طی چند سال گذشته هیچ نوع محاکمه‌ای نشده‌اند یا هیچ نوع مدرکی دال بر علت بازداشت آنها وجود ندارد. اتحادیه آزادی‌های مدنی که طی دورانی در آمریکا نقشی بسیار کلیدی داشت، آرام آرام تضعیف شده است. البته در اینجا باید بگویم وقتی که صحبت از محدودیت‌های مدنی در آمریکا می‌کنیم، معنای آن این نیست که آمریکا را با کشورهای توتالیتر منطقه مقایسه کنیم. خیلی تفاوت‌ها وجود دارد. در آمریکا هنوز آزادی‌های مطبوعاتی، آزادی‌های رسانه‌ای، آزادی‌های اجتماعات و آزادی‌های نطق و بیان وجود دارد و کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد حتما اطلاع دارید کارگردان معروفی مثل «مایکل مور» چگونه با رئیس‌جمهور سخن می‌گوید. بنابراین دو دوره ریاست جمهوری بوش در آمریکا این اثرات را گذاشته است.

اما رویدادهای دیگری نیز همچون درگیری بوش در افغانستان و پس از آن در عراق رخ داده است. دولت بوش در مورد مجهز بودن ارتش عراق به سلاح‌های کشتار جمعی گزارش نادرستی به مردم آمریکا داده و این در جامعه آمریکایی اثرات بسیار منفی ایجاد کرده و یک عدم اعتماد به زمامداران به وجود آورده است. می‌دانید که با معیارهای اخلاق دینی ما در جامعه آمریکا، انحرافات اخلاقی وجود دارد. اما مسئله‌ای که مردم آمریکا به شدت نسبت به آن حساس هستند، دروغ‌گویی است. در موارد متعدد وقتی این دروغ‌گویی فاش شد، واکنش اجتماعی بسیار شدید بود. مثال‌های تاریخی در این باره وجود دارد؛ یک نمونه آن در دولت جانسون اتفاق افتاد. «جانسون» به عنوان رئیس‌جمهور در مورد حمله ویتنامی‌ها به کشتی‌های جنگی آمریکا در خلیج «تانکین» خبری منتشر کرد و بر اساس آن جانسون از مجلس نمایندگان آمریکا اجازه گسیل ارتش به آن منطقه را گرفت، وقتی که معلوم شد در آن گزارش جانسون به مردم آمریکا دروغ گفته است، در آمریکا جنجال فوق‌العاده‌ای به پا شد و منجر به جریاناتی همچون واترگیت و... در زمان نیکسون شد. اینجا هم وقتی مردم آمریکا دیدند فرزندان خود را به عراق می‌فرستند اما دولت آمریکا به آنها دروغ گفته است و هیچ سندی دال بر وجود سلاح‌های اتمی در اختیار ارتش عراق نبوده عدم اعتماد گسترده‌ای را به وجود آورده است. در واقع در دوره بوش، سطح اعتماد مردم آمریکا به حاکمان خود به شدت تنزل پیدا کرد.

در سطح جهانی در دو دوره‌ای که بوش پسر رئیس‌جمهور بود، روابط آمریکا با کشورهای هم‌پیمان از حال همکاری، هماهنگی و هم‌گامی، به صورت تصمیم‌های یک‌جانبه و سیطره‌طلبانه آمریکا بود. اگر به کتاب «برژینسکی» درباره «گزینش میان سیطره بر جهان یا رهبری جهان» که به فارسی هم ترجمه شده است مراجعه کنید، برژینسکی به طور خیلی دقیقی مسئله را به تصویر می‌کشد. این روش در روابط دولت آمریکا با هم‌پیمانان سیاسی، اقتصادی و نظامی در سراسر جهان اثرگذار بوده است. به عبارتی وقتی دولت بوش به صورت یک‌جانبه برخی از تصمیمات را می‌گیرد و عمل می‌کند و کشورهای غربی را در برابر یک عمل انجام شده قرار می‌دهد و آنها هم به اجبار پیروی می‌کنند موجب نارضایتی شدید آنها می‌شود. به همین دلیل برژینسکی پیامدهای سیاست بوش پسر را در سطح جهانی سیاست منفی می‌داند. در کتابی که برژینسکی با عنوان «شانس دوم» نوشته، ریاست‌جمهوری بوش پدر، کلینتون و

بوش پسر را ارزیابی کرده است. چون این سه دولت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد روی کار آمده‌اند. در این کتاب، تأثیرات بسیار منفی دوره ریاست جمهوری بوش پسر را بر منزلت و موقعیت آمریکا در میان هم‌پیمانانش نشان می‌دهد. اما این کاهش منزلت آمریکا فقط در میان کشورهای غربی یا هم‌پیمانان خود آمریکا نیست. دولت آمریکا در این دو دوره هشت سال گذشته، در افکار عمومی مردم جهان هم اعتبار خود را به‌شدت از دست داده یا دست‌کم کاهش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است. دولت آمریکا و نیز دولت انگلیس، نتوانستند حتی پس از سقوط صدام شاهد، مدرک یا سندی که نشان از وجود سلاح‌های کشتار جمعی یا اتمی در اختیار دولت سابق عراق است ارائه دهند، به خصوص که «هانس بلیک» نماینده سازمان ملل متحد مامور بررسی وجود سلاح‌های کشتار جمعی عراق، به کرات گفته بود که عراق اسلحه هسته‌ای در اختیار ندارد.

علاوه بر مسئله اسلحه کشتار جمعی عراق که هیچ نوع دلیل و بینه‌ای برای آن ارائه نشد، رفتار ارتش آمریکا در افغانستان و عراق، رفتاری نبود که حتی خود آمریکایی‌ها بتوانند از آن دفاع کنند، به‌ویژه هنگامی که اسناد زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو در دنیا منتشر شد که بسیار بد بود. همه اینها به اعتبار آمریکا لطمه وارد ساخت. در افغانستان هم کم‌وبیش وضعیت همین‌گونه است. بنابراین سیاست دولت آمریکا در دو دوره ریاست‌جمهوری دولت بوش پسر موجب شده است که به اعتبار جهانی آمریکا به شدت لطمه وارد آید. هم از نظر اقتصادی افت پیدا کرده، هم از نظر اعتبار سیاسی در سطح جهانی لطمه دیده است.

سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه که فرمودید در دولت بوش اعمال می‌شود، آیا ناشی از تفکر نومحافظه‌کاری او و تفکر ایدئولوژیک نومحافظه‌کاران نیست؟

بخشی از سیاست خارجی بوش متأثر از باورهای افراطی متحجرانه مسیحیان محافظه‌کار جدید در آمریکا است. کلیسای مسیحی و محافظه‌کاران جدید در آمریکا بسیار قدرتمند هستند. عوامل مختلفی موجب شده که در آمریکا تمایلات یا نگرش‌های مذهبی تقویت شود. گرایش‌های مذهبی در حال توسعه یافتن است و این موجب شده که مسیحیان محافظه‌کار جدید قدرت فراوانی پیدا کنند و کلیسا نقش بسیار مهمی پیدا کرده است. به‌طوری که محافظه‌کاران جدید در دولت بوش نقش بسیار اثرگذاری دارند. یکی از باورهای باطلی که محافظه‌کاران جدید مسیحی آمریکا دارند این است که اسرائیل پس از درگیری با کشورهای عربی همسایه خود، آنها را شکست خواهد داد و شش ماه پس از آن عیسی مسیح (ع) ظهور خواهد کرد، وظیفه مذهبی دولت آمریکا این است که به اسرائیل کمک کند تا اسرائیل در یک نبرد سرنوشت‌ساز با اعراب آنها را شکست دهد تا راه برای ظهور عیسی (ع) مسیح هموار شود. خب ما می‌دانیم که این یک باور باطلی است. بیشتر صهیونیست‌ها و یهودیان مسیحی آمریکا این تأثیرات را بر محافظه‌کاران جدید گذاشته‌اند، آن جریان قدرتمندی که در آمریکا به نام «یهودیان هوادار مسیح» شهرت دارد.

ایران- آمریکا

اکنون پس از هشت سال از ریاست جمهوری جورج بوش پسر، رابطه ایران و آمریکا در چه وضعیتی است و دو کشور در چه فاصله‌ای از یکدیگر قرار دارند؟ با توجه به اینکه در دولت کلینتون آمریکا بسیار سعی کرد به ایران نزدیک شود.

دولت آمریکا در دوره ریاست جمهوری کلینتون، مصمم بود که روابط خود را با ایران بهبود بخشد. این تصمیم هم يك انگیزه سیاسی تاریخی دارد؛ در دولت دموکرات کارتر بود که آمریکا روابط خود را با ایران قطع کرد. قطع روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا، به عقیده بسیاری از تحلیلگران اشتباه بود. دولت دموکرات کلینتون می‌خواست این اشتباه تاریخی را جبران کند. انصافاً باید بگوییم که کلینتون و خانم آلبرایت برای هموار کردن راه، گام‌های بسیار خوبی برداشتند. آنها کودتای ۲۸ مرداد را تفسیح کردند، آنها اعلام کردند که از آن کودتا متأسف هستند. این اقدام‌ها فضا را برای بهبود روابط، مساعد و مناسب کرده بود. متأسفانه دولت ایران به خصوص آقای خاتمی، نتوانست از آن شرایط بهره‌برداری کند. به نظر من در سازمان ملل وقتی کلینتون با این برنامه و با این قصد و نیت آمده بود که وقتی آقای خاتمی از پشت تریبون سخنرانی پایین می‌آید با او دست بدهد تا یخ‌های روابط دو کشور ذوب شود اما آقای خاتمی امتناع کرد. آقای خاتمی اشتباه فاحشی مرتکب شد. غرض کلینتون در نشستن در آن مجلس این نبود که پای منبر آقای خاتمی بنشیند تا صحبت‌های او را گوش دهد، چون از طریق سیستم مدار بسته نیز می‌توانست به صحبت‌ها گوش دهد. او رفته بود در آنجا نشسته بود تا با این بهانه وقتی رئیس‌جمهور ایران از تریبون پایین می‌آید با او دست دهد. به نظر من آقای خاتمی می‌توانست در حضور صدها خبرنگار با وی دست بدهد اما در عین حال بگوید آقای رئیس‌جمهور آمریکا من به خاطر باورهای دینی خود دستی را که به سوی من دراز شده است رد نمی‌کنم اما شما به ملت ما ظلم و ستم کردید. اینها را آقای خاتمی می‌توانست بگوید اما متأسفانه این فرصت طلایی و تاریخی را از دست داد. الان روابط ایران و آمریکا به خصوص در دو دوره حکومت بوش پسر به هیچ وجه مساعد نیست. البته بخشی از این متأثر از جریان‌های افراطی یهودی-مسیحی آمریکا است. چون دولت اسرائیل مایل نیست روابط ایران و آمریکا بهبود پیدا کند. بهبود روابط ایران و آمریکا به نفع اسرائیل نیست. اسرائیلی‌ها تا کنون به صور مختلف گفته‌اند که با بهبود روابط ایران و آمریکا مخالف هستند و حتی اعمالی انجام می‌دهند که موجب جلوگیری از بهبود روابط می‌شود. در دو دوره ریاست جمهوری بوش نه تنها گام‌های مثبت عملی برای بهبود روابط ایران و آمریکا برداشته نشد، بلکه این روابط به سمت وسوی قفل شدن هرچه بیشتر رفته است. اینکه در دولت آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، بحث دیگری است، اما روابط ایران و آمریکا در دوره آقای بوش پسر بحرانی‌تر شد. بهرغم اینکه در مسائل افغانستان، ایران با آمریکایی‌ها همکاری بسیار نزدیکی کرد. در زمان دولت بوش پسر، ایران برای سقوط دولت طالبان در افغانستان همکاری کرد و در آلمان هم در ایجاد اتفاق نظر میان گروه‌های افغانی برای روی کار آمدن آقای «کرزای» ایران نقش بسیار سازنده‌ای ایفا کرد. متأسفانه دولت آمریکا به این عمل ایران پاسخ مثبت نداد. آقای بوش به جای اینکه از این فرصت استفاده کند و این همکاری‌ها را خمیرمایه بهبود روابط قرار دهد، ایران را در ردیف کره شمالی و صدام حسین جزء محور شرارت محسوب کرد. این کار خوبی نبود. در حادثه ۱۱ سپتامبر که ایرانی‌ها در تمام سطوح و در تمام طبقات با قربانیان فاجعه ابراز همدردی و با عملیات تروریستی اعلام مخالفت کردند، رئیس‌جمهور پیام فرستاد، شهردار تهران به شهردار نیویورک پیام فرستاد، جوانان ما به طور خودجوش در میدان محسنی شمع روشن کردند، تیم فوتبال ایران در استادیوم آزادی هنگام مسابقه يك دقیقه اعلام سکوت کرد و دفتر یادبودی را که در سفارت سوئیس گذاشته شده بود بسیاری از ایرانی‌ها و نمایندگان مجلس رفتند و امضا کردند، همه اینها نشان می‌دهد که يك فضای مناسب از جانب ایرانیان به‌وجود آمده بود اما متأسفانه دولت بوش به این حرکت‌ها توجه و اعتنایی نکرد و از آن بهره‌برداری نکرد. به‌نظر من در دولت بوش پسر روابط ایران و آمریکا نه تنها بهبودی پیدا نکرد بلکه مقداری هم بدتر شد.

با توجه به بحران قفقاز می‌توانیم بگوییم در آستانه جنگی سرد جدیدی هستیم؟

خیر، ما به جنگ سرد نزدیک نشده‌ایم، جنگ سرد تمام شده است. اما معنای آن این نیست که آمریکا با روسیه یا حتی با چین، ژاپن، اروپا و کشورهای بزرگ، در عین حالی که همکاری می‌کند، اختلاف ندارد. در مورد روابط روسیه با غرب به‌ویژه آمریکا، باید بدانیم که پایان عصر شوروی با فروپاشی امپراتوری شوروی همزمان شد. یک امپراتوری بزرگی در دوران تزارها شکل گرفته بود که بعد از سقوط شوروی متلاشی شد. اما مسائل و مشکلاتی در این منطقه باقی مانده است. به عنوان مثال در دوران حکومت بلشویک‌ها، سیاست دولت مسکو این بود که در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، جمهوری‌های خودمختار کوچک ایجاد کند و از آن به عنوان ابزاری برای اختلافات محلی استفاده کند. مثلاً قره‌باغ یک منطقه مسیحی‌نشین در وسط آذربایجان است. بخشی است از ارمنستان. تا وقتی که اتحاد جماهیر شوروی برپا بود، ارتباط میان قره‌باغ و ارمنستان به راحتی برقرار بود و جاده‌ها باز بود. اما وقتی که شوروی فروپاشید و ارمنستان و آذربایجان استقلال پیدا کردند، اختلافات عمیق چند صد ساله بارز شد و جنگ‌هایی بر سر قره‌باغ بین دو کشور رخ داد. یا مثلاً جمهوری نخجوان یک منطقه بسیار کوچکی است که اصل، فرع و تاریخ آن تماماً ایرانی است وقتی شوروی متلاشی شد مجلس ایالت خودمختار نخجوان، قرارداد ترکمانچای را، که به موجب آن این منطقه از ایران جدا و به روسیه واگذار شده بود تقبیح کرد یعنی ابراز تمایل به پیوستن به ایران. نخجوان اکنون جزء آذربایجان است در حالی که در داخل خاک ارمنستان قرار دارد و هیچ راه ارتباطی با آذربایجان ندارد و در گرجستان هم همین وضعیت با اوستیای جنوبی و آبخازیا وجود دارد. بنابراین درست است که شوروی فروپاشیده اما مسائل و مشکلات هنوز وجود دارند. غرب می‌خواهد دامنه سیطره خود را در مرزهای شرقی اروپا توسعه دهد. روسیه با این سیاست مخالف است. از طرف دیگر حوادثی که در زمان گورباچف اتفاق افتاد، به ناسیونالیسم افراطی روسیه به شدت آسیب رساند. ناسیونالیست‌های روسی از حوادثی که در دوران گورباچف اتفاق افتاد به شدت، ناراضی هستند. پوتین سعی می‌کند غرور ملی روس‌ها را دوباره زنده سازد. بنابراین در جاهایی در مقابل آمریکا می‌ایستد تا آن غرور را حفظ کند. ضمن اینکه دولت روسیه نمی‌تواند نسبت به تحکیم نفوذ غرب در کشورهای همجوار خود، مانند ارمنستان، گرجستان و اوکراین، بی‌تفاوت باشد. بنابراین وقتی صحبت از توسعه ناتو شد و اینکه اوکراین و گرجستان هم به ناتو بپیوندند، روس‌ها واکنش نشان دادند. اما این به معنای آغاز جنگ سرد جدید نیست. مناسبات جهانی با پنجاه سال پیش به کلی فرق کرده است. ما امروز در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم. انقلاب الکترونیک یکی از عوامل بسیار موثر در فروپاشی شوروی بود. این انقلاب الکترونیک جهان را کوچک کرده و اقتصاد را جهانی کرده است. مناسبات و روابط اقتصادی یا همبستگی‌های متقابل اقتصادی میان روسیه و غرب آن‌چنان است که روس‌ها اصلاً نمی‌توانند به دوران جنگ سرد بازگردند. پس اینها علائم جنگ سرد نیست. بلکه پس‌لرزه‌های فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. در واقع درست است که شوروی متلاشی شده اما هنوز خود روسیه و کشورهای جدا شده از آن وضع ثابتی پیدا نکرده‌اند. شما ببینید در بسیاری از این کشورها مثل آذربایجان، گرجستان، اوکراین یا در آسیای مرکزی، همان کادرهای قدیمی کمونیست قدرت را کنترل می‌کنند که مورد حمایت روسیه هستند اگرچه سعی می‌کنند تظاهر کنند نظام‌هایشان دموکراتیک شده است در حالی که دموکراتیک نیست. بنابراین بخشی از این تشنج و درگیری که می‌گویید، محصول این مسائل است.

آیا اینکه آمریکا سعی می‌کند ناتو را گسترش دهد، با کشورهای همجوار روسیه پیمان ببندد و سپر دفاع موشکی ایجاد کند، برای مقابله با این احتمال نیست که روسیه باز يك قطب قدرتمند در جهان شود؟

نه، به نظر من روسیه تبدیل به يك قطب جهانی نخواهد شد، بلکه تمام شواهد می‌گوید روسیه نهایتاً به اتحادیه اروپا خواهد پیوست. سابقه فرهنگی و روابط جغرافیایی طوری است که روسیه هم مثل کشورهای اروپای شرقی نهایتاً به اتحادیه اروپا خواهد پیوست. منتها ممکن است به این زودی‌ها نباشد اما نهایتاً به آنجا خواهد رسید. آمریکایی‌ها از چنین اتفاقی خوش‌شان نمی‌آید. ایجاد چنین قطب بزرگی در اروپا از نظر اقتصادی و نظامی فوق‌العاده در دنیا موثر خواهد بود. یعنی در واقع دنیای بیست سال آینده، دنیای چندقطبی خواهد بود. در اروپا يك قطب بزرگ اقتصادی سیاسی در حال شکل گرفتن است.

ایالات متحده اروپا در حال تبدیل شدن به يك واقعیت است. در آسیای دور کشورهای چین، ژاپن، کره و تمام این کشورها الان از نظر اقتصادی در حال تبدیل به يك مرکز و يك قطب بزرگ اقتصادی هستند. این برای آینده آمریکا در بیست تا سی سال آینده، بسیار می‌تواند خطرناک باشد. بخشی از تقابل‌ها در واقع جلوگیری از برخی از فعل و انفعالات بیست سال آینده است. توسعه ناتو یکی از ابزارها است.

آمریکا و خاورمیانه بزرگ

به نظر من بزرگ‌ترین پروژه آمریکا در دوره هشت ساله ریاست جمهوری بوش، عراق بود. آمریکا به عراق حمله کرد، رژیم حاکم بر آن را سرنگون کرد، رهبر آن رژیم اعدام شد، اپوزیسیون آن رژیم اکنون در عراق قدرت گرفته است. اما اکنون اکثر اعتقادات بر این است که آمریکا در این پروژه شکست خورده و نتوانسته به اهداف خود برسد. نظر شما چیست؟

نه، آمریکا در کوتاه‌مدت شکست خورده اما در درازمدت به هدف خود رسیده است. آمریکا در خاورمیانه چه می‌خواهد؟ حتماً با اصطلاح «خاورمیانه بزرگ» آشنا هستید. خاورمیانه بزرگ همان خاورمیانه سنتی است به اضافه ایران، ترکیه، مصر، افغانستان، قفقاز و آسیای مرکزی. توضیح دادم که قطب‌های بزرگی در اروپا و آسیای دور در حال شکل گرفتن است. در ۳۰ سال آینده آمریکا کجاست؟ بنابراین همانطور که بوش پدر در جنگ دوم خلیج فارس به صراحت گفت که این جنگ می‌خواهد مناسبات جهانی را برای صد سال آینده رقم بزند، در واقع آمریکایی‌ها در خاورمیانه بزرگ به دنبال ایجاد يك قطب بزرگ اقتصادی، سیاسی و نظامی هستند. آمریکا خاورمیانه را حیاط‌خلوت خود می‌داند. بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز دنیا در این منطقه است. آمریکا با کنترل این مخازن می‌تواند دنیا را کنترل کند. اما خاورمیانه در حال تغییر و تحول است. در راستای برنامه خاورمیانه بزرگ آمریکا، سه مانع عمده وجود داشت. اگر به نقشه جغرافیایی نگاه کنید، همه کشورهای عربی با آمریکا همسو هستند. حتی ترکیه هم با آمریکا در سیاست‌های کلان همسو است. پاکستان هم همین‌طور است. کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، ارمنستان، گرجستان و حتی آذربایجان، همه کم‌وبیش با آمریکا همسو هستند. اما سه مانع اصلی برای پروژه خاورمیانه بزرگ وجود دارد. مانع اول، جنگ اعراب و اسرائیل است. تا زمانی که مشکل اعراب و فلسطینی‌ها با اسرائیل حل نشود، هیچ تغییری در خاورمیانه روی نخواهد داد. کارتر برای حل این مشکل تلاش کرد و بوش پدر هم ادامه داد. بوش پدر میلیاردها دلار اعتبارات اسرائیل را به دلیل اینکه اسرائیلی‌ها شهرک‌سازی را در مناطق اشغالی در غزه و کرانه غربی رود اردن آغاز کرده بودند، قطع کرد. مانع دوم صدام و عراق بود که ساز نامساعدی می‌زد. مانع سوم ایران است. هیچ سیاست کلانی در خاورمیانه قابل اجرا و پیگیری نیست، اگر ایران و عراق در آن سهیم نباشند و

همراهی نکنند. پس اگر این را بپذیریم، می‌بینیم که صدام از سر راه برداشته شده است. دیر یا زود آمریکا چه به اجبار چه به مصلحت از عراق خارج خواهد شد. هر دولتی هم در عراق روی کار بیاید و بماند خواناخواه سیاست‌هایش با سیاست‌های کلان آمریکا همسو خواهد بود. تصور اینکه دولتی در عراق روای کار بیاید که موضعی خصمانه یا غیرموافق با سیاست‌های کلان آمریکا داشته باشد، بسیار بعید است. شما می‌بینید که کردها با صراحت هماهنگ با آمریکا عمل می‌کنند. آنها به تعبیری معتقدند که منافع ملی‌شان چنین ایجاب می‌کند. رهبران شیعه عراق هم همین حرف را می‌زنند که منافع درازمدت کلان‌شان در این است که با آمریکا همسویی کنند. پس آمریکا يك مانع در برابر آن برنامه کلان خاورمیانه بزرگ از سر راه برداشته است. بنابراین هر تحولی در عراق صورت بگیرد، عراق با آن برنامه خاورمیانه بزرگ همسو خواهد بود.

آیا صدام مانع بود؟

بله، صدام حاضر نبود همکاری کند. علاوه بر این صدام يك دولت بسیار خشن و توتالیتر بود. خاورمیانه بزرگ، امکان ندارد بدون «دموکراتیزه» شدن محقق شود. تحولات دموکراسی، برنامه آمریکا نیست. يك ضرورت اجتناب‌ناپذیر بعد از فروپاشی شوروی است. کتاب «موج سوم دموکراسی» نوشته «ساموئل هانتینگتون» را بخوانید، این آمریکا نیست که می‌خواهد کشورهای مختلف دموکراتیزه شوند، بلکه ضرورت‌های برخاسته از پایان جنگ سرد هستند که آن را ایجاب می‌کنند. این موج دموکراسی را در بسیاری از کشورها می‌بینید. کشورهای عربی هم در معرض این تغییرات دموکراتیزه قرار دارند اما کشورهای عربی يك احتجاجی با آمریکا دارند. آنها می‌گویند تا زمانی که تنش اعراب و اسرائیل را حل نکنید، هیچ تغییری امکان‌پذیر نیست. این تنش و این مشکل هم‌اکنون به نقطه پایانی خود نزدیک می‌شود. بالاخره اسرائیل در آستانه پذیرش قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد و پیشنهاد کشورهای عربی و ملک عبدالله پادشاه عربستان برای صلح است. اولمرت هم به صراحت می‌گوید که اسرائیل باید کرانه‌های باختری رود اردن را تخلیه کند. به‌نظر می‌رسد مشکل اسرائیل و اعراب به سوی حل شدن در حال پیشروی است. فرمول حل آن هم مورد قبول همه طرف‌های تنش است، که بر مبنای آن اسرائیل از سرزمین‌هایی که در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده خارج شود، دولت مستقل فلسطینی هم تشکیل شود و اعراب اسرائیل را به رسمیت بشناسند. بنابراین از سه مشکل یاد شده ایران هنوز به عنوان مانعی بر سر راه تحقق پروژه خاورمیانه بزرگ آمریکا باقی مانده است. دولت آمریکا می‌خواهد چه رفتاری با ایران داشته باشد و دولت ایران چگونه می‌خواهد خود را در چارچوب منافع ملی با شرایط جدید وفق دهد، بحث جدایی می‌طلبد.

اما دموکراتیزه کردن خاورمیانه مشکلاتی برای خود آمریکا به دنبال دارد. در فلسطین، آمریکا برای برگزاری انتخابات دموکراتیک اصرار کرد اما در نهایت حماس رای آورد، در لبنان هم حزب‌الله در يك روند دموکراتیک به قدرت رسید.

این روند فقط در این منطقه نیست. دموکراتیزه شدن سیستم‌های بسته استبدادی و نظامی همه جا پیامدهایی برای غرب دارد. مثلاً در آمریکای لاتین از درون روند دموکراتیزه شده، چاوز و دیگران به وجود آمدند. اما این فاز اول است که دولت‌های «پوپولیستی» سر کار می‌آیند. اما دولت‌های پوپولیستی عموماً و اکثراً نمی‌توانند نیازهای مردم عادی و عامی هوادار خود را برطرف کنند. چه چاوز باشد و چه دیگران. حتی خود حماس هم نتوانسته غزه را درست اداره کند. بنابراین میان پوپولیستی بودن یا دموکراتیک بودن دولت با اینکه موثر باشد و بتواند خدمات مورد نیاز را ارائه بدهد، تفاوت وجود دارد.

در الجزایر دموکراتیزه شدن سبب شد جبهه نجات اسلامی سر کار بیاید. اما رهبران جبهه نجات اسلامی گاف دادند، حرف‌های بی‌ربط زدند و همه را ترساندند و نیروهای ارتجاعی و خشن واکنش نشان دادند و قدرت گرفتند. تجربه‌ای که الان ترکیه آن را تکرار نمی‌کند. ترکیه می‌خواهد به اتحادیه اروپا بپیوندد و شرط اتحادیه اروپا این است که ابتدا باید ترکیه از نظر اقتصادی به سوی اقتصاد بازار و از نظر سیاسی دموکراتیزه شود اما دموکراسی موجب می‌شود اسلامگرایان روی کار آیند. ابتدا يك گروه تندرو از اسلامگرایان آمدند که شرایط زمان را درک نمی‌کردند و همه چیز را يك جا و عجولانه می‌خواستند. اما حالا آقای رجب طیب اردوغان بر سر کار آمده است و عاقلانه عمل می‌کند. البته لائیک‌ها از دولت اردوغان هم راضی نیستند اما تاکنون نتوانستند در مقابل او کاری بکنند چون اردوغان به مردم خدمات می‌دهد. مطلبی که شما می‌گویید يك مشکل عام هست. در تمام کشورهای اسلامی، جنبش‌های اسلامی عمومی به شدت سیاسی شده‌اند. سیاسی شدن در این مرحله به نفع سنت‌گرایان است. مردم به سراغ سنت‌گرایان می‌روند. اما سنت‌گرایان نمی‌توانند انتظارات مردم را برآورده کنند، نمی‌توانند به مردم خدمات بدهند، شرایط پیچیده اقتصاد زمان خود را و شرایط متحول جهان برون را هم درک نمی‌کنند. من مخصوصا مثال الجزایر را بر ترکیه می‌زنم؛ حزب عدالت و توسعه ترکیه زمان را می‌فهمد. حتی وقتی لائیک‌ها راجع به حجاب در دانشگاه‌های فشار می‌آورند، عقب‌نشینی می‌کند و این خود در درازمدت به ضرر لائیک‌ها تمام می‌شود. اما در الجزایر این‌گونه نبود. وقتی که از آقای بلحاج پرسیدند که آیا شما می‌خواهید دولتی اسلامی تشکیل دهید با توجه به اینکه اکثریت را در انتخابات بردید؟ پاسخ داد بله. از او پرسیدند چه نوع حکومتی؟ چند مثال زد: عربستان سعودی، ایران، پاکستان، سودان و لیبی.

بنابراین در فاز اول دموکراتیزه شدن نظام‌های سیاسی اسلامی همه جا اسلامگرایان روی کار خواهند آمد. اگر دموکراسی در مصر پیروز شود، به‌طور حتم اخوان المسلمین سر کار خواهند آمد. اخوان المسلمین در معرض آزمایش قرار می‌گیرند. اگر این گروه بخواد با دیدگاه‌های سنتی خود عمل کند، شکست می‌خورد و پایگاه خود را از دست می‌دهد. درست است که مردم عامی و عادی کوچه و خیابان با سنت‌گرایان رفیق‌تر هستند اما خدمات می‌خواهند و سنت‌گرایان قادر به آن نیستند.

فکر می‌کنم لبنان این‌گونه نباشد، شرایط متفاوت باشد یعنی حزب‌الله خوب عمل می‌کند؟

آن دلایل دیگری هم دارد. در لبنان مسلمانان اکثریت را دارند اما اکثریت قاطع نیستند. یا مثلا در عراق ۶۰ درصد شیعه وجود دارد. درست است که کردها سنی هستند، عرب‌های سنی هم وجود دارند و اکثریت مسلمان هستند اما تفاوت‌های نژادی آنجا غلبه پیدا می‌کند. بنابراین شیعیان عراق نمی‌توانند آن چیزی را که مثلا ایران می‌گوید عمل کنند. برای ادامه حیات مجبور هستند نظر سنی‌ها و کردها را هم جلب کنند. در لبنان هم از نظر ترکیب جمعیت اول شیعیان قرار دارند، دوم سنی‌ها و سوم مسیحیان. اما از نظر قدرت سیاسی و اقتصادی، اول مسیحیان هستند، دوم سنی‌ها و سوم شیعیان. چرا آقا موسی صدر می‌گفت ما در لبنان يك حکومت دموکراتیک می‌خواهیم؟ حکومت دموکراتیک در لبنان، در برابر حکومت طائفی است. خیلی از حزب‌اللهی‌های ایران به او ایراد گرفتند که چرا نمی‌گویی حکومت اسلامی؟ اصلا گفتن این در آن فضا نامربوط است. حزب‌الله لبنان ارائه‌دهنده سیاست‌های آقا موسی صدر است و در همان راستا حرکت می‌کند. درست است آقا موسی الان نیست اما آن فرهنگ، آن گفت‌وگو و آن گفت‌وگو وجود دارد. الان هم حزب‌الله به دلیل آنکه صلح در خاورمیانه هنوز نهایی نشده و هنوز مزارع شبع در اختیار اسرائیل هست، توجیهی برای مسلح باقی ماندن دارد. اگر صلح برقرار شود، اسرائیل آن سرزمین‌ها را برگرداند و سپس بین لبنان و سوریه توافق شود که این مزارع به لبنان و به سوریه تعلق

می‌گیرد، دیگر دلیلی برای مسلح ماندن حزب‌الله باقی نمی‌ماند. خود حزب‌الله می‌گوید ما سیاسی می‌شویم. در آن صورت ما نمونه‌ای از یک همکاری و همکاری سیاسی دموکراتیک را در لبنان خواهیم دید.

انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا

ارزیابی شما از انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا چیست؟ چه پیش‌خواهد آمد و چه تحولی در وضعیت و سیاست‌های ایالات متحده به‌وجود خواهد آمد؟

تمام شواهد حاکی از این است که اوباما برنده انتخابات است مگر اینکه حادثه فوق‌العاده‌ای اتفاق بیفتد. اوباما در آرای عمومی ۱۰ درصد از مک‌کین پیش است. در آرای الکترونیکی کالج، ۲۷۰ رأی از ۵۳۸ رأی را لازم دارد ولی الان ۲۸۰ رأی دارد، درحالی که مک‌کین تنها ۱۷۰ رأی دارد. این به این معنی است که مک‌کین به هیچ وجه نمی‌تواند در آرای الکترونیکی کالج پیروز شود. بنابراین اوباما اکثریت را هم در آرای الکترونیکی کالج دارد و هم در آرای عمومی و تقریباً انتخاب او کم‌وبیش قطعی است. اما انتخاب اوباما چه پیامدهایی دارد می‌توانیم آن را در چهار محور بررسی کنیم؛ اول در خود آمریکا، دوم در مناسبات جهانی، سوم در خاورمیانه و چهارم در روابط با ایران است.

به نظر من تاثیر انتخاب اوباما در خود آمریکا مثبت خواهد بود. من بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که اوباما خود محصول تغییر است نه اینکه آمده است تغییر ایجاد کند؛ تغییراتی که آرام آرام از ۱۹۶۰ شروع شده، در یک فراز و نشیبی جلو و عقب رفته، گروگانگیری در ایران به ضرر آن تمام شد و دست‌راستی‌ها و ریگان آمد، رویداد ۱۱ سپتامبر نیز به نفع دست‌راستی‌ها تمام شد. اما جهت تغییرات دارد برعکس می‌شود و به مسیر اصلی بر می‌گردد. اصلاً سابقه نداشته در آمریکا یک سیاهپوست بتواند نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری شود، یا یک زن مثل خانم کلینتون نامزد انتخابات شود. حالا این سیاهپوست نه تنها نامزد شده بلکه در آستانه انتخاب شدن قرار دارد. این خود یعنی تغییر در آمریکا. مک‌کین نماینده نیروهای میرا و در حال خروج از صحنه است. نسل جدید و جوان آمریکا این تغییرات را به‌وجود آورده است. بنابراین اثر انتخاب اوباما در خود آمریکا مثبت خواهد بود. آیا اوباما می‌تواند مشکل بزرگ اقتصاد آمریکا را حل کند؟ معلوم نیست. شما می‌دانید کلینتون در دوره ریاست جمهوری خود کار بسیار جالبی کرد. در دور اول تمام اقتصاددان‌های برجسته آمریکا را دعوت کرد از همه جناح‌ها و از آنها برای خروج از بحران اقتصادی کمک و برنامه خواست. دوره کلینتون یکی از دوره‌های شکوفایی اقتصادی در آمریکا محسوب می‌شود. سیاست‌های بوش آن شکوفایی را از بین برد. به احتمال زیاد اگر اوباما پیروز انتخابات شود، همان سیاست‌های کلینتون را پیگیری خواهد کرد و به احتمال زیاد بتواند آمریکا را نجات دهد چون مشکلات اقتصادی آمریکا چیزی نیست که فراتر از توانمندی انسان برای حل آن باشد. مشکلی است که خود انسان ایجاد کرده و خود او می‌تواند آن را حل کند. البته نمی‌توانم بگویم تا چه حد اوباما موفق خواهد شد اما همین‌که انتخاب می‌شود در خود بازار اثر مثبت بر جای خواهد گذاشت چون او معتقد است که ارتش آمریکا از عراق باید بیرون بیاید و همه اینها به بهبود وضع اقتصاد آمریکا می‌تواند کمک کند.

سیاست اوباما در سطح جهانی سیاست‌های «همکاری به جای سیطره» جهانی خواهد بود، همان‌ها که برژینسکی گفته و گزارشی که «جیمز بیکر» در آن گزارش ۷۰ صفحه‌ای درباره حل مسائل خاورمیانه گفته است. بنابراین انتخاب اوباما به نفع صلح جهانی خواهد بود. آمدن اوباما حل مسئله خاورمیانه را تسریع خواهد کرد، کما اینکه الان هم ما علائم آن را می‌بینیم.

درباره ایران، قطعاً سیاست‌های او با ما تفاوت خواهد داشت. او همان سیاست دموکرات‌ها را دنبال خواهد کرد که می‌خواهند از طریق دیپلماتیک مسائل خود را با ایران حل و فصل کنند. اما بهره‌مندی ایران از انتخاب او با ما بستگی به این دارد که تا چه اندازه تصمیم‌گیرندگان ایران شرایط جهانی را درک کنند. من در این باره تردید دارم. به نظر من مشکل سیاست خارجی ما بیرونی نیست، درونی است. سیاست خارجی در هر کشوری ادامه سیاست‌های کلان ملی است. دیپلماسی در خدمت تحقق برنامه‌های کلان ملی است. در واقع چیزی به نام دیپلماسی برای دیپلماسی وجود ندارد. رابطه دیپلماتیک با یک کشور برای داشتن رابطه معنی ندارد. هر کشوری برای خود یک سیاست کلان ملی دارد و در راستای آن سیاست است که نیاز به همکاری با سایر کشورها دارد. دیپلماسی باید در راستای تحقق آن هدف‌ها باشد. ما فاقد سیاست‌های کلان ملی هستیم. هنگامی که چشم‌انداز ۲۰ ساله تصویب شد به رغم اینکه ایراداتی به آن داشتیم اما استقبال کردیم چون بالاخره معلوم شد در ذهن تصمیم‌گیرندگان قرار است ما به کجا برسیم. بعد هم چهار برنامه پنج ساله به تناسب آن تدوین و تصویب شد. حتی تغییراتی در اصل ۴۴ قانون اساسی انجام دادند و گفتند برای این است که راه باز شود. اما عملکرد آقای احمدی‌نژاد در سه سال گذشته، هیچ ارتباطی با این برنامه‌ها ندارد و درست در برابر آن بود. دیپلماسی ایران می‌خواهد چه کار کند و به دنبال چیست؟ وقتی می‌گویم دیپلماسی در خدمت تحقق اهداف ملی است یعنی اینکه مثلاً اگر می‌خواهید در سال یک میلیون شغل ایجاد کنید، باید سرمایه جذب شود، باید امنیت اقتصادی و امنیت اجتماعی به وجود بیاید. اگر چنانچه یک ایرانی سرمایه‌داری از آمریکا یا اروپا برای سرمایه‌گذاری بیاید اما به بهانه‌های مختلف اذیت شود، سرمایه‌ها فرار می‌کنند. وقتی فشارهای سیاسی و اجتماعی، به هر بهانه‌ای تشدید می‌شود و نیروهای فعال سرکوب می‌شوند، امنیت و اعتماد به آینده از بین می‌رود. طی سه سال سرمایه‌های داخلی فرار کردند. دولت نه تنها نتوانست سرمایه‌های خارجی را جذب کند، بلکه بخش قابل توجهی از سرمایه‌ها فرار کردند و رفتند به امارات تا «رأس‌الخیمه» را آباد کنند. بنابراین اگر هم آقای او با ما بیاید، باید ببینیم مجموعه بازیگران و کنشگران در سطح بالای کشور ما می‌توانند از آن بهره‌برداری کنند یا نه؟ اگر نتوانند مهم نیست او با ما بیاید یا نیاید.

بهبود روابط میان ایران و آمریکا به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری دو کشور بستگی دارد

ایلنا ۸۷/۸/۱۱

دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت بازرگان، معتقد است بهبود روابط ایران و آمریکا باید در چارچوب منافع و امنیت ملی ایران بررسی شود و از این زاویه باید بپذیریم که بهبود این روابط به نفع منافع ملی ایران خواهد بود. وزیر خارجه دولت بازرگان معتقد است در دیپلماسی فعال نمی‌توان یک کشور را برای همیشه به عنوان دوست یا دشمن تلقی کرد. ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، با تحلیل روابط میان ایران و ایالات متحده آمریکا گفت: بهبود روابط ایران و آمریکا باید در چارچوب منافع و امنیت ملی ایران بررسی شود و از این زاویه باید بپذیریم که بهبود این روابط به نفع منافع ملی ایران خواهد بود.

وی با اشاره به تصویب سند چشم انداز بیست ساله، آن را گامی به جلو تلقی کرد و گفت: تصویب سند چشم انداز بیست ساله برای این بود که از اعمال سلیقه‌های شخصی در مدیریت کشور جلوگیری شود و از آنجا که دیپلماسی ادامه برنامه‌های کلان ملی است باید در تدوین و سند چشم‌انداز به گونه‌ای عمل شود که در سطح بین الملل منافع ملی ایران تامین شود.

دبیر کل نهضت آزادی ایران با بیان اینکه دیپلماسی برای دیپلماسی معنا ندارد، اظهار داشت: ارتباط با سایر کشورهای جهان به صرف این‌که رابطه وجود داشته باشد، بی‌معنا است بلکه دستگاه دیپلماسی در راستای تحقق و اهداف ملی باید با کشورهای دیگر رابطه برقرار کند.

وی با تاکید بر این‌که بدون نهادینه شدن دموکراسی در داخل کشور تحقق برنامه‌های سند چشم انداز بیست ساله امکان‌پذیر نمی‌باشد، گفت: بهبود وضعیت معیشتی و اشتغال در کشور به ارتباط ایران با کشورهای دیگر بستگی دارد.

یزدی در ادامه تصریح کرد: در شرایط کنونی جهان به خصوص بعد از فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، ایران می‌تواند با همه کشورهای جهان رابطه بهداشتی و قابل قبولی داشته باشد.

وی با تقسیم بندی روابط ایران با کشورهای جهان در سه منطقه سفید، سبز و قرمز گفت: منطقه سفید منطقه‌ای است که هیچ ارتباطی میان دو کشور ندارد، از این رو مسایل زیادی در آمریکا و ایران وجود دارد که هیچ نوع ارتباطی در روابط میان دو کشور ندارند.

دبیر کل نهضت آزادی ایران در تعریف منطقه سبز نیز گفت: منطقه سبز جایی است که طرفین می‌توانند منافع مشترکی برای خود جستجو و تعریف کنند و منطقه قرمز نیز شامل منطقه‌ای می‌شود که تعارضات تاکتیکی یا استراتژیک میان دو کشور وجود دارد.

وی تاکید کرد: یک دیپلماسی خرد محور می‌کوشد با شناخت مناطق قرمز از هر نوع درگیری و تقابل پرهیز کند و برعکس مناطق سبز را بشناسد و در آن مناطق روابط میان کشورها را بهبود بخشد.

وزیر خارجه دولت بازرگان با بیان اینکه روابط اقتصادی در دهکده جهانی آن‌چنان شکل گرفته است که ایران برای فعال سازی دیپلماسی خود در راستای منافع و امنیت ملی باید روابط خود با آمریکا تنش‌زدایی کند، گفت: معنا و نتیجه فوری تنش‌زدایی در روابط ایران و آمریکا، بالا رفتن حجم مبادلات اقتصادی نیست بلکه اولین پیامد آن این است که راه را برای همکاری کشورهای دیگر مانند هند، چین و اروپا هموار می‌سازد.

وی تصریح کرد: در شرایط کنونی نه فقط آمریکا و اروپا، بلکه حتی روسیه، چین و هند هم به رغم تمایل منافع‌شان نمی‌توانند با ایران همکاری‌های نزدیک داشته باشند.

یزدی با تاکید بر این‌که در دیپلماسی و روابط بین الملل نمی‌توان هیچ کشوری را برای همیشه به عنوان دوست و دشمن تلقی کرد، گفت: شرایط جهانی متحول شده است و کشورهای توسعه یافته براساس منافع ملی خودشان و معطوف به تغییراتی که در سطح جهانی رخ می‌دهد، سیاست‌های خود را تعدیل می‌کنند به همین دلیل دیپلماسی فعال باید این تغییرات را در سطح جهانی رصد کند و براساس یافته‌های جدید سیاست‌های خود را تنظیم کند.

دبیر کل نهضت آزادی ایران مبنی بر تاثیر حادثه ۱۳ آبان بر روابط ایران و آمریکا نیز گفت: در آمریکا افکار عمومی مردم نسبت به ایران دوستانه نیست همان‌گونه که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تیرگی روابط میان ایران و آمریکا را از سطح دو دولت به سطح ملی تغییر داد و امروز این مردم ایران هستند که طی ۵۰ سال گذشته از دولت آمریکا بابت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و خفه کردن دموکراسی در جنین طلبکار و ناراحت هستند.

وی در ادامه افزود: مردم آمریکا نیز از گروگان‌گیری در ایران به شدت از ایرانیان ناراحت هستند هنگامی که جنگ ویتنام تمام شد و ارتش آمریکا با وضع بسیار اسفناک مجبور شد ویتنام را ترک کند یک آسیب جدی بر روان جمعی مردم آمریکا و غرور ملی آنان ایجاد کرد و گروگان‌گیری در ایران نمکی بر آن زخم کهنه بود.

یزدی با تاکید بر اینکه برای بهبود روابط میان ایران و آمریکا هر دو طرف باید راه‌های بهبود و تسهیل روابط را در میان مردم دو کشور جستجو کنند، اظهار داشت: مشکل پیچیدگی روابط میان ایران و آمریکا و پیامد گروگان‌گیری در آمریکا آن‌چنان است که حتی در شرایط بسیار مناسب سیاسی میان دو کشور، دولت آمریکا مخصوصاً دولت بوش پسر نتوانست گام‌های مثبتی برای بهبود روابط بردارد.

وی با بیان مثالی از اقدامات دو کشور که می‌توانست به بهبود روابط منجر شود به همکاری ایران در نابودی طالبان در منطقه اشاره کرد و آن را گامی از سوی ایران برای تنش زدایی قلمداد کرد و گفت: در دولت کلینتون تمایل برای بهبود روابط وجود داشت ولی این دوران با ریاست جمهوری آقای خاتمی مصادف بود ولی دولت وی از شرایط مساعد موجود بهره برداری نکرد.

دبیر کل نهضت آزادی ایران بهبود روابط میان ایران و آمریکا در مقطع فعلی را با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و همان‌طور انتخابات سال آینده ایران مرتبط دانست و در خصوص پیش‌بینی‌اش از نتیجه انتخابات آمریکا گفت: همه شواهد و قرائن حکایت از آن دارد که آقای "برکت حسین اوباما" پیروز این انتخابات خواهد شد اگر حادثه فوق‌العاده‌ای نظیر ترور رخ ندهد.

تاثیر فضای سیاسی کشور بر دانشگاه‌ها به مناسبت ۱۳ آبان

- این فضای دانشجویی که قبل از انقلاب مطرح و خیلی هم فعال بود و نقطه بر جسته آن ۱۳ آبان ۵۷ است، تحت تاثیر چه فضای سیاسی در دانشگاه قرار داشت، که اینگونه فعال بود؟

فضای سیاسی اجتماعی دانشگاه‌های ما در دوران قبل از انقلاب منعکس‌کننده فضای کلی جامعه بزرگتر ما بود شما می‌دانید که فضای دانشگاه ما هیچگاه طبقاتی نبوده که منحصر در اختیار یک طبقه باشد دانشگاه همیشه یک راندسپیل از تمام طبقات چه مذهبی چه غیر مذهبی بوده و به همین دلیل آنچه در دانشگاه‌ها می‌گذشته است نمایندگی از جامعه ما بوده؛ اگر در محیط بزرگتر حوادثی اتفاق می‌افتاد این در جامعه دانشگاهی ماحم منعکس می‌شد اما یک چیز دیگری که وجود داشت آن بود که دانشگاه‌های ما قبل از انقلاب یک انسجام و وحدتی از نظر مواضع گروه‌های سیاسی، میان همه‌ی دانشگاه‌هایان وجود داشت مانند اینکه شاه باید برود و با استبداد باید مبارزه کرد و از نظر هدف میان دانشجویان هیچ تفاوتی

نبود البته به طبع، در جامعه بزرگتر ما هم جریانهای مارکسیستی را داشتیم و هم جریانهای اسلامی را؛ در میان جریانهای اسلامی هم سنت گرایان بودند و هم روشنفکرهای دینی و در میان چپی ها هم دانشجویانی داشتیم که کم و بیش طرفدار حزب توده بودند هم گروهی که طرفدار چریکهای فدایی خلق بنابر این، همه گروه ها در دانشگاه بودند اگر چه جو قالب در دست مسلمانان بود اما همه گروه ها در باره استراژی یک کلی مبارزه وحدت نظر داشتند بر خلاف اکنون که جو متفاوت است و این جو تا زمان انقلاب وجود داشت اما بعد از انقلاب جو متفاوت شد و به قول حافظ:

الا یا ایها الساقی ادر کاساوناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد

مشکلها

بله همه مبارزین فکر می کردند که شاه برود مشکل حل می شود به قول امام که اگر شاه برود و این زیاد هم ببیاید خوب است که دیدیم اینگونه نشد تنها کسی که زیاد موافق نبود که شاه برود مرحوم مهندس بازرگان بود که می فرمود ما زیاد آمادگی نداریم و خیلی از مسائل حل و فصل نشده ولی کسی به حرف ایشان توجهی نکرد.

بلا فاصله بعد از انقلاب اختلاف ها شروع شد که هر گروهی می خواست انقلاب را به آن شکلی که برداشت می کرد، بسازد.

یکی از اختلاف های موجود در میان احزاب و گروه های مختلف نحوه ی تعامل با قدرت های خارجی بود؛ یک وجه انقلاب اسلامی ایران علیه سلطه بیگانه بود؛ کودتای ۲۸ مرداد موجب شده بود که سیاستهای خارجی امریکا و انگلیس قدرت فائبه را در ایران بدست بگیرند بنابر این طبیعی بود که آن اولویتهای خارجی که قبل از انقلاب در ایران مطرح بود دیگر برای ما مورد قبول نباشد اما ما انقلاب نکرده بودیم که با دنیا بجنگیم.

بنابر این انقلاب شده؛ ۲۵ سال مردم در استبداد بودند و حال ناگهان استبداد از بین رفته و همه دارند نظر می دهند و این نظر ها باهم متفاوت است به طوری که دانشگاه های ما تبدیل به پایگاه نظامی شده بود تمامی گروه ها در دانشگاه یک اتاق گرفته بودند و جلسات خود را آنجا بر گزار می کردند.

اما باید بگویم که در ۲ سال اول انقلاب روحانیون روزنامه و سازمان تشکیلاتی نداشتند و فقط پایگاه های آنها در مساجد بود و همه روزنامه های ما در دست روشنفکران بود اما متا سفانه روشنفکران ما در ۲ سال اول انقلاب جایگاه تاریخی خود را شناختند و ندانستند که در چه جایگاهی نشستند و چه کار باید بکنند به همین دلیل سیاستهای درستی اتخاذ نکردند.

و این جوی بود که اول انقلاب داشتیم اما انقلاب پیروز شده و رهبری انقلاب با یک روحانی بوده طبیعی است که به دلیل اینکه یک مرجعی رهبر انقلاب بود یک سری معایب و یک سری مضایا هم داشت؛ به عنوان مثال شاید در هیچ زمانی در تاریخ مبارزات ملت ایران یا کشور های همسایه یا کشور های مشابه ما هیچ وقت تعداد زنان که در دوران انقلاب حضور داشتند در هیچ دوره دیگری نبوده چون رهبری انقلاب با یک مرجع بود وقتی که ایشان می گفتند که این تکلیف شماسست آنها خانه ها را رها کردند و کنار مردها می ایستادند و تظاهرات می کردند بر اثر این اتفاق زنان ما سیاسی شدند و جوانان امروز، محصول زنان سیاسی هستند یک مشکلی که ما الان داریم همان زنانی که آمدند در خیابان ها ریختند تظاهرات کردند حتی آنها که بسیار مذهبی بودند مادران شما هستند و دیدگاهشان را به شما منتقل

می کنند و این از نظر تحولات سیاسی در یک جامعه ی مثل ما فوق العاده مهم است که زنان ما چه از مذهبی ترینشان چه روشنفکرانشان در انقلاب حضور داشتند و برای اولین بار سیاسی شدند.

- با توجه به اینکه دولت موقت متشکل از دانشجویان سابقی که خود مؤسس انجمنهای اسلامی در دانشگاه بودند؛ سوال این است : که نگاه دانشجویان آن وقت به دولت موقت چگونه بوده ؟

دولت موقت کسانی بودند که سالیان دراز یا دانشجو بودند یا از فارغ التحصیل ها بودند یا گرایشهای دینی داشتند یا غیر دینی اما تفکرات دینی آنها ضعیف تر بود مثل جبه ملی اما در هر حال نظر مرحوم دکتر بازرگان این بود که دانشگاه باید بر گردد به سر جای اصلی خود یعنی دانشجو باید خوب درس بخواند و اساتید هم خوب تدریس کنند ما در همان تاریخ هم معتقد بودیم که دانشجویان باید یک نماد مستقل باشند و تلاش استادان دانشگاه این بود که دانشگاه باید از دولت و سیاست خارج باشد به همین دلیل استادان دانشگاه جمع می شدند و ریس دانشگاه ها را انتخاب می کردند و رؤس دانشگاه ها رئیس دانشگاه را انتخاب می کردند و عزل و نصب آن استادها در دست خودشان بود و زیر نظر وزیر علوم , وزیر آموزش پرورش و رئیس جمهور نبود فقط دولت بودجه را می داد و هر گاه دانشگاه شلوغ می شد حتی نیروی انتظامی هم اجازه نداشت وارد دانشگاه شود و باید اول با رئیس دانشگاه مذاکره می کرد بعد اگر رئیس دانشگاه اجازه می داد که معمولاً, اجازه نمی داد؛ خوب ما معتقد بودیم که حالا که انقلاب پیروز شده ما باید برگردیم به استقلال دانشگاه ها چون بعد از کودتای ۲۸ مرداد شاه این ماده را برهم زد هنگامی که استادان دانشگاه نامه ای را امضا کردند به اعتراض کمسیون نفت و دولت شاه خیلی فشار آورد به رئیس دانشگاه که شما باید آن اساتید را اخراج کنید اما دکتر سیاسی زیر بار , نرفت و بعد شاه خود به وزیر فرهنگ دستور داد که این استاد ها را به دانشگاه راه ندهند و پلیس جلوی آنها را گرفت و به دانشگاه راه نداد ما معتقد بودیم که بعد از ۲۵ سال که حکومت شاه سقوط کرده باید دانشگاه ها برگردند به جایگاه اصلی خود و مستقل باشند اما اینگونه نشد و گروههای دیگر نگذاشتند و فشار آوردند؛ نظر دولت این بود که دانشگاه باید برگردد به زنده یادی و نقش اساسی خود را ایفا کند تا ما بتوانیم به مسائل کلان کشورمان فکر های اساسی بکنیم حالا دانشگاه چه نقشی می تواند داشته باشد به عنوان مثال نظام اقتصادی ما باید چگونه باشد که این باید مطالعه می شد .

مرحوم دکتر سحابی وزیر مشاور در طرح های انقلاب در کابینه مهندس بازرگان بود به همین دلیل دکتر سحابی بیش از ۶۰۰ نفر از متخصصین ایرانی را از همه گرایشها دعوت کرد و این ها کمیسیون های مختلف داشتند درست که این دولت یک دولت انتقالی بود اما این دولت می خواست بگوید که برنامه های اجتماعی و اقتصادی کلان برای ساختار کلی کشور چی باید باشد مرحوم دکتر سحابی جلسات متعددی برگزار کرد که حاصل آن یک کتاب هست به نام طرح های انقلاب که همه چیز در آن ترسیم شده به عبارتی آن کتاب چشم انداز کلی کشور بود در رابطه با آن چشم انداز تمام برنامه ای دراز مدت و بلند مدت و میان مدت تعریف شده بود که این برنامه ها را دانشجویان انجام داده بودند بنابراین دولت می خواست که دانشگاه برگردد به جایگاه خودش تا بتواند به این امور کارها بپردازد.

- به نظر شما دولت موقت از جانب دانشگاهیان ما دولت موجهی بود ؟

دانشجویان چپ دو گروه شده بودند بنابراین دانشجویان چپ مخالف دولت بودند دانشجویان مسلمان بیشتر طرفدار دولت بودند چون دولت منصوب رهبر انقلاب بود و از دولت حمایت می کردند اما در دانشگاه ها جو قالب در دست گروه چپ افتاده و آنها به شدت با دولت موقت مخالف بودند و نه تنها در

مورد سیاست های دولت موقت در باره ی دانشگاه ها بلکه در مورد سیاست های کلی نظام مخالف بودند

- در تسخیر سفارت امریکا آیا دانشجویان چپ هم دخالت داشتند ؟

در سر آغاز تسخیر سفارت نه اما در ادامه ی آن دخالت کردند همانطور که دوستان خط امامی ما نوشته اند یک گروه کوچکی در یک دانشگاه در یک اتاق در بسته نشستند و تصمیم گرفتند که سفارت را بگیرند بعد به آقای موسوی خوئینی ها می گویند که به آقای خمینی بگویید و ایشان می فرمایند که نیازی نیست که به آقای خمینی بگوییم شما کار خود را انجام دهید ؛ بعد که سفارت تسخیر شد گروه ها همه به حمایت آنها بلند شدند.

- پس شما حرکت دانشجویان در تسخیر سفارت را یک نارضایتی از دولت موقت می دانید ؟

بسیار دشوار است که ما بگوییم که انگیزه دانشجویان چه بوده در گفتمان سیاسی این حرکت اسمش توطئه است یعنی انقلابی شده، رهبری وجود دارد و رهبر در قید حیات است دولت و شورای انقلاب وجود دارد ، عده ای دانشجوی می روند کاری را انجام می دهند و دولت را در عمل انجام شده قرار می دهند بخشی از نارضایتها آنها از سیاست های دولت موقت بود البته نارضایتهای آنها در این بود که درک درستی از سیاستهای دولت موقت نداشته اما بخش دیگری هم داشت و آن عبارت است از اینکه انقلاب پیروز شده دارد شکافها و اختلاف های بوجود می آید و این نگرانی وجود دارد که این انقلاب شکست بخورد و آن جریان اسلام گرای سنتی نتواند کنترل کند من خودم برداشتم آن است که آن گروگانگیری زیر یک پوشش ظاهرا انقلابی علیه امپریالیسم امریکا آمد و تمام گروه های چپ را هم نیز به دنبال خود کشید اما رهبری آن در دست روحانیت سنتگرا بود بعد از طریق گروگانگیری اول روشنفکران دینی مانند بازرگان ، نهضت آزادی را از صحنه بیرون کردند در حالی که بقیه هم به عنوان خط امام آمدند حتی چپی ها و توده ای ها هم آمدند اما وقتی که این جریان روحانیت سنتگرا توانست خودش را تثبیت کند شروع کرد به لت و پار کردن دیگران در واقع گروگانگیری یک گروه خاصی را از درون انقلاب بر کل کشور تثبیت کرد .

- یعنی شما می فرمایید اشغال سفارت یک حرکتی بود در جهت رفتار کسانی که مخالف دولت موقت بودند یا نه این یک فعالیت خود جوش دانشجویی بود که باعث شد از آن پیراهن عثمان درست کنند و از آن استفاده کنند ؟

هردوی این قضیه درست است من نمی خواهم نگاه توطئه گرایانه داشته باشم اما هر دوی این قضیه با هم بود بعد از پیروزی انقلاب کمیته ها و گروه ها وجود داشتند که اینها از سیاست های دولت حمایت نمی کردند و حتی هماهنگ هم عمل نمی کردند اگر شما بر گردید به دو سال اول انقلاب حتی بعد از گروگانگیری (گروگانگیری ۹ ماه بعد از انقلاب بود) شما می ببینید در این ۹ ماه در ایران چه خبر بود (در کردستان ، بلوچستان و کمیت ها) دولت قست داشت مدیریت بکند اما این کمیته های خود جوش زیر بار حرف دولت نمی رفتند در این کمیته ها همجور شخصیت بود هم چپی ها هم چپی های مارکسیس حتی بسیاری از کسانی که در محله ها حالا به آنها می گویند ارازل و اوباش همیه این ها در کمیته ها فعال بودند و همه می دانستند این کسانی که در این کمیته ها فعال هستند یک روزی لات محله بودند این کمیته ها زیر بار حرف دولت نمی رفتند و اقدام های خود سرانه انجام می دادند؛ به چه صورت ، به این

صورت که می رفتند و خود سرانه یک نفر را بازداشت و اموالش توقیف می کردند دولت رئیس ستاد تعیین می کرد اینها رئیس ستاد را هم دسگیر می کردند.

اما ارتش یک ساختاری داشت در این ساختار نظامیانی که در ارتش بودند هر کدام دوران های را در بهترین دانشگاه های آمریکا و اروپا گذرانده بودند بعنوان نمونه تیمسار فلاهی نتنها این دوره ها را گذرانده بود بلکه در ویتنام هم خدمت کرده بود مرحوم مهندس بازگان می فرمود من که این ها را نمی شناسم یک هیئت تعیین کردند آقای خامنه ای با گروهی برای تحقیق در رکن ۲ ارتش , رکن ۲ ارتش جای بود که برای تمامی افسران ارتش پرونده مکتوب وجود داشت و تمام جزئیات در آن نوشته شده بود حتی اگر یک فردی عرق خوار بود در پرونده آن نوشته شده بود مرحوم مهندس بازگان به این هیئت فرمود که سابقه این افراد را بررسی کنید و به ما معرفی کنید درست انقلاب شده اما ما نمی توانیم یک غیر نظامی را فرمانده ارتش کنیم ولی باید مطالعه کرد و بهترین را انتخاب کرد افرادی مثل فلاهی یا فرید خیلی خوب بودند وقتی فلاهی انتخاب شد او در شیراز بود و یکی از این کمیته ها ایشان را دستگیر کردند و حتی قصد ادام آن را داشتند اگر مرحوم بازگان فشار نمی آوردن و مرحوم مطحری جلوی این کار را نمی گرفتند ایشان را ادام می کردند , در حالی که فلاهی در جنگ ایران و عراق نقش مثبتی ایفا کرد و همه هم قبول کردند.

می خواهم این را عرض کنم که این کمیته ها اقدام خود سرانه می کردند نتنها علیه دولت بلکه بین خودشان هم دچار مشکل بودند به همین دلیل دولت موقت باید نظم را برقرار می کرد از آن طرف ارتش در تقابل با مردم در انقلاب شکست خورده بود و ما نمی توانستیم به ارتش اطمینان لازم را داشته باشیم , کلانتری ها هم سقوط کرده بود ما نیروی انتظامی نداشتیم و نیروی انتظامی روحیه برقراری امنیت را نداشت . بنا بر این ما مجبور بودیم که نیروی مصلح از خودمان داشته باشیم ما آمدم سپاه پاسداران را درست کردیم که افرادی که داوطلب بودند آنها را منظم کنیم و آموزش دهیم ؛ اما دوستان روحانیمان آمدند مخالفت کردند و گرفتند؛ پس آنچه که آنها می گویند در تقابل با دولت موقت بود بخشی از این تقابل طبیعی بود و بخشی مربوط به این است که تعریف انقلاب را نمی دانستند. ما معتقد بودیم که انقلاب جنبه صلبی آن تمام شده و جنبه ایجادی آن باید درست شود اما در بخشی از این قسمت توطئه هایی وجود داشت به عنوان مثال زمانی که آقای اصغر زاده در مجلس سوم نماینده بود و آقای کربوبی هم رئیس مجلس ؛ آقای اصغر زاده فرمودند از اسنادی که در سفارت امریکا پیدا شده است دولت امریکا بیش از همه علیه دولت موقت توطئه کرده و این نشان می دهد که برنامه های دیگری هم بوده؛ فقط مخالفت های خود به خودی پراکنده ساده نبوده است .

- یک نکته در اینجا است که آیت ... خمینی در جهان شناخته نمی شد اگر شخص جنابعالی و دیگران نبودند مخصوصا شما که برای شناختن ایشان در جهان نقش مهمی ایفا کردید البته ما قائل به اینکه آیت ... خمینی رهبر انقلاب بودند نیستیم ولی انقلاب ایران را دارای رهبرانی می دانیم؛ به عنوان نمونه شما یکی از این رهبران هستید اما از شما خواندم که گفته بودید انتخاب دولت موقت اشتباه بود و باید قدری در آن تامل کرد بنابراین رفتن دولت موقت یک کاری بود که باید انجام می گرفت و دولت موقت هم به این نتیجه رسیده بود که باید پرود و تصخیر سفارت را بهانه قرار می دهد برای خروج خود از حاکمه ایران و سوالی که اینجا بوجود می آید و تا به حال کسی به آن پاسخ روشنی نداده است این است که چطور می شود که در عرض یک سال افرادی که خیلی نقش تاثیر گذاری در انقلاب داشتند مجبور می شوند که دولت را کنار بگذارند و حتی تنها حذب قانونی که دارند غیر قانونی اعلام شود و در نهایت تا به امروز در حاشیه قرار گیرند ؟

شما مطالب را به چند نکته تقسیم کردید یک سفر آقای خمینی به نفل لوشاته اگر آقای خمینی به پاریس نمی رفتند معلوم نبود که انقلاب با آن سرعت صورت بگیرد آقای خمینی گفته بودند که می خواهند از نجف بروند به کویت و از آنجا بروند به سوریه اگر به سوریه رفته بودند و پاریس نبود معلوم نبود که انقلاب صورت بگیرد ولی پاریس نقش مهمی ایفا کرد اما چه چیزی اتفاق افتاد؛ به نظر من این سوال برای شما جوانان خیلی مهم است که بروید و بر روی آن مطالعه کنید .

ممکنه بعضی ها بگویند که روحانیت سر روشنفکرها کلاه گذاشته تا وقتی که به آنها نیاز داشت ؛ مثلا خود من ممکنه بگویم که آقای خمینی تا زمانی که در پاریس بود به من نیاز داشت خوب نیاز داشت ولی وقتی که آمد ایران دید نیاز نیست بی اهمیت شدم این پاسخ پاک کردن صورت مسئله است ولی یک چیز مهم دیگری هم وجود داشت روحانیت ایران یک ارتباط تنگاتنگ عمیق تاریخی با توده های مردم داشته است و این مربوط به اسلام نیست و قبل از اسلام هم همین گونه بوده است و همیشه پادشاه و روحانی با هم حکومت کرده اند هیچ وقت پادشاه تنها نبوده است پادشاه بوده و موبد موبدان در این سنگ نوشته ها در بیست ستون شما می بینید که موبد موبدان تاج بر سر پادشاه می گذارد همان کاری که پاپ در قرون وسطی برای پادشاه هان انجام می داده است این دو تا باهم بوده اند ولی پادشاه نیروی مسلح داشته اما روحانی چه چیزی داشته و قدرتش را از کجا می آورده که به خود اجازه می داده که تاج بر سر پادشاه بگذارد ارتباط ویژه ای است که حتی قبل از اسلام میان روحانیت و مردم وجود داشته است بطوری که سربازان عادی پادشاه وابستگی ذهنی با روحانیت داشته اند این نکته اول اما نکته دوم این است که تاریخ به ما می گوید که هر وقت بین پادشاه و روحانی اختلاف بوجود آید پادشاه شکست خورده و روحانیت پیروز شده است نکته سوم این است که تاریخ به ما می گوید که خیلی کم پیش آمده که روحانیت حکومت کرده .

در انقلاب اسلامی ایران شاه با روحانیت در دهه ی چهل در مورد انقلاب سفید شاهانه اختلاف پیدا کرد و شاه با تقسیم عراضی و حقوق زنان مخالفت کرد و بین شاه و روحانی اختلاف ایجاد شد و شاه نرفت که این اختلاف را حل کند و بین شاه و روحانی درگیری ایجاد شد در اثر این درگیری روحانیون به جنبش ضد استبدادی پیوستند و جنبش ضد استبدادی ، کلی شد و انقلاب پیروز شد اگر چنانچه توده های مردمی در انقلاب شرکت نمی کردند انقلاب پیروز نمی شد حالا همه ی مردم آمدند در چنین چیزی ما روشنفکر ها اقلیت عددی شدیم و به دموکراسی هم اعتقاد داریم و می بینیم که مردم دنباله روی روحانیون هستند البته بگویم که شاه هم اشتباهات بزرگی انجام داده بود که تمامی نهاد های مدنی را از بین برده بود و تنها جایی که وجود داشت مسجد بود اما مسجد که در دست ما روشنفکر ها نبود بلکه در دست روحانیون بود در تهران نزدیک به ۶۰۰۰ مسجد وجود داشت و حالا شما در نظر بگیرید که اگر رهبر انقلاب به روحانیون بگوید که هر کدام ۵۰ نفر هم بیارند جمعیت را می افتد اما روشنفکر ها کجا را داشتند آنها جایی را نداشتند که جمعیت را به خود جلب کنند پس برای آن چیزی که اتفاق افتاد این نبود که روحانیت بر سر کسی کلاه گذاشت ممکنه بعضی ها کلاه گذاشته باشند یا حتی بعضی ادعا کنند که سرشان کلاه رفته باشد اما واقعیت این است که انقلاب کلاسیک صورت گرفته و توده های مردم آمدند و اکثریت مردم هم دنبال روحانیت بودند و روشنفکران اقلیت عددی شدند و باختند و در بازی قدرت ما اقلیت بودیم .

مرحوم شریعتی می فرماید: مشکل ایران نه استبداد نه استثمار نه استعمار است بلکه دوتاست اول استثمار دوم هم استثمار ، استثمار چه کسانی بودند همین افراد کوچک و خیابان ، خوب افراد کوچک و

خیابان که کتاب نمی خوانند ؛ در همان اوایل انقلاب کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان یک فیلمی را می سازد که یک معلمی در منطقه ای که تدریس می کرد چون مدرسه خوبی نداشتند با مردم تماس برقرار می کند و مقداری پول برای ساخت مدرسه جمع می کند ومدرسه را می سازند, تمام زحمات را معلم انجام داد تا مدرسه ساخته شد اما زمان افتتاح یک روحانی آن را افتتاح کرد تمام زحمات را معلم کشیده بود اما مردم دنبال رو یک روحانی بودند و این خیلی آموزنده است که اگر ما به آن توجه کنیم به نکاتی دست پیدا می کنیم که دوباره دچار اشتباه نشویم آن وقت که ما این چیز ها را می دیدیم مرحوم بازرگان یک اصطلاح داشتند که می فرمودند:کی می شود مردم را از شیر روحانیت بگیرند بله حتی آقای بهشتی به صراحت می فرمود که انقلاب را آقای خمینی رهبری کرده پس باید قدرت در دست ما روحانیت باشد آنها چون توده مردم در دستشان بود می توانستند اعمال قدرت کنند ؛

من در زمانی که مسئول کیهان بودم در سال ۵۸ یک مقاله نوشتم به اسم قاطق نان و قاتل جان که در آن گفتم انقلاب ایران یک ویژگی منحصر به فرد تاریخی دارد که هیچ انقلاب دیگری ندارد و آن ویژگی اسلامی بودنش نیست , اسلامی بودن آن یعنی انقلاب ایدولوژی , تمام انقلاب ها ایدولوژی هستند اما تمام انقلاب ها یک ساختار تشکیلاتی داشته و از طرف تمام احزاب هدایت می شده مانند انقلاب های الجزیره , چین , کوبا و ... اما انقلاب ایران را هیچ سازمانی اداره نمی کرد انقلاب ایران یک سازمان ارتودکس کلاسیک مثل بقیه کشورها نداشت دلایل زیادی داشت که اینگونه شد ؛ در یک دوره ای سازمان دهی داشتند اما آنها هم متلاشی شد ند بعد در سازماندهی درون انقلاب پراکنده شدند یعنی بجای اینکه یک سازمان سرتاسری باشد از قاعده بی نهایت کوچکتر ها شد و همین ها ساواک را فلج کردند اگر غیر این بود اینگونه نمی شد به همین دلیل می گویم که قاطق نان بود به عنوان مثال ساواک گروه نهان را گرفت آنها بیشتر از ۲۵ نفر نبودند هرچه آنها را شکنجه می داند بیشتر از آن نبودند که بخواهند اعتراف کنند اما در سازمان های ارتدوکس این گونه نیست این یک حسن دارد و یک عیب بعداز این قاطق نان شد ؛ و موجب فلج شدن ساواک شد.

ساواک یکی از مقتدرترین سازمان های امنیتی منطقه یا جهان بود اما شکست خورد اما بعداز انقلاب قاتل جانمان شد ؛ چرا در یک شهر تبریز بیست و چند کمیته مرکزی انقلاب وجود داشت اینها در گروه های کوچک مخفیانه کار می کردند و فکر می کردند فقط خودشان فعال هستند و بعداز انقلاب در میان این گروه ها بر سر کمیته مرکزی انقلاب درگیری رخ داد و هم با خود مشکل داشتن و هم با دیگران .

- یکسری دانشجویان از دیوار سفارت بالام بیروند و دولت موقت استفاء میدهد چه برسر این دانشجویان بعداز چندین سال یعنی بعداز دوم خرداد اندیشه های آنها عوض می شود و کسانی که بیشتر اندیشه های چپ اسلامی داشتند یا آرمان خواه بودند از روماداری و تساهل صحبت می کنند چه بر سر آن دانشجویان آمد ؟

بر سر دانشجویان چه آمده است , یک چیز است ؛اینکه چه چیزی بر سرشان آمده که اینها تغییر کرده اند یک چیز دیگری است؛ سوال شما قسمت دومی است ؛ دقت کنید دمکراسی یاد گرفتنی است درسته که انقلاب اسلامی ایران برای حاکمیت ملت بوده است , ملت ما صد سال است که برای حاکمیت ملت می جنگند ؛ انقلاب مشروطه , ملی شدن صنعت نفت اما دمکراسی ایستگاه نیست که به آن برسیم دمکراسی یک فرایند و یک پروسه است , پروسه ی که در حال جریان است تمام دنیا همین کار را

کردند هزینه دادند و یاد گرفتند یکی از بزرگترین جنگ ها و خونین ترین جنگ ها درون خود امریکا صورت گرفته است دو تا از بزرگترین جنگ های جهانی را اروپایی ها علیه خود داشتند در ایران هم همین طور بود جوانانی بودند که یک شوری داشتند حالا هم آنقدر ناراحت هستند که نمی خواهند به یاد خودشان بیاورند که چه کار هایی کردند ؛ آن چیزی که پیرمردی مثل بازرگان در خشت خام می دید این جوان ها در آینه شفاف نمی دیدند .

همه ما باید یاد بگیریم و هزینه یادگیری را بپردازیم آنها که در آن موقع آن کار ها را کردند ، خوب شوری داشتند و نمی خواهم آنها را متهم کنم اما خوب هزینه سنگینی بر کشور گذاشتند اما خوب انقلاب هم همین است یک زمانی میانه روی توهین بود و به ما نهضتی ها می گفتند که اینها میانه رو هستند ؛ لیبرال یک کلمه توهین آمیز بود اما آن چیزی که بر سر جوان های خط امامی آمده یک فرایند عادی در راه توسعه یاد گیری است در آن زمان ما به ملت گفتیم این کار را نکنید اما این کار را کردند .

و در آخر می توانم این را به شما توصیه کنم که تاریخ را مطالعه کنید که اشتباهاتی که ما در گذشته انجام دادیم را مرتکب نشوید و شعار های چپ گرایانه ندهید اما بدانید که هر قدمی که بردارید هر چند کوچک هم که باشد مهم و تاثیر گذار است.

انتخاب اوپاما به منظور ایجاد تغییر نیست، او محصول تغییر است

انتخاب اوپاما راه را برای بهبود روابط با ایران باز می کند

ایلنا ۸۷/۸/۱۵

وزیر امور خارجه دولت مهندس بازرگان گفت: انتخاب اوپاما به عنوان رئیس جمهور، راه را برای مذاکره و بهبود روابط ایران و آمریکا باز می کند اما این موضوع به زمامداران و تصمیم گیران ایران نیز بستگی دارد که آیا از این فرصت برای بهبود و روابط دو کشور استفاده خواهند کرد یا خیر؟

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار " ایلنا"، با اشاره به پیروزی باراک اوپاما، نماینده حزب دموکرات آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری این کشور، در ارتباط با روابط آینده اوپاما با ایران اظهار داشت: ایجاد ارتباط و مذاکره بین ایران و آمریکا، بستگی به درک شرایط و تغییرات فضای بین المللی توسط تصمیم گیران ایران دارد.

دبیر کل نهضت آزادی ایران در پاسخ به این سوال که "آیا امکان دارد بوش در ماه‌های آخر ریاست جمهوری، اقدامی علیه ایران انجام دهد" توضیح داد: معمولاً رئیس‌جمهوری که در حال خروج از کاخ سفید است، کارهای افراطی نمی‌کند و اقداماتی انجام نمی‌دهد که دست رئیس‌جمهور بعدی را ببندد. بعید است که بوش تا دو ماه آینده دست به اقدام جدی علیه ایران بزند.

یزدی ادامه داد: قضاوت پیرامون عملکرد دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در عرصه سیاست خارجی، غیر واقع‌بینانه است.

وی با بیان اینکه در آمریکا تغییرات اساسی و بسیاری رخ داده است، خاطرنشان کرد: انتخاب اوباما برای ریاست‌جمهوری، به منظور ایجاد تغییرات نیست بلکه انتخاب او محصول تغییرات است، کاندیداتوری یک زن در انتخابات و انتخاب یک سیاه‌پوست برای کرسی ریاست‌جمهوری، نماد تغییرات گسترده در آمریکا است.

یزدی ادامه داد: نیروهای موثر که در سیاست خارجی ایالات متحده تاثیر دارند، فراتر از روابط احزاب هستند و اکنون این نیروها در انزوا به سر می‌برند که مکین سمبل این نیروهای میرا در آمریکا بود.

وزیر امور خارجه دولت مهندس بازرگان با اشاره به شرایط آمریکا در داخل و خارج از این کشور اظهار داشت: اوباما با روسیه، ژاپن، خاور دور، هند و ایران رابطه ایجاد می‌کند. شرایط درونی، بحران اقتصادی، درگیری در عراق و افغانستان و نارضایتی مردم از جنگ باعث می‌شود که آمریکا اقدام جنگ‌افروزی جدید نکند و سعی خود را بر حل مسایل از طریق دیپلماتیک معطوف کند.

وی در پایان بر تغییر سیاست‌های ایالات متحده نسبت به عراق، افغانستان و ایران تاکید کرد.

سنبل تغییرات بین‌المللی

یادداشت روز، اعتماد ملی ۱۳۸۷/۸/۱۶

ابراهیم یزدی: پیام انتخاب باراک اوباما را مفهوم "دموکراسی در عمل" دانست و گفت: آنچه در یک سال گذشته در آمریکا رخ داد و اینکه از طریق رسانه‌های گروهی جزئیات و کلیات این رخدادها منتشر شد و میلیون‌ها نفر در سراسر آمریکا و جهان ناظر بر این اتفاقات بودند، می‌تواند برای ملت‌هایی که در فرآیند تغییرات دموکراتیک در کشورهای خود قرار دارند بسیار آموزنده باشد.

وی در گفت‌وگو با سایت دیپلماسی ایرانی درباره موضع ایران در برابر انتخاب باراک اوباما گفت: معتقدم رئیس‌جمهور ایران در اولین گام باید به رئیس‌جمهور منتخب آمریکا پیام تبریک ارسال کند. به هر حال رئیس‌جمهوری انتخاب شده و طبق عرف بین‌المللی، چنین کاری انجام می‌شود، این کار می‌تواند حرکت بسیار مثبتی از سوی ایران ارزیابی شود. اگر دولت ایران چنین اقداماتی را در دستور کار قرار دهد، در مناسبات میان تهران و واشنگتن و همچنین در سطح جهانی بسیار مؤثر خواهد بود.

وی همچنین گفت: این انتخابات سنبل یا پیامد تغییراتی است که در درون جامعه آمریکا رخ داده است و به سرعت تغییراتی در روابط آمریکا در سطح مناسبات ملی و بین المللی، میان روابط ایالات متحده آمریکا با کشورهای اروپایی، آسیای دور یعنی ژاپن و چین و حتی با روسیه و همچنین تغییراتی در رابطه با خاورمیانه و بالاخره در رابطه با ایران از سوی دیگر به وجود خواهد آمد.

وی ادامه داد: اما اینکه ایران بتواند از این فرصت استفاده کند، اولاً منوط و مشروط به آن است که تصمیم گیران ایران بتوانند شرایط بین المللی را درک کنند و این تغییرات را در سیاست های خود لحاظ کنند و ثانیاً اراده ای برای بهبود روابط با کشورهای دیگر از جمله آمریکا وجود داشته باشد، اگر چنانچه تصمیم گیرندگان ایران نیازی نبینند و یا اراده ای برای بهبود روابط خود با دولت آمریکا احساس نکنند نمی توانند از شرایط ایجاد شده به نفع منافع ملی بهره گیرند.

انتخابات و احزاب

کارگزاران ۸۷/۸/۱۷

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

دبیر کل محترم نهضت آزادی ایران

همانطور که مستحضردید، در انتخابات آمریکا شاهد رقابت درون حزبی جدی نامزدهای دو جریان اصلی به ویژه حزب دموکرات بودیم؛ همزمان دو جناح سیاسی ایران در انتخابات ریاست جمهوری با مشکلات و ابهاماتی درباره رسیدن به ساز و کار درون اجماع مواجه بوده اند. در این باره چند پرسش مطرح است:

۱- آیا نیروهای سیاسی ایران پتانسیل رسیدن به ساختار دو یا چند حزبی ثابت را دارند؟

ج- تبدیل نیرو های سیاسی به ساختار های حزبی از جمله فرایند های اجتناب نا پذیر توسعه سیاسی است. نیرو های سیاسی ایران توان تبدیل به ساختار های حزبی را دارند. اما این در فرایند یادگیری میسر است. در ایران، بخصوص در دوران گذار کنونی، به دلیل گوناگونی و تکثر آرا و عقاید، ساختار دو حزبی نه مناسب است و نه امکان پذیر. در یک جامعه انتقالی در مراحل اولیه طیف گسترده ای از احزاب و گروه ها بوجود می آیند. اما به تدریج با رشد توسعه سیاسی این گروه ها در نهایت به ۴ یا ۵ حزب با ساختار های معین و مشخص تبدیل می شوند. احزاب سیاسی معرف جریان های فکری و اعتقادی درون جامعه می باشند. پایداری احزاب بستگی به این دارد که تا چه میزان جریان های فکری را نمایندگی می کنند. به عنوان مثال حزب موتلفه اسلامی معرف جریان فکری سنتی و اقتصاد مبتنی بر بازار است. در فرایند توسعه سیاسی " هیئت های موتلفه " به حزب تبدیل شد. نهضت آزادی ایران معرف جریان روشنفکری دینی است.

اما برای اینکه نیرو های سیاسی به ساختار های حزبی تبدیل شوند و تحزب، به عنوان یک پیش نیاز دموکراسی و جمهوریت نهادینه شود، به فضای سیاسی باز نیاز است. در جامعه بسته سیاسی به جای

رشد احزاب سیاسی با شناسنامه شناخته شده ، باند های سیاسی و رانت خواران رشد قارچی پیدا می کنند. برغم فضای بسته سیاسی کنونی، به دلایل متعددی، ایران به سمت و سوی رشد و توسعه سیاسی در حال پیشروی است .

۲- چرا نیروهای سیاسی ایران نمی‌توانند به رقابت جدی درون جناحی و اجماع نهایی دست یابند و وضعی همچون انتخابات نهم شکل می‌گیرد؟

ج- در یک جامعه توسعه یافته سیاسی احزاب ، به برغم اختلافات فکری و سیاسی با یکدیگر همکاری دارند. در ایران ساختار حقوقی و حقیقی قدرت از موانع اساسی و باز دارنده توسعه سیاسی است. این ساختار ها بر همکاری مثبت و بهداشتی میان احزاب و گروه های سیاسی ، به نفع قدرت خودیبه زیان نهادینه شدن ساختار های سیاسی عمل می کند. به عنوان مثال وقتی مراکز اصلی قدرت یک حزب یا گروه سیاسی را، خط قرمز تعاملات سیاسی قلمداد می نمایند، احزاب سیاسی بتناسب فاصله ای که با این مراکز دارند، با آن حزب برخورد می کنند .

اما مشکل اساسی در انتخابات ایران غیر حزبی بودن آن است. حتی در شرایط کنونی اگر قبول شود که کاندیدا ها از طرف احزاب معرفی شوند، گام مثبت بزرگی در راستای نهادینه شدن ساختار سازی سیاسی برداشته خواهد شد.

۳ - آیا حزب شما با رسیدن به مرحله حزب واحد با فراکسیون های متنوع موافق است و گام هایی در این مسیر برداشته است.

ج- نهضت آزادی ایران در شرایط کنونی از حد اقل آزادی برای کار سازمان یافته و تشکیلاتی محروم است. متأسفانه احساس همدردی در میان احزاب ایران یا وجود ندارد یا بسیا ر کم است. احزاب، برغم اختلافات فکری و سیاسی منافع مشترک دارند. همه آن ها ، علی الاصول خواهان نهادینه شدن تحزب در ایران و پیوستن مردم به حزبشان هستند. بنابراین تبلیغ برای تحزب بنفع همه احزاب است. تجاوز های غیر قانونی به حریم احزاب می بایستی با واکنش همه احزاب روبرو شود. اینگونه سیاست ها راه را برای هم برای تعامل سالم میان احزاب باز می کند و هم ساختار های حزبی را استحکام می بخشد .

با تشکر - گروه سیاسی روزنامه کارگزاران

سیاست ما و دیانت ما

پایان پرده اول يك دروغ بزرگ

یادداشت روز ۸۷/۸/۱۸

"اتأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسكم و أنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون"

"مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، در حالیکه کتاب را می‌خوانید، آیا به تعقل در نمی‌یابید" (بقره ۴۴)

۱- از مرحوم آیت‌الله مدرس نقل شده است که سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست. بعد از پیروزی انقلاب، این گفته، مدتها روی اسکناس‌های در گردش چاپ می‌شد. اما بعدها نمی‌دانم چرا آنرا برداشتند. منظور مدرس از این گفته این بود که اسلام یک دین سیاسی است و سیاست دین مداران تابع باورهای دینی و مقید به ارزشها و موازین اخلاق دینی است. در واقع عالم سیاست، عالم بازیهای سیاسی برای کسب و حفظ قدرت است. در این بازی‌های قدرت و رفتارهای سیاسی دو نگرش کلی مطرح است. یک نگرش، اخلاق معطوف به ایمان، و دیگری اخلاق معطوف به قدرت است. در طول تاریخ این دو نگرش همیشه در برابر هم قرار داشته‌اند. رهبران و زمامداران صاحب قدرتی بوده‌اند که در فرمانروایی، اسوه و الگوی اخلاق معطوف به ایمان بوده‌اند. برای رسیدن به قدرت و سپس حفظ آن حاضر نبودند موازین اخلاقی برخاسته از ارزش‌های انسانی و دینی را نادیده بگیرند. در باور ما شیعیان، علی(ع)، نمونه برجسته از یک رهبری است که رفتارهایش تابع ارزش‌های توحیدی بود و حاضر نبود برای خاطر قدرت آنها را زیر پا بگذارد.

در نگرش دوم، برای رسیدن به قدرت، در بیشتر موارد، به بهانه‌ی خدمت به مردم و میهن، دین و خدا، دموکراسی، عدالت، سوسیالیسم، انجام هر عملی، توجیه پذیر است. در این نگرش هدف وسیله را توجیه می‌نماید. در طول تاریخ رفتار اکثریت قریب به اتفاق زمامداران و رهبران، بر همین اساس بوده است. "ماکیاولی" در کتاب معروف خود به نام "شهریار" با بررسی رفتارهای زمامداران موفق در کسب و حفظ قدرت، بهر قیمت، آئین نامه جامعی برای رفتارهای معطوف به قدرت نوشته است که موجب شهرت او گردید.

۲- هدف مرحوم مدرس در جمله یا گزاره سیاست و دیانت، به احتمال قوی بیان و تاکید بر اخلاق معطوف به ایمان در امر سیاست و قدرت بوده است. اما این گزاره را می‌توان از دو بُعد نگاه کرد: بُعد اول، سیاست ما عین دیانت ماست. بُعد دوم، دیانت ما عین سیاست ماست. یعنی رفتارهای سیاسی، تابعی است از دیانت یا دینانی که اسیر و تابع قدرت و سیاست است.

در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام، به ندرت پادشاهان، خلفا، زمامدارانی بر مسلمانان حکومت کرده‌اند که رفتار آنان در مسند قدرت تابع ارزش‌های دینی بوده باشد. معروف است که هارون الرشید، بر مزار پیامبر گریست و گفت یا رسول‌الله تو را دوست دارم، فرزندانم را هم دوست دارم، اما برای حفظ قدرت ناگزیرم فرزندانم را بازداشت کنم.

هارون الرشید، خلیفه عباسی، امیرالمومنین، شخصیتی دوگانه داشت. یک جامعه‌شناس معروف عراقی، به نام دکتر علی الوردی در کتاب بسیار نفیس خود تحت عنوان "نقش و عاظم در اسلام" (ترجمه محمدعلی خلیلی - انتشارات مجله ماهنو) دوگانگی شخصیت را مصداق این آیه شریفه می‌داند که فرمود:

"ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (احزاب ۴) - خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل قرار نداده است"

دورویی یا داشتن شخصیت مزدوج (ازدواج شخصیت) مصداق وجود دو قلب یا دو دل در درون شخص است. دو دل داشتن، یعنی معیارهای دوگانه داشتن - یعنی رفتارهای متضاد و دوسویه داشتن.

جامعه ما از بیماری "شخصیت مزدوج" رنجور است. در هیچ زمانی جامعه ما به سطح و گستردگی فعلی آن ریاکار نبوده است. همه نقاب بر صورت داریم و کسی را نمی‌توان بدون نقاب دید. چرا چنین شده‌ایم؟

۳- ماجرای مدارک قلبی آقای کردان وزیر کشور دولت، استیضاح و برکناری و آنچه در مجلس گذشت، اسفناک و موهن به ملت ایران است.

رئیس‌جمهوری، فردی را که سال‌ها در درون حکومت، مشاغل متعدد داشته است به عنوان وزیر کشور به مجلس معرفی می‌نماید. این فرد سال‌ها در موسسه‌های دولتی کار می‌کرده و با رتبه دکترای حقوق می‌گرفته است. اینکه کارنامه آن فرد، در آن موسسات و نهادها چه بوده و چه کرده مورد بحث نیست. اما وقتی به مجلس معرفی شد. نمایندگان و ابسته به همین جریان معروف به اصولگرا، مطرح کردند که دکترای این شخص اصالت ندارد. بحث‌ها بالا گرفت. آقای رئیس‌جمهوری در مقام دفاع از فرد مورد نظر خود، اظهار داشت که این ورق‌پاره‌ها برای ما ارزشی ندارد. شاید منظورشان ورقه‌پاره‌ای که به عنوان مدرک دکترای افتخاری در حقوق ارائه شده بوده، به نظر نمی‌رسد منظورشان این بوده باشد که مدرک دکترای ورق‌پاره است. چرا که خود ایشان هم به‌رحال، مدرک دکترای دارند و در دانشگاه بنام استاد تدریس می‌کرده‌اند. لابد خواسته‌اند بگویند که ملاک ایشان در انتخاب همراهان، مدارک تحصیلی، داشتن یا نداشتن مدرک دکترای مهندسی و غیره نیست. بلکه کارایی فرد در راستای اهداف ریاست‌جمهوری است. اگر نظر این بوده باشد ایراد چندانی به آن وارد نیست. اما رئیس‌جمهوری محترم این نکته را نادیده گرفته‌اند که اگر عدم اصالت مدرک دکترای مورد ادعا درست باشد، این فرد مرتکب گناه و جرم بزرگی شده است که به مراتب از داشتن یا نداشتن مدرک دکترای مهم‌تر است و آن دروغ گفتن به ملت و نهادی است که در آنجا کار می‌کرده و بابت این مدرک حقوق می‌گرفته است.

وقتی مدارک ارائه شده فاقد اصالت است، و این فرد نتوانسته بود و نتوانست اصالت دکترای افتخاری خود را اثبات نماید، و برای توجیه کار غلط خود مرتب به دروغ‌پردازی پرداخت چگونه می‌توان انتظار داشت که او در جایگاه حساس وزارت کشور، به ملت و مملکت، بلکه به نظام و حاکمان آن خدمت کند.

بعد از پیروزی انقلاب، برخی از فعالان سیاسی دوران انقلاب، که به دلیل یا علت حضور در فعالیت‌ها نتوانسته بودند تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان برسانند، علیه نخبه‌گرایی و مدرک‌گرایی مواضع تند می‌گرفتند. بحث‌های داغ پیرامون "تعهد و تخصص" در گرفت. زور و قدرت بر تخصص چربید و تعهد، بر تخصص، آنهم با ملاک‌های زبانی و شعاری غالب گردید.

اما به تدریج واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نشان داد که برای حل مشکلات دانش‌کارشناسان مورد نیاز است. در برخی از نهادها برای احراز مقامات خاص داشتن مدرک علمی کارشناسی - ضروری تشخیص داده شد، و برای ایجاد انگیزه در کسب دانش‌های ضروری روز، در این گروه از مشاغل، مزایای مالی/حقوقی ویژه‌ای قایل شدند. اما این نیت‌خیر تصویب‌کنندگان قوانین با سودجویی افرادی بی‌مایه روبرو شد. این افراد با توسل به انواع راه‌ها و حتی پرداخت پول یا هدایای دیگر از مراکزی با عناوین "دانشگاه" مدارکی بدست آوردند تا از مزایای آن بهره‌مند شوند. در کشورهای غربی، در آمریکا یا اروپا، موسسات خصوصی متعددی هستند که با دریافت پول، حتی از طریق اینترنت مدرک دکترای می‌دهند. در انگلیس، حتی در دانشگاه‌های معروف و با اسم و رسم مراکزی برای اعطای مدرک دکترای به مقامات دولتی و حکومتی در کشورهای جهان‌سوم سابق ایجاد شده است. در ایالت

کالیفرنیا، آمریکا و هاوایی نیز از این نوع موسسات هستند. این موسسات در توجیه کارکرد برنامه‌های خود، نوشته‌اند که در کشورهای جهان سوم (سابق) افرادی، بدون مدارک دانشگاهی به مقاماتی دست پیدا کرده‌اند، اما برای بقای خود در آن مناصب، به مدرک دانشگاهی نیاز دارند. بنابراین آنها با دریافت شهریه‌های سنگین برای این افراد انواع تسهیلات، از جمله دروس مکاتباتی را فراهم ساخته‌اند. این بنگاهها، در برخی از این کشورها حتی کسانی را به عنوان استاد و مدرس برگزیده‌اند، و فردی که در این موسسات ثبت‌نام می‌کند، می‌تواند درس لازم را با استاد مورد نظر در کشورش بگذراند و مدرک دانشگاهی دریافت کند! این نوع مدارک در هیچ‌یک از مراکز علمی معتبر مورد قبول نیست و تنها برای استفاده از مزایای اداری، مالی و اجتماعی در همان کشور مورد نظر فرد می‌باشد. شورای ارزیابی مدارک دانشگاهی وابسته به وزارت علوم با این شیوه کار موسسات آشنا می‌باشد و در شرایط عادی، چنین مدارکی را تایید نمی‌کند. اکنون پرسش اینست که وقتی فردی مدعی داشتن مدرک دکترای می‌شود (در این مورد آقای کردان) و آنرا به موسسه‌ای که در آن کار می‌کرده (صدا و سیما) ارائه داده است، چرا مدیریت صدا و سیما آنرا برای تایید به وزارت علوم نفرستاده است؟

هرکس که کوچکترین آشنایی با نظام دانشگاهی معتبر اروپا و آمریکا و طرز کار آنها داشته باشد و یکبار مدرک ارائه شده‌ی آقای کردان را می‌دید، به عدم اصالت آن پی می‌برد.

اما نه تنها بررسی‌های مقرر در قانون، که در مورد مدارک علمی شهروندان عادی صورت می‌گیرد، در مورد این فرد انجام نشد، و دستگاه‌های زیربط، ادعای او را به راحتی پذیرفتند، بلکه یک نهاد آموزشی، او را به استادی می‌گمارد، در حالیکه در جریان رسیدگی معلوم شد که ادعای داشتن لیسانس و فوق‌لیسانس از همین دانشگاه نیز جعلی و دروغ بوده است.

در جریان افشای این تقلبات، مسئولان مربوط می‌توانستند، به سادگی پرونده را جمع‌وجور کرده و ببندند، اما سماجت کرده و چه دروغ‌هایی که به مردم تحویل ندادند!!

حتی نماینده دولت در مجلس برای جلوگیری از استیضاح دست به کاری زد که در هیچ‌یک از مجالس در دوران شاه و جمهوری اسلامی سابقه نداشت است. اگرچه برخی از نمایندگان با این عمل برخورد جدی کردند، اما در کشمکش‌ها روشن نشد که مسئول توزیع پنج میلیون تومان به هر نماینده، چه محلی نهادی بوده است؟

آقای رئیس‌جمهوری هم به این مسئله، پرداخت پول برای پس گرفتن استیضاح وزیر، عکس‌العملی نشان نداد! آقای گرامی‌مقدم (اعتماد ۸۷/۸/۲۵) در سخنان خود به بهره‌برداری غیرقانونی از صندوق ذخیره‌ارزی اشاره کرد و گفت برخلاف آنچه که مجلس تصویب کرده، میزان برداشت، هزینه و میزان باقی‌مانده با یکدیگر متفاوت است.

احمدی‌نژاد، به رغم رای مجلس، از کردان دفاع کرد و گفت: "به عقیده من آقای کردان مظلوم واقع شده چرا که تاکنون به کسی تا این حد توهین نشده بود" (اعتماد ۸۷/۸/۱۳)، وی در واکنش خود اضافه کرد که "کسانی دیگر هم هستند که از حقوق مدارک نامعلوم خود استفاده کرده‌اند"، "اگر مدرک کردان غلط هم باشد، چه اثری دارد؟" یا "اگر بنا باشد عادلانه به این موضوع رسیدگی کنیم باید یقه دانشگاهی که ایشان در آن تدریس می‌کرده را نیز بگیریم"

آنچه در استیضاح در مجلس گذشت و بطور مستقیم از رادیو پخش شد، دو چیز را نشان داد: اول آنکه مجلس با برخوردی که کرد، آسیب‌هایی وارده را تا حدودی جبران و کسب آبرو کرد. دوم آنکه، نشان داد که مجموعه‌ی مناسبات حاکم بر روابط درون نظام بگونه‌ای است که افراد فاقد صلاحیت می‌توانند به بالاترین و حساس‌ترین مقامات دست پیدا کنند. اگر در انتخاب مسولان، ضوابط به جای روابط حاکم بود، نه سعید امامی‌ها می‌توانستند تا مرحله معاونت امنیتی وزارت اطلاعات راه پیدا کنند و نه افرادی با سوابق محکومیت اخلاقی در دادگاه‌ها می‌توانند راه پیدا کنند.

مدرک تحصیلی، دکترای تقلبی درست کردن و ارائه دادن و بابت آن حقوق گرفتن، یک تخلف اما بدتر از آن، دروغ گفتن است. متأسفانه رئیس‌جمهور از او حمایت کرده و هیأت دولت، حتی پس از استیضاح از خدمات او تجلیل نمود. امید که استیضاح آقای کردان و حذف او، مقدمه‌ای باشد برای تصفیه جدی در ساختارهای اداری.

بزرگترین گناه دروغ و خیانت به ایمان مردم است.

انتخاب اوباما فرصتی برای مذاکره

یادداشت روز اعتماد ۸۷/۸/۱۸

پرونده آقای اوباما در انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا جمع بندی یا نماد بیرونی یک سلسله از تغییرات بسیار کلیدی در جامعه آمریکا است. جامعه انسانی نظیر موجود زنده بی در حال نوبه نوشدن و تغییر و تحول است. به معنای دیگر براساس اطلاعاتی که از یک جامعه و از یک فرد در ۴۰ سال پیش وجود دارد، نمی‌توانیم بدون مرور وضعیت آن جامعه زود قضاوت کنیم. ۴۰ سال پیش تصور اینکه یک زن کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا شود یا حتی معاون رئیس جمهوری شود، یا یک سیاهپوست و آن هم یک سیاهپوست مسلمان زاده رئیس جمهور شود غیرممکن بود. اما جامعه آمریکا تغییر پیدا کرده است. آقای اوباما محصول این تغییرات است. اما انتخاب آقای اوباما فرآیند تغییر در جامعه آمریکا را به یک فاز یا مرحله جدیدی ارتقا داده است. بنابراین چنین انتظار می‌رود که با انتخاب آقای اوباما تغییرات جدی در محورهای مختلف ملی و بین‌المللی به وجود آید. محور اول تاثیرات و پیامدهای انتخاب آقای اوباما در جامعه آمریکا است. این تاثیرات را می‌توان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مورد بررسی قرار داد. از نظر اجتماعی آقای اوباما با مقاومت یا با مبارزه منفی جریانات میرای آمریکا روبه رو خواهد شد. همان اندازه که آقای اوباما کاندیدای جریانات بالنده در آمریکا بود، آقای مک کین کاندیدای جریانات افراطی میرا در صحنه اجتماعی آمریکا بود. این جریان در آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورده است، اما در جامعه حضور دارد و در برابر موج تغییرات مقاومت خواهد کرد و چه بسا به درگیری‌ها و تقابل‌هایی در آمریکا منجر شود. قطعاً افکار عمومی خبر توپنه قتل اوباما و بازداشت دو جوان در این رابطه را فراموش نمی‌کند. کندی را هم ترور کردند. بنابراین جریانات افراطی و محافظه کار به خصوص مسیحیان معروف به «نئوکان‌ها» در جامعه آمریکایی

حضور جدي دارند بنابراین انتخاب آقای اوباما واکنش هايي تند را در جامعه امريکا در پي خواهد داشت. اما از طرف ديگر امريکا با یک بحران بي سابقه اقتصادي روبه رو است. برخي از تحليلگران اقتصادي در امريکا و برنده جايزه صلح نوبل در اقتصاد در تحليلي ريشه هاي بحران اقتصادي کنوني امريکا را ناشي از فقدان اعتماد قلمداد کرده اند، يعني جامعه امريکا دچار بي اعتمادي شده است. انتخاب اوباما، استقبال مردم و آمار شرکت کنندگان در انتخابات هم نشان از آن دارد که آقای اوباما شايد بتواند اعتماد از دست رفته در جامعه امريکا راباز گرداند. بنابراین شايد موفق شود که بحران اقتصادي را مهار کند ولي به نظر مي رسد پيامد انتخاب آقای اوباما در خود امريکا و در سطح بين المللي، همگرابي ميان امريکا با کشورهاي اروپايي و آسيايي دور به خصوص ژاپن، چين، هند و حتي روسيه را در پي خواهد داشت، زيرا سياست دولت اوباما بر اساس استراتژي کلان دموکرات هاي امريکا بنا خواهد شد، يعني همکاري با ساير هم پيمانان امريکا. دولت بوش یک تنه تصميم مي گرفت و دولت هاي هم پيمان را در برابر عمل انجام شده قرار مي داد و آنها را بالاچار به دنبال خود مي کشاند اما اگر کتاب آقای برژينسکي «به عنوان انتخاب» در خصوص سلطه جهاني و رهبري جهاني را مطالعه کرده باشيد در آنجا اين استراتژي جهاني به دقت ترسيم شده است. به باور من آقای اوباما در همان راستا حرکت خواهد کرد. به همين دليل رهبران اروپا عموماً از انتخاب اوباما استقبال کردند. حتي قبل از راي گيري و قبل از مشخص شدن نتيجه انتخابات امريکا، رهبران اتحاديه اروپا از آمدن آقای اوباما استقبال کردند. اين همگرابي ميان امريکا و اتحاديه اروپا در مسائل خاورميانه مي تواند محور بعدي باشد. در خصوص رابطه با امريکا و تأثيرگذاري آن بايد گفت امروز در سطح جهاني هم طرف هاي درگير چه در اروپا چه در امريکا يا در اتحاديه اروپا يا ميان اعراب و فلسطينيان و بخش قابل توجهي از اسرئيلي ها پيرامون راه حل نهايي اتفاق نظر به وجود آمده است و آن عبارت است از عقب نشيني اسرئيلي ها از سرزمين هايي که در سال ۱۹۶۷ تحت اشغال درآمده است و واگذاري اين زمين ها به فلسطينيان براي تفويض دولت مستقل فلسطيني در سرزمين هايي که به آنها تعلق دارد.

روي کار آمدن اوباما و همگرابي که در سطح جهان لاجرم به وجود خواهد آمد احتمالاً بازتاب آن در خاورميانه و تسريع و شتاب دادن به فرآيند صلح و نهايتاً به ثمر رسيدن آن خواهد بود. اما در مورد ايران و پيامد انتخاب اوباما که مورد آخر است بايد گفت سياست اوباما در رابطه با ايران استفاده هر چه بيشتر از ديپلماسي خواهد بود اگرچه در مواضع کليدي پيرامون فعاليت هاي هسته يي ايران اختلاف اساسي ميان مواضع آقای اوباما با بوش وجود ندارد، همان طور که اختلاف اساسي ميان امريکا و اتحاديه اروپا و گروه اول وجود ندارد و همگرابي ميان امريکا و اتحاديه اروپا و آسيايي دور به اين نحو خواهد بود که فشار ديپلماسي بر ايران افزايش خواهد يافت چرا که در زمان بوش اتحاديه اروپا در تاسي از سياست هاي امريکا چندان راضي نبوده است اما اگر قرار باشد سياست خارجي آقای اوباما بر اساس همگرابي هر چه بيشتر با اتحاديه اروپا و کشورهای آسيايي باشد قطعاً فشار ديپلماسي به ايران پيرامون برنامه هسته يي افزايش خواهد يافت. اما در دو منطقه ديگر همگرابي ميان ايران و امريکا وجود دارد که مي تواند به عنوان فرصتي براي کاهش تشنج ميان ايران و امريکا و بهبود روابط مورد بهره برداري قرار گيرد. اين دو منطقه عبارت است از عراق و افغانستان.

به طور استراتژيک ادامه تشنجات در عراق و افغانستان به نفع امنيت ايران نخواهد بود. امريکا هم به خصوص پس از انتخاب اوباما ناگزير به سمت و سويي خواهد رفت که امريکايي ها هرچه سريع تر از عراق خارج شوند. در افغانستان هم به همين ترتيب، بنابراین ايران و امريکا مي توانند در اين دو محور با يکديگر به توافق هايي برسند. اما مشکل ايران و امريکا حتي بعد از انتخاب اوباما از یک کاستي هاي

دروني سرچشمه مي گيرد. انتخاب آقاي اوباما مي تواند مقدمه يي و فرصت مناسبی برای ایران باشد و روابط ایران و امريکا را به مسيري که به سود منافع ملي ايران است تغيير جهت بدهد. برای اینکه این کار صورت گیرد بسيار خوب خواهد بود رئيس جمهوري ايران برخلاف گذشته یک ژست ديپلماسي جهاني از خود نشان دهد و تلگراف تبريکي برای آقاي اوباما که اکنون انتخاب شده ارسال کند غاين يادداشت قبل از انتشار خبر تبريک رئيس جمهور نوشته شده استف و همچنين دولت ايران اعلام کند آمادگي دارد به طور رسمي و علني بدون هيچ پيش شرطي با نمايندگان دولت جديد امريکا برای حل مسائل في مابين به مذاکره بنشيند.

انتخابات امريکا و دموکراسی

اعتماد ۸۷/۸/۱۹

*انتخابات امريکا به مفهوم کاملاً ساده و مستقيم نمايش دموکراسي است؟

-در انتخابات اخير امريکا نزديک به يك سال فرايند تايبید نامزد هاي انتخاباتي به طور گسترده اي در دنيا منعکس شد. صرف نظر از اشکالاتي که در مورد انتخابات امريکا همواره وجود داشته و دارد و اتفاقاً در مواردی هم کاملاً هم درست هست، نظام این کشور ساخته و پرداخته مردم است. با وجود همه آن ایرادها ئي که بعضاً وارد هم هست، در این کره خاکی، و در مقایسه با کشورهای جهان سوم و همین ایران خودمان، موضوعی مهم و قابل توجه برای مطالعه کسانی است که برای تحقق مردم سالاری در ایران فعالیت می کنند. ابتداء درون هر يك از احزاب نامزدهائي مطرح می شوند و برقابت با هم می پردازند. طی این مبارزات درون حزبي توانمندی کاندیداها و میزان فهم و درک آنها در معرض ارزیابی عمومی قرار می گیرد. در واقع در فرایندی آرام، تدریجی و طولانی ابتدا در داخل احزاب سیاسی، فرد صاحب صلاحیتی که به طور نسبی جوابگوي نقطه نظرات مردم امريکا باشد، معین می شود. در انتخابات اخير حسين اوباما و هیلاری کلینتون در جبهه دموکرات ها به مرحله رقابت نهایی در حزبشان رسیدند. در طول مبارزات انتخاباتي سوابق شخصي و خانوادگی آنها، همه بر روی صحنه آمد. کسانی که می خواهند رای بدهند، به شکل حقیقی و درست نامزد ها را می شناسند و با به شناختی که پیدا کرده اند، رای می دهند. در چنین سیستمی امکان ندارد کسی بتواند با ارائه مدارک تقلبی و مطرح کردن ادعاهای بی سر و ته ارای مردم را بدست آورد. در چنین سیستمی کسی نمی تواند با داشتن سوابق نا مطلوب و يك زندگینامه ساختگی وارد رقابت های انتخاباتي بشود. جزئیات زندگی نامزدها برای مردم رو کاملاً و مشخص می گردد. در مرحله بعد رقابت میان کاندیدا های اصلي صورت می گیرد. مجدداً فرصتی بدست می آید تا اگر نکات نا معلومی از زندگی کاندیدا ها باقی مانده باشد مطرح شده و به سطح آگاهی عمومی برسد. در رقابت مک کین و اوباما... همه فهمیدند که مثلاً مک کین در ارتش امريکا و در جریان جنگ ویتام چه سوابقی داشته یا در مورد اوباما پی بردند که اصلیت کنیایی دارد و پدرش مسلمان بوده است. برای فهم اهمیت این فرایند آن را با ایران خودمان و روش مریوم در مورد انتخابات مقایسه کنید. رای دهندگان ایرانی واقعا چقدر با جزئیات سوابق نامزد ها آشنا می شوند و رای مردم در انخاب افراد چقدر موثر است؟ انتخابات در ایران تا چه میزانی آزاد، سالم و منصفانه است .

بر این باورم که در قالب امکانات انسانی و در غیاب حکومت امام معصوم که شیعیان در انتظار آن هستند، این نوع انتخابات و جا به جایی قدرت بهترین چیزی است که در دنیای کنونی وجود دارد. نمایشی است از اینکه روی کره خاکی به طور نسبی نظام مردمی وجود دارد. و در چنین شرایطی است که باراک اوباما تبدیل به یک نماد برای تغییر می شود. میلیونها آمریکایی هم با شوق در انتخابات شرکت می کنند و به او رای می دهند. چنین رویدادی را باید با منصفانه مورد بررسی قرار داد و داوری کرد. در اینجا مساله اساسی تفکیک میان دو مفهوم دولت مطلوب و مقبول است. در اندیشه شیعی هیچ حکومتی در غیاب امام زمان مطلوب نیست. اما به هر حال تا آن زمان ما نیاز داریم تا روی این کره خاکی زندگی کنیم؛ زندگی آرام انسان مدارانه و آدم وار. پس نیاز به حکومتی داریم که حداقل مقبول باشد. یعنی با رای خود مردم بر سر کار بیاید و با رای خود مردم هم برود؛ به مردم جوابگو باشد و مردم حق داشته باشند او را مورد سؤال قرار بدهند و بر کنار نمایند.

* شیوه ای که در آمریکا می بینیم مقبول است؟

-بله، برای میلیون ها مردم آمریکا قابل قبول است و از هر بدیل دیگری مقبول تر است. سال ها پیش در مناظره ای میان پوپر و مارکوزه در باره انقلاب یا اصلاح، مارکوزه به پوپر ایراد می گیرد و او را متهم می کند که دلش برای جامعه آمریکایی لک زده است. پوپر پاسخ می دهد: «آمریکا جامعه ایده آل من نیست اما نسبت به بسیاری از کشورها از مقبولیت برخوردار است. کجا بروم که بتوانم آزادانه حرف هایم را بزنم؟ مسکو؟ تو حاضری بروی مسکو؟» شاید فضای اجتماعی و سیاسی آمریکا خیلی ایده آل نباشد، اما بدون شك از مقبولیت نسبتا بالایی برخوردار است.

* اگر هم هنوز خیلی ها به این موضوع اعتقاد داشته باشند و تاکید کنند امضای چنین رویدادی در آمریکا نمایش دموکراسی است، امروز و در سال ۲۰۰۸ شما می توانید این موضوع را بپذیرید؟ خیلی ها معتقدند این تحلیل ها در مورد انتخابات آمریکا، اینروزها تنها در حد شعار است.

-چه شعاری؟ یک مسلمان آفریقایی به آمریکا مهاجرت کرده است، فرزند او در این جامعه از صفر شروع کرده و با پشتکار خود به سناتور رسیده است. حالا هم موفق حمایت های مردمی به خود جلب کند، از سیاه و سفید و مسیحی و مسلمان به او رای داده اند، این شعار است؟ ما مسلمان هستیم. خداوند به ما می گوید حتی در مورد دشمنانمان هم قضاوت منصفانه داشته باشید. بله، ما با عملکرد سیاست خارجی آمریکا در مورد ایران و منطقه مخالفیم. اما این ربطی به مردم آمریکا ندارد و این دلیل نمی شود که جایی که حق با آنهاست، قضاوت منفی در موردشان داشته باشیم.

* الگو برداری از انتخابات آمریکا؟ شما موافقید؟

-خیر، با تقلید و الگو برداری موافق نیستم. ما می توانیم از انتخابات آمریکا درس های زیادی بیاموزیم. اما اگر بخواهیم عینا همان روش را پیاده کنیم، نه ممکن است و نه مفید. انقلاب آمریکا از یک بستر تاریخی متفاوتی شکل گرفته است. ساختارهای سیاسی و حزبی، دموکرات ها و جمهوری خواهان، در یک فرایند تاریخی به اینجا رسیده اند. جامعه ما با آمریکا فرق دارد. جامعه ما در مرحله حال انتقال تاریخی است. در یک جامعه انتقالی، روند های فکری، سیاسی، فرهنگی همگی از تنوع بیش از حدی برخوردارند. در این فضا طیفی از جریانات شکل می گیرند. در شرایط ایران به هیچ وجه نمی توان مانند آمریکا همه چیز را در قالب دو حزب قرار داد. هر چند معتقدم که اگر فضای سیاسی باز شود و

آزادي‌ها نهادينه شوند، ممكن است تنوع و گوناگوني احزاب نهايتا به چهار يا پنج حزب اساسي برسد. در آمريكا معرفي نامزد ها از جانب احزاب است. ميتوانيم به بينيم كه انتخابات حزبي به مراتب بهتر از روش معمول ايران مي‌باشد. حق نداريم به راحتی آن روش را محكوم كنيم. در آن سيستم مردم داور هستند؛ شوراي نگهبان ندارند كه به هر بهانه اي با جانبداري سياسي دخالت كند و هر كس را خواست به پذيرد و نخواست رد كند. جالب است كه ما شيوه انتخابات آنها را رد مي‌كنيم، بعد خودمان مي‌آييم در انتخابات رياست جمهوري يا مجلس شوراي اسلامي تنها به كساني اجازه مشاركت مي‌دهيم كه با مواضع سياسي شوراي نگهبان هماهنگ باشند. در اصلاحيه قانون انتخابات آمده است كه نامزد ها مي‌بايست مثلاً استاندار يا نماينده مجلس بوده باشند. اين كه اين افراد چقدر از حمايت مردم ي پر خوردار باشند، مطرح نيست. به نظر من نامزدها بايد از طرف احزاب معرفي شوند. بايد به حزب منكي باشند. نه اينكه خودش شخصاً براي حضور در انتخابات صرفاً به خاطر موقعيت سياسي كه مثلاً در گذشته داشته در انتخابات حاضر شود. جالب است كه بموجب قانون انتخابات كانديد ها فقط حق دارند يك هفته مانده بروز راي‌گيري تبليغ نمايند. معلوم نيست اين تصميمات روي چه اصولي گرفته مي‌شوند.

*** شرايط به وجود آمده در آمريكا و سياست خارجي اين كشور و به خصوص تدروي هاي جرج بوش، آمريكا را تا حد زيادي بد نام نكرده است؟**

-ارزيابي منفي دو دوره حضور بوش پسر در آمريكا تنها در ذهن تحليل گران غير آمريكايي نقش نبسته است. او به شدت در خود آمريكا هم مورد انتقاد قرار گرفته و خيلي ها را در اين كشور به اين نتيجه رسانده كه يكي از بدترين دولت هاي تاريخ آمريكا را بايد به نام او تمام كرد.

" برژينسكي" در كتاب "شانس دوم" كه هنوز هم به فارسي ترجمه نشده، معتقد است، بعد از فروپاشي اتحاد جماهير شوروي از ميان سه رييس جمهوري كه در آمريكا قدرت گرفتند؛ يعني بوش پدر، كلينتون و بوش پسر، او نسبت به دو رييس جمهور قبل از خود عملکرد بسيار بد ي داشته است. نکته مهمي كه به بهانه عملکرد بوش مي‌توان اشاره كرد، بر خوردي است كه در اين كشور با منتقدان بوش مي‌شود. به هر شكلي كه مي‌خواهند رييس جمهور كشورشان را دست مي‌اندازند و در نشريات، سينما، موسيقي... او را تا سرحد تحقير نقد مي‌كنند، اما نه به جرم تشويش افكار عمومي بازداشت مي‌شوند و نه به جرم اخلال در امنيت ملي به زندان مي‌افتند. همين آزادي نقد حكومت است كه موجب بقاي آن شده است. در شوروي سابق اجازه نقد حاكمان داده نمي‌شد و نظام فرو ريخت .

حاكميت حق طبيعي مردم است. پذيرفتن آن باين معناست كه حكومت ناسوتي است نه لاهوتي و هيچ نوع قداست هم ندارد و هيچ گرداننده حكومتي هم مقدس و مصون از نقد نيست. پس هر زمان لازم باشد، بايد آنها را به نقد كشييد. و تغيير داد. جالب است كه امر به معروف و نهي از منكر از مباني ديني ما مسلمانان است اما در عمل حكومت هاي اسلامي تاب تامل نقد اعمالشان را ندارند .

*** هشت سال پيش، قبل از اينكه جرج بوش به عنوان رييس جمهور آمريكا انتخاب شود، فضاي انتخاباتي اين كشور به اين شكل امروز در نيامده بود، اما وقتي ماجراي ال گور و شكست باور نكردي اش در اين انتخابات اعلام شد، بعضي ها به سلامت آن شك كردند... اصلاً چنين مساله اي را در مورد انتخابات آمريكا قبول داريد؟**

انتخابات در آمریکا فرایند مردمی است. آدم ها هم آدم هستند و حب جاه و مقام دارند. بنا بر این سیستم ایراد دارد. بدون شك آنچه در آن دوره در آمریکا اتفاق افتاد بسیار مشکوک . انحرافی بود. ال گور در آرای عمومی برنده شده بود و لی در آرای الکترال با بوش تقریبا مساوی بود. هر دو ۳ رای برای انتخاب شدن کم داشتند. اگر آرای الگور در فلوریدا از بوش بیشتر می شد، ۳ رای الکترال این ایالت به او تعلق می گرفت و برنده میشد. برادر بوش که استاندار فلوریدا بود به نفع برادرش در اخذ او شمارش آرا تقلب کرد. وقتی به دنبال شکایت ها کار به دیوان عالی کشید، شاید برای اولین بار در تاریخ آمریکا، قضات این دیوان رای سیاسی دادند. فراموش هم نکنید که در آنجا پنج عضو دیوان جمهوری خواه و چهار عضو دیگر دموکرات بودند. اگر دیوان عالی رای فلوریدا را باطل اعلام می کرد، بوش پسر هرگز در انتخابات پیروز نمی شد. اما ما چرا می خواهیم کار بد آنها را تقلید و تکرار کنیم؟ و به نام دموکراسی هر کاری که دلمان می خواهد انجام دهیم؟

اگر می پرسید آن مقطع در انتخابات آمریکا تقلب شده بود، پاسخ این است، بله. به همین دلیل هم ال گور سیستم انتخاباتی کشورش را به نقد کشید. و حتی با وجود محبوبیت فراوانش بعد از بردن جایزه نوبل صلح، با وجود اصرار فراوان دموکرات ها حاضر به شرکت در انتخابات نشد.

*** چرا در جایی مثل آمریکا جمعیت تحت عنوان (Silent Majority اکثریت خاموش) با وجود اینکه کمتر از ۱۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند، اینقدر در انتخاب رییس جمهور این کشور تاثیر گذارند؟ مساله اینجاست که سیاست آنچنان دغدغه جدی مردم این کشور نبوده، اما اینبار آنها مقتدرانه دست به انتخابی کلیدی زدند، چه اتفاقی برای آمریکایی ها افتاده؟ به سیاست علاقه مند شدند یا اوپاما با جذابیتش آنها را جادو کرده است؟**

- فکر می کنم ما در ایران تا حدود زیادی گرفتار مطلق گرایی هستیم. ما سالیان دراز مبتلا به نظام استبدادی بوده ایم. فرهنگ استبدادی در اعماق وجودمان رسوب کرده است. در فرهنگ استبدادی همه چیز سیاه و سفید است. ما در ایران به امر نسبی اعتقادی نداریم. همه یا خوب خوب هستند، یا بد بد. شما می گوئید مثلا ۱۵ درصد مردم در آمریکا نسبت به سیاست بی تفاوتند، من می پرسم مگر در فرانسه و ایران نیستند؟ آمار مشارکت در انتخابات در این کشور ها به مراتب پایین تر از جایی مثل آمریکا است.

*** خب شاید آن شهروند فرانسوی مساله را برای خودش تحلیل کرده و به این نتیجه رسیده که نباید رای بدهد، پشت همین مساله فکر هست. واقعا اینکه يك آمریکایی تا زمان رسیدن به صندوق موضع آنچنان محکمی نسبت به کاندید دموکرات یا جمهوری خواه مورد نظرش ندارد، صرفا به دلیل حضورش پای صندوق، مثبت ارزیابی می کنید؟**

- این درست است که بخشی از مردم آمریکا مردد پای صندوق ها می روند. اما نمی توان يك حکم کلی صادر کرد. اوپاما در این انتخابات توانست موج تازه ای از توجهات مردمی را به سیاست ایجاد نماید. بیشترین کمک های مالی به اوپاما از طرف مردم عادی و در مقادیر کم، اما بتعداد زیاد، بود. شاید اگر بخواهم مقایسه کنم، شباهت زیادی به دور اول حضور سید محمد خاتمی در انتخابات سال ۷۶ داشته باشد.

*** این مساله ای که در همین چند روز خیلی ها به آن اشاره کردند.**

- وقتی مقایسه می کنیم وجه مشابهی میان انتخابات دوره اول خاتمی و حضور اوپاما در انتخابات اخیر وجود دارد. اما این مقایسه ای انحرافی است. آقای خاتمی مانند اوپاما از درون يك جریان سیاسی سازمان یافته

بیرون نیامد. اتفاقاً به همین دلیل هم نتوانست همه آنچه را که به مردم وعده داده بود عملی کند. نتوانست در برابر نیروهای بازدارنده مقاومت کند. او باما اما از درون مجموعه ای سیاسی و حزبی ریشه دار بیرون آمد. وقتی هم رییس جمهور آمریکا می شود، به معنای واقعی کلمه نفر اول است. نیروهای بازدارنده در آمریکا هم هستند اما نقش اساسی در بازدارندگی ندارند.

خاتمی و او باما شباهت هایی با یکدیگر ندارند؟ مثلاً اینکه هر دو به عنوان پدیده هایی ناشناس مطرح شدند...

- همانطور که گفتیم در مجموع این مقایسه کار درستی نیست. ما در ایران ساختارهای حقوقی و حقیقی داریم که بازدارنده دموکراسی هستند. در ایران نهادهای دموکراتیک ریشه ای ندارند. بنابراین در غیاب ساختارهای سیاسی مطلوب هر عملی انجام می گیرد، با کارشکنی ها روبرو می شود. به عنوان مثال اگر به مشروح مذاکرات مجلس خبرگانی که قانون اساسی ایران را در سال ۵۸ بررسی و تصویب کرد مراجعه کنیم، در آنجا درباره ضرورت شورای نگهبان در نظارت بر انتخابات بحث های مفصلي وجود دارد. ضرورت نظارت به این دلیل بوده است که در دوران حکومت پهلوی اول و پهلوی دوم، دولت در انتخابات دخالت می کرده است. به دلیل همین سابقه، برای جلوگیری از دخالت دولت در انتخابات و صیانت از آری مردم، نظارت شورای نگهبان پیش بینی شد. اما حالا خود شورای نگهبان تبدیل به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده يك انتخابات آزاد، سالم و منصفانه تبدیل شده است. در قانون اساسی شورای نگهبان پیش بینی شده است تا نگذارد قدرت های حاکم در انتخابات دخالت و تقلب کنند. اما حالا خود به مانعی اساسی تبدیل شده است.

مساله اینجاست که او باما چقدر برای رسیدن به اهداف کلانش آزادی عمل دارد؟

- او باما نیامده که آمریکا را تغییر دهد. او خودش محصول تغییر در جامعه آمریکاست. چهل سال پیش کسی تصورش را هم نمی کرد روزی يك فرد سیاه پوست رییس جمهور آمریکا شود.

او باما برای خیلی ها تا حدی تداعی گر چهره های چپی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی نیست؟ مثل کندی...
اصلاً وقتی در سال ۲۰۰۸ به خصوص در مورد آمریکا از اصطلاح چپ استفاده می کنیم، حرف غلطی نیست؟

- اصطلاح چپ و راست در هر کشوری در بستری تاریخی مطرح می شود. بکار گیری آن در يك جامعه دیگر نادرست است. این اصطلاح برای او باما نادرست است. جامعه آمریکا مثل هر موجود زنده ای در حال تغییر است. در دهه ۱۹۶۰ شاهد تشنج های زیادی در آمریکا بودیم. ترور مالکم ایکس، لوتر کینگ، کشتار دانشجویان، زد و خوردها... اما آرام آرام تغییرات در عمیق ترین لایه های اجتماعی شکل گرفت و امروز به شکل فردی همچون او باما تجلی پیدا کرده است. البته او باما هم در این روزگار زیر ذره بین است و خطراتی جدی، مانند کندی او را تهدید می کند..

ترور؟ یعنی واقعا در آمریکای امروز کسی به ترور رییس جمهور فکر می کند؟

- نه مثل دهه ۶۰ اما او در خطر ترور است.

در باره گروگان گیری

۱- در زمان تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، جنابعالی غیر از تصدی پست وزارت امور خارجه، چه مقام رسمی یا غیررسمی دیگری داشتید و آیا در آن زمان بروز این اتفاق برای شما و دوستانتان قابل پیش بینی بود یا خیر؟ اگر پاسخ شما بلی است، لطفا قرائن و شواهد خود را شرح دهید.

ج- در هنگام گروگانگیری تنها مسئولیت من در وزارت امور خارجه بود و هیچ سمت دیگری نداشتم. اگر آمریکا به شاه اجازه ورود به آمریکا را نمی داد، اشغال سفارت و گروگان گیری اتفاق نمی افتاد. وقتی کاردار سفارت آمریکا سفر شاه به آمریکا را بما اطلاع داد، به آن ها هشدار دادیم که واکنش شدید خواهد بود و مسئولیت آن متوجه آمریکا میباشد. این موضوع هم در اسنادی که آمریکائی ها منتشر کرده اند آمده است و هم در مصاحبه های من در آن زمان آمده است .

۲- آیا دولت در زمان وقوع این حادثه امکان عکس العمل نداشت و نمی توانست به کمک نیروهای انتظامی دانشجویان را از سفارت اخراج کند؟ و آیا به غیر از مخالفت آشکار مهندس بازرگان، کلیت دولت نیز با این حرکت مخالف بود؟

ج- دولت هیچ نیروئی برای بیرون راندن دانشجویان از سفارت در اختیار نداشت. نه ارتش آمادگی برای این نوع دخالت ها داشت و نه ما با استفاده از ارتش برای این نوع امور موافق بودیم. بعد از پیروزی انقلاب و حوادثی که برای نیرو های انتظامی رخ داد، این نیرو ها نیز قادر به ایفای هیچ نقشی نبودند. دولت موقت، توسط خود من، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را، مرکب از جوانانی که در دوران انقلاب فعال بودند، تشکیل داد تا خلاء نیرو های انتظامی را در حفظ امنیت پر کند. اما روحانیان عضو شورای انقلاب، که رهبران حزب جمهوری اسلامی هم بودند، با تأیید آقای خمینی، سپاه را از دولت گرفتند و بردند زیر نظر و کنترل خودشان. در حالی که دولت موقت مسئول امنیت شهروندان و نیز اتباع خارجی بود، اما نیروئی برای حفظ امنیت در اختیار نداشت. به این ترتیب، بقول مهندس بازرگان چاقوی بی تیغه را دادند دست دولت.

۳- در کل جنابعالی دلیل این حرکت را چه می دانید و فکر می کنید ملاقات هیئت سه نفره، متشکل از شما، مرحوم مهندس بازرگان و شهید دکتر چمران با برژینسکی در الجزایر چقدر در این ماجرا مؤثر بوده است؟

ج- تحریکات خودی ها و غیر خودی ها علیه دولت موقت، از ماه ها قبل، از همان هفته های اول بعد از پیروزی، شروع شده بود. مخالفت با دولت موقت و کار شکنی علیه آن هم از جانب روحانیان و گرو های تند مذهبی بود و هم از جانب گرو های چپ مارکسیست و غیر مارکسیست. روحانیان به انتخابات و جمهوریت و حاکمیت مردم اعتقاد نداشتند و چپ ها هم دولت موقت را لیبرال می دانستند و تصور من کردند که با سقوط دولت موقت راه برای پیروزی آن ها هموار می شد. بنا براین دنبال بهانه می گشتند. بنا بر اعتراف دانشجویان خط امام آن ها از هفته ها قبل، یعنی قبل از دیدار ما با برژینسکی اشغال سفارت را برنامه ریزی می کردند .

۴- واکنش و نظر گروه‌های مختلف سیاسی هنگام تسخیر سفارت چگونه بوده است و مشخصاً شخصیت‌هایی مانند مرحوم بهشتی، هاشمی رفسنجانی و بنی‌صدر چه موضعی در قبال حرکت دانشجویان داشتند؟

ج_ این‌ها که نام بردید، در جلسات خصوصی عموماً با این کار مخالف بودند، اما در مجامع عمومی از آن حمایت می‌کردند.

۵- عده‌ای از دانشجویان تسخیرکننده سفارت در جایی عنوان کرده‌اند که هدف دانشجویان از این حرکت، ساقط کردن دولت به زعم آنها لیبرال مهندس بازرگان بوده است. تا چه حد با این نظر موافقت و اصولاً استعفای مهندس بازرگان در آن برهه ۶۷-ی زمانی را حرکتی سنجیده می‌دانید یا خیر؟

ج_ دانشجویان به کرات گفته‌اند که هدفشان ساقط کردن دولت موقت بوده است. یکی از همین دانشجویان، اصغر زاده، در مجلس سوم گفت که براساس اسناد سفارت آمریکا، آمریکائی‌ها مرتب علیه دولت موقت توطئه می‌کردند. اینکه چرا چپ و راست همه علیه دولت موقت توطئه می‌کردند، قابل توجه می‌باشد. اما دولت موقت از ما‌ها پیش‌اعلام کرده بود که بعلت دخالت‌های مکرر نمی‌تواند ادامه دهد و استعفا داده بود اما هر بار پذیرفته نمی‌شد. بعد از گروگانگیری دولت که استعفا داد منتظر قبولی آن نشد و استعفا را منتشر کرد. استعفای دولت موقت کاملاً سنجیده بود.

۶- به چه دلیل دانشجویان سفارت آمریکا را برای حرکت اعتراضی خود انتخاب کردند در حالی که سفارت کشوری مانند شوروی نیز می‌توانست برای این حرکت انتخاب شود. آیا حمله به سفارت آمریکا، نوعی تمایل به چپ دانشجویان را نشان می‌داد؟

ج_ البته به سفارت خانه‌های کشورهای دیگر نیز حمله شد. اما توجیه یا بهانه‌ای برای این کار نداشتند. آمریکا به شاه اجازه ورود به آن کشور را داده بود و این عمل موجب زنده شدن خاطره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اذهان مردم شد. جریان راست زیر پوشش مقابله با امپریالیسم توانست حتی نیروهای افراطی چپ را هم به دنبال خود بکشاند. تسخیر سفارت شوروی این ویژگی را نداشت.

۷- تاثیر تسخیر سفارت در روابط فی‌مابین دو کشور را چگونه ارزیابی می‌فرمایید و آیا این حادثه می‌تواند بزرگترین مانع عاطفی برای آمریکایی‌ها در راستای از سرگیری روابط با ایران باشد؟ همانطور که کودتای ۲۸ مرداد برای ما ایرانی‌ها بزرگترین مانع عاطفی است؟

ج_ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق و گروگانگیری آمریکائی‌ها، به عنوان دو رویداد بزرگ، در تاریخ روابط دو کشور تاثیرات منفی دراز مدت در روابط دو ملت بر جای گذاشته است. تیرگی روابط دیپلماتیک عموماً میان دولت‌هاست. اما ملت‌ها با هم سرسبز ندارند. اما این دو رویداد تاثیراتش بسی گسترده شد و بر روابط دو ملت اثر منفی بر جای گذاشته است. بنا بر این در هر نقشه راهی برای بهبود روابط میان دو کشور می‌بایستی راه‌های جلب رضایت مردم را دربرداشته باشد.

درخواست از بان کی مون درباره غزه

اعتماد - شنبه - ۱۳۸۷/۹/۳

دبیرکل نهضت آزادی ایران در نامه ای به دبیرکل سازمان ملل نسبت به جنایات اخیر در غزه انتقاد کرد . به گزارش ایلنا در نامه ابراهیم یزدی به بان کی مون آمده است : مصیبت رنج کشیدن مردم فلسطین از اسرائیل یک اندوه انسانی است. این تنها یک مسئله عربی یا حتی اسلامی نیست، بلکه یک موضوع مربوط به حقوق بشر است . مسئولان اسرائیلی همچنان به نادیده گرفتن قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل درباره فلسطین ادامه می دهند . در ادامه این نامه آمده است : ما بدین وسیله مؤکداً از شما می خواهیم که با استفاده از قدرت مقامتان اقداماتی فوری و مؤثر برای برقراری آرامش و پایان بخشیدن به ستمگری علیه مردم بی گناه فلسطین در نوار غزه و سایر بخش های سرزمین فلسطین انجام دهید .

سخنرانی در پارلمان مالزی

۸۷/۹/۶

دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل، و مهندس محمد توسلی رییس دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران به همراه برخی از اعضای دفتر سیاسی نهضت آزادی از پارلمان مالزی دیدار نمودند.

این دیدار به دعوت انور ابراهیم معاون پیشین نخست وزیر مالزی و رییس فراکسیون اتحاد مردم در پارلمان مالزی صورت گرفته بود.

دکتر یزدی قبل از این دیدار در جلسه ای در دفتر انور ابراهیم واقع در پارلمان مالزی با وی به بررسی مسایل مورد علاقه طرفین پرداختند و در ادامه ضمن بازدید از ساختمان پارلمان به همراه برخی نمایندگان از نزدیک در جریان مواضع سیاسی نمایندگان و فرآیند تصویب قوانین در پارلمان مالزی قرار گرفتند.

هیأت نهضت آزادی روز ۲۰ نوامبر به دعوت نمایندگان احزاب عمل دموکراتیک(دی ای پی)، عدالت مردم(پی کی آر) و حزب اسلامی(پاس) در محل پارلمان و در جمع نمایندگان این احزاب سخنرانی نمودند و در پایان به پرسش نمایندگان مجلس مالزی در مورد مسایل ایران و بین الملل پاسخ گفتند.

در مراسمی دیگر که شامگاه پنج شنبه ۳۰ آبان در دفتر احزاب عدالت مردم برگزار شد، مهندس توسلی و دکتر یزدی در جمع اعضای ارشد این حزب به سخنرانی و پاسخ به سوالات حاضرین پرداختند.

در پایان این مراسم نیز هدایای یادبود حزب عدالت مردم به هیأت نهضت آزادی ایران اهدا شد.

همچنین دبیر کل و رییس دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران در طول مدت اقامت خود در مالزی دیدار صمیمانه ای با دانشجویان ایرانی ساکن کشور مالزی داشتند و در این جمع به گفت و گو با آنان و پاسخ به سوالات آنان پرداختند.

گزارش مشروح سخنرانی ها و دیدارهای هیات نهضت آزادی ایران به همراه فایل سخنرانی دکتر یزدی در جمع نمایندگان پارلمان مالزی به زودی از طریق روابط عمومی نهضت آزادی ایران به اطلاع عموم می رسد.

لیبرالیسم ایرانی - هم بازرگان لیبرال سیاسی بود، هم مطهری و هم بهشتی

علی ملیحی/شهروند امروز یکشنبه، ۱۰ آذر ۱۳۸۷

شاید بیشترین گروهی که در سالهای بعد از انقلاب از سوی محافل رسمی به دلیل انتساب به لیبرالیسم تخطئه شده است، نهضت آزادی ایران و دبیرکل فقید آن مهندس مهدی بازرگان بوده است، در خصوص مواضع نهضت آزادی و میزان قرابت آن با اندیشه لیبرالیسم با دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت به گفت و گو نشستیم. یزدی معتقد است کاربرد الفاظی مانند لیبرالیست یا سوسیالیست برای احزاب و گروه‌های ایرانی باید همراه با «پانویس» باشد.

یزدی با اشاره به حملات سنگینی که در سالهای اولیه انقلاب به نهضت آزادی ایران تحت اتهام لیبرال می‌شد، جزوهای را که نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۶۲ و در پاسخ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و در توضیح اتهام لیبرالیسم به نهضت آزادی ایران منتشر شده بود به ما نشان داد. در این جزوه تلاش شده بود که با ارایه تعاریف متفاوت از لیبرالیسم و دیدگاه گروه‌های مختلف اسلامی نسبت به مفاهیم اصلی آن، نوع نگاه سران نهضت آزادی به محورهای تفکر لیبرالیستی تشریح شود.

آقای دکتر یزدی آیا ما در ایران می‌توانیم یک گروه و جریان سیاسی را متصف به صفت لیبرالیسم بدانیم؟

اصولا ما معتقدیم که مقولات و مفاهیمی مانند لیبرالیسم که در غرب رایج شده است، برخاسته از شرایط تاریخی آن جوامع است. بنابراین به‌کارگیری این واژه‌ها در ایران برای گروه‌های سیاسی شاید درست نباشد. برای همین برخی وقتی به این واژه‌ها می‌رسند، برای آن پسوند یا پیشوندهایی قرار می‌دهند. مگر آنکه شما تعریف خود را از لیبرالیسم بیان کنید. ما پیش از انقلاب اسلامی اصلا موردی را نداشتیم که یک جریان اسلامی، عنوان لیبرال را به عنوان یک اتهام علیه یک جریان دیگر به کار برد. حزب توده ایران از بدو فعالیت‌های خود در دهه بیست، آرام آرام این واژه‌ها را بر اساس نگاه مارکسیستی خود وارد ادبیات ما کرده است.

برداشت مارکسیست‌ها هم از مقوله لیبرالیسم بسیار متفاوت با خیلی از متفکران است. آنها این تعابیر را بر علیه نیروهای ملی و حامیان دکتر مصدق به کار می‌بردند و بعد از انقلاب نیز این تعابیر را سکه زدند. خود کیانوری در یکی از صحبت‌های خود می‌گوید «حزب توده برای اولین بار واژه‌هایی مانند لیبرال بورژوازی را به کار برد و به شکرانه فعالیت‌های حزب توده، امروز لیبرالیسم در ایران فحش

محسوب می‌شود». متأسفانه بعد از انقلاب گروه‌های مسلمان هم از توده‌ای‌ها تقلید کردند و از این مفاهیم برای برچسب زدن به جریان‌های اسلامی دیگر سوءاستفاده کردند.

با توجه به این توضیح شما، آیا ما می‌توانیم دولت موقت و خود نهضت آزادی ایران را لیبرال بنامیم؟

باید دید معیار و تعریف شما از لیبرالیسم چیست؟

منظور ما از لیبرالیسم دیدگاهی است که مطابق آن نقش اصلی دولت را تضمین حقوق اساسی و مدنی شهروندان می‌داند. حقوقی مانند حق آزادی بیان، حق برابری فرصت‌ها، حق مشارکت سیاسی موثر و همچنین از مالکیت خصوصی و اقتصاد آزاد حمایت می‌کند. چیزی که شما می‌گویید بر دوبرخش است. یکی لیبرالیسم سیاسی و یکی لیبرالیسم اقتصادی. من تصور نمی‌کنم هیچ فردی از میان گروه‌های مسلمان به لیبرالیسم اخلاقی و ایدئولوژیک معتقد باشد. آنچه در میان گروه‌های سیاسی مسلمان مطرح بوده است، مفهوم لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی است. به این معنا هم مرحوم مهندس بازرگان و هم مرحوم مطهری و هم مرحوم بهشتی به لیبرالیسم سیاسی اعتقاد داشته‌اند.

حزب جمهوری اسلامی نشریه‌ای به نام «۵ گفتار» داشته است که در آن دکتر بهشتی صراحتاً می‌گوید که لیبرالیسم سیاسی این است و ما به این اعتقاد داریم. مرحوم مطهری، در «انقلاب اسلامی ایران» اصلاً نام آن را لیبرالیسم اسلامی نهاده است. پس هم در نهضت آزادی و دولت موقت و هم در حزب جمهوری و هم در اصلاح‌طلبان امروزی یا خود آقای خاتمی را با این تعبیر از لیبرالیسم اسلامی می‌توان لیبرال دانست. از منظر اقتصادی در تعبیری که هم مرحوم بازرگان و هم مرحوم بهشتی و مطهری دارند. بر حق مالکیت شخصی بر پایه حق آزادی فردی و اقتصادی تاکید دارند. اما می‌گویند که با هر نوع استثمار هم مخالف‌اند. این سه بزرگوار، با به رسمیت شناختن حق مالکیت خصوصی در عین حال با بهره‌کشی اقتصادی مخالفت کرده‌اند.

گروهی مطرح می‌کنند که دولت موقت را نمی‌توان لیبرال دانست چرا که به هیچ وجه نمی‌توان دولتی را که بانک‌های خصوصی را ملی کرده یا به عبارتی دولتی کرده است دولت لیبرالی دانست یا همچنین مطرح می‌کنند منظور از اینکه دولت موقت لیبرالی بوده است یعنی به اندازه سایر گروه‌های سیاسی اول انقلاب رادیکال و انقلابی عمل نمی‌کرده است. دیدگاه شما چیست؟

در نشریه نهضت آزادی تحت عنوان «بازرگانی خارجی» در اوایل دهه ۱۳۶۰، که مصوب شورای مرکزی نهضت است و شما روی سایت نهضت هم می‌توانید آن را ببینید، به لزوم تصدی هر چه کمتر دولت در اقتصاد و حاکمیت بیشتر دولت اشاره شده است. من در آن زمان عضو کمیسیون بازرگانی مجلس اول بودم و این موضع را در آن کمیسیون طرح کردیم. ما معتقدیم که تصدی هر چه کمتر و حاکمیت هر چه بیشتر دولت در اقتصاد لازم است.

منظور از حاکمیت دولت چیست؟

در کشوری مثل ایران که در دوران پیش از توسعه اقتصادی و انسانی قرار دارد. نمی‌توان بدون یک برنامه منسجم اقتصادی حرکت کرد. بنابراین منظور از حاکمیت دولت آن است که دولت باید نقش سیاست‌گذاری‌های کلان را داشته باشد. پس افکار و اندیشه‌های نهضت آزادی و بازرگان بدین صورت بوده است. اما وقتی انقلاب شد بسیاری از کارخانجات و بانک‌ها به بخش خصوصی تعلق داشت. بسیاری

از مدیران این شرکت‌ها و بانک‌ها فرار کرده بودند. برخی مدیران بانک‌ها مانند مدیر بانک ایرانیان پول‌های هنگفتی را با خود از کشور خارج کرده بودند.

ما ناگهان مواجه شدیم که بانک‌ها پولی ندارند و اگر دولت متصدی نمی‌شد، یک بحران عظیم مالی ایجاد می‌شد. پس بازرگان به‌رغم اینکه این عمل با باورهایش در تضاد بود اما به عنوان یک ضرورت ملی آن را پذیرفت. بسیاری از کارخانجات هم چنین وضعی داشتند. ده‌ها کارخانه در شرایطی بودند که مدیران آنها فرار کرده بودند و آنها را که مانده بودند هم با توجه به فضای آن زمان زندانی و آزار و اذیت کرده بودند. پس دولت باید برای حل این مسایل در آن مقطع خاص وارد می‌شد. این تصمیم متعلق به اوایل انقلاب بود و قطعاً از دیدگاه ما بعد از استقرار نظام و تثبیت اوضاع باید در آن تجدید نظر می‌شد.

ما می‌بینیم که برخی افراد با دیدگاه‌های سوسیالیستی اقتصادی مانند مهندس سبحانی یا آقای رجایی از نهضت آزادی ایران جدا می‌شوند گروهی معتقدند که این جدایی به دلیل همین اختلاف دیدگاه عمیق با مهندس بازرگان بوده است آیا چنین برداشتی صحیح است؟

برخی از دور، دستی بر آتش دارند و مسایلی را بیان می‌کنند که به واقعیت نزدیک نیست. اگر سوال شما این است که "آیا در نهضت بر سر مسایل اقتصادی تفاوت دیدگاه وجود داشته است" پاسخ شما مثبت است. شاید من یا مهندس سبحانی در دوران جوانی به دیدگاهی عدالت‌محور یا سوسیالیستی معتقد بوده‌ایم. این دیدگاه با دیدگاه مارکسیست‌ها مبنی بر تسلط کامل دولت بر اقتصاد متفاوت بود. حزب جمهوری اسلامی همان زمان در جزوه «مواضع ما» به صراحت می‌گوید: «دولتی کردن تمامی وسایل توزیع و تولید».

این یعنی همان اقتصاد سوسیالیستی که مارکسیست‌ها به آن معتقد بودند. من یا مهندس سبحانی در داخل نهضت معتقد بودیم که اقتصاد اسلامی خودش فی‌نفسه سوسیالیستی است. در دوره مشروطه هم اجتماع‌یون عامیون وجود داشته‌اند که معنای تحت‌اللفظی آن سوسیال دموکراسی است و هم اجتماع‌یون مسلمان. این دیدگاه‌ها در نهضت وجود داشته است اما مبنای جدایی افرادی مثل مهندس سبحانی نبوده است. ایشان در جاهایی به دلایل جدایی خود از نهضت اشاره کرده‌اند. مرحوم رجایی هم در همان اوایل برای حضور در حزب جمهوری از نهضت جدا شد.

حالا به تعبیر دیگری آیا با خروج این دوستان دیدگاه نهضت آزادی ایران به لیبرالیسم نزدیک‌تر نشده است؟

ما در همان زمان جزوه بازرگانی خارجی را نوشتیم لایحه اراضی شهری را که نهضت نوشت و آقای مهندس صباغیان در مجلس اول پیگیر بود در همان دوران بود. پس این‌گونه که شما می‌گویید، نبوده است. ما البته با لیبرالیسم بر مبنای تعبیر قرن ۱۹ و سرمایه‌داری در آن زمان فاصله زیادی داریم. در خود آمریکا هم اگر امروز، آدام اسمیت سر از گور در آورد، تصور خواهد کرد آمریکا کشوری سوسیالیستی شده است. چرا که نقش دولت در اقتصاد امروز آمریکا، خیلی تعیین‌کننده است و در هیچ کشوری نیست که دولت هیچ دخالتی در اقتصاد نداشته باشد.

اگر بخواهیم میان دو واژه سوسیال دموکراسی و یا لیبرال دموکراسی نهضت آزادی ایران را به یک نحلّه متناسب کرد به اعتقاد شما مخصوصاً در زمینه اقتصادی کدام یک را بر می‌گزینید؟

اگر شما به کشور سوئد بنگرید در این کشور اقتصاد دولتی حاکم نیست، اما سوسیال دموکراسی حاکم است و دولت در بسیاری از زمینه‌ها مانند تامین اجتماعی حضور جدی دارد و تضمین‌های اقتصادی فراوانی ارائه می‌دهد. فکر می‌کنم الگوی سوئد به باورهای اقتصادی نهضت آزادی نزدیک باشد. در عین حال تاکید می‌کنم که کاربرد این واژه‌ها برای احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران نباید بدون پانویس باشد.

مرحوم بازرگان اصطلاح «ارزاتز» را به‌کار می‌برد که آلمانی است، یعنی «جانشین‌سازی». بازرگان در یکی از آثار خود با عنوان «مادی‌گرایی و خدانشناسی» که در خرداد ۵۵ منتشر شده است. اشاره می‌کند که انسان بعد از اینکه خود را از خدا بی‌نیاز احساس کرد به سمت جانشین‌سازی حرکت کرد و خدایانی که با ایسم مشخص می‌شدند ساخت. مانند فنودالیسم، لیبرالیسم، مارکسیسم، اومانیزم. بازرگان در همین جا تاکید دارد که این ایسم‌های تولید شده در کارخانه «جانشین‌سازی» با وجود عظمت و اثری که دارند یک حالت موقتی نیز دارند و نهایتاً منجر به ایجاد تفرقه خواهند شد.

آقای یزدی شاید بتوان مرحوم مهندس بازرگان را با توجه به مجموع مواضع و همچنین تصدیق بسیاری از دوستان و دشمنان فردی با مشخصه‌های لیبرال قلمداد کرد، به نظر شما چرا در ۳۰ سال اخیر بعد از انقلاب همواره نهضت آزادی به عنوان یک جریان لیبرالی با حمله محافل رسمی مواجه بوده است؟

جوی که وجود داشته امروز بسیار ملایم تر شده است. مثلاً کارگزاران سازندگی که شاید ۱۵ سال پیش لیبرالیسم را قبول نداشت، امروز خود را لیبرال دموکرات می‌دانند. بسیاری از افرادی که این واژه‌ها را به کار می‌بردند منظور آن را نمی‌فهمند.

یادم می‌آید یکی از همین بچه‌های حزب الهی به مغازه پدرم رفته بود که سال‌ها در سمره امین حضور کاسبی می‌کرد و اهل نماز و مسجد و مورد احترام بوده است. و به پدرم گفته بود که شما چرا اجازه داده‌اید فرزندتان «لیبرال» شود. توجه کنید که حتی تلفظ واژه لیبرالیسم را نمی‌دانست. پدرم هم به او گفته بود که «لیبرال یعنی چه؟» و او گفته بود یعنی طرفدار ریال، یعنی طرفدار سرمایه‌داری. که پدرم به او تاکید کرده بود که پسر من چرا باید طرفدار سرمایه‌داری باشد در حالی که نه خودش و نه پدرش سرمایه‌دار نیستند.

در مصاحبه طولانی آقای زیباکلام با آقای هاشمی رفسنجانی در جایی اشاره شده است از قول دکتر سحابی که: «دکتر پیمان این عنوان لیبرال را بر ما نهاد و ظاهراً مرحوم سحابی تعبیری تنّی هم در مورد دکتر پیمان در این زمینه داشته‌اند» نظر شما چیست؟

در این مورد شما را ارجاع می‌دهم به نشریه «امت» ارگان جنبش مسلمانان مبارز و مطالعه مواضع آن پیرامون دولت موقت.

البته خود دکتر پیمان در گفت‌وگو با شهروند امروز اشاره داشته‌اند که به سیاست‌های دولت موقت انتقادات جدی داشته و برخی را قبول نداشته‌اند.

نه تنها قبول نداشتند بلکه واژه‌هایی که در آن زمان در ارگان آنها به کار می‌رفت واژه‌هایی توحیدی نبود. اتهام "لیبرالیسم، جاده صاف کن امپریالیسم" که بر ضد دولت موقت به کار برده می‌شد در ادبیات مسلمانان خارج بود.

آقای دکتر بعد از پایان دوره اصلاحات پهرغم اینکه در این دوره بسیار بر لیبرالیسم و آموزه‌های آن تاکید می‌شد اما نهایتاً این ارزش‌ها نهادینه نشد حتی خود آقای خاتمی در جایی اشاره کردند که گروهی با طرح آزادی‌های لیبرالی به اصلاحات ضربه زدند، دیدگاه شما چیست؟

در ایران هیچ گروهی خواهان آزادی بی‌قید و شرط نیستند. مشکلی که وجود دارد استفاده از سمبل‌ها است. به دلیل برخی محدودیت‌ها برخی حرف خود را علنی نمی‌زنند. اگر منظور این است که حاکمیت خط قرمزهای مشخصی دارد و نهضت آزادی ایران آن سوی خط قرمز تعریف می‌شود و اگر فرد و یا گروهی خود را به نهضت آزادی ایران نزدیک کند، باید از خیلی امکانات حکومتی صرف نظر کند. این را شاید نمی‌توانند بگویند و واژه‌های دیگری را به کار می‌برند. البته ما در بعد از انقلاب اسلامی شاهد بوده‌ایم که نیروهای سیاسی ما در يك فرآیند تدریجی تغییرات زیادی کرده‌اند و دیگر نمی‌توان با دیدگاه ۲۰ سال قبل درباره آنان قضاوت کرد.

کارگزاران سازندگی که ۱۵ یا ۲۰ سال قبل امکان نداشت که خود را لیبرال یا سوسیال علنی بنامد امروز چنین حرفی می‌زنند و در روزنامه‌ها و تریبون‌های نزدیک به خود، حالا به دلیل منافع سیاسی و یا اعتقاد عملی، نوعی لیبرالیسم را حمایت می‌کنند. به این معنا که برای غیر خودی‌ها هم حق حیات قایل هستند و مواضع آنها را بازتاب می‌دهند. یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آنها هم مثل بیست سال قبل نیستند. تصور قرائت پیام نهضت آزادی در کنگره مجاهدین انقلاب شاید در سال‌های قبل دور از ذهن بود. اما گروه‌های سیاسی ما با این رفتارها نشان می‌دهند که به سمت آن لیبرالیسم اسلامی که از آن سخن گفتیم حرکت می‌کنند.

قانون گریزی در کشور نهادینه شده است

ایلنا ۱۱ آذر ۱۳۸۷

یزدی با بیان اینکه قوانین مدنی که قبل از انقلاب حدود سال‌های ۱۳۱۰ تصویب شده است در یک قالب بسیار متقن، قانونی شده است، اظهار داشت: از یک حقوقدانان برجسته ایران نقل شده است که قانون مدنی ایران قانون بسیار مترقی است چون به زبان قانون نوشته شده است در حالی که در مجالس بعد از انقلاب روح قانونگذاری غایب است و قوانین وضع شده بسیار مبهم و کش دار است مانند مقوله نظارت.

وزیر خارجه دولت

بازرگان معتقد است، مشکل "تقنین" یکی از معضلات اصلی در مجالس بعد از انقلاب است .

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار "ایلنا"، با اشاره به روند قانون گذاری در مجالس بعد از انقلاب با مقایسه تطبیقی این مجالس با مجالس مشروطه، گفت: میانگین نمایندگان مجلس اول جمهوری اسلامی ایران از میانگین نمایندگان مجلس مشروطه عقب‌تر است.

وی افزود: در حالی که این نمایندگان (نمایندگان مجلس بعد از انقلاب) بعدها به مقامات بالایی هم ارتقا پیدا کرده‌اند ولی برخی از آنها در بدیهی‌ترین امور قانون نویسی عاجز بودند.

دبیر کل نهضت آزادی ایران با ذکر مثالی از روند تصویب بودجه در مجلس اول شورای اسلامی گفت: هنگامی که بودجه را به مجلس ارایه داده بودند یکی از نمایندگان از من پرسید "تراز" یعنی چه؟ نماینده‌ای که حتی معنای تراز را نمی‌داند، به مجلس راه پیدا کرده بود و این فرد می‌خواهد به بودجه رای بدهد یا زمانی که ۱۰۰ میلیون تومان نتخواه گردان به وزارت کشاورزی برای بهبود وضعیت کشاورزی توسط نمایندگان مجلس به این وزارتخانه اختصاص یافت، نماینده‌ای نیم ساعت سخنرانی کرد و در نهایت گفت، چرا ۱۰۰ میلیون به وزارت کشاورزی می‌دهید؟ ۵۰۰ میلیون بدهید، این معنایش چیست؟ این آقا حتی نمی‌دانست که نتخواه گردان، بودجه نیست و خارج از ضوابط پولی در اختیار نهادها قرار می‌گیرد.

وی تصریح کرد: متأسفانه میانگین دانش سیاسی و اقتصادی نمایندگان دور اول عقب‌تر از نمایندگان دور اول مشروطه بود و حتی وقتی به نوع قوانین هم می‌نگریم این واپسگرایی را در می‌یابیم.

یزدی با بیان اینکه قوانین مدنی که قبل از انقلاب حدود سال‌های ۱۳۱۰ تصویب شده است در یک قالب بسیار متقن، قانونی شده است، اظهار داشت: از یک حقوقدانان برجسته ایران نقل شده است که قانون مدنی ایران قانون بسیار مترقی است چون به زبان قانون نوشته شده است در حالی که در مجالس بعد از انقلاب روح قانونگذاری غایب است و قوانین وضع شده بسیار مبهم و کش دار است مانند مقوله نظارت .

وی افزود: آیا قانونگذار نمی‌توانست با صراحت به نظارت استصوابی و استطلاعی اشاره کند؟ در قانون که فلسفه قانون آورده نمی‌شود! قانون باید سریع، شفاف و مشخص باشد به گونه‌ای که قانون توسط خودش بیان شود.

وی خاطر نشان کرد: در دور اول مجلس، قوه قضاییه تحت عنوان اسلامی کردن قوانین، قانون مجازات اسلامی را تصویب کرد و به مجلس ارایه داد ولی این قانون به زبان قانون نوشته نشده بود زیرا همه آن را از رساله‌ها اقتباس کرده بودند و عیناً آن را به عنوان قانون نوشته بودند.

وی تصریح کرد: هنوز مفهوم تقنین در نظام جمهوری اسلامی ایران به درستی جا نیفتاده است و این بزرگترین مشکل است.

دبیر کل نهضت آزادی ایران بار دیگر با مقایسه نمایندگان مجلس اول بعد از انقلاب با مجلس مشروطه گفت: در مجلس دوران مشروطه روحانی به مانند آیت الله فیروزآبادی در دو سالی که نماینده بود از مجلس پول نمی‌گرفت و کارپردازی مجلس در نهایت به او می‌گویی که اگر حقوق خود را نگیری این پول به خزانه برمی‌گردد که در نهایت ایشان آن پول‌ها را می‌گیرد ولی با آن بیمارستان فیروزآبادی را می‌سازد. کدامیک از نمایندگان مجالس ما این کار را کرده‌اند؟ البته بعضی از نمایندگان به مانند مرحوم

بازرگان که بازنشسته دانشگاه بود و حقوق بازنشستگی می‌گرفت، می‌گفت اگر من حقوق مجلس را بگیریم از نظر اخلاقی کاری درست نیست.

وی در ادامه افزود: البته در مجالس مشروطه سلطنتی تدریجاً کیفیت نمایندگانی که وارد مجلس شده بودند به دلیل دخالت حکومت پایین آمد که دلیل آن نبود آزاد اندیشی در آن زمان بود.

یزدی با بیان اینکه مجالس ما در مفهوم تقنین مشکل دارند، به گفته‌ای از شیخ فضل الله نوری در خصوص قانونگذاری اشاره کرد و اظهار داشت: افرادی مانند شیخ فضل الله نوری معتقد بودند که در حکومت اسلامی نباید قوه قانونگذاری وجود داشته باشد چون اسلام برای همه چیز قانون دارد به همین دلیل عده‌ای با نفس تقنین مشکل داشتند.

وی تأکید کرد: به نظر من قوانین ما به زبان قانون نوشته نمی‌شود و به همین دلیل است با مشکلات عدیده‌ای روبرو می‌شویم، متأسفانه قانونگذاران ما در معنا و مفهوم تقنین و همین طور انطباق قوانین با شرع و وضعیت روز مشکل دارند.

وزیر خارجه دولت بازرگان، قانون‌گریزی را یکی از مشکلات عدیده در کشور دانست و گفت: متأسفانه اکثر جامعه نسبت به قانون بی‌تفاوت هستند و هر کس خود را قانون‌می‌پندارند. آیا انحلال شورای پول و اعتبار، سازمان برنامه و بودجه و برداشت از صندوق ذخیره ارزی طبق قانون صورت پذیرفت؟

یزدی در پایان تأکید کرد: متأسفانه در کشور نگاه به قانون ابزاری است و قانون‌گریزی در کشور نهادینه شده است.

گزارش دیدارها و مذاکرات آقایان دکتر ابراهیم یزدی، مهندس محمد توسلی و همراهان آنان با آقای انور ابراهیم، نمایندگان احزاب در پارلمان مالزی و اعضای ارشد حزب عدالت مردم.

۸۷/۹/۱۲

این دیدارها به شرح زیر در روزهای ۲۹ و ۳۰ آبان ماه ۱۳۸۷ در شهر کوالالامپور صورت گرفت.

۱- دیدار با انور ابراهیم و بازدید از پارلمان مالزی

نخستین دیدار هیات نمایندگان نهضت آزادی ایران با فعالان سیاسی مالزی به دعوت رییس فراکسیون اتحاد ملی پارلمان مالزی برگزار شد.

هیأت متشکل از ابراهیم یزدی (دبیر کل)، محمد توسلی (رییس دفتر سیاسی) و دو تن از اعضای حزب در هفته گذشته با انور ابراهیم، نامزد پست نخست‌وزیری مالزی، دیدار کردند.

در آن دیدار، انور ابراهیم، رییس فراکسیون اتحاد ملی، با اشاره به خدمات دبیر کل نهضت آزادی ایران و تاثیر ایشان بر دانشجویان مسلمان در سالهای دهه ۱۹۷۰ در آمریکا گفت: "نام ابراهیم یزدی برای نسل من نامی ماندگار است."

معاون نخست وزیر سابق مالزی همچنین، با تشریح وضعیت فعلی خودش و فراکسیون اتحاد ملی، به تبادل نظرات و تجربیاتش با این هیأت پرداخت.

ابراهیم یزدی، فعال سابق گروههای اسلامی در ایالات متحده، با اشاره به سابقه آشنایی وی

با ماهاتیر محمد، نخست وزیر سابق مالزی، تلاشها و نصایحش را به او در هنگام بازداشت انور ابراهیم در سال ۱۹۹۸ یادآور شد و نیز با نقل نمونه مشابه در مورد حاکمان سودان، انور ابراهیم را به خویشتنداری و صرف نظر از واکنش در صورت دستیابی دوباره به قدرت توصیه کرد.

وزیر اسبق امور خارجه ایران، با اشاره به وضعیت محاکمه فعلی انور ابراهیم و یادآور شدن زندانهای درازمدت اعضای نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۸۰، سختی های مبارزه را از آن همه دانست.

انور ابراهیم، در ارتباط با همین موضوع، از وجود وضعیت سیاه و سفید برای فعالان سیاسی در کشورهای جهان سوم انتقاد کرد و گفت که در این کشورها راهی جز در اوج قدرت بودن یا در زندان بودن برای فعالان سیاسی متصور نیست.

وی همچنین، با اشاره به فرصت پیش آمده برای محمود احمدی نژاد، رییس جمهوری ایران، در سخنرانی دانشگاه کلمبیا، از هدر دادن این فرصت انتقاد کرد و گفت: "تصور کنید که در آن روز آن فرصت به برادر ابراهیم (یزدی) داده شده بود".

در پایان این دیدار، هیأت نهضت آزادی ایران، با همراهی نمایندگان مجلس مالزی، از ساختمان پارلمان این کشور بازدید کردند، و در طول بازدید، در جریان توضیحات نمایندگان درباره فرآیند قانونگذاری و نیز اختلاف مواضع فراکسیونهای مجلس این کشور در مورد مسائل مختلف قرار گرفتند.

یادآور می شویم انور ابراهیم، مشاور ارشد حزب عدالت مردم، در سال ۱۹۹۸، بنابر یک رشته اتهامات، از معاونت نخست وزیری مالزی کنار گذاشته شد و در پی یک محاکمه جنجالی، به زندان و محرومیت از شغل های دولتی محکوم گردید ولی پس از پایان دوره محرومیت، از سوی مردم مالزی به عنوان عضو مجلس برگزیده شد و نیز توانست سمت ریاست مجموعه احزاب مخالف دولت یعنی فراکسیون اتحاد ملی را در مجلس به دست آورد.

۲- سخنرانی دبیرکل نهضت آزادی ایران در نشست نمایندگان احزاب در پارلمان مالزی

ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، در روز پنجشنبه ۲۰ نوامبر ۲۰۰۸ (۳۰ آبان ۸۷)، در میان جمعی از نمایندگان احزاب در پارلمان مالزی سخنانی ایراد کرد و به پرسش های آنان پاسخ گفت □

در این مراسم، که نمایندگان حزب عمل دموکراتیک □□□□□، حزب اسلامی و حزب عدالت مردم در آن حضور داشتند، در آغاز محمد عزمین علی، نماینده پارلمان و نایب رییس حزب عدالت مردم، ضمن خوشامد گویی و معرفی نهضت آزادی ایران به عنوان یکی از باسابقه ترین احزاب ملی و مسلمان،

استفاده از تجربیات نهضت آزادی ایران را برای احزاب مالزیایی بسیار مفید ارزیابی کرد. سپس، دکتر یزدی سخنانش را تحت عنوان "نسبت آزادی و عدالت" آغاز نمود.

دبیرکل نهضت آزادی ایران، با تأکید بر اینکه جهان اسلام در نقطه تغییر تاریخی قرار دارد، در مورد فعالیت‌های روشنفکران دینی در ایران گفت: "این گروه‌ها، در مواجهه با فرهنگ مدرن، رسالتشان را تغییر جامعه با تکیه بر اصول اسلامی و باز تعریفی از اسلام، مطابق با شرایط روز، می‌دانند".

یزدی به دغدغه روشنفکران دینی برای اثبات سازگاری دین و دموکراسی اشاره کرد و گفت که لایبک‌ها و گروه‌های تندروی مذهبی به این سازگاری اعتقادی ندارند و به همین دلیل با روشنفکران دینی مخالفت می‌ورزند.

وی با اشاره به حضور اعضای برخی از احزاب غیر مسلمان در جلسه افزود: "در صورت اعتقاد یا عدم اعتقاد به اسلام نمی‌توان منکر این اصل شد که مهمترین پایه تغییر جامعه شناخت و تغییر فرهنگ آن جامعه است و اینکه چگونه می‌توان آزادی را سازگار با این فرهنگ در جامعه ترویج کرد".

یزدی سپس، در ادامه بحث در مورد نسبت آزادی و عدالت، با یادآوری شعار برخی از احزاب مالزی بر لزوم همراهی و همپوشانی این دو ارزش برای توسعه جامعه تأکید نمود.

رئیس شورای مرکزی نهضت آزادی ایران با اشاره به این نکته که "دموکراسی فرایندی یادگرفتنی است" خاطر نشان کرد که در کشورهایی مانند مالزی و ایران، که در آنها اقلیتهای مختلف با فرهنگهای متنوع وجود دارند، نمی‌توان به استقرار دموکراسی امید بست، بدون اینکه حقوق عادلانه‌ای را برای اقلیتها و فرهنگهای مختلف موجود در کشور مورد تأیید قرار داد.

یزدی با اشاره به حضور مسلمانان، بوداییان، هندوها و مسیحیان در جامعه مالزی، این تنوع را همانند تکرر جامعه ایران با حضور کردها، ترکها، عربها و بلوچها دانست و تأکید کرد که در هیچ یک از این دو کشور توسعه پایدار بدون مشارکت اقلیتها امکان پذیر نیست.

در ادامه جلسه، بخش پرسش و پاسخ نمایندگان مجلس مالزی با دبیرکل نهضت آزادی ایران انجام گرفت.

به عنوان نخستین پرسش، محمد عزمین علی، نماینده استان سلانگور، با اشاره به تجربیات ناموفق برخی از کشورها مانند اندونزی در استقرار دموکراسی در يك کشور اسلامی، خواستار ارائه تعریفی از رابطه اسلام و دموکراسی شد.

ابراهیم یزدی در پاسخ به این سوال، با تأکید بر اینکه در اندونزی دموکراسی نهادینه نشده است، در باره تفاوت دو کشور خاطر نشان کرد که در مالزی هیچ خبری از فعالیت‌های تروریستی شنیده نمی‌شود، اما در اندونزی حضور فعال تروریستها آشکارترین دلیل بر ضرورت یک تحول فکری و نا متعادل بودن اندیشه‌های دینی افراطی است.

یزدی با بیان این نکته که به دلیل ماهیت دموکراسی و اینکه دموکراسی فرایندی از پایینترین سطوح جامعه به سمت رأس هرم قدرت است افزود که ترور تنها در صورتی پایان می‌یابد که مردم به آزادی و حقوق دیگران باور داشته باشند.

در پاسخ به سوال آقای سیوارسا راسیا، نماینده شهر سوبانگ و عضو هندی و ارشد حزب عدالت مردم، در مورد وضعیت فعالیتهای نهضت آزادی در سالهای اخیر به عنوان يك حزب اپوزیسیون، یزدي شرح مختصري از فشارهاي وارد شده بر اعضاي این حزب در سالهاي اخير را ارایه کرد و گفت که با وجود تمام این فشارها، ما همچنان مخالف هرگونه عمل غیر مسالمت‌آمیز هستیم و فکر می‌کنیم که همین روش گام به گام در شش سال پیش حاکمان را ناگزیر به آزادی اعضای زندانی نهضت و عدم اجرای احکام شدید و سنگین صادر شده علیه آنان کرده است، هرچند که حاکمان هنوز در برابر پذیرش تغییر و یادگیری دموکراسی مقاومت می‌کنند.

یزدي همچنین، در تبیین موانع و مخالفت‌های گروه‌های مختلف با استقرار دموکراسی در ایران، گفت حاکمیت به فعالان سیاسی هوادار دموکراسی آن چنان فشار می‌آورد که برخی از آنان اجباراً کشور را ترک می‌کنند و از سوی دیگر سیاست‌های ایالات متحده در مورد ایران بر علیه گسترش دموکراسی در این کشور است.

یزدي همچنین، در پاسخ به سوال آقای خالد صمد، عضو حزب اسلامی و نماینده ی منطقه شاه عالم، پیرامون نحوه مدرنیسایون کشورهای مسلمان گفت: "مدرنیته یک رشته اصول و مفاهیم زیربنایی دارد. تا زمانی که این مفاهیم اصولی در فرهنگ ملی ادغام و گوارده و به عبارتی بومی نشوند، هیچ زمینه‌ای برای پذیرش و نهادینه شدن آن‌ها در کشورهای ما وجود ندارد".

یزدي مدرنیته را چیزی فراتر از مونوریل و ماشین‌های مدرن خواند و گفت که برای بهره مندی از مزایای مدرنیته، این گفتمان باید در جامعه نهادینه شود. اما به شرطی این کار صحیح انجام می‌گیرد که ما قرائت مطابق با فرهنگ خودمان را از آن ارائه کنیم.

دکتر ذوالکفل، نماینده کوالامپور از حزب اسلامی، نیز پرسشی در مورد عوامل اثرگذار بر حرکت جهانی مسلمانان مطرح کرد.

در پاسخ به این سوال، یزدي تاکید کرد که وضعیت و شرایط دنیای امروز با زمان صدر اسلام کاملاً متفاوت است. امروز در دنیا بیش از يك میلیارد مسلمان زندگی می‌کنند که مالک بخش عظیمی از منابع انرژی دنیا هستند. اما مشکل اینجاست که برخی از آنان نمی‌فهمند که در دنیا چه تغییراتی رخ داده است و بعضی از آنان حتی به آموزه‌های سیره نبوی هم توجه ندارند.

یزدي، با ذکر این نکته که سوره فتح پس از امضای صلح حدیبیه نازل شد، گفت که این واقعه آموزه مهمی از انعطاف‌پذیری اسلام در برابر شرایط روز را در خود دارد و مسلمانان همچنین باید بیاموزند که لازمه موفقیت همکاری با سایر گروه‌ها است.

آقای تیان چاو، نماینده پارلمان از باتو (عضو چینی حزب عدالت مردم)، با ابراز خوشحالی از ملاقات با ابراهیم یزدي، به عنوان کسی که در طول سالیان پس از انقلاب همواره می‌خواسته است سوالاتی از یزدي، به عنوان یکی از اثرگذاران در انقلاب ایران، داشته باشد، سوالی در مورد آنچه پس از انقلاب در ایران رخ داده است مطرح کرد.

عضو شورای انقلاب اسلامی ایران، با ذکر این نکته که در ترکیه نیز اعضای احزاب آن کشور سوالات مشابهی در مورد انقلاب ایران مطرح می‌کردند، بطور خلاصه به شرح زیر توضیحاتی داد.

یزدی بیان کرد که در طول تاریخ ایران، همواره قدرت سیاسی دو رکن داشته است: شاه و روحانی، گفت: این دو همیشه باهم و همراه و همسو و شریک قدرت بوده‌اند و روحانیت ایران حتی قبل از اسلام از نفوذ عمیقی در میان توده‌های مردم عادی برخوردار بوده است. وی افزود تاریخ ایران حاکی از آن است که هر زمان میان شاه و روحانی اختلاف افتاده است، روحانی برنده و شاه بازنده بوده است. اما محمد رضا شاه پهلوی به این نکته تاریخی توجه نداشت.

عضو سابق شورای انقلاب گفت که شاه ایران از تاریخ درس نگرفت و به رویارویی با مذهب و روحانیت پرداخت و همان نتیجه همیشگی رخ داد. او توانست تقریباً تمام نهاد های سیاسی روشنفکران را از بین ببرد، اما نتوانست مسجد و نهاد روحانیت را از میان بردارد. در نتیجه، روحانیت ایران به جنبش ضد استبدادی، که عمدتاً جنبشی روشنفکری بود، پیوست. روحانیت قدرت بسیج مردم عادی را داشت و در نتیجه، وقتی روحانیان و روشنفکران متحد شدند، شاه سقوط کرد. اما بعد از پیروزی انقلاب هنگامی که همه مردم، از جمله مردم عادی در ابعاد میلیونی، در انقلاب حضور یافتند، روشنفکران تبدیل به اقلیت عددی شدند. روحانیت هم حاضر به قبول حضور روشنفکران در قدرت نشد.

یزدی سپس به وجه دیگری از تاریخ ایران اشاره کرد و گفت: "اما روحانیان ایران به ندرت مستقیماً سلطنت کرده‌اند. متأسفانه، نهاد روحانیت از این امر تاریخی درس نگرفت و از توجه به آن غافل شد. از سوی دیگر، روحانیت درک درست و واقع بینانه‌ای از شرایط و مناسبات پیچیده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه کنونی ندارد. در نتیجه، وقتی روحانیون قدرت و حکومت را بدست گرفتند، نتوانستند نیازهای جامعه را برآورده سازند و عملاً به مانع توسعه تبدیل شده‌اند." وی تأکید کرد که این مسأله یکی از معضلات امروز جامعه ماست.

یزدی بخشی از روحانیان حاکم در ایران را شبیه به اصحاب کهف خواند بدین معنا که آنان صدها سال از تحولات جامعه عقب هستند و آرمانشهر آنها مدینه النبی است و گمان می‌کنند که در جهان امروز هم شهری مانند تهران را می‌توان مانند مدینه النبی اداره کرد و بطور سطحی و شکلی الگوبرداری کنند.

یزدی در پاسخ به سوال یکی از نمایندگان در مورد ولایت فقیه و تاثیر اندیشه‌های دکتر علی شریعتی برای بستر سازی پایه‌های پذیرش این نظریه در دوران پس از انقلاب، ضمن تذکر این نکته که آنچه آیت الله خمینی در مورد حکومت اسلامی در پاریس می‌گفت با آنچه در دوران پس از انقلاب به آن عمل شد کاملاً متفاوت بود، گفت که دولت موقت، پس از پیروزی انقلاب، پیش نویسی برای قانون اساسی تهیه کرد که رکن اصلی آن جمهوریت و دموکراسی بود و در آن نشانی از ولایت فقیه وجود نداشت. اما روحانیان به مدل خلیفه گری و مجالس مشورتی، مانند مجالس برخی کشورهای عربی، علاقه بیشتری نشان دادند و نظریه ولایت فقیه از همان زمان برای کنترل انحصاری قدرت تئوریزه و نهادینه شد. وی اضافه کرد که نهضت آزادی ایران در یک نشریه تحلیلی موضوع ولایت فقیه را از دید قرآن، سنت رسول اکرم (ص) و ابعاد سیاسی و اجتماعی آن به تفصیل شرح داده است.

وزیر امور خارجه ایران در دولت موقت، در پاسخ به درخواست نمایندگان مجلس مالزی برای تحلیل تأثیرات انتخاب باراک اوباما به ریاست جمهوری ایالات متحده بر دیگر کشورها، گفت که تغییرات گفتمان جهانی حتی دامان ایالات متحده را نیز گرفته است و ما شاهدیم که در این دوره یک زن نامزد پست ریاست جمهوری می‌شود و یک سیاه پوست نیز برای این سمت انتخاب می‌شود و دیگر نامزد انتخاباتی نیز یک زن را به عنوان معاونش معرفی می‌کند.

یزدی گفت که مطمئناً در کوله پشتی سربازان آمریکایی توسعه و دموکراسی برای هیچ کشوری به ارمان نخواهد آمد، همان‌گونه که در عراق نیز چنین بود. اکنون ما باید ببینیم که چگونه می‌توانیم از این تغییرات در راستای منافع ملی خودمان استفاده کنیم.

۳- دیدار با اعضای ارشد حزب عدالت مردم (پی کی آر)

اعضای هیأت یاد شده در روز پنجشنبه ۳۰ آبان ۸۷، به دعوت حزب عدالت مردم (پی کی آر) در دفتر این حزب حضور یافته، ضمن گفت و گو به پرسش‌های اعضای این گروه پاسخ دادند.

حزب عدالت مردم در سال ۲۰۰۳ تشکیل شد و ریاست آن بر عهده خانم وان عزیز وان اسماعیل، است. این حزب بیشترین تعداد نماینده را در میان احزاب مخالف دولت در پارلمان مالزی دارا است.

در آغاز جلسه، آقای مصطفی کامل ایوب، معاون دبیر کل حزب، با اشاره به دیدار هیأت با آقای انور ابراهیم و نمایندگان احزاب در پارلمان مالزی و معرفی اعضای هیأت به حاضران، از آقای مهندس محمد توسلی^۱ خواست که جلسه را با سخنانش آغاز کنند. توسلی به معرفی سوابق، مبانی اندیشه و مواضع نهضت آزادی ایران پرداخت و گفت که در شرایط ویژه سال ۱۹۶۱، نهضت آزادی به عنوان یک حزب ملی و اسلامی به وسیله مهندس مهدی بازرگان، آیت الله طالقانی، دکتریدالله سبحانی و... در حالی تأسیس شد که این پیشگامان در حدود ۲۰ سال تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی را سپری کرده بودند و زمینه‌های ذهنی تشکیل یک حزب اسلامی فراهم شده بود. رهبران نهضت آزادی ایران پس از تأسیس آن نیز همواره بر توسعه تلاش‌های فرهنگی اهتمام ویژه داشته‌اند. وی، در ادامه سخنان خویش، با مرور تاریخی فعالیت احزاب ملی در ایران گفت که احزاب و گروه‌هایی که پایه فرهنگی نداشتند دوام چندانی نیاورده‌اند.

نخستین شهردار تهران پس از انقلاب بر ضرورت پایداری در برابر فشارها و محدودیت‌هایی که برای فعالیت احزاب ملی و اسلامی وجود دارد گفت که در ایران نیز، پیش و پس از انقلاب، نهضت آزادی به رغم فشارها و محدودیت‌ها تسلیم نشده است و به وظایف ملی و دینی خویش عمل می‌کند. و از این بابت سرنوشت مشابهی با حزب عدالت مردم در مالزی داشته است.

این فعال دانشجویی پیش از انقلاب در خارج از کشور گفت که اعضای نهضت آزادی که برای ادامه تحصیل به خارج کشور رفتند، با تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویی در اروپا و آمریکا، بستر مناسبی برای پاسخ دادن به نیازهای فرهنگی دانشجویان، اعم از ایرانی و غیر ایرانی، و آماده شدن آنان برای خدمات اجتماعی و سیاسی فراهم کردند. ثمرات این تلاش‌ها ساخته شدن نسلی از فرهیختگان امروز کشورهای اسلامی است که بعضاً منشأ تحولاتی در بسیاری از کشورهای اسلامی شده‌اند. آقای انور ابراهیم رهبر حزب عدالت مردم و ارتباط نزدیک و برادرانه ایشان با آقای ابراهیم یزدی نمونه‌ای از این فرایند به شمار می‌رود.

در بخش دیگری از سخنانش، مهندس توسلی، با انتقاد از تفرقه‌های موجود میان مسلمانان در کشورهای اسلامی گفت که اسلام و دعوت همه پیامبران الهی دعوت به دین واحد است و با اشاره به آیه شریفه‌ی «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا» اضافه کرد که رسالت احزاب اسلامی و روشنفکران مسلمان در همه کشورها تأکید بر وجوه اشتراک و پرهیز از عوامل اختلاف و تفرقه است که متأسفانه امروز یکی از مشکلات کشورهای اسلامی است.

در ادامه این نشست، یزدی در سخنانی، با تأکید بر لزوم همکاری تشکلهای همسو در جهان اسلام، گفت که ما در دنیای اسلام با مشکلات مشابهی روبرو هستیم ولی هر کدام راهکار خودمان را برای روبرو شدن با آن داریم، اما لازم است از تجربه های یکدیگر استفاده کنیم و درس بگیریم. بطور مثال، حضور فعال زنان در عرصه سیاست و اجتماع در مالزی یکی از نکاتی است که می تواند مورد استناد فعالان سیاسی ایران قرار گیرد. توضیح آنکه در مالزی زنان عهده دار مشاغل متعدد سیاسی، اقتصادی، از جمله قضایی، نظیر قاضی هستند. حضور زنان برجسته عضو حزب در این نشست چشمگیر بود.

ابراهیم یزدی ادامه داد: "اتفاقی که برای برادر انور (ابراهیم) در سال ۱۹۹۸ افتاد، یک اتفاق مختص به مالزی نیست، ما هم در ایران مشکلات مشابهی داریم." و اضافه کرد: "چه در ایران چه در اینجا، گروههایی هستند که نمیخواهند حقوق اولیه منتقدان را به رسمیت بشناسند و در راه حرکت دگراندیشان مشکلاتی ایجاد می کنند ولی مهم است که ما به عنوان تشکلهای همسوی اسلامی یا دموکراسی خواه به این گونه اعمال اعتراض کنیم".

یزدی به حضور نمایندگان سندیکاهای حمل و نقل مالزی در جلسه اشاره کرد و گفت که در ایران دبیر و اعضای سندیکای رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در زندان هستند و وظیفه همکاران آنان در خارج از کشور است که نسبت به این مساله اعتراض کنند.

او در پاسخ به سوالی درباره ولایت فقیه، با توضیح مفهوم آن گفت که نهضت آزادی ایران کاملاً با این شیوه حکمرانی مخالف است و در سال ۱۹۸۸، در نشریه‌ای مستند، دلایل مغایرت این نظریه را با آیات قرآن و سنت پیامبر شرح داده است.

او در مخالفت با نظریه ولایت فقیه گفت: "در قرآن هیچ مفهومی با این عنوان نداریم و آیت الله خمینی با استناد به برخی از احادیث این نظریه را وضع کرده گروهی از علمای اسلامی اعتقاد دارند که احادیث مورد استناد این نظریه معتبر نیستند".

یزدی در این باره اضافه کرد که اگر به بهترین انسان هم حداکثر اختیارات را بدهیم، آنهم به صورت مادام العمر، این سرآغاز دیکتاتوری و فساد خواهد بود.

او این دیدگاه را به خلافت‌های صدر اسلام تشبیه کرد و افزود این مفهوم نه در قرآن آمده است، نه در سنت پیامبر ریشه دارد و نه با شرایط امروز سازگار است و یکی از مهمترین مشکلات امروز ما برای توسعه دموکراسی در ایران نیز همین مساله است.

وزیر امور خارجه اولین دولت انقلاب، با اشاره به این موضوع که در پیش نویس قانون اساسی مورد تأیید آیت الله خمینی اصل ولایت فقیه گنجانده نشده بود، اضافه کرد که عملکرد این نظریه در سی سال گذشته نیز موید ناکارآمدی آن بوده است. پس بهتر است که این مفهوم از قانون اساسی حذف شود و به همان پیش نویس قانون اساسی بازگردیم.

محمد توسلی نیز، در توضیح نظریه ولایت فقیه برای برخی از حاضران که آشنایی نسبت به آن نداشتند، گفت که درباره ولایت فقیه طیفی از نظریه ها وجود داد. ولایت مطلقه فقیه برخلاف مبانی دموکراسی و نظام های مردم سالار است، چرا که در نظام مردم سالار پایه مشروعیت حکومت از پایین یعنی ناشی

از آرای مردم جامعه است ولی در نظریه ولایت مطلقه فقیه مبنای مشروعیت حاکمان از بالا یعنی آسمانی و الهی است.

یزدی همچنین به برخی سوالات تاریخی حاضران در مورد مسائل لبنان، امام موسی صدر و رابطه دکتر چمران و روشنفکران دینی ایران با مجاهدان لبنانی پاسخ گفت.

در پایان این نشست، هدایای یادبودی از سوی حزب عدالت مردم به اعضای هیأت نهضت آزادی داده شد.

در کنفرانس مشترک صدای آلمان و مرکز بین المللی بن برای تبدیل (مراکز نظامی)، با عنوان: پس از انتخابات آمریکا: آیا فرصت های تازه ای دربارہ ی بحث انرژی هسته ای ایران بوجود آمده است

صدای آلمان ۸۷/۹/۱۳

در حاشیه کنفرانس مشترک "شبکه ی دویچه وله" و "مرکز بین المللی بن برای تبدیل (مراکز نظامی)" با عنوان: پس از انتخابات آمریکا: آیا فرصت های تازه ای دربارہ ی بحث انرژی هسته ای ایران بوجود آمده است دبیر کل نهضت آزادی ایران و اعضا نهضت همراه وی امروز چهارشنبه ۱۳۸۷/۹/۱۳ در سه جلسه به شرح زیر شرکت کردند:

۱: مصاحبه با بخش آلمانی شبکه دویچه وله پیرامون: انقلاب ایران، علل انحراف مسیر انقلاب ایران، انتخابات آینده ایران، انقلاب و جوانان، توصیه به جوانان، وضعیت روشنفکران در ایران، انتخابات آمریکا و برنامه هسته ای ایران. متن این مصاحبه بعدا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

۲: مصاحبه با بخش فارسی رادیو دویچه وله پیرامون: اظهارات رییس مجلس ایران پیرامون مذاکره با آمریکا، انتظارات ایران و آمریکا از هم، نقش کابینه معرفی شده اوباما در مذاکرات، نقش کاهش قیمت نفت در سیاست داخلی و خارجی ایران، نقش ایران در مناسبات منطقه ای و خاورمیانه، جنبش اصلاح طلبی ایران، موضع رهبری ایران در مورد انتخابات آینده ایران، رویکرد جنبش اصلاحات به انتخابات آینده ایران و غیر خودی ها، تشکیل حزب کارگزاران، و موضع نهضت در باره دگر اندیشان و جنبش سکولاریزم در ایران. متن صوتی این مصاحبه امروز و روزهای آینده از رادیو دویچه وله پخش خواهد شد. متن مکتوب آن بعدا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

۳: جلسه گفتگو با ایرانیان مقیم آلمان.

در این جلسه پیرامون مسایل زیر گفتگو و آقای دکتر یزدی دیدگاه های نهضت را مطرح کردند: مسایل داخلی ایران، مناقشه اتمی ایران، بازگشایی دفتر منافع آمریکا در ایران، نقش موضع ایران در باره اسرائیل در مناقشات ایران و آمریکا، انتخابات ایران، علت عدم تغییر سیاست های امتحان شده توسط نهضت، مکتوب نمودن و انتشار خاطرات دکتر یزدی. متن این گفتگو بعدا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

دیدگاهی از تهران درباره ی برنامه هسته ای ایران، تحریم و آینده دموکراسی

دکتر ابراهیم یزدی

۱۳ آذر ۱۳۸۷۴ - دسامبر ۲۰۰۸

ارائه شده در کنفرانس مشترک "شبکه ی دویچه وله" و "مرکز بین المللی بن برای تبدیل (مراکز نظامی)" - بن، آلمان

وابستگی های متقابل سیاست های بین المللی و توسعه ایران را می توان از تاثیر و نتایج دو حادثه مهم مورد بررسی قرارداد: اول پایان جنگ سرد و دوم انتخاب باراک حسین اوباما در ۲۰۰۸.

ضرورت و اولویت های سیاسی حاکم بر روابط بین المللی در دوران جنگ سرد، با اولویت های اقتصادی در دوران مابعد جنگ سرد، جایگزین شده اند. اما، برنامه ریزی اقتصادی راهبردی دراز مدت، در هر دو سطح ملی و بین المللی، نیاز به ثبات سیاسی در شکل توسعه دموکراسی دارد. یکی از نتایج پایان جنگ سرد بر طرف شدن مانع های سیاسی مهم برای توسعه دموکراسی در بسیاری از کشورهای جهان سوم بود.

نهادینه شدن دموکراسی در سیستم های سیاسی در یک کشور منجر به ثبات اقتصادی و سیاسی می شود. دموکراسی سازی در ابتدا حضور و مشارکت نیروهای سیاسی، چه اقلیت و چه اکثریت، را در فرایند تصمیم گیری تقویت میکند. این امر به نوبه خود به مشروعیت بخشیدن به تمامی تصمیمات کلان ملی منجر میشود. سپس، مشارکت گسترده و مشروعیت امکان ادامه برنامه های دراز مدت ملی، بخصوص برنامه های اقتصادی، را افزایش میدهد. در کشورهایی که حاکمان آن گروه های سیاسی مخالف را به رسمیت نمی شناسند و یا تحمل نمی کنند و در جستجوی خاموش کردن ارزش های آنان و غیر قانونی کردن فعالیت آنان هستند ثبات سیاسی و اقتصادی بلند مدت بطور دائم در معرض آسیب و تزلزل می باشد.

دومین ویژگی مهم یک سیستم دموکراتیک جایگزینی منظم و آرام قدرت سیاسی است. در فرایندی دموکراتیک، یک گروه مخالف که در اقلیت است ممکن است اکثریت را بدست آورد. در این نوع نظام هاساحبان قدرت آزادانه راه را برای گروه های جدید باز می کنند. اما، در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و/یا جدیداً مستقل، مانند اوکراین و گرجستان، حاکمان تمامیت خواه از قبول نتیجه انتخابات آزاد سر باز می زنند. نتیجه آن انقلاب نارنجی و مخملی و ناآرامی و بی ثباتی مستمر بوده و می باشد. در برخی از کشورهای در حال توسعه، همانند ایران، حاکمان خود را یگانه نگهبان مشروع سیستم و منتخب خدا می دانند. در منطق آنان، هر کوشش در جایگزینی آنان از طریق انتخابات آزاد و منصفانه مارک "انقلاب مخملی" و/یا "براندازی قانونی" از نوع انقلاب نارنجی و یا مخملی زده میشود، چه رسد به براندازی.

اگر ارتباط متقابل روابط اقتصادی را هبردی و توسعه دموکراسی را لازمه ثبات سیاسی بدانیم، برای اولین مرتبه در تاریخ بسیاری از کشورهای در حال توسعه و بخصوص ایران، منافع اقتصادی را هبردی کلان کشورهای غربی در راستای اهداف ملی مردم ما در رابطه با آزادی و استقلال ملی قرار گرفته است.

دموکراسی سازی یک طراح یا سیاست آمریکایی نیست، بلکه نیاز زمانه و محصول انقلاب الکترونیک و اطلاعاتی است. در دهکده جهانی امروز، منافع اقتصادی کشورهای غربی وابسته به نهادینه شدن دموکراسی در کشورهای در حال توسعه است. در عبارت دیگر، برآوردن اهداف کلان ملی و مقاصد کشورهایمانند ایران لزوماً در تضاد با منافع غرب، نظیر دوران جنگ سرد نیست. و همینطور، در یک دولت ملی واقعا منتخب مردم تحمیل روابط اقتصادی با کشورهای خارجی که مغایر با منافع ملی باشد، قابل قبول نبوده و تحمل نخواهد شد.

اکنون به حادثه بعدی و اخیر، انتخاب باراک حسین اوباما بعنوان رییس جمهور آمریکا میپردازیم. شعار انتخاباتی آقای اوباما "تغییر" بود و فرض من اینست که منظور او تغییرات اساسی در درون آمریکا بود. اما، ابتدا باید بگویم که او خودش و انتخابش نمایشگر تغییرات اساسی در جامعه آمریکا است. آمریکایی که من در دوران زندگی خود در سالهای ۶۰ و ۷۰ میشناختم، بطور چشمگیری تغییر پیدا کرده است. من در سالهای ریاست جمهوری کندی، مارتین لوتر کینگ، و مالک ایکس وارد آمریکا شدم. وعده های بزرگی از تغییرات در آن سالها وجود داشت که تراژدی و یاس را بدنبال داشت. سررسید این تغییرات گذشته است.

در اینجا بحث ما بر سر اینکه اوباما چه می تواند برای تغییرات در آمریکا انجام دهد و یا چه خواهد توانست انجام دهد نیست. بحث اینست که چه تغییراتی را برای سیاست ها و اقدامات آمریکا در مورد خاورمیانه و ایران انجام خواهد داد. دکتر زیگنیو برژینسکی، در کتاب اخیرش، سیاست های خارجی دولت فعلی (قبل از اوباما) آمریکا را بعنوان سیاستی سلطه جویانه مورد انتقاد قرار داده است. او هنوز آمریکا را قدرتمندترین اقتصاد و نیروی نظامی دنیا میدانند، اما بجای "سلطه جهانی" "رهبری جهانی" را پیشنهاد میکند. آقای اوباما به احتمال زیاد توصیه برژینسکی را دنبال خواهد کرد. من با این توصیه مخالفم. موفق ترین رویکرد در روابط جهانی در دهکده جهانی، علیرغم قدرت اقتصادی یا نظامی آمریکا، بر اساس "همکاری جهانی" خواهد بود، نه رهبری جهانی، چه رسد به سلطه جهانی. سیاست های سلطه محور یا رهبری جهانی بر پیش فرض برتری اقتصادی و نظامی آمریکا استوار است و پذیرش و پیروی کردن کشورهای دیگر را مطالبه میکند.

مدیریت درست مناسبات بین المللی در دهکده جهانی نیاز به همکاری نه تنها کشورهای بسیار توسعه یافته، بلکه همه کشورها، کوچک و بزرگ، ضعیف و قوی، توسعه نیافته و توسعه یافته دارد. بدون چنین همکاری، صلح جهانی و رشد در این عصر جدید در دسترس نخواهد بود.

رییس جمهور منتخب اوباما قول داد که به درگیری نظامی آمریکا در عراق و افغانستان پایان دهد. آیا اینکار بدون همکاری ایران امکان پذیر است؟ آیا آقای اوباما میتواند به سی سال عدم اطمینان و دشمنی بین دو کشور پایان دهد؟ آیا اراده لازم در میان طبقه دو طرف برای غلبه بر موانع سیاسی و اصلاح بین دو ملت وجود دارد؟ اگر چنین اراده ای وجود داشته باشد، او راه حل را پیدا خواهد کرد. در مورد افغانستان، ایران با آمریکا همکاری کامل را در براندازی طالبان انجام داد و از نفوذ خود در متقاعد

کردن آنها در همکاری با دولت جدید استفاده کرد. اما نتیجه آن چه بود؟ پاداش ایران قرار گرفتن در لیست "محور شیطان" بوش بود. پس از ۱۱ سپتامبر، بسیاری از ایرانیان ابراز همدردی خود را با مردم آمریکا بیان داشتند. با وجود این، دولت بوش این موضوع و سایر موضعگیری های انسان دوستانه ایرانیان را نادیده گرفت و از فرصت استفاده نکرد.

دولت آمریکا چهار شکایت عمده را از دولت ایران بیان داشته است: برنامه فناوری هسته ای ایران، مخالفت ایران با "فرایند صلح" بین اسرائیل، اعراب و فلسطینیان، حمایت ایران از گروه های تروریست و آخرین آنها نقض حقوق بشر در ایران.

در مورد برنامه هسته ای ایران، موضع حزب من، نهضت آزادی ایران بعنوان حزبی اپوزیسیون، و نظر بسیاری از ایرانیان بر اساس منافع و امنیت ملی ما را میتوان چنین خلاصه کرد: بسیاری از ایرانیان سوال جدی در مورد درست بودن تولید انرژی هسته ای توسط کشوری مانند ایران دارند. ایران یکی از بزرگترین کشورهای تولید کننده نفت در دنیا و دومین کشور از نظر ذخیره گاز طبیعی است. ایران کشوری با بیش از ۷۰٪ آفتاب در سال است.

تولید انرژی هسته ای در مقایسه با سایر منابع انرژی از نظر اقتصادی بسیار گران و دارای فناوری پیچیده است. بنابراین، سوال فنی و اقتصادی ماین است که چرا وقتی سایر منابع مفید تر و سالم تر در دسترس است، ایران باید در فناوری هسته ای سرمایه گذاری کند.

ایران یکی از امضا کنندگان قرارداد منع توسعه سلاح های هسته ای (NPT) است و بر این اساس ایران حق اکتساب دانش و فناوری هسته ای برای مقاصد غیر نظامی را دارد. ایران را نمی توان از این حق بازداشت. اگر چه، ممکن است بسیاری از ایرانیان مخالفت و تردید جدی با تولید انرژی هسته ای را داشته باشند، اما حق ایران است که در باره آن تصمیم بگیرد. قدرت های خارجی نباید بجای ما در این باره تصمیم بگیرند، همچنان که در گذشته های دور در باره صنعت نفت ما انجام می دادند.

ایران بعنوان امضا کننده معاهده NPT و برای اعتماد سازی همچنین مجبور و متعهد به در نظر گرفتن مقررات "پادمان" و پروتکل الحاقی و همکاری کامل با آژانس بین المللی انرژی هسته ای (IAEA) است. آژانس (IAEA) اعتقاد دارد که ایران درگیر فعالیت های مخفیانه هسته ای بوده و هست. ایران به موقع برخی از فعالیت های خود مانند فعالیت غنی سازی اورانیوم در نطنز، تولید کیک زرد در اصفهان و تولید آب سنگین در اراک را به آژانس گزارش نداده است. بعلاوه، حتی یک راکتور تولید انرژی اتمی در ایران عملیاتی نیست. راکتور در حال ساخت بوشهر هنوز فعال نشده است. روس ها مکرراً راه اندازی راکتور بوشهر را به تعویق می اندازند. این وضعیت این سوال را پیش می آورد که غنی سازی اورانیوم برای ایران چه منافعی دارد؟

بر اساس گزارش اخیر آژانس بین المللی، در حالیکه ایران با آژانس همکاری کرده است، اما از بازرسی آژانس از تجهیزات آب سنگین اراک جلوگیری کرده است. همچنین ایران پیشنهاد گروه ۵+۱ مبنی بر جایگزینی تجهیزات آب سنگین با تجیزات آب سبک را قبول نکرده است. علاوه بر این ایران، برغم مخالفت آژانس و قطعنامه های سازمان ملل، به غنی سازی اورانیوم ادامه می دهد.

بسته پیشنهادی ۵+۱ به ایران، مشروط به برخی از اصلاحات و اضافات میتواند اساس همکاری برای حل این بن بست باشد.

برای مثال، برخی از این اصلاحات می‌تواند پایان مخالفت آمریکا با ساخت لوله نفتی برای انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی به اروپا از طریق ایران و خلیج فارس باشد. همین موضوع برای احداث خط لوله نفت و گاز ایران به هند و پاکستان مطرح است. بسیاری از ایرانیان اعتقاد به انتقال غنی سازی اورانیوم از ایران به روسیه ندارند. ایرانیان به روسها اعتماد ندارند. ایران در گذشته و به حق، پیشنهاد شکل گیری کنسرسیوم بین المللی برای مدیریت تشکیلات غنی سازی اورانیوم در داخل ایران را داد. تحت جو عدم اعتماد کنونی چنین پیشنهادی قابل قبول بنظر نمی رسد، اما اگر مذاکرات ادامه یابد و ایران بسته پیشنهادی را بشرط اصلاحات ارائه شده قبول کند، اعتماد بین المللی لازم بدست خواهد آمد و تشکیل چنین کنسرسیومی عملی خواهد بود.

بنظر میرسد دولت ایران به حل مسئله مشاجره اتمی تمایل ندارد. برخی در ایران چنین عقیده دارند که علت اینست که حل مسئله اتمی به مناقشه بین ایران و کشورهای غربی و بین ایران و سازمان ملل خاتمه نخواهد داد. مباحثی جدی تر از برنامه هسته ای مانند زیر پا گذاردن حقوق بشر در ایران وجود دارد که خود را به خط مقدم خواهد کشاند، همچنان که قبل از بالا کشیدن دامنه بحث انرژی هسته وجود داشت. زیر پا گذاردن حقوق بشر در ایران شدید، عریان و گسترده است. اعضا گروه های مخالف، گروه های کارگری و معلمان، سازمان های دانشجویی، گروه های حقوق زنان و حتی روحانیون شیعه که با دکتربین رسمی ولایت فقیه مخالف هستند بطور سیستماتیک سرکوب و بطور خود سرانه دستگیر و بازداشت میشوند.

در نظر کشورهای غربی ممکن است برنامه هسته ای فوری تر از سایر مباحث باشد. اما برای ایرانیان توجه جهانیان را از زیر پا گذاردن گسترده حقوق بشر و نبود دموکراسی در ایران منحرف می کند. ایران موافقتنامه NPT را امضا کرده است ولی فراموش نکنیم که همچنین بیانیه جهانی حقوق بشر و سایر قراردادهای مربوطه بین المللی را هم امضا کرده است. بند ۹ قانون مدنی ایران به روشنی اعلام میدارد که قراردادها و معاهدات بین المللی که توسط ایران تایید و تصویب شده اند بخشی از قانون ایران محسوب شده و باید توسط حکومت ایران رعایت شود. اما حکومت ایران به این تعهدات و وظایف بین المللی اعتنا نمی کند. علاوه بر این، حتی اصول مصرح در فصل سوم قانون اساسی، در رابطه با حقوق و آزادی های اساسی مردم را رعایت نمیکند. برای اکثر ایرانیان، زیر پا گذاردن آشکارای حقوق بشر در ایران تهدید بزرگتری برای منافع ملی و امنیت ایران و صلح در منطقه نسبت به برنامه هسته ای است. رعایت حقوق بشر پیش نیاز دموکراسی در ایران است. توسعه دموکراسی که اساس ثبات سیاسی و اقتصادی است نیاز به حل نهایی و دائمی مسئله فعلی ایران و در داخل ایران، دارد.

تحریم هایی که توسط تصمیمات یکجانبه دولت آمریکا یا از طریق قطعنامه های سازمان ملل اعمال شده اند در وادار ساختن ایران به رعایت خواسته های جهانی موثر نبوده اند. بر عکس این تحریم ها در حقیقت به مردم عادی ایران آسیب رسانده است نه حکومت گران. علاوه بر این، جو کلی ایجاد شده توسط دولت آمریکا، دستاویزی شده است برای حاکمان ایران فشارهای بیشتری بر فعالان سیاسی وارد سازند. این نوع تحریم هادر واقع به فرایند دموکراسی در ایران آسیب رسانده است.

در مورد صلح خاورمیانه، ما بر این عقیده نیستیم که ایران سد راه صلح است. راه حل مناقشه اکنون بسیار روشن است: "زمین در مقابل صلح". اجماع نظر بین المللی برای این راه حل بوجود آمده است. دولتهای عرب متفقاً قبول و اعلام کرده اند که اگر اسرائیل به قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل گردن نهد، و از سر زمین های اشغالی در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ خارج شود، و کشور مستقل فلسطینی در این سرزمین ها را

به رسمیت بشناسد، آنها اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت و با او رابطه کامل دیپلماتیک برقرار خواهند کرد. بعلاوه، عبدالله پادشاه عربستان سعودی اعلام کرد که اگر ساکنین یهودی ساحل غربی مایل به ماندن در ساحل غربی بعنوان شهروندان فلسطینی نباشند و آنجا اترک کنند، ده بلیون دلار بعنوان هزینه جابجائی خواهد پرداخت.

فرصت تاریخی برای یک صلح پایدار و منصفانه در خاور میانه وجود دارد. بار صلح به دوش اسرائیل است. آیا واقعا ایران مانع صلح است؟ اگر اسرائیل واقعا این راه حل را اجرا کند و صلح به دست آید، ایران چگونه می تواند مانع آن شود؟ بنظر نمی رسد ایران مانع صلح باشد. بر عکس، دو نخست وزیر قبلی ایران، هاشمی و خاتمی، بطور آشکار بیان کرده اند که اگر اعراب و از جمله فلسطینیان، با اسرائیل بر سر برنامه صلحی توافقی حاصل کنند، ایران آنرا می پذیرد.

دولت آمریکا همچنین ادعا میکند که ایران تروریست های لبنان و فلسطینی را حمایت می کند. ایران حمایت از این گروه هارا نه پنهان و نه رد می کند. ایران، بر اساس تعریف سازمان ملل از تروریسم و مطابق با آن گروه هائی که از سرزمین در برابر ارتش متجاوز دفاع من کنند، تروریست نمی داند. با وجود این، در صورت تحقق صلح کل این مسئله بلا موضوع خواهد شد. صلح به معنی اینست که اسرائیل مزارع شعبا در جنوب لبنان را تخلیه خواهد کرد. رهبران لبنان، از جمله حزب الله، موافقت کرده اند که پس از تخلیه این مزارع توسط اسرائیل و رفتن سربازان اسرائیل از خاک لبنان، حزب الله اسلحه خود را زمین خواهد گذارد و یک حزبی سیاسی خواهد شد.

این چهار موضوع اغلب بعنوان سدهای اصلی سازش بین ایران و کشورهای غربی ذکر شده است. اما از طرف دیگر، چالش های جدی دیگری در برابر ایران و کشورهای غربی و سایر قدرت های برتر وجود دارد که از آن مشترکا رنج میبریم و اینکه بدون همکاری متقابل این مشکلات حل نا شدنی هستند. رییس جمهور منتخب اوپاما دیدگاه خود را در این باره به روشنی بیان داشته است که آمریکابه همکاری جهان در حل مسایل جهانی نیاز دارد. ایران همراه با سایر کشورها از عملیات تروریستی، پایین آمدن سطح محیط زیست، عدم امنیت انرژی، اعتیاد به مواد مخدر، امراض اپیدمی و آگیر دار، عدم ثبات مالی، آوارگان جنگی و ... آسیب دیده و رنج برده است. همچنین باید اتکار و پیشگامی ایران و آمریکا در شروع همکاری در حل این چالش های مشترک را بخاطر داشت.

بنابراین، مسئله اساسی بین دو کشور ایران و آمریکا، لیست چهار گانه فوق نیست. سی سال بی اعتمادی و دشمنی در روابط بین دو کشور وجود دارد، جوی که در داخل هر دو کشور توسط تبلیغات بر روی مردم تشدید شده است. برای حل اختلافات و حصول درجه ای از مصالحه، ابتدا باید تمایل به مصالحه و سپس مذاکره وجود داشته باشد. برای بسیاری از ایرانیان، بهترین عمل برای دولت جدید اوپاما و برای اتحادیه اروپا، و همچنین ایران، مذاکره بدون قیدو شرط، رودررو، آشکار و رسمی است. نه مذاکره تاکتیکی در مورد یک موضوع مانند امنیت عراق. بلکه، مذاکره جدی، همه جانبه و راهبردی ای که همه موارد اختلاف و موارد همکاری را پوشش دهد. چنین گامی پیمای قوی برای مردم دو کشور و سایر کشورها خواهد فرستاد مبنی بر این که ایران و آمریکا اعتماد و همکاری مشترک را پایه ریزی می کنند. این بنوبه خود، همانند پایان جنگ سرد، اجازه خواهد داد تا موج دموکراسی و آزادی به ایران نیز برسد.

ما معتقد به جدایی نهاد دین از نهاد دولت هستیم!

داود خدابخش، صدای آلمان ۱۳ آذر ماه ۸۷

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران از دوم تا پنجم دسامبر ۲۰۰۸ به منظور شرکت در یک کنفرانس میهمان دویچه وله بود. در این مدت فرصتی دست داد تا پیرامون مسائل بین‌المللی و داخلی ایران با او به گفتگو بنشینیم.

دویچه‌وله: آقای دکتر یزدی روز سه شنبه (۲ دسامبر) برادران لاریجانی، جواد و علی لاریجانی، هردو اظهار داشتند که وقت مذاکره با آمریکا فرا رسیده است. آیا ایران واقعا آماده‌ی گفت‌وگو با آمریکاست؟

ابراهیم یزدی: به نظر من وقت‌اش گذشته است. فرصت‌های زیادی در گذشته بوده که ایرانی‌ها بتوانند با آمریکایی‌ها به مذاکره‌ای موثر بپردازند. به نظر من جلوی ضرر را از هرکجا که بگیرید منفعت است و اگر دولت ایران در این شرایط هم مذاکرات را شروع بکند، باز هم مثبت است. این که آیا این سخن آقایان لاریجانی سخن تصمیم‌گیرندگان سطوح بالاتر هست یا نه، به نظر می‌رسد که اگر از سطوح بالاتر چراغ سبزی نداشتند، هرگز چنین سخنی را به زبان نمی‌آورند. برای این که ما در گذشته شاهد بودیم که بعضی‌ها صحبت‌های مشابهی کردند و مورد غضب قرار گرفتند. ولی این بار که چنین صحبتی شده، به نظر می‌رسد با توافق صریح و ضمنی مقام‌های بالاتر و شخص رهبری‌ست.

دویچه‌وله: یعنی برادران لاریجانی بیشتر سخنگوی حاکمیت ایران هستند تا آقای احمدی‌نژاد؟

ابراهیم یزدی: خب، آقای لاریجانی دبیر سابق شورای عالی امنیت ملی ایران بوده و الان هم رییس مجلس است و هم روابط نزدیک و طولانی‌تری با شخص رهبری داشته‌اند و دارند. بنابراین وقتی ایشان سخن می‌گویند، به نظر من بیش از سخنان آقای احمدی‌نژاد منعکس‌کننده‌ی نظریات رهبری‌ست.

دویچه‌وله: حالا به نظر شما ایران از آمریکا چه می‌خواهد، یا به عکس آمریکا از ایران چه می‌خواهد؟ صرفنظر از سخنوری‌های تبلیغاتی و اظهارات علنی دیپلماتیک، انتظارات متقابل چه هست؟

ابراهیم یزدی: به نظر من در مورد اینکه دو طرف از یکدیگر چه می‌خواهند صریح و شفاف نیست. سخنانی می‌گویند که بیشتر جنبه‌ی تبلیغات بیرونی دارد. به نظر من چنانچه اصل مسئله، یعنی مذاکره میان دو کشور را بپذیرند، و آن هم مذاکره‌ی رسمی و علنی و بی‌قید و شرط، آنوقت هر کدام از طرفین، تا آنجایی که مربوط به ایران می‌شود، می‌توانم بگویم، ایران می‌بایستی سقف انتظاراتش را از آمریکا تنظیم بکند، حداقل در میان خودشان. آنها باید بدانند آن حداکثری که از آمریکا می‌خواهند چیست و آن حداقلی که دیگر از آن پایین‌تر برایشان قابل قبول نیست و به عبارتی، کف مطالبات را معین بکنند تا کسانی که می‌خواهند مذاکره بکنند، آیا می‌تواند در میان این سقف و کف جایی را که قابل قبول باشد بپذیرند یا نه. آمریکایی‌ها تا حدودی وضع‌شان فرق می‌کند. آنها چهار مطلب اساسی را با ایران مطرح کرده‌اند: (۱) فعالیت‌های ایران برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی‌ست، بویژه سلاح‌های هسته‌ای. (۲) مسئله‌ی حقوق بشر است. (۳) مخالفت با صلح در خاورمیانه و (۴) درگیری ایران یا حمایت ایران از تروریست‌ها است. اما در مورد ایران هنوز روشن نیست که آیا ایران برای بهبود روابطش با آمریکا چه چیزی از آمریکایی‌ها می‌خواهد. در یک نوبت گفته شده است که صحبت با آمریکا فایده ندارد، برای

اینکه آمریکایی‌ها دنبال منافع خودشان هستند. خب، این حرف بی‌ربطی‌ست، برای اینکه طبیعی‌ست که هر دولت و کشوری باید دنبال منافع ملی خودش باشد. ما نمی‌توانیم بگوییم چرا آمریکایی‌ها دنبال منافع خودشان هستند، بلکه باید ببینیم که آیا ایرانی‌ها دنبال منافع ملی خودشان هستند یا نیستند و در این روابط بین‌المللی چگونه می‌خواهند منافع ملی خود را پیگیری بکنند. از این نظر من مطمئن نیستم که آیا دولت ایران دقیقاً می‌داند چه می‌خواهد و برای بهبود روابط دنبال چه چیزی باید باشد یا نباشد.

دوچپه‌وله: آیا یکی از این انتظارات جمهوری اسلامی ایران تضمین امنیتی برای ایران نیست، مثلاً دست‌کشیدن از تلاش‌های براندازانه؟

ابراهیم یزدی: به نظر من خیر. برای اینکه، درست است که دولت بوش در بعضی مواقع از تغییر نظام در ایران سخن گفته است، ولی در جاهای دیگر هم گفته‌اند که ما این را نمی‌خواهیم، ما می‌خواهیم رفتار دولت ایران عوض بشود.

به نظر من معنا ندارد که دولتی مثل ایران بگوید ما از آمریکا می‌خواهیم که امنیت ما را تضمین بکند. نه چنین چیزی منطقی‌ست و نه عقلانی که بخواهد در مذاکرات مطرح بشود که دولت آمریکا امنیت ایران را تضمین بکند. این سخن بی‌ربط است. به نظر من دولت ایران اگر هم یک وقتی این حرف را بزند، باید توضیح بدهد منظورش چیست. این سخن درستی در روابط دیپلماتیک نیست.

دوچپه‌وله: به نظر می‌آید که جمهوری اسلامی ایران از آمریکا و غرب به طور کلی خواستار برسمیت شناختن ایران و در واقع برسمیت شناختن نقش این کشور در منطقه بعنوان یک قدرت تعیین‌کننده‌ی است. نظر شما چیست؟

ابراهیم یزدی: وقتی می‌گوییم برسمیت شناختن، برسمیت شناختن دیپلماتیک است. دولت آمریکا بلافاصله بعد از انقلاب دولت جدید و دولت انقلابی را برسمیت شناخته، سفیر فرستاده و روابط دیپلماتیک داشته است. اما اینکه دولت آمریکا موقعیت ایران را در منطقه برسمیت بشناسد، خب بله این سخن درستی‌ست. به این معنا که هیچ برنامه‌ای در منطقه، می‌خواهد این برنامه را آمریکایی‌ها داشته باشند یا هر گروه دیگری، بدون همکاری ایران در منطقه قابل اجرا نیست. بنابراین، این سخن درست است که اگر آمریکایی‌ها بخواهند برنامه‌ی خاورمیانه بزرگ را داشته باشند، این برنامه باید طوری باشد که بتواند همکاری ایران را در آن جلب بکند، در غیر این صورت عملی نیست. ایران کشوری‌ست دارای موقعیت سوق‌الجیشی بسیار ویژه که لاجرم در هر نوع معادلاتی باید آن را به‌حساب بیاورند. اگر انتظار دولت ایران این باشد، خب این انتظار درستی است. اما به دو گونه می‌شود عمل کرد. یک وقت هست که ما می‌گوییم آمریکا باید بیاید رسماً اعلام بکند که ما این را قبول داریم و یک وقت هست که ایران به تناسب موقعیت خودش به گونه‌ای عمل می‌کند که بتواند در منطقه اثرگذار باشد. نه از طریق روش‌های قهرآمیز یا غیرمسالمت‌آمیز، بلکه از طریق اتخاذ یک دیپلماسی معنادار درازمدت.

دوچپه‌وله: ولی به نظر می‌آید که ایران به دنبال یک نوع سرکردگی سیاسی و حتا نظامی و اقتصادی در منطقه است. بویژه با پیشبرد پیگیر سیاست هسته‌ای. فکر نمی‌کنید که این امر نگرانی کشورهای عربی را برانگیخته است؟

ابراهیم یزدی: به نظر من، اینکه آیا ایران یک چنین برنامه یا هدفی دارد یا ندارد، برای من روشن نیست. اما چنین هدفی نمی‌تواند واقع‌بینانه باشد. ایران در منطقه‌ی خاورمیانه تنها کشوری‌ست که اکثریت

مردمش شیعه هستند. عرب‌ها سنی هستند. در حال حاضر عرب‌ها از آن چه در عراق می‌گذرد راضی نیستند. از اینکه ممکن است از طریق یک روش دموکراتیک، اگر دموکراسی در عراق پیروز بشود، یک دولت جدید شیعه در این کشور روی کار بیاید. بر این اساس، این تصور که ایران بتواند نقش رهبری در منطقه را پیدا بکند، بسیار دور از ذهن است. می‌توانیم بگوییم نقش موثری پیدا بکند، ولی اینکه نقش رهبری را پیدا بکند، نه من در منطقه چنین چیزی را برای ایران نمی‌بینیم.

دوچهارم: حالا با انتخاب آقای باراک اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهوری آینده‌ی آمریکا، سیاست خارجی آمریکا هم‌اکنون در دست کسانی قرار گرفته که تا دیروز از دستگاه بوش انتقاد می‌کردند که چرا فعالیت دولت بوش در افغانستان کند شده و اینکه چرا مبارزه با تروریسم به تعویق افتاده و تعطیل شده است، چرا آمریکا از اهدافی مانند خاورمیانه بزرگ و گسترش دموکراسی در منطقه، گسترش حقوق بشر، تغییر نظام‌های استبدادی در خاورمیانه منحرف شده است. این انتقاد از سوی همین کسانی است که امروز قرار است اهرم‌های دیپلماسی و سیاست خارجی آمریکا را در دست بگیرند، مانند خانم هیلاری کلینتون و جیمز جونز، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری آینده و رابرت گیتس، وزیر دفاع بوش که قرار است در سمت خود ابقا بشود. به نظر می‌آید کسانی قدرت را در دست گرفته‌اند که شدیدتر به دنبال این اهداف بوده‌اند و هستند، به طوری که حتی روزنامه «جمهوری اسلامی» در تهران در رابطه با معرفی این اعضای کابینه‌ی اوباما از "خوش‌خیالی ایرانی‌ها" صحبت کرده است. به نظر شما آینده ایران چگونه خواهد بود؟

ابراهیم یزدی: سوال شما متضمن چندین بخش است. بخش اول این است که آیا همکاران جدید آقای اوباما در رابطه با خاورمیانه دنباله‌روی همان سیاست آقای بوش خواهند بود یا نه؟ طرح خاورمیانه بزرگ طرحی نیست که فقط دولت بوش مبتکر آن بوده باشد. این یک طرح استراتژیک برای آمریکاست. اما آمریکایی‌ها این را می‌دانند که سه مانع اساسی بر سر راه آن "خاورمیانه‌ی بزرگ" وجود داشته و دارد.

مانع اول صلح اعراب و اسرائیل است. تا زمانی که این صلح برقرار نشود، تا زمانی که یک دولت مستقل فلسطینی تشکیل نشود و دنبال آن اعراب اسرائیل را برسمیت نشناسند و این پرونده خاتمه پیدا نکند، هیچ تغییری در خاورمیانه پدیدار نخواهد شد. مانع دوم دولت صدام بود. با عملیاتی که صورت گرفته صدام از سر راه برداشته شده است و دیر یا زود آرامش به عراق برمی‌گردد. ولی قابل پیش‌بینی است که هر دولتی که در عراق باقی بماند، لاجرم سیاست هماهنگی با آمریکا در منطقه را خواهد داشت، ولو اینکه ارتش آمریکا هم آنجا را ترک بکند. مانع سوم عدم هماهنگی ایران با این برنامه است. این چیزی نیست که با زور و تهدید بتواند به انجام برسد. اگر آن دو مانع، که مانع اول در عراق برداشته شده است، و اگر آمریکایی‌ها دیر یا زود از آنجا بیرون بروند و بویژه اگر صلح خاورمیانه انجام بشود، به نظر من آنوقت راه برای بعضی چیزها باز می‌شود.

مطلب اساسی در حال حاضر این نیست که آقای بوش نتوانسته و حالا آقای اوباما باید بیاید و در مورد طرح خاورمیانه بزرگ کاری انجام بدهد. مطلب این است که آیا آقای اوباما و ترکیب جدید دولتش قادر خواهد بود اسرائیل را وادار بکند که قطعنامه‌ی ۲۴۲ را اجرا بکند یا نه! چون در این طرف اعراب، یعنی تمام دولت‌های عربی و از جمله خود فلسطینی‌ها، همه اصل ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی را در مناطق اشغالی در سال ۱۹۶۷ را پذیرفته‌اند. همه قطعنامه‌ی ۲۴۲ را پذیرفته‌اند و دولت‌های عربی اعلام کرده‌اند که اگر اسرائیل از این مناطق عقب‌نشینی بکند و طبق قطعنامه این زمین‌های اشغالی سال ۶۷ را به فلسطینی‌ها واگذار بکند و یک دولت مستقل فلسطینی بوجود بیاید، آنها اسرائیل را به رسمیت

می‌شناسند. حتی عربستان سعودی مستقلا و خارج از توافق دولت‌های عربی تعهد و اعلام کرده است که اگر اسرائیل این کارها را بکند، ده میلیارد دلار برای هزینه‌های برچیدن شهرک‌های یهودی‌نشین منطقه‌ی غرب رودخانه‌ی اردن خواهد پرداخت. به نظر من یک شرایط تاریخی برای صلح در خاورمیانه بوجود آمده است و انجام آن منوط به این است که آیا اراده‌ای برای صلح در میان دولتمردان اسرائیلی وجود دارد یا نه؟ در اسرائیل هم مسائل پیچیده است و گروه‌های بسیار افراطی مخالف هستند. بنابراین سوال اساسی این است که آیا آقای اوباما و همکارانشان می‌توانند اسرائیل را وادارند که این قطعنامه‌ی ۲۴۲ را اجرا بکند و این قائله تمام بشود یا خیر؟ به نظر من حتی وقتی این مسئله تمام نشده باشد، تا وقتی که صلح میان اعراب و اسرائیل و فلسطینی‌ها به طور کامل برقرار نشده باشد، دولت آمریکا نمی‌تواند در برابر ایران مانور چندان مؤثری داشته باشد. اما اینکه ایرانی‌ها در مورد دولت اوباما خوش‌خیالی به خرج داده‌اند یا نه؟ خب بله، جناح‌هایی در داخل حاکمیت این خوشبینی را نشان داده‌اند. کما اینکه آقای رییس‌جمهور ایران هم به طور بی‌سابقه یک نامه‌ی تبریک برای آقای اوباما به مناسبت انتخابش فرستاد. باید منتظر بود و دید که آیا این همکاران جدید آقای اوباما نسبت به اصل مطلب که صلح در خاورمیانه است چگونه عمل خواهند کرد.

دوچپه‌وله: به نظر شما آیا کاهش قیمت در بازار نفت، حکومت جمهوری اسلامی ایران را به فکر واخواه داشت؟ این امر چه تاثیری می‌تواند در سیاست داخلی و خارجی ایران بگذارد؟

ابراهیم یزدی: به نظر من کاهش قیمت نفت تاثیراتی خیلی جدی در ساختار و مناسبات حاکمیت ایران بوجود خواهد آورد. در دوران آقای خاتمی که قیمت نفت بالا رفت، آقای خاتمی به درستی با توجه به "بیماری هلندی" یک صندوق ذخیره‌ی ارزی درست کردند تا آنچه درآمد مازاد را در آن صندوق بگذارند و در راه تقویت بخش خصوصی در ایران آن را به‌کار ببرند.

آقای احمدی‌نژاد که آمد جزو اولین کارهایی که انجام داد این بود که اولاً هیأت امنای صندوق ارزی را منحل کرد و بعد هم بدون مصوبات مجلس و برخلاف قانون، موجودی صندوق را مصرف کرد. به طوری که آنگونه که خود گزارشات منابع اقتصادی و مالی ایران می‌گویند، صندوق حدود ۲۵ میلیارد دلار موجودی‌اش است، ولی ایران ۵۰ میلیارد دلار تعهدات خارجی دارد. یعنی ما ۲۵ میلیارد دلار هم مقروض هستیم. بویژه وقتی که بهای نفت پایین می‌آید و با توجه به اینکه در دولت آقای احمدی‌نژاد وابستگی ایران به درآمد نفتی بیش از هر دورانی بوده و استفاده از درآمد نفت برای کالاهای مصرفی در ایران بی‌سابقه بوده است، قطعاً وقتی که درآمد نفت کاهش پیدا می‌کند و ایران هیچ منبع درآمد دیگری برای ذخیره‌ی ارزی ندارد، این امر در مناسبات داخلی تاثیرگذار خواهد بود. این همان داستانی است که کسی را، حکیم‌باشی را، باید دراز بکنند و در این مورد هیچ کاندیدایی بهتر از خود احمدی‌نژاد نیست که درازش بکنند. و الان ما می‌بینیم که حتی اقتصاددانانی که به رهبری نزدیک هستند، اقتصاددانانی که به عناصر افراطی دست‌راستی شناخته شده‌اند، آنها نیز به شدت با برنامه‌های آقای احمدی‌نژاد مخالفت کرده‌اند و می‌کنند. به نظر من کاهش قیمت نفت، حتی اگر در همین حد کنونی هم باقی بماند، تاثیرات بسیار جدی بر مناسبات داخلی درون حاکمیت بر جای خواهد گذاشت.

دوچپه‌وله: می‌پردازیم به انتخابات ریاست جمهوری آینده. آیا به نظر شما حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، به عبارت دیگر آیت‌الله خامنه‌ای، که از نظر بسیاری حاکمیت نظام برابر شده است با شخص آیت‌الله خامنه‌ای، آیا ایشان تصمیم قاطع دارد که محمود احمدی‌نژاد را در مقام ریاست جمهوری حفظ کند؟

ابراهیم یزدی: به نظر نمی‌رسد که مجموع حاکمیت، بویژه جریان راست افراطی که امروز قدرت بالاتر را در دست دارد، در مورد انتخاب مجدد آقای احمدی‌نژاد به توافق رسیده باشد. البته طبیعی‌ست که رهبری در ایران در میان این فراکسیون‌های مختلفی که در گروه‌های راست وجود دارد، به گونه‌ای رفتار بکند که تا آخرین لحظه، آن نظر نهایی و قطعی خودش را نشان ندهد، و بگذارد خود این پیامدها رفتارهای اقتصادی آقای احمدی‌نژاد، اثرات خودش را ظاهر بکند. ولی من تردید دارم که آقای خامنه‌ای در نهایت بخواهد از کاندیداتوری آقای احمدی‌نژاد حمایت بکند.

دوچپه‌وله: کاندیدای بدیل ایشان چه کسی می‌تواند باشد؟

ابراهیم یزدی: روشن نیست که چه کسی می‌تواند کاندیدای مورد نظر باشد. در جریان راست چندین نفر مطرح هستند. اما هنوز روشن نیست. در دقیقه‌ی ۹۰ همه‌ی اینها خواهند آمد. به نظر من، همه‌ی اینها به صحنه وارد خواهند شد. اما کدامیک از اینها باقی خواهند ماند و کدامشان به نفع کاندیدای نهایی از صحنه بیرون خواهند رفت، بستگی دارد که در دقیقه‌ی ۹۰ رهبری نسبت به چه کسی اظهار تمایل بکند. زیرا جریان راست خود را به نظر رهبری متعهد می‌داند و به تعبیر خودشان "نوب در ولایت" هستند. بنابراین آنها مشکلی در این امر ندارند. علی‌رغم اختلافاتی که در درون خودشان دارند، در آن لحظه‌ی آخر، در دقیقه‌ی ۹۰، اگر رهبری نظر مثبت خودش را به کاندیدایی ابراز بکند، حال علنی و یا غیر علنی، بقیه اعلام انصراف خواهند کرد.

دوچپه‌وله: به نظر می‌آید در درون جبهه‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی سه جناح حول سه روحانی، یعنی آقایان هاشمی رفسنجانی، مهدی کروبی و محمد خاتمی، شکل گرفته‌اند. به نظر شما این جبهه‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی برای انتخابات آینده ریاست جمهوری چه سیاستی را پیشه خواهند گرفت؟

ابراهیم یزدی: آقای کروبی حزبش را دارد، برنامه‌اش را دارد، آمده است و ظاهراً هم گفته است، "من به نفع هیچ کس کنار نمی‌روم". اما آقای خاتمی هنوز روشن نیست که آیا می‌آید یا نه. بعضی از شواهد و قرائن می‌گویند که ایشان هرگز نخواهد آمد. ایشان در خلوت گفته است که با بودن این ساختار در داخل حکومت هیچ کاری نمی‌شود کرد. حتا جایی هم گفته‌اند، اگر کسی می‌تواند در این مجموعه کار بکند، بیاید جلو، بسم‌الله. آقای هاشمی وضعیتش متفاوت است. آقای هاشمی در عین حال که رئیس مجلس خبرگان رهبری‌ست، که باید ناظر بر عملکرد رهبری باشد، اما در موقعیتی نیست که بتواند این وظیفه‌ی قانونی خودش را انجام بدهد، یا نتوانسته است و ملاحظاتی دارد. اما مشکل جبهه‌ی اصلاح‌طلبان اینها نیست. جنبش اصلاح‌طلبان پس از شکستی که خورد، نیامده علل شکست‌اش را بررسی و پیدا بکند.

جریان راست بعد از خرداد ۷۶، یعنی هنگامی که تمام فراکسیون‌های جریان راست روی ناطق نوری توافق کرده بودند، ولی ناگهان شکست خوردند و خاتمی با پیروزی غیرمترقبه‌ی بر سر کار آمد، آنها آمدند علل شکست خودشان را بررسی کردند و متوجه شدند که این نظام انتخاباتی در ایران خیلی می‌تواند برای آنها دردسرساز باشد. آنها از آن تاریخ آمدند فعل و انفعالات و تمهیداتی فراهم کردند که بتوانند انتخابات را مدیریت بکنند. من حالا خیلی مودبانه به زبان دیپلماسی می‌گویم «مدیریت»، یعنی در واقع بتوانند آن برنامه‌های خودشان را از این طریق پیاده بکنند. آقای احمدی‌نژاد یک کوشش اولیه بود. اما به نظر من این قضیه ادامه پیدا می‌کند. مجلس هفتم یک کار دیگر هم کرده است که نباید از نظر دور داشت. یکی از اولین مصوبات مجلس هفتم این بود که سیصد میلیون دلار از ذخیره ارزی را که مجلس تصویب کرد، برداشتند دادند به بسیج. باید پرسید بسیج این پول را برای چه می‌خواسته، هزینه کند؟ آیا

می‌خواسته است راه و جاده بسازد یا برای چه مقصودی؟ این پول را به بسیج دادند تا بسیج از نظر کمی توسعه پیدا بکند و توسعه هم پیدا کرده است. و امروز بسیج به‌عنوان یک نیروی قدرتمند در دست جریانات راست است. علاوه بر این، کل این پروژه‌ی پرداخت مستقیم یارانه‌ها، که آقای احمدی‌نژاد آورده، پشت این پروژه یک هدف سیاسی نهفته است. این پروژه اصلاً اقتصادی نیست، هدفهای سیاسی دارد. درست است که فرم‌های مختلفی را این ور و آن ور پخش کرده‌اند، ولی هیچ نهاد مستقل بی‌طرفی نظارت نمی‌کند که به این فرم‌هایی که خانواده‌ها پر کرده‌اند، چگونه رسیدگی می‌کنند. و یا این پرداخت مستقیم یارانه‌ها به دست صاحبانش، یعنی به کسانی که نیاز دارند، چگونه خواهد بود؟ هم‌هی خواهد و قرائن حاکی از این است که این یارانه‌ها به نوعی به دست نهادهای خودشان می‌رسد. یعنی نیروهایی که اینها زیر نظر خودشان داشتند، مثل سپاه و بسیج. این یارانه‌ها را به آنها خواهند داد. خب معنای این کار چیست؟ وقتی آقای کروبی در ایران کاندیدا شد و وعده کرد که اگر من انتخاب بشوم یک چنین چیزی می‌پردازم، عده‌ای به او رأی دادند. این یک واقعیت است که عده‌ای به این خاطر به او رأی دادند. حالا در یک چنین مناسبات سیاسی - اجتماعی، یک نهاد قدرتمندی دارد آن پول‌ها را می‌دهد. بنابراین آن نهاد، دارای این قدرت هست که در هر شرایطی بیاید از طریق همان روابطی که وجود دارد، به همه‌ی گیرندگان یارانه وضع تکلیف بکند. بگویند هر بسیجی تکلیف دارد که خودش، برادرش، خواهرش، پنج نفر دیگر بروند به این شخصی که ما می‌گوییم رأی بدهند. و می‌روند رأی می‌دهند، هیچ تردیدی نداشته باشید. بنابراین با یک برآورد محافظه‌کارانه، اگر شما تعداد بسیج را پنج میلیون تلقی بکنید، آنها با خانواده‌شان بیست میلیون رأی مدیریت شده عرضه خواهند کرد. همان گونه که در انتخابات شورای شهر تهران در دور دوم عمل کردند و با کمتر از ۱۱ درصد شرکت‌کنندگان، آنها توانستند با ۱۵۰ هزار نفر، رأی اول را در تهران در شورای شهر بدست آورند و این شورا را در دست بگیرند.

آنها با این مدیریتی که در آرای مردم اعمال می‌کنند، در انتخابات آینده هرکس را بخواهند به صحنه خواهند آورد و پیروز خواهند شد. مگر اینکه اصلاح‌طلبان بتوانند روی یک فرد توافق کنند و همه‌ی نیرو را روی او متمرکز کنند. شاید موفق بشوند. صحبت من اما چیز دیگری بود. صحبت من این است که محافظه‌کاران از شکست سال ۷۶ به بعد آمدند تحلیل‌هایی کرده و برنامه‌هایی را طراحی کردند. حالا این که موفق بشوند یا نه، من الان نمی‌خواهم بحث‌اش را بکنم. اما جریان اصلاح‌طلب نیامد این تحلیل را بکند که چطور شد، وقتی یک جریانی دو قوه‌ی اصلی یعنی قوه مجریه و قوه مقننه را دارد، بازی را ببازد، و اشکال در کجا بوده است؟ در جلساتی که ما در نهضت آزادی داشتیم و خودمان این موضوع را بررسی کردیم، به این نقصی که وجود داشت، پی بردیم و اعلام هم کردیم. به همین دلیل هم در انتخابات ریاست جمهوری گذشته با آقای معین شرط و شروط کردیم. تحلیل ما این بود که جنبش اصلاح‌طلبی یک جنبش اصیل است. جنبش اصلاح‌طلبی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. یعنی ما قبول داریم، تایید می‌کنیم که انحرافات صورت گرفته است و می‌خواهیم این انحرافات را اصلاح بکنیم و اصلاحاتش را هم از طریق مسالمت‌آمیز و قانونی پیش ببریم. خب اگر چنین است، پس نقص جنبش اصلاح‌طلبی کجاست؟ جنبش اصلاح‌طلبی فاقد رهبری است. آقای خاتمی رییس جمهور اصلاح‌طلبی بود، ولی هیچگاه نقش رهبری جنبش اصلاح‌طلبی را نپذیرفت و یا نخواست و یا نتوانست بپذیرد.

برای روشن‌شدن منظورم مثالی می‌زنیم. مرحوم دکتر مصدق رهبر جبهه ملی بود، رهبر نهضت ملی بود. وقتی نخست وزیر شد، در عین حال که نخست وزیر بود، بعنوان رهبر جنبش ملی هم اعمالی انجام می‌داد که به تناسب رهبری باید انجام بگیرد، نه به تناسب نخست وزیر. مثال می‌زنم: وقتی جمال امامی اجازه نداد دکتر مصدق در مجلس حرفش را بزند، شلوغ کردند و سروصدا ایجاد کردند، دکتر مصدقی

که گاهی اوقات غش می‌کرد و گاهی اوقات گریه می‌کرد، ناگهان مثل یک شیر آمد جلوی مجلس یک چهارپایه گذاشته و رفت بالای چهارپایه گفت، مجلس آنجاست که مردم هستند. خب ببینید یک چنین حرکتی طرف را در زاویه قرار می‌دهد. آقای خاتمی از این فرصت تاریخی چنین استفاده‌ای نکرد.

در سال اولی که آقای خاتمی انتخاب شده بود، ما به ایشان پیشنهاد کردیم که به دانشگاه نیاید. گفتیم، خود مردم را بعنوان رییس جمهور منتخب به میدان آزادی دعوت کن. بگو مردم! شما من را انتخاب کردید، من می‌خواهم یک ساعتی به شما گزارش بدهم. برآورد ما این بود که در آن سال، در سال اول پیروزی، شاید یک میلیون نفر به میدان آزادی می‌آمدند. با آن نیروی مردمی و ملی، آن جریان راستی که حالا شکست خورده بود، به‌کلی منزوی می‌شد. اما آقای خاتمی هیچ کاری نکرد. نه تنها او کاری نکرد، حتا نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم هم هیچ‌گاه مثل نمایندگان جبهه ملی در آن دوران نیامدند مردم را دعوت بکنند که بیایید جمع بشوید ما می‌خواهیم به شما گزارش بدهیم. یعنی نقش رهبری را به‌عهده نگرفتند. اگر این تحلیل درست باشد، پس ما باید فکری برایش بکنیم. رهبری هم امری فردی نیست. هیچ فردی نمی‌تواند، هیچ حزبی هم به تنهایی نمی‌تواند رهبری را بدست گیرد. تنها یک ائتلاف از احزاب قادر به چنین کاری است. به همین دلیل وقتی از طرف آقای دکتر معین آمدند پیش ما که شما از ایشان حمایت بکنید، ما چند تا شرط گذاشتیم. یکی از شرطها تشکیل جبهه‌ی دموکراسی خواهی و حقوق بشر بود. ایشان هم بعد از کنکاش‌های زیاد با گروه‌های مختلفی که با آنها کار می‌کردند، بالاخره پذیرفتند. اما طی دوسالی که ما مرتباً جلسه داشتیم، نتوانستیم این را به تحقق برسانیم. حالا آقای خاتمی اگر می‌خواهد بیاید، خیلی خوب است. اما مهم‌تر از آمدن او، چگونه آمدنش است. ما حرفمان به ایشان این بود که شما در وضعیتی هستید، اعتباری دارید که می‌توانید همه‌ی گروه‌های اصلاح‌طلب را دعوت کنید و درواقع بشوید لولای یک چنین ائتلافی. این ائتلاف هم باید با این هدف باشد که بتوان یک نیروی سیاسی مقتدر بوجود آورد که در فرایند تحولات اثرگذار باشد. اگر این نیرو تشکیل بشود، چه آقای خاتمی در انتخابات موفق بشود و چه نشود، این نیروی سیاسی منجسم آنوقت می‌تواند کارایی داشته باشد. آنوقت ما می‌توانیم، همانطور که در ایران هم در بعضی مصاحبه‌ها مطرح شده، ساختار حقیقی را تغییر بدهیم. چون ساختار حقوقی یعنی قانون اساسی را بهم زدن یک مسئله است، اما اگر شما یک نیروی سیاسی منسجمی داشته باشید، می‌توانید در تصمیم‌ها، در روندها، در ساختار حقیقی یعنی در رفتار حاکمان اثرگذار باشید. هنوز متأسفانه این چیزی که ما گفته‌ایم انجام نشده است. بنابراین مهم‌تر از این که آیا آقای خاتمی بیاید یا آقای کربوبی یا هر کسی دیگر، این است که ما مشکل اصلاح‌طلبی را چه می‌بینیم و چه برنامه‌یی برای اجرای آن در دست داریم. به نظر من برنامه‌های اقتصادی آن اندازه پیچیده نیست. تقریباً میان اصلاح‌طلبان بر سر این که چه نوع برنامه‌های اقتصادی بایستی باشد، توافق‌های ضمنی وجود دارد. در انتخابات ریاست جمهوری گذشته هم که من از طرف نهضت آزادی کاندیدا بودم، برنامه‌ی اقتصادی با مشورت اقتصاددانان تنظیم کردیم. اما مهم‌تر از آن این است که چه برنامه‌ی سیاسی ما می‌خواهیم داشته باشیم که بتوانیم بر فرایندهایی که در برابر ما قرار گرفته‌اند، مقابله بکنیم و اثرگذار باشیم، و آن هم جز ایجاد یک جبهه‌ی فراگیر ائتلافی میان همه‌ی نیروهای اصلاح‌طلب، چه خودی و غیرخودی، چه کسانی که در حاکمیت بوده‌اند و چه نبوده‌اند، غیر از این راه دیگری وجود ندارد. اما تا بحال، تا این زمانی که ما با شما هستیم، بمرغم همه‌ی کوشش‌ها و تلاش‌ها هنوز گامی در این زمینه برداشته نشده است.

دوپچه‌وله: قرار است فردا پنج شنبه کنگره موسسان حزب کارگزاران سازندگی برگزار بشود. آیا از نهضت آزادی ایران هم دعوت شده است؟

ابراهیم یزدی: فردا دو کنگره تشکیل می‌شود. یک کنگره‌ی «کارگزاران سازندگی» است و دیگری کنگره‌ی «جبهه‌ی مشارکت». هر دو اینها از ما دعوت کرده‌اند. هم از من به‌عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران و هم از سایر دوستان و از اعضای شورای مرکزی و دفتر سیاسی. خب من که نیستم تا بروم. ولی از طرف شورای مرکزی افرادی در هر دو کنگره شرکت خواهند کرد. علاوه بر این طبق رسمی که ما داریم به این کنگره‌ها پیام می‌فرستیم. پیامی که ما برای کنگره‌ی به‌عنوان مثال برای کارگزاران داشتیم و تهیه شده است و می‌رود، ما استقبال کرده‌ایم از این گروه‌ها، که از مرحله‌ی یک گروه فشار یا یک جریان محفلی به ساختار حزبی ارتقاء پیدا کرده‌اند. این که خود کارگزاران بیاید و کنگره تشکیل بدهد و بخواهد این مرحله‌ی انتقال یا جابجایی را از یک گروه سیاسی به یک حزب سیاسی تبدیل بکند، این را مثبت تلقی می‌کنیم. در نامه‌ی مان هم به آنها گفته‌ایم، در مصاحبه‌ها هم گفته‌ایم، که خوب است که آرام آرام اجماعی در ایران دارد بوجود می‌آید. اجماع میان همه‌ی فعالان سیاسی در این زمینه که جمهوریت و دموکراسی بدون پیش‌شرطش که تحزب باشد، امکانپذیر نیست. بر این اساس، این که آقای کروی حزب درست کرده است ما استقبال کردیم. این که حزب اسلامی کار کنگره می‌گذارد، استقبال کردیم. جبهه‌ی مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب و... همه‌ی اینها را ما استقبال کردیم و می‌کنیم، حتا هنگامی که مؤتلفه اسمش را عوض کرد و از هیات مؤتلفه به حزب مؤتلفه اسلامی و کنگره تشکیل دادند ما پیام فرستادیم. در یک جامعه‌ی در حال انتقال، این تکرر خیلی طبیعی‌ست. ولی اینکه خودشان را تعریف می‌کنند، شناسنامه پیدا می‌کنند، اینها همه‌اش مثبت است. در بخشی نیروها تغییراتی هم ایجاد شده، بویژه در میان اصلاح‌طلبان. اصلاح‌طلبان با دعوت از گروه‌های غیرخودی، به تعبیری که دهسال پیش به‌کار می‌بردند، مثل نهضت آزادی ایران یا مثل شورای ملی-مذهبی‌ها، در واقع دارند اپوزیسیون را، دگراندیشان را و بطور کلی تنوع را برسمیت می‌شناسند. خب این خیلی مهم است. در گذشته چنین چیزی نبود. اصلاً قابل تصور نبود که اینها بیایند و حاضر باشند مثلاً با نهضت آزادی بنشینند. نهضت آزادی خط قرمز بود. اما حالا دعوت می‌کنند، می‌نشینند، و وقتی دعوت می‌کنند ما می‌رویم و استقبال می‌کنیم، و همه‌ی اینها با حفظ مواضع مان است. متأسفانه در ایران ما یک اشکال ذهنی نسبت به دموکراسی داریم. می‌گوییم دموکراسی، اما ابزار و پیش‌شرط‌های دموکراسی را ما هنوز قبول نکرده‌ایم. یکی از پیش‌شرط‌های دموکراسی این است که من تنوع در جامعه بشری را بپذیرم، من اپوزیسیون را برسمیت بشناسم، من آن را تحمل بکنم. علاوه بر تحمل و برسمیت شناختن، من آمادگی داشته باشم با آن هماهنگی و همکاری هم بکنم. خب چنین چیزی در ایران وجود نداشته است. وقتی می‌گوییم دموکراسی یادگرفتنی‌ست، یعنی اینکه در میان اصلاح‌طلبان، بر اثر تجاربی که داشته‌اند، فراز و نشیب‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌هایی که داشته‌اند، آنها یاد گرفته‌اند که این مرزبندی‌ها همه‌اش بی‌ربط بوده است و باید این مرزها را برداشت. پس دعوت کردند. اما این کافی نیست! مؤتلفه هم باید به این نقطه برسد و مؤتلفه هم خواهد رسید. یعنی الان آرام آرام ما داریم می‌رویم به سمت و سوی که فاز اول یادگیری در دموکراسی‌ست که برسمیت شناختن همه‌ی نیروهای دگراندیش است. هنوز بعضی از جناح راست این را قبول ندارند. بنابراین از کنگره‌ی فردا ما استقبال کردیم، هم کنگره‌ی جبهه‌ی مشارکت که قبلاً هم بوده و ما شرکت می‌کردیم، پیام می‌دادیم و آنها هم از پیام‌های ما استقبال می‌کردند و هم در کنگره‌ی گذشته‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که ما را دعوت کردند و ما شرکت کردیم، پیام دادیم و پیام ما را در جلسه خواندند و هم در کنگره‌ای که برای اولین بار دارند کارگزاران برگزار می‌کنند و از ما هم دعوت کردند که ما هم پیام دادیم و هم نمایندگان نهضت در آنجا شرکت خواهند کرد.

دوچهارم: شما صحبت از دگراندیشان کردید. آیا نهضت آزادی ایران اعتقاد دارد که نیروهای سکولار هم می‌توانند این آزادی فعالیت حزبی را داشته باشند؟ هرچند که خود نهضت آزادی هم، اگر درست فهمیده باشم، یک نیروی سکولار است، آنهم به معنای اعتقاد به جدایی دین از دولت.

ابراهیم یزدی: دو نکته را من تذکر می‌دهم. یکی راجع به موضع نهضت نسبت به سکولاریسم است. می‌دانید که سکولاریسم تعریف مانع و جامع ندارد. تعاریف گوناگون وجود دارد. ولی ما برای روشن شدن مواضع خودمان سه مقوله را از هم جدا می‌کنیم. (۱) دین و سیاست، (۲) نهاد دین و نهاد دولت و (۳) دین و دولت. ما این هر سه را از هم تفکیک می‌کنیم. دین و سیاست را نمی‌شود از هم جدا کرد. در هیچ کجا عملی نبوده است، نه در اروپا، نه در ایران و غیره. مردم با باورهایشان در سرنوشتشان شرکت و دخالت می‌کنند. اما نهاد دین با نهاد دولت دو مقوله است. ما به هیچ امتیاز یا حق ویژه‌ای برای نهاد دین در دولت اعتقاد نداریم. روحانیون ایران هم می‌توانند سازمان و حزب داشته باشند و مانند بقیه کاندیدا بدهند. ولی این که امتیاز ویژه‌ای باشد و بگویند چون اسم جمهوری، جمهوری اسلامی است، پس روحانیون باید یک حق ویژه داشته باشند، خیر ما چنین چیزی را قبول نداریم. در همین کتاب من که دوسال در محاق بود و اجازه‌ی انتشار به آن نمی‌دادند، و موضوع آن روشنفکری دینی و چالش‌های جدید بود، من این موضوع را آنجا مفصل توضیح داده‌ام. اما رابطه‌ی دین و دولت چیزی است که باید در قانون اساسی تعریف بشود و آن هم چیزی فراتر از رابطه‌ی دین و دولت است. در واقع باید مشخص شود که جایگاه فرهنگ ملی در قانون اساسی کجاست؟ چگونه می‌خواهد شکل بگیرد؟ در آنجا ما به همان اندازه که در قانون اساسی اول که زمان دولت موقت تصویب شد، آقای خمینی هم امضا کرد، هیچ رهبر و مقام و یا ولی فقیه در آن نبود و گفتند این همین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، ما در آنجا فقط یک چیز را پذیرفتیم و آن این است که مجلس مقننه عین تجربه‌ی مشروطیت نباید چیزی برخلاف باورهای مردم تصویب بکند. و نه فقط برخلاف باورهای دینی مسلمان‌ها، بلکه مجلس مقننه نمی‌تواند چیزی برخلاف باورهای مسیحیان ایران هم تصویب بکند. اگر تصویب بکند، دچار دردسر می‌شود. کمالینکه الان در آمریکا دولت مشکلی دارد، بویژه که نیوکان‌ها این مشکل را دارند و دولت بوش هم طرفدار آنها بود، و آن مسئله‌ی کمک‌هایی است که دولت به سقط چنین می‌کند. خیلی از مسیحیان با این امر مخالف هستند. پس بنابراین رابطه‌ی دین و دولت را باید قانون اساسی تعریف بکند و جز این ما چیز دیگری را نمی‌پذیریم. حالا اگر چنانچه کسی می‌خواهد یک قانون دینی را هم به مجلس بیاورد، خوب بیاورد. اما آن را باید تبدیل به یک قانون مدنی کرد تا قابل اجرا باشد. زیرا آن خودش معنایی حقوقی دارد. مثلاً وقتی ما با لایحه‌ی قصاص در مجلس اول برخورد کردیم، و آقای خمینی هم خیلی سخت معترض بود، من در صحبت با ایشان گفتم، وقتی شما یک لایحه به مجلس می‌دهید، این به چه معناست؟ یعنی اینکه طبق مقررات در مجلس باید موافق و مخالف صحبت بکنند. شما نمی‌توانید بگویید ما یک لایحه راجع به قصاص دادیم به مجلس، ولی هیچ کس حق حرف زدن ندارد. و اگر کسی حرف زد، برخلاف قرآن حرف زده است. کمالینکه بعد اگر شما در اثر تجربه آمدید دیدید این لایحه‌ی قصاص شده است قانون قصاص و عملی نیست، کارایی ندارد و می‌خواهید عوضش کنید، شما قصاص قرآنی را دست نمی‌زنید، بلکه آن لایحه را می‌خواهید تغییر بدهید. بنابراین ما معتقد هستیم که حتا مقولات و مفاهیم دینی که می‌خواهد در سطح اجتماع به صورت قانون دربیاید، باید برود مجلس تبدیل به قانون مدنی بشود و پس از آن قابل اجرا خواهد بود. اما در مورد روشنفکران سکولار، ما معتقدیم که اینها باید این حق را داشته باشند. کمالینکه در زمانی که آقای مهاجرانی وزیر ارشاد بود، کانون نویسندگان فرصت پیدا کرد و انتخاباتی کردند، نهضت آزادی ایران اولین و تنها گروهی بود که تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران

را تبریک گفت. خیر، ما چنین اعتقادی را داریم. ما که آزادی را فقط برای خودمان نمی‌خواهیم. ما آزادی را برای همه می‌خواهیم، در چارچوب ضوابط و قوانینی که بالاخره در هر سرزمینی که شما زندگی بکنید قوانینی وجود دارد و شما باید آنها را رعایت بکنید. حتا در آن جبهه‌ی دموکراسی خواهی و حقوق بشر که ما اساسنامه و میثاقش را تنظیم کردیم، ما آنجا اعلام کردیم که حتا گروه‌های لائیک هم می‌توانند بیایند در این جبهه شرکت بکنند. منتها اینجا ما چون می‌خواهیم یک کار قانونی بکنیم، یک بند گذاشتیم که ما به قانون اساسی التزام داریم. گروه‌هایی می‌توانند بیایند به این جبهه بپیوندند که آنها هم به قانون اساسی التزام داشته باشند. متأسفانه در اینجا مرتبا یک خلط مبحثی صورت می‌گیرد که التزام و اعتقاد را قاطی می‌کنند. آقایون دست راستی‌ها مدام به ما ایراد می‌گیرند که خیر، شما باید به قانون اساسی اعتقاد داشته باشید. ما می‌گوییم اصلا اعتقاد در دل من است، شما که نمی‌توانید برخلاف اصل ۲۳ قانون اساسی تقیث عقاید بکنید که ببینید من چه باورم هست. نه، من اعتقاد ندارم. ولی می‌گویم التزام. التزام یک امر حقوقی‌ست که همه باید به آن ملتزم باشند تا جامعه بتواند کار خود را پیش ببرد. بنابراین در آنجا هم ما راجع به دوستان و روشنفکران غیردینی و روشنفکران لائیک همین را آورده‌ایم که حداقل این است که هرکس می‌خواهد عضو آن ائتلاف بشود، ما نمی‌پرسیم دین‌اش چه هست، ولی می‌گوییم باید به قانون اساسی ملتزم باشد. از آنجا که یک سازمان قانونی می‌خواهیم درست بکنیم، بنابراین باید التزام داشته باشد.

نشست و گفتگو با ایرانیان مقیم بن ۸۷/۹/۱۳

در حاشیه کنفرانس مشترک "شبکه ی دویچه وله" و "مرکز بین المللی بن برای تبدیل (مراکز نظامی)" با عنوان: **پس از انتخابات آمریکا: آیا فرصت های تازه ای درباره ی بحث انرژی هسته ای ایران بوجود آمده است** دبیر کل نهضت آزادی ایران و اعضا نهضت همراه وی امروز چهارشنبه ۱۳۸۷/۹/۱۳ در سه جلسه به شرح زیر شرکت کردند:

۱: مصاحبه با بخش آلمانی شبکه دویچه وله پیرامون: انقلاب ایران، علل انحراف مسیر انقلاب ایران، انتخابات آینده ایران، انقلاب و جوانان، توصیه به جوانان، وضعیت روشنفکران در ایران، انتخابات آمریکا و برنامه هسته ای ایران. متن این مصاحبه بعدا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

۲: مصاحبه با بخش فارسی رادیو دویچه وله پیرامون: اظهارات رییس مجلس ایران پیرامون مذاکره با آمریکا، انتظارات ایران و آمریکا از هم، نقش کابینه معرفی شده اوباما در مذاکرات، نقش کاهش قیمت نفت در سیاست داخلی و خارجی ایران، نقش ایران در مناسبات منطقه ای و خاورمیانه، جنبش اصلاح طلبی ایران، موضع رهبری ایران در مورد انتخابات آینده ایران، رویکرد جنبش اصلاحات به انتخابات آینده ایران و غیر خودی ها، تشکیل حزب کارگزاران، و موضع نهضت در باره دگر اندیشان و جنبش سکولاریزم در ایران. متن صوتی این مصاحبه امروز و روزهای آینده از رادیو دویچه وله پخش خواهد شد. متن مکتوب آن بعدا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

۳: جلسه گفتگو با ایرانیان مقیم آلمان.

در این جلسه پیرامون مسایل زیر گفتگو و آقای دکتر یزدی دیدگاه های نهضت را مطرح کردند: مسایل داخلی ایران، مناقشه اتمی ایران، بازگشایی دفتر منافع آمریکا در ایران، نقش موضع ایران در باره اسرائیل در مناقشات ایران و آمریکا، انتخابات ایران، علت عدم تغییر سیاست های امتحان شده توسط نهضت، مکتوب نمودن و انتشار خاطرات دکتر یزدی. متن این گفتگو بعدا در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

مناقشه هسته‌ای ایران، پس از انتخابات آمریکا

جمشید فاروقی ، صدای آلمان ۱۴ آذر ۱۳۸۷



هانس بلیکس و ابراهیم یزدی در کنفرانس دویچه وله



خانم زبيله گولته شرودر رئيس بخش آسیای دويچه وله در میان هانس بلیکس و ابراهیم یزدی.

روز پنجشنبه، ۴ دسامبر (۱۴ آذر) کنفرانس "مناقشه هسته‌ای ایران، پس از انتخابات آمریکا" در مرکز دويچه وله در شهر بن برگزار شد. در کنفرانس مطبوعاتی‌ای که در همین رابطه برپا شده بود، از جمله هانس بلیکس، رییس پیشین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، دکتر ابراهیم یزدی، وزیر اسبق امور خارجه ایران و دکتر والش، عضو یک انجمن پژوهشی آمریکایی حضور داشتند. از سوی دويچه وله نیز پتر فیلیپ، کارشناس مسائل ایران و خاورمیانه در این کنفرانس شرکت داشت. اجرای کنفرانس مطبوعاتی برعهده خانم گولته شرودر، رییس بخش آسیای دويچه وله بود.

خانم گولته شرودر با اشاره به برنامه هسته‌ای ایران و ارزیابی آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های اوپاما از جمله چنین گفت:

"سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران، در دوران زمامداری جورج بوش، دو هدف مرتبط با یکدیگر را دنبال می‌کرد. یکی تضعیف رژیم اسلامی و دیگری مهار نفوذ ایران در منطقه. اما آشکارا می‌توان گفت که سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، در دوران هشت ساله ریاست جمهوری جورج بوش سیاست موفقی نبوده است. اقتدارگرایان در ایران موفق شده‌اند قدرت سیاسی را به انحصار خود درآورند و از جانب دیگر، نفوذ ایران نیز در منطقه قوی‌تر از هر زمان دیگر شده است. حال دولت اوپاما می‌بایست سیاست و استراتژی جدیدی در رابطه با ایران در پیش گیرد."

امکان مذاکره مستقیم با اقتدارگرایان؟

هانس بلیکس، رییس پیشین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، در پاسخ به پرسش خانم گولته، پیرامون واقعی بودن امکان مذاکره مستقیم با اقتدارگرایان در ایران، از جمله چنین گفت:

"به باور من، نیروهای اقتدارگرا در ایران از مذاکره مستقیم با ایالات متحده آمریکا استقبال خواهند کرد. و آقای اوپاما نیز پیش از این، بارها بر ضرورت گفت‌وگوی مستقیم با حکومت ایران تاکید داشته است. حکومت ایران نیز به این موضوع امید بسته است که امکان گفت‌وگو و کسب توافق با رییس‌جمهور جدید آمریکا فراهم شود. ولی این به آن معنی نیست که آقای اوپاما به‌گونه‌ای شتابزده تن به گفت‌وگوی مستقیم با ایران در بالاترین سطوح خواهد داد. بلکه او در آغاز زمینه‌های انجام چنین گفت‌وگویی را فراهم خواهد کرد. می‌توان با صراحت گفت که با انتخاب اوپاما موقعیت گفت‌وگوی مستقیم به‌وجود آمده است ولی روند تحقق تدریجی خواهد بود و به آهستگی پیش خواهد رفت."

گفت‌وگو با دولت کنونی ایران؟

خانم گولته شرودر در ادامه کنفرانس مطبوعاتی از آقای دکتر یزدی، رهبر نهضت آزادی ایران و وزیر خارجه اسبق جمهوری اسلامی ایران پرسید که آیا برای گفت‌وگوی مستقیم با ایران، می‌بایست تا انتخابات ریاست جمهوری در ایران صبر کرد؟ یا می‌توان پیش از برگزاری انتخابات ماه خرداد ایران، وارد گفت‌وگو با دولت کنونی شد؟

آقای یزدی در پاسخ گفت: «انتخابات آینده ریاست جمهوری در ایران انتخابات بسیار مهمی است و نتیجه این انتخابات نیز هم اکنون روشن نیست. اما اگر ایالات متحده آمریکا مایل به یافتن راه حلی برای مناقشه خود با ایران باشد، می‌تواند بلادرنگ زمینه‌های این گفت‌وگو را فراهم آورد و نیازی نیست تا انتخابات آینده ایران منتظر بماند. از طریق این گفت‌وگوها، شرایط برای ادامه آن پس از انتخابات ریاست جمهوری بهتر فراهم می‌شود. از آن گذشته، نمی‌بایست فراموش کرد که تصمیم‌گیری پیرامون مسائل خارجی تنها محدود به رئیس جمهور نیست و این موضوعی است که به رهبری جمهوری اسلامی ایران نیز بر می‌گردد. بنابر این هرگاه این گفت‌وگوها الان شروع شوند، می‌توانند راه ادامه گفت‌وگو را برای رییس جمهور آینده ایران هموار سازند».

رئیس جمهور بعدی ایالات متحده و آینده‌ی روابط با ایران

آنه هربرگ ۱۵ آذر ۱۳۸۷

به رغم فشارهای جامعه‌ی جهانی، ایران به غنی‌سازی اورانیوم ادامه می‌دهد. آیا به روی کار آمدن باراک اوباما، رئیس جمهور آینده، دو کشور را به سوی آشتی سوق می‌دهد؟ کنفرانسی در مرکز دویچه وله در بن کوشید، به این پرسش پاسخ دهد.

بنا به آخرین گزارش آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای، ایران همچنان به برنامه هسته‌ای خود ادامه می‌دهد و از همکاری شایسته با بازرسان آژانس سر باز می‌زند. هانس بلیکس، سرپرست هیئت بازرسی تسلیحات سازمان ملل که تحقیق در اسلحه‌کشتار جمعی در عراق را به عهده داشت، فشار بیشتر بر ایران برای همکاری با آژانس را بیهوده می‌داند. به نظر آقای بلیکس به جای بازرسی‌های مکرر، باید هرچه زودتر باب مذاکره با ایران را باز کرد. جامعه بین‌المللی باید اعتماد ایران را جلب کند و به این کشور بفهماند که در همکاری با جامعه‌ی جهانی نفع بیشتری نصیبش می‌شود تا در ادامه‌ی برنامه هسته‌ای که نتیجه‌ی آن معلوم نیست.

اکنون نوبت آمریکاست

آقای بلیکس در کنفرانسی که در مرکز دویچه وله در شهر بن برگزار شده بود، چنین گفت: «اروپایی‌ها به ایران وعده‌های زیادی داده‌اند، از جمله عضویت در سازمان تجارت جهانی، و حالا نوبت آمریکاست که در برابر ایران به دو اقدام دست بزند: یکی از سرگیری روابط دیپلماتیک که از سی سال پیش قطع شده است، و دیگر آنکه به جمهوری اسلامی اطمینان دهد که به ایران حمله نخواهد کرد.»

جیم والش، از کارشناسان انستیتوی تکنولوژی ماساچوست، در انتقاد از سیاست ایالات متحده اظهار داشت که دولت بوش تنها به سیاست ایراد فشار و اعمال تحریمات اقتصادی علیه ایران اکتفا کرد. در حالی که این سیاست هیچ تأثیری نداشته است. ایران همچنان سانتریفوژهای بیشتری برای غنی‌سازی اورانیوم به کار گذاشت و بر حق خود مبنی بر دستیابی به انرژی هسته‌ای در جهت صلح‌آمیز تأکید کرد. به نظر آقای والش ایالات متحده باید به سیاست تهدید و فشار پایان دهد، زیرا در عین اختلافات، دو کشور ایران و آمریکا در بسیاری از سیاست‌های منطقه‌ای و در عرصه‌ی انرژی و محیط زیست، و همچنین در مبارزه با مواد مخدر منافع مشترک زیادی دارند.

گفت‌وگوی مستقیم

دکتر ابراهیم یزدی که به عنوان رئیس جمعیت نهضت آزادی در کنفرانس "آینده‌ی روابط ایالات متحده و ایران" شرکت کرده بود، تأیید کرد که مناقشه هسته‌ای ایران، تنها از راه گفت‌وگوی مستقیم قابل حل است. به گفته‌ی دکتر یزدی: "فکر می‌کنم که ایران برای گفتگو با آمریکا آماده است، اما حاضر نیست زورگویی را تحمل کند. اگر آمریکا نقش ژاندارم جهانی را کنار بگذارد، نه تنها درباره برنامه‌ی هسته‌ای، بلکه درباره موضوعات زیادی می‌توان گفتگو کرد."

بعید به نظر می‌رسد که اوباما، رئیس جمهور آینده‌ی ایالات متحده تغییری اساسی در برخورد با ایران ایجاد کند، به ویژه آنکه ایالات متحده در داخل و خارج با چالش‌های بزرگتری روبروست. اما سخنرانان در کنفرانس بن اظهار امیدواری کردند که هرچه زودتر دو کشور وارد گفت‌وگوی مستقیم شوند، زیرا تردیدی وجود ندارد که جلب همکاری جمهوری اسلامی برای تقویت روند صلح در عراق، افغانستان و حل مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطینی‌ها حیاتی است، و آقای اوباما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهد.

گزارش سفر به بن- آلمان

دکتر پرویز زندی نیا ۸۷/۹/۱۲ الی ۱۳۸۷/۹/۱۵

بنابه دعوت مشترک "شبكة ی جهانی دویچه وله" و "مرکز بین المللی بن برای تبدیل ۱ (مراکز نظامی) از دبیرکل نهضت آزادی ایران جناب آقای دکتریزدی جهت شرکت در کنفرانسی با عنوان: پس از انتخابات آمریکا: آیا فرصت های تازه ای درباره ی بحث انرژی هسته ای ایران بوجود آمده است ۲ و تصویب دفتر سیاسی مبنی بر انجام مسافرت آقای دکتریزدی و اینجانب به آلمان مسافرت و در نشست های زیر شرکت نمودیم:

چهارشنبه ۱۳۸۷/۹/۱۳ بعد از ظهر:

مصاحبه بخش آلمانی سایت دویچه وله با جناب آقای دکتریزدی.

مصاحبه با بخش آلمانی شبکه دویچه وله پیرامون: انقلاب ایران، علل انحراف مسیر انقلاب ایران، انتخابات آینده ایران، انقلاب و جوانان، توصیه به جوانان، وضعیت روشنفکران در ایران، انتخابات آمریکا و برنامه هسته ای ایران.

چهارشنبه ۱۳۸۷/۹/۱۳ بعد از ظهر:

مصاحبه بخش فارسی زبان سایت دویچه وله با جناب آقای دکتریزدی پیرامون: اظهارات رییس مجلس ایران پیرامون مذاکره با آمریکا، انتظارات ایران و آمریکا از هم، نقش کابینه معرفی شده اوباما در مذاکرات، نقش کاهش قیمت نفت در سیاست داخلی و خارجی ایران، نقش ایران در مناسبات منطقه ای و خاورمیانه، جنبش اصلاح طلبی ایران، موضع رهبری ایران در مورد انتخابات آینده ایران، رویکرد جنبش اصلاحات به انتخابات آینده ایران و غیر خودی ها، تشکیل حزب کارگزاران و موضع نهضت درباره دگراندیشان و جنبش سکولاریزم در ایران.

این مصاحبه که به زبان فارسی انجام شد، در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۷ در سایت دویچه وله منعکس شد.

چهارشنبه ۱۳۸۷/۹/۱۳ شب:

جلسه با ایرانیان مقیم بن و کلن درویچه وله.

در این جلسه پیرامون مسایل زیرگفتگو و آقای دکتریزدی دیدگاه های نهضت را مطرح کردند: مسایل داخلی ایران، مناقشه اتمی ایران، بازگشایی دفتر منافع آمریکا در ایران، نقش موضع ایران درباره اسرائیل

در مناقشات ایران و آمریکا، انتخابات ایران، علت عدم تغییر سیاست های امتحان شده توسط نهضت، مکتوب نمودن و انتشار خاطرات دکتر یزدی.

فایل صوتی این گفتگو به پیوست است.

پنجشنبه ۱۳۸۷/۹/۱۴ بعد از ظهر:

کنفرانس مشترک " شبکه ی دویچه وله " و " مرکز بین المللی بن برای تبدیل کاربری (مراکز نظامی به غیر نظامی) با عنوان " پس از انتخابات آمریکا: فرصت های تازه درباره بحث انرژی هسته ای ایران".

1-Bonn International Center for Conversion

2-"After the Elections in the United States :New Chances for a compromise in the Nuclear Dispute with Iran?"

در این کنفرانس قبل و پس از سخنرانی افرادی تحت عنوان های اعلام شده زیر به سوالات خبرنگاران و شرکت کنندگان پاسخ داده شد. حق و حقوق سخنرانی های این کنفرانس در اختیار دویچه وله است و پس از تنظیم و چاپ و یک نسخه آن جهت ترجمه در اختیار نهضت قرار خواهد گرفت.

آقای دکتر هانس بلیکس Dr.Hans Blix (مدیر پیشین آژانس بین المللی انرژی اتمی دروین)، رییس هیئت مدیره کمیسیون بین المللی سلاح های کشتار جمعی، استکهلم:

عنوان: " راه حل های ممکن در مورد چالش ایران و تأثیر آن بر روی آینده پیمان منع گسترش سلاح های اتمی "

آقای دکتر ابراهیم یزدی (دبیر کل نهضت آزادی ایران و وزیر پیشین امور خارجه ایران)، با عنوان:

"دیدگاه تهران درباره ی برنامه هسته ای ایران، تحریم و دموکراسی"

آقای دکتر جیم والش Dr.Jim Walsh (پژوهش گر برنامه ی پژوهش های امنیتی در دانشگاه ام. آی. تی)، با عنوان:

"تأسیسات بین المللی غنی سازی اورانیوم در ایران به عنوان راه حلی منطقی و مناسب"

آقای دکتر برنارد کوبیک Dr.Bernd Kubbig (مدیر پروژه "تحقیقات بین المللی پدافند موشکی "موسسه ی صلح فرانکفورت، با عنوان: " سیاست رییس جمهور برگزیده ی آمریکا در برابر ایران"

آقای دکتر جری سامر (Jerry Sommer) پژوهش گر مرکز بین المللی تبدیل بن)، با عنوان: " پایه ها و تعادل سیاست کنونی غرب درباره ایران - نیاز به تغییرات اساسی"

پنجشنبه ۱۳۸۷/۹/۴ شب:

دیدار و گفتگو با آقای دکتر نوید کرمانی در منزل ایشان. ایشان کتابی تحت عنوان زیبایی های آیات قرآن به زبان آلمانی تالیف کرده اند که اخیراً به زبان عربی به چاپ رسیده است
پیوست ۱: متن انگلیسی سخنرانی دکتر یزدی در کنفرانس

پیوست ۲: کپی فایل صوتی مصاحبه فارسی با دکتر یزدی.

پیوست ۳: متن فارسی مصاحبه فارسی با دکتر یزدی.

پیوست ۴: کپی فایل صوتی نشست با ایرانیان مقیم بن وکلن.

گزارش و تحلیلی از حادثه ۱۶ آذر

قربانیان «۱۶ آذر»، با نثار خون پاک خود، پیوند دانشگاه و نهضت ملی ایران را استوارتر ساختند. از آن روز یعنی شانزده آذر ۱۳۳۲ - نه سال می‌گذرد، ولی وقایع آن روز، چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می‌بینم، صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می‌اندازد، سکوت دردناک موحش بعد از رگبار، بدنم را می‌لرزاند، آه بلند و ناله جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک می‌شنوم. دانشکده فنی خون‌آلود را در آن روز و روزهای بعد به رأی‌العین می‌بینم. چمران

چرا و چگونه دانشگاه گل‌وله‌باران شد؟ و چطور سه نفر از بهترین دوستان ما - بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی - به شهادت رسیدند؟

جواب به این سؤال، مستلزم بررسی شرایط آن زمان و حوادث پی‌درپی آن روزهاست. سفارت انگلستان دوباره افتتاح می‌شد و دنیس رایت کاردار سفارت - قرار بود که به ایران بیاید. کمپانی‌های نفتی برای تصرف مجدد نفت ایران نقشه می‌کشیدند، نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا - به ایران می‌آمد تا نتیجه ۲۱ میلیون دلار کودتا را ببیند.

کودتای ۲۱ میلیون دلاری

منابع سرشار نفت در دل صاحبان کمپانی‌های نفتی که در اداره حکومت انگلستان و آمریکا نفوذ داشتند و سوسه می‌کرد؛ بخصوص که موقعیت سوق‌الجیشی ایران نیز برای سیاست آمریکا اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت و سیاست غیرمتعهد مصدق برای آنان ناگوار بود. سرانجام دولت آمریکا نیز به کمک انگلستان وارد معرکه شد و پس از یک سلسله توطئه‌چینی اداره جاسوسی آمریکا، اشرف خواهر شاه، ژنرال شوارتسکف و هندرسن سفیر آمریکا در ایران، کودتای ۲۸ مرداد با صرف ۲۱ میلیون دلار عملی شد. دکتر مصدق و یاران وی به زندان افتادند، آزادی مردم سلب شد و به جای آن، حکومت نظامی و دیکتاتوری، مردم آزاده را تحت فشار گذاشت. آزادیخواهان و وطن‌پرستان در مخوف‌ترین شکنجه‌گاه‌ها زجر می‌دیدند و به دورترین و بدآب و هواترین نقاط تبعید می‌شدند. روزنامه‌ها همه توقیف شدند و مدیران آنها به زندان افتادند و فقط ورق پاره‌های کثیف مزدوران هیأت حاکمه انتشار می‌یافت، ولی مردم

نیز ساکت نشستند؛ مردمی که برای حفظ حکومت ملی خود، «سی تیر» را به پا کرده بودند، مردمی که افتخار ملی شدن نفت و پیروزی بر امپراتوری انگلستان نصیبشان شده بود، حاضر نبودند به این آسانی دوباره تن به ذلت داده، زیر بار بیگانگان روند.

اولین تظاهرات یکپارچه مردم در روز ۱۶ مهرماه، یعنی تقریباً یک ماه و نیم بعد از کودتا انجام شد. دانشگاه و بازار به طرفداری از مصدق اعتصاب کردند و تظاهرات پرشوری به وقوع پیوست و حاکمیت، عده زیادی را گرفت و سران بازار را دستگیر کرد، ولی این فشارها در مردم اثری ننموده دولت کودتا سخت به تلاش افتاد و فشار خود را به منتهای درجه رسانید، طاق بازار را بر بازاریان مبارز و وطنخواه خراب کرد و دکان‌های رهبران فداکار بازار را به وسیله گماشتگان خود غارت نمود و هزاران نفر از مردم مبارز را گرفتار غل و زنجیر کرد.

برای بازگشت به دوران سیاه گذشته، دولت کودتا درصدد برآمد که آثار حکومت مصدق را به کلی محو کند و مخصوصاً روحیه و اراده مردم را بکشد و از اینرو، قانون ملی شدن صنعت نفت را «کان لم یکن» تلقی کردند و کارتل بین‌المللی نفت برای بلع نفت ایران دست به کار شد. در تاریخ ۱۴ آذر، تجدید رابطه با انگلستان را اعلام کرد و قرار بود که دنیس رایت کاردار سفارت انگلستان - چند روز بعد به ایران بیاید. اعمال خائنانه دولت کودتا هر روز بر بغض و کینه مردم می‌افزود و بر آتش خشم و غضب آنان دامن می‌زد. از روز ۱۴ آذر، تظاهراتی که در گوشه و کنار به وقوع می‌پیوست، وسعت گرفت و در بازار و دانشگاه [تهران] عده‌ای دستگیر شدند. روز ۱۵ آذر مجدداً تظاهرات بی‌سابقه‌ای در دانشگاه و بازار صورت گرفت.

دانشگاه، سنگر تسخیرناپذیر

ضمناً در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شده بود که نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا - از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتایج پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد) را ببیند. دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می‌شد؛ تار و پود وجود آنها بستگی به کمک سرشار آمریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز ۱۵ آذر، یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می‌رسد که: «باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبنده‌ای نجبد...»

یورش به دانشگاه

برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون، جنایت بزرگ هیأت حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه، شانزده آذرماه ۱۳۳۲، در صحن مقدس دانشگاه به وقوع پیوست. صبح شانزده آذر، هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق‌العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده، وقوع حادثه‌ای را پیش‌بینی می‌کردند.

دانشجویان حتی الامکان سعی می‌کردند که به هیچ‌وجه بهانه‌ای به دست بهانه‌جویان ندهند. از این‌رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده‌ای کارآگاه به راه افتادند. ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه‌ای به دست آنان نیامد، به داخل دانشکده‌ها هجوم آوردند، از پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم، عده زیادی را دستگیر کردند. بین دستگیرشدگان، چند استاد نیز دیده می‌شد که به جای دانشجوی مورد حمله قرار گرفته و پس از مضروب شدن به داخل کامیون کشیده شدند. چون احتمال وقوع حوادث وخیم‌تری می‌رفت، لذا برای حفظ جان دانشجویان، دانشکده را تعطیل کردند و به آنها دستور دادند به خانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشکده را ترک می‌کردند، ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان به دانشکده فنی حمله کردند.

عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آن‌گاه دسته‌ای از سربازان با سرنیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند.

اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید و او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه...».

هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند، به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول، عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می‌افتادند؛ بخصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی، مصطفی بزرگ‌نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف قرار گرفته، به سختی مجروح شده بود، بر زمین می‌خزید و ناله می‌کرد که دوباره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله‌باران اول مصون مانده بود که یکی از جانپان دسته‌جانباز با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. در این میان عده زیادی از دانشجویان که از دو طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند، به ناچار به آزمایشگاه پناه بردند.

پس از ختم گلوله‌باران، دقیقه‌ای سکوت دانشکده را فراگرفت. ناگهان در میان سکوت، آه بلندی به گوش رسید که مانند «دشنه» در قلب ما فرورفت و از چشم بیشتر دانشجویان اشک جاری شد. ناله‌های بلند سوزناک به ما فهماند که عده‌ای مجروح شده‌اند و در همانجا افتاده‌اند. اولیای دانشکده، مستخدمین و چند نفری از دانشکده پزشکی می‌خواستند مجروحین را به دانشکده پزشکی برده، معالجه کنند، ولی سربازان با تهدید به مرگ، مانع این کار شدند. بدن مجروحین در حدود دو ساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند. بدین ترتیب، سه نفر از دوستان ما: بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی، شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند.

جریان این فاجعه دردناک به سرعت منتشر شد و خشم و کینه‌آزادیخواهان را برافروخت. دانشگاه تهران به پیروی از دانشکده فنی، فردای آن روز در اعتصاب عمیقی فرورفت. بیشتر دانشکده‌های شهرستان‌ها نیز برای پشتیبانی از دانشگاه تهران اعتصاب کردند.

جنایتکاران شروع به سفسطه کردند. در مقابل خبرنگاران گفتند که دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان حمله کردند و سربازان نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شدند.

یکی از مجلات با آنکه سانسور شدیدی وجود داشت و کسی جرأت نمی‌کرد علیه دستگاه کلمه‌ای بنویسد، با تمسخر نوشته بود که: «اگر تیرها هوایی شلیک شده، بنابراین دانشجویان پر درآورده به هوا پرواز کرده و خود را به گلوله زده‌اند. به عبارت دیگر، گلوله‌ها به دانشجویان نخورده، بلکه دانشجویان به هوا پرواز کرده‌اند و خود را به گلوله‌ها زده‌اند.»

قربانیان نیکسون

روز بعد نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی‌گناه رنگین بود، «دکترای افتخاری حقوق» دریافت داشت.

صبح ورود نیکسون، یکی از روزنامه‌ها در سرمقاله خود تحت عنوان: «سه قطره خون» نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت. در این نامه سرگشاده، ابتدا به سنت قدیم ما ایرانی‌ها اشاره شده بود که هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت بازمی‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود، ما ایرانیان به فراخور حال، در قدم او گاو و گوسفندی قربانی می‌کنیم. آن‌گاه خطاب به نیکسون گفته شده بود که: «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرامی و عزیز بود که در قدوم شما، سه نفر از بهترین جوانان این کشور، یعنی جوانان دانشگاه را قربانی کردند!»

آری! حکومت کودتا در قدوم نیکسون سه جوان قربانی کرد تا نیکسون، آیزنهاور را مطمئن کند که میلیون‌ها دلار کمک به دولت کودتا به هدر نرفته و این پول‌های گزاف بر گروه مالیات‌دهندگان آمریکایی نیز سنگینی نمی‌کند، زیرا در راه استقرار صلح و دموکراسی خرج شده است.

شهادی دانشگاه در امامزاده عبدالله کنار هم به خاک سپرده شدند و مقبره آنها مرکز تجمع مبارزان شوریدم‌حال گردید. و پس از آن مزار شهادی شانزده آذر، همچون مقبره شهادی سی‌ام تیر زیارتگاه مردم آزاده و مبارز ایران، بخصوص دانشجویان شد.

دانشگاه در زمان شاه سرکوب شد چون زنده و فعال بود

حامد طبیبی، اعتماد ۸۷/۹/۲۱

هر ساله با فرا رسیدن آذرماه و نزدیک شدن به نیمه ماه سوم پاییز، تحرک تشکل‌های دانشجویی نیز به اوج خود می‌رسد. دلیل این امر اما نامگذاری شانزدهمین روز آذر به عنوان روز دانشجو است. ۵۵ سال پیش در این روز، سه دانشجوی دانشگاه تهران، توسط نظامیان رژیم پهلوی به رگبار بسته شدند و بر روی پله‌های دانشکده فنی به شهادت رسیدند. نسل امروز اما اگر چه دلیل نامگذاری این روز را می‌داند اما سلسله حوادث منتهی به شکل‌گیری این فاجعه «حکایتی دیگر» دارد که بازخوانی آن از زبان

یکی از فعالان دانشجویی آن روزگار - با ذکر جزئیات- حاوی نکات قابل تاملی است. دکتر ابراهیم یزدی که بعد ها به عنوان دبیر کل نهضت آزادی ایران شناخته شده و پست «بااهمیت» وزارت خارجه در دولت موقت مرحوم مهندس بازرگان را بر عهده گرفت در گفت و گوی خود با اعتماد ضمن تحلیل فضای سیاسی آن دوره، ابعاد گوناگون حرکت های سیاسی- دانشجویی سال ۳۲ را تشریح کرد. پاسخ های این فعال سیاسی باتجربه، پیش روی مخاطبان «اعتماد» است.

-با موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، فضایی توأم با یأس و نگرانی بر جامعه حاکم شد و از سویی دیگر امیدی برای شکسته شدن این فضا وجود نداشت. سلسله اعتراضاتی که از مردادماه تا ۱۶ آذر ۳۲ رخ داد، آیا برنامه ریزی شده و تشکیلاتی بود یا اینکه باید آن را محصول آگاهی صرف دانشگاه و تحلیل جنبش دانشجویی از شرایط کشور دانست؟

پس از کودتای ۲۸ مرداد بر خلاف آن چیزی که از آن به عنوان فضای یأس و ترس نام برده می شود، ناامیدی و ترس نبود بلکه یک احساس ناخوشایند از شکست بود. جنبش ملی شدن نفت امیدهای زیادی را در جامعه زنده کرده بود تا جایی که نخستین بار در دوران تاریخ جدید ایران که از انقلاب تنباکو آغاز شد و پس از آن در قیام مشروطه و فترت دوران رضاخان ادامه یافت، دوران ۱۲ ساله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، دوران شکوفایی جنبش های اجتماعی و مردمی است. در واقع نوعی شور و شوق و اعتماد عجیبی در میان مردم به وجود آمده بود. پیروزی مردم در قیام ملی ۳۰ تیر بر ابعاد این حرکت ها افزود و مردم اطمینان یافتند که «می توانند» به خواسته های تاریخی خود دست یابند. باید توجه داشت که یکی از سیاست های اصلی نظام های استبدادی، تحمیل احساس حقارت به مردم جوامع تحت سلطه خود و نهادینه کردن آن است. به طوری که مردم به طور عام احساس می کنند که واقعاً «رعیت» بوده و نیاز به قیم دارند. در چنین شرایطی بود که سلسله حوادث پس از قیام ملی شدن نفت، احساس «توانستن» و تعیین سرنوشت به دست خود را در مردم زنده کرد. کودتای ۲۸ مرداد یک آسیب عمیق اجتماعی به ناخودآگاه جمعی جامعه ما وارد ساخت. اما واکنش اولیه به این آسیب یأس و ترس نبود بلکه امید و مقاومت بود. درست به همین دلیل، دو هفته پس از این کودتا، نهضت مقاومت ملی ایران اعلام موجودیت کرد. در همین جا باید یاد علمای بزرگ مترقی را پاس داشت. نخستین بیانیه پس از کودتای ۲۸ مرداد به امضای سه تن از روحانیون تهران بود. مرحوم حاج آقا رضا زنجانی، مرحوم رضوی قمی و مرحوم توسلی تحت نام «جامعه علمیه تهران» بیانیه بی را منتشر کردند.

صدور این بیانیه نیز به این دلیل بود که بازار تهران در واکنش به کودتای ۲۸ مرداد در حالت تعطیلی و اعتصاب به سر می برد اما رادیو تهران در یک اقدام تبلیغاتی و با شانناژ رسانه بی، دلیل اعتصاب بازار و ادامه تعطیلی آن را درخواست برای بازگشت شاه - که قیل از کودتای ۲۸ مرداد از ایران گریخته بود - عنوان می کرد. این علمای سه گانه در بیانیه بی از بازار خواستند تا بازار را باز کنند و علما در موقع مقتضی مجدداً به بازار اطلاع خواهند داد تا فعالیت های خود را تعطیل کنند. دو هفته پس از کودتا در اواسط شهریور سال ۳۲ نیز بیانیه مشهور «نهضت ادامه دارد» که در واقع اعلام موجودیت شورای مقاومت ملی بود انتشار یافت. این گونه نبود که مردم مأیوس یا ترسیده باشند. پس از آن نیز تظاهرات مهرمه به ابتکار دانشگاه تهران در خیابان پهلوی (ولیعصر فعلی) حد فاصل چهار راه پهلوی که اکنون تئاتر شهر تهران واقع شده تا چهار راه امیراکرم یک تجمع اعتراضی شکل گرفت که من در کتاب «جنبش دانشجویی برای دو دهه» به طور مفصل وقایع را شرح داده ام.

تظاهرات بعدی در آبان ماه، همزمان با آغاز محاکمه دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی تهران بود. نهضت مقاومت ملی در بیانیه بی درخواست کرده بود که در ایام محاکمه با تعطیلی عمومی، یک تظاهرات گسترده در تهران برگزار شود که موفق به برگزاری آن نیز شد. در روز ۲۱ آبان دانشگاه، بازار و تمام تهران یکپارچه تعطیل بود.

- اشاره داشتید که ابتکار این حرکت با نهضت مقاومت ملی بود، آیا دانشگاه تهران نیز در ساماندهی و اجرای آن نقش داشت؟

دعوت به این تظاهرات از سوی کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی صورت گرفته بود، اما با تقسیم تهران به سه منطقه، برای ساماندهی هر منطقه برای آغاز تظاهرات نیز تقسیم کار صورت گرفته بود و قرار بود از هر یک از این مناطق به سوی میدان بهارستان فعلی یعنی مجلس شورای ملی وقت حرکت شود. یکی از محورهای اصلی دانشگاه تهران بود که زیر نظر کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران (که مسوولیت آن بر عهده دکتر یزدی بوده است) فعالیت می کرد. دبیرستان های تهران و کمیته های محلی غرب تهران نیز زیر نظر این کمیته اداره شده و در روز تظاهرات یک جمعیت چندین هزار نفری از مقابل دانشگاه تهران تا چهارراه کالج و مدرسه البرز تشکیل شده و به سمت مجلس شورای ملی حرکت کرد. بنابراین تظاهرات و مقاومت به اندازه بی گسترده بود که باتمان قلیچ رئیس ستاد ارتش وقت در یک سخنرانی در دانشکده افسری تهران به طور رسمی اعلام می کند که در صورت نیاز یک میلیون نفر را هم خواهند کشت تا قدرت در دست حکومت شاه حفظ شود و فضا تا این حد تند شده بود.

در همان ۲۱ آبان ماه هزاران نفر در خیابان های تهران بازداشت شدند به طوری که همه زندان های تهران مملو از معترضان بود. من نیز در همان تظاهرات بازداشت شدم. از کلانتری یک که معروف به پاسبان های ۲۸ مردادی بودند همه ما را با ضرب و شتم بسیار به تمامی زندان های تهران بردند، اما جایی برای نگهداری ما نبود. در نهایت ما را به پادگان «جی» منتقل کرده و در هر یک از دخمه های انبار تجهیزات در زیر زمین حدود ۷۰ نفر را به طوری فشرده بودند که تنها امکان ایستادن وجود داشت.

روز بعد از آن نیز چندین هزار نفر را با قطار فوق العاده به خرمشهر منتقل کرده و عده بسیاری را از آنجا به جزیره خارک منتقل کرده و بقیه را در خرمشهر رها کردند.

- جنایت ۱۶ آذر ۳۲ در چنین فضایی رخ داد؟ پس جدای از اعتراضات به ورود نیکسون، رژیم پهلوی هم وقاحت خود برای دست زدن به هر جنایتی را ثابت کرده بود؟

۱۶ آذر ۳۲ در واقع تداوم تظاهرات آبان ماه تهران بود. در آذرماه ۳۲ سرکوب تظاهرات آبان ماه و آغاز محاکمه دکتر مصدق با سفر نیکسون معاون آیزنهاور رئیس جمهور وقت ایالات متحده به ایران و برقراری روابط مجدد میان ایران و انگلیس همزمان شد چرا که روابط دیپلماتیک میان ایران و انگلیس در زمان نخست وزیری مرحوم مصدق قطع شده بود. در چنین شرایطی کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه از روز شنبه ۱۴ آذر، دانشجویان را به تظاهرات در اعتراض به این اقدامات رژیم دعوت کرد. تاکتیک ما هم به دلیل تسخیر دانشگاه توسط نظامیان و خفقان و سرکوب شدید، آغاز تظاهرات از سر کلاس ها بود. مقرر شد هر کلاس با حالت تظاهرات وارد سالن های دانشکده شده از آنجا به مقابل صحن دانشکده رفته و سپس وارد خیابان شوند. این تظاهرات به این شکل در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۴ و

۱۵ آذر ۳۲ انجام شده و البته در روز یکشنبه زдохوردهایی میان پلیس و دانشجویان به وجود آمد. اما در روز دوشنبه آن حادثه تلخ رخ داد. به تدریج از سال های ۳۵ و ۳۶ و پس از محکومیت دکتر مصدق و همکاران وی در دولت ملی، تبعید تمامی سران احزاب و گروه های منتقد و کشف سازمان نظامی حزب توده و تیرباران بسیاری از افسران ارتش، نوعی سرخوردگی و خستگی در میان جامعه و دانشجویان به وجود آمد.

-در برهه تاریخی سال های ۲۰ تا ۳۲ دانشگاه به تدریج خود پیه عنوان تحول خواه ضداستبداد و استعمار به جامعه معرفی کرد در حالی که تنها دو دهه از تاسیس دانشگاه در ایران سپری می شد. دلیل این امر به بلوغ رسیدن دانشجویان بود یا حرکت های مشابه در سایر کشورها سبب شکل گیری ماهیت انتقادی دانشگاه شد؟

ممکن است همه مواردی که گفتید نقشی داشته باشد اما هیچ یک به تنهایی دارای نقش اساسی نبوده است. دانشجویان به چند دلیل نسبت به وضعیت کشور و حاکمیت احساس پریشانی درون ذاتی دارند. نخست آنکه سن و سال وی اقتضای پرسشگری داشته و با توجه به شور و انرژی دوران جوانی از روحیات خاصی برخوردار است. دوم اینکه نگاه دانشجویان با نگاه یک دانش آموز متفاوت است چون به دانش آموز یاد می دهند اما دانشجویان خود به دنبال جستجوی علم و معرفت است و در ذهن جستجوگر به طور طبیعی سوالات زیادی طرح می شود. دانشجویان پزشکی آموزش می بیند که حساسیت خود را نسبت به محیط پیرامون تنها به پزشکی محدود نساخته و همین امر باعث می شود در قلمرو سیاسی - اجتماعی نیز پرسشگر باشد. این روحیه پرسشگری در سطح دانشگاه درون زاست و از درون سیستم آن می جوشد. اما دلیل سوم به محدود بودن مراکز تجمع جوانان در ایران بازمی گردد. دانشگاه محلی است که در آن گروه های سنی نزدیک به هم که همگی دارای ویژگی های مشترک هستند در یک فضای جغرافیایی مشخص بین ۴ تا ۱۰ سال در کنار یکدیگر هستند. باید به موارد فوق آزادی نسبی به وجود آمده پس از سال ۱۳۲۰ را نیز اضافه کرد. در واقع برای بسیاری از تشکلهای احزاب منتقد از حزب توده گرفته تا انجمن های اسلامی بازار فضای نسبتاً بازی برای فعالیت های مختلف سیاسی وجود داشت. فضای حاکم بر دانشجویان نیز سبب بروز خلاقیت ها و توانایی های آنان شد چرا که پس از دوران دیکتاتوری رضاشاه، آن فضای باز تحولات عمیقی را در پی داشت. نکته آخر اینکه دانشگاه های ایران از بدو تاسیس، طبقاتی نبود، به این معنا که از تمامی اقشار و گروه های مختلف جامعه در آن حضور داشتند. البته باید توجه داشت که همزمان با رشد جنبش ملی، فضای دانشگاه ها نیز تغییرات زیادی داشت چرا که حد فاصل سال های ۲۰ تا ۲۷، دانشگاه ها به طور یکپارچه در اختیار افراد نزدیک به حزب توده بود. ظهور جنبش ملی و نخست وزیری دکتر مصدق به تدریج سبب عوض شدن شرایط فوق شد تا جایی که در انتخابات سازمان دانشجویی دانشگاه تهران نیروهای نزدیک به نهضت ملی به طور کامل پیروز شدند. پس آنچه در دانشگاه در طول آن سال ها و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد و ۱۶ آذر ۳۲ به وقوع پیوست، متأثر از فضای بین المللی نبوده و به طور خالص از فضای داخلی الهام گرفته بود.

-با توجه به تمامی دلایلی که عنوان کردید و ایجاد فضای مقاومت پس از کودتای ۲۸ مرداد و حادثه تلخ ۱۶ آذر ۳۲، چه اتفاقی در جامعه ایران رخ داده بود که رژیم پهلوی توانست با این شدت به سرکوب دانشگاه و سایر تشکلهای مذهبی و ملی منتقد بپردازد؟

قبل از پاسخ به این سوال باید یادآوری کنم سرکوب منتقدان توسط نظام حاکم دلیل اعتماد به نفس حاکمان نیست بلکه به دلیل احساس ناامنی درونی و لرزان بودن پایه های آن نظام است. یک نظام مطمئن و

متکي بر سازوکارهاي دموکراتیک هیچ گاه کارگراني را که براي حقوق صنفی دست به اعتصاب مي زنند يا دانشجویاني که به ورود یک عنصر بیگانه يا رفتارهاي داخلی حاکمیت انتقاد دارند سرکوب نمي کند. در واقع به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی، رژیم کودتا ناگزیر از چنین اقدامات سرکوبگرانه يي شده بود. نکته قابل تامل این است که نظام شاهنشاهی در ایران دارای یک سابقه ۲۵۰۰ ساله بود. پس از وقایع آذربایجان در سال هاي ۲۳ و ۲۴ محمدرضا سفري را به آن منطقه انجام مي دهد و مورد استقبال مردمی قرار مي گیرد که این امر را باید تا حدودی به تمایلات شاه پرستانه مردم در آن زمان و اقتدار تبلیغ شده براي ارتش نسبت داد. اما حوادث قبل از کودتاي ۲۸ مرداد، فرار شاه و سپس برگشت با کودتا آخرین عناصر مشروعیت پادشاهی در میان بخش هاي وفادار باقیمانده جامعه را از میان برد و عملکرد شاه مخلوع در جریان کودتا و پس از آن نظام پادشاهی وي را به شدت دچار تزلزل کرد. با نگاهی گذرا به جنبش ملي ایران در مي یابیم که دانشگاه و بازار دو بال اصلي این حرکت ها به شمار مي رفتند و حتي در دوراني که به دلیل اختناق موجود سایر تشکل ها و احزاب امکان فعالیت نداشتند، دانشگاه به دلایلی که برشمردم زنده و فعال بود. در مشروطه و حوادث شهریور ۲۰، بازار و طبقه متوسط بورژوازي ملي هم به ایفای نقش پرداخته بودند. به همین دلیل پس از کودتا بازار نیز همانند دانشگاه دست به اعتصاب زد و با سرکوب شدید سران آن نظیر شمشیری و مانیان مواجه شد. بنابراین رژیم چاره يي جز مرعوب ساختن این دو پایگاه اصلي نداشت و در این راستا مصمم شد دانشگاه و بازار را به اشکال مختلف خفه کند. کشتار بي رحمانه ۱۶ آذر را باید در این راستا ارزیابی کرد.

خصوصاً اینکه از طریق نهضت مقاومت ملي، یک هم کنش جدي میان بازار، دانشگاه و روحانیت مترقي شکل گرفته بود. در آن برهه روحانیون به دو دسته مشروعه خواه و مشروطه طلب تقسیم شده بودند. چهره هاي مترقي مشروطه خواه نظیر مرحوم آخوند خراسانی، طباطبایی و بهبهانی به همراه بازار و دانشگاه یک نوع صف بندی سیاسی را شکل داده بودند که بعدها توسط بزرگانی نظیر مرحوم طالقانی و انگجی ادامه داده شد. اما با این همه دانشگاه به دلیل ذات طبیعی خود و وجود جوانانی که هنوز به دنیا و بازی هاي سیاسی آلوده نشده اند مقاومت سرسختانه تري از خود نشان داده و به همین دلیل در ۱۶ آذر ۳۲ رژیم شاه به خیال خود «زهر چشم» جدي تري را از دانشگاه گرفت.

-دانشگاه تهران به طور طبیعی به عنوان یکی از زیرمجموعه هاي وزارت فرهنگ آن دوران، باید توسط روسا و مسوولان منصوب حکومت شاه اداره مي شد اما با توضیحات شما، نوعی استقلال از رژیم در ذهن مجسم مي شود. آیا دلیل انتقادات دانشگاه، حفظ استقلال آن بود؟

اگر به خاطرات دکتر سیاسی رئیس وقت دانشگاه تهران مراجعه کنیم در مي یابیم که وي چه تلاش هایی را صورت داد تا استقلال دانشگاه تهران را به دست آورد. به طور طبیعی دانشگاه از بودجه عمومی دولت وقت تغذیه مي شد اما دولت حق دخالت در انتخاب روساي دانشگاه را نداشت. روساي دانشکده ها به صورت انتخابی و رای مستقیم استادان انتخاب و آنان نیز رئیس دانشگاه را برمي گزیدند. در واقع رئیس دانشگاه و امدار استادان و اعضای هیات علمی بود ضمن آنکه در آن ۱۲ سال هم دانشجویان قَبْرَاق شده و هم استادان توانمندی در دانشگاه حضور داشتند. خالی از لطف نیست که خاطرات سیاسی از واقعه ۱۶ آذر با تحولات مشابه مثلاً واقعه ۱۸ تیر ۷۸ مقایسه شود. «سیاسی» در هیات دولت کودتا که از نخست وزیر و کابینه نظامی تشکیل شده حاضر مي شود و به آنها اخطار مي کند که نیروهاي خود را از دانشگاه و اطراف آن دور کنند و تاکید مي کند که اجازه خدشه به استقلال دانشگاه را به آنها نخواهد داد. مرحوم دکتر بازرگان نیز در خاطرات خود نقل مي کند که بیانیه يي علیه کنسرسیوم امضا مي کند. وزیر

فرهنگ دولت کودتا خواستار برکناری امضاکنندگان از سمت های دانشگاهی آنان می شود اما با مقاومت دکتر سیاسی مواجه می شود. کار به جایی می رسد که وزیر فرهنگ ناگزیر به نقض قانون استقلال دانشگاه- که مصوب شورای ملی بود- شده و به طور مستقیم حکم انفصال مرحوم بازرگان و دیگران را صادر می کند.

نامه به دبیرکل سازمان ملل

۲۲ آذر ۱۳۸۷

۱۳ دسامبر ۲۰۰۸

عالیجناب آقای بان کی مون

دبیرکل محترم سازمان ملل متحد

نیویورک، نیویورک، ایالات متحده آمریکا

عالیجناب

خشونت های اخیر در شهر الخلیل و جدان جهانیان را بشدت برافروخته است. ادامه خشونت و بیرحمی در نوار غزه، در فلسطین اشغالی، در ابعاد انسانی باندازه کافی ظالمانه بود. این روزها جهان شاهد تخلفی دیگر توسط یهودیان شهرک ها و ارتش اسرائیل از قوانین و مقررات بین المللی علیه زنان، مردان، کودکان بی گناه فلسطینی در شهر الخلیل می باشد. ارتش اسرائیل به جای برقراری آرامش و جلوگیری از جنایات یهودیان شهرک نشین، به آنان کمک و از آنان حمایت میکند. مسئولان حکومت فلسطین، که توان مقابله با ارتش مجهز اسرائیل ندارند، کاری جز تماشای رنج مردم بی گناه نمی توانند انجام دهند.

تراژدی رنجهای مردم فلسطین بدست اسرائیل یک فاجعه انسانی است. این تنها یک نگرانی عربی یا حتی اسلامی نیست بلکه یک مسئله انسانی است. مسئولان اسرائیل هم چنان به بی اعتنائی خود به قطعنامه های سازمان ملل متحد در باره فلسطین ادامه می دهند.

این یک درخواست از شما، عالیجناب می باشد.

ما به جد از شما می خواهیم که از امکانات و قدرت مقام خود استفاده کنید و اقداماتی فوری و موثر برای برقراری آرامش و پایان بخشیدن به اقدامات خصمانه اسرائیل علیه مردم بی گناه فلسطین در نوار غزه و سایر مناطق اشغالی در فلسطین انجام دهید. با تقدیم احترام. ابراهیم یزدی- دبیر کل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه سابق ایران - تهران، جمهوری اسلامی ایران

دولت وحدت ملي بايد در برگيرنده نيروهاي دگراندیش هم باشد

ايلنا ۲۴ آذر ۱۳۸۷

ابراهيم يزدي در گفت‌وگو با خبرنگار "ايلنا"، با اشاره به انتخابات ايالات متحده آمريکا و حضور هيلاري کلينتون در مقام وزير خارجه دولت "اوباما" گفت: اين حرکت اوباما بسيار معنادار است زيرا او با توجه به بحران عظيم اقتصادي در آمريکا به اين جمع بندي رسيده است که بدون جلب همکاري همه فراکسيون‌هاي درون حزب دموکرات و يا برخي از همکاران "بوش" نخواهد توانست به وعده‌هاي خود عمل کند.

وي افزود: به رغم اينکه برخي از ناظرين و تحليلگران سياسي در واکنش به انتخاب همکاران "اوباما" نسبت به تغييرات وعده داده شده بدبين هستند، ولي به نظر مي‌رسد حرکت "اوباما" در جهت وفاق ملي و در راستاي جلب اعتماد عمومي مردم بوده است.

وزير خارجه دولت مهدي بازرگان در ادامه تصريح کرد: در ايران اگر همه گروه‌ها بپذيرند که جامعه با یک سري مشکلات بي‌سابقه ملي رو به رو است، تصميم سازان کشور بايد به ضرورت "وفاق ملي" پاسخ مثبت بدهند.

وي با بيان اينکه وفاق ملي به اين معنا نيست که گروه‌هاي سياسي در ميان خودشان به رفع اختلاف بيردازند، اظهار داشت: "وفاق ملي" به معنای "آشتي ملي" است زيرا وقتي "اوباما" به رياست جمهوري انتخاب شد رقيب بازنده او با صراحت در تلويزيون سراسري اعلام کرد که از اين پس تمام امکانات را در اختيار رئيس‌جمهور منتخب قرار خواهد داد ولي در ايران متاسفانه شاهد چنين رشد سياسي نيستيم.

يزدي با تاکيد بر اينکه دموکراسي ياد گرفتني است، گفت: پس از انقلاب ۵۷ ملت ايران نظام جمهوري اسلامي را پذيرفت يعني نوعي حکومت مردمی و دموکراتیک اما پيش نيازهاي آن در کشور ما هنوز جا نيافتاده است، به گونه‌اي که نه تنها محافظه کاران آمادگي براي نشستن و گفت و گو کردن با دگر اندیشان را ندارند بلکه در ميان اصلاح طلبان هم سطح وفاق و هماهنگي بسيار پايين است.

وي با اشاره به ایده تشکيل "دولت وحدت ملي" گفت: وقتي یک شخصيت سياسي شعار وحدت ملي را بيان مي‌کند بر عهده اين فرد است که توضيح دهد، منظور از دولت وحدت ملي چيست؟ آیا منظور برگشت به شعار "همه با هم" اوایل انقلاب است يا به معنای نيروهاي خودي اعم از محافظه کاران و اصلاح طلبان است؟

دبير کل نهضت آزادي ايران خاطر نشان کرد: بايد از هر گونه نزديکي، تفاهم و همکنشي ميان نيروهاي سياسي استقبال کرد و آن را به نفع امنيت ملي ارزيابي کرد و اگر ايرادي هم به آن وارد است به دامنه و دایره حضور نيروهاي سياسي در اين ایده است.

وي همچنين در واكنش به برخي اظهار نظرها در خصوص دعوت علي لاريجاني از نمايندگان ادوار مختلف مجلس براي حضور در همآيش ۳۰ سال قانونگذاري، گفت: برخي افراد با تنگ نظري حتي رخدادهاي سطح انقلاب را نادیده مي‌گيرند به همين دليل حضور چهره‌هاي شاخص و تاثير گذار در انقلاب را در اين همآيش بر نمي‌تابند و مطمئناً اين تنگ نظري‌ها به نفع منافع ملي ايران نيست.

خاتمی بهترین نامزد انتخابات

سياست روز ۲۴/آذر/۱۳۸۷

ابراهيم يزدي سياستمدار كهنه كاري است. او معتقد است در تعاملات بين المللي چيزي جز منافع ملي رانبايد در نظر داشت. وقتي از او مي پرسيد آيا انتخابات را تحريم مي كنيد زيركانه پاسخي مي دهد كه مفهوم آن نه "نه" است نه "آري" و در عين حال مي تواند هم "نه" باشد و هم "آري". گلايه دائمي و ثابت او به خاطر به رسميت نشناختن حزب او - نهضت آزادي - اكنون براي او تبديل به يك ابزار سياسي و عامل جذب برخي نيروهاي منتقد به سمتش شده است. اين درحالي است كه فعاليت اين حزب توسط اما راحل (ره) در همان اوایل انقلاب غير قانونی اعلام شد. با اين حال ابراهيم يزدي هنوز خود را به قانون اساسی و منافع کشور ملتزم می داند. ما با ابراهيم يزدي دبیرکل نهضت آزادي گفت و گوی مفصلي کرده ايم. بخشي از گفت و گو با يزدي درباره مسائل سياسي امروز کشور است و بخش ديگر درباره خطراتش از دوران پيش از انقلاب و زماني كه او در زمره ياران بنيانگذار انقلاب اسلامي ايران - امام خميني (ره) بود و از صحنه سياست كنار نرفته بود. يزدي در اين مصاحبه مفصل خاتمي را بهترين گزينه براي انتخابات آتي رياست جمهوري مطرح مي كند و در عين حال مي گويد حمايت ما از هر حزبي به ضرر آن تمام خواهد شد. وي در بخش ديگري از مصاحبه با انتقاد عملكرد اصلاحات در گذشته مي گويد، اصلاح طلبان دوقوه ار داشتند اما كارنامه موفقي ندارند. در اين بخش قسمت اول مصاحبه سياست روز با يزدي رامي خوانيد.

چندی پيش در منزل شما با حضور خبرنگاران، شما بيش از پيش بر حمايت از كانديداتوري آقاي خاتمي تاكيد كرديد. اكنون اين، نظر سياسي شما است؟

جلسه با خبرنگاران سابقه چند ساله دارد. در چند سال اخير از دوستان خبرنگار دعوت مي كنيم و طبيعي است پس از آن به تبادل نظر مي پردازيم. معمولاً دستور بحث خاصي هم نداريم. تنها ديدارهاي دوستانه. امسال هم طبيعي بود درباره مسائل فعلي و مهمترين اتفاق پيش رو يعني انتخابات صحبت كنيم. دوستان خبرنگار هم نظرات خودشان را داشتند. عده اي از آقاي خاتمي، جمعي از كروبي و گروهی نيز از كانديداتوري عبدالله نوري استقبال و حمايت مي كردند. ما هم خواستيم روزنامه نگاران از آقاي خاتمي حمايت كنند.

البته من از يكي از روزنامه ها نقل كردم كه فرداي ديدار شما با روزنامه نگاران در گزارشي به تاكيد فراوان شما به حمايت از كانديداتوري آقاي خاتمي پرداخته بود.

اول از روزنامه نگاران و احزاب سياسي خواستيم از يك كانديدای واحد درمیان جبهه اصلاحات حمايت كنند. به اعتقاد من اصولگرايان در نهايت با يك كانديدای واحد در انتخابات شركت خواهند كرد. دليلش هم

روشن است. اگر بزرگان اصولگرا از یک کاندیدا چه به طور مستقیم، چه به شکل غیرمستقیم حمایت کنند، اصولگرایان معمولاً همان یک نفر را قبول خواهند کرد، چه موافق باشند، چه نباشند. اما در میان اصلاح طلبان این گونه نیست. آنها کاندیداهای متعددی دارند و اگر بخواهند با چند کاندیدا وارد شوند، قطعاً شکست خواهند خورد. حرف ما این است که اصلاح طلبان باید بر سر یک کاندیدا با هم به توافق برسند.

دوم اینکه این کاندیدای واحد باید بتواند لولای ائتلاف بین همه نیروهای اصلاح طلب باشد. جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت انکارناپذیر است اما این جنبش فاقد یک رهبری واحد است.

یک حزب به تنهایی نمی تواند چنین نقشی را ایفا کند. مجموعه همه نیروهای اصلاح طلب باید در زیر یک پوشش و چتر ائتلافی جمع بشوند تا این خلاء را پر کنند. در انتخابات گذشته نیز که ما به شرط تشکیل جبهه دموکراسی و حقوق بشر از آقای معین حمایت کردیم برای این بود که بشود چنین ائتلافی را به وجود آورد. اکنون در فصل انتخابات پیش رو هر کس که بتواند این کار را بکند، از او حمایت می کنیم. اگر آقای کروبی می تواند، ایشان بیاید. ولی ما معتقدیم در حال حاضر بیش از همه آقای خاتمی می تواند چنین نقشی را ایفا کند. حتی اگر آقای کروبی بخواهد کاندیدای واحد بشود باز هم آقای خاتمی باید نقش ال‌تی‌ام دهنده بین نیروهای اصلاح طلب و آقای کروبی را ایفا کند تا یک کاندیدا بیاید. در آن جلسه ما تحلیل خودمان را ارائه دادیم و از روزنامه نگاران نیز خواستیم اگر باین نظر موافق هستند در این راستا کار کنند. اگر این ائتلاف شکل بگیرد، در انتخابات پیروز بشود یا نشود، در صحنه سیاسی ایران کارکردهای بسیار خواهد داشت.

شما به یک وفاق ملی معتقدید و بارها این را مطرح کرده اید. آن طور که از گفته هایتان نیز پرمی آید تصور می کنید این وفاق جز به دست اصلاح طلبان میسر نخواهد شد. چرا رسیدن به این هدف را در جبهه اصولگرایان دنبال نمی کنید؟ آیا آنها نمی توانند سریع تر و با هزینه کمتری به این وفاق ملی جامه عمل بپوشانند؟

اصولگرایان به ضرورت اصلاحات اعتقادی ندارند. حرف استراتژیک جنبش اصلاح طلبی این است که بعد از پیروزی انقلاب، در آن چیزی که ملت می خواسته است و حتی در قانون اساسی انحرافات صورت می گیرد. اصولی از قانون اساسی نادیده گرفته می شود. اصلاح طلبان بر آنند تا با فعالیت سیاسی قانونمند این را اصلاح کنند در صورتی که اصولگرایان چنین اعتقادی ندارند. به عنوان مثال ما معتقدیم شورای نگهبان از وظایف قانونی خودش تخطی کرده است. این تخطی از قانون اساسی است. اگر به مشروح مذاکرات مجلسی که قانون اساسی را نهایی کرد در مورد شورای نگهبان مراجعه کنید، آنجا همه بحث بر سر این بوده است که چون در دولتهای قبل همیشه در انتخابات دخالت می شده و آراء مردم را مخدوش می کرده اد، نهادی مستقل از دولت در فرآیند انتخابات نظارت بکند. در واقع نظارت شورای نگهبان در فرآیند انتخابات است نه اینکه بیاید از ابتدای امر کاندیدار ابرحس اولویت ها و باورهای سیاسی ر د صلاحیت کند. اصول مصوب فصل سوم قانون اساسی که ناظر بر حقوق ملت است به ندرت اعمال می شود.

شما دو هدف کلی را پی می گیرید، اول اصلاح طلبی و دوم وفاق ملی. آیا شما باور دارید مسیر اصلاح طلبی می تواند تنها مسیر جبهه اصلاح طلبان نباشد؟ بسیاری از تحولات و اصلاحاتی که آقای خاتمی به دنبال آن بود، در دولت اصولگرای احمدی نژاد به وقوع پیوست. نمونه آن هم رابطه با آمریکا است. شاید رسیدن به اصلاحات مورد نظر شما در جبهه اصولگرایی کم هزینه تر به وقوع بپیوندد.

درمطلبی که شما می گوئید نکته مهمی وجود دارد. در بعضی کشورها مثل ژاپن، تغییرات اساسی و دموکراتیک هنگامی انجام می شد که اصولگرایان بر سر کار می آمدند. امپراطور "میجی" در واقع نماینده و رهبر اصولگرایان ژاپن بود اما آنها یک سری چیزهایی را قبول کردند که اصولگرایان ایران هنوز آنها را نپذیرفته اند. آن، پذیرفتن تکثر در یک جامعه بشری است. ما هیچ علائمی نمی بینیم که اصولگرایان حاضر شده باشند با نیروهای دگراندیش، مخالف یا رقیب وارد یک گفت و گو و تعامل شوند. اشکال اصولگرایان این است که وضعیت کنونی جهان و موقعیت خودشان را درک نمی کنند. به نظر ما اصولگرایان مثل یک پدیده در جامعه در حال تغییر و تحول هستند. جامعه ما پس از انقلاب ایران یک دوره انتقال تاریخی را طی می کند. بسیاری از رفتارها و هنجارهای فردی و اجتماعی در حال دگرپرسی است. این می تواند به نقطه افراط برود. جریان محافظه کار به عنوان یک جریان بهداشتی می تواند این را مهار کند، تعدیل بکند، اما شرطش این است که محافظه کاران ما شرایط جامعه کنونی را درک نکنند. اگر درک کنند به باور من تأثیرشان عمیق تر خواهد بود. اما این ها با دیدگاه های گذشته گرای خود نمی توانند این نقش را ایفا بکنند. در فرانسه اگر رای گیری کنید مردم عموماً به اندیشه های سوسیالیستی رای می دهند اما هنگام انتخابات محافظه کاران برنده می شوند، چرا؟! این باید برای محافظه کاران ما مهم باشد. برای اینکه محافظه کاران آنها بر اساس و در قالب ضرورت های زمان عمل می کنند. گذشته گرا نیستند. ذهنشان در قرن هجدهم نیست. متأسفانه محافظه کاران ما چنین روحیه ای ندارند. حزبی مثل مؤتلفه اسلامی در ایران یک گروه ریشه دار و قدیمی است. نماینده یک جریان فکری ریشه دار در ایران است. مؤتلفه حاضر است با نمایندگان حزب کمونیست چین بنشینند و گفت و گو کند ولی با سایر احزاب اسلامگرای ایران مثل نهضت آزادی حاضر نیست. این نشانه این است که مقررات جامعه مدنی امروز را قبول ندارد، یا نمی داند.

البته در عمل، جدای از مثنی و اعتقاد فکری، اتفاق دیگری افتاد. اگرچه اصولگرایان شعار "مرگ بر آمریکا" بدهند اما به ضرورت شاهد بودیم در عراق بر سر میز مذاکره با آمریکا نشستنند و به عکس، اصلاح طلبان که در ظاهر حرف از تکثر سیاسی در جامعه می زنند در دوره آقای خاتمی - حتی با واسطه گری آقای کروبی - رئیس جمهور حاضر به دیدار با شما به عنوان دبیرکل نهضت آزادی نشد.

حساب سیاست خارجی را باید جدا کرد. اصولگرایان و جریان راست امروز به شدت دنبال بهبود روابط با آمریکا هستند. این دلایل خاصی دارد. برخی برای تثبیت موقعیت خودشان به دنبال بهبود روابط خارجی هستند. ایران در سیاست خارجی خود با چالشهای بسیار جدی روبه روست. چالش هایی که رهبری عمده آنها با آمریکاست. بنابراین محافظه کاران تصور می کنند با بهبود روابط با آمریکا بتوانند این چالش هارا کاهش دهند. اما این به معنای بهبود یا تغییر در سیاست داخلی شان نیست. بحث ما بر سر این است که آیا آن فلسفه ای که جنبش اصلاح طلبی در ایران به وجود آورده و بیشتر معطوف به داخل است، معطوف به مناسبات سیاسی است، معطوف به حقوق و آزادی های اساسی انسان است، اصولگرایان می توانند آن را تأمین کنند یا نه. ما هیچ علائمی نمی بینیم. آنچه شما درباره دولت آقای خاتمی گفتید درست است اما به نظرمی رسد فشارهای سیاسی بیشتر شده است. وقتی یک نهاد صنفی مثل معلمان و کارگران برای افزایش حقوق خودشان دست به اعتراض بزنند، نباید با آنها برخورد کرد که چرا شما مطالبه از دیاد حقوق می کنید. روش معقول در دنیا این است که با نماینده کارگران به گفت و گو می نشینند و در یک جاهایی به توافق می رسند باز هم مثال می زنم. انجمن اسلامی مهندسی که نهضت آزادی ایران است، نزدیک به ۶۰ سال است که نماز عید فطر را برگزار می کند. اما سال گذشته برای اولین بار برگزار نشد. یا برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب، از برگزاری مراسم تاسیس نهضت آزادی جلوگیری شد. این یک دوگانگی

در رفتار اصولگرایان است. از یک طرف با آمریکا مذاکره می کنند و با حزب کمونیست چین هم تعامل می کنند اما حاضر نیستند در داخل ایران به دگراندیشان فرصت بدهند.

شما از دوره اصلاحات به عنوان دوره ای یاد می کنید که حداقل اجازه اعتراض و تکرنگرایی سیاسی به مخالفان داده می شد. اما همان دوره هم دانشجویان، احزاب سیاسی، زنان و..... قربانیان زیادی تقدیم اصلاح طلبان کردند. کم نبودند فعالان سیاسی در زندان ها. در عوض اگر دولت نهم این اجازه اعتراض داده نشد، تکلیف روشن بود. حداقل قربانی کمتری هم گرفته شد. در عمل هر دو دولت به یک نتیجه رسیدند. آن مقدار که NGO در زمان آقای خاتمی توانستند نفس بکشند و فعالیت بکنند حتی انجمن های غیرسیاسی اکنون اجازه فعالیت ندارند. نگاه کنید به کتابها. هیچگاه وزارت ارشاد ما تاکنون این طور نبوده که ناشران ما یکی پس از دیگری ورشکسته شوند. چراغ سبزه های دولت خاتمی به خصوص در آن دومورد که شمار ابرانداز و غیرقانونی ندانستند باعث شد شما این این دوره هم از او حمایت کنید؟

نه. ما سیاست را یک باشگاه تجارتي بده بستان نمی بینیم. ما منافع و مصالح مان را در نظر می گیریم. ما معتقدیم اگر جمهوریت قرار است بماند، معنا دارد، جمهوریت یعنی حاکمیت ملت. قانون اساسی ما در فصل سوم این را کاملاً روشن کرد. اگر چنانچه امروز آقای احمدی نژاد بیاید و به تعهداتش به قانون اساسی عمل کند و به احزاب و روزنامه ها و سایر مردم در چارچوب قانون فرصت و آزادی بدهد، مخالفت شخصی با او نداریم. اگر از خاتمی حمایت می کنیم برای این است که به آن اصول متعهد است.

اما شما در همان نماز عید فطر سال گذشته که از آن نام بردید به اصلاح طلبان انتقاد کردید که چرا ائتلاف با نهضت آزادی رانمی پذیرند. حتی به پذیرفتن قانون اساسی و اصل ولایت فقیه توسط اصلاح طلبان انتقاد کردید.

ائتلاف و نزدیکی با سازمان های سیاسی به این معنا نیست که ما نباید یکدیگر را نقد کنیم. ما می توانیم در حالی که با سایر احزاب و شخصیت های سیاسی تعامل داشته باشیم، نقد خود را هم بیان کنیم. در دوره قبل ما به حمایت از آقای معین با اصلاح طلبان ائتلاف کردیم اما به این معنا نیست که ما هیچ نقدی به آنها نداشته باشیم. کما اینکه آنها هم به ما انتقاد می کنند. این خیلی طبیعی است. نباید این مسائل را مطلق کرد. من مثالی می زنم. اگر فردا به هر دلیلی آمریکایی ها خواستند به ما حمله کنند، من معتقدم حداقل تا آنجا که مربوط به نهضت آزادی ایران است، هیچ مانعی نیست که یک جبهه ائتلافی فراگیر حتی با حضور حزب مؤتلفه اسلامی تشکیل شود و همه در برابر این تجاوز متحد شویم. چون آنجا امنیت و منافع ملی مطرح است. این کار به این معنی نیست که ما از انتقاداتمان نسبت به حزب مؤتلفه اسلامی صرف نظر کنیم، یا آنها این کار را نکنند. این نشانه رشد و بلوغ احزاب سیاسی است.

برای شکل گیری یک ائتلاف نیاز به حداقل ها و وجوه اشتراکی است اما شما در یک بحث کلیدی آن هم بحث پذیرفتن قانون اساسی توسط اصلاح طلبان به آن انتقاد کردید.

اعتراض ما به آنها این نبود که چرا آنها قانون اساسی را پذیرفتند. این حق آنها بود که بپذیرند. اما ما می گوئیم فرق است میان اعتقاد به قانون و التزام به قانون. التزام یک واژه حقوقی است در حالی که اعتقاد یک واژه درونی است. دوم اینکه ما معتقدیم همه باید به قانون اساسی التزام داشته باشند.

هم نهضت آزادی باید التزام داشته باشد، هم مؤتلفه و هم رهبری. چون این یک میثاق ملی است. اگر قرار باشد هر که در جایگاه قدرت قرار گرفته، التزام نداشته باشد و هر جا که منافعش ایجاب می کند

قانون را زیر پا بگذارد، دیگر قانونی نمی ماند. انتقاد ما به احزاب دیگر این است که التزام برای همه باید وجود داشته باشد. هیچ چیز فراتر از قانونی نباید باشد نه اینکه بگوییم شما چرا اعتقاد دارید، می توانید به خیلی چیزهای دیگر اعتقاد داشته باشند. اما اگر به قانون اساسی التزام داریم باید واقعا داشته باشیم.

شما التزام به قانون اساسی را اعلام می کنید؟

ما بارها این را گفته ایم، نوشته ایم و امضا کرده ایم.

ولی مهمترین بحث شما، موضوع ولایت فقیه است.

فرقی نمی کند. ما به همه قانون اساسی التزام داریم. شما از من نپرسید اعتقاد داری یا نداری. ما التزام داریم. چون التزام داریم می گوییم ما حکم حکومتی در قانون اساسی نداریم. التزام داریم و می گوییم چرا وقتی کسی را بازداشت می کنید به وکیل او اجازه فعالیت نمی دهید.

حمایت آمریکا از اصلاح طلبان در داخل ایران به نظری رسد که به ضرر اصلاح طلبان تمام شد. تصور نمی کنید حمایت شما از این جبهه، با توجه به اینکه رابطه نهضت آزادی با نظام تیره و تار است به ضرر جبهه اصلاحات بینجامد؟

چرا باید ضربه بزند؟ ما یک سازمان سیاسی هستیم. ما از هر کس که تشخیص بدهیم عملش به نفع مملکت تمام می شود حمایت می کنیم. معمولا دولتهایی از نوع دولت ما حاضر نیستند هیچ اندیشه دیگری را بپذیرند. این اندیشه غلطی است که چون حکومت ایران با نهضت آزادی رابطه تیره و تار دارد، حمایت ما از هر حزبی به ضرر آن تمام خواهد شد.

ولی خود شما گفتید حمایت آمریکا به ضرر نیروهای مخالف داخلی می انجامد.

آن آمریکا است، نه در داخل کشورمان. آمریکا یک دولت خارجی است که حقی در کشور ما ندارد ولی همه ما شهروند این کشور هستیم و حق آب و گل داریم. ۷۰ میلیون ایرانی مالکان مشاعی این سرزمین هستند، به طور مساوی. همان اندازه که یک محافظه کار و راستگرا حق دارد، من حق دارم، این سرزمین من است و هیچ نیرویی حق انحصاری و مطلق ندارد.

در چند سالی که از انقلاب گذشته نهضت آزادی رفت و برگشتهای زیادی به حکومت داشته است. نمونه اش استعفای مهندس بازرگان، اظهارات شما در آمریکا درباره ولایت فقیه و در عین حال ثبت نام شخص شما برای کاندیداتوری ریاست جمهوری است این رفتار دوگانه را چگونه باید تحلیل کرد؟

در اول انقلاب شما درست می گوید، ما استعفا دادیم چون تصور می کردیم نمی توانیم با نگاه قالبی که روحانیون داشتند همکاری خود را با آنها ادامه دهیم. اما ما با ملت و مردم که قهر نکردیم. این حق طبیعی و قانونی من است. در همان دوره اول مجلس شورای اسلامی هم ما کاندیدا شدیم و انتخاب شدیم و به مجلس رفتیم. حتی وقتی در سال ۶۰ درگیری های سیاسی بالا گرفت و در مجلس، بسیار تحت فشار قرار گرفته بودیم نه استعفا دادیم، نه غیبت کردیم، چون نماینده مردم بودیم.

این حق ماست که کاندیدا شویم. این به معنای این نیست که من می خواهم وارد حاکمیت شوم، هر چند ایرادی هم نیست اگر از طریق آرای ملی بخواهم بشوم. هدف ما توسعه سیاسی است. ممکن است اگر من

امروز تصمیم بگیرم وارد انتخابات شوم و آقای جنتی که گفته اند توبه کرده اند از تخلفات گذشته و حلالیت طلبیده اند و خلاصه معجزه ای صورت بگیرد و ایشان صلاحیت من را رد نکنند و من کاندیدا شوم، ممکن است من شکست بخورم، هیچ ایرادی هم ندارد. مهم فرآیند انتخابات است. مهم عادلانه و منصفانه بودن است. در انتخابات شورای دوم شهر تهران ما شرکت کردیم. اصلاح طلبان نتوانستند همگی یک لیست واحد ارائه دهند. سه لیست داده شد. کاندیدای نهضت هم آرای خوبی را بدست آورد اما انتخاب نشد.

همین انگیزه چرا هیچ گاه باعث نمی شود در مقابل حاکمیت نرمشی از خود نشان دهید؟ در واقع طوری که امکان دارد نرمش شما باعث شود حتی فردی مانند ابراهیم یزدی که دبیرکل نهضت آزادی است وارد مجمع تشخیص مصلحت نظام شود. این خیلی دور از انتظار هم نیست. چرا این نرمش صورت نمی گیرد؟ در سیاست این امری رایج است.

نرمش هنگامی است که طرف مقابل حق حیات من را به رسمیت بشناسد. ما الان درجایی قرار گرفته ایم که طرف مقابل که تمام قدرت را در اختیار دارد، هیچ نوع حق حیاتی برای ما قائل نیست. دفتر ما را گرفته است. تمام امکانات را از ما گرفته است. حتی بعضا از برگزاری جلسات کوچک ما جلوگیری می کند. ما در این جا چه نرمشی نشان دهیم؟ آنها از ما تسلیم کامل و انحلال کامل را می خواهند و این چیزی غیر قابل قبول است. کار سیاسی جمعی و حزبی مثل فوتبال است، مقررات خاص خودش را دارد. فوتبال یک ورزش مدنی است. دوتیم باهم بازی می کنند.

مقررات معلوم است. داور حضور دارد و در هنگام لازم سوت می زند اما از هیچ کس جانبداری نمی کند. اگر جانبداری کند، دعوا می شود. مردم هم می خواهند یک بازی خوب تماشا کنند. در بازی سیاسی این دولت است که قدرت را در دست گرفته و باید قانون را اجرا کند که نمی کند.

در یک بازی که شما ادعا می کنید نا عادلانه است، چرا از راه های سیاسی دیگری استفاده نمی کنید؟ با شما که مشکلی ندارند، می توانید با تغییر نام، حزب جدیدی تاسیس کنید. تمام موارد قانونی را هم بپذیرید و در حقیقت حزب نهضت آزادی را به آنجا منتقل کنید.

تشکیل یک حزب دیگر به نام دیگر توسط نهضت آزادی قبلا هم مطرح شده است. زمانی که آقای عبدالله نوری وزیر کشور بود، من به ملاقاتشان رفتم و ایشان گفت که بیا بید یک حزب دیگر راه اندازی کنید. گفتم بسیار خوب ما درخواست پروانه کردیم، شما به ما جواب دهید. از ایشان خواستم وزارت کشور رسماً اعلام کند که بنا به دلایلی ما به حزب شما این اجازه را نمی دهیم ولی اگر حزب دیگری درست کنید، ممکن است به شما اجازه فعالیت دهیم. ایشان امتناع کرد.

شما در این درخواست چه چیزی را دنبال می کردید؟

ما اگر برویم و یک حزب دیگر درست کنیم، همان راهم ردمی کنند چرا که می گویند این افراد همان کسانی هستند که آن حزب را داشتند و چون مردم از آنها طرفداری نمی کردند و نمی خواستند آبروی آنها برود، حزب دیگری تاسیس کردند. ما هم فهمیدیم و جلوی آنها را گرفتیم. من یک مثال واقعی برای شما می زنم. روزنامه "جامعه" توقیف شد و به جای آن، "توس" درآمد. رئیس قوه قضاییه کشور، آقای محمد یزدی در نماز جمعه تهران اعلام کرد که مردم، اینها همانهایی هستند که ما روزنامه شان را توقیف کردیم و حالا به یک اسم دیگر باز روزنامه در آوردند.

فکر می کنید ریاست جمهوری برای ۴ سال دیگر همچنان در دست اصولگرایان باقی بماند ؟

باید بگوییم کدام کاندیدای اصولگرایان . اگر آقای احمدی نژاد بیاید همین سیاست ادامه می یابد و من تصور نمی کنم این امر از لحاظ سیاسی و اقتصادی به نفع کشورمان باشد اما امکان دارد اصولگرایان درباره کاندیدای دیگری به توافق برسند . این فرق می کند . ما نمی توانیم همه اصولگرایان را بایک چوب برانیم . همه آنها که عین هم نیستند ، باید دید چه کسی می آید .

مثلاً آقای قالیباف یا لاریجانی .

من الان امتناع می کنم و درباره هیچ یک از این افراد سخن نمی گویم .

اصلاح طلب ها چطور ؟ فکرمی کنید باید مشی رادنیبال کنند که ۸ سال دنیبال کردند یا با برنامه تازه وارد شوند ؟

اصلاح طلبان باید مشکل شان را تعریف کنند . این یک سوال کلیدی است . اصلاح طلب ها دوقوه را داشتند اما کارنامه شان چندان موفق نبوده است . چرا نتوانستند ؟ باید به این سوال پاسخ دهند . این بدان معنا نیست که همه کارهایی که در آن دوران انجام شده منفی بوده است . ولی در مجموع آنچه مورد نظر مردم بوده ، انجام نشده است . جواب به سوال مهم تر از خود انتخابات است . من همان طور که در ابتدای گفتیم این مسئله ناشی از فقدان رهبری است . جنبش اصلاح طلبان باید رهبر داشته باشد .

برای انتخابات آینده ، نهضت آزادی فردی را غیر از شما مد نظر دارد ؟

ما درباره شرکت یا عدم شرکت در انتخابات بعد از اظهار نظر می کنیم . الان ما صرفاً وجود داریم و درباره وضع کنونی اظهار نظر می کنیم .

امکان ائتلاف وجود دارد ؟

هر امکانی وجود دارد .

امکان تحریم انتخابات چطور ؟

ما مفتی نیستیم که تحریم کنیم .

در ارزیابی عملکرد دولت نهم ، رابطه با آمریکا و مسئله هسته ای را چطور ارزیابی می کنید ؟

به نظر من فرق است میان آن که دولتی بگوید در برنامه استراتژیکی خودش مصمم است که مشکلاتش را با آمریکا برطرف کند ، تشخیص این که در شرایط کنونی جهان ، منافع ملی ما ایجاب می کند که این تشنجات را پایان دهیم ، این گام اول است . سپس باید دولت ایران و مقامات تصمیم گیرنده حداکثر توقعات شان را از آمریکا مشخص کنند ، "سقف" و "کف" را معین کنند یعنی در خلوت خودشان بنشینند و معین کنند حداکثری که ما از آمریکا می خواهیم تا روابط مان را بهبود ببخشیم ، چیست . کف هم باید معین شود اگر ما در مذاکره رفتیم جلو و دیدیم حداکثری که ما از آمریکا می خواهیم تا روابط مان را بهبود ببخشیم ، چیست ؟

کف هم باید معین شود . اگر ما در مذاکره رفتیم جلو و دیدیم که حداکثر نمی شود اما حداقل ممکن است ، این کجاست ؟ سوم این که هر زمانی تصمیم به مذاکره با آمریکا گرفتیم ، زمان مناسبی نیست .

فضای سیاسی جهانی در تلاطم است. ایران نقشی در حمله روسیه به گرجستان نداشته است. در تقابل اخیر مقابله آمریکا و گرجستان با روسیه. این هیچ نقش منفی یا مثبتی نداشته اما اتفاق افتاده است. این امر می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

شما باید استراتژی رامشخص کنید که مثلاً ما می خواهیم روابط را با آمریکا اصلاح کنیم.

حالا مترصد فرصت هستیم. جایی اتفاقی می افتد و ما می توانیم از موضع برتر وارد شویم، مثل عراق. الان افکار عمومی آمریکا مخالف ادامه این جنگ و حضور است. خود آمریکایی ها می خواهند هر چه زودتر بروند بیرون. عراقی ها می خواهند به این مسئله خاتمه دهند. طبیعی است آمریکایی ها می خواهند با شرایط خودشان بروند بیرون و عراقی ها هم می خواهند آمریکایی ها با شرایط آنها بیرون بروند. تنشج در عراق به نفع ایران نیست. ما مرزی طولانی با عراق داریم. اگر این تنشج ها پایان نگیرد. دامن ما را هم می گیرد. پس منافع ملی ایران ایجاب می کند که در عراق آرامش حکم فرما شود.

تیم های مذاکره کننده با آمریکا و کشورهای اروپایی در مسائل هسته ای را چطور دیده اید ؟

متأسفانه من آنها را دارای کارایی لازم نمی بینم. من یک مثال برای شما می زنم. وزیر امور خارجه محترم کشور ما به کنفرانس سران کشورهای عرب در دمشق می رود. برای چه رفت؟ سران کشورهای عرب چه ربطی ما دارد؟ آنجا می نشینند و در حضور او این کنفرانس علیه ایران قطعنامه صادر می کند. آقای وزیر محترم! این سفر چه نتیجه ای داشت؟ سیاست خارجی ما موفق نیست یا رئیس جمهور محترم ما به کنفرانس شانگهای رفت و آن جا صریحاً از موضع روسیه در قبال گرجستان حمایت کرد

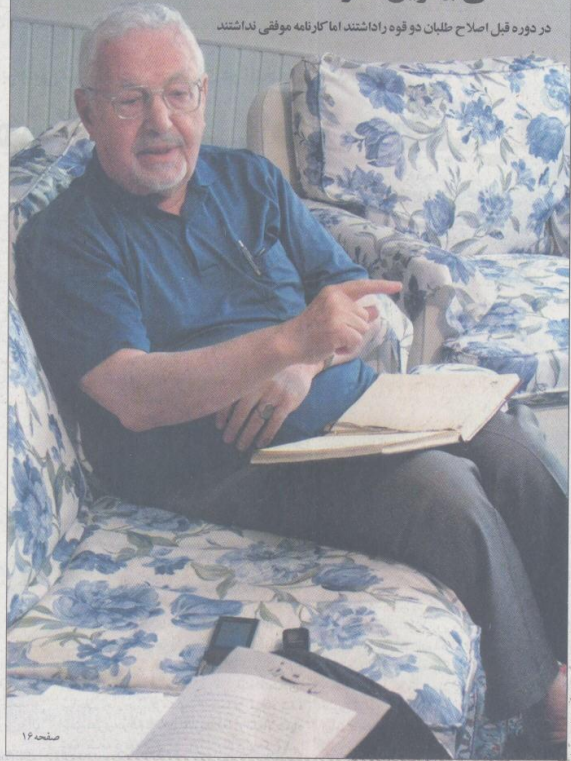
سیاست روز

trooz.ir

ابراهیم یزدی در گفت و گو با سیاست روز مطرح کرد

خاتمی بهترین نامزد انتخابات

در دوره قبل اصلاح طلبان دو قوه را داشتند اما کارنامه موافقی نداشتند



صفحه ۱۶

عکس: ناصر انبلی



سفري پرهزینه و بی نتیجه

یادداشت روز ۸۷/۹/۲۵

۱- آقای احمدی نژاد، رئیس جمهوری روز دوشنبه از يك سفر دو روزه به استانبول ترکیه که در راس يك هیات بلندپایه انجام شد، به ایران بازگشتند. این سفري بود غیررسمي، يعني به دعوت دولت ترکیه نبود، بلکه بنا به تصمیم رئیس جمهوری ایران صورت گرفت. دولت ایران آنرا يك "سفرکاري" توصیف کرد.

در این سفر آقای احمدی نژاد دیدارهایی با آقایان عبدالله گل و رجب طیب اردوغان رئیس جمهور و نخست وزیر ترکیه داشتند.

دولت ترکیه با صراحت از امضای قرارداد فروش گاز طبیعی ایران به ترکیه، به مقصد اروپا، به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار، و نیز سرمایه گذاری سه میلیارد دلاری ترکیه برای توسعه میدان گازی در فازهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ پارس جنوبی، که قبلاً در هر دو مورد توافق شده بود، امتناع ورزید. وزیر کشور ترکیه

وجود "يك سري موانع" را علت امتناع تركيه ذكر كرد. وزير انرژي تركيه گفت: "مذاكرات ادامه مي يابد". عبدالله گل درباره علت خودداري تركيه از امضاء اين قراردادها گفت: "براي پروژه مقدمه چيني هاي لازم صورت نگرفته بود."

اگرچه قراردادهاي اصلي به امضا نرسيد، اما در پنج مورد موافقت نامه هاي همكاري ميان دو كشور امضا شد كه عبارتند از: زمينه هاي امنيتي (جرايم سازمان يافته، مواد مخدر و تروريسم)، محيط زيست، حمل و نقل، توسعه و گردشگري و كتابخانه هاي ملي و آرشيو.

اما با وجود اين، آقاي احمدي نژاد مدعي شد كه: "در زمينه هاي سرمايه گذاري مشترك در انرژي نفت، گاز و برق به توفقات خوبي دست يافته ايم" (اطلاعات ۸۷/۵/۲۵)

البته در هيچيك از گزارش ها، "برق" موضوع مورد بحث دو كشور نبوده است، يا حداقل اعلام نشده بود. علاوه بر اين آقاي احمدي نژاد، در اين سفر چند موضوع ديگر را نيز اعلام كردند.

اول اين كه: "در همين هفته اولين ماهواره مخابراتي ايران را به وسيله موشك و پرتابگر ايراني به آسمان پرتاب خواهيم كرد."

دوم اين كه: "ما هفتاد هزار اختراع در ايران به ثبت رسانيده ايم."

سوم: در ايران آزادي كامل وجود دارد.

دو مورد اول، ماهواره مخابراتي، به هوا پرتاب شد. اما در مورد دوم، ممكن است ۷۰ يا ۷۰۰ اختراع، بدون توجه به جدي و مهم بودن آنها، به ثبت رسيده باشد، اما هفتاد هزار اختراع به نظر اغراق آميز مي رسد. چگونه مي توان چنين پيشرفت علمي را ادعا كرد، در حالي كه استادان برجسته و سابقه دار دانشگاهها را فله اي باز نشسته مي كنند. وجود آزادي هاي سياسي و اجتماعي نيز يك ادعاي بي اساس است، در كشوري كه جواب درخواست هاي صنفی معلمان و كارگران را با حبس و زندان مي دهند، و هر روز شاهد انواع فشارها بر زنان، دانشجويان و فعالان سياسي، احزاب و گروهها هستيم چنين ادعايي بيشتري حكم "لاف در غريبي" را دارد. من نمي دانم اينها خودشان هم اين ادعاها را قبول دارند يا خير؟

۲- سفر آقاي رئيس جمهور به تركيه، يك اقدام شتاب زده و بدون مطالعه لازم و در يك زمان نامناسب صورت گرفته است. سوابق تاريخي و مشتركات فرهنگي فراوان ميان دو ملت، آن چنان است كه مي تواند زمينه بسيار مساعدتي براي توسعه روابط اقتصادي ميان دو كشور باشد. اما حركت هاي نسجيده نه تنها كمكي به توسعه روابط نمي كند، بلكه به آن لطمه مي زند.

اين سفر بدون مطالعه و تدارك لازم صورت گرفت. معمولاً در روابط خارجي مقامات مسئول دو طرف در سطوح پايين تر پيرامون موضوعات مورد علاقه مذاكره مي كنند. هنگامي كه دو طرف به توافق هاي دست يافتند، و نهادهاي ذي ربط، در هر دو كشور آن توافق ها را تاييد كردند، بالاترين مقامها، در اين مورد، رئيس جمهورها در ديدار رسمي، طي تشريفاتي آنها را امضا و اعلام مي نمايند.

در مورد موضوعات مورد علاقه ایران و ترکیه، ظاهراً توافق‌هایی از قبل صورت گرفته بود. بطوری‌که ترکیه پذیرفته بود حدود سه میلیارد دلار در توسعه میدان‌های گاز پارس جنوبی سرمایه‌گذاری کند. اما سفر نه‌چندان بامطالعه و برنامه‌ریزی شده از قبل، حتی آن توافق را هم سست کرد. جستجو و یافتن علت چندان پیچیده و مشکل نیست. منابع متعددی مخالفت آمریکا در نزدیکی ترکیه ایران و هشدار به دولت ترکیه را گزارش دادند. به عنوان نمونه وزارت امور خارجه آمریکا در بیانیه‌ای اعلام کرد: "از زمانی‌که رژیم ایران کراراً از عمل به تعهدات خود در قبال شورای امنیت سازمان ملل متحد و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سرباز زده است، چنین معامله‌ای می‌تواند پیام نادرستی را برای رهبران ایران ارسال دارد." موضع‌گیری و فشار دولت آمریکا بر دولت ترکیه را نه تنها روزنامه‌های غربی نظیر گاردین و فایننشیال تایمز، بلکه روزنامه‌های ترکیه نظیر حریت و حتی زمان که ناشر و سردبیر آن به گروه طیب و گل نزدیک است، نیز منعکس ساختند.

آقای عبدالله گل، اگرچه در توجیه خودداری ترکیه از امضای این توافقنامه‌ها اظهار داشت که مقدمه‌چینی‌های لازم صورت نگرفته و نیاز به زمان بیشتری می‌باشد، اما علت واقعی و اصلی در توصیه‌های عبدالله گل به احمدی‌نژاد به خوبی منعکس است. عبدالله گل در یک توصیه محرمانه (به نقل از حریت) از احمدی‌نژاد خواست تا ایران بسته پیشنهادی اروپا را بپذیرد. او گفت: "ما از بسته پیشنهادی اخیر پنج عضو شورای امنیت و آلمان استقبال و حمایت می‌کنیم. ما این بسته را به عنوان پنجره‌ای رو به اقبال می‌بینیم. شما باید بسته را قبول کنید و بر توسعه اقتصادی کشور خودتان تمرکز کنید." و این که: "گردش این شایعه که آمریکا قصد عملیات نظامی علیه ایران را دارد زبیده نیست". گل پیشنهاد کرد که به جای تعلیق از واژه دیگری استفاده شود.

در واقع رئیس جمهور ترکیه به زبان دیپلماسی به آقای احمدی‌نژاد می‌گوید، در شرایط کنونی و مناسبات نه‌چندان دوستانه‌ای که میان ایران با کشورهای غربی، آمریکا، اروپا، سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ترکیه نمی‌تواند با نزدیکی به ایران منافع کلان ملی خود، از جمله مهمترین آن، پذیرش در اتحادیه اروپا را به مخاطره بیاندازد.

علاوه بر این، یکی از علل غیررسمی بودن سفر آقای احمدی‌نژاد به ترکیه و در نتیجه سفر به استانبول به جای آنکارا، امتناع مشخص آقای احمدی‌نژاد از حضور بر سر مزار مصطفی کمال بوده است. این مسئله حتی از نگاه خبرنگاران نیز پنهان نماند و آقای احمدی‌نژاد مورد سوال قرار گرفت.

اگرچه حزب عدالت و توسعه، اخیراً از یک چالش بسیار مهم و سرنوشت ساز در مصاف با کمالیست‌های افراطی پیروز بیرون آمده است، اما نمی‌خواست، با قبول دعوت رسمی از آقای احمدی‌نژاد و امتناع ایشان از حضور بر سر مزار بنیانگذار ترکیه جدید و امضای توافق‌نامه‌های اقتصادی بسیار مهم با ایران، نفت به آتش مخالفین افراطی خود بریزد و بهانه‌های جدیدی به دست آنها بدهد.

حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه، به شدت به حفظ منافع ملی ترکیه و توسعه پایدار متعهد است. خط مشی و استراتژی کلی حزب عدالت و توسعه، جذب افکار عمومی مردم و حمایت آنان از طریق ارائه خدمات است، نه اصرار بر تبلیغ یا تظاهر به دین. این نگاه به شدت واقع‌بینانه و واقع‌گرایانه حزب عدالت و توسعه نه تنها اسلام‌گرایان، بلکه بسیاری از نیروهای بینابینی را به حمایت از خود و دولت رجب طیب اردوغان واداشته است.

چگونه می‌توان پذیرفت که رئیس‌جمهوری ایران، تحلیل‌گران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی ایران، بدون در نظر گرفتن چنین مسائلی، و بدون پیش‌بینی‌های لازم و اقدامات ضروری اولیه، به این سفر پر هزینه ولی بدون دستاوردهای قابل توجه برای ایران دست زدند.

تأکید بر آشتی ملی

اعتماد ۱۳۸۷/۹/۲۵

دبیرکل نهضت آزادی ایران خواستار «آشتی ملی» در کشور برای عبور از چالش‌های موجود شد. «ابراهیم یزدی» در گفت و گو با ایلنا با اشاره به انتخابات ایالات متحده آمریکا و حضور هیلاری کلینتون در مقام وزیر خارجه دولت اوباما گفت: «این حرکت اوباما بسیار معنادار است زیرا او با توجه به بحران عظیم اقتصادی در آمریکا به این جمع بندی رسیده است که بدون جلب همکاری همه فزاکسیون‌های درون حزب دموکرات یا برخی از همکاران بوش نخواهد توانست به وعده‌های خود عمل کند.» وزیر خارجه دولت مهدی بازرگان در ادامه تصریح کرد: «در ایران اگر همه گروه‌ها بپذیرند که جامعه با یکسری مشکلات بی‌سابقه ملی روبرو است، تصمیم‌سازان کشور باید به ضرورت «وفاق ملی» پاسخ مثبت بدهند.» وی با بیان اینکه وفاق ملی به این معنا نیست که گروه‌های سیاسی در میان خودشان به رفع اختلاف بپردازند، اظهار داشت: «وفاق ملی» به معنای «آشتی ملی» است زیرا وقتی «اوباما» به ریاست جمهوری انتخاب شد رقیب بازنده او با صراحت در تلویزیون سراسری اعلام کرد از این پس تمام امکانات را در اختیار رئیس‌جمهور منتخب قرار خواهد داد ولی در ایران متأسفانه شاهد چنین رشد سیاسی نیستیم.» یزدی با تأکید بر اینکه دموکراسی یادگرفتنی است، گفت: «پس از انقلاب ۵۷ ملت ایران نظام جمهوری اسلامی را پذیرفت یعنی نوعی حکومت مردمی و دموکراتیک اما پیش‌نیازهای آن در کشور ما هنوز جا نیفتاده است، به گونه‌ای که نه تنها محافظه‌کاران آمادگی برای نشستن و گفت و گو کردن با دگراندیشان را ندارند بلکه در میان اصلاح‌طلبان هم سطح وفاق و هماهنگی بسیار پایین است.» وی با اشاره به ایده تشکیل «دولت وحدت ملی» گفت: «وقتی يك شخصیت سیاسی شعار وحدت ملی را بیان می‌کند بر عهده این فرد است که توضیح دهد منظور از دولت وحدت ملی چیست؟ آیا منظور برگشت به شعار «همه باهم» اوایل انقلاب است یا به معنای نیروهای خودی اعم از محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان است؟» دبیرکل نهضت آزادی ایران خاطر نشان کرد: «باید از هرگونه نزدیکی، تفاهم و همکنشی میان نیروهای سیاسی استقبال کرد و آن را به نفع امنیت ملی ارزیابی کرد و اگر ایرادی هم به آن وارد است به دامنه و دایره حضور نیروهای سیاسی در این ایده است.»

نهضت آزادی و انتخابات ریاست جمهوری

حسین محمدی ۸۷/۱۰/۱

آقای یزدی، موضع نهضت آزادی درباره انتخابات ریاست جمهوری چیست. در این چند وقت، مواضع مختلفی از نهضت درباره انتخابات شنیدیم: از حمایت از آقای خاتمی تا بحث تغییر در قانون اساسی. موضع نهضت درباره این انتخابات چیست؟

موضع نهضت آزادی ایران تغییر نکرده است. موضع ما، همچنان همان چیزی است که بارها اعلام کرده ایم. ما دو موضوع را از هم تفکیک می کنیم: حضور در انتخابات و مشارکت در انتخابات.

این دو چه تفاوتی با هم دارند؟

حضور در انتخابات به این معناست که در فصل انتخابات احزاب سیاسی برای انتقال پیام های خود به مردم و دادن آگاهی، از این فرصت استفاده می کنند. به همین دلیل هم هست که مرتباً در فرصت های مختلف شرایط انتخابات آزاد و سالم و عادلانه و دموکراتیک را مطرح می کنیم. مسایل را مطرح می کنیم، علل و عواملی که موجب شده است جنبش اصلاح طلبی به طور کامل موفق نبوده است را بحث می کنیم. این ها به معنای حضور در انتخابات و آگاهی دادن به مردم است.

و مشارکت؟

مشارکت در انتخابات یعنی یک حزب در نهایت به مردم بگوید در انتخابات شرکت می کنیم یا خیر. اگر شرکت نمی کنیم چرا و اگر شرکت می کنیم، به چه کسی رای می دهیم. این معنای شرکت است که ما در این باره هنوز به اظهار نظر قطعی نکرده ایم. هنوز زود است در این باره موضعی اعلام کنیم. اما پیرامون انتخابات به کرات گفته ایم که اول از همه اصلاح طلبان باید بر روی یک کاندیدای واحد توافق کنند. دوم این که در تحلیل هایی که ارائه داده ایم، به این جمع بندی رسیده ایم که جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت سیاسی - اجتماعی انکارناپذیر است اما یکی از مهم ترین دلایل عدم موفقیت جنبش اصلاح طلبی به رغم داشتن دو قوه، این بود که جنبش اصلاح طلبی فاقد رهبری بود. هیچ حزب و گروهی این رهبری را به عهده نگرفته بود و نمی توانست بگیرد.

چه کسی می توانست؟ آقای خاتمی؟

آقای خاتمی رییس جمهوری اصلاح طلب بودند، اما نقش خود را به عنوان رهبر جنبش اصلاح طلبی نپذیرفتند یا ایفا نکردند یا فاقد امکانات بودند که ایفا کنند. در تفاوت رییس جمهور اصلاح طلب با رهبر جنبش اصلاح طلب، مثال هایی زده ایم و گفته ایم که مثلاً مرحوم مصدق در جنبش ملی شدن صنعت نفت رهبر جنبش ملی بود، اما وقتی نخست وزیر شد از مقام رهبری کناره گیری نکرد. به عنوان رهبر جنبش ملی رفتارهایی ویژه داشت. یک نخست وزیر رییس جمهور دموکرات باید یک سری رفتارها داشته باشد و در مقام رهبر جنبش باید رفتارهای دیگری داشته باشد. وقتی در مجلس جمال امامی که رهبری مخالفین دکترا مصدق را داشت، نگذاشت دکترا مصدق در مجلس سخن بگوید، دکترا مصدق در یک حرکت غیرمترقبه و شجاعانه از مجلس بیرون رفت و چهارپایه جلوی مجلس می گذارد و می گوید مجلس آن جاست که مردم هستند. چنین حرکتی، شور و انگیزه در مردم ایجاد می کند. مردم هم می فهمند که رهبر جنبش در میان آن هاست. اما در دوران آقای خاتمی، نه آقای خاتمی چنین حرکاتی انجام داد که نشان بدهد جنبش اصلاح طلبی را رهبری می کند و نه نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم چنین کاری را انجام دادند. نمایندگان اصلاح طلب دوره ششم مجلس هیچ گاه مردم را به هیچ تجمعی دعوت نکردند تا توضیح دهند مشکلات پیش روی اصلاحات چیست. به همین دلیل در انتخابات گذشته وقتی

دوستان آقای معین ما را برای حمایت از ایشان دعوت کردند، ما شش شرط گذاشتیم که یکی از آنها تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر بود. هدف این بود که جبهه ای که تمام اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت چه خودی ها و غیرخودی ها را در بر بگیرد بوجود بیاید و نقش رهبری جنبش اصلاح طلبی را ایفاء نماید، که متأسفانه نشد.

یعنی آقای خاتمی قادرند این ائتلاف را به وجود بیاورند؟

ما ضمن این که معتقدیم آقای خاتمی شرایط ویژه ای دارند، اما مهم تر از آمدنشان، چگونه آمدنشان است. آقای خاتمی در وضعیتی هست که بتواند چنین ائتلافی را شکل دهد. کاندیداهای دیگر با این که افراد برجسته و محترمی هستند و در شرایطی خدمات بسیاری به اصلاحات کرده اند، نما در چنین موقعیتی قرار ندارند. تنها کسی که قادر است چنین ائتلافی به وجود آورد، آقای خاتمی هستند. بارها گفته ایم که آقای خاتمی می تواند به عنوان لولا و نیروی محرکه در تجمیع اصلاح طلبان عمل کند.

مبنای تحلیل شما چیست؟

در میان اصلاح طلبان این اجماع وجود دارد که در ساختار حقوقی نظام سیاسی ایران، یعنی قانون اساسی تناقضات جدی وجود دارد. بخشی از مشکلات از این امر ناشی می شود. اما مشکل مزمن ایران با تغییر در ساختار حقوقی به تنهایی حل نمی شود. مشکل اساسی تر ساختار حقیقی، یعنی رفتار صاحبان قدرت است. در دوران حکومت پهلوی ها ساختار حقوقی به پادشاه اجازه نصب و عزل نخست وزیر را نمی داد. اما شاه برخلاف قانون اساسی در تمام امور دخالت می کرد. برای مهار قدرت و جلوگیری از دخالت های فراقانونی حضور یک نیروی سیاسی اثرگذار بر رفتارهای حاکمان ضروری است. در دوران جنبش ملی بر رهبری دکتر مصدق، نیروی ملی و مردمی حضور داشت و با حضور خود مانع از دخالت فراقانونی شاه در امور می شد. در انگلستان ملکه حق انحلال مجلس را دارد اما نیروی ملی زنده و حاضر است و به ملکه چنین اجازه ای را نمی دهد. جنبش اصلاح طلبی که به دنبال تغییر در ساختار حقیقی است به انسجام نیروی سیاسی مردمی و حضور بالفعل و اثرگذار آن در صحنه سیاسی نیاز دارد. برانامه یا راهکار ایجاد چنین نیروی از طریق ائتلاف تمام نیروهای اصلاح طلب میسر است. اگر اصلاح در این طرح موفق شوند پیامد های بسیار مثبتی خواهد داشت.

اگر آقای خاتمی بیاید و انتخاب بشود، این نیروی منسجم سیاسی در عرصه سیاسی ایران می تواند کارساز باشد و یک پشتوانه قوی و موثر برای جنبش اصلاحات و موفقیت رئیس جمهور خواهد بود.

و اگر انتخاب نشوند چطور؟

اگر آقای خاتمی بیاید و انتخاب نشود - که احتمال آن وجود دارد - باز هم این نیروی سیاسی شکل گرفته می تواند در آینده سیاسی ایران اثرگذار باشد. یعنی راه حلی که ما پیشنهاد کرده ایم، یک راه حل استراتژیک برای جنبش اصلاحات است.

یعنی امیدوارید آقای خاتمی این مسایل را مورد توجه قرار دهد؟

بله، هنوز آقای خاتمی چنین تصمیم برای شرکت اعلام نکرده اند. آقای خاتمی گام هایی برای همگنی و ایجاد مفاهمه میان گروه ها برداشته اند، اما از نظر ما این گام ها کافی نیست. زمان را از دست می دهیم و مهم ترین مساله این است که بتوانیم چنین جبهه فراگیری درست کنیم.

شما در نهضت آزادی بحثی درباره حمایت از آقای خاتمی یا دیگر کاندیداها داشته اید؟

ما درباره حضور اتفاق نظر داریم، اما درباره مشارکت منتظریم ببینیم کسانی که در عرصه انتخابات مطرح هستند، چه تصمیماتی می گیرند. به همین دلیل ما هنوز درباره مصادیق صحبتی نکرده ایم و به نظرمان هنوز زود است در این باره صحبت کنیم .

چند وقت پیش آقای توسلی، مسوول دفتر سیاسی نهضت، مصاحبه ای داشتند که در آن صراحتاً آقای خاتمی را به عنوان کاندیدای نهضت معرفی کردند.

هستند، به شرطی که بیایند، وقتی نیایند که نمی توانند کاندیدا باشند. بیایند، مشروط بر این که به شرط اصلی توجه کنند. بتوانند برای غلبه بر موانعی که خودشان هم به آن ها توجه دارند، پاسخی بیایند. برخی خواص به این موانع توجه دارند. اما مهم تر از اشاره به موانع، راه حل برای برخورد با این موانع است .

شما بحثی درباره پیش شرط های حمایت از آقای معین داشتید. پیش شرط هایی که هیچ کدام متحقق نشد. الان برای حمایت از آقای خاتمی هم شما پیش شرط هایی دارید. با توجه به سابقه ای که از اصلاح طلبان دارید، فکرمی کنید این شرط ها تحقق پیدا کنند؟

من نمی توانم پیش بینی کنم. صحنه سیاسی ایران یک کارگاه آموزش دموکراسی است و دموکراسی یاد گرفتنی است. همه نیروهای حاضر در صحنه، در تعامل های سیاسی نکاتی را فرا میگیرند. نمی توانیم آن چه را ده سال پیش وجود داشته و تجربه کرده ایم، تکرار کنیم. نگاه های تاکتیکی تغییر پیدا خواهند کرد. قطعاً آقای خاتمی در دو دوره ریاست جمهوری با یکسری مسایل عینی مواجه بودند که برای حل آن ها باید راهکارهایی پیدا کرد. ما هنوز نمی دانیم در مجموعه نیروهای اصلاح طلب، چنین جمع بندی ای که ما مطرح می کنیم، به وجد آمده است یا خیر. اما امیدواریم این جمع بندی در میای اصلاح طلبان شکل بگیرد و به آن عمل شود .

آقای یزدی شما چندی پیش سخن از تغییر در قانون اساسی و حذف ولایت فقیه کردید، در حالی که آقای خاتمی سخن از اجرای همین قانون اساسی سر داده اند. این دو موضوع متضاد را چگونه می توان با هم جمع کرد؟

ما هیچ وقت نگفتیم در این قانون اساسی باید تغییراتی در آن ایجاد شود. در مصاحبه، من ذکر کردم ۳۰ سال از تصویب قانون اساسی دوم در آذر سال ۵۸ گذشته است و ۳۰ سال ما تجربه داریم با ولایت فقیه. زمان ارزیابی کارایی این نهاد رسیده است. ما می گوئیم اگر قا راست تغییری ایجاد شود اولاً باید همه نیروها به ضرورت این تغییر اعتراف کنند. تصریح کردم باز هم تصریح می کنم که عبور بدون تنش و مسالمت آمیز از بحران های کنونی بدون توافق همه نیروها چه محافظه کاران و چه اصلاح طلبان بر سر راه حل ممکن نیست، یعنی محافظه کاران هم به این نتیجه برسند. از جمله خود مقام رهبری هم باید با ارزیابی از ۳۰ سال گذشته، باید به جمع بندی جدید برسیم .

این کمی بعید نیست؟ یعنی ممکن است چنین اتفاقی بیفتد؟

اگرچنان چه همه نیروها به این جمع بندی برسند و ضرورت تغییر را بپذیرند، یک تغییر بهداشتی این است که همه برویم به سمت قانون اساسی اول را که دولت موقت نهایی کرد و شورا یا انقلاب هم تصویب

کرد و رهبر فقید انقلاب هم آنرا امضا کردند. که ما گفتیم آن قانون، کف مطالبات همه گروه‌ها است. این مساله، مستلزم این است که همه نیروها به این جمع بندی برسند. ما نگفتیم چیزی را به هر قیمت تغییر دهیم. ما معتقدیم این تغییرات ضروری است، اما تغییرات باید با توافق همگانی و به طور مسالمت آمیز صورت بگیرد

به هر حال الان خود آقای خاتمی هم این را نمی گویند. بحث شما در تضاد با بحث آقای خاتمی قرار ندارد؟

تباینی ندارد. ما هم معتقدیم همین قانون برای پیشبرد فرایند دموکراسی در ایران دارد. اما این کافی نیست. چون باید به اصولی از موادی که در قانون آمده، عمل شود. من می توانم فهرستی بدهم از مسایلی که با استفاده از قانون اساسی می توان به اهداف اصلاح طلبی رسید. مثل آزادی احزاب و ممنوع بودن تفتیش عقاید و ... این مسایل صورت نمی گیرد. روزنامه‌ها را تعطیل می کنند، جلوی فعالیت احزاب را می گیرند، قانون اساسی ما صراحت دارد که مجلس می تواند در همه امور تفحص کند. اما شورای نگهبان و مقام رهبری اجازه ندادند مجلس به بررسی وضعیت نهادهای زیرمجموعه رهبری بپردازد.

یعنی شما بحث آقای خاتمی درباره اجرای کامل و درست همین قانون را قبول دارید؟

من با نظر آقای خاتمی موافقم که در این مرحله اگر بخواهیم وضعیت نظام پا برجا بماند، می توانیم با تغییر در ساختارهای حقیقی می توانیم به طور نسبی به بعضی از اهداف جنبش اصلاح طلبی برسیم. من هم با نظر آقای خاتمی موافقم، به شرط آن که ابزاری را باید پیدا کرد که این توانایی و امکانات در قانون اساسی به اجرا گذاشته شود.

می شود از کنش سیاسی شما این برداشت را داشت که شما از آقای خاتمی حمایت می کنید تا در صورت پیروزی ایشان، نیروها را برای تغییر قانون اساسی بسیج کنید؟

نه. ببینید ما می گوئیم وقتی می گوئیم جنبش اصلاح طلبی یعنی یک سلسله مشکلات وجود دارد که می خواهیم آن‌ها را اصلاح دهیم. باید دید چه چیزهایی را می خواهیم اصلاح کنیم. دو نظر وجود دارد: تغییر ساختارهای حقیقی و تغییر ساختارهای حقوقی. آقای خاتمی می گویند این است که تغییر در ساختار حقیقی و نه حقوقی. یعنی در رفتارها. بنده هم معتقدم اگر آقای خاتمی موفق شوند در تغییر ساختارهای حقیقی موفق شوند و این نهادها در چارچوب قانون عمل کنند و از آن تخطی نکنند، ما نه تنها مخالف نیستیم، بلکه موافقت هم می کنیم. چه بسا تغییر در ساختارهای حقوقی هم منتفی شود. چون مساله ما به طور اساسی با ساختارهای حقوقی نیست، بلکه با ساختارهای حقیقی است. اگر هم می گوئیم نیروی سیاسی منسجم به وجود بیاید، برای غلبه بر همان ساختارهای حقوقی است.

آقای یزدی، این انتظار از نهضت آزادی وجود داشت که با مطرح شدن بحث آقای نوری، نهضت از کاندیداتوری ایشان حمایت کند. شما هیچ بحثی درباره آقای نوری نداشته اید؟

آقای نوری هنوز مطرح نشده اند و خودشان هم نیامده اند، ما از چه چیزی باید حمایت کنیم؟ آقای نوری باید نظرات خود را اعلام کنند و درباره مسایل مهم و کلان کشور برنامه‌های خود را اعلام کنند. چه بخواهند بیایند و چه نخواهند بیایند، در حد این که ایشان یک ظرفیت سیاسی برای مطرح شدن هستند، هیچ بحثی نیست و اما وقتی ایشان اظهار نظر نکرده اند و به طور جدی درباره مسایلی که گفتیم بحثی

نکرده اند، ما چه می توانیم بگوییم. این که ایشان یک شخصیت مقاوم و آزمایش پس داه مقاومی هستند، ما هیچ مشکلی نداریم.

حقوق بشر و دموکراسی

۸۷/۱۰/۱

در همایش شصتمین سالگرد بیانیه جهانی حقوق بشر در قانون مدافعان حقوق بشر

شصت سال از صدور بیانیه جهانی حقوق بشر در دهم دسامبر ۱۹۴۸ میگذرد. این بیانیه پنجمین و آخرین دستاورد از حرکتی است که از ۱۶۸۹ با صدور اولین قانون حقوق انگلیس English Bill of Rights آغاز شده بود. بعد از آن، بیانیه استقلال آمریکا در ۱۷۷۶ و سپس بیانیه فرانسوی حقوق بشر شهروندان در ۱۶۸۹ و متمم های قانون اساسی آمریکا معروف به قانون حقوق Bill of Rights در ۱۷۹۱.

در بیانیه جهانی حقوق بشر دو نوع حقوق انسان بر رسمیت شناخته شده است: حقوق طبیعی یا Natural Rights و بر اساس آن حقوق مدنی Civil Rights - یا حقوق قانونی. Legal Rights -

۱- حقوق بشر در ادبیات سیاسی مطرح در این دوران مجموعه ایست از حقوق طبیعی و حقوق مدنی. تمیز این دو از یکدیگر بسیار مهم است.

حقوق مدنی یا قانونی را نباید با حقوق طبیعی یکسان فرض کرد. حقوق مدنی بر اساس یک قرارداد میان مردم یک جامعه تدوین می گردد و قابل تغییر و تعدیل است. حقوقی هستند که یک سیستم قانونی در یک نظام قانونی برای حفظ نظم اجتماعی تعریف می نماید. این حقوق مستند به قانون هستند و به تناسب فرهنگ و آداب و رسوم و سیاست تعریف می شوند. ممکن است تغییر کنند یا لغو شوند. اما حقوق طبیعی بر اساس سرشت و طبیعت انسان تعریف شده اند و تغییر و تبدیل ناپذیرند. این حقوق شامل حق حیات، حق آزادی، حق خوشبخت بودن، حق بهره مندی از دست آورد هاست. ویژگی حقوق طبیعی جهانشمول بودن آنهاست. تمام انسانها بطور طبیعی این حقوق را دارند. نیازی نیست که این حقوق در یک توافقنامه، در یک نهاد سیاسی یا قانونی بر رسمیت شناخته شوند. این حقوق تابع زمان و مکان نیستند، در تمام زمانها و مکانها، در تمام دنیا، در تمام ادوار تاریخ معتبرند. تمام انسانها، صرف نظر از نژاد، رنگ، ملیت، مذهب، جنسیت دارای این حقوق هستند. هیچ فردی، حکومتی، جامعه ای نمی تواند این حقوق را از مردم سلب نماید. با هیچ قانونی نمی توان انسان هارا از این حقوق محروم کرد.

یکی از مهمترین پیامد بر رسمیت شناختن حقوق طبیعی تاثیر مستقیم آن بر سیاست است. محروم ساختن اشخاص از حقوق طبیعی انکار انسانیت افراد است. حکومتی که این حقوق را از مردم خود سلب نماید هیچ حقی در حکومت بر آنان ندارد. حقوق طبیعی همیشه بر هر حقوق دیگری که جامعه وضع می کند اولویت دارند. پیامد نقض این حقوق در یک جامعه در اکثر موارد به انقلاب مردم علیه حکومت منجر شده است.

-۲

اما آنچه بنام حقوق طبیعی

شناخته و تعریف شده است در واقع حقوق به معنا و مفهوم رایج این کلمه نیست. حقوق طبیعی نیازهای برخاسته از سرشت انسان است. همانطور که انسان برای ادامه حیات خود به هوا، آب و غذا نیازمند است، برای ادامه حیات طبیعی انسانی خود به آزادی، آزادی از هر نوع زور و فشار، نیازمند است. انسانی که مجاز ب فکر کردن نباشد و نتواند تفکرات خود را آزادانه بیان کند یا بنویسد دچار عقده ها و نا بهنجاری های روانی میگردد. بی دلیل نیست که در جامعه استبداد زده مردم به انواع اختلالات روانی و آسیب های اجتماعی مبتلی می شوند .

یکی از اساسی ترین و ابتدائی ترین اصل در حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت و انتخاب حکومت است. در یک منظر تاریخی، حقوق طبیعی و مدنی در برابر ادعای الوهیت پادشاهان شکل گرفته است که در نهایت به پیدایش و نهادینه شدن حکومت های منتخب مردم یا دموکراتیک، منجر گردیده است.

-۳

یک رابطه نزدیکی میان

جهان بینی و دموکراسی وجود دارد. یکی از مقولات مورد بحث در قلمرو جهان بینی تعریف انسان است. آیا انسان فقط حیوانی ناطق است یا آنکه موجودیست آزاد و مختار و صاحب حق. اعتقاد به دموکراسی تابع پذیرفتن ماهیت آزاد و مختار انسان است. افراد یا گروهائی که با دموکراسی و حق انتخاب مردم مخالفند در واقع اصل آزاد و مختار بودن انسان را قبول ندارند. خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده و به او کرامت بخشیده است. بامر خداوند همانا تمامی فرشتگان، نیروهای موثر در جهان، به انسان سجده کردند جز ابلیس، که کرامت انسانی را نپذیرفت و استکبار ورزید. از پیامبر خدا نقل است که حکومت ها بر در نوعند: آدمی و ابلیسی. آدمیند یعنی بدست خود مردم انتخاب می شوند. ابلیسیند یعنی حقوق و آزادی های خدادادی مردم را قبول ندارند.

-۴

پیش نیاز دموکراسی تامین

حقوق و آزادی های اساسی ملت است. بدون برخورداری مردم از حقوق اساسی جمهوریت، دموکراسی و انتخابات معنا و مفهومی ندارند.

جنبش اصلاحات و احزاب

سایت یاری ۱۳۸۷/۱۰/۳

دبیرکل نهضت آزادی گفت: جنبش اصلاح طلبی از رهبری متناسب با شرایط کنونی محروم است و یک حزب یا یک فرد نیز نمی تواند خلاء این رهبری را پر کند به همین دلیل مجموعه نیروهای دموکراسی خواه باید حول یک محور ائتلاف کنند. خاتمی می تواند چنین نقشی را ایفا کند.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار پایگاه خبری یاری، اظهار داشت: خاتمی باید در اولین گام از تمام نیروهای اصلاح طلب چه خودی و چه غیر خودی دعوت کند و از آنها مشورت بخواهد و سپس این مجموعه از خاتمی بخواهند که کاندیدای حضور در انتخابات شود.

وی با بیان اینکه خاتمی باید حضور خود را در انتخابات در پاسخ به دعوت مجموعه ای از نیروهای اصلاح طلب و دموکراسی خواه اعلام کند، گفت: این مجموعه می تواند زیر نظر ایشان به بررسی و

نهایی کردن متنی به عنوان میثاق اصلاح طلبی پردازد. در این صورت این ائتلاف تبدیل به یک نیروی سیاسی موثر در صحنه سیاسی ایران می شود که چه خاتمی رییس جمهور بشود و چه نشود می تواند در مناسبات سیاسی ایفای نقش کند.

یزدی در پاسخ به این سوال که آیا مردم ایران آنقدر صبر می کنند که برنامه های خاتمی عملی شود، خاطر نشان کرد: شتابزدگی منحصر به مردم ایران نیست و بنا به کلام قرآن انسان عجول است و همیشه می خواهد راه میانبر را برود. اما اگر ائتلاف اصلاح طلبان شکل گیرد یکی از کارهایی که باید انجام دهد توضیح این موضوع به مردم است که عبور از وضعیت کنونی و رسیدن به یک وضعیت بهتر به این آسانی امکان پذیر نیست. عمر نوع و صبرایوب می خواهد.

وی با تاکید بر اینکه احزاب وظیفه آموزش سیاسی مردم را بر عهده دارند گفت: مردم ایران آنقدر آگاهی سیاسی دارند که زمانی بینند مجموعه ای از احزاب و گروه های سیاسی، برغم اختلافات، با حفظ مواضع، به دور هم جمع شده اند امیدوار می شوند و به رشد سیاسی این گره ها اعتقاد پیدا می کنند. زیرا همکاری سیاسی خود نوعی رشد سیاسی است و همین جمع شدن به دور یکدیگر فی نفسه در خود پیامی دارد که حکایت از بلوغ سیاسی گروه ها و احزاب می کند و موجب جلب اعتماد بیشتر مردم می شود.

آینده اصلاحات- تشکیل جبهه ائتلاف و تدوین منشور اصلاحات مهمتر از پیروزی خاتمی

روزنامه اعتماد، ضمیمه: ۱۳۸۷/۱۰/۴

همان طور که مستحضرید، این روزها آقای خاتمی مشغول تدوین اصلاحات از منظر خودشان هستند. آیا در شرایط کنونی که ۱۲ سال از عمر جنبش فروخته اصلاحات می گذرد، تبیین اصلاحات امری دیر هنگام و به قول پاره‌یی از افراد، طنزآلود نیست؟

من اول این نکته را اصلاح کنم که جنبش اصلاح طلبی ایران از سال ۷۶ و با انتخاب آقای خاتمی شروع نشد بلکه پس از پیروزی انقلاب، در همان سال‌های نخست به تدریج روشن شد که جمهوری اسلامی آرام آرام در حال فاصله گرفتن از اهداف اصلی انقلاب است. مردم جمهوری اسلامی می‌خواستند نه حکومت روحانیون؛ در حالی که روحانیون غالب بر جنبش انقلابی ایران، شعار جمهوری اسلامی را معادل حکومت روحانیون دانستند و آن شعار را این‌گونه تعبیر کردند. علاوه بر این، برخی از روحانیون به جد معتقد بودند ما حکومت اسلامی می‌خواهیم. باین معنا که رهبر انقلاب امیرالمومنین است و والی و وزیر تعیین می کند و هر کس خوب کار کرد، می‌تواند در مقام خود باقی بماند و هر کس بد کار کرد، برکنار می شود. علاوه بر این با صراحت می گفتند که ما در اسلام انتخابات و مجلس نداریم. حتی بعضی از آقایان می‌گفتند ما در اسلام شورا به عنوان یک نهاد نداریم بلکه مشورت به عنوان یک پروسه داریم و رهبر مشاورینش را انتخاب کرده و با آنها شور می‌کند و می‌تواند نظر آنها را بپذیرد یا نپذیرد. این

دیدگاه‌ها به تدریج سبب بروز اختلافات شد. پیامد این اختلافات نقض بسیاری از آرمان‌های آزادیخواهانه مردم بود. به‌رغم تغییراتی که در متن پیش‌نویس اولیه قانون اساسی اعمال شد، فصل سوم قانون اساسی فعلی با صراحت بسیاری از حقوق و آزادی‌های مردمی را تصویب کرده است. به عنوان مثال تفتیش عقاید در قانون اساسی یا شکنجه برای گرفتن اقرار به طور کلی و بدون هیچ قید و شرطی ممنوع شده است. همچنین حق حضور وکیل در کلیه مراحل بازرسی به رسمیت شناخته شده است. محاکمات مطبوعاتی و سیاسی باید در دادگاه عادی و با حضور هیات منصفه صورت بگیرد اما ما می‌بینیم که به هیچ یک از این اصول قانون اساسی توجه نشده و نمی‌شود. در برابر این مشکلات از همان سال‌های نخست انقلاب دو نظریه یا راه‌حل در قبال چگونگی برخورد با حاکمان شکل گرفت؛ یکی راه‌حل افراطی براندازی که جمعی هم به آن مبادرت ورزیدند و دیگری هم راه‌حل اقدامات قانونی و مسالمت‌آمیز و تغییرات تدریجی بود که نهضت آزادی آنرا انتخاب و مطرح کرد. در واقع پس از پیروزی انقلاب، نهضت آزادی اولین و شاید تنها گروهی بود که قائل به براندازی نبود. من در سال ۱۳۶۳ در جلسه عمومی پیش‌کنگره نهضت، تحلیلی را ارائه دادم که چرا نهضت آزادی ایران با براندازی مخالف است و چرا راه مبارزه سیاسی علنی، قانونی مسالمت‌آمیز را مطرح می‌کند. در واقع زیربنای جنبش اصلاح‌طلبی در ایران، پذیرش این نکته اساسی است که انحرافات در آرمان ملت و آرمان‌های انقلاب به‌وجود آمده و جنبش اصلاحی درصدد اصلاح این وضعیت است. دوم اینکه جنبش اصلاح‌طلبی استراتژی مبارزه سیاسی علنی و قانونی را پذیرفته است. نهضت آزادی ایران از همان ابتدا بر همین باور بود و بر این مبنا عمل کرده و می‌کند. پس از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران تغییراتی در مناسبات سیاسی رخ داد که این تغییرات منجر به شکل‌گیری دوم خرداد ۷۶ شد. در واقع در خرداد ۷۶ جنبش اصلاح‌طلبی ایران، که زمانی نمایندگی آن تنها بر عهده نهضت آزادی بود، وارد فاز تازه‌ی شد و بخش قابل‌توجهی از نیروهای انقلاب که در درون حاکمیت بودند، با درک و تشخیص اینکه باید کاری کرد تا این انحرافات اصلاح شود، وارد صحنه انتخابات شدند.

این را به عنوان مقدمه گفتم. اما در پاسخ به سوال شما باید بگویم آقای خاتمی در این ماه‌های اخیر تلاش می‌کنند منشور یا میثاق اصلاح‌طلبی را بنویسند. این اقدام خیلی خوبی است. طی ۱۰ سال گذشته، به‌خصوص پس از انتخاب آقای خاتمی و فضای سیاسی نسبتاً باز و مناسبی که به‌وجود آمده بود، پیرامون استراتژی اصلاح‌طلبی و شیوه‌های عمل اصلاح‌طلبانه بحث‌های فراوانی شده است. مثلاً امروز همه اصلاح‌طلبان به این نکته باور دارند که اگرچه قانون اساسی دارای تعارضات حقوقی درونی و ساختاری است اما جنبش اصلاحات حل آنرا در تغییر ساختار حقوقی نمی‌داند. بلکه امیدوار به تغییر در ساختار حقیقی است. یعنی می‌خواهد عملکردها و رفتارهای حاکمان و تصمیم‌گیرندگان اصلی تغییر یابد. اینها نکاتی است که به نظر ما می‌رسد و آقای خاتمی هم در همین راستا مطالبی را تهیه کرده‌اند و مشغول ارائه آنها هستند.

*منظور من از ذکر سال ۷۶ به عنوان نقطه آغاز جنبش اصلاحات، نادیده گرفتن گرایش‌های اصلاح‌طلبانه در دوران پیش از ریاست جمهوری خاتمی نبود بلکه می‌خواستم بگویم در سال ۷۶ چیزی در فضای سیاسی جامعه ایران پدیدار شد که تا پیش از آن به چشم نمی‌خورد. فارغ از این نکته، سوال من این است که شما به عنوان یک جریان سیاسی اصلاح‌طلب، چرا در سال ۷۶ از ریاست جمهوری خاتمی حمایت نکردید و بین خاتمی و ناطق نوری فرقی قائل نشدید؟

در بیان شما نوعی ابهام و ابهام وجود دارد یعنی چنین نیست که ما میان آقای خاتمی و ناطق نوری تفاوتی قائل نبودیم بلکه در همان زمان نیز ما در تحلیل‌هایمان تفاوت‌های آشکار میان این دو کاندیدا را بیان کردیم. در انتخابات سال ۷۶ دوستان آقای خاتمی آمدند و با نهضت آزادی مذاکره کردند و از ما خواستند که حمایت از آقای خاتمی را به دور دوم انتخابات موکول کنیم. آنها خیلی امیدوار نبودند که در دور اول پیروز شوند بلکه تحلیل‌شان این بود که انتخابات به دور دوم می‌کشد. تمامی نیروهای محافظه‌کار از آقای ناطق نوری حمایت می‌کردند و هواداران آقای خاتمی هم از آنجایی که امید چندانی به پیروزی در دور اول انتخابات نداشتند، حمایت نهضت آزادی را برای دور دوم نگه داشتند. اما در همان دور اول هم بیانیه رسمی نهضت بدون اینکه اسمی از آقای خاتمی بیاورد، تمامی نشانه‌های حمایت از خاتمی را در برداشت. یعنی مردم را به شرکت در انتخابات و بی‌تفاوت نبودن نسبت به سرنوشت سیاسی خویش دعوت کرد و ویژگی‌هایی را برای فرد منتخب ملت برشمرد که به هیچ وجه در آقای ناطق و آقای ری‌شهری نبود. آن ویژگی‌ها مستقیماً در آقای خاتمی بود.

*** پس اگر انتخابات به دور دوم کشیده می‌شد شما از خاتمی حمایت می‌کردید .**

قطعاً در دور دوم با اسم و مشخصات از آقای خاتمی حمایت می‌کردیم .

*** شما بالاخره نظرتان را درباره دیرنگامی تبیین اصلاحات فرمودید. سوال دیگر اینکه با توجه به حجم گسترده مقالات و سخنرانی‌های مربوط به روشن ساختن چنودچون و ماهیت اصلاحات، به نظر شما آیا اساساً تبیین اصلاحات ضرورت دارد؟**

قطعاً تبیین اصلاحات و مشخص کردن خطوط سیاسی ضروری و لازم است اما به نظر من مساله مهم‌تر از آن، اندیشیدن به این نکته و ارائه تحلیلی در این باره است که چرا اصلاح‌طلبان به‌رغم در اختیار داشتن دو قوه از سه قوه نظام سیاسی، بازي را به حریف باختند. به نظر من اصلاح‌طلبان در این مورد خیلی تحلیل ندارند و ما این را يك نقص خیلی اساسی می‌دانیم. البته آقای خاتمی در دوران ریاست جمهوری خودشان به کرات با ایما و نه با صراحت به موانع اشاره کردند و مثلاً گفتند که ما هر ۹ روز يك بحران داشتیم اما ایشان هیچ‌گاه با صراحت به مردم آدرس ندادند که این مشکلات از کجا نشأت می‌گیرد. پس از شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات دوره گذشته، ما در نهضت آزادی ایران آنرا بررسی کردیم و تحلیلی در این باره ارائه دادیم مبنی بر اینکه جنبش اصلاح‌طلبی ایران فاقد رهبری بود و شکست خورد. آقای خاتمی رئیس‌جمهوری دموکرات و اصلاح‌طلب بودند اما هیچ وقت به صفت رهبر جنبش عمل نکردند. رهبری جنبش اقتضائاتی دارد که متفاوت از رئیس‌جمهور بودن است. آقای خاتمی هیچ‌گاه در نقش رهبر عمل نکرد. من برای روشن شدن مطلب همیشه این مثال را می‌زنم که مرحوم دکتر مصدق رهبر جبهه ملی بود اما وقتی هم که نخست وزیر شد، هر جا که لازم بود به عنوان رهبر جنبش وارد صحنه می‌شد. مثلاً وقتی که جمال امامی اجازه نداد دکتر مصدق در مجلس سخن بگوید، دکتر مصدق آمد جلوی مجلس و يك چهارپایه در میدان بهارستان گذاشت و گفت مجلس آنجاست که مردم حضور دارند. این حرکت خیلی معنادار بود. آقای خاتمی باید در همان سال نخست ریاست جمهوری‌اش به جای رفتن به دانشگاه تهران، خودش مستقیماً مردم را به میدان آزادی دعوت می‌کرد و گزارش عملکرد يك‌ساله‌اش را همراه با مشکلات و موانع ارائه می‌کرد در واقع مردم را همراه خودش به صورت منسجم حرکت می‌داد. اما آقای خاتمی این کار را نکرد. متأسفانه نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم هم از این نقش اساسی خودشان غفلت کردند. من به خاطر دارم در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت، هر مشکلی که برای جنبش پیش می‌آمد، نمایندگان جبهه ملی در مجلس از مردم دعوت می‌کردند برای تجمع

در میدان بهارستان. من در آن زمان نماینده منتخب کلاس خودم در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران بودم. در چنین مواقعی، نمایندگان مجلس به ما هم در دانشگاه خبر می‌دادند و ما دانشگاه را تعطیل می‌کردیم و برای حمایت از نمایندگان ملی به میدان بهارستان می‌رفتیم. نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم هیچ‌گاه از این امکانات خودشان به عنوان نمایندگان مردم استفاده نکردند؛ اینکه فراخوان مردمی بدهند و مشکلات را با مردم در میان بگذارند. نتیجه‌ی که ما از این بحث‌ها در جلسات نهضت آزادی گرفتیم این بود که جنبش اصلاح‌طلبی نیازمند رهبری است. رهبری جنبش اصلاح‌طلبی هم با یک حزب یا با یک فرد میسر نیست بلکه اقتضای این امر در شرایط کنونی این است که ائتلافی از تمامی نیروهای اصلاح‌طلب - درون حاکمیت، بیرون حاکمیت خودی و غیر خودی - می‌بایست تشکیل شود و جنبش اصلاح‌طلبی تبدیل به یک نیروی سیاسی اثرگذار بشود. ما با این تحلیل وارد انتخابات گذشته شدیم و به همین دلیل یکی از شرط‌های حمایت ما از آقای معین در انتخابات گذشته این بود که با تشکیل جبهه دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر موافقت کنند. در واقع ما تشکیل این جبهه را ضروری و آن را جایگاهی برای تعامل همه نیروهای اصلاح‌طلب می‌دیدیم تا از این طریق تبدیل به یک نیروی سیاسی موثر شوند. منشور و آیین‌نامه‌های این جبهه هم نوشته شد اما متأسفانه به سرانجام مورد نظر نرسید. در انتخابات پیش‌رو هم خوب است و هیچ ایرادی هم ندارد که آقای خاتمی یا هر کس دیگری بیاید مواضع جنبش اصلاح‌طلبی را تبیین کند، اما این امر هنگامی می‌تواند مثبت و موثر باشد که آقای خاتمی برای انجام این کار از تمام نیروهای اصلاح‌طلب دعوت کند. اگر آقای خاتمی می‌خواهد در صحنه سیاسی ایران چه به صورت رئیس‌جمهور و چه به هر صورت دیگری موثر باشد، باید چنین نیروی سیاسی را ساماندهی کند. به نظر ما در میان کاندیداهای اصلاح‌طلب کنونی هیچ فردی مثل آقای خاتمی واجد شرایط لازم برای انجام چنین کاری نیست. البته دیگران هم هستند و آنها هم کارنامه‌های قابل قبولی دارند ولی پاره‌ی از نیروهای اصلاح‌طلب بعضاً تعارضاتی با آنها دارند اما چنین تعارضاتی با آقای خاتمی یا وجود ندارد یا بسیار ناچیز است. بنابراین نکته مهم این است که آقای خاتمی بتوانند ائتلافی را پیرامون برنامه‌هایی که در مقام تبیین اصلاحات ارائه می‌دهند، ایجاد کنند. اگر آقای خاتمی در انجام این کار موفق شوند، در صورت پیروزی در انتخابات، برخلاف دو دوره گذشته ریاست جمهوری‌اش، یک نیروی سیاسی منسجم بیرون از حاکمیت را پشت سر خود دارد و با این نیروی سیاسی می‌تواند با برخی از آن مواضع شناخته شده، مقابله کند. اما اگر آقای خاتمی در انتخابات پیروز نشود، در شرایط مذکور باز هم جنبش اصلاح‌طلبی وارد فاز تازه‌ی می‌شود و به عنوان یک نیروی سیاسی منسجم اصلاح‌طلب در صحنه سیاسی ایران اثرگذار خواهد بود و چون تقریباً این اتفاق نظر در میان اصلاح‌طلبان وجود دارد که هدف از اصلاحات تغییر در ساختار حقیقی قدرت است، باید گفت این امر بدون حضور یک نیروی سیاسی موثر امکان‌پذیر نیست. اگر این نیروی سیاسی زیر چنین چتر بزرگی به صورت ائتلافی به‌وجود بیاید، آن وقت می‌تواند روی ساختارهای حقیقی قدرت، یعنی رفتارهای سیاسی حاکمان اثرگذار باشد. در غیر این صورت من نگران این هستم که حتی اگر آقای خاتمی بیاید و انتخاب هم بشود، باز هم نتواند وعده‌های خود و انتظارات مردم را حتی به طور نسبی برآورده سازد.

*ظاهراً تبیین آقای خاتمی با هدف تعدیل رادیکالیسم پدید آمده در جنبش اصلاحات صورت می‌گیرد و آقای خاتمی به زعم خودش می‌خواهد به مرزبندی با اصلاح‌طلبان تندرو مبادرت ورزد. اگر هدف آقای خاتمی مرزبندی با نیروهای دموکراسی‌خواه تندرو باشد، آیا این امر منجر به دور شدن هر چه بیشتر گروه‌هایی مثل نهضت آزادی از آقای خاتمی نمی‌شود؟

این بستگی به نحوه ورود آقای خاتمی به عرصه انتخابات دارد. تبیین مبانی اصلاح‌طلبی در جلسی با شرکت تمامی گروه‌های اصلاح‌طلب البته امر نیکویی است اما طبیعی است که راه مهار و تعدیل رفتار گروه‌های تندرو، دعوت آنها به این مجموعه است. اگر تمامی گروه‌های اصلاح‌طلب را در چنین مجموعه‌ای به پذیرش همکاری جمعی قانع کنیم، طبیعی است که باید اصل را بر توافق جمعی بگذاریم. در این صورت، برنامه‌های اصلاح‌طلبانه می‌تواند مورد بحث و بررسی قرار بگیرد و نهایی شود. شاید آن مجموعه بعضی از مواضعی را که در این تبیین وجود دارد، اصلاح یا ترمیم کند ولی در هر حال تبیین اصلاحات هنگامی کارایی دارد که در ظرف بزرگی از نیروهای اصلاح‌طلب به تصویب برسد و همه نیروها خودشان را به آن برنامه متعهد بدانند. پیش‌نویس منشور اصلاحات را هر کسی می‌تواند تهیه کند. برداشت من این است که آقای خاتمی به یک گروه کارکردی و وظیفه تبیین اصلاحات را داده است و این گروه هم در حال انجام این کار است. این کار خوبی است و ما هم از آن استقبال می‌کنیم ولی آن را کافی نمی‌دانیم. باید جمع بزرگ‌تری را دعوت کرد و همه در آن جمع با هم کلنجر بروند و تمرین دموکراسی و کار دسته‌جمعی کنند و در نهایت همه اصلاح‌طلبان به آن چیزی که این مجموعه تصویب می‌کند، متعهد باشند.

***به نظر می‌رسد آقای خاتمی با این دغدغه که مبادا اصلاح‌طلبان حکومتی به سرنوشت نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی - مذهبی دچار و برای همیشه از راهیابی به ساختار قدرت محروم شوند، درصدد تبیین مبانی اصلاحات است تا با ترسیم تصویری غیرافراطی از اصلاحات، مانع از ابتلای جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین به سرنوشت نهضت آزادی شود. نظر شما در این باره چیست؟**

این ملاحظات شما قابل تأمل است و ما شواهد و علل را در دست داریم که این تحلیل را تایید می‌کند. اما ما در اینجا با یک تعریف دوگانه‌ی از قدرت سیاسی روبرو هستیم. علمای علوم سیاسی می‌گویند هر حزبی باید دنبال قدرت باشد. بنابراین با این تعریف نباید به این نکته ایراد گرفت که چرا بعضی از گروه‌های اصلاح‌طلب دنبال بازگشت به قدرت و تصاحب قدرت هستند. اما به نظر ما یک حزب یا شخصیت سیاسی باید دنبال کسب قدرت سیاسی به معنای پایگاه مردمی باشد؛ چه در قدرت باشد و چه نباشد. من یک مثال تاریخی می‌زنم؛ آقای خمینی قبل از اینکه جمهوری اسلامی تاسیس و رهبر جمهوری اسلامی شود، قدرت سیاسی پیدا کرد. قدرت اجرایی مملکتی را نداشتند اما قدرت سیاسی داشتند. اعلامیه‌های ایشان به طور گسترده در سرتاسر ایران پخش می‌شد. اگر از مردم می‌خواستند که بالای پشت‌بام‌ها بروند و تکبیر بگویند، مردم این کار را انجام می‌دادند. ما این را یک قدرت سیاسی می‌دانیم. قدرت حکومتی و اجرایی فرع بر آن است. در واقع دوستان اصلاح‌طلب ما باید این دو نوع قدرت را از هم تفکیک کنند. آنها اگر می‌خواهند دوباره به قدرت بازگردند، اول باید قدرت سیاسی مردمی را کسب کنند. آنها چنین قدرتی را ندارند. ما باید بپذیریم که مجموعه نیروهای اصلاح‌طلب هنوز نتوانسته‌اند این پتانسیل‌ها را بالفعل کنند.

***یعنی شما می‌خواهید بگویید آنها باید وزن اجتماعی پایین آمده‌شان را افزایش دهند؟**

من نمی‌توانم بگویم وزن اجتماعی‌شان پایین آمده یا نه، فقط می‌توانم بگویم این پتانسیل‌ها و ظرفیت‌هایی که در جامعه وجود دارد، بالفعل نشده است. درست است که بیش از ۲۰ میلیون نفر در انتخابات به آقای خاتمی رای دادند اما آن رای نمود یک نیروی سیاسی نسبتاً منسجم در جامعه نبود. اشکال کار هم در همین جا بود. بنابراین سوال ما این است که احزاب سیاسی اصلاح‌طلب که می‌خواهند به قدرت برگردند، درصدد بازگشت به کدام قدرت هستند؟ آیا صرفاً می‌خواهند به قدرت اجرایی در درون حاکمیت برگردند؟

در این صورت دوباره به جای اولیه خود برگشته‌اند. من باز يك مثال می‌زنم. چرا وقتی که نمایندگان مجلس ششم تحصن کردند، در جامعه ما هیچ واکنشی مشاهده نشد؟ این نشانه چیست؟ آیا نشانه این است که اعتبار و ارزش نمایندگان در جامعه از بین رفته است؟ خیر. به نظر من اشکال در روش‌ها بود که با توده‌های مردم ارتباط دینامیک دیالکتیکی برقرار نکرده بودند و همین مانع از آن شد که در زمان تحصن نمایندگان، مردم به اطراف مجلس بیایند و از نمایندگان‌شان حمایت کنند. در واقع نمایندگان تنها بودند و در برج عاج خودشان متحصن شده بودند. تمام تلاش ما در نهضت آزادی انتقال این پیام بود که نیروهای اصلاح‌طلب باید به دنبال قدرت سیاسی باشند ولی با چه تعریفی از قدرت سیاسی؟ با کسب پایگاه مردمی نه صرفاً تلاش برای برگشت به حاکمیت .

***البته در ماجرای تحصن نمایندگان کاهش اعتبار اصلاح‌طلبان در عدم استقبال مردم از آن تحصن بی‌تأثیر نبود. مثلاً پس از ترور سعید حجاریان عده زیادی از مردم در برابر بیمارستان سینا تجمع کردند چرا که در آن زمان مردم هنوز به اصلاح‌طلبان امیدوار بودند .**

واکنش به ترور حجاریان معنای دیگری هم دارد چرا که در ترور حجاریان دو پارامتر وجود دارد؛ ضارب و مضروب. اعتراض به ضارب و نیروهای حامی وی بخشی از انگیزه مردم در واکنش نشان دادن به آن ترور بود .

***اما در سال ۸۲ مردم اعتراضی به ردصلاحیت‌کنندگان نکردند .**

عرض کردم که در اینجا دو پارامتر وجود دارد. وقتی نمایندگان تحصن کردند اصلاً خیلی از مردم از این موضوع خبردار نشدند. اما در مورد ترور حجاریان از یک‌سو خود حجاریان و از یک‌سو هم ضارب مطرح بود؛ ضاربی که نماینده و نماد یک جریان افراطی دست راستی حاکم بود. همان‌طور که در خرداد ۷۶ مردم به‌رغم جریان راست به خاتمی رای دادند، در قصه ترور حجاریان هم مردم در مخالفت با ضارب و حامیان‌شان از سعید حجاریان حمایت کردند. البته این امر به هیچ وجه از اعتبار و احترام حجاریان نمی‌کاهد. ولی می‌خواهم بگویم در تحلیل مسائل باید این پارامترها را جدا از هم در نظر داشته باشیم .

***شما در جایی در نقد اصلاح‌طلبان فرموده بودید که ما چانه‌زنی در بالا را در دوره اصلاحات دیدیم اما فشار از پایین را ندیدیم. تکرار ریاست جمهوری خاتمی در شرایطی که وی تز فشار از پایین را عملی نمی‌کند، عملاً چه دستاوردی برای جنبش دموکراسی‌خواه جامعه ایران دربر خواهد داشت؟**

اینکه آقای خاتمی از این شیوه‌ها استفاده خواهد کرد یا نه، پیش‌بینی‌اش مشکل است. ما بارها گفته‌ایم دموکراسی یادگرفتنی است. ایران صحنه یاد گرفتن خیلی از روش‌های سیاسی است. دوستان اصلاح‌طلب ما زمانی خودشان خودی و غیرخودی را مطرح کردند، خودشان و حزب موتلفه را در یک جبهه به عنوان خودی قرار دادند و نهضت آزادی را با سایر نیروهای دموکراسی‌خواه غیرخودی تلقی کردند. اما حوادث نشان داد این تحلیل و این مرزبندی‌ها نادرست بوده‌است. امروز دیگر این خط‌کشی‌ها وجود ندارد. امروز نیروهای اصلاح‌طلب خیلی راحت می‌توانند با یکدیگر به تعامل بنشینند. امروز دیگر دعوت از نهضت آزادی و نشستن با اعضای نهضت خط قرمز اصلاح‌طلبان نیست. بنابراین من در مورد سوال شما نمی‌توانم به طور قطع بگویم که آقای خاتمی همانند سابق رفتار می‌کند. آقای خاتمی خیلی چیزها یادگرفته است و به همین دلیل ما آقای خاتمی را دعوت می‌کنیم که پس از نوشتن منشور اصلاحات،

تمامی نیروهای اصلاح طلب را به بحث و گفت‌وگو و تصمیم‌گیری نهایی درباره مفاد این منشور فراخواند. در این صورت نیرویی به‌وجود می‌آید که چانه‌زنی از بالا را موثر خواهد ساخت. یعنی اگر آقای خاتمی این کار را انجام دهد و چنین جبهه‌یی تشکیل شود، این جبهه در موارد ضروری به مردم فراخوان خواهد داد. حضور مردم در تجمعات، فشاری از پایین را وارد می‌کند که چانه‌زنی در بالا را میسر و موثر می‌کند. اما اگر شما چنین ابزاری را نداشته باشید، کسی به چانه‌زنی شما در پشت اتاق‌های دربسته اصلاً اهمیت نمی‌دهد و هر نوع مذاکره‌یی با صاحبان قدرت به صورت یک بازی برد - باخت خواهد بود نه یک بازی برد- برد. در تمام دنیا فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا شیوه شناخته شده‌یی است. مثلاً نمایندگان اتحادیه‌های کارگری با کارفرمایان به مذاکره می‌نشینند در حالی که همزمان کارگران در اعتصاب به سر می‌برند. این شیوه شناخته شده‌یی است اما بحث ما این است که نیرویی که باید از پایین فشار بیاورد کجاست؟ همه بحث ما این است که بیایید این نیرو را شکل بدهیم.

***به نظر شما با توجه به هدر رفتن پتانسیل اجتماعی جنبش دموکراسی‌خواه جامعه ایران در دوران اصلاحات، در شرایط کنونی امکان شکل‌گیری چنین نیرویی وجود دارد؟**

به نظر من همچنان وجود دارد. مردم با اصلاح طلبی قهر نکرده‌اند چرا که هیچ آلترناتیو دیگری جز اصلاح طلبی وجود ندارد. حتی افراطی‌ترین گروه‌ها آلترناتیو ارائه نمی‌دهند. حتی آنهایی که می‌خواهند کس دیگری غیر از خاتمی را کاندیدا کنند، استدلال‌شان این است که فلانی کاندیدا شود تا بلکه یک نیروی اجتماعی به‌وجود بیاید. یعنی آنها هم ضرورت ایجاد یک نیروی اجتماعی موثر را قبول دارند ولی تاکتیک متفاوتی را ارائه می‌دهند. روانشناسی جامعه ما این است که اگر نیروهای مورد اعتماد و مقبول مردم با هم کار کنند، مردم هم از آنها حمایت می‌کنند. اما اگر نیروهای اصلاح طلب با خودشان هم درگیر باشند، مردم ما از دست آنها عصبانی می‌شوند و به زبان بی‌زبانی می‌گویند هیچ‌کدام‌تان را نمی‌خواهیم. بنابراین بخشی از موضع‌گیری منفی جامعه به دلیل وجود این اختلافات است. مردم ما شعور سیاسی خوبی دارند. مثلاً آنها وقتی می‌بینند نهضت آزادی به کنگره حزب کارگزاران دعوت شده است خوشحال می‌شوند و این را نشانه بلوغ نیروهای سیاسی می‌دانند. اگر نهضت آزادی به کنگره کارگزاران پیام داده و آنها هم از این پیام استقبال کرده‌اند، نه از شأن کارگزاران کم می‌شود، نه از نهضت آزادی. و این در حالیست که هر دوبر مواضع خود هستند. این همکاری واجد این پیام برای مردم است که ما خواهان جامعه مدنی هستیم، یعنی جامعه‌یی که همه نیروها با حفظ مواضع خودشان با هم به تعامل بنشینند. وقتی مردم این بلوغ را می‌بینند خوشحال می‌شوند. بنابراین اگر آقای خاتمی در این پروژه‌یی که ما ارائه می‌دهیم بانجام برساند، به نظر من مردم بیش از هر زمان از ایشان استقبال خواهند کرد چرا که درایت بزرگی را در این کار می‌بینند.

***به نظر شما در شرایط کنونی مواردی مثل شرکت نهضت آزادی در کنگره کارگزاران یا دعوت کارگزاران از نهضت آزادی اهمیتی برای مردم ایران دارد؟ من شخصاً فکر می‌کنم بخش عمده‌یی از مردم ایران اصلاً از واقعه بی‌خبرند.**

این اتفاق در حد خودش بازتاب داشته است. به هر حال این روزنامه‌هایی که منتشر می‌شوند خوانندگانی دارند. به علاوه پیام ما روی تمام سایت‌ها هم رفته است. سایت‌ها بازدیدکنندگان بسیار فراوانی دارند. به هر حال این واقعه در حد ظرفیت خبری خودش بازتاب داشته است. اما نکته مهم دعوت کارگزاران از نهضت آزادی نیست ...

* شما نفس این تعامل را مهم می‌دانید .

بله، نفس تعامل. ما به موقوفه هم پیام دادیم. برایشان هم نامه نوشتیم و می‌خواهیم با آنها مکاتبه کنیم. اما آنها چون مطلق‌طلب هستند و دنیا را فقط سیاه سیاه یا سفید سفید می‌بینند از اهمیت این تعامل غافلند و این به لحاظ سیاسی نقص بزرگی است. آنها در عین حال براهتی با احزاب کمونیست دنیا، از جمله حزب کمونیست چینشست و برخواست های دوستانه دارند اما با احزاب دگراندیش داخلی حاضر به گفتگو نیستند. آنها به تغییرات درونی جامعه توجه نمی‌کنند. در فرانسه چندین دوره سوسیالیست‌ها حاکم بودند ولی الان محافظه‌کاران بر سر کارند. وقتی شما از مردم فرانسه راجع به مسائل اقتصادی سوال می‌کنید همه سوسیالیست هستند اما برای مدیریت کشورشان به محافظه‌کاران رای دادند. محافظه‌کاران ایران نقش تاریخی خودشان را فراموش کرده‌اند و به همین دلیل نمی‌توانند نقش استراتژیک خود را ایفا کنند .

* منظور شما از این جمله که محافظه‌کاران ایران نقش تاریخی خودشان را فراموش کرده‌اند، دقیقاً چیست؟

ببینید جامعه ایران يك جامعه انتقالی است. جامعه ایران در حال پوست انداختن است. تمام هنجارهای رفتاری در جامعه ایران دگرگون شده است. شما جوانان ما را ببینید. در جامعه انتقالی طیفی از افکار نو مطرح و حاکم می‌شود. اما این تغییرات با خطراتی همراه هست. فرآیند تغییرات ممکن است آن چنان گسترده شود که عناصر اصلی فرهنگ ما را دگرگون بکند. در چنین جامعه هائی محافظه‌کاران نقش تعدیل‌کننده دارند. محافظه‌کاران می‌خواهند جلوی تغییر را بگیرند. آنها نمی‌توانند این کار را بکنند. اما می‌توانند تغییرات را تعدیل کنند. بنابراین اگر محافظه‌کاران ایران روش خودشان را عوض کنند و خودشان را با شرایط کنونی جامعه تطبیق بدهند، مقررات همکنشی های مدنی را بپذیرند، به نیرویی به مراتب موثرتر تبدیل خواهند شد. الان محافظه‌کاران برای اثرگذاری از رانت‌های دولتی استفاده می‌کنند. آنها پایگاه مردمی چندانی ندارند و در يك انتخابات آزاد و منصفانه شکست می‌خورند. اما اگر روش‌هایشان را عوض کنند و به این نکته توجه کنند که نقش تاریخی آنها در این جامعه این است و باید بازی را با اصول دموکراتیک پیش ببرند، نه با اصول گذشته‌نگر مبتنی بر سیطره .

* در خصوص عدم ایستادگی و تعارض قول و فعل، این انتقاد به خود شما هم وارد شده است که شما در سال ۸۴ شرط کاندیداتوری خودتان در انتخابات ریاست‌جمهوری را استعفای اعضای شورای نگهبان اعلام کردید. اما بهرغم عدم تحقق این امر، شما کاندیدا و سپس ردصلاحیت شدید. من به خاطر دارم که اکبر گنجی با اشاره به رفتار شما در انتخابات سال ۸۴ به این نکته اشاره کرد که ما امروز در جامعه ایران سیاستمداری مثل دکتر مصدق نداریم که بر سر مواضعش ایستادگی کند .

فرمایش و نقد شما درست است. من در آن زمان گفتم شرط برگزاری انتخابات سالم، استعفای اعضای شورای نگهبان است. الان هم می‌گویم. ولی دلیل مشارکت ما در انتخابات این بود که در کار جمعی، خواهناخواه باید تابع نظر جمع باشیم. زمانی که من خودم کاندیدای ریاست‌جمهوری شدم این نکته را با دوستانم مطرح کردم که اگر ردصلاحیت شدم به دادگاه‌های بین‌المللی شکایت بکنم. اما دوستانم با این نظر موافق نبودند. آقای گنجی یا هر کس دیگری که این سخن را می‌گوید فراموش نکند که شرایط زمان دکتر مصدق با شرایط کنونی کاملاً متفاوت است. در سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، دوازده سال، آزادی مطبوعات در ایران وجود داشت .

***در زمان شما هم هشت سال از ۷۶ تا ۸۴ آزادی نسبی مطبوعات وجود داشت .**

نه، خط قرمزهای فراوانی حاکم بود. در زمان دکتر مصدق حتی روزنامه‌های رسمی مثل اطلاعات و کیهان بیانیه‌های حتی حزب توده را هم چاپ می‌کردند. یعنی آزادی تا این حد بود .

***البته تا سال ۱۳۲۷ چرا که پس از آن حزب توده غیرقانونی اعلام شد .**

بله، در مدتی که حزب توده غیرقانونی اعلام شد، بیانیه‌های این حزب از طرف مطبوعات رسمی منتشر نشد. تازه غیرقانونی بودن حزب توده را پارلمان تصویب کرد. یعنی دکتر اقبال – وزیر کشور وقت – لایحه‌یی به مجلس برد و مجلس شورای ملی حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد، نه وزارت کشور یایایک نهاد غیرمسئول. این خیلی فرق می‌کند با اینکه يك باز پرس، بدون اینکه نهضت آزادی ایران، برطبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی محاکمه و محکوم شده باشد، بیاید بگوید نهضت آزادی غیرقانونی است. اصلاً قابل مقایسه نیست. علاوه بر این مناسبات قدرت در آن زمان با مناسبات قدرت در زمان کنونی تفاوت داشت. آقای دکتر مصدق برای اعتراض به دولت هژیروبرگزاری انتخابات قلابی به دربار رفت و متحصن شد. آیا الان چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ قطعاً نیست .

***شما چرا زمانی که خاتمی را با توجه به رفتار سیاسی دکتر مصدق نقد می‌کنید به مناسبات متفاوت قدرت در زمان مصدق و خاتمی اشاره نمی‌کنید؟**

نقد ما با ذکر مثال است. در سال ۸۲ رئیس مجلس و رئیس‌جمهور به شخص رهبر نامه نوشتند که لیست همه رد صلاحیت‌شدگان را به وزارت اطلاعات بدهند و وزارت اطلاعات حرف آخر را بزند. این درواقع درخواست اجرای قانون بود. شورای نگهبان حق چنین کاری را نداشت. چون روحانیان شورای نگهبان منصوب مقام رهبری هستند، این دو بزرگوار هم به مقام رهبری نامه نوشتند و درخواست کردند. مقام رهبری موافقت می‌کنند در کنار نامه ایشان – که منتشر هم شده است – به آقای جنتی دبیر شورای محترم نگهبان می‌فرمایند عمل کنید اما مطابق دستور ایشان عمل نشد. ایراد ما این است که آقای خاتمی چرا این انتخابات را برگزار کرد؟ مقام رهبری کتباً نوشتند و دستور دادند. شما باید می‌ایستادید و می‌گفتید شورای نگهبان متمرّد است و امر مقام رهبری را عمل نمی‌کند و من انتخابات را برگزار نمی‌کنم. چرا این کار را نکردید؟ اینجا دیگر من نمی‌دانم چه کسی را باید ملامت کرد. نهضت آزادی که امکانی نداشته است. رئیس‌جمهوری که مسوول اجرای انتخابات است و مقام رهبری هم چنین دستوری دادند باید ایستادگی می‌کرد. رئیس محترم مجلس هم که نماینده مجلسیان بود باید ی برگزاری انتخابات را به اجرای آن موکول می‌کرد .

***شما در انتخابات سال ۸۴ از دکتر معین حمایت کردید آن هم در شرایطی دکتر معین قاطعانه تاکید می‌کرد حکم حکومتی را نمی‌پذیرد اما سرانجام از موضع خود عقب‌نشینی کرد و با حکم حکومتی وارد انتخابات شد. آیا این رفتار دکتر معین از حیث عدم ایستادگی بر مواضع اصولی اتخاذ شده همانند آن رفتار آقای خاتمی نبود؟**

نه، کاملاً متفاوت بود. آقای معین ثبت نام کرد و شورای نگهبان صلاحیتش را رد کرد. مقام رهبری هم به شورای نگهبان گفتند تجدید نظر بکنند. شورای نگهبان تجدید نظر کرد و گفت ما این دستور را به عنوان حکم حکومتی پذیرفتیم. یکی از شرط‌های ما با آقای معین این بود که شما با صراحت باید اعلام کنید حکم حکومتی را قبول ندارید .

*** حکم حکومتي که در قانون تعريف نشده است تا شما بگويد دستور رهبري به شوراي نگهبان مصداق حکم حکومتي نبود. حکم حکومتي مطابق آنچه تاکنون متجلي شده است همان دستور رهبري به شوراي نگهبان بود .**

مقام رهبري توصيه‌يي به شوراي نگهبان کردند و شوراي نگهبان آن را حکم حکومتي تلقي کرد، نه آقای دکتر معين. آقای معين با صراحت اعلام کرد من حکم حکومتي را نمي‌پذيرم و ما چنين چيزي در قانون اساسي نداريم اما اين حق من است که در انتخابات شرکت کنم. شوراي نگهبان بر خلاف قانون ايشان را رد صلاحيت کرده بود. شوراي نگهبان تجديد نظر کرده و حق مرا به رسميت شناخته است. حالا شوراي نگهبان با چه انگيزه‌يي اين تجديد نظر را کرده ديگر به آقای معين مربوط نيست .

*** يعني شما بين دستور رهبري در چنين مواردی و حکم حکومتي تفاوت قائلید؟**

نه من تفاوتی بين اينها قائل نيستم .

*** قبول نداريد ورود آقای معين به انتخابات سال ۸۴ مصداق همان چيزي است که تبعيت از حکم حکومتي ناميده مي‌شد؟**

برای دکتر معين خير. اما براي شوراي نگهبان اين گونه بود .

*** يعني دستور مقام رهبري در چنين مواردی مصداق حکم حکومتي نيست؟**

دستور رهبري با تعبير شوراي نگهبان حکم حکومتي بود اما آقای معين موضعش را کاملاً روشن کرد .

*** يعني آقای معين وقتی از بدو امر با حکم حکومتي وارد انتخابات شد بعداً مي‌توانست در برابر چنين حکمي ايستادگي کند؟**

در برابر نص تفسير برای نکنيد. دکتر معين با صراحت گفت بحکم حکومتي اعتقاد ندارد .

*** جان کلام من اين است که اصلاح‌طلبان، چه حکومتي و چه غيرحکومتي، کجا روي مواضع خود ايستادگي مي‌کنند؟**

برخي موارد خيلي روشن است. اين مورد خيلي روشن نيست. يعني شوراي نگهبان گفت ما اين دستور را به عنوان حکم حکومتي پذيرفتيم. اما آقای معين گفت من حکم حکومتي را قبول ندارم، ولي در انتخابات شرکت مي‌کنم چرا که شرکت در انتخابات را حق قانوني خودم مي‌دانم. حکم حکومتي منطقی گاهي ممکن است بر خلاف قانون و گاهي نيز در توصيه به رعايت قانون صادر شود. شوراي نگهبان قانون را قبول ندارد اما مي‌گويد چون رهبري دستور داده است من هم قبول مي‌کنم. اين مشکل شوراي نگهبان است، نه ديگران. اما آقای معين ضمن اينکه تصريح کرد من حکم حکومتي را قبول ندارم، مي‌گويد شرکت در انتخابات حق من است و به همين دليل در انتخابات شرکت مي‌کنم و انگيزه شوراي نگهبان در تبعيت از رهبري هم براي من اهميتي ندارد. اما مورد نامه آقای خاتمي و کرويبي به مقام رهبري در انتخابات مجلس هفتم و موافقت رهبري با درخواست اين دو بزرگوار و سپس رقم خوردن اوضاع به گونه‌يي متفاوت از محتوای درخواست آقایان خاتمي و کرويبي و موافقت مقام رهبري، کاملاً متفاوت از مورد حضور دکتر معين در انتخابات سال ۸۴ است. اصلاً در اين باره جاي بحثي نيست. وارد اين موضوع هم نشويد که آیا

این حکم حکومتی است یا نه؟ ایراد این است که درخواست روسای دو قوه در واقع اجرای درست قانون انتخابات بود. مقام رهبری به شورای نگهبان دستور اجرای آن را دادند چرا با استناد و اتکای به آن در برابر عمل خلاف قانون شورای نگهبان نایستادید؟

*** یعنی شما می‌فرمایید اشکالی ندارد که اصلاح‌طلبان از حکم حکومتی برای پیشبرد مطالبات دموکراتیک استفاده کنند؟**

نه من این حرف را نمی‌زنم. من می‌گویم زمانی که مقام رهبری چیزی را که در چارچوب قانون قرار دارد توصیه می‌کنند، پذیرش این توصیه از سوی اصلاح‌طلبان ایرادی ندارد. قانون انتخابات می‌گوید در مورد صلاحیت کاندیداها چند نهاد باید نظر بدهند که یکی از آنها وزارت اطلاعات است. قانون اجازه نمی‌دهد شورای نگهبان بر اساس مواضع سیاسی خودش تصمیم بگیرد.

*** اگر چنین حکمی در چارچوب قانون نباشد ولی باز به نفع پیشبرد دموکراسی در ایران باشد، چطور؟**
این دیگر به ساختار حقیقی قدرت مربوط می‌شود.

*** شما از چنین چیزی استقبال می‌کنید؟**

ما با هیچ کس مخالفت شخصی نداریم. اگر مقام رهبری این شورای نگهبان را عوض بکنند و شورای نگهبانی که از قانون تبعیت کند، روی کار بیاید، نباید به این اتفاق مطلوب اعتراض کرد.

*** شما اگر در انتخابات سال ۸۴ با نامه مقام رهبری از مرحله نظارت استصوابی عبور می‌کردید، در انتخابات شرکت می‌کردید؟**

بله، برای اینکه این حق من بود و شورای نگهبان حق مرا غصب کرده بود. اگر من به آقای احمدی‌نژاد نامه می‌نویسم و از وزارت اطلاعات دولت ایشان انتقاد و شکایت می‌کنم، این به این معنا نیست که من به سیاست‌های آقای احمدی‌نژاد اعتقاد دارم. نه، ایشان رئیس‌جمهور است و مسوولیت دارد. طبق قانون اساسی مقام رهبری مسوولند و این رهبری است که فقهای شورای نگهبان را تعیین می‌کند. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که من به ایشان نامه بنویسم و از ایشان بخواهم که به شورای نگهبان بگویند به چه دلیل مدعی شده است که من فوق دیپلم ندارم. یا مرتد شده‌ام. اگر مقام رهبری کار خلاف شورای نگهبان را تذکر داده و اصلاح کنند، طبیعی است که من اعتراضی به این امر ندارم چرا که يك امر خلاف قانون اصلاح شده است. يك کار خلاف قانون صورت گرفته و هر مقامی در هر کجا بیاید جلوی این خلاف قانون را بگیرد، من به او می‌گویم دست مریزاد. تغییر در ساختارهای حقیقی به همین معنا است.

*** شورای نگهبان با ارائه این دلیل شما را رد صلاحیت کرده بود؟**

چندین بار. يكبار گفتند تو فوق دیپلم نداری ...

*** فوق دیپلم ندارید اما لیسانس دارید؟**

نه، گفتند یکی از شرایط کاندیداتوری این است که کاندیدا فوق دیپلم داشته باشد. من مدرک دکترای داروسازی دانشگاه تهرانم را که به زبان فارسی سره است در ثبت نام داده بودم. نه مدارک فوق

تخصصی‌ام را که از امریکا گرفته‌ام. من عین نظر شورای نگهبان را به روزنامه جامعه دادم و آقای شمس‌الواعظین آن را چاپ کرد.

این دفعه آخر یکی از موارد رد صلاحیتم را که بمن ابلاغ کردند این بود که مرتدهستم. شورای نگهبان جواب اعتراض مرا نداد. من هم به دادگاه شکایت کردم. به همین دادگاهی که آقای مرتضوی دادستانش است. آقای مرتضوی دستور رسیدگی دادولی شورای نگهبان نه در دادگاه حاضر شد و نه به دادگاه جواب داد. اگر شورای نگهبان در دادگاه حاضر و محکوم می‌شد، آیا من نباید از این امر استقبال می‌کردم؟

*** اگر شما حکم حکومتی را در راستای قانون ارزیابی نکنید، چطور؟**

اگر خلاف قانون باشد، آن را نمی‌پذیرم. طبق قانون هیچ مقامی قدرت فراقانونی ندارد.

*** اما هانتینگتون به نیروهای دموکراسی خواه توصیه می‌کند در صورتی که پیشبرد دموکراسی منوط به اتخاذ کنش غیردموکراتیک در قبال نیروهای مخالف دموکراسی باشد، چنین کاری را انجام دهید.**

روشی که او توصیه می‌کند تابع شرایط و مراحل است. برخی به دکتر مصدق ایرادی گیرند که چرا وقتی شعبان بی‌مخ به منزل ایشان حمله کرد، به عنوان نخست‌وزیر باید دستور بازداشت او را می‌داد نه اینکه از دادستان بخواهد که بیاید آنها را بگیرد. دکتر مصدق خواست با مخالفانش با روش دموکراتیک عمل کند. اما

*** من این حرف هانتینگتون را به عنوان تزی قابل توجه برای اصلاح‌طلبان مطرح کردم.**

حرف هانتینگتون درست است ولی شرایط ما از این حیث با شرایط زمان مصدق فرق می‌کند.

*** به شکایت شما از شورای نگهبان رسیدگی شد؟**

باز پرس مرا احضار کرد. من باتفاق وکیلیم رفتیم و توضیحات لازم را دادیم. آنها هم به شورای نگهبان نامه نوشتند و خواستند این شورا یک نماینده به دادگاه بفرستد. اما شورای نگهبان گفت ما به هیچ‌کس جوابگو نیستیم و از حضور در دادگاه امتناع کرد و به این ترتیب پرونده بسته شد.

*** در صورت حضور خاتمی در انتخابات دو گزینه زیر محتمل‌الوقوع است: ۱- گشایش نسبی فضای سیاسی ۲- شکست خاتمی به عنوان نماد دموکراسی‌خواهی در برابر احمدی‌نژاد. به نظر شما حرکت به سمت تحقق گزینه اول به ریسک تقبل گزینه دوم می‌ارزد؟**

پیش‌بینی امکان وقوع هر یک از این دو گزینه خیلی سخت است. ما معتقدیم اگر آقای خاتمی بیاید و آقای کروبی هم در صحنه انتخابات باقی بمانند، هر دو شکست خواهند خورد. چرا که آرایشان تقسیم می‌شود. من بارها گفته‌ام جریانات محافظه‌کار انتخابات آینده را کاملاً مدیریت خواهند کرد. آنها حداقل ۲۰ میلیون رای یکپارچه برای خود تدارک دیده‌اند. وقتی که مجلس ۳۵۰ میلیون دلار از حساب ذخیره ارزی به بسیج داد، کاملاً مشخص بود که چرا این کار را می‌کند. هدف آنها تکثیر و گسترش کمی بسیج بود. پنج میلیون بسیجی با خانواده‌هایشان حداقل ۲۰ میلیون نفر می‌شوند. اگر محافظه‌کاران چند تا کاندیدا هم داشته باشند اما در دقیقه ۹۰ معلوم شود که کاندیدای اصلی کدام یک از آنها است، بقیه به نفع او کنار می‌روند.

پس جریان راست با يك كانديددا و با يك راي منسجم وارد خواهد شد. در اين سو اگر اصلاح طلبان نتوانند روي يك كانديددا توافق كنند، هر دو كانديددايشان شكست خواهند خورد .

***در صورتي كه آقاي خاتمي و كروبي هر دو كانديددا شوند، نهضت آزادي از كداميك از آنها حمايت خواهد كرد؟**

ما هنوز تصميمي در اين باره نگرفته‌ايم.

***پس نهضت آزادي هنوز تصميمي درباره انتخابات رياست‌جمهوري سال آينده نگرفته است.**

فعلاً فقط تصميم به حضور در انتخابات گرفته‌ايم.

***خودتان كانديدداي اختصاصي نخواهيد داشت؟**

در اين باره بحث کرده‌ايم اما هنوز تصميمي نگرفته‌ايم.

اختلاف در ميان نيرو های انقلاب

اعتماد ۷ ديمه ۱۳۸۷

يکي از مشکلات اساسی انقلاب که از آن جهت هزینه های زيادی هم پرداختيم مسأله اختلافات ميان نيروهای انقلاب بود. اين اختلافات به کشمکش های سياسی و دربرخی موارد به درگیری های نظامی کشيد و به استهلاك نيروها و كادرهاي انقلاب انجاميد؟ فکر می كنيد تا چه حد دست عوامل خارجي در تشديد اين اختلافات نقش داشته است؟ با ذكر دلايل

ج- اختلافات بعد از انقلاب ميان نيروهارا عوامل خارجي بوجود نياوردند. ريشه های آنها را بايد در درون خودمان جستجو كنيم. تنوع افكار و اندیشه ها در جامعه انسانی يك پديده طبيعي است. خداوند ما را يكسان خلق نكرده است. در جامعه كنونی ايران تنوع افكار و اندیشه ها بمراتب بيش از هر زمان ديگری است. زيرا جامعه ايران يك جامعه انتقالی است. در جامعه درحال انتقال تنوع افكار و اندیشه ها خیلی بيشتر از جامعه ای است كه بمرحله ثبات رسیده است. مجموعه احزاب و نيرو های سياسی، از چپ و راست، روحانی و روشنفكر نتوانستند شيوه های توافق جمعی و همگرایی لازم برای مدیریت كلان كشور را اعمال كنند. اين خود علل و دلايل خود را دارد، كه كلاً از درون خود ما سرچشمه گرفته است. عوامل خارجي از اين شرايط وزمينه های داخلی استفاده كردند و آنرا بنفع اهداف خود تشديد كردند.

در سی سال گذشته ما شاهد اين تراژدی هستيم كه نيروهای مختلفی كه زمانی هماهنگ و منسجم بوده اند رو به تجزیه، انشعاب و گاه کشمکش رفته اند، حتی درميان جناح های سياسی نیز باز اين روند تشتت را مشاهده می كنيم، شما تا چه حد اين مسأله را طبيعي می بينيد و دركجای مسأله فكر می كنيد نياز به اسيب شناسی داريم؟

ج- توسعه کشمکش ها ، رقابت ها و دشمنی ها میان نیروها ئی که در یک مرحله با هم همسو بوده اند و علیه نیروهای دگراندیش باهم همکاری می کردند، بهیچوجه طبیعی نیست، بلکه حاکی از وجود یک نا بهنجاری های روانی فردی و جمعی است. در دوران انقلاب شعارحاکم بر جامعه و انقلاب " همه با هم بود". پس از انقلاب این شعار تبدیل شد به: "همه بامن ، یا با منی یا بر منی". ویژگی شعار اول تجمع تمامی نیرو ها ، برغم اختلاف اندیشه ها بود. این تجمع و همگرایی بهمه نیرو ها امکان می داد تا خود را در درون انقلاب و همراه آن بدانند. اما شعار دوم حرکتی از نوع گریز از مرکز بود. و "من" محور آن است. اساس این شعار تامین سلطه یا هژمونی "من" است. در این شعار نیرو ها مرتباً به بیرون از مدار جمع پرتاب می شوند. این فرایند تا تنهایی و انزوای کامل "من" ادامه پیدا می کند. و در نهایت خود و سیستم را از درون می شکند و نابود می سازد. این یک الگوی رفتاری نابود کننده شناخته شده ای است. در مارکسیسم- لنینیسم این دیدگاه در نظریه هژمونی پردازش شد. با این معنا که برای حفظ انقلاب باید هژمونی طبقه کارگرتحقق پیدا کند. هژمونی طبقه کارگرتبدیل شد به هژمونی حزب طبقه کارگر، و آن هم بنوبه خود شد هژمونی بلشویک ها و در نهایت و از درون آن ، به سلطه بی رحمانه استالین ختم شد. و از سر نوشت آن نظام هم همه خبر داریم. متأسفانه این الگوی رفتاری بعد از انقلاب رویه غالب در جمهوری اسلامی شد.

برای برون رفت از این چنبره معیوب و آسیب زا تنها راه شکستن این فضا و برگشت به شعار همه با هم است. مرحوم مهندس بازرگان در استعفا نامه خود به رهبر فقید انقلاب، با اشاره باین رویه مخرب می نویسد: " در شرایط تاریخی حساس حاضر نجات مملکت و بثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی باشد." این ضرورت همچنان باقی است.

پس از انقلاب شاهد فضای بازی هستیم که همه نیروهای آزاد شده و دخیل در انقلاب اظهار وجود کرده و ایفای نقش می کنند. به نظر شما چرا آن فضای آزاد که در تاریخ اخیرایران کم نظیر بود دوام نیافت؟ چرا ما در حفظ آزادی دچار مشکل هستیم؟

ج- ما در انقلاب خود را از سلطه استبداد سلطنتی رها ساختیم. اما در درون هریک از ما ایرانی ها یک شاه کوچکی نشسته است. ما آن شاه نفس و درونمان را نشکستیم.دومی مهمتر از اولی است. شکستن دومی همان جهاد اکبر است. ما مستبد را از بین بردیم نه استبداد را.

زمان ارزیابی کارایی نهاد ولایت فقیه رسیده

خبرنگار روز- دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷

با ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران در مورد موضع این حزب سیاسی در ارتباط با انتخابات گفت و گو کرده ایم. به اعتقاد دکتر یزدی "زمان ارزیابی کارایی نهاد ولایت فقیه رسیده است".

این مصاحبه در پی می آید.

آقای یزدی، در این چند وقت، مواضع مختلفی از نهضت آزادی درباره انتخابات ریاست جمهوری دهم شنیده ایم: از حمایت از آقای خاتمی تا بحث تغییر در قانون اساسی. موضع نهضت در این مورد چیست؟

موضع نهضت آزادی ایران تغییر نکرده است. موضع ما، همچنان همان چیزی است که بارها اعلام کرده ایم. البته ما دو موضوع را از هم تفکیک می کنیم: حضور در انتخابات و مشارکت در انتخابات.

این دو چه تفاوتی با هم دارند؟

حضور در انتخابات به این معناست که در فصل انتخابات، احزاب سیاسی برای انتقال پیام های خود به مردم و دادن آگاهی، از این فرصت استفاده می کنند. به همین دلیل هم هست که مرتباً در فرصت های مختلف شرایط انتخابات آزاد و سالم و عادلانه و دموکراتیک را مطرح می کنیم؛ یا در مورد علل و عواملی که موجب شده جنبش اصلاح طلبی به طور کامل موفق نباشد بحث می کنیم. این ها به معنای حضور در انتخابات و آگاهی دادن به مردم است.

و مشارکت؟

مشارکت در انتخابات یعنی یک حزب در نهایت به مردم بگوید در انتخابات شرکت می کنیم یا خیر. اگر شرکت نمی کنیم چرا و اگر شرکت می کنیم، به چه کسی رای می دهیم. این معنای شرکت است که ما در این باره هنوز اظهار نظر قطعی نکرده ایم؛ چون هنوز به جمع بندی در این باره نرسیده ایم. اما

پیرامون انتخابات به کرات گفته ایم که اول از همه اصلاح طلبان باید بر روی یک کاندیدای واحد توافق کنند. دوم اینکه در تحلیل هایی که ما ارائه داده ایم، به این جمع بندی رسیده ایم که جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت سیاسی - اجتماعی انکارناپذیر است اما یکی از مهم ترین علل عدم موفقیت جنبش اصلاح طلبی، به رغم داشتن دو قوه، این بود که جنبش اصلاح طلبی فاقد رهبری بود. هیچ حزب و گروهی این رهبری را به عهده نگرفته بود و نمی توانست بگیرد.

چه کسی می توانست؟ آقای خاتمی؟

آقای خاتمی رییس جمهوری اصلاح طلب بودند، اما نقش خود را به عنوان رهبر جنبش اصلاح طلبی نپذیرفتند یا ایفا نکردند یا فاقد امکانات برای ایفای این نقش بودند. ما در تفاوت رییس جمهور اصلاح طلب با رهبر جنبش اصلاح طلب، مثال هایی زده و گفته ایم که مثلاً مرحوم مصدق در جنبش ملی شدن صنعت نفت، رهبر جنبش ملی بود، اما وقتی نخست وزیر شد از مقام رهبری کناره گیری نکرد؛ یعنی به عنوان رهبر جنبش ملی هم رفتارهایی ویژه داشت. یک نخست وزیر دموکرات باید یک سری رفتارها داشته باشد و در مقام رهبر جنبش باید رفتارهای دیگری داشته باشد. وقتی در مجلس، جمال امامی که رهبری مخالفین دکتر مصدق را داشت، نگذاشت دکتر مصدق در مجلس سخن بگوید، دکتر مصدق در یک حرکت غیرمترقبه و شجاعانه از مجلس بیرون می رود و چهارپایه جلوی مجلس می گذارد و می گوید مجلس آن جاست که مردم هستند. چنین حرکتی، شور و انگیزه در مردم ایجاد می کند. مردم هم می فهمند که رهبر جنبش در میان آن هاست. اما در دوران آقای خاتمی، نه آقای خاتمی چنین حرکاتی انجام داد که نشان بدهد جنبش اصلاح طلبی را رهبری می کند و نه نمایندگان مجلس چنین کاری را انجام دادند. نمایندگان اصلاح طلب دوره ششم مجلس هیچ گاه مردم را به هیچ تجمعی دعوت نکردند تا توضیح دهند مشکلات پیش روی اصلاحات چیست. به همین دلیل در انتخابات گذشته وقتی دوستان آقای معین ما را برای حمایت از ایشان دعوت کردند، ما شش شرط گذاشتیم که یکی هم جبهه دموکراسی خواهی و

حقوق بشر بود. منظور این بود که جبهه ای از تمام اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت - چه خودی ها و غیرخودی ها - شکل بگیرد که متاسفانه نشد.

آقای خاتمی قادرند این ائتلاف را به وجود بیاورند؟

ما ضمن اینکه معتقدیم آقای خاتمی شرایط ویژه ای برای انتخابات آینده دارند، اما مهم تر از آمدنشان، چگونه آمدنشان است. آقای خاتمی در وضعیتی است که می تواند چنین ائتلافی را گسترش دهد. افراد دیگر با اینکه افراد برجسته و محترمی هستند و در شرایطی خدمات بسیاری به اصلاحات کرده اند، در چنین موقعیتی قرار ندارند. تنها کسی که قادر است چنین ائتلافی به وجود آورد، آقای خاتمی است. بارها گفته ایم که آقای خاتمی می تواند به عنوان لولا و نیروی محرکه اصلاحات عمل کنند.

مبنای تحلیل شما چیست؟

از این نظر است که اگر چنانچه آقای خاتمی بیایند و همه در انتخابات شرکت کنیم و ایشان انتخاب شوند، این نیروی منسجم سیاسی در عرصه سیاسی ایران می تواند کارساز باشد و یک پشتوانه قوی و موثر برای جنبش اصلاحات خواهد بود.

و اگر انتخاب نشوند چطور؟

اگر آقای خاتمی بیایند و انتخاب نشوند - که شواهدی هم در این زمینه وجود دارد - باز هم این نیروی سیاسی شکل گرفته می تواند در آینده سیاسی ایران اثرگذار باشد. یعنی راه حلی که ما پیشنهاد کرده ایم، یک راه حل استراتژیک برای جنبش اصلاحات است.

یعنی امیدوارید آقای خاتمی این مسایل را مورد توجه قرار دهد؟

بله، هنوز آقای خاتمی تصمیم برای شرکت را اعلام نکرده اند، اما گام هایی برای همگنی و ایجاد مفاهمه میان گروه ها برداشته اند، هر چند از نظر ما این گام ها کافی نیست. زمان را از دست می دهیم و مهم ترین مساله این است که بتوانیم چنین جبهه فراگیری درست کنیم.

شما در نهضت آزادی بحثی درباره حمایت از آقای خاتمی یا دیگر کاندیداها داشته اید؟

ما درباره حضور اتفاق نظر داریم، اما درباره مشارکت منتظریم ببینیم کسانی که در عرصه انتخابات مطرح هستند، چه تصمیماتی می گیرند. به همین دلیل هنوز درباره مصادیق صحبتی نکرده ایم و به نظرمان هنوز زود است در این باره صحبت کنیم.

چند وقت پیش آقای توسلی، مسوول دفتر سیاسی نهضت، مصاحبه ای داشتند که در آن صراحتاً آقای خاتمی را به عنوان کاندیدای نهضت معرفی کردند.

به شرطی که بیایند، وقتی نیایند که نمی توانند کاندیدا باشند. علاوه بر این بیایند، مشروط بر اینکه به شرط اصلی توجه کنند؛ یعنی بتوانند برای غلبه بر موانعی که خودشان هم به آن ها توجه دارند، پاسخی بیایند. برخی خواص به این موانع توجه دارند. اما مهم تر از اشاره به موانع، راه حل برای برخورد با این موانع است.

شما بحثی درباره پیش شرط های حمایت از آقای معین داشتید. پیش شرط هایی که هیچ کدام محقق نشد. الان برای حمایت از آقای خاتمی هم پیش شرط هایی دارید؟ با توجه به سابقه ای که از اصلاح طلبان دارید، فکرمی کنید این شرط ها تحقق پیدا کند؟

من نمی توانم پیش بینی کنم. صحنه سیاسی ایران یک کارگاه آموزش دموکراسی است و دموکراسی یاد گرفتنی است. همه نیروهای حاضر در صحنه، در تعامل های سیاسی نکاتی را فرا میگیرند. البته نمی

توانیم آنچه را ده سال پیش وجود داشته و تجربه کرده ایم، تکرار کنیم. نگاه های تاکتیکی تغییر پیدا خواهند کرد. قطعا آقای خاتمی در دو دوره ریاست جمهوری با برخی مسایل عینی مواجه بودند که برای حل آن ها باید راهکارهایی پیدا کرد. ما هنوز نمی دانیم در مجموعه نیروهای اصلاح طلب، چنین جمع بندی ای که ما مطرح می کنیم، به وجود آمده است یا خیر؛ اما امیدواریم این جمع بندی در میای اصلاح طلبان شکل بگیرد و به آن عمل شود.

آقای یزدی شما چندی پیش سخن از تغییر در قانون اساسی و حذف ولایت فقیه به میان آوردید، در حالی که آقای خاتمی سخن از اجرای همین قانون اساسی گفته اند. این دو موضوع متضاد را چگونه می توان با هم جمع کرد؟

ما هیچ وقت نگفتیم در این قانون اساسی باید تغییراتی ایجاد شود. در آن مصاحبه، من ذکر کردم ۳۰ سال از تصویب قانون اساسی دوم در آذر سال ۵۸ گذشته است و ۳۰ سال ما از ولایت فقیه تجربه داریم. زمان ارزیابی کارایی این نهاد رسیده است. ما می گوئیم اگر قرار است تغییری ایجاد شود اولاً باید همه نیروها به ضرورت این تغییر اعتراف کنند. در آنجا تصریح کردم - باز هم تصریح می کنم - که عبور بدون تنش و مسالمت آمیز از بحران های کنونی بدون توافق همه نیروها، چه محافظه کاران و چه اصلاح طلبان بر سر راه حل ممکن نیست، یعنی محافظه کاران هم باید به این نتیجه برسند. از جمله خود مقام رهبری هم باید با ارزیابی از ۳۰ سال گذشته، باید به جمع بندی جدید برسند.

این کمی بعید نیست؟ یعنی ممکن است چنین اتفاقی بیفتد؟

چنانچه همه نیروها به این جمع بندی برسند و ضرورت تغییر را بپذیرند، یک تغییر بهداشتی این است که همه به سمت قانون اساسی اول برویم که دولت موقت آن رانهایی و شورایی انقلاب هم تصویب کرد و رهبر فقید انقلاب هم آنرا امضا کردند. ما گفتیم آن قانون، کف مطالبات همه گروه ها است. این مساله،

مستلزم این است که همه نیروها به این جمع بندی برسند. ما نگفتیم چیزی را به هر قیمت تغییر دهیم. ما معتقدیم این تغییرات ضروری است، اما تغییرات باید با توافق همگانی و به طور مسالمت آمیز صورت بگیرد.

به هر حال الان خود آقای خاتمی هم این را نمی گویند. بحث شما در تضاد با بحث آقای خاتمی قرار ندارد؟

تباینی ندارد. ما هم معتقدیم همین قانون برای پیشبرد فرایند دموکراسی در ایران ظرفیت دارد، اما کافی نیست. چون باید به اصولی از موادی که در قانون آمده، عمل شود. من می توانم فهرستی بدهم از مسایلی که با استفاده از قانون اساسی می توان به اهداف اصلاح طلبی رسید. مثل آزادی احزاب و ممنوع بودن نفتیش عقاید و.... به این مسایل عمل نمی شود. روزنامه ها را تعطیل می کنند، جلوی فعالیت احزاب را می گیرند، قانون اساسی ما صراحت دارد که مجلس می تواند در همه امور تفحص کند. اما شورایی نگهبان و مقام رهبری اجازه ندادند مجلس به بررسی وضعیت نهادهای زیرمجموعه رهبری بپردازند.

یعنی شما بحث آقای خاتمی درباره اجرای کامل و درست همین قانون را قبول دارید؟

من با نظر آقای خاتمی موافقم که در این مرحله اگر بخواهیم وضعیت نظام پا برجا بماند، می توانیم با تغییر در ساختارهای حقیقی به طور نسبی به بعضی از اهداف جنبش اصلاح طلبی برسیم. من با نظر آقای خاتمی موافقم، اما باید ابزاری را پیدا کرد که این توانایی ها و امکانات قانون اساسی به اجرا گذاشته شود.

می شود از کنش سیاسی شما این برداشت را داشت که شما از آقای خاتمی حمایت می کنید تا در صورت پیروزی ایشان، نیروها را برای تغییر قانون اساسی بسیج کنید؟

نه. ببینید وقتی ما می‌گوییم جنبش اصلاح طلبی، یعنی یک سلسله مشکلات وجود دارد که می‌خواهیم آن‌ها را اصلاح کنیم. باید دید چه چیزهایی را می‌خواهیم اصلاح کنیم. دو نظر وجود دارد: تغییر ساختارهای حقیقی و تغییر ساختارهای حقوقی. آنچه آقای خاتمی می‌گویند این است که تغییر در ساختار حقیقی و نه حقوقی. یعنی در رفتارها. بنده هم می‌گویم اگر آقای خاتمی در تغییر ساختارهای حقیقی موفق شوند و این نهادها در چارچوب قانون عمل کنند و از آن تخطی نکنند، ما نه تنها مخالف نیستیم، بلکه موافقت هم می‌کنیم. چه بسا تغییر در ساختارهای حقوقی هم منتفی شود. چون مساله ما به طور اساسی با ساختارهای حقوقی نیست، بلکه با ساختارهای حقیقی است. اگر هم می‌گوییم نیروی سیاسی منسجم به وجود بیاید، برای غلبه بر همان ساختارهای حقوقی است.

آقای یزدی، این انتظار از نهضت آزادی وجود داشت که با مطرح شدن بحث آقای نوری، از

کاندیداتوری ایشان حمایت کند. شما هیچ بحثی درباره آقای نوری نداشته اید؟

آقای نوری هنوز مطرح نشده اند و خودشان هم نیامده اند، ما از چه چیزی باید حمایت کنیم؟ آقای نوری باید نظرات و برنامه های خود را درباره مسایل مهم و کلان کشور اعلام کنند. اما چه بخواهند بیایند و چه نخواهند بیایند، در حد اینکه ایشان یک ظرفیت سیاسی برای مطرح شدن هستند، هیچ بحثی نیست؛ اما وقتی ایشان اظهار نظر کرده و به طور جدی درباره مسایلی که گفتیم بحثی نکرده اند، ما چه می‌توانیم بگوییم؟ به هر حال در اینکه ایشان یک شخصیت مقاوم و آزمایش پس داده مقاومتی هستند، ما هیچ بحثی نداریم.

در باره جنایات اسرائیل در غزه

ایلنا ۱۰/۱۰/۸۷

وزیر امور خارجه دولت موقت گفت: مساله غزه ابعاد گوناگون دارد و مهمترین مشکل این است که رژیم صهیونیستی آمادگی پذیرش صلح را ندارد.

ابراهیم یزیدی در گفت و گو با خبرنگار ایلنا، با اشاره به جنایات اخیر رژیم صهیونیستی در نوار غزه اظهار داشت: امروز بیش از هر زمان در دنیا اتفاق اجماع و نظر وجود دارد که اسرائیل سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۴۷ را تخلیه کنیم و دولت مستقل فلسطینی تشکیل شود.

وی با یادآوری بخشی از کتاب کارتر رییس جمهور اسبق آمریکا که رژیم صهیونیستی مقصر اصلی شکست مذاکرات صلح نامیده بود افزود: رژیم صهیونیستی دولت منتخب مردم در فلسطین را تحت فشار قرار داده و همین مساله موجب واکنش فلسطینی ها شده است چرا که نوار غزه راه به جایی ندارد و تنها گذرگاهی که از این منطقه به دنیای بیرون ارتباط دارد گذرگاه رفح است.

دبیر کل نهضت آزادی ایران تصریح کرد: وقتی رژیم صهیونیستی غزه را از دریا و زمین و هوا محاصره می کند طبیعی است که با واکنش مواجه می شود.

یزیدی با اشاره به پیروزی حماس در انتخابات مردمی فلسطین گفت: حماس با شرکت در انتخابات پیش از آن که آمادگی اجرای مصوبات مجلس ملی فلسطین را داشته باشد و فرآیند مذاکرات فلسطین و رژیم صهیونیستی را بپذیرد و بتواند در آن راستا حرکت کند در این انتخابات پیروز شد به همین خاطر نباید از موضع یک دولت انقلابی عمل کند بلکه از موضع دولت مردمی باید تعهد خود را عمل کند.

وزیر امور خارجه دولت موقت با بیان اینکه تناقض میان حماس و دولت محمود عباس بهانه‌ای به دست رژیم صهیونیستی داده است اظهار داشت: رژیم صهیونیستی می گوید که ما با کدام فلسطینی مذاکره کنیم و این موضوع را مستمسکی برای عقب انداختن فرآیند صلح قرار داده است و در حملات هوایی خود که مدعی است نیروهای مسلح حماس را می کشد اما زن و مرد کوچک و بزرگ را هدف قرار داده و همه را قتل و عام می کنند.

یزیدی تصریح کرد: رژیم صهیونیستی مدعی است که حماس به آنها حمله کرده است و یک یهودی در این حملات کشته شده در حالی که براساس باورهای یهودی نیز یک چشم در برابر یک چشم نه اینکه اگر یک نفر کشته شد شما ۱۰۰۰ نفر را مورد حمله قرار داد.

وزیر امور خارجه دولت موقت با انتقاد از دولت مصر گفت: دولت مصر از امکانات و ارتباطات خود برای کاهش تنش‌جات استفاده نمی‌کند و گذرگاه رفح را بر روی فلسطینی‌ها بسته است و آنها از روی استیصال دست به اقداماتی افراطی زدند در واقع مصر در این زمینه کاملاً هماهنگ با رژیم صهیونیستی عمل کرده است.

وی با بیان اینکه دولت‌های عرب باید نگاه خود را نسبت به مساله فلسطین اصلاح کند اظهار داشت: برخی سیاست‌های واقع بینانه دولت‌های عربی موجب شد که امروز همه دنیا راه تشکیل کشور مستقل فلسطینی به رسمیت بشناسد اما این کافی نیست و عرب‌ها توان کار بیشتری در این زمینه را دارد و به دلیل موقعیتی که از آن برخوردار هستند می‌توانند با اهرم‌های سیاسی و اقتصادی خود فشارهای زیادی به آمریکا‌ها وارد نمایند تا آنها نیز رژیم صهیونیستی را مجبور به تغییر و اصلاح سیاست‌های خود کنند.

یزدی تاکید کرد اقدامات دولت‌های عربی در این خصوص ناقص است و آنها می‌توانند در سازمان ملل، اتحادیه اروپا فشارهای خود را افزایش دهند.

دبیر کل نهضت آزادی ایران با یادآوری سیاست خاورمیانه‌ای آقایان هاشمی، خاتمی تصریح کرد: در آن زمان ایران اعلام کرده بود که با برقراری صلح و تشکیل دولت فلسطینی مخالفتی ندارد و اگر عرب‌ها و فلسطینی‌ها با اسرائیل به توافق برسند ایران مدعی کسی نخواهد بود که به نظر من این یک سیاست واقع بینانه است.

وی تصریح کرد: جمهوری اسلامی ایران باید فشارهای خود را افزایش دهد تا رژیم صهیونیستی قطعنامه‌های سازمان ملل را اجرا کند چرا که هیچ رژیمی در دنیا مانند رژیم صهیونیستی تاکنون قطعنامه‌های سازمان ملل را نادیده نگرفته و وتو نکرده است.

تغییر ذهنیت روشنفکران و سنت‌گرایان؛ دغدغه جمهوری‌ت نظام؛ بازرگان يك اندیشه بود

ایلنا ۱۹/۱۱/۸۷

بهمن ماه در تقویم سیاسی ایران ماه پیروزی انقلاب ضد استبدادی مردم ایران به شمار می‌رود. سرانجام پس از چندین سال مبارزه و مقاومت مردم ایران، نهضت به ثمر نشست. اکنون انقلاب بهمن ماه ۵۷ ایران به یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی در تاریخ معاصر تبدیل شده و نسل جدید می‌کوشد تا با رویکرد انتقادی به شناخت انقلاب و دستاوردهای آن که در غالب نظام جمهوری اسلامی تبلور یافته است، بپردازد.

در این میان چگونگی فعالیت و موضع‌گیری روشنفکران به عنوان پیش‌تازان مبارزه با رژیم شاهنشاهی و نحوه تعامل آنان با روحانیت و برخی از روحانیون که در راس امور هستند و متولیان نظام به شمار می‌روند، مسئله مهمی است که باید پس از گذشت سی سال از تولد این انقلاب، به آن پرداخت.

در این سال‌ها ندای اصلاح‌طلبی و تغییر مهم‌ترین تقاضای سیاسی همان روشنفکران انقلابی محسوب می‌شود و گویا انقلابیون دیروز به اصلاح‌طلبان کنونی تبدیل شده‌اند و آسیب‌شناسی و ارزیابی آنچه که در این سال‌ها رخ داده را در دستور کار قرار داده‌اند.

به بهانه فرا رسیدن سالگرد پیروزی انقلاب با دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه دولت موقت مهندس مهدی بازرگان که یکی از فعال‌ترین چهره‌های انقلاب به شمار می‌رود، گفتگو کرده‌ایم تا پیرمرد پس از گذشت ۳۰ سال از این رخداد، کوله بار تجربه‌هایش را مرور کند و از این منظر، انقلاب را ارزیابی کنیم.

س) اکنون در آغاز دهه چهارم انقلاب هستیم، با توجه به این موضوع و با توجه به فراز و نشیب‌های انقلاب، شما دستاوردهای انقلاب در سه دهه گذشته را چه می‌دانید؟

ج) سی سال از انقلاب می‌گذرد و به نظر می‌رسد زمان خوبی برای ارزیابی کارنامه انقلاب است، ۳۰ سال عمر یک نسل محسوب می‌شود، نسلی که انقلاب کرد و در حال خروج از صحنه است و نسل جدیدی که به میدان می‌آید و این نسل جدید نیاز به تحلیل دقیق و بی‌طرفانه چرایی و چگونگی انقلاب دارد.

در بررسی کارنامه انقلاب باید دو مقوله را از همدیگر جدا کرد، کارنامه و پیامد انقلاب را باید از کارنامه عملکرد مسوولین جمهوری اسلامی طی ۳۰ سال گذشته تفکیک کرد. زیرا این به ما امکان می‌دهد تا فارغ از عملکردها، بتوانیم خود انقلاب و چرایی آن را مورد بررسی قرار دهیم، به ویژه آن‌که مشاهده می‌شود برخی از جوانان و نسل حاضر ضرورت و اصالت انقلاب را مورد سوال قرار می‌دهند. بنابراین چنین تفکیکی برای تحلیل تاریخی واقع‌بینانه ضرورت دارد.

به نظر من انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب توده‌ای، مردمی و کلاسیک و غیر قابل اجتناب بود. یک انقلاب به تمام معنا که پیامدهای بسیار عمیقی در جامعه ما برجا گذاشته است.

اولین بخش تأثیر انقلاب در جامعه ایران آن است که در این انقلاب، تقابلی که میان سنت و مدرنیته در طول ۱۵۰ سال گذشته در کشور ما در جریان بوده و البته هنوز هم جریان دارد، به نفع مدرنیته متعادل کرده است. انقلاب اسلامی سال ۵۷ در تقابل سنت و مدرنیته به نفع مدرنیته اثر گذاشته است. برخلاف آنچه برخی روحانیون تلاش می‌کنند انقلاب را در سمت و سوی دیگری تعبیر کنند، انقلاب اسلامی ایران عمیقاً معادله را به نفع مدرنیته در ایران تغییر داد.

برای مثال در جریان انقلاب اسلامی ایران، میلیون‌ها زن ایرانی جایگاه سنتی و تاریخی خود را که در منزل تعریف می‌شد، رها کردند و به خیابان‌ها آمدند و همراه مردان علیه رژیم پهلوی قیام کردند. باید یادآوری کرد که در تاریخ معاصر ایران، نه در مشروطه و نه در دوران ملی شدن صنعت نفت، حضور چنین حجم عظیمی از زنان ایرانی در جنبش‌های مردمی سابقه نداشته است. در جریان انقلاب حتی زنان قشری‌ترین و مذهبی‌ترین خانواده‌های ایرانی هم به دلیل آن‌که رهبری جنبش را یک فرد روحانی و مرجع تقلید بر عهده داشت، بدون هیچ‌گونه ناراحتی به خیابان‌ها آمدند و در تظاهرات شرکت کردند. حضور این حجم زیاد زنان در انقلاب باعث سیاسی شدن زنان ایرانی شد و باید خاطر نشان کرد سیاسی شدن زنان را نمی‌توان از آنان باز پس گرفت. در جریان انقلاب، زنان ما تجربه و آگاهی پیدا کردند زنانه که در دوران انقلاب جوان بودند، حال مادرانی هستند و احساس و آرمانی که برای آن قیام و

تظاهرات کردند را به فرزند خود منتقل می‌کنند، بنابراین نسل جوان کنونی محصول تربیت مادرانی هستند که در فرآیند انقلاب شرکت داشتند. تاثیر حضور زنان در انقلاب را حتی در خانواده‌های بسیار مذهبی و سنتی هم می‌توان مشاهده کرد، اکنون دیده می‌شود که فرزندان بسیاری از خانواده‌های سنتی به دلیل آن‌که مادرانشان در انقلاب حضور داشتند دیگر سنتی نیستند و سیاسی بودن مادر بر تربیت آنان اثرگذار بوده است.

از سوي ديگر در حال حاضر بيش از ۶۰ درصد دانشجويان ايران را دختران تشكيل مي‌دهند، همچنين پيامد حضور دختران در دانشگاه‌ها اين است که امروز زنان ما بيش از هر دوره‌اي در اکثر فعاليت‌هاي سياسي، اجتماعي، اقتصادي، هنري و مديريتي حضور دارند. آنان موقعيت ويژه‌اي در ايران پيدا کرده‌اند و حال اين تجارب به نسل جديد منتقل شده است.

حال بايد بابين نکته پرداخت که هنگامی که مردم آرمان آزادي، استقلال و جمهوري اسلامي را مطرح مي‌کردند، آزادي موردنظر آنان چه بود؟ آیا ميليون‌ها زن و مرد ايراني در دوران انقلاب در شعار هاي خود آزادي‌هاي بي بند و بار جنسي غربي را مطالبه کردند؟ آن نوع آزادي‌هاي بي بند و بار جنسي که در زمان شاه فراوان بود. آزادي مورد خواست ملت ايران در دو بعد قابل بررسي است. از يك طرف مردم ايران آزادي را به معنای رهايي از فقر و ظلم و ستم مي‌دانستند، و از طرف ديگر آنان، آزادي بيان، آزادي قلم، آزادي مطبوعات، آزادي فعاليت هاي سياسي و مدني را مطالبه مي‌کردند.

انقلاب اسلامي همچنين در ساختارهاي اجتماعي تأثير گذاشته است.

موج انقلاب اسلامي حتي به دورترين روستاها هم رفت و مشاهده مي‌کنيد که چه تأثيري بر ساختارهاي شهر و روستا گذاشت، به طوري که ديگر نمي‌توان ساختار سنتي را در روستا مشاهده کرد که البته اين امر معنا و پيامد ديگري هم دارد و آن اين است که رابطه سنتي ميان روحانيون و توده‌هاي روستائي دچار تغيير و دگرگوني شده است.

سؤال اين‌جا است چه اتفاقي افتاد که رهبري انقلاب را یک روحاني بلند پایه بر عهده گرفت؟ چرا روشنفکران ايران در مقاطع مختلف براي ادامه مبارزه به سراغ روحانيون رفتند و آنان را به مبارزه دعوت کردند؟ پيامد حضور روحانيون در انقلاب چه بود؟

بخش عظيمي از جامعه ما که مردم عادي هستند، به دليل آن‌که رهبري انقلاب بر عهده یک روحاني و مرجع تقليد بود، وارد فعاليت‌هاي سياسي شدند.

س) آیا امروز شعارهایی که مردم مطالبه می‌کردند، محقق شده است؟

ج) مردم در زمان انقلاب خواستار جمهوري اسلامي بودند و اين نظام داراي دو رکن است، جمهوريت و اسلاميت و اسلاميت آن فرع بر جمهوريت آن است يعني اگر اکثريت مردم ايران مسلمان نبودند، هيچ‌گاه اسم نظام ما جمهوري اسلامي نمي‌شد، در حال حاضر نام برخي کشورها را به دليل ترکيب جمعيت، نمي‌توان جمهوري اسلامي گذاشت براي مثال در ترکيه با وجود آن که اکثريت را مسلمانان تشكيل مي‌دهند اما مذاهب ديگر هم وجود دارد، بنابراین نام آن را نمي‌توان جمهوري اسلامي نهاد.

مردم خواستار حاکميت و تصميم‌گيري ازادانه خود بودند، مردم ايران براساس شعارها و دیدگاه‌هاي رهبر انقلاب با ايشان بيعت کردند، مردم از طريق مصاحبه‌ها و بيانيه‌هاي ايشان با دیدگاه‌هاي امام

خمینی(ره) آشنا شدند. هنگامی که در فرانسه از رهبر انقلاب درباره نظام جمهوری اسلامی سوال شد، ایشان گفتند همین جمهوری که در فرانسه وجود دارد. گفتند جمهوری اسلامی ایران دموکراتیک خواهد بود. با همین الگو در ذهن امام خمینی در مصاحبه گفتند «در نظام جمهوری اسلامی حتی کمونیست‌ها هم آزاد هستند». با همین نگاه بود که ایشان گفتند هر نسل باید برای خود تصمیم بگیرد که چه حکومتی داشته باشد. ایشان با صراحت اظهار داشتند اگر پدران ما به حکومتی رای دادند، دلیل ندارد ما آن را قبول کنیم. این سخن به معنای آن است که نسل جدید و جوان کنونی حق دارد، خود تصمیم‌گیری کند.

درباره اسلامیت هم باید تاکید کرد، هیچ نگرانی بابت اسلامیت نیست. خداوند متولی دین خود است، اسلام قرن‌ها در این کشور ریشه دارد، بخشی از هویت مردم شده و هیچ‌کس نمی‌تواند این هویت را تغییر دهد، بنابراین دغدغه‌ای راجع به آینده اسلام نداریم. اسلام در ایران ریشه دارد. اما نگرانی ما بابت جمهوریت است زیرا در کشوری که بیش از دو هزار سال حکومت‌های استبدادی داشته است، در این کویر، نهالی به نام جمهوریت کاشته شد که باید تمام همت از این نهال پاسداری نمائیم.

س) آقای یزدی! دستاوردهای انقلاب اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظر شما دستاوردهای انقلاب در سه دهه گذشته چیست؟

ج) برای بررسی دستاوردهای انقلاب باید ۳ معیار را در نظر داشت. اولین معیار این است که مردم چه می‌خواستند، مردم آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی را مطالبه می‌کردند، معیار دوم نیز این است که کجا بودیم و الان پس از ۳۰ سال کجا هستیم؟ زمان شاه اوضاع چگونه بود و الان چگونه می‌باشد؟ باید دید وضعیت و شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ۳۰ سال پیش چگونه بود و الان چگونه است. معیار سوم نیز مقایسه خود با کشورهای مشابه است. یعنی کشورهای مشابه ما، ترکیه، مالزی و هند و... ۳۰ سال پیش کجا بودند و امروز در چه وضعیتی هستند؟ ما در خلاء حرکت نمی‌کنیم و برای ارزیابی دستاوردها باید خود را با کشورهایایی که ۳۰ سال پیش مشابه ما بودند، مقایسه کنیم.

معیارهای درونی هم وجود دارد و معیار درونی ما قانون اساسی کشور است. همه باید از قانون اساسی به عنوان یک منشور و میثاق ملی پیروی کنند، هیچ‌کس در نظام جمهوری اسلامی نمی‌تواند بدون فرآیند انتخابات، قدرت را در دست گیرد. قانون اساسی می‌گوید تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ قید و شرطی هم ندارد، بنابراین کسی نمی‌تواند از اعتقاد افراد سوال کند. وقتی قانون اساسی با صراحت می‌گوید حضور در احزاب آزاد است، هیچ‌کس را نمی‌توان به حضور در حزبی وادار یا از ورود به حزبی دیگر ممنوع کرد. نباید افراد را تحت فشار قرار داد که چرا در جلسات یک حزب شرکت می‌کنید؟ هنگامی که قانون اساسی رسیدگی به اتهامات سیاسی را بر طبق اصل ۱۶۸ در دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه دانسته است، وزارت اطلاعات حق دخالت و محاکمه را ندارد. ایجاد یک معاونت امنیتی در دادگاه انقلاب، که مستقیماً زیر نظر وزارت اطلاعات است غیر قانونی است. قانون با صراحت مدت بازداشت موقت را حداکثر یک ماه می‌داند، نباید این یک ماه را تمدید کرد و فردی را چند سال به عنوان بازداشت موقت، در زندان نگه داشت، بنابراین برای ارزیابی دستاوردهای انقلاب این مسایل را باید در نظر داشت.

س) آیا آفت‌زدایی از انقلاب را ضروری می‌دانید و با چه رویکردی می‌توان این آفت‌زدایی را انجام داد؟

ج) همانطور که گفتم باید پرونده انقلاب را از عملکرد جمهوری اسلامی جدا کرد. آفت انقلاب این بود که در فاز تخریبی متوقف شد. هر انقلابی دارای دو فازیا دو مرحله است. فاز اول تخریبی و سلبی و فاز دوم ایجابی و سازندگی می‌باشد. وقتی انقلابی پیروزی شود فاز تخریبی آن باید متوقف شود. در روز های اول انقلاب وقتی مهندس بازرگان گفت: انقلاب تمام شد، یعنی فاز سلبی انقلاب تمام شد، اعتصاب کرده بودید تا شاه برود حالا شاه رفته و جمهوری پیروز شده است، پس دیگر چرا اعتصاب می‌کنید، بروید سر کار. دانشجویان بروند سر کلاس هایشان.

در فاز سلبی همه چیز خراب می‌شود، مانند یک سیل بنیان کن عمل می‌کند. اما با همان سرعتی که یک خانه کلنگی را خراب می‌کنید، نمی‌توانید بسازید. برنامه‌ریزی و انواع تدارکات را می‌خواهد.

مهندس بازرگان هم می‌گفت، فاز ایجابی انقلاب تدریجی و گام به گام است. آفت انقلاب ایران این بود که دچار ایست قلبی شد و در مرحله سلبی متوقف ماند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی کنش‌گران همچنان در دوران ماقبل انقلاب باقی ماندند و یک وضعیت ذهنی غیر بهداشتی حاکم بود.

حال دولت کنونی مدعی بازگشت به اول دوران انقلاب است، این سخن چه معنا دارد؟ آیا برگشت به همان مرحله سلبی است؟ باید یادآوری کرد زمانی که انقلاب پیروز شد، نمی‌توانستیم از تمام افرادی که در مقامات بالا و کلیدی مصدر امور بودند استفاده کنیم و در عین حال در درون انقلاب کادرهای ورزیده‌ای نیز باندازه کافی وجود نداشت. در نتیجه عده‌ای در مصدر امور قرار گرفتند که در امر حکومت‌داری و مدیریت تجربه نداشتند. اکنون ۳۰ سال از آن زمان گذشته و افرادی که در آن زمان در صدر حکومت قرار گرفتند دارای ۳۰ سال تجربه هستند، حال فردی می‌گوید باید همه مسوولین تغییر کنند و دوباره افرادی را روی کار آورد که تجربه حکومت‌داری ندارند. این موضوع خلاف منطق است.

بهر حال بعد از پیروزی انقلاب اکثر فعالان سیاسی و انقلابیون ایران نسبت به درک انقلاب دچار یک آفت شدند و انقلاب را به معنای تخریب دانستند نه معنای بازسازی عمیق. در حالی که دگرگونی بنیادی می‌تواند آرام، تدریجی و سازنده باشد. اما این امر در انقلاب ایران اتفاق نیفتاد، البته این نگاه‌های ذهنی نسبت به انقلاب یکی از ویژگی‌های انقلاب است که باید مانع آن شد. افراط و تخریب معادل انقلابی بودن گرفته شد. در سایر انقلابات هم چنین وضعی پیش آمده است. اما رهبران با هوشیاری با آن برخورد کرده‌اند.

برای مثال گاندی در هند برای رسیدن به هدف‌های سیاسی نهضت آزادی هند از روزه استفاده می‌کرد. که معمولاً چند روزی بیشتر طول نمی‌کشید. اما بزرگترین روزه گاندی علیه هندوهای افراطی بود.

گاندی اعلام کرده بود که از هر گونه اعمال خشونت علیه یکدیگر و علیه انگلیس باید پرهیز کرد. اما جریانی افراطی از جوانان هند دست به کارهای تند و خشن زدند و گاندی در اعتراض به این اعمال خشونت‌آمیز، بزرگترین روزه خود را گرفت. که بیش از چهل روز طول کشید. در اواخر این روزه گاندی به حالت اغما رفت، در محلی که او اقامت داشت میلیون‌ها هندی جمع شدند و دعا می‌کردند، جو عمومی آن‌چنان بر علیه افراطیون بسیج شد که در نهایت، جامعه آنان را مجبور به عذرخواهی از گاندی و ترک روش خشونت‌آمیز کرد.

آیا در انقلاب ایران چنین مساله‌ای صورت گرفت؟ بازرگان پیشنهاد عفو عمومی داد، او می‌گفت جامعه ملتهب است. آیا روش گاندی و بازرگان به تعلیمات اسلامی نزدیک‌تر است یا روش ادامه خشونت و

قهر؟ پیامبر خدا بعد از فتح مکه، عفو عمومی داد. تمام پیامبران برای مردم آمده‌اند، برای مردم کار کردن تفاوت بسیاری با دنبال مردم رفتن دارد. گاهی لازم است به مردم گفت خطا می‌کنند. آن‌کس که به دنبال مردم برود عوام فریب می‌شود. در انقلاب ایران این عامل تبدیل به یک عامل تعیین‌کننده شد به طوری که هنوز هم نتوانسته‌ایم از آن عبور کنیم. بعد از ۳۰ سال هنوز نتوانسته‌ایم از فاز سلبي بیرون بیاییم، هنوز برخی افراد سخنانی می‌گویند که مردم خوششان بیاید، این آفت بزرگی است که جمهوری اسلامی همچنان دچار آن است.

س) شاید هر حکومتی خواهان این آفت باشد و به نوعی به آن دامن هم بزند، اما این جا نقش روشنفکران باید پررنگ می‌شد یعنی وظیفه روشنفکران آگاهی بخشی به مردم جامعه است، در بسیاری جوامع مردم از روشنفکران تبعیت می‌کنند در حالی که به نظر می‌رسد روشنفکران و اندیشمندان ایران نتوانسته‌اند این نقش را به خوبی ایفا کنند نظر شما چیست؟ به نظر شما روشنفکران ایران پس از انقلاب چه نقشی ایفا کردند؟

ج) به اعتقاد من بخش قابل توجهی از روشنفکران ایران، متوجه جایگاه تاریخی خود نشدند. در دو سال اول انقلاب، همه روزنامه‌ها متعلق به روشنفکران از تمام طیف‌ها بود، طیف وسیعی از چپ تا راست روزنامه منتشر می‌کردند. مهندس بازرگان می‌گفت بعد از انقلاب باید آگاهانه، با برنامه و حساب شده حرکت کرد، روزنامه‌های چپی بازرگان را متهم می‌کردند که سیاست گام به گام کسینجر را می‌خواهد اجرا کند. و بدترین ناسزاهای سیاسی را به ما دادند، به نظر من روشنفکران ایران نقش بسیار مهمی در پیدایش این وضعیت ایفا کرده‌اند.

برای مثال چندی بعد از پیروزی انقلاب، سفارت آمریکا را گرفتند، من به عنوان معاون نخست‌وزیر و به عنوان نماینده دولت مسوول به آنجا رفتم و قضیه را حل و فصل کردم، طبیعی است هر کشور و هر دولتی مسوول امنیت اتباع خارجی می‌باشد و من در چارچوب یک عمل دیپلماتیک، همه کارمندان سفارت را در سالن مرکزی سفارت جمع و به عنوان نماینده دولت از آنان عذرخواهی کردم، اما روزنامه‌ها انواع ناسزاهای نثار من کردند. اما من به عنوان نماینده دولت باید این کار را انجام می‌دادم.

بدون آن‌که وارد جزئیات مساله شوم. باید گفت روشنفکران ایران در پیدایش این تغییر و تحولات همان اندازه که در دوران انقلاب نقش مثبت داشتند، پس از آن نقش منفی ایفا کردند و در یک ارزیابی صادقانه و منصفانه باید به نقش منفی روشنفکران پرداخته شود، باید خودمان را نقد کرد. وقتی بازرگان در اعتراض به فشارها و محدودیت‌ها سخن گفت، یکی از همین روشنفکران نوشت بعد از هر انقلابی دیکتاتوری لازم است. بر اساس همین توجیهات بود که مرحوم بهشتی نظریه دیکتاتوری صلحا را مطرح کرد.

س) سوال این‌جا است که جریان روشنفکران دینی و به تعبیر دیگر مرحوم مهندس بازرگان و هم فکرانش تا چه اندازه در آگاهی مردم نقش داشتند؟

ج) ما از ابتدا نظرات خود را می‌گفتیم و یکی از دلایلی که ناسزاهای بسیار به ما می‌دادند این بود که نه تنها با برخی روش‌ها موافق نبودیم بلکه در برابر آن هم ایستادیم. اما مهندس بازرگان نخست‌وزیر منتخب مردم نبود بلکه منصوب رهبر انقلاب بود. بنابراین در جاهایی که اختلافی پیش می‌آمد، ایشان نمی‌توانست با این عنوان که «من با رای مردم آمده‌ام» بایستد. اما در دوران مجلس اول به رغم همه

فشارها، بر مواضع خود ایستادیم، و مجلس را ترک نکردیم. چرا که ما نماینده مردم بودیم و تمام فشارها حتی ضرب و شتم‌ها را تحمل کردیم و ایستادیم.

این که چه شد و چرا روحانیت توانست قدرت برتر را بدست آورد به ساختار و مناسبات اجتماعی بر می‌گردد. هنگام انقلاب همه مردم به صحنه آمدند و روشنفکران تبدیل به یک اقلیت عددی شدند، بنابراین تا سال‌های اولیه انقلاب، روشنفکران قدرت به معنای پایگاه مردمی نداشتند. بدنه جامعه رابطه ویژه‌ای با روحانیت داشت. برای مثال در انتخابات مجلس خبرگان، بیشتر روحانیون انتخاب شدند و تعداد روشنفکران بسیار کم بود.

بنابراین چنین موضوعی به مسأله‌ای اساسی‌تر یعنی ساختار اجتماعی در ایران برمی‌گردد. نفوذ عمیق روحانیون بر توده‌های مردم ریشه‌ای دو هزار ساله دارد، اما روشنفکران ایران به تدریج تجربه پیدا کردند. زمانی همین افراد اصلاح‌طلب کنونی علیه جریان‌های روشنفکر دینی به شدت موضع داشتند، روشنفکران ایران یک‌پارچه نبودند، برای مثال حزب توده ادعا می‌کرد در خط امام است و بازرگانان از خط امام خارج شده است! به یاد دارم در مجلس دوره اول نماینده ارمنه به من می‌گفت، کیانوری خوب بازی می‌کند و من گفتم صبر کن! کیانوری همه شما را به جلوی گلوله می‌فرستد.

اگر بپذیریم دموکراسی یاد گرفتنی است و در یک جامعه متغیر، متحول و در حال دگرگونی، یاد گرفتن یک تجربه بسیار بزرگ است، بسیاری از مشکلات حل می‌شود.

اکنون روشنفکران ذهنیت ۳۰ سال پیش را ندارند و بیش از هر زمان دیگری ارزش و سخنان بازرگان را می‌فهمند، بازرگان هم یک فرد نبود بلکه یک اندیشه بود، بازرگان نیست اما اندیشه‌اش موجود است. روشنفکران اندک اندک، به این خط نزدیک شده‌اند و حتی در میان برخی سنت‌گرایان هم این وضعیت حاکم شده است، یعنی بعد از پیروزی انقلاب گروه‌های روحانی و سنت‌گرایان هم تجربه اندوخته‌اند و تصویر ذهنی افراد نسبت به ۳۰ سال پیش تغییر کرده است.

احمدی نژاد در کشورهای عربی

۸۷/۱۰/۱۳

سوال- آیا احمدی نژاد در عرصه بین الملل محبوبیت دارد؟

ج - محبوبیت آقای احمدی نژاد در میان برخی از کشورهای اسلامی و عربی غیر قابل انکار است اما باید به آمار مراجعه کرد. یکی از خبرنگاران خارجی مستقر در مصر که به ایران آمده بود و با من مصاحبه می‌کرد می‌گفت محبوبیت احمدی نژاد در مصر بیشتر از حسنی مبارک در این کشور است.

سوال - دلیل این محبوبیت چیست؟

ج- علت این محبوبیت به خاطر شعارهایی است که ایشان درباره اسرائیل داده اند.

سوال - به نظر شما این محبوبیت پایدار و ماندنی است؟

ج- به نظر من این محبوبیت عمیق ندارد و پابرجا نمی ماند. زیرا ملت‌های عربی به خاطر کینه ها و عقده‌هایی که از یک طرف نسبت به جنایات رژیم اسرائیل به مردم فلسطین دارند و از طرف دیگر دولت مردان آنها نتوانسته اند با ابزارهایی که دارند این مشکل را حل کنند، از هر شعار تندتی علیه اسرائیل استقبال می کنند. بنابراین شعارهای احمدی نژاد برضد اسرائیل باعث شد تا وی میان ملت‌های عرب محبوبیتی پیدا کند.

سوال - چرا این محبوبیت را عمیق نمی دانید؟

ج- واقعا معتقدم که این محبوبیت پایدار نیست. جمال عبدالناصر هم شعارهایی تندتر از احمدی نژاد می داد. او در میان ملت‌های عرب نفوذ بسیار عمیقی داشت. البته محبوبیت احمدی نژاد قابل مقایسه با محبوبیت عبدالناصر در میان ملت‌های عرب نیست. عبدالناصر علاوه بر محبوبیت، نفوذ بسیار زیادی داشت و توانست جنبش‌های آزادی بخش را در آفریقا و خلیج‌های دیگر راه اندازی کند. در صورتی که شعارهای احمدی نژاد و محبوبیت وی چنین پتانسیلی را برای عمل سیاسی در میان ملت‌های عرب ایجاد نکرده است. محبوبیت احمدی نژاد بیشتر معطوف به یک امر احساسی و روانی در میان ملت‌های عرب است زیرا آنها می بینند که دولت مردانشان به رغم داشتن اهرم‌های فراوان در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی نتوانسته اند مسله اعراب و فلسطین با اسرائیل را با صلحی پایدار و عادلانه خاتمه دهند. این مسله باعث سرخوردگی آنها شده است. شعارهای احمدی نژاد بیشتر روی احساس آسیب دیده روان ملت عرب تاثیر گذار بود. زیرا کشورهای عربی نتوانستند مسله فلسطین و اسرائیل را حل کنند. ملت‌های عرب از این مسله دردمند هستند. ممکن است که آنها با شنیدن شعارهای احمدی نژاد خوشحال بشوند اما این احساسات یا خوشحالی به یک عمل سیاسی کارساز، تبدیل نمی شود. عبدالناصر شعارهایش تندتر از احمدی نژاد بود اما صحبت‌های وی جریانات سیاسی زیادی را ایجاد کرد. البته همانطور که گفتیم این دو قابل مقایسه نیستند.

سوال - جنس محبوبیت احمدی نژاد در عرصه بین الملل چه تفاوت‌هایی با محبوبیت آقای خاتمی در این عرصه دارد؟

ج- آقای خاتمی هم میان مردم کشورهای اسلامی و هم در بسیاری از جریانات روشنفکر و مترقی در اروپا و آمریکا محبوبیت دارد. خاتمی توانست در مقابل نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون، گفت و گو تمدنها را مطرح کند. این نظریه به قدری با استقبال دولتمردان و ملت‌های جهان قرار گرفت که سازمان ملل یک سال را به عنوان سال گفت و گوی تمدنها تصویب کرد. خاتمی وقتی به فرانسه رفت و در یونسکو سخنرانی کرد خیلی از ایرانی‌های مقیم خارج به استقبال او آمدند. حتی برخی از افرادی که مخالف رژیم جمهوری اسلامی و مارکسیست هستند، بعد از سخنان آقای خاتمی می گفتند که از اینکه رییس جمهور کشورشان شخصیت فرهیخته‌ای است خوشحال و سرافرازند. آقای احمدی نژاد در عرصه بین المللی محبوبیت ندارد. جنس محبوبیت احمدی نژاد در میان برخی از توده‌های عرب و مسلمان با محبوبیت خاتمی کاملا متفاوت است. خاتمی با سخنان و با منش و رفتارش توجه و احترام بسیاری را بخود جلب کرد. این احترام‌شان داد که قضاوت در باره شخصیت‌های سیاسی بر اساس لباس نیست. در واقع یک شخصیت روحانی با عنوان رییس جمهور نتوانسته به گونه‌ای سخن بگوید که همه را به خود جذب کند. سرشت رفتاری خاتمی با احمدی نژاد کاملا متفاوت است.

سوال- آیا احمدی نژاد همان گونه که در میان ملت‌های عرب محبوب است در میان نخبگان عرب هم جایگاه ویژه ای دارد؟

ج- حمایت بر خي از توده های عرب از احمدی نژاد با احترامی که سران کشورهای عرب برای آقای خاتمی قائل بودند خیلی متفاوت است و فرق عمیقی دارد. این احترام هنوز هم وجود دارد. مثلاً در کنفرانس کشورهای اسلامی که در سال ۱۳۷۷ در تهران برگزار شد این احترام به آقای خاتمی کاملاً ملموس بود. سخنرانی افتتاحیه خاتمی، مورد استقبال اکثر کشورهای اسلامی قرار گرفت و آثار زیادی بر روی جایگاه ایران در حوزه بین الملل و روابط ایران با سایر کشورها بر جای گذاشت.

سوال - آیا میزان محبوبیت خاتمی در میان جامعه به اندازه محبوبیتش در عرصه بین الملل بود؟

ج- محبوبیت خاتمی در میان مردم ایران کمتر از عرصه بین الملل نیست. این احترام و محبوبیت را نباید با کارآئی و استفاده مطلوب و بهینه از شرایط و امکانات مخلوط کرد. کاری که احمدی نژاد می کند بیشتر جنبه پوپولیستی دارد. تجربه و تاریخ نشان داده است که این محبوبیت در مواقع خاص و حساس کارساز نیست.

سوال- پس شما معتقدید که محبوبیت احمدی نژاد در میان ملت‌های عرب زودگذر است و با کنار رفتن وی از مسند قدرت این محبوبیت از بین می رود؟

ج- الان هم معلوم این نیست که این محبوبیتی که شما به آن اشاره کردید وجود داشته باشد. شعارهای احساسی واکنش های زودگذر ایجاد می کنند. اما اگر این شعارها با عمل موثر همراه نباشند نه تنها باقی نمی ماند بلکه به ضد خود نیز تبدیل می شوند. شعار های پوپولیستی آقای احمدی نژاد، که بطور عمده وعده های اقتصادی بودند، نه تنها تحقق پیدا نکرده است بلکه با شتاب غیر قابل کنترل تورم و افزایش فشار بر طبقات کم درآمد به ضد خود تبدیل شده است. این نوع دماغوگی ها به نیروی اثر گذار دراز مدت تبدیل نخواهند شد. به نظر من اگر احمدی نژاد در این دوره رای نیابد اثری از این احساسات هم باقی نخواهند ماند. اما جنس محبوبیت خاتمی این گونه نیست و مسئله گفت و گوی تمدنها را در دنیا مطرح کرد و حتی پس از واگذار کردن قدرت به احمدی نژاد نیز محبوبیتش کم نشد و در حقیقت روشنفکران گرایش بیشتری به وی پیدا کردند. اگرچه وی نتوانست مسئله گفت و گوی فرهنگی را در داخل کشورش جایبندازد. اما این تئوری در عرصه بین الملل توجه بسیاری را به خود جلب کرد.

سوال- به نظر شما چرا آقای خاتمی نتوانست در داخل کشور مسئله گفت و گو تمدنها را جا بیندازد.

ج- البته در داخل کشور مسئله گفت و گوی تمدنها مطرح نیست بلکه در داخل کشور می توان از گفت و گوی فرهنگی و سیاسی در سطح ملی یا گفت و گوی وفاق ملی سخن گفت اما به هر حال پایه و اساس هر دو یکسان است. خاتمی نتوانست توجه و موافقت مراکز اصلی تصمیم گیری در کشور را به این مسئله جلب کند. وی نتوانست آنها را نسبت به ضرورت این مسئله در داخل کشور قانع کند.

سوال- آیا شکل محبوبیت احمدی نژاد در عرصه بین الملل با آرمان‌های انقلاب همخوانی دارد؟

ج- آرمان های انقلاب استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بودند. حال باید دید که آیا با شعارهای احمدی نژاد جنبش برای آزادی و حاکمیت ملت در سایر کشورها راه افتاده یا رشد پیدا کرده است؟ آیا حاکمیت مردم در ملت‌های عربی ریشه دار شده است یا خیر؟ بنظر نمی رسد که چنین شده باشد و یا اگر

شده با شد بعلت سخنان احمدي نژاد باشد. بعنوان مثال آيا احمدي نژاد با شعار هایش توانسته مانع از نزاع هاي مذهبي میان شعیان و سني ها بشود؟ شعار هائي به سبک احمدي نژاد کار ساز نیست و موثر نخواهد بود، نه در میان ملتها و نه در میان دولتها.

غزه شهر قدرت و افتخار

اعتماد یکشنبه ۲۱ دي ۱۳۸۷



۱- شهر غزه یکی از قدیمی ترین شهرهای دنیاست. قرن ها یک مرکز بزرگ تجارتي در کنار دریاي مدیترانه، بین شرق و غرب بوده است. بسیاری از آثار قدیمی به دست آمده از این شهر، به چهار هزار

سال قبل از میلاد مسیح تعلق دارد. این شهر میان آشوری ها، رومی ها، یونانی ها، ایرانی ها و اعراب دست به دست گشته است. سامسون (جالوت) در این شهر زندانی بود تا وقتی درگذشت. قبر جد پیامبر- هاشم - در این شهر در مسجد «سیدنا هاشم» است، به طوری که غزه را شهر هاشم نیز گفته اند. موسس مذهب شافعی در این شهر به دنیا آمده است. در جنگ های صلیبی چندین بار دست به دست گشت و در نهایت هلاکو خان مغول آن را از رومی ها پس گرفت و مسجد بزرگ غزه یادگار هلاکو خان- سال ۱۳۴۴- است. غزه در لغت به معنای قدرتمند، قوی، قادر و شهر نظرکرده است.

۲- ارتش اسرائیل که به برکت کمک های بی دریغ امریکا، از مجهزترین ارتش های جهان محسوب می شود، مدت دو هفته است که از زمین، هوا و دریا، به باریکه غزه یورش برده است. بمب افکن ها و توپخانه های اسرائیل از هوا و زمین مردم بی دفاع غزه، زن و مرد، پیر و جوان و کودکان را بی رحمانه می کشد و به اعتراضات جهانی، نیز کمترین اعتنایی ندارد. سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین المللی نیز قادر به اقدام جدی در جلوگیری از فاجعه انسانی در غزه نیستند.

در این عملیات ارتش اسرائیل همچنان سیاست های کلان فرماندهان نظامی را پیاده می کند. موشه یالون این سیاست را چنین تعریف کرده است؛ " ما باید آنچه را که فلسطینیان را داغ کنیم که آنها بپذیرند لتی شکست خورده هستند قبل از شروع هر فرآیند سیاسی."

رک به Henry siegman:sharons Council an foreign ص phony war.oped. Relation Dec18,2003)

هنگامی که ارتش اسرائیل به لبنان حمله کرد و به بیروت وارد شد و صبرا و شتیلا، دو اردوگاه بزرگ آوارگان فلسطینی در حومه شهر بیروت و مرکز فرماندهی ساف را اشغال کرد، شارون که فرمانده این نیروها بود همین سیاست را اعلام کرد و گفت؛ «باید ضمیر آگاه فلسطینیان را آنچه را «داغ» کنیم که اثر آن در ذهن آگاه نسل ها بماند و فلسطینیان هرگز نپندارند که قادر به مصاف با اسرائیل هستند و کردند آنچه در صبرا و شتیلا کردند؛ یک جنایت بزرگ و نابخشودنی؛ قتل عام».

۳- چرا اسرائیل به غزه حمله کرده است و چرا اینچنین بیرحمانه زن و مرد و کودک و پیر و جوان را می کشد. هدف یا اهداف مشخص اسرائیل در این حمله چیست؟ و آیا اسرائیل به این هدف یا اهداف خود می رسد یا خیر؟ این حمله را می توان از زوایای مختلف بررسی کرد؛ اول آنکه پیش و بیش از هر چیز حمله ارتش اسرائیل به غزه واکنشی است روان شناختی به ناکامی در جنگ با حزب الله در لبنان. حمله اسرائیل به لبنان و درگیری با حزب الله اسطوره شکست ناپذیری ارتش اسرائیل را در هم شکست. برای یک فرد، یک گروه یا یک ارتش خودبزرگ بین، هیچ مجازاتی بدتر و سخت تر از ناکامی در رسیدن به اهدافش نیست. آسیب روان شناختی وارده بر ضمیر آگاه و ناخودآگاه اسرائیلیان یکی از علل بسیار مهم در این جنگ است.

هنگامی که یک غده چرکی، یک دمل یا کورک در بدن فرد به وجود می آید، هر قدر هم کوچک باشد، بر کارکرد طبیعی تمام ارگان های بدن اثر می گذارد و آنها را تضعیف یا مختل می سازد. زخم بر جای مانده از آن جنگ، نظم سیاسی، روانی و نظامی اسرائیل را مختل کرده است. حمله گسترده به غزه با تصور موثر بودن آن، برای ترمیم آن اختلال صورت گرفته است.

اما اسرائیل هدف حمله نظامی خود به غزه را در هم کوبیدن و از بین بردن ساختارهای سیاسی- نظامی حماس اعلام کرده است و تاکید دارد تا رسیدن به این هدف، به رغم اعتراضات گسترده جهانی، به حملات نظامی ادامه خواهد داد. نوار غزه، منطقه‌ی بی‌طول ۳۴ کیلومتر و عرض متوسط ۱۲ کیلومتر، در محاصره کامل اسرائیل است. نه از خشکی و نه از دریا راه به جایی ندارد. رفح تنها راه ارتباطی غزه با دنیای خارج است و آن هم در کنترل مصر قرار دارد. در ۱۹۹۳ اسرائیل به دنبال توافقی با مصر، کنترل و مدیریت این گذرگاه را که به «جاده فیلادلفیا» معروف شده است به مصر واگذار کرد، به این شرط که آن را آنچنان کنترل کند که سلاح و مهمات از این گذرگاه وارد غزه نشود. مصر بر اساس این توافق، هماهنگ با اسرائیل عمل می‌کند. در دسامبر ۱۹۹۳ توافقنامه اسلو میان اسرائیل و ساف امضا و در ماه مه ۱۹۹۴ به اجرا گذاشته شد. به موجب آن، غزه به فلسطین واگذار شد. یاسر عرفات در ۱۹۹۵ در غزه مستقر شد. در ۱۹۹۵ به موجب توافقنامه جدید، سرزمین‌های غرب رودخانه اردن به فلسطین واگذار شد. در مارس ۱۹۹۶ اولین انتخابات آزاد مجلس شورای ملی فلسطین در نوار غزه و غرب رود اردن انجام شد. در انتخابات ۲۰۰۶، حماس اکثریت را به دست آورد.

اما اسرائیل نتیجه این انتخابات را که با نظارت سازمان‌های بین‌المللی انجام شده بود، به رسمیت نشناخت. علاوه بر این، در واکنش پیروزی حماس، نوار غزه را از همه طرف محاصره کرد. به طوری که در مارس ۲۰۰۸ سازمان‌های حقوق بشر گزارش دادند که وضعیت انسانی در نوار غزه به آن حد وخیم است که از سال ۱۹۶۷ تاکنون سابقه نداشته است. در شرایط جنگی کنونی، این محاصره به مراتب شدیدتر شده است.

علاوه بر این سرزمین نبرد در غزه با لبنان تفاوت‌های جغرافیایی دارد. غزه یک سرزمین صاف و هموار بدون کوهستان و جنگل است. نبرد حزب الله یا حماس با اسرائیل جنگ کلاسیک دو ارتش نیست، بلکه جنگ واحدهای کوچک چریکی، ارتش مردمی، جنگ نامنظم با یک ارتش مجهز کلاسیک است. این نوع جنگ‌ها از قوانین جنگ‌های کلاسیک و منظم پیروی نمی‌کند. اما در تاریخ جنگ‌های چریکی جهان نمونه‌های بسیار نادری از این نوع جنگ در صحرا و دشت وجود دارد. در لبنان، جغرافیا، وضعیت سرزمینی، به نفع حزب الله و عملیات جنگ‌های نامنظم بود. حزب الله از همه طرف توسط ارتش اسرائیل محاصره نبود، به منابع غذا، سوخت و مهمات، از درون و بیرون لبنان دسترسی سریع داشت. غزه با داشتن جمعیتی حدود ۳۵۰۰ نفر در هر کیلومتر مربع، از مناطق بسیار پرجمعیت دنیا محسوب می‌شود. این تراکم جمعیت می‌تواند عاملی مثبت به نفع جنبش مقاومت در یک رویارویی زمینی باشد. فاز اول عملیات نظامی اسرائیل علیه مردم غزه، بمباران‌های هوایی بود. در این مرحله مقاومت فلسطین تنها می‌توانست با پرتاب موشک پاسخ دهد. حملات هوایی نتوانست پرتاب موشک به داخل مناطق اسرائیلی را متوقف کند. اسرائیل فاز دوم عملیات نظامی را با حمله زمینی آغاز کرد. ورود ارتش اسرائیل به خاک غزه، با آن جمعیت متراکم می‌تواند معادله را به نفع مقاومت فلسطین تغییر دهد، اما اسرائیل به خوبی به طبیعت جنگ‌های مردمی در شهرها و امتیاز مقاومت مردمی در برابر ارتش متجاوز آگاه است. برای مقابله با این وضعیت، ارتش اسرائیل همزمان سه کار مهم انجام داده است؛ اول آنکه با هماهنگی مصر، گذرگاه رفح را بسته است. دوم با تقسیم غزه به مناطق کوچک‌تر، ارتباط میان بخش‌های مختلف غزه را قطع کرده است. سوم اینکه تمامی تونل‌های مخفی زیرزمینی میان غزه و مصر را شناسایی کرده و یک به یک آنها را از بین می‌برد. در چنین شرایطی، کلیه رفت و آمدها، انتقال مواد غذایی، دارویی و سایر احتیاجات مردم را به طور کامل مهار می‌کند.

اما مساله به همین جا ختم نمی شود. ارتش اسرائیل ممکن است در عملیات نظامی خود و مهار مقاومت موقتاً پیروز شود. اما به قول عرب ها، ثم ماذا- بعد از آن چه؟ آیا ارتش اسرائیل می خواهد در غزه بماند؟ آیا می تواند بماند؟

اگر می توانست آنجا را در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ به طور کامل تخلیه نمی کرد و شهرک های یهودی نشین برچیده نمی شد. همان عوامل و عللی که موجب شد اسرائیل به ناچار غزه را تخلیه کند، همچنان پا برجا است. در صورتی که ارتش اسرائیل بخواهد برای مدت طولانی در غزه بماند، و راه حل های کلان و صلح با فلسطینیان را نپذیرد، مقاومت فلسطین حتی اگر ساختارهای سیاسی- نظامی حماس در هم ریخته و متلاشی شده باشد، نیروی خود را مجدداً سازماندهی می کند و به نوعی دیگر سر بر می آورد.

اسرائیل به رغم خط مشی فرماندهان نظامی، موفق به شکستن روحیه مردم فلسطین نخواهد شد. همان طور که اجرای سیاست موشه یالون- رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل- و شارون در لبنان موجب نابودی جنبش فلسطین نشد. اگرچه رهبری فلسطین حاضر به مذاکره با اسرائیل و امضای تفاهمنامه اسلو شد، اما همان قرارداد موجب انتقال رهبری و مرکزیت جنبش فلسطین از سرزمین های پراکنده عربی به داخل سرزمین فلسطین شد. از آن پس به جای آنکه ارتش های عربی آوارگان فلسطین را سرکوب کنند و هزینه آن را پردازند، این خود اسرائیل بود که مجبور به مقابله با مردم فلسطین و پرداخت هزینه های آن شده است. خط مشی نظامیان اسرائیل مبتنی بر همان فلسفه «النصر بالرعب» است. این سیاست جواب نمی دهد. تاریخ نشان می دهد که اگر ظلم و ستم بکاری خشم و قهر و انقلاب درو می کنی. با ایجاد رعب و وحشت نمی توان اراده یک ملت را برای همیشه مقهور و مغلوب ساخت. پاشنه آشیل یا چشم سفندیار سیاست النصر بالرعب ترساندن و مرعوب ساختن مردم است. اما اگر مردم نترسند و مرعوب نشوند، این سیاست ابتر و بی نتیجه است.

از طرف دیگر حمله اسرائیل به غزه و آنچه روی داده و می دهد هزینه های سنگین سیاسی و اخلاقی برای اسرائیل به وجود آورده است. اسرائیل بیش از هر زمان در افکار مردم جهان منفور و مطرود شده است. بنابراین اسرائیل اگرچه ممکن است پیروزی نظامی به دست آورد، اما از نظر سیاسی و اخلاقی بازنده است.

هیچ کشور و مردمی در دنیا به جز مقامات رسمی دولت فعلی امریکا، از عملیات نظامی اسرائیل حمایت نکرده است. در سرتاسر جهان فریاد اعتراض علیه اسرائیل بلند است. ویژگی برجسته این اعتراض همگانی بودن آن است. تنها اعراب و مسلمانان نیستند که اعتراض می کنند، فریاد بسیاری از مردم جهان در شرق و غرب شنیده می شود. در دهکده جهانی هر فرد یا گروه یا دولتی نمی تواند هر کاری را که بخواهد انجام دهد.

شکست اخلاقی و سیاسی اسرائیل نه تنها در کشورهای جهان بازتاب پیدا کرده است بلکه در خود اسرائیل نیز مخالفان راه حل نظامی را به تکاپو واداشته است. اگرچه بخشی از انگیزه این عملیات برای مصرف داخلی در انتخابات آینده اسرائیل به نفع گروه های تندرو است اما ادامه عملیات نظامی و طولانی شدن آن به ضرر اسرائیل تمام خواهد شد.

حمله اسرائیل به غزه و جهانی شدن چهره زشت قهر و خشونت و ترور و جنایت بار دیگر و بیش از گذشته دنیا را با واقعیت مساله خاورمیانه و اینکه راه حل های کوتاه مدت کارساز نیست، آشنا و متوجه

ساخته است. تنها راه حل منطقی و ممکن که اجماع و توافق جهانی پیدا کرده است اجرای قطعنامه ۲۴۲ و عقب نشینی اسرائیل از سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ و تاسیس یک دولت مستقل فلسطینی است.

البته هنوز هستند گروه های فلسطینی و غیر فلسطینی که به دنبال راه حل یک کشور واحد با شرکت تمام فلسطینیان، یهودیان و مسیحیان هستند. اما این راه حل در حال حاضر واقع بینانه نیست. قبول کشور مستقل فلسطینی در کنار اسرائیل، عملی، واقعی و در دسترس است. اما تمام قرائن و شواهد حاکی از آن است که اگر این راه حل در نهایت عملی شود، در درازمدت وجود دولت اسرائیل بلاموضوع خواهد شد و دیر یا زود به راه حل یک کشور واحد منجر خواهد شد و نگرانی اسرائیل و زیر بار صلح نرفتن و خودداری از تخلیه سرزمین های اشغالی و جلوگیری از تاسیس دولت مستقل فلسطینی به طور عمده معطوف به همین واقعیت اجتناب ناپذیر در آینده بی نه چندان دور است.

با قبول چنین نگرشی وظیفه هواداران صلح و کمک به فلسطینیان به کارگیری تمامی امکانات سیاسی، دیپلماتیک برای عملی شدن هر چه سریع تر راه حل دو کشور است.

در تقبیح اعمال غیرقانونی شورای نگهبان

۴ بهمن ۱۳۸۷

بابا این شورای نگهبان با این نظارت استصوابی آبرو را برده. تا مجلس سوم اینها این کارها را نمی کردند، می خواستند ولی نمی کردند. برید این صحیفه نور را ببینید، ببیند آقای خمینی به کیا تشر زد، گفت چهار پنج تا پیرمرد نشستید می خواهید برای کل ایران تصمیم بگیرید، نه، حق ندارید. حالا اون چهار پنج تا پیرمرد می خواند برای ایران تصمیم بگیرند.

ما می گیم این نظارت آخه نمی شه که مفسرین قانون، قانون را به تناسب شرایط سیاسی و نظریات سیاسی خودشان تفسیر بکنند، نمی شه. اگر نظارات استصوابی این است که حالا می کنند چرا تو مجلس اول، دوم و سوم نکردید، پس نباید بکنند. ما با این نظارات استصوابی مخالفیم. با نظارات استصوابی در یک مرحله اونم آنچه قانون می گه، در فرآیند انتخابات. یعنی وقتی دولت می خواد انتخابات انجام بدهد

تجربه ی تاریخی در ایران ما این است که دولت دخالت می کند، صندوق ها را عوض می کند. زمان شاه به ارتش صورت می دادند که اینها باید انتخاب بشوند. خوب بعد آمدند در اون مذاکرات مجلس که قانون را تصویب کرده بخوانید آمده برای اینکه جلوی دخالت دولت و مقامات اجرایی را گرفته بشه که در آراء مردم دخالت نکنند، صندوق ها را عوض نکنند، گفتند شورای نگهبان در فرآیند انتخابات نظارت بکند.

اما حالا شورای نگهبان اومده تفسیر جدیدی، من در آوردی از خودش درست کرده. نه، اینها حق ندارند. برای اینکه اصل حاکمیت ملت که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده در تعارض است با این کار شورای نگهبان. حق حاکمیت را از ملت سلب کرده است. ما می گوئیم این نظارت استصوابی باید لغو شود.

علاوه بر این یک چیز دیگر ما می گوئیم، ما می گوئیم این شورای نگهبان، این آدمها به دلیل تخلفات آشکار قانونی و دینی صلاحیت دخالت دیگر ندارند، کما اینکه وقتی صلاحیت بنده را در انتخابات مجلس هفتم رد کردند، به بنده گفتند که عدم التزام و اعتقاد به دین مبین اسلام، سوء شهرت در حوزه انتخابیه که در تهران باشد، عضویت در نهضت آزادی ایران و عرض کنم که ارتداد. قانون را ما نگاه کردیم بند چهار ماده ۳۰ می گوید که کسانی که به حکم یک دادگاه صالحه ای محکوم به ارتداد شده باشند، اینها حق ندارند.

ما نوشتیم آقا شما از کجا فهمیدید که من اعتقاد و التزام ندارم؟ چی شده؟ از کجا فهمیدید؟ از کجا احراز کردید عدم اعتقاد من؟ خوب، اگر می گوئید دادگاهی مرا محکوم کرده، حکم ندادند! ما رفتیم به دادگاه شکایت کردیم، گفتند ما آقا اصلاً به این دادگاه حضور پیدا نمی کنیم. چرا؟ چرا؟ چرا شما در دادگاه

حاضر نمی شوید، مستندات را به دادگاهی که مال خودتون است بدید. پس بنا براین شورای نگهبان از صلاحیت افتاده است. این شورای نگهبان حق دخالت دیگر ندارد.

ببینم آیا اینقدر برای شما سخته، این همه شما می گید، در سخنرانی هاتان، در محافظتان، در اعلامیه هاتان، ای ملت بیایید، تو را خدا بیایید مذاکرات حداکثری باشد. اگر مذاکرات حداکثری اینقدر برای شما اهمیت و ارزش دارد، این شش تا را عوض کنید، ایرادی داره! ما که الحمدلله کمبود روحانی نداریم که شما می گوئید این شش تا را عوض نمی شه کرد، خوب شش تای دیگه. نمی خواد شورای نگهبان را منحل کنید ولی اینها را مرخص کنید برند استراحت کنند.

ببینید من یک مثال بزنم. علمای بزرگ ما شما ها هم می دانید به یک سنی و سالی که می رسیدند به اطرافیانشان می گفتند که از من یک آزمایشی بکنید، ببین من عقلم سرجاش هست یا نیست، برای اینکه من می خواهم فتوا بدم، من می خواهم حکم بدم، این فتوای حکم من ممکن باعث زیان ها و ضررهای زیادی شود. این بزرگان ما تا این اندازه تقوا داشتند، که از اطرافیانشان می خواستند که بیا منو تست بکن، بین عقلم سرجایش هست یا نیست.

خوب من از شما می پرسم، ما که کفر نگفتیم که شما ها استعفا بدید برید. ببینید واکنش چی بوده. یک شخصیت فقهی، برجسته، مجتهد، کسی که تصمیمات مملکتی در اختیار اوست می گوید احکام اعدام برای موافق نماها صادر شده است، اما ما روی مصلحت نمی گذاریم اجرا شود. آیا منافق ارزش دارد که ما بگویم موافق نماها، مثل روحانی نما. خوب، منافق، نفاق که ارزش نیست که کسی نمایش نفاق بدهد که شما می گوئید اینجا عده ای موافق نما هستند، اگر منافق بودند اعدام داشتند اما چون منافق نما هستند اعدام دارند. اما حالا مصلحت نیست اجرا کنیم. یعنی زنده باد نفاق، مرده باد منافق نما! این میشه دیگه!

ما می‌گوییم که آقا آفتاب آمد دلیل آفتاب. من دلیل بیشتری نباید بیارم بدم. عرض من این است این شورای نگهبان باید برود. حاضریم اگر بروند هدیه‌شان بدهیم، بدرقه‌شان نیز بکنیم.

فعالیت سیاسی به عنوان یک وظیفه

خاتم زارع اعتماد ۱۳۸۷/۱۱/۷

در یک جامعه که سازمان‌ها و نهادها شکل گرفته‌اند هرکس کار یا وظیفه خود را انجام می‌دهد. معمولاً افراد از قلمرو وظایف تخصصی خود به ندرت خارج می‌شوند. استاد دانشگاه تدریس و پژوهش‌های تخصصی خود را انجام می‌دهد، قاضی کارقضاوت، وکیل کار حقوقی، تاجر کار تجارت و دانشجویان هم درس خود را می‌خوانند.

در چنین نظامی کسانی هم هستند که فعالیت سیاسی را در چارچوب حضور در نهادهای قدرت به عنوان یک وظیفه انتخاب کرده‌اند و مطابق آن، فردی سناتور می‌شود یا به عنوان وکیل مجلس انتخاب می‌شود و سیاست را به عنوان یک حرفه می‌نگرد.

اما در ایران، از آنجا که مناسبات سیاسی و اجتماعی به کلی به هم ریخته است، سروسامان دادن آن بدون حضور همگان میسر نیست، همه در همه جا و در همه کار حضور دارند و دخالت می‌کنند. اصلاح این وضعیت مشارکت همگانی مردم را می‌طلبد.

از طرف دیگر در ایران احزاب سیاسی، به آن معنا که در غرب و نظام‌های دموکراتیک شکل گرفته‌اند و حضور دارند، سامان نیافته‌اند. شهروندان با عضویت در احزاب وظیفه و نقش خود را در تعیین سر نوشت ایفا می‌کنند. از درون این احزاب شخصیت‌های سیاسی و مدیران شناخته می‌شوند و در کارهای ویژه از جمله مدیریت به معنای حرفه‌ای آن وارد می‌شوند. در ایران حکومت‌های استبدادی مانع اساسی بر سر راه سامان یافتگی احزاب سیاسی هستند. در غیبت حضور موثر احزاب سیاسی کنشگران سیاسی دائماً تغییر می‌کنند و چه بسا افرادی بدون هیچ‌گونه سابقه‌ای، صرفاً با دادن شعارهای عوام‌فریبانه یا با بند و بست با مرکز و نهاد‌های قدرت در مناسبتی قرار می‌گیرند که فاقد توانمندی و صلاحیت هستند.

این در حالی است که در کشور ما مطابق قانون اساسی مردم در چهار محور می‌توانند در سرنوشت خود دخالت کنند:

اول، از طریق شرکت در انتخابات سراسری مجلس و ریاست جمهوری

دوم، در سطح محلی و از طریق مشارکت در انتخابات شوراهای

سوم، از طریق عضویت در احزاب سیاسی در سطح ملی، و

چهارم از طریق فعالیت در نهادهای صنفی، کارگری و نظام‌های حرفه‌ای که طی آن افراد مستقیماً در امور مربوط به صنف و حرفه خود دخالت می‌کنند.

اما اگرچه شناسایی این نوع حقوق برای مردم ما از یک طرف ضروری و واقع‌بینانه است ولی از سوی دیگر بسترهای مناسبی برای دخالت مردم در هریک از این ابعاد چهارگانه فراهم نیست.

مثلاً جو سیاسی چه در گذشته و چه اکنون اجازه رشد احزاب سیاسی را نداده است و این در حالی است که یکی نقش‌های عمده احزاب سیاسی تربیت‌کادر برای مدیریت کشور است. در یک انتخابات حزبی هرکس نمی‌تواند کاندیدا شود و امکان آن نیست که احزابی بدون سوابق مدیریتی قابل اتکاء و شناخته شده برای بخش‌های مختلف معین شوند و تنها در غیاب احزاب فراگیر و فشارهای سیاسی ممانعت‌کننده از توسعه احزاب و حتی نهادهای صنفی غیر دولتی است که راه برای پیدایش و رشد افرادی که فاقد صلاحیت‌های لازم هستند به وجود خواهد آمد.

بنابراین اگر در کشور ما بدنیاال یک انقلاب عظیم تاریخی اصل جمهوریت پذیرفته شده است باید مقدمات و نیازهای اصلی آن، که تشکیل احزاب سیاسی است، نیز فراهم شود تا سیاست‌ورزی به معنای حرفه‌ای خود شکل بگیرد. از آنجاکه تنوع و تکثر در افکار عمومی در جامعه بشری امری طبیعی و غیر قابل اجتناب است، در هر کشوری و در شرایط آزاد نه یک حزب و دو حزب بلکه چندین حزب شکل گرفت خواهد و هریک افکار و تمایلات بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کنند.

علاوه بر این، هیچ حکومتی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که مخالف نداشته باشد، زیرا هیچ حکومتی نمی‌تواند تمام انتظارات مردم را برآورده کند. احزاب سیاسی مخالف در هر نظامی از یک طرف منعکس‌کننده نارضایتی‌های مردم هستند و از جانب دیگر، با طرح و پیگیری مطالبات مردم، مانع تراکم مطالبات و انباشت آنها و رسیدن جامعه بنقطه انفجار می‌شوند.

بنابراین حاکمیت باید حضور احزاب مخالف را بپذیرد و تحمل کند و ارزش نقش متعادل‌کننده این احزاب را ارج بنهد.

اما همان‌طور که اشاره کردم رکن اصلی و سرشت نظام ایران جمهوریت و یا به تعبیری دیگر حاکمیت ملت و مردم بر سرنوشتشان است. و این یعنی دموکراسی. ولی باید دقت کرد که بارها گفته شده است دموکراسی کالایی نیست که بتوان آن را وارد یا صادر نمود، بلکه یادگرفتنی است. و این یادگرفتنی بودن دموکراسی به معنای انجام کار مکانیکی، مثل رای دادن و شرکت در انتخابات نیست، بلکه منظور از یادگرفتن دموکراسی پذیرفتن سه رکن است:

نخست این که بپذیریم جامعه بشری متکثر است و به تعبیر قرآن کریم اختلافات تا قیامت ادامه خواهد داشت و در واقع باید بپذیریم که جامعه بشری چند صدایی است و و مشیت الهی چنین بوده است.

دوم این که افراد بشر باید یکدیگر را تحمل کنند و تساهل (tolerance) داشته باشند..

سومین اینکه تساهل و تسامح به تنهایی کافی نیست بلکه باید علاوه بر پذیرش سازگاری هم لازم است. هم هماهنگی و سازگاری به این معناست که ما برای پیشرفت کشور نیاز داریم همه مردم، در قالب حزب، در همه سطوح و ابعاد با هم سازگار و هماهنگ باشند تا بتوان به اهداف توسعه در ابعاد ملی برسیم. این مسئله یا یاد گرفتن تنها با گذشت زمان و بتدریج فراهم خواهد شد. همان طور که با گذشت ۱۰ سال اصلاح طلبان آموختند بحث خودی و غیر خودی را مطرح نکنند.

تا وقتی این سه رکن دموکراسی رشد نکنند نهادینه نشوند سیاست ورزان ایران هم دیگر را تحمل نخواهند کرد و رشد نمی کنند و فرایند " همه بامن " که متأسفانه پس از انقلاب بجای " همه با هم " شکل گرفت، ادامه پیدا خواهد کرد هر روز در دایره آن ها که در اردوی همه با من قرار نمی گیرند تنگتر می شود. روابط بر ضوابط چیره می گردد. در چنین شرایطی حاکمان چیره

دست همه چیز هستند جز مدیران با صلاحیت برای اداره امور کشور.

اختلاف در میان نیروهای انقلاب

اعتماد ۷ بهمن ۸۷

یکی از مشکلات اساسی انقلاب که از آن جهت هزینه های زیادی هم پرداختیم مسأله اختلافات میان نیروهای انقلاب بود. این اختلافات به کشمکش های سیاسی و دربرخی موارد به درگیری های نظامی کشید و به استهلاک نیروها و کادرهای انقلاب انجامید؟ فکر می کنید تا چه حد دست عوامل خارجی در تشدید این اختلافات نقش داشته است؟ با ذکر دلایل.

ج- اختلافات بعد از انقلاب میان نیروها را عوامل خارجی بوجود نیاوردند. ریشه های آنها را باید در درون خودمان جستجو کنیم. تنوع افکار و اندیشه ها در جامعه انسانی یک پدیده طبیعی است. خداوند ما را یکسان خلق نکرده است. در جامعه کنونی ایران تنوع افکار و اندیشه ها بمراتب بیش از هر زمان دیگری است. زیرا جامعه ایران یک جامعه انتقالی است. در جامعه در حال انتقال تنوع افکار و اندیشه ها خیلی بیشتر از جامعه ای است که بمرحله ثبات رسیده است. مجموعه احزاب و نیرو های سیاسی، از چپ و راست، روحانی و روشنفکر نتوانستند شیوه های توافق جمعی و همگرایی لازم برای مدیریت کلان کشور را اعمال کنند. این خود علل و دلایل خود را دارد، که کلاً از درون خود ما سرچشمه گرفته است. عوامل خارجی از این شرایط و زمینه های داخلی استفاده کردند و آنرا بنفع اهداف خود تشدید کردند .

در سی سال گذشته ما شاهد این تراژدی هستیم که نیروهای مختلفی که زمانی هماهنگ و منسجم بوده اند رو به تجزیه، انشعاب و گاه کشمکش رفته اند، حتی در میان جناح های سیاسی نیز باز این روند تشننت را مشاهده می کنیم، شما تا چه حد این مسأله را طبیعی می بینید و در کجای مسأله فکر می کنید نیاز به آسیب شناسی داریم؟

ج- توسعه کشمکش ها ، رقابت ها و دشمنی ها میان نیروها ئی که در یک مرحله با هم همسو بوده اند و علیه نیروهای دگراندیش باهم همکاری می کردند، بهیچوجه طبیعی نیست، بلکه حاکی از وجود یک نا بهنجاری های روانی فردی و جمعی است. در دوران انقلاب شعار حاکم بر جامعه و انقلاب " همه با هم بود". پس از انقلاب این شعار تبدیل شد به: "همه بامن ، یا با منی یا بر منی". ویژگی شعار اول تجمیع تمامی نیرو ها ، برغم اختلاف اندیشه ها بود. این تجمیع و همگرایی بهمه نیرو ها امکان می داد تا خود را در درون انقلاب و همراه آن بدانند. اما شعار دوم حرکتی از نوع گریز از مرکز بود. و "من" محور آن است. اساس این شعار تامین سلطه یا هژمونی "من" است. در این شعار نیرو ها مرتباً به بیرون از مدار جمع پرتاب می شوند. این فرایند تا تنهائی و انزوای کامل "من" ادامه پیدا می کند. و در نهایت خود و سیستم را از درون می شکند و نابود می سازد. این یک الگوی رفتاری نابود کننده شناخته شده ای است. در مارکسیسم- لنینیسم این دیدگاه در نظریه هژمونی پردازش شد. با این معنا که برای حفظ انقلاب باید هژمونی طبقه کارگر تحقق پیدا کند. هژمونی طبقه کارگر تبدیل شد به هژمونی حزب طبقه کارگر، و آن هم بنوبه خود شد هژمونی بلشویک ها و در نهایت و از درون آن ، به سلطه بی رحمانه استالین ختم شد. و از سر نوشت آن نظام هم همه خبر داریم. متأسفانه این الگوی رفتاری بعد از انقلاب رویه غالب در جمهوری اسلامی شد. برای برون رفت از این چنبره معیوب و آسیب زا تنها راه شکستن این فضا و برگشت به شعار همه با هم است. مرحوم مهندس بازرگان در استعفا نامه خود به رهبر فقید انقلاب، با اشاره باین رویه مخرب می نویسد: " در شرایط تاریخی حساس حاضر نجات مملکت و بثمر رساندن انقلاب بدون ووحدت کلمه ووحدت مدیریت میسر نمی باشد." این ضرورت همچنان باقی است .

پس از انقلاب شاهد فضای بازی هستیم که همه نیروهای آزاد شده و دخیل در انقلاب اظهار وجود کرده و ایفای نقش می کنند. به نظر شما چرا آن فضای آزاد که در تاریخ اخیر ایران کم نظیر بود دوام نیافت؟ چرا ما در حفظ آزادی دچار مشکل هستیم؟

ج- ما در انقلاب خود را از سلطه استبداد سلطنتی رها ساختیم. اما در درون هریک از ما ایرانی ها یک شاه کوچکی نشسته است. ما آن شاه نفس و درونمان را نشکستیم. دومی مهمتر از اولی است. شکستن دومی همان جهاد اکبر است. ما مستبد را از بین بردیم نه استبداد را .

سی سال سیاست خارجی انقلاب اسلامی

سرگه بارسقیان ۹ بهمن ۱۳۸۷

پس از استعفای کریم سنجابی، مهندس مهدی بازرگان طی حکمی در روز دوم اردیبهشت ۱۳۵۸، ابراهیم یزدی معاون نخست وزیر در امور انقلاب را بطور موقت به عنوان سرپرست وزارت امور خارجه منصوب کرد، اما یزدی تا پایان عمر دولت موقت وزیر امور خارجه ماند و طی این مدت (از اردیبهشت تا ۱۳ آبان ۵۸) برنامه سیاست خارجی انقلاب اسلامی را تدوین کرد. در روزی که یزدی به عنوان

سرپرست وزارت امور خارجه حکم گرفت، روزنامه کیهان گفت و گویی با وی منتشر کرد که در آن گفته بود: «روابط ما با آمریکا یا با تمام کشورها بر این اساس است که سیاست خارجی دولت ما بر پایه بی طرفی مثبت هست و سیاستی است که پایه هایش در زمان مرحوم دکتر مصدق گذاشته شده است.» دبیرکل نهضت آزادی ایران در گفت و گوی پیش رو در حالی که سی سال از انقلاب گذشته از برنامه ای که برای سیاست خارجی تدوین کرده و منطبق بر همین گفته اش پیش از انتصاب به عنوان سرپرست وزارت خارجه بود و نیز فراز و فرودهای دیپلماسی ایران طی سه دهه انقلاب می گوید؛ از تعارضی که سیاست خارجی ایران با آن روبروست .

***** در فاصله حضور شما در نوفل لوشاتو به همراه امام تا تصدی پست وزارت امور خارجه دولت موقت مهندس مهدی بازرگان در روز دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ طرح و چارچوبی برای سیاست خارجی انقلاب اسلامی تدوین شده بود؟ انقلابیون برنامه ای برای پی ریزی دیپلماسی دوران جدید داشتند و آیا الگوی خاصی پیشنهاد می شد؟**

() در نوفل لوشاتو اعلام شد ما با همه کشورها رابطه ای دوستانه خواهیم داشت؛ امام اعلام کرد ایران نفت را بر کسی نمی بندد اما درآمد حاصل از نفت را به جای توسعه برنامه نظامی و تسلیحاتی، صرف سازندگی و آبادانی کشور می کند. پس از انقلاب هم دکتر کریم سنجابی در نیمه دوم اسفند ۵۷ وزیر خارجه دولت موقت شد؛ شورای انقلاب سنجابی را برای وزارت دادگستری نامزد کرده بود اما وی مدتی برای درمان کسالت خود به فرانسه رفت و در بازگشت به او وزارت کشور یا وزارت امور خارجه را پیشنهاد داد که چون وزارت امور خارجه متصدی نداشت به آنجا رفت، اما پس از دو ماه به دلیل اختلاف با مرحوم مهندس بازرگان بر سر همکاری که دعوت کرده بود از وزارت خارجه استعفا داد. اطلاعی ندارم که دکتر سنجابی در مدت حضور خود در وزارت خارجه طرحی را تدوین کرد یا نه، به هر حال او عضو برجسته جبهه ملی و معتقد به سیاست های مرحوم دکتر مصدق بود. بعد از انتصاب بوزارت امور خارجه برنامه ای نوشتم که شامل فرازهای اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی بود و آن را به هیات دولت بردم که دولت و شورای انقلاب آن را تصویب و امام هم تائید کرد. در این برنامه سیاست خارجی بر دو اصل استوار بود. اصل اول با توجه به وضعیت جنگ سرد حاکم بر روابط بین المللی، بر مبنای بیطرفی مثبت بود. بر طبق این اصل اعلام کردیم ایران در صحنه بین المللی، بی طرفی مثبت را در پیش می گیرد و وارد تخاصمات جهانی و دسته بندی های بلوک شرق و غرب نمی شود، اما بر اساس مصالح ملی خود با کلیه کشورها، آمریکا، اروپا و شوروی ارتباط برقرار می کند. بر اساس این سیاست عضویت ایران در پیمان نظامی سنتو و قرارداد نظامی دو جانبه ایران و آمریکا لغو شد، دولت کوبا و ویتنام را به رسمیت شناختیم و پس از خروج از پیمان سنتو به جنبش عدم تعهد پیوستیم. اصل دوم همان موازنه عدمی مدرس یا موازنه منفی دکتر محمد مصدق بود. بر اساس این اصل ایران بهیچ دولت خارجی امتیازی نمی دهد و امتیازات داده شده به خارجی ها در زمان شاه را هم لغو کردیم. شادروان دکتر سامی، که وزیر بهداری بود در راستای این سیاست هم بیمارستان آمریکائی و هم بیمارستان شوروی را تعطیل کرد.

***در آن برنامه سیاست خارجی چه تعریفی از شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" مطرح کردید که از شعارهای مطرح دوران انقلاب بود؟ کما اینکه همین شعار در آینده از سوی عده ای دچار بدفهمی ها شد و حتی برخی با استناد به آن از ولایتی وزیر خارجه اسبق گلایه کردید که چرا در مراسم تشییع برژنف رهبر اتحاد جماهیر شوروی شرکت کرده است.

() شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" که مردم در تظاهرات دوران انقلاب سر می دادند به معنی آن بود که ایران خواهان سیاست مستقلی از شرق و غرب است. این شعار انعکاس دهنده خواست مردم در حفظ يك هويت مستقل ملی در برابر شرق و غرب بود، که لزوما در سیاست خارجی محدود نمی شد و عرصه های فرهنگی و اقتصادی را هم در بر می گرفت. برنامه ای که برای سیاست خارجی تدوین شد تعریفی بود از همان شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی". این شعار دچار بدفهمی نشد، بلکه اختلاف نظر بر سر این بود که آیا سیاست خارجی می بایستی متأثر از ایدئولوژی باشد یا مصالح، منافع و امنیت ملی. در سیاست خارجی نمی توان صرفا در چارچوب ایدئولوژی تصمیم گرفت و عمل کرد، بلکه این منافع، مصالح ملی و مناسبات واقعی سیاسی در منطقه و میان کشورها است که آنرا تعریف می کند. سیاست خارجی متأثر از ایدئولوژی لاجرم به این نتیجه ختم می شود که آمریکا اهل کتاب است اما شوروی، حزب بعث سوریه، کوبا و ویتنام ملحد هستند، پس ایران باید در روابط خارجی به کشورهای اهل کتاب نزدیک تر باشد تا نظام های الحادی؛ اما در عمل اینطور نبود و نشد. ایران روابط بسیار حسنه ای با حزب بعث سوریه برقرار کرد ولی با حزب بعث عراق درگیر شد، در مقابل با عربستان سعودی که خود را خادمین حرمین شریفین می خواند به دلیل آنکه شیوخ آن را فاسد می خواند روابط نامناسبی داشت، اما با چین و شوروی روابط نزدیک و دوستانه. شرایط ایران و مناسبات منطقه باعث شد که سیاست خارجی تماما متأثر از مبانی ایدئولوژیک نباشد. به هر حال تعارض میان سیاست خارجی منبعت از منافع و امنیت ملی و متأثر از ایدئولوژی از همان اوان انقلاب آغاز شد و تا امروز هم ادامه دارد.

***اما قطع رابطه ایران با مصر در پی امضای توافقنامه کمپ دیوید به ابتکار شما صورت گرفت و سفر یاسر عرفات به ایران در ابتدای پیروزی انقلاب انجام شد و شما در راس هیاتی در اجلاس جنبش عدم تعهد در هاوانا شرکت کردید و با فیدل کاسترو ملاقات کردید. این تصمیمات بیشتر مبنای ایدئولوژیک داشت یا تامین منافع ملی؟

() سیاست خارجی در دوره ما ضد ایدئولوژی نبود اما متکی بر مصالح ملی و دیپلماسی واقع گرایانه بود. در روابط بین الملل کشورها را می توان بر اساس اولویت های سیاسی و اقتصادی به سه گروه اصلی تقسیم کرد: دوست، مخالف و دشمن. رابطه هر یک از این کشورها با کشور مان ممکن است در دو وضعیت قرار داشته باشد: بالفعل یا بالقوه. بنابر این مواضع و روابط کشورها با کشورمان را در شش وضعیت می توان در نظر گرفت: دوست بالفعل، دوست بالقوه، مخالف بالفعل، مخالف بالفعل، دشمن بالفعل و دشمن بالفعل. یک سیاست خارجی واقع گرا سعی میکند دوست بالقوه را بالفعل نماید، مخالف را

به دوست بالقوه و مخالف بالفعل را بالقوه سازد. و بالاخره دشمن را به مخالف بالقوه و دشمن بالفعل را بالقوه سازد. این یک خط مشی ایدال و واقع بینانه است. بدترین سیاست هرکت در جهت حکس این مسیر است .

برخی از کشورها بر اساس باورهای مشترک دینی با ما نزدیکتر و در مواردی همسو بودند، مثل اعضای سازمان کنفرانس اسلامی. با کشورهای عرب همسایه هم سعی ما این بود که روابط خوبی داشته باشیم. روابط ما با سازمان آزادی بخش فلسطین هم بر همین مبنا استوار بود، ساف، نماینده اکثریت مردم فلسطین و عضو سازمان کنفرانس اسلامی و هم عضو اتحادیه عرب بود. اما قطع روابط با مصر برخاسته از يك نیاز سیاسی بود. وقتی عربستان سعودی روابط خود را با مصر در اعتراض به امضای توافقنامه کمپ دیوید قطع کرد، ایران پس از انقلاب نمی توانست چشم خود را ببندد و کاری نکند. وقتی گزارش این اقدام عربستان را به شورای انقلاب دادم در آنجا با قطع روابط با مصر مخالفت شد.

*** چرا مخالفت شد؟ دولت موقت در این باره چه موضعی داشت؟

() هیات دولت قطع روابط ایران و مصر را تصویب کرده بود و پس از آن به شورای انقلاب رفت که آقای بهشتی مخالفت کرد. استدلال بهشتی در عدم قطع رابطه با مصر به خاطر این نبود که مصر يك کشور اسلامی است، بلکه به این دلیل بود که ایران در دوره شاه حدود ۱/۵ تا ۲ میلیارد دلار در مصر سرمایه گذاری کرده بود که در صورت قطع روابط، این سرمایه گذاری ها با خطر روبرو می شود. اما ما از زاویه دیگری به مساله نگاه می کردیم. در نهایت هم درخواستی مبنی بر قطع روابط با مصر به امام خمینی ارائه دادم که ایشان هم با آن موافقت کرد. در ابتدای انقلاب قصد ما داشتن روابط حسنه با مصر بود، شرایطش هم مهیا بود اما پس از امضای قرار داد کمپ دیوید توسط انور سادات نمی توانستیم روابط را قطع نکنیم، این به ضرر اعتبار و حیثیت جمهوری اسلامی بود و مصالح ایران چنین ایجاب می کرد. البته شرایط پس از مدتی عوض شد و می بایستی روابط تجدید می شد اما نشد و ما هم دیگر مسوولیتی در حاکمیت نداشتیم.

*** اینکه ایران به رغم اشتیاق شدید معمر القذافی و تمجیدهایش از انقلاب اسلامی، با لیبی رابطه حسنه دیپلماتیک برقرار نکرد دلیل ایدئولوژیک داشت یا سیاسی؟ یا به دلیل نقش لیبی در ربوده شدن امام موسی صدر؟

() رابطه با برخی کشورها مثل لیبی یک نمونه خاص است؛ در دولت موقت ما حاضر نشدیم با لیبی رابطه برقرار کنیم، نه فقط به دلیل ربوده شدن امام موسی صدر. لیبی از گروههای جدایی طلب خوزستان حمایت می کرد و حتی در اجلاس بین المللی خلق ها در تریپولی نمایندگان این گروه ها، به عنوان نمایندگان "عربستان" (جبهه التحریر الاحواز) دعوت شده و حضور داشتند. علاوه بر این لیبی از جدائی کرد ها از ایران، عراق، سوریه و ترکیه و تشکیل یک دولت کرد حمایت می کرد. بر خلاف آنچه ادعا می شد، لیبی در اعتراض به سیاست های ایران در قبال سه جزیره ایرانی در خلیج فارس رابطه خود

را با ایران در زمان شاه قطع کرده بود، این قطع رابطه با رژیم پهلوی هم از موضع پان عربیزم بود. مساله ربه شده شدن امام موسی صدر یکی از دلایل عدم برقراری روابط با لیبی بود، اما همه آن نبود..

*** اما همین لیبی در زمان جنگ ایران و عراق به یکی از نقاط امیدواری ایران در تامین سلاح تبدیل می شود؛ پس منطق نیازهای دوره جنگ بر سیاست خارجی ایدئولوژیک یا مبتنی بر منافع ملی غلبه می کند؟

() در دوره جنگ امنیت ملی ایران مطرح بود؛ کشوری به ما حمله کرده بود و باید از سرزمین مان دفاع می کردیم و نیاز به اسلحه داشتیم، طبیعی است که نیاز خود را باید فارغ از گرایشات ایدئولوژیک کشورهایی چون چین، کوبا و لیبی تامین کنیم. سیاست خارجی در آن دوره مبتنی بر امنیت ملی بود، نه ایدئولوژی. اما اگر ایران می خواست در تمام موارد مساله منافع ملی را در نظر گیرد باید هر چه سریعتر مسایل خود را با آمریکا حل و فصل می کرد. اگر ما در چارچوب مصالح و امنیت ملی خود با آمریکا وارد مذاکره می شدیم و بتوافق می رسیدیم، عراق جرات نمی کرد به ما حمله کند، آمریکا به عراق اسلحه نمی داد تا در حمله به ایران بکار برد، فرانسه و سایر کشورها هم به عراق کمک تسلیحاتی نمی کردند. پس در مواردی مساله امنیت ملی اقتضائاتی پدید می آورد که عمل به آن قابل قبول است.

*** سیاست خارجی ایران طی این سی سال متاثر از برخی گروه های غیردولتی بوده که بعضا نقش گروه های فشار را در دیپلماسی ایفا می کنند و با روند تعامل جویانه دیپلماسی دولت ها سر ستیز دارند. وقتی سیاست خارجی بین ایدئولوژی و منافع ملی معلق است و دولت ها برآیند تصمیم جمعی نظام در سیاست خارجی را اعمال می کنند، دلیل موجودیت و ایفای نقش این گروه ها چیست؟ گروه هایی که در موقعیت سیاسی جزء هواداران نظام بشمار می روند ولی در سیاست خارجی همانند یک اپوزیسیون عمل می کنند.

() پس از انقلاب طیفی از گروه ها در روابط خارجی نقش ایفا کردند. چه آن ۱۲ دانشجویی که در اتاق دربسته تصمیم گرفتند سفارت آمریکا در تهران را اشغال کنند، چه آن گروه هایی که با لیبی ارتباط برقرار کردند و به زور رفتند و در فرودگاه متحصن شدند و عده ای را به لیبی بردند؛ یا خارج از ضوابط دیپلماتیک و بدون اطلاع دولت، نخست وزیر لیبی را به ایران آوردند. همه این گروه ها درخداها و در سیاست خارجی نقش داشتند. در دوره ما، در وزارت خارجه دفتر بررسی جنبش های آزادیبخش ایجاد شد. دلیل ایجاد آن هم جو سیاسی انقلاب مبنی بر کمک به جنبش های آزادیبخش بود. خود من به دلیل ارتباط با گروه های مختلف سیاسی و مبارز در خارج از کشور کمابیش با آنها آشنایی داشتم. اما شرط کمک به این گروه ها شناخت دقیق ماهیت و ارتباطات و وابستگی های آنها بود. دفتری که در وزارت خارجه ایجاد شد وظیفه جمع آوری اطلاعات درباره آن جنبش ها را بر عهده داشت تا اگر روزی قرار بر کمک به این جنبش ها بشود، نسبت به آنها شناخت کافی وجود داشته باشد تا بتوانیم سره

را از ناسره تشخیص دهیم. دولت موقت هیچ روابط ویژه ای با این جنبش ها برقرار نکرد اما نمایندگانشان به ایران می آمدند و بعضا با رهبر فقید انقلاب دیدار می کردند. البته چنین ارتباطی در سطح دولت ها می توانست با مصالح ملی در تعارض باشد، مثلا اگر ایران از جنبش آزادیبخش صحرا در جنوب الجزایر یا جنبش آزادی بخش هرستان (حجاز) حمایت می کرد، روابط ایران با مراکش و سعودی ها تیره می شد. پس سعی ما کسب اطلاعات درباره آنها بود نه برقراری ارتباط. البته دولت هایی که از این گروه ها حمایت می کنند، هدف آنها کسب ابزاری برای فشار به دولت های دیگر است. دولت الجزایر چون با مراکش اختلاف پیدا کرده بود، از جنبش صحرا حمایت می کرد که گروه مخالف دولت مراکش بود و می شد از آن طریق اعمال فشار کرد. این حمایت ها در معرض افت و خیز است و پایدار نیست. وقتی ما در جریان مبارزات انقلابی در مصر بودیم، دولت مصر اصرار داشت ما برنامه خود را در رادیو قاهره هر چه سریعتر آغاز کنیم. اما ما مطلع شدیم که دولت قاهره درصدد ایجاد رابطه با تهران (پس از مدتی تیرگی در مناسبات) است. مصر قصد داشت با راه اندازی این رادیو به دولت شاه فشار بیاورد تا روابط را هر چه سریعتر، بر اساس شرایط قاهره برقرار کند؛ ما با آگاهی از این قصد دولت مصر، با راه اندازی رادیو مخالفت کردیم.

*** نمونه هایی از این دست مانند تشکیل گروه ها توسط دولت یا مورد حمایت دولت ها، برای اعمال فشار به یک دولت دیگر برای تامین مصالح و منافع ملی آنهاست. اما در ایران برخی از این گروه ها نه تنها توسط دولت ایجاد و حمایت نشدند که علیه دولت ها عمل کردند و نقش تخریبی در یک روند دیپلماتیک داشتند. همانند باند مهدی هاشمی که با لو دادن خبر سفر مک فارلین به ایران آن کانال ارتباطی ایران و آمریکا را بست.

() قضیه مک فارلین را گروه های فشار و باند مهدی هاشمی لو دادند، لابی اسرائیلی این کار را کرد؛ وقتی آمریکا خواست با دور زدن کانال اسرائیل، به ایران اسلحه بفروشد و حتی پیشنهاد کردند که از طریق عربستان اسلحه بخرند، اسرائیل واکنش نشان داد و مساله را علنی کرد. باین ترتیب که منوچهر قربانی فر که افسر ساواک بود و پس از انقلاب و فرار به خارج به موساد پیوسته و دلال اسلحه شده بود، ۸۰ موشک هاگ به ایران می فروشد. هنگامی که در فرودگاه تبریز ایران موشک ها می خواهد تحویل بگیرد، وقتی معلوم می شد که این موشک ها مارک اسرائیل دارند آن ها را نمی پذیرد و بهای آن ها را به قربانی فر نمی دهند. او دچار مشکل شده بود. اسرائیل هم از رفتار آمریکائی ها ناراضی بود. او شرح این ماجرا و سفر مک فارلین را طی نامه ای به آقای منتظری می نویسد. این نامه به سید مهدی می رسد و او خبر سفر مک فارلین به ایران را در اختیار روزنامه الشراع لبنان قرار می دهد و موضوع لو می رود. اما در این ماجرا نکته دیگری نیز وجود داشت که موجب ناراحتی آقای منتظری شد. در حالیکه ایشان قائمقام رهبری بودند در جریان این ملاقات ها قرار نداشتند.

***گروه فشاری که پس از انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری به اتوبوس جهانگردان آمریکایی حمله کرد و با کارهایی از این دست در روند آشتی احتمالی تهران و واشنگتن اخلاص ایجاد می کرد هم علیه دولت منتخب گام بر می داشت.

() در دوره خاتمی وضع با زمان دولت موقت فرق می کرد. دولت بازرگان منصوب رهبری بود. اما خاتمی منتخب مردم بود و باید در برابر این گروه ها می ایستاد. خاتمی نسبت به موکلین خود وظیفی داشت و باید مانع از اقدامات آن گروه ها می شد. در حال حاضر هم وقتی رئیس مجلس ایران بناسبت بحران غزه به مصر می رود و سعی دارد روابط دو کشور بهبودی یابد، عده ای در تهران برای سر حسنی مبارک جایزه تعیین می کنند. اوایل انقلاب زمینه های شکل گیری چنین گروه هایی تا حدی طبیعی بود، اما حالا طبیعی نیست.

*** این گروه ها چه نسبتی با ایده صدور انقلاب دارند؟ این شعار هم دچار بدفهمی نشد که برخی علیرغم تاکید بنیانگذار انقلاب که صدور انقلاب با زور و سرنیزه میسر نیست، از جنبش های آزادیبخش حمایت و تا کمک تسلیحاتی به آنها پیش رفتند؟

() ما باید واژه دیگری به جای صدور انقلاب بکار می بردند. صدور انقلاب در گفتمان سیاسی بین المللی معنایی غیر از آنچه در ذهن آقای خمینی و منتظری بود، دارد. صدور انقلاب در گفتمان بین المللی یعنی افراد ناراضی کشوری را جمع و آن ها را آموزش بدهید و سپس اسلحه بدست گروه های معارض بدهید تا بروند و دولت هایشان را سرنگون کنند، شبیه همان کاری که آمریکا با کنترها در نیکاراگوئه کرد. امام خمینی و آیت الله منتظری این واژه را با چنین معنایی بکار نمی بردند، مراد آنها از صدور انقلاب تبلیغ دین و ترویج ارزش های اسلامی بود.

*** ارزیابی کلی شما از سیاست خارجی دولت های پس از جنگ چیست؟ آیا آن تعارضات همچنان ادامه داشت؟

() سیاست خارجی آن سال ها بر حسب شرایط و بازیگران در مجموع منسجم نبوده و در هر دوره تعارض و تناقضاتی در خود داشته است. در این دوره روابط با کوبا توسعه پیدا کرد، اما با مصر رابطه برقرار نشد؟ با سوریه روابط بسیار گسترده ای ایجاد شد اما همین مناسبات با دیگر کشورهای عربی نبود. در مورد عراق و بخصوص بعد از جنگ دوم خلیج فارس، بهترین شرایط برای امضای پیمان صلح میان دو کشور فراهم بود اما از دست رفت. سیاست تنش زدایی خاتمی بطور نسبی موفق بود اما به دلیلی کارشکنی همان گروه های فشار و برخی مقاومت های جناح های دیگر با موانعی روبرو شد.

***بنظر شما ایده گفت و گوی تمدن ها می توانست پارادایمی برای دیپلماسی ایران باشد یا صرفاً یک آرمان بود؟

() ایده گفت و گوی تمدن ها با استقبال گسترده جهانی روبرو شد و حتی سازمان ملل متحد سال ۲۰۰۱ را به عنوان سال گفت و گوی تمدن ها نامگذاری کرد؛ چرا که این ایده از عناصر درونی مستحکم و محتوا ئی در سطح جهان برخوردار بود. اما تعارضی که میان این سیاست در عرصه بین المللی و در داخل کشور وجود داشت این بود که در سطح جهانی گفت و گو پیشنهاد می شد اما در داخل با هموطنان دگر اندیش گفت و گویی وجود نداشت؛ اگر به موازات گفت و گو در جهان، در داخل هم گفت و گو صورت می گرفت و فضای مناسب سیاسی بوجود می آمد، این ایده می توانست پارادایمی باشد که طبق آن دیالوگ بجای جنگ و همزیستی بجای ستیز قرار گیرد. طبق همین پارادایم بود که بیل کلینتون در سازمان ملل پای منبر سخنرانی خاتمی نشست تا با او روبرو شود و یخ روابط شکسته شود.

***سیاست خارجی دولت احمدی نژاد توانست تعارض در سیاست خارجی ایران را به نفع غلبه وجهه ایدئولوژیک آن برطرف کند؟ آیا سیاست انکار هولوکاست ضد گفتمانی علیه ایده گفت و گوی تمدن های خاتمی بود؟

() سیاست خارجی دولت نهم نه مبنای ایدئولوژی دارد و نه تناسبی با مصالح و منافع ملی و انسجام هم ندارد. یک روز هولوکاست را انکار کردند و شعار محو اسرائیل سر دادند و وقتی هزینه هایش را متحمل شدند، عقب نشینی کردند و به بدترین وجه خواستند هزینه های آن را با اعلام دوستی با مردم اسرائیل کاهش دهند که بی معنا بود در آن هم ناموفق بودند. زمانی که آمریکا و اسرائیل قطعنامه ای به مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهاد دادند که انکار کنندگان هولوکاست را تقبیح می کرد، تنها نماینده ای که علیه آن نطق کرد و رای منفی داد، نماینده ایران بود. این رفتار بر اساس کدام مصلحت اندیشی بود؟ حرکت های دیپلماتیک ایران با کشور های عربی نیز فاقد انسجام است.

پیروز انتخابات آمریکا کیست؟

۸۷/۱۱/۱۴

تمام قرائن و شواهد نشان می‌دهد اگر اتفاق غیرمنتظره‌ای در انتخابات رخ ندهد او‌باما به پیروزی خواهد رسید. او‌باما در نظرسنجی‌های مختلف به طور متوسط ۱۰ درصد جلوتر از مک‌کین قرار دارد. حد نصاب آرای الکترال ۲۷۰ است که او‌باما به بیش از ۲۹۰ رای رسیده است، در حالی که مک‌کین کمتر از ۱۸۰ رای کسب کرده است. به این ترتیب پیروزی او‌باما قطعی است. نگاه تحلیلی

او‌باما خود محصول تغییر در جامعه آمریکا است. طی پنج یا شش دهه گذشته تحولات عمیقی در جامعه آمریکا رخ داده طوری که در آن زمان قابل تصور نبود یک نفر سیاه‌پوست رئیس‌جمهور شود، یک خانم نامزد ریاست‌جمهوری شود یا یک جمهوریخواه یک زن را معاون خود معرفی کند. اگر مک‌کین معاون خود را یک زن انتخاب کرده این امر نشان‌دهنده واکنش او نسبت به این تغییر است. او‌باما نماد تغییرات و معرف نیروهای بالنده آمریکا است. در حالی که مک‌کین معرف نیروی میرا در این جامعه است. او‌باما برای اعمال تغییرات مورد نظر خود با حاکمیت نیروهای تثبیت شده و مسیحیان جدید روبه‌رو می‌شود تا بتواند این تغییرات را نهادینه کند.

رابطه با ایران:

او‌باما کاندید حزب دموکرات است و سیاست‌های کلان این حزب را پیگیری می‌کند. سیاست‌های کلان که از جانب برژنیسکی و نمایندگان دموکرات‌ها معرفی شده این است که به جای آنکه آمریکا در سطح جهان یکه‌تاز باشد و منتفقین آسیایی را به دنبال خود بکشاند با سایر کشورها همکاری کند. دموکرات‌ها معتقد به رهبری جهان از طریق همکاری با تمام قدرت‌ها هستند. رهبران اروپایی از انتخابات او‌باما استقبال کرده‌اند. پیش‌بینی می‌شود با پیروزی او همکاری بین آمریکا، اروپا و ژاپن بیشتر شود. در همکاری بین آمریکا و اروپا، ایران وادار خواهد شد غنی‌سازی را متوقف کند. اروپایی‌ها موضعشان با آمریکا در مورد بحران هسته‌ای تفاوتی ندارد. دموکرات‌ها ضمن آنکه اعمال زور را نفي نمی‌کنند به دنبال راه‌حل‌های دیپلمات از جمهوریخواهان جدی‌تر نیز هستند. با پیروزی او‌باما راه‌های جدیدی برای فعالیت‌های دیپلماسی باز خواهد شد. اروپایی‌ها معتقدند راهکارهای دیپلماتیک تا به طور کامل آزمایش نشده نباید از ابزارهای دیگر در مورد ایران استفاده کرد. با انتخاب او‌باما فشارهای دیپلماتیک بر ایران تشدید خواهد شد.

اینکه آمدن او‌باما تا چه میزان به نفع ایران خواهد بود به مسوولان ایران بستگی دارد. استفاده از او‌باما و ایجاد تغییرات در روابط دو کشور منوط به درک شرایط سیاسی کنونی و تغییر دیپلماسی از سوی مسوولان سیاسی کشور است.

تعارض بین ایدئولوژی و منافع ملی حل نشده است.

سرگه بارسقیان، اعتماد ملی، ویژه نامه سی امین سالگرد انقلاب ۱۳۸۷/۱۱/۱۵

متن در دسترس نیست

مذاکره با آمریکا

یادداشت روز، اعتماد ۸۷/۱۱/۱۷

متن کامل از روی فایل دستخط تایپ و اضافه شود

فدا کرده با آمریکا

ایران

۱- در اواخر آذرماه است که در طی سال گذشته مستر لین سلج با این دولت ایران
 با کفایت و به صورت آمریکا در نقاط مختلف اروپا، چندین بار دیدار و گفتگو
 داشته اند و این دیدارها، از نوعی است که در اصطلاح مذاکرات ژنرالهای به آن
 "Track Two" گفته می شود. در این نوع گفتگوها، بزرگان
 یا مقامات رسمی دولت آمریکا شرکت ندارند. اما آنها دیدار گفتگوها را
 با هدفی و مقصدی نمایند. مقامات رسمی اینهم می دهند و نتیجه (در اینها نیز نظیر
 دیگر به نقاط رسمی گزارش داده می شود.

مشکل این دیدارها گفتگوها - ایرانه بین این است تمام پاکوئی
 (Pugwash) که در سال ۱۹۵۷ توسط عبدالکامال دانشگاه برنده نوبل
 صلح نوبل بنیانگذاری شد. هدف از تأسیس این موسسه، تسهیل برانلود
 کردن مسائل صلح است. در کل این موسسه، گفتگوها، اینگیری می کند.
 در این دیدارها، گفتگوها، از جانب طرف آمریکایی، ویلیام پری، وزیر دفاع
 پیشین آمریکا و آلن ایلیسون، است در استیو کال سفیر در دولت کلینتون
 و از جانب ایران آقای محمدتقی قزوه هاشمی از است در این نزدیک آقای احمدی نژاد
 شرکت داشته اند.
 آمریکایی های شرکت کننده در این دیدارها گفتگوها، از جمله کار نزدیک
 او با در دوران مبارزات آنتانیو او هستند. همین امر موجب گمانه زنی ها

شده است که این افراد بر طبق دستور ادبانه در مذاکرات شرکت کرده اند اما سفیر گوی (۲)
 سردار امین هفت علی آمریکا در راجه در باهاما این قسمت از سردار انگلیس میگوید
 علان بر این در راه ۱۵، بهر صحت سردار امین (۱۵ هفت) ای انگلیس، وزیر امور خارجه ایران
 نیز با ترفیع خبر، تحت وزی سابق بر بنیاد برادر و تقویت است. ای سفیر
 کلمبیه (نیاوند) در مجلس نیز تأیید کرده است که عایدگان ایران در نشست
 امینت موع (خبرنامه ۱۵ هفت) با عایدگان آمریکا در ۱۵ هفت است
 اما وزیر اطلاعات ایران اظهار داشته است که: مذاکره ای رسمی میان دو کشور
 انجام نداده است بلکه از راه ای ای که در ۲ روز پیش در گفتگوها و ملاقاتها
 است که طرفین، بهر جهت و بنیاد سیاسی می توانستند مذاکرات رسمی (روشن)
 را تجدید کنند.

ای یونسف بین المللی نظام است - ایران نیز در لندن نیز در جریان است
 گفتار امینت، نظام نشست مشاوره (بحرین)، ترکیبی دارد، هر که
 ای نیاوند، رئیس مجلس ایران با هوار در برین، رئیس کلمبیه امور خارجه
 نمایندگان آمریکا در راجه. اعتماد دارد، شده است که آن نیاوند ای ای باید
 ندادن ریش هوار آمریکا در نشست موع در راه گفتگو کنند،
 هم چنین قرار است صدر شلم ای ای که هوار در شوره از صحت او با
 این ای ای پس مذاکرات با ایران به تهران نباید گفتگو صورت (محمد فخری آملی)

گروه د شردور به نفاين و تر ليد ولا لير بوئين به ايران مي آيد. بنظر (۱۰)
 اهدايت انقضاء برائش آلمان در رسيد نيز دارد، که با تندرست فون کتا بهر نيز
 آلمان و نماند ايران بران رسيد و نيز در اورد فرم ۲ لان - و البته شتابان ماير
 نزار است شردور را هر چه کند.

۲- فضای خفايت افکار با آمریکا، به منظور کاهش تنش میان کشور
 شکر شده است. زمانی بود که سخن از مذاکره با آمریکا

گفردند و وقتي شد و گذشته آن سخن محرمانه بود. دولت را مجازات
 بود. اما اکنون به نظر سربان نگاه هفت برسد و در میان نشسته، و تا بوي
 مذاکره با آمریکا شکر شده است. این یک نام مثبت در میان منافع ملی
 کشوران است.

روز هفتاد و نهم میان دولت ها از ای عادی و قابل درک
 است. اما تفکرهای ریلو تک بران منع هفتاد راه عملی منطقی و محقق
 با اکثرین هزینه است. در روابط بین المللی، مذاکره رفته رفته دشوار
 و دائمی وجود ندارد. شرایط بین المللی تغییر می کنند و براس آن روابط
 دولت ها نیز راهی تحول می شوند. اولین دشواری با است و سبب آن هرگز
 محاصره و شکنجه ها از سطح قبلی به با بهره و تبدیل دشمن به گماشت می آید.

مذاکره - پیاده شدن این امر از تحقق و نه امری است. (۴)

۳- مذاکره در میان یک علم، یک هنر است - هم نیازمند روش و هم برخورداری
 از نظر و فن "گفتگو در مورد" است. بنابراین سخن نباید محدود در این امر هم بشود
 که در این بین طرفین حاضرند. و در این دربار هم مورد از این افراد از این
 نواختن می باشد، بنابراین راه پرستی کارنامه دارد، محکوم است. بنابراین کسی
 که کارنامه روشن و قابل ارائه ای در این گونه امور ندارد، در این امر هم
 و بعضاً خطرناک، در این عین برای منافع و مصالح علمی است. بر فرض آنکه
 در این گفتگو شرکت داشته اند، روشن نیست. یا حداقل سرور از این امر اطلاع
 ندارند. نزدیک به بی گداری و مستعد بودن شرط کافی برای حضور در این
 مذاکرات است. در این در صورتی که نیست. یا توهم به برخی از افراد است
 نشسته این افراد، نگرانی های جدی در حضور آنان وجود دارد.
 در این دوران همواره در راه ها، اما برای حکومت، کسی هستند
 در زمینه روابط گفتگوهای دیپلماتیک با مقامات خارجی، سابقه دارند.
 یا توهم به آن مواردی که توان توانمندی آنان را در مدارها و گفتگوها (از برای
 کشور) طرف های مذاکره کننده آمریکایی، قطعاً از این باسواقی و تجارب
 فرادان هستند. ایران که اصل مذاکره را نیز برفته است نباید اجازه دهد
 کسی در این مذاکرات هم حضور نداشته باشد ایران شرکت کننده

تجربه و روش ندارند و کواغذیه آنان بیشتر مورد سؤال است (۵)

۴- مذاکرات در میان روسیه و انگلیس در مورد ایران

موضوع مورد اختلاف طرفین به شرح ذیل است اما مذاکره میان ایران و انگلیس نباید

موسسه یک به دو موضوع گفتن باشد بلکه باید تمام مسائل مورد اختلاف

در فرجه مذاکرات قرار گیرند. مذاکره در باره کلیه در موضوع اختلافی

مفید است که طرفین بخواهند اصول مذاکراتی را از راه توافق بر

مورد آرایش فراهم دهند. نظر مذاکرات ایران و انگلیس در باره مسئله ایران

اما مذاکره در کشور در شرایط گفتن در سطحی که اکنون مطرح است باید

همه جانبه کامل و در هر گزیده تمام موضوعات مورد اختلاف باشد

این نوع مذاکره شرط ضروری برای موفقیت گفتگوهاست - در مذاکرات

دیپلماتیک، بده و بستان اجتناب - ناپذیر و معمول است. لازم بده و بستان نیست

موضوعات عدالت و حقوق

آنها را در این گفتگوها گفتنی نیست بلکه چه چیز دارد و چه چیز گفتنی

است. در مذاکره هر دو طرف باید در موضوع گفتنی، امکان ماثور و کوان ضمیمه

است. اما در مذاکرات گذشته این امکان وجود دارد که یک طرف مستعدی

را بپذیرد، امتیازی بدهد اما در صورتی که امتیازش بگیرد. شمار ضمیمه اثر علی

امکان بود - بود در مذاکرات ایران و انگلیس وجود دارد.

۹- در باره گفتگو میان ایران و آمریکا از یک اهمیت ویژه تاریخی برخوردار است
 است. بهترین و مناسب ترین سبب گفتگو راه یا مسیر اول است تا مسیر دوم.
 یعنی مذاکرات رسمی، علنی میان نمایندگان دو کشور. بخاطر همینست که ادارات
 ضروری است دولت ایران در این مورد شفاف سخن کند، مردم را در جریان
 امور قرار بدهد، مردم بدانند چه کاری از دست آنها گفتگو کنند. در مذاکراتی
 به این صورت، طبیعی است که برخی از نوسانات و یا کمبودهای مذاکرات
 تا حصول نتیجه نهایی ادامه داشته باشد. اما در این باره صدرا سخن گفتند.
 در مورد آن قرار بدهد. در شرف پیوسته. هنگامی که اتفاق افتد
 مذاکرات در منابع بین المللی منتشر شود، هم بر این مردم سوال خواهد شد
 و هم بر آن نمایندگان. نموده آن را در مردم انتقال میدهد. در این سبب پرسشی
 میکنند یا اظهار نظر نمایند. شفاف سخن گویند مردم - صاحب اصلی این سرنوشت
 ما در ایران امور قرار دادن، صدرا به وقت مذاکرات است که خواسته مردم

(علا ۱۱/۱۳۸۷)

ماجراهاي ناگفته انقلاب

نوشابه اميري روزنالاين ۱۷ بهمن ۱۳۸۷

در سي سالگي استقرار جمهوري اسلامي، با دكتور ابراهيم يزدي، از روزهاي انقلاب و وقايع پس از آن سخن گفته ايم. از چگونگي ائتلاف روحانيون با ارتش، ماموريت اصلي هايزر در ايران، کنفرانس گوادالوپ، مذاکرات فرانسوي ها با آيت الله خميني بعد از راهپيمايي هاي عاشورا و تاسوعا، اعدام ها و ماجراي صادق قطب زاده... با اين حال رهبر نهضت آزادي ايران، حرف هاي ناگفته بسيار دارد که به دلايل روشن، هنوز بايد گفتنش را انتظار کشيد. اين مصاحبه را مي خوانيم.

*در سي سالگي انقلاب، ناراضيان، مخالفان يا حتي دوستان انقلاب که از روند انقلاب اسلامي دلخوش نيستند، در بازخواني علل اين انقلاب به نقش عامل خارجي تکیه مي کنند. نظر شما در اين مورد چيست؟

انقلاب ايران یک انقلاب کلاسيک، مردمی، درونزا و مستقل بود، اما انقلاب در خلاء شکل نگرفت و به پيروزي نرسيد. نيروهاي بيروني يا عوامل خارجي به دو صورت در انقلاب ايران نقش و اثر داشته اند. نقش اول قدرت هاي خارجي حمايت آنان از رژيم سرکوب گرشاه بود. انقلاب ايران واکنشي بود به کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. شاه بدون دخالت و حمايت قدرت هاي خارجي نمي توانست به قدرت بر گردد و اگر هم بر مي گشت نمي توانست به آنگونه که عمل کرد، عمل کند. از نظر مردم ايران و گروه هاي سياسي - چه مذهبي، چه غير مذهبي، روحاني يا غير روحاني - قدرت هاي خارجي حامي شاه، مسئول و شريك تمامي اعمال شاه محسوب مي شدند. انقلاب ايران فریاد اعتراض بود عليه استبداد سلطنتي و سلطه قدرت هاي خارجي در ايران. به عبارت ديگر، به تعبير شادروان مهندس بازرگان، درسخراني چمن دانشگاه یک هفته بعد از پيروزي انقلاب، "اين انقلاب یک رهبر واقعي در جهت منفي داشت و آن شخص محمد رضا شاه بود." به اين معنا عوامل خارجي نقش داشته اند. نقش دوم عوامل بيروني در جريان انقلاب و پس از آن است. انقلاب مسير خود را طي مي کرد، اما سياست هاي خارجي که ساليان دراز در ايران نفوذ و منافع فراوان داشته اند، وقتيديدند نمي توانند با آن تقابل کنند روش اثر گذاري بر آن را بر گزیدند. من علي الاصول ذهن توطئه محور ندارم، اما در سياست ساده اندیش هم نيستم. باور ندارم که آمريکا و انگليس (و اسرائيل) پس از پيروزي انقلاب مارا به حال خود واگذاشتند. آنها به صورت هاي گوناگون بر فرايند انقلاب و تحولات بعد از آن اثر گذاشتند. براي روشن کردن منظورم مثال مي زنم. شما در ماشين خودتان پشت فرمان نشسته ايد، هر طور که بخواهيد رانندگي و سرعت را کم يا زياد مي کنيد. اما شما تنها راننده اي نيستيد که در جاده رانندگي مي کنيد. ماشين هائي در جلو، عقب، سمت راست و چپ شما حرکت مي کنند. اينطور نيست که آنها به راه خود و شما به راه خود برويد. آنها دائماً شما را تحت نظر دارند. بر حسب منافع و مصالح خودشان سر پيچهاي تند جاده، جلوي شما مانور

می دهند و رانندگی شما را مختل می سازند و چه بسا اگر شما بر کار خود مسلط نباشید، شما را با ماشینتان به تهر دره پرتاب کنند. لذا سیاستهای خارجی، پس از پیروزی انقلاب با بهره گیری از امکانات فراوانی که داشته اند بر روند تحولات بعد از انقلاب، به نفع مقاصد خود و به ضرر انقلاب اثر گذاشته اند. به عنوان نمونه هرکس خاطرات فردوست را می خواند لاجرم باید در باره مطالب ننوشته او فکر کند و از خود سؤال کند که فردوست، افسر برجسته اینتلیجنس سرویس انگلیس چرا در ایران ماند؟ آیا به دستور MI6 ماند یا سر خود ماند. چه برنامه ای داشت و اجرا کرد؟

* به نظر شما چرا ماند و با ماندنش چه کرد؟ او مامور خوبی ماند؟

من اطلاع چندانی ندارم و نمی خواهم گمانه زنی کنم. آنچه گفتیم بر اساس خواندن کتابیست که به نام خاطرات او منتشر شده و نکاتی که قاعداً می بایست می آمد ولی غایب است. در ادامه همین بحث مثلاً ما می دانیم که تحلیل کادرهای سیاسی وزارت امور خارجه و سفارت آمریکا در ایران از اوضاع ایران این بود که اگر آمریکا به شاه روایت دهد در ایران به سفارت آن کشور حمله خواهد شد. اما گروه ویژه ای در آمریکا برای اهداف خاصی، کارتر را تحت فشار قرار دادند تا به شاه ویزای ورود داده شود، تا گروگانگیری بشود، تا آنها بتوانند کارتر را برای توقیف سپرده های ایران قانع و وادار سازند. یاما می دانیم که در دوران جنگ هر زمان که در ایران شرایط برای آتش بس و صلح آماده می شد ولی آمریکا آن را بنفع خود نمی دانست از شیوه روان شناسی معکوس، **Reverse Psychology**، استفاده می کرد. ناگهان یک ژنرال چهار ستاره برجسته آمریکایی در مصاحبه رادیویی به طور علنی می گفت ایران در آستانه پیروزی بزرگی است و اگر یک حمله دیگر بکند بغداد را می گیرد و نقشه خاورمیانه را بر هم می زند. شنیدن این حرف در ایران اثرات خاص خود را باعث می شد. آمریکایی ها با صراحت گفته بودند که هر چه ما بگوئیم آقای خمینی عکس آن را عمل می کند. این ها موضوعاتی است که برای پاسخ به سؤال شما می توانند و می بایستی مورد توجه و بررسی قرار گیرند.

* حالا به نظر شما آقای خمینی به واقع هر چه آمریکا می گفت، عکس آن عمل می کرد؟

در بعضی از موارد.

کنفرانس گوادالوپ

* رابطه کنفرانس گوادالوپ با سفر شاه به خارج و سپس تسلیم - یا همکاری ارتش - با نظام جدید چه بود؟

سفر شاه به خارج قبل از کنفرانس گوادالوپ تدارک دیده شده بود و ظاهراً رابطه ای میان این دو وجود ندارد.

* ظاهراً؟ تصمیم به برگزاری این کنفرانس یک روزه گرفته نشد. زمینه چینی آن از ماه ها پیش از رفتن شاه انجام شده بود. شاه می توانست از وجود چنین نتیجه گیری هایی بی خبر باشد؟ این اطلاعات نمی توانست بر روحیه او اثر داشته باشد؟

تصمیم برای برگزاری کنفرانس و تدارک آن، با سیر گفتگو ها میان شرکت کنندگان در کنفرانس و تصمیمات نهایی لزوماً با هم ربطی ندارد. در گوادالوپ کشور های شرکت کننده در مسئله ایران با هم به توافق رسیدند. معنای این سخن آن نیست که آمریکا تا قبل از کنفرانس یک نظر داشت و در آن جا موضع

اش را عوض کرد. اگر به منابع در دسترس، نظیر کتاب های نوشته شده توسط سایروس ونس و برژینسکی مراجعه شود دیده می شود که از ماه ها قبل در مورد ادامه حکومت شاه میان مسئولان وزارت امور خارجه با اعضای برجسته شورای امنیت ملی اختلاف نظر بود. آلمان، بریتانیا و فرانسه خیلی جلوتر از آمریکا به این جمع بندی رسیده بودند که حمایت از شاه بی فایده است و شاه به جای یار شاطر بار خاطر شده است. از اواخر سال ۱۳۵۵ بحث کنار گیری شاه به نفع پسرش مطرح شده بود. شاه در مصاحبه ای با گاردین در همان زمان به این موضوع پرداخته است. بعد از گزارش جورج بال، که به دستور کارتر تهیه شد، توازن آرا به نفع نظرات وزارت امور خارجه تغییر کرد. اما روابط ارتش با شورای انقلاب، یا دقیقتر با روحانیان در آخرین مراحل انقلاب، بعد از آن بود که شاه ایران را ترک کرد. آمریکایی ها نگران سرنوشت ایران بعد از خروج شاه بودند. در آن زمان جنگ سرد با تمام قوا ادامه داشت. در خاورمیانه، عراق و سوریه دو متحد نظامی شوروی بودند. در افغانستان شوروی حضور موثر سیاسی و نظامی داشت. در طول دوران جنگ سرد غرب و بخصوص آمریکا بر این باور بودند که حکومت های ملی پایدار نخواهند بود و کمونیست ها جای آن ها را خواهند گرفت. حداقل این بهانه ای بود برای عدم تحمل حکومت های مستقل ملی در جهان سوم. در مورد انقلاب ایران نیز این نگرانی را داشتند. هنگامی که در نهایت نتوانستند انقلاب را مهار کنند و متوجه شدند که شاه به جای یار شاطر، بار خاطر شده است و پیروزی انقلاب حتمی است راه چاره را ائتلافی میان روحانیان و ارتش دانستند. ارتش ایران علی الاطلاق ضد کمونیست بود و هم چنین روحانیان. آمریکا بر این باور بود که اگر ارتش با انقلاب درگیر نشود، با آن همراهی کند و انسجامش حفظ شود، در آینده، بعد از فروکش کردن احساسات تند انقلابی می تواند وارد معرکه شود. ماموریت اصلی هابزر این بود. آنچه در فیلیپین بعد ها اتفاق افتاد در چارچوب همین سیاست بود. موفقیت این سیاست بستگی به همکاری روحانیان و ارتش داشت. در پیام کارتر به آقای خمینی بعد از کنفرانس گوادالوپ، درخواست یا پیشنهاد تماس و مذاکره میان این دو شده بود. روحانیان و شورای انقلاب هم آن را پذیرفتند زیرا امکان می دادند که پیروزی نهایی انقلاب با کمترین هزینه به سرانجام برسد.

* اصولاً برگزاری کنفرانس گوادالوپ، ناشی از چه مجموعه تحلیل هایی بود؟ آیا در این کنفرانس نتیجه از پیش اندیشیده ای به رای اعضا گذاشته شد؟

از مشروح مذاکرات آن کنفرانس اطلاعی ندارم.

* سران چه دولت هایی در گوادالوپ شرکت داشتند؟ مکانیسم رابطه آنها با آقای خمینی چگونه بود و توسط چه کسانی اجرایی می شد؟ نقش شما و آقای صادق قطب زاده در این زمینه چه بود؟

به موجب اخباری که در همان زمان منتشر شد، در کنفرانس گوادالوپ سران کشور های غربی شرکت داشتند. از میان آنها دولت فرانسه در تماس با آقای خمینی بود. بعد از کنفرانس، آمریکا هم رابطه برقرار کرد. من نقشی در این کنفرانس نداشتم. قبل از کنفرانس نماینده رئیس جمهور فرانسه تماس گرفت و گفت که ایشان قبل از سفر به کنفرانس می خواهند نظر رهبری انقلاب را در مورد مسائل ایران مستقیماً بدانند. آقای صادق قطب زاده گزارشی تهیه و ارسال کرد و موثر واقع شد.

* چرا تهیه آن گزارش به آقای قطب زاده سپرده شد؟ به چه نحو موثر واقع شد؟ عمده ترین نکات آن چه بود؟

از حدود یک هفته قبل از کنفرانس، هم دولت آلمان و هم دولت فرانسه برای اطلاع از مواضع انقلاب مراجعه کردند. قرار شد تحلیلی تهیه شود. این مهم به عهده صادق قطب زاده محول شد. از کسانی که در پاریس بودند و می توانستند آن را تهیه کنند، بعضاً گرفتار برنامه های دیگری بودند. در نتیجه صادق قطب زاده آن را تهیه و با همکاری صادق طباطبائی نهائی کرد و بعد از تأیید آقای خمینی آن را به نماینده وزارت امور خارجه فرانسه داد.

*کنفرانس گوادالوپ تیر خلاص به رژیم شاه نبود؟ یا تیر آخر بر باقیمانده اعتماد به نفس شاهی بیمار؟

شاه اعتماد به نفس خود را ماه ها بود که از دست داده بود. از اواخر سال ۱۳۵۶ بحث استعفای شاه به نفع پسرش، به جای تغییر دولت از هویدا به آموزگار، مطرح بود. در کتاب آخرین تلاش ها در آخرین روز ها این موضوع را شرح داده ام. اعضای این کنفرانس، بجز آمریکا از ماه ها قبل به همان نتیجه رسیده بودند. درکنفرانس گوادالوپ آمریکا هم به همان نتیجه رسید.

*اگر آقای خمینی به فرانسه نمی رفت و در عراق می ماند، ماجراها به کدام سمت می رفت؟

چند ماه قبل از انقلاب، اوائل سال ۱۳۵۷، نمایندگان سه کشور ایران، عراق و آمریکا در سازمان ملل طی جلسات مشترکی برای فشار بر آقای خمینی و ساکت کردن ایشان توافق کردند. آن ها تصور می کردند که با این فشار ها آقای خمینی ساکت خواهد شد. آنها هرگز تصور نمی کردند که ایشان عراق را ترک کند. اگر این فشار ها وارد نمی شد آقای خمینی قطعاً عراق را ترک نمی کرد و به فرانسه نمی رفت. اما انقلاب هم متوقف نمی شد بلکه فرایند انقلاب طولانی می شد و احتمالاً پیامد های آن نیز متفاوت می بود.

*دیدار های آقای خمینی با آمریکایی ها در نوفل لوشاتو، از چه نوع دیدارهایی بود؟ رسمی، غیررسمی؟ مذاکرات مربوط به آن دیدارها در جایی ثبت شده است؟

متن کامل گفتگو ها در این دیدار ها نوشته شده اند و برای اولین بار آن ها را در کتاب تاریخ ۲۵ ساله، از کودتا تا انقلاب، نوشته سرهنگ نجاتی، چاپ شرکت انتشار، منتشر کرده ام.

مذاکرات فرانسوی ها با آیت الله خمینی

*به نظر می رسد دولت فرانسه از مقطعی به بعد با آقای خمینی به عنوان رهبر حکومت بعدی ایران رو به رو شد. آیا این تصور درست است؟ اگر بله، چرا؟

دولت فرانسه بعد از راه پیمائی عظیم تاسوعا و عاشورای قبل از انقلاب، رفتار خود را با آقای خمینی تغییر محسوس داد. این تغییر رفتار در مذاکرات نمایندگان دولت فرانسه با ایشان کاملاً مشهود است. مشروح این مذاکرات را به زودی منتشر خواهم کرد. اما خلاصه آن این است که نماینده رئیس جمهور و وزیر امور خارجه فرانسه در دیدار خود در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ با آقای خمینی، ضمن تأیید نفوذ رهبری ایشان در ایران و آمادگی دولت فرانسه برای همکاری پیرامون برخی مسائل پرسش هائی را مطرح کردند. به عنوان مثال می خواستند بدانند که حکومت آینده ایران از چه نوعی خواهد بود. فراز هائی از این دیدار به شرح زیر است:

ژاک روبر (نماینده وزیر امور خارجه): "مسائل سختی که در ایران در ماه‌های گذشته رخ داده است توجه ما را به خود جلب کرده است. نفوذ قطعی شما در ایران ما را بر آن داشته است که خدمت شما برسیم و چند سؤال در این باره بکنیم. اولین مطلب تحلیل کلی از مسائل ایران خصوصاً راجع به دولت بختیار و احتمال تشکیل شورای سلطنت است." امام: "مکرر گفته‌ایم که ما و ملت تحمل شاه و شورای سلطنت را نخواهیم کرد. تمامی بدبختی‌های ما از شاه و رژیم سلطنت است. بختیار هم مثل اسلاش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت."

ژاک روبر: "منظور شما این است که حتی رفتن شاه به خارج هم راه حل نیست؟" امام: خیر.

ژاک روبر: "آیا استعفاي کامل (شاه) مورد نظر است؟" امام: "استعفاي کامل! او الان هم کنار است. استعفا مطرح نیست. ما از اول او را قانوني نمي‌دانستيم. حالا هم که همه رأي به خلع او داده‌اند. مردم رژیم سلطنت را نمي‌خواهند. همه را نفي کرده‌اند. سلطنت خلاف قوانين ما است."

ژاک روبر: "آنچه که ما از اول این بحران فهمیدیم رژیم سلطنت بر اساس قانون اساسي ۱۹۰۶ است و ادامه این رژیم از قبل است. مسأله اساسي عدم اجرائي قانون است که قدرت مذهبي را در درجه اول قرار مي‌دهد آیا این تغییر کرده است؟" امام: "اصل قانون اساسي این است که سلطنت و همه رژیم‌ها باید به تصویب مردم باشد. مسأله رژیم بدون رضایت مردم هیچ اساس ندارد. مردم الان تماماً نه شاه و نه سلطنت پهلو ي را مي‌خواهند و نه رژیم سلطنتي را. بلکه جمهوري، جمهوري اسلامي را مي‌خواهند."

ژاک روبر: "بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسي به جاي سلطنت جایگزین می‌شود جمهوري- جمهوري اسلامي است. ممکن است بحثی درباره این جمهوري و اسلامي بکنید؟" امام: "اصل جمهوري همین است که در مملکت شما هم هست که آرای عمومی مردم آن را تعیین می‌کند. اسلامي می‌گوییم چرا که قانون اساسي ما بر اساس آن است. قانون اساسي فعلي را بررسی می‌کنیم آنچه با اسلام موافق است می‌پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می‌کنیم. جمهوري است يعني دموکراتیک و اسلامي است يعني قانون آن اسلامي است."

ژاک روبر: "به جز ریاست جمهور آیا نظرتان حضور پارلمان، و احزاب و مقابله احزاب هم است؟"

امام: "بله، همه اینها است."

ژاک روبر: "آیا تغییر مثل فرانسه است؟" امام: "بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است."

روشنفکران و انقلاب

*زیاد شنیده می‌شود که نسل جوان یا ناراضیان از انقلاب، روشنفکران را به عنوان بانیان این انقلاب مورد سرزنش قرار می‌دهند. آیا چنین است؟ نقش روشنفکران در این انقلاب تا چه اندازه بود؟

روشنفکران تنها بانیان انقلاب نبودند که حالا مورد سرزنش قرار گیرند؛ همه گروه‌ها و احزاب بودند. متأسفانه هر گروهی دیگری را سرزنش می‌کند. همه می‌گویند: "کی بود کی بود؟ من نبودم." این یک نوع فرافکنی و فرار از مسئولیت است. همه گروه‌ها بودند و همه مسئول هستند. جنبش ضد استبداد به طور مشخص از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکل گرفت. این جنبش بطور عمده جنبشی روشنفکری و محدود در همین قشر بود. از اوایل سال ۱۳۴۰ که انقلاب سفید شاه آغاز شد، روابط شاه با روحانیان

دگرگون شد. شاه که نتوانست با روحانیان کنار بیاید و نظر آنان را جلب کند، بر عکس به قم رفت و سخنانی گفت که هر نوع آشتی را غیر ممکن ساخت. در نتیجه قلمرو جنبش از دایره محدود روشنفکران بیرون رفت. عمده‌تأ جنبشی روشنفکری بود پیوستند. در نتیجه قلمرو جنبش از دایره محدود روشنفکران بیرون رفت. ساواک شاه توانسته بود تمام نهاد های سیاسی و فرهنگی روشنفکران را در هم بکوبد و از بین ببرد، اما نتوانسته بود نهاد مسجد را که پایگاه و جایگاه روحانیان است از بین ببرد. پیوستن روحانیان به جنبش ضد استبداد، توده های میلیونی مردم عادی را به صحنه کشانید و موجب پیروزی شد. در حالیکه نقش روحانیان در انقلاب بسیج مردمی بود، روشنفکران نقش مهندسی آن را داشتند.

*شاه خود اعتقادات مذهبی داشت. آیا او می خواست نهاد مسجد را از بین ببرد یا قصد هدایت آن را داشت؟ آیا یکی از علل این برخورد این نبود که شاه خود را از جانب مذهب‌یون در خطر نمی دید؟

شاه نمی توانست مسجد را از بین ببرد، اما برای مهار نهاد های دینی تلاش بسیار می کرد. تمام موقوفات تحت کنترل زیر مجموعه های شاه قرار داشت. پول های فراوانی میان برخی از روحانیان توزیع می شد. به موجب اسنادی که در نخست وزیری یافت شد، در ایام محرم قبل از انقلاب مبلغی حدود ۸ میلیون تومان توسط جامعه و عاط ایران میان برخی از روحانیان، که اسامی آن ها در آن لیست بود توزیع شده بود. به نظر می رسد که شاه اولاً میزان قدرت و نفوذ روحانیان در میان مردم عادی را نادیده گرفته بود، ثانیاً به تاریخ بی توجهی کرد. تاریخ ایران از زمان های بسیار دور، قبل از اسلام نشان می دهد که حکومت دو رکن یا دو پایه داشته است: پادشاه و روحانی. هر زمان میان پادشاه و روحانی نزاعی در گرفته، پادشاه باخته است. شاه این را نادیده گرفت و در اختلافی که با روحانیون پیدا کرد، نه تنها دست به ترمیم روابط خود با آنان نزد بلکه با سخنرانی تحریک آمیز خود در قم، روابط را به نقطه غیر قابل ترمیم رسانید. در نتیجه روحانیت به جنبش ضد استبدادی پیوسته موفق به سرنگونی نه تنها شاه، بلکه اصل سلطنت شد.

*روشنفکران می توانستند نقش دیگری در این روند داشته باشند؟ چگونه؟

روشنفکران می توانستند نقش دیگری داشته باشند، اما همین نقش را ناقص انجام دادند. اختلافات درونی میان روشنفکران و بی توجهی به شرایط ویژه تاریخی و مناسبات اجتماعی، ارزیابی نادرست از امکانات و قدرت روحانیان به ضرر آنان و انقلاب تمام شد. اگر روشنفکران، برغم اختلافات سیاسی و اعتقادی میان خود، با درک درست از شرایط با هم همکاری می کردند سرنوشت انقلاب مسیر دیگری پیدا می کرد. همه گروه ها و احزاب و جریان های روشنفکری ایران نیازمند یک بررسی انتقادی از عملکرد خود در انقلاب ایران، بخصوص بعد از پیروزی می باشند.

*نهضت آزادی هم به عنوان یک جریان صاحب اندیشه در این زمینه نیازمند یک بررسی انتقادی هست؟ در چه زمینه هایی؟

نهضت آزادی هم نیازمند بررسی کارنامه خود است. این باید ابتدا در خود نهضت مطرح شود، که شده است و باید نهایی و سپس منتشر گردد.

مذهب‌یون و رهبری مطلق

* چرا رهبري مطلق انقلاب در اختيار مذهبيون قرار گرفت؟ آیا این مسئله ناشی از ضعف نیروهاي غير مذهبي بود یا برخورد شديد شاه با آنها؟

انقلاب توسط یک روحاني برجسته و مرجع تقلید رهبري شد. اینکه چه علل و اسبابي موجب احراز این رهبري شد، نیاز به بحث و بررسی دارد. صورت مسئله را با ساده اندیشی، ساده کردن جواب نمی دهد. با ذهن توطئه نگر هم نمی توان جواب درست را به دست آورد. تمام گروه هاي سياسي، از سال ها قبل از پیروزي این رهبري را پذیرفتند. پیروزي انقلاب مرهون حضور میلیون ها ایرانی از زن و مرد در راه پیمائي ها بود. میلیون ها زن ایرانی، در شهر ها و روستا ها، حتی مذهبي ترین آن ها به خیابان ها آمدند. حضور زنان باچنین ابعاد گسترده در انقلاب اسلامي در تاریخ معاصر ایران سابقه نداشت. این حضور، نتیجه رهبري یک شخصیت روحاني بود. هنگامی که توده هاي عظیم مردم در صحنه حضور پیدا کردند، روشنفکران به اقلیت عددي تبدیل شدند. روحانیان هم که در ارتباط و سخن گفتن با مردم، هنرمند یا هنرمندتر از روشنفکران هستند، گوي سبقت را از آنان ربودند. روشنفکران هم هر کدام سازي زدند و راهي رفتند و با هم همدلي و هماهنگي نکردند و صحنه را به کلي به حریف واگذاشتند.

* کدام قشر از مذهبيون، سرکردگی این حرکت اجتماعي را بر عهده داشتند و با چه ابزارهايي؟

بدنه اصلي روحانیان را سنت گرایان و محافظه کاران تشکیل می دهند. مردم عادي با سنت ها راحت تر هستند. در کشور هاي که در آنها جنبش هاي سياسي، توده اي می شوند در فاز اول سنت گرایان حمایت مردم را به دست می آورند. نفوذ روحانیت ایران در میان توده ها یک قدمت چند هزار ساله، حتی قبل از اسلام، دارد. در ایران باستان، شاه به تنهایی حکومت نمی کرد. در کنار پادشاه همیشه موبد موبدان قرار داشته است. موبد موبدان فره ایزدي در پادشاه را اعلام و تاج بر سر پادشاه می گذاشته است. حتی بعد از اسلام هم این رابطه و نفوذ مجدداً بروز و ظهور پیدا کرد. به موجب برخی از آمار ها حدود ۱۸۰۰۰۰ روحاني در ایران هست. در دور افتاده ترین روستا ها هم مسجد یا حسینیه با حد اقل یک روحاني وجود دارد. همه این ها از ابزار هاي بسیار مهم در تحولات انقلاب هستند.

ارتباط با ارتش و ساواک

* اولین ارتباط ها با ارتش از کي برقرار شد؟ شاه از این ارتباط ها خبر داشت؟

زمان آن دقیقاً براي من روشن نیست. تا آنجا که می دانم قبل از راه پیمائي تاسوعا و عاشوراي ۱۳۵۷ بوده است. در این مذاکرات ارتش می پذیرد که در دید و مسیر تظاهر کنندگان ظاهر نشود. مسئولان تظاهرات هم می پذیرند که مسیر تظاهرات دور از کاخ هاي دربار باشد و شعار ها هم خیلی تند علیه شاه نباشد. هدف مسئولان تظاهرات با قبول این شرایط آن بود که با پائین آوردن هزینه تظاهرات، بالا ترین میزان مشارکت مردمی را فراهم سازند. همه گزارش دهندگان خارجي به کثرت بي سابقه جمعیت و نظم آن و شعار هاي آن توجه کرده اند. اما در روز دوم، عاشورا هم تعداد جمعیت بیشتر بود و هم شعار ها به شدت تند و علیه شاه بود. از آن پس ارتباط میان ارتش و رهبران انقلاب ادامه یافت. این مذاکرات در واقع از اردیبهشت ۵۷ آغاز شده است. مذاکرات سران نهضت با سفارت آمریکا به منظور تضعیف حمایت از رژیم شاه، ادامه مذاکرات در چارچوب جمعیت دفاع از آزادي و حقوق بشر با سفارت و سران ارتش زمینه برگزاری راهپیمائي تاسوعا را در روز جهانی حقوق بشر فراهم ساخت.

* همکاری دیگر نهادهاي رژیم شاه، از جمله ساواک با انقلابيون، چه نقشي در تغییر رژیم ایفا کرد؟

هیچ نوع سندی یا شواهدی در باره همکاری میان انقلابیون با ساواک وجود ندارد؛ حداقل من ندیده ام. امرای ارشد ارتش در آخرین روز های انقلاب سیاست بیطرفی، و نه همکاری را در برابر انقلاب اتخاذ کردند. اگرچه بخشی از نیروهای گارد با آن درگیری مسلحانه پیدا کرد. پس از استقرار جمهوری اسلامی افسران وطن پرستی بودند که، بخصوص بعد از حمله عراق به ایران با تمام وجود از میهن شان دفاع کردند و شهیدان زیادی هم دادند. اما، از جانب دیگر، همانطور که گفتم شاه و نیروهای امنیتی او، ساواک، با سرکوب های خشونت بارمستمر و گسترده نقش کلیدی در تعمیق و پراکندگی نارضایتی اقشار مختلف مردم و به عنوان عامل منفی در انقلاب نقش داشتند. تغییر رژیم رویدادی که در یک شب رخ بدهد نبود. فرایندی بود که در یک نقطه به بار نشست. نقش اصلی ساواک در انقلاب را در این رابطه باید بررسی کرد.

*** می گویند بخش داخلی ساواک که به کار گروه های چپ و ملی نظارت داشت عملاً دست نخورده باقی ماند و بعدها به کار گرفته شد. این طور است؟**

نخیر درست نیست. به موجب اطلاعاتی که ما بعد از پیروزی انقلاب از ساختار اداری ساواک بدست آوردیم متوجه شدیم که دو اداره در ساواک، اداره دوم و هشتم، ضد جاسوسی در داخل و جاسوسی برون مرزی بسیار فعال بودند. در این دو اداره، اطلاعات پر ارزشی از کشور های همسایه وجود داشت. ساواک به دلیل جنایات وحشتناک اداره سوم که مسئول امنیت داخلی و در واقع پلیس سیاسی بود، بد نام بود اما اداره های دوم و هشتم فعالیت های مثبتی داشتند و اداره هشتم، یا ضد جاسوسی باز سازی و فعال شد. اما بعد ها با تشکیل وزارت اطلاعات آن فعالیت ها نیز به کلی تعطیل و منحل شد.

پیروزی و حیرت

*** علت حیرت زدگی رهبران از پیروزی زود هنگام انقلاب چه بود؟**

سرعت فرو پاشی نظام استبداد سلطنتی، فقط رهبران انقلاب را حیرت زده نکرده بود، بسیاری از ناظرین بین المللی، حتی دیپلمات های خارجی نیز دچار تعجب شده بودند.

*** گفته می شود اگر شاه بعد از تغییر هویدا، به سوی گروه هایی چون نهضت آزادی یا جبهه ملی می رفت می توانست روند جریانات را تحت کنترل در آورد. شما به این مسئله فکر کرده اید؟ در آن صورت ایران امروز در چه وضعی قرار داشت؟**

همانطور که اشاره کردم اگر شاه، و آمریکا، می پذیرفتند که شاه به نفع پسرش استعفا بدهد و یک دوره ای از آزادی های سیاسی، نظیر بعد از شهریور ۱۳۲۰ به وجود می آمد، احتمالاً تغییرات به سمت و سوی جمهوریت، مسیر دیگری را طی می کرد.

*** چه مسیری؟ در کتاب آقای غلامرضا افخمی گفته شده که ایران امروز یکی از پیشرفته ترین کشورهای منطقه می شد. نظر شما در این مورد چیست؟**

این کتاب را ندیده و نخوانده ام و نمی توانم نظری بدهم. اما تحلیل های صاحب نظران همان دوران شاه این نظر را تأیید نمی کند.

* در همین ارتباط گفته می‌شود اگر شاپور بختیار بعد از هویدا به نخست وزیری رسیده بود، باز اوضاع تفاوت می‌کرد. تفاوت می‌کرد؟

با توجه به شرایطی که در آن زمان بود، اگر شاه بعد از هویدا می‌ماند و بختیار هم می‌آمد اوضاع تغییری نمی‌کرد و او هم شکست می‌خورد.

اجتناب ناپذیری انقلاب

* اصولاً این انقلاب اجتناب پذیر بود؟

خیر؛ تحولات سیاسی ایران به نقطه‌ای رسیده بود که انقلاب ایران غیر قابل اجتناب شده بود.

* تحولات داخلی یا خارجی؟ لزوم بستن کمر بند سبزه دور اتحاد شوروی سابق تا چه اندازه در این اجتناب ناپذیری نقش داشت؟

منظور من به طور عمده تحولات داخلی است. با بودن پیمان نظامی سنتو به نظر نمی‌رسد که نیازی به کمر بند سبز می‌بود. اگرچه آمریکایی‌ها در مذاکرات خودشان، به طوریکه از اسناد سفارت آمریکا نیز منعکس است، به این کمر بند سبز توجه داشته‌اند.

چپ‌ها و انقلاب اسلامی

* گروه‌های چپ از دید شما در این انقلاب چه وزنی داشتند و چه وزنی می‌توانستند داشته باشند؟

گروه‌های چپ، نظیر سایر گروه‌های انقلابی، در شکستن اسطوره قدرت ساواک و جو اختناق سیاسی نقش موثر و مهمی داشتند. بعد از انقلاب هم می‌توانستند نقش موثری داشته باشند، اما آنها هم در ارزیابی وزن خود و میزان اثر گذاری خود غیر واقع بینانه عمل کردند.

* آیا حمایت بازار سنتی از آقای خمینی، نقش تعیین کننده‌ای در روند امور داشت؟

بازار سنتی نقش موثری در پشتیبانی مالی از انقلاب و رهبری آن داشت.

همراهی با انقلاب

* در نوفل لوشاتو، هرگز اتفاقی پیش آمد که باعث شود از حکومتی که در راه بود تصویر تیره‌ای در ذهن تان جای بگیرد به آینده آن شک کنید؟ بیش از همه چه چیزی شمارا نگران می‌کرد؟

چرا شد، اما در یک وقت دیگری به این موضوع خواهم پرداخت.

* تا کجا خود را همراه کامل انقلاب ارزیابی می‌کنید؟

من پرونده انقلاب را از کارنامه جمهوری اسلامی جدami کنم؛ بر این اساس هیچگاه خود را از انقلاب مردم ایران برای آزادی و استقلال و تامین آزادی‌ها و حقوق اولیه انسانی جدا ندانسته و ندیده‌ام.

* تا کجا خود را با جمهوری اسلامی همراه ارزیابی می‌کنید؟ مهم ترین نقطه جدایی انقلاب از جمهوری اسلامی کجاست؟

ما چند مقوله را از هم جدا می‌کنیم : ۱- به آرمانهای انقلاب سال ۵۷، که ادامه مطالبات تاریخی ملت ایران در انقلاب مشروطه و جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق بود، همچنان معتقد و متعهدیم؛ ۲- به قانون اساسی التزام داریم و ۳- به سیاست‌ها و عملکرد حاکمان معترض و خواهان اصلاح آن‌ها هستیم.

* در ارتباط با اعدام‌های دوران انقلاب، بحث‌های زیادی مطرح شده و شما نیز پاسخ‌هایی داده‌اید. اما سؤال اینجاست که آیا به نقطه‌ای رسیدید که آن اعدام‌ها را در مغایرت با قانون و اصول انسانی ببینید؟ اگر آری؛ کجا؟ در آن نقطه چه کردید؟

اگر به مواضع ما در روزنامه‌های صدر انقلاب مراجعه کنید و مصاحبه‌ها و خاطرات خلخالی را بخوانید خواهید دید که ما به کرات به آن نوع اعدام‌ها اعتراض کرده‌ایم. پس از پیروزی انقلاب یا می‌بایستی عفو عمومی اعلام می‌شد یا آنها که عوامل کشتار و شکنجه مردم بودند محاکمه می‌شدند. مرحوم طالقانی، بزرگان و کسان دیگر، از جمله خود من، بر این باور بودند که عفو عمومی داده شود. مرحوم طالقانی با اشاره به حمله مردم به خانه سرهنگ زیبایی، در خیابان هدایت و آتش زدن آن، به آقای خمینی پیشنهاد داد که هنگام ورود به ایران، مثل پیامبر در فتح مکه، عفو عمومی اعلام نمایند. این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد. اما آن نوع کشتن‌ها هم مورد قبول ما نبود و ما آن‌ها را و هن انقلاب و جمهوری اسلامی دانسته و می‌دانیم. علاوه بر کسانی که نام بردم که مخالف آن اعدام‌ها بودند، به یاد دارم در جلسه شورای انقلاب در منزل آیت‌الله مهدوی کنی، افرادی چون مرحوم آیت‌الله مطهری نیز با آن نوع اعدام‌ها و عملکرد خلخالی شدیداً مخالف بودند.

* به‌طور مشخص کدام اعدام‌ها شمارا منقلب کرد؟

در میان اعدام‌شدگان کسانی هم بودند که مرتکب گناهی نشده بودند و اعدام آنها واقعاً برای ما و بسیاری غیر قابل قبول و تحمل بود. در اعتراض به اعدام این افراد بود که خلخالی گفت اگر بی‌گناه کشته شده باشند به بهشت می‌روند.

* شما با ارتشبد فردوست یا تیمسار مقدم، دیدار و مذاکراتی داشته‌اید؟ در چه زمینه‌هایی؟

خیر در هیچ زمانی.

کودتا و اعدام قطب زاده

* آیا صادق قطب زاده واقعا می‌خواست کودتا کند؟ چرا او را اعدام کردند؟ از لحظه اعدام او مطالب مختلفی نقل شده. می‌توانید از آن لحظه بگویید؟

صادق قطب زاده در یک دادگاه سر بسته و بطور محرمانه محاکمه شد. به جز آنچه رئیس دادگاه او گفته و نوشته است اطلاعات مستقل قابل اعتنائی در دسترس نیست. اما چرا او را اعدام کردند؟ در کتاب "کا.گ. ب در ایران" مطالب قابل توجهی در این زمینه وجود دارد که باید بررسی شوند. در مورد آخرین لحظات حیاتش مطالبی را در خاطرات زندانیان بعد از انقلاب، که در خارج کشور جمع‌آوری و منتشر شده است خوانده‌ام. بیش از آن چیزی نمی‌دانم.

* به هر حال به نظر می‌رسد به دلایل مختلف باید موضوع اعدام قطب زاده برای شما مهم باشد و به آن از زوایای مختلفی نگاه کرده باشید. نه؟ حتی کنجکاو هم نبودید که پرس و جویی بکنید؟

اعدام قطب زاده براي من بسيار مهم بود؛ نه براي آنکه سال ها با هم در يك سنگر مبارزه مي كرديم و نه فقط براي اينکه او بهترين سالهاي جواني اش را در مبارزه گذراند، بلکه براي فهم رویدادهای درون انقلاب و انحرافات آن مهم بود و هست. هم کنجکاو بودم و هستم و هم پیگیری می کنم.

حذف نیروهای ملی

*مهم ترین چهره ها یا نیروهایی که در حذف افرادی مانند شما یا به طور کلی جریان ملی - مذهبی ها از گردونه حکومت نقش داشتند، چه کسانی بودند؟

کسی ما را از گردونه حکومت حذف نکرد؛ ما خود حاضر نشدیم بپذیریم که برای ماندن وسیله های ماندن را توجیه کنیم. اما در فرایند تقابل و حذف روشنفکران دینی و نهضت آزادی - به اصطلاح آن زمان لیبرال ها - در فاز اول نیروهای چپ با روحانیان هم دست و هم گام شدند. اما وقتی روحانیان موقعیت خود را تثبیت کردند، نیروهای چپ را نیز از صحنه بیرون راندند. تحلیل برخی از نیروهای چپ این بود که دولت بازرگان مثل دولت کرنسکی در انقلاب روسیه است و باید با همکاری با روحانیان آن را میان بر داشت؛ و چون روحانیان قادر به اداره امور نیستند، کشور را به نقطه ای می برند که به تعبیر لنین نه حاکمان می توانند حکم برانند و نه مردم قبول حکم می کنند، نیروهای چپ می توانند خود را حفظ کنند، در شورا ها و نیروهای نظامی نفوذ کنند تا در آن شرایط با یک جهش قدرت را (بر طبق نظریه جهش لنینی انقلاب) در دست گیرند. برخی از نیرو های غیر چپ و حتی مذهبی نیز در فرایند حذف جریان ملی - اسلامی مشارکت داشتند.

*آن گروه ها و افراد امروز کجا قرار دارند؟

برخی از این گروه ها خود قربانی وضعیتی شدند که بانی آن بودند، ولی بعضی از آن ها هنوز بر سر کارند.

این برخی ها اسم ندارند؟

کسانی که با تحولات درونی انقلاب آشنا هستند این گروه ها را می شناسند.

*در طول این سال ها با آقای خامنه ای دیداری داشته اید؟ تقاضای دیدار کرده اید؟

خیر. ما با گفت و گو در شرایط مناسب منطقی با همه گروه ها و شخصیت های موثر در تحولات داخلی کشور در راستای منافع ملی موافقیم و در نشریه وفاق ملی در سال ۸۱ شرایط و فرایند مطلوب آن را توضیح داده ایم. این شرایط در خصوص مقام رهبری فراهم نشده است.

همکاران جمهوری اسلامی

*در جو پر گرد و غبار امروز، هر کس که مخالف حکومت اسلامی بگوید و در عین حال هنوز زنده باشد، از دید برخی، مأمور است و کاسه ای زیر نیم کاسه اش. نظرتان در این مورد چیست؟ چرا برخی مخالفان این حکومت می توانند تا جاهای بسیار دوری بروند، برخی نه؟ متغیر بودن آستانه تحمل حکومت در برابر افراد مختلف، ناشی از چیست؟

این سخنان یا از سر بی اطلاعی است یا غرض ورزی. نه مخالفان حاکمیت همه از یک جنس هستند و نه ادبیات آنان یکسان است و نه حاکمان در بر خورد با مخالفان یکپارچه هستند. همه این عوامل در برخورد ها اثر گذار است.

* با کدام مخالفان برخوردها سخت تر است؟ چرا؟

در موفقیت در مبارزات سیاسی علنی و قانونی، همان اندازه که رفتار حاکمان موثر است، رفتار و طرز کار فعالان سیاسی نیز اهمیت دارد. ما باید حرفمان را محکم و قاطع، اما قانونی بزنیم. درست است که در شرایط فعلی قانون نقش چندانی ندارد اما ما باید چارچوب های و مقررات مبارزه قانونی و علنی را رعایت کنیم.

* می گویند حکومت اسلامی از سر برنامه ریزی، خود مخالفین کنترل شده خویش را نیز خلق می کند. این حرف شبیه نظر طرفداران تئوری توطئه است یا می تواند حاوی واقعیتی باشد؟

در این مورد یک حکم کلی نمی توان داد. ممکن است در مواردی چنین باشد اما باید توجه داشت که در جمهوری اسلامی طیف وسیعی از مخالفان سیاست ها و عملکرد های حاکمیت به طور طبیعی وجود دارند. اینان مخلوق حکومت نیستند. اینان محصول رویدادهای درون جامعه بعد از انقلاب هستند.

* آیا مواردی را در مورد این مخالفان سراغ دارید؟

بله؛ اما در شرایط کنونی ذکر نام آنها مفید نیست.

* بسیار شنیده ام که می گویند شما چون اسناد و حرف های ناگفته، اما مکتوبی در باره ماجراهای انقلاب دارید، تا امروز زنده مانده اید. چنین است؟ اگر پاسخ مثبت است، این اسناد چه نقشی در بازجویی ها مکرر از شما اما عدم دستگیری تان دارد؟ کجا هستند این اسناد؟

این ها پندارهای غیر واقع بینانه است. مرگ و زندگی دست خداست. زنده ماندن من نتیجه آنچه شما می گوئید نیست. من از مرگ هر کسی نداشته و ندارم. در طول سالیان دراز مبارزاتم بارها تا آستانه مرگ رفته ام. در آخرین ساعات شبی که عازم فرودگاه پاریس برای پرواز به ایران بودیم، تمام کسانی که در طی آن روز در نوفل لوشاتوبه نوعی در فعالیت ها حضور داشتند با آقای خمینی جلسه ای داشتند و مراسم تشکر از آن ها و خداحافظی بر گزار شد. بعد از رفتن افراد، من یک صحبت خصوصی با ایشان کردم و از ایشان خداحافظی کردم. گفتم با توجه به آنچه من در این جا دیدم، در ایران شما را دوره می کنند و مرا هم نخواهند گذاشت که شما را ببینم. گفتند چکار می خواهی بکنی. گفتم می خواهم بروم قلندری کنم. خندیدند؛ پرسیدند: یعنی چی. گفتم می خواهم بروم ایران گردی، جامعه را بررسی کنم که چه تغییراتی در آن رخ داده که این انقلاب را سبب شده است. سپس ایشان با تشکر از کارهایی که انجام شده بود در پشت قرانی که همراه داشتم متنی به یادگار نوشتند. چند روز بعد از ورود به ایران، حاج احمد آقا به دیدنم آمد و گفت: پدرم پیغام دادند که مگر کار تمام شده است که فلانی نمی آید. گفت: پدرم با شما کار دارد و می خواهد شما را ببیند. قبول کردم و با هم رفتیم. در دیدار خصوصی، آقای خمینی بعد از حال احوال از من خواستند به عنوان نماینده ایشان به شورایی انقلاب بروم؛ من اما امتناع کردم و نگرانی خود را از آنچه پیش بینی می کردم توضیح دادم. گفتم من از علاقه شما به خودم واقف هستم و تشکر می کنم. اما نگران هستم. نه من امیر کبیر هستم و نه شما ناصرالدین شاه. ناصرالدین شاه برغم خدمات امیر

کبیر به اوو نیز برغم علاقه ای که به امیر کبیر داشت، در نهایت دستور قتل امیر کبیر را داد. من نمی خواهم روزی برسد که به دستور شما کشته شوم. ایشان لحظه ای ب فکر فرو رفت و سپس گفت تا زنده هستم نمی گذارم آسیبی به شما برسد. در همین ارتباط همه می دانند که در زمان حیات آقای خمینی، از جمله در سال ۶۷ پس از انتشار نشریه هشدار در زمینه جنگ تحمیلی، مسئولان کشور نزد ایشان رفتند تا مجوز باز داشت همه اعضای نهضت را بگیرند. ایشان مخالفت کردند و اجازه ندادند. در یک نوبت گفتند که به بازرگان، سحابی و یزدی کاری نداشته باشید در نتیجه آقایان صباغیان، توسلی و منصوریان را باز داشت کردند. در یک نوبت دیگر گفتند بازرگان، سحابی و یزدی دین دارند اما با ما نیستند. شما بروید فکری برای آنهایی بکنید که می گویند با ما هستند اما دین ندارند. در نوبتی دیگر مسئولان که دنبال مجوز باز داشت بودند به ایشان گفتند نهضتی ها ضد روحانی هستند. ایشان جواب دادند که آنها ضد شما هستند نه ضد روحانی. آنها گفتند که اینان ضد شما هم هستند. ایشان جواب دادند ضد من باشند؛ مگر من جزو اصول دین هستم که اگر کسی با من مخالف بود او را بگیرد. در سال ۱۳۸۱ بعد از پنجاه و سومین جلسه بازجویی ام که آخرین جلسه هم بود، از باز جو پرسیدم چرا احکام صادر شده علیه اعضای نهضت ازادی را اجرا نمی کنید؟ پاسخ داد که اول تکلیف تو باید روشن بشود. زیرا اگر احکام آن ها به اجرا گذاشته شود و تو آزاد باشی با مصاحبه هایی که می کنی موضوع ابعاد جهانی پیدا می کند. جواب دادم که خب، حال که می گوئید باز جویی من تمام شده است، حکم مرا هم بدهید تا با دوستان با هم به زندان برویم. گفت در مورد تو کار ما مشکل است. تو نماینده امام و چنان و چنین بودی. با این حال من هم مصون از آزار ها و اذیت ها نبوده ام. در سفری به شیراز برای سخنرانی، در همان زمان که نماینده مجلس هم بودم، در مسجد مورد حمله گروه های فشار شناخته شده، قرار گرفتم و مجروح شدم. در ۱۹ آبان ۱۳۶۳، بعد از سخنرانی ام در دفتر نهضت آزادی به مناسبت گروگانگیری، با پرتاب بمب های انفجاری و آتشزا به منزل مسکونی ام توسط گروه های فشار وابسته به حاکمیت، قسمتی از ساختمان ویران و خسارات سنگینی وارد کردند. خوشبختانه خانواده در منزل نبودند و خسارات جانی نداشت. در تمام حملاتی که به دفتر نهضت آزادی می شد، همه ما مورد ضرب و شتم قرار می گرفتیم. سوابق و مشروح این حملات در اسناد نهضت آزادی ایران، در سایت نهضت در دسترس است. در آذرماه سال ۱۳۷۷، در آخرین روز کنفرانس سران اسلامی در تهران، به دنبال شکایت معاون امنیتی وقت وزارت اطلاعات - سعید امامی - به دادگاه انقلاب احضار و همان روز بازداشت و به بند ۲۰۹، که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات قرار دارد، منتقل شدم. موضوع اتهام این بود که من در یک نشست محدود اعضاء و علاقمندان نهضت آزادی سخنی گفته بودم که آن را توهین به مقام رهبری دانسته بودند. در یکی از جلسات باز جویی، با حضور وکیل ام - آقای دکتر صدر - قاضی احمدی، که چند سال قبل ترور شد، در پاسخ به اعتراض من که بازداشت من بر خلاف نظر آقای خمینی است، گفت من به همراه سران کشور در آن نشست با رهبر فقید انقلاب، که پیشنهاد و اصرار بر موافقت ایشان با بازداشت سران نهضت بود و ایشان با آن مخالفت کردند، بودم. اما ایشان به این پرسش من که پس چرا مرا با شکایت و دستور سعید امامی بازداشت کرده اید، جوابی نداشت. خلاصه آنکه موقعیت افراد فرق می کند. من در طول سال های قبل از انقلاب در فعالیت های اسلامی ام با بسیاری از احزاب و سازمان های اسلامی در کشور های مختلف در تماس و همکاری نزدیک بوده ام. به واسطه نقش و حضورم در انقلاب، موقعیت بین المللی خاصی دارم. بعد از درگذشت شادروان مهندس بازرگان، سازمان ها و احزاب اسلامی در کشور های اسلامی تلگراف ها و نامه های تسلیت خود را برای من فرستادند، در حالی که من هنوز به جانشینی مهندس بازرگان انتخاب نشده بودم. هنگامی که در سال ۱۳۷۷، در آخرین روز کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران، در دولت آقای خاتمی، باز داشت شدم برخی از مقامات کشورهای اسلامی و رئیس هیات اجرایی

کنفرانس به دولت ایران کتباً اعتراض کردند، به طوری که موضوع در هیات دولت مطرح شد. شنیدم آقای خاتمی گفته بود که اگر چه ما فلانی را به کنفرانس دعوت نکرده بودیم اما مهمانان ما با ماشین های ما برای دیدن وی به منزلش می رفتند و حالا هم آن ها به بازداشت او اعتراض می کنند. در میان کسانی که در انقلاب فعال بوده اند کمتر کسی موقعیت بین المللی مراد دارد. این رami توان از مراجعات فراوان رسانه های جهانی و مصاحبه ه نئ که صورت می گیرد، دریافت.

* توجه داشته باشید که با افراد مختلف در موقعیت هایی مشابه برخورد های سختی شده است؛ نمونه اش آقای نوری. آقای مهندس سبحانی. خواهش می کنم این بحث را بیشتر باز کنید چرا که حمایت رهبر انقلاب اسلامی در موارد زیادی کار ساز نبوده است. قبول ندارید؟

در این مورد بهتر است به جایی گمانه زنی، نظر متصدیان امور را که در جایگاه تصمیم گیری هستند جویا شوید. اصولاً اگر فشار بیشتر فایده ای بیشتر از هزینه داشت، در انجام آن تردید نمی کردند. ما در راستای منافع ملی باید طوری عمل کنیم که امکان تداوم برنامه های اصلاحی در جامعه وجود داشته باشد.

اصلاح حکومت

* در برابر بحث هایی که انقلاب دومی را بر نمی تابد و سخن از اصلاحات می کند، همیشه این سؤال مطرح می شود که: اصلاح چه چیز؟ همین حکومت؟! پاسخ شما به این سؤال چیست؟ آیا جز انقلاب یا اصلاح، راه دیگری برای برو نرفت از این وضع می شناسید؟ چه راهی؟

در سخنرانی ام در موسسه خاور میانه در واشنگتن دی سی در فروردین سال جاری و در مصاحبه ای که چندی قبل سایت امروز با من داشت (خرداد ۱۳۸۷) توضیح داده ام که در ایران انقلابی از نوع انقلاب سال ۵۷ نه امکان دارد و نه مفید خواهد بود. شرایط ایران با گرجستان و اوکراین متفاوت است و انقلاب مخملی یا نارنجی میسر نیست. ایران با کره شمالی، لیبی، عراق و افغانستان فرق دارد. تغییر و تحول در ایران غیر قابل اجتناب است، اما تغییرات درون ز ا و متناسب با شرایط ایران خواهد بود. به همین دلیل جنبش اصلاح طلبی یک واقعیت غیر قابل انکار است. واقعیت جنبش اصلاح طلبی به این معناست که پس از پیروزی انقلاب، انحرافی از مسیر آرمان های اولیه انقلاب صورت گرفته است. در برابر این انحراف دو خط مشی مطرح شده: براندازی یا اصلاحات تدریجی. در اجلاس افتتاحیه کنگره نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۶۳ در سخنرانی خود از جانب شورای مرکزی تحلیلی را ارائه دادم مبنی بر اینکه چرا نهضت آزادی با براندازی مخالف است و آنرا نه ممکن و نه مفید می داند؛ و چرا تنها راه را مبارزه علنی، قانونی و مسالمت آمیز می داند. بر اندازی، اگر ممکن باشد بدون قوه قهریه میسر نیست. هر قدرتی که با نیروی قهریه به دست آید با اعمال زور خود را حفظ خواهد کرد. اگر در آن تاریخ نهضت آزادی تنها گروه سیاسی بود که خط مشی استراتژیک اصلاحات را مطرح می ساخت، امروز این خط مشی یک فرایند غالب در قلمرو سیاسی ایران شده است. برای اصلاح دو شیوه تغییر مطرح می باشد: اصلاح ساختار حقوقی، که منظور تغییر در اصول قانون اساسی است. دوم اصلاح ساختار حقیقی، که منظور تغییر در عملکرد و رفتار سیاسی صاحبان قدرت است. جنبش اصلاح طلبی در واقع با بررسی تجارب تاریخی، بر این باور است که تغییر در ساختار حقوقی، لزوماً به دموکراسی منجر نمی شود. به موجب ساختار حقوقی قانون اساسی مشروطه، شاه باید سلطنت می کرد نه حکومت، اما در دوران پهلوی ها، پادشاه حکومت می کرد نه سلطنت. اما در همین تجربه تاریخی ما شاهد آن بودیم که هر زمان نیروی

سیاسی مردمی قابل توجهی در صحنه سیاسی ایران شکل گرفته است، نظیر جنبش ملی شدن صنایع نفت به رهبری شادروان دکتر مصدق در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲، شاه نتوانسته است فرا قانونی عمل کند. هر زمان هم که به تحریک بیگانگان خواست فراقانونی عمل کند شکست خورد، نظیر سی تیر ۱۳۳۱. تجارب تاریخی به ما می گوید برای اصلاح ساختار های حقیقی نیاز به حضور موثر نیروی متشکل سیاسی است تا با حضور این نیرو، حاکمان جرات عمل فراقانونی را پیدا نکنند. پیگیری و تحقق این خط مشی کار آسانی نیست. بسیار زمان بر است. صبر بسیار می خواهد. اما از هر راه حل دیگری مطمئن تر است. احتمال دارد که ساختار حقیقی آنقدر انعطاف ناپذیر باشد که این راه حل به نتیجه نرسد؛ در آنصورت و تنها در آن صورت است که راه حل های دیگر، توسط نسلی دیگر، مطرح خواهند شد. این نیز بر اساس تجربه در ایران و سایر کشور هاست. خلاصه این تجربه این است که راه حل قهر آمیز، انتخاب یک گروه پیشتاز در یک جامعه نیست، بلکه نتیجه ناکامی و بی حاصلی خط مشی اصلاح طلبی است. هنگامی که تمام راه حل ها برای تغییرات مسالمت آمیز آزمایش شد و نتیجه نداد، خود جامعه به جمع بندی جدید برای اتخاذ شیوه های جدید مبارزه برای تغییر خواهد رسید. این تجربه ایست که در مبارزات ضد استبدادی قبل از انقلاب هم به وقوع پیوست. هنگامی که مبارزات مسالمت آمیز قانونی در سال های ۱۳۴۰ به نتیجه نرسید و کمترین اعتراضات با خشونت پاسخ داده شد در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وحشت حاکمان و تزلزل درونی آنان منجر به قتل عام مردم شد، ناگهان همه گروه ها، چپ، راست، مذهبی یا غیر مذهبی، مستقل از یکدیگر به جمع بندی ضرورت جهاد مسلحانه رسیدند. در واقع این تصلب و انحطاط ناپذیری حاکمان بود که مبارزه مسلحانه را بر کل جنبش تحمیل کرد. اما به نظر من ایران به آن نقطه نمی رسد. هم به دلیل تغییر گفتمان انقلاب به گفتمان اصلاحات در سطح جهانی و هم به علت شرایط مناسبات خاص قدرت در ایران. به نظر می رسد مناسبات درونی نیروها، در درون و بیرون حاکمیت به گونه ایست که دیر یا زود تغییرات در ساختار حقیقی و حقوقی، ولو بطور نسبی پذیرفته خواهد شد. در این راستا بر این باورم که توجه به تجربه شوروی سابق، به عنوان یک حکومت توتالیتر با نیروی نظامی و سازمان امنیت بسیار مقتدر، می تواند آموزنده باشد.

* یعنی شما انتظار دارید که به طور مثال جمهوری اسلامی بار دیگر به شرایطی مانند دوم خرداد بازگردد؟ در آن صورت صاحبان قدرت امروز کجا خواهند رفت و نقش شان چه خواهد بود؟ باز راه اندازی دولتی موازی و قدرتمند تر از دولت "تدارکاتچی"؟

حرف من این است که قرائن و شواهد حرکت کلی را به آن سمت و سو نشان می دهد. اما کی و چگونه؟ نمی توان پیش بینی کرد.

انتخابات و نظارت بین المللی

* نهضت آزادی از لزوم انتخابات تحت نظارت های بین المللی سخن گفته است. این کار ممکن نیست، هست؟ چگونه؟ امیدی به انجام آن دارید؟

نظارت بین المللی امکان پذیر است و در بسیاری از کشور ها انجام گرفته است. آخرین آن در انتخابات آذربایجان بود که ایران هم ناظرینی به آن کشور اعزام نمود. اما طرح آن لزوماً به معنای امکان انجام آن نمی باشد بلکه می تواند موجب تغییر در فضای سیاسی ایران و باز شدن آن بشود.

* دنیا در شرایطی هست که گوادالوپ دیگری در آن برگزار شود؟ با شرکت چه کسانی؟ در چه شرایطی؟ از پس آن گوادالوپ چه بر خواهد آمد؟

هر نوع تغییر معنا داری در ایران لاجرم بایستی درون زا باشد. دموکراسی کالا نیست که از یک کشور به کشور دیگری صادر یا وارد شود. در حکومت شاه قدرت های خارجی نقش تعیین کننده داشتند، بنابراین کنفرانسی از نوع گوادالوپ در راستای تغییر موضع سیاست های خارجی اثر گذار بود، اما حکومت کنونی ایران اینگونه روابط را با جهان خارج ندارد. اثر گذاری قدرت های خارجی محدود است. آن سیاست هایی اثر گذار خواهند بود که در راستای تغییرات و تحولات درونی باشند.

* در این "بایستی" و اینکه دموکراسی باید درونزا باشد بحثی نیست؛ بحث در مورد امکان است. با توجه به سیاست خارجی کنونی و پرونده های مختلف جمهوری اسلامی، امکان اجماع جهانی به منظور وارد آوردن فشارهای تعیین کننده بر رفتار مسئولین جمهوری اسلامی وجود دارد؟

من خیلی امید وار نیستم و برای آن حساب باز نکرده ام.

و آینده

* مهم ترین امیدهایتان برای ماندن و گفتن و ایستادن چیست؟

بالاترین امیدم تحقق آرمان های آن هموطنانی است که بیش از صد سال برای آن مبارزه کرده اند و می کنند. با تمام وجود بر این باورم که دیر یا زود، چه من و امثال من باشیم یا نباشیم، جنبش برای آزادی در ایران پیروز خواهد شد. راهی طولانی طی کرده ایم و راهی طولانی تر در پیش داریم. راه آزادی و آبادانی ایران جاده ای آسفالته و یا حتی شوسه نیست. راهی است بس پرنشیب و فراز. سری سر شار از عشق و شوق، اراده ای استوار و دلی به بزرگی هستی و ایمانی مقرون به یقین می خواهد، تا نه از ملامت ملامت کنندگان و نه از جفای یاران و نه از بی انصافی مخالفان و نه از بی رحمی دشمنان و نه از تهمت های بیشرمانه دروغ پردازان از پای نیفتیم. زبان حالم درماندم، ایستادم و گفتتم این شعر اقبال پاکستانی است:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
من زیستم
هیچ نه معلوم شد بهر چه

موج ز خود رفته ای باز خرامید و گفت
نروم نیستم
هستم اگر می روم، گر

* فردای شخصی تان را چگونه می بینید؟

در آستانه قبول دعوت حق هستیم. امید وارم تا آخرین لحظات بتوانم آنچه را که در مصلحت هموطنان و میهنم و موجب آزادی و استقلال و آبادانی ایران عزیز باشد انجام دهم تا رو سپید با خدای خود روبرو شوم.

عوامل سقوط شاه

آقای دکتر یزدی عوامل و اتفاقات اصلی که در زمان محمد رضا شاه منجر به وقع انقلاب سال ۵۷ شد کدامند؟

اگر رفتار شاه نبود هیچ دلیلی برای انقلاب وجود نداشت. در بررسی کارنامه شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد نکاتی هست که باید به آن توجه شود. نکته اول اینکه طبق سنت پادشاهی در ایران هرگاه پادشاهی در اختلاف با مردم کشورش را ترك می کرد و سپس توسط ارتش بیگانه مجدداً می آمد و تاج و تخت را بدست می گرفت، آن شاه از نظر اندیشه های پادشاهی در ایران مشروعیت نداشت. چند روز قبل از ۲۸ مرداد شاه از ایران فرار کرد. شاه در برابر جنبش ملی به رهبری مرحوم دکتر مصدق و اعتراضات مردم نتوانست مقاومت کند و به همراه همسرش که در کلاردشت بودند از همانجا با هواپیمای اختصاصی به بغداد گریخت. اگرچه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و برکناری دکتر مصدق شاه به ایران بازگشت و قدرت را به دست گرفت ولی با توجه به فرهنگ سنتی پادشاهی در ایران محمدرضا شاه دیگر مشروعیت نداشت. بنابراین از همانجا مشکل پادشاه ایران با کشورش آغاز می شود.

دومین اشکال شاه این بود که نتوانست خدمات لازم را به کشورش بدهد. به این معنا که پادشاه یا هر قدرتی صرف نظر از اینکه با چه ابزاری بر سر کار آمده است باید با مردم آشتی کند و به آنها خدمات بدهد تا به تدریج بتواند مشروعیت خود را به دست آورد. ممکن است قدرتی از ابزارهای نامشروع کسب شده باشد اما با خدمت به مردم آرام آرام مشروعیتی به دست می آورد. محمدرضا شاه پهلوی این را هم بدست نیاورد زیرا مستقیماً تحت تاثیر سیاست های خارجی بود و نتوانست مستقل از نیروهای خارجی عمل کند. در فرهنگ ایرانیان عنصر ضدسلطه بیگانه بسیار قوی است، کشور ما در وضعیت جغرافیایی خاصی قرار داشته و مورد تهاجم قدرت های بیگانه بوده است بنابراین ایرانیان مرتباً از هجوم اقوام بیگانه آسیب دیده اند. آموزه های دینی ما هم این احساس ضدبیگانه را تقویت می کند و به موجب آموزه های قرآنی غیرمسلمان یا کافر نباید بر سرنوشت ما مسلمانان مسلط باشد.

البته ایران در دنیا به عنوان ملتی مهماندوست شناخته می شود، یعنی ما با خارجی ها مخالف نیستیم بلکه با سلطه خارجی ها مخالف هستیم. در ۲۸ مرداد چه اتفاقی افتاد؟ قدرت های خارجی - انگلستان و آمریکا - علیه يك دولت ملی کودتا کردند و دولت را ساقط کردند. ممکن است بعضی ها به دلیل اختلافات داخلی نخواهند بپذیرند که کودتای ۲۸ مرداد، کودتا بوده بلکه بگویند انقلاب یا جنبش مردمی بوده است و یا به دلیل اختلافات بین مرحوم کاشانی و مصدق کودتا را نپذیرند ولی در واقع طبق اسناد، آمار و اطلاعات منتشر شده شاه از کشور فرار کرد اما کودتایی شد و ارتش با هدایت آمریکایی ها و انگلیسی ها شاه را برگرداندند. از آن تاریخ به بعد با وارد شدن سلطه قدرت های بیگانه، کشور ما وارد مرحله جدیدی می شود. این چیزی نبود که ملت ما بپذیرد. اینها در واقع ریشه های اصلی آن چیزی است که آرام آرام روی هم انباشته می شود تا می رسد به انقلاب ۵۷.

اما علاوه بر این از سال ۱۳۴۰ هنگامی که دولت کندی بر سر کار آمد آمریکایی ها شروع به بررسی تمام انقلاب های دنیا که بعد از جنگ کره اتفاق افتاده بود کردند و متوجه شدند که درگیری ها در این انقلاب ها جنگ میان ارتش ها با گروه های چریکی و گروه های مردمی است. آمریکایی ها پس از بررسی های گوناگون به این نتیجه رسیدند که باید عناصر زیربنایی که موجب پیدایش جنگ های چریکی می شود را از بین برد. یکی از آن عناصر مساله زمین بود. در کشورهای جهان سوم دهقانان فاقد زمین

هستند و زمین یکی از مسائلی است که موجب انقلاب می شود. از سال ۱۳۴۰ به بعد آمریکایی ها و حتی انگلیسی ها به شاه فشار آوردند که برای جلوگیری از انقلاب و تخلیه فشارهای موجود در جامعه ایران باید آزادی هایی را به جامعه ایران بدهد. شاه به ظاهر پذیرفت اما به صورت دوقدم به جلو و سه قدم به عقب عمل می کرد. شاه يك سلسله آزادی هایی را روی فشار آمریکایی ها می داد ولی خودش آنچنان از درون متزلزل بود که بلافاصله عقب نشینی و جنبش را سرکوب می کرد. اگر در همان سال های ۴۰ شاه به همان ترتیبی که مشاورین خارجی اش توصیه کرده بودند عمل می کرد آرام آرام يك فضای سیاسی مناسب پیش می آمد و شاید اصلاً نیازی به انقلاب نبود، اما شاه نتوانست تحمل کند. حتی زمانی که اللهیار صالح-از نزدیکان دکتر مصدق- در انتخابات دوره بیستم توانست به مجلس راه پیدا کند شاه وجود او را هم نتوانست تحمل کند و مجلس بیستم را منحل کرد. در صورتی که همه می دانستند در میان همکاران دکتر مصدق مرحوم اللهیار صالح از يك سلامت نفس و اعتدال ویژه ای برخوردار بود پس دلیلی نداشت شاه از وجود چنین فردی در مجلس هراس داشته باشد. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ هم شاه آن کشتار و سرکوب شدید را انجام داد و بعد از آن هم مساله مصونیت قضایی آمریکایی ها در ایران (کاپیتالاسیون)

تمام این مسائل دست به دست هم داد و شرایط را برای انقلاب مهیا کرد. بعضی ها عقیده دارند که توسعه نامتوازن از دلایل اصلی انقلاب است که تا حدودی درست است از این جهت که از سال ۱۹۷۰ میلادی به بعد قیمت نفت افزایش یافت و شاه با تزریق پول به اقتصاد، دانشگاه را توسعه داد و بر تعداد دانشجویان و استادان افزود اما به تناسب رشد طبقه متوسط شاه حاضر نشد آزادی هایی را که می خواستند در اختیارشان قرار دهد. نه آزادی سیاسی و نه آزادی قلم و مطبوعات و فقط آزادی اجتماعی داد ، خانه جوانان درست شد، روابط دختر و پسر خیلی عادی بود و...

اما به نظر من انقلاب در واقع واکنشی بود به کودتای ۲۸ مرداد. زدی ضربتی، ضربتی نوش کن.

سؤال: آیا حمایت های خارجی از شاه تا آخرین روزهایی که منجر به انقلاب اسلامی شد ادامه داشت؟

جواب: بله ادامه داشت اما از کی این حمایت سست شد؟ اگر خاطرتان باشد در سال ۱۹۷۹ یعنی يك سال قبل از انقلاب ، کارتر به ایران آمد و در ضیافت معروف کاخ سعدآباد عنوان کرد ایران يك جزیره ثبات در اقیانوس متلاطم خاورمیانه است، درحالیکه ایران آبستن يك انقلاب بود و بسیاری از تحلیلگران آمریکایی در کتابهایشان که از سال های ۴۱ به بعد نوشته شده می گفتند ایران ویتنام دوم است .

در اواخر سال ۵۵ ، انگلیسی ها و اسرائیلی ها که از اوضاع ایران مطلع تر از آمریکایی ها بودند به شاه پیشنهاد دادند که به نفع پسرش استعفا بدهد و برای مدتی آزادی های سیاسی اجتماعی بیشتری به مردم داده شود، (مثل آنچه که بعد از رفتن رضاشاه در شهریور سال ۲۰ اتفاق افتاد) تا جامعه از تنش ها و فشارهای داخلی رها شود و اوضاع به حالت عادی برگردد. شاه دودل بود و طی مصاحبه ای با روزنامه گاردین عنوان می کند جمهوری برای ایران خوب نیست، وقتی شاه این را می گوید قطعاً در پشت صحنه چیزهایی است که شاه به آنها پاسخ می دهد. در همان مقطع شاه عنوان می کند که حاضر است به نفع پسرش کنار برود و حتی در کارهای او دخالت نکند. آمریکایی ها مخالف این طرح بودند و دلایل بسیاری برای مخالفت داشتند. پایگاه انگلیس و اسرائیل در ایران در میان رجال غیرنظامی بود بنابراین چنانچه فضای سیاسی باز می شد، انگلیسی ها و اسرائیلی ها باز هم پایگاه خودشان را در ایران حفظ می کردند اما پایگاه اصلی آمریکایی ها در ارتش ایران بود، آمریکایی ها بیرون از ارتش مثل انگلیسی ها پایگاهی

نداشتند و همه چیز را در ارتش متمرکز کرده بودند. سابقه نفوذ آمریکا در ارتش به سال های ۱۳۲۴-۲۵ باز می گشت که اولین بار گروه مستشاران نظامی آمریکایی برای تربیت و تقویت کادرهای ژاندارمری آمدند. به هر حال آمریکایی ها با طح جایگزینی پسر شاه به جای وی مخالفت کردند و گفتند هر نوع اصلاحات باید در چارچوب حضور شاه انجام شود و خود شاه این کارها را بکند. بیماری شاه اما آرام آرام عوارض و عواقب بیرونی خودش را نشان داد، شاه فاقد اراده برای هرکاری بود. از سال ۵۵ به بعد در ایران حرکت هایی شد که فضای سیاسی باز شود و دوباره روش های مبارزه مسالمت آمیز انجام شود.

سؤال: علیرغم این فضای آرام از اواسط سال ۵۶ ناگهان روش های انقلابی جایگزین روش های مسالمت آمیز برای مبارزه شد. چه اتفاقی افتاد؟

روی آوردن به استراتژی نبرد مسلحانه پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. تمام نیرو های سیاسی اعم از مسلمان یا مارکسیست، در داخل و خارج کشور به جمع بندی واحدی رسیدند و تصمیم به مقابله مسلحانه با شاه گرفتند. جنبش مسلحانه تا نیمه سال ۵۴ مهمترین ابزار برای مبارزه با شاه بود اما وقتی که رهبری سازمان مجاهدین خلق طی بیانیه ای ایدئولوژی خود را تغییر داد ناگهان آن فضای قیام مسلحانه شکسته شد و این سازمان حمایت مردم را از دست داد، بسیاری از نیروهای حمایت کننده این سازمان کنار کشیدند و اختلافات شدیدی میان آنها بوجود آمد که در نهایت به کشته شدن امثال شریف واقفی و صمدیه لباف و تصفیه های خونین منجر شد و میان مسلمان ها و مارکسیست ها تخاصم شروع شد. تمام این مسائل دست به دست هم داد و آن حالت انفجاری که تا نیمه سال ۵۵ وجود داشت ناگهان فرو ریخت. به همین دلیل در اواخر همین سال انگلیس به شاه پیشنهاد استعفا داد تا فضای سیاسی آرامی بوجود بیاید. هماهنگ با این فضا، فعالیت هایی شروع شد که مبارزه سیاسی علنی و قانونی تامین شود. در این فضا جمعیت ایرانی دفاع از آزادی حقوق بشر درست شد، شب شعر به راه افتاد و برنامه های دیگری که فضا را از نظر سیاسی باز کند و می شد امیدوار بود که اگر همان وضعیت ادامه پیدا کند به طور مسالمت آمیز تغییرات سیاسی در صحنه ایران بوجود بیاید. در شرایطی که فضا رو به مبارزات سیاسی آرام در تغییر بود، مقاله ای تحریک آمیز و اهانت به امام با نام مستعار احمد رشیدی مطلق - در روزنامه اطلاعات نوشته شد که سر آغازی بر واکنش های افراطی و قهرآمیز شد. از آن پس فضای سیاسی باز که در حال شکل گیری بود و سعی داشت به طور مسالمت آمیز مطالبات مردم را پیگیری کند از بین رفت. موج جدیدی از خشونت ها آغاز شد و در بسیاری از شهرها مانند قم و تبریز به مردم تیراندازی شد که خود موجب واکنش های دیگری شد.

به نظر من جریانی مبارزه قهرآمیز را به جنبش تحمیل کرد و باعث تغییر فرایند سیاسی در سال ۵۵ و ورود مبارزات به فاز تازه ای شد. مبارزات دوباره به فضای بعد از ۱۵ خرداد سال ۴۲ و به سمت و سوی قهر و خشونت برمی گردد.

سؤال: نظر آمریکایی ها در فضای جدید درباره حضور شاه بر مسند قدرت چه بود؟

آمریکایی ها از شاه حمایت کردند و هر نوع تغییری را منهای شاه نمی پذیرفتند تا زمانی که گزارش جرج بال منتشر شد. جرج بال یکی از دیپلمات های کارکننده آمریکایی بود که کارتر به او ماموریت داد تا در مورد اوضاع ایران مطالعه کند. او در گزارشش به تشریح اوضاع می پردازد. در آنجا باز هم آمریکایی ها تغییرات بدون شاه را نمی پذیرند. ولی میان تصمیم گیرندگان آمریکایی شکاف عظیمی بوجود می آید

به طوري که سايروس ونس و هنري پرشت مسول ميز ايران در وزارت امور خارجه آمريکا به همراه چند تن ديگر به شدت با ابقاء شاه مخالف بودند. هنري پرشت حالت کينه و نفرت نسبت به شاه داشت. از آن طرف برژينسکي و گروه ديگري که در شوراي امينت ملي آمريکا بودند شاه را حمايت مي کردند، بنابراين انسجام بين گروه تصميم گيرنده آمريکايي از بين رفت و به تدريج از اواخر سال ۵۵ بخشي از حاکميت و عمدتاً وزارت امور خارجه آمريکا مخالف بودند که شاه ادامه دهد و معتقد بودند اين روند بايد تغيير پيدا کند زيرا غيراين صورت آمريکايي ها همه چيز را از دست مي دهند.

البته حمايت برخي آمريکايي ها از رفتن شاه به معنای موافقت آنها با انقلاب ايران نبود. آنها روي چارچوب منافع خودشان قضاوت مي کردند و شاه را يار شاطر نمي دانستند بلکه او را بار خاطر قلمداد مي کردند، پس موافق رفتن شاه بودند زيرا تعهدي نسبت به محمدرضا شاه نداشتند. آنها شاه را عملي براي تامين اهداف خود مي دانستند اما به محض اينکهديدند شاه قابل حمايت و دفاع نيست تصميم به تعويض او گرفتند در گروه مقابل اما برژينسکي تا آخرين روزها از شاه حمايت کرد در واقع اين گروه در آمريکا در برابر تغييرشاه ايستاده بودند. از سويي تمام ديپلمات هاي آمريکايي ساکن ايران که متوجه شدت بيماري شاه شدند معتقد بودند شاه در ديدارهايش حالت عادي ندارد و اين براي آنها بسيار مهم بود که شاه فاقد اراده براي هر کاري است. در همين شرايط بود که، اردشير زاهدي به ايران مي آيد تا با ارتشي ها صحبت کند که مانند ۲۸ مرداد کودتا عمل کنند اما شاه مخالفت مي کند و اوضاع ايران را قابل مقايسه با سال ۳۲ نمي داند.

از اواخر سال ميلادي ۷۸ آمريکايي ها پي بردند که حضور شاه در ايران مقرون به صرفه نيست و بايد طرح ديگري برپزند اين طرح همان الگويي بود که بعدها در فيليپين اتفاق افتاد. در فيليپين مارکوسرئيس جمهوري وقت، انتخاباتي را برگزار کرد که خود او برنده شده بود و خانم اگينو راي نياورده بود. اما ناگهان ارتش فيليپين وارد صحنه شد و انتخابات را غيرقانوني و خانم اگينو را به عنوان برنده اعلام کرد. در واقع بخشي از ارتش به جاي اينکه رودرروي جنبشزاديهي قرار بگيرند وارد صحنه شد و از خانم اگينو حمايت کردند و به انقلاب و جنبش دموکراسي خواهي در فيليپين ملحق شد و در انتخابات دور بعد بود که خود ژنرال واسموس کانديداي انتخابات رياست جمهوري شد. همين برنامه قرار بود در ايران اجرا شود، در آن زمان روس ها درافغانستان حضور نظامي داشتند و ازسويي در خاورميانه از حمايت دو متحد نظامي يعني سوريه و عراق بهره مي بردند. در اين شرايط آمريکايي ها از انقلاب ايران به شدت نگران بود و از خود مي پرسيدند با خروج شاه از ايران آيا کمونيست ها ايران را در دست نخواهند گرفت؟ نظريه اي که برژينسکي ارائه داد اين بود که اگر بين روحانيون و ارتش اتحادي ايجاد شود مي تواند مانع افتادن ايران به دام کمونيست ها شود چراکه آموزش هاي ارتش ايران ضدکمونيستي است و روحانيون هم ضدکمونيست هستند به اضافه اينکه قدرت بسيج مردمی را هم دارند. پس قدرت بسيج مردمی روحانيون با ارتش مي تواند عامل عمده اي در برابر هر نوع تحركات کمونيستي باشد. به همين دليل هايزر به ايران آمد که ارتش در برابر انقلاب نايستد. باز هم بر خلاف تصور عده اي که هدف هايزر از آمدن به ايران را کودتا مي دانستند بلکه برعکس او با کودتا مخالف بود و محور اصلي صحبت هاي هايزر با ارتشي ها اين بود که در برابر انقلاب نايستيد، انسجام خود را حفظ کنيد، چراکه بعد از انقلاب اين احساسات فروکش خواهد کرد و ارتش مي تواند نقش خود را ايفا کند. بنابراين آمريکايي ها تا آخرين لحظه از شاه حمايت کردند اما وقتيديدند فايده ندارد و شاه بيمار است و خودش هم قصد خروج از ايران را دارد با خروج او موافقت کردند.

البته دي ماه برای کاری که آمریکایی می خواستند در ایران مانند فیلیپین انجام دهند دیر بود. این سناریو در اوایل سال ۵۷ می توانست مفید واقع شود زمانی که آمریکایی ها کنترل کامل روی ارتش داشتند و اگر مانند فیلیپین يك نظامی وارد صحنه می شد، کودتا می کرد و قدرت را دست می گرفت و به عنوان اینکه شاه بیمار است او را به مرخصی می فرستاد و بعد هم اعلام می کرد ارتش متعلق به ملت ایران است اعلام می کرد که امام خمینی هر موقع خواستند می توانند تشریف بیاورند. در این صورت فعالان سیاسی چه کار می کردند؟ البته این يك سناریوی فرضی است و در اوایل سال ۵۷ این انفجار اتفاق نیفتاد.

سؤال: در مرداد ۵۷ سي آی اي گزارشي در مورد وضعیت ایران منتشر می کند به این مضمون که ایران در شرایط انقلابی و حتي ما قبل انقلاب قرار ندارد و پیش بینی می کند که آمریکا حداقل تا ۱۰ سال آینده می تواند روی محمدرضا شاه حساب کند. فکر می کنم آمریکایی ها در محاسباتشان دچار اشتباه شدند. با این گزارش غلط آن اتفاق که قرار بود در اردیبهشت ماه طبق گفته شما بیفتد نیفتاد و آمریکایی ها بازی اصلی خود را از آذرماه شروع کردند؟

جواب: شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد حساسیتی بیمارگونه نسبت به ارتباط ملیون ایران و اپوزیسیون با آمریکایی ها از خود نشان داد، او می ترسید آمریکایی ها با ملیون ایران کنار بیایند و موقعیت او را متزلزل کنند. مثالی تاریخی می زنم: آقای آیزنهاور وقتی برای دور دوم به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد طرحی به نام دکترین آیزنهاور منتشر کرد. آقای اللهیار صالح دبیرکل حزب ایران بیانیه ای در سال ۱۳۳۴ صادر کرد و از دکترین آیزنهاور استقبال کرد و از آن به عنوان يك دکترین مترقی یاد کرد. قاعدتا باید شاه نیز از طرح آیزنهاور استقبال می کرد اما بلافاصله در مجلس آن زمان به حزب ایران حمله و آن را غیرقانونی اعلام می کنند. شاهی که خودش دست نشانده آمریکایی هاست و آمریکایی ها در ایران نفوذ دارند، در برابر چنین مساله ای موضع می گیرد و یک حزب را منحل می کند. اما به چه دلیل؟ اولین دلیل اینکه شاه نمی توانست تحمل کند که کسی جز خودش به آمریکایی ها نزدیک باشد و آمریکا هم آن را پذیرفت. حاصل آن اینکه منابع اطلاعات در باره ایران منحصر شد به آنچه ایران، یعنی ساواک به آن ها می داد. اکثر گزارش های که از طریق سفارت آمریکا در ایران تهیه می شد نظیر آنچه شما اشاره کردید از طریق منابع اطلاعاتی ایران بود که البته حاوی اطلاعات غلطی هم بود.

هنگامی که سفارت آمریکا در تهران تسخیر شد گزارشاتی به دست آمد که از نظر اطلاعات دیپلماتیک بسیار در حد پایین بودند و این نشان از بی اطلاعی آمریکایی ها از اوضاع ایران داشت. به عنوان مثال در یکی از این گزارش ها آمده است مهندس بازرگان يك دندانپزشک است. این مسائل باعث تعجب است، يك آمریکا که دنیا را می گوید، اطلاعاتش نسبت به ایران اینقدر ضعیف است. در ژانویه سال ۷۹ من از پاریس به آمریکا رفتم. در تلویزیون ملي PNR سراسری این کشور با من مصاحبه کردند و بعد از اتمام مصاحبه مسول، مسول تلویزیون مرا بشام دعوت کرد. در هنگام شام مسؤل میز ایران در وزارت امور خارجه هم در سز مسز شام حضور داشت. در جریان گفتگو ها متوجه شدم که او در مورد ایران بسیار بی اطلاع بود. به آنها گفتم شما آمریکایی ها در حالیکه منافع استراتژیک تان در کشورهای مثل ایران است ولي اطلاعاتتان راجع به ایران در حد صفر است، اطلاعاتتان در مورد سوسک منزلتان بیشتر از ایران است. این فقط مربوط به ایران نیست بلکه در مورد دیگر کشورهای اسلامی هم همین طور است. وقتی شرکت آرامکو می خواهد عده ای آمریکایی را به عربستان به عنوان کارمند بفرستد از آنها می پرسد محمد کیست؟ هرکس در پاسخ چیزی می گوید و نزدیکترین پاسخی که داده می شود این که

محمد رابطه ای با کوه داشت یا به او کوه می رفت یا کوه بسوی محمد می رفت. آنطور که می گفت تا آن موقع که با من صحبت نکرده بود نام شریعتی را نشنیده بود. فکر کنید که این همه تظاهرات و سر و صدا راجع به شریعتی در ایران برپا شده بود ولی سفارت آمریکا در کشوری که در حد فعال ما یشاء است از این موضوع بی اطلاع است. در آن زمان ما در آمریکا موسسه ای داشتیم که کتابهای شریعتی را تکثیر می کرد که بعضی از آنها هم به انگلیسی ترجمه شده بودند. کتاب های شریعتی را برای آنها فرستادم تا ببینند شریعتی کیست. پس چرا سیا آن گزارش را داد چون بی اطلاع بود، چرا کارتر می گوید ایران یک جزیره آرام در اقیانوس متلاطم است، نتیجه همان اطلاعات است که شاه تا ۱۰ سال دیگر هم می ماند.

سؤال: وضعیت نیروهای موثر بر انقلاب از سال ۵۰ تا سال ۵۶ که سال آغاز بسیج توده ای مردم ایران است چگونه بود؟

جواب: شاه یا بهتر بگوییم ساواک توانسته بود تمام نهادهای روشنفکری که او را به چالش می طلبید سرکوب کند. احزاب ملی هم فلج بودند، رهبران و فعالان یا زندانی بودند یا متواری. جنبش دانشجویی سرکوب شده بود، روشنفکر دینی و غیردینی هم همینطور بود. شاه موفق شده بود تمام اینها را در هم بکوبد چون خطر را از ناحیه آنها می دید ولی مسجد را نتوانست به عنوان یک پایگاه مدنی از بین ببرد زیرا مسجد یک نهاد است و ریشه ای هزارساله در ایران دارد. در دور افتاده ترین دهات ها هم مسجد، تکیه، حسینیه و روحانی هست.

روحانیت از انسجام فقهی بر خوردار است. تمام روحانیت از یک کانال آموزشی تغذیه می شوند، همه در حوزه علمیه هستند و با هم درس می خوانند و همه یک نگاه و منطق دارند، مانند مهندسی ساختمان که از لحاظ سلیقه متفاوتند ولی همه یک درس را خوانده اند و یک تخصص دارند، روحانیت هم به همین شکل است. شاه خطای تاریخی اش را درباره روحانیت در سال ۴۱-۴۰ مرتکب شد و به دلیل اصلاحات ارضی و حقوق زنان با روحانیت درگیر شد و نتوانست مشکلش را با روحانیت حل کند. تاریخ ایران نشان می دهد که هر زمان بین شاه و روحانیان اختلاف افتاده است روحانی برنده شده و شاه شکست خورده است. اگر شاه با روحانیون درگیر نمی شد و این خطای تاریخی را نمی کرد و یا با آنها مساله را حل می کرد، شکاف بوجود آمده مرمت می شد. اما شاه اینکار را نکرد بلکه بر عکس آن ها را ارتجاع سیاه نامید. و روحانیت به جنبش ضد استبداد که تا آن زمان عمدتاً جنبشی روشنفکری بود، پیوست.

اما در انقلاب دو دسته نیرو حضور داشتند: ۱- روحانیون ۲- روشنفکران.

روحانیون از نظر ایدئولوژیک منسجم هستند و روشنفکران از نظر ایدئولوژیک منسجم نیستند. چون همه از یک مکتب بیرون نیامده اند. آقای بازرگان مکتب خودش را دارد، شریعتی مکتب خودش، طالقانی مکتب خودش و به تبع آن از هر کدام افراد مختلف بیرون می آیند و هر کدام از روشنفکران دینی یک دیدگاه دارند. اما روحانیون به این صورت نبودند اگر آنها را غربال هم کنیم در نهایت یک جور هستند. آیت الله حاج سیدابوالفضل زنجانی، روحانی ملا و مردی بسیار محترمی بودو چندین اثر هم راجع به اسلام و حقوق بشر دارد. اما معتقد بود زنان نباید در سیاست دخالت کنند. وقتی بعد از انقلاب به ابتکار مرحوم بازرگان هیات مشترک نامزد کردن کاندیداها، همنام، درست شد، مرحوم آیت الله حاج سید ابوالفضل زنجانی هم دعوت شد اما وقتی دید در همنام خانم هم هستند دیگر نیامد، عقیده داشت خانم ها حق دخالت ندارند.

روحانیون قدرت بی نظیری در بسیج مردم داشتند و در این زمینه هنرمند هستند. وقتی در فیلمی هنرمند از اسب می افتد و تماشاچی ناراحت میشود و گریه می کند یعنی هنرمند کارش را خوب انجام داده است و توانسته تمام احساسات و عواطف تماشاچی را به دنبال خود بکشد. يك روحانی وقتی بالای منبر می رود راجع به امام حسین صحبت می کند و مردم گریه می کنند یعنی اینکه این قشر می دانند چه طور احساسات مردم را مهار کنند. وقتی این قدرت در خدمت سیاست قرار می گیرد انفجار بوجود می آید اما روشنفکر فاقد این قدرت است. در عوض روشنفکران انقلاب را مهندسی کردند، مطمئن باشید اگر روشنفکران بخصوص روشنفکران دینی با روحانیون نبودند انقلاب این مسیر را پیدا نمی کرد. در تایید این مدعا باید پرسید چرا شورای انقلاب با آمریکایی ها شروع به مذاکره کرد؟ اگر مذاکره انجام نمی شد انقلاب بهای سنگینی در کشتار می داد. در عاشورا و تاسوعای انقلاب چه طور تمام نظامیان از صحنه بیرون رفتند؟ مهندس بازرگان، موسویار دبیلی و ... با نظامیان به مذاکره نشستند و نظامیان پذیرفتند که از مسیر حرکت مردم بیرون بروند و از طرفی رهبران تظاهرات نیز پذیرفتند که مسیر تظاهرات از کنار کاخ های سلطنتی نگذرد. مهندسی یعنی همین. روز اول وقتی تظاهرات با مسالمت انجام شد و درگیری بوجود نیامد، مردم جرات پیدا کردند و روز دوم تعداد مردم دوبرابر شد، در پیروزی انقلاب روحانیت و روشنفکران با هم بودند اما بعد از انقلاب میان آنها اختلاف افتاد.

سؤال: قبل از سال ۵۶ دانشگاه پایگاه روشنفکران و ملی مذهبیون بود اما بعد از سال ۵۶ دانشجویان به روحانیون می پیوندند و چه شد که این پایگاه در اختیار روحانیون قرار گرفت؟

جواب: تا زمان انقلاب روحانیون در دانشگاه حضور و پایگاه چندانی نداشتند. در ماه های آخر انقلاب روحانیون سعی کردند با دانشگاه مراد و ارتباط بیشتری برقرار کنند. اگر یادمان باشد روحانیون برای اینکه بتوانند روابط خود را با دانشگاه تقویت کنند در اعتراض به اینکه بختیار اجازه نداد آقای خمینی برگردد در دانشگاه تحصن کردند. اما بعد از پیروزی انقلاب جریان های چپ، دانشگاه را تبدیل به اردوگاه نظامی کردند، تانک به دانشگاه بردند و هر گروهی يك اتاق را دفتر مرکزی خود کرد. از این دفاتر اسلحه جمع آوری می شد و به مناطق دیگر ایران فرستاده می شد. گروه هایی که در انقلاب بودند و نقش مهمی داشتند اما نماینده اکثریت نبودند، بخاطر شرایط انقلابی دانشگاه را سنگر خودشان کردند. انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها در واکنش به همین مساله بود و دانشجویان مسلمان و انجمن های اسلامی دانشجویان به کمک روحانیون آمدند و دانشگاه را گرفتند. بنابراین انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها واکنش به این اتفاقات بود. از طرف دیگر در طول تاریخ جنبش دانشجویی، همیشه مستقل از حاکمیت بوده است. حتی در زمان مرحوم دکتر مصدق که جنبش دانشجویی از دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر حمایت کرد تابع نبود و مستقل عمل می کرد اما در راستای منافع ملی و حمایت از دولت. بعد از انقلاب انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه ها که بعداً تبدیل شد به دفتر تحکیم به ابزاری برای سیاست های دولت تبدیل شدند و استقلال خود را از دست دادند. دانشگاه این وضع را داشت تا خرداد ۷۶ که در جریان انتخاب آقای خاتمی انجمن اسلامی دانشجویان بار دیگر به نوعی مستقل عمل کردند.

ترکیه الگوي تعامل اسلامگرایان با لائیک ها

اعتماد ۱۹ بهمن ۱۳۸۷

بحثي که درباره دين و دولت در ترکیه و تفاوت آن با کشوري مثل ايران بايد در نظر داشت اين است که کشور عثمانی خيلي زودتر از ايران متأثر از فرهنگ اروپايي به قانون نويسي پرداخت. حدود ۱۵۰ سال پيش آنها قانوني نوشتند که با عنوان تنظیمات معروف شده است. از آنجا که ترکیه مرز بين شرق و غرب است و تقابل و تنش بين شرق و غرب زياد بود، به طور خودجوش و آرام اندیشه ها آمده و در ميان حکومتران عثمانی رشد کرد و آنها از آن زمان شروع به تنظیم قانون براي ايجاد تغييرات کردند

اعتماد : بيراه نيست اگر گفته شود ترکیه و حزب عدالت و توسعه امروز الگويي براي ساير کشورها و احزاب اسلامي هستند. از اين منظر که توانسته اند به ترکیب نسبتاً موفقي از سازگاري بين دين و دموکراسي نائل آیند. به نظر مي رسد بستر نسبتاً دموکراتیک ترکیه شامل قانون اساسي و ساختار حزبي و تغيير و تحولات فکري که درون خود اسلامگرایان به وجود آمده دو عامل اساسي وضعيت فعلي اين کشور است. با دکتر ابراهيم يزدي وزير امور خارجه دولت موقت و صاحب نظر در امور سياسي در اين خصوص به گفت و گو نشسته ايم. دکتر يزدي که بارها به ترکیه سفر کرده و روابط نزديکي با اسلامگراهاي ترکیه دارد، آنقدر با رهبران نوگراي ترکیه احساس نزديکي و همفکري مي کند که در طول مصاحبه بارها رجب طيب اردوغان رهبر عدالت و توسعه را با نام کوچک، رجب يا طيب خطاب مي کند.

-آقاي دکتر بحث ما در خصوص سازگاري دين و دموکراسي در ترکیه و بررسي عملکرد احزاب اسلامگراي اين کشور است. اينکه چگونه آنها موفق شدند به ترکیب نسبتاً موفقي از سازگاري دين و دموکراسي نائل آیند. اگر موافقيد توضيح مختصري درباره بحث اسلام و دموکراسي بدهيد تا از اين نقطه وارد بحث شويم.

براي ورود به بحث دموکراسي و اسلام، ابتدا بايد ورودی به بحث مباني دموکراسي داشت و دید که آیا اين مباني با آموزه هاي ديني و قرآني سازگاري دارد يا ندارد. یک بحث مفصلي در جامعه شناسي و به خصوص علوم سياسي درباره رابطه جهان بيني و دموکراسي وجود دارد. در واقع اعتقاد به دموکراسي از دیدگاه فرد نسبت به انسان سرچشمه مي گيرد. جهان بيني يعني اينکه شما جهان بيرون از جمله انسان، طبيعت و پيرامون را چگونه مي بينيد. اگر شما به حقوق طبيعي انسان اعتقاد داشته باشيد، طبيعي است که دموکراسي از اين اعتقاد به حقوق طبيعي انسان سرچشمه گرفته است. رابطه دموکراسي و ايدئولوژي يا جهان بيني بحث مفصلي را مي طلبد. فرض ما بر اين است که شما آنها را مطالعه کرده ايد. به اين نکته مي پردازم که در دموکراسي ما حقوق طبيعي انسان را پذيرفته ايم. سوال اين است که آیا اسلام هم حقوق طبيعي را مي پذيرد؟ ممکن است اسلام اصطلاحی به نام حقوق طبيعي يا حقوق انساني نداشته

باشد اما قطعاً در اندیشه دینی و کتاب ما، خود انسان جایگاه ویژه بی دارد که بر اساس کرامت انسانی است؛ این به زبان های مختلف در قرآن بیان شده است. پس جمع بندی من درباره دین و دموکراسی این است که اولین چیزی که ما هیچ تباینی بین آن دو نمی بینیم، حقوق طبیعی است. حقوق طبیعی هم یک تفاوتی با حقوق مدنی و حقوق مدون دارد. در قانون مدون آنچه مطرح شده قراردادی است. شما می توانید آن را عوض کنید اما در حقوق طبیعی هیچ کس حق ندارد دخل و تصرف کند. حتی در مآخذ دینی ما این بحث وجود دارد که حاکم نمی تواند حقوق خدادادی را از انسان ها بگیرد. بنابراین حرف ابتدایی من این است که هیچ نوع تباين و تعارضی میان مبانی دین و دموکراسی نمی بینیم. علاوه بر پذیرفتن حقوق طبیعی انسان معمولاً ما در بحث های خود، سه رکن را در دموکراسی تشخیص می دهیم. رکن اول این است که جامعه بشری جامعه بی متنوع و گوناگون است. جامعه انسانی تک گفتار نیست؛ جامعه بی است چندصدایی. آیا این در جامعه دینی ما پذیرفته شده یا نه؟ ما می بینیم که خداوند در جای جای قرآن از اختلاف میان انسان ها می گوید. کان الناس امت واحده، امت یکی بود اما اختلاف ایجاد شد. خداوند می فرماید روز قیامت من بین شما قضاوت می کنم که حق با شماست یا با دیگری. در واقع قرآن اختلاف دیدگاه ها، رنگ ها و نژادها را پذیرفته و حتی بعضی از اینها را آیات الله می خواند. پس یک رکن دیگر دموکراسی این است که ما جامعه را متنوع و متکثر بپذیریم. اما این کافی نیست. رکن دیگر تلورانس تحمل و مداراست. آیا اسلام یک دین سهل و سمحه هست یا نیست؟ در ادبیات دموکراسی، شما می خوانید که بخش عمده بی از دموکراسی تساهل و مدارا است. این در ادبیات دینی ما هم هست. وقتی خداوند می فرماید به کافران بگو آنچه شما می پرستید من نمی پرستم (لکم دینکم ولی الدین) این خودش یک تساهل است. یا اینکه می گوید لا اکره فی الدین، پس مدارا در اسلام هم هست.

اما **عنصر سومی** که در دموکراسی وجود دارد همان است که ما در فارسی به آن «سازش» می گوئیم. البته سازش در ادبیات سیاسی ما بار منفی دارد. من معمولاً سازگاری را برای آن به کار می برم. آیا می توان جامعه را بدون اینکه عناصر درونی آن با هم سازگاری داشته باشند، هدایت کرد؟ ما نمی توانیم.

اینکه جامعه متنوع است یک چیز است، اینکه من شما را تحمل می کنم یک چیز است اما اگر فقط من شما را تحمل کنم، این بار منفی دارد. کاری به کار شما ندارم فقط شما را تحمل می کنم. اما خداوند می گوید این تحمل یک طرفه نمی شود. باید تعامل کرد. در جای جای قرآن هم این تعامل وجود دارد.

پس می بینیم این عناصری که برای دموکراسی برشمردیم، تماماً در اسلام به رسمیت شناخته شده است. من از این نظر هیچ تباینی علی الاصول میان دین و دموکراسی نمی بینم. منتها لازم است اینجا یک پراکنش باز کنم، بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که اصطلاحاً به آن موج سوم دموکراسی می گویند، موانع سیاسی جهانی در برابر رشد دموکراسی در دوران جنگ سرد از بین رفته است. یعنی همین موج سوم دموکراسی آنها را از بین برده است.

در خیلی از کشورها، غربی ها نگران بودند اگر دموکراسی حاکم شود، ممکن است کمونیست ها پیروز شوند ولی حالا دیگر کمونیسمی وجود ندارد. به همین دلیل این موانع برداشته شده است. در موج سوم خیلی از کشورهای مسیح نشین به دلیل اینکه حداقل ۱۰۰، ۱۵۰ سال است که کلیسا مساله اش را در آنجا با دموکراسی حل کرده به سرعت دموکراتیک شدند. اما در جهان اسلام ما همچنان مساله مان را حل نکرده ایم. یکی از موانعی که الان بر سر راه توسعه جوامع اسلامی وجود دارد، این است که مسلمانان نسبت به قدرت هنوز نگاه سنتی دارند. حتی بیشتر مسلمانان الگویی خلافت در ذهن شان است، بنابراین این را نه مانع فکری و اندیشه بی، بلکه مانع سیاسی نشأت گرفته از جامعه مسلمانان می دانم.

-آنچه فرمودید، نظر شما در باب سازگاری دین و دموکراسی است. منتها حتماً می پذیرید نظرهای مختلف دیگری هم در این باب وجود دارد که مخالف نظر شماست. در همین راستا طیف های مختلفی همچون سنت گرایی، بنیادگرایی و نوگرایی دینی در جوامع اسلامی دیده می شود. در خصوص هر کدام از این طیف ها چه توضیحی می توان داد؟

من به این گروه بندی یک ایراد دارم. در ادبیات سیاسی امریکا و غرب وقتی می گویند Fundamental یعنی بنیادگرا و او را کسی می دانند که معتقد باشد کتاب مقدس عین کلمات خداست. اما در ادبیات دینی ما به این معنی همه بنیادگرا هستیم. هیچ مسلمانی چه نوگرا، چه روشنفکر دینی و چه سنت گرا باشد، در کتاب خدا، ان قلت نمی کند. بنابراین در جوامع اسلامی ما همین دو تفکر و گروه را داریم؛ سنت گرایان و نوگرایان. سنت گرایی از اسمش پیداست که الگوها نگاه به گذشته دارند. الگوها برخاسته از درون دین به عنوان نص نیست. سنت گرایان دو نص دارند، یکی وحیانی و یکی سنتی. در مواردی می بینید نص دوم برایشان محکم تر از نص اول است.

مشکل سنت گرایان با دموکراسی هم همین است. آن را در یک منظر تاریخی نگاه و جمع بندی می کنند. در اسلام ما هیچ جا در قرآن لفظ حکومت به معنی جمهوری یا سلطنت نداریم. کلماتی را خود مسلمانان ابداع کرده اند. همان طور که براساس اندیشه دینی، هنر و معماری اسلامی وجود ندارد، حکومت اسلامی هم وجود ندارد و معنی پیدا نمی کند ولی آن چیزی است که مسلمانان می سازند. نوگرایان متفاوتند. آنها در جوامع اسلامی عموماً از نص دوم عبور کرده و باورهایشان را مبتنی بر نص اول (قرآن) می سازند.

نکته بعدی این است که سنت گرایان به دلیل همان نگاه سنتی شان در برابر هر آنچه از بیرون دین می آید، با بدبینی نگاه می کنند در حالی که تاریخ اسلام و تاریخ همین سنت های دینی مملو از عناصر اسلامی است که از فرهنگ های دیگر گرفته شده است. برای نمونه ما می دانیم آنچه تحت عنوان فلسفه اسلام مطرح است تا چه میزان متأثر از فلسفه یونان است.

پس شما می بینید نوگرایان در جهان اسلام عموماً معتقدند تباینی میان میانی اساسی دموکراسی با آموزه های دینی وجود ندارد، نه براساس آنچه در تاریخ اسلام بوده بلکه براساس آنچه در نص اول وجود دارد. نص اول هم قرآن و حدیث معتبر است. در حالی که سنت گرایان براساس نص دوم و نه اول با این موضوع مخالف هستند. مشکل سنت گرایان در نگاه شان به قدرت است. مفهوم «دولت ملت» در شرایط کنونی در دنیا عوض شده است، هیچ کشور اسلامی یا گروه اسلامی نیست که این را نادیده بگیرد. آن چیزی که در دوره های خلفای گذشته وجود داشته به مفهوم کنونی دولت نبوده است. هیچ گروهی از مردم در آن زمان، توقعاتی که امروز از دولت می رود را نداشته اند. قدرتی که دولت کنونی دارد با قدرتی که دولت خلیفه داشت فرق کرده است، بنابراین مشکل اساسی که بین سنت گرایان و نوگرایان در خصوص دموکراسی وجود دارد، این است که مفهوم دولت به کلی دگرگون شده است. مفهوم ملت هم تغییر یافته.

-آقای دکتر از این بحث مقدماتی وارد موضوع ترکیه می شویم؛ ترکیه به عنوان کشوری که به نظر می رسد موفقیت نسبی در سازگاری دین و دموکراسی به وجود آورده است. توضیح مطالبی در خصوص تعامل دین و دولت در ترکیه را ضروری می دانید؟

تعامل دین و دولت در ترکیه متأثر از تعاملی است که در جامعه سنتی اهل تسنن وجود داشته است. اهل تسنن دولت را دولت اسلامی دانستند و خلیفه، شیخ الاسلام، (قاضی القضاة یا مفتی) را معرفی می‌کرده است. در دوران عثمانی این رسم بود. وقتی آتاتورک بر سر کار آمد، این سنت را در یک قالب دیگری به کار برد، یعنی دولت لائیک تأسیس شد اما سنت معرفی شیخ الاسلام توسط دولت ادامه یافت.

-یعنی به جای اینکه در حکومت جدید لائیک دین و دولت از همدیگر منفک شوند، دین تحت سیطره دولت قرار گرفت؟

یک چیزی به وجود آمد که من چند سال پیش که در دانشگاه استانبول دعوت شدم و سخنرانی کردم، از آن به عنوان **Oriental secularism** یاد کردم. یعنی در هیچ کشور سکولار دنیا دولت، رئیس کلیسا را معین نمی‌کند. البته در انگلستان براساس سنت و اختلافی که میان کلیسای انگلیس با رم وجود داشت پادشاه کاردینال اعظم را معرفی می‌کرد. در ترکیه چون این مساله ریشه تاریخی داشت خلیفه شیخ الاسلام را معرفی می‌کرد و این رابطه را هم همه پذیرفته بودند وقتی دولت جدید تأسیس شد این سنت از بین نرفت. منتها آنجا خلیفه خودش را مسلمان می‌دانست ولی اینجا دولت جدید سکولار آمده و دین را کنترل می‌کند. دولت تدریجاً در همه مسائل، دین را کنترل کرده است تا آنجا که حتی ائمه جماعات را هم دولت تعیین می‌کند و حقوق می‌دهد. همچنین روزهای جمعه از یک مرکز مخصوص دولتی به همه شهرها، خطبه‌های متحدالشکل ابلاغ می‌کند.

دومین بحثی که درباره دین و دولت در ترکیه و تفاوت آن با کشوری مثل ایران باید در نظر داشت این است که کشور عثمانی خیلی زودتر از ایران متأثر از فرهنگ اروپایی به قانون نویسی پرداخت. حدود ۱۵۰ سال پیش آنها قانونی نوشتند که با عنوان تنظیمات معروف شده است. از آنجا که ترکیه مرز بین شرق و غرب است و تقابل و تنش بین شرق و غرب زیاد بود، به طور خودجوش و آرام اندیشه‌ها آمده و در میان حکومتگران عثمانی رشد کرد و آنها از آن زمان شروع به تنظیم قانون برای ایجاد تغییرات کردند.

این مساله می‌تواند در جست و جوی ریشه‌های وضعیت کنونی ترکیه موثر باشد.

-پیش از اعلام سیاست چندحزبی در دهه ۱۹۵۰ سیستم حاکم بر ترکیه تک حزبی بود و حزب جمهوریخواه خلق که بنیانگذار آن آتاتورک بود، قدرت را در اختیار داشت. در این دوره شاهد فعالیت‌های سازمانی و تشکیلاتی اسلامگرایان نیستیم یا اگر فعالیت‌ها هم هست به صورت رادیکالی است و سرکوب می‌شود. ارزیابی شما از این دوره چیست؟

شما باید جنبش نوردی را بررسی کنید. جنبش نوردی یک جنبش بسیار مقتدر است. خود نوردی در جنگ‌هایی که آتاتورک در کریمه رهبری کرد، حضور داشت. بنابراین در عین حال که دولت آتاتورک یک دولت لائیک بود اما جنبش اسلامی سنت‌گرایان هم از نوع نوردی، قوی بوده است. امروز هم جنبش نوردی در ترکیه خیلی قوی است. بسیاری از فعالان سیاسی مثل اربکان و فتح‌اللهی‌ها متأثر از نوردی بودند منتها آموزه‌های نوردی در طول زمان تغییر و تحول یافته است. مثلاً یاد می‌آید دهه ۱۹۶۰ که در آمریکا بوم‌دوستان ترک میهمان ما عموماً به جنبش نوردی تعلق داشتند. پس قدرت‌های اینچینی وجود داشته است.

-منتها این حرکت، حرکتی سیاسی نبوده است.

نه نبوده. کاملاً یک دین غیرسیاسی را پذیرفته بودند. به همین دلیل فتح الله گولن سراغ سازمان های مدنی رفت که خیلی هم موثر بوده است. نکته دیگر اینکه اولاً خود آتاتورک اصل تحزب را پذیرفت. این تفاوتی است که با ایران دارد. در ترکیه از درون همین اصل تحزب بعداً سیستم چندحزبی بیرون آمد. بنابراین نگاه ترک ها نسبت به قضایای سیاسی کاملاً با ایران متفاوت بود. تغییراتی که آتاتورک ایجاد کرد در درون خودش جریاناتی را به وجود آورد که در فاز اول دو چیز را به وجود آورد؛ یکی اینکه منجر به ایجاد نظام چندحزبی شد، دوم اینکه در ترکیه رای دادن همانند تعلیمات اجباری در زمان رضاشاه اجباری شد. آتاتورک گفت همه باید رای بدهند. خب تا مدتی روستاییان می رفتند به حزب حاکم رای می دادند اما بالاخره عادت می به وجود آمد که مردم بروند رای بدهند. این بعدها بستر مناسب تاریخی شد برای اینکه اسلامگرایان قدرت پیدا کنند.

-از دهه ۵۰ تا دهه ۷۰ که احزاب اسلامی رسماً تأسیس می شوند، شاهد نزدیکی و عضویت مسلمانان به احزاب جدیدی همچون حزب دموکراتیک و حزب عدالت هستیم که هرچند اسلامگرا نبودند اما تنگ نظری های سابق نسبت به آموزه ها و نشانه های دینی را نداشتند. از نظر شما این سیستم یا ساختار حزبی ترکیه و قانون اساسی این کشور چه اندازه در شکل گرفتن و بروز خواسته های سیاسی سازمانی و تشکیلاتی اسلامگرایان بعدها موثر بوده است؟

شما باید یک پارامتر دیگر را به این موارد اضافه کنید و آن خصوصی شدن اقتصاد در ترکیه است.

-بله به آن هم می رسیم.

خب. چون این از همه عوامل موثرتر است، طبیعی است در کشوری مثل ترکیه که یکی از مراکز بزرگ اسلامی بوده آتاتورک نتوانست دین را ریشه کن کند. در عین حال که در ترکیه دین و نهادهای دینی زیر نظر دولت قرار می گیرد اما دین از بین نرفته است. نکته بعدی اینکه تدریجاً احساسات و عواطف مذهبی جایگاه خود را پیدا کرد. طبیعی بود که اسلامگرایان در فاز اول بروند در همین احزابی که نام بردید اما بعد از پیروزی انقلاب ایران وضعیت اسلامگرایان نیز متأثر از این پدیده شد. انقلاب ایران در همه کشورهای اسلامی اثر گذاشت و جنبش های دینی را سیاسی کرد. اولین پیامد انقلاب ایران در ترکیه این بود که منجر به کودتای نظامیان در سال ۱۹۸۰ شد. بنابراین شما تعامل مسلمانان با دموکراسی را باید از سال ۱۹۸۰ بررسی کنید. در این تاریخ هنوز مسلمانان حق نداشتند از الفبای عربی استفاده کنند. یاد می آید سال ۱۹۸۶ که رفتم ترکیه، دوستانی که من را دعوت کرده بودند (حزب رفاه) بحث شان این بود که مثلاً چگونه الله اکبر را به عربی بنویسند و حق نداشتند اما تدریجاً این وضعیت بهتر شد و اینها توانستند وارد سیستم شوند. در فاز اول هم ورودشان به سیستم از طریق همان احزاب غیراسلامی بود اما آرام آرام از همان طریق قدرت پیدا کردند. آنها از این تاریخ به بعد وارد فاز تازه یی شدند که باید آن را در نظر گرفت و بررسی کرد که چگونه سنت گرایان دینی در برخورد با حکومت آرام آرام دو قسمت شدند؛ سنت گرایان و نوگرایان.

- پس تا اینجا به این نتیجه

می رسیم که آنچه تحت عنوان بستر دموکراتیک در ترکیه یاد می شود یعنی قانون اساسی و ساختار حزبی و استقرار سیستم چندحزبی بعد از دهه ۵۰، زمینه ساز حضور سازمان یافته و تشکیلاتی اسلامگرایان در سال های بعد می شود.

- بله همین طور است.

- بحث بعدی که به آن می پردازیم تحولات و تغییراتی است که در درون خود اسلامگرایان حادث می شود؛ تغییرات در اندیشه و شیوه و روش حکومتداری که به نظر می رسد خود از عوامل اساسی سازگاری اسلامگرایان با دموکراسی شده است. در این راستا می توان اسلامگرایان را به دو دسته سنت گرا و نوگرا تقسیم کرد. گروه یا حزب شاخص طیف سنتی حزب رفاه و رهبر آن نجم الدین اربکان است هرچند قبل از رفاه، احزاب نظام و سلامت ملی هم تاسیس شده بود. درباره حزب رفاه و شخص اربکان توضیحاتی که به نظرتان ضروری می نماید، چیست؟

- اربکان به رغم اینکه خودش مهندس بود نگاه سنتی به دین داشت. من خودم به اربکان نزدیک بودم و دیدارهای متعدد با هم داشتیم. اربکان نگاهش هم سنتی و هم غیرواقع بینانه بود. مثال می زنم، در ترکیه قبل از این موج جدید، تظاهر به دین در هیچ ساختار و ساختمان دولتی ممکن نبود. حتی اگر روزهای جمعه کارمند دولت دو ساعت مرخصی می گرفت که برود نماز جمعه، محاکمه اش می کردند. می گفتند به عنوان کارمند دولت حق نداری به نماز جمعه بروی. یعنی رابطه دین و دولت تا این اندازه به نفع لائیک ها بوده است. در چنین شرایطی اربکان به عنوان نخست وزیر نماز جمعه می گذاشت و خودش هم امامت می کرد. خب این برای لائیک ها اصلاً قابل تصور نبود که در دولت این کارها را بکنند.

- اربکان نتوانست شرایط تعامل با لائیک ها را به وجود آورد. از نظر سیاسی هم واقع بین نبود، چراکه وقتی انتخاب و نخست وزیر شد، اولین کاری که کرد این بود که یک هواپیما از سرمایه داران ترک را برداشت و آورد ایران. این برای لائیک های ترکیه و هوادار امریکا در شرایطی که ایران و امریکا با همدیگر تقابل می کردند، غیرواقع بینانه بود. بنابراین من سه مولفه را در شکست اربکان دخیل می دانم؛ نگاه سنتی به دین، نگاه غیرواقع بینانه به دین و نگاه غیرواقع بینانه به سیاست. در مقایسه با اربکان می بینیم که اردوغان چگونه با درایت با هر سه موضوع برخورد می کند.

- پس از انحلال حزب رفاه، اسلامگرایان در حزب فضیلت اجتماع می کنند و این حزب نیز به دو حزب دیگر تقسیم می شود. سنتی ها به حزب سعادت می روند و نوگراها به حزب عدالت و توسعه. به نظر می رسد نوگراها و در راس کادر رهبری آنها، عبدالله گل و رجب طیب اردوغان از تجارب گذشته درس های بسیاری می آموزند و اساساً فضای جدیدی را در میان اسلامگرایان و ترکیه ایجاد می کنند.

من هر دو اینها یعنی اردوغان و اربکان را خوب می شناسم. اردوغان از اول نگاهش به دین با اربکان فرق داشت. شما این تفاوت را می توانید با مطالعه عملکرد اردوغان در شهرداری استانبول ببینید. وقتی اردوغان به عنوان شهردار استانبول انتخاب شده بود، من به دیدنش رفتم. همزمان با انتخابات الجزیره و پیروزی جبهه نجات اسلامی بود. این گروه اسلامگرا حرف هایی زد و درگیری ها در این کشور آفریقایی شروع شد و به فرجامی رسید که شما می دانید. وقتی به دفتر حزب رفاه در استانبول می رفتم، طیب آمد پیش ما و گفت جلسه یی دارم بعد می آیم پیش شما. بعد که آمد ضمن صحبت به او گفتم رجب، تو اشتباه الجزیره را نکنی. او به من گفت این جلسه یی که الان داشتم مراسم تحلیف خانمی بود که کارمند اداری ارتش است، پرسنل نظامی نیست، کارمند ارتش است. وقتی مراسم تمام شد، این خانم از

من پرسید آقای اردوغان حالا که من عضو حزب شما شدم باید محجبه شوم؟ گفتم نه خانم. شرط عضویت در حزب ما این نیست که حتماً حجاب داشته باشید. شما آزاد هستید. هر زمان به عنوان یک زن مسلمان احساس کردی باید حجاب را رعایت کنی، رعایت کن. حجاب شرط عضویت نیست. این نگاه رجب اردوغان با نگاه اربکان خیلی فرق داشت. وقتی اردوغان شهردار استانبول شد، در اولین سخنرانی که کرد، گفت من از این پس شهردار استانبول هستم نه شهردار حزب رفاه. می دانید که یکی از موفق ترین شهردارها بود و یکی از دلایل پیروزی او و حزتش در انتخابات پارلمانی هم همان خدماتی بود که در زمان شهرداری اش به استانبول کرده بود.

- بحث عملکردها شد.

خوب است درباره موفقیت های حزب عدالت و توسعه در حوزه دیپلماسی هم توضیح دهید. به نظر می رسد همین نگاه واقع بینانه باعث شده دولت ترکیه در منطقه به یک بازیگر مهم تبدیل شود.

شما باید در همه بحث ها این موضوع را در نظر داشته باشید که احساس اروپایی بودن در میان ترک ها خیلی قوی است. بنابراین همه متفق القول هستند که ترکیه باید به اروپا بپیوندد. بعد از ۱۹۸۰ که سیاست های اقتصاد آزاد در ترکیه حاکم می شود، احساس ارتباط با اروپا خیلی قوی تر می شود. اما درباره اسرائیل، روابط ترکیه با این کشور از یک مساله دیگر سرچشمه می گیرد. همه می دانیم در منطقه خاورمیانه جنبش کردها متأثر از تحریک اسرائیل است، یعنی اسرائیل نقش کلیدی در این جنبش های ناسیونالیستی دارد. جنگ ترکیه با کردها، سالی هشت میلیارد دلار به بودجه ترکیه تحمیل می کرد. هنگامی که شرایط سیاسی برای پذیرش اسرائیل در میان اعراب وارد مرحله جدیدی شد، ترکیه دلیلی ندید که بر موضع سنتی خود بایستد و با اسرائیل همچنان در حالت قهر بماند. اولین کاری که در این دوره انجام شد، به رسمیت شناختن اسرائیل و برقراری روابط بود اما اساساً هدف این بود که جنگ با کردها را پایان دهند. این مساله هم اتفاق افتاد. چون «عبدالله اوجالان» را ترک ها دستگیر نکردند بلکه اسرائیلی ها دستگیر کردند و در اختیار ترکیه گذاشتند. البته برای ترک ها شرط گذاشتند که نباید او را بکشید و به اوجالان هم گفتند باید اعلام کنی اسلحه ها را زمین بگذارند. این خیلی موثر بود چون جنگ از آن حالت شدید که تلفات جانی و خسارات مالی سنگین برای ترکیه داشت، خارج شد. اینها از جمله جنبه های واقع بینانه بی است که درباره اردوغان و نوگراها در ترکیه اشاره کردم.

- یک پارامتر مهم دیگر در تحلیل تحولات ترکیه، استقرار نظام اقتصاد آزاد در این کشور بعد از دهه ۸۰ و در زمان تورگوت اوزال است. از نظر شما این تحولات اقتصادی چقدر در فراهم شدن بستر دموکراتیک موثر بود، یعنی همان بحث اساسی تاثیرات توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی.

سردبیر روزنامه زمان ترکیه مقاله بی دارد که متن سخنرانی اش در دانشگاه هاروارد امریکا است. او در این مقاله عنوان می کند چرا دموکراسی در ترکیه پایدار خواهد ماند. او می گوید از ۱۹۸۰ که آرام آرام بخش خصوصی در ترکیه قوی شد و توسعه یافت، به این معنا که ترکیه تدریجاً به یک کشور صادرکننده تبدیل شده است. طبق آخرین آماری که گرفته ام ۱۲۵ میلیارد دلار در سال صادرات داشته اند که البته شاید بالاتر رفته باشد. تورم الان مهار شده و بیکاری پایین آمده، به خصوص از زمانی که طیب بر سر کار آمده است. هنگامی که اربکان شروع کرد به افراط کردن و نظامیان هم واکنش نشان دادند، بخش خصوصی نتوانست آقای اربکان را حمایت کند و در نهایت با نظامیان کنار آمد که اربکان برود. چرا؟ چون نمی توانست دوام بیاورد. یک ذره که تلاطم می شد، اقتصاد به هم می ریخت. الان همین بخش خصوصی قدرتمند، چه مسلمان، چه غیرمسلمان عامل ثبات و پایداری شده است. اگر

نظامیان بخواهند شلوغ کنند - مثل همین اواخر که علیه اردوغان شلوغ کردند و البته نتوانستند کاری از پیش ببرند- این تنها قدرت حزب عدالت و توسعه نیست که نظامیان را سر جایشان می‌نشانند بلکه از آنجا که سیاست طیب در جهت توسعه اقتصادی موفق بوده، او توانسته به رغم مسلمان بودنش حمایت بخش خصوصی را در برابر نظامیان جلب کند. الان فرمولی که در ترکیه کار می‌کند از این قرار است؛ از یک طرف بخش خصوصی منافعش را در ایجاد ارتباط نزدیک با اروپا می‌داند و از طرف دیگر اروپایی‌ها هم گفته‌اند شما باید دموکراتیزه بشوید. حالا پارادوکس نظامیان این بود که تا می‌خواستند نظر اروپایی‌ها درباره دموکراسی را پیاده کنند، اسلامگرایان در انتخابات پیروز می‌شدند. اسلامگرایان که می‌برند، در فاز اول جریان سنت‌گرایان نزدیک به سنت‌گرای افراطی برنده می‌شوند و آنها معادله و بازی را به هم می‌زنند. اردوغان نتیجه طبیعی این آرایش نیروها در ترکیه است. به طوری که طیب در عین حال که روی مبانی دینی اش اصرار دارد، می‌داند کجاها باید انعطاف داشته باشد. اینکه اردوغان اسلامگرا می‌تواند در عرصه سیاست ترکیه این‌گونه بازی کند، به خاطر این است که بخش خصوصی قوی شده است. این بخش خصوصی منافعش در این است که ثبات برقرار باشد و دموکراسی حفظ شود. کنشگران بازی سیاست در ترکیه هم باید بدانند نمی‌توانند همه ایده‌ها و خواسته‌هایشان را پیاده کنند. اسلامگرایان نباید در این مرحله زیاده‌خواهی کنند. در سال ۱۹۸۰، بروز شعائر و نمادهای مذهبی در ترکیه اصلاً امکان نداشت اما الان انواع و اقسام پوسترها به زبان عربی در سراسر ترکیه وجود دارد. در سال ۱۹۸۶ که من برای ارائه تحلیل به دعوت شورای حزب فضیلت به از میر رفتم، تحولات جنگ سرد تازه آغاز شده بود. من به آنها گفتم باید خود را برای تحولات بعد از این آماده کنید. تا حالا به دلیل جنگ سرد، نظامیان حرف اول و آخر را می‌زدند اما حالا جنگ سرد تمام شده و ترکیه می‌خواهد به اروپا بپیوندد و اروپا هم می‌گوید شرطش این است که دموکراتیزه شوید. دموکراتیزه شدن یعنی اینکه اسلامگرایان هم می‌توانند فضا پیدا کنند پس اسلامگرایان باید خودشان را برای این چالش‌ها آماده کنند.

-آقای دکتر می‌توانیم این نتیجه را هم بگیریم که در اثر تحولات اقتصادی بعد از دهه ۸۰ و حاکم شدن اقتصاد آزاد، مشخصاً اسلامگرایان هم این فرصت را یافتند که ابتدا در حوزه اقتصاد و تجارت و سپس در حوزه سیاست و قدرت عرض اندام کنند. چون پیش از این اقتصاد دولتی بود و قاعدتاً مسلمانان چندان شانس برای ورود به مکانیسم اقتصاد دولتی که در اختیار لائیک‌ها بود، نداشتند اما با خصوصی شدن اقتصاد، آنها فضاهای جدیدی را برای حضور پیدا کردند.

بله، درست است.

- پیوندهای اروپایی ترکیه به چه میزان در دموکراتیزه شدن فضای سیاسی این کشور موثر بوده است؟ روابط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... آنکارا با کشورهای اروپایی؟

من توضیح دادم. این ارتباط‌ها یک تأثیر مستقیم و کاملاً بارز دارد، یعنی بخش خصوصی منافعش در این است که با اروپا ارتباط داشته باشد. پیش شرط اتحادیه اروپا هم برای عضویت ترکیه این است که باید دموکراسی و اقتصاد بازار حاکم باشد. دموکراسی در عمل منجر به پیروزی اسلامگرایان می‌شود. روابط اقتصادی ترکیه با اروپا کاملاً در توسعه سیاسی این کشور نقش بازی می‌کند منتها این مشروط به این است که طرفین قواعد بازی مدنی را رعایت کنند.

- نگاه غرب همواره به جنبش های اسلامی و حکومت های اسلامی نگاه منفی بوده است اما در همین تحولات اخیر ترکیه و مجادله بین توسعه و عدالت و نظامیان و لائیک ها، غرب (امریکا و اروپا) جانب اسلامگرایان را گرفت. دلیل این حمایت از نظر شما چیست؟ مساله بعدی بحث کیفیت خود اسلام در ترکیه است. نمی دانم این اصطلاحی که به کار می برم درست است یا نه. شما «جنس اسلامگرایی» در ترکیه را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا تفاوتی بارز و مشخص با اسلامگرایی در سایر جوامع اسلامی دارد؟ اردوغان همواره تاکید کرده حزب من یک حزب اسلامگرایی ایدئولوژیک نیست بلکه یک حزب دموکرات محافظه کار است.

من پاسخ را با این سوال می دهم که اگر فشار لائیک ها نباشد آیا باز هم اردوغان همین حرف را می زند؟ مسلماً نه. یعنی این از اجزای یک استراتژی واقع گرایانه است که باید بگویند حزب ما یک حزب دموکرات اسلامی است، درستش هم همین است. در کشوری که ۶۰، ۷۰ سال لائیک ها حکومت کردند و حالا یک فضای باز سیاسی ایجاد شده، اسلامگرایان نمی توانند زیاده خواهی کنند. شما به نکته مهمی اشاره کردید که اردوغان در حوزه عمل موفق بوده است اما این سوال وجود دارد که اسلامگرایان در ترکیه به لحاظ تئوری به چه میزان توانسته اند تناقضات را حل کنند؟ جنبش اسلامی در ترکیه به جهت نظری ضعیف است و این چیزی است که در بسیاری از کشورهای اهل سنت وجود دارد و با شیعه متفاوت است. شیعه در درون خودش خیلی نوسازی کرده، به دلیل اینکه حزب یا دین حاکم نبوده و همیشه با قدرت در تقابل بوده است. به همین دلیل جنبش روشنفکری دینی در ایران جنبش تنومندی است ولی در ترکیه این گونه نیست. جریان فتح الله گولن خیلی سنتی و متأثر از افکار نورسی و عرفانی است. در سال های گذشته تمام کتاب های شریعتی به ترکی ترجمه شده و تقریباً بالاترین تیراژ را داشته است. بعد از کتاب های شریعتی کتاب های شهید مطهری ترجمه شده و کتاب های دیگر هم ترجمه شده است. اما هنوز در ترکیه جنبش اسلامی دستاوردهای ایدئولوژیک مشخص ندارد. یعنی هنوز به لحاظ نظری موضوع دین و دولت و دین و دموکراسی را حل نکرده اند. به همین دلیل پیش بینی من این است که حزب عدالت و توسعه لاجرم باید در بیرون از دولت و درون حزب یک صفحه تازه بی درباره کارهای تئوریک باز کند. این کافی نیست که بگویم بخش خصوصی وجود دارد و عملکرد اسلامگرایان در حوزه های اقتصادی و سیاسی خوب است بلکه باید خود مسلمانان هم از نظر تئوریک مجهز شوند.

-آقای دکتر چند مساله به ذهن من می رسد که فکر می کنم متفاوت از نظر شما باشد، یکی اینکه اساساً در ترکیه میدان دار جنبش اسلامگرایان، سیاسیون هستند. اریکان، اردوغان، عبدالله گل و رجایی کوتان همه مهندسين یا مدیران تکنوکراتی هستند که فعالیت سیاسی می کنند و رهبری جریان اسلامگرا در حوزه سیاسی را به دست دارند. در ترکیه نه طبقه روحانی سیاسی و داعیه داری وجود دارد، نه روشنفکران دینی به آن مفهومی که در جامعه ما وجود دارد. مساله مهم بعدی که من از اصطلاح «جنس اسلامگرایی» در ترکیه استفاده کردم، اشاره به این موضوع دارد که اسلام در ترکیه آمیخته با تصوف است. این درآمیختگی کیفیت بروز و ظهور تقاضاها و خواسته ها را متفاوت می کند. نمی دانم درست است اگر بگویم اسلام در ترکیه «لطیف تر» از سایر کشورهای اسلامی است. از طرفی در ترکیه همان گونه که شما هم اشاره کردید، شاهد یک بستر دموکراتیک نسبی به خصوص بعد از دهه ۵۰ هستیم که این زمینه ساز بروز و بیان خواسته های سیاسی و اقتصادی اسلامگرایان در ترکیه شده و آنها به تدریج توانسته اند آنقدر قدرت بگیرند که دولت را نیز در اختیار خود درآورند. یعنی درآمیختگی اسلام با تصوف و بستر نسبتاً دموکراتیک ترکیه، مانع از درافتادن اسلام و اسلامگرایان به وادی رادیکالی و انقلابی شده چون اساساً لزومی در آن نمی دیدند. با این اوصاف چه

لزومی دارد که به تعبیر شما یک «ایدئولوژی اسلامی» به صورت رسمی و تعریف شده شکل بگیرد؟ آن گونه که از ظواهر امر پیداست حداقل در راس کادر رهبری اسلامگرایان، صحبتی از تشکیل دولت یا حکومت اسلامی نیست، بلکه آنها در چارچوب همین نظام سکولار عملکرد موفقی دارند. حالا تأکید بر تأسیس یک تنوری یا ایدئولوژی یا یک مانیفست رسمی اسلامی که قاعداً موجب تحریک نظامیان و لائیک ها می شود، چه ضرورتی دارد؟ چه نیازی است که آنها هم همانند جنبش اسلامی مثلاً در ایران باشند یا در سایر جوامع اسلامی؟ آنها یک مسیر را انتخاب کرده و موفق هم شده اند.

شما باید دو چیز را از هم تفکیک کنید. در ترکیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بعد از انقلاب اسلامی ایران و اساساً در فضایی که در همه کشورهای اسلامی به وجود آمده، در فاز اول اندیشه های سنت گرا رشد می کند. در خود ترکیه سلفی ها که خیلی قوی بودند، آرام آرام کنار رفتند.

من این گونه می گویم که در ترکیه آرام آرام مسلمان ها حقوق خود را به دست می آورند یعنی دیر یا زود دولت ترکیه مجبور خواهد شد حقوق مسلمان ها را به رسمیت بشناسد و محتوای دولت به سوی آزادی هایی به نفع مسلمانان می رود. آنچه الان در دانشگاه های ترکیه حاکم است با هیچ معیاری قابل قبول نیست حتی با معیارهای دموکراتیک غربی. عده بی می خواهند با روسری بروند دانشگاه، برای چه آنها را منع می کنند؟ سکولارها منطقی ندارند و بازی را می بازند. در ترکیه فضا تدریجاً به سمت و سویی می رود که به نفع مسلمانان است و قابل برگشت نیست. ممکن است فراز و نشیب داشته باشد اما برنمی گردد. اربکان آمد، عقب نشینی کرد و اردوغان به جای او آمد. اردوغان را هم ممکن است یک جاهایی تحمل نکنند اما به هر حال این مسیری است که ترکیه طی می کند. دیر یا زود این قوانین دست و پاگیر علیه مسلمان ها از بین خواهد رفت. این تحولات ترکیه یک حسنی که دارد این است که مسالمت آمیز است. ترکیه وارد عصری می شود که برای کشورهای اسلامی الگو است، الگوی تعامل مسلمانان با لائیک ها که چگونه یک جریان اسلامگرا در درون یک حکومت غیراسلامی می تواند رشد کند، با پذیرش مقررات بازی مدنی. آنجا که باید انعطاف نشان دهد انعطاف نشان می دهد. مثال بارز این امر صلح حدیبیه در صدر اسلام است که خیلی از مسلمانان از امضای آن ناراضی بودند. سوره فتح آنجا نازل شد. پیام صلح حدیبیه این است؛ اگر شما به عنوان رهبر یک جنبش می دانید آینده به شما تعلق دارد، یک جاهایی انعطاف تاکتیکی نشان می دهید. برای اینکه می توانید به لحاظ استراتژیک پیروز شوید، در ترکیه این اتفاق دارد می افتد.

-آقای دکتر حتماً می دانید این گونه اظهارنظرها و ایده ها اتفاقاً از طرف محافل رادیکال لائیک در ترکیه علیه اسلامگرایان مستمسک قرار می گیرد. این طیف های تندرو می گویند آنچه حزب عدالت و توسعه تحت عنوان دفاع از اصول لائیسیتیه مطرح می کند و خود را ایدئولوژیک نمی داند، ظاهری است برای رسیدن به اهداف پشت پرده، اهدافی مثل نابودی سکولاریسم و تحقق یک حکومت اسلامی. این به ضرر اسلامگرایان نیست؟ یعنی مخالفان آنها را تحریک نمی کنند؟

فرض کنید اسلامگراها اهداف پشت پرده هم دارند ولی سکولارها چگونه می خواهند این را اثبات کنند؟ چگونه می خواهند آن را تبدیل به یک حرکت سیاسی کنند؟

ترکیه از این نظر الگو است که چگونه اسلامگرایان آرام آرام دارند قدرت می گیرند و فضا را به نفع خود عوض می کنند. مسلمانان ترکیه به تدریج فرزاندگی این سیاست را درک می کنند و این خیلی مهم است. نکته مهم تر هم این است که این تحولات به عقب برنمی گردد. یک نکته دیگر درباره

اسلامگرایان و حزب عدالت و توسعه، مبرا بودن رهبران آنها از فساد مالی و اداری است. یکی از دلایل شکست احزاب قدیمی تر لائیک ها و چپ ها فسادهای مالی و اداری آنها بود. اسلامگرایان از این لحاظ حداقل بسیار بهتر از آنها هستند. ما مسلمان ها اگر می خواهیم در دنیا ما را به بازی بگیرند، باید نشان بدهیم مانند آنها می توانیم خدمات بدهیم. وگرنه اینکه بگوییم به صرف اینکه من مسلمانم بیاید پشت سر من، کسی گوش نمی کند.

-در جمع بندی بحث براساس چارچوبی که پیش آمدیم، می توانیم بگوییم بستر دموکراتیک حاکم بر ترکیه از دهه ۵۰ به بعد (قانون اساسی، ساختار حزبی) و تغییر و تحولات فکری خود اسلامگرایان دو مولف اساسی در سازگاری دین و دموکراسی در این کشور بوده است .

بله. درست است .

عبور از " همه با من " - سه رکن برای سیاست ورزی حرفه ای

ضمیمه اعتماد ملی ۱۹ / ۱۱ / ۱۳۸۷

در جامعه ای که سازمان ها و نهادهای مدنی شکلا گرفته باشند هر فرد و عضو جامعه وظیفه خود را به صورت سیستماتیک و منظم انجام می دهد . در چنین جامعه ای معمولاً افراد از قلمرو وظایف تخصصی خود به ندرت خارج می شوند . استاد دانشگاه پژوهش انجام می دهد ، قاضی کار قضاوت ، وکیل کار وکالت ، تاجر تجارت و دانشجویان هم ضرورتاً درس می خوانند .

در چنین جامعه ای افرادی هستند که فعالیت سیاسی را در چارچوب حضور در نهادهای قدرت به عنوان یک وظیفه انتخاب کرده اند و مطابق چنین نگاهی ، فردی یا سناتور می شود یا به عنوان وکیل مجلس انتخاب می شود یا نهایتاً سیاست را به عنوان یک حرفه می نگیرد . در ایران اما ، از آنجا که مناسبات سیاسی و اجتماعی به صورت کلی به هم ریخته است لذا نتیجه این می شود که همه افراد در همه کارها حضور دارند و دخالت می کند . ناگفته پیداست که اصلاح چنین وضعیتی تنها در سایه مشارکت همگانی افراد جامعه امکان پذیر است . در ایران به واقع آنگونه که در غرب و نظام های دموکراتیک افراد در کارهای ویژه از جمله سیاست به معنای حرفه ای آن وارد می شوند مفهوم ندارد و به همین دلیل کنشگران سیاسی نیز دائماً تغییر می کنند و چه بسا افرادی بدون هیچ گونه سابقه ای و تنها با سر دادن شعارهای عوام فریبانه در منصبی خاص و چه بسا مهم قرار می گیرند . این در حالی است که در کشور ما مطابق قانون اساسی مردم در چهار محور ذیل می توانند در سرنوشت خود دخالت کنند :

اول : از طریق شرکت در انتخابات سراسری مجلس و ریاست جمهوری

دوم : در سطح محلی و از طریق مشارکت در انتخابات شوراهای

سوم : از طریق عضویت در احزاب سیاسی در سطح ملی

و چهارم : از راه تشکیل نهادهای صنفی ، کارگری و نظام های حرفه ای که طی آن افراد مستقیماً در امور مربوط به صنف و حرفه خود دخالت می کنند .

اما اگرچه از يك طرف شناسايي انواع حقوق مدني براي مردم و اعضاي جامعه ضروري و واقع بينانه است ولي از سوي ديگر هنوز در ايران بسترهاي مناسبی براي دخالت مردم در هريك از اين ابعاد چهارگانه فراهم نیست . مثلاً عرصه سياسي چه در گذشته و چه اکنون هنوز اجازه رشد احزاب سياسي را نداده و اين در حالي است که يکي از نقش هاي عمده احزاب سياسي تربيت کادر براي مديريت کشور تعريف شده است . در يك انتخابات حزبي هر شخصي نمي تواند کاندیدا شود و امکان آن هم فراهم نیست که احزاب و اشخاص بدون سوابق مديريت قابل اتکا و شناخته شده براي بخش هاي مختلف معين شوند و تنها در غياب احزاب فراگیر و فشارهاي سياسي ممانعت کننده از توسعه احزاب و حتي نهادهاي صنفی غيردولتي است که راه براي پيدایش و رشد افرادي که فاقد صلاحيت هاي لازم هستند به وجود خواهد آمد . بنابراین اگر ما انقلاب کردیم و جمهوري را پذيرفتيم بايد مقدمات اصلي سياسي است پذيريم و فراهم کنیم تا سياست ورزي به معنای حرفه اي خود شکل بگیرد . به دليل تنوع و تکثري که در افکار عمومي يك جامعه وجود دارد در هر کشوري و در شرايط آزاد نه يك حزب و دو حزب بلکه چندین حزب شکل گرفته و هر يك تمايلات بخشي از جامعه را نمايندگی مي کنند . لذا ما براي رسيدن به سياست و سياست ورزاني حرفه اي نه تنها بايد حضور احزاب مخالف را پذيريم بلکه بايد نقش متعادل کننده احزاب مخالف حاکميت را هم به رسميت بشناسيم .

اما براي اين که سياست ورزان ما هم بتوانند حرفه اي بينديشند و هم بتوانند حرفه اي عمل کنند بايد نکاتي را در جريان عمل سياسي لحاظ کرد : همان طور که پيش از اين هم ذکر شد رکن اصلي و سرشت نظام ايران جمهوريت يا به تعبيری ديگر حاکميت ملت و مردم بر سرنوشت شان است و دموکراسي در نظام هاي جمهوري نقشي مهم برعهده دارد . ولي بايد دقت کرد که بارها گفته شده و بزرگان تأکيد کرده اند که دموکراسي ياد گرفتنی است و کالايي نیست که بتوان آن را وارد يا صادر نمود و اين ياد گرفتنی بودن به معنای انجام کار مکانیکی مثل رأی دادن و شرکت در انتخابات هم نیست ، بلکه منظور از ياد گرفتن دموکراسي پذيرفتن سه رکن است :

رکن نخست اينکه پذيريم جامعه بشري متکثر است و به تعبير قرآن کریم اختلافات تا قيامت ادامه خواهد داشت و در واقع بايد پذيريم که جامعه بشري چند صدایی است و مشيت الهي چنين بوده است .

رکن دوم اين که افراد بشر بايد يکديگر را تحمل کنند و تساهل بر رفتار انساني حاکم باشند و در واقع پذيرش تنها کافي نیست و بايد علاوه بر پذيرش سازگار هم باشند .

و سومين رکن هم هماهنگي و سازگاري است به اين معنا که براي پيشرفت کشور نياز است که همه احزاب در هر سطح و ابعاد با هم سازگار و هماهنگ باشند و اين مسئله هم تنها با گذر زمان فراهم خواهد شد . همان طور که با گذشت ۱۰ سال اصلاح طلبان آموختند بحث خودي و غيرخودي را مطرح نکنند .

لذا تا وقتي اين سه رکن دموکراسي رشد نکنند و نهادينه نشوند سياست ورزان ايران هم يکديگر را تحمل نخواهند کرد و از لحاظ کار سياسي رشد نمي کنند و پروسه « همه با من » که متأسفانه در سال هاي پس از انقلاب شکل گرفت ادامه خواهد داشت و نمي توان انتظار پيشرفت حزب و شکل گيري سياست ورزي حرفه اي را از چنين فضايی داشت .

انقلاب معادله را به نفع مدرنیته در ایران تغییر داد

ایلناوسرمایه ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۸۷

دبیرکل نهضت آزادی در تشریح دستاوردهای انقلاب در سه دهه گذشته گفت: "در بررسی انقلاب باید دو مقوله را از همدیگر جدا کرد. کارنامه و پیامد انقلاب را باید از کارنامه عملکرد مسئولان جمهوری اسلامی طی ۳۰ سال گذشته تفکیک کرد زیرا این به ما امکان می‌دهد فارغ از عملکردها، بتوانیم خود انقلاب را مورد بررسی قرار دهیم به ویژه آنکه مشاهده می‌شود برخی جوانان و نسل حاضر ضرورت و اصالت انقلاب را مورد سوال قرار می‌دهند. بنابراین چنین تفکیکی برای تحلیل تاریخی واقع بینانه ضرورت دارد."

ابراهیم یزدی با بیان این مطلب افزود: "برای بررسی دستاوردهای انقلاب باید سه معیار را در نظر داشت؛ اولین معیار این است که مردم چه می‌خواستند، مردم آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی را مطالبه می‌کردند. معیار دوم نیز این است که کجا بودیم و الان پس از ۳۰ سال کجا هستیم؟ زمان شاه اوضاع چگونه بود و الان چگونه است؟ باید دید وضعیت و شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور ۳۰ سال پیش چگونه بود و الان چگونه است. معیار سوم نیز مقایسه خود با کشورهای مشابه است یعنی کشورهای مشابه ما ۳۰ سال پیش کجا بودند و امروز در چه وضعیتی هستند؟ ما در خلأ حرکت نمی‌کنیم و برای ارزیابی دستاوردها باید خود را با کشورهایایی که ۳۰ سال پیش مشابه ما بودند، مقایسه کنیم" یزدی تصریح کرد: "اولین بخش تأثیر انقلاب در جامعه ایران آن است که در حین انقلاب، تقابلی که میان سنت و مدرنیته در طول ۱۵۰ سال گذشته در کشور ما در جریان بوده و البته هنوز هم جریان دارد به نفع مدرنیته تمام شد. انقلاب اسلامی سال ۵۷ تقابل سنت و مدرنیته به پایان رساند. برخلاف آنچه برخی تلاش می‌کنند انقلاب را درسمت و سوی دیگری تعبیر کنند، انقلاب اسلامی ایران عمیقاً معادله را به نفع مدرنیته در ایران تغییر داد."

وی در ادامه در پاسخ به این سوال که آیا امروز شعارهایی که مردم مطالبه می‌کردند، محقق شده است، گفت: "باید گفت مردم در زمان انقلاب خواستار جمهوری اسلامی بودند و این نظام دارای دو رکن است؛ جمهوریت و اسلامیت و اسلامیت آن فرع به جمهوریت است یعنی اگر اکثریت مردم ایران مسلمان نبودند، هیچ‌گاه اسم نظام ما جمهوری اسلامی نمی‌شد. درحال حاضر نام برخی کشورها را به دلیل ترکیب جمعیت، نمی‌توان جمهوری اسلامی گذاشت، برای مثال در ترکیه با وجود آنکه اکثریت را مسلمانان تشکیل می‌دهند اما مذاهب دیگری هم وجود دارد بنابراین نام آن را نمی‌توان جمهوری اسلامی نهاد."

دبیرکل نهضت آزادی تصریح کرد: "آنان خواستار حاکمیت و تصمیم‌گیری خود بودند. مردم ایران براساس شعارها و دیدگاه‌های رهبر انقلاب با ایشان بیعت کردند. مردم از طریق مصاحبه‌ها و بیانیه‌های ایشان با دیدگاه‌های امام خمینی (ره) آشنا شدند. هنگامی که از رهبر انقلاب درباره نظام جمهوری اسلامی سوال شد، ایشان گفتند همین جمهوری که در فرانسه وجود دارد. با همین الگو در ذهن بود که امام خمینی (ره) در مصاحبه‌شان گفتند «در نظام جمهوری اسلامی حتی کمونیست‌ها هم آزاد هستند». با همین نگاه بود که ایشان گفتند هر نسل باید برای خود تصمیم بگیرد که چه حکومتی داشته باشد. ایشان با صراحت اظهار داشتند اگر پدران ما به حکومتی رأی دادند، دلیلندارد ما آن را قبول کنیم. این سخن به معنای آن است که نسل جدید حق دارد خود تصمیم‌گیری کند."

یزدی در پاسخ به این سوال که آیا آفت زدایی از انقلاب را ضروری می دانید و با چه رویکردی می توان این آفت زدایی را انجام داد ، گفت : " هر انقلاب دارای دو فاز و مرحله است ؛ فاز اول تخریبی و سلبی و فاز دوم نیز ایجابی و ساختاری و سازندگی است و وقتی يك انقلاب پیروز شد باید فاز تخریبی آن نیز متوقف شود . اوایل انقلاب مهندس بازرگان می گفت انقلاب تمام شد یعنی فاز سلبی انقلاب تمام شد ، اعتصاب کرده بودید تا شاه برود حالا شاه رفته و جمهوری پیروز شده است ، پس دیگر چرا اعتصاب می کنید ؟ در فاز سلبی همه چیز خراب می شود مانند يك سیل بنیان کن عمل می کند و به سرعتی که يك خانه خراب می شود ، نمی توان آن را ساخت . برنامه ریزی می خواهد . "

خاطرات انقلاب

خانم آمنه شیر افکن ، سرمایه- انعکاس در نشریه روز ۸۶/۱۱/۲۱

ابراهیم یزدی در دهه هشتم زندگی اش روزهای شلوغی را پشت سر می گذارد. مرور خاطرات ورود امام به ایران برای او که مدتی است دست نوشته هایش را مرور نکرده، توأم با فراموشی برخی نام هاست.

او که وزیر امور خارجه دولت موقت بوده، به عنوان دبیر کل نهضت آزادی همچنان مشغول به فعالیت است اما نوعی نگرانی در لحن سخنانش پیداست و حتی بی حوصلگی برای مرور برخی رخدادهاي تاریخی. با او درباره خاطراتش از انقلاب گفت و گو کردیم.

در پرواز امام به ایران چه کسانی حضور داشتند؟

از میان ایرانیان، حدود ۱۰۰ نفر و حدود ۱۰۰ نفر هم خبرنگاران خارجی بودند. اسامی تمامی ایرانیان را به خاطر ندارم، آن ها که به یاد دارم، غیر از رهبر فقید انقلاب، آقایان سیداحمد خمینی، بنی صدر، صادق قطب زاده، صادق طباطبایی و هادی غفاری بودند.

افرادی بوده اند که نامشان نیامده باشد؟

کسانی بودند اما الان حضور ذهن ندارم.

کسی بود که از پرواز جا بماند؟ یا کسانی که می خواستند در آن پرواز باشند، اما به دلایلی حذف شدند؟

بله. کسانی مایل بودند که در آن پرواز همراه باشند اما ظرفیت تکمیل شده بود.

در پرواز امام به ایران و در میان همراهان او زنان نیز به چشم می خوردند؟ چه کسانی را به خاطر می آورید؟

بله. تعدادی از خانم ها نیز در آن پرواز بودند. از کسانی که به یاد دارم خانم نوشابه امیری، خبرنگار کیهان بود.

آیا امام بر چیدمان نیروهای پرواز نظارت داشتند؟

خیر، مسوولیت این موضوع با مرحوم مهدی عراقی بود.

درباره آرایش سیاسی افرادی که آن روزها اطراف امام بودند، بگویید؟

از همه گروه های فعال ملی، ملی - اسلامی در نوفل لوشاتو حضور داشتند.

مشهورترین و گمنام ترین مسافران آن هواپیما؟

خب طبیعی است که معروف ترین آن ها شخص رهبر فقید انقلاب بودند و گمنام ترین آن ها را نمی توانم به یاد بیاورم.

چرا مدرسه علوی برای اسکان امام برگزیده شد؟ این گزینش از قبل و در پاریس انجام شده بود؟ یا بعد از رسیدن ایشان به تهران؟

طبق برنامه ای که از پاریس با ستاد استقبال امام توافق شده بود، قرار بود ایشان در مدرسه رفاه مستقر شوند اما در همان شب اول، برنامه در تهران تغییر کرد و امام خمینی به مدرسه علوی رفتند و از آن جا فعالیت های خود را دنبال کردند.

چرا مدرسه علوی به عنوان یکی از اقامتگاه های اصلی امام در روزهای نخست انقلاب هنوز به موزه تبدیل نشده؟

این سوال را باید با مسوولان و مدیران مدرسه علوی مطرح کنید.

نظر شخصی خودتان را می خواهم، توصیه ای در این زمینه دارید؟

آخر وقتی اصل خیلی از چیزها حفظ نشده، نگهداری و حفاظت از يك ساختمان معنا پیدا نمی کند. باید به جای حفظ بنا به فکر حفظ اصل معیارهای آزادی بخش نظام بود.

مدرسه علوی ها متعلق به کدام طیف سیاسی بود؟

مدیران و مسوولان مدرسه علوی برای ادامه کار مدرسه، فعالیت سیاسی نداشتند اما از نظر فکری، بیش تر به سنت گرایان وابسته بودند.

این روزها اخباری منتشر می شود مبنی بر اینکه امام بعد از ورود به تهران و در راه رسیدن به بهشت زهرا ساعاتی به خانه یکی از دوستانشان رفتند. نام آن فرد چه بود؟ آیا دلیل این انتقال را می دانید؟

درست است، اما من به خاطر ندارم منزل چه کسی بود.

آقای یزدی خیلی از اتفاق ها و حادثه های آن روزها را فراموش کرده اید، هیچ وقت به فکر ثبت رخدادها نیفتاده اید؟

شما بیش تر سوالاتتان نام افراد است که ذهنم یاری نمی دهد اسامی را به یاد آورم. اما بخشی از خاطراتم را نوشته ام. دست نویس ها پراکنده اند و باید در يك فرصت مناسب گردآوری شان کنم تا چاپ شود.

این نکته را ضعیفی برای فعالان سیاسی ایران نمی دانید که اهل خاطره نوشتن نیستند؟

البته من نمی توانم برای دیگران خطابه بگویم. می توانم در نهایت برای خودم تکلیف مشخص کنم. هر موقع که فرصت شد و بازنشسته شدم قطعاً خاطراتم را منتشر خواهم کرد.

این روزها به چه کاری مشغولید؟

در این سن و سال فقط در هفته دوبار به کارخانه ای می روم و آنجا مشاوره می دهم. یکی دیگر از فعالیت هایم روی دبیر کلی نهضت آزادی ایران متمرکز است.

زیباترین و تلخ ترین اتفاقات روزهای انقلاب چه بود؟

زیباترین اتفاق وحدت کلمه و یکپارچگی همه قشرهای ملت و شادابی چهره ها از زن و مرد، پیرو جوان بود اما تلخ ترین اتفاق روزهای انقلاب، بروز پاره ای خشونت ها به ملت فرهیخته ایران و نقض اسلامی بود که دین رحمت و مهربانی و پیامبرش رحمت جهانیان است.

عده ای معتقد بودند که احتمال سقوط هواپیمای حامل امام وجود داشت. چه حسی داشتید آن موقع؟ دلهره ها و اضطراب هایتان در آن پرواز چه بود؟

احتمال سقوط هواپیما کم بود اما دو احتمال جدی وجود داشت اول این که هواپیمای نظامی ارتش، هواپیمای ما را مجبور به فرود در يك منطقه دورافتاده کند و رهبري و همراهان را دستگیر کنند. احتمال دوم جلوگیری از فرود هواپیما در تهران و برگرداندن آن به پاریس بود. به همین دلیل سعی شد اولاً تعداد مسافران و بار آن ها کم و هواپیما سبک باشد و بنزین به اندازه کافی داشته باشد تا در صورت جلوگیری از نشستن در فرودگاه تهران بتواند به پاریس بازگردد. احساس شخص من نگرانی و دلهره نبود بلکه نوعی شادمانی و سرخوشی همراه با احساس دغدغه نسبت به آینده بود، روزی که شاه ایران را ترک کرد و معلوم بود که انقلاب مراحل نهایی پیروزی خود را می گذراند، خبرنگاری از من پرسید چه احساسی داری؟ جواب دادم همان احساسی را که وقتی اولین فرزندم به دنیا آمد و به بیمارستان رفتم و نوزاد را به من دادند، خبرنگار سوال دیگری نکرد اما در هواپیما خانم نوشابه امیری از من پرسید که منظورت از آن جواب چه بود؟ گفتم، همان احساس، یعنی نوزادی به دنیا آمده بود. همه خوشحال بودیم، به هم تبریک می گفتیم و هدایا رد و بدل می شد اما هر مادر و پدر با تجربه ای می دانست که تا این نوزاد بزرگ شود و به سنی برسد که بالغ و رشید بر پای خود بایستد، پدر و مادر چه زجرها خواهند کشید. در بدو تولد و دوران کودکی با انواع بیماری، بعد دندان در آوردن، راه رفتن و بعد مدرسه، بعد دوران بلوغ و... انقلاب يك تولد جدید در تاریخ کشورمان بود. این را با تمام وجودم حس می کردم اما آن اندازه از تاریخ انقلاب های دنیا را خوانده بودم که بدانم چه حوادثی در انتظار ما خواهد بود بنابراین هم احساس شادمانی و سرخوشی داشتم که انقلاب در يك مرحله به پیروزی رسیده است و هم با تمام وجود نگران حوادث پیش رو بودم.

وقتی به ایران رسیدید، زیباترین پدیده ای که نظرتان را به خود جلب کرد، چه بود؟

امواج خروشان مردم در خیابان ها و برق شادي و سرخوشي در چهره ها که بعدها، کمرنگ شد.

نامه به مدير عامل صدا و سيما

۸۷/۱۱/۲۲

جناب آقاي ضرغامی

مدير عامل محترم صدا و سيماي جمهوري اسلامي ايران

با سلام

در روز ۱۸ بهمن ماه ۱۳۸۷ فيلمي تحت عنوان «سقوط» از صدا و سيما به دفعات منتشر گرديد، اين فيلم قبلاً هم از صدا و سيما پخش شده بود و مورد اعتراض آقاي دكتر يزدي و نهضت آزادي ايران قرار گرفته بود.

در يکي از صحنه‌هاي اين فيلم، از قول ژنرال هايزر، که از جانب وزارت دفاع آمريکا به ايران آمده بود، عنوان شده است که مقامات دولت آمريکا اصرار داشتند که بعد از خروج شاه از ايران، آقاي خميني بازگشت خود به ايران را به تأخير بياندازند. اما سناريونويس از زبان هايزر مدعي شد که: «ابراهيم يزدي از نهضت آزادي ايران اطمينان داده است که برگشت امام به ايران را به تعويق بياندازد!»

سناريونويس به اين ترتيب لايه خواسته است به بينندگان برنامه ارتباط و همکاري آقاي دكتر يزدي با آمريکا را القاء کند. و اين نه تنها نادرست و خلاف شرع بلکه يك جرم مشهود قانوني است.

۱. در هيچ يك از آثار هايزر و يا منابع ديگر مربوط به انقلاب اسلامي ايران سندي در تأييد اين ادعاي سناريونويس «سقوط» وجود ندارد. بلکه ساخته ذهن غرض‌آلود يا ناداني خود ايشان است.

۲. در هيچ يك از اسناد انقلاب اسلامي ايران نيز سندي دال بر اين که آقاي دكتر يزدي با بازگشت فوري آقاي خميني به ايران مخالف باشند وجود ندارد.

۳. بعد از خروج شاه از ايران، مسئله برگشت آقاي خميني به ايران بلافاصله موضوعيت پيدا کرد.

اما در مورد بازگشت فوري ايشان به ايران در ميان حتي روحانيان مبارز اختلاف نظر وجودداشت و اکثراً با بازگشت فوري ايشان به ايران موافق نبودند. شخصيت‌ها و گروه‌هاي مختلفی از ايران، از جمله روحانيانی که از قم و شهرستان‌ها و تهران در تهران گرد هم آمده بودند، همين نظر را داشتند و مرحوم آيت‌الله رباني شيرازي از جانب اين روحانيان پيام آنان را به نوفل لوشاتو منتقل ساخت. (آخرين تلاش‌ها در آخرين روزها، صفحه ۳۵۸).

۴. مقامات آمريکا نيز اصرار داشتند که آقاي خميني بازگشت خود را به ايران به تأخير بياندازند.

بعد از کنفرانس گوآدالوپ، همزمان با خروج شاه از ايران، ابتدا رئيس جمهور وقت آمريکا، جيمي کارتر پيامي توسط ژيسکارد د ستين رئيس جمهوري فرانسه براي آقاي خميني فرستاد. (۱۸ دي‌ماه

۱۳۵۷). سپس پیام‌های دیگری، توسط نماینده ویژه سفارت آمریکا در پاریس برای آقای خمینی فرستاده شد.

در اولین پیام دولت آمریکا به آقای خمینی (۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷)، آمده است که:

"ارتش ایران خیلی خوب آگاهی دارد که توده‌ای‌ها دعوت به عملیات مسلحانه کرده‌اند. و ارتشی‌ها ترس آن را دارند که عملیات حساب شده‌ای توسط توده‌ای‌ها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد. نیروهای نظامی وقوع این امر را بعد از خروج شاه از ایران و در صورت بازگشت فوری و ناگهانی آیت‌الله خمینی احتمال می‌دهند. به هر حال ژنرال هایزر مطمئن نیست که عکس العمل ارتش در صورت برگشت فوری و ناگهانی آقا به ایران چه خواهد بود .

آقای خمینی این نظر را نپذیرفتند (متن کامل این پیام‌ها و سایر اسناد مربوطه در جلد دوم «تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب «نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی - مؤسسه فرهنگی رسا» آمده است)

بنابراین هدف آمریکا، که در همین پیام و در پیام‌های بعدی آمده است با آنچه روحانیان در نظر داشتند متفاوت بود. هدف آمریکا از تاخیر این بود که مذاکرات میان سران ارتش با روحانیان به یک توافق و جمع بندی برسد.. ژنرال هایزر، که به ایران آمده بود، مأمور بود مانع کودتای نظامیان بعد از خروج شاه از ایران بشود. دلیل آنهم این بود که انقلاب اسلامی ایران در اوج جنگ سرد رخ داد. در خاور میانه دو کشور سوریه و عراق متحد نظامی شوروی بودند. ارتش شوروی در افغانستان حضور داشت. آمریکا نگران عملیات روس‌ها، در بعد از خروج شاه از ایران بودند و بهترین راه جلوگیری از خطر احتمالی نفوذ چپ و بهربرداری روس‌ها را، ائتلاف میان ارتش و روحانیان می‌دانستند، بنظر آمریکایی‌ها بازگشت آقای خمینی به ایران قبل از توافق مورد نظر ممکن بود موجب واکنش افراطی برخی از امرای ارتش بشود. با بستن فرودگاه و ممانعت از بازگشت فوری آقای خمینی به ایران از یک طرف و مذاکره فشرده میان شورایی انقلاب و روحانیان با قره‌باغی رئیس ستاد مشترک ارتش، از طرفی دیگر این معنا حاصل شد. پس از این توافق بود که فرودگاه باز و پرواز به ایران صورت گرفت.

۵. درخواست می‌شود توضیحات بالا در اولین فرصت به هر ترتیبی که مناسب باشد از صدا و سیما منتشر گردد .

رونوشت خبر گزارى ها و روز نامه ها

نامه به وزارت ارشاد

۸۷/۱۱/۲۳

به نام خدا

جناب آقای دکتر محسن پرویز

معاونت محترم وزارت ارشاد

۱۳۸۷/۱۱/۲۳

با سلام و احترام بیش از دو سال است که این شرکت کتابی را تحت عنوان "بازرگان اسوه تقوی و صداقت"، تألیف آقای دکتر ابراهیم یزدی، برای کسب مجوز چاپ به مسئول مربوطه در آن وزارت تحویل داده است. اما متأسفانه برغم مراجعات مکرر و پی در پی، مسئولین امر نه مجوز صادر می کنند و نه به نماینده این شرکت پاسخی می دهند و روشن نمی کنند که مشکل این کتاب و یا ایرادشان به این کتاب چیست.

شادروان مرحوم مهندس بازرگان، که رحمت خدا بر او باد، مورد احترام و علاقه طیف وسیعی از طبقات مختلف مردم جامعه ما، اعم از روشنفکران و روحانیان می باشد. و مقامات برجسته جمهوری اسلامی ایران نیز از ایشان با احترام یاد کرده و می کنند و خدمات آن بزرگ را به ایران و اسلام ارج می نهند.

از آن جا که عدم صدور مجوز چاپ کتاب در باره این شخصیت خدمتگذار و مورد احترام همگان هیچ توجیه و دلیل قانونی و یا منطقی ندارد و زیبنده جمهوری اسلامی نمی باشد، از جنابعالی به عنوان مقام مسئول درخواست می نمائیم دستور فرمائید مجوز چاپ این کتاب را، بعد از دو سال، صادر نمایند و اگر هم میزان محترم مطلبی را در این کتاب یافته اند که در چارچوب قوانین موجود باید اصلاح شود معین نمایند و اطلاع دهند. با تشکر. مدیرعامل انتشارات قلم

رونوشت: جناب آقای دکتر دادخواه وکیل مؤلف محترم کتاب

جناب آقای دکتر یزدی مؤلف

سی سال پس از انقلاب

خبرنگار ترندنیوز آذربایجان ۸۷/۱۱/۲۳

خبرگزاری ترندنیوز از سال ۱۹۹۵ در آذربایجان فعالیت می کند و در حال حاضر بصورت حرفه ای سایت این خبرگزاری به پنج زبان (انگلیسی، فارسی، روسی، عربی و آذربایجانی) به آدرس www.trend.az موجود است. بخش فارسی خبرگزاری ترندنیوز مفتخر بود با شما مصاحبه ای داشته باشد.

آقای دکتر یزدی در سی امین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فکر می کنید چه میزان از آرمان ها و شعارهای انقلابیون محقق شده است؟ - به نظر جنابعالی، آیا نظام جمهوری اسلامی بر

مبنای شعارهای انقلاب حرکت کرده است؟ آیا سیاست‌های فعلی قرابتی با شعارهای سی سال گذشته دارد؟

ج- شعار های انقلاب سه چیز بود: آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی. استقلال داریم. هیچ قدرت خارجی به مسئولان ایران چیزی را دیکته نمی کند. اما ذر باره آزادی باید با صراحت بگویم انتظارات ملت برآورده نشده است. اما شعار سوم، جمهوری اسلامی، با قانون اساسی آن تعریف شده است. برای داورى در باره عملکرد حاکمان جمهوری اسلامی ما چند معیار را بکار می بریم. معیار اول قانون اساسی است. در فصل سوم قانون اساسی حقوق ملت مشخص شده است. اما این حقوق مرتباً نادیده گرفته می شود.

- مهمترین چالش انقلاب اسلامی در آستانه ورود به دهه چهارم عمر خود چه می‌دانید؟ و به نظر شما عاقبت مقاومت جناح حاکم در برابر تحریمهای جهانی چیست؟

ج- مهمترین چالشی که جمهوری اسلامی با آن روبروست نهادینه نشدن ساختار هاست. هنوز بعد از سی سال ساختار اقتصادی مطلوب تعریف و نهادینه نشده است. هنوز بعد از سی سال رکن جمهوریت نظام متزلزل است. مشکل ایران با غرب با تحریم های جهانی حل نمی شود. تا زمانی که ایران درآمد نفت را دارد تحریم ها چندان موثر نیستند و ایران به مقاومت خود ادامه خواهد داد.

- آیا اندیشه ولایت مطلقه فقیه همچنان می‌تواند به عنوان یک تنوری در عمل پاسخگوی نظام سیاسی ایران باشد؟ آیا در مورد قانون اساسی و مسئله ولایت فقیه برگزاری یک referendum لازم نیست؟

ج- خیر، در دراز مدت به بن بست می رسد. تنها راه اجماع همگان بر بازگشت به پیش نویس قانون اساسی اول است که در دولت موقت نهائی شد و آقای خمینی هم آن را امضاء کردند. در آن قانون ولی فقیه یا زهبر وجود نداشت.

- نهضت آزادی به پیشینه فعال سیاسی خود، چرا با ممانعت و قهر مقام‌های جمهوری اسلامی روبرو شده است؟

ج- اختلاف اساسی میان دیدگاه غالب در میان حاکمان با نهضت آزادی در باره مسائل کلیدی، نظیر حقوق و آزادی های اساسی ملت وجود دارد.

- رهبران نهضت آزادی آیا تلاش‌هایی برای کاهش فشارها علیه خود انجام می‌دهند؟

ج- ما در چاقوب التزام به قانون اساسی به تلاش های خود برای اصلاح انحرافات ادامه می دهیم.

- در پایان مصاحبه می خواستیم دیدگاه شما را نسبت به شعارهای باراک اوباما و تغییر سیاستهای امریکا در قبال ایران بدانیم. آیا شرایط برای ذوب شدن دیوار یخ مهیا است؟ چه موانعی وجود دارد و راهکار به نظر شما چیست؟

ج- اوباما محصول تغییرات در جامعه آمریکاست. بنظر می رسد که اوباما برای بهبود روابط با ایران مصمم است. با توجه باین که هم ایران و هم امریکا آماده برای مذاکره و تفاهم هستند امکان ذوب یخ ها وجود دارد. اولین گام مذاکره رسمی میان دو دولت است. فعال شدن دفتر حفاظت منافع امریکا در

سفارت سوئیس در ایران و ارائه خدمات کنسولی به ایرانیان متقاضی سفر به آمریکا گام موثری خواهد بود
با احترام فراوان: مدیر بخش فارسی خبرگزاری ترندنیوز. دالغا خاتین اوغلو

اطلاعیه آقایان مهندس عزت الله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی
درخواست آزادی بازداشت شدگان مراسم یادبود مهندس بازرگان

۸۷/۱۱/۲۴

به نام خدا

چهارده سال از درگذشت شادروان مهندس مهدی بازرگان، خدمتگذار صادق ایران و اسلام می گذرد. علاقمندان و هواداران ایشان هر سال برای بزرگداشت آن بزرگوار مراسم را برگزار می کرده اند، بدون آنکه با مشکلی بر خورد کنند. امسال هم ستاد ویژه ای عهده دار برگزاری این مراسم شده بود. با وجود آنکه انجام چنین مراسمی، برطبق قانون اساسی نیازی به مجوز ندارد، بر گزارکنندگان مراتب را کتباً به استانداری، فرمانداری و کلانتری منطقه اطلاع داده بودند. اینجانبان نیز، بیاس خدمات آن مرحوم و بهره مندی هائی که از همکاری و همراهی های سالیان دراز با آن بزرگوار داشتیم از مردم حقشناس برای حضور در مراسم دعوت به عمل آوردیم.

متأسفانه مقامات انتظامی و امنیتی با حضور در برابر حسینیه ارشاد و خیابان های اطراف آن از برگزاری مراسم جلو گیری و عده ای راهم باز داشت نمودند. اگر چه مسئولان ستاد برگزاری مراسم و خانواده مهندس بازرگان برای آزادی بازداشت شدگان اقدام نموده اند، ما نیز نسبت به بازداشت این افراد اعتراض نموده و از مقامات قضائی آزادی فوری و بدون قید و شرط آن ها را خواستاریم .

عزت الله سبحانی - ابراهیم یزدی ۲۴ بهمن ۱۳۸۷

به تحقق دموکراسی در کشور ایران امید وار هستیم

الشرق الاوسط ۸۷/۱۱/۲۴-ترجمه حسن هاشمیان

به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب در ایران روزنامه پرتیراژ الشرق الاوسط مصاحبه ای با دکتر ابراهیم یزدی نخستین وزیر خارجه ایران بعد از انقلاب انجام داده است که ترجمه آن از نظر خوانندگان محترم می گذرد با این توضیح که ابراهیم یزدی از شخصیت های کلیدی انقلاب شمرده

می شود که در بیشتر رویدادهای آن شاهدی معتبر به حساب میآید و از نزدیک و با نگاهی از درون ، واقعیت های روزهای اول انقلاب را برای نسل جدید منعکس می کند.

س- بعد از گذشت ۳۰ سال، اکنون چگونه به انقلاب ایران نگاه می-کنید؟ دستاوردها و شکست های آن چیست؟

ج- من میان خود انقلاب و رفتار فعلی حاکمان در جمهوری اسلامی ایران تفاوت قائل می-شوم و معتقدم انقلاب ایران یک انقلابی به اندازه انقلابات کلاسیک جهان ،ریشه دار و مردمی بود و در نبرد تاریخی میان «سنت» و «مدرنیته» در ایران، شرایط را به نفع مدرنیته تغیر داد. شعارهای انقلاب در سه چیز عمده بود: استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی. منظور ما از استقلال پایان دادن به سلطه خارجی بر کشور بود و در نتیجه ما امروز مستقل هستیم .در حال حاضر هیچ نیروی خارجی نمی تواند خواسته های خود را بر حاکمیت کشور به همان شکلی که در زمان شاه مرسوم بود، دیکته کند.

اما درباره شعار آزادی، منظور ما رهائی از سرکوب و استبداد بود به طوری که حقوق اساسی ملت مانند آزادی بیان، آزادی اجتماعات و آزادی تحزب و فعالیت سیاسی رعایت شود که این شعار هنوز تحقق نیافته است. درباره شعار سوم باید بگویم که هدف ما ایجاد یک نظام جمهوری بر اساس قانون اساسی که چارچوب های اسلامی را رعایت کند، بود.اما امروز قانون اساسی مکررا زیر پا گذاشته می شود .

س- در چارچوب بازنگری آنچه که اتفاق افتاد و چگونگی آن، آیا جریان لیبرال انقلاب مسؤلیت رویارویی (و عقب نشینی) در برابر حاکمیت دینی، در آغاز شکل گیری حکومت انقلابی را به عهده می گیرد؟

ج- بله، روشنفکران آن زمان، چه روشنفکری دینی و چه غیر دینی ، وظیفه تاریخی خود، گروه های شرکت کننده در انقلاب، جایگاه آنان و نقش و وزن سیاسی آنها را به درستی درک نکردند. از اهمیت ارتباط روحانیون با عوام و تأثیر آن بر توده ها برداشت صحیحی نداشته و دائما این رابطه را کم اهمیت تلقی می کردند و همزمان با آن تأثیر نفوذ تشکل خود را بر مردم، بیشتر ارزیابی می نمودند. بر این اساس در نخستین رویارویی میان دولت مهندس بازرگان و همکاران وی با حکومت مذهبی، در کنار روحانیون ایستادند.

س- اختلافات میان گروه های متنوع انقلاب چگونه آغاز شد؟

ج- در جریان انقلاب همه گروه ها و احزاب از راست گرفته تا چپ و دینی و غیر دینی ، بر آنچه که نمی خواستند اتفاق نظر داشتند. این خواسته مبتنی بود بر رفتن شاه و سقوط رژیم استبدادی وی و پایان دادن به سلطه خارجی بر امور داخلی ما بود. اما همه این گروه ها بر آنچه که باید جایگزین رژیم شاه شود اتفاق نظر نداشتند. به همین دلیل اختلافات بلافاصله بعد از سقوط شاه آغاز گشت. اما دلیل دیگر به ساختار اجتماعی جامعه ایران برمی گردد که بیشتر مردم به شدت تحت نفوذ طبقه روحانی قرار داشتند. در این راستا میلیون-ها انسان در انقلاب شرکت کردند و روشنفکران دینی و غیر دینی در برابر روحانیون به یک گروه اقلیت تبدیل شدند. در نتیجه طبقه روحانی با یافتن این پایگاه وسیع مردمی به

کمتر از یک حکومت مطلقه که کاملاً در اختیار آنهاست، تن نمی‌دادند. این وضعیت امور را به آنجا کشاند که شعار «همه با هم» انقلاب، تبدیل به شعار «همه با من» شد و «هرکس که با من نیست پس بر ضد من است».

س- با توجه به تجربه نزدیک شما به انقلاب، جریان لیبرال چگونه در ابتدای انقلاب کنار گذاشته شد؟

ج- مهندس بازرگان و همکاران وی در دولت معتقد بودند که مرحله «رویکرد منفی» با سقوط شاه به پایان رسید و باید مرحله «رویکرد مثبت» را آغاز کرد که این مرحله بر اساس ساخت حکومت و نهادهای دموکراتیک آن بنا می‌شود. اما در این مرحله دوم اهداف به سختی قابل تحقق بودند و نیاز به برنامه‌ریزی بیشتر داشت. نمی‌توانستیم اهداف این مرحله را به سرعت محقق کنیم و به یک سازمان دهی نیاز داشتیم. در عین حال همزمان گروه‌های دیگری وجود داشتند که خواهان بنای حکومت دموکراتیک نبودند و بیشتر به ادامه رفتارهای انقلابی متمایل می‌شدند. در هر حال فضای سیاسی اوائل انقلاب بسیار ملتهب بود و صدای عقل و منطق ناپدید شده بود. من با آقای خمینی درباره خطرات احتمالی ناشی از درگیری‌های نیروهای انقلاب با یکدیگر صحبت کردم اما نتیجه‌ای حاصل نشد.

س- بازیگران اصلی در میان طبقه روحانی که دیدگاه آنان در نهایت به کنار گذاشتن جریان لیبرال از انقلاب شد، چه کسانی بودند؟

ج- در حقیقت افراد زیادی از روحانیون بودند که اندیشه آنها تطابقی با افکار دینی و سیاسی

آقای خمینی نداشت اما تأثیر خاص خود را بر عوام داشتند و این موجب شد که رفته رفته خمینی خواسته‌های آنها را در نظر گرفت. من معتقدم که یک چیزی شبیه به کشمکش میان آقای خمینی و روحانیون تندروتر از او شکل گرفت. آنان نظراتی مخالف با وی داشتند که در نهایت این نظرات اندک اندک بر کشور حاکم شد.

س- آیا این درست است که آیت‌الله خمینی از دیدار شما با زیگینو برژنسکی در الجزایر (مشاور امنیت ملی دولت جیمی کارتر) اطلاع نداشت و وقتی که خبر آن به وی رسید، از جریان لیبرال انقلاب احساس خطر کرد و تصور بر آن شد که شما می‌خواهید بر دولت و سیاست‌های آن کاملاً چیره شوید و این موضوع موجب نخستین سوءتفاهم میان جریان لیبرال‌ها و روحانیون شد؟

ج- آقای خمینی مؤکداً با خط مشی سیاست خارجی دولت موقت مهندس بازرگان کاملاً موافقت کرده بود. با سیاست ما در برابر ایالات متحده آمریکا کاملاً موافقت کرده بود و مرسوم نبود که برای انجام هر کار کوچک دیپلماسی نظر او را جویا شویم یا من بعنوان وزیر خارجه این کار را انجام دهم.

علاوه بر آن، این نخستین جلسه ما با یک مسئول باندپایه امریکائی نبود. بر اساس این خط مشی سیاست خارجی (که مورد موافقت آقای خمینی قرار گرفته بود)، هنگامیکه آقای سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا از ما درخواست کرد در حاشیه سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک با وی نشستی داشته باشیم، دعوت او را پذیرفتم و جلسه تشکیل شد و هیچکس حتی آقای خمینی مخالفتی ابراز نکرد. مخالفت آقای خمینی با دیدار ما با برژنسکی در الجزایر ناشی از احساس خطر وی از بازرگان و همکاران وی در دولت موقت نبود. این دولت یک نهاد انتقالی بود که وظیفه آن به پایان رساندن نوشته قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات به منظور بنای نهادهای دائمی حکومت جدید بود.

بنابراین هیچ پایه و اساسی برای چنین احساسی وجود نداشت و من معتقد نیستم که وی احساس خطر کرده بود.

س- بعد از گذشت ۳۰ سال از انقلاب، به نظر شما برندگان و بازندگان واقعی آن چه کسانی هستند؟

ج- فرزندان ملت بازندگان واقعی آن هستند. کشور ما هزینه بالایی برای ستیز و درگیری میان نیروهای انقلاب پرداخت کرد. طبقه روحانیت نفوذ تاریخی خود را بر مردم از دست داد و با در اختیار گرفتن مناصب دولتی و حکومتی، یک اشتباه استراتژیکی بزرگی مرتکب شد. در حقیقت نزاعی که امروز میان اصلاح طلبان و محافظه-کاران در ایران در جریان است، مرا به یاد نزاع و درگیری میان نیروهای دینی، لیبرال، چپ و ملی-گرای اوائل انقلاب می-اندازد.

س- گفته می-شود که نزاع امروز میان گروه-های مختلف در ایران به این برمی-گردد که تشکل-های جدیدی وارد صحنه شده-اند و برای گرفتن قدرت مبارزه می-کنند. این نیروها کدامند؟ و نقش سپاه پاسداران در این میان چیست؟

ج- فعالیت سیاسی سپاه پاسداران که این روزها مطرح می-شود مخالف صریح قانون است. همچنین ورود آنها به فعالیت های اقتصادی در دراز مدت تأثیر منفی خواهد داشت. در حقیقت کسانی که امروز بر ایران حکومت می کنند مخلوطی از فرماندهان سپاه، خامنه-ای، طبقه نوظهور ثروت و تعدادی از آیت الله های صاحب نفوذ در نهادهای حکومتی هستند.

س- آیا شما نسبت به آینده ایران بدبین یا خوشبین هستید؟

ج- من نسبت به آینده کشورم خوش بین هستم. با توجه به دوری مسافت و بدون در نظر گرفتن اینکه چه زمانی به هدف می رسیم، ما به سوی دموکراسی حرکت می-کنیم.

مخالفان خاتمی از حرکت های ایذایی دست بردارند

احتمال پیروزی کاندیدای واحد اصلاح طلبان بسیار زیاد خواهد بود

ایلنا ۲۹ بهمن ۱۳۸۷

ابراهیم یزدی با اشاره به کاندیداتوری خاتمی در انتخابات آینده با بیان اینکه مهم چگونه آمدن خاتمی است، گفت: امیدوارم با توجه به حرکت های نامناسبی که از جانب برخی گروه ها علیه خاتمی انجام شده ایشان نسبت به ایجاد یک جبهه گسترده از همه نیروهای اصلاح طلب دست به کار شود.

دبیرکل نهضت آزادی ایران به مخالفان خاتمی توصیه کرد، دست از حرکت های ایذایی بردارند و منتظر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری باشند.

ابراهیم یزدی در گفت و گو با خبرنگار ایلنا، با اشاره به کاندیداتوری خاتمی در انتخابات آینده با بیان اینکه مهم چگونه آمدن خاتمی است، گفت: امیدوارم با توجه به حرکت های نامناسبی که از جانب برخی گروه ها

علیه خاتمی انجام شده ایشان نسبت به ایجاد یک جبهه گسترده از همه نیروهای اصلاح طلب دست به کار شود.

وی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه آیا تخریبها فقط محدود به خاتمی خواهد بود؟ گفت: هر کاندیدی اصلاح طلبی که احتمال پیروزی اصلاح طلبان را بالا ببرد با این نوع تهدیدها روبرو خواهد شد، اگر اصلاح طلبان به اجماع برسند و یک کاندیدا معرفی کنند و آن کاندیدا هم آقای خاتمی باشد، احتمال پیروزی اصلاح طلبان بسیار زیاد خواهد بود.

وزیر خارجه دولت موقت تخریبهای صورت گرفته علیه اصلاح طلبان را نتیجه پیروزی احتمالی آنها در انتخابات آینده دانست و در خصوص برخورد قوه قضاییه با این گونه تهدیدها گفت: چگونه است قوه قضاییه در مورد مسایل به مراتب سادهتر از این موارد وارد عمل می شود ولی در خصوص این تخریبها که یک شخصیت سیاسی برجسته در جمهوری اسلامی را مورد تهدید قرار می دهند، هیچ واکنشی صورت نمی گیرد.

وی با اظهار امیدواری در خصوص برخورد قوه قضاییه با تخریب کنندگان گفت: امیدوارم قوه قضاییه به وظیفه قانونی خود در برابر حرمت شکنی ها و به دور از جانبداری از گروه خاصی عمل کند.

یزدی همچنین در واکنش اظهار نظر برخی اصولگرایان در خصوص کاندیداتوری خاتمی مبنی بر اینکه "پیش شرطهای خاتمی برای ورود به عرصه انتخابات محقق نشده است" اظهار داشت: خاتمی در دوران ریاست جمهوری مطالبی را در خصوص مشکلات کاری خود بیان کرده و در حال حاضر این سوال در اذهان مردم باقی است که آیا آن موانع مرتفع شده است؟ ولی از طرف دیگر خاتمی هم مانند هر شهروند دیگری حق دارد، کاندیدا شود و مردم نیز حق دارند که از آن کاندیدا حمایت کنند.

وی تصریح کرد: هیچ شخصیتی سیاسی نمی تواند بگوید که چون ممکن است محافلی با من مخالف باشند و کارشکنی کنند در انتخابات حضور نیابد. اگر یک شخصیت سیاسی بخواهد به کشورش خدمت کند، باید آمادگی پرداخت هزینه ها را هم داشته باشد و اصلاح طلبان نیز باید همین گونه باشند.

یزدی در پایان تاکید کرد: تصور نمی کنم کسانی که این گونه حرفها را علیه خاتمی می زنند، جدیتی در کلام آنها باشد و ممکن است یکسری حرکت های ایدایی انجام دهند ولی به هر حال خاتمی با جدیت آمده است و بهتر است صبر کنیم تا نتیجه انتخابات آینده مشخص شود.

در همایش نویسندگان و فرهیختگان قزوین

سیده احترام آهو قلندر - پنجشنبه اول اسفند ۸۷

روز پنج شنبه اول اسفند ۸۷ اولین همایش و گردهمایی نویسندگان استان قزوین در هتل صدف با حضور جمعی از مسئولین کشور اعضای مطبوعات، نویسندگان، شاعران و خبرنگاران با مدیریت آقای شفيعي مدير كل ارشاد استان قزوین بصرف عصرانه و شام برگزار شد دلگرمی خوبی برای نویسندگان از یاد رفته بود. از اینکه بعد از سال ها فیل شان یاد هندوستان کرده بود و حقیر را دعوت کرده بودند، هم تعجب کردم و هم کنجکاو شدم دل را به دریا زدم ، رفتم دیدم آنچه نباید می دیدم. مراسم با سخنرانی آقای

حداد عادل شروع شد و با عصرانه و شام به پایان رسید با اینکه از جمع نسوان تقدیر بعمل آمد باز هم تبعیض و نابرابری را دیدم و باز مثل همیشه مرغ یک پا داشت، مردان جنس برتر، و زنان در حاشیه مثل همیشه سکوت زنان زنانی که دست به عصا راه می روند و جانب متانت را رعایت می کنند، اینان همان زنان ترسو و محافظه کارند جای بسی تعجب آقای دکتر ابراهیم یزدی لیدر نهضت آزادی هم به این همایش دعوت شده بودند با کت و شلوار معمولی در حد یک کارگر ساده روی صندلی ردیف اول سمت راست

نشسته بودند. خودی ها سمت چپ را اشغال کرده بودند چهره اش نشان از درد ایشان حیرت زده تر از من حقیر می داد، درد بی مهتری و بی حرمتی این مرد بزرگ متفکرنگین انگشتی درمیان روشنفکران دینی این سه دهه، اگر شخصیتش او را به نوعی تایید می کنم، چون از ایمان و اعتقاد من بخدا و ائمه ذهنیتی روشن دارم، آرام و مهربان، با نزاکتی خاص نشسته بود، مردی با کوله باری از تجربه، صحبت هایش را فراموش نمی کنم، همیشه برایم تازگی دارد. به یاد سالهای دور افتادم همان روزهایی که عده ای بی هدف به هرکسی برچسبی می زدند و این نگاههای سنگین را امروز دیدم. انگار نگاه های سنگین روی قلب و احساس من راه می رفتند نه دکتر یزدی، راستی چه زود جاها عوض می شود، و عده ای به خود اجازه می دهند در هر جایی و در هر مقامی، با رفتارهایشان در مورد این پیربی ادعا اینگونه اظهار نظر کنند این یعنی مصداق بارز نمک خوردن و نمکدان شکستن است. مردی مبارز با سابقه ای درخشان علیه ظلم و استبداد. راستی این پیچیدگی ها کی حل و این گره ها کی باز میشوند سخنرانی تمام شد. همه را به صرف عصرانه دعوت کردند سالن صدف شلوغ بود من به طرف دکتر رفتم بعد از سلام و احوالپرسی سر صحبت را باز کردم در همین اثنا

یکی از آقایان روحانی جلو آمد و از من پرسید خانم قلندری این کیست که داری با او صحبت می کنی؟! حاج و واج به او نگاه کردم گفتم شما ایشان را خوب میشناسید تکرار کرد نه؟ گفتم اینجا به صلاح شما نیست در این فضا او را بشناسید لباس و شغلش ایجاب می کند موقعیت خود را حفظ کنی و خود را به کوچی علی چپ بزنی چون به ضررت تمام می شود می دانی این همان مرد سالهای

برادری، برابری، سادگی، صفا، محبت، غیرت و مردانگی ارمغان تمدن و تجدد، سقوط تا مرزجنسیت است دکتر ابراهیم یزدی لیدر نهضت آزادی سابقه ی مبارزاتی ضد استبدادی طولانی دارد از کودتای 28 مرداد ۱۳۳۲ از روشنفکران دینی که در برابر استبداد

شاه مقاومت کردند، هزینه دادند در حالی که شما به طور عمده از سال ۱۳۴۰ که مراجع قم امام خمینی وارد صحنه ی سیاسی شدند، با رفراندوم شاه، تقسیم اراضی و حقوق زنان به مخالفت برخاستند روحانیون وارد جنبش های ضد استبدادی شدند و بعد از تبعید امام سال ۵۵ علنا وارد صحنه ی مبارزاتی شدند و امام از تمام اقشار مردم و تشکل های سیاسی برای مبارزه دعوت به عمل آوردند ایشان وزیر امور خارجه دولت موقت بودند و من برای اینکه ارزش این گونه انسان ها و آرمان هایشان تحقق پیدا کند، به عنوان یک قطره از دریای نویسندگان علیرغم ضرر و زیانی که همیشه بحالم دارد، نتوانستم ساکت بنشینم و عملکرد ارزش های این مرد مبارز را نادیده بگیرم، زیان آنرا هم تحمل خواهم کرد. ایشان فردی که به آرمان های انسانی، ارزش های اخلاقی، معنوی، دینی وفادار

بوده و هست، خصیصه های فراوانی دارند که مهمترین آنها رنگ و بوی دینی و حفظ ارزشهای فرهنگی و دینی است و ارمغان تمدن و تجدد، سقوط تا مرزجنسیت. بیاد مصاحبه چند سال قبل افتادم که از او

پرسیدم عده ای می گویند شما را نمی شناسند مثل این آقای روحانی چرا؟ ایشان جواب دادند این خاصیت یک فضای بسته سیاسی و سرکوب سیاسی است، هدف سرکوب سیاسی، قطع ارتباط توده های مردم با مبارزین سیاسی است آنها موفق شدند ارتباط ما را کم کنند اما برای افرادی مثل ما آرمانهایمان مهم هستند نه خودمان. ایشان فرمودند آنها توانستند بطور نسبی ما را ایزوله کنند ولی آرمان های ما زنده هستند و نتوانستند با جلو گیری از فعالیت نهضت آزادی ایران با سایر نیروها مشکل اصلی را حل کنند اگر دکتر و امثال او را می گذاشتند آزادانه فعالیت کنند می توانستند روی نیروی جوان پرخاشگر و دین گریز این سه دهه اثر بگذارند اما بقول او نسل جوان چه او را بشناسند، و چه نشناسند فکر و آرمانهای ایشان را دنبال می کنند. و روز پنج شنبه اول اسفند ۸۷ و برای همین کنجاو بودم و نمی توانستم تحمل کنم بی اعتنایی به مردی که لیدر حزبی است که بیشترین فشارهای سیاسی را تحمل کرده و هنوز هم حاکمیت معتقد است که فعالیت نهضت آزادی

غیر قانونی است فقط موقع انتخابات این تشکل ها قانونی میشوند و غیر مجازها مجاز، نهضت آزادی آمادگی دارد با به مردم سالاری دینی اعتقاد دارند و . گروه هایی که عمیق وارد گفتمان شوند و کسانی که در مقام تصمیم گیری هستند بپذیرند که با آنان آشتی کنند و حق را به حقدار بدهند همانگونه که می گویند وفاق ملی، وفاق ایجاد کنند. من نگران این گونه رفتار ها با ایشان بودم آن هم کسانی

که از کرامت انسانی حرف می زنند اما به قول دکتر ابراهیم یزدی آن نظام هایی که حاضر به قبول فطرت انسان نیستند آزادی به عنوان کرامت انسان را قبول ندارند، چنین نظام هایی خلاف مشیت الهی هستند و محکوم. بله این آشنای غریب، این مبارز کهنه کار، پیر بی ادعا، مرد خوش خلق خنده رو نخواستہ بود به این دعوت محافظه کارانه جواب نه بدهد. غریبانه آمد و غریبانه بدون خوردن یک استکان چای با متانتی خاص سالن را ترک کرد. راستی اینگونه رفتار ها را چه باید نامید. وقتی دکتر سالن را ترک کردند زمان بازدید کتاب ها شروع شد و فریاد اعتراض من. ناگفته ها را گفتم گرچه به مذاق شان خوش نیامد عده ای از خبرنگاران زن دور من جمع شدند گفتند چه سر نترسی؟ گفتم من مثل شما جیره خوار کسی نیستم و همیشه علیه یک سری مسائل دست به اعتراض می زنم و می دانم برای کسی به غیر از من که واقعیت ها را برهنه بیان می کند نه امنیت اجتماعی هست، نه امنیت فرهنگی و حرفه ای، سالهاست از مطبوعات کناره گرفتم به خاطر اینکه مطبوعات در ایران یعنی فقر مالی و پر از آشفتگی و تنش است، اخلاقیات را

رعایت نمی کنند، بعضی از مسئولین نشریات هیچ رسالتی را برای روزنامه نگاران قائل نیستند به فکر جذب آگهی های، تبلیغاتی کسب درآمد، و استثمار کارکنان هستند چون یاسر عرفات آرمان های خود را به اغراض مادی هنگام انتخابات باد به هر طرف بوزد، می فروشد مخصوص به همان سمت دوامند نقابدارانی که نشریه شان در ایران چاپ می شود و خودشان در آن سوی آب ها خود را به کانال های ماهواره ای و صدای امریکا ارزان می فروشد و استفراغ آنها را گران می خرد و هر روز نگران محو تدریجی اخلاقیات و آرمانهای نداشته شان هستند، هر روز رنگ عوض می کنند، به رنگ روز در می آیند، عوض نمیشوند (عوضی می شوند) دائم تیشه به ریشه هم میزنند و در دام مناسبات اقتصادی، جرو بحث های پوچ، سیاست زدگی و غرب پرستی افتاده اند و چه جالب است اینگونه افراد در ایران چه احترامی دارند؟! مجوز نشریه هم دارند !!! آزادانه هم کار می کنند اینان همان افراد بله قربان گو و چپق چاق کن هستند اما دکتر ابراهیم یزدی این اندیشمند خوش فکر با این همه مبارزه و آزار و اذیت در ایران می ماند، بی حرمتی ها را تحمل می کند و بعد از سال ها به این گونه دعوت های محافظه کارانه

جواب رد هم نمي دهد. و اما عده اي چه راحت مي آيند و مي روند آنهائي كه به خاطر يك دستمال قيصريه اي را به آتش مي كشنند اما با مردي كه هميشه در اصول و اعتقاد خود راسخ بوده، با هيچ كس هم تعارف ندارد، معامله هم نمي كند، در طول زندگي اش خالصانه در راه اعتقاد و تحقق هاي اسلامي گامي موثر برداشته اين گونه برخورد ها بايد بشود. من مي خواستم دين خود را به اين مرد بزرگ ادعا كنم و به كساني كه ادعائي دين و اخلاق دارند از آزادي و كرامت انساني حرف مي زنند بگويم اين رسمش نبود، من حرف هايم را زدم، مگر بالاتر از سياهي رنگي هست، خريزه خوردم پاي لرزش مينشينم زيرا چشم اميد مردم به روزنامه نگاران و نويسندگان پردل و جرئتي است كه قدم به قدم در راه كشف دسايس و كجرويها پيش بروند و از هدف خود کوتاه نيايند و لو به قيمت از كف دادن امنيت جان و آزادي خودشان. سيده احترام آهو قلندر- پنج شنبه ۱ اسفند ماه ۸۷



نهضت ملي شدن صنعت نفت

کيوان مهرگان، نشریه ندای جامعه کرمانشاه ۱۱/۱۲/۸۷

***براي شروع بحث دوست دارم از اینجا شروع کنیم که چرا در این مقطع تاریخی نهضت ملي شدن صنعت نفت رخ داد؟**

براي پاسخ به شما باید سیر حوادث، تغییرات و تحولات را از شورش تنباکو و جنبش مشروطهخواهی و سپس استبداد صغیر، قیام‌های مسلحانه‌یی که در آذربایجان توسط شیخ محمد خیابانی، در گیلان میرزا کوچک‌خان، در خراسان کلنل پسیان، در جنوب چاکوتایی‌ها و تنگستانی‌ها را بررسی کنیم و سپس به جمع‌بندی برسیم. در اسفند سال ۱۲۹۹ کودتای نظامی توسط سیدضیاءالدین طباطبائی و سردار سپه با حمایت و برنامه‌ریزی آبرون سایید انگلیسی انجام شد. دوره ۲۰ ساله، از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ در تاریخ معاصر، دوره بسیار ویژه‌ای است. استبداد جدید مجلس را منحل نکرد بلکه ساختارهای ظاهری حفظ شد و درون آن شروع به کار کرد. ویژگی دوره ۲۰ ساله رضاشاه این بود که وضع ایران را با تمام مستعمرات اروپایی متمایز می‌کند و آن این بود که استعمار به طور نامرئی به ایران آمد. اگر به دنیای آن زمان بنگرید، کشورهای آفریقایی، آسیایی، امریکایی لاتین و غیره به طور مستقیم مستعمره بودند، هند در اشغال نیروهای نظامی انگلیس بود و نایب‌السلطنه داشت. در مصر، اندونزی، شمال آفریقا و... استعمار به طور فیزیکی حضور داشته است. اما در يك کشور و آن هم استثنائاً در کشور ما، بر خلاف سایر کشورهای دنیای سوم آن دوران، استعمار بطور مستقیم وارد نشد.

***به چه دلیل؟**

این يك بحث مفید و مهم جامعه‌شناختی است که باید باز شود. موضوع اصلی این است که آیا انگلیس‌ها و یا سایر کشورهای اروپایی تلاش کردند که به طور مرئی، یعنی با نیروی نظامی و اشغال سرزمین وارد شوند یا خیر؟ اگر وارد شدند پس چرا موفق نشدند. بررسی تاریخی نشان می‌دهد که ورود با نیروی نظامی و اشغال سرزمین در دستور کار بوده است.

***اما موفق نشدند؟**

بله، اما شکست خوردند.

***از چه کسی شکست خوردند؟**

از مردم محلی. با مقاومت‌های مردمی روبرو شدند.

یعنی بافت جامعه ایران اجازه نداد که ایران مستعمره مستقیم و مرئی شود؟

به بافت جامعه ایران ربطی نداشت بلکه به عنصر ضد سلطه اجنبی در فرهنگ ایران مربوط می‌شود. موقعیت کشورمان و قرار داشتن بر سر چهارراه حوادث خاورمیانه موجب آن بوده است که دائماً مورد تهاجم اقوام خارجی و غیرایرانی قرار بگیرد. سلطه قدرت های خارجی بر کشورمان سابقه ای طولانی دارد. این امر باعث تقویت عنصر ضدسلطه اجنبی در فرهنگ ما شده است. ما ایرانی‌ها به شدت ضدسلطه بیگانگان هستیم. آموزه های دینی و منع سلطه غیر مسلمان بر مسلمان این عنصر ضد سلطه بیگانه در فرهنگ ما را تقویت نموده است. در فرهنگ و آداب و رسوم ملی مهمان‌نواز هستیم و به خارجی‌ها محبت می‌کنیم ولی زمانی که بحث سلطه بیگانه می‌شود مقاومت در برابر آن شدید است. تاریخ نه جندان دور کشورمان نشان می‌دهد که هر زمان نیروهای بیگانه برای اشغال ایران وارد شده اند مردم ف در غرب، در شرق در جنوب و در شمال، مقاومت کرده اند. بعنوان نمونه ببینید در غرب چه کسانی در برابر تهاجمات خارجی مقاومت کردند؟

کردها همواره مرزبان بوده‌اند؟

در بلوچستان، بلوچ‌ها مقاومت کردند. در جنوب، انگلیس‌ها نیرو پیاده کردند ولی با مقاومت دلیران تنگستانی، آن هم نه با درخواست و دعوت دولت مرکزی، بلکه به طور خود جوش مواجه شدند. در آذربایجان و خراسان روس‌ها آمدند و مشهد را اشغال کردند، گنبد امام رضا را به توپ بستند. در تبریز در روز عاشورا مجتهد بزرگ را به دار زدند ولی نتوانستند بمانند. این نکته بسیار مهمی در فرهنگ ما است که باید کاوش شود و به سطح آگاهی جامعه برسد. این عنصر ضداجنبی در فرهنگ ملی ما ایرانی‌ها، همانطور که اشاره کردم، با آموزه‌های دینی امتزاج پیدا کرده و تقویت شده است. زیرا طبق آموزه‌های قرآنی غیر مسلمانان حق ندارند بر مومنین سلطه داشته باشند، به همین دلیل در تنگستانی‌ها وقتی انگلیسی‌ها می‌آیند، در آنجا دولت مرکزی نبوده، بلکه یک روحانی مردم را علیه متجاوزین خارجی بسیج می‌کند و مقاومت می‌کنند. پس از شکست استبداد صغیر، تا روی کار آمدن رضاشاه، انگلیس‌ها و روس‌ها در ایران تلاش بسیاری کردند ایران را اشغال و تبدیل به مستعمره کنند ولی همه جا شکست خوردند. بنابراین طرح دیگری را به اجرا گذاشتند. و کودتا کردند. در استعمار نا مرئی، سردار سپه انگلیسی نیست، ظاهراً ایرانی است. بر سر کار که آمد اسم خود را به پهلوی تغییر داده و اصل و نصب خود را به ایران باستان پیوند زد.

بنابراین در برابر این سوال تاریخی که چه شد که استعمار بطور نا مرئی به ایران وارد شد، پاسخ من این است که آنها سعی کردند ولی نتوانستند. نظریه دیگری می‌گوید، استعمار غربی احساس کرد، استعمار نامرئی ارزان‌تر و راحت‌تر است و پیامد کمتری دارد. من اولین بار در یکی از سخنرانی‌های خود در جلسات ماهیانه جبهه ملی، شاخه آمریکا در نیویورک، این موضوع را مطرح کردم، مرحوم دکتر شایگان می‌گفت نه، انگلیسی‌ها یاد گرفتند که سلطه نا مرئی ارزان‌تر است و دلیلی ندارد که هزینه بالایی بپردازند. اما به نظر من نگرش اول درست است. زیرا انگلیسی وارد شدند و جاهایی را اشغال کردند، در بلوچستان می‌خواستند به سرداران بلوچ امتیاز دهند ولی آنها به جایی سازش با انگلیسی‌ها، در برابر تجاوز انگلیسی‌ها در بلوچستان مقاومت کردند. در کردستان و جاهای دیگر هم همین طور بود.

پس اینها تلاش کردند که بیایند ولی موفق نشدند. البته بعد هم مشاهده کردند اگر مستقیم و مرئی بیایند هزینه بالایی دارد و غیر مستقیم و بطور نامرئی وارد شدند.

اما استعمار مرئی مزایا و معایبی دارد. استعمار نامرئی مزایای استعمار مرئی را ندارد و مخربتر از استعمار مرئی است. در هند، مصر، شمال آفریقا و هر جا که حضور استعمار غربی فیزیکی و مرئی بوده است جنبش برای آزادی و استقلال رشد بیشتری داشته و فراگیر تر بوده است. زیرا نیاز نبود به مردم عادی و عامی گفته شود سربازانی که شهر های شما را اشغال کرده اند و شما آن ها را مشاهده می کنید انگلیسی، فرانسوی، پرتغالی، هلندی و... هستند. بنابراین در کشورهایی که استعمار مستقیم بوده و حضور فیزیکی بارز داشته است، مبارزات ضد استعماری بسیار گسترده و فراتر از سطح و محدوده روشنفکران بوده است؛ به اعماق جامعه رفته و همه می دانند که فلان شخص نایب السلطنه انگلیسی است. ولی روشنفکران ما به چند درصد مردم می توانستند ثابت کنند که رژیم رضاشاه ماهیتاً انگلیسی است؟

تفاوت دیگر اینکه در استعمار مستقیم، چون بنام آبادانی یا همان استعمار، آمده اند باید در ظاهر کارهایی انجام دهند، به همین دلیل در کشور هند سیستم قضایی بسیار موثری ایجاد کردند. در مصر کارهای آبادانی زیادی انجام دادند، در سنگاپور آنچه انگلیسی ها برای مردم سنگاپور باقی گذاشتند بسیار باارزش است. در مالزی گذاشتند و رفتند ولی چیزی بر جا گذاشتند که از خیلی جاهای دیگر جلوتر است. بنابراین در کشورهایی که استعمار به طور مرئی وارد شده امتیازاتی داشته و کارهایی انجام داده است، اما وقتی استعمار به طور نامرئی به ایران آمد، برای اینکه باقی بماند، پایه های اخلاقی جامعه را بر هم زد و هویت ملی را مخدوش کرد. در دوره رضاشاه مشاهده می کنیم که ۱۳۰۰ سال تاریخ ما را نادیده می گیرند و از آن عبور می کنند و به ایران باستان وصل می کنند. با حذف هزار و سیصد سال از تاریخ کشور ما، یک ناسیونالیسم یا ملی گرایی افراطی شوینیستی را دامن زدند. این یک ملی گرایی اصیل نبود. زیرا ملت در آن جایگاهی نداشت و محلی از اعراب نبود.

پس از آن که در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه از ایران رفت، اگر مانند پاتولوژیست ها و آسیب شناسان یک برش مقطعی از جامعه بزنیم و مطالعه کنیم، وضعیتی که با آن روبه رو بودیم چنین بود: نسل این دوران با یک گسل تاریخی روبروست؛ با نسل مشروطه و تجربه انقلاب مشروطه بیگانه است و با جنبش مشروط خواهی ارتباطی ندارد، تجربه جنبش مشروطه خواهی و شورش تنباکو و آرمان هایی که در سطح جامعه در آن زمان مطرح بود و قاعدتاً باید در دیگر نسل ها ادامه پیدا می کرد تا مطالبات ملی پیگیری شود، دیده نمی شد. برای ادامه اهداف کلان ملی انتقال این جارب به نسل های بعدی بسیار مهم است. شما نسل جوان و جدید وارث مبارزاتی هستید که پدران شما شروع کرده اند و شما باید آن را ادامه بدهید. کودتای ۱۲۹۹ و دوره بیست ساله این گسست و انقطاع تاریخی را بوجود آورد. اما کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نتوانست این انقطاع را به وجود آورد. به طوری که برای نسل حاضر امروز، تجارب جنبش ملی شدن نفت و دولت ملی دکتر مصدق زنده است و حضور دارد. در مقاله ای که در همایش بنیاد فرهنگی بازرگان ارائی دادم این موضوع را تحلیل کرده ام. در شهریور ۱۳۲۰ نسلی به وجود آمده بود که با نسل قبلی خود بیگانه بود. به تعبیری دیگر، آنچه برای این نسل تجدد بود، برای پدران و مادران آنها شرک و بی دینی محسوب می شد. نسلی که هویت تاریخی اش مخدوش شده است. از طرف دیگر، با رفتن رضا شاه از ایران و جنگ جهانی است، ارتش متفقین به ایران آمده است و قصد دارد پشت جبهه روسیه را در ایران آرام نگه دارد. از طرف دیگر در ۶-۵ سال آخر سلطنت رضاپهلوی، تمایلات یا حمایت از آلمانی ها در ایران قوی شده بود و روابط نزدیکی میان ایران با آلمان شکل گرفته بود. متفقین برای مقابله با نفوذ آلمان در ایران، حزب توده را به عنوان یک حزب ضدفاشیستی آزاد گذاشتند. بنابراین ادبیات حزب توده در آن سال ها سرشار از ادبیات ضدفاشیستی است.

در طی این دوره فضای سیاسی جامعه باز شده و آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی وجود پیدا کرده بود. این ۱۲ سال آزادی برای کشور ما بسیار مهم بود.

در چه زمانی؟

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲. در آن فضای سیاسی و مطبوعاتی آزادی که وجود داشت تدریج به هویت ملی و ایرانی ما بازسازی شد.

علت اینکه گفتید يك روحیه ضداجنبی وجود داشت، ولي در مقابل متفقین مقاومت نشد به خاطر چه بود؟

علت اینکه مقاومت نشد به این خاطر بود که نیروهای ملی سازمان یافته نبودند، ارتش بود. بخشی از ارتش در برابر تجاوز انگلیس‌ها و متفقین مقاومت کرد. در کرمانشاه ارتش مقاومت کرد، اما به آن دستور دادند که مقاومت نکند و راه را باز کند. در تاریخ کرمانشاه فقط این موضوع نوشته است. در آن زمان دایی من يك پزشک بود و در ارتش کار می‌کرد و در کرمانشاه مقیم بود و برای ما شرح می‌داد که وقتی انگلیس‌ها آمدند چه اتفاقی افتاد. در جنوب نیروی دریایی ایران مقاومت کرد ولی آن را از بین بردند و گفتند که حق مقاومت ندارید. بله، ارتش باید مقاومت می‌کرد ولی دستور آمد که مقاومت نکنند. نیروهای ملی و مردمی هم هنوز محلی از اعراب نداشتند که مقاومت کنند. اما نکته بسیار مهم دیگری هم وجود دارد. استبداد داخلی آن چنان مردم را تحت فشار خود قرار داده بود که ورود نیروهای خارجی با شکستن استبداد داخلی همراه شد. مردم نه تنها در برابر آن مقاومت نکردند بلکه از آن استقبال هم کردند. من خود شخصاً در خیابان ژاله آن زمان شاهد ورود نیروهای آمریکا بودم و دیدم که مردم چگونه در خیابان برای آن‌ها ابراز احساسات می‌کردند. در دوران مشروطه هم ما شاهد رفتارهایی از این نوع هستیم.

پس بنابراین اهمیت دوره ۱۲ ساله در این است که دوره بازسازی هویت ملی ما و برگشت به خویشتن خویش است. اثراتی که این دوره دوازده ساله بر روحیات و رفتارهای ما بر جای گذاشته است هنوز پابرجاست. کودتای ۱۲۹۹ توانست ارتباط دو نسل را قطع کند، یعنی جنبش آزادیخواهی در ایران که با شورش تنباکو آغاز شده بود و با جنبش مشروطه به جایی رسیده بود نتوانست در بستر تاریخ ادامه پیدا کند و يك انقطاع بزرگ بیست ساله به وجود آمد. اما کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نتوانست این انقطاع را ایجاد کند، اهداف کوتاهمدت کودتا محقق شد، مصدق سقوط کرد، شاه برگشت، کمپانی‌های نفتی برگشتند اما آن رابطه‌ای که ملت ایران با جنبش ملی در آن دوران پیدا کرده بود از بین نرفت.

در آن ۱۲ سال چه اتفاقی افتاد که نیروها توانستند خود را بازسازی کنند؟

فضا آزاد بود، یکسری آزادی‌های سیاسی نسبی وجود داشت. تصور آن برای شما و نسل شما شاید غیرممکن باشد. ولی در آرشیو روزنامه اطلاعات و کیهان ملاحظه می‌کنید. روزنامه اطلاعات در آن ۱۲ سال آگهی‌ها و بیانیتهای حزب توده را هم چاپ می‌کرد و فضا تا این اندازه باز بود. انواع و اقسام روزنامه‌های چپ و راست و... وجود داشت و در آن فضای آزادی که وجود داشت و تبادل اطلاعاتی که انجام می‌شد مردم آرام آرام رشد می‌کردند. در همین دوران سه جریان اصلی فکری و سیاسی در جامعه شروع به رشد کرد، که هر کدام به تناسب سوابق و امکانات با اختلاف زمانی بروز و ظهور پیدا کردند. ابتدا حزب توده اعلام موجودیت کرد و کمونیست‌ها وارد شدند به دلیل اینکه آنها يك هسته فعال داشتند که

در زمان رضاشاه به زندان افتاده بودند. وقتی متفقین وارد ایران شدند، شاه در سوم شهریور از ایران رفت و سلطنت به پسرش منتقل شد. در مهرماه همان سال حزب توده اعلام موجودیت کرد. بعد از آن نیروهای ملی و احزاب ملی آمدند، حزب پیکار و حزب ایران آمد. احزاب ملی شروع بوجود آمدند. در فاز سوم احزاب و تشکل های وابسته به جریان اسلامی با تاخیر چندساله به وجود آمدند. فدائیان اسلام و انجمن های اسلامی به این جریان وابسته بود. یعنی دو جریان اسلامی روشنفکری دینی و سنت گرا از حدود سال های ۱۳۲۳ یا ۱۳۲۴ شروع به ساماندهی تدریجی خود کردند. انجمن اسلامی در دانشگاه تشکیل شد. نهضت خدایرستان سوسیالیست و فدائیان اسلام درست شد.

در آن دوران، آن فضای باز و امکان تبادل نظر در آگاهی بخشی به مردم بسیار موثر بود و نقش اساسی داشت. اگر منحنی آن را رسم کنیم، حزب توده مهرماه سال ۱۳۲۰ درست شد، تا سال ۱۳۲۳ و منحنی تیزی بالا رفت اما در سال ۱۳۲۳ حزب توده افول پیدا کرد. در دوران اول فعالیت حزب توده که سه ساله اول است به عنوان یک حزب ملی فعالیت می کرد نه یک حزب مارکسیستی. تمام عناصر یک جریان ملی و بعضاً اسلامی بودند. به طور مثال در عاشورا و تاسوعا، سردر حزب توده که در خیابان فردوسی روبه روی بانک مسکن بود، کتیبه های سیاه می بستند. روزنامه مردم اکنون در آرشیو مجلس شورای اسلامی است و می گوید که ما ادامه دهندگان راه امام حسین هستیم، یعنی عنصر وابستگی وجود ندارد و مشهود نیست. بسیاری از روشنفکران ایران، هنرمندان و مترجمین جذب شدند، یعنی پتانسیل بود که همه به تدریج جذب حزب توده شدند و منحنی به صورت تیز بالا رفت ولی از سال ۱۳۲۳ به بعد که مساله امتیاز نفت شمال مطرح شد و آنها به تدریج وجه وابستگی خود را نشان دادند، حزب توده از درون شروع به ریزش نیرو کرد. خلیل ملکی، جلال آل احمد و گروه های مختلف جدا شدند و منحنی پایین آمد. بنابراین در آن فضا آرام آرام تغییراتی پیدا شد، اول حزب توده آمد، بعد از آن احزاب ملی آمد، که احزاب ملی به دلایل گوناگون سریع تر رشد کردند، احزاب اسلامی با تاخیر آمدند.

*** اینجا یک سوال پیش می آید، رضاخان یک ناسیونالیست شوونیست را در دستور کار قرار داد و همان طور که گفتید شروع به تبلیغ نوعی ناسیونالیست افراطی کرد، اما در اینجا مشاهده می کنیم که قرانت دیگری از ناسیونالیسم هم مطرح می شود که این قرانت بیش از قرانت رضاشاه مورد توجه قرار می گیرد، تفاوت این دو نوع ناسیونالیسم چیست؟**

ناسیونالیسم یعنی ملی گرایی، یعنی ملت محور. بدون ملت نمی توان ملی گرا بود. در ناسیونالیسمی که رضاشاه تبلیغ می کرد ملت جایی نداشت. ملت حقوقی، ویژگی هایی و فرهنگی دارد. نمی توان ملی گرا بود اما به حقوق و فرهنگ ملی بی اعتنا و یا بی اعتقاد بود. در ناسیونالیسم افراطی دوره رضا شاه ۱۴۰۰ سال تاریخ ما نادیده گرفته شده بود. فرهنگ ایرانی ما به دلیل این ۱۴۰۰ سال گذشته یک فرهنگ دوبعدی است، هم ملیت است و هم دیانت، هم ایرانیست است و هم اسلامیت. مرحوم دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در یکی از سخنرانی های خود به مطلبی می پردازد که بسیار مهم است. آقای کی استوان در دو جلد کتاب خود درباره موازنه منفی دکتر مصدق و گزارشی از مذاکرات مجلس چهاردهم از دکتر مصدق نقل می کند که: «من هر آنچه که بخواهد به ملیت و دیانت ما لطمه وارد کند، در برابرش می ایستم.» ملی گرایی شوونیستی زمان رضاشاه این عنصر ملی را نادیده می گرفت و انکار می کرد و نمی توانست ریشه دار باشد. اما جریان ملی اصیلی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ شروع شد، اگر چه داعیه رسالت و کار مذهبی نداشت اما فعالان آن مسلمان بودند، خود دکتر مصدق، برخلاف آنچه بعضی ها گفته اند، مسلمان بود و اعتقاد داشت و حتی وجوهات شرعی خود را هم می پرداخت، از رهبران و

موسسین حزب ایران، مرحوم مهندس حسینی و مرحوم دکتر سنجابی افراد متدینی بود ند. در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود، مانند مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی وجه دینی را لحاظ نمی‌کردند ولی بی‌دین یا ضددین هم نبودند. رهبران احزاب ملی ما به ندرت ضددین بودند. سکولار به معنی جدایی دین و دولت بوده‌اند اما بی‌دین نبوده‌اند. ما نباید این دو را با هم مخلوط کنیم. در حالی که ملی‌گرایی شووینیستی زمان رضاشاه ضددین بود و به تخریب تمام مبانی دینی و اخلاقی می‌پرداخت. علت هم این بود که استعمار غیرمستقیم و نا مرئی برای ادامه دادن سلطه خود باید مبانی اخلاقی را سست و ما را از هویت‌مان خالی می‌کرد. بخشی از هویت فرهنگی ما که به فرهنگ ما غنا بخشیده است، دین و مذهب ما است. پس وقتی در این دوره جریان ملی شکل می‌گیرد، به یک ضرورت تاریخی پاسخ می‌دهد. شورش تنباکو و انقلاب مشروطه ایران دو بعد داشته است. بعد ضداستبدادی و بعد ضداستعماری. در بعد ضداستعماری ملی‌گرا و برای استقلال ایران و مخالف سلطه بیگانه بوده است. در دوره ۲۰ ساله اگرچه انقطاع تاریخی به وجود آمد و مشروطه برای نسل جدید، یک تاریخ بود نه هویتی که در آن زندگی کند، اما رهبرانی که از دوره بیست ساله نجات پیدا کرده بودند به پل ارتباطی بین این نسل و نسل مشروطه تبدیل شدند.

می‌توانید نام ببرید؟

مرحوم دکتر مصدق و علی‌اکبر دهخدا، حتی در جناح چپ افرادی مانند سلیمان میرزا که مسلمان و حاجی هم بود، با روحانیون هم ارتباط داشت و از آیت الله شیخ عبدالکریم حائری تقلید می‌کرد. او از موسسین حزب اجتماعیون عامیون یا همان سوسیال دموکرات بوده است. در دوران مشروطه، قبل از رضاشاه، احزاب ملی به وجود آمدند یکی از آن‌ها حزب اجتماعیون عامیون یا سوسیال دموکرات‌های ایران بود. سلیمان میرزا موسس آن بود و بعد از شهریور ۱۳۲۰ جزو موسسین حزب توده شد. این افراد وارثین تجربه مشروطه بودند و به نسل جدید منتقل کردند، اما در این انتقال آن اندازه که مصدق و دهخدا موثر بودند سلیمان میرزا موثر نبود. دهخدا هم جزو همان نسل بود، اینها دوباره حرکت ملی را سامان دادند. ویژگی‌های این حرکت ملی با سرشت فرهنگی ایرانیان تطبیق می‌کرد به همین دلیل مورد استقبال قرار گرفت. منحنی رشد این حرکت از حرکت جریان اول، مارکسیست‌ها، بطئی‌تر بود اما با طرح جبهه ملی و سپس انتخابات مجلس شانزدهم و سپس مبارزات ملی شدن صنعت نفت به تدریج فضای روشنفکران ایران تغییر کرد. فضایی که یک دوران صرفاً چپی بود، در سال‌های ۲۸، ۲۹ و ۳۰ به سمت فضای ملی تحول پیدا می‌کرد. مثلاً تا قبل از اینکه ما به دانشگاه برویم و جنبش ملی رشد کند و فضای دانشگاه‌ها را تحت تأثیر قرار دهد در انتخابات سازمان دانشجویان دانشگاه تهران چپی‌ها برنده بودند و اکثریت را در دست داشتند. بدنه دانشجویی در فعالیت‌های سیاسی زیاد شرکت نمی‌کرد اما با فعال شدن حرکت ملی در دانشگاه‌ها و به وجود آمدن آگاهی در سال‌های ۲۹ و ۳۰ نیروهای ملی و مذهبی انتخابات را برنده شدند. اکثریت نمایندگان که برای سازمان دانشجویان دانشگاه تهران انتخاب شد از ملیون بودند، منتها ملیون طیفی بودند از حزب ایران، ملت ایران، مردم ایران، نیروی سوم و اعضای انجمن اسلامی دانشجویان.

ولی همه وحدت گفتمانی داشتند؟

بله وحدت گفتمانی سیاسی داشتند، هم سو بودند. بنابراین همه اینها تأثیرات آن دوره است. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که سازمانی در ید جریان چپ بود، ناگهان توسط جریان ملی گرفته شد و نتیجه این شد که وقتی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت این جریان ملی که شکل گرفته بود در نیمه شهریور اولین اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران منتشر کرد.

*قبل از اینکه به بعد از کودتا برسیم يك سوال مطرح است. شما فرمودید اساساً جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه دو وجه ضداستعماري و ضداستبدادي داشت. در ۱۲ سال قبل از کودتا استبداد چندان وجود نداشته است، آیا جبهه ملي و نهضت ملي شدن صنعت نفت فقط يك جنبه ضداستعماري داشت؟

در کشور ما در قرن گذشته استعمار و استبداد دو روي يك سکه بوده اند. در شورش تنباکو محور اصلي و غالب ضداستعماري بود، اما وقتي جنبش ضداستعماري عليه کمپاني تنباکو موفق شد. به طور واقع بينانه اي محور ضداستعماري به ضداستبدادي ارتقاء پيدا کرد. زیرا در ناخودآگاه جامعه ما و در میان روشنفکران اين اعتقاد بود که تا زماني که استبداد بر سر کار است استعمار دوباره برخواهد گشت. پس از موقعيتي که شورش تنباکو ايجاد کرده بود استفاده شد تا استبداد هم مهار شود و اين صورت گرفت. در دوره رضاشاه استبداد و استعمار دوباره بر ما مسلط شد، اما بعد از شهریور ۱۳۲۰ مبارزات سياسي در محور ضداستعماري شکل گرفت، اما به اين معنا نبود که در بطن آن ضداستبدادي نبود. شعار يا اعتقاد به اين که شاه بايد سلطنت کند نه حکومت بيان همین وجه ضد استبدادي است. همین جا بايد به اين نکته هم اشاره کنم که هر زمان که مبارزه با سلطه بيگانه مطرح مي شود حتي آن دسته از عناصر درون حاکميت هم، که خود فروخته بودند، حمايت مي کردند. زیرا آن ها هم دوست نداشتند که انگليسي ها مسلط باشند. اما وقتي مبارزه به محور ضداستبدادي متحول مي شود، حتي برخي نيروها که ضداستعمار هم هستند چون يك دست در دست استبداد دارند نمي توانند با آن هم راهي کنند. شيخ فضل الله نوري در شورش تنباکو نقش داشت ولي زماني که مبارزه ضداستبدادي شد نتوانست ادامه دهد. اين افراد نمي توانستند مملکت را بدون پادشاه تصور کنند. تصور و درک اينها از حکومت سلطنتي، سلطنت مطلقه بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ همان طور که شما گفتيد محمدرضا شاه استبداد پدرش را نداشت اما استعمارنا مرئي بود و همچنان در دربار نفوذ داشت. اگر کتاب اسناد خانه سدان (که از مديران بر جسته شرکت نفت انگليس در ايران بود) را بخوانيد ملاحظه مي کنيد که انگليسي ها در همه کارها دخالت مي کردند. استانداران و نمايندگان را آنها تعيين مي کردند. در کتاب «کالبدشکافي توطئه» (انتشارات قلم) من روايت انگليس ها از کودتاي ۲۸ مرداد را، ترجمه کرده ام در آنجا اسناد انگليس ها را آورده ام، برادران رشيديان بسيار صريح مي گفتند که ما با انگليسي ها کار مي کنيم، هر کس مي خواست نماينده شود به اين برادران پولي مي داد و آنها ترتيب کار را مي دادند يعني انگليسي ها تا اين اندازه فعال مايشاء بودند. استبداد به آن معنای زمان رضاشاه وجود نداشت اما استعمار حضور داشت ولي به شکل ديگري عمل مي کرد، بنابر اين حرکت ملي از ضداستعماري آغاز شد اما به تدريج و عملاً تجربه تاريخي برخورد با استبداد آغاز شد. مي دانيد هنگامي که شاه نتوانست در برابر مبارزات ملي مقاومت کند و فرار کرد، باز هم خارجي آمد، کودتا کرد و استبداد ۲۵ ساله را بر ما مسلط کرد. اين بار که محمد رضا شاه آمد مانند پدرش چکمه هابيش را پوشيد و آمد.

*کودتا در ابتدا روز ۲۵ مرداد اتفاق افتاد و نيروهاي مردمی نقش ايفا کردند و جلوي آن را گرفتند. در فاصله اين سه روز چه اتفاقي افتاد که نيروهاي کودتا با ۵۰۰ يا ۶۰۰ نفر از افراد توانستند دولت را از پا در آورند؟

۶۰۰-۵۰۰ نفر نبودند، تيپ زرهي که تيمور بختيار فرماندهي آن را بر عهده داشت به تهران آمد.

*از کرمانشاه آمد؟

بله از کرمانشاه به تهران آمد. من این رویدادها را از زاویه دیگری نگاه می‌کنم. اگر دکتر مصدق می‌خواست در ۲۸ مرداد ۳۲ مقاومت کند آیا فکر نمی‌کنید ایران تجزیه می‌شد؟

استعداد آن را داشت؟

بله، تیپ زرهي از کرمانشاه به تهران آمده بود. نیرو های نظامي توان مقاومت نداشتند. در دوره اول، ۲۵ مرداد، افسران محافظ خانه دکتر مصدق مقاومت کردندو نصیري بازداشت شد. نصیري هم ناشیگري کرد، زیرا ساعت یازده شب برای ابلاغ حکم عزل مصدق مراجعه کرده بودند، همه اینها نشان می‌داد که کودتا است. مصدق هم نوشت که احتیاج نبود این حکم را سبعت ۱۱ شب با تانک به من ابلاغ کنند، فراش دربار را می‌فرستادند و نامه را به من می‌داد و رسید می‌گرفت. در آن تاریخ ارتش مقاومت کرد و خود ارتشی‌ها نصیري را بازداشت کردند. اما در روز ۲۸ مرداد فرماندهي ارتش نتوانست. افسران جزئی که در خانه مصدق بودند مثل سرهنگ ممتاز، رشديه و دیگران مقاومت کردند ولي در بالا مقاومت نبود و کسی زاهدي را نگرفت.

مگر زاهدي پنهان شده بود؟

بله، ولي اگر می‌خواستند می‌توانستند او را بگیرند. کاشانی هم از زاهدي حمایت می‌کرد، زاهدي در مجلس متحصن شد و مورد حمایت کاشانی قرار گرفت و دلیل هم این بود که او می‌گفت اینجا خانه ملت است و هر کس در اینجا تحصن کند من باید از او حمایت کنم. در واقع در دوره دوم اختلافاتي که وجود داشت خود را نشان داد. اما يك عامل بسیار مهم‌تری هم وجود داشت که آن را در کتاب خود توضیح داده‌ام. برای ساده کردن صورت مساله ممکن است بگویم کاشانی علیه مصدق با دربار ساخت. اما در مورد کاشانی‌اي صحبت می‌کنیم که تاریخ مبارزه طولاني علیه انگلیس‌ها داشته است، در عراق با انگلیسی‌ها جنگیده بود، انگلیسی‌ها او را چندین بار تبعید کرده بودند. در فلك الافلاك در اراك تبعید و بازداشت بوده است. مدتی در لبنان تبعید بوده است، من از خودم سوال می‌کنم چه شد که این شخص از محمدرضا پهلوي حمایت کرد. آیا کاشانی به خاطر رسیدن به آلف و علوف این کار را کرد؟ خیر، علت را باید در جاي دیگری دید. بنظر من علت این بود که انگلیس‌ها در تبلیغات خود جا انداختند که ادامه حکومت دکتر مصدق منجر به پیروزي کمونیست‌ها می‌شودو برای اینکه این مساله را جا بیندازند حزب توده را تقویت می‌کردند و به نام حزب توده فعالیت می‌کردند.

در اینجا به دکتر مصدق انتقاد وارد نیست که می‌توانست جلوي فعالیت‌هاي آنها را بگیرد ولي نگرفت؟

اگر می‌گرفت بدتر می‌شد. خیر، نمی‌توانست و نمی‌باید. خودش در دادگاه این مسدله را جواب داده است. در مدافعات او آمده است. فرمول انگلیس‌ها این بود که اگر دکتر مصدق ادامه دهد ایران کمونیستی می‌شود. حال برای عده ای این سؤال مطرح شد که اگر شاه بماند بهتر است یا کمونیست‌ها بیایند.

برای آقای کاشانی؟

برای آقای کاشانی و خیلی از رهبران مذهبي و خیلی از افراد دیگر این بود که اگر قرار است مصدق بماندو شاه برودو ایران کمونیستی شود، شاه بماند بهتر است تا ایران کمونیستی شود.

شاه بماند البته برای آقای کاشانی!

خیر برای خیلی‌ها، زیرا کمونیست‌ها از شاه در نظر بسیاری بدتر بودند. امریکایی‌ها هم در همین فرمول گرفتار شدند. انگلیسی‌ها توانستند امریکایی‌ها را قانع بکنند که ادامه حکومت مصدق به پیروزی کمونیست‌ها می‌انجامد، آنها را قانع کردند که در کودتا شرکت کنند. بنابراین، این معادله آرام‌آرام جا افتاد. برای آموختن از تاریخ مهم است. وقتی کودتا ۲۵ مرداد شکست خورد برای ایجاد ترس و وحشت، عناصر توده نفتی در خیابان‌ها به راه افتادند و شعارهای بسیار تند می‌دادند، مانند جمهوری دموکراتیک خلق‌ها و... مرحوم طالقانی در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گفت پوسترهایی تهیه کرده بودند و در قم بین روحانیون تقسیم کردند که ما به زودی خواهیم آمد و همه شما را به دار خواهیم زد و در میان روحانیون علیه ادامه حکومت مصدق چنین جوی را ایجاد کردند. متأسفانه احزاب ملی هم در فضای رادیکالیزه شده بعد از ۲۵ مرداد مسابقه افراط در شعار را دادند. احزاب ملی به جای اینکه به دنبال یافتن راه حل برای جلوگیری از کودتا باشند، در جوی که توده نفتی‌ها ساخته بودند در غلطیدند.

*تشدید کردند؟

تشدید کردند. مانند بعد از انقلاب که شعارهای بسیار افراطی می‌دادند و همه به دنبال آن راه می‌افتادند. همین اتفاق افتاد به طوری که جامعه ما ناگهان با حالت تحیر روبه‌رو شد و حیرت زده بود که داستان چیست. از این طرف توده نفتی‌ها در خیابان‌ها امکانات و آزادی داشتند که علیه همه چیز شعار بدهند، در کتابی که در بالا بآن اشاره کردم، جزئیات آن حوادث گفته شده است. این شعارها برای این بود که مردم را مرعوب کنند که مصدق باید برود و گرنه کشور کمونیستی می‌شود.

*به همان سوال برگردیم، اگر جلوی فعالیت آنها را می‌گرفتند چطور می‌شد؟

جلوگیری از آن تظاهرات خیابانی بدون اعمال زور امکان نداشت. در چنان جوی مصدق به استبداد متهم می‌شد. علاوه بر این امکان تجزیه وجود داشت. اما مصدق در دادگاه گفت «من نگرانی نداشتم زیرا در جریان چپ، یکی حزب توده بود و دیگری توده نفتی. مبارزه ما قطع نفوذ انگلیس بود وقتی ما موفق می‌شدیم انگلیسی‌ها، و به تبع آن توده نفتی‌ها هم دیگر نمی‌توانستند کاری کنند. جریان توده‌ای روسی هم از فقر، گرسنگی و اختلاف طبقات مردم تغذیه می‌کرد. اگر برنامه‌هایی ما در رابطه با بهبود وضع کارگران جلو می‌رفت نفوذ آن‌ها هم منتفی می‌شد. سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران یادگار دکتر مصدق است. برای اولین بار در ایران سازمان بیمه‌های اجتماعی برای کارگران درست شد. هیچ‌کس نمی‌داند دکتر مصدق با استفاده از اختیاراتی که از مجلس گرفته بود این سازمان و یا بانک ساختمانی را درست کرد که امروز هم بعد از ۶۰ سال هنوز پا بر جاست.

*آیا دکتر مصدق به کار خودش، سیاست‌ها و مدیریت خودش امیدوار بود؟

بله

*که می‌تواند در کوتاه مدت سلاح حزب توده را هم بگیرد؟

بله، اگر مصدق می‌خواست در خیابان‌ها با مردم روبه‌رو شود، زیرا آنها به نام مردم تظاهرات می‌کردند، دکتر مصدق را بیشتر از حالا محکوم می‌کردند که مردم را سرکوب کرده است.

*آیا نهضت آزادی با هدف پر کردن خلأ امتزاج ملی‌گرایی مذهبی ایجاد شد؟

خير، نهضت آزادي ايران در سال ۴۰ درست شد.

منظورم بعد از اين تجربه بود؟

ما صحبت از حرکت ملي مي‌کرديم. جنبش ملي بعد از جنبش کمونيست‌هاي ايران زودتر از حرکت‌هاي اسلامي وارد شد اما هنگامي که بعد از شهريور بيست بحث اسلام مطرح شد، اولين سوالي که به ذهن همه آمد «کدام اسلام؟» بود. در مشروطه اين نبود و همه مسلمان بودند، هنوز در سطح اندیشه‌هاي ديني بحث «کدام اسلام؟» مطرح نبود. مشروعه و مشروطه به صورت بسيار رقيق در برابر هم قرار گرفت. بعد از شهريور ۱۳۲۰ وقتي همه وارد صحنه شدند ما يك قشر مشخص تحصيلکرده دانشگاهي پيدا کرده بوديم که در دوران مشروطه وجود نداشت. مدارسسي که ميرزا حسن رشديه شروع کرد و ديگران هم شروع کردند و روحانيت با آن مخالفت مي‌کرد، در دوره ۲۰ ساله رضاشاه به دليل اينکه تعليمات اجباري را پيدا کردند، دبستان و دبيرانهاي جديد و سيستم آموزش جديد ريشه دار شد. درست است که بعد از شهريور ۱۳۲۰ با نسل جديدي روبه‌رو بوديم که نسبت به تاريخ خود بيگانه بود ولي قشر تحصيلکرده‌اي بود، در دانشگاه ۷۰۰۰ دانشجو داشتيم. در حالي که قبل از آن چنين نبود. يك مثال تاريخي مي‌زنم، چرا دارالفنون که توسط اميرکبير درست شد شکست خورد؟ اميرکبير موفق شد که يك نهاد آموزشي عالي درست کند اما بعد از يك يا دو دوره که فرزندان اشراف و ثروتمندان رفتند، دانش آموزي نبود که درس بخواند و آماده رفتن به دارالفنون باشد، در واقع دبستان، دبيران و مقدماتي که لازم است يك محصل با آن مفاهيم آشنا شود و به دارالفنون برود وجود نداشت. وقتي مي‌خواست به دارالفنون برود کسي بود که اطلاعاتي نداشت. بنابر اين دارالفنون درست شده بود ولي پيش شرط‌هاي ضروري آن که دبستان و دبيران بود، وجود نداشت، طبيعي بود که دارالفنون به بن بست برسد، اما در شهريور ۱۳۲۰ ما اين را داشتيم. دانشگاه‌هاي ما جا افتاده بود، سيستم جديد مدارس جديد جا افتاده بود. بنابر اين در آن دوره بسياري از مسلمانان اجازه نمي‌دادند فرزندانشان به مدارس جديد بروند زيرا تصور مي‌کردند بي دين مي‌شوند زيرا فيزيک و شيمي مي‌خوانند. جريانات چپ هم تبليغ مي‌کردند که شما اگر به مدرسه مي‌رويد و فيزيک و شيمي مي‌خوانيد، ديگر معنا ندارد که به دنبال خدا برويد، پس دو جريان تبليغ مي‌کرد که مسلمانان نبايد به مدارس جديد بروند. اما جرياني شکل گرفت که ما پيشگامان آن بوديم. ما نسل جديدي از محصيليني بوديم که در دانشگاه درس خوانديم و نه تنها بي دين نشديم بلکه ديندارتر هم شديم. مهندس بازرگان و سحابي و طالقاني در آن نقش داشتند. بنابر اين حرکت اسلامي به تدريج هويت خود را پيدا مي‌کند، اما از همان ابتدا بحث «کدام اسلام؟» مطرح بود. فدائيان اسلام يك قرائت از دين را معرفي مي‌کردند، روشنفکران ديني دانشگاهي که يك قشر قابل ملاحظه شده بودند قرائت ديگري را معرفي مي‌کردند.

از شهريور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲، دوازده سال طول کشيد همه در فضاي فرهنگي کار مي‌کنيم، بازرگان، طالقاني، سحابي، انجمن‌هاي اسلامي و... جنبه سياسي ما کمتر بود. در دانشگاه‌ها زمان مصدق فعال بوديم ولي فعاليت بيشتري ما در انجمن اسلامي بود و براي هويت فرهنگي تلاش مي‌کرديم که «کدام اسلام» را تعريف کنيم، توده‌اي‌ها هم دائماً اسلام سنتي را به رخ ما مي‌کشيدند.

اصطلاحاً اسلام ارتجاعي؟

اسلام ارتجاعي. در حالي که قرائت ما با اين فرق مي‌کرد. تشکيل نهضت مقاومت ملي بعد از کودتاي ۲۸ مرداد ۳۲ يك تحول در درون جنبش ملي ايجاد کردو ناگهان جنبش دو بعدي شد. حرکت ملي به

معنای مردم گرایی است و در زمان دکتر مصدق این حرکت رشد کرد و به تدریج آگاهی ملی به وجود آمد، اما در این آگاهی ملی همه لائیک نبودند، مردم عادی کوچک و خیابان و بازار با اندیشه‌های خود از مصدق حمایت می‌کردند و اندیشه‌های آنها دینی بود. در دوران دکتر مصدق این بحث‌ها نبود اما زمانی که کودتا شد حاج سیدرضا زنجانی، بازرگان، طالقانی و همه ما از رهبران نهضت مقاومت شدید، آرام آرام بعد فکری و رکن دینی هویت ما خود را در نشریات نشان داد. در سال ۱۳۴۰ ناگهان فضای سیاسی در حال باز شدن بود، جبهه ملی دوم فعالین خود را شروع کرد. اما به دلایل تاریخی نتوانست یا نخواست و یا صلاح ندانست که بعد فرهنگ دینی را هم وارد و لحاظ کند، بنابراین یک جای حرکت ملی می‌لنگید. حرکت ملی نمی‌تواند تک بعدی باقی بماند.

جامعیت جامعه را منعکس نمی‌کند؟

منعکس نمی‌کند. مرحوم طالقانی در همان سال ۱۳۴۰ به دوستان جبهه ملی می‌گفت که شما که ملی هستید و الان که عاشورا و تاسوعا است و تمام ایران عزادار است شما هم به زبان خودتان و با فرهنگ و ادبیات خودتان برنامه بگذارید. همان کاری که نهضت آزادی می‌کرده و می‌کند. بنابراین مشکل جنبش ملی تک بعدی ماندن است. ناسیونالیسم عرب هم این مشکل را داشت که شکست خورد بنابراین تشکیل نهضت آزادی ایران، پاسخ به یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در جامعه ما بوده است که یک حرکت ملی است ولی باید رکن فرهنگ دینی مردم را هم نمایندگی کند. این دلیل مهم تشکیل نهضت آزادی است. البته مسائل دیگری هم بود. مرحوم مهندس بازرگان در همان زمان در پاسخ به نامه و سؤال من که شما چرا از جبهه ملی جدا شدید و نهضت را تشکیل دادید، نوشت ما با آقایان بر سر دو موضوع اختلاف داشتیم، آقایان می‌گفتند مصلحت نیست در آن تاریخ به شاه حمله کنیم، دوم اینکه چون خواهیم شاه را تحریک کنیم، شاه نسبت به مصدق حساس است و نباید زیاد از مصدق نام ببریم. نهضت آزادی می‌گفتند ما اگر این دو را در نظر بگیریم دیگر چه می‌خواهیم بگوییم. البته در زمانی این موضوع می‌توانست منطقی باشد ولی شما به عنوان نسل جدید می‌توانید آن را مورد تجدیدنظر قرار دهید. اگر در آن تاریخ جبهه ملی شاه را هدف اصلی قرار نمی‌داد و از مصدق هم اسمی نمی‌آورد، آیا جبهه ملی قادر به ادامه حیات بود یا خیر؟ به خاطر دارم که در نهضت مقاومت ملی در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ما با همه رابطه داشتیم مثل مرحوم اللهیار صالح، عبدالله معظمی و از جمله شاپور بختیار. بختیار در جلسه‌ای به ما گفت دوره مصدق تمام شد و مصدق کنونی اللهیار صالح است و باید در اطراف اللهیار صالح جمع شویم. این سوال مطرح است که آیا چنین چیزی امکان پذیر بود؟ من خودم به همان نظریه‌ای که گفتم معتقد هستم ولی پیشنهاد می‌کنم که نسل جدید آن را به کنکاش بگذارد. اگر آنچه بازرگان برای من نوشته بود و من هم نامه آن را به مرحوم نجاتی دادم که در کتاب خود آورده است، اگر این سخن درست باشد که بیانیه‌های جبهه ملی دوم نشان می‌دهد، پس سوال این است که اگر این طور می‌شد جبهه ملی می‌توانست ادامه دهد؟ آیا مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز بدون اینکه وارد ابعاد افراطی شود امکان پذیر بود؟ یا در آن شرایط جبهه ملی از بین می‌رفت و شاه اجازه چنین چیزی را نمی‌داد. شاه در سال ۱۳۴۰ همان شاه سال ۱۳۳۰ نبود و نظام پادشاهی و نفوذ بیگانگان مانند گذشته نبود. مثال دیگری می‌زنیم، سال ۱۳۳۴، آیزنهاور برای دور دوم انتخاب می‌شود و دکترین خود را معروف به دکترین آیزنهاور منتشر می‌کند، شادروان اللهیار صالح به عنوان دبیرکل حزب ایران از دکترین آیزنهاور استقبال می‌کند و بیانیه‌ای به عنوان استقبال از دکترین آیزنهاور می‌دهد. در آن زمان سروصدای زیادی ایجاد شد و بسیاری به او انتقاد کردند. مصدق ایراد گرفت و گفت مگر از شما سوال کرده بودند که این جواب را دادید و اصلاً

چرا این حرف را زدید. اما در مجلس شورای ملی لایحه‌ای بردند و حزب ایران را غیرقانونی اعلام کردند،

این بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود، امریکایی‌ها در ایران بودند، کنسرسیوم موفق به تشکیل شده بود و شاه حکومت می‌کرد، یک حزب ملی از دکترین آیزنهاور استقبال کرده است، چرا مجلس حزب ایران را غیرقانونی اعلام کرد؟

زیرا شاه به شدت نگران ارتباط ملیون ایران با امریکایی‌ها بود. امریکایی‌ها شاه را می‌خواستند که مصدق ساقط شود، جریان نفت برقرار شود، کنسرسیوم آمده و همین شده است. بنابراین ممکن بود با یک جریان ملی کنار بیایند و از شاه عبور کنند و شاه هم‌ترسید. صورت مساله هم روشن بود، اللهیار صالح از دکترین آیزنهاور استقبال کرد برای اینکه بتواند حمایت آنها را جلب کند، کاری به درستی یا نا درستی و منطقی یا غیرمنطقی بودن آن نداریم ولی این منطق بود و شاه‌ترسید آن را غیرقانونی اعلام کرد که به امریکایی‌ها بگوید «غیر از من هیچکس». شما در خاطرات سالیوان، برژینسکی، سائیرس و نس و... می‌خوانید که شاه به شدت نسبت به ارتباط امریکایی‌ها با ملیون ایران حساس بود و امریکایی‌ها هم آن را رعایت می‌کردند به همین دلیل هیچ‌گاه با ملیون تماس نمی‌گرفتند، به همین دلیل در خاطراتی که نوشته شده می‌گویند که ما اطلاعی نداشتیم و یک خطای استراتژیک بود که امریکایی‌ها ارتباط خود را قطع کردند.

بنابراین سوال این است که وقتی در سال ۱۳۳۴ شاه با اللهیار صالح چنین برخوردی می‌کند و در سال ۳۹ و ۴۰ یک فرد ملی، اللهیار صالح، در انتخابات مجلس بیستم از کاشان انتخاب می‌شود و به مجلس می‌رود و شاه مجلس را منحل می‌کند که این یک نفر هم نباشد، آیا سیاستی که جبهه ملی ترسیم می‌کرد، که به شاه حمله نکنیم و از مصدق هم نام نبریم، امکان ادامه حیات داشت یا خیر؟ در آن زمان پاسخ منفی بود، اگر می‌خواست آن کار را بکند موفق نمی‌شد و از بین می‌رفت. زیرا گاهی در تقابل سیاسی شکست می‌خوریم و گاهی در این شکست اعتبار خود را از دست می‌دهیم. نهضت آزادی ایران در تقابل و چالش‌ها از نیروی برتر شکست خورده ولی اعتبار خود را از دست نداده است و به عنوان یک جریان معتبر باقی مانده است.

ارزیابی سیاست خارجی احمدی نژاد

روزنامه جمهوری ۱۰/۱۲/۱۳۸۷

*** هواداران و منتقدان دولت احمدی نژاد در ارزیابی سیاست خارجی دولت نهم علاوه بر اختلاف نظر در چرایی و چگونگی طرح برخی شعارها و رفتارها، گویی از دو زاویه متفاوت به دیپلماسی جمهوری اسلامی می‌نگرند و حتی شاقول ارزیابی و سنجش آنها با یکدیگر تفاوت دارد. بهترین معیار ارزیابی دیپلماسی دولت‌ها و بالاخص دولت نهم چیست؟

سیاست خارجی هر کشور و دولتی، همواره ادامه برنامه کلان ملی آنهاست. در نظام بین الملل صرف رابطه با کشورها بخاطر داشتن رابطه معنا ندارد؛ برنامه توسعه ملی بدون برخورداری از امکانات

جهانی امکان پذیر نیست، بنابراین سیاست خارجی باید امکانات جهانی را به نفع توسعه ملی کشف و جذب کند. در حال حاضر، حداقل از نگاه حاکمیت، سند چشم انداز ۲۰ ساله و چهار برنامه ۵ ساله توسعه فراروی ماست، معیار اینست که آیا دیپلماسی در راستای تحقق اهداف این برنامه ها هست یا نیست؟ سیاست خارجی کارآمد باید در راستای تحقق اهداف این برنامه ها گام بردارد. اگر در برنامه ها آمده که در یک سال باید یک میلیون شغل ایجاد شود، این مهم نیازمند سرمایه گذاری است؛ باید در سطح بین المللی بگونه ای رفتار شود که بتواند سرمایه های خارجی را برای سرمایه گذاری در ایران جذب کند تا این اهداف تحقق یابد، اما متأسفانه سیاست خارجی دولت نهم خلاف این مسیر گام برداشته است. در سال های اخیر فرار سرمایه ها از ایران بسوی کشور های همسایه تسریع شده و این روند نه تنها به تولید داخلی کمک نکرده که در جهت تضعیف آن بوده است.

*****با این تعریف سیاست خارجی دولت های هاشمی رفسنجانی و خاتمی در کلیت منسجم و منطبق بر برنامه ها بود؟**

سیاست خارجی آن سال ها بر حسب شرایط و بازیگران در مجموع منسجم نبوده و در هر دوره تعارض و تناقضاتی در خود داشته است. مثلاً در دوره هاشمی رفسنجانی روابط با کوبا توسعه پیدا کرد، اما با مصر رابطه برقرار نشد. چرا؟ با سوریه روابط بسیار گسترده ای ایجاد شد اما همین مناسبات را با دیگر کشورهای عربی نداشتیم؟ توسعه روابط با کوبا یا سوریه در خدمت تحقق کدام اهداف توسعه ملی بود. سیاست تنش زدایی خاتمی بطور نسبی موفق بود اما به دلیل کارشکنی همان گروه های فشار و برخی مقاومت های جناح های دیگر با موانعی روبرو شد.

*****بنظر شما ایده گفت و گوی تمدن ها می توانست پارادایمی برای دیپلماسی ایران باشد یا صرفاً یک آرمان بود؟**

باید توجه داشت که این ایده در واقع گفتگوی فرهنگها بود نه تمدن ها. اما بهر حال پیشنهاد گفت و گوی تمدن ها با استقبال گسترده جهانی روبرو شد و حتی سازمان ملل متحد سال ۲۰۰۱ را به عنوان سال گفت و گوی تمدن ها نامگذاری کرد؛ چرا که این ایده از عناصر درونی مستحکم و محتوای برخوردار بود. اما میان این سیاست در عرصه بین المللی با مناسبت ها و عملکردها در داخل ایران با تناقض روبرو شد. در سطح جهانی گفت و گو و تفاهم میان فرهنگ ها، بجای جنگ و درگیری پیشنهاد شد اما در داخل کشور گفتگو میان صاحبان اندیشه های متفاوت، حتی مسلمان و معتقد صورت نگرفت؛ اگر به موازات گفت و گو در جهان، در داخل هم گفت و گو صورت می گرفت و يك تفاهم و وفاق ملی بوجود می آمد، این ایده می توانست پارادایمی در سطح بین المللی باشد که طبق آن دیالوگ بجای جنگ و تفاهم و همزیستی بجای ستیز قرار گیرد.

*****آیا سیاست انکار هولوکاست ضد گفتمانی علیه ایده گفت و گوی تمدن های خاتمی بود؟**

سیاست خارجی دولت نهم نه تنها انسجام نداشت و ندارد که مبتنی بر شالوده مشخصی هم نیست. یک روز هولوکاست را انکار کردند و شعار محو اسرائیل سر دادند و وقتی هزینه هایش را متحمل شدند، عقب نشینی کردند و به بدترین وجه خواستند هزینه های آن را با اعلام دوستی با مردم اسرائیل کاهش دهند که در آن هم ناموفق بودند. وقتی آمریکا و اسرائیل قطعنامه ای به مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهاد دادند که انکار کنندگان هولوکاست را تقبیح می کرد، تنها نماینده ای که علیه آن قطعنامه نطق

ایراد کرد و رای منفی داد، نماینده ایران بود. معلوم نشد که چرا و بر اساس چه ضرورتی نماینده ایران در مجمع عمومی سازمان ملل در مخالفت با این پیشنهاد سخن رانی کرد. او می توانست بدون سرو صدا رای مخالف یا ممتنع بدهد. درحالیکه ایده گفت و گوی تمدن ها در سازمان ملل با استقبال گسترده ای مواجه شد.

***** مساله نبود انسجام در سیاست خارجی است یا اینکه بهرحال دولت هدفی دارد اما در انتخاب ابزارها و گفتمان آن هدف دچار اشتباه می شود؟**

برخی رفتارها ناشی از عدم درک مسایل خارجی است و برخی دیگر به دلیل گسیختگی در عمل. منوچهر متکی وزیر خارجه برای شرکت در نشست سران عرب به دمشق رفت، چون سوریه میزبان بود؛ اما در همان اجلاس و در حضور وزیر امور خارجه ایران قطعنامه ای علیه ایران صادر شد و نماینده ایران هیچ واکنشی از خود نشان نداد. این بی اطلاعی در موارد دیگر نیز مشاهده شده است. ب عنوان نمونه آقای احمدی نژاد از رهبر کولاس کلان ها (مسیحیان افراطی نژاد پرست آمریکایی) ، که سیاهان را مثله می کردند، و منفور ترین گروه مسیحی در آمریکا هستند، را به ایران دعوت کرد. در حالیکه در آمریکا شخصیت های برجسته و موجه ای هستند که می توانستند از آن ها دعوت کنند. طی سال های جنگ ویتنام و نقش فعال آمریکا در آن جنگ، جنبش ضد جنگ در آمریکا بوجود آمد. شخصیت های برجسته ای چون نوآم چامسکی ، دکتر اسپاک ، ریچارد فالک ، احمد اقبال و رمزی کلارک هم در آن مشارکت و نقش فعال داشتند؛ ما در آمریکا با آنها در تماس بودیم. بعد از جنگ ویتنام آنها به حمایت از جنبش ضد استبدادی و ضد سلطه بیگانه در ایران حمایت کردند. ارتباط ما با آنها منطق و اهداف خودش را داشت .

***** ولی هواداران دولت نهم مدعی اند که برخی شعارهای آنها تکرار شعارهای امام و رهبری است؛ از جمله محو اسرائیل از صفحه روزگار که احمدی نژاد جمله بنیانگذار انقلاب را عینا تکرار کرد.**

اگر یا دتان باشد ، آقای رجایی شهید، در مقام ریاست جمهوری مطلبی را علیه یکی از رهبران اروپا گفت که خیلی تند بود. اما رهبر فقید انقلاب به او ایراد گرفت . رجایی گفت من حرف شما را زدم. اما آقای خمینی به رجایی گفت تو نباید حرف من را بزنی. من يك طلبه هستم و به عنوان رهبر انقلاب سخن می گویم. اما رئیس جمهور يك مقام و موقعیت دیگری دارد. این سخن درستی بود. روسای کشور ها تابع پروتکل هایی هستند که یکی از آنها اینست که رئیس یک مملکت نباید درباره حذف و نابودی مملکت دیگر و یا سخنان اهانت آمیز علیه روسای کشور های دیگر ایراد نماید.

***** احمدی نژاد تابوی مذاکره با آمریکا را شکست. آیا این می تواند گامی به جلو برای جانشینان او باشد؟**

شکستن تابوی مذاکرات با آمریکا يك گام مثبت است. اما این کافی نیست. مذاکره برای مذاکره معنا ندارد. برای مذاکره باید اراده اصلاح وجود داشته باشد، نه اینکه هر قدر هم شرایط مناسب فراهم شود بهانه گیری کنند. فقدان اراده برای اصلاح مشکل جدی روابط ایران و آمریکا است. ایران با آمریکا در مساله افغانستان و عراق همکاری کرد اما دولت بوش نمی خواست با ایران کنار بیاید و آن فرصت را از دست داد. حال با اعلام آمادگی باراک اوباما برای مذاکره مستقیم با ایران باید دید در دولت احمدی نژاد این اراده وجود دارد که با آمریکا مسایل را حل کند یا نه؟ اگر چنین اراده ای وجود داشته باشد تهران و

وانشگتن باید برنامه منسجم و همه جانبه ای داشته باشند و تمام موضوعات مورد اختلاف را روی میز مذاکره بگذارند. مذاکره درباره فقط یک موضوع، اگر چه می تواند آزمایشی برای سنجش جدی بودن مذاکرات باشد اما منجر به حل مناقشات نمی گردد. اگر مجموعه ای از مسایل مورد بررسی قرار گیرد امکان دارد طرفین در برخی موارد انعطاف نشان دهند و در موارد دیگر بر موضع خود پافشاری کنند. مذاکره درباره عراق می تواند محکی برای سنجش اراده بهبود روابط طرفین باشد. البته مساله فقط این نیست؛ مهم تر اینست که طرفین مذاکره چه کسانی هستند. دیپلمات های آمریکا ئی، که مذاکره می کنند، عموماً با سواد و با تجربه هستند. اما در مورد ایران بنظر نمی رسد که چنین باشد. باید از قوی ترین کادرها استفاده کرد، باید سطح مهارت و تخصص دیپلماتیک هیات مذاکره کننده ایرانی با آمریکایی یکسان باشد؛ منظور از سطح برابر، مقام و منصب دولتی نیست بلکه تبحر در مذاکره و طرح مسایل است.

*****اخیرا برخی منابع خبری مدعی شدند که شما در یک ضیافت شام با باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا دیدار کردید که در آن ملاقات خانم هاله اسفندیاری هم حضور داشت. این ادعا صحت دارد؟**

خیر چنین نیست. در آن تاریخی که در این خبر آمده است من در ایران بودم بنا براین اگر خبر درست باشد، نمی توانسته ام در آن دیدار حضور داشته باشم.

*****با اعلام کاندیداتوری خاتمی نگاه بین المللی به انتخابات ریاست جمهوری ایران دستخوش چه تغییراتی می شود؟ آیا حساسیت های خارجی نسبت به انتخابات و چگونگی انجام آن افزایش می یابد؟**

بی تردید انتخابات آینده ایران از اهمیت ویژه ای در سطح ملی و جهانی برخوردار است. اکنون هم ملت ایران و هم جهان با عملکرد آقای خاتمی طی دو دوره ریاست جمهوری ایشان و نیز با سخنان و عملکرد آقای احمدی نژاد آشناست.

اما مدیریت کلان در ایران بگونه ای شکل گرفته است که با انتخاب مجدد احمدی نژاد بر شتاب بحران های کنونی افزوده خواهد شد. اما انتخاب آقای خاتمی پایان بحران ها نخواهد بود. زیرا در سطح کلان مدیریت کشور و ارگان های تابعه، نامزد ایشان نه تنها با استقبال روبرو نشده است بلکه نگاه ها منفی است. این بدان معناست که در صورت انتخاب، کار شکنی علیه ایشان به مراتب وسیع تر از گذشته خواهد بود. مگر آنکه يك تغییرات اساسی در نگرش ها و رفتار های سیاسی مدیریت کلان کشور بوجود آید. ناظرین خارجی وضعیت ایران را بشدت رصد می کنند و منتظر نتایج انتخابات آینده ریاست جمهوری خواهند ماند.

دیدگاه

۸۷/۱۲/۱۲

این بحثی که این روزها پیش آمد راجع به چیزی که محتشمی پور گفت (که نمی دونم چی گفت) و مهندس موسوی تائیدش کرد و بعد کیهان هم این وسط پرید و با اینکه در جلسه مزبور حضور نداشت، تکذیبش کرد، من رو به یاد نهضت آزادی انداخت. یاد می یاد وقتی که واسه درس ریشه های انقلاب بایستی تحقیق می کردیم من به استادم پیشنهاد دادم که راجع به "بررسی جناح های لیبرال در انقلاب

ایران ” بنویسم و با اینکه منابع رو هم استاد بی شرفمون مشخص کرد ولی در پایان وقتی همه کار رو کردم و قرار شد سمینار بدم گفت ” من نمی دارم تو بیای اینجا بوق نهضت آزادی بشی ” آخه مردک ! تو خودت موضوع رو تایید کردی و این هم همش کپی پیست از همون منبعه... فایده نداشت. بعدش رفتی موضوع رو عوض کردم به اصلاحات از دیدگاه قرآن ، گفت نه باید همونو بیاری این قبول نیست و... و ما سرانجام درس انقلاب رو افتادیم و دو تا از بچه ها که موضوعشون اصلاحات از دیدگاه رهبری بود ۲۰ شدند. البته ما با کلی پاچه خواری و ... نمره قبولی رو گرفتیم ولی ننگ بر تو باد ای نا مرد که به جای ۲۰ به من دادی ۱۳ .

اما بحث اصلی که می خوام اینجا بکنم راجع به این جناب یزدیه. بسیار آدم باحالیه ویدئوی سخنرانی شو در یوتیوب(۱'۲) حتما دیدین. خیلی ساده و راحت صحبت می کنه. چند وقت پیشا یه جمله طلایی گفته بود که ” اینها فکر می کنند از شاه زرنگ ترند ولی روزگار پس گردن اینها هم خواهد زد ” یکی از زرنگی های با حال این آقا وقتی بود که ملی مذهبی ها رو گرفتند ایشون خیلی راحت در آمریکا تشریف داشتند و نیومد و نیومد تا وقتی بازی های پشت پرده اش رو انجام داد و وقتی اومد کسی تو ایران کاری به کارش نداشت. در عوض اون سال ایران به نقض حقوق بشر متهم نشد!!!

یک سوالی که واسه من همیشه مطرح بود این بود که آدمایی مثل ابراهیم یزدی یا مهندس سبحانی و ... که چه در اون رژیم چه در این رژیم همیشه زندانی و تحت شکنجه و محدودیت و این حرفا بودند از کجا پول در می آرن که زندگی کنن؟ ایشون در یک مصاحبه چند وقت پیش گفت (نه در جواب این سوال بلکه وسط بحثی دیگر) که من تو ای سن می رم به چند تا کارخونه مشاوره میدم. و این جاست که این بنده بیکار باید برم دنبال اینکه شخصیت ایشون رو از لحاظ علمی بررسی کنم و این هم نتایج.

ایشون در تگراس دکتری داروسازی گرفته و گویا مدتی هم همونجا به عنوان محقق فعال بوده و چندتا مقاله که ازش پیدا کردم ایناست

همونطور که می بینین ایشون در همون دوره ای که اخیرا در آمریکا بودن هم یک مقاله چاپ کردند ولی نکته جالب در این لیست مقاله اول هستش. چند نفر ایرانی می شناسین که در **Nature** مقاله داشته باشند؟ چند نفر ایرانی در داخل ایران می شناسین که در **Nature** مقاله داشته باشن؟ فکر نمی کنم کسی باشه اگر هم باشه بیش تر از انگشتان یک دست نیست . که خوب ایشون هم یکی از این افراد هستند. اما یه نگاهی بندازیم به مقاله

ایشون: همونطور که می بینین مقاله کوتاهی راجع به یک پدیده ای که در مقاله دیگری در **Nature** مورد بحث بوده و در قرآن هم راجع به اون اشاره ای شده. خب این زیاد علمی نیست ولی چند نکته داره. چند نفر در ایران هستند که مرتب **Nature** بخونن؟ چند سیاستمدار داریم که این کار رو بکنن؟ چند نفر آخوند یا دانشمند مذهبی داریم که این کار رو بکنند؟ این کم چیزی نیست که یک آدمی که اون رو ما به عنوان یک چهره سیاسی می شناسیم در کنار مطالعات و تحلیل های سیاسی اش به چند شرکت مشاوره بده و این قدر شخصیت علمی داشته باشه که مجله **Nature** رو به طور منظم (در سال ۹۴ که از اینترنت هم خبری نبود) بخونه و اونقدر از مباحث قرآنی آگاه باشه که این هماهنگی رو ببینه و نامه کوتاهی بنویسه که اونقدر معتبر باشه که در این مجله چاپ بشه و جز مقالات این مجله که بالاترین و معتبرترین مجله علمی جهانند ایندکس بشه.

لازم به ذکره که علاوه بر این مقالات ایشون این کتابها رو در زمینه مسایل سیاسی چاپ کردند
دکترین امنیت ملی (۱۳۸۲)

کالبدشکافی توطئه: بررسی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۳۸۱)

آخرین تلاش ها در آخرین روزها (گزارش تحلیلی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷)

سه جمهوری، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۸

و علاوه بر اینها چند کتاب علمی هم دارن:

مبانی ژنتیک ملکولی (انتشارات اطلاعات)

تغییرات جهشی در مواد ژنریک (۱۳۶۵)

خاک های رسی و پیدایش حیات (۱۳۸۰)

و خطی در دریا (۱۳۷۹) که نمی دونم راجع به چیه .

در پایان هم چند تا عکس از ایشون می دارم که حسابی بوق نهصت آزادی بشم. (عکسها از وبسایت
نهصت آزادی برداشته شده)

توجه داشته باشین که این جمعیت رو با اتوبوس از سربازخونه ها و مدارس نیاوردن.

به شباهت این دو توجه کنین. سالها گذشت و یکی دیکتاتور شد و دیگری هنوز هم که هنوزه در سن ۷۷
سالگی داره با دیکتاتوری مبارزه می کنه

تبدیل انجمن های اسلامی به مرکز آموزش سیاسی

حامد طبیبی، اعتماد ۱۶/۱۲/۸۶

فر از وفر و فعالیت های دانشجویی در افزون بر نیم قرن اخیر، ترکیبی از حرکت های «سینوسی» و گاه متضاد بوده
است. پیش از انقلاب بر آید تمام اهداف، ابتدا معطوف به «اصلاح سیستم»
و سپس سقوط رژیم پهلوی بود که در آن از حرکت های اعتراضی آرمانمند ماه های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۶
آذر ۱۳۳۲ و مبارزات مسلحانه بر خیزگروه های دانشجویی به چشم می خورد.
حوادث پس از پیروزی انقلاب اما اثر ابط جداگانه یی را به تصویر می کشد. حمایت صرف از حاکمیت تا اوایل دهه ۷۰
و انتقادات بعضاً پیر چالش قبل و پس از دوم خرداد ۷۶
از حاکمیت و تعلق خاطر به خاتمی و بر خیز چهره های اصلاح طلب در عین انتقاد به آنها،

مؤلفه‌های حاکم بر رفتار شناسی جریانات دانشجویی است.

جریانی که بر خیزش آن را یک جنبش ویرانی دیگر فاقد پیرامون‌های لازم برای اعطای لقب «جنبش» می‌دانند. ارزیابی این تحلیل‌ها، بخش اصلی گفت‌وگو با دکتر ابراهیم‌یزدی را به خود اختصاص داد.

وی از معدود فعالان سیاسی حال حاضر ایران است که در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مسوولیت یک کمیته دانشجویی تأثیرگذار در دانشگاه تهران را بر عهده داشته و بعدها عضو مؤسس انجمن اسلامی دانش‌جویان در آمریکا می‌شود.

گفت‌وگوئی تفصیلی اعتماد بر این تحلیل‌ها را بر سید جریانات دانشجویی به نقطه کنونی و تداوم «بی‌تفاوتی» آنها نسبت به انتخابات و عدم دفاع از حقوق شهر و ندی درصلاحت شادگان با وزیر خارجه دولت موقت و دبیر کل نهضت آزادی در پی می‌آید. جایی که مانند همیشه میهمان دفتر کار شلوغ «دکتر» در منزل وی بودیم.

لازمه یادآوری است در قسمت نخست این گفت‌وگو به وقایع ۱۶ آذر ۳۲ تا انقلاب اسلامی پرداخته شده که در موقع مقتضی به چاپ خواهد رسید.

* از ۱۶ آذر ۳۲ تا پیروزی انقلاب،

دانشگاه یکی از نیروهای اصلی مبارزه علیه استبداد به شمار می‌رفت اما پس از انقلاب، عده‌ی مایل به بهر سمت شناختن رویه انتقادی سازنده دانشگاه به منظور پاسداشت خدمات غیر قابل انکار آن نبودند. چرا چنین دیدگاهی به وجود آمد؟

از اوایل دهه ۴۰،

به تدریج فشارهایی به حکومت وارد شد تا فرآیند مکرر اتیزاسیون را از داخل آغاز کنند اما شاه مقاومت می‌کرد. نه تنها نسبت به این فشارها توجهی نشان نمی‌داد بلکه برعکس در جریان قیام ۱۵ خرداد و حانیون مترقی، رهبران جبهه ملی و جنبش دانشجویی را نیز به بند کشیده و پس از آن دور آن‌ها را سربازان آغاز شد. این چنین بود که بسیاری از مبارزان داخلی مشی مسلحانه را انتهار امبارز می‌دانستند.

همزمانی این اتفاق با انقلاب الجزایر، پیروزی فیدل کاسترو در کوبا و قیام مردم بئنتام علیه فرانسیس هائیز یک حالت آرمانی در میان برخی گروه‌ها به وجود آورد. رده بود که گمان می‌کردند اسلحه باید با اسلحه جواب داده شود. در واقع تاریخ‌های پیروزی انقلاب، اجماع نظر بر عدم اصلاح دستگاه در بارواستبداد سلطنتی بود چون در برهه‌ی بر خیزش امیدوار به اصلاح سیستم بودند اما به تعبیر مرحوم مبارزان، محمدرضا به جهت منفی‌گویی از عوامل پیروزی انقلاب بود.

پس از انقلاب اما مسأله قابل تأمل، غفلت و شغف آن و بدنه فعال جنبش دانشجویی از موقعیت تاریخی خود بود. دانشگاه به این نکته توجه نکرد که پس از انقلاب در کجای تاریخ ایستاده است، البته گروه‌های به اصطلاح چپ، نقش فعالی در ایجاد این روند داشتند.

در دوران انقلاب نظر این بود که دانشگاه در صحنه باشد اما گروه‌های چپ دانشگاه را به یک پادگان مبدل کردند. تمامی این گروه‌ها عملاً چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و بعضی ادیکال‌های مذهبی دفاتر ریاد دانشگاه به خود اختصاص دادند و انجمن‌های اسلامی نیز گرایش بسیار زیادی به حاکمیت داشتند.

به طور طبیعی در چنین شرایطی انقلاب چه واکنشی باید اتخاذ می‌کرد؟ اگر چه در جریان انقلاب تمامی گروه‌ها عملاً مذهبی، گروه‌های چپ و... به ایفای نقش پرداخته بودند اما در دانشگاه‌ها عی‌مرز بندی میان آنها ایجاد شد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با برخی رفتارهای دولت موقت موافق نبودند و همچنین جریانات چپ‌انفی می‌کردند، چرا که بهر هب فقید انقلاب و نظام‌گرایش زیاد داشتند.

این اختلافات زمینه قدرت‌گرفتن مخالفان حضور دانشگاه در بخشی از بدنه حاکمیت را فراهم کرد.

البته در برخی موارد نیز انجمن های اسلامی حالت ابرار ی پیدا کرده و به تدریج استقلال خود را از دست دادند که این موضوع مهمی بود که در جنبش دانشجویی ایران اتفاق افتاد.

* پس از انقلاب به علت برخی محدودیت های نگرش ها، تنها انجمن های اسلامی به عنوان یک تشکل دانشجویی رسمی از سوی حاکمیت پذیرفته شدند. پس از رحلت امام اما این انجمن بود که رویه یی انتقادی به خود گرفت. گسترده شدن ارتباط جهانی و بی پاسخ ماندن چرایی عقب ماندگی کشور باعث این تغییر نگاه شد و این عوامل نظام پادانگ استسبب برخی تقابل هاشد؟

علت های که شما گفتید می تواند به عنوان بخشی از علل مورد توجه قرار بگیرد اما اینها به تنهایی سبب ایجاد رویه انتقاد در دانشگاه نشد. انجمن های اسلامی دانشجویان به دلیل صفت دانشجوی بودن و هویت تاریخی خود، از تبار روشنفکران دینی به شمار می روند.

روشنفکر دینی و آنچه انجمن های اسلامی نیز از بدو تأسیس تاکنون به آن وابسته بودند دارای ویژگی های مشخصی بود.

به عنوان نمونه این دو گروه با وجود احترام زیادی که برایشان و حانیت انقلابی قائل بودند هیچگاه عملکرد آنان را بی چون و چر امور د تأیید قرار نداد و از استقلال فکری و تعقل استعفا دادند.

اما انجمن های اسلامی دانشجویان پس از انقلاب یعنی دفتر تحکیم وحدت و موضوع ابایکدیگر اشتباه گرفت؛ یکی نیا ز و ضرورت زمان در برخی حمایت ها و دیگری تغییر استراتژی.

اگر به برخی اظهار نظر های آنان مراجعه شود در می یابیم که برخی از اینها با گروه روشنفکران دینی هیچ سنجیتی نداشت.

البته باید توجه داشت که همانند دیگر فتر حزبی و به دلیل ضرورت تاریخی می توان برخی مواضع ادر دستور کار قرار داد اما اشکال آن به عنوان استراتژی آن است که می باید از فعالیت دانشجویی استعفا می دادند یا مجدداً برخی سؤالات کلیدی در باره خط مشی فعالیت ها مطرح می شد. بنابراین در زمان حیات رهبر فقید انقلاب به دلیل تسلط کار یز مای ایشان، دانشجویان به شکل دیگری عمل می کردند اما پس از در گذشت ایشان به تدریج دانشجویان به رویه انتقادی گذشته خود باز گشتند. هویت آنها به عنوان دانشجویان روشنفکر دینی، برخی تغییرات در مواضع اطلب می کرد. این تغییر مواضع در دوم خرداد ۷۶ به او ج خود رسید.

*

جامعه شناسان و فعالان سیاسی اصلاح طلب معتقد به اجتناب ناپذیر بودن دوم خرداد هستند اما در عین حال حمل آن را بر دوش دانشگاه می دانند.

به هر حال تریبون دفتر تحکیم در اختیار و رأی خانواده و بستگان دانشجویان نیز به کاندیدای مورد حمایت دانشگاه داده شد. این واکنش به بلوغ دانشگاه پس از نیم قرن مربوط است یا عوامل دیگری در آن دخیل بود؟

دانشگاه مانیز مانند هر پدیده یی، متأثر از فرآیند یادگیری است. پس از در گذشت رهبر انقلاب، تغییرات رخ داده در ساختار قدرت و سیاست های اتخاذ شده پس از ایشان، سبب هدایت دانشجویان قدیمی و جدید به سمتی شد که احساس کردند آن گونه که باید به نقش آنها توجه نمی شود. بنابراین این بخشی از حرکت دوم خرداد و واکنش به افرا دی بود که به نوعی با استفاده از دانشگاه، خود را به برخی مناصب رسانده بودند.

همانطور که اشاره داشتید حدود دو میلیون دانشجوی در کشور مشغول به تحصیل بوده و هستند که این به معنای همین تعداد د

انواده است. اگر اعضای هر خانواده به طور میانگین ۴ نفر در نظر گرفته شوند، حدود ۸ میلیون رأی یکپارچه به دست می آید که توانایی تأثیر گذار ی بر بسیاری از فرآیندها را دارد است. تحلیل های پس از دومخرداد نیز این پدیده را ایمنفی بهرخی سیاست ها و نه به آنها می دانست. از آن پس جنبش دانشجویی آرام آرام و در فافاز تاز می می شود.

* پس می توان نام جنبش بر حرکت های دانشجویی گذاشت؟

بله، باید دانست که جنبش دار ای ریشه، تاریخ، هویت و هدف است که همه اینها در حرکت های دانشجویی ایران از سال ۱۳۲۰ به بعد به چشم می خورد. بنابر این دومخرداد به دلیل خارج شدن دانشجویان از حالت جریان انجمن های اسلامی در اختیار حاکمیت و تبدیل شدن به هوادار دولت خاتمی و نه از آن یک نقطه عطف به شمار می رود. آنها ماهیت انتقادی خود را ضمن حمایت نسبت به دولت اصلاحات حفظ کردند که این نشانه عبور از مرحله «حمایت بی چون و چرا» است. درست از همین جا مشکل دانشجویان آغاز می شود.

* مقصود شما به نوعی تضاد در رفتار های آنان باز می گردد؟

مشکل اساسی آنان این بود که هم نمی خواستند مطیع چشم بسته صاحبان قدرت باشند و هم هوادار دولتی بودند که بهر غمتلاش های بر خیز جریان های تندرو بر ای به قدرت رسیدن کاندیدای مدنظر خود، به قدرت رسیده بود. به طور طبیعی دانشگاه باید هزینه این تضاد را می پرداخت و در واقع نیز این هزینه را پرداخت. پس از خاتمی این وجه حمایت از دولت نیز از بین رفت. بانیمگاهی بهر رفتار شناسی جنبش دانشجویی می توان به یک تغییر جهت (Shift) در حرکت آنها پی برد. دانشگاه از حمایت از دولت در قبل از دومخرداد به حمایت و استقلال در دورمخاتمی رسیده و آرام آرام دورمکنونی به اسقلال و مخالفت و نقد دولت دست یافته است و هزینه های تحمیل شده بر دانشگاه در دو سال و نیم اخیر به دلیل تداوم این فاز حرکتی است.

*

پارادوکس مورد اشاره هشام در انتخابات ریاست جمهوری نهم به او خود رسید و دانشگاه با این تحلیل که «بادولتی که به آن ن تعلق خاطر ندارد بیهوش شکل دیگری تعامل می کنیم»، انتخابات را تحریم کرد. امادرسال و نیم گذشته فضا به انداز هی محدود شده که هیچ یک از آن تحلیل های خیال پردازانه به واقعیت مبدل نشد. این رفتار ناشی از یک اشتباه تاکتیکی در یک بزنگاه حساس تاریخی و نوعی عاقبت طلبی دانشگاه در تأکید بر تداوم اصلاحت با همه نقایص آن نبود؟

دانشگاه در آن برهه عاقبت طلبی نکرد اما باید دانست که دانشجویان بر ای یک دورمعینی در دانشگاه حضور داشته و این مکان همانند یک ایستگاه نیست که در آن متوقف بمانند و پس از ۴ تا ۸ سال فضای دانشگاه را ترک می کنند. معنای این جمله این است که دانشجویان در دورم و در دهه دانشگاه تجربه، آمادگی و آموزش خاصی در خصوص فعالیت های سیاسی نداشته و به دلیل جوان بودن حتی بانیت بر داشتن گامی مثبت بر رای کشور- همیشه باید از صفر شروع کنند.

این امر آفت یک جنبش به شمار می رود.

حال چه اتفاقی رخ داده است؟ دورم از پیش از انقلاب دانشجویان ارتباط تنگاتنگی با احزاب سیاسی داشتند و این احزاب بودند که سیاست ها و خط مشی های دانشجویان را شکل می دادند.

حتی پس از انقلاب نیز این احزاب و تشکل‌های بیرون دانشگاه بودند که در دانشگاه‌ها شریک‌ها و همکاران بودند. حتی پس از انقلاب نیز این احزاب و تشکل‌های بیرون دانشگاه بودند که در دانشگاه‌ها شریک‌ها و همکاران بودند.

** شما را تباطد دانشگاه با احزاب سیاسی و خط‌دهی به جنبش دانشجویی از سوی آنان را مفید می‌دانید؟*

این امر اجتناب‌ناپذیر است. نه تنها دانشجویان که سایر اقشار اجتماعی نیز هنگامی که تصمیم به فعالیت سیاسی بگیرند لاجرم باید با گروه‌های سیاسی مانند احزاب رابطه نزدیکی داشته باشند. این به معنای از دست دادن استقلال نیست. در دوره استقلال جنبش دانشجویی، رابطه دانشجویان با احزاب سیاسی قطع شده بود. احزاب چپگر که محلی برای فعالیت نداشتند و گروه‌های سیاسی رسمی نیز تحت فشار بودند و این امر مانع شکل‌گیری کرد. رابطه منطقی میان دانشجویان و احزاب شد. در نتیجه دانشجویان از فقدان یک اثری حساب شده در نتیجه دست‌به‌حرکت‌های زیگزاگی زدند.

** این امر در دو سال آخر دولت خاتمی و انتخابات ریاست جمهوری نهم چگونه خود را نشان داد؟*

آنان گاهی طرح‌های مربوط به فراندوم را امضاء می‌کردند. در واقع زمانی که جنبش دانشجویی که هنوز مسائل ابتدایی مربوط به حرکت‌های دانشجویی را بررسی نکرده اند شعار فراندوم سر می‌دهند این امر نشان از عدم وجود تحلیل درست آنها از شرایط است. اگر انجمن‌های اسلامی پس از دوم‌مرداد بر این استفاده از آن موقعیت تاریخی به جای طرح مطالبات فرادانشگاهی که وظیفه احزاب سیاسی است و استقلال دانشگاه متمرکز شده و فشار را بر این امر قرار می‌دادند با حمایتی که از طرف استادان، رؤسای دانشگاه‌ها و مجمع‌های آموزشی عالی دولت اصلاحات داشتند، به این سادگی امکان برخورد با دانشگاه را نداشتند. اما دانشجویان روش‌هایی فراتر از توان، امکانات، وظایف و رسالت‌های خود را به کار گرفتند. جنبش‌های دانشجویی در بسیاری از کشورها مانند انقلاب الجزایر و انقلاب اسلامی ایران، بخش‌های تفکیک‌ناپذیری از حرکت‌های مردمی به‌شمار می‌رفتند اما در آنجا هماهنگی تنگاتنگی میان آنها و مردم وجود داشت. ت. امپاس از خرداد ۷۶، جامعه از دانشجویان جدا شده و بخش قابل توجهی از جامعه از جریانات تندسنتی حمایت می‌کرد. بنابراین این باید گفت که جنبش پس از طی همه مراحل بر شمرده، فاقد یک برنامه محاسبه شده دقیق بود و این امر به آنها لطمه زد و همچنان با مشکلات ناشی از این فقدان نقش مشخص دست‌به‌گیر هستند.

** در دو و نیم سال گذشته با توجه به تحریف فعالیت‌های دانشجویی، انتصابی شدن رؤسای دانشگاه‌ها، باز نشسته کردن استادانی که دکتر توستی آخرین آنها بودند و با توجه به محدود بودن ایجاد تغییرات در کشور به کانال انتخابات، دانشگاه باید چه استراتژی را اتخاذ کند؟*

اگر جمله پایانی پاسخ من به سؤال قبلی شما درست باشد، دانشجویان باید بازگشتی به درون خود داشته و یک نقد عالمانه از حوادث گذشته انجام دهند. سپس یک تحلیل جامع از شرایط حاضر جامعه صورت داده و بهترین عمل ممکن را انجام دهند. به عنوان مثال بسیاری از دانشجویان اکنون به درستی به اهمیت و ضرورت کار روی فعالیت‌های صنفی پی برده‌اند. وقتی اکثر قریب به اتفاق دانشجویان با مسائلی مانند خوابگاه،

ایاب و ذهاب و غذای دانشجویی مواجه هستند نباید در آسمان هاپرواز کنند، بلکه بر ای حفظار تباطی قاطبه دانشجویان باید به این مسائل توجه کنند. حتی اگر فردی عضو یک حزب سیاسی باشد، به عنوان یک دانشجوی فعال باید مطالبات صنفی را بر اهداف سیاسی برتری دهد.

تحقق این مطالبات صنفی و پافشاری روی آن چه سودی برای جنبش دانشجویی دارد؟

این تأکید بر مطالبات صنفی سبب عدم قطع ارتباط دانشجویان شده و آنها حس می کنند که تشکل های دانشجویی مدافع حقوق آنها هستند. دانشجویان در این صورت در مواقع لزوم به حمایت از تشکل های منتخب خود می پردازند. اینکه دانشجویان با وجود تمامی فشارها،

در یک موضوع صنفی از یکدیگر حمایت می کنند یک پیام سیاسی روشن دارد. به همین دلیل در تجاربتاریخی گفته می شود دهه کارهای صنفی پیامدهای سیاسی دارد. برای مثال سندیکای کارگران شرکت واحد هیچ مطالبه سیاسی ندارد اما وقتی به جای مذاکره با آنها و رسیدگی به مطالبات بحق کارگران و روش های دیگری در مواجهه با آنان به کار گرفته می شود، حتی در جهان بازتاب سیاسی می یابد. فعالان سندیکای بحق شعار سیاسی نداده و نباید هم بدهند.

حتی در صورت عضویت همزمان یک فرد در ای مثال در نهضت آزادی و سندیکای شرکت واحد، دستورسازمانی نهضت به فراموشی در می آید، عدم طرح مسائل سیاسی در سندیکا است، چرا که به حرکت صنفی آن لطمه وارد می کند. دانشجویان نیز اکنون آرام آرام به این نتیجه می رسند. نکته آخر اینکه دانشجویان در سال های گذشته در آموزش سیاسی دچار ضعف های عمده هستند. آموزش سیاسی بابرگزار یک جلسه و دعوت از فعالان سیاسی در آن تفاوت دارد. هنگامی که مادر آمریکای انجمن اسلامی دانشجویان را تأسیس کردیم در اساسنامه آن بر عدم انجام کار سیاسی تأکید شد. اما در مقابل سمینارهایی سه روز به عنوان هایی مانند تاریخ معاصر ایران برگزار می کردیم. انجمن های اسلامی دانشجویان باید به تدریج و در دایره مقولات شوند. تاریخ معاصر ایران از جنبش تنباکو آغاز شد اما هنوز ما به جمع بندی کاملی در این خصوص نرسیده ایم. باید این یکصد سال موردمطالعه قرار گیرد و در خصوص موضوعات مختلف آن به طررسؤال پرداخته شود. در این صورت جنبش دانشجویی وظیفه تاریخی خود نسبت به ایران را انجام داده، چه اینکه پس از پایان دوراندیشجویی، به عنوان یک نیروی فعال بر ای ادامه مسیر تحقق خواسته های سیاسی در بیرون از دانشگاه عمل خواهند کرد.

در این صورت به طور خودکار، آگاهی نیز به جامعه منتقل خواهد شد؟

وقتی انجمن های اسلامی ما به مرکز آموزش سیاسی و نه فعالیت سیاسی مبدل شوند چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ دانشجویان این آموزش ها را به خانواده های خود و جامعه انتقال می دهند و این افزایش سطح آگاهی سیاسی توده های مردم، نقش و تأثیر بسیار مهمی بر ایران خواهد داشت.

نامه به وزارت امور خارجه

۸۷/۱۲/۲۲

بنام خدا

مدیر کل محترم اداره تشریفات

وزارت امور خارجه جموري اسلامي ايران

با سلام و با آرزوي توفيق در جلب رضایت حق و خدمت به خلق

جناب آقای برنا رپولتي، سفیر محترم جمهوري فرانسه در تهران طی نامه مورخه ۱۳۸۷/۱۲/۲۰ به اینجانب اطلاع داده اند که آقای پاتریس پائولی، مدیر افریقای شمالی و خاورمیانه وزارت امور خارجه اروپا و فرانسه در سفر خود به ایران درخواست دیدار با اینجانب را دارند.

این دیدار در روز چهارشنبه ۱۳۸۷/۱۲/۲۸ ساعت ۵ بعد از ظهر در منزل اینجانب، به آدرس زیر صورت خواهد گرفت. مراتب جهت اطلاع آن وزارت ایفاد می گردد. با احترام. ابراهیم یزدي

آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، کوچه تورج، شماره ۲۸ (۲۱ قدیم). تلفن: ۲۲۰۴۲۵۵۸

دغدغه تغییر

مردم و جامعه ۲۴ اسفند ۱۳۸۷

عده ای بر این عقیده اند که دوره حضور روشنفکران به سرآمده، اینک دوره حضور متخصصان است مانند امریکا. شما در این خصوص چه نظری دارید؟

این گفتمان از جمله گفتمان هایی است که راست جدید یعنی همان کسانی که به آنها نومحافظه کار یا نئوکانت و گاه نیز نولیبرال می گویند، به خصوص پس از انتشار کتاب معروف فوکویاما درباره به اصطلاح پایان تاریخ و ایدئولوژی، به سراغ آن رفته اند و برپایه همین گفتمان بود که بسیاری از همین افراد تصور می کردند که اشغال کشورهایهایی همچون افغانستان و عراق به وسیله امریکا پس از چند سال

از آنها بهشت هایی زمینی خواهد ساخت زیرا آنها را از شر ایدئولوژی های حاکم بر آنها خلاص کرده و کار را به دست کارشناسانی می سپارد که به سرعت برنامه های توسعه ای را در آنها پیاده کرده و آنها را آباد می کنند . نتیجه امروز پس از چندین سال پیش روی ما است :

فقر نیستی و بدبختی و شرایط جهنمی که بر این کشور حاکم است خود گویای اعتبار نظریه مزبور است .

"کارشناسان" به ویژه وقتی اقتصاددان یا فناور (تکنولوگ) هستند ، نسبت به خود توهمی بیش از اندازه دارند که قدرت سیاسی نیز اغلب این توهم را به دلایل سودجویانه و فرصت طلبانه تشویق و تحریک می کند. این گونه کارشناسان گمان می کنند جوامع انسانی نیز همچون اشیاء فنی یا فرمول های ریاضی قابل دستکاری هستند و می توان با آنها همان رفتاری را کرد که در شرایط آزمایشگاهی با موقعیت های از پیش تعریف شده خودمان می کنیم . این طبعاً یک تصور کاملاً نادرست و کاملاً خطرناک است و نتیجه آن نیز امروز پیش روی ماست :

جهانی که در پنجاه سال گذشته کاملاً در اختیار فن سالاران ، اقتصاددانان و سیاستمداران بوده است امروز با بن بست روبرو شده که تقریباً هیچ راه خروجی برای خود باقی نگذاشته است . در تمام این مدت کارشناسان مزبور به روشنفکران ، به فیلسوفان ، به جامعه شناسان و به قول خودشان به اتوپیاها می خندیدند و آنها را محکوم می کردند . برای آنها قرن بیستم اوج اتوپیاها و ایدئولوژی ها بود و باشکست کامل روبرو شد و بنابراین قرن بیست و یکم باید اوج فناوری و کارشناسی باشد و بی شک انسان ها را سعادتمند خواهد کرد . با این وصف در کمتر از ده سالی که از این قرن می گذرد ما نه تنها شاهد آن نبودیم که ایدئولوژی ها کاهش بیابند بلکه دیدیم که آنها هرچه بیشتر مبنایی برای قدرت دادن به فناوران و اقتصاددانانی قرار گرفته اند که جوامع انسانی را به فاجعه کشانده اند . در این حال روشنفکران و گروهی از شاخه های علمی به ویژه علوم اجتماعی و انسانی تنها مدافعان شان و شرف انسانی بوده اند و با تمام توان اندک خود سعی کرده اند نشان دهند چرا و چگونه جهان دارد به سوی سقوط شایدهایی خود پیش می رود . اگر در قرن بیستم اشتباهات ایدئولوژیک که در بسیاری موارد نیز روشنفکران مسئول آن بودند سبب شد که با فجایع بزرگ انسانی روبرو شویم ، امروز اشتباهاتی به مراتب بزرگ تر از جانب کارشناسان برای نخستین بار چشم اندازی واقعی در نابودی کامل انسانیت به بار آورده است . بگذریم که آنچه امروز در جهان وجود دارد را باید در تمام معانی واژه موقعیتی « شرم آور » برای انسان ها بدانیم :

برده داری جدید، فساد، فحشاء ، فروپاشی سیستم های اجتماعی ، دیکتاتوری ، بی عدالتی ، بی رحمی ، جنگ و ...

آیا جامعه ما نیازمند روشنفکران است ؟

جامعه ما همچون همه جوامع انسانی امروز و همواره نیازمند روشنفکران است زیرا روشنفکران واقعی وجدان بیدار هر جامعه ای هستند . تصور کنید فرانسه قرن نوزده و بیست بدون کسانی چون هوگو ، زولا ، سارتر ، کامو و ... چه می شد . چه کسانی در قرن نوزده علیه برده داری تا لغو کامل آن قدم پیش گذاشتند و در قرن بیستم در برابر نژادپرستی ها از استقلال مردمان مستعمرات و یا برای فروپاشی سیستم های بی رحمانه ای همچون آپارتاید در آفریقای جنوبی و سیستم شوروی پیشین دفاع کردند ؛ چه

کسانی در رأس جنبش های اجتماعی قرار داشتند که سیستم های عادلانه ای نسبی را امروز در جهان برقرار کرده اند؟ چه کسانی توانستند در برابر باورهای عمومی اغلب انحراف یافته که حرکات استعماری، فاشیستی، پوپولیستی و غیره دفاع می کردند و پشتوانه آنها بودند، مقاومت کنند و سرانجام چه کسانی ترجیح دادند به جای پول روی پول گذاشتن و انباشت مال و ثروت برای خود و خانواده شان اغلب با صدمه زدن به سلامت خویش و خانواده خود دست به آفرینش های ادبی، هنری، اجتماعی و غیره بزنند.

تصور کنیم اگر روشنفکران نبودند جوامع انسانی به چه شکلی در می آمدند؟ بی شک کارشناسان تاکنون جهنمی بسیار هولناک تر از آنچه در آن زندگی می کنیم را برای ما ساخته بودند که همگی ترجیح می دادیم به جای زندگی در آن وسیله ای برای گریز از حیات بیابیم.

اما در جامعه ما نیز وضعیت به همین صورت بوده است. روشنفکران که من نه فقط نویسندگان بلکه هنرمندان، اصلاح اندیشان سیاسی و اجتماعی و بسیاری از فعالان مدنی را نیز جزو آنها قرار می دهم، منشاء دستاوردهای بی پایانی بوده اند که جامعه ما را در حال حاضر بدل به یکی از پرتوان ترین جوامع این منطقه از لحاظ فکری کرده است و شرایط را برای یک رنسانس تمدنی در آن فراهم کرده است که نشانه های آن را می توان در تبلور اندیشه و شور و هیجان های فکری به رغم تمام مشکلات و بحران های موجود در همه جا مشاهده کرد. شکی نیست که روشنفکران نیز اشتباهاتی داشته اند و به قول معروف آنها هم مثل بقیه « خدمت ها و خیانت ها » ای کرده اند اما اگر منصف باشیم می بینیم که میزان خدمات آنهايي که به جای مصلحت اندیشی و ثروت اندوزی تلاش کردند که به جامعه خود خدمت کنند و چیز بیسازند که ماندنی باشد به مراتب بیشتر از اشتباهاتی بوده است که طبعاً باید انتظار آن را هر بار که به سراغ يك عمل اجتماعی می رویم داشته باشیم. این نکته را نیز فراموش نکنیم که ضد روشنفکرگرایي چه در کشور ما چه در همه جای جهان همواره یکی از اشکال روشن اندیشه های امرانه، دیکتاتور منشانه و فاشیستی بوده است.

روشنفکران در طول دو قرن گذشته؛ از امیل زولا و ویکتور هوگو گرفته تا خبرنگارانی که امروز در جبهه های مختلف جنگی جهان، جان خود را فدای آن می کنند که مردم را نسبت به جنایات قدرت های بزرگ آگاه کند، همواره بهای سنگینی را بابت تعهدات اجتماعی خود کرده اند و می کنند.

به نظر شما گروه های روشنفکری در ایران دچار خطاهای تاریخی شده که عده ای خود و جامعه را از آن بی نیاز می بینند؟

من از این گونه الفاظ و عبارات دهان پرکن نظیر « خطای تاریخی » در حد امکان پرهیز می کنم. به گمان من روشنفکران همچون همه مردم، خطاها و خدماتی داشته اند. همه انسان ها چنین هستند. کار روشنفکر، فکر کردن و لرزاندن آن به جامعه و در حد امکان تلاش برای به اجرا درآوردن افکار خویش است. از اینجا تا اینکه بخواهیم اشتباهات و خطاهای کل يك جامعه را برعهده روشنفکر یا هر قشر دیگری ببیندازیم. به نظر من کار عبثی است. تصور دنبال خطاکار گشتن مشکلی را از مشکلات يك جامعه حل نمی کند. این داستان یافتن يك بهانه است که دیگران را از عذاب وجدان و از پذیرش میثولیت هایشان معاف کند. به نظر من در سیستم اجتماعی همه افراد مسئول هستند اما میزان این مسئولیت ها متفاوت است و برای آنکه بتوان به دید روشنی برای تعیین این مسئولیت ها چاره اندیشی برای آنها رسید و ابتدا باید شرایط رشد و گسترش آزادی های دموکراتیک را در هر جامعه ای فراهم کرد. وقتی می

گوییم شرایطش را فراهم کرد منظورم دقیقاً این است که باید ظرفیت های دموکراتیک را در جامعه ای بالا برد و گرنه از طریق اقدامات قانونی یا غیرقانونی چنین اقدامی غیر ممکن است ، مسئله تغییر جامعه و افراد شکل دهنده آن است و در زمینه فکر می کنم مهم ترین کاری که می توان و باید انجام داد ، بالا بردن توجه و درک انسان ها به مسئله عاملیت یعنی نسبت به نقشی است که هر فرد به تنهایی می تواند در یک سیستم اجتماعی و برای اصلاح آن داشته باشد .

در اروپا چگونه است، آیا در آنجا هنوز جریانات قوی روشنفکری وجود دارد؟

در اروپا هنوز هم جریان های قوی روشنفکری وجود دارد هر چند که دیگر با آنچه « اصحاب فکر و اندیشه » یا روشنفکرانی که کاملاً در یک دوره بر دیگران برتری داشته باشند ، کمتر روبرو هستیم . دلیل این امر نیز فزونی گرفتن حوزه های فکری تخصصی است . با این وصف ضربات اندیشه نولیبرالی در پنجاه سال اخیر به ویژه از اواخر دهه ۱۹۹۰ در سطح جهان نیز کاملاً مشهود است . این امر سبب شده است که تقریباً در همه جای دنیا امروز با گسترش اندیشه های پوپولیستی و عوام فریبانه و فروپاشی اعتبار حوزه سیاسی روبرو باشیم و انفعال و نومییدی جنبه عام به خود بگیرند و جوامع انسانی به موقعیت های غیرقابل مدیریتی برسند که بحران اخیر شاهدهی بر آن است . در این میان روشنفکران تلاش کرده اند در حد توان خود به خروج از این بحران کمک کنند اما در اروپا و آمریکا هم مثل کشورهای در حال توسعه متأسفانه کارشناسان اقتصادی و فناور نولیبرال (به رغم وجود اقتصاددانان و فناوران متعهد روشنفکر) تا کنون نگذاشته که مسئله به صورت جدی بررسی و برای آن راه حل های اساسی و پایدار یافته شود و بیشتر مردم را با راه حل های موقت که آنها را راه حل های پایدار وانمود می کنند ، سرگرم کرده و اجازه نمی دهند فکر و تأملی واقعی بر موقعیت انفجار انگیز جهان کنونی که بیش از هر زمانی در کل تاریخ بشریت ثروت تولید می کند اما بیش از هر زمان دیگری در آن بی عدالتی و فقر و بدبختی و بی ثباتی دیده می شود ، انجام بگیرد .

عده ای روشنفکران ایرانی را به دو دسته سنتی و مدرن تقسیم می کنند آیا شما هم چنین تقسیم بندی را قبول دارید ؟

ابتداً چنین چیزی را قبول ندارم . « سنت » و « مدرنیته » در ایران اصولاً درست درک نشده اند و تصوراتی کاملاً سطحی از آنها وجود دارد که براساس الگوبرداری از جوامع غربی یا براساس موضع گیری های غیرمنطقی از آنچه جوامع غربی تصور می شود ، ساخته شده اند . کار ما به نظر من ابتدا باید آن باشد که ابتدا از « میراث » بزرگی که در تاریخ اندیشه و فنون و دانش های بومی خود دارم و آن سنت واقعی ما است درک درستی داشته و برداشت کنیم تا بتوانیم مدرنیته ای واقعی و بومی برای خود بسازیم و نه این اشکال سطحی و بی فایده و زیان باری که به نام مدرنیته برای خود دست و پا کرده ایم و جز آنکه عذاب جانمان شوند . هیچ حسنی برایمان نداشته اند . بنابراین به نظر من اغلب آنهایی که خود را سنتی می دانند ؛ ، نمی دانند سنت ما چیست و اغلب آنهایی که تصور می کنند مدرن هستند نیز ، بویی از مدرنیته نبرده اند و ما در نوعی گجی و منگی کامل به سر می بریم که در آن افراد براساس تصورات خود با یکدیگر درگیر می شوند .

آخرین سوال اینکه روشنفکران ایرانی نیازمند اصلاحاتی از درون هستند و آن اصلاحات در چه مواردی باید باشد ؟

این اصلاحات صرفاً به روشنفکران برنمی‌گردد و کل جامعه و ما را دربرمی‌گیرد ما جمعه‌ای هستیم که همون بسیاری دیگر از جوامع در حال توسعه در واقع به رغم میل خود درون نوعی خاص از مدرنیته وارداتی و ناقص الخلقه و درهم شکسته و بی‌در و پیکر پرتاب شدیم و روز به روز ارزش‌های اصیل خود را از دست می‌دهیم و اغلب از این موضوع خوشحال هم هستیم و به خصوص جوانان ما به جای آنکه بر از دست رفتن این میراث دل بسوزانند به دلایلی کاملاً واکنشی که نشان دهنده نبود عقلانیت است، با لذت از میان رفتن جهان گذشته را نظاره می‌کنند و تصورشان این است که با سوزاندن آخرین بازمانده‌های میراث پدربزرگ حتماً دستاوردهایی مدرنیته موج موج به سراغشان می‌آید (البته جوانان دیگری هم هستند که به سراغ میراث‌های خیالی جهان باستان رفته‌اند) در حالی که نمی‌دانند که این امواج در واقع امواجی جهنمی هستند که تا همین امروز هم به سراغشان آمده و در آینده بازهم بیشتر آنها را درون خود فرو خواهد برد و آن موقع دیگر خبری حتی از یک تخته پاره سنتی هم نیست که به آن آویزان شوند. جامعه ما متأسفانه دچار نوعی خودشیفتگی شیزوفرنیک شده است و دائماً میان دو قطب انفعال و نومیدی مطلق و تصورات باطل نسبت به آنچه «باید باشد» ولی «نیست» و یا آنچه «بوده است» و «دیگر نیست»، در نوسان است و بنابراین فکر می‌کنم چه روشنفکران و چه دیگران همگی نیاز به تأملی عمیق در اندیشه‌ها و افکار خود و انتقادی صریح از خود، گذشته خود و حال خود و تفکری باز هم عمیق‌تر نسبت به آینده خود داریم، ولی برای این کار ابتدا نیاز به آن داریم که بیشتر «در جهان باشیم» و بتوانیم از این در پیله بودن فکری و بسته بودن نسبت به جهان و نسبت به تاریخ گذشته خود و دیگران (و یا از آن بدتر داشتن تصورات بی‌معنا و توهم‌آمیز نسبت به آنها) و پایین بودن فرهنگ عمومی خارج شویم و به جای اینکه تصور کنیم مشکلات ما به یک چشم برهم زدن و با تفویض و جابه‌جایی این یا آن فرد، یا این و آن نهاد اجتماعی و غیره تغییر خواهد کرد به موضوع عاملیت و تأثیر آن در تغییر دراز مدت جامعه بیاوریم.

نامه به سفیر فرانسه

۸۷/۱۲/۲۶

جناب آقای برنار پولتی

سفیر محترم جمهوری فرانسه در ایران

با سلام ضمن تشکر از نامه مورخه ۱۳۸۷/۱۲/۲۰ و تمایل جناب آقای پاتریس پائولی، مدیر کل افریقای شمالی و خاورمیانه وزارت امور خارجه اروپا و فرانسه برای دیدار با اینجانب در روز چهارشنبه ۱۳۸۷/۱۲/۲۸، پوزش مرا برای لغو این دیدار بپذیرید. با احترام. ابراهیم یزدی

محور اصلی نهضت ملی شدن نفت استیفای حقوق ملت ایران بود

شرکت نفت انگلستان سهم ایران را پرداخت نمی‌کرد به طوری که بر اساس آمار منتشر شده، مالیاتی که شرکت نفت انگلیس از بابت سود شرکت به دولت خود می‌پرداخت، به مراتب بیش از پرداخت سهم نفت ایران به دولت ایران بود.

دبیرکل نهضت آزادی ایران با اشاره به سالروز ملی شدن صنعت نفت، اظهار داشت: امتیاز استخراج بسیاری از منابع زیرزمینی ایران به خصوص نفت، در دوران ناصرالدین شاه به کمپانی انگلیسی واگذار شد و به دلیل انقلاب مشروطه و اعتراضاتی که ملت ایران علیه استبداد ناصری داشتند، همیشه اعتبارات این قراردادها زیر سوال بود.

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا، با اشاره به وقایع تاریخی در فرایند ملی شدن صنعت نفت گفت: پس از کودتای اسفند سال ۱۲۹۹ و بر روی کار آمدن رضا شاه، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند قرارداد اولیه نفت را تمدید کنند، به همین دلیل در سال ۱۹۳۱ یا ۳۲ با ترفندهای بکار گرفته شده، قرارداد داری را که به کمپانی نفت داده شده بود، برای ۶۰ سال دیگر تمدید کردند.

وزیر امور خارجه دولت موقت مهندس بازرگان این قرارداد را فاقد اعتبار عنوان و تصریح کرد: در دوران رضا شاه انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه برگزار نمی‌شد و کسانی که به مجلس راه پیدا می‌کردند، به دستور انگلیس و توسط ارتش از میان کسانی که کاملاً مطیع رضا شاه بودند، انتخاب می‌شدند.

این فعال ملی- مذهبی اضافه کرد: پس از شهریور ۱۳۲۰ که نیروهای متفقین به ایران آمدند و رضا شاه ایران را ترک کرد، آزادی‌های سیاسی به طور نسبی در ایران برقرار شد، احزاب و شخصیت‌های برجسته ملی برای تحقق آرمان‌های مردمی دست به فعالیت زدند. بنابراین در مجلس چهاردهم تعدادی از نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یافتند. حضور این نمایندگان که رهبر اصلی آنها شادروان دکتر مصدق بود، مصادف در خواست شرکت نفتی آمریکایی برای گرفتن امتیاز نفت در کرمان و بلوچستان بود که مرحوم دکتر مصدق و اقلیت مجلس چهاردهم با تلاش خود توانستند طرحی را به تصویب برسانند که به موجب آن حتی مذاکره برای واگذاری هر گونه قرارداد نفتی با کشور خارجی ممنوع شده بود.

یزدی اضافه کرد: دیری نگذشت که دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز درخواست مشابهی برای کسب امتیاز نفت شمال به دولت ایران تسلیم کرد و این قرارداد برای تصمیم‌گیری به مجلس پانزدهم واگذار شد، اما مجلس پانزدهم هم به موجب قانونی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم تصویب کرده بود، آن رد کرد.

وزیر امور خارجه دولت مهندس بازرگان در ادامه اظهاراتش خاطر نشان کرد: در چنین شرایطی بود که اقلیت مجلس چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم طرحی را به عنوان استیفای حقوق ملت ایران از شرکت سابق نفت انگلیسی، مطرح کردند و این طرح هنگامی مطرح شد که دولت لایحه‌ای را به منظور تجدیدنظر در قرارداد نفتی ایران که در سال ۱۹۳۱ به امضا رسیده بود به مجلس پانزدهم تسلیم کرد و این قرارداد الحاقی که به قرارداد «گس گلشائیان» معروف گشت، موجب تشکیل کمیسیونی به نام کمیسیون نفت در مجلس شد تا این قرارداد الحاقی را بررسی کند.

وی یادآور شد: در مجلس شانزدهم برخی نمایندگان طرح ملغی شدن قرارداد نفت جنوب را مطرح کردند اما دکتر مصدق از امضای آن خودداری کرد، زیرا اعتقاد داشت اکثریت نمایندگان مجلس لغو قرارداد را تصویب نمی‌کنند، در نتیجه بی‌اعتباری قراردادی که توسط مجلس فرمایشی دوره رضاخان تصویب شده بود، این بار توسط نمایندگانی که در شرایط آزادتر انتخاب شده بودند، مورد تأیید قرار می‌گرفت. عدم رای به لغو قرارداد نفت ایران و انگلیس در واقع به معنای تأیید قرارداد قبلی بود.

یزدی محور اصلی نهضت ملی شدن نفت را استیفای حقوق ملت ایران دانست و عنوان کرد: شرکت نفت انگلستان سهم ایران را پرداخت نمی‌کرد و از پرداخت آن به بهانه‌های مختلف شانه خالی می‌کرد، به طوری که بر اساس آمار منتشر شده، مالیاتی که شرکت نفت انگلیس از بابت سود شرکت به دولت خود می‌پرداخت، به مراتب بیش از پرداخت سهم نفت ایران به دولت ایران بود.

وی تأکید کرد: این مبارزات برای استیفای حقوق ملت ایران به رهبری دکتر مصدق ادامه پیدا کرد تا در نهایت به پیشنهاد شادروان مرحوم دکتر فاطمی طرح ملی شدن نفت در سال ۱۳۲۹ در مجلس شانزدهم مطرح و تصویب شد.

وی با اشاره به وقایع تاریخی، گفت: قبل از تصویب ملی شدن صنعت نفت، یک طرح دیگر توسط رزم‌آرا مطرح شد و آن پیشنهادی بود که کمپانی‌های نفتی آمریکا و دولت آمریکا مطرح کرده بودند. براساس این پیشنهاد نفت ایران و انگلستان براساس الگوی قرارداد نفت آرامکو، میان دو کشور به طور مساوی تقسیم شود تا مانع ملی شدن نفت شوند.

یزدی در توضیح دلیل این پیشنهاد، گفت: اگر دولت ایران موفق به ملی کردن صنعت نفت می‌شد، این مساله مورد استقبال کشورهای دیگر نفتی خاورمیانه قرار می‌گرفت، اما طرح رزم‌آرا با ترور او شکست خورد. بنابراین در این زمان در راستای استیفای حقوق ملت ایران و حق حاکمیت ملی و بر اساس گفتمان قراردادهای بین‌المللی ملی بودن نفت به رسمیت شناخته شد، مجلس ایران در ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ طرح پیشنهادی اقلیت مجلس را به تصویب رساند و صنعت نفت را در سراسر کشور ملی اعلام کرد.

یزدی در بخش دیگری از سخنانش و در پاسخ به این سوال که برخی از راست‌گرایان اعتقاد دارند ملی شدن صنعت نفت باعث دولتی شدن آن هم شد، اظهار داشت: این مساله درست است، اما این تنها مربوط به ایران نبود. دورانی که مجلس ایران به رهبری مصدق پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رساند، دولت کارگری انگلستان نیز به دلیل بحران‌های اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم بسیاری از کارخانجات را ملی کرد.

وی ضمن تأیید انتقادات فوق، تصریح کرد: ملی شدن نفت چند معنا می‌تواند داشته باشد؛ یک معنای آن دولتی شدن است. برای مثال بانک ملی ایران علیرغم این که نام ملی را دارد، یک بانک دولتی است.

یزدی در پایان افزود: معنای دیگر ملی شدن نفت مقاومت در برابر سلطه خارجی است، هنگامی که شرکت نفت انگلیس کنترل کامل منابع نفتی ایران را در دست دارد، ملی شدن به معنای بیرون آمدن از کنترل شرکت خارجی است تا دولت ایران آن را کنترل کند. یک معنای ملی شدن هم این است که آن را خصوصی و به مردم واگذار کنیم که در گفتمان اقتصادی آن زمان چنین معنایی مورد نظر نبود و ملی

کردن صنعت نفت در آن تاریخ و تا امروز به معنای آن است که از کنترل شرکت خارجی بیرون آید و دولت ایران رسماً و راساً کنترل آن را به دست گیرد.

مذاکره دیپلماتیک

یادداشت روز- شهروند

استفاده از راهکار دیپلماتی و مذاکره میان دو کشور امر مرسومي در روابط سیاست خارجی است به خصوص وقتی بحران و اختلاف میان دو کشور بالا می‌گیرد، استفاده از راهکار دیپلماتیک يك راهکار مطلوب و توصیه شده است. اما نکته مهم پاسخ یافتن برای این پرسش است که برای انجام مذاکره میان دو کشوری که در تقابل با هم هستند چه شرایطی باید وجود داشته باشد؟ به عنوان نمونه چه زمانی مذاکرات دیپلماتیک باید صورت پذیرد؟

پاسخ این است که معمولاً شرایط بین‌المللی و وضعیت کشورها در حال نوسان است. علی‌القاعده هیچ کشوری در موضع ضعف در پای میز مذاکره حاضر نمی‌شود، چرا که مذاکره از موضع ضعف، منطقیاً نتیجه‌ای نیز در بر ندارد. اگر چنانچه اراده مبتنی بر انجام مذاکره، اصلاح وضعیت باشد، یعنی طرفین بخواهند که مشکلات خود را از طریق مناسبات دیپلماتیک و مذاکره فی‌مابین حل نمایند، مترصد این خواهند بود تا شرایط مناسبی نیز ایجاد گردد که تحت آن شرایط و موقعیت هر دو طرف احساس کنند که از موضع قدرت در حال مذاکره با طرف دیگر هستند.

لذا شرط اول در انجام يك مذاکره دیپلماتیک، عدم مذاکره در موضع ضعف است چرا که مذاکره در موضع ضعف، به تحمیل شرایط نامقبول به یکی از طرفین منجر خواهد شد. قاعده دوم در انجام مذاکره آن است که مذاکره‌کنندگان پیش از آنکه پای میز مذاکره بنشینند، حداقل در نزد خودشان می‌بایست کف و سقف مطالبات مورد نظر را مشخص سازند. به عبارت دیگر و برای مثال اگر ایران می‌خواهد با آمریکا بر سر میز مذاکره بنشیند، مقامات ایرانی باید نزد خود به این سوال پاسخ دهند که حداکثر چیزی که از طرف آمریکایی می‌خواهند چیست؟ مهم نیست که این در خواست واقع‌بینانه است یا خیر. بلکه، مهم مشخص کردن آن خواسته است.

از سوی دیگر طبیعی است که هدف اصلی در انجام يك مذاکره دیپلماتیک دستیابی به حداکثر مطالبات برای دو طرف مذاکره‌کننده است، اما در این میان باید کفی هم برای مطالبات مشخص باشد و به این سوال هم پاسخ داده شود که اگر در طول مذاکره، هیات مذاکره‌کننده موفق به دستیابی به حداکثر مطالبات نشدند، آن خواسته‌های حداقلی که پایین‌تر از دستیابی به آنها دیگر مذاکرات بی‌فایده است، چیست؟ اگر بخواهیم نمره‌ای به مطالبات بدهیم و کف را ۷۰ و سقف را ۱۰۰ در نظر بگیریم، اهمیت چنین هدف‌گذاری‌هایی در مذاکرات روشن می‌شود. مثلاً طرف ایرانی به این نتیجه می‌رسد که گرفتن امتیاز

۱۰۰ از آمریکا ممکن نیست اما در حین مذاکرات حوادث مختلفی رخ می‌دهد. مثلا در منطقه، ایران یا در خود آمریکا و به هر دلیلی طرف آمریکایی ممکن است شرایطی از مطالبات ایرانی‌ها را بپذیرد که در جدول نمره‌گذاری ایرانی‌ها عدد ۸۰ را دارد و طرف ایرانی هم بنابر مصالح خود چنین وضعیتی را بپذیرد. بنابراین در نظر گرفتن چنین شرایطی از موارد اصلی برای انجام یک دیپلماسی واقعی است.

سوال مهم دیگر آن است که چه کسانی باید مذاکره کنند؟ طبیعی است که وقتی دو دولت قصد مذاکره دارند قوی‌ترین نیروهای دیپلماتیک خود را به پای میز مذاکره می‌فرستند، خصوصا اگر روابط دو کشور در وضعیت نامطلوبی هم قرار داشته باشد. یکی از شرایط اصلی آن است که مثلا اگر ایران قصد مذاکره با آمریکا را دارد باید دیپلماتهایی که تسلط کامل به زبان انگلیسی دارند را به مذاکرات بفرستد. چرا که در محاورات دیپلماتیک، طرف مقابل برای ارزیابی شرایط مذاکره سخنی می‌گوید یا به عبارتی چراغ سبزی نشان می‌دهد. طرف دیگر باید چنین حرکتی را به سرعت تشخیص دهد. حرکتی که البته درک آن از عهده مترجمین خارج است. چرا که بر اساس چنین حرکاتی، دو طرف به یک ارزیابی روانشناختی از یکدیگر می‌رسند و بر اساس آن شناخت به مذاکره و زور آزمایی دیپلماتیک خواهند پرداخت.

از سوی دیگر فرد مذاکره‌کننده باید بر مورد مذاکره، اشراف کامل داشته باشد. باز هم مثالی درباره روابط ایران و آمریکا روشن‌کننده بحث است به این معنی که اگر ایران و آمریکا قصد مذاکره دارند و یکی از مسائل مطروحه میان دو کشور، آزادی سرمایه‌های ایران در آمریکا است، طرف ایرانی نمی‌تواند بگوید که از میزان این سرمایه‌ها بی‌اطلاع است، او باید لیست و آدرس دقیقی از این دارایی‌ها داشته باشد، اگر چه ممکن است در طول مذاکرات به مصلحت یا نیاز نباشد که چنین اطلاعاتی را استفاده کند اما اشراف کامل به چنین مواردی ضروری است.

از سوی دیگر فرد مذاکره‌کننده باید بر مقررات و کنوانسیون‌های بین‌المللی و قراردادهای میان دو کشور و تاریخ روابط دو کشور کاملا مسلط باشد. به عنوان نمونه طرف ایرانی در مذاکره با آمریکا باید، واژه‌ها و بیانیه الجزایر را در ذهن داشته باشد و به خاطر آورد که در اصل اول این بیانیه طرف آمریکایی امضا کرده که سیاست خارجی این دولت بر اساس عدم دخالت در امور داخلی ایران تعریف شده است. طرف ایرانی هم باید متذکر شود که جو اعتماد میان دو کشور در صورتی ایجاد خواهد شد که طرف آمریکایی بر خلاف این تعهدات عمل نکند، مثلا علیه ایران بودجه‌ای جداگانه تصویب نکند. از سوی دیگر اگر ایران و آمریکا پای میز مذاکره می‌نشینند باید از هر نوع بدبینی و در عین حال خوش‌بینی بیجا نسبت به مذاکرات پرهیز شود و البته دولت ایران باید رسماً اعلام کند که مذاکرات رسمی مستقیم و علنی میان دو کشور برای حل اختلافات در حال انجام است.

از طرف دیگر چانه‌زنی در مذاکرات دیپلماتیک نیز روشی مرسوم است، اما این چانه‌زنی هنگامی معنا دارد که طرفین بر سقف و کف تعهدات تسلط داشته باشند و بر آن اساس وارد چانه زنی شوند، گاهی اوقات دولتهای مذاکره‌کننده خود حوادثی به وجود می‌آورند تا بر مسیر مذاکرات تاثیرگذار باشند و قدرت چانه‌زنی خود را افزایش دهند. به عنوان نمونه در جنگ ویتنام هنگامی که ویت کنگ‌ها در پاریس با دولت آمریکا مذاکره می‌کردند طرفین پشت درهای بسته مشغول چانه‌زنی بودند، وقتی ویتنامی‌ها شرایطی را می‌دیدند که طرف آمریکایی بر مواردی پافشاری زیادی می‌کند، ناگهان در خود ویتنام عملیات نظامی

انجام می‌شود و وضعیت جنگی تشدید می‌شود یا آمریکایی‌ها در مواردی دست به بمباران هوایی می‌زدند تا روحیه طرف مقابل را تضعیف کنند .

از سوی دیگر مذاکره‌کننده باید نگاه جدی به منافع طرف مقابل داشته باشد، مثلاً مذاکره‌کننده ایرانی باید بداند که منافع آمریکا در مذاکره با ایران چیست و کدام یک از این منافع مورد قبول یا عدم قبول ایران است. در میان هر دو دولتی که روابط سیاسی یا دیپلماتیک وجود دارد، اصولاً انگیزه روابط، حفظ منافع ملی است. آمریکا یا هر کشوری بنابر اقتضای منافع ملی خود، با ایران و دیگر کشورها وارد مذاکره می‌شود .

بر همین اساس است که می‌توان در میان هر دو دولتی در دنیا ۳ منطقه را متصور شد. اول منطقه‌ای که منطقه سفید نامیده می‌شود، این منطقه به مواردی اطلاق می‌گردد که اصولاً طرفین تمایلی برای ورود به آنها ندارند. دوم، منطقه‌ای که قرمز نامیده می‌شود، منطقه‌ای است در آن دیوار عظیمی از اختلاف و تعارض وجود دارد. منطقه سوم منطقه سبز است که در آن می‌توانیم منافع مشترکی را میان دو کشور در آن تعریف کنیم. میان تمام کشورهای دنیا این ۳ منطقه وجود دارد یعنی شما نمی‌توانید دو کشوری را بیابید که میان آنها منطقه سبز-منافع مشترک- وجود نداشته باشد. اما وسعت این مناطق متغیر است. مثلاً هنگامی که دولت طالبان در افغانستان ایجاد شد، میان ایران و آمریکا یک فضای محکم سبز بوجود آمد چرا که منافع ملی ایران و آمریکا در آن زمان ایجاب می‌کرد که دولت طالبان ساقط شود، این مسئله در زمان اشغال افغانستان توسط روسها هم وجود داشت و ایران و آمریکا هر دو به مجاهدین افغان یاری می‌رساندند .

در حال حاضر نیز اگر ایران و آمریکا قصد مذاکره می‌کنند، باید بر مناطق سبز تاکید کنند، یک دیپلماسی واقع‌بینانه نباید بر مناطق قرمز و مورد اختلاف انگشت گذارد، به عنوان مثال آیا ایران و آمریکا در عراق منافع مشترک دارند یا خیر؟ پاسخ این است که بله! ایران و عراق مرزهای طولانی دارند و ادامه بحران و جنگ‌های فرقه‌ای و ناامنی در عراق بر خلاف منافع ملی ایران است بنابراین منافع ملی ما اقتضا می‌کند که جنگ و جدال در عراق پایان یابد، در این میان به محض اینکه آرامش به عراق بازگردد بحث دومی ایجاد می‌شود مبنی بر اینکه آمریکایی‌ها بهانه‌ای برای ماندن در عراق نخواهند داشت. پس ایران باید به این نکته توجه کند. از سوی دیگر آمریکایی‌ها نیز نمی‌خواهند که ناآرامی در عراق ادامه داشته باشد، ممکن است آنها قصد ماندن در عراق را داشته باشند اما ادامه ناآرامی بر خلاف منافع ملی آنهاست. اگر چه ممکن است به طور تاکتیکی در برابر ادامه ناآرامی برای توجیه حضور خود چشم ببوشند اما این استراتژی آنها نیست چرا که آبروی آنها در دنیا در خطر است و افکار عمومی داخل آمریکا بر آنها فشار مضاعفی وارد می‌کند. پس مذاکره بر سر امنیت عراق می‌تواند بستر مناسبی برای دولتهای ایران و آمریکا برای گفت‌وگو باشد .

متأسفانه برخی از تصمیم‌گیرندگان ایران در حوزه دیپلماسی همچنان در دوران جنگ سرد به سر می‌برند و تصور می‌کنند فضای جهانی همچنان متأثر از بلوک شرق و غرب است و می‌خواهند از اختلافات این دو بلوک به نفع خود استفاده کنند و بر فرض با دادن امتیاز به یک طرف، او را در برابر طرف دیگر با خود همراه سازند. چنین وضعیتی دیگر در صحنه جهانی وجود ندارد. بعد از جنگ سرد و در دهکده جهانی، روابط اقتصادی میان کشورهای جهان اعم از روسیه چین اروپا و آمریکا چنان شکل گرفته است که امکان ندارد چین یا روسیه در نزاع ایران و آمریکا علیه آمریکا عمل کنند .

پیامد این سخن این است که در شرایط کنونی امکان ندارد روسها تعهدات خود را نسبت به نیروگاه اتمی بوشهر تحویل دهند. این وضعیت تا زمانی که بحران هسته‌ای ایران به وضعیت قابل قبولی از منظر جهانی برسد، ادامه خواهد داشت. دستگاه دیپلماتی و دیپلمات‌های طرف مذاکره ما باید در نظر داشته باشند که در عالم واقع، دشمن دائم و دوست دائم وجود ندارد و هر کشور بر اساس منافع ملی تصمیم‌گیری خواهد کرد که در صورت پذیرش چنین فرضی، نمی‌توان مثلاً بر سوریه به عنوان متحدی استراتژیک حساب کرد چرا که برای بشار اسد که تنها اعتبار سیاسی وی این است که فرزند حافظ اسد است، مهمترین مسئله بازپس‌گیری بلندیهای جولان و صلح با اسرائیل است و برای چنین وضعیتی حاضر به پذیرش شروطی حتی در حد کاهش یا قطع روابط با ایران برای نیل به منافع ملی خود بشود. این قضیه البته در خصوص فلسطینی‌ها نیز صدق می‌کند.

کوتاه سخن اینکه در انجام يك مذاکره دیپلماتیک حفظ و توجه به منافع ملی کشور خود ارجح‌تر بر هر مسئله دیگری تعریف شده است.

تاملاتی پیرامون سوره نمل

بررسی آیات سوره نمل یادگار کلاس های هفتگی بحث و بررسی قرآن است که در سالهای قبل از انقلاب در مسجد هیوستون در تگزاس، برگزار می‌شد. در زمستان ۱۳۸۷ متن پیاده شده از روی نوار ویرایش نهایی و در مجموعه ای با عنوان: "تاملاتی در آیات مبارکه قرآن کریم" تدوین شد و برای چاپ به وزارت ارشاد داده شد. با وجود گذشت شش سال، وزارت ارشاد هنوز مجوز آن را نداده است؟!!!!

مقدمه

سوره نمل از سوره های مکی است و حاوی ۹۳ آیه می‌باشد. شماره رسمی سوره ۲۷ است. این سوره در سال نهم بعثت نازل شده است. شماره ردیف این سوره برحسب تاریخ نزول آن توسط ابن عباس (۴۵)، امام صادق (ع) (۴۷)، بقاعی، ۷۰ و بشیر ۷۰ ذکر شده است. بازرگان، بر حسب محاسبه میانگین طول آیات، ردیف نزول آن را ۷۳ دانسته است.

آیات سوره نمل را می‌توان برحسب موضوع مورد توجه در آیات به ۶ فصل تقسیم کرد:

فصل اول- آیات ۱ تا ۶ پیام توحید و هدایت؛

فصل دوم- آیات ۷-۱۴ اشاره اجمالی به داستان موسی و فرعون؛

فصل سوم- آیات ۱۵ تا ۴۴ داستان حضرت سلیمان، مورچه‌ها و پرندگان و ملکه سبا؛

فصل چهارم- آیات ۴۵ تا ۵۳ داستان صالح پیامبر؛

فصل پنجم- آیات ۵۴ تا ۵۸ اشاره‌ای مختصر به داستان لوط پیامبر، و

فصل ششم- آیات ۵۹ تا ۹۳ بازگشت به طرح عناصر و ارکان اصلی پیام شامل توحید، رسالت پیامبر اکرم (ص)، قیامت و قوانین جهان شمول ناظر بر رفتار انسان.

فصل اول

آیه ۱- "طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ- طاءسین. این آیات قرآن و کتاب روشنگر است."

طا و سین حروف مقطعه قرآن هستند. از مواردی است که معنای آنها برای ما به درستی روشن نیست. مفسرین بر اساس تفاسیری که از اهل بیت و ائمه اطهار آمده است، نظریات مختلفی را ابراز داشته اند که در جای دیگری بحث شده است. (۲)

تلك- اسم اشاره‌ای بعید و مرفوع است که معمولاً برای اشیاء به کار می‌رود.

آیات- جمع آیه است و آیه یعنی نشانه، نمونه و پدیده. بخشی از سوره را نیز آیه گویند

القران یعنی قرآن، آن چیزی که قابل قرائت و قابل فهم است .

کتاب- یعنی نوشته. نوشته‌ای که دارای سطر، یعنی مسطور است. به هر نوشته‌ای کتاب خطاب نمی‌شود. کتاب آن چیزی است که کلماتش و جملاتش هماهنگ با هم هستند و در جهت بیان يك معنا یا انتقال يك پیام به کار برده می‌شود.

مبین - یعنی روشن گر و آشکار کننده.

بیان را نیز از این جهت بیان می‌گویند که آشکار کننده و روشن کننده مقصود و منظور گوینده است. هر حرفی و هر کلامی بیان نیست. چه بسیار کسانی که صحبت می‌کنند ولی شما مقصود و منظور آنها را متوجه نمی‌شوید. گوینده نمیتواند مقصودش را خوب بیان کند. آن کلامی و آن صحبتی بیان است که توانسته باشد مقصود و منظور گوینده را روشن بکند. قرآن کتابی است که مبین است یعنی مقصود و منظور این کتاب روشن‌گری است. آیاتش آشکارند. در آنها ابهام و پیچیدگی وجود ندارد. هر کس که جوینده حقیقت باشد و بخواهد با تمام خلوص و با تمام وجود حقیقت را در این جهان درک کند، این قرآن او را به آن حقیقت هدایت خواهد کرد. یعنی چه؟ یعنی این که خیلی از مستشرقین هستند که از من و شما هم به عربی و هم به قرآن وارد ترند، اما چون مراجعه به قرآن و مطالعه‌ی آن برای کشف و درک حقیقت نبوده است، بلکه به عنون شرق شناس صاحب کرسی در دانشگاه، اسلام و قرآن را مطالعه می‌کند، مطالعاتش موجب پذیرفتن آن به عنوان کلام خدا نمی‌شود. در دورانی که کشورهای استعمارگر اروپائی به کشورهای اسلامی وارد شدند نیاز داشتند از افکار مردم بومی و باورهایشان سر در بیاورند،

تا بهتر بتوانند آنها را مهار کنند. مستشرقین غربی عموماً با این انگیزه به اسلام شناسی پرداخته‌اند که می‌خواستند بدانند که مردم مسلمان کی هستند و چی هستند. خوب چنین فردی راهی به حقیقت پیدا نمی‌کند. شاید به همین دلیل باشد که به ندرت مستشرقی در اثر این مطالعات مسلمان شده است. اما می‌بینید که یک آمریکایی متحیر و دردمند که در جستجوی فهم راه و رسم زندگی و یافتن معنای زندگی‌اش می‌باشد ترجمه انگلیسی قرآن را در کتابفروشی‌ها پیدا میکند و کنجکاوانه آن را می‌خرد و می‌خواند و اعلام می‌کند این همان حقیقتی است که من دنبالش بودم.*

پس این کتابی است روشن و آشکار کننده حقیقت؛ آن چه بیان می‌کند انعکاس حقیقت مطلق در جهان هستی و روشن و روشنگر است. یعنی براساس و بر پایه فطرت انسان است.

*بحث این آیات در مسجد هیوستون همزمان بود با پیوستن يك خانواده آمریکایی، زن و شوهر و سه فرزند مسلمان شده به جامعه اسلامی هیوستون بزرگ *Islamic Society of Greater Houston*. این خانواده به تازگی از اوکلاهما به هیوستون نقل مکان کرده بودند. پدر خانواده، مردی حدود ۴۰ سال، می‌گفت، آموزه‌های مسیحیت او را راضی و قانع نمی‌کرد. برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایش، به کلیساهای متعددی در شهرشان رجوع می‌کرد اما نه تنها پاسخ‌های قانع‌کننده دریافت نکرد، بلکه بزودی به عنوان يك فرد «ناراحت» و «غیرعادی» در محیط کار و زندگی، شناخته شد. يك روز هنگام خرید از يك فروشگاه بزرگ، روی قفسه کتابها، ترجمه انگلیسی قرآن را (ترجمه پکتال) بقطع جیبی را می‌بیند و همان‌جا، در فروشگاه نگاهی به آن می‌اندازد و چون ارزان هم بود، (حدود دو دلار) آن را می‌خرد و به مطالعه آن می‌پردازد. اومی گفت: هر قدر آن را بیشتر خواندم، آرامش بیشتری یافتم. پاسخ‌های بدون جوابم را در این کتاب پیدا کردم. می‌گفت تنها يك موضوع فکر مرا به خود مشغول کرده بود و آن اصرار قرآن بر این است که عیسی بن مریم، نه خدا و نه پسر خدا، بلکه يك انسان و يك پیامبر برگزیده خدا بود. از آنجا که تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) باور محوری و اصلی در مسیحیت است، نفی آن برایم سخت بود. اما بعد از فکر کردن‌های زیاد و مطالعه بیشتر، نظر قرآن را منطقی یافتم و آن را پذیرفتم. هنگامی که دوستان و اطرافیانم پی بردند که مسلمان شده‌ام، مرا ترك کردند و زندگی در آن شهر برایم مشکل شد. آنگاه بود که به هیوستون تغییر مکان دادم و از طریق برنامه‌های رادیویی شمابا فعالیت‌هایتان آشنا شدم. او و خانواده‌اش به جامعه مسلمانان شهر پیوستند.

وقتی به انسان ارائه می‌شود، آن را می‌گیرد و جذب می‌کند، اما به شرطی که درد حقیقت جویی داشته باشد. دنبال این باشد که به حقیقت برسد و معنای بودن خود و جهان را دریابد. در این صورت است که این علائم به او کمک می‌کند. بنابراین آیات قرآن بینات است. آیاتی است که کسی اگر دردمند شد و بخواهد، این آیات او را به حقیقت هدایت می‌کند. در آیه اول بیان این است که قرآن چیست. (تلك آیات القران و کتاب مبین) آیه بعد به این می‌پردازد که نقش، کارکرد یا رسالت قرآن یا این نشانه‌ها برای چیست؟

آیه ۲- «هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ- که هدایت و بشارتی برای مومنان است.»

هدی به معنای ارشاد، راهنمایی کردن (به سوی مقصد موردنظر) هدایت کردن يك شي جهت مشخص، راه را نشان دادن، پیدا کردن (هدف موردنظر). هدف موردنظر در این هدایت، راهنمایی به سوی رشد است. رشد هم در خود قرآن معنی شده است. رشد در برابر غي است: **قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ (بقره ۲۵۶)**. معیارها و مشخصات رشد از غي آشکار و روشن شده است. رشد یعنی به مرحله عقلانیت، شعور و آگاهی رسیدن، یعنی به سوی تکامل حرکت کردن. کسی که می‌تواند حق و باطل و خوب و بد را از هم تمیز دهد، به مرحله بالغ و رشد رسیده است و می‌تواند در سرنوشت خود، بدون قییم دخالت کند. پس این کتاب است آمده برای این که من و شما را ارشاد کند اما نه با زور و جبر و فشار، بلکه از روی نهایت لطف و خیرخواهی. واژه **هدی** این معنا را دربردارد. واژه هدی یعنی کسی را از روی لطف و محبت هدایت و ارشادش کردن. در همین آیه ۲۵۶ سوره بقره قبل از اعلام آشکار شدن رشد از غي، تصریح شده است که: **«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»**. می‌دانید بهترین نوع تربیت آن است که با عشق و محبت همراه باشد. شما با زبان خوش می‌توانید مار را از سوراخ بیرون بکشید. پیغمبر رَحْمَتٌ لِّلْعَالَمِينَ است. این پیامبر نیامده است که مردم را از خود بترساند و پراکنده کند. او رحمتی است بر تمام عالمیان. پس هدی در آیه، راهنمایی از روی عشق و محبت است. خداوند از روی لطفی که به انسان دارد این کتاب هدایت را فرو فرستاده است تا شما را به سوی تعالی، رشد و نمو راهنمایی کند. ما دو نوع هدایت داریم. يك نوع هدایتی است که قرآن به آن اشاره می‌کند و هدایت عمومی و عام یا به اصطلاح **هدایت تکوینی** است که عبارت است از هدایتی که تمام موجودات جهان براساس ساختارهای زیستی، غرائز و حواس درونی خود راه را به سوی رشد و نمو زیستی، بقا و امنیت پیدا می‌کنند. حیوانات با آن غرائزی که در درون آن‌ها قرار داده شده است خود را حفظ می‌کند. اگر حیوانی، مثلاً گاوی را در يك مزرعه پراز علف رها کنید، این گاو با راهنمایی فطرتش، غیرممکن است که يك علف سمی را بخورد. از بین تمام علف‌هایی که هست علف سمی را با غریزه تشخیص می‌دهد و نمی‌خورد و اگر هم اشتباهاً خورد، خود این غریزه هدایتش می‌کند که علف دیگری را که ضد سم آن علف است بخورد. بنابراین حیوانات به صورت غریزی برای حفظ خودشان هدایت می‌شوند. حتی اگر حیوانی، به هر دلیلی دچار مشکلات و اختلالات زیستی بشود، غریزه او را هدایت می‌کند تا از علفی استفاده کند که رفع مشکلش بشود. مثلاً اگر حیوانی به یبوست دچار بشود، از گیاهانی استفاده می‌کند که یبوست او را برطرف می‌کند. علم انسان به خواص دارویی بسیاری از گیاهان، از مشاهده رفتار حیوانات بدست آمده است. اما انسان چنین نیست. انسان علاوه بر غرایز و انگیزه‌ها (سائقه‌ها)، از اختیار و اراده و عقل و فکر برخوردار است. غریزه به تنهایی، نظیر حیوانات، او را کمک نمی‌کند. او می‌تواند برخلاف تجویز طبیعت عمل کند، مواد مخدر مصرف کند، بیش از اندازه بخورد و خود را بکشد یا برخلاف حیوانات که تنها در يك فصل معینی به فعالیت جنسی می‌پردازند، تمام فصول، بطور کامل به دنبال ارضای غریزه برود تا آنجا که حتی خود را نابود کند. حیوانات چنین نیستند. این نوع هدایت درون نظام زیستی یا هدایت تکوینی، در فطرت موجود یا پدیده وجود قرار دارد. این يك نوع هدایت یا رابطه است بین خدا با تمام هستی و موجودات، که یکی از آن هامورچه است. **موريس مترلینگ** يك محقق بزرگ بلژیکی بود که کتابی دارد به نام مورچگان و یکی هم به نام موربانه. در این دو کتاب طرز زندگی و تمدن مور و موربانه را نشان می‌دهد. خیال نکنید که مورچه‌ها موجودات بی‌مقداری هستند و خدا هم بی دلیل يك سوره را در شأن مورچه (نمل) نام‌گذاری کرده است؟ خیر، دلیل دارد. خداوند در جای جای قرآن کریم بطور مرتب، انسان را به تفکر در آسمان‌ها

و زمین، در هستی، در محیط پیرامون خود دعوت می‌کند. غرض از دعوت این است که اولاً انسان به واقعیت نظم جهان، مقررات حاکم بر جهان و هدف‌مندی جهان برسد و ثانیاً، بپذیرد که او نیز، به عنوان بخشی از جهان هستی، لاجرم باید به واقعیت هدفمند بودن جهان گردن نهد. بخش عمده‌ای از انسان، وجود زیستی او، بدون اجازه و یا هماهنگی با ذهن آگاه انسان، تابع این هدایت تکوینی است. اندام‌های انسان، به دستور انسان کار نمی‌کنند. اما آن بخش انسان که هویت انسانی او را تعریف می‌کند، یک موجود مختار و آزاد و متفکر، بایستی با انتخاب خود، و از روی آگاهی به قوانین هستی تن در دهد و قواعد رشد و نمو را بپذیرد. مورچه دارای خصوصیات خاصی است که هدایتی تکوینی را نشان می‌دهد. خداوند می‌فرماید همه موجودات را من خلق کرده و هدایت می‌کنم: "الذی خَلَقَ قَسْوَى و قَدَّرَ قَهْدَى. خداوند هم خلق می‌کند و هم اندازه برایشان قرار می‌دهد و سپس هدایتشان می‌کند. الا علی ۳."

این هدایت، هدایت تکوینی است که عام است و همه از آن بهره می‌برند. اما یک هدایت تشریحی و یا هدایت خاص هم وجود دارد که خداوند از طریق انبیاء به انسان پیام می‌دهد. انسان را به طور خاص هدایت می‌کند. چرا؟ برای اینکه به شما علاوه بر غریزه و سائقه‌ها، عقل و اراده را هم داده است تا خودت فکر کنی و انتخاب کنی. اما اگر هدایت الهی نباشد این عقل و اراده شما ممکن است با آزمون و خطا و به تدریج و بعد از دادن هزینه‌های بسیار، به شما کمک کند تا راه درست را پیدا کنی.. انسان موجودی یک بعدی نیست. ابعاد گوناگون دارد. تحت تأثیر عوامل مختلف قرار می‌گیرد. باید راه صحیح را به او عرضه کرد. بعد به او گفت: راه این است. حال این راه را با عقل خودت بسنج و به فطرت خودت مراجعه بکن ببین آیا هدایت تکوینی تو این هدایت تشریحی را تأیید می‌کند یا نه، در قسمت دوم آیه آمده است: «و بُشْرِی لِّلْمُؤْمِنِیْنَ- و این بشارتی است برای مومنان».

بشارت خبر خوش و مزده است. خبر مسرت بخش را به این دلیل بشارت می‌گویند که در بشره یا در چهره و پوست صورت شما اثر مثبت و دل‌پسندی می‌گذارد بطوری که چهره باز و خندان می‌شود. خبر بد هم در ما و چهره ما اثر می‌گذارد، اندوه‌گین می‌شویم و این اندوه در چهره ما منعکس می‌گردد. وقتی خبر بدی به ما می‌رسد فوری چهره‌ما تو هم می‌رود. وقتی خبر خوبی می‌رسد فوری متاثر از آن چهره‌ما باز می‌شود. این یعنی بشارت. بشارت خبری است که خوشحالی یا ناراحتی آن در چهره (بشره) ظاهر می‌شود. منتها این واژه در قرآن بیشتر و انحصاراً برای خبر خوش به کار رفته است. همه انبیاء نذیر و بشیر هستند، انذار و بشارتشان طوری است که در وجود انسان اثر می‌کند. آنان با عمق وجود انسان کار دارند. وقتی خبری روی انسان اثر می‌گذارد. در تمام وجودش تأثیر گذاشته است. اگر تأثیر نگذاشته بود اصلاً در چهره منعکس نمی‌شد. وقتی در چهره یا در منظر بیرونی انسان منعکس می‌شود در عمق وجودش نیز تأثیر می‌گذارد. انبیاء با وجود انسانی من و شما سروکار دارند. می‌خواهند آن انسانیت ما را بیدار و فعال کنند، آن چیزی که در ماوراء گرایشات و انگیزه‌های مادی قرار دارد. اما این قرآن هر کس را که خود بخواد هدایت می‌کند و آن کس که هدایت را بپذیرد، بشارت را دریافت کرده است. پس "بُشْرِی لِّلْمُؤْمِنِیْنَ" است. برای کافر بشارت، معنا ندارد. انتقال پیام تأثیری نمی‌کند. برای اینکه پیام‌های الهی تأثیر کند اول شما باید درد داشته باشید و دنبال درمان باشید. بعد هم برای اینکه درمان و دارویی که طبیب تجویز می‌کند اثر نماید، باید به آن طبیب اعتقاد داشته باشید. وگرنه هر دوایی که به شما بدهد اثر نمی‌کند. از نظر پزشکی برای اینکه دارویی که طبیب برای شما تجویز کرده است مؤثر واقع شود و درمان شوید، حتماً باید علاوه بر پزشک، به آن دارو و درمان اعتقاد و اعتماد داشته باشید. اگر بروید پیش طبیب، و این بهترین طبیب دنیا هم باشد، اما اگر معتقد باشید این طبیب بی‌سواد است، هرکاری آن طبیب بکند درد شما درمان نخواهد شد. خیلی از بیماران هستند که از پیش یک طبیب می‌رود

پیش طبیب دیگر، مرتب طبیب عوض می‌کند، خیال می‌کند که اشکال از پزشک معالج است. اما اشکال از خود اوست. پزشک را قبول ندارد. می‌تواند برود مطالعه کند، تحقیق کند، پرس‌وجو کند، مشورت کند و یک پزشک را انتخاب کند. ولی وقتی به پزشک مراجعه کرد، باید به او اعتماد کند. دیگر نمی‌تواند با پزشک خود مجادله کند که چرا به من این آنتی‌بیوتیک را دادی؟ می‌تواند سوال کند. پزشک هم سعی می‌کند در حد درک و سواد بیمار جوابی بدهد. پاسخ ممکن است متشابه و تمثیلی باشد، یعنی محکم نباشد، یا ممکن است حتی از سطح علمی شما بالاتر باشد و مقداری توضیح بیشتر به شما بدهد ولی اگر چنانچه خواهی دارو تأثیر بکند اول باید به آن ایمان داشته باشید. بنابراین تصور نکنید که اگر این قرآن را بستی به بازو یا توی ماشینت آویزان کردی یا برای کسی که در گذشته بخوانی، معجزه‌ای رخ خواهد داد و همه‌ی بلاها را دفع می‌کند. نه قرآن این تأثیر را ندارد. قرآن به این شکل معجزه‌ای نخواهد کرد. هیچ انتظاری نداشته باش که این قرآن برای تو، که به آن اعتقاد نداری کاری انجام دهد. این اصل تنها مربوط به قرآن نیست. بلکه در باره هر پدیده و هر مطلبی صدق می‌کند. اگر شما به ایدئولوژی یا عقیده‌ای که ابراز وفاداری می‌نمایید ایمان نداشته باشید آن پدیده یا ایدئولوژی نمی‌تواند به شما کمک کند. اگر شما برای درمان بیماری خود، به جای اینکه پیش یک طبیب متخصص و کسی که در یک دانشکده پزشکی معتبر درس خوانده و در محافل علمی شناخته شده تحقیق کرده باشد رجوع کنی، بروی پیش یک حکیم باشی که براساس انتقال تجربه از مادر بزرگ یا پدر بزرگ خود را حکیم می‌داند، و شما به او هم ایمان داشته باشید. او شما را اشتباهی معالجه خواهد کرد. بنابراین کافی نیست که به هر ایدئولوژی ایمان بیاورید و بگویید که خوب، حالا این ایمان به من کمک می‌کند. نه ممکن است پیش یک جادوگر رفته باشید، ممکن است فریب یک سحر و جادویی را خورده باشید. این ایمان کمکت نمی‌کند. از طرف دیگر بهترین آئین‌های جهان هم تا شما به آن ایمان نداشته باشید کاری برایتان انجام نمی‌دهد. تأثیری در زندگی شما نخواهد داشت.

خوب حالا این مؤمنین که مشمول هدایت و بشارت می‌باشند، چه کسانی هستند؟ مؤمنین جمع مؤمن و مؤمن کسی است که ایمان دارد. ایمان از واژه آمن، آمن یعنی طلب امنیت کردن و امنیت یافتن یا گرفتن است. اشاره شد که فطرت انسان طالب امنیت است. این جزء هدایت تکوینی است که همه ما می‌خواهیم پناهگاهی پیدا کنیم تا در آنجا احساس امنیت کنیم. نیاز به امنیت در تمام موجودات وجود دارد. حتی شما می‌بینید در شرایط نامساعد جوی در برخی از گیاهان، نظیر کاکتوس‌ها، برگ‌ها تغییر شکل می‌دهند تا بتوانند مقدار تبخیر آب در اثر گرمای محیط را به حداقل برسانند. تمام موجودات «قلمرو امن» دارند. حتی در دریا، ماهی‌ها یک فضای امن دارند که اگر موجود غیر خودی به آن فضا وارد شود، به او حمله می‌کنند. در جنگل، حیوانات جنگلی، محدوده‌ی امن خود را علامت‌گذاری می‌کنند. در درون این فضای محدود معین شده احساس امنیت می‌کنند. اگر کسی یا موجود ناآشنائی به این محدوده وارد شود، مورد حمله قرار می‌گیرد. گاهی اتفاق افتاده است که فردی در جنگل از ۲ متری یک شیر درنده رد شده است اما مورد حمله شیر قرار نگرفته است. اما در یک نوبت دیگر، در فاصله ده متری با شیر، مورد حمله قرار گرفته است. این برای آن است که در بار اول او بیرون از محدوده امن شیر قرار داشت. اما در نوبت دوم، به رغم فاصله بیشتر، به درون محدوده امن وارد شده بود. تمام موجودات با طبیعت و سرشت خود- هدایت تکوینی- به دنبال امنیت هستند. بسیاری از حیوانات برای حفظ امنیت خود، متأثر از هدایت

تکوینی، تغییر رنگ می‌دهند تا مورد شناسایی رقیب و دشمن قرار نگیرند (نظیر قورباغه‌ها).^۱ حالا تونیز با هدایت تکوینی دنبال امنیت هستی، می‌خواهی خودت را حفظ بکنی. بنابراین اگر براساس فطرتت، حرکت بکنی و عقل فطری خود را داور قرار بدهی، قرآن به تو این احساس ایمنی را می‌دهد. ریشه واژه اسلام از **سَلَّمَ و سَلَّمَ** است. یعنی تسلیم شدن و به صلح و آرامش رسیدن. به مجرد این که تو ایمن بیاوری احساس آرامش می‌کنی. کسی که ایمن ندارد یعنی در منطقه امن وارد نشده است دائم در تلاطم است. شخص مؤمن را به اقیانوس تشبیه می‌کنند. در کنار خلیج فارس یا دریای خزر یا اقیانوس‌ها دیده‌اید که وقتی طوفان می‌آید گاهی طول امواج موجها به ۱۰ متر و ۲۰ متر هم می‌رسد. اما این تلاطم در سطح آب، آرامش عمق دریا را برهم نمی‌زند. مؤمن چنین حالتی دارد. عمق شخصیت، عمق ثبات و آرامش مؤمن با تلاطم‌های روزانه و حوادث از بین نمی‌رود. شما وقتی ایمن می‌آورید وارد **دارالسلام** یعنی وارد **خانه صلح** می‌شوید. قرآن دنیا را به ۲ منطقه تقسیم می‌کند. نه از نظر جغرافیایی بلکه از نظر آرامش یا تلاطم: دارالسلام یا دارالحرب، خانه صلح یا خانه جنگ. به مجرد اینکه شما به خدا ایمن می‌آورید وارد خانه صلح یا دارالسلام می‌شوید. خانه صلح یعنی سرزمین روحی و روانی آرامش، جایی و وضعیتی که شما احساس آرامش می‌کنید. مرحله اول آرامش، صلح و صفا با خودت، برای اینکه تضادهای درون خودت را حل کرده‌ای. مرحله دوم صلح و آرامش با هم‌نوع‌ات. روابطت را با هم نوع‌ات، صلح محور می‌سازی. مرحله سوم،

صلح و آرامش با طبیعت است. تو دیگر سر جنگ و ستیز با طبیعت را نداری، کل دنیا را دشمن خودت نمی‌بینی. بلکه با آن جهان بینی که اسلام ارائه می‌دهد خودت را در وحدت با جهان پیرامونی‌ات می‌بینی. پایه و معنای **وحدت وجود** همین است. انسان موحد خود را با همه جهان هماهنگ می‌بیند. بعد یا مرحله چهارم، آرامش و صلح یا خالق جهان هستی و پیوند خوردن با پروردگار جهان (رب العالمین) است. رسیدن به این وضعیت مطلوب ذهنی و روانی چندین پیش شرط یا پیش نیاز دارد. خوب حالا آن هدایت تکوینی لاجرم باعث می‌شود که شما جزو مؤمنین بشوید و هدایت تشریحی را بپذیرید. اما این کافی نیست برای رسیدن به این وضعیت مطلوب ذهنی و روانی چند پیش شرط یا پیش نیاز دارد.

آیه ۳- **"الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقنون- کسانی که...."**

این آیه سه فراز دارد: فراز اول: **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ**- مضارع استمراری است. **صَلَاة** در اینجا به معنای نماز پنج‌گانه نیست. نمازهای یومیه انعکاس یا شکل حفظ آن اتصال است. ممکن است فردی نمازهای یومیه‌اش را هم بخواند اما در واقع با خدا متصل نباشد، به این معنا که در زندگی روزمره‌اش خدا حضور نداشته باشد؛ خدا مرده باشد؛ یعنی کسانی که مستمراً در حال اتصال با خداوند هستند. اتصال و پیوند با

^۱ - نمونه دیگر از این هدایت تکوینی، پدیده ساعات زیستی یا Biological clocks است. زندگی روزمره بسیاری از جانوران، بخصوص پستانداران، از جمله انسان، با ساعات طبیعی محیط زیست، نظیر ساعت جذر و مد محلی، که خود تابع طلوع و غروب ماه می‌باشد، تنظیم شده است.

خدا هنگامی کارساز است که پیوسته و مستمر باشد، نه گاه به گاهی و به اصطلاح يك دفعه باشد يك دفعه نباشد. شما اگر بخواهید در هر کاری به جایی برسید نمی‌توانید يك خط در میان کار کنید. شما اگر می‌خواهید درس بخوانید و به يك هدف خاصی برسید نمی‌توانید يك خط در میان درس بخوانید. يك سال يك كتاب را بخوانید. ول كنيد، دو سال ديگر دوباره شروع كنيد، يك جاي كتاب را بخوانيد و بعد برويد يك صفحه ديگر را بخوانيد، بعد دوباره ببنديد. برويد يك كتاب ديگر را شروع كنيد. اينگونه به هيچ جايي نمي‌رسيد، مي‌شوي همه كاره و هيچ‌كاره. آن كسي به مرحله بشارت مي‌رسد كه از گروه يقيمون الصلوة باشد. يعني مستمراً، دائماً در جهت اقامه (صلوة) باشد. اتصال مستمر به خدا جنبه خودسازي دارد و جنبه تنظيم روابط شما را با خودت و با ديگران را دارد.

فراز دوم: "ويوتون الزكوة". يوتون يعني عطا كردن، دادن، تأديه كردن، ادا كردن، يعني مرتباً و مستمراً از مال خود به ديگران مي‌دهند. براي واژه **ذكات** دو معنا وجود دارد. يكي پاك كردن و پاكيژه شدن، كه از همان **تزكيه** مي‌آيد و يكي هم رشد و نمو است. رشد و نمو انسان هم ارتباط دارد به ايمان به خدا، به معنای پيدا كردن معنا و هدف برای زندگی و در مسیر يك حرکت تكاملي قرار گرفتن. زكوة تمیز و پاكيژه كردن دستاوردهاي اقتصادي و سهيم كردن ديگران در بهرمندي های اقتصادي و رشد و نمود خود فرد و جامعه.

قرآن با صراحت می گوید که محرومین جامعه در دستاورد های اقتصادی ما سهیمند. اما مسئله از این فراتر است. در اندیشه اسلامي همه چیز از آن خداست. تمام وجود ما به خدا تعلق دارد. همه استعدادها، ابتکارها، هر کاری که می‌کنیم همه از پرتو لطف و نعمت‌های خداست. آنچه را هم که از طریق کار سالم، موجه و حلال به دست می‌آوریم، تماماً بطور مطلق متعلق به فرد نیست. سهمی از آن به ديگران تعلق دارد. تا وقتی آن حقی را که خدا گفته، به محرومین جامعه ندهی مالت ناپاک است. باید بدهی تا پاك شود (ذكات). به عبارت ديگر بخشي از اموال غصبي است. شما مي‌دانيد با لباس غصبي نمي‌توانيد نماز بخوانيد، مگر اينكه لباس غصبي را از تن بيرون بياوريد. در جاي غصبي نمي‌توان نماز خواند. آن مالي را هم كه با كار سالم و مجاز و با عرق جبين خود بدست آورده‌ايد مالك مطلق آن هم نيسنيد. تا وقتی كه ذكاتش را ندهي پاك نيسنيد. اما اگر دادي هم خودت و هم جامعه رشد مي‌كنيد. اقتصاد جامعه رشد پيدا مي‌كند.

فراز سوم- "وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقنون". "و مؤمنين كساني هستند كه نه تنها مستمراً به وظيفه يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة عمل مي‌كنند، بلكه به آخرت هم يقين دارند. شما مي‌دانيد يكي از مباحث اصولي در اسلام، موضوع آخرت و قيامت، همپاي توحيد و عدل و نبوت و امامت است. در بسياري از آيات قرآن ريشه طغيان، تكاثر و انحرافها را تماماً در بي اعتقادي به آخرت ذكر شده است. منظور قرآن از اعتقاد به آخرت چيست و از چه عناصری تشكيل شده است؟

اول- منظور از كار يا فعل چيست؟ عنصر اول اين كه انسان در اين جهان هر كاري كه مي‌كند، از كوچك‌ترين تا بزرگ‌ترين آنها، حتي مژه‌هاي كه به هم مي‌زند، يا فكري كه از ذهن عبور مي‌كند، همه فعل محسوب مي‌شوند. به اين معنا كه داراي اثري است. هيچ فعلي در اين جهان نيسنيد كه اثري ايجاد نكند. **دوم** اين كه هر اثري كه ايجاد مي‌شود به فرد عمل كننده برمي‌گردد. عامل فعل اثرات فعل خود را خواهدديد. بازگشت اثرات فعل يا كارهاي ما از دو نوع است. يك نوع آن اثراتي است كه بلافاصله ظاهر مي‌شوند. اثراتي زودرس يا به اصطلاح نزديك هستند. يك دسته هم اثرات دور دست و دراز مدت‌اند.

سوم این که حیات انسان با مرگ پایان نمی‌پذیرد. فکر نکنید که به محض پایان فعالیت‌های فیزیولوژیک و زیست‌شناختی به نام مرگ، حیات انسان پایان پذیرفته است. خیر. زندگی ادامه دارد. (یکی از بزرگترین فیزیک‌دانان هسته‌ای جهان و برنده جایزه نوبل در بحث پیرامون نظرات علمی، به مسئله ادامه حیات بعد از مرگ می‌پردازد و در سه بخش نظر مسیحیت، یهودیت و اسلام را شرح می‌دهد. اعتقاد به آخرت یعنی این که مرگ انسان پایان حیاتش نیست. هر عملی که از ما سر می‌زند اثراتی دارد، اثراتش هم گریبانگیر خود ما می‌شود، این گریبانگیری هم یا زودرس و در همین دنیاست یا دیررس و در آخرت. قرآن از ما دعوت می‌کند که در برنامه‌ریزی‌هایمان برای زندگی هدفمان صرفاً نتایج زودرس نباشد و به دنبال نتایج دنیوی به تنهایی نباشیم. شما می‌دانید که بهترین برنامه‌ریزی در مدیریت آن است که اول اهداف درازمدت مشخص شوند، بعد براساس هدف‌های درازمدت هدف‌های کوتاه‌مدت تعیین گردند. شما اگر ندانید که در درازمدت می‌خواهی پزشک بشوی یا مهندس، نمی‌توانید در کوتاه‌مدت معین کنید که به مدرسه مهندسی بروی یا پزشکی. برنامه‌ریزی برای رسیدن به هدف‌های کوتاه‌مدت وقتی معنادار است که براساس هدف‌های درازمدت هم باشد و براساس هدف‌های غایی و نهایی تعریف شود. جهان و هستی هدفمند است. دارای هدف غایی و نهایی است. همه پدیده‌های جهان به سوی یک هدف غایی و نهایی حرکت می‌کنند. هدف غایی و نهایی جهان هستی حرکت به سوی «خدا» - «کمال مطلق» است: "و الیه المصیر". قرآن به انسان می‌گوید اول هدف غایی و نهایی را بپذیر و سپس براساس هدف‌های درازمدت یا آخرت، زندگی خود را تعریف کن. معطوف به این اهداف درازمدت، برای رسیدن به هدف‌های کوتاه‌مدت برنامه‌ریزی کن. معنای دنیا مزرعه الاخره همین است. حال ببینیم اگر کسی این نگرش نسبت به جهان را نداشته باشد، چه وصفی پیدا می‌کند:

آیه ۴- "إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَلَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ. آن کسانی که ایمان به آخرت ندارند. اعمال آنها برایشان زیبا جلوه می‌کند پس آنها کورکورانه حرکت می‌کنند."

این آیه دو فراز دارد: فراز اول زینت اعمال، و فراز دوم سرگردانی و حیرت است. زینت به معنای آراستن. در اینجا منظور این است که آنها که نگرش درازمدت ندارند، نتایج زودرس آن‌ها را خوشنود و راضی می‌سازد و احساس خوبی پیدا می‌کنند. اما همین احساس موجب سطحی‌نگری آن‌ها می‌شود: "فَهُمْ يَعْمَهُونَ". واژه عم یعنی سرگردان، حیرت زده، کسی که نمی‌داند کدام طرف دارد می‌رود یا باید برود؛ حرکتش یا جهت ندارد یا نمی‌داند به کدام سو می‌رود؛ نمی‌داند که چه کار می‌خواهد بکند. برای روز زنده است و برای لحظه‌ها زندگی می‌کند؛ برای او اصلاً مطرح نیست که برای چی به دنیا آمده است؟ فلسفه حیات چیست؟ برای چی خلق شده است؟ برایش مطرح نیست و آینده دور و دراز را نمی‌بیند، این آدم‌ها مصداق زینا لهم اعمالهم- ما اعمالشان را برای آن‌ها می‌آراییم، هستند. آراستن اعمال یعنی حالتی که شما را قانع می‌سازد. خوب انسان شتاب زده است و از نتایج زودرس از میانبردن خوشش می‌آید. بعضی‌ها برای نتیجه فوری ممکن است تقلب هم بکنند. حالا تو امروز این کار را کردی فردا چی؟ آقا تو آمده‌ای آمریکا، نمی‌خواهی اقلان زبان انگلیسی را خوب یاد بگیری؟ آمده‌ای آمریکا می‌خواهی چه کار کنی؟ اگر آمده‌ای آمریکا و تمام مشکلات را تحمل می‌کنی، خوب حداقل همین زبان را یاد بگیر. پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر می‌خواهی از شرقومی در امان بمانی زبان آن قوم را یاد بگیر؛ تا بدانی که آمریکائیان راجع به شما و کشور شما چه می‌گویند؟ بتوانی روزنامه‌اش را بخوانی، بتوانی مجله‌اش را

بخوانی، بتوانی تحلیل‌هایش را بخوانی. نه اینکه ۵-۶ سال اینجا باشی اما هنوز نتوانی يك نامه به انگلیسی بنویسی؛ نتوانی حرف و منظور و مقصود خودت را به انگلیسی به کسی حالی کنی. چرا؟ کسی که دنبال نتایج آنی است همیشه سرگردان است. نمی‌داند می‌خواهد چه کار بکند، در حیرت است. پیامد چنین رفتاری:

آیه ۵- "اولئك الذين لهم سوءالعذاب وهم في الآخرة هم الاخسرون- آنها را هم در دنیا سخت‌ترین عذاب است و هم در آخرت زیانکارترین مردمند."

این آیه نیز دو فراز دارد: **فراز اول-** عذاب زشت و ناراحت‌کننده است. واژه **سوء** یعنی زشت و ناراحت‌کننده. **عذاب** به معنای محرومیت و جداکردن یا جدا شدن از نعمت است. **فراز دوم-** خسران در آخرت حاکی از آن است که سوء العذاب مربوط به پیامد اعمال در همین دنیا است. طبیعی و قابل فهم است که کسانی که درك عمیق از هدفمندی جهان و در نتیجه برنامه‌ریزی‌های راه بردی یا استراتژیک برای زندگی خود ندارند، در حیرت و سرگردانی به سر می‌برند و پیامد های ناراحت‌کننده ای در انتظار آنان است. به موجب فراز دوم، که: **و هم في الآخرة هم الاخسرون** "اینان همان‌ها هستند که در آخرت بیشترین خسارت را خواهند داشت. این افراد تنها هم‌الخاسرون، نیستند بلکه هم‌الاخسرون هستند. **اخر** یعنی خیلی خسارت دیده، بیش از همه خسارت دیده‌اند. **خسران** در ادبیات قرآنی به معنای کسی است که «سرمایه» را از دست داده است. زیان و ضرر، در برابر سود و منفعت است. در هر تعامل اقتصادی (یا سیاسی) احتمال زیان یا سود وجود دارد. اما سرمایه از بین نمی‌رود. اگر سرمایه از بین برود، آن دیگر خسران است. **"و هم في الآخرة هم الاخسرون"** یعنی چنین افراد، با این ویژگی‌های رفتاری در پایان کار، نهایت و آخرت نه تنها زیان و ضرر کرده‌اند، بلکه کل سرمایه، یعنی سرمایه حیات و زندگی و امکانات را از دست داده‌اند. تکیه بر **هم الاخسرون** به این معناست که خسران درجات دارد؛ هرکس ممکن است به نوعی دچار خسران شود و سرمایه را از دست بدهد. اما این گروه از مردم با بالاترین پیامدها دراز بین رفتن اصل سرمایه روبرو خواهند شد. پس **دو بینش** در اینجا معرفی شده است. يك بینش این است که اگر کسی توجه لازم را نداشته باشد و دنبال این نباشد که در وضع نامطلوبی که دارد تحولی بوجود آورد، این قرآن او را هدایت نمی‌کند. اما اگر فردی خودش به این‌جا برسد که راهی را که می‌رود غلط است و می‌خواهد از راه غلط نجات بیابد و دنبال چاره است، قرآن راه را به او نشان می‌دهد:

آیه ۶- "وَإِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ. وَتُو (اي رسول) قرآن را از جانب خداوند دانای حکیم دریافت می‌کنی."

واژه **لَدُنْ** یعنی از نزد، از يك جا یا مکان نزدیک. این قرآن از يك جای نزدیکی بر تو ای پیامبر از جانب خدای حکیم و علیم نازل شده است. **حکمت** آن علمی است که خدشه در آن نباشد. حکمت يك مرحله بالاتر از علم است. حکمت آن علم و دانشی است که هیچ‌گونه خدشه‌ای به آن وارد نباشد. **يك** معنای حکیم، بسیار فرزانه و هوشیار است؛ کسی که خیلی زیرک است؛ روابط پدیده‌ها را عمیقاً می‌فهمد و می‌داند. اما **يك** معنای دیگر حکیم این است که به دلیل خبرگی و گستردگی دانش در قضاوت از قدرت تشخیص بالایی برخوردار است. حکیم و علیم از نام‌های زیبایی (اسماء الحسنی) الهی هستند. این که با هم آمده‌اند، به

منظور جلب توجه مخاطب است که اگر عبادت همگن شدن عابد بامعبود باشدو پرستیدن خدا، یعنی خداگونه شدن انسان، یعنی متخلق به اخلاق الهی شدن، پس لازمه اخلاق الهی پیدا کردن ایمان و اعتقاد و درك و فهم صفات ثبوتیه الهی است. انسان متعبد، در کوشش دائم است تا متخلق به اخلاق الهی گردد؛ حکمت و علم را با هم داشته باشد. در قلمرو انسان علم بدون حکمت و یا حکمت بدون علم، خلاق و آفریننده نیست.

فصل دوم

در ۶ آیه اول این سوره مقولات و مفاهیم اساسی آموزه‌ها، ارزش‌ها و مبانی جهان‌بینی توحیدی و ویژگی‌های هدایت یافته‌گان و نیز پیامدهای قبول یا انکار هدایت الهی ارائه شده است. از آیه ۷ تا ۱۴ داستان موسی و فرعون به اجمال بیان شده است.

آیه ۷- "اذقال موسی لاهله إني أنست ناراً ساتیکم منهاخبیراواتیکم بشهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ- بیاد آر هنگامی که موسی به اهل خود گفت: مرا آتشی به نظر آمد. می‌روم تا از آن آتش خبری بیاورم یا شاید برای گرم شدن شما شعله‌ای برگیرم."

هنگامی که موسی، مدت ۸ سالی را که به هنگام ازدواج با دختر شعیب تعهد خدمت داده بود، به اتمام رسانید، به همراه خانواده و یارانش از شهر خارج و در امتداد کوه طور در صحرای سینا، به طرف شمال حرکت کرد. سپس در جایی برای استراحت توقف کردند. در این جا بود که موسی از درون کوه طور نوری یا شعله آتشی را دید: "انی أنست ناراً- وجود آتشی را در کوه احساس می‌کنم." پس بروم تا: سأتیکم منها بخبیر أو اتیکم بشهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ. پس من می‌روم تا خبری از این آتش بگیرم، ببینم این گرما و آتش چیست؟ یا یک شعله‌ای از آن بیاورم شاید با آن خود را گرم کنید: تَصْطَلُونَ.

موسی و همراهانش در صحرای سینا بودند. یکی از خصوصیت صحرای سینا این است که روزها بسیار گرم و شب‌ها بسیار سرد است. هم‌اکنون هم در صحرای سینا آوارگان فلسطینی در روزها از گرما در زیر چادرها رنج می‌کشند و هم شب‌ها از سرمای سخت صحرا. صحرای سینا در شب هم تاریک است و هم سرد. وقتی موسی نوری را در دل کوه می‌بیند و وجود آتشی را تصور می‌کند، تصمیم می‌گیرد که برود ببیند چه خبر است و شاید هم شعله‌ای از آن آتش را برای همراهانش بیاورد، تا شاید آنها از طریق این آتش گرم شوند اما:

آیه ۸- "فَلَمَّا جَاءَهُانودِي أَن بوركَ مَنْ فِي النارِ مِنْ حولهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ- پس وقتی موسی به آن نور یا آتش نزدیک شد صدایی شنید که گفت که مبارک باد هر کسی که در داخل این آتش و در اطراف آن است. منزّه و پاک باد خدایی که پروردگار همه عالمیان است."

آن چه موسی دید چه بود، آتش بود یا نور؟ در آیه قبلی اگر چه موسی می‌گوید آتشی دیدم، اما آنچه او دید آتش نبود بلکه نور بود و او تصور کرد که آتش است. اما در این آیه خداوند از واژه نار یا آتش استفاده کرده است. پس قاعدتاً باید همان آتش باشد و نور محصول آن. در آیه بعد:

آیه ۹- "یا موسیٰ إنه انالله العزیز الحکیم- ای موسیٰ این من هستم خدای مقتدر و فرزانه."

آیا آتش در کوه طور، در صحرائی سینا، و سخن گفتن خداوند با موسیٰ واقعی بوده است یا بیان نمادین هدایت الهی در ظلمت سراهای سرد و تاریک، که صحرائی سینا هم نماد آن است؟ بی‌تردید، آنچه در این آیات آمده است بطور واقع اتفاق افتاده است. در «تأملاتی در آیات مبارکه سوره قصص» درباره دیر کاترین در کوه طور و آثار تاریخی بر جای مانده در کوه توضیحاتی داده ام. علاوه برای این آیه سخن خداوند است. آثار تاریخی بر جای مانده در کوه طور گواهی است بر این رویداد. اما می‌توان وقوع چنین رویدادی را در صحرائی سینا، نماد تجربه همه آدمیانی دانست که در ظلمتکده صحرائی زور و ستم، در سرما و تاریکی و وحشت حاکم بر آن اسیرند. در شرایطی که امیدی به نجات نیست، خداوند انسان را از درون می‌خواند یا مگر با گرمای نور هدایت حق راه را بیابد و آماده برای انجام رسالت رهایی بخش گردد. به این نور و ندابایستی توجه کرد و سخن را شنید:

آیه ۱۰- "وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبَّرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ، يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدِي الْمُرْسَلِينَ- وَعَصَايَ خُودَت رَا بِيْنْدَا ز. وَوَقْتِي اِنْدَاخْت دِيْد كِه اَيْن عَصَا مِثْل مَارِي شُرُوع كَرْد رَاه رَفْتَن. مُوسَىٰ عَقَبْ كَرْد كَرْد وَ اَنْجَنَان تَرَسِيْد كِه بَرَنْگِشْت بِه طَرَف عَصَا، اِي مُوسَىٰ نَتْرَس دَر حَضُور مَن پِيَا مَبْرَان بِيْمَنَاك نِيْسْتَنْد."

آیاتا به حال هیچ حس کرده‌اید که بعضی اوقات ضمن اینکه به خدای واحد، قهار، العزیز و الحکیم اعتقاد دارید و به خاطر او کاری را انجام می‌دهید، اما وقتی نتیجه را می‌بینید، باور نمی‌کنید و از ترس عقب‌نشینی می‌کنید؟ گاهی فرد یا ملتی نمی‌تواند تصور کند که خودش بوده است که آن کار بزرگ را انجام داده است. وقتی شما در راه حق حرکت می‌کنید راه‌ها هموار نیستند، انواع و اقسام درگیری‌ها و محرومیت‌ها دارد، اما می‌گوید ای موسیٰ نترس، در حضور من جانی ترس نیست. آن کسانی که من به عنوان رسول یا پیام آور رهایی انتخاب کرده ام موجبی برای ترسیدنشان وجود ندارد. مگر:

آیه ۱۱- "الامن ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فإني غفور رحيم- مگر کسی که مرتکب ظلمی شده باشد آنگاه (حتی او هم اگر) از پی بدی به شایستگی تغییر روش دهد (ایمن است) که من آمرزنده مهربانم."

آیا رسولان خداهم ممکن است کاری ظالمانه انجام می‌دهند، که گفته است: «الا من ظلم». در اینجا خطاب به موسیٰ است. آیا موسیٰ کاری کرده بود که مصداق یا مخاطب این «الا من ظلم» باشد؟ موسیٰ آتش را دید، از درون آتش کلام خدا را شنید. به او دستور داده شد که عصایش را بیندازد، انداخت. وقتی انداخت، یعنی باور کرده بود که آن چه شنید، سخن خداوند بود و امرش را اطاعت کرد. پس وقتی عصا به مار تبدیل شد، چرا ترسید و به عقب برگشت؟ واکنش موسیٰ، آن هم در آن شب سرد و تاریک کوهستان

يك رفتار عادي انساني بود. آيادر آن شرايط ترس‌اش بي‌جا و مصداق ظلم بود؟ چه نوع ظلمي؟ اگر به معنای ظلم که در برابر عدل است توجه کنیم، می‌توان چنین گفت که خدا با موسی سخن گفته است و موسی هم آن را کلام خدا دانست، دیگر ترسیدن از یک رویداد بی‌معناست، اگر چه واکنش موسی در آن شرايط قابل فهم است. نمونه دیگر از این نوع ظلم را می‌توان در داستان یونس پیامبر دید. یونس پیامبر از بی‌اعتنایی مردم نینوا به رسالتش و به بیان الهی مایوس شد و شهر را ترک کرد و رفت. اما در دریا گرفتار نهنگ شد. داستانی که خدا به پیامبر می‌فرماید "مثل مصاحب نهنگ نباش- ولا تكن كصاحب الحوت (قلم ۴۸)". که این خود يك نوع ظلم است. اما اگر این کسان کار زشت را به يك کار تبدیل نمایند، ایمن خواهند بود.

عصای موسی که با افکندن به ماری تبدیل می‌شد، علاوه بر ابزار دفاعی، يك معجزه هم بود. اما معجزه بعد:

آیه ۱۲- «وَادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ- دستت را در گریبان فرو بر تا سپید و بی‌آسیب خارج شود. این از جمله نه معجزه است برای دعوت فرعون و قومش که گروهی منحرفند.»

ید تنها به معنای دست نیست بلکه در قرآن به معنای قدرت است: **يَدُ اللَّهِ** مع الجماعة. قدرت خدا با جماعت است. نه اینکه خدا دست داشته باشد و دستش با جماعت باشد بلکه خدا، حق و قدرت حق با جماعت است. وقتی قرآن می‌گوید: «**يَدُ اللَّهِ** فوق ایدیهم. دست خدا بالای دست آنهاست»، باز هم به این معناست که قدرت خدا بالاتراز قدرت آنهاست. در این آیه نیز، «**يَدُ بَيْضًا** موسی» قطعاً يك معجزه الهی بود. دست در اینجا همان اندام شناخته شده بدن است که وقتی موسی به گریبان خود می‌برد و بیرون می‌آورد می‌درخشید. اما می‌تواند يك معنای نمادین هم داشته باشد آن قدرت گرفتن از درون خود است. دستت را در گریبان خود فرو ببر یعنی از قدرت درونی خودت استمداد بجوی، که وقتی از آن بیرون می‌آوری می‌درخشد. این قدرت توست که در دستت نورافشانی می‌کند، بدون آنکه علامت آسیب یا انحرافی باشد، یا زیان و ضرری به تو برساند. اما این قدرت درخشان تو، در برخورد و رویارویی با فرعون و قوم او، از جمله نه معجزه یا آیات همراهت می‌باشد. خداوند در آیات دیگر به این معجزات اشاره کرده است. این آیات یا نشانه‌ها یا معجزات علامت قدرت موسی در تقابل با فرعون می‌باشند.

خداوند به موسی دستور می‌دهد با این آیات به سوی فرعون و قوم او برود. این تدارکات و آمادگی‌ها برای این است که موسی برود و مأموریتش را، که نجات یهودیان از ظلم و ستم فرعون و قومش می‌باشد، انجام دهد. وظیفه‌ی آزادی یهودیان از اسارت یک گروه تبه‌کار: «**إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**». فاسق یعنی کسی که از حق و حقیقت، از جاده عدالت منحرف و خارج شده است؛ طغیان کرده‌اند.

آیه ۱۳- «**فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ**- پس هنگامی که نشانه‌های روشن مابه آنها رسید گفتند این جادویی آشکار است»

ویژگی آیات خداوند باز کردن چشم هاست. مردمی که تا آن زمان کور بودند و واقعیت های فردی و اجتماعی را نمی دیدند با دریافت آیات خدا چشم هایشان باز می شود، واکنش نشان دهند. ما هم در فارسی می گوئیم که این کتاب یا این مطلب چشمه ای من را باز کرد. یعنی تا به آن موقع من کور بودم نمی دیدم نه اینکه چشم نداشتم یا چشمه ای نمی دیدم، داشتم و می دیدم، اما دقت و توجه نداشتم. آیات مبصره یعنی آیاتی که روشن و روشن کننده و آگاه کننده هستند و به مردم بصیرت و بینایی می دهد. ظاهراً تأثیر پیام و کلام موسی در مخاطبین اش و مردم عادی آن چنان عمیق بود که فرعون و گروه حاکم نتوانستند آن را درک کنند و در تخطئه موسی گفتند: این سحر و جادوست.

در آیات دیگر قرآن نیز این واکنش در برابر دعوت حق و تأثیرش در مردم بیان شده است. اما این تنها آنها واکنش نبود:

آیه ۱۴- «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ- با آنکه در دل به آن یقین داشتند، از سرستم و سرکشی انکار کردند، ببین سرانجام تبهکاران چگونه بود؟»

اما چرا فرعون و قوم اش در واکنش به دعوت موسی آن را يك سحر و جادوی آشکار خواندند: «هذا سحرٌ مبين». واژه **جحد** یعنی انکار بدون هیچ دلیل و مدرکی، بلکه از روی عناد و سرکشی. واژه **استیقنتها** به معنای در دل یقین داشتن یا بطور یقین. واژه **عُلُوٌّ** یعنی بالا رفتن، بالا بردن در اینجا به معنای سرکشی و برتری جوئی است. شیوه رفتاری افرادی که به بیماری کیش شخصیت و یا به نوعی خودشیفتگی (نارسیسم) مبتلا هستند خودبزرگ بینی و استکبار و استعلا است. فرعون نماد واقعی تاریخی این استعلا بود: «ان فرعون علا في الارض». فرعون بعضاً خود را خدا یا مورد لطف خاص خدا می دانست و مدعی بود هر چي می گوید سخن خداست. برخی از زمامداران این عصر و زمانه هم مدعی هستند که رسالت دارند و برگزیده شده اند که ملت ایران را به دروازه های تمدن و (یابیهشت مینو) برسانند. اشکال فرعونیان و سیاری از مردمان این است که تاریخ نمی خوانند و از پایان کار این ستمکاران غافل می مانند. پس خداوند دعوت و امر می کند: «فانظر كيف كان عقبه المفسدين». **انظار** یعنی دیدن و مشاهده کردن به قصد فهم ماهیت یا سرشت پدیده ها یا تحولات. اولین و اساسی ترین گام در علم مشاهده است. واژه **عاقبت** یعنی پایان، پاشنه پا را هم می گویند عقبه. وقتی شما چرخ می زنید در واقع روی پاشنه پا چرخ می زنید. عاقبت را هم به همین معنای پایان کار می گویند اما نه پایان حرکت. پایان يك رویداد چرخشی است به سمت رویداد دیگری. مشاهده و نگاه به تاریخ به این منظور است، یامی باید باشد، که ببینیم عاقبت کار تبهکاران چه بوده است؟ در آیه قبلی فرمود که آیات خدا «مبصره»، یعنی روشن کننده و بوجود آورنده بصیرت و بینش در شخص هستند. یکی از کارکرد های قرآن دادن بصائر به انسان است.

بصیرت امری است که در وجود شخص باید تحقق پیدا کند و نمی‌توان آن را اندازه گرفت. بینش و بصیرت در رفتار فرد منعکس می‌باشد و از رفتارش تراوش کند. مطالعه علمی تاریخ، یابه تعبیر قرآن "نگریستن" به خصوص به عاقبت فاسقین و مفسدین تاریخ کارساز است. قرآن ما را به مشاهده علمی جهان دعوت می‌کند: «فانظر- پس نظاره کن». ببین یا مشاهده کن که عاقبت مفسدین «کیف- چگونه» بوده است. این نظاره یک مشاهده علمی است. اوایل گام در علم مشاهده است. مشاهده علمی اولین پایه درک درست جهان است.

فصل سوم

داود سلیمان، مورچه، هدهد و ملکه سبا

در آیات ۱۵ تا ۲۴ به داستان سلیمان، مورها و مکاتبه و مکالمه‌اش با ملکه سبا یا بلقیس می‌رسیم:

آیه ۱۵- "وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَي كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ-

بیان خبری است عام از این که اولاً خداوند به داود و سلیمان دانش ویژه‌ای عطا کرده بود و ثانیاً آنان با آگاهی از این فضل و نعمتی، که آنان را به بسیاری از بندگان مومن خدا برتری داده بود، سپاسگذاری کردند. نام هر یک از پیامبران معرف منش و شخصیت آنان نیز می‌باشد. ابراهیم، یعنی پدر امت، سلیمان یعنی شمس/ خورشید و صلح.

در آیه بعدی به آن نعمت، از زبان سلیمان، اشاره شده است.:

آیه ۱۶- «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْتُمْ أَن تُلْجِئُونَ لَنَا مِن مِّثْلِ هَذَا لَوْ لَهِ الْفَضْلُ الْمُبِينُ- و سلیمان وارث (ملك) داود شد و گفت ای مردم، به ما علم فهم سخن پرندگان و نیز از همه چیز داده شده است، بدرستی که این همان فضل روشن (خداوند) است.»

این آیه دو فراز دارد: فراز اول- سخن گفتن پرندگان و فراز دوم- دانش بسیاری از مسائل».

منظور از «منطق الطیر» در فراز اول چیست؟ پرندگان چگونه باهم گفتگو می‌کنند؟ چگونه گفتگوی پرندگان با یکدیگر قطعاً، از نوع ارتباط کلامی با انسانها با یکدیگر، متفاوت است. دانشمندان جانورشناس بررسی‌های فراوانی درباره چگونگی ارتباط جانوران، از جمله پرندگان با یکدیگر انجام داده‌اند.

پرندگان با اندام‌های خود، نوک، زبان، سر، بالها، دم و پرها و با ایجاد صدا، با سایر پرندگان و یا با انسان‌های پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کنند. اگر چه برخی از این علائم بدنی و یا صوتی در تمام پرندگان عمومیت دارند و حاوی پیام واحد هستند، اما در هر پرنده‌ای علائم و صداهای ویژه نیز مشاهده می‌شود.

هر یک از علائم بدنی یا صوتی معنای معینی دارد. مثلاً هنگامی که پرنده‌ای نوک خود را به هم می‌زند، اعلام می‌کند که در خطر است. وقتی نوک خود را می‌مالد، یعنی احساس امنیت می‌کند. گاهی تمیز کردن نوک، یعنی دل‌خوری و یا ناراحتی. هنگامی که پرنده‌ای به سوی صاحبش سر خم می‌کند یعنی نیاز به نوازش دارد. اگر پرنده‌ای سر به پائین خم کند ولی چشم‌ها را تکان بدهد و دم خود را بلند کند و تکان بدهد یا پرها را برهم بزند، یعنی دست از سرم بردار و ولم کن.

هنگامی که پرنده‌ای نظیر سگ از خود صدا درمی‌آورد، علامت آن است که دچار هیجان است.

پرندگان به ۵ صورت با هم سخن می‌گویند: آواز، فراخوان هم صحبت، فراخوان اعلام خطر، فراخوان برای هم‌کنشی و ارایه درخواست. وقتی صدای هشدار آنها بلند می‌شود، تمام موجودات محیط آن را می‌فهمند و از آن محیط دور می‌شوند. علاوه بر این پرندگان «حس مخصوص» دارند که رویدادهای اطراف خود را می‌بینند، درک می‌کنند و آن را با سایرین، از جمله انسان مطرح می‌سازند و اگر کسی زبان پرندگان را به فهمد، می‌تواند از اخبار آنها استفاده کند. معروف است که یکی از سرخ‌پوستان معروف آمریکا بنام **گرونیمو Geronimo** با صداها (سخنان) پرندگان آشنا بود و از روی صداهای آنها می‌فهمید که سربازان سفیدپوست، که به دنبال دستگیری او بودند، کجا هستند و با محل اقامت او چقدر فاصله دارند. در آمریکای شمالی، پرنده‌ای بنام **Raven**، پرنده‌ای نظیر کلاغ اما کوچکتر از آن (کلاغ زاغی)، گرگ‌ها و شکارچیان بومی را به محل صید هدایت می‌کرد. در آفریقا پرنده‌ای بنام «راه‌نمای بزرگ عسل **Greater Honeyguide**» آدم‌ها را به محل کندوهای زنبور عسل هدایت می‌کند.

در اساطیر ملل مختلف، داستان‌های متعددی درباره ارتباط زبانی پرندگان با انسان وجود دارد. به عنوان نمونه در ادبیات، اساطیری **نروژ**، فهم زبان پرندگان، علامت حکمت و فرزاندگی محسوب می‌شود. در یک اسطوره **نروژی**، الهه **اودین odin** دو کلاغ زاغی داشت بنام‌های **هوجین Hogin** و **مونین Munin**، که به اطراف پرواز می‌کردند و برای او خبری می‌آوردند.

یکی از پادشاهان **نروژ**، بنام **داگ دانا Dag the Wise**، که زبان پرندگان را می‌فهمید، یک گنجشک خانگی داشت که به اطراف پرواز می‌کرد و برای پادشاه خبر می‌آورد. به موجب همین داستان‌های اساطیری سویدی، اگر کسی خون ازدها را می‌خورد قدرت فهم زبان پرندگان را پیدا می‌کرد. در یکی از

همین داستان‌ها فردی به نام زیگورد sigurd بر حسب تصادف با خوردن گوشت کباب شده یک اژدهای سویدی، که با خون او همراه بود، این قابلیت را پیدا کرد. بطوریکه وقتی دشمنانش قصد جان او را کردند، او از طریق گفتگوی پرندگان از آن آگاه شد. در اساطیر اروپاییان قدیمی بنام سلتیگ (Celtic) آمده است که پرندگان، به خصوص کلاغ قادر به فهم حوادث خونین و اعلام آن به آدم‌ها می‌باشند.

در منطق الطیر عطار، پرندگان با یکدیگر صحبت می‌کنند.

در تلمود یهودیان نیز آمده است که فرزانی سلیمان به خاطر دانستن و فهمیدن زبان پرندگان بود.

در میان فلاسفه و شخصیت‌های برجسته یونان قدیم نیز کسانی بودند که زبان پرندگان را می‌فهمیدند.

در آمریکا، برای فهم زبان پرندگان و علایم بدنی آنها، کلاس‌های ویژه‌ای بوجود آمده است.

سخن گفتن پرندگان تا چه میزان مبنای علمی دارد؟

دانشمندان عصب-زیست‌شناس (neurobiologist) دانشگاه دوک Duke، ژنهایی را به نام‌های FoxP1 و FoxP2 در پرندگان و انسان شناسایی کرده‌اند که به هم بسیار شبیه هستند و منشأ توانمندی وجودی برای سخن گفتن می‌باشند. این ژن‌ها در مغز انسان در ناحیه گانگلیای بازال Basal Ganglia قرار دارند. جهش خود به خودی در این ژن‌ها، موجب اختلال وراثتی تکلم در انسان می‌شود.* پرندگانی که تحت تعلیم برای سخن گفتن قرار می‌گیرند، این ژن در آنها فعال می‌شود.

* *

سلیمان پیامبر قابلیت فهم سخنان پرندگان و گفتگوی با آنها را داشت. این قابلیت را نعمت یا فضل الهی برای خود می‌دانست. این قابلیت سلیمان در ایجاد ارتباط و گفتگو با هدهد، در آیات ۲۰ به بعد توضیح داده شده است.

در فراز دوم آیه ۱۶ به قابلیت‌های دیگر داده شده به سلیمان اشاره شده (وَ اوتینا من کل شیء) اما توضیحی پیرامون این امکانات داده نشده است. تنها با بررسی آیات بعدی که به برخی از این امکانات می‌توان پی برد.

آیه ۱۷- "وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهَمُّ يَوْزَعُونَ- و سپاهیان سلیمان، از جن و انسان و پرندگان، در برابر او جمع شدند و تمامی آنها را یک نظم به ترتیب سامان داده شده بودند."

واژه حشر، یعنی جمع کردن، با هم جمع کردن،

چن هر چیز پنهان و یا نا آشناست. اگر واژه انس در این آیه به معنای نوع انسانی باشد که با هم انس و آشنائی پیدا کرده اند، جن می شود آن گروه از انسان هائی که با مردم عادی نا مانوسندو با آن ها در نمی آمیزندو مردم هم آن ها را نمی شناسند اما سلیمان آن ها را تحت نظم و سامان خود در آورده بود. اگر انس در این آیه به معنای مردم معلوم و مشهود باشند، در برابر آن ها جن، موجودات پنهان و ناپیدا خواهد بود.

سپاهیان سلیمان از سه گروه تشکیل شده بودند: انسان ها، جن ها و پرنندگان. پرنندگان براساس آیات بعدی، نقش پیشقراولان و خبرگیرهای سپاه سلیمان را ایفا می کردند.

سلیمان و سپاهش، در حرکت به سوی مقصدی که داشتند به «سرزمین مورچگان» وارد شدند.

آیات ۱۸ و ۱۹ را با هم می خوانیم.:

آیه ۱۸- «حتی اذا اتوا علی وادانمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لایشعرون- هنگامی که (سلیمان) وارد سرزمین مورچه ها شد، مورچه ای گفت: ای مورچگان وارد لانه های خود شوید، سلیمان و لشکرش بدون توجه شما را زیر پا له خواهند کرد.»

آیه ۱۹- «فَتَبَسَم ضاحکاً من قولها وقال رب اوزعنی ان اشکر نعمت اللتی انعمت علیه وعلی والدی وآن اعمل صالحاً ترضه وادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین- پس سلیمان با تعجب از سخن او خندید و گفت: ای پروردگار من به من قدرت حمد و شکر نعمتی را که بر من و پدر و مادرم داده ای به جا آورم و عمل صالحی که موجب رضای تو باشد انجام دهم و مرا به رحمت و مهربانی خودت از زمره بندگان صالح خود قرار بده.»

آیات ۱۸ و ۱۹، چند فراز دارد.

فراز اول- بعد از ورود سلیمان و لشگریانش به سرزمینی که در آنجا مورچگان خانه داشتند، ملکه مورچه ها واکنش نشان می دهد. این واکنش حاکی از آن است که مورچه ها بانسبت به رویدادهای محیط پیرامونی خود و آنچه می گذرد، آگاهی دارند. آیا جانوران، از جمله مورچه ها، دارای قابلیت درک رویداد پیرامون خود هستند؟

فراز دوم- اعلام خطر ملکه مورچه ها به مورچه ها و دستور رفتن به درون لانه ها می باشد. یعنی مورچه ها با هم «سخن» می گویند، یا به عبارتی با هم ارتباط برقرار می سازند، پیام می دهند و پیام می گیرند. مورچه ها به چه شکلی با هم سخن می گویند؟

فراز سوم- سلیمان «سخن» مورچه را شنید و آن را درک کرد و خنده تعجب آوری کرد. معنای این آیه این است که سلیمان مبادله پیام میان مورچه ها را می فهمید. آیا انسان قادر به درک پیام جانوران، از جمله مورچه ها، می باشد؟

هر سه فراز این دو آیه در يك مقاله تحقيقي جداگانه‌اي مورد بررسی قرار گرفته است.*

فراز چهارم- سلیمان از توانایی خود در فهم سخنان پرندگان (آیه ۱۶) آگاه بود و ضمن اعلام آن به مردم، آن را از مصادیق فضل و نعمت الهی قلمداد

• **رک: یزیدی، ابراهیم: "ادراک آگاهانه در جانوران (بررسی داستان فرآئی مور، هدهد و سلیمان)"، در: "شاخه های شوق- یادگارنامه بهاءالدین خرمشاهی، به کوشش علی دهباشی، ج ۱، نشر فطره- نشر شهاب ۱۳۸۶**

کرد. اکنون سلیمان به وجود توانایی دیگری در خود، فهم گفتگوي مورچگان نیز، پی می برد. آیه ۱۹، واکنش سلیمان به توانایی خود در فهم سخنان مورچه‌ها را نشان می‌دهد. او در این فراز از آیه اولاً به نعمت‌هایی که خداوند به او و به پدر و مادرش عطا کرده است اشاره می‌کند که باید سپاسگذایی کند. ثانیاً از خداوند می‌خواهد که او را در عمل صالحی که موجب رضایت خدا باشد کمک نماید. ثالثاً او را به جرگه یا گروه بندگان صالح خودش وارد سازد. سلیمان در برابر توانایی‌های غیرعادی خود، دچار خودبزرگ بینی نشد، خود را «صالح» معرفی نکرد، بلکه دعا کرد خداوند او را به جرگه صالحین وارد کند.

آیات ۲۰ تا ۴۴ به داستان هدهد و مأموریت او برای رفتن به نزد ملکه سبا و دادن نامه سلیمان و چگونگی امتحان ملکه سبا به نزد سلیمان پرداخته شده است.

آیه ۲۰- "وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَامَ لِيَ لَأَرِي الْهَدَّادَ، ام كان من الغائبين- و(سلیمان) روی به جانب پرندگان کردو گفت چه شده است که من هدهد را نمی‌بینم، آیا او از غائبین است؟"

این آیه چند فراز دارد: فراز اول حاکی از آن است که همراه سلیمان، تعدادی پرنده نیز بوده‌اند. در آیه ۱۷، در کنار لشکریان سلیمان از جن و انس، از پرندگان هم یاد شده است. نقش این پرندگان در کنار لشکریان سلیمان چه بوده است؟ غیر از هدهد، که نام‌اش برده شده است پرندگان دیگر چه نوعی بوده‌اند. از آیات بعدی، چنین برمی‌آید که هدهد نقش **کیوتر نامه‌بر** را برای سلیمان داشته است.

فراز دوم آیه، و آیه بعدی عصبانیت سلیمان از عدم حضور هدهد را نشان می‌دهد.

آیه ۲۱- "لَأُعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْلَادِ بَحْتَهُ، أَوْلِيَاتِي بِسُلْطَانٍ مَّبِينٍ- یا اورا به شدت مجازات می‌کنم، یا او را ذبح می‌کنم و یا باید دلیل محکمی برای غیبت خود ارائه دهد."

روشن نیست که مخاطب سلیمان کیست؟ و از چه کسی غیبت دهد را می‌پرسد و مؤاخذه می‌کند.

هدد چه نوع پرنده‌ای است و چه ویژگی‌هایی دارد که در این داستان، از میان پرندگان حاضر در لشکر سلیمان فقط از او نام برده شده است؟

هدد پرنده‌ای است به اندازه سار، کوچکتر از کبوترهای خانگی، طول آن ۲۵-۳۰ سانتی‌متر و وقتی بالهای خود را باز می‌کند فاصله دو بالش ۴۵ تا ۵۰ سانتی‌متر می‌شود. هنگامی که در فضا در حال پرواز است و بالهایش را بطور کامل باز می‌کند، شبیه یک پروانه می‌شود. پرنده‌ای است بسیار زیبا، نوک دراز و تاجی بر سر دارد، که بعضاً در فارسی به آن شانه به سر هم می‌گویند. گردن او معمولاً به رنگ آبی و رنگ پرهای بالها و بدنش سیاه و سفید است. این پرنده در بسیاری از نقاط دنیا، از جمله در ایران دیده می‌شود. از جمله پرندگان مهاجر است که در زمستان‌ها به نقاط گرمسیری بطور دسته جمعی مهاجرت می‌کنند. غذای عمده آنها حشرات و کرم‌ها هستند. در تورات گوشت این پرنده حرام است. طرز راه رفتن هدد نیز خیلی جالب و نظیر یک کبک می‌خرامد. هدد قادر به سخن گفتن است. آوازهای هدد، سه سیلابی هوپ، هوپ، هوپ oop است. نام علمی این پرنده از صدای او. این پرنده در حفره‌های دیوارها یا در تنه درخت لانه می‌گذارد و برای دور کردن دشمنان احتمالی، مدفوع بسیار بدبوئی را در داخل لانه جمع می‌کند. از این مدفوع بدبو به پرندگان یا مارهایی که به داخل لانه اش حمله کنند پرتاب می‌کند.

در ادبیات اسطوره‌ای هدد، یک جایگاه ویژه‌ای دارد. در یونان، هدد زمانی یک مرد بوده است به نام **Tereus**. که بعداً به هدد تبدیل شد.

در اشعار چینی، هدد، پیام آور اخبار خوب، از جمله آمدن بهار است. چینی به خصوص به رنگ پرهای زیبای هدد علاقه دارند. در ادبیات فرانسه، نام هدد **dupe** است و معمولاً به کسی که کم عقل و ساده لوح باشد اطلاق می‌شود.

در میان ساحران قرون وسطی، هدد و خون‌اش برای انجام عملیات جادویی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در ادبیات عرفانی، در **منطق الطیر عطار**، هدد، نقش پیشقراولی و هدایت سایر پرندگان را ایفا می‌نماید.

وقتی سلیمان هدد را احضار می‌کند و می‌خواند، طولی نمی‌کشد که هدد ظاهر می‌شود:

آیه ۲۲- "فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ قَالِ أَحَطُّ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ وَ جِنَّتُكَ مِنْ سَبَابِنِ بَاقِينَ- با کمی تأخیر هدد حاضر شد و گفت من به سرزمینی پی برده‌ام که تو بر آن احاطه‌ای نداری و از وجود سب‌خبر درستی آورده‌ام."

همانطور که اشار شد، ظاهراً نقش یا وظیفه پرندگان، در کنار سپاهیان همراه سلیمان، پرواز در اطراف لشکر، و بررسی وضعیت و آوردن خبر برای سلیمان بوده است. حیوانات و از جمله پرندگان، توانمندی‌های وجودی ویژه‌ای دارند که می‌توانند از رویداد طبیعی همچون سیل و زلزله، باخبر شوند و با ایجاد صداهای مخصوص نسبت به آن واکنش نشان دهند. در سونامی اخیر که در جنوب شرقی آسیا

رخ داد، هنگامی که گوساله و گوسفندان روستائیان منطقه‌ای با وحشت از طویله و آغل‌های خود به سوی ارتفاعات فرار کردند. روستائیان که بی خبر از طوفان در راه بودند، به دنبال حیوانات خود و برای برگرداندن آنها به ارتفاعات رفتند. این امر سبب شد وقتی طوفان آمد، تلفات انسانی در این مناطق بسیار کمتر از مناطق شهری بود.

در دوران‌های گذشته، از پرندگان، بخصوص کبوترها، برای ارسال و دریافت خبر استفاده می‌کردند. هنگامی که نسل اول زیردریایی‌ها ساخته شد، هنوز سیستم ارتباطات بی‌سیم وجود نیامده بود. فرماندهان نظامی برای اطلاع از وضعیت زیردریایی‌ها، از خرگوش استفاده می‌کردند. به این ترتیب که بچه خرگوش را در داخل زیردریایی و مادر خرگوش را در ستادفرماندهی نگهداری می‌کردند. هر نوع حادثه‌ای برای زیردریایی بچه خرگوش را مضطرب می‌ساخت. احساس ترس و اضطراب در بچه خرگوش، موجب بروز حرکت‌های اضطراب‌آمیز در مادر خرگوش در مرکز فرماندهی می‌شد و فرماندهی متوجه خطر برای زیردریایی می‌شد.

در فراز اول این آیه هدهد گزارش می‌دهد که او در یک برنامه شناسایی یا Reconesonce از سرزمینی بنام «سبا»، بوده است.

در فراز دوم آیه، هدهد آنچه را که از سرزمین سبا شناسایی کرده بود به سلیمان اطلاع می‌دهد. در توضیح آیه ۱۶ اشاره شد که سلیمان خود خبر داده بود که نه تنها زبان پرندگان را می‌داند، بلکه می‌تواند با آنها گفتگو کند. این اولین گفتگوی هدهد با سلیمان است. هدهد سپس، اخبار و مشاهدات خود را از کشور سبا برای سلیمان شرح می‌دهد.

آیه ۲۳- "إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ- من (در آن جا) زنی را یافتم که حاکم بر آنها بود و همه چیز برای آنها فراهم ساخته بود و یک پادشاهی بزرگ داشت."

در این آیه هدهد هم از پادشاهی زنی بر یک کشور پهناور، با نعمت‌های فراوان خبر می‌دهد و هم حاکی از آن است که هدهد، قابلیت نه فقط مشاهده پیرامون خود، بلکه درک، فهم و قضاوت درباره آن چه دیده است را نیز دارد.

هدهد در گزارش خود به سلیمان ادامه می‌دهد:

آیه ۲۴- "وَ جَدْنَاهُ قَوْمًا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ - من او و مردم‌اش را سجده کننده به خورشید، غیر از خدا، یافتم و شیطان اعمال آنها را، در نظرشان آراسته است، و این آنها را از راه باز داشته است و آنها هدایتی نیافته‌اند."

در این آیه هدهد، هم چنان مشاهدات خود را شرح می‌دهد:

این مردم اولاً خورشید را می‌پرستند. ثانیاً از خود و کارهای خود بسیار راضی به نظر می‌رسند. به عبارتی غرور ملی دارند اما انگیزه یا ریشه آن شیطانی است. ثالثاً این احساس رضایت و غرور از اعمالشان آن‌ها را از راه راست بدر کرده است. رابعاً آنها هدایتی دریافت نکرده‌اند یا به عبارتی نیازمند به هدایت هستند.

نوع هدایتی که دهد در آیه بعد به آن پرداخته است:

آیه ۲۵- "الَّذِينَ يُخْرِجُ الْحَبَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَاتَعَلُونَ- أَنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ خَدَائِعَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِالَّذِينَ هَدَاهُمْ لِيُتَمَرَّقُوا" خدايي که خارج کننده نورد آسمانها و زمين است و مي‌داند آن چه را آنها پنهان يا آشكار مي‌کنند».

اگر قابلیت دهد در مشاهده رویدادهای پیرامونش و گزارش آن‌ها را به سلیمان بپذیریم، داور می‌دهد و تشخیص رفتارها و خلقیات مردم سبا را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ دهد آن چنان سخن می‌گوید، که گویی يك موحد صاحب بینش است و ایمان و اعتقاد خود را اعلام می‌کند:

آیه ۲۶- "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ- خَدَا، جَزَاو مَعْبُودِيْكَرِي نِيْسْت وَاوِپَروردگار عرش عظيم است."

منظور از «عرش عظیم» پروردگار چیست؟ در جای دیگری به آن خواهیم پرداخت.

سلیمان به گزارش دهد و اظهار نظرهایش با تردید برخورد می‌کند و می‌گوید:

آیه ۲۷- "قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ- كَفْت بَزُودِيْ خَوَاهِيْم دَانِسْت كِه آيَا تُو دَرَسْت كَفْتِه آي يَا دَرُوغ كُوِي."

سلیمان برای پی بردن به واقعیت خبر دهد، نامه‌ای برای بلقیس می‌نویسد تا دهد آن را به سوی او برد:

آیه ۲۸- "إِنَّ هَذَا بَكْتَابِي هَذَا فَالْقَه إِلِيْهِمْ ثُمَّ قَوْل مِنْهُمْ فَانظُر مَاذَا يَرْجِعُونَ- بَايْن نَامِه مِنْ بَرُو(بَسُوِي أَنَّهُ) وَأَنْ رَابِه أَنْ هَابِرْسَان سَبَسْ اَزْ أَنَّهُا فَاصِلَه بَكِيْرُو بَبِيْن أَنَّهُا چِه جَوَابِي خَوَاهِنْدَاد."

آیات ۲۹ تا ۳۶، بیان واکنش بلقیس به نامه سلیمان است:

آیه ۲۹- "قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَى أَلْقَى إِلَيَّ كِتَابَ كَرِيمٍ- اوگفت ای همکاران بدرستی که نوشته محترمانه‌ای به من رسیده است."

ملاء به معنای هیأت حاکمه، کسانی که پیرامون حاکم جمع می‌شوند، از او تجلیل و تعریف می‌کنند، از امکانات قدرت او بهره‌مند می‌شوند، در حفظ قدرت او سهیم هستند، به او خط می‌دهند و اوامر او را اطاعت می‌کنند. هیچ حاکمی، خواه فرعون یا پادشاه، یا رئیس جمهور، بدون تیم یا گروه همکاران و همراهان، یا به اصطلاح قرآن، ملاء نیست. در رفتارهای بد و خوب حاکم، آنها نیز شریک هستند. اینکه بعضی‌ها، به رغم مشارکت در ظلم و ستم‌های حاکمان می‌گویند که تقصیری نداشته‌اند و آنها فقط مجری دستورات بوده‌اند، پذیرفتنی نیست. این نوعی فرافکنی روانی (Psychological Projection) است. و تنها هنگامی بروز می‌کند که حاکم ستمگر سقوط کرده و همکارانش دستگیر و به پای میز محاکمه کشیده شده‌اند. از این نمونه‌ها در تاریخ فراوان است.

بلقیس زنی مقتدر و فرزانه بود و هم با توجه به متن نامه سلیمان، طرح آن را با گروه حاکمان ضروری دانست. آن‌ها را گرد آورد و نامه سلیمان را برایشان خواند:

آیه ۳۰- "إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ."

آیه ۳۱- "أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- نامه از جانب سلیمان است و در آن آمده است بنام خداوند بخشنده مهربان؛ بر من بزرگی مکن، و با قبول اسلام به سوی من بیا."

تمام سوره‌های قرآن کریم با بسم‌الله الرحمن الرحیم شروع می‌شود، به جز سوره توبه، و تنها در یک مورد، در همین آیه ۳۰ سوره نمل، بسم‌الله الرحمن الرحیم در متن آیه آمده است.

علو- به معنای بزرگی و بزرگ‌نمایی، خودبزرگ بینی است. یکی از ویژگی‌های رفتاری فرعون- علو فی الارض بود- بزرگ بودن یک معنا دارد، بزرگ‌نمایی و خودبزرگ بینی، معنای دیگری دارد. در این پیام سلیمان از موضع قدرت و به زبان قدرت با بلقیس سخن گفته است: بر من فخر مفروش یا برای من بزرگ‌نمایی یا سرکشی نکن.

اما پیام اصلی سلیمان اعمال زور و قدرت برای تصاحب بلقیس و کشور او نبود. همانطور که سلیمان در آغاز و انتهای نامه آمده است، با نام خدا و با دو صفت رحمان و رحیم الله شروع می‌کند و در پایان او و مردمش را دعوت به اسلام، تسلیم شدن به اراده خداوند، می‌نماید. اما این کافی نیست. زیرا بسیاری از

قدرتمندان جهان، به بهانه این به کشورگشایی و گسترش قدرت پرداخته‌اند. سوءاستفاده از دین و دین را بازچه اهداف و امیال سیاسی و یا اقتصادی قرار دادن، یک رویه شناخته شده در تاریخ است. اما این که انگیزه سلیمان کدام یک از این دو بوده است، بسط قلمرو قدرت پادشاهی‌اش یا واقعاً دعوت خالصانه به توحید، امری است که در آیات بعدی خداوند آن را بیان فرموده است. خداوند گواهی می‌دهد که سلیمان، اگر چه پادشاهی مقتدر بود، اما همزمان، پیامبر برگزیده خداهم بود. کیش شخصیت، خودپرستی، خودخواهی و جباریت در اخلاق پیامبران الهی جایی ندارد.

بلقیس ملکه سبا (یا صباو به عبری شبا) کی بود و نقش او در **یمن** و موقعیت کشور یمن در عصر سلیمان چه بوده است؟

یمن در جنوب غربی شبه جزیره حجاز، بخشی از امپراتوری حبشه محسوب می شده و دارای تمدنی بسیار قدیمی بوده است. آثار باقی مانده از آن دوران به نام **ماریف** در عکس های ماهواره ای داده می شود. باستان شناسان الواح زیادی در این منطقه پیدا کرده اند.

داستان ملکه سبادر اساطیر عربی، ایرانی و آفریقائی معروف است. به موجب داستان های عربی بلقیس قلب یک زن و مغز و دستان یک مرد را داشت.

بلقیس زنی فرزانه و اندیشمند بود. پادشاهی او به احتمال معرف دوران زن یا **مادر سالاری** است. به موجب محاسبات ژنتیکی انسان های کنونی یا به اصطلاح علمی آدم های اندیشه ورز - **Homo Sapiens** همه از نسل یک زن آفریقائی، که حدود ۲۰۰۰۰۰ سال پیش در آفریقا از نسل آدم های برافراخته یا **Homo Erectus** پیشین پدیدآمده بود، می باشند. اولین مرد اندیشه ورز حدود ۵۰۰۰۰ سال، یا حدود ۱۵۰۰۰۰ سال بعد از اولین زن اندیشه ورز پدید آمده است. زن یا مادر سالاری طی همین دوران بوده است. بررسی های علمی نشان می دهد که انسان های کنونی از آفریقا عبور از دریای سرخ، به آسیا و اروپا مهاجرت کرده اند. طبیعی است که قدیمی ترین آثار تمدن بشری در این منطقه از جهان باشد. حکومت ملکه سبا به این دوره تعلق دارد و احتمالاً آخرین نسل از زن سالاران است.* می گویند بلقیس حاضر

• رک به: " **حوای آفریقائی، اولین انسان اندیشه ورز (هوموساپین)، ابراهیم یزدی، مجله نافه، شماره ۲۶ مرداد و شهریور ۱۳۸۴**)

به ازدواج با مرد های معمولی زمان خود نبود. او یک زن اندیشه ورز بود و دوست داشت با مردی اندیشه ورز و فرهیخته ازدواج کند و تنها به چنان مردی دل خواهد بست. سلیمان عاشق بلقیس شد و برای ازدواج با او از زور خود استفاده نکرد بلکه، همانطری که در آیات بعدی خواهیم دید، شرط بلقیس را پذیرفت و قبول کرد که تا وقتی بلقیس نخواهد سلیمان به او نزدیک نشود. آیات بعدی نشانه های فرزندی در بلقیس را در برخورد با سلیمان و دعوت او ارائه می دهد.

آیات ۳۲ تا ۳۵ گفتگوی بلقیس با شورای مسئولان کشورش را دوباره چگونگی برخورد با دعوت سلیمان بیان می کند:

آیه ۳۲- "قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا فِتْنِي فِيْ امْرِئِيْ مَا كُنْتُ قَاطِعَةً اِمْرَأَتِيْ تَشْهَدُوْنَ- او (بلقیس) گفت ای شورای مسئولان در این امر من نظر مشورتی خود را بدهید. من با حضور شما تصمیم می گیرم."

گفتار بلقیس حاکی از آن است که، او به نظر و رای مشاوران، و مسئولان کشورش اهمیت می داده است و به تنهایی تصمیم نمی گرفته است. اما جواب مسئولان به او، خود حاکی از روابط مسئولان با ملکه بر اساس کیش شخصیت است:

آیه ۳۳- "قَالُوْنَ اِنْ اَوْلَآئِقَوْمِکَ وَاَوْلَآئِکَ اَوْ اَوْلَآئِکَ وَاَوْلَآئِکَ شَدِیدُوْا لِمَ اَمْرِکَ فَاَنْظِرِيْ مَا ذَا تَاْمُرِیْنَ- آنها گفتند ما برخورد از قدرت و صاحب مقاومت و تحمل شدید هستیم، تصمیم با شماست، مادر انتظار امر شما هستیم."

مسئولان و مقامات کشوری، ملاءملکه سبا، وقتی از قدرت و مقاومت خود سخن می گویند یعنی، نباید تسلیم شد و نباید از جنگ و درگیری ترس و بیمی به خود راه داد. اما در عین حال آمادگی خود را برای شنیدن نظر ملکه و نیز اطاعت امر او بیان می کنند. اما بلقیس موافق جنگ نیست. او جنگ را نابود کننده می داند:

آیه ۳۴- "قَالَتْ اِنَّ الْمَلُوْکَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً اَفْسَدُوْهَا وَ جَعَلُوْا عِزَّةَ اَهْلِهَا اَذْلَةً وَ کَذٰلِکَ یَفْعَلُوْنَ- وی گفت بدرستی که پادشاهان وقتی به سرزمینی وارد می شوند (تسخیر می کنند) آنجا را فاسد می سازد و گرامی ترین مردم آنجا را ذلیل ترین می سازند و این شیوه عمل آنهاست."

این سخن ملکه سبا، چند پیام و فراز دارد:

اول اینکه پادشاهان، رویه نادرستی دارند.

دوم اینکه این رویه نادرست موجب فساد جامعه می‌گردد.

بزرگترین فساد، یامادر تمام فسادها، دلیل کردن عزیزترین مردم هر جامعه است. در چنین نظامی نادان‌ترین و کودن‌ترینشان مسئول بزرگترین مقام‌ها و برنامه‌ها و فاسدترینشان تنظیم‌کنندگان برنامه‌های فرهنگی و اخلاقی جامعه می‌شوند.

تجلی و تظاهر این سه رویه فسادبرانگیز جابه‌جا کردن نخبگان و برگزیدگان جامعه مغلوب با افراد بی‌هویت و پست و خوار کردن نخبگان آن جامعه است. تاریخ حاکی از آن است که بسیاری از پادشاهان، بعد از فتح یک سرزمین، به این شیوه دست زنده‌اند. اسکندر مقدونی بعد از حمله به ایران و شکست ایرانیان، بنا به توصیه مشاورین یونانی‌اش، همین کار را با ایرانیان انجام داد.

سوم این که بلقیس ملکه سبا، نگران نابودی کشور بود. خوار کردن نخبگان، موجب فساد در جامعه می‌شود. اما معنای فساد در اینجا بسیار گسترده است و شامل بر هم خوردن روابط سالم و جا افتاده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه می‌باشد. آیه ۲۳ حاکی از آن است که کشور سبا از نظر اقتصادی و اجتماعی، با معیارهای زمان خودش، سرزمینی توسعه یافته بوده است. طبیعی است که جنگ و درگیری با یک نیروی خارجی، با هر توجیهی، منجر به خون و خرابی می‌شود.

بلقیس در پاسخ به نظر مشاوران و مقامات کشوریست سیاست تقابل را رد می‌کند و به جای آن، پیشنهاد برخورد دیپلماتیک و دادن پاسخ به نامه سلیمان و اعزام سفیر همراه با دادن هدیه را می‌دهد که در واقع اتخاذ راه حل دیپلماتی و مذاکره مستقیم به جای جنگ و درگیری است:

آیه ۳۵- "وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ- و بدرستی که من نامه‌ای به همراه هدایایی می‌فرستم و منتظر می‌مانم که سفیران ما چه جوابی می‌آورند."

ای آیه سه فراز دارد: اعزام هیئتی برای دیدار و گفتگو، دادن پاسخ نامه سلیمان و ارسال هدایا. در زبان دیپلماتی امروزی، یعنی اعزام هیئت حسن نیت.

اما واکنش سلیمان به این حرکت دیپلماتیک ملکه سبا غیر دیپلماتیک بود:

آیه ۳۶- "فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمَدُونَنَ بِمَالٍ فَمَا تَلِيَنَّ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا تَتَكَّبُونَ- هنگامی که (سفیر ملکه سبا) نزد سلیمان آمد سلیمان به او گفت تو به من هدایایی می‌دهی اما آن چه خداوند به من داده است، به مراتب بهتر از آن است که تو به من می‌دهی. این هدایای (مادی) شما را خوشحال می‌سازد."

فرح آن شادي و خوشحالي است که پایه و اساسي ندارد. واکنش سلیمان این بود که شما با این هدایاتان دل خودتان را خوش کنید. پیام من این نبود که قدرت مادي خود را در اختیار من بگذارید. هدف من کسب قدرت سياسي و نظامي نیست. معنای دعوت سلیمان این نبود که تو باید به قدرت سياسي و نظامي من تسلیم شوي و هژموني مرا بپذيري. در حالی که ملکه سبا به آن معنا گرفته بود. یا به عبارت دیگر، مردد بود. او سلیمان را با پادشاهان قیاس کرده بود. اما چون به هر حال جنگ را به نفع کشورش نمی‌دانست، در واکنش به نظر ملاءیا گروه اطرافیان، برخورد صلح آمیز و نه جنگ را انتخاب کرد. شاید این طور تصور کرده بود که سلیمان را آزمایش بکنیم که ببینیم چه می‌کند. اگر سلیمان با این سفیر و هدیه‌هایی که می‌فرستیم راضي بشود، معلوم می‌شود درباره آن دعوتی که کرده است جدي نیست و او هم از جمله همان پادشاهان است. يك فرض دیگر هم این است که در همکنشی میان گروه‌های انسانی و بکارگیری شیوه‌های دیپلماتیک برای حل اختلافات، فهم ذهنیت طرفین و لحاظ کردن آن در همکنشی‌ها مهم است. ملکه سبا از تفکرات و ذهنیات سلیمان یا آگاهی نداشت یا آگاهی‌اش بسیار کم بود. اتخاذ دیپلماسی برای حل اختلافات يك چیز است، سازوکارهای دیپلماسی موضوع دیگری است. اما به هر حال آن چه بلقیس و دولتش انجام دادند، سلیمان را به واکنش تندي واداشت:

آیه ۳۷- «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بَجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا ذَلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ- برگردید به سوی کشورتان، مطمئن باشید با لشکری که قادر به مقابله با آن نیستید، آن‌ها را با ذلت بیرون می‌کنیم.»

پاسخ سلیمان در واقع اعلان جنگ بود. به سفیریا سفرای ملکه سبامی گوید شما به جای اینکه به دعوت ما توجه کنید خواستید ما را با پول بخرید یا راضي کنید. بنابراین ما هم جواب شما را با جنگ می‌دهیم. با لشکریان خودمان و قدرتی که هرگز تا به حال با آن روبرو نبوده‌اید و نشده‌اید، شما را از جایگاهتان با ذلت با بدبختی و بیچارگی بیرون می‌کشیم. واژه صاغر یعنی ذلیل و بیچاره.

سلیمان سپس فرمان صادر می‌کند:

آیه ۳۸- «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَكْمِ يَاتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ- سلیمان (به اطرافیان و تشکیلات و سازمانهای خود) گفت کدام يك از شما می‌توانید تخت او را برای من بیاورد قبل از اینکه او تسلیم ما بشود.»

عرش در اینجا به همان معنای «تخت» است. این دستور سلیمان حاکی از برخورداری سلیمان از يك نوع قدرت دیگری است:

آیه ۳۹- «قَالَ عَفْرِيَّتُ مِنَ الْجَنِّ اِنَاءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقَوْمَ مِنْ مَقَامِكَ وَأَنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ- عفریتی از جن‌ها گفت من قبل از آن که تو از جای خود حرکت کنی او را می‌آورم و من هم قدرت اینکا را دارم و هم قابل اعتماد هستم.»

در آیه ۱۷، آمده است که در لشکر سلیمان از جن و انس و پرندگان، همه بودند. در این آیه عفریت یکی از آحاد سپاه اجنه معرفی شده است. در مورد اجنه و آرایه که برخی از مفسرین دارند، در ذیل آیه ۱۷ توضیحاتی داده شد. در مورد این که عفریت چه موجودی بوده است نظرات متفاوت و متضادی داده شده است. بعضی هاواژه **عفریت** را زیرک باهوش معنا کرده‌اند: یکی از آن زیرکان و باهوشان که در حضور سلیمان بود آمد جلو و داوطلب شد. برخی عفریت را یک جن قوی و عظیم الجثه دانسته‌اند که برغم هیکل درشت، ضعیف بود. او داوطلب شد تا قدرت خود را نشان دهد. اما او چرا گفت من امین و قدرتمند هستم. تکیه بر واژه قدرت در این آیه می‌تواند به این معنا باشد که وقتی کسی می‌خواهد دنبال کاری برود کافی نیست آمادگی داشته باشد. باید دید که آیا می‌تواند آن کار را انجام بدهد یا نه. در جنگ درگیری نمی‌توان فردي را، اگر چه آمادگی دارد و دلش هم می‌خواهد، ولي قدرت انجام کار را ندارد، فرستاد. او زیر بار انجام رسالت از بین می‌رود و نمی‌تواند مسئولیتش را انجام بدهد. علاوه بر این فردي که دنبال انجام رسالتی می‌رود، اگر امین نباشد مشکل ایجاد می‌کند. در این امین مواردی از دو جهت مطرح است. جهت اول اینکه کاملاً از دستورات فرماندهی تبعیت کند و سر خود کاری نکند. اما جهت دیگر امین بودن، سوءاستفاده نکردن از موقعیت است. کسی که داوطلب است برود بلقیس، ملکه زیبایی سبا را بیاورد، ممکن است تحت تأثیر زیبایی بلقیس قرار بگیرد. رویدادی که بارها در جنگ‌ها و تقابل‌ها رخ داده و می‌دهد. بنابراین عفریت داوطلب می‌گوید من هم قدرت دارم و باهوش و هم امین هستم. اما قبل از واکنش سلیمان، فرد دیگری داوطلب انجام این مأموریت شد و گفت آن را به عهده من بگذارید:

آیه ۴۰- "قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَىٰ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي وَأَشْكُرًا مَّا كَفَرْتُمْ مِنْ شُكْرٍ فَلْيَنْفَسْهُ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ- یکی از کسانی که برخوردار از علم کتاب بود گفت من او را قبل از آن که چشم برهم بزنی می‌آورم، پس هنگامی که (سلیمان) او را (بلقیس) را برابر خود دید گفت این از نعمت و رحمت پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که شکرگذاری کفران کننده نعمت هستم، پس هر کس شکر کند یا کفر بورزد (پیامدش) برای خود اوست. بد رستی که پروردگار من بی‌نیاز و بخشنده است.

این آیه چند فراز دارد:

فراز اول- داوطلب می‌گوید "برخوردار از علم کتاب" است. کتاب مورد نظر و علم مستند به آن چیست؟ در آیه ۳۹، عفریت می‌گوید من این کار را می‌کنم. اواز خودش صحبت می‌کند و می‌گوید قدرت دارم و امین هستم. اما در آیه ۴۰ گوینده از قدرت خودش صحبت نمی‌کند و ادعای امین بودن نکرده است. بلکه از «علمی» سخن می‌گوید که منشاء و مستند آن «کتاب» است. او می‌گوید من از علمی آگاه هستم که در کتاب هست: "**عنده علم من الكتاب**". او برای انجام امر سلیمان از علم استفاده می‌کند. اما علمی که از خودش و من درآوردی نیست. او اصالت را به کتاب می‌دهد. اما کدام کتاب معلوم نیست. مأموریت و مسئولیت سلیمان و پیام او فرع بر کتاب خدا و فرع بر ایدئولوژی و جهان بینی او است. اما کتاب آن عفریت

داوطلب روشن نیست که چه بوده است. سلیمان هم از آن عفریت نپرسید و با او بحث و جدل نکرد و قدرت او را هم نفی نکرد.

فراز دوم در آیه ۴۰، سرعت عمل در انتقال بلقیس و تختش از سبا به کاخ سلیمان است. عفریت داوطلب اول می‌گوید: *أنا اتيك به قبل ان تقوم من مقامك* - قبل از اینکه تو از جاییت تکان بخوری من تخت ملکه سبا را برای تو می‌آورم. اما دومی می‌گوید: *أنا اتيك به قبل ان یرتد* - قبل از اینکه تو چشمت را به هم بزنی من او را می‌آورم. در این دو گفته ظاهراً پیامی نهفته است و آن اینکه درجه تأثیرات عمل را به نسبت آمادگی، تجهیزات و علم بیان می‌کند. آنجایی که فرد کورکورانه از فرماندهی‌اش اطاعت می‌کند و قادر و امین هم هست، ممکن است مأموریت‌اش را خوب هم انجام بدهد. اما آن کس که نظیر فرد دوم، از فرماندهی اطاعت می‌کند، قدرت دارد و طبعاً امین هم هست اما به مرحله‌ای از علم و آگاهی رسیده است، سرعت کارش بیشتر و نتیجه آن به مراتب بهتر است.

فراز سوم آیه واکنش سلیمان است به مشاهده تخت بلقیس در اطاقش: *«قال هذامن فضل ربي»* - گفت این از فضل پروردگار من است.

بعد از سخنان آن فرد، سلیمان تخت بلقیس را در اطاق خود دید، رویدادی که بسیار سریع اتفاق افتاد. برای خداوند زمان مطرح نیست. آنجایی که می‌گوید من این تخت را به سرعت می‌آورم قرآن به جزئیات نمی‌پردازد که حالا آن فرد چگونه رفت (*طی الارض کرد*). چگونه محرمانه وارد کاخ ملکه سبا شد و تخت‌اش را برداشت و آورد. این‌ها مورد نظر قرآن نیست و جزئیات داستان را بیان نمی‌کند. آن جزئیات مهم هم نیستند. مهم عکس‌العمل سلیمان است. رسم پادشاهان و حکومت‌های استبدادی این است که بعد از پیروزی رجز خوانی می‌کنند؛ می‌نشینند آن بالا و مست از قدرت، یارانشان را می‌کشند. اخلاق اسلامی اینجوری نیست. سلیمان با نهایت قدرت عمل می‌کند، همه تجهیزات و امکانات در اختیار دارد، اما وقتی دید تخت ملکه سبا را آوردند در حضور او گذاشتند، گفت: *«هذا من فضل ربي»* - این از فضل پروردگار من است. یعنی خودش را گم نکرد؛ قدرت او را تغییر نداد. همان آدمی که قبلاً بود، باقی ماند. واکنش سلیمان همان بود که در آیات ۱۵ تا ۱۹ آمده است: این نعمت و برکتی است که پروردگارم به من داده است. خودبزرگ بین نیست. می‌گوید، این از جانب پروردگار من است. این پیروزی رایک امتحان الهی می‌داند: *«لبيلوني اشكرام اكفر»*. لیبیلونی یعنی اینکه او می‌خواهد مرا امتحان کند. خداوند همه انسانها را امتحان می‌کند، ایمان هیچ کس را بدون آزمایش نمی‌پذیرد، حتی پیامبران را، سلیمان و ابراهیم را هم امتحان می‌کند. به موجب این آیه امتحان سلیمان این است که آیا او خدارا شکر می‌کند یا ناسپاسی می‌نماید. سلیمان در اوج قدرت این حرف را می‌زند. رابطه قدرت را با جهان بینی توحیدی و ایمان واقعی به خدا شرح می‌دهد. اگر قدرت بر اساس فهم درست از ایدئولوژی و جهان بینی توحیدی باشد در اوج قدرت خودت را گم نمی‌کنی. یکی از مشکلاتی که بشر دارد این است که تا وقتی ضعیف است خدارا می‌خواند اما به محض اینکه دستش به دهانش رسید و یک ذره آب زیر پوست‌اش افتاد دیگر خدا را هم نمی‌شناسد، هیچ‌کس را نمی‌شناسد. هر کدام از ما بارها ناظر و شاهد اینجور اشخاص بوده‌ایم و هستیم. قرآن در شرح رفتارهای انسانی می‌گوید تا وقتی انسان ضعیف است، ناله و گریه می‌کند. اما به محض اینکه قدرت پیدا می‌کند می‌شود *مناع الخیر* - بازدارنده نعمت، یعنی جلوی برخورداري دیگران از نعمت و خیر را می‌گیرد. این خصوصیت عمومی انسان‌ها با استثناء نمازگزاران است: *الاالمصلين*. صلوة در این جابه معنای داشتن ارتباط دایم با خداوند است. یعنی کسانی که بطور دائم ارتباط و اتصال خودشان را با خداوند حفظ می‌کنند. همین ارتباط دایم است که فرد را از گناه و انحراف باز می‌دارد.

در این آیات سلیمان نمونه انسانی است که در اوج قدرت تغییر نکرده است و همان آدمی که قبلاً بوده باقی مانده است. پیامبر اسلام همان روحیه و رفتاری که در مکه قبل از رسیدن به قدرت داشت، در مدینه، در اوج قدرت هم حفظ کرد. عمر وارد مسجد شد دید که پیغمبر روی حصیر خالی داخل مسجد خوابیده است به طوری که جای حصیر روی بدن پیغمبر افتاده است، ناراحت شدو گفت ای پیغمبر خدا، تو حالا رهبر و رئیس جمهور کل دنیای اسلام شده‌ای، قدرت داری و همه در برابرت تعظیم می‌کنند و تسلیم هستند. کمی هم مواظب خودت باش. يك پارچه‌ای بیانداز روی حصیر که بدنت درد نگیرد. در موارد متعددی پیامبر داخل مسجد نشسته بود، وقتی کسی وارد می‌شد پیامبر را نمی‌شناخت، صدا می‌زد: ای‌کُم محمد- کدام يك از شما محمد است. پیامبر آن چنان در میان جمع می‌نشست که شاخص نباشد. پیامبر صدرنشین یا بالانشین نبود، قراول و یساول نداشت، لباس ویژه، رفتار ویژه، جایگاه ویژه نداشت که فرد غریبه بتواند از روی این علائم پیامبر را بشناسد. درست مثل بسیاری زمامداران دوران اخیر؟! رهبری در چین مرده، هزاران کارگر را به بیگاری کشیدند که برای او مقبره‌ای درست کنند. اسلام واقعی يك دین و مسلکت آزمایش و امتحان شده است. مهم نیست که دوران حکومت پیامبر در مدینه چند سال طول کشید، مهم این است که در عرضه تاریخ چنین آزمونی صورت گرفته و چنین تجربه‌ای وجود دارد. هیچ يك از رهبران دیگر جهان چه به نام اسلام و دین، چه به نام سوسیالیسم و دموکراسی و عدالت‌خواهی این آزمایش را پس نداده‌اند که در زمان قدرت همانطور عمل کنند که زمان بی‌قدرتی و تغییری در رفتار هایشان بروز پیدا نکند.

فراز چهارم- تأثیر شکر نعمت و یا کفران آن برای خود فرد است. یکی از معانی شکر این است که وقتی نعمتی به شما داده شده است آن را در جهت همان مقصود و منظوری که برای آن نعمت وجود دارد به کار ببرید. اگر خدا به تو عقل داده شکر این نعمت آن است که آن را به کار بیندازی. اگر نعمتی در راستای هدف آن نعمت به کار گرفته شود آن نعمت بطور تصاعدي رشد می‌کند. هر قدر فردی از قوای ذهنی خود بیشتر استفاده کند، بر نیروی ذهنی او افزوده می‌شود.

در آیات دیگر آمده است که شکر نعمت، موجب افزایش نعمت می‌گردد. «شکر نعمت، نعمتت افزون کند». و کفران نعمت موجب از دست رفتن آن می‌گردد. پس بنابراین، پیامد کفران یا سپاس و شکر نعمت برای خود فرد است. و این بیان يك قاعده عام و جهانشمول است. خداوند به سلیمان قدرتی داده که نعمت و فضل است. شکر این فضل این است که سلیمان آن را در جهت انجام امر خدا، در جهت استقرار عدالت اجتماعی، در جهت از بین بردن قدرتهای ظالمانه جهان به کار ببرد. جمع‌بندی پایانی آیه اعلام بی‌نیازی خدا است. فان ربي غني کریم- به درستی که پروردگار من بی‌نیاز است (از شکر ما) دارای کرامت است. از جمع بندی این آیات باید بگویم که قرآن يك سلسله مفاهیم اساسی را برای ما بیان می‌کند، اگر شما هم دنبال مشارکت در يك حرکت اجتماعی- سیاسی هستید باید دنبال چه نوع رهبرانی باشید، این حرکت باید چه نوع اعضای و فعالانی را باید تربیت کند. از نوع رهبری یا امامی، می‌خواهید تبعیت کنید.

جابجائی در فضا-مکان

در این آیه از انتقال تخت ملکه سبا و ملکه از محل زندگی اش به کاخ سلیمان توسط فردی که آگاه به علمی بوده، خبر داده شده است. به این نوع جابجائی اصطلاحاً **Teleportation** می گویند. این چه نوع علمی است که دارنده آن می تواند انسان یا اشیاء را در فضا- مکان جابه جا کند.

حرکت آنی و فوری يك فرد یا جسمی از جایی به جایی دیگر در ادبیات عرفانی و باورهای رایج میان گروه هایی از مسلمانان به عنوان **طي الارض** در میان یهودیان به عنوان کفیتزات **Kefitzat** و مشابه آن در میان **بودائیان تبتی**، هم به عنوان يك معجزه فوق طبیعی و هم قابلیت استثنایی افراد مطرح می باشد. در برخی از روایات مذهبی ادعا شده است که **علي(ع)** **طي الارض** می کرده است و کسانی **علي(ع)** را همزمان در جاهای مختلف دیده اند. و شاید همین امر آنها را به خدا بودن **علي** وادار ساخته بود. علاوه بر مسلمانان در میان مطرح است. در این ادبیات **طي الارض** توسط خود فرد انجام می شود. اما در این آیه فردی، **بلقیس** و تخت او را جابه جا کرده است. اگر چه پذیرش جابه جایی **بلقیس** و تختش با منطق علمی سخت و دشوار است اما آیا از نظر علمی چنین پدیده ای قابل قبول است؟ اگر چه علم این پدیده را انکار می کند، اما پژوهش های علمی آن را امکان وقوع آن را می پذیرد.

منظور از **Teleportation** یا جابه جایی فضایی یا ذهنی عبارت است از حرکت دادن اشیاء یا ذرات اولیه از يك جا به جایی دیگر، کم و بیش بطور آنی، و بدون حرکت یا سفر در فضا. در گذشته از واژه هایی نظیر **apport** برای بیان این منظور استفاده می شده است. برای افراد جادوگریاساخر، که همزمان در دو جای مختلف حضور پیدا می کردند، از واژه **بیلوکاسیون (Bilocation)** به معنای دو مکانی استفاده می شده است. در حالی که داستانهای زیادی درباره جابجائی سریع افراد در فضا- مکان وجود داشته است اما دانشمندان آن را نادیده می گرفتند. در سالهای اخیر، در مراکز علمی توجه خاص به این امر شده و آزمایشات علمی فراوانی انجام شده است. چندین روش علمی فرضی برای انتقال جرم یا ماده از محلی به محل دیگر، بدون **طي** فیزیکی مسافت، عنوان می شود. بعضی از آنها بطور جدی مطرح هستند و دانشمندان به بررسی آزمایشی آنها مشغولند. برخی از نویسندگان هم از این مقوله در نوشتن داستان های تخیلی علمی استفاده کرده اند.

درباره **يك** نوع آن، جا به جایی ذرات ساده، براساس **نظریه انشتین- بودوسکی- روژن Rosen/Podosky/Einstein** مطالعات گسترده ای صورت گرفته است. بطوری که فن آوری کنونی، جابه جایی دقیق کوانتومی (**Quantum teleportation**) فوتون ها و اتم ها را امکان پذیر ساخته است. در این فن آوری اطلاعات درباره **يك** شیء یا جرم رمز می شود و سپس اطلاعات رمز شده توسط رادیو یا علایم الکتریکی به مکان دیگری منتقل و در محل جدید آن شیء مجدداً و آنأ ساخته می شود.

تا این اواخر، دانشمندان می توانستند تنها نور (فوتون ها) یا اتم ها را تا فاصله نزدیکی جابه جا کنند. اما مجله علمی معتبر **نیچر Nature** در شماره اکتبر ۲۰۰۶ خود مقاله ای از **اوژن پولزیک** استاد دانشگاه **کوپنهاگ** دانمارک و رئیس موسسه **نیلز بوهر Neils Bohr Institute** و همکارانش چاپ کرده است که به موجب آن موفقیت جدیدی در این زمینه نصیب این پژوهشگران شده است. در این گزارش آمده است که آنها توانسته اند اطلاعات اشعه **يك** نور ضعیف را به **يك** جسم اتمی درشت یا ماکروسکوپیك، حاوی هزاران میلیارد اتم، که در فاصله نیم متری قرار داشت منتقل سازند. این دانشمندان از متدی استفاده کردند که به آن **گره زدن کوانتوم Quantum Entanglement** یا اندازه گیری کوانتوم **Q.measurement** و یا **پس خورد کوانتومی Q.feedback** گفته می شود.

گروهی از دانشمندان در دانشگاه ملی استرالیا تحت نظر استادی بنام وارویک بوون Warwick Bowen توانست با موفقیت اشعه نور لیزر را منتقل سازند. در این آزمایش مشخصات فوتون مورد نظر را اسکن (کپی برداری) و در یک فاصله مکانی، در جای دیگری، آن را بازسازی کردند. نظریه زیربنایی این آزمایش اینشتین در توضیح عمل عجیب در فاصله Action at a distance بود.

گروه دیگری از دانشمندان در دانشگاه اینزبورگ Univ. of Innsbruck و موسسه ملی استانداردها و فن آوری آمریکا، آزمایش مشابهی را با کلسیم و بریلیم با موفقیت انجام دادند.

در جون ۲۰۰۷، گروهی زیر نظر اشتون برادلی Ashtan Bradley در مرکز تحقیقات درباره اپتیک اتم کوآنتوم استرالیا Australian Research Council Center of Excellence for Quantum Atom Optics در شهر بریزبان Brisbane، استرالیا، آزمایش مشابهی را با تکنیک متفاوت انجام دادند و توانسته حدود ۵۰۰۰ ذره را از محلی به جای دیگر منتقل سازند. مجله ساینس Science در شماره ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ خود، گزارشی از آزمایش موفقیت آمیز گروهی از دانشمندان در آزمایشگاه فیزیک نورمن در مؤسسه تکنولوژی کالیفرنیا منتشر کرد. مجله Nature Physics در شماره جون ۲۰۰۷ خود گزارش داد که آنچه در فیلم‌های علمی-تخیلی STAR TREK تا به حال دیده می‌شد. به حقیقت پیوسته است. گروهی از فیزیکدانان توانستند اطلاعاتی را از یک مکان به مکان دیگر در فاصله ۹۰ مایلی (۵۰ کیلومتری) بفرستند.*

در مورد انتقال انسان، مشکلات و مسائل و پرسش‌های گوناگون فوق‌العاده قابل توجهی مطرح است که به جهت فنی و فلسفی لاینحل باقی مانده است. به عنوان مثال، بدن انسان چگونه «کد» بندی می‌شود. به خصوص مغز، با دقت کافی و هم چنین امکان بازسازی آن. این نوع انتقال مستلزم متلاشی کردن بدن در یک مکان و انتقال اطلاعات و بازسازی بدن در یک مکان دیگر است. این انتقال آیا به اندازه کافی تجربه واحد بودن وجود فرد را ممکن می‌سازد یا خیر؟

علاوه بر این، برای هواداران استقلال روح، این پرسش مطرح است که در جابه‌جایی انسان آیا روح از بین می‌رود یا به بدن بازسازی شده برمی‌گردد. افرادی هم که به جهان‌بینی مادی اعتقاد دارند و روح مستقل از ماده را قبول ندارند و بدن را معادل «خود» و «من» می‌دانند، ممکن است این عمل را، آدم‌کشی به حساب آورند. فرد بازسازی شده ممکن است یک موجود آگاه (Sentient) دیگری باشد، با خاطرات و حافظه‌ی فرد اولیه (اصلی)، اما با چندین رونوشت (کپی) از آن و هریک رادر مورد ویژگی منحصر به فرد

-----*اطلاعات بسیار زیادی در سایت‌های اینترنتی درباره این موضوع وجود دارد. در سایت گوگل ۱۶۵۰۰۰۰ مأخذ ذکر شده است. علاقمندان می‌توانند به این منابع رجوع کنند.

رونوشت‌ها مورد سوال قرار داد. دانشمندان پرسش‌های متعددی را مطرح ساخته‌اند که عموماً پیرامون انتقال توسط ذهن Mind Transfer دور می‌زند.

در داستان‌های علمی تخیلی، از این موضوع به صورت‌های گوناگون استفاده شده است.

بحث دیگری در انتقال آنی فردو یا جسم، توسط قدرت ذهنی فرد دیگری است که قابلیت انجام چنین کاری را دارد. این نوع جابجایی در واقع همان است که در آیه ۴۰ سوره نمل آمده است.

در آیه های ۳۹ و ۴۰ دو نکته بسیار جدی و قابل توجه وجود دارد.

سلیمان پس از ابراز واکنش خود نسبت به آنچه انجام گرفته است به صدور دستوراتی پیرامون ملکه سبا می‌پردازد:

آیه ۴۱- «قل نكروالهاعرشهاننظرأتهدي أم تكون من الذين لايهتدون- گفت تخت اورآن چنان عوض كنيد كه اوآن را شناسد تا ببيند آیا او هدايت شده است يا اواز جمله کسانی است كه هدايت نمی‌شوند.»

فراز اول آیه با توجه به واژه نكرو این است که تخت بلقیس را در محل جدید طوری تغییر بدهید که برایش ناشناخته بشود یا جوری تخت را در دست کنید که ملکه سبانتواند آن را بشناسد یا قابل شناختن برای او نباشد.

فراز دوم این آیه بیان نیت سلیمان در این تغییرات است. وی می‌خواهد بلقیس را آزمایش بکند که آیا او هدایت را پذیرفته است یا اینکه اصلاً ظرفیت پذیرفتن هدایت را ندارد. سلیمان نمی‌خواهد قبل از آزمایش او، درباره‌اش قضاوت کند. خداوند هم ایمان افراد را بعد از آزمایش می‌پذیرد (سوره عنكبوت آیه ۱). اگر روش خدا این است چگونه من و شما به صرف ادعای افراد آنها را بپذیریم. آیا ما نبایستی افرادی را که این حرفها را می‌زنند به آزمایش بکشیم؟ معنای ضرورت آزمایش افراد این نیست که اگر آنها ایمان و اسلام خود را اظهار داشتند، ما آن را انکار کنیم تا بعد از آزمایش آنها، نه، ما حق چنین رفتاری را نداریم. آزمایش کردن افراد با افکار ایمان و اعتقاد آنان متفاوت است. اما چگونه آزمایش بکنیم؟ به چه ترتیب؟ به ترتیبی که خدا انسانها را آزمایش می‌کند بدون اینکه آدم بفهمد که دارند آزمایشش می‌کنند. این روش يك جنبه روانی هم دارد. اگر شما بفهمید که دارند شما را آزمایش می‌کنند، مواظب رفتارتان می‌شوید. شبی که روز بعد امتحان دارید تا صبح بیدار می‌مانید و به ترتیب که شده باشد تمام کتاب را می‌خوانید. اما اگر به شما وقت امتحانتان را نگویند، فردا که می‌روید مدرسه می‌گویند امروز امتحان دارید. این امتحان برای ارزیابی اینکه شما چقدر وارد هستید و درس خوانده‌اید، واقع‌بینانه‌تر است. خدا نامه‌ای از قبل برای شما نمی‌فرستد که می‌خواهد شما را امتحان کند. اما شما را در موقعیت‌ها و مقام‌هایی قرار می‌دهد و به شما فرصت‌هایی می‌دهد تا معلوم شود چگونه عمل می‌کنید. افرادی زیادی هستند که، درست یا غلط، تحت شرایطی وارد سیستمی می‌شوند و مراحل را سیر می‌کنند و به جاهایی می‌رسند. اما دیگر خدا را بنده نیستند، به همه چیز بد و بیراه می‌گویند. آیا شما هم اگر فردا که رفتید ایران، دستتان به جایی رسید، در آن مسابقه گزافه گوئی شرکت می‌کنید و مثل خیلی‌ها برای فرح شعر می‌گویید؟ برایش مقاله می‌نویسید؟ برایش داستان می‌گویید؟ تطهیرش می‌کنید؟ همه اینها امتحان است. امتحانی که از قبل نمی‌گویند که امتحان است و اگر رد هم بشوید خیلی طول می‌کشد تا متوجه بشوید که رد شده‌اید.

سلیمان هم می‌خواهد بلقیس را امتحان کند که آیا بعد از این همه علانمی که دیده است متوجه (مطلب) شده است یا خیر. پس وقتی ملکه سبا آمد از او پرسید:

آیه ۴۲- «فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ- پس چون او (ملکه سبا) آمد گفت آیا این همان تخت توست؟ گفت مثل همانست. خبرش را از قبل به ماداده بودند و ما تسلیم امر خدا شده‌ایم.»

در پاسخ ملکه سبابه پرسش مأموران سلیمان ابهام وجود دارد. اول اینکه تخت خود را شناخت و گفت از قبل خبرش را به او داده بودند. اما روشن نیست که چه کسی یا کسانی این خبر را به او داده بودند. او هم چنین می‌گوید: «کنا مسلمین». آیا او از قبل به خدای واحد ایمان داشته است؟ اما چه رابطه‌ای میان شناسایی تخت توسط ملکه سبا و درستی ایمان او وجود دارد که سلیمان آن را معیار ایمان او قرار داده بود؟ خدا داناست. آیه حکایت از آن دارد که این جابه‌جا موجب ایمان آوردن ملکه سبا می‌شود:

آیه ۴۳- «وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَتَاهَا كَأَنَّ مِنَ قَوْمِ كَفْرِينَ- و (سلیمان) باعث شد که او (ملکه سبا) از آنچه غیر خدا پرستش می‌کرد بر گردد، در حالی که او جزو مردمی کافر بود.»

بعد از انجام این آزمایش به بلقیس می‌گویند وارد قصر شود:

آیه ۴۴- «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَوَكَشَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ السَّلِيمَانِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ- از او (بلقیس) خواسته شد که وارد قصر شود، وقتی آن را دید، ابتدا تصور کرد که به یک برکه آب وارد شده است و پاچه شلوارش را بالا کشید، بطوری که ساق پاهایش عریان شد، (سلیمان) گفت اما این قصری است که با قطعات شیشه ساخته شده است، او (بلقیس) گفت پروردگرم، من به خود ظلم کردم، اکنون همراه با سلیمان به الله، پروردگار جهانیان تسلیم هستم.»

این آیه چند فراز دارد: ورود بلقیس به قصر شیشه‌ای و واکنش او به کف شیشه‌ای قصر. این فراز از آیه چه پیامی و چه اهمیتی دارد؟ واقعاً روشن نیست. واژه صرح یعنی چیزی که آشکار است. قصر را هم صرح می‌گویند زیرا بنای آشکاری است. واژه حَسِبْتُ یعنی پنداشت. واژه لُجَّةً یعنی برکه آب. واژه ممرّد یعنی شیشه‌ای که خالی از هر نوع رگه و ناخالصی باشد. واژه قاریر یعنی شیشه. قواریر یعنی ساخته شده از شیشه.

ظاهراً قصر سلیمان از شیشه درست شده بود و ملکه سبا اشتباهاً فکر کرده بود که وارد برکه آب شده است و دامن‌اش را زده بالا بود. وقتی ساق پاهایش پیدا شد يك حالت ناراحت‌کننده‌ای پیدا کرد.

اما فراز دوم بیان صریح و روشن ایمان بلقیس به خدای واحد است، که گفت پروردگار من، به درستی که من به نفس خودم ظلم کردم. نادانی من ظلمی است که به خودم کرده‌ام، پس برمی‌گردم و تسلیم می‌شوم به خدای سلیمان. اما آیا بلقیس بعد از دیدن قصر ویژه سلیمان، چنین ایمانی را بیان می‌کند، جای بحث دارد.

فراز سوم آیه چگونگی بیان ایمان بلقیس است: ایمان خود و تسلیم شدنش را به پروردگار جهانیان راهمراه با سلیمان اعلام می‌کند، نه تسلیم شدن به سلیمان. ملکه سبا، پادشاه يك کشور بزرگ و صاحب تمدن ولي کافر به خدا، که در برابر خورشید سجده می‌کرده، اسلام را پذیرفته است. اما در برابر سلیمان احساس کوچکی و حقارت نمی‌کند و برقم قدرت سلیمان با اقتدار می‌گوید: و اسلمت مع سلیمان- من همراه با سلیمان تسلیم خدا شدم، نه تسلیم سلیمان، که معنی ندارد.

در آیه ۴۴ به دو نکته باریک و جالب باید توجه کرد. نکته اول این که گفتار بلقیس حاکی از درایت و فرزاندگی او است. او زن اندیشه ورزی بود که به دلیل رشد و توسعه انسانیش به مقام پادشاهی یک ملت رسیده بود. نکته دوم چگونگی برخورد يك قدرت اسلامی با قومی است که بر آنها غالب شده است. وقتی اسلام را پذیرفت او هم می‌شود مثل سلیمان و همراه با سلیمان برای خداوند رب العالمین.

آیه ۴۴ پایان داستان سلیمان با ملکه سبا (بلقیس) و پایان فصل سوم این سوره است.

فصل چهارم

در این فصل از سوره نمل، آیات ۴۵ تا ۵۸، بطور مختصر به داستان اقوام دیگر، قوم ثمود و لوط، هر يك با انحرافات متفاوت، پرداخته شده است. با هم می‌خوانیم:

آیه ۴۵- «وَأَقْدَارَ سَلْطَنَاتِهِمْ صَالِحًا» اَعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ- مابِه تحقیق صالح رابه جانب قوم ثمود فرستادیم و (به آنها گفت) خدایا بپرستید. و این هنگامی بود که دو فرقه شده بودند و با هم می‌جنگیدند.»

مفسرین می‌گویند منظور از دو فرقه در این آیه، دو طبقه اقتصادی، يك گروه فقیر و يك گروه غنی، است. جامعه به دو قطب، يك طرف اغنیا و اشراف و طرف دیگر ضعیف ها و بیچاره ها، تقسیم شده بود.

در آیات ۱۴۱-۱۵۹ سوره الشعرا داستان صالح و قومش با جزئیات بیشتری بیان شده است. در اینجا خیلی کوتاه اشاره شده است. جامعه کاملاً دو قطبی شده است و دو گروه در تقابل با هم قرار گرفته اند. در این جامعه انحراف از نوع فکری- مذهبی، اخلاقی و پرستش خورشید و ماه و ستارگان نیست. بلکه مسئله اختلاف طبقاتی است. گروهی با بدست گرفتن انحصاری امکانات و منابع اقتصادی، به ظلم و ستم درباره گروه دیگر می‌پردازند. مأموریت صالح مقابله با این وضعیت و اصلاح آن است:

آیه ۴۶- «قَالَ يَقَوْم لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ» (صالح) گفت ای قوم چرا در مورد انجام گناهان بیش از انجام حسنات عجله دارید؟»

در جامعه منحط و در حال زوال به جای مسابقه در امر خیر مردم در انجام اعمال زشت و انحرافی باهم مسابقه می دهند. فراز اول آیه یا اولین سوال صالح از مردم این است که چرا با هم در اعمال زشت مسابقه می دهید؟ وی سپس از مردم دعوت می کند که برگردند و از پروردگار طلب استغفار کنند، شاید به آن ها رحم شود و جامعه از نتایج کشنده و نابودکننده این مسابقه در ارتکاب گناه نجات پیدا کند. در اینجا صالح جانب یک گروه را نمی گیرد، کل جامعه را مورد خطاب قرار می دهد. برای حل مشکل جامعه، از ابتدا وارد دعوی دو گروه نمی شود و همه را دعوت به قبول راه حل مسالمت آمیز می کند تا شاید مؤثر واقع شود. اگر ویژگی انحراف در جامعه صالح اختلاف طبقات و ستم اقتصادی است، استفاده از واژه سینه خیلی معنا دار است به علاوه صالح هر دو گروه را مخاطب قرار داده است. چرا؟ آیا طبقات ستم کش به اندازه طبقات ستمگر مسئول هستند؟

در واکنش به دعوت صالح، در حالی که گروهی به او گرویدند، گروه دیگر در مقابل او قرار گرفتند:

آیه ۴۷- «قَالُوا أَطِيرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» آن ها گفتند شومی با تو و هر کس که با توست می باشد. (صالح) گفت بخت شما نزد پروردگار است. شما مردمی در معرض آزمون هستید.»

طائر یعنی پرنده. بکارگیری واژه پرنده در اینجا اشاره است به یک باور خرافی میان برخی از آدمیان. یکی از این خرافات نحسی عدد ۱۳ است. در خیلی از خیابان های آمریکا خانه شماره ۱۳ و در ساختمان هاو در آسانسور ها طبقه ۱۳ وجود ندارد. گاهی به جای ۱۳ می نویسند ۱۲+۱. خیلی از ملت ها نیز نحسی عدد ۱۳ را باور دارند. برخی از ایرانی ها هم به نوعی از خرافات معتقدند. در میان عربها نیز باورهای خرافاتی رایج بوده و هست. عربها این اعتقاد خرافاتی را داشتند که اگر به سفری می خواستند بروند و پرنده ای از سمت چپ آنها می پرید آن را یک جور تعبیر می کردند و اگر از سمت راست می پرید، تعبیر دیگری می کردند. بعدها این باور شد یک اصطلاح، وقتی می گفتند: **اطيرنا بك و بمن معك** یعنی نحسی شما ما را خواهد گرفت، شماها نحس هستید. این نحسی گریبانگیر ما می شود. ما یک کاری می کنیم که شما را جادو می کنیم. در **سوره یس** آیه ۱۸ نیز همین معنا آمده است: **قَالُوا إِنَّا نَطِيرْنَا بِكُمْ** ما شما را نفرین می کنیم، ما شما را با پرنده فال بد می زنیم. به اصطلاح فارسی عادی خودمان یعنی اینکه ما سوسکتان می کنیم؛ کاری می کنیم که شما آب بشید و به زمین فرو بروید یا بخار شوید و به آسمان بروید؛ کاری می کنیم که محو و نابود شوید، تمام نحوست گریبانگیر شما بشود.

به عبارت دیگر قوم ثمود در واکنش به صالح و همراهانش می گویند: ای صالح حضور تو و همراهانت در جامعه باعث نحوست ما جامعه ماست؛ حضور شما باعث بدبختی جامعه می شود. در این فراز از آیه، آمده است که « به تو و به همراهانت» معلوم می شود بخشی از جامعه و دعوت صالح را پذیرفته است و او

را همراهی می‌کند. اگر مشکل اصل آن جامعه را اختلاف طبقاتی بدانیم (آیه ۴۸ آن را بیان می‌کند)، طبیعی است که بخش فرودست و مظلوم جامعه از دعوت صالح برای رفع اختلاف استقبال کند. و بخش دیگر، که طبقه مرفه حاکم است، از آگاهی توده‌های محروم و شکل‌گیری و پیدایش نیروی جدید در جامعه بهراسد و بکوشد تا جلوی آن را بگیرد. این نیرو در گام اول دست به یک تقابل سیاسی-روانی می‌زند و حضور این جریان را در جامعه منحوس و مخرب اعلام می‌کند. در آن زمان «**تشویش افکار عمومی**»، «**اقدام علیه امنیت ملی**»، «**براندازی آرام**» و این نوع برجسب‌ها رایج نبود. نظام حاکم از خرافات جاری در میان مردم استفاده می‌کرد و با ادبیات رایج سعی می‌کرد با جریان جدید برخورد کند. اما پاسخ **صالح** روشن است: اگر نگرانی شما از «**نحوست**» است نحوست شما از جانب خداوند است – طیرکم عندالله. در جاهای دیگر قرآن واژه به معنی عمل یا نتیجه عمل به کار برده شده است. آنجایی که می‌گوید ما انسان را ملزمش کردیم به اینکه (طائرهم فی عنقهی) نتیجه عملش برگردن خودش است. صالح و پیروانش باعث بدبختی و بیچارگی نیستند بلکه نحوست از خود در جامعه و عمل خود شماست: **طائرکم عندالله** - این عمل خود شما و پیامد‌های اعمال خودتان است که گریبانگیرتان می‌شود. اگر آن رابه خداوندنسبت داده است از باب این است که مقررات این جهان و قوانین ناظر بر هستی چنین است که پیامد اعمال شما وبال و گریبانگیر خودتان می‌شود. باورهای خرافاتی جایی در اسلام ندارند. **فراز** بعدی آیه در پاسخ صالح به مخالفین آمده است: «**پل انتم قوم یفتنون**» - به درستی شما مردمی درحال آزمایش و فتنه هستید."

واژه **فتنه** یعنی آزمایش. فتنه آزمایشی است که همراه با آتش باشد. یک معنای فتنه را آتش، یک معنای دیگرش را شرک و یکی را هم به معنای کفر گرفته‌اند. اما معنای فتنه هیچ یک از اینها نیست. اینها مصادیق آزمایش و فتنه هستند. یعنی ایمان با کفر یا شرک مورد آزمایش قرار می‌گیرد. مال و اولادراهم که قرآن فتنه خوانده است یعنی ابزار آزمایش هستند. صالح می‌گوید که ای قوم، شما که دو گروه شده اید و یک طبقه بر طبقه دیگر مسلط شده و قدرت پیدا کرده و مال و ثروت به هم زده و غنی شده است، این‌ها فتنه یا نوعی آزمایش است؛ این امکاناتی را که شما پیدا کرده‌اید، اگر غفلت کنید و در این آزمایش قبول نشوید، جامعه سقوط می‌کند. نه فقط شما که در رأس امور هستید سقوط می‌کنید بلکه جامعه هم سقوط می‌کند. اگر شما نتوانید روح زمان را درک کنید و متناسب با آن جواب بدهید و تسلیم واقعیت نشوید، از بین می‌روید. اما اگر شما پیام را درک کنید و صادقانه بیاورید و خودتان را اصلاح کنید و استغفار بطلبید، این امکان هست که نجات پیدا کنید: «**لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ**» اما معمولاً اقلیت قدرتمند حاکم بندرت حاضر به قبول ضرورت تغییرات می‌شود. حاکمان قوم نمود هم حاضر نشدند:

آیه ۴۸- «**وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ**» - ودرشهرنه خانواده بودندکه درزمین فساد می‌کردندوحاضر به اصلاح نبودند».

رهط یعنی خانواده و قبیله، یک گروه بهم پیوسته یک اقلیت مرکب از نه خانواده بصورت گروه بهم پیوسته جامعه را کنترل می‌کردند. اما این کنترل در راستای منافع ملی و یا خیر و مصلحت عمومی نبود، بلکه در مقابل آن و در جهت تشدید اختلافات و نابرابری‌ها بود. در این آیه ۴۶ رفتار سیاسی و اقتصادی ستم‌گرانه بعنوان سیئه، در برابر حسنه، آمده است. در این آیه از آن باعنوان کلی «**فساد**» یاد شده است. این مهنای فساد با آنچه در جامعه و ذهن ما مطرح هست فرق دارد.

گروه قدرتمند حاکم، علاوه بر مقاومت در برابر تغییرات و اصلاحات، و بجای آن، برای از بین بردن صالح و یارانش توطئه کردند:

آیه ۴۹- «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ- أَنهَا كَفْتَنَد بَه خَدَاوَنَد سَوَكُنْد بَخَوْرِيْدَكِه دَرِيْكَ شَب تَارِيْكَ بَه اَوُو يَارَانَش حَمَلَه كَنِيْم وَسِپَس اَنگَاه بَه وَاْرثَان اُو خَوَاهِيْم كَفْت مَادَر مَوْقِع قَتْل اَنَان حَاضِر نَبُوْدِيْم».

فراز اول آیه این است که **تُه گروه حاکم**، با قسم به خدا، می خواهند با هم قرار مقابله با وضعیت جدید را بگذارند. آیا آنها به «الله» اعتقاد داشتند؟ ظاهر آیه اینطور نشان می دهد. معنایش این است که قوم صالح بی‌دین و کافر و مشرک نبودند. در سوره الشعراء هم که داستان صالح با تفصیل بیشتری آمده است، سخنی از عدم اعتقاد آنها به خدا نیست و آن چه صالح از آن‌ها می‌خواهد این است که: «فَأْتُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَلا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ (شعرا ۱۵۰ و ۱۵۱)» - پس پروای خدا داشته باشید و از من اطاعت کنید و امر اسراف کنندگان را اطاعت نکنید». این آیه هم نشان می دهد که قوم صالح خداپرست بوده اند.

اما قبول دعوت صالح معادل برهم خوردن نظم حاکم، که آن **تُه گروه** بهره‌مندان آن بودند می‌شد. موضوع اصلی در دعوت صالح ایمان به خدا نبود بلکه اصلاح نظم غیر عادلانه بود.

تنبه به معنای کمین کردن و از بین بردن است.

فراز دوم آیه این است که **تُه گروه** توطئه کردند که صالح و یارانش را مودیانه بکشند و سپس خود را بیگناه قلمداد کنند. آن‌ها از واکنش افکار عمومی نسبت به قتل صالح و همراهانش نگران بودند.

اما آیا آنها در توطئه خود موفق شدند؟ آیه آن را روشن نمی‌کند. آیه بعدی از مکر خداوند در برابر مکر آنها سخن گفته است:

آیه ۵۰- «وَمَكْرًا وَمَكْرًا أَوْ مَكَرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ- أَنهَا پَنهَانِي بَرْنَامَه رِيْزِي كَرْدَنْد و مَانِيْز بَرْنَامَه رِيْزِي كَرْدِيْم و أَنهَا قَادِر بَه دَرَك اَن نَبُوْدَنَد».

واژه **مکر** در قرآن به معنای «برنامه‌ریزی پنهانی برای انجام امری» یا همان «توطئه» است. در آیه ۴۹ نوع برنامه یا توطئه گروه ۹ آمده است. در آیه ۵۰، از نوع برنامه‌ریزی خداوند، سخن به میان نیامده است. اما در آیات ۵۱ و ۵۲، پیامد اعمال آن‌ها بیان شده است. برنامه‌ریزی پنهانی یا مکر خداوند، اجرای همان قوانین جهان شمولی است که انسان، بخصوص نظام‌های استبدادی و ظلم محور و ضد مردمی، از آن‌ها یا بی‌خبرند، یا خود را به نادانی می‌زنند و تصور می‌کنند می‌توانند این قوانین را نادیده بگیرند. عبارت آخر آیه: **وهم لا يشعرون** تاکید بر این است که آن‌ها این پیامد ها را درک نمی‌کنند.

آیه ۵۱- "فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ اَنَادَمَرْنَاَهُمْ وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ- پس بنگر که عاقبت برنامه‌ریزی پنهانی آنان چه بود ما آنها و قومشان را تماماً نابود ساختیم."

واژه دمر به معنای نابودی است. در باره معنا و مفهوم نظاره کردن، به عنوان ابزار بررسی علمی در تحقیقات سیاسی و تاریخی قبلاً توضیح داده ایم.

آیه ۵۲- "فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ- پس این چنین خانه هایشان ویران شد، به خاطر آنچه ظلم کردند بد رستیکه در سرنوشت این قوم، نشانه‌ای برای کسانی که اهل علم و دانش باشند وجود دارد."

خاویه یعنی بکلی نابود شده.

در این آیه علت نابودی به روشنی بیان شده است: به خاطر ظلمی که کردند. در واقع آن چه آنها نمی‌توانستند بفهمند، و از اجزاء برنامه خداوند محسوب می‌شود، رابطه ظلم با نابودی نظام ظالمانه است. از رسول اکرم (ص) نقل شده است که: «الملك يبقي مع الكفرو لا يبقي مع الظلم- جامعه با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم باقی نمی‌ماند».

پیامدهای ظلم است که جامعه و حکومت ظالم را نابود می‌سازد. حاکم ظالم، بدون توجه یا باور به این اصل، به برنامه‌ریزی‌های پنهان و آشکار خود برای حفظ قدرت ادامه می‌دهد و تصور می‌کند خیلی زیرک و عاقل است. اما غافل است از فهم قانونمندی‌های حاکم بر جامعه انسانی. در این آیه چگونگی نابودی گروه حاکم روشن نیست. شاید احتیاجی هم نباشد. جمع‌بندی این آیه و این فصل از سوره نمل این است که اولاً رفتار ظالمانه این قوم و نابودی آنها، نشانه‌ای است برای مردمی که اهل فکر و دانش باشند. اهل علم و دانش برای فهم قوانین ناظر بر جهان، از علانم و نشانه‌ها استفاده می‌کنند. به عبارتی با دیدن نشانه‌ها، به دنبال یافتن و فهم دلیل یا دلایل تغییرات و تحولات جامعه می‌روند و قوانین را کشف می‌کنند. ثانیاً داستان با نجات کسانی که ایمان آورده و متقی بودند پایان می‌پذیرد:

آیه ۵۳- "وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ- و کسانی را که ایمان آورده و پروا پیشه بودند، نجات دادیم."

نکته جالب توجه بیان دو شرط برای نجات است: ایمان و تقوی. علامت وجود ایمان در فرد، فعال بودن «تقوی» و استمرار آن در فرد و جامعه است.

تقوی به چه معناست و چرا با ایمان فرق دارد؟

فصل پنجم- قوم لوط

در آیات ۵۴ تا ۵۸ داستان قوم لوط، نوع انحراف آنهاو سرنوشت آنها، به اجمال بیان شده است:

آیه ۵۴- "وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ- ولوط هنگامی که به قوم خودگفت آیاشما به دنبال عمل زشت هستید در حالی که آگاهی دارید."

فاحشه هر نوع گناه یا عمل بسیار زشت و شرم آور است. در اینجا، برطبق مفاد آیه بعدی، منظور انحراف جنسی مردان شهر است. بَصْر به معنای چشم است و بصیرت هم به معنای دیدن و هم بینش و یا آگاهی است. احتمالاً منظور در این آیه آگاه بودن قوم از زشتی عمل است.

در آیه بعد نوع این گناه و انحراف بیان شده است:

آیه ۵۵- "أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ- آیاشما واقعاً برای رفع شهوت به جای زنان از مردان استفاده می‌کنید، واقعاً که شما مردمی نادان هستید."

معنای آیه روشن است. همجنس بازی در میان مردان قوم لوط رایج بود. در آیه قبل خطاب به این مردم آمده است «وأنتم تبصرون» و در این آیه: «بل انتم قومٌ تجهلون». آیا تناقضی میان این دو وجود دارد، که هم مردمی آگاه باشند و هم نادانان، شاید منظور از تجاهل، خود را به نادانی زدن برای توجیه رفتارهای خلاف است.

در آیه بعدی به واکنش قوم لوط پرداخته شده است:

آیه ۵۶- "فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُو آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهَرُونَ- اما جواب قوم او جز این نبود که لوط و همراهانش را از قریه خود بیرون کنید. اینها انسان‌هایی پاک هستند."

در این واکنش قهرآلود و خشن قوم لوط به لوط و همراهانش، ضمن طرح بیرون کردن لوط و یارانش از شهر، آنها را مردمان پاکی قلمداد کرده‌اند.

این عبارت شاید معنای انتم تبصرون در آیه ۵۴ را روشن کند. این مردم، به عنوان انسان، با مفهوم گناه، زشتی و پاکی آشنا بودند. هر انسانی، بطور فطری با مفهوم فساد و پاکی آشناست. خداوند می فرماید ما به

انسان فجور و تقوی را الهام کرده ایم. وجود وجدان در انسان همین معنا را دارد. اما آگاهی از زشتی یک عمل لزوماً موجب ترك رفتارهاي زشت و انحرافي نمی گردد. شاید نادانی آنها معطوف به عدم آگاهی آنها از پیامدهای سوء این چنین رفتارهاي زشت و انحرافي باشد.

اما چرا قوم لوط حاضر به ترك این رفتارها نشدند؟ گاهی انسان به محیط آلوده آنچنان خو می کند و آنچنان به تنفس در فضاي آلوده وابسته می گردد که نبود آن را نمی تواند تحمل کند. گاهی جامعه به آن درجه از انحطاط می رسد که پاکی را نمی تواند تحمل کند. داستان سعدي را در باره مردی که در کارخانه چرم سازی کار می کرد و روزی به بازار عطاران رفته بود را خوانده اید. این مرد کارگر در بازار عطاران از بوی عطرها غش کرد. مردم دورش جمع شدند، هر کاری می کردند به هوش نمی آمد. مردی که از آنجا رد می شد او را می شناخت و می دانست که او در کارخانه دباغی کار می کند. قطعه ای از آن چرم های گندیده دباغ خانه را خواست آوردند و گذاشت جلوی بینی اش و مرد به هوش آمد. آدم هایی که به فضاي متعفن و کثیفی عادت کرده اند نمی توانند هوای معطر روابط سالم را تنفس کنند. بعضی دوستان دانشجوی ایرانی تا وارد جلسات مسجد می شوند از حال می روند. عادت نکرده اند. حتماً باید در اتاق های دربسته باشند که دود سیگار و حشیشی که می کشند، فضاي خفه کننده ای درست کرده است؛ حتماً باید جلسات متشنج باشد تا جلسه گرم بشود. يك بار هم که می آیند به جلسات اسلامي، هوای معطر و آرام این جلسات به مزاجشان نمی سازد و غش می کنند. بایستی یکی برود یکی از آن پارچه ها یا پوست های دباغ خانه را بیاورد و بگذارد روی بینی آنها تا به حال بیایند.*

آیه ۵۷- "فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلا مَرَأَتَهُ فَذَرَتْهَا مِمَّنَ الْغَابِرِينَ- پس ما نجات دادیم قوم لوط را و اهل او را مگر زن او را، که از باقیمانده های (در شهر) فرار دادیم.

واژه غابری یعنی باقی مانده (در قریه). در اینجا قرآن می خواهد بگوید که روابط خانوادگی لزوماً باعث هدایت فرد نمی شود، پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد. آذر پدر ابراهیم پیغمبر بود. ابولهب، عموی پیغمبر و زن لوط پیغمبر هم منحرف بود. خدا چرا اینها را به ما می گوید؟ این نوع روابط خانوادگی هیچ گونه تضمینی برای کسی به وجود نمی آورد. پسر، خواهر، برادر، پدر، همسر پیغمبر و امام بودن هیچ امتیازی برای هدایت و نجات کسی نمی باشد. فکر نکن که چون سید طباطبایی هستی، خدا تمام درهای بهشت را برایت باز کرده است. نه چنین خبرهایی نیست. پس اگر به شما گفته شود یا منافقین اعلامیه دادند که پسر آیت الله طالقانی منحرف شده و به اصطلاح منافقین تکامل ایدئولوژیک پیدا کرده است، دست و پایت نلرزد که ای بابا، چرا اینجوری شد؟! مگر پسر طالقانی مصون از انحراف است. مگر چون زن هایش از طالقانی است افکار و عقایدش هم باید مثل پدرش باشد. یکی از پیام های این آیات

* در جلسات مطالعات قرآنی مسجد هیوستون، عموماً اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه های هیوستون و شهرهای اطراف شرکت می کردند، اما گاهی دانشجویان فعال وابسته به برخی از گروه های غیراسلامی نیز به جلسه می آمدند ولی نه به قصد استفاده بلکه برای برهم زدن جلسه و یادگیری باهم. توصیه ما به آنها همیشه این بوده که از حضورشان در جلسه و طرح پرسش و نقد استقبال می کنیم به شرطی که نظم جلسه را رعایت کنند. اما بعضاً رعایت نمی کردند. این سخنان در واکنش به رفتار آنان ایراد شده است.

برای همین است که امروز کسی تغییر فکر يك آیت الله زاده را بهانه سرکوب ذهنی- روانی دانشجویان و جوانان مسلمان قرار ندهد.*

آیه ۵۸- "وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ- بارانی خاص بر آنها باریده شد، باران ناراحت کننده ای هشدار داده شده ها.

مطریعنی باران، **مطرایعنی** بارانی خاص. واژه **سوء** یعنی زشت و ناپاک. **منذرين** یعنی کسانی که به آنها انداز داده شده بود. کسانی که به آنها هشدار داده شده بود و پیام حق را شنیدند ولی باز هم به اعمال زشت خود ادامه دادند. بر اینها بارانی بارید. نوع باران معلوم نیست اما بارانی خاص و بسیار وحشتناک بوده است. در این آیه خداوند صحبت از باران می‌کند. چرا لغت باران به کار برده شده است؟ وقتی خورشید بر سطح اقیانوس‌ها می‌درخشد آب بخار می‌شود و می‌رود بالا و به صورت ابر درمی‌آید که سپس در اثر تغییرات جوی به صورت باران یا برف می‌بارد. يك رابطه علت و معلولی بین باران، زمین و پدیده‌های طبیعی وجود دارد. وقتی خدا باران می‌فرستد بدون علل و اسباب نیست. خداوند از اینکه عملی را بدون اسباب انجام دهد امتناع می‌نماید.

بارانی که بر جامعه می‌بارد نظیر باران طبیعی حاصل فعل و انفعالات و پدیده‌های درونی خود جامعه است. باران رحمت و نعمت و پاک کننده است. يك معنای دیگر باران می‌تواند نماد ساز و کار تابش نور حق و حقیقت بر فطرت پاک انسانها در جامعه باشد که از درون این فطرت‌ها، مثل بخار آبی بالا می‌رود و کار تصفیه را انجام می‌دهد. حتی کثیف‌ترین و لجن‌زارترین باتلاق‌ها، آفتاب که بر آن می‌تابد و آتش تبخیر می‌شود و می‌رود بالا و سپس بصورت باران پاکیزه و پاک کننده ای می‌بارد. در جوامع تحت فشار انحرافات مختلف که به اسارت انسان منجر می‌شود. پیام حق و حقیقت اینگونه بر وجدان‌های پاک و فطرت‌های پاک انسان می‌تابد. حاصل این تابش آن باران رحمت حق است که بر جامعه خواهد بارید و آن بارانی است که پلیدی‌ها را پاک می‌کند، از بین می‌برد و نابود می‌کند. اما اگر همین باران خیلی تند و سیلاب‌وار ببارد، خراب کننده می‌شود. بارانی که بر منذرين قول لوط بارید، يك باران بسیار وحشتناک بود. ممکن است سیلاب یا طوفانی بوده که و تمام شهر را نابود کرده است. بطور حتم دیده‌اید وقتی باران شدید می‌بارد وسیل عظیم جاری می‌شود، همه جارا خراب می‌کند خانه‌ها را هم با خود می‌برد، بطوری که گاهی هیچ اثری از هیچ چیز باقی نمی‌ماند. اما باران باریده شده بر قوم لوط، باران خاصی بود: **مطراً**. مفسرین گفته‌اند که این باران، بارش سنگ‌های کوچک بر سر مردمان بود که بسیار کوبنده هم بود. آیا منظور از این باران خاص، طوفان شن که در برخی از کشورها یک پدیده شناخته شده است، نیست؟ این طوفان‌های شن گاهی یک شهر را یک جا دفن می‌کنند. مردم ساکن نواحی کویری ایران با این نوع باران‌های شن آشنا هستند.

در آیه ۵۸ با صراحت آمده است که به قوم لوط اندازها و هشدارهای لازم داده شده بود. خداوند می‌فرماید در همه هاملت‌ها ما کسانی را از بین خود آنها برمی‌انگیزانیم که به آنها انداز بدهند. اولین مرحله در

* بحث این آیات همزمان بود با اعلام تغییر ایدئولوژیک رهبری سازمان مجاهدین خلق در نیمه سال ۱۳۵۴ و به دنبال آن با اعلام مارکسیست شدن پسر آیت الله طالقانی، هیاهوی گسترده روانی- سیاسی در مطبوعات وابسته به گروه‌های چپ ضدو غیراسلامی علیه دانشجویان مسلمان در خارج کشور بوجود آوردند. این سخنان در رابطه با آن واقعه ایراد شده است.

حرکت‌های اجتماعی و تغییر از وضع موجود به وضع مقبول یا مطلوب، همین انذار و هشدار است. و اما کسی که در خواب است و در معرض سیل و نابودی قرار دارد شما می‌خواهید او را نجات دهید، این انذار و هشدار شما هنگامی مفید و مؤثر است که اول او را از خواب بیدار کنید یا از خطر تهدید کننده او را آگاه سازید. اگر کسی مریض است و نیاز به درمان دارد، اولین مرحله این است که او به بیماری خود آگاهی پیدا کند. اگر کسی نداند که بیمار است هیچ وقت درمان نخواهد شد. بخصوص در بیماری‌های روحی و روانی اگر کسی قبول نداشته باشد که روان پریش است، نمی‌توانید او را وادار کنید برود پیش روان‌پزشک، و اگر هم برود هیچ وقت درمان او مثرتر و واقع نخواهد شد. انسانی هم که گمراه است ولی آگاهی بر گمراهی خود ندارد، انسانی که اسیر است ولی آگاهی بر اسارت خود ندارد، هیچ حرکتی را نمی‌توان از او انتظار داشت. بنابراین اولین مرحله در هر حرکت اصلاحی طلبانه اجتماعی انذار است. اولین وظیفه پیامبران انذار است، پیامبران منذرین یعنی انذاردهندگان هستند، کسانی هستند که مردم را از خواب غفلت بیدار می‌کنند. حالا اگر مردمی خود را به خواب زده باشند، بیدار کردن آنها کار آسانی نیست. کسانی که حق و حقیقت را نمی‌پذیرند و آنقدر عناد دارند که نمی‌خواهند حتی از وضعیت اسفناک خود آگاهی پیدا کنند بر آن‌ها نه باران رحمت یا لعنت بلکه باران مخصوصی خواهد بارید: "وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا"، و چه باران وحشتناکی. وقتی انسان‌ها حق و حقیقت را قبول نمی‌کنند و به انحرافات خود ادامه می‌دهند و هر چه شما می‌گویید زیر بار نمی‌روند و انگار نه انگار که شما دارید با آنها حرف می‌زنید، گویی با دیوار دارید صحبت می‌کنید، پایان سرنوشت آنان چه وحشتناک است. بایک مرور اجمالی در تاریخ بشر می‌توانید نمونه‌هایی را ببینید. ملتی را که دچار انحرافات قوم لوط است، ملتی که دچار انحرافات قوم صالح است، قوم گرفتار فرعون را ببینید. انواع و اقسام انحرافات در جامعه بشری را قرآن بیان می‌کند و سرنوشت آنها را نشان می‌دهد تا شاید برای ما مردم، عبرتی باشد.

فصل ششم

آیه ۵۸ پایان داستان لوط پیامبر و آغاز يك فصل جدیدی در این سوره است. این فصل با خطاب مستقیم به پیامبر گرامی آغاز می‌شود:

آیه ۵۹- "قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ- بگو (ای پیامبر) سپاس برای خداوند است، و درود بر بندگان او، کسانی که برگزیده شده‌اند، آید و نیکوتر است یا آنچه آنها شریک او قرار می‌دهند."

قل فعل امر، خطاب به رسول خداست که اولاً باور داشته باش و اعلام کن و بگو که سپاس و شکر برای خداست. ثانیاً بر بندگان خدا، سلام و درود بفرست. سلام یعنی صلح و آرامش و صفای باطن. سلام یعنی سلامتی و آرامش درون. سلام علیکم یعنی صلح و آرامش برای مخاطب درخواست کردن. واژه اسلام هم از همین لغت گرفته شده است. یعنی تسلیم شدن به حق (خدا) و در نتیجه در صلح و آرامش به سر بردن با خود، با هم نوعان، با طبیعت و با آفریدگار جهان. در این آیه به پیامبرش می‌گوید بعد از سپاس خدا، برای بندگان خدا صلح و آرامش و امنیت درخواست کند. اما کدام بندگان او؟ کسانی که خدا آنها را برگزیده است: **الذین اصطفی**.

رسول خدا و همه آنها که پیام خدا را دریافت می‌کنند به بندگان برگزیده خدا سلام و درود می‌فرستند، زیرا شایسته آن هستند. آن‌ها در راه خدا و پیگیری راه خدا لاجرم با مصیبت‌ها و زجرها و محرومیت‌ها و توهین‌ها و روبرو بوده‌اند و مقاومت کرده و سربلند بیرون آمده‌اند. داستان همه انبیاء خدا همین است، لوط را نگاه کنید، وقتی به رفتارهای ناشایست و زشت اعتراض کرد او را تهدید کردند که از شهر بیرون می‌کنیم؛ می‌کشیم؛ به زندانتان می‌اندازیم. انواع و اقسام تهدیدها را کردند. فقط تهدید نبود اجراء هم کردند. انبیاء و پیامبران نمونه‌های برجسته بندگان برگزیده خدا هستند اما منحصر به آن‌ها نیست. آیه ۵۹ آن را منحصر به انبیا نکرده است. اما در زمره بندگان برگزیده خدا قرار گرفتن پیش شرطها دارد. تمسک جستن به حق و ادامه راه حق به سادگی بیان زبانی آن نیست. وقتی می‌گویم به این سادگی نیست، نه اینکه در توان شما نیست، بلکه منظور این است که بی‌مایه فطیر است و بدون سعی و تلاش کار به جایی نمی‌رسد. اینطور نیست که فقط يك کلمه بگویی (لا اله الا الله) معجزه‌ای رخ بدهد و همه چیز درست بشود! یک مثل عامیانه می‌گویند هر چه پول بدی‌اش می‌خوری. بعضی‌ها ایمانشان فقط در حد زبانشان است. بعضی‌ها ممکن است کمی بیشتر و بعضی‌ها خیلی بیشتر. از میان بندگان خدا کسانی شایسته درود و سلام هستند که از خلال طوفان‌های هولناک تهدیدها و تطمیع‌ها و وسوسه‌های ابلیسی که در برابر هر انسان مسلمان موحد است سربلند بیرون بیایند. اینجوری نیست که هرکسی آمد ادعای ایمان کرد، خدا ادعایش را بپذیرد. در **سوره عنکبوت**، اگر خاطرتان باشد بحث کردیم که خداوند می‌فرماید تصور نکنید و نپندارید بدون آزمایش من ایمان شما پذیرفته می‌شود. زرگرها وقتی می‌خواهند عیار طلا را اندازه بگیرند و یا وقتی می‌خواهند سنگ معدنی را خالص کنند می‌گذارند داخل کوره آتش و ذوبش می‌کنند تا خالص شود. واژه **فتنه** به همین معناست. ایمان انسان، تا وقتی از این کوره‌ها و از این طوفان‌ها عبور

نکند و پالایش نیابد مورد قبول قرار نمی‌گیرد. چگونگی و فرآیند این آزمایش هم همان **جَهْد و جُهْد** است. **جَهْد و جُهْد** یعنی کوششی که همراه با زحمت و دردسر و محرومیت است. خداوند در سوره عنکبوت می‌گوید هر کسی که در راه من تلاش و کوشش کند، راه‌هایم را به او نشان می‌دهم. شما با چنین کوشش‌هایی راه را پیدا می‌کنید، نه با نوع مسلمانی ما. نوع مسلمانی ما اگر این است که هست و اگر قرار باشد اینجوری بماند، نباید انتظار زیادی داشت. بندگان برگزیده موردنظر خداوند کسانی هستند که از همه این طوفان‌ها و آزمایش‌ها گذاشته‌باشند. هر کسی هم یک نوع آزمایش مخصوص به خودش دارد. شما خیال می‌کنید که اینجا، در آمریکا، نشسته‌اید آزمایش ندارید؟ فقط آزمایش آن است که در ایران باشی و شعار بدهی و بیندازنت زندان و شکنجه‌ات بدهند و زیر شکنجه چیزی نگویی؟ نه، هیچ فرقی نمی‌کند اگر شما در آزمایش اینجا رفوزه بشوید مطمئن باشید که در آزمایش آنجا هم رفوزه خواهید شد. مگر در اینجا گرایش‌ها و تمایلات و وسوسه‌های ضد فطرت خداگونه انسانی کم است. انواع و اقسام آن وجود دارد. شما می‌توانید به این وسوسه‌ها و تحریکات غیر اسلامی تسلیم شوید و سقوط کنید. در شرایطی که شما اینجا هستید شیاطین از همه طرف شما را احاطه کرده‌اند، **خر دجال** زمان ظهور کرده است. شما می‌دانید **خر دجال** چیست؟ می‌گویند قبل از ظهور **امام زمان**، (یا عیسی مسیح) **دجال** می‌آید. **دجال** یعنی مدعی دروغین. می‌گویند **دجال** خری دارد که معروف است. از هر موی بدن این خر صدای مطبوعی در می‌آید که همه را به خودش جلب می‌کند. **دجال** به وسیله خر خود مردم را به دنبال خود می‌کشد. حکومت‌های توده وار هم نوعی **دجال** هستند که با شعارهای فریبنده خود مردم عوام را بخود جذب می‌کنند. در محیطی که شما هستید، این فرهنگ غرب **خر دجال** زمان ماست از هر گوشه آن یک صدایی در می‌آید که شما را جلب و به دنبال خود می‌کشد. برای شمای جوان انواع و اقسام تحریکات هست. اگر مقاومت کردید و تسلیم نشدید آن وقت ارزش پیدا می‌کنید. دو رکعت نمازی که یک جوان مسلمان پاک در اینجا می‌خواند ارزش نمازی را دارد که چهل سال پدر من در ایران می‌خواند، مطمئن باشید. البته داور اصلی خداست، بستگی به نیت دارد ولی **علی‌القاعده** می‌توانیم بگوئیم اینکه شما در وسط همه این تحریکات تسلیم نمی‌شوید ارزشمند است. بنابراین برای هر کس یک نوع آزمایش است. امیدوارم و از خدا می‌خواهم شما جوانان و دانشجویان عزیز در این راه با ثبات قدم پیش بروید.

درفرازی از آیه ۵۹ خداوند، از زبان پیامبر، که بگو، مردم را با یک سوال بسیار کلیدی روبرو می‌سازد: **اللَّهُ خَيْرٌ أَمَا يَشْرِكُونَ** - آیا خدا بهتر است یا آن کسانی را که برای او شریک قرار می‌دهید.

در علم ارتباطات انسانی عناصر، روش‌ها و متدهایی وجود دارند که مجموعه‌ای آن‌ها را در یک مثلث نشان می‌دهند. شرح کامل این مثلث در جای دیگری آمده است. (رک به: "تاملاتی در آیات مبارکه سوره عنکبوت"). یکی از روش‌های موثر برخورد در ارتباطات انسانی طرح سوال است. یعنی شما مطلب را به صورت سوال به طرف ارائه می‌دهید. مثلاً: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند هم برابرند؟ هیچ کس در این دنیا نیست که دارای عقل متعارف سالمی باشد و بگوید بله جهل بهتر از علم است؛ آیا شقی با متقی یکسان است؟ هیچ کس، حتی شاه هم، نمی‌گوید بله برابرند. منتها شاه می‌گوید من متقی هستم. دزدترین و شرورترین و شقی‌ترین افراد جهان هم معتقد نیستند که شقاوت رفتار پسنندیده و خوبی است. سوال آیه این است: آیا پرستش خدای واحد بهتر است یا خدایان متعدد. واژه **شریک** برای خدا به صورت عام به کار برده شده است که شامل انواع و اقسام الاهی‌های کاذب و تمامی آن کسان و یا آن مواردی که او را هم وزن خدا قرار می‌دهند.

از آیه شصت به بعد يك سلسله مسائل اساسي انساني به صورت سوال بيان شده است:

آیه ۶۰- "أَمْنَ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تَنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَعْزِبْ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَعْدِلُونَ - وَكَسَىٰ كِهَ آسْمَانَهَا وَزَمِينَ رَا أَفْرِيدُو بَرَايِ شَمَا از آسْمَان بَارَان رَا فَرُوسْتَاد وَزَمِينَ مِي شَكَا فِدُو بَا غَهَا سَبْزِي مِي شُونْدَكِه خُوش مَنظَرِه وَزِيْبَاهَسْتَنْد، اگْر نَبُود شَمَا قَدْرَت سَبْز كَرْدَن يَك شَاخِه رَا نَدَا شْتِيْد، آيَاهْمَرَاه خَدَامِعْبُود دِيْگَرِي هَسْت بَلَكِه اَيْنِهَامْرَدْمِي هَسْتَنْدَكِه از حَقْ عَدُول مِي كَنْنَد."

حدايق جمع حديق يعني باغ و بوستان است. بَهجَت يعني خوش منظر و دلرِبا. سيستم منطقي قرآن را ببينيد، ميگويد خدا آسمانها و زمين را خلق کرده است. كسي ممكن است در اینجا جدل كند و بگويد نه خدا خلق نكرده است، يا اطلاع نداشته باشد از منشاء و آغاز آفرينش كه بتواند داوری كند كه خالق كيست. اما باران و اثرات بارش باران را دیده و تجربه کرده است. باران كه ميبارد زمين را مي شكافد و سبز مي كند: «فانبتنا به» باغها و بوستان هايي كه خوش منظره هستند سر بر مي آورند. وقتي شما به اين مناظر نگاه مي كنيد آرامش و خوشي در درون خود احساس مي كنيد. زيبايي چشم انداز باغها (حدايق)، براي هر كسي و با هر دانشي و معلوماتي قابل درك و فهم است. يك نويسنده معروف انگليسي كه درباره حافظ شيراز خيلي مطالعه کرده و فارسي را هم خوب ياد گرفته است. مي نويسد كه حافظ در اشعارش مرتب از آب ركن آباد و زيبايي آن مي گويد. در سفر به شيراز رفتم ركن آباد ديدم يك چشمه آب باريك است و دو تا درخت. اين شاخه نبات بود كه دل حافظ را ربوده بود و آب ركن آباد را جاودان کرده است. بزرگي و گستردگي ركن آباد مهم نيست. مهم درك زيبايي و احساس آرامش انسان از ديدن يك منظره زيبا است. احساس زيبايي در همه انسان ها هست. يكي از ابعاد چهار گانه انسان، بعد زيبايي است. اگرچه حس زيبا پسندي در همه انسان ها است اما معنا و مفهوم و مصداقش در هر جامعه و دوراني متفاوت و متغير است. هيچ انساني نيست كه از زيبايي خوشش نيايد. به قول شريعتي آن انساني كه از زيبايي ها خوشش نيايد از خود بي خود يا البته شده است. در اين آيه بَهجَة اشاره است به وجود حس زيبا پرستي در انسان. اين احساس پايه هاي واقعي و عيني دارد. يعني شما زيبايي را در ذهن خود تصور نمي كنيد، نمي نشينيد در عالم تخيلات سیر كنيد و زيبايي ها را تصور كنيد. زيبايي طبيعت يك امر واقعي است. انعكاس اين امر واقعي در ذهن شما، دو طرف دارد. يكي وجود آن منظره يا پديده زيبا در خارج از ذهن و يكي هم وجود حس زيبايي در درون انسان است كه موجب لذت بردن از زيبايي مي شود.

خداوند در اين آيه ارتباط همه اين پديده ها را باهم نشان داده است. باراني كه از آسمان مي بارد باعث شكاف در زمين و بيرون آمدن نباتات و رشد گياهان مي گردد. انسان قدرت ندارد كه يك شاخه را سبز كند. آيا بشري كه اين اندازه پيشرفت کرده است مي تواند اين كار را بکند. بشر فقط قوانيني را كه در طبيعت هستند كشف مي كند و سپس سعي مي كند آن ها را به نفع خودش بكار گيرد. دانه را مي كارد ولي سبز شدن و رشدش تابع مقررات بيرون از اختيار انسان است. اگر چنانچه باران نبارد و خشكسالي بشود يا هوا خيلي سرد يا خيلي گرم بشود، دانه مي پوسد و بين مي رود. حتي پيشرفته ترين تكنولوجي هاي جهان امروز نمي تواند برخلاف قوانين هستي كاري را انجام دهد. در همين سال گذشته در آمريكا آن چنان خشكسالي شد كه در بعضي از ايالات، يكي از عمده ترين محصولاتشان كه تخم برزك بود، از بين رفت و ميليونها دلار لطمه خوردند. يكي ديگر از ابر قدرتها، شوروي، با همه تلاش هايي كه كردند و با

همه امکاناتی که به کار گرفتند، تغییرات جوی امسال مزید بر سوءمدیریت شدو میزان محصول گندمشان بحدی پائین بود که باز هم مجبور شد از آمریکا گندم بخرد. پس: **ما کان لکم یعنی** این شما نیستید که این دانه گندم را، که در خاک گذاشته‌اید سبز می‌کنید. اگر تمامی عوامل جوی، که در کنترل شما نیستند، دست به دست هم ندهند. این دانه آنگونه که باید سبز نمی‌شود. تازه شما هم که می‌خواهیدبر میزان باز دهی اثر بگذارید از همین عوامل طبیعی استفاده می‌کنید. پس آیا همراه با خدا الاهی‌های دیگر هم هستند(اءاله مع الله).

در اینجا صحبت از کفر و نپذیرفتن خدانیست بلکه می‌گوید همراه پروردگار عالم خدایان دیگر را موثر مطلق دانستن است. خداوند این را مردودی داد. خدا يك ایمان نیمه‌کاره‌ای را که ناخالصی دارد نمی‌پذیرد. شما یا خداپرست هستید یا نیستید. شما نمی‌توانید شریک دیگر برای خدا قائل بشوید باز هم بگوئید خداپرست هستید. خداوند می‌گوید مگر در قفسه سینه‌ات مادو قلب به تو داده‌ام که بتوانی به دو جا عشق بورزی. بعضی‌ها را دیده‌اید که سر به دو جا فرود آورده‌اند. به اصطلاح هم از توبره می‌خورند هم از آخور. این دوگانگی، این کیفیت دوگانه یا به تعبیری ازدواج شخصیت را اسلام نمی‌پذیرد. شما یا عبدالله هستید یا عبد شیطان. نصف بدنت این طرف و نصف بدنت آن طرف نمی‌شود، امکان ندارد.

در پایان این آیه آمده است که اینها مردمی از حق عدول کرده هستند: **بل هم قوم یعدلون**. ضمیر (هم) در این آیه برمی‌گردد به آن کسانی که همراه با خدا الله‌ها یا خدایان دیگری هم دارند. به خدا اعتقاد دارد اما از خیلی عوامل دیگر هم می‌ترسند؛ مرجع‌اش، امیدش و خشیت و ترسش به جای اینکه از خداو تنها از خدا باشد از انسان‌های دیگر است. ریشه (یعدلون) از همان واژه عدل است. یعنی کسانی که از عدالت و حق عدول می‌کنند و برمی‌گردند یا روی برمی‌گردانند. یعنی می‌دانند که حق چي است ولی از آن عدول می‌کنند. روی گردانندگان از حق و عدالت هستند. این گفتگو ادامه دارد:

آیه ۶۱- **"أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلْفَهَا نَهْرًا وَجَعَلَ رِوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَمْ مَعِ اللَّهُ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ- آيا کسی که زمین را قرارگاهی ساخته است و در درون آن رودخانه‌ها ایجاد کرده و کوه‌ها را ایجاد کرده و دریاها را جدا کرده، آیا همراه با خدا اله‌های وجود دارد، اکثر آنها علم ندارند».**

جعل یعنی بوجود آوردن چیزی از چیز دیگر. با توجه به این معنای جعل، فهم ما از این آیه چنین می‌شود که زمانی زمین وضعیت خاصی داشت، قرارگاه یا مساعد برای زندگی نبود. تغییراتی رخ داد و زمین قرار گاه شد: **جعل الارض قراراً**. سپس تغییرات دیگری در روی این زمین صورت گرفت و از آنچه وجود داشت نهرهایی به وجود آورد: **«و جعل خلفها نهراً»**. زمانی در این زمین کوه‌ها نبودند، بر اثر تغییراتی در زمین کوه‌ها به وجود آمدند: **«و جعل لها روسي»**. بحر یعنی حجم عظیم آب. هر حجم بزرگی را هم بحر می‌گویند، نظیر **بحر العلوم** که کنایه از فردی با علم بسیار است. **حاجز** یعنی مانع یا چیزی که جداکننده است. زمانی تمام سطح زمین آب بود به دنبال تغییراتی خشکی‌ها موجب جدائی دریاها از هم شدند. **امادر آیه: «و جعل بين البحرين حاجزاً»**، منظور دو دریائی است که در کنار هم قرار دارند ولی با هم مخلوط نمی‌شوند. در آیه دیگری (سوره یاسین) آمده است که از این دو دریا یکی دارای آب شیرین و ماهی‌های مخصوص است و دیگری دارای آب شور و ماهی‌های ویژه‌ای است که شما از آن استفاده

می‌کنید. یعنی هم از آب شور ماهی می‌گیرید و غذا مصرف می‌کنید هم از آب شیرین و گوارایی از آن دریا دیگر، که در کنار هم هستند ولی بین اینها سد، مانع یا حاجزی قرار داده شده است و اینها مخلوط نمی‌شوند. حال این چه نوع دریایی است؟ قابل بحث و بررسی است.*

در پایان آیه باز هم پرسش: آیا همراه با خدا يك معبود دیگری را قرار می‌دهید؟ آنها که چنین می‌کنند: **اکثرهم لا یعلمون**- اکثر آنها علم ندارند؛ جاهل و بی‌خرد هستند ولی در عین جهل و بی‌خبری موضع می‌گیرند و قضاوت می‌کنند. در این عبارت آخر آیه يك پیام و آموزش مهمی وجود دارد. بسیاری انسان ها، بخصوص ما ایرانیان که قرن‌ها گرفتار استبداد سلطنتی بوده‌ایم، مطلق بین و مطلق خواه هستیم، جهان را سیاه سیاه یا سفید سفید می‌بینیم. اگر با گروهی مخالف باشیم، تمام آنها را با يك چوب می‌رانیم. در اینجا قرآن نمی‌گوید، تمام کسانی که این رفتارهای فردی و اجتماعی را دارند نادان و جاهلند، بلکه: **اکثرهم لا یعلمون**.

در آیه بعد موضوع تازه‌ای مطرح می‌شود که نه با طبیعت بیرون از انسان، بلکه با درون و نفس انسان سروکار دارد:

آیه ۶۲- «**امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و نجعلکم خلفاء الارض اءله مع الله قليلاً ماتذکرون**- چه کسی ندا و دعای يك مضطرب و درمانده را اجابت می‌کند و از وی رفع شرمی نماید، و شمار در روی زمین جانشین قرار می‌دهد، آیا همراه خدامعبودی هم هست؟ بسیار کمند کسانی که پند گیرند».

آیات ۱ تا ۵۹ این سوره در واقع نگاهی معنادار و هدفمند به تاریخ است. در آیات ۶۱ و ۶۲ نگاه از تاریخ به طبیعت برگشته است. حالا توجه شما را از طبیعت، از خلقت آسمان‌ها و زمین، باران و رشد گیاهان و سپس کوه و دره و رودخانه، به جامعه و انسان که مرکز همه توجهات و دعوها است، جلب می‌نماید. خطاب به انسان می‌گوید:

آیا در آن لحظه‌ای که تمام دره‌ها را بروی خود بسته می‌بیند، هنگامی که تمام عناصر، تمامی فاکتورهای منفی در برابر شما قرار گرفته‌اند، تمام ابرقدرتها از شرق و غرب علیه شما متحد شده‌اند، دشمنان تا خرخره مسلح هستند و شما هیچ ابزاری برای دفاع و نجات خود ندارید، در يك چنین شرایطی دعا می‌کنید، داد می‌زنید که خدایا برای ما از جانب خودت راه نجات رابنما. یعنی شما با تمام وجود، با تمام احساس آن نیاز عمیق درون خود را بیان می‌کنید. دعا یعنی همین. آنجایی که به مرحله اضطرار رسیده‌ای و مضطر شدی یعنی امیدی به هیچ کس نداری، در آنجایی که تمام پیوندها بریده شده است و تو خودت هستی، آنجا قلبت را باز می‌کنی به سوی آن ابدیت، آن ابدیتی که تمام قدرت از آنجاست، و با دعایت خود را به آن بی‌نهایت متصل می‌کنی: **امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء**- آیا این شرکایی را که شما برای خدا قائلید بهتر هستند یا آن خدایی که وقتی شما در منتهای اضطرار و بیچارگی و بدبختی، که همه دره‌ها را روبروی خود بسته می‌بیند و او را می‌خوانید به شما جواب می‌دهد و رفع شر می‌نماید؟

آن خدای کوچکی که در درون توست، همان نفخه الهی، که خدا فرمود: ای انسان، در تو دمیدم و تو خلیفه‌ی منی. ای انسان تو خیال می‌کنی که یک جرم کوچک و بی‌مقدار هستی در حالی که در درون تو دنیای بسیار بزرگی قرار دارد.* در آن لحظه اضطراب با تمام صداقت خدا را می‌خوانی. دعا یعنی با تمام وجود، با تمام سلول‌های بدنت فریاد می‌زنی، نه با زبانت، بلکه از عمیق‌ترین لایه‌های وجودت خدا را می‌خوانی. اجابت کننده تو در این شرایط اضطراب تنها آن خدای بزرگ است که: و یکشف السوء- و این پلیدی و نابسامانی و این رنج‌ها و این بدبختی‌ها را از بین می‌برد تو را آزاد می‌کند. اما کدام خدا؟ آیا خدایانی که شما همراه با الله انتخاب می‌کنید این کارها را برای شما انجام می‌دهند یا خدای واحد. و بعد از کشف سوء و برطرف کردن شرایط اضطراب: يجعلکم خلفاء الارض. یعنی از این وضع موجود ناراحت کننده به وضع مقبول یا مطلوب، که جانشین و خلیفه خدا روی زمین باشد، تغییر می‌دهد. پس آیا باز هم شما می‌خواهید همراه با خدا، خدایان دیگری را شریک قرار دهید؟ در مراسم دعا، در جلسات مذهبی و در مساجد فقط قسمت اول را، برای شفای بیماران یا تأمین نیازمندی‌ها، می‌خوانیم: «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء». اما قسمت دوم را نمی‌خوانیم. در حالی که جان کلام قسمت دوم است: «و يجعلکم خلفاء الارض». توجه به این قسمت آیه نشان می‌دهد که موضوع اصلی اول آیه چیزی به مراتب فراتر و بالاتر از آن چیزی است که ما از آن فهمیده ایم. موضوع اصلی آن حالت اضطراب و بیچارگی و آن زشتی است که به آن مبتلا و از آن منزجر هستیم. خدا را می‌خوانیم تا ما را از آن حالت بیرون آورد، آزادمان سازد. و این به معنای واقعی کلمه حرکت آزادی بخش، حرکت رهایی بخش و پاره کردن زنجیرهایی است که به دست و پای ما بسته شده‌اند. به زبان قرآن اغلال. اغلال جمع غل یعنی زنجیر است، زنجیرهایی که به دست و پای شما بسته شده‌اند. همه را پاره می‌کند. انبیاء نیامده‌اند جز اینکه این زنجیرها را از دست و پای شما بردارند. به دلیل انواع اسارت‌ها شما نمی‌توانید کاری بکنید، چون دست و پای شما بسته است و شما خود را بیچار حس می‌کنید و با تمام وجود از وضع خود منزجرید و هیچ راهی ندارید پس به سوی خدای خود توجه می‌کنید. یعنی از تمام وابستگی‌های کاذب می‌برید. آنگاه شما آزاد و خلفا یا جانشینان خدا در زمین می‌شوید. از آن مرحله پوچ و بی‌معنی و صفر بودن شما را خلفای بی‌نهایت بودن خود قرار می‌دهد. داستان شدن انسان رسیدن به مقام خلیفه خدا در روی زمین است. با این دو بآلی که خدا به انسان داده است، با قدرت اندیشه و تفکر و حق انتخاب به سوی جایگاه این خلیفه الهی پرواز کنی. اسارت‌ها نمی‌گذارد که تو فکر بکنی، نمی‌گذارد که تو انتخاب بکنی. تو مانده‌ای معطل که چگونه پرواز بکنی، می‌خواهی پرواز کنی ولی نمی‌گذارند. برای اینکه پرواز کنی بایستی این بندهای اسارت را از بین ببری، بایستی با تمام وجودت بخواهی و دعا بکنی. توصیه می‌کنم دعا اثر الکسیس کارل ترجمه دکتر شریعتی را و نیز نیایش مهندس بازرگان را بخوانید و ببینید نوع دعایی که قرآن و اسلام می‌گوید چیست و چه نوع دعایی است. بفهمید که چگونه وقتی که شما در آن حالت دعا می‌کنید بخاطر آن دعاها آزاد می‌شوید و به مرحله خلیفه الهی می‌رسید. در پایان و در جمع‌بندی آیه آمده است: **قلیلاً ما تذکرون**- اندکی هستند که پند می‌گیرند. در اینجا هم نظیر آیه قبلی واقع بینانه گفته شده است که بسیار کم‌اند آنها که توجه می‌کنند. یعنی اکثریت توجه نمی‌کنند، نه همه، حکم مطلق صادر نشده است.

در آیه بعدی مجدداً توجه شما به سوی طبیعت جلب می‌شود:

* - فرمایش مولایمان علی (ع) است که: **أَنْزَعِمُ أَنْتَ جِرمَ صَغِيرٍ وَفِيكَ عَالَمُ الْأَكْبَرِ**.

آیه ۶۳- «أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَةِ اللَّهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ- کسی که شمارا در تاریکی های زمین و دریا هدایت می کند و پادشاهی حایل بشارت و رحمت را می فرستد آیا همراه خدامعبودهایی قرار دارد؟ مقام خداوند بالاتر از آنچه آنها شرک می ورزند قرار دارد.»

در این آیه بار دیگر بر پدیده های طبیعی، اما این بار در رابطه با تجربه انسان، توجه را جلب می نماید. منظور از «ظلمات» راه گم کردن در راه ها و بیابان ها و کوهستان ها و دریا هاست که هم وحشتناک و هم خطرناک است. در «ظلمات بحر» يك عامل متغیر دیگر و بیمناک امواج دریا است که کشتی را بالا و پایین می برد. واژه ظلمات بصورت جمع بکار برده شده است. هم به معنای تاریکی های زمین و دریاست و هم می تواند به معنای انواع یا درجات تاریکی ها در زمین و دریاها باشد. پدیده باد نیز خود نعمت مفید و موثری هم در حیات روی زمین و هم در دریاها و بشارت دهنده رحمت پروردگار است. آیا باز هم شما همراه و همگام با الله، خدایان دیگری را هم می پذیرید و انتخاب می کنید؟ تعالی الله عما یشرکون- خداوند مقامش بالاتر از آن چیزی است که شما برای آن شریک قرار می دهید.

آیه ۶۴- «أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَا مَعَ اللَّهِ قُلُوبٌ فَهَذِهِ الْأُمَّةُ الَّتِي كَفَرَتْ- کسی که آفرینش را آغاز کرده و سپس آن را تکرار می کند و کسی که از آسمان و زمین روزی شمارا می رساند، باز هم در کنار خدا، معبودی وجود دارد؟ اگر راست می گویند دلیل خود را ارایه دهید»

ابداع یعنی خلقت از هیچ. خدا آفرنده آسمان ها و زمین است. واژه «اعاده» به معنای برگشت و تکرار است. واژه ثم در اینجا اشاره به فاصله زمانی طولانی است. «ثم يعيده» یعنی در این جهان خلقت مکرر در مکرر است. از یکجا شروع نمی شود که به یکجا تمام شود. آفرینش فرایندی دائم و مکرر است. آفرینش اول ابداع است و آفرینش های مکرر بعدی ظاهراً خلق به معنای جعل یا ایجاد چیزی از چیز دیگر است. در آیات دیگری هم آمده است که پروردگار: كل يوم هو في شأن- دائماً در کار آفرینش است.

ابداع یا پیدایش هستی از کجاست و چگونه آغاز شده است. نظریه رایج و پذیرفته شده علمی انفجار بزرگ یا Big Bang است. زمانی هیچ نبوده است. ناگهان انفجاری رخ می دهد و هستی آغاز می شود. * نمود یا مصداق آفرینش های مکرر در طبیعت و جهان هستی چیست؟

بعد از اشاره ای که خداوند به پیدایش جهان دارد،

به منشاء امکاناتی که در اختیار بشر برای ادامه زندگی است و به رابطه انسان با طبیعت پیرامونی اش، می پردازد: مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. رزق عبارت است از هر آن چه برای ادامه حیات مادی و معنوی انسان ضروری است. اگر کسی نتواند پیدایش هستی از نیستی را تصور کند، قطعاً رابطه ای زندگی و وابستگی اش را به محیط خود، درک نمی کند. می داند و می فهمد که ادامه حیات اش، به عنوان انسان، چه از جهات مادی- فیزیکی (غذا، آب و هوا) و چه از جهات دیگر، به زمین و آسمان یعنی کل طبیعت پیرامون اش وابسته است. آیا باز هم همگام و همراه با خدا، خدایان دیگر را هم می پرستد و

شريک قرارشان مي‌دهد؟ پس اي پيامبر به اينها بگو اگر صداقت داريد و راست مي‌گوئيد دلالتان را بياوريد، از بحث منطقی فرار نکنيد.

موضوع آيات ۵۹ تا ۶۴ دعوت انسان به توجه و مشاهدهي محيط طبيعى اش مي‌باشد، که يك منطق و آهنگ مشابه دارند و هر کدام با عبارت خاصي جمع‌بندي شده‌اند: قوم يعدلون؛ اکثرهم لايعلمون؛ قليلاً ما تذکرون؛ و تعلي الله عما يشركون. در آيه ۶۴، که آخرين آيه در اين فراز از سوره نمل است، جمع‌بندي دعوت به يك گفتگوي عقلاني- منطقي است: به آنها (اي پيامبر) بگو اگر در رفتارهاي فردي و اجتماعي خود، که قراردادن الله هاي ديگر در کنار خداست، صادق

*رک: " خاک های رسی و پیدایش حیات، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم ۱۳۷۸ .

هستيد، يعني ریاکاري و استفاده از خود و امکانات «الله‌ها» و سوء استفاده از قدرت برای منافع فردي و گروهی موردنظر نیست، و واقعاً مشکل شما، يك گره عقلاني است، بسيار خوب، منطق و دلایل خود را ارائه دهید. قرآن از بحث منطقي و علمي و مستدل هيچ ابايي ندارد، بلکه آن را تشويق هم مي‌کند.

از آيه ۶۵ به بعد توجه مخاطب به موضوع قيامت و آخرت جلب مي‌شود:

آيه ۶۵- «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ- بگو(اي پيامبر) جز خدا کسي غيب و پنهان آسمانها و زمين را نمي‌داند. و نمي‌دانند که برانگيخته مي‌شوند».

در اين آيه ابتدا به يك موضوع عام و سپس يك امر خاص اشاره شده است. امر عام اين است که اي پيامبر، هم خودت بدان و هم آن را اعلام کن که اموري از اين جهان، در آسمان ها و زمين، که از چشم و دل و ذهن انسان پنهان است، جز خداکسي آن ها را نمي‌داند. يکي از اين امور زمان برانگيخته شدن انسان ها بعد از مرگ و يوم الدين است.

شعر يعني ظريف، دقيق و باريک. آگاهی و توجه به مسائل دقيق را هم شعور مي‌گویند. و " ما يشعرون- آنها نمي‌دانند».

بعثت برانگيختن و زنده شدن است.

آیه ۶۶- «بَلْ ادْرَاكِ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ عَنْهَا مُخِرُونَ- علم آنها آنرا در آخرت درك خواهد كرد، آنها در مورد رسیدن به آن تردید دارند، درباره آن نابینا هستند.»

در این آیه تحقق پذیری و حتمیت قیامت و آخرت محور اصلی است. آخرت از جمله همان امور غیب است که زمان آن را جز خدا کسی نمی‌داند. نه تنها زمان تحقق این رویداد مورد پرسش و تردید است، بلکه در نظر بسیاری اصل آن نیز انکار می‌شود. احتجاجی که منکرین این رویداد و زبانی که بکار می‌برند، زبان و منطق آشنایی است، مربوط به دیروز و امروز و فردا نیست. مشکل و مانع درك و تصور ذهنی آن در آیه ۶۷ و ۶۸ آمده است:

آیه ۶۷- «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاءُنَا اِنَّمَا مِخْرَجُونَ- و آنها که کافر شدند گفتند آیا وقتی ما و پدرانمان (بعد از مرگ) خاک شدیم آیا ما برانگیخته و خارج می‌شویم؟»

آیه ۶۸- «لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَاَبَاءُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ- در گذشته هم تحقیق این مسئله به ما و پدرانمان وعده داده شده بود این چیزی جز اسطوره های گذشته نیست.»

در این دو آیه جان کلام و منطق اصلی افکار وعده خداوند بیان شده است. مشاهدات ظاهری بشر از مرگ و حوادث بعد از آن این بوده است که بعد از مرگ بدن انسان می‌پوسد و متلاشی و نابود می‌شود، و ذرات آن جزو خاک می‌شوند. ذرات این خاک جذب گیاهان و تبدیل به اجزای آن ها می‌شوند. این گیاهان را حیوانات علف‌خوار می‌خورند و به اجزای بدن آنها تبدیل می‌شوند. انسان‌ها از گوشت و بعضاً شیر این حیوانات تغذیه می‌کنند و ذرات این مواد غذایی به اجزاء بدن انسانها تبدیل می‌شوند و انسان‌ها هم می‌میرند و این چرخه ادامه پیدا می‌کند. حال پرسش اساسی، که به قضیه آکل و ماکول معروف است، و بسیاری از ذهن‌ها را به خود مشغول کرده این است که این اجزاء در کدام بدن جمع، زنده و برانگیخته می‌شوند. این که آیا کفار زمان پیامبر واقعاً چنین پرسش‌هایی را از رسول خدا (ص) می‌کردند یا نه، يك طرف مسئله است، اما قرآن با طرح آن در این آیات شبیه‌های ذهنی دائمی مخالفین آخرت را مطرح ساخته است. به عبارت دیگر پرسش اجتناب ناپذیر در برابر وعده قیامت و برانگیخته شدن انسان را از پیش مطرح می‌سازد. در آیه ۶۸ این که وعده قیامت و آخرت به پدران ما هم داده شده است، خود حاکی از آن است که توجه یا اعتقاد به آخرت، در گذشته هم در میان آدمیان وجود داشته است. اسطوره به معنای داستانهای تخیلی و ذهنی. منطق مخالفین این است که این ها باور های کهنه شده قدیمی است.

يك نگاه اجمالی به فرهنگ‌های مختلف مردم جهان نشان می‌دهد که باور به زندگی پس از مرگ و بعثت و حشر و قیامت در میان بسیاری از ملت‌ها وجود داشته است. اگر چه این باور و توجه از درون خود انسان سرچشمه می‌گیرد، اما فهم و درك طبیعت رویدادهای پس از مرگ برای انسان غیر ممکن است.

خداوند در حد توان ذهنی انسان این رویداد را تعریف کرده و توضیح داده است. اما غرض اصلی از تأکید بر حتمیت قیامت، توجه دادن به مسئول بودن انسان و پیامد اعمال و رفتارهایش می‌باشد. برای درک رابطه میان رفتارها و پیامدها نیازی نیست که تا قیامت صبر کنیم. در همین دنیا می‌توان آن را مشاهده کرد:

آیه ۶۹- "قل سیروفي الارض فاتظروا كيف كان عاقبه المجرمين- بگو(ای پیامبر) در روی زمین سیر کنی پس بنگرید چگونه پایان کار گناه کاران را."

سیر به معنای گردش و تماشا همراه با بررسی است. نظر به معنای نگاه کردن، اما به همان معنای مشاهده علمی است. جرم یعنی گناه و هر کار زشتی که پیامدهای سنگینی دارد.

توصیه گردش هدفمند در روی زمین، اولاً به معنای بررسی پایان کار جنایتکاران، نه در یک نقطه جغرافیایی، بلکه در کل جهان است. ثانیاً هدف از بررسی تاریخ، فهم و درک پیامد مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ظالمانه است. ثالثاً مطرح کردن پایان کار مجرمین، در این آیه، در حالی که بحث اصلی این آیه درباره آخرت و قیامت است، احتمالاً دو پیام دارد. اول این که مجازات مجرمین در همین دنیا هم هست. اگر نبود سیر در زمین برای دیدن آن معنا نداشت. هیچ مجرمی در عالم، خواه فرد و خواه حکومت های جابرانه، پایان خوبی نداشته است. در واقع استخراج قوانین جامعه شناختی با مطالعه علمی تاریخ امکان پذیر است. پیام دوم این که میان ارتکاب جرم و جنایت با عدم اعتقاد به آخرت و قیامت رابطه‌ای وجود دارد. در جای جای قرآن به این رابطه اشاره و تأکید شده است که عدم اعتقاد به آخرت و قیامت، علت مهم یا اصلی ارتکاب به جرم گناه است. این نگرش برخلاف آن چیزی که بین مارکسیست‌ها مرسوم است و ما هم بعضی اوقات ندانسته تحت تأثیر آنها، آن را تکرار کرده و می‌گوییم فلانی موضع طبقاتی دارد. یاتو که این حرف‌ها را می‌زنی به خاطر این است که خورده بورژوا یا کلان بورژوا هستی. اما قرآن می‌گوید ریشه رفتارهای انحرافی بطور عمده به خاطر باور نداشتن یوم الدین است. یوم الدین یعنی چه؟

یعنی قبول این که يك حساب و کتابی در این جهان وجود دارد. انسان مختار و آزاد خلق شده است. اما انسانیت بامسئولیت‌پذیری تعریف می‌شود. و باید پاسخگوی گفتار و کردارهای خود نیز باشد. یکی از ارکان اصلی اعتقاد به آخرت، مورد پرسش قرار گرفتن انسان درباره رفتارها و گفتارهایش می‌باشد. اعمال ما پیامدهائی دارد و پیامدها، دیر(در آخرت) یا زود(در دنیا) برمی‌گردد و گریبانگیر انسان می‌شود.

اینها مفاهیم و مقولات مربوطه به یوم الدین است. خصوصاً اگر توجه شود که

در آیه بعدی، واکنش رسول خدا، و به پیروی از آن، مسلمانان به رفتار ناباوران تعیین شده است:

آیه ۷۰- "وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ- از رفتار آنها غمگین نباش و از توطئه های آنان خود را در تنگنا قرار نده."

حزن یا اندوه، حالتی ذهنی- روانی است که به هنگام مشاهده رویدادهای نامطلوب، توسط خود فرد یا دیگران، بوجود می‌آید. **ضیق** یعنی تنگی در برابر شرح یا گشادی است. یکی از ویژگی‌های «صدر» یا «سینه»، نه سینه‌ی فیزیولوژیکی بلکه سینه‌ای که مرکز دل است، تنگی یا گشادی است. پیامبر رحمت و مهربانی، از نافرمانی و ارتکاب گناه افراد، به خاطر پیامدهای سوء برای خود آنان، غمگین می‌گردد. اما خداوند این را نمی‌پسندد. مگر به معنای برنامه‌ریزی محرمانه برای انجام کار موردنظر است. انسان‌های آرمان‌گرا و هدفمند با پی بردن به برنامه‌های محرمانه ویرانگر مخالفان، خود را در تنگنا می‌یابند و این بر حزن و اندوه آنان می‌افزاید. انگیزه این حزن و اندوه سخت گرفتن بر خود از موضع عشق و محبت به انسان‌هاست نه کینه و نفرت حتی نسبت به دشمنان.

رفتار و واکنش موزیانه (مکارانه) مخالفین این است که در برابر هشدارها و انذارها اصل مسئله را مورد تمسخر قرار می‌دهند"

آیه ۷۱- «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- و می‌گویند اگر راست‌گوهستید این وعده داده شده کی تحقق می‌یابد»

پرسش درباره زمان وقوع قیامت، از روی کنجکاوی علمی نیست. بلکه غرض تخطئه‌ی اندیشه و رسول گرامی است. در غیر این صورت ابتدا باید اصل وقوع آن را می‌پذیرفتند و سپس درباره زمان آن به گفتگو می‌نشستند. علاوه بر این، طرز طرح پرسش نشان می‌دهد که آنها انتظار داشتند قیامت بلافاصله آغاز شود.

يك وجه دیگر از منطق مخالفین در توجیه واکنش‌ها و رفتارهای نامطلوب و غیر قابل در واقع این بود که بگویند حالا که قیامت معلوم نیست کی اتفاق بیفتد و به قول معروف کی مرده کی زنده، پس به کار خودمان ادامه بدهیم.

پاسخ آنها:

آیه ۷۲- "قُلْ عَسَى اَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ- بگو چه بسا (وقوع آن) برای بعضی از شما که شتاب دارید، نزدیک باشد."

ردف به معنای نزدیک و **عجله** به معنای شتاب و انتظار وقوع زودرس يك رویداد است. يك وجه دیگر این شتاب‌گری ممکن است از سرشت انسان سرچشمه بگیرد. قرآن تصریح دارد که طبیعت انسان شتاب‌گری است. نه فقط درباره قیامت و آخرت، بلکه در همین دنیا در تحقق مطالبات، آرزو‌ها و شتاب‌گری‌ها است.

منظور آیه از اینکه قیامت برای بعضی از شما نزدیک است چیست؟ ممکن است منظور روبرو شدن با پیامد‌های اعمال در همین دنیا باشد یا آن که مرگ بعضی و در نتیجه روبرو شدن با واقعیت آخرت نزدیک

است. اما فرض دوم با توجه به مراحلی که برای آخرت بیان شده است نادرست بنظر می رسد و آن هم در قانع ساختن انکار کنندگان آخرت تاثیری ندارد. بنظر می رسد که منظور این آیه این باشد که چه بسا حوادث ناراحت کننده ای در همین دنیا به آنها نزدیک است. قطعاً آثار و پیامدهای اعمال ما به ما برمی گردد و سرنوشت ما را رقم می زند. این برگشت و اثرگذاری تنها و لزوماً و منحصرأ در آخرت نیست بلکه در همین دنیا هم پیامدها به ما برمی گردد و خوشی و سعادت و یا نکبت برایمان می آورند.

آیه ۷۳- "وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَاشِعْرُونَ- و بدرستی که پروردگارت صاحب نعمت مردم است اما اکثر آنها آگاهی ندارند."

فضل به معنای نعمت و برتری است. درباره واژه شعر و شعور در ذیل آیه ۶۵ توضیح مختصر داده شده است. در این آیه باز هم حکیم مطلق داور و عادلانه کرده است؛ نه همه آدمیان، بلکه اکثر آنها آگاهی ندارند. این برای آن است که خداوند از آن چه در سینه ها می گذرد آگاه است. در واقع اگر پیامد اعمال ما، به سرعت به ما بر نمی گردد، فرصتی است برای اصلاح رفتارها و پیش گیری تأثیرات نامطلوب آنها. و این خود یکی از نعمت ها یا فضل های الهی است.

آیه ۷۴- "وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ- و بدرستی که خداوند آنچه آنها در سینه ها پنهان (کتمان) و آنچه آشکار می کنند، همه را می داند."

صدر به معنای سینه است. اما نه قفسه سینه. بلکه اندامی در انسان، که جایگاهش معلوم نیست، اما دل یا قلب آدمی به عنوان مرکز عشق و عاطفه و احساسات و فواید به عنوان مرکز ادراک و فهم انسان، در این صدر قرار دارند.*

در راستای آیه ۶۵، در مورد علم به غیب آسمان ها و زمین، خداوند، تنها آن چه در سینه ها پنهان است می داند، بلکه:

آیه ۷۵- "وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ- و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی روشن (لوح محفوظ) آمده است."

*- رک به «بیماری های قلب آدمی» - ابراهیم یزدی - ویرایش و چاپ دوم - ۱۳۸۷ انتشارات قلم

منظور از کتاب مبین چیست؟ کتاب هر اثر نوشته شده است. اما هر نوشته‌ای مبین یا روشن نیست. اما «کتاب مبین» در این آیه يك متن نوشته شده به معنای آن چه می‌فهمیم نیست. ظاهراً منظور این است که اطلاعات جهان هستی، بیرون از ذهن ما انسانها، وجود دارند و عینی هستند، چه ما آن‌ها بدانیم و چه ندانیم. کار علم کشف قوانین علی‌الاصول موجود و حاکم بر جهان است نه ابداع و اختراع و خلق آنها. اگر این قوانین نباشند که علم نمی‌تواند آنها را «کشف» نماید. رفتارهای انسان هائیز مشمول همین قاعده هستند. سرنوشت انسان متأثر از پیامدهای اعمالش می‌باشد. عمل در قرآن کریم فقط به کار فیزیکی- مکانیکی اطلاق نمی‌شود. حتی يك فکر یا ایده که از ذهن می‌گذرد عمل محسوب می‌شود. زیرا واجد «پیامد» است. در علم فیزیولوژی مغز و اعصاب، تصور يك ایده در ذهن موجب ترشحات هورمون‌های مغزی - عصبی می‌گردد و براساس نوع تصویر، اثرات متفاوت مطبوع و مطلوب یا ترسناک برجای می‌گذارند. آیا اعمال پنهان و آشکار و پیامدهای آنها از بین می‌روند و نابود می‌شوند؟ چنین نیست.*

در آیات ۷۶ تا ۷۹ اشاره مختصری به بنی اسرائیل شده است:

آیه ۷۶- "إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ- بِي كَمَانِ إِيْنِ قُرْآنِ بَسِيَارِي أَرْجِيْزِهَائِي رَاكِه بَنِي إِسْرَائِيلَ دَرَانِ اِخْتِلَافِ دَارِنْدَ بَرَايْشَانِ بِيَانِ مِي‌كِنْدَ."

قصه بیان يك رویداد واقعی و غیرواقعی است.** در این جا منظور بیان واقعیات مربوط به بنی اسرائیل است. بنی اسرائیل در میان خود، پیرامون موضوعات مختلف اختلاف داشته و دارند. قرآن کریم این اختلافات را بیان می‌کند. بخش اعظم تورات تاریخ بنی اسرائیل است نه وحی الهی. یهودیان در مورد مطالب آن باهم اختلاف نظر دارند. در مورد انجیل نیز همین معنا وجود دارد. قرآن، به عنوان وحی الهی و یک سند مرجع «فرقان» است، یعنی حق و باطل را از هم متمایز و روشن می‌سازد و این روشنگری تجلی هدایت و رحمت خداوند است. برای آنها که آن را باور داشته باشد:

آیه ۷۷- "وَإِنَّهُ لَهْدِيَّ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ- وَبِرَاسْتِي كِه إِيْنِ (قُرْآنِ) بَرَايِ مُؤْمِنَانِ هِدَايْتِ وَ رَحْمْتِ اِسْتِ."

قرآن هدایت و رحمت برای کسانی است که به آن ایمان داشته باشند. این یک اصل منطقی است که نه تنها در مورد قرآن بلکه در موارد دیگر نیز صادق است. شما اگر برای درمان بیماری خود به پزشک مراجعه می‌کنید، درمان هنگامی موثر خواهد بود که شما به پزشک خود و به پزشکی جدید ایمان و اعتقاد داشته باشید. اگر نداشته باشید مراجعه شما بی‌فایده خواهد بود.

آیه ۷۸ اشاره‌ای است به داورى درباره اختلافات درونی بنی اسرائیل:

*- ر ک به «جهان شگفت انگیز مغز» ترجمه و توضیحات از ابراهیم یزدی - انتشارات قلم ۱۳۸۷

** - ر ک به مقدمه «تأملاتی در آیات مبارکه سوره قصص - ابراهیم یزدی - ۱۳۸۶

آیه ۷۸- "إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ- وپی گمان پروردگارت بارای خودبین آنان (بنی اسرائیل) داوری خواهد کرد و او شکست نا پذیر بسیار داناست."

قضاوت داوری و عزیز یعنی صاحب قدرت و قدرت مطلق است. العليم آگاه مطلق است. دو واژه العزيز و العليم، هر دو از اسامی نیکوی الهی هستند. در بسیاری از آیات قرآن این اسامی، که صفات ثبوتیه محسوب می‌شوند، با هم آمده‌اند و ترکیب آنها خود واجد پیام است و رابطه‌ی قدرت و علم را بیان می‌کند. اگر عبادت خدا را «متخلق به اخلاق خدایی شدن بدانیم، عابد خدا به دنبال قدرت همراه با نادانی و جهل نیست و علم بدون قدرت کارساز و چاره‌ساز نیست. قدرت در جامعه انسانی، عموماً و اکثراً فسادآور است، و هر قدر صاحب قدر جاهل‌تر باشد، به همان اندازه خطرناک‌تر است. دانایی خود نعمتی است که کمک می‌کند تا قدرت در راه درست آن، خدمت به مردم بکار گرفته شود.

بعد از این توضیحات، خداوند مستقیماً پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد:

آیه ۷۹- "فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ- پس (ای پیامبر) برخدا توکل کن که تو بدرستی برحق روشن و آشکار هستی."

خطاب به پیامبر و پیروان راه اوست. که باید به خدا توکل کنند. توکل بر خدا یعنی واگذار کردن امر به او. وقتی کسی برای انجام کاری «وکیلی» انتخاب می‌کند، امور خود را به او می‌سپارد. وقتی می‌خواهیم کاری انجام دهیم، معمولاً برنامه‌ریزی می‌کنیم و سعی می‌کنیم طبق برنامه عمل کنیم. اما روند کارها در بسیاری از موارد بر طبق پیش‌بینی‌ها و برنامه پیش نمی‌روند. و حتی ممکن است در انجام برنامه‌ها موفق نشویم. در چنین مواردی برخی از آدم‌ها دچار یأس و ناامیدی می‌شوند. اما انسان موحد با توکل بر خدا کارهایش را انجام می‌دهد، نه پیروزی‌ها او را سرمست و مغرور و نه شکست و ناکامی مأیوس می‌سازد. این توکل به خدا، برارنده رسول خداست، که به شهادت قرآن در راه حق روشن و آشکار حرکت می‌کند.

بعد از این آیه، به عنوان يك مقدمه، خداوند نکاتی را برای رسول‌اش توضیح می‌دهد، که در واقع برای همه مؤمنین و دین‌باوران است:

آیه ۸۰- "إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِي وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّةَ الدَّاعِيَةً وَإِنَّمَا تَدْعُو مَنْ يَدْعُكَ بِرَأْسِهِ فَخَبَرَكَ بِمَا شَاءَ وَقَدْ كَفَرْتُمْ بِهِ إِنَّ رَبَّكُمْ جَاهِلٌ بِالذُّنُوبِ أَسْفَلِ الْمَوَاقِفِ- البته تو (ای پیامبر) نمی‌توانی مردگان را شنوایی و نمی‌توانی ندای دعوت را به گوش کران برسانی هنگامی که پشت می‌کنند و رو برمی‌تابند."

اگر چه مخاطب این آیه رسول خداست، اما تمام مومنان و دین‌باوران مورد خطاب هستند. اگر کسی نخواهد پیام حق را بشنود، هیچ کس، حتی رسول خدا هم قادر به وادار ساختن او به شنیدن نیست. این يك پدیده پیچیده‌ای است که ریشه در درون خود انسان دارد. دین‌باوران، در هر دینی، علاقمند و شایق هستند که ناباوران را، خصوصا کسانی که به دین خدا پشت می‌کنند، به هر ترتیب وادار به پذیرش دین نمایند.

برای تجسم عینی این ناکامی، آدم مرده یا کر مثال زده شده است. نه مرده را می‌توان وادار به شنیدن کرد و نه کر را. این موضع و بیان آن در این آیه، انعکاس یا تکرار يك اصل اساسی در آیات مکرر و متعدد قرآن است که هدایت دست خداوند است و هیچکس

حتی رسول خدا هم نمی‌تواند کسی را هدایت کند.

آیه بعدی این اصل به نوعی بیان و تاکید شده است.

آیه ۸۱- "وَمَا نَتَّ بِهَادِي الْعَمِي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يَوْمُنْ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ- و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی نیستی. توفیق می‌توانی (پیام را) به کسی برسانی که به آیات ما ایمان می‌آورد و تسلیم حق اند."

لحن و پیام آیه، روشن است. نه مرده، نه کور و نه کر را نمی‌توان وادار به قبول هدایت و خروج از راه انحرافی کرد.

منظور از آیات در اینجا، همان نشانه هاست. در آیات متعددی این نشانه‌ها شرح داده شده‌اند. اگر شما عازم مکان معینی هستید و یا آدرس و نشانی را دارید، برای رسیدن به مقصد باید به نشانه‌های سر راه توجه و اعتماد کنید. و اگر کردید به هدف می‌رسید. و این همان ایمان پیدا کردن به نشانه‌های خدا و رسیدن به هدف و مقصودی که قبول حق و تسلیم شدن به آن است. طبیعی است اگر کسی در راه حق نباشد و نشانه‌ها را نپذیرد و نخواهد که راهنمایی شود، به راه انحرافی خود ادامه خواهد داد:

آیه ۸۲- "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَآيِقُونَ- و هنگامی که وعده عذاب برایشان واقع شود، جنبنده ای را از زمین بیرون می‌آوریم که با آنها سخن می‌گوید: مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند."

دابه یعنی جانور و جاندار. منظور از قول تحقق اراده یا امر الهی، یا به تعبیری رسیدن پیامدهای اجتناب ناپذیر رفتارهای خود انسان است. وقتی انسان با این پیامدها روبرو می‌شود، خداوند می‌فرماید، جانوری یا جانداري از زمین بیرون می‌آید. منظور از این جانور چیست؟ بعضی‌ها می‌گویند، منظور از تحقق قول خداوند، همان قیامت و جانور یکی از علایم پایان جهان است. بعضی‌ها جانور را نماد باور و رفتار مادی‌گرایانه می‌دانند، که از زمین یعنی از درون اعمال خود انسان‌ها سر بر می‌آورد. اما سخن گفتن این جانور با مردم به چه معناست؟ اگر این جانور را نماد اعمال و رفتار آدمیان بدانیم، معنای آیه این است که در بسیاری از موارد دیدن نتایج اعمال ما را بر این حقیقت رهنمون می‌نماید که ما به آیات خدا با شك و تردید می‌نگریستیم. یقین نداشتن به همان معنای با شك و تردید نگرستن است.

وقتی پرده‌های تعصب و جاذبه‌های انحرافی از ذهن انسان برداشته می‌شوند، انسان با مشاهده نتایج اعمال خود، به سرچشمه این سرنوشت پی می‌برد.

آیه ۸۳- "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا يَكْتُوبُ بَاتِنًا فَمَا هُمْ بِيُورَعُونَ- وَأَنْ رَأَى مِنْكُمْ الرَّجُلَ الْمُنَافِقَ هُنَّ الْأُمَّةُ الَّتِي لَا يَأْتِيهَا الْبُحْرَانُ إِذْ يَسْتَعْجِلُ بَعِثُوا الْفُجْرَانَ أُولَئِكَ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْحِقَابِ وَالَّذِينَ جَاءُوا بِالْحِقَابِ وَهُمْ لَا يُرِيدُونَ الْحِقَابَ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" (سوره اعراف، آیه ۸۳) ما را تکذیب می‌کردند گردمی آوریم و آنگاه نگاه داشته می‌شوند (تا همه بهم ملحق شوند)."

آیه ۸۴- "حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ وَقَالُوا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا وَإِن كُنَّا لَمُبِينِينَ- وَإِن كُنَّا لَمُبِينِينَ- وَإِن كُنَّا لَمُبِينِينَ" (سوره اعراف، آیه ۸۴) حساب) بیایند، خدایم گوید: آیا آیات مرا تکذیب کردید بی آنکه بدان احاطه علمی داشته باشید؟ این چه کاری بود که می‌کردید؟"

هر دو آیه در رابطه با یک موضوع است. پرسش بسیار ساده و روشن و در عین حال منطقی از کسانی است که آیات خدا را تکذیب می‌کرده‌اند: با کدام مبانی علمی این آیات را تکذیب و بر چه اساس عمل کردید؟ شك و تردید در آیات خدا، حتی تکذیب و انکار آنها بر اساس مبانی علمی و یا به استناد مبانی علمی، يك چیز است و نفي آنها بدون هیچ آگاهی علمی از آیه (پدیده) مورد نظر، امر دیگری است. آن چه در پیشگاه الهی غیر قابل قبول است نفي و انکار آیات الهی از روی احساس و همراه با نادانی است. شك و تردیدهای عقلانی، در راستای اراده خداوند قرار دارند. زیرا این خداوند است که به انسان قدرت تفکر و حق انتخاب و اختیار برگزیدن راداده است و اراده الهی، استفاده انسان از این قدرت و حق است. بنابراین در پیشگاه خداوند آن انسانی که آزاداندیشانه، و نه از روی لجبازی، آیات الهی را نپذیرد با آن کس که از روی نادانی سخن می‌گوید یکسان و برابر نیست.

آیه بعدی جمع‌بندی این بخش از آیات است:

آیه ۸۵- "وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ لَآ يَنْظِفُونَ- وَحُكْمٌ عَذَابٍ بِهِ سَبَبٌ ظَلَمِيٍّ كَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ" (سوره اعراف، آیه ۸۵) گردد که ایشان دم برنیارند."

این آیه دوفرازدارد. اول این که عذاب پیامد و نتیجه ظمی است که آنها خودمرتکب شده بودند. دوم این که وقتی با واقعیت روبرو شدند حرفی برای گفتن نداشتند.

در آیه بعد، مجدداً خداوند، توجه انسان‌ها را به رویدادهای طبیعی جلب می‌نماید:

آیه ۸۶- "أَلَمْ يَرَوْا نَجَعْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنْوَافِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَوْمِنُونَ-آیندیده اند که ماشب را پدید آوردیم تادر آن بیاسایندوروزرا روشنی بخش گردانیدیم؟ قطعاً در این (امر) برای مردمی که ایمان می‌آورند مایه های عبرت است."

رؤیت یعنی دیدن. در این آیه منظور دیدن همراه با تفکر و دقت است. جعل شب به معنای پیدایش از درون شرایط یا وضعیت دیگری است. پیوستگی شب را به سایر پدیدارها نشان می‌دهد. اما يك رابطه طبیعی مطلوب میان شب و آرامش، برای نه تنها انسان، بلکه تمام موجودات وجود دارد.

بررسی و مطالعه فیزیولوژی خواب و تأثیرات آن بر فعالیت‌های زیستی انسان، این رابطه طبیعی را، که در این آیه، به روشنی و سادگی اشاره شده است، نشان می‌دهد*.

در آیات بعدی، ابتدا بار دیگر به مسئله قیامت و سپس به رسالت پیامبر و نقش قرآن اشاره و در نهایت سوره جمع‌بندی شده است.

آیه ۸۷- "وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ- وروزی که صوردمیده شود، پس هرکه در آسمان هاوهرکه در زمین است به هراس افتد مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی خاضعانه به سوی او می‌آیند."

برخی از مفسرین بر این باورند که چون از ضمیر «من» در این آیه استفاده شده است. یعنی موجودات زنده‌ای هستند که مثل ما شعور دارند و مثل ما انسان‌ها حق انتخاب و قدرت تفکر دارند و آنها هم شامل همین قوانین هستند می‌باشند. بر این اساس معتقدند که در سایر کرات هم موجودات زنده‌ای مثل ما انسان‌ها زندگی می‌کنند و دارای خصوصیات مشابه‌ای هستند. واژه نَفَخَ به معنای دمیدن است صور یعنی شیپور یا بوق. منظور از دمیدن در شیپور چیست و چرا موجودات جهان دچار خوف و ترس می‌شوند؟ چه رابطه ای میان داشتن یا نداشتن ایمان بخدا و برس و وحشت از صور وجود دارد؟ اگر وقوع این حوادث را از جمله رویدادهای طبیعی بدانیم، اینکه تمام موجودات خاضع و خاشع به سوی خدا برمی‌گردند یعنی در برابر این رویدادها نمی‌توانند کاری انجام دهند لاجرم تسلیم هستند.

*- رک به: «خواب، انواع و مراحل مختلف آن»، ابراهیم یزدی، ۱۳۸۷

در آیه بعدی به مسئله حرکت کوهها اشاره شده است:

آیه ۸۸- وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ تَمْرَمُّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ-
وکوههارامی بینی و آنها راساکن می انگاری در حالی که مانند ابرها در حرکتند. این صنع خداست که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده. و او به آنچه می کنی مسلماً آگاه است."

حرکت کوهها به چه معناست؟ مفسرین چندین معنای آن قائل شده اند. یکی اینکه حرکت کوهها دنبال حرکت ابرها آمده است: و هی تمرمرالسحاب. آیا منظور حرکت کوهها در روز قیامت است یا این که به متحرک بودن کوهها در وضعیت کنونی جهان اشاره دارد. کوههایی که به نظر تو جامد و بی حرکت هستند مثل ابرها حرکت می کنند. یک معنای دیگر ممکن است اشاره ای باشد به حرکت انتقالی زمین و این که زمین که می چرخد کوهها نیز حرکت می کنند. یک معنا هم فهم فلسفی و حرکت جوهری ملاصدر است. در کل هستی همه پدیده ها در حال حرکتند، حرکتی در درون خودشان و ذاتی و جوهری. تو پیرامونت را می بینی و می پذیری که بی حرکت هستند در حالی که دائماً در حال حرکتند.

پس خداوند آفرینش خود را چنین توصیف می کند: صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ. خداوند همه چیزها را محکم به هم پیوسته و کامل خلق کرده است. واژه صنع به معنای خلق، ایجاد و ساختن است. اما غرض از بیان این

که خداوند جهان را این گونه خلق کرده است، این است که ما بپذیریم که: انه خبير بما تفعلون- او بر هر آنچه شما انجام می دهید آگاه است و خبر دارد. علاوه بر این، قانون و قاعده حاکم بر این جهان این است که:

آیه ۸۹- "مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمَنُونَ- هر کس عمل نیکی آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آن ها آن روز از هراسی بزرگ در امانند.

در این آیه به دو فراز باید توجه کرد. فراز اول اینکه رابطه عمل و پیامد عمل بار دیگر بیان شده است. هر جوری که عمل کنید نتیجه اعمالتان هم همان جور خواهد بود. اما: فله خیر منها یعنی پاداش او بهتر از عملی است که انجام داده است. در آیات دیگر قرآن نیز این معنا آمده است. شاید علت آن تجمیع پیامدهای اعمال نیک همه مردمان باشد. می گویند پیامبر را در معراج، به هنگام گردش در آسمان ها، کسانی را دید که مشغول بنایی هستند از جبرئیل پرسید اینان کی هستند و چکار می کنند. جبرئیل پاسخ داد این ها فرشتگانند و مشغول ساختن بهشت هستند. پیامبر پرسید چرا اینقدر کند کار می کنند. جبرئیل جواب داد اینها منتظر مصالح برای ساختن بهشت هستند. اعمال نیک مردمان بهشت رامی سازد. معنای این روایت این است مردمان با اعمال نیک خود بهشت را می سازند. اما وقتی ساخته شد همه از کل آن بهره مند می شوند. مثل این می ماند که گروهی با هم همکاری کنند تا خانه ای بسازند، کسی دیوارها را می سازد، آن

دیگری حمام یا اطاق خواب ها یا مهمان خانه را. اما وقتی خانه ساخته شد سهم هر کس در استفاره از کل برابر آنچه انجان داده است نیست و خیلی بیشتر است.

فراز دوم آیه این است که در آن روز مردمان نیکوکار از خوف و ترس ایمن هستند. اگر اصل مسئول بودن انسان را بپذیریم، بطور طبیعی آن که وظیفه خود را به خوبی انجام داده است، به هنگام رسیدگی دچار هراس و ترس نمی شود.

بر طبق همین قاعده:

آیه ۹۰- "وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجْهَهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- و هر کس (عمل) بدی آورد (با) صورت هایشان در آتش دوزخ واژگون شوند، (گفته می شود) آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید."

واژه کب یعنی انداختن و واژگون کردن. فکبت وجوههم یعنی از صورت هایشان واژلو در آتش انداخته می شوند. به عبارت دیگر غافلگیرانه نیست. در حالی که با چشمان خود می بینند با سر به آتش انداخته خواهند شد. فراز یا جمع بندی بعدی آیه این است که آیا شما پاداشی را جز آنچه عمل کرده اید، می گیرید؟ آیا منطقی تر از این حرفی وجود دارد. فهم این مطلب نیاز به دانستن مقولات پیچیده فلسفی ندارد. قرآن برای امیون است. چطور ممکن است که کسی جزء آنچه را که خود عمل می کند انتظار پاداش داشته باشد، امکان ندارد. پس رسول خدا اعلام می کند:

آیه ۹۱- "إنما امرت أن اعبد رب هذه البلدة الذي حرماه وله كل شيء و امرت أن اکون من المسلمین- جزاین نیست که دستور یافته ام، تنها خداوند این شهر را، که آنرا گرامی داشته و همه چیز از آن اوست، پرستش کنم و فرمان یافته ام که از مسلمانان باشم."

منظور از شهر حرام مکه است، که خانه خدا یا بیت الحرام در آنجا است. آن را شهر حران می خوانند زیرا چهار ماه از سال جنگ و نزاع در این شهر حرام است.

عبادت در اسلام یعنی همراه و هم شکل شدن با معبود و خصوصیات معبود را پیدا کردن. هر قدر شما نسبت به فرد یا پدیده ای بیشتر عشق بورزید کوشش و تلاش شما برای اینکه خصوصیات معشوق را پیدا کنید بیشتر خواهد بود. دیدید بعضی ها چگونه عاشق آمریکا هستند، به محض اینکه می آیند، اول ایرانی بودن و فارسی یادشان می رود و از هر آمریکایی، آمریکایی تر می شوند. هر چقدر شما نسبت به يك

موجودي يا پديده‌اي عاشق‌تر باشيد، محرکات وانگيزه هاي دروني که شمارا وادار به حرکت به معشوقه ميکند قوي تر است. عشق ورزیدن يعني خصوصيات معشوق را در خود به وجود آوردن. عبادت يعني همگن شدن با معبود. بر اين اساس آيت ... طالقاني مي گويد، عبادت جامد بت پرستي جمود مي آورد شاه پرستي خوي و خصلت استبدادي مي آورد. کسي که پروردگار و خداي واحد را مي پرستد دائم در حال خدا گونه شدن است. درمنطق اسلامي گفته مي شود که در باره ذات خداوند فکر نکنيد زيرا امکان ندارد انسان ذات خداوند را درک کند. انسان محدود است و محدود نميتواند بي نهايت را درک کند. غير ممکن است انسان ذات خداوند را درک کند. يا حتي آن بي نهايتي را که در رياضي به کار ميبريم و خودمان آن را وضع کرده و در محاسبات به کار ميبريم نمي توانيم تعريف کنيم.

اما هر قدر تصور ذات خداوند براي ما مشکل است به همان اندازه تصور، درک و فهم صفات خداوند براي ما آسان است. به همين دليل پذيرفتن و قبول صفات ثبوتيه خداوند جزو اصول اوليه توحيد است. وقتي ميگويد خدا يکي است و جز او خدائي نيست بايد بلا فاصله صفات خدا را بدانيد و فهم کنيد. در نماز ها و رساير عبادات و در هر عملي که انجام ميدهيد بايستي نيت کنيد. نيت يعني اينکه بدانيد براي چه اينکار را مي کنيد. در عبادات اسلامي نيت بايد قربه الي الله يعني براي نزديکي به خدا باشد.

اما خدا که مکان يا آرسني ندارد که راه بيفتيد و نزديک بشويد. نزديکي به خدا يعني هويت خدائي پيدا کردن، يعني خود را با صفات خدا همگن کردن. اگر خدا عالم است و علم مطلق نزد خداست، تو سعي ميکني دانش و علمت را بالا بيري، اگر خداوند عشق مطلق است تو نيز دائم کوشش مي کنی که به همنوع، به انسان ها، به پديده‌هاي خلقت عشق بورزي. اگر خدا الرحيم و الرحمن است مرد مسلمان هم بايستي اين صفات را داشته باشد. **الرحمن** يعني رحمت عام پروردگار، يعني نعمت هاي خداوند در دسترس تمام انسان ها و تمام موجودات جهان قرار دارد و بر خورداری از اين نعمت ها ارتباطی با اعمال موجود ندارد. تمام آدميان و همه موجودات حق مساوي در بهره‌مندی از امکانات طبيعی را دارند. **الرحيم** بودن خدا يعني رحمت خاص پروردگار، که بر خورداری از آنها با اعمال فرد ارتباط دارد. يك نوع رابطه مخصوص با مومنين بر اساس نوع عملکرد آنان می باشد. پس: **ان اعبد رب هذا البلد**- عبادت پروردگار اين شهر، يعني حضور آگاهانه دائم و مؤثر خداگونه شدن عابدو زنده کردن صفات خدائي در فرد، البته نه مطلق آنها بلکه به طور نسبي. و سپس اعلام اينکه: **«و له كل شيء»** و همه چيز به او تعلق دارد. يعني براي اوست و اينکه: **«و امرت ان کون من المسلمين»** و به من امر شده است که از مسلمين باشم» لازمه يا پيامد عبادت رب تسليم بودن به حق است. بعضي ها ممکن است که خدا را قبول داشته باشند ولي در عمل تسليم حق نباشند.

در آيه ۹۱ به دو نکته پرداخته شده است: بندگي پروردگار و تسليم بودن به اراده او.

اما نکته بعد:

آيه ۹۲- **«وان اتلوا القرآن فمّن اهتدي فأنما يهتدي لنفسه ومن ضلّ فقل إنمّا انما المنذرین»** و اينکه قرآن را تلاوت کن پس هرکس هدايت يابد پرستي که بِنفع خود هدايت شده و اگر کسي گمراه شد پس بگو **براستي که من فقط يك هشدار دهنده هستم.»**

این آیه دو فراز دارد. فراز اول یا نکته سوم، بعد از دو نکته آیه قبل، تلاوت قرآن است. تلاوت قرآن یعنی خواندن آرام قرآن برای فهم آن؛ قرآن را با آرامش و تفکر در معنای آن خواندن، برای مکشوف و آشکار شون بعضی از معانی که ظاهر نیست. قرآن را آرام و عمیق بخوان تا تمامی ابعاد جهان بینی توحیدی بر تو روشن بشوند. بدون فهم عمیق از جهان بینی و ایدئولوژی نمی توانی حرکت موثر و مفیدی داشته باشی. تا مفاهیم اساسی ایدئولوژی، فکر و عقیده برایت جا نیفتاده باشند نمی توانی دست به مبارزه بزنی. هر طور هم که راه افتاده باشی و هر اندازه هم که جلو رفته باشی، اگر کمبودها را جبران نکنی، نه تنها موفق به خدمت نمی شوی بلکه ضربه هم میزنی. اما فراز دوم آیه بیان يك قاعده عام است: **فمن اهتدي فاعنما يهتدي لنفسه**. پس هر آن کس که هدایت را بپذیرد به نفع خودگام بر داشته است. نفعی برای خدا ندارد، خدا احتیاج ندارد که تو او را بپرستی یا نپرستی. در این آیه هم چنین، زاویه برخورد یا روش بر خورد با انسان در دعوت یه حق ارائه داده شده است. بایدطوری مردم را دعوت کنی که با تمام وجودشان حس کنند که اگر بپذیرند به نفع خودشان است. نه این که با زور یا عصبانیت و تهدید و یا تطمیع مردم را وادار به پذیرش حق کنی. اگر مردم دعوت شما را نپذیرفتند و به راه انحرافی ادامه دادند آن هارا به حال خود واگذارید. خداوند به پیامبرش روش برخورد را نشان می دهد. پس ای پیامبر بگو، یعنی نه تنها خودت باور داشته باش بلکه آن را اعلام کن که من این حرفها را از خودم نمی زنم از موضع منافع شخصی و طبقاتی نمی گویم، از خودم هیچ ادعایی ندارم، بلکه من فقط از مندرین هستم: **انما انا من المنذرین**. من متولی دین و دنیا و آخرت شما نیستم، من انذار دهنده هستم و شما را از پیامد گفتارها و رفتارهایتان بر حذر می دارم. معنای « من از انذار دهندگان هستم » یعنی در طول تاریخ بشرو در تمام جامعه ها انذار دهنده گانی بوره اند که من هم یکی از آن ها هستم. تاریخ بر این امر گواهی می دهد.

آیه ۹۳- **"وقل الحمد لله سیریکم ءایته فتعرفونها وماریک بغافل عماتعملون- و بگوسپاس برای خداوند است که بزودی آیات خود را به شما نشان خواهد داد و شما آن ها را خواهید دانست و پروردگارتان از آنچه می کنند غافل نیست."**

معنای آیه روشن است. ای پیامبر بدان و اعلام کن که اولاً سپاس برای خداوند است. ثانیاً بگو که خداوند به زودی آیات خود را به شما نشان خواهد داد. منظور از این آیات چیست که وقتی آن ها را ببینند خواهند شناخت. ثالثاً غافل نبودن خدا از آنچه می کنند بچه معناست؟ **غفلت** به دو معنا در قرآن آمده است. باعذر موجه و بدون عذر موجه. غفلت از امری با عذر موجه قابل گذشت است. زیرا کسی به شما نگفته بود شما از آن خبر نداشته ای و غفلت و بی توجهی کردی. عذر غیر موجه و مذموم وقتی است که شخص به دلیل عدم علاقه یا انگیزه های مختلف توجه نمی کند.

غافل نبودن خداوند از اعمال انسان ها چند معنا در بر دارد. معنای اول اینکه هیچ عملی نیست که مانع بدهیم و پیامدها و نتایجی نداشته باشد. دوم اینکه نتایج اعمال ما از بین نمی روند. سوم اینکه نتایج و پیامدهای اعمال ما، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت به ما برمی گردد و سرنوشت ما را رقم می زند.

وَمَارَبِّكَ **بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** - پروردگارت از آنچه انجام می دهی غافل نیست. در واقع جمع بندی آیه و سوره می باشد.

صدق الله العلي العظيم.

پرسش ها و پاسخ ها

در کلاس های هفتگی بحث و بررسی قرآن که سالهای قبل از انقلاب در مسجد هیوستون در تگزاس، برگزار می شد در پایان هر کلاس به پرسش های قرآنی پاسخ داده می شد. آن چه می خوانید پاسخ به پرسش های جوانان و دانشجویان شرکت کننده در آن کلاس در پایان بحث سوره نمل است.

س- چرا خداوند صحبت از فتنه و بلا می کند و اینکه بدون فتنه و آزمایش ایمان ما را نمی پذیرد. آیا خدا نمی داند که ما چکاره هستیم؟

ج- خدا می داند. اما مسئله این است که وقتی انسان می گوید ایمان آورده ام، از وضع موجود خود تحول پیدا می کند و به سوی وضع مطلوبی شروع به حرکت می کند. اما این حرکت با مقداری ناخالصی ها همراه است. وقتی کسی در يك جامعه غیر اسلامی زندگی می کند، در جامعه ای که فرهنگ شاهنشاهی حاکم است، ویژگی های رفتاری استبدادی پیدا می کند. هنگامی که این فرد می گوید: «لا اله الا الله»، مرحله اول حرکت است، نه رسیدن به هدف. پاک شدن ناخالصی ها فرآیندی دارد که باید در مسیر آن قرار گرفت. فتنه یعنی آزمایش، یعنی تا وقتی شما با چالش ها روبرو و درگیر نشوید- نمی دانید تا کجا ارتقاء پیدا کرده اید. صحبت این نیست که خدا بخواهد شما را امتحان کند که ببیند شما آدم های خوبی از آب درمی آید یا نه، بلکه می گوید اگر می خواهید عیار ایمانتان بالا برود باید از این فتنه ها بگذرید. اگر این کوشش ها و تلاش ها نباشد، پالایش پیدا نمی کنید. این کوشش و تلاش ها همان جهد و جهد به معنای تلاش همراه با درد و زحمت و گذشت و فداکاری است. فتنه به این معنا است که شما برای تکامل انسانی خودت احتیاج به عبور از گردنه این فتنه ها داری. امام **علی (ع)** در **نهج البلاغه** می فرماید خداوند دوست ندارد کسی را که در مناجات و دعا بگوید که خدایا مرا از فتنه دور بدار، یعنی نمی خواهم دچار فتنه بشوم. فتنه معنای دیگری هم دارد و آن ساخته شدن انسان از روبرو شدن و بر خورد با چالش ها، تحولات و تغییرات جامعه است.

س- افرادی که امتحان نداده اند چگونه بهشان اطمینان بکنیم؟

ج- ببینید امتحان و آزمایش نسبی است. همان طوری که خدا فرموده، شما به حال خود رها نشده اید که بگوئید ایمان آوردید و مورد آزمایش فرار نگیرید. تا از درون فتنه ها عبور نکنید و آزمایش نشوید و این سختی ها نباشد جوهر ایمان شما شناخته نمی شود. اما تا قبل از اینکه کسی با این آزمایش ها روبرو نشده

باشد و سالم بیرون نیامده باشد شما نمی توانید قصاص قبل از جنایت بکنید و بگویید که چون این آدم هنوز امتحان نداده است پس آدم نابابی است.

س- عمل صالح فرقی با حسنه چیست؟ و چرا در اینجا عمل صالح گفته شده است.

ج- عمل صالح آن عملی است که نیتی که به قصد قربت و خدا باشد انجام می گیرد. اما فرقی با حسنه؟ حسنه یعنی نیکویی و زیبایی عمل صالح وقتی همراه با ایمان و با قصد قربت باشد عملی محسن محسن محسوب می شود.

س- در آیه ۵۲ گفته شده: فتلک بیوتهم خاویة. آیا منظور این است که خانه های اینها منهدم می شوند و بین می روند یا خالی می شوند.

ج- گفتیم که خاویه به معنای خالی هم هست. ارتباطی میان خالی شدن و انهدام وجود دارد. وقتی در یک شهری یا قریه خانه ای خالی شد به تدریج به انحطاط کشیده و منهدم می شود. بنابراین خاویه معنی انهدام هم پیدا می کند. یعنی به دلیل خالی شدن یا بودن منهدم می شود. اما آیا انهدام (خاویة) خانه ها (بیوت) بر می گردد به خانه های ظالمین یا خانه های مستضعفین هم از بین می روند؟

ببینید از این همه ظلمی که مستکبرین می کنند و فشارهایی که می آورند، برنامه های فرهنگی که می گذارند چه چیزی مورد نظرشان است؟ در تحلیل نهایی همه برنامه ها برای اثر گذاری روی مردم و کنترل آن هاست. شما تا به حال دیده اید ظالمی در محلی یا در قریه ای خالی از سکنه حضور داشته باشد؟ هیچ وقت در یک قصر خالی شاه ادعای سلطنت نمی کند. در جایی که مردم هستند چنین ظلمی وجود دارد. اینکه آن خانه یا جایگاهی که ظالم و مستکبر در آنجا احساس امنیت و قدرت می کرده است، از بین می رود، یعنی رابطه اش با توده قطع می شود. بنابراین خالی بودن و منهدم شدن جایگاه قدرت ظالم همراه با از دست دادن سلطه و قدرت اش بر توده مردم است. رابطه ای بین خالی شدن قریه از مردم و از بین رفتن قدرت حاکم وجود دارد. خانه قدرت اش خالی می شود و دیگر نمی تواند مردم را کنترل کند و تسلط اش را بر مردم ادامه بدهد.

س- رابطه بین شرع و عقل و ملاک و فرق بین این دو؟

ج- وقتی ما می گوئیم که شرع هر چه را که حکم می کند عقلانی است یعنی احکام شرع هیچ کدام بر خلاف عقل و منطق نیستند یا نایست باشند.

در مکتب تشیع برای استخراج و فهم قانون شرعی چهار منبع یا ماخذ ذکر شده است که عبارتند از کتاب، سنت، اجماع و عقل. عقل یکی از چهار معیار یا ماخذ فهم قوانین شرع است. بنابراین جایگاه ویژه ای در تفکر اصیل شیعی دارد. قرآن به عنوان کلام خدا و سنت، یعنی رویه پیامبر و ائمه معصومین. اجماع یعنی رای یا نظر اکثریت صاحب نظران. گفتیم هیچ حکم شرعی خلاف عقل نیست. اما در مواردی ممکن است میان عقل و شرع تعارضی مشاهده شود. شرع یک حکمی صادر کرده است که در حال حاضر عقل نمی تواند هنوز آن را توجیه کند و توضیح بدهد. بعنوان مثال قرآن می گوید خوردن گوشت خوک حرام است. آیا این از نظر عقلانی چه توجیهی دارد. می گویند که گوشت خوک را درمان می کنیم و سالم به بازار عرضه میشود، پس دلیل ندارد که نخوریم. حالا از لحاظ عقلانی چگونه می توانیم این را جواب

بدهیم. اولاً " شما اصالت و وحیانی بودن قرآن و اساس دین را باید با عقلت پذیرفته باشید. یعنی خدا را با تعقل پذیرفته باشی پذیرفته و نیز پذیرفته باشی که خدا عاقل و عقل کل است. بعد با تعقل پذیرفته باشی که قرآن وحی و کلام خداست. اینها را تعبداً نمی توانید بپذیرید. خدا نمی تواند از تو انتظار داشته باشد و چنین انتظار ندارد که شما بدون تعقل قرآن را بپذیرید. پیامبر قرآن را به شما عرضه می کند و می گوید این کلام خداست می پذیری بپذیر، نمی پذیری نپذیر. به عقلت رجوع کن و ببین آیا این کلام خدا هست یا نیست. حالا اگر با این مقدمات عقلانی قرآن را پذیرفتی و پذیرفتی که خدا عقل مطلق است، پس اگر دستوری هم به تو داد که تو حالا نمی توانی دلیلش را بفهمی، بر اساس آن ضوابط عقلانی اولیه این دستور را می پذیری. مثل این می ماند که اگر مریض شده باشید پیش هر کس که ادعای طبابت بکند نمی روی. اما اگر با عقل و منطق خودت به این جمع بندی رسیده ای که نشستن و فکر کردن و غصه خوردن بیماریت معالجه نمی شود و عقل و منطق می گوید باید به پزشکی مراجعه کنی که بتواند بیماری شما را تشخیص بدهد و صلاحیت داشته باشد که دارویی بدهد که درمان بشوید. اما وقتی با این مقدمه پزشکی را انتخاب کردی و او به شما آنتی بیوتیک می دهد و شما نمی فهمید که مکانیزم تاثیر گذاری این آنتی بیوتیک در معالجه این نوع بیماری چیست دیگر با آن پزشک جدل نمی کنید. این یک سیستم منطقی است.

س- منشاء مکر چیست و به چه دلیل به آن دست می زنند و آیا مکر خداوند هم همان شرایط را دارد؟

ج- عرض کردیم که مکر یعنی تدبیر و برنامه ریزی پنهانی. کسی که دست به این تدبیر می زند و مکر می کند می خواهد بدون اینکه طرف او بفهمد برنامه ای را در مورد او اجراء کند. حالا مکر خدا هم به همین صورت هست یعنی خدا وقتی برنامه می ریزد به صورتی است که آن ظالم نمی فهمد اما آیا خدا مخفیانه این کار را می کند به آن معنا که ظالم می کند؟ نه وقتی می گوئیم که مکر خدا پنهانی است یعنی آن ظالم به علت عدم شعورش نمی فهمد عاقبت این کاری که می کند چیست؟ ولی نتایج کارش و اعمالی که انجام می دهد منجر به از بین رفتن اش می شود. ولی او آنرا نمی فهمد.

س- آیا ملائکه همین قوانینی است که در این جهان است؟

ج- پرتوی از قرآن ملائکه را نیروهایی در این جهان عنوان می کند که اجراء کنندگان او امر حق هستند. نمی توان گفت که اجراء کنندگان یعنی ملائکه همان قوانینی هستند. آیا این ملائکه همین اعضاء و جوارح ما هستند؟ نه نیستند. آیا این ملائکه همین عقول ما هستند؟ نه نیستند. ملائکه نیروهای پدیده هایی هستند که حضور و وجود دارند و قبل از انسان هم بوده اند و خداوند به آنها می گوید به آدم سجده کنید و سجده کردند. پس قبل از پیدایش آدم این نیروها بوده اند و به نوع انسان سجده کرده اند یعنی همه امکانات جهان بالقوه در اختیار انسان است و انسان باید می تواند بارش و توسعه ظرفیت ها و توانمندی هائی که خداوند در نهادش قرار داده آن ها را به خدمت بگیرد.